

# تفسير انوار القرآن

(جلد سوم)

نوشتہ:

عبدالرؤف مخلص

عنوان کتاب:	تفسیر انوار القرآن (جلد سوم)
نویسنده:	عبدالرؤف مخلص هروی
موضوع:	تفسیر
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	اسفند (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	سایت عقیده



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaiislam.com](http://www.sadaiislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

أ.....	فهرست مطالب
۱ .....	سوره قصص
۴۳ .....	سوره عنكبوت
۷۷ .....	سوره روم
۱۰۵.....	سوره لقمان
۱۲۵.....	سوره سجده
۱۳۹ .....	سوره احزاب
۱۹۹ .....	سوره سباء
۲۲۹ .....	سوره فاطر
۲۵۵ .....	سوره یس
۲۸۵ .....	سوره صافات
۳۲۳ .....	سوره ص
۳۵۳ .....	سوره زمر
۳۹۵ .....	سوره غافر
۴۳۳ .....	سوره فصلت
۴۶۵ .....	سوره شوری

۵۰۱.....	سوره زخرف
۵۳۳.....	سوره دخان
۵۴۹.....	سوره جائیه
۵۶۷.....	سوره احقاف
۵۹۱.....	سوره محمد
۶۱۳.....	سوره فتح
۶۳۷.....	سوره حجرات
۶۶۱.....	سوره ق
۶۷۹.....	سوره ذاریات
۶۹۷.....	سوره طور
۷۱۱.....	سوره نجم
۷۳۵.....	سوره قمر
۷۵۳.....	سوره رحمن
۷۷۵.....	سوره واقعه
۷۹۵.....	سوره حدید
۸۱۹.....	سوره مجادله
۸۴۱.....	سوره حشر
۸۶۳.....	سوره ممتحنه
۸۷۹.....	سوره صف

۸۸۹.....	سوره جمعه
۹۰۳.....	سوره منافقون
۹۱۱.....	سوره تغابن
۹۲۱.....	سوره طلاق
۹۳۱.....	سوره تحریم
۹۴۱.....	سوره ملک
۹۵۷.....	سوره قلم
۹۷۳.....	سوره الحاقه
۹۸۵.....	سوره معارج
۹۹۵.....	سوره نوح
۱۰۰۵.....	سوره جن
۱۰۱۹.....	سوره مزمل
۱۰۲۹.....	سوره مدثر
۱۰۴۳.....	سوره قیامت
۱۰۵۵.....	سوره انسان
۱۰۶۷.....	سوره مرسلات
۱۰۷۷.....	سوره نبأ
۱۰۸۷.....	سوره نازعات
۱۰۹۷.....	سوره عبس

۱۱۰۷	سوره تکویر
۱۱۱۵	سوره انفطار
۱۱۲۱	سوره مطفین
۱۱۳۱	سوره انشقاق
۱۱۳۷	سوره بروج
۱۱۴۵	سوره طارق
۱۱۵۱	سوره اعلیٰ
۱۱۵۷	سوره غاشیہ
۱۱۶۳	سوره فجر
۱۱۷۱	سوره بلد
۱۱۷۷	سوره شمس
۱۱۸۱	سوره لیل
۱۱۸۷	سوره ضحیٰ
۱۱۹۳	سوره شرح یا انشراح
۱۱۹۷	سوره تین
۱۲۰۳	سوره علق
۱۲۱۱	سوره قدر
۱۲۱۵	سوره بینہ
۱۲۲۱	سوره زلزله

۱۲۲۷	سوره عادیات
۱۲۳۱	سوره قارعه
۱۲۳۵	سوره تکاثر
۱۲۴۱	سوره عصر
۱۲۴۵	سوره هُمَزَه
۱۲۴۹	سوره فیل
۱۲۵۳	سوره قریش
۱۲۵۷	سوره ماعون
۱۲۶۱	سوره کوثر
۱۲۶۵	سوره کافرون
۱۲۶۹	سوره نصر
۱۲۷۳	سوره مسد
۱۲۷۷	سوره اخلاص
۱۲۸۱	سوره فلق
۱۲۸۷	سوره ناس
۱۲۹۰	تتمه





## سوره قصص

مکی است و دارای (۸۸) آیه است.

جلال‌الدین سیوطی در مقدمه این سوره کریمه می‌گوید: «چون خدای سبحان در سوره‌های (شعراء) و (طس) داستان موسی عليه السلام را به اجمال ذکر کرد، در این سوره آن اجمال را به تفصیل بیان می‌کند».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» نیز در مقدمه این سوره می‌گوید: «این سوره در حالی نازل شد که مسلمانان در مکه اقلیتی مستضعف بودند و مشرکان در قدرت و شکوه قرار داشتند پس این سوره نازل شد تا موازین و معیارهای حقیقی نیروها و ارزش‌ها را تبیین کرده و این حقیقت را در باور مسلمانان پایدار گرداند که در پهنای این هستی بزرگ، فقط یک قدرت وجود دارد و آن هم قدرت مطلقه خدای سبحان است، یک ارزش وجود دارد و آن هم ارزش ایمان است لذا کسی که قدرت خدا جل جلاله با او بود، دیگر نباید از هیچ نیروی دیگری ترس و هراس داشته باشد، هرچند از دیگر نیروها بی‌بهره باشد و کسی که قدرت خدا جل جلاله علیه وی بود، او نه امنیتی دارد و نه آرامشی، هرچند که تمام قوت‌های زمینی پشتیبان وی باشند».

﴿طَسَمَ ۱﴾

خوانده می‌شود: «ط، سین، میم» با کشیدن مد در سین و میم و ادغام نون در میم. سخن پیرامون حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در سوره «بقره» گذشت.

﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۱﴾

«این است آیات کتاب مبین» یعنی: کتابی که خیر و برکت آن روشن است، یا روشن‌گر حلال و حرام، وعده و وعید و اخلاص و توحید است.

﴿نَتْلُوْا عَلَیْكَ مِنْ نَّبَاِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ ۱﴾

«بخشی از خبر موسی و فرعون را برای اهل ایمان به درستی بر تو می‌خوانیم»

یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! در این سوره کریمه بخشی از گزارش حال موسی عليه السلام و

فرعون و داستان آن‌ها را درحالی بر تو می‌خوانیم که این اخبار، مشحون از وصف راستی و درستی است، حال آن‌که کتب آسمانی پیشین همه تحریف شده‌اند تا آنچه را بر تو می‌خوانیم، مایه هدایت و عبرت مؤمنان باشد اما کسانی که به آن کافرنند، از آن هیچ بهره‌ای نمی‌برند. این آیه مؤمنان را به ضرورت درس گرفتن از آیات این سوره متوجه می‌سازد.

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿۶۰﴾﴾

«بی‌گمان فرعون در زمین سرکشی کرد» یعنی: با سلطه و قدرتی که داشت، تکبر و گردنکشی پیشه کرد و مدعی ربوبیت شد «و مردمانش را گروه‌گروه کرد» یعنی: مردم مصر را به بردگی کشید و آن‌ها را در خدمت خویش به فرقه‌ها و گروه‌هایی مختلف تقسیم کرد، بدان منظور که آنان را درگیر اختلاف نموده و برخی از آنان را به وسیله برخی دیگر سرکوب کند تا باهم یکدست نشوند و در نتیجه کار سلطه وی به اخلاص روبرو نشود و از او به طور دلخواهش فرمان‌پذیر و مطیع باشند «طایفه‌ای از آنان را به استضعاف می‌کشید» مراد از این طایفه: قوم بنی‌اسرائیل‌اند و مظاهر استضعاف و به زبونی کشیدن‌شان از سوی فرعون عبارت بود از این که: «پسران‌شان را می‌کشت و دختران‌شان را» برای خدمتگزاری «زنده نگه می‌داشت» نقل است که منجمان به فرعون خبر داده بودند که قدرت و سلطنتش به دست مردی از بنی‌اسرائیل که به دنیا خواهد آمد از بین می‌رود، از این روی او فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل را می‌کشت. زجاج می‌گوید: «حماقت فرعون درخور تعجب است زیرا کاهنی که این خبر را به او داده بود، اگر در خبرش صادق بود، لابد آن خبر تحقق می‌یافت و کشتن فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل، به حال وی سودی نداشت و اگر آن کاهن کاذب بود، باز هم کشتن آن‌ها هیچ معنایی نداشت». البته تصدیق این روایت جای تأمل دارد زیرا منجمان چیزی از علم غیب را نمی‌دانند پس شاید او فرزندان بنی‌اسرائیل را فقط بدین انگیزه می‌کشت که ایشان را به بردگی و استضعاف بکشاند. یا انگیزه فرعون از این عمل، اخباری بود که بنی‌اسرائیل آن را از پیامبران خویش درباره ظهور موسی عليه السلام نقل می‌کردند و الله اعلم. «بی‌گمان او از فسادکاران بود» زیرا کشتن به‌ستم، کار مفسدان است، چنان‌که بسیاری دیگر از مظاهر و مصادیق فساد نیز در فرعون نمایان بود.

ابن کثیر می‌گوید: «چون فرعون به کشتار فرزندان پسر بنی‌اسرائیل ادامه داد، قبطی‌ها از آن ترسیدند که نسل بنی‌اسرائیل منقرض شود زیرا پیر مردان بنی‌اسرائیل هم در شرف نابودی بودند و این خود سبب می‌شد تا اعمال شاقه‌ای را که بنی‌اسرائیل انجام می‌دادند، بر دوش قبطیان بیفتد. پس آن‌ها از این بیم به فرعون گفتند: نزدیک است که جز زنان بنی‌اسرائیل کسی دیگر از آنان باقی نماند و ما نمی‌توانیم کارهای شاقه‌ای را که مردان آن‌ها انجام می‌دهند، برعهده بگیریم! لذا فرعون دستور داد که پسران آن‌ها را در یک سال زنده نگه دارند و در سال دیگر بکشند. نقل است که هارون علیه السلام در سالی تولد شد که پسران را در آن زنده باقی می‌گذاشتند اما موسی علیه السلام در سالی از سال‌های قتل پسران متولد شد. فرعون مأموران داشت که عهده‌دار بازرسی، نظارت و اجرای این برنامه بودند و پرستاران زنی را نیز بر گمارده بود که بر زنان بنی‌اسرائیل مراقبت داشتند و چون یکی از آنان حامله می‌شد، نامش را در جدول آماری که به همین منظور تهیه می‌شد، ثبت می‌کردند لذا مأموران در هنگام زایمان وی سر می‌رسیدند و اگر نوزاد دختر می‌بود، آن را به حال خود وا می‌گذاشتند اما اگر پسر می‌بود، او را سر بریده و راه خود را در پیش می‌گرفتند و می‌رفتند. چون مادر موسی علیه السلام به وی حامله شد، نشانه‌ها و مظاهر بارداری - به حکم خدای عز و جل - بسان دیگر زنان حامله بر وی نمایان نگردید و دایه‌های مأمور فرعون به بارداری وی پی نبردند».

﴿وَوَرِّدُ أَنْ تَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَهُمْ أَيْمَةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾

بعد از آن که خداوند عز و جل صفات زشت پنج گانه گردنک‌شان یعنی: برتری‌جویی در زمین، به استضعاف کشیدن مردم، کشتن فرزندان پسر و باقی گذاشتن فرزندان دختر بنی‌اسرائیل و فساد افروزشان در زمین را بیان کرد، اینک در مقابل آن پنج وصف از اوصاف مستضعفان را بیان می‌کند:

«و ما می‌خواهیم» با تدبیر حکیمانه خویش «بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت گذاریم» بعد از آن که به استضعاف کشیده شده‌اند. به همین جهت بود که خدای عز و جل موسی علیه السلام را به رسالت برانگیخت و معجزاتی به وی داد و سرانجام بنی‌اسرائیل را از مصر به سلامت بیرون کرد و فرعون و لشکریانش را - به کیفیتی که شرح و تفصیل آن بعد از این اجمال می‌آید - به هلاکت

رسانید «و آنان را پیشوایان گردانیم» یعنی: مستضعفان را رهبران خیر، دعوتگران به سوی حق و متولیان و فرمانروایانی در میان مردم می‌گردانیم «و ایشان را وارث زمین گردانیم» یعنی: وارثان سرزمین مقدس که بیت‌المقدس در آن قرار دارد چنان که خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمَغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا﴾ [الأعراف: ۱۳۷]. «و مشرق زمین و مغرب آن را که در آن برکت نهاده‌ایم، به قومی که ناتوان و مستضعف شمرده می‌شدند، به ارث دادیم».

﴿وَمُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾.

«و به آنان در زمین تمکن می‌بخشیم» یعنی: مستضعفان را در روی زمین صاحب اقتدار می‌گردانیم تا هرگونه که می‌خواهند در آن تصرف کنند. آیا مراد از «زمین» فقط سرزمین فلسطین است، یا شامل سرزمین شام و مصر نیز می‌شود؟ پاسخ این است که به گواهی تاریخ، نفوذ بنی‌اسرائیل در زمان سلیمان عليه السلام به همه این مناطق و حتی فراتر از آن‌ها نیز رسید و این دلیل برآن است که تمام آن سرزمین‌ها شامل این مقوله هستند «و به فرعون و هامان» وزیر او «ولشکریان آن دو بنمایانیم» و نشان دهیم «آنچه را که از جانب آنان» یعنی: از سوی این مستضعفان «بیمناک بودند» و با تمام توان در دفع آن می‌کوشیدند. این بیم، احساس خطر از نابودی پادشاهی و براندازی‌شان به دست نوزادی از بنی‌اسرائیل مستضعف بود. آری! خدای عز وجل حکم خویش را به گونه‌ای معجزه آسا به اجرا درآورد؛ آن‌گاه که نابودی فرعون و قومش را به دست کسی رقم زد که فرعون او را در قصر خود و بر فرش و غذای خود پرورش داده بود.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فِإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي ۗ إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾.

«و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده» یعنی: به مادر موسی عليه السلام الهام کردیم و در قلب وی این معنی را درافکندیم. پس مراد از این وحی، آن وحیی نیست که بر پیامبران عليهم السلام القا می‌شود زیرا پیامبران الهی همه از مردان بوده‌اند «و» به مادر موسی وحی کردیم که «چون بر او» یعنی: بر موسی عليه السلام

«بیمناک شدی» از خطر فرعون، به این که خبر تولدش به فرعون رسید، مثلاً همسایگان جیغ و داد وی را شنیدند و کسی از روی سخن چینی، فرعون را از ماجرا آگاه کرد «او را به دریا بینداز» مراد رودخانه نیل است. بیان کیفیت انداختن موسی علیه السلام در نیل از سوی مادرش در سوره «طه/ ۳۹» گذشت «و نترس» بر وی از غرق و ضایع شدن «و غم مخور» بر فراق و جدایی وی «چراکه ما به یقین او را به تو بازمی گردانیم» در زمانی نزدیک، به شیوه‌ای که نجات وی در آن شیوه باشد «و از زمره پیامبران قرار می‌دهیم» پیامبرانی که آنان را به سوی بندگان خویش می‌فرستیم.

﴿فَالْتَقَطَهُ آءَالٌ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا

خَطِئِينَ ﴿۸﴾

«آن‌گاه خانواده فرعون او را برگرفتند» یعنی: صندوقچه‌ای را که موسی علیه السلام در آن نهاده شده بود، از آب یافتند و آن را برگرفتند «تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان باشد» آن‌ها او را به قصد آن گرفتند تا فرزند و نورچشمی برایشان باشد، نه این که دشمن و مایه براندازی‌شان گردد اما خدای عز و جل چنین اراده کرده بود که موسی علیه السلام را برایشان دشمن و مایه اندوه گرداند پس ای مردم! در این تدبیر خدای عز و جل و حکمت عظیم وی بنگرید و تأمل کنید که از یک سو موسی علیه السلام را در آغوش فرعون پرورش می‌دهد و از سوی دیگر هلاکتش را سرانجام بر دست وی مقدر می‌کند «چراکه فرعون و هامان و لشکریان آن‌ها خطاکار بودند» یعنی: در رفتار، کردار و گفتار خویش نافرمان و مجرم بودند لذا خدای عز و جل آنان را به این شیوه عجیب - که دشمن‌شان را به دست خودشان پرورش داد - مجازات کرد.

﴿وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ

وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۹﴾

«و» آسیه دختر مزاحم «زن فرعون گفت: او نور چشم من و تو خواهد بود» یعنی: این طفل منشاء سرور و شادمانی برای من و تو خواهد بود «او را نکشید، شاید برای ما سودمند باشد» و از او به خیری برسیم. البته در مورد آسیه چنین هم شد زیرا او ایمان آورد و از رستگاران شد «یا او را به فرزندی بگیریم» آسیه زن فرعون نازا بود پس از فرعون خواست تا این طفل را به او ببخشد و فرعون هم چنین کرد «ولی آن‌ها خبر

نداشتند» که خدای عَلَيْهِ السَّلَام از انداختن موسی عَلَيْهِ السَّلَام در خانه‌شان چه حکمت عظیمی را اراده دارد. یا فرعون و کسان وی نمی‌دانستند که هلاکت‌شان بر دست وی خواهد بود.

﴿وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَيَّ قَلْبُهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۲﴾﴾

«و دل مادر موسی به کلی تهی شد» از همه چیز، جز از فکر فرزندش موسی عَلَيْهِ السَّلَام، گویی او هیچ هم و غمی جز موسی عَلَيْهِ السَّلَام نداشت زیرا شنید که موسی عَلَيْهِ السَّلَام در دست فرعون افتاده است «چنان که نزدیک بود راز او را آشکار کند» یعنی: نزدیک بود که از فرط دهشت و بیم و اندوهی که بر او هجوم آورده بود، بگوید: طفلی را که از رودخانه گرفته‌اند، پسر من است «اگر دلش را استوار نمی‌ساختیم» یعنی: اگر دلش را قرص و نیرومند نمی‌گردانیدیم؛ با افگندن صبر و تحمل و آرامش و اعتماد به وعده خویش در وی که به زودی پسرش را به سویش بر خواهد گردانیدیم «تا از مؤمنان باشد» یعنی: تا مادر موسی عَلَيْهِ السَّلَام از باورمندان و تصدیق‌کنندگان به وعده مادر بازگرداندن فرزندش به وی باشد. آری! اگر چنین نبود، قطعاً مادر موسی عَلَيْهِ السَّلَام از فرط دست‌پاچی و دهشت، راز طفلش را آشکار می‌کرد.

﴿وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۱﴾﴾

«و» مادر موسی عَلَيْهِ السَّلَام «به خواهر وی گفت: به دنبال او برو» پی موسی عَلَيْهِ السَّلَام را بگیر و از چگونگی حال وی کسب آگاهی کن «پس خواهرش دورادور او را دید» خواهر موسی عَلَيْهِ السَّلَام دورادور و پنهان‌کارانه از کناری موسی عَلَيْهِ السَّلَام را می‌پایید و در این حال او را دید «در حالی که آنان نمی‌دانستند» که او موسی عَلَيْهِ السَّلَام را می‌پاید و در جست و جوی کسب خبری از وی است. همچنین نمی‌دانستند که او خواهر وی است.

﴿وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ﴿۱۳﴾﴾

«و از قبل» یعنی: قبل از آن که او را به مادرش بازگردانیم؛ «شیر همه دایگان را بر او حرام ساختیم» یعنی: موسی عَلَيْهِ السَّلَام را از پذیرفتن پستان‌های دایگان باز داشتیم، به طوری که هر زن شیردهی را می‌آوردند، موسی عَلَيْهِ السَّلَام پستان وی را به دهان نمی‌گرفت. آری! زن فرعون زنان شیرده را برای شیر دادن وی خواسته بود اما

موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ پستان هیچ یک از آنان را نپذیرفت «پس» در این هنگام خواهر موسی عَلَيْهَا السَّلَامُ آمد و چون امتناع وی را از گرفتن پستان دایگان دید «گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را بر عهده گیرند» یعنی: شیر دادن و پرداختن به حال وی را برای شما تضمین کنند «درحالی که خیرخواه او باشند؟» یعنی: بر او مشفق و مهربان بوده و در شیر دادن و پرورش دادن وی هیچ کوتاهی نورزند؟.

﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۗ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَسَيْنَا أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳﴾﴾

«پس او را به مادرش بازگردانیدیم» یعنی: سرانجام خواهر موسی عَلَيْهَا السَّلَامُ خانواده فرعون را نزد مادرش راهنمایی کرد، آن‌ها موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به مادرش سپردند و موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بی‌درنگ پستانش را پذیرفت و شیر وی را خورد «تا چشمش روشن شود» به دیدار فرزندش «و اندوه نخورد» بر فراق وی. از ابن عباس رضی الله عنه نقل شده است که فرمود: «هنگامی که خواهر موسی عَلَيْهَا السَّلَامُ به آنان گفت: (آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را بر عهده گیرند درحالی که خیرخواه او باشند)، کسان فرعون به وی شک کردند و گفتند: تو از کجا می‌دانی که آن خانواده خیرخواه این طفل هستند و بر او شفقت دارند؟ گفت: از آنجا که آن‌ها به خوشحال کردن پادشاه رغبت دارند! آن‌گاه از او دست برداشتند». نقل است که چون موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ پستان مادرش را پذیرفت، زن فرعون شادمان شده مادرش را مورد نوازش قرار داد و نفقه و پوشاک و احتیاجات وی را برایش مقرر داشت. یعنی: مادر موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ هم فرزند خود را شیر می‌داد و هم در قبال آن از دشمنش مزد و پاداش می‌گرفت. بنگرید در این تدبیر خدای حکیم و علیم. «و تا بدانند که وعده خداوند» یعنی: تمام وعده‌های او؛ از جمله این وعده‌اش به مادر موسی عَلَيْهَا السَّلَامُ که: ﴿إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ﴾ [القصص: ۷]. «ما یقینا او را به سوی تو برمی‌گردانیم». «حق است» و هیچ خلائی در آن نیست پس این وعده خواه ناخواه تحقق می‌یابد «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» بلکه در غفلتند از راز قضا و قدر الهی. یا اکثر مردم این حقیقت را که وعده الهی حق است، نمی‌دانند.

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾.

«و چون موسی به اشد خود رسید» اشد: به قولی مابین هجده تا سی سالگی است. یعنی چون او به نهایت رشد جسمی و بلوغ عقلی خویش رسید «و مستوی شد» استوا: سامان یافتن و به کمال خلقت خویش رسیدن است. یعنی چون موسی علیه السلام به کمال خلقت خویش رسید «به او حکم و علم بخشیدیم» حکم: حکمت است به طور عام و به قولی نبوت است. مراد از علم: شناخت دین خود و پدران و آگاهی از منافع دنیا و آخرت است «و نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم» یعنی: مانند این پاداشی که به موسی علیه السلام و مادرش دادیم، نیکوکاران را نیز در قبال نیکوکاریشان پاداش می دهیم.

﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعْتَبَهُ الْآدِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الْآدِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ﴾.

«و او داخل شهر شد» یعنی: موسی علیه السلام به شهر مصر بزرگ که پایتخت فرعون بود داخل شد «در هنگامی که مردم شهر غافل بودند» یعنی: موسی علیه السلام پنهانی به شهر داخل شد. در روایتی آمده است: چون موسی علیه السلام به برحق بودن دین خود پی برد، دین و آیین قوم فرعون را به باد سرزنش گرفت و اندیشه حق وی در برابر کیش باطل آنان بر ملا شد پس فرعونیان او را مرعوب ساختند و او هم از آنان هراس برداشت بنابراین، به شهر - جز به طور پنهانی - داخل نمی شد و وارد شدنش به شهر یا به وقت چاشت بود که مردم در خواب نیمروز بودند، یا در میان مغرب و عشاء «پس در آنجا دو مرد را دید که باهم زدوخورد می کنند، یکی از شیعه اش» یعنی: یکی از آنان از بنی اسرائیل بود که موسی علیه السلام را بر دینش همراهی می کردند «و دیگری از دشمنانش بود» یعنی: از قوم فرعون بود «آن گاه کسی که از شیعه اش بود، علیه کسی که دشمن وی بود، از او یاری خواست» یعنی: از موسی علیه السلام درخواست کرد که او را یاری دهد و موسی علیه السلام نیز او را یاری کرد. نقل است که قبطی می خواست تا اسرائیلی را به زور وادار به حمل هیزم به آشپزخانه فرعون نماید اما آن اسرائیلی زیر بار نمی رفت و در این حال از موسی علیه السلام یاری خواست «پس موسی مشتکی به او زد» و کز: زدن با تمام کف دست است. شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می گوید: «آن ضربه به اصطلاح امروز، یا



ضربه بوکس و یا از نوع ضربات کاراته بود». به قولی: موسی علیه السلام او را با عصای خویش زد «پس کارش را ساخت» یعنی: آن قبطی را کشت. نقل است که: موسی علیه السلام قصد کشتن قبطی را نداشت بلکه می‌خواست او را از شخص اسرائیلی دفع نماید لذا از قتل وی سخت در فشار قرار گرفت بدین جهت «گفت: این از کار شیطان است» یعنی: از وسوسه، یا از راه و روش وی است زیرا موسی علیه السلام به کشتن قبطی مأمور نبود «بی‌گمان او دشمنی گمراه‌کننده و آشکار است» یعنی: شیطان دشمن آشکار انسان است و علنا در جهت گمراه‌سازی وی تلاش می‌کند. به قولی: هرچند در اصل کشتن قبطی روا بود اما این حالت، حالتی نبود که موسی علیه السلام دست به قتل وی بزند چرا که قبطی از سوی آنان امان داده شده بود پس جایز نبود که او مستأمنی را به قتل برساند. به هر حال، این قتل به عصمت موسی علیه السلام لطمه‌ای نمی‌زند زیرا قتل خطا بود نه قتل عمد. و چنان‌که در آیه بعدی می‌آید، موسی علیه السلام این عمل خویش را ستم نامید و از آن آمرزش خواست چراکه او گناه را - هرچند صغیره باشد - کوچک نمی‌شمرد.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٦٧﴾﴾

«گفت» موسی علیه السلام «پروردگارا! من بر خود ستم کردم» با ارتکاب عمل قتل «پس برایم بیامرز» این لغزشم را «پس آمرزید» خداوند جل جلاله «برای او» این لغزش را «حقا که او آمرزنده مهربان است» موسی علیه السلام به این دلیل آمرزش خواست که برای هیچ پیامبری سزاوار نیست تا قبل از مأمور شدن به قتل، مرتکب آن گردد.

﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ﴿٦٨﴾﴾

«گفت» موسی علیه السلام «پروردگارا! به‌پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی» از بخشیدن علم، حکمت و مغفرت «از این پس هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم شد» یعنی: هرگز مجرمی را بر جرمش یاری نخواهم کرد.

در حدیث شریف آمده است: «من مشی مع مظلوم فیعینه علی مظلومه، ثبت الله قدمیه علی الصراط یوم تدحض فیہ الاقدام... هرکس با مظلومی همراه شود تا او را بر مظلومه وی یاری کند، خداوند جل جلاله قدم‌هایش را بر صراط پابرجا و استوار نگه می‌دارد در روزی که گامها در آن می‌لغزد و هرکس با ظالمی همراه شود تا او را بر ظلمش یاری کند، خداوند جل جلاله در روزی که گامها در آن می‌لغزد، قدم‌هایش را بر صراط می‌لغزاند». علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» می‌گوید: «نقل است که خیاطی از یکی از

بزرگان پرسید: من از کسانی هستم که برای ستمگران خیاطی می‌کنم، آیا از اعوان‌شان به شمار می‌روم؟ آن بزرگ به وی گفت: نه! تو از خود آن ستمگران هستی ولی کسی که سوزن را به تو می‌فروشد، از اعوان آن‌هاست». لاحول ولا قوة الا بالله العظيم.

﴿فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اُسْتَنْصَرُهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيُّ مُبِينٌ ﴿١٨﴾﴾.

«پس صبحگاه در شهر، ترسان و نگران می‌گشت» یعنی: موسی عليه السلام صبحگاهان وارد شهری شد که قبطی را در آن کشته بود در حالی که نگران و چشم انتظار رخداد بدی علیه خود بود. نسفی می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که در ترسیدن از غیر خدا جل جلاله باکی نیست، بر خلاف آنچه که برخی از مردم می‌گویند.» «ناگاه دید، همان کسی که دیروز از او یاری خواسته بود، او را به فریاد می‌خواند» یعنی: ناگاه دید که رفیق اسرائیلی او که دیروز از او فریادرسی خواسته بود، با قبطی دیگری در حال کشمکش است و می‌خواهد تا او را رام خود کرده و بر وی غلبه کند «موسی به او گفت: به راستی که تو آشکارا گمراهی» یعنی: موسی عليه السلام بر آن اسرائیلی برآشفت و گفت: تو آشکارا فردی گمراه و شرور هستی بدان جهت که دیروز سبب کشتن شخصی گردیدی و امروز هم می‌خواهی که سبب قتل شخص دیگری گردی.

﴿فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٩﴾﴾.

«و چون موسی خواست به شخصی که دشمن هر دوی آن‌ها بود» یعنی: بر شخص قبطی که دشمن قوم بنی‌اسرائیل بود «حمله برد» آن اسرائیلی پنداشت که هدف موسی عليه السلام اوست نه شخص قبطی پس «گفت: ای موسی! آیا می‌خواهی مرا بکشی چنان‌که دیروز شخصی را کشتی؟» چنین بود که آن شخص قبطی از داستان قتل آگاه شد و این خبر را به فرعون انتقال داد در حالی که قبلا کسی جز موسی عليه السلام و آن شخص اسرائیلی از قضیه قتل آگاه نبود. آن اسرائیلی در ادامه سخنش افزود: «نمی‌خواهی مگر این که در این سرزمین جبار ستمگری باشی» جبار: کسی است

که آنچه را بخواهد - از زدن و کشتن - انجام می‌دهد و به عواقب امور نیندیشیده، بدی را با روشی که نیکوتر است، دفع نمی‌کند «و نمی‌خواهی که از مصلحان باشی» در میان مردم با فروخوردن خشم خویش.

﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٥٠﴾﴾.

«و مردی از دورترین نقطه شهر دوان دوان آمد» اقصی‌المدینه: یعنی دور افتاده‌ترین نقطه شهر «گفت: ای موسی! بدان که سران دربارها را زنی می‌کنند تا تو را بکشند» یعنی: باهم درباره کشتن مشاوره می‌کنند، یا یک‌دیگر را به کشتن امر می‌کنند «پس از شهر خارج شو، که من از خیر خواهان توام» زیرا فرعون از شنیدن خبر قتل قبطی، سخت سراسیمه شده و عزم کشتن موسی علیه السلام را کرده بود.

﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾﴾.

«موسی ترسان و نگران» از این که به او برسند و دستگیرش نمایند؛ «از آنجا بیرون رفت، در حالی که می‌گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمکار نجات بخش» یعنی: از فرعون و کسان وی.

﴿وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿٥٢﴾﴾.

«و چون به سوی مدین رو نهاد» یعنی: چون به راهی روان شد که به مدین منتهی می‌گردید؛ «گفت» موسی علیه السلام با خود: «از پروردگار امیدوارم که مرا به راه راست» یعنی: به سوی مدین «هدایت کند» پس راه را گم نکنم و به بیراهه نروم. چنین هم شد و خداوند متعال او را در دنیا و آخرت به راه راست هدایت کرد. مدین شهر شعیب علیه السلام بود و در زیر سلطه فرعون قرار نداشت. یادآور می‌شویم که این شهر در شمال خلیج عقبه قرار داشته و از مصر به سیر پیاده هشت روز راه فاصله دارد.

﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصَدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٥٣﴾﴾.

«و چون به آب مدین رسید» یعنی: به چاه آبی که مردم آب آشامیدنی خود و چهارپایان خویش را از آن برمی‌گرفتند «گروهی از مردم را بر آن یافت که حیوانات خود را آب می‌دادند و پایین‌تر از آن، دو زن را یافت که حیوانات خود را دور می‌کردند» از نزدیک آب تا مردم از آب دادن چهارپایان خویش فارغ شوند آن‌گاه بتوانند

بی مزاحمت و مانعی به آب دادن چهارپایان خود بپردازند «گفت» موسی علیه السلام خطاب به آن دو زن «کار شما چیست؟» یعنی: منظورتان از این کار چیست که گوسفندان خود را همراه با مردم دیگر آب نمی دهید؟ «گفتند: ما به چهارپایان خود آب نمی دهیم تا شبانان همگی حیوانات خود را از آبشخور باز گردانند» عادت ما این است که درنگ کنیم و انتظار بکشیم تا مردم از آب بازگردند زیرا از این که با مردم نامحرم درآمیزیم، می پرهیزیم. یا به این دلیل که از آب دادن حیوانات خویش همپای آنان عاجز و ناتوان هستیم «و پدر ما پیری کهن سال است» که به خاطر سالخوردگی و ناتوانی نمی تواند چهارپایان را آب دهد، از این روی ناچار شدیم که خود به گوسفندانمان آب بدهیم.

﴿فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾

«پس» چون موسی علیه السلام سخن آن دو را شنید؛ «چهارپایانشان را برایشان آب داد» به خاطر گرایشی که به کار معروف و یاری دادن ناتوانان داشت. از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: موسی علیه السلام چهارپایان آنان را از چاهی آب داد که با سنگی بزرگ که جز ده مرد توان برداشتن آن را نداشتند، پوشیده شده بود، سپس مجدداً آن سنگ را بر سر آن چاه برگردانید. «آن گاه» که موسی علیه السلام از آب دادن آن دو فارغ شد؛ «به سوی سایه برگشت» و مجدداً در آن نشست «و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که بر من بفرستی» اندک باشد یا بسیار «فقیرم» یعنی: نیازمندم. مراد وی از خیر، غذا برای رفع گرسنگی بود چراکه او بی توشه از مصر به راه زده بود و توشه وی هر خوراکی ای بود که در راه می یافت.

﴿فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمَثَّىٰ عَلَىٰ أُسْتَحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾

«پس یکی از آن دو زن - در حالی که با شرم و آزرگام بر می داشت - نزد وی آمد» و این گونه راه رفتن، دلیل کمال ایمان و پاکی سرشت و طینت وی بود. روایت شده است که چون آن دختران در آن روز زودتر از همیشه نزد پدر رفتند، پدر از آمدن زود هنگام آنان تعجب کرد و از علت آن پرسید، آن ها داستان مردی را که حیواناتشان را برایشان آب داده بود به وی گفتند. سپس او به یکی از آن دو دخترش دستور داد تا نزد آن مرد رفته و او را به خانه وی دعوت نماید و آن دختر طبق دستور پدر نزد

موسی علیه السلام آمد. اکثر مفسران برآنند که آن دو دختر، دختران شعیب علیه السلام بودند اما در قرآن یا سنت چیزی که بر این امر دلالت کند، وجود ندارد.

«گفت» آن دختر به موسی علیه السلام «پدرم تو را می‌طلبد تا مزد آبدهی‌ات برای چهارپایان ما را به تو بدهد» و مرا به منظور ابلاغ این دعوت نزد تو فرستاده است «پس چون» موسی علیه السلام «نزد او آمد و داستان‌های خود را بر او حکایت کرد» یعنی: چون موسی علیه السلام تمام سرگذشتی را که بر سر وی آمده بود - از هنگام کشته شدن قبطی تا رسیدن وی به آب مدین - بر پدر آن دو دختر حکایت کرد؛ «گفت» پدر آن دو دختر «نترس که از قوم ستمکار نجات یافتی» یعنی: از فرعون و کسانش نجات یافتی زیرا فرعون بر سرزمین ما (مدین) تسلطی ندارد.

نسفی می‌گوید: «این آیه دلیل بر جایز بودن عمل به خبر واحد، رفتن با زن بیگانه همراه با احتیاط و پرهیزکاری و گرفتن مزد در قبال کار معروف، به هنگام نیازمندی است».

﴿قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتَهُ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ﴿۶۸﴾﴾

«یکی از آن دو دختر گفت: پدرجان! او را استخدام کن» تا گوسفندانمان را به چرا ببرد «چراکه بهترین کسی است که می‌توانی استخدام کنی، هم نیرومند و هم امین است» یعنی: موسی علیه السلام شایسته آن است که او را با دستمزد به کارگیری زیرا او جمع‌کننده دو خصلت بزرگ یعنی توانایی و امانتداری است و این دو وصف چون در انسانی جمع شوند، آن انسان را سزاوارترین مردم به انجام خدمت می‌گردانند، اعم از این که آن انسان اجیر باشد یا وکیل، کارمند و مأمور باشد یا ناظر و بازرس، یا هم شغل دیگری داشته باشد. اولین این دو خصلت، امانتداری و درستکاری است زیرا شخص امانتدار در آنچه که به وی از مال دیگران سپرده می‌شود، خیانت نمی‌کند. در درجه دوم، داشتن توانایی و کفایت بر انجام آن کار است، که این توانایی شامل هرسه خصلت کردانی و آگاهی در آن کار، همت و نشاطی که محرک انجام آن کار است و قدرت بدنی می‌شود، که همه این‌ها در موسی علیه السلام فراهم بود.

ابن کثیر نقل می‌کند: «پدر آن دختر به وی گفت؛ از کجا دانستی که این مرد توانا و امانتدار است؟ گفت: توانایی او را از آن دانستم که صخره‌ای را از جا برداشت که جز ده مرد به برداشتن آن توانا نبودند. و امانتداری و درستکاری او را از این امر دانستم

که چون در راه با او می‌آمدم، از او جلوتر رفتم تا پیشاپیش وی حرکت کنم اما او به من گفت: تو از پشت سرم بیا و اگر راه را اشتباه کردم، سنگریزه‌ای به سوی من بینداز، آن وقت می‌دانم که راه را اشتباه رفته‌ام».

﴿قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَّحٍ فَإِنْ أَتَمَّمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾﴾.

«گفت» پدر آن دو دختر به موسی عليه السلام «من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم در قبال این که هشت سال برای من کار کنی» یعنی: دخترم - که گویند نامش صفورا بود - را به این شرط به ازدواج تو در می‌آورم که مهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از شبانی گوسفندانم «و اگر آن را در ده سال به پایان رساندی، این از نزد توست» یعنی: اگر به جای هشت سال، شبانی را به ده سال رسانیدی و دو سال را در خدمت به من افزودی، این بخشش و فضلی از نزد توست، نه الزام و اجباری از جانب من. بدین‌سان، او این قضیه را به مردانگی و همت خود موسی عليه السلام موکول کرد «و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم» با الزام و اجبارت به تمام کردن ده سال «و مرا ان‌شاءالله از صالحان خواهی یافت» در حسن صحبت، معامله نیک و وفای به عهد. در حدیث شریف آمده است: «موسی عليه السلام خود را در برابر عفت فرج (شرمگاه) و غذای شکمش اجیر گردانید».

این آیه کریمه دلیل مشروعیت خواستگاری ولی برای دخترش از مردی است که کفو و شایسته باشد و این امر در اسلام سنتی پایدار است چنان‌که معروف است عمر دخترش حفصه را به ابوبکر و عثمان رضی الله عنهما پیشنهاد کرد. و موارد بسیار دیگری از این دست نیز در ایام نبوت و عصر صحابه رضی الله عنهم روی داده است. همچنین این آیه دلیل جمهور فقهاء است بر این که نکاح دادن دختر حق ولی است نه حق خود دختر، بجز امام ابوحنیفه رضی الله عنه که این امر را در حوزه اختیار خود دختر می‌داند.

﴿قَالَ ذَٰلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا تَقُولُ  
وَكَيْلٌ﴾ ﴿٢٨﴾

«گفت» موسی علیه السلام «این» قرارداد و عهدهی که آن را بازگو کردی و بر من و خود در آن شرط نهادهی «میان من و تو باشد» و هیچ یک از ما دوطرف نباید از مفاد آن تخلف کنیم «هر یک از این دو مدت را به انجام رسانیدم» هشت یا ده سال را «نباید بر من عدوانی باشد» یعنی: نباید بر من - با زیاده‌خواهی از آن - تعدی و ستمی برود. موسی علیه السلام هر دو مدت را باهم جمع کرد تا وفا به مدت اول را در اولویت قرار دهد «و خدا بر آنچه می‌گوییم» از این شرط‌هایی که در میان ما منعقد شد؛ «وکیل است» یعنی: گواه و نگهبان است لذا هیچ یک از ما راهی به‌سوی تجاوز از این شروط نداریم.

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ ۖ ءَأَنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ  
امْكُثُوا إِنِّي ءَأَنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي ءَأْتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ  
تَصْطَلُونَ﴾ ﴿٢٩﴾

«پس چون موسی آن مدت مقرر را به پایان رسانید» و آن کامل‌ترین دو مدت، یعنی مدت ده سال بود چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «از جبرئیل پرسیدم که موسی کدام یک از دو مدت را به‌سر رسانید؟ گفت: تمام‌ترین و کامل‌ترین آن دو را». «و خانواده‌اش را همراه برد» به‌سوی مصر. این دلیل بر آن است که مرد می‌تواند خانواده‌اش را در هر جا که خواست با خود ببرد «از جانب طور آتشی را دید» تفسیر نظیر این بخش از آیه، در سوره «طه» به‌طور مفصل گذشت «به‌خانواده‌اش گفت: اینجا درنگ کنید که من آتشی از دور دیدم، شاید برای شما از آنجا خبری بیاورم» تفسیر این بخش نیز در سوره «طه» و سوره «نمل» گذشت «یا جذوه‌ای» جذوه: پاره‌ای از آتش است «باشد که خود را گرم کنید» با آن آتش. این آیه بر سرد بودن هوا در سفر موسی علیه السلام دلالت می‌کند.

﴿فَلَمَّا أَتَتْهَا نُودِيَ مِنَ شَلْطِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَن  
يَمُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ ﴿٣٠﴾

«پس چون به آن آتش رسید» آتشی که از دور آن را دیده بود «از کرانه وادی ایمن ندا داده شد» ایمن صفت کرانه است، یعنی از جانب راست موسی علیه السلام، یا

جانب راست آب از ناحیه غرب وادی - در صورتی که وادی در معرض سیلان آب قرار گیرد - ندا داده شد «در آن جایگاه مبارک» که به سبب سخن گفتن خداوند متعال با وی، برکت یافته است. خداوند عَلَيْهِ السَّلَام در جای دیگری از قرآن، این وادی را مقدس نامیده است. آری! ندا داده شد «از میان درخت» درختی که بر کرانه وادی روئیده بود «که ای موسی! من خداوندم، پروردگار عالمیان» یعنی: کسی که تو مخاطب او هستی، پروردگار جهانیان است.

عبدبن حمید و ابن جریر از عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت کرده‌اند که فرمود: «به یاد درختی افتادم که موسی عَلَيْهِ السَّلَام به سوی آن مأوی گرفت (و از آنجا تاج و لقد کلم الله... بر تارک عز وی نهاده شد) پس به شوق دیدار آن درخت یک شبانه‌روز راه پیمودم تا صبحگاهان بر سر آن درخت رسیدم، بناگاه دیدم که آن درخت، سبز و خرم و پر جنب و جوش است آن‌گاه بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درود و سلام فرستادم. در این اثنا شترم که گرسنه بود، قصد آن درخت کرد و از آن یک دهن برگ برکند و جوید اما نتوانست آن را فرو برد، بار دیگر بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درود و سلام فرستادم و باز گشتم»<sup>۱</sup>.

﴿وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمُوسَى أَقْبَلُ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ ﴿۳﴾﴾.

«و عصای خود را بیفکن» یعنی: خداوند متعال در این هنگام به موسی عَلَيْهِ السَّلَام گفت: عصایت را بیفکن<sup>۲</sup>. پس موسی عَلَيْهِ السَّلَام عصایش را افکند و عصا به اژدهایی پر جنب و جوش تبدیل شد «پس چون دید آن مثل جانی می‌جنبد» جان: نوعی از مار سپید است. یعنی چون موسی عَلَيْهِ السَّلَام دید که عصا در سرعت حرکت و بزرگی جسامتش مانند اژدهایی گردید، با مشاهده این وضعیت فرارکنان «به پشت روی گرداند و برنگشت»

۱- مترجم در دوران طلبگی خویش در کشور مصر، با جمعی از دانشجویان هموطن افغانستانی به دیدار طور و وادی مقدس «طوی» رفتیم و این درخت را که همچنان بیخ آن سبز و خرم است و دورادور آن را سنگ چیده بودند، مشاهده کردیم. این درخت هم اکنون در داخل محوطه کلیسایی به نام «سنتی‌کاترین» قرار دارد که مسیحیان در دوران جنگ‌های صلیبی آن را در مدخل وادی طور بنا کرده‌اند و جهانگردان بسیاری به قصد دیدار آن راهی مصر می‌شوند.

۲- تفسیر نظیر این آیه و مابعد آن در دو سوره «طه» و «نمل» گذشت.



یعنی: به عقب خود نگاه نکرد. پس ندا داده شد: «ای موسی! به این سو رو کن و ترس، بی گمان تو از ایمانی» تفسیر نظیر این جمله به طور مفصل در سوره «نمل» گذشت.

﴿أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَبِّكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ وَأَضْمَمَ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَنَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿۳۱﴾﴾

آن گاه «دست خود را به گریبانت ببر» یعنی: دست خود را از گشادگی پیراهنت به سینهات ببر «تا سفید بی عیب» و بی علت از عللی مانند پیسی «بیرون آید» درحالی که موسی علیه السلام - چنان که در حدیث شریف آمده است - گندمگون بود «و» برای رهایی از ترس [مار «بازویت را به سوی خود جمع کن» یعنی: دو دستت را که به پهلویت افتاده است، به خود بچسبان، که وقتی چنین کنی، ترس مار از نهادت بیرون می رود. ابن کثیر می گوید: «خداوند جل جلاله به موسی علیه السلام امر کرد که وقتی از چیزی می ترسد، دست خود را به سینه اش بچسباند و در این صورت، آن ترس و بیم وی از بین می رود. ابن کثیر اضافه می کند: چه بسا اگر کسی بر سبیل افتدا به موسی علیه السلام این کار را بکند و دست خود را بر روی سینه اش بگذارد، بیم و ترس وی از بین برود چنان که ابن عباس رضی الله عنه گفته است. «پس، این دو» یعنی: عصا و ید بیضا «دو برهان از سوی پروردگار توست برای فرعون و اشراف قوم او» یعنی: عصا و ید بیضا دو حجت درخشان و دو دلیل واضح بر قدرت پروردگار فعال مایشاء و درستی نبوت کسی است که این معجزات به دست وی روی داده است. آری! به سوی آنان برو «که آنان قومی فاسق هستند» یعنی: از طاعت و فرمان خدا جل جلاله خارج هستند.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿۳۲﴾﴾

«گفت» موسی علیه السلام «پروردگارا! من یکی از آنان را کشته ام» منظور وی آن فرد قبطی ای بود که موسی علیه السلام مشتبی به وی زد و او را به قتل رسانید «و می ترسم مرا بکشند» در برابر آن قبطی و از من قصاص بگیرند.

﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿۳۳﴾﴾

«و برادرم هارون از من زبان آورتر است» و چنان که گذشت، در زبان موسی علیه السلام لکنتی بود «پس او را ردهء من بفرست» ردهء: مددکار و یاور است «که مرا تصدیق کند»

در این رسالت «زیرا من می‌ترسم که مرا دروغگو بدانند» چنانچه هارون علیه السلام با من نباشد، از آن روی که زبانم در آوردن حجت روان نیست و به تنهایی از پس این کار عظیم بر نمی‌آیم.

به این ترتیب بود که موسی علیه السلام به بارگاه پروردگار متعال در حق برادرش شفاعت کرد تا او را مانند وی به رسالت برگزیند و بدین جهت برخی از سلف گفته‌اند: هیچ برادری بر برادرش منتی بزرگتر از منت موسی بر هارون ندارد زیرا موسی علیه السلام میانجی و واسطه برادرش در امر گزینش وی به نبوت و رسالت گردید.

﴿قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِأَيِّتِنَا أُنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُونَ﴾

خداوند متعال درخواست موسی علیه السلام را اجابت کرد و هارون علیه السلام را به رسالت برانگیخت و «فرمود: به زودی بازویت را به وسیله برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو، سلطه‌ای قرار خواهیم داد» یعنی: حجت و برهانی، یا تسلطی بر فرعون و بر قومش «که با آیات ما نمی‌توانند به شما دست یابند» و غلبه حاصل کنند. یعنی: شما به وسیله معجزات ما، از آزار و اذیت و غلبه آن‌ها بازداشته می‌شوید. یا معنی این است: آیات ما را به‌سوی آنان ببرید «شما و کسانی که از شما پیروی کنند پیروزید» این مزده‌ای به موسی و هارون علیهم السلام و پیام نیرو بخشی به دل‌هایشان است.

﴿فَلَمَّا جَاءَهُم مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنٰتٍ قَالُوا مَا هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي ءَابَآئِنَا الْأَوَّلِينَ﴾

«پس چون موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: این جز جادوی برساخته نیست» یعنی: این جادویی است که آن را از پیش خود برساخته‌ای و کاملاً ساخته و پرداخته خود توست «و ما در میان نیاکان نخستین خود چنین چیزی نشنیده‌ایم» یعنی: آنچه با خود از ادعای نبوت آورده‌ای، در دوران اجداد ما روی نداده است. یا ما چنین سحر و جادویی را نشنیده‌ایم، پدرانمان را جز بر رسم و راه شرک ندیده‌ایم و از آنان آیین توحید را سراغ نداریم، با آن که اجداد ما اهل تمدن هم بوده‌اند. پس این آیین تو دروغی بیش نیست.

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّيٰ أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ ۖ وَمَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ ۗ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٣٧﴾﴾.

«و موسی گفت» در پاسخ آنان «پروردگارم به کسی که از سوی او هدایت را آورده است، داناتر است» منظور موسی علیه السلام از کسی که هدایت را آورده، خود وی بود. یعنی: خدا عز وجل به این حقیقت که من آورنده رهنمود و هدایت از سوی وی هستم، داناتر است «و» پروردگارم داناتر است به «کسی که سرانجام نیک آن سرای رادارد» و آخر الامر پیروزی و نصرت از آن او خواهد بود. موسی علیه السلام از آن روی به طور تلویحی و کنایی به این معنی اشاره کرد تا قبل از آن که حجت را برای آنان آشکار نمی‌گرداند، هدفش را صراحتاً به آنان مطرح نکرده باشد. والله اعلم «بی‌گمان ستمکاران» یعنی: مشرکان «رستگار نمی‌شوند» به هیچ خواسته نیکی.

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَهْمَنُ عَلَى الطِّينِ فَأَجْعَلْ لِي صَرْحًا لَّعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾﴾.

«و فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خود برای شما خدایی نمی‌شناسم» بدین‌سان، آن ملعون به ادعای باطل و بی‌بنیاد خود تمسک جست تا قومش را به مغالطه و سردرگمی بیندازد در حالی که او خود به‌خوبی می‌دانست پروردگارش الله عز وجل است. سپس به راه تکبر و گردنکشی و به واهمه انداختن قومش در این که از کمال اقتدار برخوردار است، بازگشت و گفت: «پس ای هامان» وزیرم «برایم بر گل آتش برافروز» یعنی: گل را برای من پخته کن تا به آجر تبدیل شود «آن‌گاه برجی برای من برآور» یعنی: برجی بلند برای من بساز «شاید من از خدای موسی اطلاع یابم» یعنی: بر آن برج بلند فراز شوم و خدای موسی علیه السلام را ببینم «و من جدا او را از دروغگویان می‌پندارم» فرعون بدین‌گونه قومش را در این وهم و گمان افکند که او صرفاً یک اندیشمند جست‌وجوگری است که جویای حق می‌باشد.

﴿وَأَسْتَكْبِرُ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾﴾.

«و او و لشکریانش به‌ناحق در زمین استکبار ورزیدند» مراد از زمین، سرزمین مصر است. استکبار: برتری‌طلبی و بزرگ‌نمایی بدون داشتن شایستگی و استحقاق بلکه از روی تجاوز و گردن‌کشی است. آری! فرعون مستکبر بود زیرا نه‌حجت و دلیلی در اختیار داشت که پیام موسی علیه السلام را با آن دفع کند و نه شبهه‌ای داشت که آن را در

مقابل معجزات موسی علیه السلام قرار دهد «و پنداشتند که به سوی ما بازگردانیده نمی شوند» و حشر و نشر و معادی در کار نیست.

﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَأَنْظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿۵۱﴾﴾

«پس او و لشکریانش را فروگرفتیم» بعد از آن که در کفر سرکشی کرده و در آن از حد گذشتند «و آنان را به دریا افکندیم» بیان این واقعه قبلا گذشت «پس بنگر که فرجام کار ستمکاران چگونه بود» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! بنگر که آخر کار کافران - در دنیا قبل از آخرت - چگونه بود آن گاه که به دریای هلاک در افکنده شدند.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿۵۲﴾﴾

«و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که به سوی آتش فرامی خواندند» یعنی: سردمداران کفر را در میان کافران رؤسای فرمانروا و مطاعی گردانیدیم که پیروان خویش را به سوی آتش دوزخ فرامی خواندند زیرا پیروان به تقلید از این رؤسایشان، راه و روش آنها را پی می گیرند «و روز قیامت یاری نمی یابند» یعنی: هیچ کس آنان را یاری نمی دهد و هیچ مانعی آنان را از عذاب خداوند جل جلاله باز نمی دارد، بدین سان است که خواری دنیا در پیوند با خواری آخرت، جمعا وبال گردنشان می شود.

﴿وَأَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿۵۳﴾﴾

«و در همین دنیا لعنتی» یعنی: طرد و دوری ای از رحمت خویش را «بدرقه راهشان کردیم» یا بندگان خود را فرمان دادیم که بر آنان لعنت بگویند پس هر کس از اهل حق که از آنان یاد می کند، بر آنان لعنت می فرستد «و روز قیامت هم، آنان از مقبوحان هستند» مقبوح: مطرود، دور داشته و نفرین شده است. به قولی مقبوح: کسی است که در خلقت مسخ، مشوه و زشت شده است.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ

وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۴﴾﴾

«و به راستی پس از آن که نسل های نخستین را هلاک ساختیم» یعنی: پس از آن که اقوام نوح، عاد، ثمود و غیره را هلاک ساختیم. یا معنی این است: بعد از آن که فرعون و قومش را هلاک کرده و قارون را در زمین فروبردیم؛ «به موسی کتاب» تورات را «دادیم که به عنوان روشنگری هایی برای مردم بود» یعنی: تورات را به موسی علیه السلام دادیم تا مردم به وسیله آن حق را دیده و بدان راه یابند و خود را

به وسیله آن از گمراهی نجات دهند «و» تورات «هدایت و رحمتی» از سوی خداوند ﷺ برای مردم است «باشد که به یاد آورند» این نعمت‌ها را لذا خدای ﷻ را شکر و سپاس گزارده به او ایمان آورند و دعوتش را به سوی آنچه که خیرشان در آن است، اجابت گویند.

﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾

«و آن گاه که امر پیامبری را به موسی به انجام رسانیدیم» یعنی: آن گاه که با موسی ﷺ سخن گفته و کار پیامبری را به او سپردیم؛ «تو در جانب غربی نبودی» یعنی: ای محمد ﷺ! تو در جانب غربی وادی طور سینا نبودی، آنجا که موسی ﷺ با پروردگارش مناجات کرد «و تو از حاضران نبودی» در این رویداد تا به حقیقت آن آگاه بوده و سپس آن را از نزد خود بدیشان بازگویی لذا این امر خود برهان آن است که این اخبار از طریق وحی پروردگار سبحان برایت آمده است بنابراین، بیان این داستان‌ها از سوی تو که خود حاضر آن صحنه‌ها نبوده‌ای، دلیل روشن رسالت توست.

﴿وَلَكِنَّا أَذْشَانَا فُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ﴾

«ولیکن ما نسل‌هایی پدید آوردیم» یعنی: ای محمد ﷺ! ما از زمان موسی ﷺ تا زمان تو امت‌هایی را آفریدیم «و عمرشان طولانی شد» یعنی: مهلت‌شان به درازا کشید و روزگار بر آنان طولانی شد و در گذار این زمانه دراز بود که شریعت‌ها و احکام الهی دستخوش تحریف و تغییر گشته و ادیان حق به فراموشی سپرده شدند و در نتیجه، امتها امر خداوند ﷻ را ترک کرده و عهد وی را فراموش نمودند آن گاه ای محمد ﷺ! تو را فرستادیم تا این بنیاد را دوباره پی افگنی و این اصول و قواعد را مجدداً احیا کنی.

با این آیه استدلال شده‌است بر این که خدای سبحان در ارتباط با رسالت محمد ﷺ و ایمان به ایشان از موسی ﷺ و امتش تعهد گرفته است اما آن گاه که روزگاری طولانی سپری شد و قرن‌ها از پی یک‌دیگر گذشت، امتها این عهد را فراموش کرده و وفا کردن به آن را فرو گذاشتند «و تو در میان اهل مدین مقیم نبودی» چنان که موسی ﷺ اقامت داشت «تا آیات ما را بر آنان» یعنی: بر اهل مدین «بخوانی» و از آنان اخبارشان را فراگیری و در نتیجه، آن اخبار را از نزد خود بر مردم مکه حکایت کنی. به قولی: این جمله، جمله مستأنفه و ابتدائی است، گویی گفته شد: تو از جانب خود آیات ما را بر

امت خویش نمی‌خوانی «لیکن ما فرستنده بودیم» یعنی: ما تو را به‌سوی مردم مکه فرستاده و این اخبار را بر تو نازل کردیم و اگر چنین نبود، تو از این اخبار هیچ آگاهی‌ای نداشتی.

﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَٰكِنْ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَلَّهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾﴾.

«و آن‌گاه که ندا دردادیم» به موسی عليه السلام و او را به رسالت برانگیختیم؛ «تو در جانب» کوه «طور نبودی ولی رحمتی از سوی پروردگار توست» یعنی: لیکن ما این قرآن و اخبار موسی عليه السلام و سخن‌گفتن خویش را با وی به‌عنوان رحمتی از جانب خود به‌سوی تو وحی کرده و آن را بر تو حکایت کردیم و تو را از این اخبار آگاه گردانیدیم «تا قومی را که پیش از تو هیچ هشدار دهنده‌ای به‌سویشان نیامده بود، بیم دهی» مراد از این قوم: مردم مکه‌اند که قبل از رسول خدا صلى الله عليه وآله در زمان فترت - یعنی دوران انقطاع رسالت - به‌سر می‌بردند و در زمان فترت، یعنی در عهد میان بعثت عیسی عليه السلام تا بعثت تو، هشدار دهنده‌ای به میان‌شان نیامده بود که آنان را بیم دهد «باشد که آنان پند پذیرند» با هشدارهای تو.

این آیات برهانی الهی بر نبوت محمد صلى الله عليه وآله و بیان حکمت بعثت ایشان است.

﴿وَلَوْلَا أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾﴾.

«و اگر نبود که چون به‌سزای کار و کردار پیشینشان» از کفر و ظلم «مصیبتی» یعنی: عذابی «به آنان برسد، بگویند» در هنگام نزول عذاب «پروردگارا! چرا به‌سوی ما پیامبری نفرستادی» از جانب خویش «تا از آیات» نازل شده واضح و روشن «تو پیروی می‌کردیم و از مؤمنان می‌بودیم»<sup>۱</sup> به‌این آیات؛ آری! اگر چنین نبود (ما تو را به‌سوی مردم به رسالت نمی‌فرستادیم). این جمله جواب «لولا» است که در آیه کریمه محذوف است. پس معنای آیه چنین است: اگر ما قبل از بعثت آنان را عذاب می‌کردیم، یقیناً

۱- مترجمان اکثراً این آیه را اشتباه ترجمه کرده‌اند. مثلاً ترجمه آقای بهاء‌الدین خرمشاهی این است: «و اگر به خاطر کار و کردار پیشینشان مصیبتی به آنان نمی‌رسید (و عذابی برایشان نمی‌فرستادیم) می‌گفتند پروردگارا چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی که از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم».

می گفتند: فاصله زمانی ما با پیامبران مرسل به درازا کشید و در این میان خداوند ﷻ به سوی ما رسولی را نفرستاد لذا ما در شرک خویش معذور بوده ایم. بدین گونه آن ها این فترت رسالت را برای خود عذری می پنداشتند. ولی ما حجت را بر آنان تمام کرده و علت را بر طرف ساختیم و با فرستادن به سوی آنان، بیان حق و حقیقت را به اتمام رسانیدیم تا دیگر آنان مجال طرح هیچ گونه عذری را نداشته باشند.

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا آيَاتٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمَّا يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ ﴿٤٨﴾﴾

«پس چون حق از جانب ما به سویشان آمد، گفتند: چرا نظیر آنچه به موسی داده شد، به او داده نشده است؟» یعنی: چون از جانب خداوند ﷻ به مردم مکه، حق - یعنی محمد ﷺ و قرآنی که بر وی نازل شده است - آمد، از روی سرسختی و عناد و جهل گفتند: چرا به این پیامبر نظیر آنچه که به موسی از آیات و معجزات - از جمله نزول یکباره تورات - داده شد، داده نشده است؟ خداوند ﷻ سؤال شان را چنین پاسخ می دهد: «آیا به آنچه پیش از این به موسی داده شد، کفر ورزیدند؟» یعنی: کفار قریش به آیات موسی ﷺ نیز کفر ورزیدند چنان که به آیات محمد ﷺ کفر ورزیدند و «گفتند: این دو» یعنی: تورات و قرآن، یا نبوت محمد ﷺ و نبوت موسی ﷺ «دو جادویی هستند که از یک دیگر پشتیبانی کرده اند» یعنی: با یک دیگر بر دروغ و ناروا همیاری کرده یکی از آن ها به نفع دیگری گواهی داده اند «و گفتند: ما همه را منکریم» یعنی: موسی ﷺ و محمد ﷺ یا تورات و قرآن هر دو را منکریم. مجاهد می گوید: «یهودیان به قریش مشورت دادند که به محمد ﷺ چنین بگویند».

پس حاصل معنی این است: سبب کفر به پیامبران الهی ﷺ، کم بودن معجزات نبوده و نیست بلکه سبب حقیقی تکبر و عنادشان است.

﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٩﴾﴾

دومین پاسخ به شبهه مذکور این است: «بگو: پس اگر راست می گویند» در آنچه که این دو کتاب، یا این دو پیامبر را به آن وصف کرده اید؛ «کتابی از سوی خداوند بیاورید که از این دو» یعنی: از تورات و قرآن «هدایت کننده تر باشد تا از آن پیروی کنیم» زیرا من از پیروی هدایت به هیچ وجه تکبر نمی ورزم. یادآور می شویم: انجیل نیز که به عنوان متمم تورات نازل شد، نمی تواند جدا از شریعت توراتی ارزیابی شود.

﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ  
بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

«پس اگر پاسخ تو را ندادند» یعنی: اگر آنچه را که تو از آنان در مورد آوردن کتاب الهی ای که هدایت کننده تر از این دو کتاب باشد، خواسته‌ای نیاوردند. یا معنی این است: اگر تو را در آنچه که از وحی و کتاب و رسالت آورده‌ای، اجابت نگفتند و ایمان نیاوردند؛ «بدان که آنان فقط از هوی و هوس‌هایشان» یعنی: از آرا و اندیشه‌های منحرف، گرایش‌های پوچ و بی‌ارزش و بدون پشتوانه حجت و برهان خویش «پیروی می‌کنند و کیست گمراه‌تر از کسی که از هوای نفس خویش پیروی کند، بدون هدایتی» یعنی: بدون حجتی «از سوی خداوند» یعنی: هیچ‌کس گمراه‌تر از چنین کسی نیست «بی‌گمان خداوند قوم ستمکار» یعنی: پیروان هوی و هوس «را هدایت نمی‌کند» چرا که خود سر چنین هدایتی را ندارند.

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾.

«و در حقیقت برایشان سخن در سخن پیوستیم» یعنی: کلام و پیام حق را برایشان پیاپی نازل کردیم و پیامبری بعد از پیامبر دیگر را به‌سویشان فرستادیم که هر یک از آنان پیامبران قبل از خود را تصدیق می‌کردند «باشد که آنان» از بیم آن‌که بر آنان همان عذابی نازل شود که بر پیشینیان‌شان نازل شد «پند پذیرند» و به‌خود آیند.

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِءُ يُؤْمِنُونَ﴾.

«کسانی که پیش از این» یعنی: پیش از قرآن «به آنان کتاب داده‌ایم، آنان به‌آن» یعنی: به قرآن «ایمان می‌آورند» آری! اهل کتابی که کتاب آسمانی الله ﷻ را به راستی پذیرفته و آن را تماماً تصدیق کرده‌اند - چون عبدالله بن سلام و سایر کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده‌اند - آنان به قرآن نیز ایمان می‌آورند زیرا ایشان وجود اشتراک میان پیام قرآن و کتاب‌های آسمانی پیشین را توجیهی دیگر جز این نمی‌توانند کرد که این کتاب‌ها همه از بارگاه الهی است.

سعیدبن جبیر در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره هفتاد تن از کشیشانی نازل شد که نجاشی ایشان را به محضر نبی اکرم ﷺ فرستاد و چون به خدمت آن حضرت ﷺ مشرف شدند، آن حضرت ﷺ سوره «یس» را تا به آخر



برایشان تلاوت کردند و ایشان در این حال می‌گریستند. و چنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده است، همه آن‌ها اسلام آوردند.

﴿وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَّا بِهِ ءِِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿۵۱﴾﴾

«و چون» قرآن «برایشان خوانده شود، می‌گویند: بدان ایمان آوردیم، بی‌گمان آن حق است و از جانب پروردگار ماست» یعنی: حقی است که ما آن را می‌شناسیم و از جانب پروردگار ما فرورستاده شده است «ما پیش از آن» یعنی: پیش از نزول قرآن نیز «مسلمان بوده‌ایم» یعنی: برای خداوند ﷻ مخلص و به یگانگی او مقرر و معترف بوده‌ایم. یا به محمد ﷺ و به آنچه که با خود از کتاب و رسالت آورده است، مؤمن بوده‌ایم؛ بدان جهت که شمایل، اوصاف و بشارت به بعثت وی در تورات و انجیل را خوانده و به این حقایق باور داشتیم و می‌دانستیم که او به‌زودی در آخرالزمان مبعوث می‌شود و قرآن بر او نازل می‌گردد.

﴿أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ الْسَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۵۲﴾﴾

«این گروه» از اهل کتاب دوبار پاداش داده می‌شوند «به خاطر آن‌که صبر کردند» و برایمان به کتاب‌های الهی از اول تا آخر و ایمان به پیامبران پیشین و پیامبر آخرالزمان، ثبات ورزیدند «و به خاطر آن‌که بدی را با نیکی دفع می‌کنند» یعنی: آن‌ها آزارهای آن عده از قوم خود را که به قرآن ایمان نیاورده‌اند، با بردباری و سخن نیکو دفع می‌کنند. یا معنی این است: آن‌ها به‌وسیله طاعت، معصیت را دفع می‌کنند «و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند» در راه خیر و در آنچه که شریعت بدان امر کرده است. البته زکات فرض و صدقات نافله همه شامل این معنی می‌شود. آری! به پاس این همه اعمال نیک؛ «پاداش‌شان دوبار داده می‌شود» در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر آنان از ابو موسی اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سه کسی‌اند که پاداش‌شان دوبار داده می‌شود:

۱- مردی از اهل کتاب که به کتاب اول و آخر ایمان آورده است.

۲- مردی که دارای کنیزی است و آن را ادب آموخته و نیکو ادبش داده، سپس آزادش کرده و با آن ازدواج نموده است.

۳- غلام مملوکی که عبادت پروردگارش را به نیکویی انجام داده و خیرخواه مولایش باشد».

﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ  
لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ﴾.

«و چون» این گروه اهل کتاب «لغوی بشنوند، از آن روی برمی گردانند» از روی خود نگهداری، پاکیزه منشی و ادب پذیری از آداب شرعی. مراد از لغو در اینجا، سخنان بیهوده‌ای است که مؤمنان در حق خود و دین خویش، از مشرکان می شنوند و ریشخندها و تمسخرهایی است که از آنان می بینند «و می گویند» به مردم فرورفته در لغو «اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست» به ما از مضرات کفر شما چیزی نمی رسد و به شما از نفع ایمان ما چیزی عاید نمی شود «سلام بر شما» مراد از سلام در اینجا، اعلام متارکه است نه تقدیم درود و تحیت. لذا معنای آن این است: شما از سوی ما ایمن هستید، ما پاسخ بدی شما را با بدی ای همانند آن نمی دهیم و در این موضعی که شما بر آن قرار دارید، با شما همپایی و موافقت نمی کنیم. زجاج می گوید: «این حکم قبل از صدور دستور جنگ در اسلام بود». «ما جاهلان را نمی طلبیم» یعنی: ما جویای صحبت و معاشرت با نادانان نیستیم.

این کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه از محمد بن اسحاق نقل می کند: در مکه بیست تن یا نزدیک به آن از نصارا نزد رسول خدا ﷺ آمدند... رسول خدا ﷺ برایشان قرآن تلاوت کردند و ایشان مسلمان شدند. پس چون از محضر رسول خدا ﷺ بیرون رفتند، ابو جهل بن هشام با جمعی از قریش بر سر راهشان قرار گرفتند و به ایشان گفتند: خدا کاروانیانی مانند شما را ناکام گرداند، چه بد کاروانیانی بودید! مردم و اهل دینتان شما را به اینجا فرستادند تا اوضاع را بررسی کنید و خبر این مرد را برای آنان ببرید اما هنوز در نشستهای خود نزد وی آرام نگرفتید که از دین خویش جدا گشته و او را در ادعایش تصدیق کردید! ما هیچ قافله‌ای را احمق تر از شما نمی شناسیم! آن گروه نو مسلمان از اهل کتاب در پاسخ آنان گفتند: «سلام بر شما! ما را با شما جاهلان چه کار، ما با شما در این بگومگو همراهی نمی کنیم...».

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ  
بِالْمُهْتَدِينَ﴾.

«در حقیقت تو هرکس را که دوست داری» از مردم «نمی‌توانی هدایت کنی» و این امر در حوزه اراده و اختیار تو نیست زیرا - چنان‌که امام رازی نیز در تفسیر خویش گفته است - هدایت دیگران با اکراه و اجبار جایز نمی‌باشد «بلکه خداوند هرکس را که بخواهد» هدایت کند «هدایت می‌کند» و از آن اوست حکمت بالغه و حجت تامه «و او به هدایت‌شدگان» یعنی: به کسانی که پذیرنده هدایت و مستعد و سزاوار آن هستند «داناتر است».

سبب نزول: این آیه - چنان‌که در بخاری و مسلم آمده است - به اجماع مفسران درباره ابو طالب نازل شد آن‌گاه که از پذیرش اسلام سر باز زد و بر دین عبدالمطلب مرد، با آن که رسول اکرم ﷺ سخت مشتاق ایمان آوردن وی بودند.

﴿وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهْدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجِبِّي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾﴾

«و گفتند» مشرکان قریش و پیروان‌شان «اگر همراه تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین خود رבוده می‌شویم» یعنی: ای محمد! اگر به دین تو درآییم، اعراب ما را از سرزمینمان - مکه - می‌ربایند و طرد می‌کنند و قبایل عرب پیرامون ما علیه ما متحد شده و با ما می‌جنگند و ما تاب‌وتوان مقابله با آن‌ها را نداریم. این معنی در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنه نیز آمده است.

البته این منطقی، پیوسته منطقی اشخاص ضعیف‌النفس و مغرض بوده و می‌باشد چنان‌که بسیاری از این دون‌مایگان در عصر حاضر نیز می‌گویند: اگر موضع خویش را در قبال اسلام و حکومت اسلامی روشن سازیم، دولتهای جهان علیه ما وارد عمل می‌شوند. گویی دولتهای کفری جهان هم‌اکنون علیه ما مسلمانان یکدست نیستند!!

«آیا آنان را در حرمی امن جای ندادیم» یعنی: آیا به قریش حرمی برخوردار از امنیت ارزانی نداشتیم که احدی از مردم بر اهالی آن تجاوز نمی‌کنند؟ پس این عذر و بهانه قریش کاملاً دروغ است زیرا آن‌ها در امنیت تمام قرار دارند و هرگز در معرض آن نیستند که مردم آن‌ها را برابیند. آری! حرمی که «ثمرات هر چیزی به عنوان روزی‌ای از جانب ما به آن رسانیده می‌شود؟» یعنی: فراورده‌های گوناگون با اختلاف انواع خود از سرزمین‌های پیرامون مکه مانند طایف - و در عصر حاضر از سرزمین‌های مختلف جهان - به سوی آن گرد می‌آید و حمل می‌شود «ولی

بیشترشان نمی‌دانند» و اقرار ندارند به این که این‌ها همه از رزق خدا ﷻ است و نمی‌دانند که امنیت در سایه چه نظامی متصور است و بیم و نگرانی در کجا منزل افکنده است. آری! آن‌ها از فرط جهل و غفلت و عدم تفکر در مال و معاد، صلاح و هدایت خویش را نمی‌دانند.

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسْكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ﴾.

«و چه بسیار شهرهایی را نابود ساختیم که زندگی خوش، آن‌ها را سرمست کرده بود» یعنی: در رفاه، فراوانی، راحتی و سرخوشی قرار داشتند پس از آنجا که نعمت‌ها را ناسپاسی کردند، نابود ساخته شدند. عطاء در معنای آن می‌گوید: «آنان در سرخوشی، رفاه و گردنکشی زندگی می‌کردند و رزق خدای ﷻ را خورده اما بتان را می‌پرستیدند» «پس این مسکن‌هایشان است که بعد از آنان جز اندکی مسکون نبوده است» یعنی: بعد از آنان احدی در آن مسکن‌ها - جز کوتاه زمانی - سکنی نیافته اند و این تعداد هم کسانی‌اند که در حال سفر از برابر خانه‌هایشان می‌گذرند و اجباراً روز یا نیم‌روزی در آن درنگ می‌کنند در حالی که بیشتر آن ویران است «و ما خود میراث بر» آنان «بوده‌ایم» زیرا کسی از آنان باقی نماند تا منازل و اموالشان را میراث ببرد. البته برای چیزی که بدون مالک باقی بماند، می‌گویند: آن چیز میراث خدا ﷻ است زیرا حق تعالی است که مالک حقیقی کائنات می‌باشد و اوست که بعد از فناي خلقش باقی است.

بنابراین، عذرآوران اهل مکه که از بیم از دست رفتن نعمت‌هایشان خود را در ایمان نیابردن معذور می‌پندارند، باید بدانند که این عدم ایمان است که سبب زوال نعمت‌ها می‌گردد، نه ایمان آوردن به حق.

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمَةٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءآيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ﴾.

«و پروردگار تو هرگز نابودکننده شهرها نبوده است مگر این که در ام آن‌ها» یعنی: در مرکز و پایتخت و کانون بزرگ‌ترین شهرهای آن‌ها «رسولی برانگیزد» برای الزام حجت و قطع معذرت «که آیات ما را بر آنان بخواند» آیتی که بیانگر تکالیف و پاداش‌های ما برای فرمانبرداران و مجازات‌های ما برای نافرمانان است. به قولی: مراد

از ام‌القری در اینجا مکه است «و ما هرگز نابودکننده شهرها نبوده‌ایم» بعد از آن که به‌سوی مرکز آن‌ها پیامبری را فرستاده‌ایم «مگر این که اهالی آن‌ها ستمگر باشند» و با ظلم و کفرشان به خدا ﷻ و رسولش، سزاوار نابودی گردند.

﴿وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفْلا تَعْقِلُونَ﴾<sup>(۶۰)</sup>.

«و هر آنچه شما داده شده‌اید، بهره زندگانی دنیا و تجمل آن است» که به آن در مدت زندگانی دنیایان بهره‌مند می‌شوید، سپس یا شما از بستر بهره‌مندی‌ها به سراشیب زوال و نابودی می‌گرایید، یا این بهره‌ها از نزد شما رخت برمی‌بندد «ولی آنچه نزد خداوند است» از ثواب و پاداش؛ «بهتر» است از این بهره‌های زوال پذیر فانی زیرا پاداش الهی لذتی است بی‌پیرایه و از شایبه آلودگی‌ها خالص شده «و» آنچه نزد خدا ﷻ است «پاینده‌تر است» زیرا برای ابد باقی می‌ماند و ماندگار است، در حالی که این بهره‌های دنیوی، به سرعت رهنورد راه نابودی و فناست «آیا تعقل نمی‌کنید» در این که چیزهای باقی و ماندگار بهتر از چیزهای فانی است؟.

﴿أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لَقِيهِ كَمَن مَّتَّعْنَاهُ مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ﴾<sup>(۶۱)</sup>.

«آیا کسی که او را به وعده نیک وعده داده‌ایم» یعنی: او را به بهشت و آنچه که در آن از نعمت‌های بی‌شمار است، وعده داده‌ایم؛ «و او دریابنده آن است» خواه‌ناخواه و بدون هیچ‌گونه شک و تردیدی چرا که خداوند ﷻ وعده خویش را خلاف نمی‌کند، آیا این کس «مانند کسی است که او را از کالای زندگی دنیا بهره‌مند گردانیده‌ایم» و به او برخی از آنچه را که از بهره‌های دنیا خواسته است داده‌ایم؟ با آن که خود به زودی هلاک می‌شود، یا آن بهره‌ها را از وی باز پس می‌گیریم؟ «آن‌گاه او روز قیامت از احضارشدگان است» در دوزخ؟ و بازگشت وی به‌سوی دوزخ می‌باشد پس آیا این دو شخص باهم برابرند؟ هرگز! لذا انسان دوراندیش و خردمند باید میان این دو کس مقارنه و مقایسه نماید.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره رسول خدا ﷺ و ابو جهل، یا درباره حمزه رضی الله عنه و ابو جهل نازل شد.

﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾<sup>(۶۲)</sup>.

«و» به یاد آور «روزی را که» خدای سبحان «آنان را» یعنی: کفار و مشرکان را «ندا می‌دهد پس می‌گوید» به آنان توبیخ کنان «آن شریکان من که می‌پنداشتید کجایند» که شما را یاری دهند و برای شما شفاعت کنند؟.

﴿قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿٣٣﴾﴾.

«کسانی که قول برآنان ثابت شده» یعنی: کسانی که حکم عذاب بر آنان ثابت شده، که عبارت‌اند از: رؤسای گمراهی‌ای که کافران آنان را جز خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به پروردگاری گرفته‌اند؛ «می‌گویند: پروردگار! اینان» یعنی: این پیروان ما «کسانی هستند که ما اغوایشان کردیم» یعنی: به‌سوی گمراهی و شرک دعوت‌شان کردیم «آنان را اغوا کردیم همچنان که خود در اغوا بودیم» یعنی: همراه‌شان کردیم چنان‌که خود همراه بودیم و این گمراهی‌شان به اختیار و انتخاب خودشان بوده است چنان‌که گمراهی مان به اختیار خودمان بوده است پس تلاش ما آنان را به گمراهی مجبور نساخت بلکه خودشان در این امر صاحب اختیار بودند «به‌سوی تو تبری می‌جوییم» از آنان. یعنی رؤسای گمراهی، یا شیاطین از پیروان‌شان بیزاری می‌جویند «آنان» در واقع «ما را نمی‌پرستیدند» بلکه خواهش‌های خودشان را می‌پرستیدند.

﴿وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٣٤﴾﴾.

«و گفته می‌شود» به مشرکان از بنی‌آدم: «شریکانتان را بخوانید» یعنی: خدایانتان را که به‌جای خدای یگانه در دنیا می‌پرستیدید، به یاری فرا خوانید تا یاریتان دهند و از شما دفاع کنند «آن‌گاه» در هنگامی که این سخن به آنان گفته می‌شود «آنان را فرامی‌خوانند ولی آنان پاسخ‌شان نمی‌دهند» و به وجهی از وجوه به آنان سودی نمی‌رسانند زیرا از پاسخ دادن و یاری رساندن عاجزند «و عذاب را می‌نگرند» یعنی: پیروان و فرمانروایان همگی، عذاب را - که آنان را زیر پوشش خود گرفته و به آنان روی نموده است - می‌نگرند «ای کاش! رهیافته می‌بودند» یعنی: اگر آنان هدایت شده و رهیافته می‌بودند، بی‌گمان این امر نجات‌شان می‌داد و به عذاب روبه‌رو نمی‌شدند. یا معنی این است: وقتی عذاب را می‌بینند، آرزو می‌کنند که ای کاش! از راه‌یافتگان می‌بودند تا در چنین روز سختی، از عذاب به سلامت می‌ماندند.

﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾﴾.

«و روزی که خداوند آنان را» یعنی: مشرکان را «ندا می دهد و می فرماید: به رسولان ما چه پاسخی دادید» آن گاه که پیام های ما را به شما ابلاغ کردند؟ ابن کثیر می گوید: «سؤال اول درباره توحید بود و این سؤال درباره رسالت است».

﴿فَعَمِيَّتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿٦٦﴾﴾.

«پس در آن روز، اخبار بر آنان پوشیده گردد» یعنی: در روز قیامت حجت ها بر آنان پنهان می ماند تا بدانجا که مانند نابینایانی می گردند که به راه رهنمون نمی شوند و کسی را نیز نمی یابند که آنان را راهنمایی کند، یا به محل نجات برساند و به گفتن پاسخی ارشاد نماید «پس آنان از یک دیگر نمی پرسند» یعنی: از نهایت دهشت و حیرانی ای که دارند، بعضی از بعض دیگر نمی پرسند، نه می توانند حجتی را بر زبان آورند و نه می دانند که چه پاسخی پیش آورند زیرا خداوند متعال در دنیا عذر و حجت را به آنان نمایاند بنابراین، این عذر و حجت در روز قیامت از آنان سلب می شود و همه آن ها در این عجز و درماندگی باهم برابرند.

﴿فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ﴿٦٧﴾﴾.

«و اما کسی که توبه کرده» است از شرک و گناهان «و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده» در دنیا «پس چه بسا که» در روز قیامت «از رستگاران» و دست یافتگان به خواسته های خود «باشد».

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۗ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ ۗ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا

يُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾﴾.

«و پروردگار تو هر چه را بخواهد» بیافریند «می آفریند و برمی گزیند» هر چه را که بخواهد برگزیند «اختیاری برای آنان نیست» بلکه اختیار از آن خدای عَلِيِّ است. یعنی: حق تعالی آنان را بر همان صورتی که خود خواسته، آفریده است نه بر شکل و صورتی که خود خواسته اند و از پیامبران عَلَيْهِمُ هم هر کسی را که خود خواسته، برگزیده است لذا او به راز و حکمت افعال خویش داناتر است پس چرا پیامبرش را با بهانه های ناروایی تکذیب می کنند؟! «پاک است خداوند» از این که نزاع کننده ای با او منازعه کند، یا شرکت کننده ای با او مشارکت نماید «و از آنچه شرک می آورند، برتر است» یعنی: حق

تعالی برتر است از کسانی که برای او شریک قرار می‌دهند. یا برتر است از شرک آوردن‌شان.

به قولی: این آیه پاسخ این سخن مشرکان است که گفتند: (چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر «مکه و طایف» نازل نشده است؟) «زخرف/۳۱». به قولی دیگر: این آیه پاسخی به یهود است که گفتند: اگر فرشته فرستاده شده بر محمد ﷺ غیر از جبرئیل بود، قطعاً ما به وی ایمان می‌آوردیم.

به مناسبت این آیه حدیث شریف به روایت ابوبکر رضی الله عنه را نقل می‌کنیم که در آن آمده است: «رسول خدا ﷺ چون قصد انجام کاری را داشتند، می‌فرمودند: «اللَّهُمَّ خَيْرِ لِي وَخَيْرِ لِي وَخَيْرِ لِي». «خدایا! تو خود برای من اختیار کن و برگزین». همچنین در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «ای انس! چون قصد انجام کاری را داشتی، از پروردگارت در آن هفت بار استخاره (طلب خیر) کن، سپس به سوی آنچه که قلبت به آن سبقت می‌گیرد، متوجه شو زیرا خیر در آن است». نماز استخاره نیز از همین جا مشروع شده است و آن بدین گونه است که شخص وضو سازد آن گاه دو رکعت نماز بگذارد، در رکعت اول بعد از سوره «فاتحه» سوره «کافرون» و در رکعت دوم بعد از فاتحه، سوره «اخلاص» را بخواند.

همچنین در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ در تمام امور استخاره را به ما تعلیم می‌دادند چنان که سوره‌ای از قرآن را به ما تعلیم می‌دادند، می‌فرمودند: چون یکی از شما قصد انجام کاری را دارد، باید غیر از فرض، دو رکعت نماز بگذارد آن گاه بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ، خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَمَعَايِشِي وَوَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَايِشِي وَوَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ وَاقْدُرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ». «بارخدایا! من از تو طلب اختیار می‌کنم به علمت و از تو طلب تقدیر می‌کنم به قدرتت و از تو از فضل و بخشش عظیمت می‌خواهم زیرا تو توانا هستی و من نیستم و تو می‌دانی و من نمی‌دانم و تویی دانای غیب‌ها. بارخدایا! اگر تو می‌دانی که این کار در دین و دنیا و معاش و زندگانی و سرانجام کارم به خیر من است پس آن را برایم مقدر و آسان گردان، سپس



برای من در آن برکت بگذار. بارخدا یا! و اگر تو می‌دانی که این کار برایم در دین و دنیا و معاش و سرانجام کارم شر است پس آن را از من و من را از آن برگردان و خیر را در هر جایی که هست، برایم مقدر گردان آن گاه مرا به آن راضی و خشنود کن». جابر بن عبدالله رضی الله عنه گفت: و در میان این دعا، نیاز و حاجت خود را یاد کند.

علما گفته‌اند: باید شخص استخاره‌کننده دلش را از تمام خطورات و وسوسه‌های فارغ گردانیده آن گاه هر چه بر دلش سبقت می‌گیرد، به آن عمل کند زیرا خیر - ان شاء الله - در آن است.

﴿وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ (۱۹)

«و پروردگارت می‌داند آنچه را سینه‌هایشان پنهان می‌دارد» از شرک، یا از دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله «و آنچه را آشکار می‌کنند» از این امور.

﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (۲۰)

«و اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، ستایش او راست در اول» یعنی: در دنیا «و در آخر» یعنی: در سرای آخرت «و حکم او راست» پس در میان بندگان خود آنچه بخواهد حکم می‌کند، بدون مشارکت هیچ شریکی «و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید» با برانگیخته شدن پس از مرگ؛ آن گاه نیکوکار را در قبال نیکوکاریش و بدکار را در برابر بدکاری‌اش پاداش و جزا می‌دهد.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَوْ لَآ تَسْمَعُونَ﴾ (۲۱)

«بگو آیا نگرسته‌اید» یعنی: به من خبر دهید «اگر خدا شب را تا روز قیامت بر شما پاینده بگرداند» یعنی: پیوسته و همیشگی بگرداند، به طوری که زمان زندگی‌تان تا روز قیامت پیوسته شب باشد، بی آن که بعد از آن روزی طلوع کند و طبیعی است که در آن صورت، شما امکان تحرک و تکاپو در یافتن اشیای مورد نیاز خود را از دست داده و چرخه زندگی‌تان نظر به دشواری به‌دست آوردن ضروریات حیات - مانند غذا، نوشیدنی، پوشیدنی... - معطل می‌ماند، در آن صورت: «کدامین معبود جز خداوند برایتان روشنی‌ای به میان می‌آورد؟» یعنی: آیا معبودی از معبودانی که آن‌ها را می‌پرستید، قادر است تا این تاریکی همیشگی را از شما برداشته و نوری را جانشین آن

گرداند که در پرتو آن، به تکاپوی کار و بار خویش پردازید و در روشنایی آن، اشیاى مورد نیاز خود را ببینید، نور و انرژی‌ای که میوه‌هایتان با آن به‌صلاح آمده و کشتزارهایتان در آن رشد کند و چهارپایانتان در آن بخرامند؟ «آیا نمی‌شنوید» به شنیدن فهم و قبول و تدبر و تفکر تا دست از لجاجت بردارید؟

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُونُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ ﴿۷۲﴾

«بگو: آیا نگرسته‌اید» یعنی: به من خبر دهید «اگر خداوند روز را بر شما تا روز قیامت پاینده گرداند» یعنی: اگر تمام زمانی را که شما در آن زندگی می‌کنید، به‌طور همیشگی و مستمر تا روز قیامت روز گرداند «جز خداوند کدامین معبود برای شما شبی در میان آورد که در آن آرام گیرید» از رنج و خستگی کار روزانه بی‌سایید و از تکاپوی کسب‌وکار راحت و فارغ‌بال شوید؟ «آیا نمی‌بینید» این منفعت بزرگ را به دیده پندآموزانه و هشیارانه تا از پرستش غیر خدا ﷻ بازگردید و بازایستید؟

در این آیه ملاحظه می‌شود که خداوند ﷻ (افلا تسمعون) را به‌سبب مناسبتی که با شب دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در آرامش و تاریکی شب، به‌کار گرفتن شنوایی کارا تر و مفیدتر است و (افلا تبصرون) را به‌سبب مناسبتی که با روز دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در روشنایی روز به‌کارگرفتن بینایی مؤثرتر و کارا تر است.

﴿وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ ﴿۷۳﴾

«و از رحمتش» به شماست که «شب و روز را برایتان آفرید تا در آن» یعنی: در شب «بیارامید و تا از فضل او روزی خویش بجوید» در روز. یعنی: آفرینش دو پدیده عظیم شب و روز را برای شما جمع کرد تا جمع کردن میان کار و تلاش و میان استراحت و آرامش را برایتان ممکن گرداند و به این ترتیب زندگی‌تان سروسامان گیرد «و تا باشد که سپاس بگزارید» نعمت‌های خداوند ﷻ را بر خود، با انجام‌دادن انواع عبادت‌ها در شب و روز.

﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾ ﴿۷۴﴾

«و روزی که به آنان ندا دردهد و بگوید: آن شریکان من که شما می‌پنداشتید، کجایند» تا شما را از این مخمصه برهانند؟ هدف از تأکید و تکرار این ندا برای بار دوم،

آگاه نمودن بندگان بر این امر است که هیچ چیز مانند شرک جلب کننده خشم خدای سبحان نیست چنان که هیچ چیز مانند توحید، جلب کننده رضای وی نمی باشد.

﴿وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ ﴿٧٥﴾

«و از میان هر امتی گواهی بیرون می کشیم» که روز قیامت در حق آن امت گواهی می دهد. و این گواهان، پیامبران: اند. به قولی: این گواهان عادلان و دادگران هر امت اند «آن گاه می گوئیم: برهانتان را در میان آورید» یعنی: حجت و دلیلتان را بر این که با من شریکانی وجود داشته اند، در میان آورید. در این هنگام است که آن ها به حقیقت اعتراف کرده و از ارائه حجت و برهان، گنگ و لال می شوند «آن گاه دریابند که حق از آن خداوند است» در الوهیت و او یگانه لاشریک می باشد «و آنچه برمی بستند» از شرکای دروغین به ناروا «از آنان گم می شود» یعنی: از دید آنان غایب و ناپدید می گردد و هیچ به کارشان نمی آید.

﴿إِنَّ قُرُونَ كَانَتْ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَعَثْنَا عَلَيْهِمْ وَعَاتَيْنَهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ وَلِتَنُوبُوا بِالْعَصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾ ﴿٧٦﴾

«قارون از قوم موسی بود» نخعی و قتاده و غیر آن ها نقل کرده اند: قارون فرزند یصهر فرزند قاهث فرزند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام است و موسی علیه السلام فرزند عمران فرزند قاهث فرزند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام. پس آن دو، پسر عموی یک دیگر بودند. نقل است که قارون تورات را به صدایی خوش می خواند، از این جهت منور نامیده شد ولی پس از آن نفاق پیشه کرد چنان که سامری به نفاق گرایید «پس برآنان بغاوت کرد» یعنی: قارون در گردنکشی و تکبر بر قوم خود از حد گذشت، از فرمان موسی علیه السلام سرپیچید و به خدای عز وجل کافر شد «و ما به او از گنج ها» گنج: مال ذخیره شده است «به اندازه ای بخشیدیم که کلیدهای او» یعنی: کلیدهای گنج های اموال و صندوق های قفل شده او «بر گروهی نیرومند سنگینی می کرد» یعنی: پشت مجموعه ای از مردان را خم می کرد؛ وقتی می خواستند آن ها را حمل کنند. پس وقتی کلیدهای گنج های اموال او این مقدار بود، تصور کنید که خود این گنج ها چه مقدار و چه اندازه بود؟ مراد از «عصبه» گروهی اند که بعضی پشتیبان بعضی دیگر بوده و همدیگر را یاری می کنند، گویی آنان ید واحده هستند. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «کلیدهای گنج های او

را چهل مرد نیرومند حمل می کردند» «آن گاه که قومش به او گفتند: شادی نکن» یعنی: به سبب بسیاری مال دنیا؛ سرمستی، سبکسری، تکبر و گردنکشی نکن «بی گمان خداوند شادی زدگان را دوست ندارد» یعنی: متکبران مغرور و گردنکش و ناسپاسی را دوست ندارد که او را در برابر نعمت‌هایش شکر نمی‌گزارند و سپاس نمی‌گویند. پس فقط کسی به دنیا شادمان است که بدان قرار و آرام یابد اما کسی که قلبش به سوی آخرت و رویکردش به سوی نعمت‌های پایدار آن است، به دنیا شادمان نمی‌شود زیرا می‌داند که به زودی دنیا را ترک خواهد کرد.

﴿وَأَبْتَغَ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ (۷۷)

«و» ای قارون «در آنچه خداوند به تو داده است» از توانگری و ثروت «سرای آخرت را بجوی» لذا این اموال را در آنچه که خدا ﷻ می‌پسندد، انفاق کن نه در تجاوز و گردنکشی و ستم «و» در عین حال «بهره‌ات را از دنیا هم فراموش نکن» یعنی: در بهره‌برداری از حلال و تکاپو در جهت کسب آن - مانند خوردن، آشامیدن، پوشیدن، مسکن و ازدواج - نیز تلاش متناسب آن را به خرج ده زیرا همان گونه که پروردگارت را بر تو حقی است، نفست را نیز بر تو حقی است پس حق هر صاحب حقی را به او بده. ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «اعمل لدنیاک کانک تعیش ابدًا، و اعمل لآخرتک کانک تموت غدا: برای دنیایت چنان کار کن که گویی به طور همیشه زنده هستی و برای آخرت چنان کار کن که گویی فردا می‌میری».

«و نیکی کن» با بندگان خدا ﷻ «همچنان که خدا به تو نیکی کرده است» با آنچه که از نعمت‌های دنیا به تو ارزانی داشته است «و در زمین فساد مجوی» یعنی: در آن به معاصی خداوند ﷻ عمل نکن «که خداوند فساد پیشگان» در روی زمین «را دوست نمی‌دارد» بلکه آنان را دشمن می‌دارد و این سنت و عادت وی است.

﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَو لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾ (۷۸)

«گفت» قارون در پاسخ قومش «همانا این» مال و ثروت «به خاطر علمی که نزد من است، به من داده شده‌است» و آن علم، عبارت از آگاهی و شناخت وی از انواع تجارت‌ها و سایر راه‌های مال‌اندوزی بود. به‌قولی: دانش وی، شناخت گنج‌ها و دینه‌ها

بود. به قولی معنی این است: خداوند ﷻ این مال را به من داد زیرا می دانست که من اهل فضل هستم و شایسته این نعمت‌ها می باشم پس خداوند ﷻ فضیلت من را ارج گذاشته و این همه مال را به من بر اساس شایستگی ام ارزانی کرد. ابن کثیر این قول را که قارون کیمیاگر بود و مس و روی را طلا و نقره می گردانید، ضعیف می پندارد. «آیا ندانست که خداوند پیش از او از قرن‌ها» یعنی: از امت‌های گذشته «کسانی را که از او نیرومندتر و مال اندوزتر بودند، نابود کرده است؟» پس اگر مال یا نیرومندی، بر فضیلت کسی دلالت می کرد، هرگز خداوند ﷻ هلاک‌شان نمی کرد «و مجرمان از گناهانشان پرسیده نمی شوند» یعنی: فرشتگان در فردای قیامت مجرمان را جویا نمی شوند و از آن‌ها پرس‌وجو نمی کنند، بدان جهت که مجرمان از سیمای‌شان شناخته می شوند چرا که با روی سیاه محشور می گردند.

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ۗ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَلِيتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٦﴾﴾

«پس بر قومش در زینت خویش بیرون شد» یعنی: قارون با تجمل و آرایشی خیره کننده و نمایش و کوکبه‌ای آراسته و در موکبی پر زرق و برق از خدم و حشم به میان قومش بیرون شد که هرکس آن صحنه را می دیدید، شگفت زده می شد، به طوری که «گفتند کسانی که خواهان زندگانی دنیا» و زینت آن «بودند، ای کاش ما نیز مانند آنچه به قارون داده شده، داشتیم، به راستی او دارای بهره‌ای بزرگی» از دنیا «است» درباره گویندگان این سخن اختلاف نظر وجود دارد؛ به قولی: آنان از مؤمنان آن زمان و به قولی دیگر: از کفار آن زمان بودند.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ تَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ ﴿٨٠﴾﴾

«و کسانی که دانش واقعی داده شده بودند گفتند» ایشان دانشمندان پرهیزکار بنی اسرائیل بودند که به آرزومندان دنیا گفتند: «وای بر شما! ثواب الهی بهتر است» یعنی: پاداش الهی در آخرت بهتر از آن چیزی است که شما هم اکنون آرزوی آن را می کنید «برای کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد» در ضمن آنچه که خداوند متعال به وی از مال - چه اندک و چه بسیار - بخشیده است «و جز صابران آن را فرانگیرند» یعنی: این سخنی که دانشمندان بنی اسرائیل گفتند، فقط در قلب کسی

می‌نشینند و کسی را گرویده و به خود عامل می‌گرداند که بر طاعت خدا ﷻ شکیبا بوده و خود را از ارتکاب شهوات نگه می‌دارد.

لذا ای مؤمنان! به قصد و انگیزه بسیار اندوزی، برتری طلبی و فسادافروزی در زمین، بهره زوال‌پذیر دنیای بی‌دوام را تمنا نکنید. چنان‌که در حدیث شریف قدسی آمده است: «خداوند ﷻ می‌فرماید: برای بندگان شایسته خود آنچه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است، آماده کرده‌ام. آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمودند: اگر می‌خواهید این آیه را بخوانید: (پس نمی‌داند هیچ کسی که چه بسیار مایه روشنی چشم‌ها برایشان نهفته است که جزای کار و کردار پیشین‌شان است) «سجده / ۱۷»».

﴿فَحَسَفْنَا بِهِءَ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ﴾

«آن‌گاه او را» یعنی: قارون را «با خان‌هاش به زمین فرو بردیم» به عنوان جزایی بر گردنکشی وی چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «در اثنایی که مردی از امت‌های پیش از شما دو جامه سبز گران‌قیمت پوشیده خرامان بیرون آمد و در میان آن دو جامه فخر و تبختر می‌کرد، خدای سبحان زمین را فرمان داد که او را در خود فرو برد پس او تا روز قیامت در حال فرورفتن در زمین می‌جنبد». «پس هیچ گروهی نداشت که او را در برابر خداوند یاری رسانند» یعنی: قارون هیچ گروهی نداشت که از آنان یاری بجوید تا عذاب الهی را از وی دفع کنند «و خود» نیز «از نصرت یافتگان نبود» یعنی: خود هم قدرت نداشت تا به‌رغم داشتن آن‌همه سرمایه، خویشان را از عذاب الهی نجات داده و از فرورفتن در زمین باز دارد.

﴿وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَّا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾

«و همان کسانی که دیروز منزلت او را آرزو می‌کردند» یعنی: به آرزوی رسیدن به‌مقام و جایگاه قارون بودند «صبح می‌گفتند: وای، مثل این که خداوند روزی را برای هرکس از بندگان که بخواهد گشاده و تنگ می‌گرداند» یعنی: آنان پشیمان از آنچه قبلاً آرزو می‌کردند گفتند: اینک برای ما حقیقتی آشکار شد که تا هم اکنون از دیده ما

پنهان بود، آن حقیقت این است که: کار به دست خدا ﷻ است، بر هرکس بخواهد، دایره مال و ثروت را گشاده می گرداند و بر هرکس بخواهد آن را تنگ می گرداند و این همه برای آزمایش و ابتلای بندگان است. چنان که در حدیث شریف آمده است: «إن الله قسم بینکم أخلاقکم كما قسم أرزاقکم، وأن الله يعطي المال من یحب ومن لا یحب ولا يعطي الإیمان إلا لمن یحب». «خدای ﷻ اخلاق شما را در میان شما تقسیم کرده است چنان که ارزاق شما را تقسیم کرده است و بی گمان خداوند مال را به کسانی که دوستشان می دارد و دوستشان نمی دارد می دهد اما ایمان را جز به کسانی که دوستشان می دارد نمی دهد».

آن گاه کسانی که در آرزوی مال قارون به خطای خویش پی برده بودند در ادامه گفتند: «و اگر خداوند بر ما منت ننهاده بود» با رحمت خویش و ما را پناه نداده بود از سرکشی، سرمستی و ستمگری ای که قارون بر آن بود و اگر چنان بود که به سبب آن آرزوی خام و بی مورد، ما را فرو می گرفت «ما را نیز فرومی برد» چنان که قارون را در زمین فرو برد «وای، گویی کافران رستگار نمی شوند» به هیچ خواسته ای از خواسته های خود.

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ

لِلْمُتَّقِينَ ﴿۸۳﴾

سپس خدای ﷻ سنتی از سنت های خویش را به ما تعلیم داده می فرماید: «آن سرای آخرت را» یعنی: عزت و مقام و بهره های بهشت را. اشاره به سوی سرای جاویدان بهشت با لفظ «تلك»، به قصد بزرگداشت و تجلیل شأن و جایگاه آن در مقابل تحقیر بهره هایی است که قارون و امثال وی از دنیا داده شده اند. آری! این بهشت جاودانی که شما اوصاف آن را شنیده اید «برای کسانی مقرر می کنیم که در روی زمین خواستار برتری و فساد نیستند» یعنی: کسانی که نمی خواهند بر مؤمنان برتری جویی، تکبر و ستم ورزند و در زمین فساد کنند با ارتکاب معاصی خدای سبحان.

علما گفته اند: حرمت فساد - هر فساد و تبهکاری ای که باشد - امری آشکار است و چیزی از آن جایز نیست ولی برتری جویی ممنوعی دارد و مجازی؛ ممنوع آن این است که به شیوه تکبر و دیده درایی و تطاول بر مردم باشد اما مجاز آن این است که در امر حق و در طلب ریاست و پیشوایی دینی بر مردم باشد، نه آن که به لباس خوب،

سواری خوب و منزل خوب بر دیگران برتری جویی شود. ولی کسی که به خاطر عشق به زیبایی، این چیزها را دوست دارد، بر او باکی نیست چنان که در حدیث شریف آمده است: «کسی که در قلبش هموزن ذره‌ای از کبر باشد، به بهشت وارد نمی‌شود. مردی گفت: یا رسول‌الله! شخصی دوست دارد که جامه و کفش وی خوب و قشنگ باشد، آیا این از کبر و برتری جویی است؟ فرمودند: نه! این از کبر نیست، خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، کبر عبارت است از: سر کشی علیه حق و کوچک شمردن مردم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «همانا به من وحی شده است که: فروتنی اختیار کنید تا کسی بر کسی فخر نرزد و کسی بر کسی برنشورد».

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (۸۱)

«هر کس نیکی به میان آورد» در روز قیامت «برای او بهتر از آن است» یعنی: برایش پاداشی بهتر از آن است که خداوند ﷻ از ده برابر تا هفتصد برابر آن به وی می‌دهد «و هرکس بدی به میان آورد، کسانی که مرتکب بدیها شده‌اند، جز سزای آنچه کرده‌اند، نمی‌یابند» بی آن که بر عذاب‌شان افزوده شود. گاهی هم خداوند متعال عفو کرده و به رحمت و فضل خویش از گنهکاران در می‌گذرد و آنان را می‌آمرزد.

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ قُلْ رَبِّيَ أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (۸۵)

«درحقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد» یعنی: خدایی که قرآن را بر تو نازل کرد و عمل کردن به احکام آن را بر تو فرض گردانید «یقیناً تو را به سوی معاد» یعنی: به سوی بازگشتگاه مکه «باز می‌گرداند» فاتح و ظفرمند و پیروز.

در بیان سبب نزول روایت شده است که چون رسول خدا ﷺ از غار ثور بیرون آمده و راه هجرت به سوی مدینه را در پیش گرفتند و به جحفه رسیدند، اشتیاق مکه در جان‌شان شعله کشید. آن‌گاه خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

به راستی که حق تعالی به این وعده خود به پیامبرش، وفا کرد و آن حضرت ﷺ را بعد از مدت هشت سال درحالی به مکه بازگردانید که ایشان را عزتمند، لشکریان

خویش را پیروز و دین اسلام را غالب گردانیده بود. ولی مجاهد در تفسیر ﴿لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ﴾ [القصص: ۸۵] می‌گوید: «خداوند ﷻ باز گرداننده تو به سوی روز قیامت است».



«بگو: پروردگارم بهتر می‌داند چه کسی هدایت پیش آورده» که آن کس من هستم  
 «وچه کسی در گمراهی آشکاری است» که آنان شما مشرکان هستید. پس به زودی  
 خواهید دانست که سرانجام نیک از آن چه کسی خواهد بود. و این پاسخی است به  
 کفار مکه آن‌گاه که به رسول خدا ﷺ گفتند: تو در گمراهی قرار داری.

﴿وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا  
 لِلْكَافِرِينَ﴾ ﴿۸۷﴾

«و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود» یعنی: قبل از آن که خداوند ﷻ  
 به نبوت و رسالت برگزیند، تو امید و انتظار آن را نداشتی که به‌سوی بندگان به رسالت  
 برانگیخته شوی و بر تو قرآن نازل شود «بلکه این رحمتی از جانب پروردگارت بود»  
 یعنی: لیکن فرود آوردن قرآن بر تو، رحمت و فضلی از سوی پروردگارت بود، نه  
 به‌خاطر عملت و نه به‌خاطر استحقاقی که داشتی بدین جهت، خداوند متعال  
 پیامبرش را به پنج دستور ذیل مکلف گردانید:

۱- «پس هرگز پشتیبان کافران مباش» یعنی: مبادا با مجامله، برقرارکردن پیوند  
 دوستی و مدارا کردن با آنان - به حساب تبلیغ دعوت و اعلام قاطعانه آن -  
 کمک آنان باشی بلکه کافران را طرد کن و صراحتاً با آنان به مخالفت برخیز.

﴿وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ وَأَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا  
 تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ﴿۸۷﴾

۲- «و البته نباید تو را از آیات الهی» یعنی: از عمل به قرآن «پس از آن که بر تو نازل  
 شده است، بازدارند» و نباید سخنان دروغ و آزارهای کافران، مانع تلاوت کتاب  
 خدا ﷻ و عمل به آن از سوی تو شود.

۳- «و به‌سوی پروردگارت دعوت کن» یعنی: مردم را به‌سوی خداوند ﷻ،  
 یگانگی وی، عمل به فرایض و پرهیز از معاصی فراخوان.

۴- «و زنها را! از مشرکان مباش» در عمل، یا در اعتقاد. این دستور کنایه‌گویی  
 به دیگران - بجز پیامبر ﷺ است - همچنین این خطاب:

﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ  
 وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ ﴿۸۸﴾

۵- «و با خدا معبود دیگری را نخوان، خدایی جز او نیست» یعنی: فقط حق تعالی خدای یگان‌های است که بر همه چیز تواناست و غیر وی نه می‌توانند به تو زبانی برسانند و نه منفعتی. مراد از این دو خطاب اخیر - چنان که گفتیم - مخاطبان دیگر جز پیامبر ﷺ هستند «همه چیز» هر چه که باشد «هلاک شونده است، جز وجه او» یعنی: جز ذات او پس این فقط حق تعالی است که زنده پاینده است. در حدیث شریف آمده است: «راست‌ترین سخنی را که لبید شاعر گفته این سخن است: الا کل شیء ما خلا الله باطل: آگاه باشید که همه چیز جز خداوند، فانی و نابود است».

«حکم از آن اوست» یعنی: فقط فرمان و قضای حق تعالی است که نافذ است، به هر چه بخواهد حکم می‌کند و فرمان می‌راند «و به‌سوی او بازگردانیده می‌شوید» در هنگام رستاخیز و حشر و نشر، نه به‌سوی غیر وی تا نیکوکار را در قبال نیکوکاریش و بدکار را در برابر بدکاری‌اش جزا دهد.

## سوره عنكبوت

مکی است و دارای (۶۹) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره بدان جهت «عنكبوت» نامیده شد که خداوند ﷻ بت پرستان را در آن به عنكبوتی تشبیه کرده است که برای خود خانه سست و بی بنیاد بنا می‌کند. محور اساسی سوره عنكبوت، بیان تکالیف ایمان راستین است و داستانهای نوح، ابراهیم، لوط و شعیب علیهم السلام نیز در همین سیاق مطرح می‌شود. و همان طوری که سوره بقره با «الم» آغاز شده است و در مقدمه آن از متقیان، کافران و منافقان بحث می‌شود، سوره عنكبوت نیز با «الم» آغاز شده و از مؤمنان، کافران و منافقان سخن می‌گوید؛ گویی این سوره تفصیل مقدمه سوره «بقره» است.

﴿الْم﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم» و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت.

﴿أَحْسَبَ الْتَّاسَ أَنْ يُتْرَكَوَأَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾

«آیا مردم پنداشته‌اند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند» در اموال و جان‌هایشان؟ نه! قضیه چنان‌که آنان پنداشته‌اند نیست بلکه لابد آنان را به وسیله جهاد، یا فقر، یا آفت و زیان جانی، یا غیر این از انواع مصایب می‌آزماییم تا انسان وارسته و مخلص از انسان منافق و انسان صادق از انسان کاذب متمایز گردد بنابراین، ایمان فقط کلمه‌ای نیست که به زبان گفته شود بلکه حقیقتی است دارای تکالیف، امانتی است همراه با دشواری‌ها و مسئولیت‌ها و جهادی است که به صبر و تحمل فراوان نیاز دارد و برای کسی سزاوار نیست که خلاف این بپندارد. چنان‌که در حدیث شریف آمده‌است: «سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیا هستند، سپس صالحان و سپس بهترین‌ها به حسب مراتبشان لذا انسان بر حسب دین خویش مورد آزمایش قرار می‌گیرد پس اگر در دینش صلابتی بود، در ابتلایش افزوده می‌شود».

ابن کثیر در بیان سبب نزول از ابن‌ابی‌حاتم نقل می‌کند: این آیه درباره جمعی نازل شد که در مکه بودند و اسلام آورده بودند اما یاران محمد صلی الله علیه و آله در مدینه به آنان نوشتند

که اسلامشان پذیرفته نمی‌شود تا هجرت نکنند پس ایشان راه هجرت به سوی مدینه را در پیش گرفتند ولی مشرکان ایشان را از راه بازگردانیدند.

اما ابن سعد روایت کرده است که این آیه درباره عمار بن یاسر رضی الله عنه نازل شد زیرا او در راه خدا ﷻ مورد شکنجه قرار می‌گرفت.

﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ ﴿۳﴾﴾.

«و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند» نیز «آزمودیم» یعنی: این سنت ما در میان بندگان ماست لذا ما مؤمنان این امت را نیز می‌آزماییم چنان که امتهای پیش از آنان را مورد آزمایش قرار دادیم و از آنان کسانی بودند که اراه بر فرق سرشان نهاده می‌شد و از میان دو نیم می‌شدند اما از دین خویش بر نمی‌گشتند چنان که قرآن کریم در داستان‌های انبیا ﷺ و آزمایشهایی که ایشان و پیروان‌شان شدند، این حقیقت را بیان کرده است «البته خداوند آنان را که راست گفته‌اند» در این سخن‌شان که: ایمان آورده‌ایم «معلوم می‌دارد و دروغگویان» مدعی ایمان را «نیز معلوم می‌دارد» و به وسیله امتحان میان آن‌ها تمییز ایجاد می‌کند.

مراد از (أَلَا لِنَعْلَمَ) یعنی «معلوم داشتن» از سوی حق تعالی، متمایز کردن راستگویان و دروغگویان در عرصه عینیت است، نه به‌دست آوردن معلومات جدید چرا که خداوند ﷻ آنچه را که در گذشته بوده و آنچه را که در آینده خواهد بود و آنچه را که وجود ندارد و اگر قرار باشد که به عرصه وجود آید چگونه به وجود خواهد آمد، همه را می‌داند. و این امری اجماعی است که در میان ائمه اهل سنت مورد اتفاق است.

بنابراین، حق تعالی می‌خواهد تا به وسیله آزمایش، آنچه را که در علم وی آشکار و از علم بشر غایب است، در عالم واقع نیز نمایان سازد تا مردم را در برابر عمل‌شان و نه فقط به مجرد علم خویش - مورد محاسبه قرار دهد و این آزمایش اگر از یک جهت فضلی از جانب حق تعالی است، از جهتی دیگر نمایانگر عدل اوست و از جهت سوم، تربیت و ویرایشی برای نهاد آنان است. از این روی ابن عباس رضی الله عنه و غیر وی از مفسران سلف، در تفسیر این فرموده خداوند متعال: (الانلعم) و نظایر آن گفته‌اند: این جمله و نظایر آن در قرآن کریم به این معنی است: (مگر برای این که ببینیم). زیرا رؤیت به موجود تعلق می‌گیرد در حالی که علم از رؤیت عام‌تر بوده به موجود و معدوم هر دو تعلق می‌گیرد.

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾

«آیا کسانی که مرتکب بدیها می‌شوند» و از ارتکاب معصیت و نافرمانی خداوند ﷻ باکی ندارند؛ «می‌پندارند که بر ما پیشی می‌گیرند» یعنی: از نزد ما می‌گریزند و ما را - قبل از آن که آنان را در برابر اعمالشان مورد مؤاخذه قرار دهیم - عاجز می‌گردانند؟ «چه بد داوری می‌کنند» یعنی: چه بد است این اندیشه و پندار آن‌ها که از حیطة قدرت ما می‌توانند بیرون روند! نه، هرگز! مجازات ما خواه ناخواه به سراغ آنان می‌آید.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: مراد الهی از مرتکبان بدی‌ها در این آیه؛ ولید بن مغیره، ابو جهل، أسود، عاصی بن هشام، شیبه، عقبه، ولید بن عقبه، عقبه بن ابی معیط، حنظله بن وائل و همانندانشان از سردمداران قریش‌اند ولی آیه کریمه عام است و هر کسی را که به این وصف باشد - اعم از مسلمان و کافر - دربر می‌گیرد.

﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾

«کسی که به لقای خدا امید دارد» باید بداند که «اجل مقرر الهی فرارسنده است» یعنی: میعاد معین برای روز رستاخیز و پاداش و جزا خواه ناخواه آمدنی است پس باید برای این روز عمل کند تا با عمل صالح به ملاقات حق تعالی شرفیاب شود «و او شنواست» سخنان بندگانش را «داناست» به آنچه که پنهان و آشکار می‌کنند لذا هرگز چیزی از اعمال شایسته آنان را ضایع نمی‌گرداند.

﴿وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾

«و هرکس جهاد کند، جز این نیست که فقط برای خودش جهاد می‌کند» یعنی: کسی که با کفار جهاد کند، یا با نفس خود جهاد کند؛ از راه صبر و پایداری بر طاعات و علیه شیطان جهاد کند؛ با دفع کردن وسوسه‌های وی پس بی‌گمان به سود خودش جهاد کرده است، یعنی پاداش جهاد وی به خودش تعلق می‌گیرد نه به دیگران و چیزی از منافع جهاد وی به خدای سبحان بر نمی‌گردد «بی‌گمان خداوند از عالمیان بی‌نیاز است» پس به طاعات و عباداتشان هیچ نیازی ندارد، همان‌طوری که گناهان و نافرمانی‌هایشان نیز هیچ زبانی به او وارد نمی‌سازد. از این‌روی، نفع و ضرر طاعات و معاصی، به خود انسان برمی‌گردد و برنامه خدا ﷻ چیزی جز رشد و کمال این انسان نیست.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، قطعاً گناهانشان را از آنان می‌زداییم» لنگفرن: به سبب آن کارهای شایسته‌ای که انجام داده‌اند، گناهان را از آنان با مغفرت می‌پوشانیم و از آنان آثار متعلق به گناه؛ مانند خشم و عذاب را دور می‌کنیم «و به آنان نیکوترین آنچه را که می‌کردند، پاداش می‌دهیم» یعنی: پاداش‌شان را به حسب نیکوترین اعمال‌شان در اسلام مقرر می‌داریم. به قولی معنی این است: به آنان بیشتر و بهتر از آنچه که عمل کرده‌اند پاداش می‌دهیم چنان‌که می‌فرماید: (هر کس نیکی‌ای پیش آورد، برای او ده برابر همانند آن پاداش است) «انعام/۱۶۰».

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾﴾

«و به انسان سفارش کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند» و با آنان رفتاری نیکو که آن را می‌پسندند و دل‌ها و خاطرهایشان به آن خوش می‌شود، در پیش گیرد و این میسر نیست جز با نیکی کردن به آن‌ها و رعایت عواطف آن‌ها زیرا پدر و مادر سبب وجود انسانند و نهایت نیکی را به فرزندان‌شان کرده‌اند پس شایسته چنین رفتاری هستند. «وصیت: سفارش» در آیه کریمه به معنی «امر» است، یعنی: به انسان امر کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند. «و اگر آن‌ها با تو درکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری، با من شریک گردانی پس، از آن دو اطاعت نکن» یعنی: اگر پدر و مادرت از تو خواستند و الزامت کردند بر این که با من معبودی را شریک گردانی که به خدا بودن آن علمی نداری پس از این خواسته آنان اطاعت نکن زیرا هیچ طاعتی از مخلوق در نافرمانی خالق پذیرفته نیست. فرمان‌دادن آن‌ها به سایر معاصی و نافرمانی‌های خدای سبحان نیز، به درخواست شرک از سوی آن‌ها ملحق می‌شود. بنابراین، نباید پدر و مادر در معصیت خدای سبحان مورد هیچ اطاعتی قرار بگیرند لذا اگر پدر و مادر تو را به آنچه که حرام است فرمان می‌دهند، از آن‌ها فرمان نبر بلکه فقط از خدا عَلَّامٌ غُیُّوبٌ فرمان ببر اما این فرمان دادن آن‌ها به معصیت، نباید تو را از نیک رفتاری با آن‌ها بازدارد. چنان‌که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین توصیه کرده‌اند. «بازگشت شما به سوی من است آن‌گاه به حقیقت آنچه می‌کردید، آگاهتان می‌سازم» یعنی: شما را از اعمال شایسته و ناشایست تان آگاه می‌کنم و هر یک را به آنچه که سزاوار آن است، جزا می‌دهم.

ابن کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت می کند که فرمود: «مادرم به من گفت: مگر نه این است که خدا تو را به نیکی با والدین فرمان داده است؟ به خدا سوگند که نه غذایی می خورم و نه نوشابه ای می نوشم تا بمیرم یا کافر شوی! سپس یک شبانه روز هیچ چیز نخورد و نیاشامید و نه از آفتاب به سایه رفت آن گاه در شب و روز بعد نیز چنین کرد تا بدانجا که از حال رفت و سخت بی رمق شد. در این هنگام، سعد به نزد وی آمد و گفت: مادر جان! اگر تو صد جان داشته باشی و آن جان ها یکایک از تنت بیرون روند، من کسی نیستم که دینم را فروگذارم، حال اگر می خواهی بخور و اگر می خواهی نخور. پس چون مادر سعد از کفر وی مأیوس شد، اعتصاب غذای خویش را شکست و خورد و نوش را از سر گرفت. سعد می گوید: این آیه درباره من نازل شد.»

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ﴾<sup>۹</sup>

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای صالح کرده اند، البته آنان را در زمره صالحان درمی آوریم» یعنی: در زمره کسانی که در صلاح و شایستگی راسخ قدم گردیده اند.

باید دانست که صلاح از برزنده ترین صفات مؤمنان است و محل آرزوی پیامبران علیهم السلام بوده است.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱۰</sup>

«و از میان مردم کسانی هستند که می گویند: به خدا ایمان آورده ایم پس چون در خداوند آزار ببینند» یعنی: چون در راه خداوند جل جلاله و به خاطر دین وی آزار ببینند چنان که اهل کفر با اهل ایمان و اهل معاصی با اهل طاعات چنین روشی در پیش گرفته و به خاطر ایمان به خدا جل جلاله و عمل به اوامرش، مؤمنان و مطیعان را مورد آزار و اذیت قرار می دهند. آری! چون در راه خداوند جل جلاله آزار ببینند، در این هنگام «فتنه مردم را» یعنی: آزار و اذیتی را که مردم بر آنان وارد می سازند تا آن ها را از دینشان برگردانند «مانند عذاب خدا قرار می دهند» یعنی: از دیدن آزار و اذیت از سوی آنان بیقراری کرده، بر آن شکیبایی نمی ورزند و آن را در بزرگی و شدت خود مانند

عذاب الهی می‌پندارند و از آزار دهندگان چنان اطاعت می‌کنند که از خدا عز وجله اطاعت می‌کنند. به قولی: مراد از اینان، منافقاند که چون در راه خدا عز وجله مورد آزار قرار بگیرند، از دین حق بازگشته و کافر می‌شوند. پس شایسته‌شان مؤمن این است که بر آزار و اذیت در راه خدا عز وجله صبر و پایداری نموده و به خاطر این آزار و اذیت‌ها از حق برنگشته و در نیمه راه سقوط نکند بلکه رویاری این موانع بایستد و آن‌ها را پشت سر بگذارد. البته اگر تحت فشار کفار قرار داشت، این پایداری و ثبات وی مانع از آن نیست که ظاهراً بر سبیل تقیه، با کفار موافقت نماید در حالی که قلبش بر ایمان مطمئن است.

«و اگر از جانب پروردگارت پیروزی‌ای رسد» به مؤمنان و غلبه و غنیمتی یابند؛ «می‌گویند» آن سقوط کنندگان در نیمه راه «ما با شما بودیم» یعنی: در دین شما بوده و با شما علیه دشمنان یار و همکار بودیم. پس خدای عز وجله آنان را تکذیب کرده و می‌فرماید: «آیا خدا به آنچه در دل‌های جهانیان است» از خیر و شر «داناتر نیست؟» پس چگونه این ادعای دروغین را به میان می‌آورند؟

این آیه ناظر بر گروهی است که در ایمان‌شان ضعف بود، به طوری که چون از کفار آزار می‌دیدند، با آنان همراهی و موافقت می‌کردند و چون قوت اسلام نمایان می‌شد و خدای عز وجله مؤمنان را در موضعی از مواضع و در سنگری از سنگرها نصرت می‌داد، می‌گفتند: ما با شما همراه بودیم.

﴿وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ﴾

«و قطعاً خدا مؤمنان را معلوم می‌دارد و یقیناً منافقان را نیز معلوم می‌دارد» یعنی: خداوند عز وجله دو گروه مؤمن و منافق را به وسیله آزمایش در سختی‌ها از یک‌دیگر جدا و متمایز گردانیده و اخلاص مخلصان و نفاق منافقان را آشکار می‌گرداند پس مخلص کسی است که از آزارهایی که می‌بیند، متزلزل نمی‌شود و در راه خدا چنان که باید صبر و ثبات می‌ورزد و منافق کسی است که به چپ و راست متمایل می‌شود پس اگر به او از جانب کافران آزاری رسید، با آنان موافقت و همراهی و تبعیت کرده و به خدای عز وجله کافر می‌شود و اگر پرچم اسلام و قوت آن برفراز شده خورشید پیروزی آن بدرخشد و نشانه‌های فتح و نصرت نمایان گردد، به سوی اسلام بازمی‌گردد و می‌پندارد که از مسلمانان است.



﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلنَحْمِلَ خَطَايَكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَذِبُونَ﴾<sup>۱۳</sup>.

«و کافران به مؤمنان گفتند: از راه ما پیروی کنید» رهرو راه و روش ما باشید، به دین ما درآیید و از دین خویش باز گردید «و ما گناهانتان را به گردن می گیریم» یعنی: اگر پیروی از راه ما گناهی باشد که شما به سبب آن در هنگامه رستاخیز - چنان که می گوئید - مورد مؤاخذه قرار می گیرید پس ما گناهانتان را به گردن می گیریم تا این ما باشیم که به آن مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار می گیریم نه شما.

با تأسف که جمله: «تو این کار را بکن و گناهت به گردن من!» مخصوصا میان عوام مردم در جوامع اسلامی بسیار رواج و رونق یافته است.

پس خدای عَلِيمٌ در تکذیب آنان می فرماید: «و چیزی از گناهان شان را بردارنده نیستند» یعنی: آن ها هیچ چیز از گناهی را که به برداشتن آن متعهد شده اند، بردارنده نیستند «قطعا آنان دروغ گویند» در این سخن خویش که: «ما گناهانتان را به گردن می گیریم» زیرا هیچ کس گناه دیگری را به گردن نمی گیرد. مجاهد در بیان سبب نزول می گوید: آیه کریمه درباره کفار قریش نازل شد.

﴿وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلِيَسْئَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾<sup>۱۳</sup>.

«و قطعا برمی دارند» این گروه دعوت گر به سوی کفر «بارهای سنگین خود را» یعنی: گناهی را که خود مرتکب شده اند «و بارهای دیگری را با بارهای خود» یعنی: بی آن که از گناهان خود مرتکبان گناه چیزی کم شود، گناهان دیگری را با گناهان خود نیز برمی دارند. و آن، گناهان کسانی است که آن ها را گمراه کرده و از هدایت به سوی ضلالت به در برده اند «و به راستی روز قیامت از آنچه افترا می بستند» یعنی: از دروغهایی که در دنیا به میان می آوردند؛ «مورد پرسش قرار می گیرند» همراه با سرکوب و سرزنش. در حدیث شریف آمده است: «هر کس به سوی هدایت فراخواند، برایش از مزد و پاداش همانند مزدهای کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده اند، بی آن که از پاداش های خودش آن چیزی کاسته شود. و هر کس به سوی گمراهی ای فراخواند، بر او از گناه همانند گناهان کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده اند، بی آن که چیزی از گناهان خود آنان کاسته شود».

اینک مثالی عینی از رویارویی کفر و ایمان ارائه می‌شود:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾<sup>(۱۴)</sup>.

«و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم پس در میان آن‌ها هزار سال منهای پنجاه سال درنگ کرد» ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «نوح چهل سال داشت که به رسالت مبعوث شد، نهصد و پنجاه سال هم به دعوت الی الله در میان قومش مصروف بود و بعد از طوفان نیز شصت سال زندگی کرد تا نسل بشر بار دیگر رو به فزونی نهاد». در حدیث شریف آمده است: «اولین نبی که فرستاده شد، نوح علیه السلام بود».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «هم‌اکنون داشتن چنین عمر طولانی‌ای غیرطبیعی به نظر می‌رسد ولی ما این خبر را از صادق‌ترین منبع در عرصه هستی دریافت می‌کنیم، که این خود برهان روشن درستی آن است اما اگر بخواهیم آن را تفسیر کنیم، نیز می‌توانیم بگوییم: در آن زمان تعداد بشر اندک و محدود بوده‌اند پس بعید نیست که خدای سبحان به جای کثرت تعداد، به این نسل‌ها طول عمر بیشتری عنایت کرده باشد؛ برای این که زمین آبادان شود و حیات امتداد پیدا کند و چون نسل بشر روبه فزونی نهاد و زمین آبادان شد، دیگر سببی برای طولانی ساختن عمرها باقی نماند. این سنت که گفتیم؛ در عمر بسیاری دیگر از جانداران نیز قابل ملاحظه است و به هر مقدار که تعداد کم شود، عمر طولانی می‌شود چنان که می‌بینیم کرکس‌ها بعضاً تا صدها سال عمر می‌کنند در حالی که یک مگس بیش از دو هفته عمر نمی‌کند».

این آیه پایدار سازنده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در راه دعوت است، گویی خطاب به ایشان گفته می‌شود: نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قومش را به سوی حق فراخواند و از آنان جز تعدادی اندک ایمان نیاوردند پس ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! تو سزاوارتر به آن هستی که بر این راه صبر و ثبات ورزی زیرا اندک مدتی است که در میان قوم خویش مانده‌ای و در همین اندک زمان، شمار امت و پیروانت بسیار بیشتر از شمار پیروان نوح علیه السلام است.

«پس طوفان آنان را فرو گرفت» بعد از تمام شدن مدت مذکور. طوفان: چیزی است که با کثرت و غلبه بر چیز دیگری احاطه کند، اعم از سیل تاریکی، یا تندباد. اما در اینجا مراد از آن، سیل فراگیری است که هم از آسمان بر آنان نازل شد و هم از زمین بر جوشید تا همگی را غرق کرد «در حالی که ستمکار بودند» یعنی: با کفر

خویش ادامه‌دهنده ستم بودند و اندرزه‌های نوح علیه السلام در آنان هیچ سود و اثری نبخشید، با آن که نوح علیه السلام در تمام طول این مدت آنان را پندواندرز و هشدار می‌داد.

﴿فَأَحْيَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿۱۵﴾﴾

«پس او و کشتی‌نشینان را نجات دادیم» یعنی: نوح و همراهانش در کشتی را که شامل فرزندان و پیروانش بودند، نجات دادیم. درباره شمار ایشان - بر چند قول - اختلاف نظر وجود دارد «و آن را» یعنی: کشتی را «آیتی برای عالمیان گردانیدیم» یعنی: عبرتی بزرگ برای آنان گردانیدیم زیرا این کشتی مدتی مدید برکوه «جودی» باقی بود. به قولی معنی این است: آن واقعه بلا را، یا آن نجات را، یا مجازات غرق شدن را، مایه عبرتی برای جهانیان گردانیدیم.

شایان ذکر است؛ بسیاری از نشانه‌ها در عصر ما حاکی از آن است که کشتی نوح تاکنون نیز در منطقه‌ای از کوه‌های «آارات» باقی است و ماهواره‌ها توانسته‌اند از محل آن عکس برداری کنند. قبل از آن نیز برخی از ساکنان ارمنستان توانستند به خود کشتی برسند. چنان که شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «من در زندان بودم که این خبر را از رادیوی اسرائیل شنیدم و شرایط برایم فراهم نبود که تاریخ شنیدن این خبر را ثبت کنم».

﴿وَابْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۶﴾﴾

«و ابراهیم را» یعنی: یاد کن ابراهیم علیه السلام را «آن‌گاه که به قومش گفت: خدا را بپرستید و از او پروا کنید» یعنی: خداوند جل جلاله را به پرستش یگانه و مخصوص قرار دهید و از این که چیزی را با او شریک گردانید، پروا دارید «این برای شما بهتر است» یعنی: پرستش خدا جل جلاله و پروا داشتن از وی برای شما از شرک بهتر است. و هرچند در شرک هیچ خیری نیست ولی حق تعالی آنان را برحسب اعتقادشان مورد خطاب قرار داد و فرمود: «این برای شما بهتر است» «اگر می‌دانید» چیزی از علم را. یا می‌دانید به چنان دانستنی که به وسیله آن میان خیر و شر تمیز دهید.

﴿إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ ۗ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۷﴾﴾

ابراهیم علیه السلام خطاب به قومش افزود: «جز این نیست که شما به جای خداوند اوثنانی را می‌پرستید» که نه سودی می‌بخشند و نه زیانی می‌رسانند، نه می‌شنوند و نه می‌بینند. اوثنان: عبارت از بتان است. به قولی: صنم، بتی است که از طلا یا نقره یا سرب ساخته می‌شود و وثن: بتی است که از گچ یا سنگ ساخته می‌شود «و بهتانی برمی‌سازید» یعنی: جز این نیست که شما بتانی را می‌پرستید که آن‌ها را خود برمی‌سازید پس در این سخن خویش که این‌ها خدایانی قابل پرستش هستند، دروغ گویند «بی‌گمان کسانی را که به جای خداوند می‌پرستید، برای شما مالک روزی‌ای نیستند» یعنی: قادر نیستند بر این که چیزی از روزی را به شما ببخشند «پس روزی را نزد خداوند بجویند» یعنی: طلب و تمایل خویش در ارزاق را فقط نزد خدای عز و جل مطرح کنید زیرا فقط اوست که رزق همه نزد او می‌باشد پس، از فضلش از او درخواست کنید و فقط او را به یگانگی بخوانید «و او را بپرستید» به یگانگی «و او را شکر گزارید» بر آنچه که به شما انعام نموده است «که به سوی او بازگردانیده می‌شوید» در روز قیامت لذا شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

﴿وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَلُغُ الْمُبِينِ ﴿۱۸﴾﴾

«و اگر دروغ می‌انگارید» رسالت من را «قطعا امت‌های پیش از شما هم

تکذیب کردند» پیامبرانی مانند نوح و ادریس (علیهما السلام) را. به قولی: این از سخن

ابراهیم علیه السلام و به قولی دیگر: از کلام خدای سبحان است که در این صورت معنی

چنین می‌شود: اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کنید، عجیب نیست زیرا شیوه کفار با

پیامبران پیشین نیز این چنین بوده است. ابن کثیر می‌گوید: «از سیاق آیات چنین

پیدا است که همه این‌ها حکایت سخنان ابراهیم علیه السلام است که با بیان آن‌ها برای

قومش، بر اثبات معاد حجت اقامه کرد زیرا خداوند عز و جل بعد از همه این آیات در (آیه

۲۴) می‌فرماید: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ﴾ [العنکبوت: ۲۴]. «پس نبود جواب قوم

وی...». «و بر عهده پیامبر جز ابلاغ آشکار وظیفه‌ای نیست» یعنی: مأموریت پیامبر

فقط این است که مردم را به سوی حق دعوت کند پس هدایت آنان بر عهده او نیست

زیرا این کار در گستره توان او نمی‌باشد لذا بدانید که با این تکذیب هیچ زیانی به او

نمی‌رسانید بلکه به خودتان زیان می‌رسانید.

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۱۹﴾﴾

«آیا ندیده‌اند که خداوند چگونه آفرینش را آغاز می‌کند سپس آن را اعاده می‌کند؟»  
 یعنی: آیا نیندیشیده و ندانسته‌اند که چگونه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آنان را ابتدائاً به شکل نطفه‌ای می‌آفریند، سپس از رحم مادر به سوی دنیا بیرون‌شان می‌آورد آن گاه بعد از این آنان را می‌میراند. همچنین آیا ندیده‌اند که سایر حیوانات و سایر نباتات، در آفرینش و مرگ خود چرخه معینی از عملیه پیچیده و نهایت دقیقی را طی می‌کنند؟ پس چون قدرت خدای سبحان را بر آغازگری و ایجاد دیدند و دانستند، باید بدانند که او بر تکرار و اعاده خلقت آن‌ها نیز قادر است و هر دو امر در پیشگاه قدرت وی یکسان می‌باشد.  
 «یرو: ندیده‌اند» در اینجا به معنی «یعلموا: ندانسته‌اند» است، یعنی: «آیا ندانسته‌اند؟». همزه استفهام برای انکار و نفی است و چون نفی برآمده از «لم» به آن پیوست شود، مفید اثبات می‌گردد، یعنی: قطعاً آنان دانسته‌اند. و مانند آن است: (الم نشرح: آیا سینه‌ات را باز و منشرح نکردیم؟) «۹۴/۱» یعنی: کردیم. «بی‌گمان این» اعاده خلقت «بر خداوند آسان است» زیرا او چون امری را اراده کند، به او می‌گوید: «کن: موجود شو». پس بی‌درنگ موجود می‌شود.

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

«بگو» ای پیامبر به تکذیب‌کنندگان رسالت. ولی اگر این آیه نیز در سیاق حکایت از سخنان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام باشد، معنی این است: و به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام وحی کردیم که به قومت بگو: «در زمین سفر کنید و بنگرید: خداوند چگونه آفرینش» پیشینیان شما را «آغاز کرده است» با وجود کثرت و اختلاف رنگ‌ها، طبایع و زبان‌های آن‌ها؟ و آثار پیشینیان بر وجود آن‌ها دلالت می‌کند پس از مطالعه در این آثار به قدرت پرگستره و بی‌نهایت الله جَلَّ جَلَالُهُ پی می‌برید.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «این فرموده خداوند متعال معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم می‌باشد و دلیل بر آن است که این قرآن همه زمان‌ها و مکان‌ها را می‌گنجد. چنان‌که دستور سیر و سفر در زمین و نگرش در کیفیت آغاز آفرینش، به ضرورت پژوهش در علم زیست‌شناسی و کاوش در طبقات زمین و علم باستان‌شناسی اشاره دارد و خود این مستلزم ایجاد موزه‌هایی در این

رابطه است تا کسی که در زمین به قصد عبرت گرفتن گردش می‌کند، از دیدن آن‌ها درس و اندرز بگیرد».

«سپس خداوند آن نشأت آخرت را پدید می‌آورد» برای بار دوم در هنگام رستاخیز. نشأت آخرت: زنده کردن خلق در روز قیامت است. این تعبیر، دلیل بر آن است که آغاز و اعاده آفرینش، دو نشأت است و هر یک از آن‌ها ایجاد و اختراعی نو و بیرون آوردن از عدم به سوی وجود می‌باشد، تفاوتی که هست، در این است که آخرت ایجاد است بعد از ایجاد که مانند دارد در حالی که ایجاد اولیه در دنیا چنین نیست. «بی‌گمان خداوند بر هرکاری تواناست» و هیچ کاری - از جمله آغاز و تکرار آفرینش - او را عاجز نمی‌گرداند.

﴿يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴾

«هر که را بخواهد عذاب می‌کند» و آنان کفار و عاصیانند «و به هرکه بخواهد رحمت می‌آورد» با هدایت نمودن وی. که آنان مؤمنان به پروردگار بزرگ، عمل‌کنندگان به او امر و نواهی وی و تصدیق‌کنندگان پیامبران (علیهم‌السلام) می‌باشند «و به سوی او باز گردانده می‌شوید» بعد از مرگ خویش، نه به سوی غیر وی.

﴿وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

نَصِيرٍ﴾

«و شما» ای دروغ‌انگاران رسالت‌های الهی «عاجزکننده نیستید» پروردگار خویش را و نمی‌توانید از حکم و قضای وی بگریزید «نه در زمین و نه در آسمان» پس نه اهل زمین خدای سبحان را در زمین عاجز می‌توانند کرد و نه اهل آسمان در آسمان - اگر او را نافرمانی کنند. قطرب می‌گوید: «معنای آیه این است: شما دروغ‌انگاران رسالت‌های الهی، در آسمان نیز عاجزکننده خدا نیستید، چنانچه در آن باشید». ذکر آسمان در آیه کریمه، معجزه قرآنی بزرگی است زیرا نشان از آن دارد که انسان به زودی راهی سفر آسمان خواهد شد. «و جز خدا برای شما ولی نیست» که با شما دوستی و همیاری نموده و متولی امور شما گردد و شما را از درگرفت خداوند ﷻ بازدارد «و نه شما را نصرت‌دهنده‌ای است» که یاریتان داده و عذاب خداوند ﷻ را از شما دفع کند.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُؤُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ

أَلِيمٌ﴾

«و کسانی که به آیات» تنزیلی یا تکوینی «خداوند» یا هر دوی آنها «و به لقای او» در آخرت «کفر ورزیدند» یعنی: منکر برانگیخته شدن پس از مرگ و مابعد آن شدند و به آنچه که پیامبران علیهم السلام به آنان خبر داده‌اند عمل نکردند؛ «آن گروه از رحمت من نومید شده‌اند» در دنیا زیرا نه کتاب‌های من در آنان تأثیر گذاشت و نه آنچه که پیامبران من از آن خبر داده‌اند و در روز قیامت نیز از رحمت من - که بهشت است - مایوس می‌شوند «و آن گروه را عذابی دردناک است» در دنیا و آخرت.

﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۳﴾﴾

«پس جواب قومش» یعنی: جواب قوم ابراهیم علیه السلام بعد از آن که او آنان را به سوی یگانگی خدا جل جلاله فراخواند و این همه به آنان پند و اندرز گفت «جز این نبود که گفتند» بعضی به بعضی دیگر «او را بکشید یا بسوزانید» بعد از آن که در میدان حجت از پا درآمدند، نهایتاً بر سوزاندن وی همداستان شدند. این آیه - بعد از بیان چند آیه معترضه در خطاب با محمد صلی الله علیه و آله - بازگشتی به داستان ابراهیم علیه السلام است. یا کل آیات فوق چنان که ابن کثیر می‌گوید، حکایت از سخنان ابراهیم علیه السلام و در سیاق آن است. «پس خداوند او را از آتش نجات داد» و آتش را بر ابراهیم علیه السلام سرد و سلامتی بخش گردانید «بی شک در این» نجات دادن ابراهیم علیه السلام «برای قومی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هایی است» قاطع بر وجود و یگانگی خداوند جل جلاله، از آنجا که آن‌ها این آتش عظیم را برافروختند و ابراهیم علیه السلام را در آن افکندند اما آن آتش بر او هیچ تأثیر سوئی نکرد. دلیل این که حق تعالی مؤمنان را به یادآوری مخصوص گردانید این است که فقط آنان از این نشانه‌ها سود می‌برند، نه کافران.

ابن کثیر می‌گوید: «ابراهیم علیه السلام روحش را برای خدای رحمان و جسمش را برای آتش سوزان بذل کرد و از این‌روی است که همه اهل ادیان بر محبت وی اجتماع کرده‌اند».

﴿وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَأَتُكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ ﴿۱۴﴾﴾

«و گفت» ابراهیم علیه السلام به قومش «جز این نیست که به جای خدا بتانی را به پرستش گرفته‌اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست» یعنی: شما برای الفت و محبت و همبستگی میان خود، به پرستش بتان رو آورده‌اید زیرا حول پرستش آن‌ها گردهم می‌آیید و از آن بیم دارید که اگر پرستش آن‌ها را ترک کنید، دوستی و مودت میان شما از بین برود پس حفظ دوستی فیما بین عاملی است که شما را بر پرستش بتان جمع گردانیده و گردهم آورده است «سپس روز قیامت بعضی از شما به بعضی دیگر کفر می‌ورزید» و همدیگر را رد و تخطئه می‌کنید. یعنی در آخرت وضع کاملاً بر عکس می‌شود و این دوستی و مودتی که بر بنیاد باطل اساس گذاری شده، به پایان می‌آید. به قولی معنی این است: در آخرت پرستشگران بتان از آن‌ها و بتان از پرستش گران خویش بیزاری می‌جویند «و برخی از شما به برخی دیگر لعنت می‌فرستد» یعنی: هر گروهی دیگری را مورد لعن و طعن و نفرین قرار می‌دهد «و جایگاهتان آتش دوزخ است» یعنی: جایگاه پرستشگر و پرستش شده و پیرو و فرمانده همه در آنجاست «و برای شما یاورانی نیست» که با نصرت و یاری خویش شما را از عذاب دوزخ برهانند.

﴿فَقَامَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۶۱﴾﴾

«پس لوط به او ایمان آورد» یعنی: لوط به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و او را در تمام آنچه که با خود از پیام‌های حق آورده بود، تصدیق کرد. لوط علیه السلام برادر زاده ابراهیم علیه السلام بود که بعداً در حیات ابراهیم علیه السلام به سوی اهالی شهر سدوم به نبوت مبعوث شد «و گفت» ابراهیم علیه السلام «من به سوی پروردگار خود هجرت می‌کنم» یعنی: من از دیار قومم به جایی هجرت می‌کنم که بتوانم در آن پروردگارم را پرستش کنم. همان بود که از «کوثری» که قریه‌ای در سواد کوفه در عراق است به سوی «حران» و سپس از آنجا به شام هجرت کرد در حالی که برادرزاده‌اش لوط و همسرش ساره نیز با وی همراه بودند «بی‌گمان حق تعالی عزیز حکیم است» یعنی: او غالب و نیرومندی است که مرا از دشمنانم باز می‌دارد، حکیمی است که کارهای وی همه به مقتضای حکمت است بنابراین، مرا جز به خیر فرمان نمی‌دهد.

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَعَاتَيْنَاهُ أُجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۶۲﴾﴾



«و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و در ذریه‌اش نبوت و کتاب قرار دادیم» خداوند متعال با بخشیدن فرزندان، بر ابراهیم علیه السلام منت گذاشت پس اولین فرزند وی اسماعیل علیه السلام بود و حق تعالی بعد از او اسحاق و یعقوب فرزندان اسحاق را که در حیات جدش ابراهیم علیه السلام متولد شد به او بخشید و در نسل وی پیامبری و کتاب را قرار داد زیرا بعد از ابراهیم علیه السلام هیچ پیامبری را نفرستاد جز از پشت وی. مراد از کتاب: جنس کتاب است که شامل تورات و انجیل و زبور و قرآن همه می‌شود. «و در دنیا پاداشش را به او دادیم» با بخشیدن فرزندان و به او خبر دادیم که نبوت در ایشان استمرار می‌یابد و پیروان همه آیین‌ها را دوستدار وی گردانیدیم، به طوری که همه ادعا می‌کنند که ابراهیم علیه السلام از آن ماست. همچنین در دنیا به او عمل شایسته و عاقبت نیکو عطا کردیم به طوری که تا قیامت مؤمنان بر وی درود می‌فرستند و با غیر این از نعمتها و موهبت‌ها در دنیا به او پاداش دادیم «و قطعاً او در آخرت از صالحان است» یعنی: از کاملان در صلاح و شایستگی و از مستحقان پاداش و عطای فراوان از سوی پروردگار سبحان است.

﴿وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأَثُونَ لِفَحِشَةٍ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۲۸)</sup>

«و لوط را نیز» به رسالت فرستادیم «آن‌گاه که به قومش گفت: شما مرتکب فاحشه می‌شوید» فاحشه: خصلتی است در نهایت زشتی، که در اینجا عبارت از فعل لواط می‌باشد «که هیچ یک از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است» یعنی: لواط از آن روی عملی به غایت زشت است که قبل از شما احدی از مردم از هیچ گروه و نژادی، در ارتکاب آن پیشی نگرفته است.

﴿أَيُّكُمْ لَأَثُونَ الرَّجَالَ وَتَقَطُّعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۲۹)</sup>

«آیا شما با مردها درمی‌آمیزید» یعنی: با آنان مرتکب عمل لواط می‌شوید «و راه را قطع می‌کنید» به قولی: آنان با مسافرانی که از شهرشان می‌گذشتند، عمل لواط را انجام می‌دادند و به این سبب راه را قطع می‌کردند. به قولی دیگر: آنان بر رهگذران راه را بسته و به کشتار و چپاول آنان می‌پرداختند. به قولی دیگر: مراد قطع کردن راه توالد و تناسل است. «و در محافل خود مرتکب منکر می‌شوید» به قولی: آنان مردم را با

سنگریزه زده و به غریبه‌ها بی احترامی کرده و در مجالس خویش باد شکم خالی می‌کردند و در برابر دیدگان یک دیگر با مردان عمل لواط را انجام می‌دادند و اعمالی دیگر جز این‌ها نیز نقل شده است.

«پس نبود پاسخ قومش جز این که گفتند: اگر از راستگویانی، عذاب خدا را برای ما بیاور» و جز این پاسخی دیگر ندادند، که این پاسخ، نشانه استمرارشان بر تکذیب و لجاجت و عناد بود بدین جهت، لوط پیامبر خدا ﷺ از خدای ﷻ علیه آنان چنین یاری خواست:

﴿قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ﴾.

«گفت» لوط ﷺ «پروردگارا! مرا بر قوم فسادکار نصرت بخش» با فرود آوردن عذاب بر آنان. پس خدای ﷻ فرشتگانش را برای تعذیب آنان فرستاد و به ایشان فرمان داد که قبل از نازل کردن عذاب بر قوم لوط ﷺ، نزد ابراهیم ﷺ بروند و او را به تولد فرزندی برایش مژده دهند بدین جهت فرمود:

﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ﴾.

«و چون فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند» یعنی: مژده به دنیا آمدن فرزند وی اسحاق ﷺ و فرزند فرزند وی یعقوب ﷺ را «گفتند: ما اهل این قریه را هلاک‌کننده هستیم» یعنی: این سخن را به ابراهیم ﷺ گفتند. مراد از قریه: شهر سدوم است که قوم لوط در آن زندگی می‌کردند «زیرا اهل آن ستمگر بودند» به سبب کفر و ارتکاب انواع معاصی. یادآور می‌شویم که این داستان به‌طور مفصل در سوره‌های «هود» و «حجر» گذشت.

﴿قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنِ فِيهَا لَنْنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ وَكَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾.

«گفت» ابراهیم ﷺ «آخر لوط نیز در آنجاست» پس با وجود آن بی‌گناه، چگونه آن شهر را نابود می‌کنید؟ «گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند» از خوبان و بدان «داناتریم» نسبت به تو پس می‌دانیم که لوط هم در آنجاست «بی‌گمان او و

خانواده‌اش را نجات می‌دهیم» از عذاب «جز زنش را که از باقی‌ماندگان است» در عذاب پس با عذاب شوندگان باقی می‌ماند و جزء نجات یافتگان نیست.

دلیل این که خدای عَلَّیْهِ به باقی ماندن زن لوط در عذاب حکم کرد، این بود که او قومش را بر ستمگری و گمراهی و گناه یاری می‌کرد لذا سزاوار جزایی همچون جزای آنان شد.

﴿وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا أُمَّرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۳۳﴾﴾

«و هنگامی که فرستادگان ما» یعنی: فرشتگان ما «به نزد لوط آمدند، به علت حضور ایشان ناراحت شد» لوط عَلَّیْهِ چون آنان را دید، از دیدنشان نگران و پریشان شد؛ زیرا ایشان را از بشر پنداشت و از آنجا که آن‌ها به صورت پسرانی زیباروی و نیک‌صورت آمده بودند، از تعرض قوم بدکارش بر ایشان ترسید «و برای آنان دلتنگ شد» یعنی: از کمک به آنان و حمایت‌شان احساس ناتوانی کرد، از این‌روی محزون و دلتنگ شد «گفتند: نترس و اندوهگین نباش» یعنی: بر ما از آزار قومت نترس و نگران و پریشان نباش زیرا آنان نمی‌توانند بر ما دست یابند «ما نجات دهنده تو و خانواده‌ات هستیم» از عذابی که خدای سبحان ما را به فرود آوردن آن بر آنان فرمان داده است «جز زنت که از باقی‌ماندگان است» در آتش عذاب. چنین بود که فرشتگان به لوط عَلَّیْهِ خبر دادند که آنان پیک هلاک قومش و نجات وی و خانواده‌اش - بجز زنش - هستند چنان‌که به ابراهیم عَلَّیْهِ نیز این خبر را دادند.

﴿إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۳۴﴾﴾

فرشتگان افزودند: «ما بر اهل این شهر رجزی را» یعنی: عذاب سختی را «از آسمان فرود آورنده هستیم» و آن سنگ‌باران کردن‌شان است. به قولی: مراد سوزاندن‌شان با آتشی است که از آسمان فرود می‌آید. به قولی دیگر: زلزله و سنگ‌باران است؛ چنان‌که در غیر این آیه، آمده است «به سبب آن‌که فسق می‌کردند» یعنی: به سبب فسق و نافرمانی‌شان.

﴿وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۳۵﴾﴾

«و به راستی از آن نشان‌های روشن باقی گذاشتیم» یعنی: از شهر لوط بعد از هلاک کردن مردم آن، نشانه و دلالتی روشن و مایه پند و عبرتی باقی گذاشتیم «برای

گروهی که خرد می‌ورزند» پس خرد ورزان روشنفکر و با بصیرت، از دیدن آن نشانه عبرت گرفته و در آن سخت تأمل و اندیشه می‌کنند. این نشانه عبارت است از: آثار غذایی که در آن شهر باقی مانده است، مانند سنگ‌هایی که مردم شهر با آنها سنگباران شدند و مانند ویرانی دیار و زیرورو شدن زمین آن شهر بر آنان و تبدیل شدن آن محل به دریاچه‌ای بدبو و متعفن.

﴿وَالِیَ مَدَیْنَ اَھَاھُمْ شُعَیْبًا فَقَالَ یَقَوْمِ اَعْبُدُوا اللّٰهَ وَاَرْجُوا الْیَوْمَ الْاٰخِرَ وَلَا تَعْتَوْا فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِیْنَ﴾ ﴿۳۶﴾

«و» فرستادیم «به سوی مدین برادرشان» در نسب و قومیت «شعیب را. گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید» یعنی: فقط او را به پرستش مخصوص گردانید «و به روز بازپسین امید داشته باشید» یعنی: توقع و انتظار روز بازپسین را داشته باشید و امروز در دنیا اعمالی را انجام دهید که در فردای آخرت عذاب حق تعالی را از شما بازدارد «و در زمین فساد برنیفروزید» عثو و عثی: سخت‌ترین فساد است. زیرا آنان علاوه بر این که به خدا ﷻ و پیامبرش کافر بودند، در معاملات از وزن و پیمانه می‌کاستند و راه را بر مردم می‌زدند.

﴿فَكَذَّبُوهُ فَاَخَذْنَاهُمُ الرِّجْفَةَ فَاَصْبَحُوا فِی دَارِهِمْ جَثِمِیْنَ﴾ ﴿۳۷﴾

«پس او را تکذیب کردند و زلزله آنان را فرو گرفت» رجه: زمین لرزه سخت است. همچنان بانگ مرگبار جبرئیل علیه السلام بر آنان فرود آمد که دل‌هایشان را از جا برکند «پس در دیارشان» یعنی: در شهر و خانه‌هایشان «از پا درآمدند» جاثم: بر زانوهای مرده بر زمین افتادند.

یادآور می‌شویم که داستان اهل مدین در سوره‌های «اعراف، هود و شعراء» به تفصیل گذشت.

﴿وَعَادًا وَثَمُودًا وَقَدْ تَبَّیْنَ لَكُمْ مِّنْ مَّسْكِنِهِمْ<sup>ط</sup> وَرَیْنَ لَهُمُ الشَّیْطٰنُ اَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیْلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِیْنَ﴾ ﴿۳۸﴾

«و عاد و ثمود را» تقدیر سخن چنین می‌شود: و دو قبیله عاد و ثمود را نیز هلاک ساختیم «و به راستی برایتان روشن شده است» فرجام ننگین هلاک ساختنش «از مسکن‌هایشان» آن‌گاه که از برابر آنها عبور می‌کنید. یعنی: شما اعراب از برابر منطقه «حجر» که نزدیک وادی القری است، بسیار عبور و مرور می‌کنید و مسکن‌های

ویرانشان را خوب می‌شناسید همین طور از برابر «احقاف» که قریه‌ای از حضرموت در سرزمین یمن است، بسیار عبور و مرور می‌کنید لذا نشانه‌های روشنی را می‌بینید که می‌توانید از آن‌ها درس عبرت گرفته و در آن‌ها تدبر و تأمل کنید «و شیطان کارهایشان را بر آنان آراست» مانند کفر و نافرمانی خداوند ﷻ را در نتیجه، کار و کردارشان را زیبا می‌دیدند «پس آنان را باز داشت» با این جلوه دادن‌ها و آراستن‌ها «از» پیمودن «راه» مستقیم و روشنی که انسان را به حق و حقیقت می‌رساند «با آن که صاحب بینش بودند» و با این بینایی و خرد می‌توانستند حق را با استدلال بشناسند ولی با وجود آن که دارای بینش بودند و نیروی اندیشه و دراکه خوبی داشتند اما این بصیرت‌شان هم به حال‌شان سودی نبخشید زیرا آنان بینش‌ها و اندیشه‌های خود را فقط صرف ظواهر و مظاهر دنیا کرده و آن را از روی تکبر و عناد، در کار تمییز دادن حق از باطل مصرف نکردند.

﴿وَقُرُونٌ وَفِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ﴾<sup>(۳۹)</sup>.

«و قارون و فرعون و هامان را» نیز نابود کردیم. قارون ثروتمند متکبر، فرعون طاغوت خودکامه مستبد و هامان وزیر وی و یاری‌گرش بر ظلم بود «و به‌راستی موسی با نشانه‌های روشن نزد آنان آمد پس در زمین استکبار ورزیدند» و از عبادت خداوند ﷻ سرپیچیدند «و سبقت گیرنده نبودند» یعنی: با این استکبار و گردنکشی، از عذاب ما گریزنده نبودند.

﴿فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَن أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَن حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَن أَعْرَفْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾<sup>(۴۰)</sup>.

«پس هر یک» یا هر گروه «از آنان را به گناهِش گرفتار کردیم» یعنی: او را به سبب کفر و تکذیبش، مورد مجازات قرار دادیم. این تعبیر دلیل بر آن است که خدای ﷻ انسان را جز به سبب گناه فرو نمی‌گیرد.

«پس بعضی از آنان بودند که بر آنان شنبادی فرستادیم» یعنی: بادی را که با خود شن و سنگریزه می‌آورد. و آنان قوم لوط بودند.

«و بعضی از آنان بودند که بانگ مرگبار آن‌ها را فرو گرفت» آنان ثمود و مردم مدین بودند.

«و بعضی از آنان بودند که آن‌ها را به زمین فرو بردیم» که آنان قارون و یارانش بودند.

«و بعضی از آنان را غرق کردیم» که آنان قوم نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و فرعون و هامان و قومشان بودند.

«و این خدا نبود که بر آنان ستم کند» با آنچه که بر سرشان از عذاب فرود آورد زیرا او قبل از آن که عذاب‌شان کند، پیامبران خود را به‌سویشان فرستاد و کتاب‌های خویش را برآنان نازل کرد «بلکه خود آنان بودند که بر خود ستم می‌کردند» با استمرار بر کفر و تکذیب پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و عمل به نافرمانی‌ها و منهیات خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۴۱﴾﴾

«مثل کسانی که به‌جای خدا سرورانی گرفتند» که با آنان دوستی و محبت ورزیده و در جهت برآوردن نیازهای خود به جای خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ برآنان تکیه می‌کنند، چه این سروران دروغین از جمادات باشند؛ مانند بتان سنگی و چوبی، چه از حیوانات باشند، چه از فرشتگان، چه از زندگان باشند و چه از مردگان. آری! وصف و مثل اینان «چون وصف عنکبوت است که» با آب دهان خود «خان‌های برای خود ساخت» مسلم است که این خانه عنکبوتی هیچ نیازی را برای وی بر نمی‌آورد، نه در گرما، نه در سرما، نه در موقع بارش باران و نه هم این خانه او را از گزند دشمنان حفظ می‌کند. پس همچنین‌اند بتانی که از خدا برگشتگان به جای خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به دوستی و سروری گرفته‌اند زیرا این بتان برای آنان به هیچ وجهی از وجوه - نه در دنیا و نه در آخرت - نفعی نمی‌رسانند و از آنان شر و بلایی را دفع نمی‌کنند «و بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است» که هیچ خان‌های از خانه‌هایی که حشرات برای خود می‌سازند، از آن سست بنیادتر نیست «اگر می‌دانستند» که این معبودان و سروران‌شان در حکم خانه عنکبوت‌اند، هرگز آن‌ها را پرستش نمی‌کردند اما ندانستند.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۴۲﴾﴾

«همانا خدا می‌داند که آنچه را غیر از وی می‌پرستند چیزی نیست» یعنی: ای محمد ﷺ! به کافران بگو: بی‌گمان خداوند ﷻ می‌داند که کفار چیزی را بجز وی نمی‌پرستند که نفع یا زیانی بتوانند برسانند پس در حقیقت این معبودان باطل چیزی نیستند «و اوست عزیز حکیم» یعنی: حق تعالی ذات غالب و پیروزمندی است که کارهای وی در نهایت محکمی و فرزانه‌گی است.

﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿۱۳﴾﴾

«و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم» یعنی: این مثل و غیر آن از مثل‌هایی را که در قرآن است، برای مردم می‌زنیم تا بیدار شوند و در نتیجه، آنچه که از فهم‌هایشان دور شده است، به اذهانشان نزدیک گردد «ولی جز دانشوران» و دانایان به وجود خداوند ﷻ و به اسما و صفات وی و جز استوارگامان ژرفنگر در عرصه علم «آن‌ها را در نمی‌یابند» یعنی: مثل‌های ما را نمی‌فهمند و در آن‌ها اندیشه نمی‌کنند. پس فقط دانایانند که در آنچه برایشان خوانده می‌شود و در آنچه که مشاهده می‌کنند، تدبر و تفکر می‌کنند.

این آیه بر فضیلت علم بر عقل دلالت می‌کند. امام احمد رحمته الله به این مناسبت از عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: «از رسول خدا ﷺ هزار مثل را فراگرفتم». که این خود درسی است بلیغ؛ زیرا نشان‌دهنده آن است که رسول خدا ﷺ برای نزدیک کردن معانی به اذهان مردم، از روش زدن مثل بسیار استفاده می‌کردند.

﴿خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۴﴾﴾

آن‌گاه خداوند ﷻ در تبیین قدرت عظیم خویش می‌فرماید: «خدا آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید» یعنی: به عدل و قسط آفرید در حالی که او در آفرینش آن‌ها مصالح بندگانش را مدنظر داشت پس در این آفرینش هیچ کس او را کمک و یاری نکرده است «قطعا در این» آفرینش «برای مؤمنان نشان‌های است» یعنی: دلالتی است روشن بر این که حق تعالی در خلق و امر و الوهیت یگانه است.

﴿أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿۱۵﴾﴾

«بخوان» ای محمد ﷺ! «آنچه از کتاب که به سوی تو وحی شده است» یعنی: قرآن را همراه با تدبر در آیات و تفکر در معانی آن بخوان «و نماز» فریضه «را برپا دار» در اوقات آن و بر آن مواظبت کن «بی‌گمان نماز از فحشا و منکر بازمی‌دارد» فحشا:

عبارت است از اعمال زشت و ناپسندی مانند زنا. منکر: عبارت است از آنچه که در شریعت شناخته شده نیست و شرع و عقل آن را ناپسند می‌شناسد. البته معنای این که نماز از فحشا و منکر بازمی‌دارد این است که: مواظبت بر نماز، سبب خودداری از ارتکاب گناه می‌شود، به جهت آن که انسان در نماز، خود را در محضر خدا ﷻ می‌بیند، او را مراقب خود می‌داند، با او راز و نیاز می‌کند و در آیات او تدبیر می‌نماید.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «من لم تنهه صلاته عن الفحشاء والمنکر لم یزدد بها من الله إلا بعدا». «هر کس نماز وی او را از فحشا و منکر باز نداشت، با آن نماز جز دوری از خداوند ﷻ چیز دیگری نیفزوده است». انس رضی الله عنه حکایت می‌کند که: جوانی از انصار با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز جماعت می‌گزارد اما در عین حال دزدی و هیچ چیز از کارهای ناپسند را فرو نمی‌گذاشت، اصحاب ﷺ چگونگی حال او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند و ایشان در حدیث شریف فرمودند: «یقیناً نمازش به زودی او را باز خواهد داشت». پس دیرزمانی نگذشت که آن جوان توبه کرد و حالش به صلاح آمد آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا به شما نگفتم که نمازش او را به صلاح خواهد آورد؟».

«و قطعاً ذکر خدا بزرگتر است» یعنی: ذکر خدا ﷻ از همه عبادت‌ها بزرگتر است زیرا این ذکر خدا ﷻ است که از فحشا و منکر بازمی‌دارد چرا که ترک فحشا و منکر جز از کسی که ذاکر خدا ﷻ و حاضر و ناظر داننده وی باشد، تحقق پیدا نمی‌کند و بی‌شک آنچه از این ذکر و یادآوری که در نماز است، رکن و پایه برتری آن بر سایر عبادت‌هاست.

ظاهر نص گویای این معنی است که ذکر دائم الله ﷻ دارای اثر بزرگتری در بازداشتن از فحشا و منکر نسبت به ذکر وی فقط در نماز است. اما ابن عباس رضی الله عنهما در معنای: ﴿وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ [العنکبوت: ۴۵] می‌گوید: ذکر و یادآوری خداوند ﷻ از شما - چون او را بخوانید و به یاد آورید - بزرگتر از ذکر و یادآوری شما او راست چنان که در حدیث شریف آمده است: «من ذکرنی فی نفسہ ذکرته فی نفسی، و من ذکرنی فی ملا ذکرته فی ملا خیر منه: خدای صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس مرا پیش خود یاد کند،



او را پیش خود یاد می‌کنم و هرکس مرا در محضر جماعتی یاد نماید، او را در محضر جماعتی بهتر از آن یاد می‌کنم».

«و خدا می‌داند چه می‌کنید» پس در برابر خیر، به شما جزای خیر و در قبال شر و بدی، به شما جزای بد می‌دهد.

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾.

«و مجادله نکنید» ای مؤمنان! «با اهل کتاب» یعنی: با یهود و نصارا «جز به شیوه‌ای که بهتر است» یعنی: جز با خصلتی که به اعتبار پاداش نیکوتر است و آن عبارت است از مقابله خشونت با نرمی و مقابله خشم با تحمل زیرا مقابله جدال و گفت‌وگو با این شیوه، یهود و نصارا را به حجت‌ها و برهان‌های خداوند ﷻ متوجه گردانیده و این بستر و این امید را پدید می‌آورد که شما را در امر پذیرش اسلام اجابت گویند، در حالی که جدال به شیوه خشونت، چنین اثر و ثمری ندارد. «مگر با کسانی از آنان» یعنی: با کسانی از یهود و نصارا «که ستم کرده‌اند» یعنی: با افراط در مجادله، از جاده رعایت ادب با مسلمانان به انحراف رفته‌اند و نرمی و ملایمت در آنان سودی نبخشید پس از مغالطه و خشونت در جدال با آنان باکی نیست و با آنان مجادله خشونت آمیز کنید «و بگویید: به آنچه بر ما فرو فرستاده شده» از قرآن «و آنچه بر شما فرو فرستاده شده» از تورات و انجیل «ایمان آوردیم» که همه از نزد خدای تبارک و تعالی نازل شده‌اند و این دو کتاب تا هنگام بعثت محمدی ﷺ و نزول شریعت اسلامی، شریعت ثابت الهی بوده‌اند. البته تحریفات و تبدیلات آن‌ها، در این تصدیق ما داخل نمی‌شود «و خدای ما و خدای شما یکی است» نه برای او شریکی است، نه ضدی و نه همتایی «و ما فرمانبردار اویم» یعنی: مخصوصا ما امت محمد ﷺ فرمانبردار و مطیع پروردگار هستیم.

این آیه، تعلیم و آموزشی است برای ما که نوع و نحوه سخنی را که باید در اثنای گفت‌وگوی انتقادی با اهل کتاب به کار گیریم، مشخص می‌کند.

بخاری و نسائی از ابی‌هریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: اهل کتاب تورات را به زبان عبرانی خوانده و آن را برای اهل اسلام به‌زبان عربی تفسیر می‌کردند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب بلکه

بگویند: به آنچه بر ما و بر شما نازل شده ایمان آوریم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما فرمانبردار او هستیم». همچنین بیهقی در کتاب «شعب» از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «از اهل کتاب چیزی نپرسید زیرا آنان هرگز شما را هدایت نمی کنند - درحالی که خود گمراه شده اند - پس اگر از آنان سؤال کنید؛ یا باطلی را تصدیق کرده اید و یا حقی را تکذیب نموده اید، به خدا سوگند که اگر موسی علیه السلام زنده و در میان شما بود، برای او روا نبود جز این که از من پیروی کند».

صحیح این است که این آیه «محکم» است و به آیه «سیف» منسوخ نشده است.

﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۖ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ ۖ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٥٧﴾﴾

«و همچنین ما بر تو کتاب را نازل کردیم» یعنی: مانند نازل کردن تورات و انجیل و غیر آن ها بر پیامبران دیگر علیهم السلام، ما قرآن را نیز بر تو نازل کردیم «پس کسانی که به آنان کتاب داده ایم، بدان ایمان می آورند» یعنی: کسانی که کتاب های پیشین را به حق خوانده و فرا گرفته اند، به قرآن نیز ایمان می آورند؛ مانند عبدالله بن سلام، سلمان فارسی و همراهان شان «و از این گروه» اشاره به سوی مردم مکه است. به قولی: اشاره به سوی تمام اعراب است «کسانی هستند که به آن ایمان می آورند» یعنی: به قرآن «و آیات ما را» یعنی: آیات قرآن را با وجود آشکار بودن و دور بودن شبهه از آن ها «جز کافران انکار نمی کنند» کافرانی که بر کفر خود مصمم اند؛ از مشرکان و اهل کتاب. جحد: انکار چیزی به زبان است که در قلب ثابت می باشد.

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذًا لَأَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٥٨﴾﴾

«و نبودى که قبل از آن هیچ کتابی را بخوانی» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! تو پیش از قرآن هیچ کتابی را نمی خواندی و بر خواندن آن توانا نبودى زیرا تو شخص امی و ناخوانی هستی که نمی توانی بخوانی «و نه آن را با دست خود می نوشتی» زیرا تو بر نوشتن نیز توانا نیستی «وگرنه باطل اندیشان قطعاً به شک می افتادند» یعنی: اگر تو از کسانی می بودی که بر خواندن و نوشتن قادرند، قطعاً باطل اندیشان بدانیش می گفتند: شاید آنچه را که او بر ما می خواند، از کتاب های پیشین الهی یا از

کتاب‌هایی یافته است که در باره اخبار و تواریخ امت‌ها تدوین شده‌اند. اما از آنجا که تو امی هستی و خواندن و نوشتن را نمی‌دانی، دیگر هرگز هیچ محلی برای شک و شبهه در آن‌ها باقی نمی‌ماند.

ابن کثیر می‌گوید: «رسول خدا ﷺ تا آخر حیات‌شان نه می‌توانستند بخوانند و نه می‌توانستند بنویسند و نه حتی یک حرف یا یک سطر را به دست خود نوشته‌اند بلکه نویسندگانی داشتند که جلوی رویشان وحی و نامه‌هایشان را که به‌سوی سرزمین‌های مختلف می‌فرستادند، می‌نوشتند. گفتنی است؛ حدیثی را که بعضاً در مورد این که رسول خدا ﷺ قبل از رحلت خود نوشتن را آموختند، روایت کرده‌اند، حدیثی است ضعیف که هیچ اصلی ندارد».

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾<sup>(۱۹)</sup>.

«بلکه آن» یعنی: قرآن «آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که دانش داده شده‌اند» یعنی: مؤمنانی که قرآن را در عهد رسول اکرم ﷺ حفظ کردند و نیز مؤمنانی که بعد از آن حضرت ﷺ قرآن را حفظ کرده و می‌نمایند، به آن دانایند. این دو ویژگی قرآن است که اولاً: آیات آن دارای اعجاز روشنی است و ثانیاً: آیات آن در سینه‌ها محفوظ است. ابن کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «قرآن را علما حفظ می‌کنند و خدای عزوجل حفظ و تلاوت و تفسیر آن را برایشان آسان می‌گرداند». «و جز ستمگران آیات ما را انکار نمی‌کنند» یعنی: کسانی که در ظلم و ستم از حد درگذشته‌اند، همانان که حق را می‌دانند اما از آن روی برمی‌تابند؛ آیات ما را انکار می‌کنند.

﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾<sup>(۲۰)</sup>.

«و گفتند» کفار مکه «چرا بر او از جانب پروردگارش معجزاتی نازل نشده است» مانند معجزات موسی عليه السلام، شتر صالح عليه السلام و معجزات مسیح عليه السلام «بگو» ای پیامبر عليه السلام در پاسخ‌شان «معجزات فقط نزد خداوند است» و او آن‌ها را برهر کس از بندگان که بخواهد و از هر گونه که بخواهد نازل می‌کند و کسی جز او بر این کار توانا نیست لذا حق تعالی اگر بداند که شما با معجزات هدایت می‌شوید، قطعاً درخواست شما را اجابت می‌کند زیرا فرودآوردن معجزات بر او سهل و آسان است ولی او می‌داند که شما از این

درخواست خویش، جز عناد و گردنکشی و آزمودن قصد دیگری ندارید، از این روی خواسته شما را اجابت نمی‌کند «و من فقط هشداردهنده‌ای آشکارم» که طبق مأموریت خویش، شما را بیم و هشدار داده و آنچنان که باید و شاید، حقایق را برای شما بیان می‌کنم و جز این هیچ چیز دیگر در قدرت و اختیار من نیست.

﴿أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرْحْمَةً وَّذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾

«آیا برای آنان بس نیست که ما این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود بر تو نازل کرده‌ایم» یعنی: ای پیامبر! اگر آنان سرعناد ندارند و طالب حق و حقیقت هستند، آیا این کتاب به عنوان معجزه برایشان کافی نیست، کتابی که تو آنان را در مورد آن به مبارزه فراخوانده‌ای که مانند آن یا حداقل سوره‌ای مانند آن را بیاورند اما از آوردن آن عاجز شدند؟ پس اگر تو معجزات موسی و معجزات غیر وی از انبیا (علیهم‌السلام) را هم برای آنان می‌آوردی، هرگز ایمان نمی‌آوردند چنان‌که با قرآن ایمان نیاوردند «بی‌گمان در این» کتاب اعجازگر که معجزه‌ای مستمر در همه زمان‌ها و مکان‌هاست «برای قومی که ایمان می‌آورند» به آنچه که تو از نزد پروردگار خویش آورده‌ای «رحمتی است» عظیم در دنیا و آخرت «و پندی است» در دنیا؛ که حقایق را با آن به‌یاد آورده و به‌سوی حق راه می‌یابند.

روایتی در بیان سبب نزول بیانگر آن است که افرادی از مسلمین نوشته‌هایی با خود آوردند که بعضی از شنیده‌هایشان از یهود در آن نقل شده بود پس این آیه کریمه نازل شد.

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيِّنًا وَّبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَّالْأَرْضِ وَّالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَاطِلِ وَّكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾

«بگو» ای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)! «کافی است خدا میان من و شما گواه باشد» به آنچه که میان من و شما روی داده است و کافی است که او بر صدق و حقانیت رسالتم گواه باشد «آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است می‌داند» بنابراین، به کار من و کار شما و حق من و حق شما آگاه است و هیچ چیز از این امور بر او پنهان نیست «و کسانی که به باطل» یعنی: به معبودان باطل «ایمان آورده‌اند و به خدا کفر ورزیده‌اند،

آن گروه، همان زینکارانند» در معامله خود، از آنجا که کفر را به بهای ایمان خریده‌اند و حتما جزای این کار خود را در خواهند یافت.

﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾.

«و» مشرکان «از تو عذاب را به شتاب می‌طلبند» از روی استهزا و تکذیب، گویی سخن گفتن از عذاب، بحثی مسخره است «و اگر می‌عادی معین در کار نبود» که خداوند ﷻ آن را برای عذاب‌شان معین کرده‌است و آن می‌عاد؛ روز قیامت یا وقت مرگ آنان است «قطعا عذاب بر آنان نازل می‌شد» به طور عاجل، عذابی که به سبب گناهان خویش سزاوار آن هستند «و البته بی آن که خبردار شوند غافلگیرشان می‌کرد» یعنی: آن عذاب درحالی به‌سوی‌شان در می‌عاد مقرر روی می‌آورد که از آمدن آن غافلند.

﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾.

«از تو» ای پیامبر ﷺ! «به شتاب عذاب» دنیوی «را می‌طلبند و حال آن‌که جهنم قطعا بر کافران احاطه دارد» یعنی به آنان بگو: عذاب اخروی خواه ناخواه آمدنی است و شما را از آن گریزی نیست پس به زودی شما را در زمانی نزدیک فرامی‌گیرد زیرا هرآنچه که آمدنی باشد نزدیک است.

﴿يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

«آن روز که عذاب از بالای سر آن‌ها و از زیر پاهایشان» یعنی: از تمام جهات و جوانب‌شان «آن‌ها را فرو می‌گیرد» پس چون عذاب بر این وصف آنان را فروگیرد، بی‌گمان جهنم به آنان احاطه کرده است «و می‌فرماید» خدای سبحان یا بعضی از فرشتگان وی از روی تهدید و توییح «آنچه را می‌کردید بچشید» یعنی: بچشید جزای آنچه را که از کفر و معاصی می‌کردید و بدانید که از عذاب ما گریزی ندارید.

﴿يَعْبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِنِّي فَاعْبُدُونِ﴾.

«ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! همانا زمین من فراخ است پس تنها مرا بندگی کنید» یعنی: اگر در مکه از نمایان کردن ایمان خود و از عمل آشکار به برنامه‌ها و احکام اسلام در تنگنا قرار دارید پس به جایی هجرت کنید که بتوانید دین خدا ﷻ را در آن بر پا دارید و اگر مجبورید که به‌خاطر پرهیز از آزار مشرکان دینتان را پنهان

دارید، بدانید که سرزمینهای خداوند ﷻ گسترده و فراخ است پس به آن سرزمینها بروید و از تنگی و فشار بیرون آید تا عبادت من بر شما سهل و آسان شود و بتوانید شعایر و شرایع دین خود را به طور علنی و آشکار انجام دهید.

در حدیث شریف به روایت زبیر بن عوام رضی الله عنه آمده است: «البلاد بلاد الله، والعباد عباد الله، فحيثما أصبت خيراً فأقم». «سرزمینها، سرزمینهای خداوند است و بندگان هم بندگان خداوند پس در هر جایی که به خیری رسیدی، در آنجا اقامت گزین».

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ (۵۷)

«هر نفسی» یعنی: هر موجود و آفریده جانداري «چشنده مرگ است، سپس به سوی ما بازگردانده می شوید» یعنی: هر نفسی از نفوس، به زودی در روزی از روزها طعم تلخ مرگ را خواه ناخواه خواهد چشید، چه در موطن و مقام خود باشد و چه در غربت و هجرت پس ترک اوطان و جدایی دوستان و اخوان بر شما دشوار نباشد زیرا بازگشت همه شما به سوی خداوند ﷻ است و هر موجود زنده ای - هر چند مدت درنگ آن در این سرای دنیا طولانی شود - در راه سفر به سوی دارالقرار، قرار دارد.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ﴾ (۵۸)

«و کسانی که ایمان آورده اند» به خدا ﷻ و پیامبرش صلی الله علیه و آله «و کارهای شایسته کرده اند» کارهایی که شرعا به انجام آن مأمور بوده اند «قطعا آنان را در غرفه هایی از بهشت جای می دهیم» و فرود می آوریم «که از فرودست آنها جویباران روان است» یعنی: آن غرفه ها در جایگاه های بلند بهشت قرار دارد به طوری که از فرودست آنها جویباران جاری است «در آنجا جاودانند» یعنی: در غرفه ها، یا در بهشت جاودانند و هرگز نمی میرند «چه نیکو است پاداش عمل کنندگان» به اعمال صالح و نیک. در حدیث شریف آمده است: «همانا در بهشت غرفه هایی است که بیرون آنها از درون آنها و درون آنها از بیرون آنها دیده می شود، خداوند ﷻ آنها را برای کسانی آماده کرده است که اطعام طعام کنند و کلام را پاک و زیبا گردانند و بر نماز و روزه پایبند باشند و به شب - در حالی که مردم در خوابند - قیام کنند».

این آیه ترغیب کننده و برانگیزاننده مؤمنان به سوی هجرت بوده و پیام آن به مؤمنان زیر فشار کفار این است که: گریزتان با دینتان در راه خدا ﷻ، باید بر شما بسی گوارا باشد زیرا برای شما نزد پروردگارتان چنان عوض و پاداش بزرگی آماده شده است.

﴿الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾.

آری! «همان کسانی» را در غرفه‌هایی از بهشت که از فرودست آن جویباران روان است، جای می‌دهیم «که صبر کردند» و بر دشواری‌های تکلیف، بر آزار مشرکان، بر هجرت به منظور انجام دادن آشکار مراسم و واجبات دینی خویش و بر غیر این از بلاها و محنت‌ها شکیبایی ورزیدند «و به پروردگارشان توکل می‌کنند» یعنی: امور خویش را در هر اقدام و در هر امتناعی و در کلیه احوال خود - اعم از امور دین و دنیا - به حق تعالی تفویض می‌کنند.

﴿وَكَايِنٍ مِّن دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

«و چه بسیار جاندارانی که نمی‌توانند متحمل روزی خود شوند، خداست که روزی بخش آن‌ها و شماست و او شنوای داناست» یعنی: در دنیا بسیار جاندارانی هستند که به سبب ضعف و ناتوانی، یارای برداشت روزی خود و ذخیره کردن آن‌را ندارند بلکه فقط خدای ﷻ است که آنان و شما را نیز که توان این کار را دارید، از فضل خویش روزی می‌دهد پس با آن که شما بر تأمین نفقه زندگی‌تان قدرت دارید، چگونه بر خدای ﷻ توکل نمی‌کنید، در حالی که این جانداران ناتوان با وجود ضعف و ناتوانی‌شان، از ناحیه تأمین خود هیچ واهمه‌ای ندارند.

این آیه برای تقویت عزم کسانی است که قصد هجرت را دارند اما بیم فقر، ایشان را از آن باز می‌دارد.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه وقتی نازل شد که رسول خدا ﷺ از اصحاب خویش در مکه خواستند که به مدینه هجرت کنند اما اصحاب گفتند: نه ما در آنجا سرا و زمینی داریم و نه کسی را که به ما نان و آبی بدهد. پس خدای ﷻ به ایشان خبر داد که رزق و روزی او به مکانی معین مخصوص نیست بلکه رزق او برای تمام خلقش، در هر جا و در هر مکانی که قرار داشته باشند، عام است و حتی ارزاق مهاجران در دیار هجرت بیشتر و پاکیزه‌تر است چنان که مهاجران صدر اسلام بعد از اندک زمانی، حکام کشورها و سرزمین‌های سایر بلاد شدند.

در حدیث شریف آمده است: «سافروا ترجوا و صوموا تصحوا و اغزوا تغنموا». «سفر کنید؛ سود می‌برید، روزه بگیرید؛ تندرست می‌شوید و جهاد کنید؛ غنیمت می‌یابید».

﴿وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ (۶۱)

«و اگر از آنان بپرسی» یعنی: ای پیامبر ﷺ! اگر از مشرکان بپرسی؛ «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام کرده‌است؟ حتما می‌گویند: خداوند» یعنی: به انکار این حقیقت قادر نیستند «پس چگونه بیراهه برده می‌شوند؟» یعنی: چگونه بعد از این اعتراف، از اقرار به یگانگی خداوند ﷻ و این که او لاشریک است، برگردانیده می‌شوند؟.

﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنْ أَلَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (۶۲)

«خدا بر هرکس از بندگانش که بخواهد روزی را گشاده می‌گرداند و برای هرکس که بخواهد تنگ می‌گرداند» یعنی: گشاده ساختن رزق و روزی، یا تنگ گردانیدن آن، همانا از سوی خدای گشایشگر و تنگ سازنده روزی است پس آن را بر هر کس که بخواهد گشاده و بر هرکس که بخواهد تنگ می‌گرداند؛ برحسب آنچه که حکمتش اقتضا نماید «بی‌گمان خدا به هر چیزی داناست» لذا آنچه را که صلاح یا فساد بندگانش در آن است، می‌داند پس به مقتضای حکمت و مصلحت خویش می‌دهد و باز می‌دارد بنابراین، باید بندگان حق تعالی بر او توکل کنند و امر او را فرمان برند.

﴿وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (۶۳)

«و اگر از آنان بپرسی» ای پیامبر ﷺ! «چه کسی از آسمان آبی فروفرستاده و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده گردانید؟ حتما می‌گویند: الله» یعنی: آن‌ها به این حقیقت معترفند پس این اعتراف آن‌ها خود مستلزم و مقتضی بطلان شرک آوردن آن‌ها به خدای سبحان است «بگو: الحمد لله» یعنی: ستایش می‌گویم خداوند ﷻ را بر این که حق را با من همراه، حجت‌م را بر آنان غالب و آنان را به این حقایق معترف



گردانید «بلکه بیشتر آنان تعقل نمی‌کنند» در تناقضی که با شرک خویش دچار آن شده‌اند پس بدین جهت، به مقتضای آنچه که بدان اعتراف کرده‌اند، عمل نمی‌کنند.

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَهُوٌ وَّلَعِبٌ وَّ اِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ لَهِيَ الْحَيٰوةُ لَوْ كَانُوْا

يَعْلَمُوْنَ ﴿۱۱۰﴾.

«و این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست» از جنس آنچه که کودکان به آن سرگرم می‌شوند و با آن بازی می‌کنند. یعنی: زندگی دنیا هیچ دوام و بقایی ندارد و به سرعت سپری می‌شود «و البته زندگی حقیقی همانا سرای آخرت است» زیرا سرای آخرت، سرای زندگی پاینده و فنا ناپذیری است که هرگز زوال نمی‌پذیرد و مرگ، یا بیماری، یا هم و غمی آن را منغص و تلخ نمی‌گرداند «اگر می‌دانستند» چیزی از حقیقت را ولی نمی‌دانند زیرا اگر می‌دانستند، هرگز دار فانی ناپایدار را بر سرای باقی ترجیح نمی‌دانند ولی کافران جز به ظواهر دنیا علم و آگاهی ندارند.

﴿فَاِذَا رَكِبُوْا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللّٰهَ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ فَلَمَّا نَجَّوْهُمْ اِلَى الْبَرِّ اِذَا هُمْ

يُشْرِكُوْنَ ﴿۱۱۱﴾.

«پس چون بر کشتی سوار می‌شوند» یعنی: کفار با وصف شرک و عنادی که دارند، وقتی سوار کشتی می‌شوند «خداوند را - درحالی که دین را برای او خالص می‌دارند - می‌خوانند» چرا که وقتی دریا توفانی شود و امواج بزرگ فراز آید و کفار از غرق شدن بیمناک گردند، در این هنگام امیدشان از اسباب مادی بریده می‌شود پس به فطرت خویش بازگشته و خداوند متعال را بی‌ریا و خالصانه به یگانگی می‌خوانند و در آن هنگام، به یاری خواندن بتان را فرو می‌گذارند زیرا می‌دانند که جز خدای سبحان هیچ نیروی دیگری نمی‌تواند این سختی بزرگ فرود آمده بر آنان را برطرف نماید «ولی چون آنان را به سوی خشکی رهاند، بناگاه شرک می‌ورزند» یعنی: مجدداً به شرک برگشته و غیر خدای سبحان را می‌خوانند.

البته این شیوه کفار برخلاف شیوه مؤمنان با اخلاص است که پس از نجات از مهالک و سختی‌ها نعمت خدای عَلَيْهِ بر خویشان را شکر گزارده و نعمت‌ها را وسیله‌ای برای افزونی طاعات‌شان می‌گردانند. «اذا» حرفی است که بر تحقق بی‌درنگ ما بعد خود دلالت می‌کند.

﴿لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ (۳۱)

آری! مجدداً به شرک روی می‌آورند «تا در آنچه به آنان بخشیده‌ایم» از نعمت‌ها «کفران پیشه کنند» و ناسپاسی ورزند «و تا برخوردار شوند» از نعمت‌های خداوند ﷻ به گونه‌ای که او نمی‌پسندد «پس به زودی می‌دانند» فرجام این عملکرد خویش و سختی و عذابی را که در پی آن خواهد آمد.

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ﴾ (۳۷)

«آیا ندیده‌اند» کفار قریش «که ما» مکه را برای آنان «حریمی امن قرار داده‌ایم» که از هجوم و قتل و اسارت و چپاول ایمن می‌باشند «و حال آن که مردم از پیرامون‌شان ربوده می‌شوند» یعنی: ساکنان حرم از آفات و بلیات زمینی‌ای که دیگر اعراب مبتلای آن هستند، در سلامت و عافیت قرار دارند زیرا اعراب دیگر همه‌وقت در معرض حملات و یورش‌های مهاجمان قرار دارند، اموال‌شان توسط جنگجویان غارت می‌شود، سپاهیان مهاجم خون‌هایشان را بر زمین می‌ریزند و هر زگان و شیطان‌های عرب، نوامیس و اموال و ارزش‌هایشان را مباح می‌شمارند، با این وجود «آیا به باطل ایمان می‌آورند» یعنی: آیا به شرک می‌گیرند، بعد از آن که حجت خداوند ﷻ بر آنان آشکار شده است «و به نعمت خداوند کفر می‌ورزند» ناسپاسی نعمت را به جای شکران آن قرار داده و به پیام رسول خدا ﷺ کفر می‌ورزند؟!!

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: مشرکان مکه گفتند؛ ای محمد! علت دیگری ما را از پذیرش دین تو باز نمی‌دارد مگر بیم این که اگر ایمان آوریم، مردم عرب ما را از جا برمی‌کنند زیرا ما در اقلیت قرار داریم و اعراب پیرامون ما در اکثریت. همان بود که این آیه نازل شد.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ ءَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾ (۳۸)

«و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد» یعنی: کسی ستمکارتر از آن کس نیست که می‌پندارد: خدای سبحان شریکی دارد، یا کسی ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدای سبحان دروغ بافته و سخنی را به او نسبت می‌دهد که او آن را نگفته است «یا» کیست ستمکارتر از آن کس که «چون حق» یعنی پیامبر و کتاب و

توحید «نزد او آید، آن را تکذیب کند؟ آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟» استفهام برای تقریر و تثبیت است. یعنی: بی‌شک و شبهه، دوزخ اقامتگاه و جایگاه کافران است.

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾﴾

«و کسانی که در راه ما جهاد کرده‌اند» یعنی: کسانی که علیه نفس و شیطان جهاد کرده‌اند و جان‌های خود را در دعوت به سوی الله ﷻ و برای طلب خشنودی وی بهرنج و سختی درافکنده‌اند؛ «البته آنان را به راه‌های خود رهنمون می‌شویم» یعنی: به راه‌های خیر که ایشان را به سر منزل خشنودی و رضای ما می‌رساند «و بی‌گمان خدا با نیکوکاران است» با نصرت و یاری خویش در دنیا و دادن پاداش نیک در آخرت و هرکس که خدا ﷻ با او باشد، هرگز خوار و ذلیل نمی‌شود.

در حدیث شریف آمده است: «من عمل بما علم، ورثه الله علم ما لم يعلم». «هر کس به آنچه که می‌داند عمل کند، خداوند ﷻ علم آنچه را که نمی‌داند به وی می‌بخشاید». ابو سلیمان دارانی می‌گوید: «مراد از جهاد در آیه کریمه، فقط جنگیدن با کفار نیست بلکه یاری دادن دین خدا ﷻ، مبارزه با باطل اندیشان، سرکوب ستمگران و در رأس همه، امر به معروف و نهی از منکر و مجاهده با نفس در طاعت حق تعالی است.»



## سوره روم

مکی است و دارای (۶۰) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره به سبب افتتاح با بیان شکست رومیان از فارسیان و سپس خبر دادن از پیروزی آنان بعد از گذشت اندی سال، «روم» نامیده شد. البته این یکی از معجزات قرآن کریم است که از وقوع رخداد‌های غیبی آینده‌ای خبر می‌دهد که به واقعیت می‌پیوندند.

﴿الْم ۱﴾.

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم» و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت.

﴿عَلَبَتِ الرُّومُ ۲﴾.

«رومیان شکست خوردند» از دست ایرانیان. ابن‌کثیر می‌گوید: «رومیان از نسل روم فرزند عیص فرزند اسحاق فرزند ابراهیم علیه السلام اند و بر دین نصرانیت بوده‌اند». مفسران نقل می‌کنند: «فارسیان که آتش پرست (مجوسی) بودند بر رومیان که اهل کتاب بودند، پیروز شدند و این واقعه چند سال قبل از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه اتفاق افتاد پس کفار مکه از پیروزی فارسیان شادمان شده و گفتند: کسانی که بی‌کتاب بودند، بر کتابیان پیروز شدند. بدین‌سان، این پیروزی را به رخ مسلمانان می‌کشیدند اما مسلمانان دوست داشتند که رومیان بر فارسیان پیروز شوند چراکه آنان اهل کتاب آسمانی انجیل بودند. پس ابوبکر رضی الله عنه این موضوع را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بدان که رومیان به‌زودی بر فارسیان پیروز می‌شوند». آن‌گاه او این خبر را به مشرکان داد. مشرکان به او گفتند: میان ما و خود میعاد بگذار پس اگر سخن ما در مورد پیروزی فارسیان مسلم شد، این.. و این.. تعداد شتر به ما بدهید و اگر سخن شما محقق شد و رومیان پیروز شدند، این.. و این.. تعداد شتر به شما می‌دهیم. چنین بود که با ابوبکر رضی الله عنه شرط بندی کردند و ابوبکر رضی الله عنه میعاد پنج سال را میان خود و

آنان شرط قرار داد. سپس به دستور رسول اکرم ﷺ این میعاد را تا نه سال افزایش داد و با گذشت این مدت بود که رومیان در این نوبت بر فارسیان پیروز شدند.

نسفی می گوید: «به قول قتاده، شرط بندی ابوبکر رضی الله عنه با مشرکان قبل از تحریم قمار بود ولی مذهب امام ابوحنیفه و امام محمد این است که عقدهای فاسد - مانند عقد ربا و غیر آن - در دار حرب میان مسلمانان و کفار جایز است. ایشان به همین داستان بر صحت چنین عقدهایی استدلال کرده اند».

﴿فِي آذَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿٤﴾ فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٥﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦﴾﴾

آری! رومیان مغلوب شدند؛ «در نزدیک ترین سرزمین» خود به سرزمین اعراب. به قولی: این سرزمین، الجزیره و به قولی دیگر: اذرعات شام بود «ولی آنان بعد از شکستشان به زودی غالب خواهند شد» یعنی: رومیان بعد از غلبه فارسیان بر آنان، به زودی در نوبت دوم بر فارسیان پیروز خواهند شد؛ «در عرض چند سال» بضع: از سه تا ده سال است. این آیات در زمانی نازل شد که شاه فارس (شاپور) بر سرزمین شام، سرزمین جزیره و دور دست ترین نقاط سرزمین روم غالب شده بود به طوری که هرقل امپراتور روم مجبور شد تا به قسطنطنیه پناه ببرد و او مدتی طولانی در آن قلعه در محاصره شاپور قرار داشت. اما هفت سال بعد از نزول سوره روم، یعنی دقیقاً در سال (۶۲۷م) بود که سپاه روم بر سپاه فارس در محلی به نام «نینوا» که بر سر رودخانه دجله واقع شده است پیروز شد، فارسیان شکست سختی خوردند و پیشگویی قرآن کریم به تحقق پیوست.

«فرجام کار در گذشته و آینده» یعنی: پیش از این پیروزی و بعد از آن «از آن خداست» یعنی: حق تعالی در قدرت بی انتها و اجرای احکام و سنن خویش، یکتا و یگانه است و همه این تحولات؛ از غلبه فارسیان در بار اول و غلبه رومیان در بار دوم، به امر خدای سبحان و حکم وی می باشد «و آن روز» که رومیان غالب شوند «مؤمنان شادمان می شوند از نصرت الهی» یعنی: روزی که رومیان بر فارسیان در عرض چند سال پیروز شوند، در آن روز، مؤمنان از یاری الهی برای رومیان شادمان می شوند زیرا رومیان اهل کتاب بودند در حالی که فارسیان آتش می پرستیدند. گفتنی است که این

پیروزی - چنان که ابن کثیر نقل می کند - در روز بدر اتفاق افتاد و مؤمنان به هردو پیروزی شادمان شدند «هرکه را بخواهد» که یاری دهد از بندگان خویش «یاری می دهد و اوست عزیز» یعنی: غالب و قاهر «رحیم» یعنی: بسیار مهربان به بندگان مؤمن خویش.

این آیات از معجزات رسول اکرم ﷺ است زیرا از وقوع وقایعی در آینده خبر می دهد که این وقایع چنان که خبر داده شد، محقق گردید.

﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾ يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿٧﴾﴾

«وعدۀ خداست. خدا وعده اش را خلاف نمی کند» یعنی: خداوند ﷻ پیروزی رومیان بر فارسیان را وعده داده است و بی تردید او وعده خویش را خلاف نمی کند «ولی بیشتر مردم نمی دانند» که خداوند ﷻ وعده اش را خلاف نمی کند و آنان کفارند که: «از زندگی دنیا فقط ظاهری را می دانند» یعنی: آن ها ظاهر آنچه را که از آرایشها و لذت های دنیا و کار و بار زندگانی و اسباب به دست آوردن منافع دنیوی شان مشاهده می کنند، می شناسند و علم آن ها از این امور فراتر نمی رود. از این آیه چنین برمی آید که دنیا ظاهر و باطنی دارد، ظاهر آن همان آرایش ها و پیرایش هایی است که جهال دنیا پرست آن را می دانند و بدان دلبسته اند و باطن آن این است که زندگی دنیا پل و گذرگاهی به سوی حقیقت است و زندگی حقیقی و کامل در آخرت می باشد پس باید در دنیا از طاعت و عمل صالح برای آخرت توشه برگرفت «و حال آن که آنان از آخرت» که همانا نعمت بی زوال و لذت بی مثال و خالص است «غافلند» یعنی: به آن التفاتی نمی کنند و آنچه را که مورد نیاز آخرت است، برای آن آماده نمی سازند.

﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ ۗ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكٰفِرُونَ ﴿٨﴾﴾

«آیا در خودشان اندیشه نکرده اند؟» یعنی: قطعاً اسباب اندیشیدن برایشان فراهم است و در قدم اول نزدیک ترین چیز به آن ها نسبت به سایر مخلوقات، خویشتن وجودی آنان می باشد پس اگر در وجود خودشان چنان که باید تفکر کنند، یقیناً به وحدانیت خداوند ﷻ و صداقت پیامبران پی می برند. به عبارتی دیگر: آیا در این

که خدای عَلَّمَ خود آنان را آفریده است در حالی که چیزی نبوده‌اند، نیندیشیده‌اند؟ «خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق» یعنی: به عدل، یا به حکمت «نیافریده است و تا سرآمدی معین» یعنی: حق تعالی آسمان‌ها و زمین را تا سرآمد و میعاد معینی آفریده است که چون آن میعاد مقرر به سر آید، عمر آن‌ها نیز به سر می‌آید و آن روز قیامت است. پس اگر کسی در این دو امر تفکر کند، یقیناً می‌داند که انسان و هستی برای حکمتی آفریده شده‌اند و حتماً هم به نقطه پایانی می‌رسند بنابراین، دنیا و مافیها در شرف زوال است و آخرت یقیناً آمدنی است «و بی‌گمان بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان کافرند» یعنی: منکر زنده شدن پس از مرگ هستند.

﴿أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾﴾

«آیا در زمین سیروسفر نکرده‌اند تا بنگرند که عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند» از طوایف کفاری که خدای سبحان آنان را به سبب کفر و انکار حق و تکذیب‌شان به پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نابود کرد «چگونه بوده است؟» آخر، سرگذشت آن‌ها همه عبرت آمیز و پند آموز است و عاقل کسی است که از دیگران پند بگیرد. یعنی: آنان در زمین گردش کرده و این حقایق را مشاهده کرده‌اند. «آن‌ها بسی نیرومندتر از آنان بودند» یعنی: آن کفار نابود ساخته شده، نسبت به کفار مکه و پیروانشان، در اسباب و امور دنیوی توانمندتر بودند «و زمین را کند و کاو کردند» یعنی: آن را شخم زده و برای کشت‌وکار آماده کرده و اسباب و ابزارهای این امر را به کار گرفتند همچنین آن‌ها زمین را به منظور آبادانی آن زیروری کردند و در آن به کاوش پرداختند «و بیش از آنچه اینان آبادش کرده‌اند آن را آباد ساختند» یعنی: آن امت‌ها، زمین را با ساختن بناها و گستراندن کشاورزی، بیش از مردم مکه آباد کردند زیرا امت‌های پیشین - مانند عاد، ثمود و امثال‌شان - دارای عمرهای طولانی‌تر و بدن‌های تنومندتر و در به دست آوردن اسباب زندگانی و وسایل تمدنی دارای موفقیت بیشتری بوده‌اند.



این آیه مظهري از مظاهر اعجاز قرآن کریم است زیرا نص آن ابعاد زمان و مکان را در نور دیده و به متن تاریخ و تمدن انسان در عصرهای پیشین قدم گذاشته است و کاوش‌های باستان‌شناسی در عصر حاضر، گواه روشن اعجاز این آیه است.

«و رسولان‌شان با بینات» یعنی: با معجزه‌ها «به‌سویشان آمدند» ولی با این وجود، آنان به پیامبران علیهم‌السلام و پیام‌های توحیدی‌شان ایمان نیاوردند و در نتیجه، خداوند عزوجل نابودشان کرد «پس نبود که خداوند بر آنان ستم کند» با عذاب کردن‌شان «بلکه آنان خود در حق خویش ستم می‌کردند» با کفر، تکذیب و ارتکاب گناه.

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسْأُوا السُّوْءَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۰﴾﴾

«آن‌گاه عاقبت کسانی که بدی کردند، سوای شد» یعنی: عاقبت آنان بعد از عذاب دنیا بدتر هم شد زیرا در آخرت به سخت‌ترین عقوبت‌ها مجازات می‌شوند. به‌قولی: (سوای) نامی برای جهنم است چنان‌که (حسنی) نامی برای بهشت می‌باشد. «چراکه آیات خدا را تکذیب کردند» یعنی: از آن‌روی که آنان آیات الهی را که بر پیامبرانش نازل کرده بود تکذیب کردند، عاقبت‌شان بعد از عذاب دنیا بدتر هم شد. یا معنی این است: تکذیب و تمسخر، عاقبت و سرانجام کسانی بود که مرتکب بدترین عملها شدند؛ و آن عبارت از شرک ورزیدن به خداوند متعال است «و به آن‌ها» یعنی: به آیات الهی «استهزا می‌کردند» یعنی: علت عاقبت و فرجام زشت آنان که آتش دوزخ است، همین تکذیب و استهزای‌شان بود.

﴿اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾﴾

چون در آیه قبل خداوند عزوجل از عاقبت مجرمان که جهنم است، یاد کرد، در این آیه، به بیان حقیقت معاد و حشر پرداخته و بر این امر که مقوله اعاده و تجدید آفرینش مردم، از همان مقوله قدرت و اراده او بر آفرینش ابتدایی آن‌هاست، اقامه دلیل می‌کند: «خداست که آفرینش را آغاز می‌کند» یعنی: پدیده‌های خلقت را اولاً و ابتدائاً از کتم عدم می‌آفریند «سپس آن را تجدید می‌کند» یعنی: آنان را بعد از مرگ مجدداً زنده می‌کند چنان‌که در اول بوده‌اند «آن‌گاه به‌سوی او بازگردانیده می‌شوید» در روز قیامت به‌سوی موقف حساب پس نیکوکاران را در قبال نیکوکاریشان و بدکاران را در برابر بدکاریشان جزایی مناسب می‌دهد.

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ﴾.

«و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان نومید می گردند» یعنی: مشرکان - آن گاه که عذاب را مشاهده کنند - از هر خیری مأیوس و نا امید می شوند. مبلس: کسی است که ساکت و درمانده و رسوا و افسرده شده و از راه یافتن به حجت و دلیلی نومید گردیده است.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِّنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ﴾.

«و برای آنان از شریکانشان» که آن ها را در دنیا به جای خداوند ﷻ عبادت کرده اند «شفیعیانی نیست» که از عذاب خداوند ﷻ پناهشان دهند. تعبیر به صیغه (لم یکن: نبوده است) که بر زمان ماضی دلالت می کند، گویای تحقق قطعی این خبر است. «و خود» در این وقت «به شریکانشان» یعنی: به خدایانی که آن ها را در دنیا شرکای خدای سبحان می پنداشتند «کافرند» یعنی: در قیامت آنان منکر این امراند که آن بتان خدایانشان هستند زیرا در این هنگام می دانند که این معبودان باطل نه می توانند سودی به آنان برسانند و نه زیانی.

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِّدُ يَتَفَرَّقُونَ﴾.

«و روزی که قیامت برپا گردد، آن روز مردم پراکنده می شوند» مؤمنان به بهشت و کافران به دوزخ می پیوندند و بدین گونه از هم جدا می شوند. قتاده می گوید: «به خدا سوگند که این جدایی ای است که بعد از آن هیچ گرد هم آمدنی نیست».

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ﴾.

«اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند پس، آنان در بوستانی سرخوش می گردند» یعنی: آنان در بهشت در شادی و سرخوشی، مورد اکرام و انعام قرار می گیرند. به قولی: مراد از «یحبرون» ساز و آوازی است که در بهشت می شنوند. این کثیر می گوید: «حبره: معنایی عام دارد که هر نوع فرحت و بهجت را شامل می شود».

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ

مُحْضَرُونَ﴾.

«و اما کسانی که کفر ورزیدند» به خداوند ﷻ «و آیات ما» یعنی: قرآن «و لقای آخرت» یعنی: زنده شدن پس از مرگ و بهشت و دوزخ «را تکذیب کردند پس آن گروه در عذاب حاضر ساخته می‌شوند» یعنی: در آن مقیم گردانیده می‌شوند، بی آن که عذاب از آنان سبک ساخته شود.

﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ﴾

«پس تسبیح گوئید خداوند را هنگامی که به شامگاه و به بامداد وارد می‌شوید» یعنی: چون این حقایق را دانستید، خداوند متعال را تسبیح گوئید و او را از آنچه که سزاوار شأن وی نیست، به پاکی یاد کنید؛ با گفتن «سبحان‌الله» در بامدادان و شامگاهان. یا مراد از تسبیح در این آیه، نماز است.

﴿وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ﴾

«و ستایش از آن اوست در آسمان‌ها و زمین و هنگام عصر و به هنگام نیمروزتان» ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «مراد از تسبیح در آیه قبل، نماز است لذا مراد از فرموده حق تعالی: (حین تمسون) نمازهای مغرب و عشاء است، مراد از: (حین تصبحون) نماز بامداد است، مراد از: (عشیا) نماز عصر است و مراد از: (حین تظهورون) نماز ظهر است. بنابراین، این دو آیه مجموعه هر پنج نماز را در بر می‌گیرند.

باید دانست که مخصوص ساختن این اوقات به گفتن تسبیح، بدان جهت است که

در این اوقات نشانه‌های انتقال از حالی به حال دیگر و از زمانی به زمانی دیگر محسوس و نمایان است و در واقع این اوقات، تمام بخش‌های روز را در بر می‌گیرند. در حدیث شریف آمده است: «هر کس هنگام صبح ﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ﴾ [الروم: ۱۷] را بخواند، آنچه را که از وی (از اذکار) در شبش فوت شده است، دریافته و جبران کرده است و هرکس این آیه را در شامگاه بخواند، آنچه را که از وی در روزش فوت شده، جبران کرده است». مراد فوت شدن اذکار و اوراد است.

﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ

تُخْرِجُونَ﴾

«زنده را از مرده بیرون می‌آورد» مانند بیرون آوردن انسان از نطفه و بیرون آوردن جوجه از تخم «و مرده را از زنده بیرون می‌آورد» مانند بیرون آوردن نطفه و بیضه از

حیوان. بعضی در معنای این دو جمله گفته‌اند: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد. «و زمین را پس از پژمردنش زنده می‌کند» با رویاندن سبزه‌ها بعد از خشک شدن آن‌ها «و بدین‌گونه بیرون آورده می‌شوید» از قبرهایتان. یعنی: ایجاد و اعاده در قدرت ذات توانایی که بر بیرون آوردن اشیا از اضداد آن‌ها تواناست، برابر و یکسان می‌باشد.

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾.

«و از آیات او» یعنی: از نشانه‌ها و دلایل درخشان حق تعالی بر عظمت، کمال و مطلقیت قدرتش و از جمله بر برانگیختن مجددتان «این است که شما را از خاک آفرید» یعنی: پدرتان آدم عَلَيْهِ السَّلَام و شما را نیز در ضمن خلقت وی، از خاک آفرید. آری! پدر ما آدم عَلَيْهِ السَّلَام از خاک آفریده شد و نسل وی از آب نطفه و آب نطفه از خون است، خون از غذا و غذا از سبزی‌ها و عناصر برآمده از خاک پس خلقت همه انسان‌ها در نهایت از خاک است «سپس بناگاه شما بشری در زمین پراکنده شدید» یعنی: سپس از طریق تناسل و تولد، به شیوه‌ای که خداوند عَلَّمَ مقدر کرده است، از آدم عَلَيْهِ السَّلَام پدید آمدید تا بدانجا که در گستره زمین پراکنده شدید.

در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند عَلَّمَ آدم را از مشت خاکی که آن را از تمام روی زمین برگرفت، آفرید لذا فرزندان آدم به مانند زمین (گونه‌گون) آفریده شدند و از آنان سپید، سرخ، سیاه و میان این‌ها از الوان؛ و نیز پلید، پاک، نرم‌خوی، درشت خوی و میان این‌ها (از طبایع) پدید آمد.»

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ

مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

«و از آیات او این است که از خودتان برایتان همسرانی آفرید» یعنی: از جمله نشانه‌ها و دلالت‌هایی که به قدرت حق تعالی بر زنده ساختن پس از مرگ دلالت می‌کند، یکی این است که برای شما از جنس بشری شما زنانی آفرید که با آنان ازدواج می‌کنید. به قولی: مراد حوا عَلَيْهَا السَّلَام است زیرا خداوند متعال او را از پهلوی آدم عَلَيْهِ السَّلَام آفرید و زنان بعد از وی نیز از پشت مردان آفریده شده‌اند. «تا بدان‌ها آرام گیرید» یعنی: تا به همسرانتان انس و الفت گرفته و به آنان تمایل ورزید زیرا آرامش و راحت روان‌هایتان با این انس و الفت است «و در میان شما مودت و رحمت نهاد»

یعنی: در میان مرد و همسرش در پرتو پیوند نکاح و در درون قلعه مستحکم آن، محبت و علاقه و شفقت و عشق قرار داد پس به وسیله این نکاح است که شما با یکدیگر مهر و عاطفه مبادله می‌کنید، بی آن که قبل از این میان شما شناخت و معرفتی باشد، چه رسد به مهر و محبت. مجاهد می‌گوید: «مودت؛ جماع است و رحمت؛ فرزند». «بی‌گمان در این» اموری که ذکر شد «نشانه‌هایی است» بزرگ و شگرف بر قدرت و حکمت خدای سبحان «برای گروهی که می‌اندیشند» و با اندیشیدن در این امور، به عظمت آفریدگار متعال پی می‌برند.

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتُ إِذَا حَمَلْنَ﴾  
 ﴿لَا يَتْلُو لَعْلَمِينَ﴾<sup>(۲۳)</sup>

«و از جمله آیات او آفرینش آسمان‌ها و زمین است» زیرا ذاتی که این اجرام بزرگ را آفرید و در آن‌ها از عجایب صنع و شگفتی‌های آفرینش خویش پدیده‌هایی قرار داد که مایه عبرت اندیشه وران و متفکران است، همین ذات متعال، قادر است تا شما را بعد از مرگتان نیز بیافریند و از قبرهایتان برانگیزد. «و» نیز از جمله نشانه‌های اوست «گونه‌گونی زبان‌های شما» یعنی: گویش‌ها و زبان‌هایی که با آن سخن می‌گویید؛ از عربی، عجمی، ترکی، رومی، لاتینی و غیر این از زبان‌ها «و» نیز از جمله نشانه‌های اوست «گونه‌گونی رنگ‌های شما» از سفید و سیاه و سرخ و زرد بلکه حتی در هر فردی از افراد شما خصوصیتی وجود دارد که او را از غیر وی متمایز می‌گرداند، با آن که همگی شما فرزندان یک مرد و یک زن هستید و همه شما را نوع واحدی باهم جمع می‌کند که انسانیت است. آری! اگر این تنوع و گونه‌گونی نبود، بشر با چه مشکلاتی که روبه‌رو نمی‌شد؟ «قطعا در این امر نیز برای دانشوران نشانه‌هایی است» زیرا فقط دانشوران و صاحبان علم و بصیرت‌اند که دلالت‌های روشن این آیات را بر وجود خدای عز و جل درمی‌یابند.

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾<sup>(۲۴)</sup>

«و از جمله آیات» و نشانه‌های بزرگ «او خواب شما در شب و روز و طلب معاش شما از فضل اوست» آری! در شب به خواب می‌روید و در روز نیز گاهی برای استراحت می‌خوابید، مانند خواب قیلوله (وقت چاشت) شما. همچنین در روز و شب از

فضل حق تعالی روزی می‌طلبید زیرا طلب روزی هم در روز و هم در شب روی می‌دهد. البته خواب شبیه مرگ و تکاپو و تلاش برای رفع نیازمندی‌ها و به‌دست آوردن روزی، شبیه به زندگی پس از مرگ است «بی‌گمان در این امر برای گروهی که گوش شنوا دارند» یعنی: برای کسانی که آیات و موعظه‌ها را اندیشمندانه می‌شنوند و با این نشانه‌ها بر عظمت خداوند ﷻ و امکان رستاخیز استدلال می‌کنند؛ «نشانه‌هایی است» عظیم بر وجود و عظمت خداوند ﷻ.

دعای بی‌خوابی: در حدیث شریف به روایت زیدبن ثابت رضی الله عنه آمده است که فرمود: به من عارضه بیدارخوابی شب دست داد و از این امر به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت بردم، فرمودند بگو: «اللَّهُمَّ غَارِ النَّجْمِ وَهَدَاتِ الْعَيُونِ وَأَنْتَ حَيُّ قَيُومٌ يَا حَيُّ يَا قَيُومُ، أَنْمَ عَيْنِي وَأَهْدِ لَيْلِي». «بارخدایا! ستارگان غروب کردند و چشمها آرام گرفتند و تو زنده پاینده هستی. ای زنده پاینده! چشمهایم را بخوابان و شبم را آرامش بخش».

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾.

«و از جمله آیات او این است که برق را برای بیم و امید به شما می‌نماید» بیم از صاعقه‌ها و امید به باران، بیم از این که یخ و سرما کشتزارها را نابود کند و امید به این که باران کشتزارها را زنده و خرم گرداند. برق شراره الکتریکی‌ای است که در نتیجه برخورد ابرها در جو پدیدار می‌شود و از آن رعد به وجود می‌آید. «و از آسمان آبی فرومی‌فرستد پس به وسیله آن زمین را بعد از مرگش زنده می‌گرداند» با رستنی‌های سبز و خرم، بعد از آن که زمین بر اثر خشکی و سفتی مرده بود «بی‌گمان در این امر برای گروهی که خرد می‌ورزند، نشانه‌هایی است» که خردورزان با این پدیده‌ها و نشانه‌ها، بر قدرت عظیم حق تعالی استدلال می‌کنند.

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُم دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ﴾.

«و از آیات او این است که آسمان‌ها و زمین به فرمان او برپایند» یعنی: برپایی و بر جایی آسمان‌ها و زمین بدون ستون‌های مرئی‌ای که بر آنها متکی باشند و بدون قرارگاهی که بر آن جای و قرار گیرند، از جمله نشانه‌های عظیم اراده و قدرت مطلقه خدای سبحان است «سپس چون به صلایی شما را از زمین فراخواند،

بناگاه بیرون می‌آیید» از گورهایتان بدون درنگ و توقف چنان که شخص دعوت شده، مطیع دعوتگر خویش است. آری! چون خدای سبحان شما را فرامی‌خواند و می‌گوید: هان ای مردگان! از گورهایتان بیرون آیید؛ هیچ‌کس از پیشینیان و پسینیان باقی نمی‌ماند مگر این که بی‌درنگ از گور برخاسته و صحنه رستاخیز را می‌نگرد. یا مراد این است: با دمیدن اسرافیل در صور از گورها بیرون می‌آیید.

﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَلْبُونَ ﴿٣٦﴾﴾

«و هر که در آسمان‌ها و زمین است» از تمام مخلوقات «از آن اوست» در ملک، در تصرف و در آفرینش و دیگران را هیچ چیز از این امور در تحت فرمان نیست «همگان فرمانبردار اویند» یعنی: همه - به رضا یا از روی اضطرار و درماندگی - برای پروردگار متعال به طاعت انقیاد و فرمان‌پذیری مطیع و به عبودیت و بندگی مقرر و معترفند. در حدیث شریف آمده است: «هر قنوتی در قرآن به معنی طاعت است».

ملاحظه می‌کنیم که در این آیات، شش دلیل کلی بر ربوبیت و وحدانیت خدای سبحان بیان شده است.

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣٧﴾﴾

«و اوست آن کس که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را تجدید می‌نماید» بعد از مرگ آن؛ به زندگانی‌ای همیشگی «و این کار بر او آسانتر است» مجاهد در توضیح معنی آن می‌گوید: «بازگردانیدن و تجدید حیات، بر خدای سُبْحٰنَهُ از آفرینش ابتدایی آسان‌تر است هرچند که آفرینش ابتدایی و تجدید آن، هردو بر او آسان می‌باشد». به قولی: مراد این است که تجدید و بازگردانیدن آفرینش در میان خلق آسانتر از آفرینش ابتدایی است، نه در نزد خالق متعال زیرا در پیش قدرت او این‌همه یکسان است «و مثل اعلی» یعنی: هر صفت برتر و والاتر بر زبان خلائق و زبان دلایل «در آسمان‌ها و زمین از آن اوست» یعنی: حق تعالی با این فرموده‌اش: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ﴾ [الروم: ۲۷]. «و اعاده آفرینش بر او آسانتر است»؛ برای شما در مورد آنچه که در معیارها و مقیاس‌هایتان سهل یا دشوار است مثلی زده است پس این مثل را عین متمثل ندانید و نپندارید که در پیشگاه قدرت مطلقه وی، آسانی و سختی‌ای وجود دارد زیرا کل ممکنات نسبت به قدرت او یکسان است و مثل برتر؛ یعنی صفت یگانگی

برای اوست پس او را در آسمان‌ها و زمین شبیه و مانندی نیست «و اوست عزیز» پیروزمند در ملکش، توانایی که هرگز مغلوب نمی‌شود «حکیم» است در سخنان و افعال خویش.

در حدیث شریف قدسی آمده است: «خداوند متعال می‌فرماید: فرزند آدم مرا تکذیب کرد درحالی‌که این شایسته شأن وی نبود و مرا دشنام داد درحالی‌که این شایسته شأن وی نبود؛ اما تکذیب وی مرا در این سخن وی است: خداوند آن‌گونه که مرا در ابتدا آفریده است، مجدداً باز نمی‌گرداند. درحالی‌که آفرینش اول از اعاده آن بر من آسانتر نیست. و اما دشنام دادن وی مرا، در این سخن وی است: (خدا فرزندى برگرفته است) «بقره/۱۱۶» در حالی‌که من یگانه بی‌نیاز هستم، کسی که: (نه فرزند آورد و نه از کسی زائیده شده است و هیچ کس برای او همتا نیست) «اخلاص/۴-۳». ابن ابی حاتم از عکرمه در بیان سبب نزول روایت کرده‌است که گفت: کفار از طرح مسئله زنده کردن مردگان، در شگفتی و حیرت فرورفتند پس این آیه نازل شد.

﴿ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ ۖ هَلْ لَّكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْتَكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ ۚ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۳۸﴾﴾

«خداوند برای شما از خودتان مثلی زده‌است» یعنی: چنان مثلی زده است که برگرفته و برآمده از خودتان است زیرا این مثل نزدیک‌ترین چیز به اذهان شما بر بطلان شرک است: «آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم، از آنچه که یمین‌هایتان مالک آن شده است شریکانی دارید که در آن برابر و یکسان باشید» یعنی: آیا شما برای خودتان می‌پسندید که غلامان و کنیزانتان در تصرف اموالی که به شما روزی داده‌ایم، با شما برابر و یکسان بوده و در این اموال با شما مشارکت داشته باشند، بی آن‌که هیچ فرقی میان شما و آنان باشد؟ «و همانطور که شما از یک‌دیگر بیم دارید از آن‌ها بیم داشته باشید؟» یعنی: چنان‌که از افراد آزاد شریک مال خود، بیمناکید و حساب می‌برید، از آنان هم بیمناک بوده و ملاحظه آنان را داشته باشید؟ لابد آنان در پاسخ این سؤال می‌گویند: نه! نمی‌پسندیم که با بردگانمان یکسان باشیم! پس چون شرکت میان بردگان و سروران‌شان در چیزی که سروران مالک آن هستند، باطل شد در حالی‌که غلامان و کنیزان با آنان در بشریت همانند و همسانند، قطعاً شرکت میان



خدای عَلِيمٌ و یکی از مخلوقاتش نیز باطل و بی اساس است زیرا از یک سو خلق، همگی بندگان خداوند متعال هستند و از سوی دیگر میان او و بندگان هیچ گونه همانندی و مشابهتی نیست. آری! درحالی که شما تساوی میان خود و برده خویش را نمی پسندید پس چگونه این تساوی را برای رب الارباب و مالک بی چون همه آزادان و بردگان می پسندید و برخی از بندگان وی را برای وی شریک قرار می دهید؟ «بدین سان آیات خود را برای خردورزان به روشنی بیان می کنیم» باشد که در این مثل ها بیندیشند.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: اهل شرک در مناسک حج چنین تلبیه می گفتند: «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمَلُّكُهُ وَمَا مَلِكٌ». «بارخدا یا! به فرمان حاضریم، به فرمان حاضریم، برای تو شریکی نیست جز همان شریکی که او خود از آن توست، تو مالک اویی و مالک هر آنچه که او مالک آن است». پس خداوند عَلِيمٌ نازل فرمود: ﴿هَلْ لَكُمْ مِمَّن مَّا مَلَكَتْ﴾ [الروم: ۲۸].

﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ﴾ ﴿۲۹﴾.

«نه، چنین نیست بلکه ستمکاران بی هیچ علمی از هوس های خویش پیروی کرده اند» در پرستش بتان پس در آیات و نشانه های حق تعالی تفکر نکرده و در آن ها نیندیشیده اند در حالی که نمی دانند که خود کاملاً در گمراهی قرار دارند «پس آن کس را که خدا بیراهش گذاشته، چه کسی هدایت می کند؟» یعنی: چنانچه خداوند عَلِيمٌ برایش هدایت را مقدر نکرده باشد، هیچ کس نیست که بر هدایت کردن وی توانا باشد «و برای آنان یاورانی نیست» که میان آن ها و عذاب خدای سبحان حایل و مانع گردند.

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ﴿۳۰﴾.

«پس رویت را به سوی این دین» مستقیم «بگردان، با حق گرایی» یعنی: پایدارانه و استوارانه روی به آن کن، بی هیچ گرایش و التفاتی به سوی غیر آن از ادیان باطل. این «فطرت خداوند» یعنی: خلقت و سرشتی است «که مردم را بر آن آفریده است» یعنی:

خداوند ﷻ مردم را بر فطرت اسلام آفریده است و اگر عوارضی در آنان پدید نیاید که به سبب آن به کفر گرایند، آن‌ها بر این سرشت خود پایدارند پس این فقط دین مستقیم الهی است که با فطرت بشری منسجم و هماهنگ می‌باشد. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر این که بر فطرت متولد می‌شود ولی پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌گردانند». همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت عیاض آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی خطبه می‌خواندند و در خطبه خویش به نقل از خدای سبحان فرمودند: «من همه بندگانم را حنیف و حق‌گرا آفریده‌ام ولی شیاطین به سوی آن‌ها آمده و آنان را از دین‌شان گمراه ساختند و آنچه را که من حلال کرده بودم، بر آنان حرام گردانیدند».

این آیه کریمه و احادیث شریف یاد شده، دلیل بر فطری بودن عقیده توحیدی و سلامت آفرینش اعتقاد در نهاد انسان است پس با تأثیرات محیط، افکار و القات انحرافی و موروثی و تقلیدهای باطل دور از سلطه فکر و اندیشه است که عقیده پاک توحیدی تغییر می‌کند.

«در آفرینش الهی تبدیلی نیست» یعنی: آفرینش الهی را با پرستش غیر وی تغییر ندهید بلکه بر فطرت اسلام و توحید باقی و پایدار بمانید «دین استوار این است» یعنی: پایبندی به فطرت، همانا دین مستقیم و استوار است «ولی اکثر مردم» همچون کفار مکه در زمان نزول آیه «نمی‌دانند» این حقیقت را تا به آن عمل کنند و آن را در عینیت به کار بندند. چنان‌که امروز نیز، اکثریت خلق از این حقیقت جاهلند که فطرت بشری جز با رویکرد و گرایش به دین حنیف و پاک توحیدی، منسجم و هماهنگ نمی‌شود.

آن‌گاه خدای عز و جل این رهنمود خود را تکمیل کرده می‌فرماید:

﴿مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

«به‌سویش انابت کنید» یعنی: ای پیامبر! تو و همراهانت به‌سوی الله عز و جل روی آورید در حالی که با اخلاص عمل و پایبندی به فرامین وی به او رجوع‌کننده‌اید «و از او پروا بدارید» با اجتناب از نافرمانی‌ها و حاضر و ناظر دانستن وی «و نماز را برپا دارید» در

اوقات آن و با پایبندی به فرایض، سنت‌ها و آداب آن، همان نمازی که به آن مأمور شده‌اید «و از مشرکان نباشید» که برای او شریک می‌آورند.

﴿مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾.

آری! نباشید: «از کسانی که دین‌شان را پراکنده کردند و فرقه فرقه شدند» در دین، که مانند اهل بدعت‌ها و هواها و یهود و نصاری، بعضی از بعضی دیگر، یعنی پیروان، پیشوایان گمراه خود را در باطل مشایعت و همراهی می‌کنند «هر حزبی به آنچه که نزد خود دارند دلخوشند» یعنی: هر گروهی به آنچه که نزد آن‌ها از دین بناشده بر بنیاد باطل وجود دارد، شادمان و خرسنداند و می‌پندارند که برحق‌اند در حالی که از حق هیچ دستاویزی به همراه ندارند.

در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: فرقه ناجیه از این گروه‌ها کدام فرقه است؟ فرمودند: «فرقه‌ای که رهرو راه و روشی باشد که امروز من و اصحابم بر آن قرار داریم».

﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسُ ضُرًّا دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِئْتَهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾.

«و چون به مردم ضری» یعنی: سختی، بلا، بیماری و قحطی‌ای «برسد، پروردگار خود را می‌خوانند» و به‌سوی او پناه برده، او را به فریادرسی می‌خوانند که آن بلا را از آنان بردارد «در حالی که به‌سوی او انابت کننده‌اند» یعنی: در حالی که به‌سوی او بازگشت‌کننده و توبه‌کاراند و به غیر او تکیه نمی‌کنند. که این قله توحید و یکتاپرستی است «سپس چون از جانب خود رحمتی به آنان بچشانند» با اجابت کردن دعایشان و برداشتن آن سختی‌ها و بلاها از آنان «بناگاه گروهی از آنان به پروردگارشان شرک می‌آورند» در عبادت و به‌سوی پرستش غیر الله ﷻ بازمی‌گردند در حالی که می‌دانند کسی جز الله ﷻ آن بلا را از آنان برطرف نکرده‌است. پس یگانه پرستی‌شان در سختی‌ها، خود دلیل بر آن است که آنان فقط به‌خدای یگانه نیازمندند و این از بزرگ‌ترین ادله بر وجود فطرت بشری و بر این حقیقت است که فطرت بشر در اصل توحیدی است. این جمله، مفید برانگیختن تعجب از احوال‌شان است. یعنی: عجب! چگونه در هنگام فرود آمدن سختی‌ها، به وحدانیت خدای سبحان اعتراف می‌کنند اما وقتی این سختی‌ها از آنان برطرف ساخته می‌شود، مجدداً به شرک باز می‌گردند.

﴿لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ (۳۴)

آری! به شرک باز می‌گردند «تا به آنچه به آن‌ها بخشیده‌ایم، کفران ورزند» و ناسپاسی پیشه کنند، در حالی که نعمت‌های الهی را انکار می‌کنند «پس برخوردار شوید» اندکی از کفر و ناسپاسی خویش «زودا که بدانید» آنچه را که این بهره‌مندی زوال‌پذیر، از عذاب دردناک در پی خواهد داشت. این تهدیدی سخت برای مشرکان است.

﴿أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يَشْرِكُونَ﴾ (۳۵)

«یا مگر برآنان برهانی نازل کرده‌ایم که» آن برهان و حجت «درباره آنچه به آن شرک می‌ورزند، سخن می‌گوید؟» بر شرک ورزیدن‌شان به خدای سبحان ناطق بوده و بر این امر که این کارشان حق است، دلالت می‌کند؟ که این استفهام بر سبیل انکار می‌باشد. یعنی: آنان بر شرک و گمراهی‌شان هیچ برهان و حجتی ندارند پس چگونه به خداوند جَلَّ جَلَلُهُ شریک می‌آورند!.

﴿وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ

يَقْنَطُونَ﴾ (۳۶)

«و چون به مردم رحمتی بچشانیم» یعنی: فراوانی، نعمت، گشایش و عافیتی؛ مانند نزول باران، گشایش مالی، سلامتی و غیره «به آن شادمان می‌شوند» با سرمستی و گردنکشی و کبر، نه شادمانی‌ای همراه با شکر و اعتراف به نعمت «و اگر به آنان به خاطر کار و کردار پیشین‌شان» یعنی: به شومی گناهان‌شان «سیئه‌ای برسد» یعنی: سختی و رنجی برسد، به هر وصف و کیفیتی که باشد «بناگاه نومید می‌شوند» از رحمت الهی. قنوط: مأیوس شدن از رحمت است. ولی در آیه دیگری «هود/۱۱» خداوند متعال مؤمنان صابر را از این قاعده استثنا کرده است. چنان‌که در حدیث شریف به روایت صهیب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شکفتا بر کار مؤمن، خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در باره او هیچ حکمی نمی‌کند مگر این‌که آن حکم برایش خیر است؛ زیرا اگر به او نعمت و خوشحالی‌ای برسد، شکر می‌کند پس این، به خیر اوست و اگر به او بلا و رنجی برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست».

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ

يُؤْمِنُونَ﴾ (۳۷)

«آیا ندیده‌اند» و ندانسته‌اند «که خداست که روزی را برای هر کس» از بندگانش «که بخواهد، فراخ یا تنگ می‌گرداند» از روی امتحان و آزمایش و به مقتضای عدل و حکمت خویش؟ پس چرا از رحمت وی ناامید می‌شوند و توبه‌کارانه به سوی او باز نمی‌گردند تا او بار دیگر رحمت خویش را شامل حال آنان کند؟ «بی‌گمان در این» قبض و بسط نعمت «برای گروهی که ایمان می‌آورند نشانه‌هاست» که با این قبض و بسط، به سوی حق راه می‌یابند زیرا این امور بر کمال قدرت الهی دلالت می‌کند.

﴿فَقَاتِلْ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (۳۸)

«پس» ای مؤمن! «به صاحب قرابت، حقش را بده» با نیکی کردن به او به وسیله انفاق و صدقه، پیوند رحم و غیره. احناف با این آیه بر وجوب انفاق برای محارمی که محتاج و نیازمند بوده و قادر به کسب و کار نمی‌باشند، استدلال کرده‌اند «و نیز» بده «به مسکین» حق وی را. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مسکین‌گدای دوره‌گرد بی‌مال و مکنت است». «و نیز» بده «به ابن‌السبیل» حقش را. حق مسکین این است که به وی صدقه بدهی و کمک کنی و حق ابن‌السبیل - یعنی شخص در راه مانده مسافری که نیاز به مال دارد - این است که او را مهمان کنی «این انفاق برای کسانی که در طلب خشنودی خدا هستند، بهتر است» یعنی: دادن حق این مستحقان، برای کسانی که قصد نزدیکی به خدای سبحان را دارند، بهتر از بخل و امساک است «و این گروهند که رستگارانند» یعنی: به خواسته خویش در بهشت و رضای الهی دست می‌یابند، از آنجا که در جهت رضای خدا تعالی و به خاطر به جا آوردن امر وی، انفاق کرده‌اند.

و از آنجا که انفاق در راه خدا تعالی مظهر پاکی و کرامت نفس است، اینک حق تعالی از ربا یاد می‌کند که در نقطه مقابل آن قرار داشته و مظهر بخل و آز و حق کشی می‌باشد:

﴿وَمَا آتَيْتُم مِّن رَّبًّا لِّيرْبُؤًا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُؤُا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ﴾ (۳۹)

«و آنچه می‌دهید از ربا» یعنی: از مال برای طلب افزایشی که در برابر خود عوضی نداشته باشد «تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد» یعنی: تا بهره شما در اموال مردم افزون شود و رشد کند «پس» بدانید «که نزد خدا افزون نمی‌شود» یعنی:

خداوند ﷺ در آن برکت نمی‌نهد. به قولی: تأویل آیه کریمه چنین نیست بلکه مراد از «ربا» در اینجا مخصوصا تعاملی است که میان مردم در مبادله هدایا مرسوم است، بدین‌سان که شخص به دوستش هدیه‌ای می‌دهد و در مقابل از او توقع هدیه و پاداش افزونتری را دارد. پس باید هدیه دهنده چنین قصدی نداشته و بداند که اگر هدیه دادن وی، برایش عوضی افزونتر از مال مردم را هم به‌دنبال آورد ولی آن عوض نزد خداوند ﷺ رشد نمی‌کند و صاحبش در قبال آن سزاوار پاداش الهی نیست. بنابراین، ربا در اینجا شامل آن چیزهایی است که انسان به دیگران می‌دهد تا بیشتر از آن را عوض بستانند، یا خدمتی است که انسان به کسی می‌کند تا از آن در دنیای خویش بهره‌مند گردد لذا نفعی که در قبال آن خدمت به او تعلق می‌گیرد، در نزد خداوند ﷺ رشد نمی‌کند.

شایان ذکر است که هدیه دادن به قصد رسیدن به هدیه و عوضی بهتر و افزونتر از آن، مخصوصا بر رسول خدا ﷺ حرام بود زیرا خداوند متعال خطاب به آن حضرت ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْثِرُونَ﴾ [المدثر: ۶]. «و بخشش نکن که پاداش بزرگتر از آن را طلب کنی» اما این کار بر امت ایشان مباح است.

عکرمه می‌گوید: «ربا، بر دو گونه است، ربای حلال و ربای حرام؛ ربای حلال آن است که شخص هدیه می‌دهد و در قبال آن هدیه و عوضی افزونتر را توقع دارد - چنان‌که در این آیه آمده است - اما ربای حرام، عبارت از ربای دادوستد و ربای قرض است و آن عبارت از دادن چیزی و گرفتن بدلی در قبال آن همراه با شرطی در عقد است که شرط کردن آن مشروعیت ندارد». «و آنچه می‌دهید - از زکات - در طلب خشنودی خداوند» یعنی: آنچه می‌دهید از زکات و صدقاتی که در قبال آن جز پاداش و رضای الهی، هیچ عوض و پاداشی را از کسی انتظار ندارید؛ «پس اینان همان فزونی یافتگانند» که در برابر هر حسنه، از ده برابر تا هفتصد برابر به آن‌ها پاداش تعلق می‌گیرد. در حدیث شریف آمده است: «کسی از کسب و کار پاکیزه‌ای پیمانانه خرمایی را صدقه نمی‌دهد مگر این که خداوند آن را با دست راست خویش گرفته و برای صاحبش پرورش می‌دهد چنان‌که یکی از شما کره اسب خود را پرورش می‌دهد تا بدانجا که آن پیمانانه خرما، از کوه احد بزرگ‌تر می‌شود».

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَُمْ مِّنْ شَيْءٍ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ﴿۳۱﴾﴾.

ای مردم! «خدا، همان کسی است که شما را آفرید» اعم از مؤمن و مشرکتان را «و سپس به شما روزی بخشید» از هنگام تولد تا وقت وفاتتان «سپس شما را می میراند» در آخر عمر «باز زنده تان می کند» در آخرت برای حساب و جزا. پس فقط حق تعالی است که به این صفات مخصوص است و این کارهایی است که همه برای انسان قابل مشاهده می باشد «آیا از شریکتان کسی هست که چیزی از این کارها را انجام دهد» یعنی: بیافریند، روزی دهد، بمیراند و باز زنده گرداند؟ واضح است که آن ها می گویند: نه! در میان معبودان ما کسی نیست که چیزی از این کارها را انجام دهد، در این هنگام است که حجت بر آنان برپا می شود «او پاک و منزّه و والاتر است از آنچه شرک می آورند» یعنی: چون به عجز خویش معترف شدند، باید خداوند عَلَّامٌ را از شرک آوری هایشان به پاکی یاد کنند و او را از این امور، برتر و والاتر بدانند.

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۳۲﴾﴾.

«فساد در بر و بحر آشکار شد» مراد از بحر، شهرها و روستاهایی است که در کنار رودخانه ها و در میان دریاها یا کرانه آن ها قرار دارند و مراد از بر، شهرها و قریه هایی است که بر سر رودخانه ها و دریاها قرار ندارند. آری! فساد و تباهی در بر و بحر آشکار شد «به سبب عملکرد مردم» یعنی: به سبب شرک و معاصی مردم. پس شرک و معاصی سبب ظهور فساد در جهان است.

ظهور فساد عبارت است از: بروز خلل در اشیا؛ مانند بروز قحطی و خشکسالی، کمبود ارزاق و اشیای مورد نیاز عامه، کثرت خوف و هراس، کساد نرخ ها، قلت درآمدها، زدن راهها، شیوع ستم، نابرابری، قتل، ترور و غیر اینها. البته صلاح و رونق کار زمین و آسمان با طاعت حق تعالی است بدین جهت در حدیث شریف آمده است: «بی گمان برپاداشتن حدی از حدود حق تعالی در زمین، برای اهل زمین از چهل روز باراندن باران مفیدتر است». آری! هرگاه عدالت برپا شد، خیر و برکت بسیار می شود، از این روی در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «فاجر چون بمیرد، عباد و بلاد و درختان و چهارپایان همه از شر وی

احساس راحتی می‌کنند». آری! شرک و معاصی سبب ظهور فساد در عالم است و فلسفه وابسته کردن ظهور فساد به بروز شرک و معاصی این است: «تا خداوند برخی از آنچه را که کرده‌اند، به آنان بچشانند» یعنی: تا سزای بخشی از کار و کردارشان را در دنیا به آنان بچشانند، قبل از آن که در برابر تمام کار و کردارشان در آخرت مجازات شوند «باشد که آنان بازگردند» از گناهی که در آن قرار دارند و به سوی خداوند ﷻ توبه کنند.

پس، از آیه کریمه چنین می‌فهمیم که هر فسادی در روی زمین روی می‌دهد، سبب آن، انحراف از امر خدا ﷻ و شرک و کفر است و فساد غذایی است که خداوند متعال آن را نازل می‌کند تا انسان به اشتباه خویش در خط سیر زندگیش متوجه شده و به راه صلاح بازآید. پس هرکس دنیای فسادبار امروز را به درستی بشناسد، به نیاز انسان عصر حاضر به اسلام و رحمت آن، بیشتر پی می‌برد.

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ﴾ ﴿۴۲﴾

«بگو» ای پیامبر! به تکذیب‌کنندگان رسالت «در زمین سیر کنید» یعنی: در اطراف و اکناف زمین بگردید و در آنچه که در زمین روی داده است، تأمل کنید «و بنگرید عاقبت کسانی که پیش از این بودند چگونه بوده است» آثار برجای مانده امت‌های پیشین - چون قبایل عاد و ثمود و مانند آنان از طوایف کفار - را مشاهده کنید تا بدانید که سرانجام آنان چگونه بوده است زیرا منازلشان خالی و بدون سکنه است و سرزمینهایشان به بیابان‌های وحشتناکی تبدیل شده است «بیشترشان مشرک بودند» و همین بود سببی که سرانجام، کارشان را به این ورطه‌گاه کشانید.

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ﴾ ﴿۴۳﴾

«پس رویت را به سوی دین استوار بگردان» یعنی: ای محمد ﷺ! چون برایت روشن شد که فساد و تباهی بشر، معلول علت یاد شده است پس رویکردت را به سوی دین استوار و درست که همانا اسلام است، بگردان. البته دستور به رسول اکرم ﷺ، دستور به امت‌شان نیز می‌باشد «پیش از آن که روزی فرا رسد» یعنی: روز قیامت «که برایش بازگشتی از سوی خداوند نیست» یعنی: راهی



به سوی بازگردانیدن و جلوگیری از وقوع آن در هنگام فرارسیدن میعاد آن وجود ندارد زیرا هیچ کس جز خداوند ﷻ بر این کار قادر نیست و او هم که آن را بر نمی گرداند «در آن روز، متفرق می شوند» یعنی: مردم در روز قیامت از یک دیگر جدا و متفرق و دسته دسته می شوند، بهشتیان به بهشت می پیوندند و دوزخیان به دوزخ.

﴿مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ﴾.

«هر که کفر ورزد، کفرش به زیان اوست» یعنی: فرجام و کيفر کفرش که همانا آتش دوزخ است، دامنگیر اوست «و کسانی که کردار شایسته پیشه کنند پس برای خودشان آماده سازی می کنند» یعنی: برای خودشان بهشت را با کارهای شایسته آماده می سازند.

﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾.

«تا خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند جزا دهد» یعنی: بهشتیان و دوزخیان در روز قیامت از هم جدا ساخته می شوند تا خداوند ﷻ مؤمنان را به آنچه که سزاوار آند، پاداش دهد «از فضل خود» یعنی: از عطا و بخشش خود و بر مقداری هم که مستحق اند، به درجات و مراتبی بیفزاید که اندازه آن را جز خدای ﷻ کسی دیگر نمی داند «بی گمان او کافران را دوست نمی دارد» پس نفرت خداوند ﷻ از کافران، موجب خشم وی است و خشم وی عقوبتش را به دنبال دارد. این آیه بر این حقیقت دلالت می کند که حکمت پدید آوردن روز قیامت در درجه اول، همانا پاداش دادن مؤمنان با عمل است.

﴿وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

«و از نشانه های» قدرت و وحدانیت «وی آن است که بادهای بشارت آور را می فرستد» یعنی: بادهای خیر و رحمت را که بشارت آور بارانند؛ زیرا بادهای رحمت در مقدمه باران رحمت قرار دارند، که این بادهای عبارتند از: بادهای شمال، صبا و جنوب اما باد دبور، باد عذاب است چنان که در حدیث شریف آمده است: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا رِيحاً وَلَا تَجْعَلْهَا رِيحاً». «خدایا! باد را بادهای (رحمت) بگردان، نه باد (عذاب)». آری! بادهای رحمت را می فرستد «و تا به شما از رحمت خود بچشانند» که همانا باران، فراوانی، سرسبزی، شادمانی روح و غیر آن از نعمت هاست «و تا کشتی ها به فرمان وی

روان گردند» در دریا به هنگام وزیدن این بادهای «و تا از فضل او بجوید» یعنی: به وسیله تجارتی که کشتی‌ها حمل کننده آن هستند، طلب روزی کنید «و تا شکر گزارید» این نعمت‌ها را و در نتیجه، خدای عَلَّمَ را به یگانگی بپرستید و طاعت و عبادت بسیار انجام دهید.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمْ وَأَوَّكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾﴾.

«و به تحقیق که پیش از تو» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! «پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم» چنان که تو را به سوی قوم و امت فرستادیم «پس بینات» یعنی: معجزات و حجت‌های روشنگر را «برایشان آوردند» اما آن‌ها به این پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کفر ورزیدند «پس از کسانی که اجرام کردند انتقام گرفتیم» اجرام: ارتکاب کفر و گناهان است. البته انتقام گرفتن حق تعالی از آنان، با هلاک ساختن‌شان در دنیا بود «و حق است بر ما» یعنی: بر ما ثابت و لازم است «نصرت دادن مؤمنان» که ما از روی فضل و کرم این وعده را بر خود لازم گردانیده‌ایم و ما به وعده خویش صادقیم و آن را خلاف نمی‌کنیم.

در حدیث شریف آمده است: «هیچ شخص مسلمانی نیست که از آبروی برادر مسلمانش دفاع کند مگر این که بر خداوند صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حق است که از او آتش جهنم را برگرداند. آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الروم: ۴۷].»

﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فترى الودق يخرج من خلله فإذا أصاب به من يشاء من عباده إذا هم يستبشرون ﴿٥٨﴾﴾.

«خدا همان ذاتی است که بادهای را می‌فرستد و ابری برمی‌انگیزد» از بخار آب دریاها و غیر آن‌ها «پس آن را» یعنی: ابر را «در آسمان هر گونه بخواهد می‌گستراند» گاهی این ابرها را سیار می‌گرداند و گاهی ایستاده، گاهی پیوسته و فراگیر و گاهی پراکنده و تکه‌تکه، گاهی از زمین در مسافتی دور قرارشان می‌دهد و گاهی در مسافتی نزدیک «و آن را پاره پاره می‌گرداند» به قطعه‌های پراکنده که تمام جو را فرامی‌گیرند بلکه تکه ابرهایی ثابت یا سرگردانند «پس می‌بینی ودق را که از لابلای آن بیرون می‌آید» ودق: قطرات باران است «و چون آن را» یعنی: باران را «به

آن بندگان که بخواهد برساند» یعنی: به سرزمین‌ها و اراضی آن‌ها «بناگاه آنان شادمانی می‌کنند» از آنجا که به این باران نیاز دارند و این باران نشانه گشایش و خرمی آن‌هاست.

﴿وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُزَلَّ عَلَيْهِمْ مِّن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ﴾<sup>(۴۹)</sup>.

«و بی‌شک پیش از آن که بر آنان فرو فرستاده شود، سخت نومید بودند» یعنی: آن‌ها پیش از نزول باران، یا پیش از کشت و کار و باران، بسیار نومید یا سرخورده و پریشان حال بودند. تکرار برای تأکید است.

﴿فَأَنْظِرْ إِلَىٰ آثَرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحِي الْمَوْتَىٰ ۗ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>(۵۰)</sup>.

«پس به سوی آثار رحمت خداوند» اعم از سبزی‌ها، میوه‌ها و کشتزارهایی که ناشی از فرو فرستادن باران و نمایانگر خرمی و فراوانی و وفور نعمت‌اند «بنگر» تا با مشاهده این آثار، بر یگانگی حق تعالی در این صنع شگفت آسا پی ببری و راه‌یابی. آری! بنگر «که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می‌گرداند» یعنی: بنگر به سوی کیفیت این زنده گردانیدن عجیب و این تحول بدیع برای زمین که با رویانیدن انواع رستنی‌ها پدید می‌آید «بی‌گمان این» مخترع اشیائی که ذکر شد «زنده کننده مردگان است» یعنی: البته او بر زنده کردنشان در آخرت و برانگیختن مجددشان تواناست چنان که زمین مرده را با باران زنده گردانید «و او بر هر چیزی تواناست» یعنی: حق تعالی دارای قدرتی عظیم و بی‌حد و مرزی بوده و قدرتش بر تمام ممکنات یکسان و برابر می‌باشد و رستاخیز هم از جمله مقدرات اوست.

﴿وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ﴾<sup>(۵۱)</sup>.

«و اگر بادی بفرستیم» که آفت‌زا باشد و به سبب سوزان بودن خود، به میوه‌ها یا کشتزارها زیان برساند «پس آن را» یعنی: آن کشتزار، یا بار و بر و میوه خود را «زرد شده ببینند» از اثر سردی بادی که خدای عَزَّ وَجَلَّ پس از سبز شدن آن، بر آن فرستاده است «قطعا پس از آن کفران می‌کنند» به خداوند عَزَّ وَجَلَّ و نعمت‌هایش را انکار می‌نمایند. این کفران نعمت، دلیل بر سرعت دگرگونی احوال، عدم صبر و شکیبایی و ضعف دل‌هایشان است و حالی اینچنین، البته حال اهل ایمان نیست.

﴿فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الْأُصْمَ الْأُدْعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾<sup>(۵۲)</sup>.

«پس در حقیقت تو نمی‌توانی به مردگان سخن بشنوانی» چون آنان را فراخوانی. پس همین طور به این گروه نیز نمی‌توانی سخن بشنوانی زیرا اینان حقایق را نمی‌فهمند، راه ثواب را نمی‌شناسند و مرده دلند لذا به این امید نباش که دعوت را بپذیرند. این دلجویی‌ای برای رسول خدا ﷺ در برابر اعراض و رویگردانی کفار از دعوت ایشان است «و این دعوت را به کران - آن گاه که» آنان را به سوی حق فراخوانده و به موعظه‌ها و اندرزهای الهی پند و اندرز دهی و آنان به جای گوش فرادادن «پشت کنان روی بگردانند - نمی‌توانی بشنوانی» اگر کسی گفت که: شخص ناشنوا به هر حال نمی‌شنود، چه به انسان رو کند و چه به وی پشت نماید پس فایده این تخصیص چیست؟ می‌گوییم: اگر ناشنوا روی به انسان داشته باشد با رمز و اشاره سخن را می‌فهمد ولی اگر پشت کرده باشد، نه می‌شنود و نه با اشاره و رمز می‌فهمد.

البته مفاد این آیه با سنت نبوی که بر امکان شنیدن مردگان تأکید می‌کند، در تعارض قرار ندارد زیرا مقصود از عدم شنوایدن به مردگان در این آیه، شنیدن تدبر و فهم و پندگرفتنشان است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ کشتگانی را که در چاه بدر افکنده بودند، مورد خطاب قرار داده و آنان را سرزنش کردند تا بدانجا که عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! از مخاطب قرار دادن قومی که اجسادشان گندیده است، چه سود؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، شما از آنان به آنچه می‌گویم شنواتر نیستید، آنها می‌شنوند ولی جواب داده نمی‌توانند». از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «هیچ کس بر قبر برادر مسلمانش که او را در دنیا می‌شناخته است نمی‌گذرد و بر وی سلام نمی‌دهد، جز این که خداوند روح وی را به وی برمی‌گرداند تا جواب سلام او را بدهد». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در تعلیم کیفیت سلام دادن بر کسانی که در گورهایند، به امت خویش دستور دادند تا مردگان را مانند زندگان مورد خطاب قرار داده و بگویند: «السلام علیکم أهل الدیار من المؤمنین وإننا إن شاء الله بکم لاحقون، یرحم الله المستقدمین منا ومنکم والمستأخرین، نسأل الله لنا ولكم العافیة». «سلام بر شما ای اهل دیار از مؤمنان! ما نیز اگر خدا بخواهد به شما خواهیم پیوست، خداوند بر جلورفتگان ما

و شما و بر دنبال آیندگان ما رحم کند، از خداوند برای خود و برای شما عافیت می‌طلبیم».

شایان ذکر است که سلف صالح، بر این حکم اجماع دارند.

﴿وَمَا أَنْتَ بِهَدِي الْعُمِّيِّ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (۵۲).

«و تو به راه آورنده نابینایان از گمراهی‌شان نیستی» زیرا نابینایان معنوی و کوردلان، از بینش و بصیرت بی‌بهره‌اند «نمی‌توانی جز به کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند، بشنوانی» زیرا این مؤمنانند که اهل تفکر و تدبر و راه بردن به سوی آثار برای پی بردن به وجود مؤثر می‌باشند «پس آنان مسلم‌اند» یعنی: فقط آنان اهل تسلیم و انقیاد برای حق و پیرو آن می‌باشند.

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾ (۵۳).

سپس خداوند متعال به منظور استدلال بر کمال قدرت خویش، مثل دیگری می‌زند و آن استدلال به آفرینش انسان بر چندین طور و مرحله مختلف است: «خداوند ذاتی است که شما را ابتدا ضعیف آفرید» معنای: (من ضعف) این است که شما را از نطفه آفرید. به‌قولی: مراد حالت طفولیت و خردسالی انسان است «آن‌گاه بعد از آن ناتوانی، توانایی پدید آورد» که آن توانایی و نیرومندی جوانی است زیرا به‌هنگام جوانی است که نیروی انسان استحکام یافته و خلقت و ساختمان وجود وی استوار می‌گردد تا به کمال رشد و نیرومندی خویش می‌رسد «باز پس از توانایی ناتوانی و پیری قرار داد» در هنگام بزرگسالی. شبیه: نهایت ناتوانی و شیب: سپید شدن موی است «هر چه خواهد می‌آفریند» از تمام اشیاء و از آن جمله است آفرینش قوت و ضعف در فرزندان آدم عليه السلام «و اوست دانا» به تدبیر خویش و «توانا» بر آفرینش آنچه که اراده کند. که این دگرگون کردن احوال، آشکارترین دلیل بر وجود آن آفریدگار دانای تواناست.

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ﴾ (۵۴).

«و روزی که ساعت» یعنی: قیامت «برپا شود» به قولی: قیامت را از آن روی ساعت نامیدند که در آخرین ساعت از ساعات دنیا برپا ساخته می‌شود. آری! آن‌گاه «مجرمان سوگند می‌خورند که جز ساعتی درنگ نکرده‌اند» در دنیا یا درگورهایشان پس مدت

درنگشان را در دنیا بسیار کم می‌پندارند و - به سبب هول و هراس سخت روز قیامت - این پندار در اذهان‌شان چنان محکم و استوار می‌شود که بر آن سوگند هم می‌خورند. به‌قولی دیگر: مراد این است که در بیان این وقت هم دروغ گفتند چنان که قبل از آن در دنیا دروغ می‌گفتند «این گونه برگردانیده می‌شدند» به وسیله شیاطین در دنیا از راه حق و از راه راستی به دروغ‌گویی. و خود این، دلیل بر آن است که سوگندشان دروغ بوده است.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾﴾

«و گفتند کسانی که علم و ایمان داده شده‌اند» به قولی: مراد از اینان فرشتگانند. به‌قولی: پیامبرانند. به قولی: علمای امت‌های دیگر و مؤمنان این امتند. نسفی همه اقوال در این رابطه را جمع کرده و می‌گوید: «آنان پیامبران و فرشتگان و مؤمنانند».

از تعبیر به‌کار گرفته شده در این آیه چنین می‌فهمیم که علم و ایمان با هم، پدید آورنده کمال است پس علم بدون ایمان هیچ ارزشی نداشته و ایمان بدون علم هم راه را بر گمراهی نفس نمی‌بندد و مریبان باید این درس را مد نظر داشته باشند. آری! کسانی که علم و ایمان داده شده‌اند، می‌گویند: «قطعاً شما درنگ کرده‌اید» در زندگی‌تان و در گورهایتان «در کتاب خداوند» یعنی: به موجب علم خداوند ﷻ که در لوح محفوظ ثبت است «تا روز رستاخیز» نه چنان که می‌پندارید؛ مدت درنگ‌تان در دنیا اندک بوده است «پس این» وقتی که اکنون در آن قرار گرفته‌اید، همانا «روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانستید» که این روز حق است بلکه آن را از روی تکذیب و تمسخر، در دنیا به شتاب می‌طلبیدید.

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٥٧﴾﴾

«پس آن روز» روزی است «که به ستمکاران عذر خواهی‌شان سود نمی‌بخشد» یعنی: علم‌شان به این که قیامت برپا شده است، هیچ فایده‌ای به حال‌شان ندارد «و نه از آنان، بازگشت به‌سوی کسب خشنودی خداوند خواسته می‌شود» یعنی: آنان به‌سوی دورکردن این وضع از خودشان به وسیله توبه و اطاعت، فراخوانده نمی‌شوند چنان که در دنیا به‌سوی این امر فراخوانده می‌شدند. استعتاب: استرضای طلب خشنودی است.

و در صورتی که علیه کسی مرتکب جنایتی شده باشی، می‌گویی: «استعبتبه فاعتبني: از او رضایت طلبیدم پس، از من راضی شد».

﴿وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ حِجَّتْهُم بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿٥٨﴾﴾.

«و به راستی در این قرآن برای مردم از هرگونه مثلی زده‌ایم» از امثالی که آنان را به سوی توحید و یگانگی ما و راستگویی پیامبران راهنمایی می‌کند و هرگونه حجتی را که بر بطلان و ناروا بودن شرک دلالت می‌کند، برایشان آورده‌ایم چنان‌که این حجت‌ها را در این سوره کریمه به گونه‌های مختلف و با ادله و امثال گوناگون و به اشکال متعدد ارائه کرده‌ایم «و اگر برای آنان آیتی بیآوری» از آیات قرآن که به این حقیقت‌ها ناطق است «قطعاً کافران می‌گویند: شما جز باطل‌اندیش نیستید» یعنی: ای محمد! تو و یارانت جز باطل‌اندیشان بیهوده‌گویی نیستید که از سحر و چیزهای دیگری که در بطلان شبیه آن هستند، پیروی می‌کنید.

﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٩﴾﴾.

«این گونه، خداوند بر دل‌های کسانی که نمی‌دانند» به علم سودمندی که به وسیله آن به سوی حق رهیاب گردیده و از باطل نجات یابند؛ «مهر می‌نهد» همانان که خدای عز و جل به علم ازلی خویش دانسته است که گمراهی را انتخاب می‌کنند. یعنی: این ادعایشان که سخت و آنچه از آیات را که برایشان آورده‌ای، باطل می‌پندارند، در حقیقت تکذیبی است که منشأ آن مهر زدن خداوند عز و جل بر دل‌هایشان به چنان مهر زدن است که بر اثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می‌ورزند و در برابر آن گردن نمی‌نهند.

﴿فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿٦٠﴾﴾.

«پس شکیبایی پیشه کن» بر سخنان آزار دهنده‌ای که از آنان می‌شنوی و در برابر افعال کفر آمیزی که از آنان می‌بینی «بی‌گمان وعده خداوند حق است» یعنی: بدان که خداوند عز و جل تو را به پیروزی بر آنان و برتر ساختن حجتت و غالب کردن دعوتت وعده داده است و وعده او حقی است که در آن هیچ‌گونه خلافی نیست پس حتماً وعده‌اش تحقق پیدا می‌کند «و زنهار تا کسانی که یقین ندارند» به وعده‌های خداوند عز و جل، تصدیق نمی‌کنند کتاب‌ها و پیامبرانش را و ایمان نمی‌آورند به آخرت» تو را به سبکی

وا ندارند» و تو را از راه دینت و حقی که بر آن قرار داری، به در نبرند. ابن کثیر نقل می‌کند: «علی ابن ابی طالب علیه السلام در حال خواندن نماز بامداد بود که مردی از خوارج خطاب به وی این آیه را خواند: ﴿لَيْسَ لَكَ لِيْنِ اَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ﴾ [الزمر: ۶۵]. «اگر شرک آوری، بی‌گمان عملت هدر می‌رود و از زیانکاران خواهی بود». علی علیه السلام در حالی که در نماز خویش بود، به او چنین پاسخ داد: ﴿فَاَصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَّلَا يَسْتَخَفُّنَكَ الَّذِيْنَ لَا يُوقِنُوْنَ﴾ [الروم: ۶۰]. «شکیبایی پیشه کن، بی‌گمان وعده خداوند حق است و کسانی که یقین ندارند، تو را به سبکی وا ندارند». این آیه به وجوب مواظبت و استمرار رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر دعوت به سوی ایمان اشاره دارد.



## سوره لقمان

مکی است و دارای (۳۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که دربرگیرنده داستان لقمان حکیم است، به نام «لقمان» نامیده شد، لقمانی که با شناخت و حدانیت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ، با عبادت وی، امر به فضایل و نهی از منکرات و رذایل، جوهر حکمت را دریافت.

در بیان سبب نزول روایت شده است: قریش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد داستان لقمان با فرزندش سؤال کردند پس این سوره نازل شد.

﴿الْم ۱﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم» به قولی: افتتاح کردن پاره‌ای از سوره‌ها با حروف هجاء، برای توجه دادن به اعجاز قرآن کریم است. یعنی: بدانید که این قرآن مرکب از همان حروفی است که اعراب بدان تکلم می‌کنند پس آیا می‌توانند آیاتی مانند آیات آن را بیاورند؟

﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ۲﴾

«این آیات کتاب حکیم است» یعنی: آیات ذکر شده در این سوره، آیات قرآن کتاب حکمت آموز است و چگونه قرآن از حکمت برخوردار نباشد در حالی که کتاب خداوند حکیم است. پس قرآن حکیم است در احکام خود، حکیم است در راه‌حلهایی که برای درمان بیماریهای فردی و اجتماعی جامعه انسانی ارائه می‌کند، حکیم است در ترتیب آیات و سوره‌های خود و حکیم است در الفاظ و معانی خود. حکمت: نهادن یک چیز در جایگاه مناسب آن است.

﴿هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ۳﴾

«هدایت و رحمتی برای محسنان است» محسن: عمل‌کننده به نیکی‌ها، یا کسی است که خدا جَلَّ جَلَالُهُ را چنان عبادت می‌کند که گویی او را می‌بیند. چنان که در حدیث شریف آمده است: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید که «احسان چیست؟» فرمودند: «احسان آن است که خدای رَبِّكَ را چنان عبادت کنی که گویی او

را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند». زیرا هر کس خداوند متعال را حاضر و ناظر دانست و به این امر یقین داشت که حق تعالی بر او در حین عملش آگاه است، چنین کسی خدا ﷺ را نیکو عبادت می‌کند و اعمال شایسته را در بهترین اوقات آن و در بهترین کیفیتی که رسول خدا ﷺ او را بدان رهنمون شده‌اند، انجام می‌دهد پس احسان و نیکو عمل کردنش، سبب فزونی هدایت وی و فزونی هدایت سبب پی‌درپی آمدن رحمت‌های حق تعالی بر وی می‌باشد.

سپس خداوند ﷺ محسنان را چنین معرفی می‌کند:

﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾.

«همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و هم ایشانشانند که به آخرت یقین دارند» حق تعالی سه اصل نماز، زکات و یقین به آخرت را مخصوصاً یادآوری کرد زیرا این سه اصل، تکیه‌گاه و استوانه اساسی عبادات‌اند و یقین به آخرت را به نماز و زکات ضمیمه کرد زیرا ایمان به آخرت است که صاحب خویش را به تقوای الهی و پیروی از هدایتش وامی‌دارد.

از این آیه برمی‌آید که بدون نماز و زکات و یقین به آخرت، احسانی در کار نیست.

﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

«اینانند که از جانب پروردگارشان بر هدایتی هستند و اینانند که رستگارانند» در دنیا و آخرت. تفسیر نظیر این آیه، در اول سوره «بقره» گذشت.

به همین مناسبت، شیخ سعید حوی رحمته در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «محور سوره لقمان، آیات اول سوره بقره است و شما می‌توانید میان مقدمه سوره لقمان و مقدمه سوره بقره، پیوند کاملی را ببینید».

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾.

«و از مردمان کسانی هستند که خریدار سخنان لاهوند» لهوالحدیث: هر چیزی است که مردم خود را به آن سرگرم می‌کنند؛ مانند آوازخوانی، موسیقی، افسانه‌گویی و داستان سرایی «تا مردم را از راه خدا گمراه سازند» یعنی: این سرگرمی‌های بیهوده را با این هدف پیروی می‌کنند تا دیگران را از راه هدایت و برنامه و روش حق گمراه سازند «بی هیچ علمی» یعنی: اینان خریدار سخنان لاهوند، حال آن‌که به آنچه که

می‌خرند دانا نیستند، یا به تجارتی که سودآور یا زیان‌آور است، دانا نیستند بدین جهت است که خیر را به شر محض بدل خواسته‌اند لذا مردم را به سوی این سرگرمی‌ها می‌خوانند تا آنان قرآن را نشنوند و در آن تدبیر نکنند پس بی‌گمان کسانی که با این هدف خریدار سخنان سرگرم‌کننده باشند، سزاوار نکوهش‌اند «وآن را به ریشخند گیرند» یعنی: خریدار سخنان لهو می‌شوند تا مردم را از راه خدا ﷻ گمراه کرده و کتاب خدا ﷻ را مسخره کنند و به ریشخند گیرند «این گروه برای آنان عذابی مهین است» عذاب مهین: عذاب سختی است که هرکس به آن درافتد، خوار و ذلیل می‌شود. آری! چنان‌که در دنیا به راه خداوند ﷻ و آیات وی اهانت کردند، در آخرت با عذاب همیشگی مورد اهانت قرار می‌گیرند.

ابن جریر طبری از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت کرده‌است که فرمود: این آیه درباره مردی از قریش به نام نصر بن حارث نازل شد که کنیزکی آوازخوان را خریداری کرده بود و به مجرد این که می‌شنید کسی قصد ورود به اسلام را دارد، آن کنیزک آواز خوان را نزد او می‌برد و به وی می‌گفت: برای او غذا و آب بده و برایش آواز بخوان. و به آن مرد می‌گفت: این بهتر از آن چیزی است که محمد صلی الله علیه و آله تو را به سوی آن - از نماز و روزه و جهاد - فرامی‌خواند.

مقاتل می‌گوید: «این آیه درباره نصر بن حارث نازل شد که به منظور تجارت به سرزمین فارس می‌رفت پس، از آنجا کتاب‌های اعجمیان را می‌خرید و آن‌ها را برای قریش روایت می‌کرد و می‌گفت: محمد شما را به شنیدن داستان‌های عاد و ثمود فرامی‌خواند و من شما را به شنیدن داستان‌های رستم و اسفندیار و اخبار امپراتوران فارس. پس مشرکان داستان‌های او را گرم و نمکین دانسته و گوش دادن به قرآن را فرو می‌گذاشتند.

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دو آواز نفرین شده و از حق دورند و من از آن‌ها نهی می‌کنم: صدای نی و صدای شیطانی (آوازخوانی) که به هنگام نغمه و شادی آواز می‌خواند و صدایی که در هنگام نزول مصیبت و بر سر و صورت زدن و گریبان چاک کردن است».

باید دانست که نزد فقها، آوازخوانی (غنا) حرام، همانا غنایی است که نفس‌ها را بر حرام بجنباند و آن‌ها را بر هوی و هوس برانگیزد. خواندن غزلیات و تشبیهایی که سخنان بیهوده و شرم‌آور، ذکر اوصاف زنان و ذکر شراب و محرّمات دیگر در آن باشد،

نیز به اتفاق فقها حرام است و گرفتن مزد هم در قبال آن جایز نیست. اما غنای مباح، غنایی است که از آنچه ذکر شد سالم باشد بنابراین، مقدار اندک آن در اوقات شادی - مانند عروسی و عید - و نیز به قصد ایجاد نشاط و انگیزه بر انجام دادن اعمال دشوار، جایز است چنان که رسول خدا ﷺ برای ایجاد نشاط در هنگام حفر خندق پیرامون مدینه، آن را تجویز کردند. اما بدعت‌هایی که امروزه صوفی نمایان پدیدآورده‌اند - مانند سماع با آلات موسیقی - حرام است.

البته زدن طبل در جنگ حرام نیست زیرا روحیه سپاهیان را به هیجان می‌آورد و دشمن را مرعوب می‌سازد چنان که در روز تشریف‌آوری رسول اکرم ﷺ به مدینه، استقبال کنندگان در جلوی روی آن حضرت ﷺ طبل زدند و ابوبکر رضی الله عنه خواست تا از آن جلوگیری کند اما آن حضرت ﷺ فرمودند: «ای ابابکر! بگذار طبل بزنند تا یهودیان بدانند که دین ما فراخ و آسان است»<sup>۱</sup>.

گفتنی است که از ابوحنیفه، شافعی و احمد بن حنبل رضی الله عنهم قول به مکروه بودن غنا (آوازخوانی) نقل شده است. ولی از زدن دف (دایره) در مجالس نکاح و عروسی باکی نیست.

﴿وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَآٰئِنُنَا وَلِيَٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِيٓ أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بَعْدَآبِ الْإِيسِ ﴿٧﴾﴾

۱- شایسته مسلمانان است که هنگام رویارویی با دشمنان با قلوبشان رو به درگاه الهی آورند و از او درخواست یاری و پیروزی کنند و شکی نیست که قلب با این کار آرامش و قوت کامل می‌گیرد، آنچنانکه خداوند در سوره ی انفال می‌فرماید: ﴿يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿٢٥﴾﴾ [الأنفال: ۴۵] در ضمن برپا کردن طبل و موسیقی هنگام نبرد و جنگ سنت مشرکین است و هیچ جایگاهی در اسلام ندارد. و بر مسلمین واجب است که از مشرکین تقلید نکنند و آنها را سرمشق و الگوی خود قرار ندهند، بلکه باید بر اساس دستورات خداوند حکیم و رسولش انجام وظیفه کنند.

ثانیا: مساله ی استقبال اهل مدینه از رسول الله ﷺ با خواندن شعر طلع البدر علينا از لحاظ اسنادی ثابت نیست. امام بیهقی در کتاب دلائل النبوه با سندی معضل روایت کرده است، با وجود اینکه در این روایت به زدن دف و خواندن اناشید هیچ اشاره ای نشده است. حافظ ابن حجر نیز این حدیث را در فتح الباری تضعیف کرده است. (مصحح)

«و چون بر او آیات ما خوانده شود» یعنی: چون آیات قرآن بر این شخص استهزاکننده و خریدار لهو خوانده شود؛ «مستکبرانه روی بر می‌گرداند» یعنی: از آیات قرآن اعراض می‌کند درحالی‌که سخت غرق تکبر است و خود را برتر از آن می‌پندارد که به آیات آن گوش فرادهد «چنان‌که گویی آن را نشنیده است» با آن‌که آن را شنیده است «گویی در دو گوش وی وقری است» وقر: سنگینی یا ناشنوایی است «پس او را به عذابی دردناک مژده بده» یعنی: به او خبر بده که در روز قیامت عذابی سخت دردناک در پیش دارد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ أَتَّعِيمُونَ﴾

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند» به خدا ﷻ و پیامبرانش و روز آخرت «و کارهای شایسته کرده‌اند» همان کارهایی که بدان مأمور شده‌اند «برای آنان باغهای پر ناز و نعمت است» در آخرت، که در آن‌ها از انواع لذت‌های شادی بخش؛ اعم از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها، مسکن‌ها، وسایل سواری و غیره نعمتهایی که هرگز در اذهانشان هم خطور نکرده است، بهره‌مند و متنعم می‌شوند.

﴿خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

«که در آن جاودان‌هاند» نه هرگز در آن فنا می‌گردند و نه هرگز از آن بیرون آورده می‌شوند «وعده خداوند حق است» یعنی: خداوند ﷻ این وعده را داده است و وعده او حق و راست است و هیچ خلافتی در آن نیست «و اوست عزیز» که هیچ غلبه‌ای بر وی غلبه نمی‌کند «حکیم» و فرزانه است در تمام کارها و سخنانش.

﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ

فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾

«آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که ببینید، آفرید» از این تعبیر می‌توان چنین برداشت کرد که آسمان‌ها دارای ستون‌هایی هستند اما ما این ستونها را نمی‌بینیم و برای ما قابل رؤیت نیست. همچنین جایز است که معنی چنین باشد: آسمان‌ها دارای ستونی نیست؛ نه مرئی و نه غیر مرئی. بنا بر تفسیر اول که تفسیر ابن عباس، مجاهد و عکرمه است، اشاره به ستون‌های غیر مرئی، همان اشاره به قانون جاذبه است که در عصر جدید مظاهر آن شناخته شده است. «و در زمین کوه‌های استوار بیفگند» رواسی: کوه‌های راسخ و استوار است «تا شما را نجنباند» یعنی: حق تعالی با کوه‌هایی

که بر زمین پی افگند و آن‌ها را بر پشت زمین استوار گردانید، زمین را مستقر و ثابت گردانید تا حرکت آن به گونه‌ای با جنبش و تکان همراه نباشد که آرامش و استقرار را از شما سلب کند. این حقیقتی است که پیشرفتهای علمی در عصر ما، معنای گسترده آن را روشن کرده است «و در آن از هرگونه جنبنده‌ای پراکند» یعنی: از هر نوعی از انواع جنبندگان و جانوران در زمین آفرید به طوری که اشکال و الوان بی‌شمار آن‌ها را جز آفریننده توانای آن‌ها نمی‌داند «و از آسمان آبی نازل کردیم آن‌گاه در آن از هر زوج کریمی» یعنی: از هرگونه نوع و صنفی «رویاندیم» حق تعالی گیاهان و درختان متنوع را به سبب زیبایی رنگ و بسیاری منافع آن‌ها که مظه‌ری از مظاهر حکمت آن‌هاست، به صفت «کریم» وصف کرد.

﴿هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ

مُبِينٍ ﴿۱۱﴾

این، آفرینش خداوند است پس به من نشان دهید، کسانی که غیر از اویند» از خدایان و معبودانی که شما پرستش می‌کنید «چه آفریده‌اند؟» آری! به من نشان دهید که این معبودان ادعایی شما چه چیزی آفریده‌اند که با آفرینش خدا ﷻ همطرازی کند، یا حداقل به آن نزدیک باشد، که به سبب آن نزد شما سزاوار پرستش گشتند؟ «بلکه ستمکاران» یعنی: مشرکان «در گمراهی آشکارند» پس خداوند متعال اولاً ستمگری آنان را تثبیت کرد و ثانیاً گمراهی‌شان را.

اینک بعد از آن که خدای ﷻ اعلام کرد که قرآن حکیم از بارگاه ذات باحکمتی است، داستان لقمان آغاز می‌شود. آری! این داستان می‌آید تا ادب فراگیری حکمت از خداوند ﷻ را به ما بیاموزد:

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ

كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۱۲﴾

«و به راستی ما به لقمان حکمت بخشیدیم» بیضاوی می‌گوید: «لقمان فرزند باعورا، خواهرزاده ایوب علیه السلام یا پسرخاله وی، از سیاهان نوبه مصر بود که مدتی طولانی زندگی کرد تا بدانجا که داوود علیه السلام را دریافت و از وی علم آموخت و اکثر اهل علم بر آنند که او پیامبر نیست. و حکمتی که خداوند متعال به او بخشیده بود، عبارت بود از: دانش، خرد، درست‌گویی و سخنان صواب». ابن کثیر می‌گوید: «لقمان برده حبشی

نجاری بود، روزی مولایش به وی گفت: این گوسفند را برای ما ذبح کن. و چون لقمان آن را ذبح کرد، مولایش گفت: اینک پاکترین دو پاره گوشتش را از تنش بیرون آور! لقمان زبان و قلب آن را بیرون آورد. مدتی گذشت و باز مولایش به وی امر کرد تا گوسفندی را برایش ذبح کند و چون آن را ذبح کرد، به وی گفت: اکنون پلیدترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور! لقمان باز هم زبان و دل آن را بیرون آورد. مولایش به وی گفت: وقتی به تو دستور دادم که پاکترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور، تو دل و زبان آن را بیرون آوردی و اکنون هم که تو را به بیرون آوردن پلیدترین دو پاره گوشت از بدن آن دستور دادم، باز هم دل و زبان آن را بیرون آوردی، دلیل این کار چیست؟ لقمان گفت: زیرا اگر این دو پاک باشند، چیزی از آنها پاکتر نیست و اگر پلید گشتند، چیزی از آنها پلیدتر هم نیست». البته لقمان به سبب شکرگزاری خویش، از حکمت برخوردار شد.

«و هرکس شکر گزارد، همانا به سود خویش شکر گزارده است» زیرا فایده و حاصل این شکرگزاری به خود وی برمی گردد، چه با شکر است که انسان هم نعمت را پاس می دارد و حفظ می کند و هم به سبب شکر است که بنده از جانب خدای سبحان نعمت های افزون تری را به سوی خویش جلب می کند «و هرکس کفران ورزد» یعنی: هرکس کفران و ناسپاسی نعمتها و انکار فضل و منت بزرگ خدای سبحان در بخشیدن آنها را، جانشین شکر گرداند؛ «در حقیقت خداوند بی نیاز است» از شکرگزاری وی «و حمید» است، یعنی سزاوار حمد و ستایش از سوی خلق خویش است، هر چند کسی او را سپاس و ستایش نگوید.

﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ

عَظِيمٌ ﴿۱۳﴾

«و» یاد کن «هنگامی را که لقمان به پسر خویش - درحالی که او را پند می داد - گفت» یعنی: در حالی که لقمان فرزندش را با نصایح و اندرزهایی مورد خطاب قرار می داد که او را به پایداری بر توحید، ترغیب و از شرک باز دارد، به او گفت: «ای فرزندم! به خداوند شرک نیاور چرا که شرک ستمی است بزرگ» بلکه شرک بزرگترین ستمهاست زیرا حقیقت ستم، برگرداندن حق از اهل آن است و حق در امر عبادت این است که عبادت تنها برای خدای یگانه قرار داده شود زیرا غیر حق تعالی سزاوار پرستش نیست چرا که خلق همه آفریده اویند و امر نیز امر اوست پس برگشت از

پرستش خداوند ﷻ به سوی غیر وی، نهادن حق در غیر جایگاه آن است و این بزرگترین ستم است. هر چند که خداوند متعال به عبادت کسی نیاز ندارد بلکه او بی نیاز و ستوده می باشد.

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنَا عَلَى وَهْنٍ وَفِصْلُهُ فِي غَامِينَ أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ﴾ (۱۶).

«و به انسان در باره پدر و مادرش سفارش کردیم» این حقیقت که خداوند ﷻ سفارش به نیکی و شکرگزاری از پدر و مادر را با سفارش به شکرگزاری از خود مقرون و همراه گردانید، دلالت بر آن دارد که حق پدر و مادر از بزرگترین حقوق بر عهده فرزند است و از نظر وجوب نیز، این حق از بزرگترین و محکمترین حقوق می باشد «مادرش به او باردار شد با وضعی بر بالای وضعی» یعنی: مادرش او را در شکمش آبستن شد در حالی که به خاطر حمل او با ضعف روزافزون روبه رو گشت. به قولی معنی این است: زن خلقتا ضعیف است و باز این بارداری، او را با وضعی دیگر بر بالای آن ضعف روبه رو می کند. «و از شیر بازگرفتنش در دو سال است» فصال: باز گرفتن طفل از شیر است.

علما از دو آیه «بقره/۲۳۳» و «احقاف/۱۵» چنین استنباط کرده اند که حداقل مدت بارداری، شش ماه است. رأی امام ابوحنیفه رحمته الله این است که مدت شیرخوارگی حرام کننده (حرمت رضاعی) سی ماه می باشد اما سایر فقها آن را دو سال می دانند. «به او سفارش کردیم که برای من و پدر و مادرت شکر گزار باش» این مضمون سفارش خداوند ﷻ در حق پدر و مادر است که در آغاز آیه آن را ذکر کرد. حق تعالی با ذکر مشقت هایی که مادر برای فرزندش می کشد، در میان مضمون سفارش فاصله قرار داد تا حق بزرگ ویژه مادر را به یاد فرزندان آورد و نیز شکرگذاری از پدر و مادر را با شکرگزاری از خودش مقرون ساخت تا به حق والای آنها توجه دهد «و بازگشت به سوی من است» نه به سوی غیر من پس بنگر که آیا به راستی سفارش من را به جا آورده ای یا خیر؟

و از آنجا که مادر در معرض سه مرحله پیاپی از مشقت و سختی، یعنی دوران بارداری، دوران شیردهی و وضع حمل قرار دارد لذا سه چهارم نیکی فرزند برای وی و یک چهارم باقی مانده برای پدر قرار داده شده است چنان که در حدیث شریف آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی که پرسید: چه کسی به نیکی بر من



ذی‌حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». بار دیگر آن مرد پرسید: بعد از وی چه کسی ذی‌حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». همین‌گونه آن حضرت ﷺ تا بار چهارم این جمله را در پاسخ وی تکرار کردند و باز پرسید: بعد از وی چه کسی؟ این بار فرمودند: «پدرت».

﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾﴾

«و اگر کوشش کردند» پدر و مادرت با تمام تلاش و توان خود «که تو را وادارند به این که چیزی را شریک من گردانی که بدان علم نداری» یعنی: علم نداری به این که آن چیز به‌حق شریک من است «پس، از آنان اطاعت نکن» در این امر و این کوشش آنان را ناکام گردان ولی باز هم این کار، تو را از نیکی به آن‌ها در دنیا باز ندارد به همین جهت فرمود: «و با آنان در دنیا به نیکی مصاحبت کن» با در پیش گرفتن شیوه احسان به آنان؛ هرچند بکوشند تا تو را به شرک وادارند «و از راه کسی پیروی کن که به‌سوی من» با توبه و اخلاص «بازگشته است» از بندگان صالح و شایسته من. یعنی از راه مؤمنان پیروی کن، نه از راه باطل پدر و مادرت «سپس بازگشت شما به‌سوی من است» نه به‌سوی غیر من «پس شما را آگاه می‌سازم» یعنی: به شما در هنگام بازگشتتان به‌سوی من خبر می‌دهم «از آنچه می‌کردید» از خیر و شر پس هر عمل‌کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهم. قول مختار در نزد مفسران این است که: این دو آیه از کلام خدای سبحان می‌باشد که به‌عنوان سخن معترضه‌ای در میان سفارشهای لقمان به پسرش آمده است. سپس خداوند متعال به بقیه سخنان لقمان برای فرزندش در پند دادن به وی پرداخته و می‌فرماید:

﴿يَبْنَئِيٰ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿١٦﴾﴾

«ای فرزندم! بدان که اگر آن» یعنی: اگر گناه یا عمل تو «همسنگ دانه خردلی باشد» که ریزترین دانه‌هاست به طوری که سنگینی آن با حس دریافته نمی‌شود و ترازویی را به تکان و نمی‌دارد «آن‌گاه در دل تخته سنگی باشد» یعنی:

عملت در پنهان‌ترین و محفوظ‌ترین مکانی قرار گرفته باشد «یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد» یعنی: یا در هر جایی از اماکن آسمان‌ها و زمین قرار داشته باشد «خداوند آن را می‌آورد» یعنی: آن را حاضر می‌گرداند و انجام‌دهنده آن را برابر آن مورد محاسبه قرار می‌دهد «بی‌گمان خداوند لطیف است» و باریک‌بین پس هیچ کار نهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند بلکه علم وی به هر امر نهانی‌ای می‌رسد «و خبیر» است به هر چیز لذا هیچ چیز از معرض آگاهی وی ناپدید نمی‌شود.

در حدیث شریف آمده است: «اگر یکی از شما در دل صخره سنگی سخت که نه آن را دری است و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان عمل وی - هر چه باشد - برای مردم بیرون آورده می‌شود».

﴿يَبْتِئُ أَقِيمَ الصَّلَاةِ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ ۗ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿٧٧﴾﴾

«ای فرزندم! نماز را برپا دار و به معروف امر و از منکر نهی کن و بر آنچه که به تو رسد» از آزار و اذیت در برابر امر به معروف و نهی از منکر، یا دیگر محنت‌ها «صبر کن» دلیل مخصوص ساختن این طاعت‌ها این است که این‌ها اساس عبادات و تکیه‌گاه‌های خیر می‌باشند «بی‌گمان این» طاعات ذکر شده «از امور عزم شده است» یعنی: از اموری است که خدای عز وجل آن‌ها را بر بندگانش عزیزت و واجب قرار داده است. یا محتمل است مراد این باشد: این خصلت‌ها از اعمال سترگ و برتر اهل اخلاق و کارهای محوری بندگان استوارقدمی است که مصممانه راه نجات را می‌پیمایند. این آیه دلیل بر آن است که امت‌های دیگر نیز به این طاعت‌ها مأمور بوده‌اند.

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٧٨﴾﴾

«و رویت را از مردم برمگردان» یعنی: از مردم بر سبیل تکبر و گردن فزازی و نخوت رخ برمتاب. یا معنی این است: آن‌گاه که نام کسی در نزد تو برده شد، گونه‌ات را به نشانه این که او را حقیر و کوچک می‌شماری، برمگردان و با مردم به تواضع و فروتنی رفتار کن و حتی اگر کم‌ترترین کس با تو سخن می‌گوید، به او گوش فراده تا سخنش را به آخر برساند. چنان‌که رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین می‌کردند. «و در زمین

خرامان راه مرو» یعنی: خودبینانه، فخرمآبانه و گردن‌کشانه راه مرو، که این سبب خشم الهی بر تو می‌شود. هدف، نهی از تکبر و گردنکشی است.

در حدیث شریف به روایت صحاح شش‌گانه از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من جر ثوبه خیلاء لا ینظر الله إلیه یوم القیامة». «هر کس جامه‌اش را از روی خودبینی و تکبر کشال و کشیده ساخت، خداوند عز و جل در روز قیامت به‌سوی او (به نظر رحمت) نگاه نمی‌کند». «بی‌گمان خداوند هیچ مختال فخوری را دوست نمی‌دارد» اختیال: تکبر و خود برترینی است. فخور: کسی است که بر مردم به مال، یا شرف، یا نیرویی که دارد، فخر می‌فروشد. البته سخن گفتن از نعمت‌های خدای عز و جل بر خود، از باب فخرفروشی نیست زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿۱۱﴾ [الضحی: ۱۱] «اما از نعمت پروردگارت سخن بگوی».

﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿۱۲﴾.

«و در راه رفتن خود میانه‌روی کن» یعنی: در راه رفتن روشی در میان شتاب‌روی و آهسته‌روی اختیار کن لذا نه مانند کسانی که خود را به مردگی می‌زنند، خزنده راه برو و نه مانند شیطان از زمین برجه. نقل است که: عمر رضی الله عنه مردی را دید که مرده‌وار راه می‌رود و به بی‌حالی و بی‌رمقی تظاهر می‌کند، گویی می‌خواهد تا بر تواضع خویش بیفزاید پس به او گفت: «لا تمت علینا دیننا امانک الله». «دین ما را بر ما نمیران، خدا تو را بمیراند». همچنین نقل است که: عمر رضی الله عنه مردی را دید که سرش را فروانداخته و خود را بی‌رمق و خاکسار نشان می‌دهد پس به وی گفت: «ارفع رأسک فإن الاسلام لیس بمریض». «سرت را بردار زیرا اسلام بیمار نیست». یعنی: بانشاط، نیرومند، سرحال و سرزنده باش. در سنت ثابت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون راه می‌رفتند، به

شتاب راه می‌رفتند. پس معنای ﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ﴾ [لقمان: ۱۲] این است: در

راه رفتنت خرامان و متکبر مباش. عطاء می‌گوید: «یعنی باوقار و سکینه راه برو». «و صدایت را آهسته مدار» آن را فرود آور و باتکلف بلند نکن زیرا بلندکردن صدا به بیشتر از حد نیاز، شنونده را می‌آزارد «همانا انکر آوازاها، بانگ درازگوشان است» یعنی: ناخوش‌ترین و زشت‌ترین آوازاها، آواز خران است زیرا اول آن عرعر و آخر آن بانگی بس انکر و گوش‌خراش است. در حدیث شریف آمده است: «چون بانگ خروس را شنیدید،

از خداوند فضل وی را بخواهید و چون بانگ خر را شنیدید، به خداوند از شیطان پناه ببرید زیرا او شیطانی را دیده است».

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ  
ظَهْرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ اللَّائِسِ مَنْ يُجَدِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ  
مُنِيرٍ ﴿٢٠﴾﴾

«آیا ندیده‌اید که خدا آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است، مسخر شما گردانید» مسخر گردانیدن آن‌ها برای آدمیان، عبارت است از: دادن قدرت بهره‌گیری از این پدیده‌ها به آنان و از مخلوقات آسمانی‌ای که در جهت منافع فرزندان آدم مسخر ساخته شده‌اند، عبارتند از: خورشید، ماه، ستارگان و مانند این‌ها و نیز فرشتگان در این قطارند زیرا ایشان به فرمان خدای سبحان نگهبانان فرزندان آدم هستند. و از مخلوقات زمینی‌ای که برای بشر رام ساخته شده‌اند، عبارتند از: سنگ، خاک، کشتزارها، میوه‌ها، حیواناتی که انسان از آن‌ها بهره‌برداری می‌کند و غیراینها.... پس مراد از تسخیر و رام کردن آن‌ها برای بشر، قرار دادن پدیده رام ساخته شده در موقعیتی است که انسان از آن بهره‌برداری کند، چه آن پدیده به فرمان انسان و تحت تصرف وی باشد چه نباشد.

«و» آیا ندیده و ندانسته‌اید که خداوند ﷻ «نعمت‌های آشکار و پنهانش را بر شما تمام کرد» یعنی: آن‌ها را به پایه اتمام و اکمال رسانید. نعمت‌های آشکار عبارت‌اند از: نعمتهایی که به عقل یا حس دریافته می‌شوند و هرکه در پی شناخت آن‌ها باشد، آن‌ها را می‌شناسد؛ مانند سلامتی و کمال در آفرینش، مال، جاه، جمال و انجام دادن طاعات و عبادات. نعمت‌های پنهانی عبارتند از: معرفت، عقل و آنچه که شخص در نهاد خویش از علم و یقین به وجود خداوند ﷻ و ظن نیکو نسبت به او می‌یابد و نیز آن آفاتی که خداوند ﷻ از بنده دفع می‌کند. به قولی: نعمت آشکار اسلام است و نعمت پنهان، ستر و پرده پوشی پروردگار متعال بر بنده. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در پاسخ سؤال ابن عباس رضی الله عنهما که از ایشان راجع به این آیه پرسید، فرمودند: «نعمت‌های آشکار اسلام است و آنچه از خلقت و آفرینش که زیباست و نعمت‌های پنهان، چیزهایی است که خداوند از اعمال بدت بر تو پوشانیده است».

«و از مردم کسانی هستند که درباره خداوند» یعنی: در توحید و صفات وی «مجادله می‌کنند» از روی مکابره و عناد، بعد از آن که حق برایشان آشکار گشته و حجت بر آنان اقامه شده است؛ مانند نضربین حارث و امثال وی از سردمداران شرک در مکه و این مجادله‌شان درباره خداوند: «بدون هیچ علمی» است از علوم عقلی یا نقلی زیرا عقل و علم تجربی انسان، فریادگر وجود و یگانگی خداوند ﷻ و تجلی‌گاه این حقیقت‌اند و کتاب‌های آسمانی و رسالت‌های الهی نیز برای روشن کردن بیشتر این حقیقت آمده‌اند. «و» نیز این مجادله‌شان «بدون هیچ هدایتی» است که انسان بتواند به‌وسیله آن، به راه صواب رهنمون شود «و» نیز این مجادله‌شان «بی‌هیچ کتاب روشنگری» است که خدای سبحان آن را نازل کرده باشد. پس این مجادله‌شان در حق خداوند ﷻ، صرفاً از روی لجاجت و گردنکشی و کاملاً بر بنیاد عناد محض می‌باشد و هیچ تکیه‌گاهی از عقل، علم، معرفت، کتاب و هدایت ندارد.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانُوا لَشَيْطَانٍ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٦٠﴾﴾

«و چون به آنان» یعنی: به این بت‌پرستان اهل جدال و عناد در امر توحید و یگانگی حق تعالی «گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده» بر پیامبرش از کتاب «پیروی کنید» آن‌ها به تقلید محض تمسک ورزیده و «می‌گویند: نه! بلکه از چیزی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم» پس بتانی را که آن‌ها می‌پرستیده‌اند، می‌پرستیم و در راهی که آن‌ها بر آن روان بوده‌اند، می‌روییم «حتی اگر هم شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فراخواند؟» گویی حق تعالی می‌گوید: آیا از پدران‌شان در شرک پیروی می‌کنند، حتی اگر شیطان عقیده فاسد شرک را برای پدران‌شان آراسته باشد و در نهایت، آنان را به شرک درافکنده و بدین‌گونه وارد جهنم سوزان کرده باشد؟ پس در صورتی که حال و وضع این‌چنین باشد، پیروی از پدران چه معنی و چه توجیهی دارد؟ و این منع صریحی از تقلید در اصول عقیده است.

﴿وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٢٢﴾﴾

«و هرکه روی خود را به سوی الله متوجه کند» یعنی: هرکس امور خویش را به خداوند ﷻ سپرده و عبادت خویش را برای او خالص گرداند و با تمام وجود به سوی

او روی آورد «درحالی که محسن باشد» یعنی: در اعمال خویش نیکوکار باشد، چنین کسی «بهراستی که به دست آویزی محکم چنگ زده است» یعنی: به عهد و پیمانی استوار و محکم چنگ زده و خود را به آن آویخته است. احسان: چنان که در حدیث شریف تعریف شده، عبارت است از این که: «خدا را چنان عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند».

این آیه حال کسی که امور خویش را به خداوند ﷻ می سپرد، به حال شخصی تمثیل می کند که می خواهد به کوهی بلند و سر به فلک کشیده ای بالا رود پس در این صعود خویش، به دست آویزی محکم و ریسمانی متین که در آن کوه فروآویخته شده است چنگ می زند و به مدد آن دست آویز، به آن کوه بالا می رود تا به قله آن می رسد.

«و بازگشت کارها به سوی الله است» نه به سوی غیر وی و پادشاهایان را از او دریافت می کنید نه از غیر وی پس با نیروی ایمان و صلابت عمل، به او جگه رضای او صعود کنید.

﴿وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ ۚ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۳۳﴾﴾

«و هر که کافر شد، نباید کفر وی تو را اندوهگین کند» زیرا کفر وی به تو زیانی نمی رساند «بازگشتشان به سوی ماست و آنان را از آنچه کرده اند آگاه می کنیم» یعنی: آنان را از اعمال زشت و ننگین شان خبر می دهیم و در برابر آن مجازاتشان می کنیم «در حقیقت خدا به راز دلها داناست» و هیچ چیز از این رازها بر او پنهان نمی ماند زیرا رازها در نزد خداوند ﷻ مانند امور علنی، آشکار است بنابراین، حق تعالی با آنان به حسب علم خویش درباره شان رفتار می کند.

﴿نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿۳۴﴾﴾

«آنان را اندکی برخوردار می سازیم» یعنی: کفار را در دنیا مدت اندکی مجال می دهیم تا از آن برخوردار و بهره مند شوند پس این بهره مندی هر چند بسیار باشد، باز هم اندک است زیرا نعمت زوال پذیر با نعمت همیشگی قابل قیاس نیست و کم تر از کمترین است «سپس آنان را به سوی عذابی سخت ناگزیر می سازیم» و آنان را با بیچارگی به سوی عذاب دوزخ می رانیم.

﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۵﴾﴾.

«و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند: خداوند» یعنی: اعتراف می‌کنند به این که خداوند ﷻ آفریننده آن‌هاست و جوابی غیر از این ندارند زیرا دلایلی که آن‌ها را از نسبت دادن آفرینش به سوی غیر خداوند ﷻ باز می‌دارد، به نحوی آشکار و نمایان است که ناگزیر به آن اقرار کرده‌اند «بگو» ای محمد ﷺ! «الحمد لله» ستایش از آن خداست بر این اعتراف شما پس بعد از این اعتراف، دیگر چگونه غیر او را می‌پرستید و معبودان باطل را برای وی شریک قرار می‌دهید؟ «بلکه اکثرشان نمی‌دانند» یعنی: نمی‌نگرند و تدبر نمی‌کنند تا بدانند که فقط آفریننده این چیزهاست که سزاوار پرستش می‌باشد، نه غیر وی.

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿۱۶﴾﴾.

«آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست» در ملک و در آفرینش پس غیر وی به هیچ وجه سزاوار پرستش نیست «درحقیقت، خدا همان» ذات «بی‌نیاز است» از غیر خویش و «حمید» است، یعنی سزاوار حمد و ستایش است؛ هرچند هم کسی حمد او را نگوید.

﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۱۷﴾﴾.

«و اگر همه درختان زمین قلم شوند و دریا مرکب و هفت دریای دیگر به آن مدد برسانند، کلمات الهی به پایان نرسد» یعنی: اگر درختانی که در دنیاست همه قلم شوند و آب دریا همگی جوهر و مرکب گردد آن‌گاه کلمات خداوند ﷻ که چون بخواهد با آن‌ها سخن می‌گوید - که این کلمات عبارت از علم خداوند ﷻ و امر وی هستند - با آن قلم‌ها و مرکب‌ها نوشته شود، قطعاً آب دریا به پایان می‌رسد درحالی که کلمات خدا ﷻ به پایان نرسیده است، هرچند در پشت سر آن دریا هفت دریایی دیگر باشد که به آن مدد رسانده و به یاری آن دریا آمده باشد. ذکر عدد هفت بر وجه مبالغه است نه بر وجه حصر زیرا در کلام عرب عدد هفت و هفتاد و هفتصد برای تعبیر از کثرت به کار می‌روند «بی‌گمان خداوند غالب با حکمت است» غالب است؛ زیرا چیزی او را عاجز نمی‌تواند

کرد، حکیم است در خلق، امر، شرع و تمام امور پس هیچ فردی از مخلوقاتش از دایره حکمت و علمش بیرون نیست.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: چون آیه ﴿وَسَأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵] درباره یهود نازل شد، آنان گفتند: چگونه به ما اندکی از علم داده شده در حالی که خداوند ﷺ تورات را که در آن کلام و احکام وی است به ما داده است؟ پس این آیه نازل شد.

﴿مَا خَلَقْتُمْ وَلَا بَعُثْتُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾.  
 «آفریدن و برانگیختن شما، جز مانند آفریدن و برانگیختن یک تن نیست» یعنی: قدرت خداوند ﷺ بر آفرینش و برانگیختن همه خلق در روز قیامت، همانند قدرت وی بر آفرینش یک تن است پس اندک و بسیار در پیشگاه قدرت وی یکسان می باشد، از آن روی که خداوند متعال بر همه چیز قادر و تواناست «بی گمان خداوند شنواست» برای هر آنچه که شنیدنی است «بیناست» به هر آنچه که دیدنی است.

مفسران در بیان سبب نزول گفته اند: آیه کریمه درباره ابی بن خلف و جمعی دیگر از مشرکان نازل شد که به رسول خدا ﷺ گفتند: خداوند ﷺ ما را در چندین طور و چندین مرحله آفریده است، ابتدا نطفه بوده ایم، سپس خون بسته گشته ایم، آن گاه گوشت پاره ای، سپس بر آن گوشت، استخوان آفریده است، آن وقت تو می گویی که ما همه در یک ساعت به آفرینش نوینی برانگیخته می شویم؟ پس، خداوند ﷺ این آیه را نازل فرمود.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.

«آیا ندیده ای» ای مخاطب! «که خدا شب را در روز درمی آورد و روز را نیز در شب درمی آورد؟» یعنی: به هریک از شب و روز می افزاید؛ با آنچه که از دیگری می کاهد «و» آیا ندیده ای که خداوند ﷺ «خورشید و ماه را رام گردانید» یعنی: آن دو را منقاد و فرمان پذیر حکم خویش گردانید که برای اندازه گیری اوقات و میعادها و سامان دادن و به انجام رسانیدن منافع، به فرمان وی طلوع و افول می کنند «هر یک تا مدتی معین روان است» به قولی: این مدت معین روز قیامت است و به قولی دیگر: وقت طلوع و افول آنهاست «و آیا ندیدی که خداوند به آنچه می کنید



آگاه است» و هیچ امر پنهانی‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند؟ زیرا ذاتی که بر سامان دادن و تدبیر همچون امور بزرگی توانا باشد، به طریق اولی به آگاه شدن از آنچه می‌کنید تواناست.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ ﴿۳۰﴾

«این» اوصافی که ذکر شد؛ از وسیع و بی‌کرانه بودن علم الهی، فراگیری قدرت و شگفتی‌های صنع وی «به سبب آن است که الله خود حق است» یعنی: حق تعالی همه این پدیده‌ها را آفرید تا بدانید که او حق است «و آنچه به جای او می‌پرستند، باطل است» این معبودهای باطل شیطان و دیگر معبودانی از بتان یا غیر آن‌ها هستند که به خدای سبحان شریک می‌آورند «و خدا همان بلندمرتبه» با قدرت و جلال و «بزرگ است» که در ربوبیت و سلطه مطلقش، صاحب کبریا و بزرگی می‌باشد.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ ﴿۳۱﴾

«آیا ندیده‌ای که کشتی‌ها به نعمت خداوند» یعنی: به لطف و رحمت و فضل وی بر شما «در دریا روان می‌گردند» و به شما امکان می‌دهند تا در سفرهای دریایی‌تان برای کسب معاش و طلب روزی، به نرمی و راحتی حرکت کنید؟ «تا» ای مخاطبان! «برخی از نشانه‌های خود را به شما بنمایاند؟» نشانه‌ها عبارت از آثار قدرت وی هستند که در معرض مشاهده شما قرار دارند و ارزاقی است که به شما از دریا می‌دهد «بی‌گمان در این» قدرت‌نمایی «برای هر صبرکننده سپاسگزاری نشانه‌هایی است» یعنی: هر کسی که دارای صبر و شکیبایی‌ای بلیغ و سپاسگزاری‌ای بسیار باشد؛ با مشاهده این نشانه‌ها، از گناهان و نافرمانی‌های خداوند ﷻ صبر می‌کند و نعمت‌های وی را شکر می‌گزارد زیرا ایمان چنان‌که در حدیث شریف آمده است دو نیم است؛ نیمی از آن صبر و نیمی دیگر شکر است.

﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴾ ﴿۳۲﴾

«و چون موجی آنان را همانند سایه‌بان فراگیرد» خداوند ﷻ موج را به سبب بزرگی آن به چیزی که بر انسان سایه می‌افکند - مانند کوه یا ابر یا غیر این‌ها - تشبیه کرد.

آری! چون درگیر هجوم موج شوند «خداوند را می‌خوانند در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده‌اند» پس در امر نجات دادن خود از امواج دریا بر غیر خداوند ﷻ تکیه نمی‌کنند زیرا می‌دانند که هیچ نیروی دیگری جز حق تعالی، نفع و زیانی نمی‌تواند برساند، از این‌رو بتان خویش را نمی‌خوانند بلکه آن‌ها را در این حالت فراموش می‌کنند «پس چون آنان را به‌سوی خشکی برهاند» در آنجاست که به دو گروه تقسیم می‌شوند: «برخی از آنان میانه رو هستند» یعنی: بر راه میانه که همانا راه توحید است پایدارند و به غیر آن انحراف نمی‌کنند لذا به عهده‌ی که در دریا با خدای ﷻ در مورد خالص ساختن دین برای وی بسته‌اند، وفا می‌کنند اما برخی دیگر کافر و کج‌رواند و آن عهده‌ی را که در دریا به خدا ﷻ داده‌اند، پشت‌پا می‌افکنند. «و آیات ما را جز هر عهد شکننده ناسپاسی انکار نمی‌کند» ختار: بسیار پیمان‌شکن است. ختر: زشت‌ترین انواع غدر و پیمان‌شکنی و عدم وفا به عهد می‌باشد.

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ آتِفُوا رَبَّكُمْ وَأَخْشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾

«ای مردم! از پروردگارتان پروا بدارید» با امثال اوامر و اجتناب از نواهی وی «و بترسید از روزی» چون روز قیامت «که هیچ پدری به‌جای پسرش کفایت نکند» یعنی: هیچ پدری به داد فرزندش نمی‌رسد و به‌هیچ وجه به وی نفعی نمی‌رساند، بدان جهت که او تماماً به خود مشغول است «و هیچ فرزندی نیز به‌جای پدر خود کفایت‌کننده چیزی نباشد» پس وقتی پدر به داد فرزند و فرزند به داد پدر نرسد، غیر آن‌ها از نزدیکان، به‌طریق اولی قادر به دادرسی یک‌دیگر نیستند، چه‌رسد به بیگانگان. بارخدا! ما را از کسانی قرار ده که به غیر تو امید نمی‌بندند و بر غیر تو تکیه نمی‌کنند. «بی‌گمان وعده‌الله حق است» و هیچ خلافتی در آن نیست پس آنچه از خیر که بدان وعده داده است و آنچه از شر که از آن برحذر داشته است، یقیناً آمدنی است و برگشتی ندارد. این آیه، طمع مؤمنان را از این که بتوانند به پدران کافر خود در آخرت نفعی برسانند، قطع می‌کند «پس زندگانی دنیا» و آرایش‌ها و پیرایش‌های آن «شما را نفریبید» زیرا زندگانی دنیا از بین رفتنی و گذراست «و غرور، شما را نسبت به خداوند فریب ندهد» مراد از غرور: در اینجا شیطان است زیرا این شیطان است که

خلق را فریب داده و آرزوهای بی‌اساس را در نهادشان می‌پروراند و از آخرت غافلشان می‌گرداند.

سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «فریفته شدن به خداوند جل جلاله آن است که شخص در گناه دراز دستی نموده و در عین حال، بر خداوند جل جلاله آرزوی آمرزش را ببندد».

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾.

«بی‌گمان علم قیامت نزد خداوند است» یعنی: علم و آگاهی وقت آن فقط نزد اوست و جز او احدی وقت آن را نمی‌داند «و باران را فرومی‌فرستد» در اوقاتی که برای فرود آوردن آن معین کرده است «و آنچه را که در رحمهاست می‌داند» از نری و مادگی، صلاح و فساد و غیر این‌ها، بدون وسیله و ابزار و آزمایشی در حالی که اگر بشر نری و مادگی را می‌داند، با ابزار و آزمایش و اعمال تجربه است «و نمی‌داند هیچ نفسی» از نفوس و حتی فرشتگان و پیامبران و جن و انس «که فردا چه کسب می‌کند» از کسب دین یا کسب دنیا و از به‌دست آوردن خیر یا شر «و هیچ کسی نمی‌داند که در کدامین سرزمین می‌میرد» و حق تعالی در کدامین مکان جانش را می‌ستاند؟

ابن جریر و ابن‌ابی‌حاتم از مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند که گفت: «مردی از صحرانشینان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: زخم باردار است پس مرا آگاه کن که چه می‌زاید؟ در سرزمین ما خشکسالی است لذا به من خبر بده که چه وقت باران فرود می‌آید؟ و از تاریخ تولد خود آگاهم اما تو به من خبر بده که چه وقت می‌میرم؟ همان بود که خدای عز و جل نازل فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ [لقمان: ۳۴].

در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مفاتیح الغیب خمس لا یعلمهن الا الله، لا یعلم ما فی غدا الا الله و لا متی تقوم الساعه، الا الله، و لا ما فی الارحام، الا الله، و لا متی ینزل الغیث، الا الله». «و ما تدری نفس بای ارض تموت، الا الله: کلیدهای غیب پنج چیز است که آنها را هیچ‌کس جز خداوند نمی‌داند: آنچه را که فردا روی می‌دهد، جز خداوند هیچ کس نمی‌داند، جز خداوند کسی نمی‌داند که قیامت چه وقت برپا می‌شود، جز خداوند کسی نمی‌داند که چه چیزی در رحم‌هاست، جز خداوند کسی نمی‌داند که چه وقت باران فرود می‌آید و جز خداوند هیچ کس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد». اما آنچه که امروزه از پیشبینی‌ها و سنجش‌ها

---

در امور هواشناسی و غیر آن می‌بینیم، اینها بر وسایل و ابزارهای ویژه‌ای - از جمله دستگاه‌های شناخت نسبت رطوبت و سرعت باد - متکی است، که هرگز علم غیب شناخته نمی‌شود بلکه تخمین و تجربه و حدسی است که گاهی هم عکس آن روی می‌دهد. «بی‌گمان خداوند داناست» به امور غیب «آگاه است» به آنچه که بوده و خواهد بود.

## سوره سجده

مکی است و دارای (۳۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت که در آن وصف مؤمنانی است که برای خداوند متعال سجده می‌کنند و در هنگام استماع قرآن عظیم، برای او تسبیح می‌گویند، «سجده» نامیده شد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بامداد روز جمعه، سوره سجده (الم تنزیل) و سوره «انسان» را تلاوت می‌کردند. همچنین در حدیث شریف به روایت امام احمد از جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا سوره: سجده (الم تنزیل) و سوره: «تبارک الذی بیده الملك» را نمی‌خواندند، نمی‌خوانیدند.

﴿الْم﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم» و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت.

﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«فروفرستادن این کتاب، هیچ شکی در آن نیست» یعنی: هیچ شکی در آن نیست که این کتاب فرو فرستاده «از سوی پروردگار عالمیان است» پس نه دروغ است، نه جادو، نه فال بینی و نه افسانه‌های پیشینیان زیرا قرآن کتابی اعجازگر برای بشر است و کتابی که خود عاجز کننده بشر باشد، دورترین چیز از معرض چنین شکی است.

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ

لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾

«آیا می‌گویند: آن را برافته است» آیا مشرکان می‌گویند: محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را از نزد خود برافته است؟ «ام»: برای انتقال از سخن سابق به سوی سخن بعدی، یعنی انکار پندار یادشده آنان است. «نه، چنین نیست بلکه آن حق است» و ثابت و یقینی «از

سوی پروردگار تو» نه چنان که آن‌ها از روی جهل و عناد ادعا می‌کنند. «بل»: برای اضراب و نفی قول‌شان و اثبات سخنی است که بعد از آن می‌آید.

سپس خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ حکمت فرو فرستادن قرآن را بیان کرده می‌فرماید: «تا مردمی را که پیش از تو هشداردهنده‌ای برای آنان نیامده است، هشدار دهی» قوم عرب امتی امی و ناخوان بودند که قبل از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبری به‌سویشان نیامده بود «باشد که هدایت شوند» یعنی: به‌خاطر این که هدایت شوند و با هشدارهای تو به راه آیند.

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ مَا لَكُمْ مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۗ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٤﴾﴾.

در حالی که مقدمه سوره درباره نفی شک از قرآن و بیان حکمت انزال آن بود، اینک حق تعالی با روش دیگری به این حقایق توجه می‌دهد: «خداوند ذاتی است که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید» و او خود به این که درازی این روزها چه مقدار بود، داناتر است. که این بهترین سخن در تفسیر آن می‌باشد زیرا مفسران در تفسیر «روزهای شش‌گانه» اختلاف نظر دارند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اندازه هر روز به‌مقدار هزار سال از سال‌های دنیا بود». حسن بصری می‌گوید: «اگر خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خواست آن‌ها را در یک چشم به هم زدن می‌آفرید ولی خواست تا تأنی و درنگ کردن در امور را به بندگان خویش بیاموزد». «آن‌گاه بر عرش استقرار یافت» تفسیر آن با بیانی کافی و شافی در سوره‌های قبل گذشت و در اینجا به‌طور خلاصه باید گفت: مراد از ﴿اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ [الأعراف: ۵۴] استیلایی است که سزاوار آن ذات ذوالجلال است، بدون بیان کیفیت، یا تعیین جهت مخصوص و معینی برای آن. «شما را جز او هیچ سرپرست و شفاعتگری نیست» یعنی: اگر از حدود و مقتضای رضای حق تعالی تجاوز کنید، بجز او، یا در برابر عذاب او، برای خود هیچ سرور و یآوری نمی‌یابید که شما را سروری و یآوری نموده و عذاب وی را از شما بگرداند و نه شفاعتگری را می‌یابید که برای شما نزد وی شفاعت نماید «آیا باز هم متذکر نمی‌شوید» به تذکری که با تدبیر و تفکر همراه باشد و آیا این پندها را به شنیدن فهم و تعقل نمی‌شنوید تا از آن‌ها بهره‌مند شوید؟.

﴿يُذَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٥٥﴾﴾.

«امر را از آسمان گرفته تا زمین تدبیر می‌کند» یعنی: حق تعالی کار فرمانروایی‌اش را با قضا و قدر خویش از آسمان گرفته تا زمین در هر دو عالم علوی و سفلی، استوار و محکم اداره می‌کند. به قولی معنی این است: او کار و بار دنیا را با اسباب آسمانی‌ای مانند فرشتگان و غیره تدبیر و سامان‌دهی می‌کند در حالی که فروآورنده احکام و آثار خویش به سوی زمین است «سپس در روزی که اندازه‌اش - از آنچه شما می‌شمارید - هزار سال است، به سوی او بالا می‌رود» یعنی: سپس نتیجه و گزارش کار تماماً به سوی خدای سبحان بالا می‌رود تا درباره آن‌ها در روزی که اندازه آن هزار سال از روزهای دنیاست، حکم کند و آن روز، روز قیامت است. بودن اندازه آن روز به مقدار هزار سال، به خاطر شدت هول و هراس‌ها و دشواری‌های آن برای کفار است اما آن روز - چنان که در حدیث شریف آمده است - بر مؤمن سبکتر از وقت یک نماز فرض در دنیاست. در آیه دیگری<sup>۱</sup> خداوند ﷻ مقدار روز قیامت را پنجاه هزار سال ذکر کرده است. قرطبی به نقل از ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «مراد این است که خداوند متعال روز قیامت را در دشواری آن بر کفار همچون پنجاه هزار سال قرار داده است چنان که اعراب ایام ناخوش را به درازی و ایام خوشحالی را به کوتاهی وصف می‌کنند». به قولی دیگر مراد این است که: فرشتگان اخبار بندگان و اعمال‌شان را به سوی حق تعالی بالا می‌برند. ابن کثیر می‌گوید: «اعمال به سوی دیوان و دفتر خویش بر فراز آسمان دنیا بالا برده می‌شوند و مسافت میان آن تا زمین، فاصله پانصد سال راه است». همچنین ابن کثیر از مجاهد و ضحاک نقل می‌کند که گفته‌اند: «فروود آمدن فرشته به زمین در مسیری به فاصله پانصد سال راه و صعود وی نیز همین مقدار راه است ولی فرشته آن را در چشم به هم زدنی طی می‌کند» والله اعلم.

﴿ذَٰلِكَ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾<sup>۶</sup>.

«این» آفریننده تدبیر کننده همانا «دانای پنهان و آشکار است، غالب و مهربان است» یعنی: او ذات قوی و قاهری است که او را هیچ چیزی مغلوب نمی‌سازد اما در عین حال، رحمت وی به بندگانش وسیع است.

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ﴾<sup>۷</sup>.

«همان کسی که هر چیزی را که آفریده، نیکو آفریده است» یعنی: مخلوقاتش را با استواری و استحکام تمام آفریده. و هرچند برخی از مخلوقات در ظاهر منظر نیکویی

ندارند اما در اساس آفرینش خود متقن و محکم آفریده شده‌اند «و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد» یعنی: آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را از گل به صورتی بدیع و شکلی نیکو و زیبا آفرید.

﴿ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾﴾

«سپس نسل او را» یعنی: فرزندان و اخلاف او را «از سلاله آبی بی مقدار» و حقیر «پدید آورد» که آب منی است. نسل، «سالله» نامیده شد زیرا از اصل خویش جدا و بیرون کشیده می‌شود.

﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ ۗ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ ۗ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾﴾

«آن‌گاه او را برابر و به سامان گردانید» یعنی: انسان اولیه (آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ) را که آفرینش وی از گل آغاز شده بود، استوار گردانیده و شکل وی را برابر و میان اعضا و اندام‌های وجودش تناسب پدید آورد «و در او از روح خویش دمید» خداوند متعال برای گرمی‌داشت و تجلیل از روح و نشان دادن شرف و منزلتش، آن را در این آیه به خودش نسبت داد، گویی فرمود: و در آدم از چیزی دمیدیم که مخصوص به ما و به علم ما است، آن چیز روح است. پس نسبت یافتن روح به سوی حق تعالی به این معنی نیست که روح جزئی از وجود وی است زیرا او از چنین نسبتی والا و برتر است. «و برای شما گوش و دیدگان و دل‌ها قرار داد» تا نعمت خویش را بر شما کامل ساخته و آفرینشتان را به کمال و به سامان برساند و همه این نعمت‌های عظیم را برای شما گرد آورد تا بدان‌ها هر شنیدنی‌ای را بشنوید، هر دیدنی‌ای را ببینید و هر دریافتنی‌ای را درک و تعقل کنید و بفهمید، لیکن شما: «چه اندک شکر می‌گزارید» این نیروهایی را که خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ به شما ارزانی کرده‌است! و شکر آن‌ها این است که در طاعت خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ به کار گرفته شوند نه در معصیت وی اما شما بسیار اندک این گونه می‌کنید.

﴿وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ۗ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ

كَافِرُونَ ﴿١٠﴾﴾

«و گفتند» کافران در مقام انکار معاد «آیا وقتی در زمین ناپدید شدیم» یعنی: وقتی به اندرون خاک تیره زمین رفته، از چشم‌ها غایب و ناپدید و گم و گور شدیم و اجزای وجودمان متلاشی و به خاک تبدیل شد «آیا باز آفرینش نوینی خواهیم یافت» یعنی: آیا مجدداً برانگیخته و زنده خواهیم شد؟ این بسی بعید از تصور است. آری! این امر



نسبت به ظرفیت توانایی‌های قاصر آنان بعید است، نه نسبت به قدرت ذات متعالی که آنان را از کتم عدم آفرید و بدین جهت فرمود: «بلکه آنان به لقای پروردگارشان کافرند» یعنی: آنان از روی مکابره و عناد، منکر دیدار حق تعالی هستند.

﴿قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ ﴿۱۱﴾.

«بگو» در بیان حقیقت آنچه که پیش روی دارند: «ملک‌الموت» یعنی: فرشته مرگ که همانا عزرائیل علیه السلام است و او همکاران و گماشتگانی دارد «روح شما را می‌گیرد که بر شما گمارده شده است» یعنی: عزرائیل علیه السلام بر گرفتن ارواحتان در هنگام به سر رسیدن اجل‌هایتان گمارده شده است «آن‌گاه» با رستاخیز و حشرون شر «به‌سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شود» نه به‌سوی غیر وی پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. و این است معنای لقای الهی. در حدیث شریف آمده است که همکاران ملک‌الموت، ارواح را از سایر قسمت‌های بدن بیرون می‌کشند تا آن‌که چون روح به حلقوم رسید، خود عزرائیل آن را می‌گیرد. مجاهد می‌گوید: «زمین مانند طشتی تحت اشراف و احاطه ملک‌الموت قرار داده شده است، به طوری که هرگاهی بخواهد، هر روحی را از آن می‌گیرد». همچنین در حدیث شریف به نقل از ابن‌عطیه آمده است: «خدای سبحان خود ارواح حیوانات را می‌ستاند، نه فرشته مرگ». گویی حق تعالی حیاتشان را بی‌هیچ واسطه‌ای نابود می‌کند و همچنین است کار جان‌ستانی بنی‌آدم، با این تفاوت که در بنی‌آدم فرشته مرگ وکیل و واسطه گرفتن جان است.

روایت شده است که چون خداوند جل جلاله ملک‌الموت را به گرفتن جان‌ها موکل گردانید، او گفت: «پروردگارا! به من مأموریتی سپرده‌ای که به خاطر آن پیوسته از من به بدی یاد می‌شود و بنی‌آدم مرا دشنام می‌دهند. خداوند متعال فرمود: من برای مرگ علل و اسبابی از امراض و آفات قرار می‌دهم که بنی‌آدم مرگ را به آن‌ها نسبت دهند و کسی تو را جز به خیر یاد نکند».

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا

نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ﴾ ﴿۱۲﴾.

«و اگر بنگری» ای محمد صلی الله علیه و آله! یا ای انسان! «هنگامی را که مجرمان» یعنی کافرانی که گفتند: آیا چون در زمین ناپدید شدیم، مجدداً زنده خواهیم شد؛ «پیش پروردگارشان سرهایشان را به زیر افکنده باشند» از شرمندگی و پشیمانی بر آنچه که

در دنیا از شرک و نافرمانی وی مرتکب گردیده‌اند. آری! اگر این صحنه را در هنگام محاسبه آنان ببینی، قطعاً صحنه شگفت آوری را دیده‌ای. آن‌گاه که می‌گویند: «پروردگارا! دیدیم» هم‌اکنون آنچه را که قبلاً تکذیب می‌کردیم و دروغ می‌انگاشتیم «و شنیدیم» آنچه را که در دنیا منکرش بودیم. به قولی معنی این است: به‌راستی هشدارت را دیدیم و تصدیق پیامبرانت را شنیدیم. اما هنگامی دیدند و شنیدند که دیدن و شنیدن به حال‌شان هیچ سودی ندارد. «پس ما را بازگردان» به‌سوی دنیا «تا عمل کنیم» اعمال «شایسته» را؛ چنان‌که به ما دستور داده‌ای «ما بی‌گمان یقین کرده‌ایم» هم‌اکنون به آنچه که محمد ﷺ از دعوت حق آورده بود.

چنین است که خود را در همچو زمانی به بودن از اهل یقین وصف می‌کنند، به امید این که خواسته‌شان در بازگردانیدن به‌سوی دنیا برآورده شود در حالی که این امکان هرگز به آنان داده نمی‌شود و اگر هم به دنیا بازگردانیده شوند، مجدداً به‌همان اندیشه‌ها و کارهایی بازمی‌گردند که از آن نهی شده بودند و قطعاً در این ادعا که اگر به دنیا بازگردانیده شوند خوب عمل خواهند کرد، دروغ‌گویند - چنان‌که بیان این امر در آیات دیگری آمده است.

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىٰهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۳﴾﴾.

«و اگر می‌خواستیم حتماً به هر کسی هدایتش را می‌دادیم» در دنیا لذا تمام مردم را جبراً هدایت می‌کردیم، به‌طوری‌که احدی از آنان کافر نمی‌شد «لیکن این قول از جانب من ثابت شده است» یعنی: حکم من بر این امر پیشی گرفته و قضا و فیصله من صادر شده و تحقق یافته است؛ «که هرآینه جهنم را از همه جن و انس پر می‌سازم» این همان قول و حکمی است که از جانب من واجب و ثابت شده و بر بندگان من محقق شده است و قضا و فیصله من بر آن نافذ می‌گردد زیرا من به علم ازلی خویش دانسته‌ام که این دوزخیان به اراده و اختیار خود، راه انکار و تکذیب را در پیش گرفته و از اهل شقاوت می‌گردند.

﴿فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾﴾.

«پس به‌سزای آن‌که دیدار این روزتان را فراموش کردید، بچشید» یعنی: عذاب دیدار این روزتان را به سبب ترک آنچه که شما را بدان فرمان داده بودیم، بچشید «ما نیز فراموشتان کردیم» یعنی: شما را در عذاب فرونهادیم، به سان فرونهادن کسی که فراموش کرده باشد پس با شما مانند فراموشکاران معامله می‌کنیم. باید دانست که به کار گرفتن تعبیر: (ما نیز فراموشتان کردیم)، از باب صنعت ادبی «مقابله» است، وگرنه حق تعالی هیچ چیز را فراموش نمی‌کند. «و به‌سزای آنچه عمل می‌کردید» یعنی: به سبب کار و کردار پیشینتان در باتلاق کفر و عصیان «عذاب جاودان را بچشید».

﴿إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا حَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾<sup>(۱۵)</sup>.

«تنها کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند» یعنی: آن‌ها را تصدیق کرده و از آن‌ها بهره‌مند می‌شوند «که چون آن آیات را به ایشان یادآوری کنند، سجده‌کنان به روی درمی‌افتند» از روی تواضع و خشوع و شکر. یعنی: از خدای سبحان بی‌مناک می‌شوند پس به‌پاخاسته و به انگیزه بزرگداشت آیات وی و بیم از هیبت و عذابش، برای وی نمازهای پنج‌گانه و به قولی نماز نافله می‌گزارند «و پروردگار را با ستایش او به پاکی یاد کنند» یعنی: حق تعالی را از هر آنچه که سزاوار شأن وی نیست، تنزیه می‌کنند و او را در برابر نعمت‌هایش که از بزرگ‌ترین و کامل‌ترین آن‌ها راه‌یابی به سوی ایمان است، حمد و ستایش می‌گویند. یعنی در سجده خود می‌گویند: «سبحان الله و بحمده» یا: «سبحان ربی الاعلی و بحمده». «و آنان کبر نمی‌ورزند» یعنی: در حالی سجده می‌کنند و حمد و تسبیح می‌گویند که برای خدا ﷻ خاکسار و متواضع و فروتن‌اند.

یادآور می‌شویم که این آیه محل سجده تلاوت است.

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾<sup>(۱۶)</sup>.

«پهلوهایشان از خوابگاهها جدا می‌گردد» و بر آن آرام نمی‌گیرد. به‌قولی معنی این است: تا نماز عشا را نخوانند، نمی‌خوابند. اما ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «مراد از آنان، تهجد گزارانی هستند که برای خواندن نماز شب از بستر خواب برمی‌خیزند».

«پروردگارشان را از روی بیم و امید می‌خوانند» بیم از عذابش و امید به رحمتش «و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند» در طاعت خداوند ﷻ. مراد از آن: ادای زکات فرض است. به قولی: مراد دادن صدقه نفل است. در حدیث شریف به روایت معاذبن جبل رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمودند: «اگر می‌خواهی تو را از درهای خیر آگاه گردانم؛ بدان که (درهای خیر سه چیز است):

۱- روزه سپر است (از آلودگی به شهوات).

۲- صدقه گناه را نابود می‌کند.

۳- (در سوم) به‌پاخاستن شخص در دل شب برای نماز و اظهار نیاز است».

همچنین در حدیث شریف به روایت اسماء بنت یزید رضی الله عنها آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آن‌گاه که خداوند متعال اولین و آخرین را گرد آورد، منادی می‌آید و با صدایی که همه خلایق آن را می‌شنوند، می‌گوید: «سيعلم أهل الجمع اليوم من أولي بالكرم». امروز اهل محشر خواهند دانست که چه کسی به گرمی داشت سزاوارتر است؟ سپس باز می‌گردد و ندا می‌دهد: کسانی که پهلوهایشان از بسترها جدا می‌شد، به‌پا خیزند! پس ایشان - در حالی که جمعی اندک‌اند - به‌پا می‌خیزند. آن‌گاه باز می‌گردد و ندا می‌دهد: کسانی که خدای تعالی را در همه حال - هم در خوشی و هم در ناخوشی - ستایش می‌گفتند، به‌پا خیزند! پس - در حالی که ایشان جمعی اندک‌اند - به‌پا می‌خیزند آن‌گاه همگی به‌سوی بهشت سوق داده می‌شوند. سپس سایر مردم مورد محاسبه قرار می‌گیرند».

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾﴾

«پس نفسی» از نفوس، یعنی هیچ‌کس «نمی‌داند که از آنچه مایه روشنی چشم‌ها است، چه چیزی برای آنان پنهان داشته شده است» یعنی: هیچ‌کس نمی‌داند که خداوند تعالی برای گروهی که در آیه قبل ذکرشان گذشت، چه نعمت‌های حیرت‌آور و عظیمی را در آخرت پنهان داشته است که دل‌هایشان بدان آرام می‌گیرد «به‌پاداش آنچه می‌کردند» از اعمال شایسته در دنیا. در حدیث شریف قدسی به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند متعال فرمود: «أعددت لعبادي الصالحين ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر علي قلب بشر». «برای بندگان صالح خود چیزهایی آماده کرده‌ام که هیچ

چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است». ابوهیره  
 ﷺ اضافه کرد: اگر خواستید آیه ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾  
 [السجده: ۱۷] را بخوانید.

﴿أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ﴾<sup>(۱۸)</sup>

ابن کثیر در بیان سبب نزول از عطاء و سدی نقل می‌کند: این آیه درباره علی بن  
 ابی طالب ﷺ و ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شد زیرا ولید بر علی ﷺ فخر فروخت  
 و خود را از وی برتر دانست پس علی ﷺ در پاسخ وی گفت: «ساکت باش که تو  
 فاسقی بیش نیستی».

«آیا کسی که مؤمن است، همانند کسی است که فاسق است؟» یعنی: مؤمن همانند  
 کافر نیست زیرا تفاوت میان آن‌ها بسیار آشکار است و نور طاعت و ایمان با ظلمت کفر  
 و عصیان هرگز برابر نیست. آری! «هرگز برابر نیستند» البته فسق از کفر عامتر است،  
 هرچند گاهی فسق مترادف کفر می‌باشد.

جمهور فقها برآنند که بر نفی برابری میان مؤمن و کافر، نفی قصاص مؤمن در برابر  
 کافر نیز مترتب می‌شود زیرا در قصاص، مساوات شرط است. اما احناف می‌گویند:  
 مسلمان در برابر ذمی قصاص می‌شود زیرا مراد از نفی مساوات میان مؤمن و کافر در  
 آیه کریمه، نفی برابری میان آن‌ها در ثواب آخرت و نفی برابری میان آن‌ها در دنیا در  
 امر عدالت است، یعنی کافر عادل شمرده نمی‌شود. پس مراد نفی مساوات میان آن‌ها  
 در امر قصاص نیست.

﴿أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا  
 يَعْمَلُونَ﴾<sup>(۱۹)</sup>

«اما کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند پس برای آنان است  
 جنت المأوی» مأوی: جایگاه است. لذا بهشت جایگاه حقیقی آن‌هاست «نزلی است»  
 یعنی: بهشت، ضیافت و کرامتی است که برای بهشتیان در هنگام فرود آمدنشان به آن  
 آماده شده است «به‌خاطر آنچه می‌کردند» از اعمال شایسته.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ  
 لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ﴾<sup>(۲۰)</sup>

«و اما کسانی که فسق ورزیده‌اند» یعنی: سرپیچی و تمرد کرده‌اند بر خداوند ﷻ و بر پیامبرانش ﷺ و از دایره طاعت بیرون رفته‌اند «پس ماوایشان آتش است» یعنی: سرایی که در آن جای می‌گیرند و استقرار می‌یابند، همانا آتش دوزخ است «هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند، در آن بازگردانیده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: عذاب آتشی را که آن را دروغ می‌انگاشتید بچشید» گویندگان این سخن: فرشتگان نگهبان جهنم اند. یا گوینده خدای ﷻ است.

این جمله دلالت می‌کند بر این که مراد از «فاسق» در سیاق آیات، «کافر» است.

﴿وَلَّذِي يَقْتُلُكُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِّ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾.

«و به یقین غیر از آن عذاب بزرگتر» که عذاب آخرت است و حتما درگیر آن خواهند شد «از عذاب ادنی نیز به آنان می‌چشانیم» مراد از عذاب ادنی (عذاب کمتر) همانا عذاب دنیاست؛ از مصایب، آفات، امراض، نگرانی، اضطراب و امثال آن. به قولی: مراد از عذاب ادنی، کشته شدن به شمشیر در روز بدر است «باشد که آن‌ها» به سبب عذابی که بر آنان فرود می‌آید «بازگردند» از شرک و گناهایی که در آن هستند به سوی ایمان و اطاعت در نتیجه، از آنچه که در آن قرار دارند، توبه کنند.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ

مُنْتَقِمُونَ﴾.

«و کیست ستمکارتر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شود و آن‌گاه از آن روی بگرداند؟» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از چنین کسی نیست زیرا چنین کسی آنچه را از آیات و نشانه‌های الله ﷻ که رو آوردن به ایمان و طاعت را می‌طلبند، شنیده و دیده است اما به جای اطاعت، روی گردانی و اعراض را پیش افکنده است، گویی اصلاً آیات الهی را نمی‌شناسد «بی‌گمان ما از مجرمان انتقام کشنده‌ایم» و کسانی که از آیات ما روی گردانیده‌اند، به‌طور قطع مجرم‌اند.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي

إِسْرَائِيلَ﴾.

«و به راستی ما به موسی کتاب» تورات را «دادیم» بنابراین، قرآن نیز یکی از کتب آسمانی است و پدیده‌ای نوظهور نمی‌باشد.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند ﷻ بعد از بیان اصول سه‌گانه توحید، معاد و رسالت در آغاز سوره، اینک در آخر آن یک‌بار دیگر به اصل سوم، یعنی بیان رسالت بازمی‌گردد و در این میان موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را - به سبب این که دوران رسالت وی به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزدیک است - به یادآوری انتخاب می‌کند و از عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ نام نمی‌برد زیرا یهود به نبوت وی معترف نبودند اما نصارا به نبوت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز معترف بودند.

«پس» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! «از لقای او» یعنی: از این که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از سوی ما کتاب را دریافت «در شک و تردید نباش» پس چنان که در نزول قرآن هیچ شکی نیست، در این حقیقت که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ تورات را از پروردگارش دریافت کرده است، نیز هیچ شکی نیست. به قولی دیگر: مراد از جمله (از لقای او در شک و تردید نباش)، این است که خداوند ﷻ به پیامبرش حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وعده می‌دهد که قبل از رحلت، با موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ملاقات خواهد کرد. چنان که این وعده محقق نیز شد زیرا آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از نزول این آیه، با موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در سفر اسراء و معراج ملاقات کردند و این ملاقات یا در آسمان و یا در بیت المقدس بود. در حدیث شریف آمده است: «موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در شبی که مرا به سیر شبانه بردند، دیدم، او مردی بود دراز قامت با موهای مجعد، گویی از مردان قبیله شنوده است». به قولی دیگر معنای آیه این است: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! از لقای موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در قیامت در شک نباش زیرا قطعاً او را در قیامت ملاقات خواهی کرد. ولی قول اول به سیاق سوره نزدیک‌تر است. «و آن را برای بنی اسرائیل هدایتی گردانیدیم» یعنی: تورات را برای بنی اسرائیل رهنمود و مایه هدایتی قرار دادیم چنان که قرآن را برای امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿١٤﴾﴾

«و از آنان چون صبر ورزیدند» یعنی: از برخی از بنی اسرائیل به سبب صبر و پایداریشان بر دشواری‌های تکلیف و هدایت مردم «و» به سبب این که «به آیات» تنزیلی «ما یقین داشتند» و در آن‌ها بسیار تدبر می‌کردند و می‌دانستند که آیات ما حق است آری! به این دو سبب از آن‌ها «ائمه‌ای قرار دادیم» یعنی: رهبران و پیشوایانی قرار دادیم که بنی اسرائیل در امور دین خویش به آن‌ها اقتدا می‌کنند. به قولی معنی این است: به خاطر صبر و شکیبایی برخی از بنی اسرائیل در برابر لذایذ دنیا، آن‌ها را ائمه و پیشوایانی قرار دادیم «که به فرمان ما هدایت می‌کنند» یعنی: آن پیشوایان با

احکام و مواعظی که به فرمان ما از تورات بر مردم القا می‌کنند، آنان را به سوی هدایت فرامی‌خوانند. ابن کثیر به نقل از یکی از علما می‌گوید: «از این آیه به این نتیجه می‌رسیم که می‌توان با صبر و یقین، به امامت در دین دست یافت».

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾.

«بی‌گمان پروردگار تو روز قیامت میانشان» یعنی: میان مؤمنان و کفار، یا میان پیامبران علیهم‌السلام و امت‌هایشان «داوری می‌کند، در آنچه با یک‌دیگر در باره آن اختلاف می‌کردند» پس در آن روز، محق را از مبطل متمایز می‌گرداند.

﴿أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ﴾.

«آیا برای آنان» یعنی: برای کفار مکه «روشن نشده است که پیش از آن‌ها چه بسیار نسل‌هایی را نابود کردیم» مانند قبایل عاد، ثمود و مانند آن‌ها را؟ «که اینان در مسکن‌هایشان راه می‌روند» یعنی: اینان در سفرهای خویش از برابر سراهای ویرانشان می‌گذرند و آن‌ها را مشاهده می‌کنند و آنچه را که در آن‌ها از صحنه‌های عبرت‌انگیز و آثار عذاب مشهود است می‌نگرند اما از مشاهده این صحنه‌ها درس عبرت نمی‌گیرند «بی‌گمان در این» امری که ذکر شد «نشانه‌هایی است» بسیار بزرگ و عبرت‌آموز «آیا نمی‌شنوند» این آیات را تا از آن‌ها پند پذیرند؟.

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعُمُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ﴾.

«آیا ندیده‌اند که ما آب را به سوی زمین جرز می‌رانیم» یعنی: به سوی زمین بایر و بی‌گیاهی که جز با گسیل کردن آب به سوی آن، سبز نمی‌شود «پس بدان» آب «کشتزاری را بیرون می‌آوریم که چهارپایانشان از آن می‌خورند؟» یعنی: چهارپایانشان از آن کشتزار، گاه و دانه و برگ و مانند آن‌ها از چیزهایی را که مردم نمی‌خورند، می‌خورند «و خودشان» یعنی: خودشان نیز دانه‌های بیرون آمده از کشتزار را خوراک خود می‌سازند و می‌خورند «آیا نمی‌بینند» این نعمتها را تا شکر و سپاس منعم را گزارده و او را به یگانگی بخوانند؟

ابن کثیر در تعلیقی بر تفسیر: ﴿نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ﴾ [السجدة: ۲۷] می‌گوید: «مثلا زمین مصر نرم و سست و شکننده است، به طوری که اگر بر آن باران



ببارد، ساختمان‌های آن را ویران می‌کند پس خداوند متعال در عوض باران از مازاد آبهای حاصله از باران‌های سرزمین حبشه، آبی خوشگوار از دوردست‌ها به سوی آن می‌فرستد بنابراین، مصریان هر سال آبی گوارا و تازه دارند که در کشور و سرزمینی غیر از سرزمینشان باریده است، چنان آبی که خاک رس جدیدی از غیر سرزمین‌شان را نیز با خود به سرزمین‌شان می‌آورد. پاک است خدای بخشاینده فرزانه همیشه ستوده».

﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْفَتْحِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾﴾

«و می‌گویند» به مؤمنان «اگر راست می‌گویید، این فتح کی خواهد بود» گویندگان این سخن کفارند به‌طور عام، یا کفار مکه‌اند به‌طور خاص. یعنی: فتحی که آن را به ما وعده می‌دهید - یعنی روز قیامت - چه وقت است؟ روز قیامت روز فتح نامیده شد زیرا خدای سُبْحٰنَهُ در آن میان بندگان‌ش داوری می‌کند. به‌قولی دیگر مراد از فتح: روز بدر، یا روز فتح مکه است.

از قتاده در بیان سبب نزول روایت شده‌است: اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کفار می‌گفتند: قطعا روزی برای ما فرامی‌رسد که در آن می‌آساییم و مورد انعام و اکرام قرار می‌گیریم. پس مشرکان از روی تکذیب و عناد و ناباوری گفتند: اگر راست می‌گویید، چه وقت این فتح برای شما خواهد رسید؟ که این آیه نازل شد.

﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٢٩﴾﴾

«بگو: روز فتح، کافران را ایمانشان سود نمی‌بخشد» یعنی: چنانچه ایمان آورند؛ «و آنان مهلت داده نمی‌شوند» و عذاب از آنان به تأخیر افکنده می‌شود پس نباید آن را به ریشخند گیرند.

﴿فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ ﴿٣٠﴾﴾

«پس، از آنان روی بگردان» یعنی: از حماقت و تکذیبشان روی برتاب و جز آنچه که بدان مأمور شده‌ای، پاسخی دیگر به آنان نده «و منتظر باش، که آن‌ها نیز در انتظارند» یعنی: روز فتح را انتظار بکش و به تکذیب آنان اهمیت نده، که آنان نیز در حق تو انتظار حوادث و رخدادهای زمان را می‌کشند؛ مانند مرگ، یا شکست، یا کشته شدن تا به‌پندار خود از دست تو راحت شوند. یادآور می‌شویم که نزول این آیه، قبل از صدور دستور جهاد بود.



## سوره احزاب

مدنی است و دارای (۷۳) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره به جهت آن که دربرگیرنده واقعه خندق و هجوم احزاب و طوایف مشرکان به مدینه است، «احزاب» نامیده شد.

محور سوره «احزاب»، تعیین راه و رسم زندگی و بیان آداب و اخلاقیات جامعه اسلامی است، که در آن رهنمودهای مستقیمی به رسول اکرم ﷺ و رهنمودهایی نیز به مؤمنان صادر شده است. البته وارثان نبوت باید همه این توجیهاات را به کار بسته و آن را مدنظر داشته باشند مگر آنچه که خاص به شخص رسول اکرم ﷺ است.

شیخ سعید حوی؛ در تفسیر «الأساس» می گوید: «قابل ملاحظه است که در این

سوره دو ندای: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾ و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ به تناوب تکرار شده است.».

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا

حَكِيمًا ﴿۱﴾».

«ای پیامبر! از خدا ترس» یعنی: بر تقوا و ترس از الله ﷻ مداومت کن و بر این تقوی بیفزای. ابن کثیر به نقل از طلق بن حبيب می گوید: «تقوا این است که به وسیله نوری از جانب حق تعالی که با توست و به امید دریافت پاداش وی، به طاعتش عمل کنی و به وسیله همین نور و از بیم عذابش، نافرمانی وی را فروگذاری.» «و از کافران اطاعت نکن» مراد مردم مکه و همانندان آنانند. ابن کثیر در معنی آن می گوید: «یعنی از آنان نشنو و با آنان مشورت نکن.» «و نیز» اطاعت نکن «از منافقان» یعنی: از کسانی که اسلام را آشکار و کفر را پنهان می دارند «بی گمان خداوند دانای حکیم است» پس او سزاوارتر به آن است که مورد اطاعت و پیروی قرارگیرد.

در بیان سبب نزول روایت شده است: بعد از غزوه احد، ابوسفیان با درخواست امان از رسول خدا ﷺ و به منظور انجام مذاکره با ایشان، به مدینه آمد و در منزل عبدالله ابن ابی جا گرفت. مشرکان از طریق وی به رسول خدا ﷺ پیشنهاد دادند که از دشنام دادن بتان شان دست بردارند و این امر را که آن ها از سوی معبودان خود مورد

شفاعت قرار می‌گیرند، بپذیرند. آن‌ها وعده دادند که در قبال پذیرفتن این امر، نصف اموال خویش را به پیامبر ﷺ می‌دهند. منافقان مدینه نیز رسول خدا ﷺ را بر قبول این پیشنهاد زیر فشار گذاشتند. اما رسول خدا ﷺ این پیشنهادشان را قاطعانه رد کردند و آیه کریمه نیز نازل شد و به ایشان دستور داد که هرگز در برابر پیشنهاد مشرکان، نرمش و انعطاف نشان ندهند. آن‌گاه رسول خدا ﷺ دستور به اخراج نمایندگان مشرکان از مدینه دادند، که در پی آن آن‌ها از مدینه اخراج شدند.

البته تعبیر: (از خدا بترس و از کافران اطاعت نکن...) خطاب به رسول اکرم ﷺ، به معنای این نیست که آن حضرت ﷺ در این مورد نقصی داشته اند بلکه این تعبیر، در میان اعراب تعبیر مألوف و آشنایی است. مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: «اگر تو به راستی فرزند منی پس شجاع باش». چنان‌که فرض نمودن یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن، نیز در نزد اعراب مألوف است.

تاویل دیگر این است که: مخاطب رسول اکرم ﷺ اند ولی مراد، امت ایشانند نه خودشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده و در میان آنان رایج است که فردی را به چیزی مخاطب می‌گردانند، در حالی که غیر او را اراده دارند چنان‌که می‌گویند: «ایاک اعني و اسمعي یا جارية: هدفم تویی اما دخترک! تو بشنو». در فارسی نیز این شیوه سخن رایج است و ضرب المثلی است که می‌گوید: «در به تو می‌گویم، دیوار؛ تو بشنو». شایان ذکر است که شیوه مخاطب ساختن رسول اکرم ﷺ و اراده داشتن دیگران، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد.

﴿وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾.

«و آنچه را که از جانب پروردگارت به تو وحی می‌شود» از قرآن و سنت «پیروی کن» یعنی: در تمام امور خویش از وحی پیروی کن و از چیزی جز وحی - مانند مشورت‌های کافران و منافقان - پیروی نکن «همانا خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است» و چیزی از اعمال آشکار و نهان شما بر او پنهان نمی‌ماند.

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾.

«و بر خدا توکل کن» یعنی: تمام امور خویش را به او بسپار «و خدا به عنوان کارساز کافی است» کافی است که او حافظ و نگهبانت باشد و یقیناً او متوکلان به خود را حفظ می‌کند.

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِۦ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ أَلْتَىٰ تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾<sup>۱</sup>.

«خداوند برای هیچ مردی دو قلب در درونش ننهاده است» در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل شده است که یکی از منافقان می‌گفت: من دو قلب دارم؛ قلبی مرا به کاری دستور می‌دهد و قلبی دیگر به کاری دیگر. همچنان اعراب می‌پنداشتند که اشخاص دارای هوش و فراست بالا، دو قلب دارند، از این روی میانشان معروف بود که جمیل بن معمر فهری دو قلب دارد زیرا او حافظه نیرومندی داشت و می‌گفت: من دارای دو قلب هستم که با هر کدام آن‌ها بهتر از عقل محمد می‌اندیشم. پس چون روز بدر فرارسید و مشرکان - که او نیز از شرکت کنندگان در اردوی آنان بود - شکست خوردند، او را دیدند که یک لنگه کفش در پا و لنگه دیگر در دست می‌گریزد. در این حال از او پرسیدند: چرا یک لنگ کفش در دست و یکی در پا داری؟ گفت: می‌پنداشتم که هر دو تا را در پا دارم!! پس در آن روز مشرکان دانستند که او دو قلب ندارد.

آری! خدای عز و جل در این آیه روشن کرد که انسان فقط دارای یک قلب است و در آن یک قلب، یا می‌تواند اسلام وجود داشته باشد، یا کفر، یا نفاق و این‌گونه نیست که بتوان همه این‌ها را باهم در یک قلب جای داد.

«و آن زنان را که مورد ظهار قرار می‌دهید، مادرانتان نگردانیده است» یعنی: چنان که یک شخص دارای دو قلب نیست، همین‌طور، زنانی را که مورد «ظهار» قرار می‌دهید، مادرانتان نیستند «و» همین‌گونه «پسر خواندگانتان را» که به پسری برگرفته‌اید و پسر، خوانده‌اید «پسران» حقیقی «شما نگردانیده است» ادعیاء: پسران متبنی یا فرزندخوانده می‌باشند.

ظهار این است که مرد به زنش بگوید: تو بر من مانند پشت مادرم هستی. یعنی: چنان که مادرم بر من حرام است، تو نیز بر من حرام هستی. شایان ذکر است که به‌کار بردن چنین تعبیری در جاهلیت، صیغه‌ای از صیغه‌های طلاق بود پس خداوند عز و جل روشن کرد که همسر انسان، مادر وی نیست و این سخن، سخنی زشت و ناپسند و دروغ و گناه است و بر گوینده آن کفار و واجب می‌شود<sup>۱</sup>.

۱- نگاه کنید به اول سوره «مجادله».

در بیان سبب نزول آمده است: این بخش از آیه کریمه درباره زید بن حارثه رضی الله عنه نازل شد که خدیجه رضی الله عنها او را - که برده‌اش بود - قبل از اسلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخشید. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را سخت دوست داشتند و او نیز به ایشان علاقه مفراطی داشت، به طوری که وقتی اعضای خانواده‌اش که در شام زندگی می‌کردند از وجودش در مکه و قرار داشتند در بند بردگی آگاه شدند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند تا او را باز خرید کنند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمودند: بروید با خود او سخن بگویید، اگر او شما را انتخاب کرد، همین طور بی‌هیچ بهایی از آن شما باشد. پدر و عمویش از این پیشنهاد سخت شادمان شده و با خوشحالی نزد زید رفتند و وقتی از او تقاضا کردند تا با آنان به وطن خویش برود، زید رضی الله عنه گفت: من کسی نیستم که رهاکننده این مرد باشم! به این ترتیب، او بردگی زیر فرمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر آزادی و قرار داشتن در آغوش خانواده‌اش ترجیح داد. در این هنگام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را آزاد کردند و فرزند خویشش خواندند و فرمودند: «گواه باشید که زید فرزند من است، او از من میراث می‌برد و من از وی». پس، از آن وقت او زید بن محمد رضی الله عنه خوانده می‌شد. لذا این آیه نازل شد و حکم فرزندخواندگی را که در دوران جاهلیت احکام و آثاری بر آن مترتب می‌شد، منسوخ کرد.

«این» یعنی: آنچه گذشت از ذکر ظهار و فرزند خواندگی «سخن شما به زبان‌هایتان است» یعنی: این جز سخن گفتن به زبان‌هایتان، چیز دیگری نیست و هیچ تأثیری در بر گردان واقعیت ندارد پس نه زن انسان با ظهار مادر وی می‌گردد و نه فرزند دیگران با ادعا فرزند حقیقی انسان می‌شود و قطعاً بر این‌ها هیچ چیز از احکام مادری و فرزند می‌ترتب نیست «و خداوند حق را می‌گوید» آنچه که او می‌گوید، ذاتاً در ظاهر و باطن خود حق است نه باطل پس باید فرزندان را به همان پدران حقیقی آن‌ها نسبت دهید و به این حقی که پیروی از آن سزاوار است، گردن بگذارید «و اوست که به راه هدایت می‌کند» یعنی: حق تعالی به راهی که رساننده به سوی حق است، راهنمون می‌گردد، آن راه این است که:

﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ، وَلَكِنْ مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

«آنان را به پدرانشان نسبت دهید» یعنی: پسرخواندگان را به پدران صلبی آنان نسبت دهید نه به غیر آنان. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «ما تا قبل از نزول این آیه، زیدبن حارثه را زیدبن محمد رضی الله عنه می خواندیم و چون این آیه نازل شد، از آن پس او را به نام پدرش خواندیم». ابن کثیر می گوید: این دستور، ناسخ مجوز پسر خواندن فرزند دیگران است که در ابتدای اسلام جایز بود ولی خدای تعالی برگرداندن نسبت آنان را به پدران حقیقی شان، به قسط و عدل نزدیکتر خواند و فرمود: «این» نسبت دادن آنها بسوی پدران حقیقی آنها «نزد خداوند عادلانه تر است» از این سخننان که فلان فرزند فلان است در حالی که فرزند حقیقی وی نیست» و اگر پدرانشان را نمی شناسید، در آن صورت برادران دینی و آزاد کردگان شمایند» بنابراین، به آنها بگویید: ای برادرم! ای آزاد کرده ام! و نگویید: ای فرزند فلان! چرا که پدران حقیقی آنان را نمی شناسید. موالی: یعنی بردگان آزاد شده.

«و در آنچه اشتباه مرتکب آن شده اید» یعنی: در آنچه که به خطا و نه از روی عمد در این باره از شما سر زده است «بر شما گناهی نیست» چنان که در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال برایم از امتم خطا و فراموشی و آنچه را که به اکراه بدان واداشته شده اند، درگذشته است». «ولی» گناه در «آن چیزی است که دلپایتان قصد آن را کرده است» از نسبت دادن عمدی پسران به غیرپدران حقیقی شان در حالی که به این حقیقت که او در واقع پسر چه کسی است، علم هم داشته اید.

قتاده می گوید: «اگر مردی را به نام غیر پدرش بخوانی در حالی که بر این باور هستی که او واقعا پدر وی است، بر تو باکی نیست، هر چند او در واقع پدر وی نباشد اما اگر خلاف این باشد، گناه کار هستی». در حدیث شریف آمده است: «من ادعی الی غیر ابیه و هو یعلم انه غیر ابیه فالجنة علیه حرام». «کسی که خود را به نام غیرپدرش می خواند در حالی که می داند او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام است». نسفی در تفسیر خویش می گوید: «اگر کسی دیگری را فرزند خواند، ملاحظه می شود: چنانچه آن فرزند خوانده مجهول النسب و از شخصی که او را فرزند خویش خوانده است از نظر سنی کوچکتر بود، نسب وی از او ثابت می شود و اگر آن فرزند خوانده برده وی بود، آزاد می شود اما اگر از وی بزرگتر بود، نسبش از او ثابت نمی شود». ولی نزد ابوحنیفه رضی الله عنه کسی که نسب وی شناخته شده است، با فرزندخواندگی برای شخصی که او را فرزند

خویش خوانده است، نسبش اثبات نمی‌شود اما اگر برده وی بود، آزاد می‌شود. «و خداوند همواره آمرزنده مهربان است» در حق کسی که خطا می‌کند چنان که او توبه مرتکب عمدی گناه را می‌پذیرد.

و به مناسبت بیان این حکم، خدای عَلَّمَ در همین سیاق احکام دیگری را نیز بیان می‌دارد:

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُمْ وَأُمَّهُتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٦﴾﴾.

«پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است» یعنی: آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مؤمنان از خودشان در تمام امور دین و دنیا سزاوارترند، چه رسد به این که از غیرشان به خودشان سزاوارتر نباشند پس بر مؤمنان واجب است تا از پیامبر خویش بیشتر و بهتر از خواسته خودشان، اطاعت کنند و طاعت وی را بر تمایلات نفسانی و خواسته‌های شخصی خود مقدم بدانند. به قولی: مراد از (أنفسهم) در آیه کریمه، «بعضهم» می‌باشد، که در این صورت معنی این است: پیامبر به مؤمنان از خودشان بر یک دیگرشان سزاوارتر است. به قولی دیگر: این آیه مخصوص به حکم قضاوت و داوری پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد لذا معنی این است: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آنچه که میان مؤمنان حکم می‌کند، از خودشان به ایشان سزاوارتر است. یا معنی این است: پیامبر به آنان سزاوارتر است در این که پیشاپیش وی جهاد کنند و جان خویش را در مقدم وی قربانی نمایند. و همه این معانی صحیح است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و دیگران از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «ما من مؤمن إلا وأنا أولى الناس به في الدنيا والآخرة. اقرأوا إن شئتم: ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ [الأحزاب: ٦] فأیما مؤمن ترك ما لا فلترته عصبته من كانوا، فان ترك دينا أو ضياعاً فليأتني، فأنا مولاه». «هیچ مؤمنی نیست مگر این که من در دنیا و آخرت سزاوارترین مردم به او هستم، اگر خواستید این آیه را بخوانید: (پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است). لذا هر مؤمنی که مالی را به‌جا گذاشته است، میراث وی از آن نزدیکان (عصبه) وی است - هرکه هستند - اما چنانچه وامی، یا افراد تحت تکفل



نیازمندی از خود به جا گذاشت، باید آن طلبکار یا نیازمند نزد من بیاید زیرا من مولای آن مؤمن هستم» یعنی: من آن نیاز وی را برآورده می‌کنم.

آیه کریمه در مقام تسلیت و دلجویی زید بن حارثه رضی الله عنه نازل شد تا این حقیقت را به وی گوشزد نماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله از پدری خاصه وی به پدری معنوی تمام مسلمانان - نه پدری نسبی آنان - ارتقا و انتقال کرده‌اند زیرا در آیه دیگری آمده است: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾ [الأحزاب: ۴۰]. «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست».

«و همسرانش مادران ایشانند» یعنی: همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در حکم حرمت ازدواج با ایشان، مادران مؤمنان هستند لذا در استحقاق تعظیم و احترام، جایگاه و منزلت مادرانشان را دارند پس همچنان که برای احدی جایز نیست تا با مادر خویش ازدواج کند، این هم برای وی جایز نیست تا بعد از درگذشت آن حضرت صلی الله علیه و آله با یکی از امهات المؤمنین ازدواج نماید، چه آنان مادران همه مردان و زنان مؤمن هستند. اما در غیر امر ازدواج و احترام مادری، ایشان نسبت به مؤمنان بیگان‌هاند، به این معنی که به دختران ایشان، «خواهران مؤمنان» گفته نمی‌شود همچنین همسران پیامبر صلی الله علیه و آله برای مؤمنان محرم نیستند و نگاه کردن به‌سویشان جایز نیست و در غیر این‌ها از احکام نیز، حکم ایشان حکم مادران حقیقی نیست. ابن کثیر می‌گوید: «در عین حالی که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله مادران مؤمنان هستند ولی خلوت کردن مردان نامحرم با آنان جایز نیست». شایان ذکر است که تحریم ازدواج با آنان، اجماعاً به دختران و خواهران‌شان تسری نمی‌یابد.

«و اولوالارحام در کتاب خدا» یعنی: در حکم و فیصله الهی، یا در سهم میراث (برخی از آنان به برخی دیگر از مؤمنان» یعنی: نسبت به مؤمنان «و مهاجران» خارج از حوزه قرابت آن‌ها که نسبت به آنان بیگانه به‌شمار می‌روند، هرچند که در میانشان پیمان یا دوستی و برادرخواندگی‌ای هم باشد «سزاوارترند» مراد از اولی‌الارحام، نزدیکان و خویشاوندان شخص هستند که پس از مرگ وی باقی می‌مانند، چه در ارث از اصحاب فرایض - یعنی صاحب سهم - باشند، چه از عصبه، چه از خویشاوندان نزدیکی که از جهت زنان با متوفی نزدیکی‌ای دارند - که اصطلاحاً «ذوی‌الارحام» نامیده می‌شوند. آری! مجموعه اینها، نسبت به مؤمنان دیگری که با متوفی نزدیکی نسبی و پیوند خویشاوندی ندارند، در امر استحقاق میراث در اولویت قراردارند. تفسیر نظیر

این آیه شریفه در آخر سوره «انفال» نیز گذشت. البته این آیه ناسخ حکمی است که در صدر اسلام در مورد میراث بردن از طریق هجرت و موالات (پیمان دوستی یا برادرخواندگی) نافذ بود.

آری! نزدیکان نسبی و سببی شخص به ارث بردن از وی سزاوارترند «مگر آن که بخواهید در حق دوستانتان» که با شما پیوند نسبی یا خویشاوندی ای ندارند «احسانی بکنید» از دادن صدقه، یا وصیت کردن بخشی از مال خود به ایشان پس در صورتی که وصیت از یک سوم کل ثروت شخص بیشتر نشود، آن وصیت جایز است زیرا آن گاه که خداوند ﷻ میراث بردن از یکدیگر به وسیله پیمان دوستی و هجرت را منسوخ کرد، وصیت در حق یکدیگر را در دوران حیات مباح گردانید پس اگر کسی از یک سوم مال خویش برای دوست خویش وصیت کند، این کار جایز است.

«این» یعنی: منسوخ کردن ارث بردن از طریق هجرت، هم‌پیمانی و عقد توارث و مقابلتا بازگردانیدن میراث به نزدیکان نسبی و سببی «در کتاب» یعنی: در لوح محفوظ، یا در قرآن «نوشته شده است» پس بنابراین، عمل به آن بر شما واجب است، هر چند که خداوند متعال در زمانی دیگر به جهت حکمت بالغه و مصلحت موقتی، خلاف این حکم را مشروع کرده باشد.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَنُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا﴾<sup>(۷)</sup>.

بعد از بیان جایگاه پیامبر ﷺ در میان مؤمنان، اینک خداوند ﷻ مأموریت بزرگ و منزلت بلند ایشان در حوزه تبلیغ شریعت و رسالت را بیان می‌دارد: «و بیاد آور وقتی را که از پیامبران میثاق‌شان را گرفتیم» بر این که ما را عبادت کنند، به سوی عبادت ما دعوت نمایند، برخی از آن‌ها برخی دیگر را تصدیق نمایند و خیرخواه امت‌های خویش باشند «و نیز» پیمان گرفتیم «از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم» حق تعالی این پنج تن را مخصوصاً یادآوری کرد زیرا ایشان پیامبران اولی‌العزم وی هستند. و در مقدم ساختن ذکر پیامبر ما ﷺ با وجود مؤخر بودن زمانشان، تشریف و بزرگداشتی عظیم برای ایشان است که مخفی نتوان بود. «و از آنان میثاقی غلیظ گرفتیم» یعنی: از همه آنان عهدی محکم و پیمانی استوار گرفتیم بر این که به آن

امانتی که بر دوش گرفته‌اند وفا کنند و مأموریتی را که خدای عَزَّوَجَلَّ ایشان را بدان برگماشته است، به سر رسانند.

﴿لَيْسَ لَ الصَّدِيقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.

آری! خداوند عَزَّوَجَلَّ از پیامبران میثاقی محکم گرفت: «تا راستگویان را از راستی آنان بپرسد» یعنی: از پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در مورد وفایشان به این میثاق و از آن جمله درباره تبلیغ رسالت به امت هایشان سؤال نماید. پس هر گاه پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از این امر مورد پرسش قرار می‌گیرند، دیگران چگونه مورد پرسش قرار خواهند گرفت؟ «و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است» یعنی: حق تعالی کافران امت‌ها را نیز از پاسخ سرد و منفی‌ای که به پیامبرانشان داده‌اند، مورد بازپرسی قرار می‌دهد و برای آنان عذابی دردناک آماده کرده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾.

«ای مؤمنان! نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آن گاه که لشکری به سوی شما آمدند» مراد لشکرهای قبایل و طوایفی‌اند که علیه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم پیمان شده و در ماه شوال سال پنجم هجری به جنگ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و مدینه را در محاصره خویش گرفتند، که این غزوه به نام «غزوه خندق» یا «غزوه احزاب» نامیده شده است. این لشکرها مرکب بودند از لشکر قریش به رهبری ابوسفیان بن حرب، لشکر غطفان به رهبری عیینه بن حصن فزاری، لشکر بنی‌اسد به رهبری طلحه، لشکر بنوعامر به زعامت عامر بن طفیل، لشکر بنی‌سلم به فرماندهی ابوالاعور سلمی، لشکر بنی‌قریظه از یهود به ریاست کعب بن‌اسد و لشکر نصیر از یهود به ریاست حی بن‌اخطب. که مجموع این احزاب به حدود ده یا دوازده هزار نفر بالغ می‌شدند. «پس بر سر آنان تندبادی را فرستادیم» تا بدانجا که دیگ‌هایشان را برکند و فروانداخت و خیمه‌هایشان را واژگون کرد «و» نیز فرستادیم «لشکرهایی که آن‌ها را نمی‌دیدید» یعنی: لشکرهای فرشتگان را. آری! خدای عَزَّوَجَلَّ فرشتگان را بر سر آنان فرستاد پس میخهای خیمه‌هایشان را کشیده و طنابهای خیمه‌ها را بردند، آتش هایشان را خاموش ساختند، دیگ‌هایشان را واژگون کردند و اسب‌هایشان به همدیگر جولان کرده و در هم شوریدند. از سوی دیگر تندباد همه‌چیز را بر سر آنان فرو پاشاند و در عین حال خدای عَزَّوَجَلَّ بر آنان رعب و

وحشت را مستولی کرد. نتیجه این هنگامه آن بود که مشرکان پا به فرار گذاشته و از اطراف مدینه متواری شدند.

«و خداوند به آنچه می‌کردید» از حفر خندق و پایداری بر یاری پیامبر ﷺ «بینا بود». و بنا به قرائت (یعملون) معنی این است: خداوند ﷻ به آنچه مشرکان می‌کردند - از هجوم بر مدینه و همداستان شدن علیه مسلمین - بینا بود. آن‌گاه خدای ﷻ در بیان تفصیلی این رویداد می‌فرماید:

﴿إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا﴾ ﴿۱۰﴾

«هنگامی که از فرازتان» یعنی: از بلندای وادی‌ای که در سمت شرقی مدینه منوره قرار دارد «به‌سراغ شما آمدند» و کسانی که از این سمت آمدند، قبیله بنی‌غطفان بودند («و» هنگامی که به سراغ شما آمدند «از فرودتان» یعنی: از ناحیه فرودین وادی از سمت مغرب. کسانی که از این سمت آمدند، قبیله قریش بودند. یا کسانی که از فراز آمدند، لشکرهای قریش، غطفان و احزاب دیگر و کسانی که از فرود آمدند، یهودیان بنی‌قریظه بودند «و آن‌گاه که چشمها برگشت» و خیره شد؛ از روی دهشت و از فرط هول و هراس و حیرت «و دلها به گلوگاه‌ها رسید» یعنی: دلها از فرط خوف و هراس و بی‌قراری، از جای خویش بالا آمده به گلوگاهها رسید. این از باب مثل و مبالغه بوده و خوف و هراس و بی‌قراری زایدالوصف اکثر مسلمانان را نشان می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت ابوسعید ؓ آمده‌است که فرمود: در روز خندق به رسول الله ﷺ گفتیم: یا رسول الله ﷺ! آیا چیزی هست که بخوانیم تا آرام گیریم زیرا دل‌هایمان (از اضطراب و وحشت) به گلوگاه‌ها رسیده‌است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری! بگوئید: «اللَّهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَاتِنَا وَآمِنْ رُوعَاتِنَا». «خدایا! عیوب ما را بپوشان و بی‌قراری‌های ما را آرامش بخش». «و به خداوند گمان‌هایی می‌بردید» برخی از شما گمان پیروزی را می‌بردید و به امید کامیابی و ظفر بودید و برخی هم خلاف این را گمان می‌بردید - که آنان، منافقان و سست دلان بودند.

بیهقی از حدیثه ؓ در بیان سبب نزول روایت می‌کند که فرمود: در شب احزاب ما را می‌دید که صف کشیده نشستیم بودیم، ابوسفیان و لشکریان همراه وی بر فراز ما و قریظه در زیر پای ما قرار داشتند و از آن بیم داشتیم که بر اطفال و زنان ما یورش

آوردند، هرگز شبی به تاریکی آن شب و تند بادتر از آن بر ما نیامده است. منافقان در آن وضع آشفته از رسول خدا ﷺ اجازه می‌خواستند که از صف معرکه بیرون روند و می‌گفتند: خانه‌های ما بی‌حفاظ است در حالی که بی‌حفاظ نبود پس هیچ‌کس از منافقان اذن نمی‌خواست مگر این که رسول خدا ﷺ به وی اجازه می‌دادند و آن‌ها پنهانی از میان تاریکی به‌در می‌رفتند. در این اثنا دیدیم که رسول خدا ﷺ به ما روی آوردند، ایشان تک‌تک ما را ورنانداز کردند تا این که به من رسیدند و به من گفتند: برو و خبر قوم را برایم بیاور! پس حرکت کردم و به خدا سوگند که صدای به‌هم خوردن سنگ‌ها را در اردوگاه احزاب می‌شنیدم، طوفانی سخت و تندبادی عجب هولناک برخاسته بود و سنگ‌ها را برآنان می‌زد و در این حال می‌گفتند: الرحیل! الرحیل! های کوچ کنید! هان کوچ کنید! این تندباد فقط محدود به اردوگاه‌شان بود و یک وجب از آنان تجاوز نمی‌کرد. پس آمدم و خبر آن‌ها را به رسول خدا ﷺ آوردم. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ﴾ [الأحزاب: ۹].

در حدیث شریف آمده است: «به وسیله باد صبا نصرت داده شدم و عاد با باد دبور هلاک ساخته شد».

﴿هُنَالِكَ أَتَى الْمُؤْمِنُونَ زُلْزُلًا شَدِيدًا﴾.

«آنجا بود که مؤمنان آزموده شدند» با ترس و هراس و جنگ و گرسنگی و محاصره و یورش تا مؤمن در صحنه عمل و آزمون از منافق متمایز گردد «و به‌سختی متزلزل شدند» یعنی: مؤمنان به‌سختی مضطرب شده و سخت تکان خوردند؛ بعضی از آنان در اندرون خویش مضطرب بودند و بعضی هم در دین خویش به تزلزل درافتاده بودند.

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾.

«و هنگامی که منافقان» خالص «و بیماردلان می‌گفتند» بیماردلان، اهل شک و اضطراب بودند که تحت تأثیر تبلیغات و جوسازیهای مسموم‌کننده منافقان قرار گرفته بودند اما نفاق همه دل‌هایشان را نپوشانیده بود، آری این دو گروه می‌گفتند: «خدا و رسولش جز غرور» یعنی: جز وعده بی‌اساس پیروزی و کامیابی که حقیقتی ندارد، یا جز فریب «به ما وعده نداده‌اند».

ابن ابی حاتم و بیهقی در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: رسول خدا ﷺ در جنگ احزاب، خندق پیرامون مدینه را خط انداختند پس مسلمانان مشغول حفر آن بودند که خدای عزوجل از درون خندق صخره‌ای سفید و مدور را بیرون آورد، رسول خدا ﷺ کلنگ را گرفته و بر آن ضربه‌ای زدند، بر اثر آن ضربه، قطعه‌ای از آن پدید و برقی از آن درخشید که میان هردو سوی مدینه را روشن کرد آن‌گاه تکبیر گفتند و مسلمین نیز ندای تکبیر سر دادند. سپس آن حضرت ﷺ بار دوم بر آن سنگ ضربه‌ای زدند و قطعه‌ای دیگر از آن پدید پس برقی از آن درخشید که میان هردو سوی مدینه را روشن کرد. این بار نیز رسول خدا ﷺ تکبیر گفتند و مسلمین نیز بانگ تکبیر سر دادند. آن‌گاه بار سوم بر آن ضربه زدند، این بار آن را شکستند و برقی از آن درخشید که میان هردو سوی مدینه را روشن کرد. سپس اصحاب رضی الله عنهم از رسول خدا ﷺ در مورد این کارشان سؤال کردند، ایشان در پاسخ فرمودند: «ضربه اول را که زدم، قصرهای حیره و مداین کسری برابم روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آنان پیروز می‌شوند. آن‌گاه ضربه دوم را زدم و در این هنگام قصرهای سرخ از سرزمین روم بر من روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امتم بر آنان پیروز می‌شوند. سپس ضربه سوم را زدم، که بر اثر آن قصرهای صنعاء برابم روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امتم بر آنان پیروز می‌شوند». نقل است که وقتی از آن سنگ این برقها می‌درخشید، سلمان رضی الله عنه به چشم خود آن قصرها را در روشنائی آنها دید. البته این معجزه‌ای برای رسول اکرم ﷺ است که از قبل، فتح این سرزمین‌ها را به امت خویش مژده دادند و آن‌گاه فرمودند: «حبشه را فرو گذارید و تا آن‌گاه که با شما کاری ندارند، متعرض آنان نشوید و قوم ترک را ترک کنید تا آن‌گاه که شما را ترک می‌کنند». چون رسول خدا ﷺ این اخبار را دادند، بعضی از منافقان گفتند: محمد به ما ملک کسری و قیصر را وعده می‌دهد در حالی که یکی از ما می‌ترسد که به قضای حاجت خویش بیرون رود!! همان بود که نازل شد: ﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ ﴿۱۱۲﴾

﴿وَإِذْ قَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴿۱۱۳﴾

«و آن‌گاه که طایفه‌ای از آنان» یعنی: از منافقان «گفتند» طایفه: بر یک تن و بیشتر از آن اطلاق می‌شود. آری! گفتند: «ای اهل یثرب! دیگر شما را جای

درنگ نیست» در اینجا در میان سپاه «پس برگردید» به سوی منازل خود در مدینه «وگروهی از آنان» یعنی: گروه دیگری از سست ایمانان «از پیامبر اجازه می‌خواستند» آنان بنا به روایتی، طایفه بنی حارثه بودند «می‌گویند: خانه‌هایمان بی‌حفاظ است» یعنی: خانه‌هایمان محکم و مصون نیست، می‌ترسیم که دشمن به آن‌ها وارد شود و به خانه و خانواده‌مان آسیب برساند پس، از گزند دشمن بر آن‌ها ایمن نیستیم «حال آن‌که آن‌ها بی‌حفاظ نبود» نه در آن‌ها رخنه‌ای وجود داشت و نه هیچ خللی. بدین‌سان، خدای سبحان آن‌ها را در این سخن‌شان که به‌آن‌های بیش نبود، دروغگو کرد. «جز گریز قصدی ندارند» پس فقط می‌خواهند با پیش کشیدن این بهانه، از جهاد بگریزند.

﴿وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُلِّواُ الْفِتْنَةَ لَأَنوَّهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا

يَسِيرًا ﴿١٤﴾

«و اگر برآنان از اطراف آن درآورده شوند» یعنی: اگر لشکریان شرک از اطراف مدینه به خانه‌های آن منافقان درآورده شوند، یا از اطراف و جوانب مدینه به آن وارد شوند؛ «سپس از آنان طلب فتنه کنند» یعنی: از آن منافقان بخواهند که به مؤمنان خیانت کنند و مرتد گردند و راه را برای دشمن باز نمایند. به قولی: مراد از این فتنه، جنگیدن برای عصیبت است «به یقین آن را انجام می‌دهند» یعنی: قطعاً این خواسته مشرکان را برآورده می‌سازند و مرتکب این خیانت می‌شوند «و در این» یعنی: در اجابت گفتن خواسته مشرکان «درنگ نمی‌کردند جز اندکی» بلکه شتابان مشرکان را اجابت می‌گفتند و به این بهانه که خانه‌هایمان بی‌حفاظ است، در اجابت گفتن‌شان تعلل نمی‌کردند. پس وقتی ضعف ایمان در دل‌هایشان به این پایه رسیده است، دیگر جای تعجب ندارد اگر از معرکه خود را کنار کشیده و پنهانی از صف سپاه بیرون روند.

﴿وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْتُونَ الْأَدْبَرَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ﴿١٥﴾﴾

«و به راستی همینان بودند که پیش از این با خدا پیمان بسته بودند که پشت نکنند» آن‌گاه که از غزوه بدر غیبت کردند و بعداً کرامت و پیروزی‌ای را که خداوند متعال به اهل بدر عنایت کرد دیدند، گفتند: اگر خداوند ﷻ ما را این بار در جنگی دیگر حاضر کرد، بی‌دریغ و همه تن می‌جنگیم. به قولی: آنان دو طایفه بنی حارثه و بنی سلمه بودند «و پیمان خداوند درخواست شدنی است» یعنی: صاحب آن

پیمان در وفا کردن به آن بازخواست شده و مورد مطالبه قرار می‌گیرد و بر ترک وفا به آن مجازات می‌گردد.

خداوند ﷻ در این آیه، آن عهدی را به یادشان می‌آورد که با رسول وی - آن‌گاه که به‌سویشان هجرت کرد - بسته بودند، مبنی بر این که او را یاری دهند و از وی حمایت کنند.

﴿قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ ﴿١٦﴾.

«بگو: اگر از مرگ یا کشته‌شدن بگریزید، هرگز برایتان سودی نمی‌بخشد و آن‌گاه جز اندکی بهره‌مند نمی‌شوید» نفسی می‌گوید: «یعنی چنانچه اجل‌هایتان فرارسیده باشد، فرار به حال شما سودی نبخشیده و عمرهایتان را طولانی نمی‌گرداند و اگر هم اجل‌هایتان به‌سر نرسیده باشد و فرار کنید، یقیناً در دنیا جز به اندک برخورداری‌ای یا به مدت زمان اندکی برخوردار نمی‌شوید و هرآنچه هم که آمدنی باشد، نزدیک است».

﴿قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ ﴿١٧﴾.

«بگو چه کسی شما را در برابر خداوند نگاه می‌دارد» و شما را در برابر وی حمایت می‌کند؟ «اگر او درباره شما بدی‌ای بخواهد» یعنی: اگر هلاکتی یا نقصی در اموال و ارزاق شما بیاورد؟ «یا در حق شما رحمتی خواسته باشد» از فراخ سالی، پیروزی و بخشیدن عافیت همراه با طول عمر؟ «و جز خدا برای خود ولیی نمی‌یابند» که از آنان پشتیبانی و دفاع کند «و نه نصرت دهنده‌ای» که آنان را از عذاب وی برهاند و یآوری‌شان کند.

﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمَعْوِفِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ ﴿١٨﴾.

«در حقیقت خداوند باز دارندگان از شما را» یعنی: کسانی که مردم را از یاری دادن رسول خدا ﷺ باز می‌داشتند و کارشکنی می‌کردند «می‌شناسد» آنان گروهی از منافقان بودند که یاران و حامیان رسول خدا ﷺ را از جنگ سست می‌ساختند و به ایشان می‌گفتند: محمد و اصحابش مشتکی اندک بیش نیستند و به تعبیر آنان



«أكلة رأس» اند، یعنی همه‌شان را یک کله سیر می‌کند پس بی‌تردید ابوسفیان و حزبش بر این جماعت اندک غالب خواهند شد «و نیز» حق تعالی می‌شناسد «آن کسانی را که به برادران‌شان» یعنی: به نزدیکان و وابستگان‌شان از انصار «می‌گفتند: نزد ما بیایید» یعنی: از یاری رسول خدا ﷺ و اصحابش دست بردارید و به ما پیوندید «و جز اندکی به کارزار نمی‌آیند» یعنی: از بیم مرگ، جز اندکی در جنگ شرکت نمی‌کنند و در جنگ هم که حاضر می‌شوند، به‌قصد قربت و کسب رضای الهی نیست بلکه از روی ریاء است.

﴿أَشْحَةً عَلَيْهِمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغَسِّقِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادٍ أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ ۚ أُولَٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ ۗ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٦﴾﴾

سپس خداوند متعال اوصاف دیگری را برای آنان ذکر می‌کند: «بر شما بخیلانند» از این روی نه شما را در حفر خندق یاری می‌کنند، نه در انفاق و هزینه کردن اموال در راه خدا ﷻ و نه در غیر آن از اموری که برای مؤمنان منفعتی دربر دارد «پس چون ترس در میان آید» از سوی دشمن «می‌بینیشان که به‌سوی تو می‌نگرند در حالی که چشمان‌شان در حدقه می‌چرخد» به‌سوی راست و چپ. این است حال و وضع انسان ترسو و جبون آن‌گاه که چیز ترسناکی را مشاهده کند «مانند کسی که از سختی مرگ بیهوش می‌شود» یعنی: چشمان‌شان مانند چشمان کسی که مرگ بر او فرود آمده، در حدقه می‌چرخد زیرا چنین کسی خیره خیره می‌نگرد آن‌گاه پلک‌هایش را فرو بسته و دیگر پلک نمی‌زند «و چون ترس برطرف شود، بر شما با زبان‌های تندوتیز زبان‌درازی می‌کنند» یعنی: در حال امنیت شما را با زبان‌های زهر آلودشان نیش می‌زنند و بدزبانی و تندزبانی می‌کنند پس آنان به هنگام صلح و امنیت بخیل‌ترین و زبان‌درازترین مردم و به هنگام جنگ، ترسوترین و جبون‌ترین آنانند «بر خیر» یعنی: بر غنیمت «بخیل اند» لذا بر مسلمانان در هنگام تقسیم غنایم بخل ورزیده و می‌گویند: بهره ما بیش از این است، ما دوشادوش شما جنگیده‌ایم! بنابراین، در سختی و جنگ، جبون و ذلیل و در هنگام غنیمت، حریص و بخیل اند. به قولی معنی این است: بر مال - از این که آن را در راه خدا ﷻ انفاق کنند - بخیل اند «این گروه ایمان نیاورده‌اند» در حقیقت امر بلکه منافق‌اند «پس الله اعمال‌شان را نابود گردانید» و جهادشان را

تباه کرد زیرا جهادشان با ایمان همراه نبوده است» و این کار همواره بر خداوند آسان است» یعنی: هدر دادن اعمالشان همواره بر خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ آسان است و اعمالشان نزد وی هیچ قدر و قیمتی ندارد.

﴿يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوْنَ لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا﴾.

«اینان چنین می‌پندارند که دسته‌های دشمن نرفته‌اند» یعنی: این گروه منافق از بس جبون و ترسو هستند، می‌پندارند که لشکرهای کفار هنوز در اردوگاه‌هایشان هستند و به دیار خویش کوچ نکرده‌اند، با وجود آن که آن‌ها رفته‌اند و شکست خورده‌اند و دیگر هرگز بر نمی‌گردند «و اگر آن دسته‌ها باز آیند» یک بار دیگر بعد از این «آرزو می‌کنند: ای کاش میان اعراب بادیه نشین بودند و از اخبار شما سؤال می‌کردند» یعنی: از بس که بیم و هراس بر آنان غلبه کرده است و از فرط جبن وضعف نیت‌هایشان، آرزو می‌کنند که کاش در بیرون از مدینه میان صحرانشینان بودند و دور از همه‌مه جنگ از اخبار شما پرس و جو می‌کردند و از هر شخصی که از مدینه به صحرا می‌آمد، از آنچه برای شما اتفاق افتاده است آگاهی می‌یافتند «و اگر در میان شما بودند» و جنگی روی می‌داد «جز اندکی پیکار نمی‌کردند» آن‌هم از بیم عار و از سر حمیت و ننگ دار و دیار.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾.

«قطعا برای شما در رسول خدا سرمشقی نیکوست» بدانید که سخنان و افعال و احوال آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، برای شما الگویی نیکو و شایسته است، از آنجا که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود ایثارگرانه جان گرامی‌شان را به میدان جنگ پیش فرستاده و برای یاری دادن دین خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ در کنار خندق به صف کارزار رفتند و حتی خود در حفر خندق سهم گرفتند «برای آن کس که به خدا و روز آخرت امید دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند» آری! مؤمنانی که ثواب و پاداش خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ، یا دیدار روز قیامت و رحمت او را در آن روز امیدوارند و به وقوع روز قیامت و این که این روز خواه‌ناخواه آمدنی است باور راسخ دارند همچنین کسانی که خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ را بسیار یاد می‌کنند، چه در حال خوف و چه در حال امید، چه در سختی و چه در آسانی، چه در شب و چه در روز؛ باید اینان

در تمام احوال، اعمال و امور خود به آن حضرت ﷺ اقتدا و تأسی کنند زیرا با این اوصاف است که اقتدا به رسول خدا ﷺ و سرمشق گرفتن از ایشان میسر می‌گردد.

﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾.

سپس خداوند ﷻ بعد از بیان حال منافقان، حال مؤمنان را به‌هنگام رویارویی‌شان با دشمن روشن ساخته می‌فرماید: «و چون مؤمنان لشکرهای کفار را دیدند، گفتند: این است آنچه خدا و رسولش به ما وعده داده بودند» مؤمنان این سخن را از سر شادمانی گفتند زیرا هجوم آن لشکرها، مظهر تحقق وعده خداوند ﷻ و پیامبرش ﷺ در این باره و به‌دنبال آن فرود آمدن پیروزی و نصرت حق تعالی به‌سوی ایشان بود.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ قبل از جنگ احزاب به اصحاب‌شان فرمودند: «بی‌گمان در آخر نه یا ده شب دیگر، لشکرهای کفار به‌سوی شما آمدنی هستند». همچنین فرمودند: «با گرد آمدن لشکرها، کار بر شما سخت می‌شود اما سرانجام، کار به‌سود شما و به زیان آن‌هاست». «و الله و رسول او راست گفتند» یعنی: راستی و درستی خبر خدا ﷻ و رسول او آشکار شد «و این در حق آنان جز ایمان و تسلیم را نیفزود» یعنی: دیدن لشکرهای دشمن، بر مؤمنان جز ایمان به خدا ﷻ و گردن نهادن در برابر امر وی نیفزود.

این آیه دلیل بر رأی جمهور علما در این مورد است که ایمان زیاد و کم می‌شود.

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾.

«از میان مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بسته بودند، صادقانه وفا کردند» یعنی: در مقابل منافقان، گروهی از مؤمنان قراردادند که به آنچه با رسول خدا ﷺ در شب عقبه پیمان بسته بودند، وفا کردند، که از جمله مفاد این پیمان، ثبات و پایداری در رکاب پیامبر اکرم رضی الله عنه و نبرد با دشمنان ستیزه‌جویی بود، برخلاف منافقانی که در عهد و پیمان خود دروغ گفتند و به خدا و رسول وی خیانت کردند «پس، از آنان کسی هست که قرار داد خود را به انجام رسانید» مؤمنان در روز بدر نذر کرده‌بودند که اگر در آینده با دشمن روبرو شوند، آنچنان

بجنگند که یا کشته شوند، یا که خداوند ﷻ بر آنان فتح و گشایش عنایت نماید پس آن‌ها در غزوه احد، احزاب و دیگر غزوات به این آرزوی خویش رسیدند و نیاز خویش را برآورده ساخته و به نذر خویش وفا کردند و شماری از پاکترین مؤمنان - مانند حمزه، انس بن نصر، مصعب و امثال ایشان ﷻ - در آن غزوات به شهادت رسیدند «و از آنان کسی هست که انتظار می‌کشد» به سر رسانیدن قرارداد خود را و - مانند انس و طلحه رضی الله عنهما - چشم به راه شهادت است پس اینان به پایداری و نبرد استمرار داده و بر سر پیمان خویش هستند تا دست از جان بشویند و آرزوی خویش را با کشته شدن و دریافت فضیلت شهادت فراچنگ آورند «و هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی نیآورده‌اند» در پیمانی که با خدا و رسول وی بسته بودند. آری! نه کسانی که به فیض شهادت رسیدند و نه کسانی که در انتظار شهادت به سر می‌برند، هیچ یک از آن‌ها در عقیده و آرمان و پیمان خود تغییر و تبدیلی نیآورده‌اند، برخلاف منافقان که عهد خویش را دگرگون ساختند.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه در شأن انس بن نصر رضی الله عنه نازل شد که از غزوه بدر غایب بود و پس از آن با خداوند ﷻ عهد بست که در غزوه دیگری مردانه بجنگد لذا در غزوه احد چنان جنگید تا به شهادت رسید و در بدن وی - از ضربه شمشیر و خنجر و تیر - هشتاد و اندی زخم یافتند.

﴿لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

«تا خدا راستگویان را در برابر راستی‌شان پاداش دهد» یعنی: خداوند متعال بدین جهت بندگان را با بیم و هراس و رودررو کردن با دشمنان می‌آزماید تا پاک و پلید را از هم جدا گرداند «و منافقان را عذاب کند» بدانچه که از سویشان - از تغییر و تبدیل - روی داده است «اگر بخواهد» عذاب کردن‌شان را، در صورتی که بر نفاق بمانند و آن را فرونگذاشته و از آن توبه نکنند «یا به رحمت بازگردد بر آنان» اگر بخواهد «بی‌گمان خداوند آمرزنده مهربان است» برای کسانی که توبه کنند و از نفاق دست کشند.

﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعِظِهِمْ لَمْ يَأْلُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا﴾.

«و خداوند کافران را» یعنی: لشکرهای مشرکان را «به غیظ و حسرت برگردانید، بی آن که به خیری رسیده باشند» یعنی: آنان را در اوج خشم و غضب و در کمال اندوه و حسرت، از مدینه برگردانید، در حالی که نه سینه‌هایشان از شراره خشم شفیاب شد و نه - به باور خود - به خیر و منفعتی که همانا کسب پیروزی بر مسلمین باشد، دست یافتند بلکه زیانکار و بازنده بازگشتند و جز رنج سفر و توان هزینه‌سازی‌هایشان، هیچ عایدی نصیب‌شان نشد «و خداوند مؤمنان را در کار جنگ کفایت کرد» با فرستادن تندباد و لشکری از فرشتگان به سوی مشرکان «و خداوند قوی است» و توانا بر هر آنچه که اراده کند «و عزیز» یعنی: غالب و قاهری است که هیچ ستیزنده‌ای در فرمانروایی و سلطنتش با او معارضه نمی‌تواند کرد. چنان که در حدیث شریف آمده است: «لا إله إلا الله وحده، صدق وعده ونصر عبده وأعز جنده وهزم الأحزاب وحده فلا شيء بعده». «خدایی جز الله نیست، یگانه است، وعده خویش را راست کرد، بنده‌اش را نصرت داد، لشکرش را عزت بخشید و لشکرها را به یگانگی منهزم و تار و مار کرد پس بعد از او چیزی نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ احزاب (لشکریان مشرک) را چنین نفرین کردند: «اللَّهُمَّ منزل الكتاب، سریع الحساب، اهزم الأحزاب، اللَّهُمَّ اهزمهم وزلزلهم». «بارخدایا! ای فرودآورنده کتاب و ای زود شمارنده حساب! احزاب را شکست بده. بارخدایا! آنان را شکست ده و متزلزل گردان». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بعد از این (غزوه احزاب) قریش هرگز بر شما یورش نخواهند آورد بلکه این شما هستید که از این پس بر آنان هجوم می‌برید». و چنان شد که رسول خدا ﷺ فرمودند تا آن که خدای عزوجل مکه را بر مسلمین گشود.

﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَلَهُوهُمْ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا﴾.

«و کسانی از اهل کتاب را که از مشرکان پشتیبانی کرده بودند، از قلعه‌هایشان» و دژها و برج و باروهایشان که سخت مستحکم بود «فرود آورد و در دل‌هایشان رعب افکند» یعنی: هول و هراسی سخت افکند تا بدانجا که خود را به کشته شدن و فرزندانش را و زنانشان را به اسارت تسلیم کردند به طوری که «گروهی را می‌کشید و گروهی را به اسارت می‌گرفتید» که گروه اول مردانشان و گروه دوم زنان و فرزندانشان بودند.

آری! یهود بنی قریظه در غزوه احزاب پیمانی را که میان آنها و رسول خدا ﷺ بود، شکستند و لشکریان شرک را علیه رسول خدا ﷺ یاری و پشتیبانی کردند و با احزاب شرک همپشت شدند و چون احزاب ناکام گشته و از میدان معرکه گریختند، خدای عزوجل جبرئیل علیه السلام را نزد رسول خویش فرستاد و او وحی الهی را بدین مضمون به ایشان ابلاغ کرد: «خدای عزوجل به تو فرمان می دهد که به سوی بنی قریظه به پا خیزی».

رسول خدا ﷺ در دم به پا خاسته و مردم را به یورش بر بنی قریظه فرمان دادند. بر جهای بنی قریظه در چند مایلی مدینه بود و این فرمان بعد از نماز ظهر صادر شد پس رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگز کسی از شما نماز عصر را جز در بنی قریظه نخواند». مردم حرکت کردند و رسول خدا ﷺ خود از پی آنان حرکت نموده و بر مدینه ابن ام مکتوم رضی الله عنه را جانشین خویش ساختند و پرچم سپاه را به علی رضی الله عنه سپردند. بنی قریظه به مدت بیست و پنج شب در محاصره آن حضرت ﷺ بودند و چون این حالت دشوار بر آنان به درازا کشید، ناگزیر به داوری سعد بن معاذ رضی الله عنه رئیس قبیله «اوس» که در جاهلیت هم پیمان شان بود، تن در دادند.

سعد رضی الله عنه آمد و رسول خدا ﷺ به اصحاب علیهم السلام فرمودند: «در برابر سرورتان به پا خیزید». مسلمانان به احترام و بزرگداشت سعد در محل ولایت وی به پا خاستند تا حکم وی در مورد یهود نافذتر باشد. چون سعد نشست، رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: «این گروه - و به سوی بنی قریظه اشاره کردند - به داوری تو تن در داده اند پس به هر چه خواهی بر آنان حکم کن». سعد رضی الله عنه گفت: آیا حکم من بر آنان و بر اهل این خیمه نیز نافذ است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری!». آن گاه سعد رضی الله عنه به جایی از خیمه اشاره کرد که رسول خدا ﷺ در آن نشسته بودند و در حالی که به احترام و اکرام ایشان روی خویش را از ایشان برگردانیده بود، گفت: و بر کسانی که در اینجا نیز نشسته اند، حکم من نافذ است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! آن گاه گفت: «من درباره آنان چنین حکم می کنم که مردان جنگنده شان کشته شوند و زنان و فرزندان شان به اسارت درآیند و اموال شان به غنیمت گرفته شود». رسول خدا ﷺ فرمودند: «حقا که به حکم خدا عزوجل از فراز هفت آسمان حکم کردی».

آن گاه فرمان دادند تا مردانشان را - که میان هفتصد تا هشتصد تن بودند - گردن زدند و کودکانی را که هنوز بالغ نشده بودند، با زنانشان اسیر ساختند.

﴿وَأَوْزَتْكُمْ أَرْضَهُمْ وَدَيْرَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾

«و زمین شان را» یعنی: املاک و نخلستان هایشان را «و دیارشان را» یعنی: منازل، برجها و قلعه هایشان را «و مال هایشان را» که عبارت از زیورات، اثاثیه، چهارپایان، اسلحه، درهم ها و دینار هایشان بود «و نیز زمینی را که هنوز پا به آنجا نگذارده بودید، به شما میراث داد» که مراد از آن، زمین خیبر است و در آن وقت هنوز مسلمانان آن را فتح نکرده بودند و خداوند ﷻ آن را به ایشان وعده داد. به قولی: مراد از زمینی که مسلمانان هنوز پا به آنجا نگذاشته بودند، هر سرزمینی است که تا روز قیامت به دست مسلمانان فتح می شود «و خدا بر هر چیزی تواناست».

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: چون رسول خدا ﷺ سرزمین بنی قریظه را فتح کردند و از آنان اموال نفیسی را به غنیمت گرفتند، زنان آن حضرت ﷺ پیرامون ایشان نشستند و گفتند: «یا رسول الله! دختران کسری و قیصر غرق زر و زیورند و کنیزان و خدم و حشم دارند و ما در این وضعیت تنگ و دشوار از فقر و فاقه که می بینید به سر می بریم!». پس، از آن حضرت ﷺ خواستند تا بر هزینه زندگی شان بیفزایند. همچنین آن ها با همدیگر چشم و همچشمی داشته و برخی بر برخی دیگر رشک می ورزیدند و بدین گونه رسول خدا ﷺ را اذیت می کردند. بدین جهت، رسول خدا ﷺ از آنان یک ماه ایلاء کردند آن گاه خدای ﷻ این آیه را که به نام آیه «تخیر» نامیده می شود، نازل کرد: «ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگانی دنیا و زینت آنید» یعنی: اگر گشایش و خرمی و رفاهیت و تنعم دنیا را می خواهید «بباید تا شما را متعه دهم» و آن متعه طلاق است که عبارت از لباس، یا هدیه، یا مالی است که برای خوشحال نمودن زن - به حسب حال و توان مالی شوهر - به وی پرداخته می شود «و» پس از آن «به رها کردنی نیک رهایتان کنم» یعنی: بی

آن که زبانی از سوی من ببینید - مطابق سنت - طلاقتان دهم تا بیرون از خانه من هر چه از تجمل دنیا که خواسته باشید، به دست آورید.

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

«و اگر خواستار خدا و رسول وی و سرای آخرت هستید» و بهشت و نعمت‌های آن را می‌خواهید «پس بی‌گمان خدا برای نیکوکاران شما» یعنی: برای کسانی از شما که عمل شایسته انجام می‌دهند «پاداش بزرگی را آماده کرده است».

بعد از نزول این دو آیه، رسول خدا ﷺ زنان خویش را فراخواندند و این دو آیه را بر یکایک آنان خواندند. ولی زنانشان همه - به اتفاق - ماندن در زندگی پیامبر ﷺ را بر طلاق ترجیح دادند. عائشه رضی الله عنها می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ ما را (در میان طلاق و ماندن در نکاح خود) مخیر ساختند و ما ایشان را اختیار کردیم پس این (رخداد) را طلاق نشمردند». یادآور می‌شویم که در این هنگام، زنان پیامبر ﷺ نه تن بودند؛ پنج تن از قریش و چهار تن از غیر آنان. ولی همسران رسول خدا ﷺ (امهات المؤمنین) که در طول حیات آن حضرت ﷺ به همسری ایشان درآمده‌اند، در مجموع دوازده تن بودند، که در میان همه آن‌ها فقط یک دختر باکره - یعنی سیدتنا عائشه رضی الله عنها - وجود داشت و بقیه همه زنانی بیوه بودند که ازدواج پیامبر ﷺ با آنان، برای الفت دادن دل‌ها و به‌خاطر نشر دعوت اسلامی بود.

اینک به معرفی مختصر همسران پیامبر ﷺ می‌پردازیم:

۱- خدیجه دختر خویلد رضی الله عنها: اولین همسر رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت ﷺ

با وی در مکه ازدواج کردند و بعد از نبوت نیز هفت سال با آن حضرت ﷺ زندگی کرد و بعد از آن درگذشت. رسول خدا ﷺ در حیات وی، با هیچ زن دیگری ازدواج نکردند و او اولین زنی بود که ایمان آورد و تمام فرزندان آن حضرت ﷺ - بجز ابراهیم - از او به دنیا آمده‌اند.

۲- سوده دختر زمعه عامری رضی الله عنها: رسول خدا ﷺ در مکه با وی عروسی کردند و در مدینه درگذشت.



- ۳- عائشه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه: دانشمند فقیه محدثه‌ای است که احادیث بسیاری را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نه سالگی وی در مدینه با او عروسی کردند و نه سال با ایشان زندگی کرد و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کردند، او هژده سال داشت.
- ۴- حفصه دختر عمر بن الخطاب رضی الله عنه: قریشی بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با وی ازدواج کردند سپس طلاقش دادند پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «خداوند به تو فرمان می‌دهد که به حفصه رجوع کنی زیرا او بسیار روزه‌دار و بسیار نمازگزار است» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مجدداً به او رجوع کردند.
- ۵- ام سلمه رضی الله عنها: اسم وی هند است و او دختر ابی امیه مخزومی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را از پسرش سلمه خواستگاری کردند.
- ۶- ام حبیبه رمله دختر ابی سفیان رضی الله عنه: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سال هفتم هجری بعد از مرگ شوهرش در حبشه، با وی ازدواج کردند و وکیل وی در ازدواجش عمرو بن امیه ضمیری رضی الله عنه بود و نجاشی رضی الله عنه مبلغ چهارصد دینار از جای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی مهر داد.
- ۷- زینب دختر جحش رضی الله عنها: آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از طلاق دادن وی از سوی شوهرش زید بن حارثه رضی الله عنه به فرمان الهی با وی ازدواج کردند تا عادت فرزند خواندگی از میان برود و ابطال گردد. اسم وی بره بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را زینب نامیدند.
- ۸- زینب دختر خزیمه رضی الله عنها: هشت ماه بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با وی ازدواج کردند، درگذشت. او را در جاهلیت ام‌المساکین می‌نامیدند زیرا مساکین را بسیار اطعام می‌کرد.
- ۹- صفیه دختر حی، فرزند اخطب هارونی رضی الله عنه: از اسرای خیبر بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن که او را آزاد کردند، با وی ازدواج نمودند. نقل است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را با هفت «اروس» از دحیه کلبی خریداری کرده بودند.

۱۰- ریحانه دختر زید رضی الله عنهما: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سال هشتم هجری با وی ازدواج کردند و پس از حجه الوداع رحلت کرد. شوهر اول وی در جنگ کشته شده بود.

۱۱- جویریة دختر حارث مصطلقی رضی الله عنهما: از اسرای بنی مصطلق و نام وی بره بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شعبان سال ششم هجری با وی ازدواج کردند و او را جویریة نامیدند.

۱۲- میمونه دختر حارث هلالی رضی الله عنهما: آخرین زنی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با وی ازدواج کردند.

همچنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو کنیز داشتند، به نامهای ماریه قبطی که مادر فرزندان ابراهیم بود و دیگری ریحانه.

﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّبِعُوْا اٰيٰتِ الْغٰثِقٰثِ الَّذِيْنَ يَّاتُوْنَكُم مِّنْ بَاطِنِ السَّمٰوٰتِ يَخْفٰوْنَ عَنَّا ۗ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اَوْ نَبْصُرُ لَخَرَجْنَا عَلَيْهِمْ كَمَا جِئُوْا بِالْحٰجِزَةِ ۗ لٰكِنَّا نَعْتَدُ لَآئِمَّةً يَّوْمَ لَا يُجْزٰى عَنْهَا نَفْسٌ ۗ اُولٰٓئِكَ اَجْرَبُوْا ۗ وَكٰذٰبٌ عَظِيْمٌ ۗ﴾  
 ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّبِعُوْا اٰيٰتِ الْغٰثِقٰثِ الَّذِيْنَ يَّاتُوْنَكُم مِّنْ بَاطِنِ السَّمٰوٰتِ يَخْفٰوْنَ عَنَّا ۗ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اَوْ نَبْصُرُ لَخَرَجْنَا عَلَيْهِمْ كَمَا جِئُوْا بِالْحٰجِزَةِ ۗ لٰكِنَّا نَعْتَدُ لَآئِمَّةً يَّوْمَ لَا يُجْزٰى عَنْهَا نَفْسٌ ۗ اُولٰٓئِكَ اَجْرَبُوْا ۗ وَكٰذٰبٌ عَظِيْمٌ ۗ﴾

بعد از خطاب مستقیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، همسران شان مورد خطاب قرار می گیرند تا حق تعالی ایشان را به مقام بلند تقوا رهنمون گردد:

«ای همسران پیامبر! هرکس از شما بدکاری آشکاری به عمل آورد» یعنی: گناه بزرگی مرتکب شود که زشتی آن آشکار و بدی و ناشایستی آن واضح باشد؛ مانند نافرمانی شوهر و درپیش گرفتن اخلاق ناشایست. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «مراد از بدکاری آشکار، همین دو کار است». شاه ولی الله دهلوی می گوید: «مراد در اینجا ایذای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زبان درازی است». ابن کثیر می گوید: «این جمله شرط است و شرط مقتضی وقوع آن نیست زیرا خدای عز و جل همسران پیامبرش را از این ناشایستگی معصوم قرار داده و ایشان را از آن پاک و بیزار گردانیده است». ابوحیان می گوید: «نباید پنداشته شود که مراد از (فاحشه) در این آیه، عمل زناست زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حریم پاک خانواده ایشان از این عمل معصومند و به دلیل این که خداوند متعال (فاحشه) را در اینجا به وصف (مبینه) یعنی (فاحشه آشکار) مقید کرده است، درحالی که زنا از اموری است که پنهانی انجام گرفته و در ارتکاب آن مخفی کاری صورت می گیرد». آری! هرکس از شما زنان پیامبر بدکاری آشکاری به عمل آورد «عذابش دوچندان می شود» در دنیا و آخرت زیرا عذاب آن ها دوچندان عذاب غیر آنان از زنانی

است که مرتکب عملی مانند عمل آنان گردند و این به سبب جایگاه رسول اکرم ﷺ و بلندی مرتبه همسران شان است.

ابن کثیر می گوید: «همسران رسول خدا ﷺ در منازل آن حضرت ﷺ واقع در اعلیٰ علیین بهشت بر فراز منازل همه خلائق در مقام (وسیله) که نزدیکترین منازل بهشت به سوی عرش رحمان است، جای می گیرند. پس چنان که ثواب و پاداش آن ها دوچندان است (آیه بعد)، عدل خداوند ﷻ اقتضا می کند که افزایش عذاب به افزایش ثواب پیوسته باشد. بدین جهت است که نکوهش شخص گنه کاری که عالم است، سخت تر از نکوهش گنه کار جاهل می باشد زیرا معصیت از سوی عالم زشت تر است و به همین دلیل است که حد آزاد بر حد برده فرونی دارد و کافر رجم نمی شود».

«و این امر» یعنی: دو چندان کردن عذاب آنان «بر خداوند آسان است» پس آن را بزرگ نمی شمارد و بر وی دشوار نیست و این که ایشان زنان پیامبر ﷺ هستند، پروردگار را از دوبرابر کردن عذابشان باز نمی دارد؛ هرگاه بدکاری آشکاری به عمل آورند.

﴿وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ لَلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا﴾<sup>(۳)</sup>

«و هرکس از شما که برای خدا و پیامبر او قانت باشد و کار شایسته کند» یعنی: هرکس از شما همسران پیامبر ﷺ که با اطاعت و فرمان پذیری کامل، برای خدا و رسولش گردن نهد و فروتنی و تسلیم و عمل صالح پیشه کند «پاداشش را دو بار به او می دهیم» دوچندان آنچه که غیر وی از زنان با انجام دادن این طاعت سزاوار آن هستند؛ یک بار در برابر انجام طاعت از سوی آن ها و یک بار هم در برابر این که ایشان طالب خشنودی پیامبر ﷺ هستند. همچنین از آن جهت که زنان پیامبر ﷺ مقتدا و الگو می باشند پس یک پاداش؛ پاداش عمل آن هاست و پاداش دیگر؛ پاداش امامت و پیشوایی آن ها «و برایش روزی ای نیک» و بسیار ارجمند «فراهم می کنیم» که همانا بهشت برین است.

﴿يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتُ مِنْ النِّسَاءِ اِنْ اَتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾<sup>(۴)</sup>

«ای همسران پیامبر! شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید» و هیچ گروهی از زنان امت با شما در فضیلت‌تان همطرازی و برابری نمی‌توانند کرد «اگر سر تقوا دارید پس در سخن‌گفتن ملایمت نکنید» یعنی: هنگامی که با مردان نامحرم سخن می‌گویید، تن صدایتان را پایین نیاورید و نرم و ملایم سخن نگویید چنان‌که زنان فتنه‌برانگیز چنین می‌کنند «که آن‌گاه کسی که در دلش بیماری است» یعنی: کسی که بدکار یا منافق است «طمع می‌ورزد. و نیکو سخن گوید» نزد مردم، طبق سنتهای شرع؛ سنجیده و به‌دور از شک برانگیزی، به‌طوری که شنونده چیزی از آن را ناشایست و غیرشرعی تلقی نکند.

خدای عَلَّمَهُ در این آیه روشن می‌کند که این فضیلت فقط هنگامی برای همسران پیامبر رَبِّهِمْ مسلم است که به تقوی پایبند باشند، نه به صرف این که با پیامبر رَبِّهِمْ پیوند دارند. ستایش خدای عَلَّمَهُ را که از زنان پیامبر رَبِّهِمْ - هم در حیات پیامبر رَبِّهِمْ و هم بعد از رحلتشان - جز تقوا و ایمان راستین و حرکت صادقانه در پی راه و روش ایشان، عمل دیگری روی نداد.

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

«و در خانه‌هایتان قرار گیرید» اصل «قرن»: «اقررن» بوده است. یعنی: شما زنان پیامبر رَبِّهِمْ به قرار و آرام گرفتن در خانه‌های خویش و بیرون نشدن از آن - جز برای حاجتی - مأمور هستید. شایان ذکر است که ادای نماز در مساجد به شرط آن، از حوایج شرعی است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لا تمنعوا إماء الله مساجد الله وليخرجن وهن تفلات». «کنیزکان خدا عَلَّمَهُ را از مساجد وی منع نکنید و باید در حالی به مسجد بیرون روند که خوشبویی استعمال نکرده باشند». در روایتی آمده است: «ویوتهن خیر لهن». «و خانه‌هایشان برایشان بهتر است». چنان‌که احادیث دیگری نیز تقویت‌کننده این معنی است که نماز زن در خانه وی، بهتر از نماز وی در مسجد است. «و مانند زینت‌نمایی روزگار جاهلیت پیشین، زینت‌نمایی نکنید» تبرج: عبارت از آن است که زن؛ تجمل، زینت و زیبایی‌های خود را که شهوت مردان را برمی‌انگیزد و ستر آن بر وی واجب است، آشکار گرداند. قبل از اسلام، زنان در انظار بیگانگان آرایش

می کردند و زیبایی‌های فتنه انگیز خود را برای مردان نامحرم آشکار می ساختند چنان که امروز در جاهلیت معاصر همین کار را می کنند.

«و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید» در هر آنچه که مشروع است و در هر آنچه که رسول خدا ﷺ شما را به آن - از امور دنیا دستور می دهد. مخصوص ساختن نماز و زکات به یادآوری و سپس ذکر عام تمام طاعات دیگر، برای نمایاندن این حقیقت است که اگر کسی بر نماز و زکات پایبند باشد، خود این عمل، او را به انجام دادن دیگر طاعات وامی دارد «جز این نیست که خدا می خواهد تا پلیدی را ای اهل بیت پیامبر از شما دور کند» یعنی: ای اهل بیت نبوت! خداوند ﷻ شما را به تقوی و طاعت سفارش کرده است تا گناه و معصیتی را که به سبب فرو گذاشتن اوامر و ارتکاب منهیات وی روی می دهد و شرف و عزتتان را به پلیدی می آید، از شما دور گرداند «و تا پاک گرداند شما را به پاک کردنی» از پلیدی‌ها و زشتی‌های گناهان.

این وصایا برای زنان پیامبر ﷺ، به معنای آن نیست که همسران ایشان بر چنان حالت بدی قرار داشته‌اند که اقتضای منع آنان را می کرده است بلکه مراد، واداشتنشان به فضایل و ارزش‌های برتر و والاتر است. شایان ذکر است که زنان امت نیز در لزوم آراسته شدن به این اخلاق و عادات، تبع زنان پیامبر ﷺ هستند.

به قول ابن عباس، عکرمه، عطاء و سعیدبن جبیر، مراد از اهل بیت ذکر شده در این آیه: مخصوصا زنان پیامبر هستند و حق هم همین است زیرا آیه کریمه درباره آنان نازل شده است و ماقبل و مابعد این آیه نیز درباره آن هاست و ذکری از علی و همسرش فاطمه و فرزندان حسن و حسین علیهم السلام در این آیات نرفته است. اما ابن کثیر می گوید: «با آن که آیه کریمه مخصوصا درباره زنان پیامبر ﷺ نازل شده اما الزاما مراد این نیست که فقط آن‌ها در نامگذاری به «اهل بیت» و در مفهوم این خطاب مورد نظر باشند نه دیگران. ابن کثیر اضافه می کند: حقیقتی که در آن هیچ کسی که در قرآن کریم تدبر نماید، شک نمی تواند کرد این است که: زنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله همگی مورد خطاب این آیه بوده و در تحت آن داخل اند و اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می روند زیرا سیاق کلام با آن هاست».

﴿وَأذْكُرَنَّ مَا يُلْتَلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا

«و آنچه را که در خانه‌های شما از آیات الله» یعنی: از قرآن «و از حکمت» یعنی: از سنت «خوانده می‌شود یاد کنید» یعنی: آیات قرآنی و سنت نبوی‌ای را که در خانه‌هایتان خوانده می‌شود و از خانه‌هایتان برمی‌جوشد و فیضان می‌کند، یاد کنید و یاد گیرید زیرا وحی فقط در خانه‌های شما نازل می‌شود، نه در خانه‌های سایر مردم و حکمت: یعنی معدن سنت و سرچشمه فیضان آن که شخص رسول خدا ﷺ هستند، در خانه‌های شماست پس به خواندن و یاد کردن قرآن و حکمت و آموزش دادن آن برای دیگران قیام ورزید «بی‌گمان خداوند لطیف است» به اولیا و اهل طاعت خویش «و آگاه است» از تمام خلقش لذا آنچه را که در کار دین شایسته است، می‌داند و تدبیر می‌کند و به سخنان و افعال شما دانا و آگاه است پس، از مخالفت امر و نهی خدا ﷻ و نافرمانی پیامبرش بپرهیزید.

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنَاتِينَ وَالْقَنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَشِيعِينَ وَالْخَشِيعَاتِ وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ وَالصَّامِتِينَ وَالصَّامِتَاتِ وَالْحَافِظِينَ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿۳۵﴾.

«بی‌گمان مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان قانت و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه‌دهنده و مردان و زنان روزه‌دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند، خدا برای همه آنان آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است» در برابر این طاعات و عبادات و اعمال صالح ایشان.

﴿الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ﴾ [الأحزاب: ۳۵] اسلام، ورود به دین خدای ﷻ و گردن نهادن برای وی همراه با عمل است. حق تعالی برای تشریف و گرامیداشت زنان مسلمان، ایشان را بر مردان مسلمان عطف کرد. همچنین در همه اوصاف دیگری که در این آیه ذکر می‌شود، هدف از ذکر صریح زنان - با وجود آن که ایشان در مفهوم (مسلمین) و (مؤمنین) و مانند آن از اوصاف مندرج در این آیه - از باب تغلیب مذکر بر مؤنث که روش معمول در کلام عرب است، داخل‌اند - گرامیداشت و تشریف ایشان می‌باشد.

﴿وَالْمُؤْمِنِينَ﴾: مؤمنان کسانی اند که به خدا ﷻ، فرشتگان، پیامبران، کتاب‌های آسمانی، روز آخرت و قضا و قدر که خیر و شر آن از سوی خداوند ﷻ است، ایمان دارند. ذکر مردان و زنان مؤمن پس از مردان و زنان مسلم، دلیل بر آن است که اسلام غیر از ایمان است و اسلام از ایمان عام‌تر می‌باشد.

﴿وَالْقَانِتِينَ﴾: قانت، عابد اطاعت‌کننده در کمال آرامش و وقار است. به‌قولی دیگر: قانت کسی است که بر عبادت و طاعت مواظبت و استمرار می‌ورزد.

﴿وَالصَّادِقِينَ﴾: صادق کسی است که به‌راستی سخن بگوید و از دروغ پرهیزد و بر پیمانی که به‌حق و عدل بسته، وفا کند. البته صدق از نشانه‌های ایمان است چنان‌که کذب از نشانه‌های نفاق می‌باشد.

﴿وَالصَّابِرِينَ﴾: صابر کسی است که از آلودگی به شهوات شکیبایی کند و بر دشواریهای تکلیف و طاعات و آزمایش‌ها پایداری ورزد.

﴿وَالْخَاشِعِينَ﴾: خاشع کسی است که برای خدای ﷻ در قلب و اندام‌ها فروتن است و از او می‌ترسد و در عبادات خویش برای وی فروتنی می‌کند.

﴿وَالْمُتَصَدِّقِينَ﴾: متصدق کسی است که آنچه را خداوند ﷻ از مال خود بر وی فرض گردانیده است و آنچه را که از وی پرداخت داوطلبانه آن را خواسته است، یعنی در انفاق مستحب صدقه می‌کند.

بعد از آن ذکر مردان و زنان روزه‌دار آمده است زیرا روزه از بزرگترین وسایل کمک‌کننده بر شکستن شهوت می‌باشد: ﴿وَالْحَافِظِينَ﴾: یعنی مردان و زنان مسلمانی که شرمگاه‌های خویش را - با عفت‌ورزی و پاکدامنی و بسنده کردن برحلال - از حرام حفظ می‌کنند.

﴿وَالذَّاكِرِينَ﴾: مردان و زنان مسلمانی اند که خدا ﷻ را - با گفتن تسبیح و تحمید و تکبیر و با قرائت قرآن و اشتغال به علم - در تمام احوال یاد می‌کنند. در حدیث شریف به روایت ابی‌سعید خدری ؓ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون مرد زنش را در شب بیدار کند آن‌گاه هردو برخیزند و دو رکعت نماز بگزارند، قطعاً آن دو در آن شب از جمله مردان و زنانی هستند که خدای ﷻ را بسیار یاد کرده‌اند».

در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است که: ام سلمه رضی الله عنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا رسول الله! چه دلیلی دارد که من می‌شنوم از مردان در قرآن یاد می‌شود ولی از زنان یاد نمی‌شود؟ همان بود که خدای عز و جل این آیه را نازل فرمود.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ﴿۳۱﴾﴾

«و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای را نرسد که چون خدا و رسولش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد» یعنی: برای کسی که به خداوند متعال ایمان دارد، جایز و درست نیست که چون خدا عز و جل یا پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم به کاری فرمان می‌دهند، چون و چرا کند و در کار خویش اختیار داشته باشد که آنچه خود می‌خواهد بکند بلکه بر وی واجب است تا کاری را انجام دهد که از وی خواسته شده است و باید خود را وقف امری کند که خدای عز و جل برای وی خواسته و انتخاب کرده است به طوری که رأی وی تابع رأی شریعت و انتخاب وی پیرو انتخاب شریعت باشد. ابن کثیر می‌گوید: «این آیه عام است در تمام امور». در حدیث شریف آمده است: «والذي نفسي بيده لا يؤمن أحدكم حتى يكون هواه تبعاً لما جئت به». «سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاه که خواسته وی پیرو چیزی باشد که من آن را آورده‌ام».

«و هرکس الله و رسول او را نافرمانی کند» در امری از امور «قطعا در گمراهی آشکاری افتاده است» یعنی: او به چنان گمراهی آشکار و واضحی از راه حق گمراه شده است که مخفی نیست. نسفی می‌گوید: «اگر نافرمانی خدا و رسول در رد و انکار باشد، آن گمراهی، کفر است و اگر نافرمانی در فعل باشد - همراه با پذیرش امر و اعتقاد به وجوب - آن گمراهی، خطا و فسق است».

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه درباره زینب دختر جحش رضی الله عنها که دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود نازل شد چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمودند: «من می‌خواهم تو را به ازدواج زیدبن حارثه در آورم زیرا او را برای تو پسندیده‌ام». زینب گفت: «یا رسول الله! ولی من او را برای خود نمی‌پسندم، من در حسب از او برتر و دختر عمه شما هستم، من این کار را نمی‌کنم». همان بود که این آیه نازل شد. آن‌گاه زینب رضی الله عنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «اینک از شما اطاعت می‌کنم و هر آنچه



می‌خواهید بکنید». همان بود که رسول خدا ﷺ او را به عقد نکاح زید ﷺ درآوردند و زید با وی عروسی کرد. زید ﷺ - چنان که گذشت - برده آزادشده رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت ﷺ او را پسر خویش خوانده بودند. پس آن حضرت ﷺ از جای زید به زینب ده دینار و شصت درهم و یک چادر و پیراهن و لحاف و مقداری از مواد خوراکی و خرما مهریه دادند و او نزدیک به یک سال، یا بیشتر از آن در خانه زید ماند. آری! خدای ﷻ می‌خواست تا زینب را با ازدواج زید بیازماید و با این کار، بنیاد عصیبت جاهلی و امتیاز طبقاتی و نژادی را ویران ساخته و اساس برتری را بر بنیاد اسلام و تقوی قرار دهد ولی آخر کار میان زید و زینب ناسازگاری روی داد و این ناسازگاری سبب شد تا خدای ﷻ حکم دیگری را نازل کند که از قبل آن را فیصله کرده بود و این حکم مبتنی بر حکمت‌ها و مصلحت‌های دیگری بود که بیان خواهد شد.

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٢٧﴾﴾.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از انس ﷺ روایت شده است که فرمود: زیدبن حارثه ﷺ نزد رسول خدا ﷺ آمده و از زینب دختر جحش همسرش - ﷺ - به ایشان شکایت می‌کرد. ادامه ماجرا را از زبان آیه بشنوید: «و یاد کن» ای پیامبر ﷺ! «چون به کسی که الله بر وی نعمت ارزانی داشته» او زیدبن حارثه ﷺ است که خدای ﷻ با نعمت اسلام بر او انعام نمود «و تو نیز بر وی انعام کرده‌ای» به این که او را از بردگی آزاد کرده و فرزند خویشش خواندی و پس از آن که رسم فرزند خواندگی منسوخ شد باز هم تو مولای او هستی. آری! چنان که گفتیم؛ زید از اسرای دوران جاهلیت بود که خدیجه همسر رسول خدا ﷺ او را به ایشان بخشید و رسول خدا ﷺ او را آزاد کرده و فرزند خویش خواندند و زینب دختر عمه خود ﷺ را که دختری از اشراف زادگان قریش بود به ازدواج وی درآوردند. آری! یاد کن آن گاه که به زید «می‌گفتی» هنگامی که از زینب نزد تو شکایت می‌کرد و تمهیدات طلاق دادن وی را فراهم می‌کرد: «نگاه دار بر خود همسرت را» یعنی: زینب ﷺ را «و از خدا پروا بدار» در کار وی و بر

طلاق دادنش تعجیل نکن. رسول خدا ﷺ این سخن را از باب سفارش و رعایت ادب به زید گفتند، وگرنه حقیقت کار باید طور دیگری شکل می‌گرفت: «و آنچه را که خدا پدیدار کننده آن است، در ضمیر خویش نهان می‌کردی» و آن عبارت از تصمیم تو به ازدواج با زینب در صورتی بود که زید ﷺ او را طلاق دهد. آری! حقیقت امر این بود که خداوند ﷻ به رسول خویش وحی کرده بود که زید به زودی زینب را طلاق خواهد داد و تو باید بعد از وی با او ازدواج کنی تا عادت فرزندخواندگی و آثار آن از بین رفته و این رسم جاهلی که زن پسر خوانده بر پدر خوانده حرام تلقی می‌شد، کاملاً ابطال گردد.

«و از مردم می‌ترسیدی» یعنی: از آنان حیا می‌کردی، یا از این نحوه برداشت‌شان می‌ترسیدی که مبادا بگویند: رسول خدا ﷺ برده آزاد شده خویش را دستور داد تا زنش را طلاق دهد، برای این که خود او با وی ازدواج کند «و خدا سزاوارتر است به این که از او بترسی» و در هر حالی از او حیا کنی و بیمناک باشی. آخر! تو می‌دانستی که این روند از شکل‌گیری قضیه زینب - که در آغاز با هدف ابطال امتیازات جاهلی، ازدواج وی با زید به انجام رسد و سپس با همین هدف، یعنی ابطال عادت جاهلی تحریم زن فرزندخوانده بر پدر خوانده، میان آن دو مفارقت روی دهد - همه برنامه از قبل طراحی شده خدای سبحان بود. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «اگر رسول خدا ﷺ کتمان‌کننده چیزی از وحی الهی می‌بودند، باید این آیه را کتمان می‌کردند ولی ایشان کسی نبودند که وحی الهی را پنهان کنند».

«پس چون زید حاجت خویش را از او برآورد» با نکاح و آمیزش با وی، به گونه‌ای که دیگر برای زید در زینب حاجتی باقی نماند زیرا فضای زندگی مشترک آن‌ها به گونه‌ای سرد و تیره شده بود که زید جز طلاق وی راه دیگری نداشت؛ «او را به ازدواج تو درآوردیم» یعنی: چون زید از زینب فارغ البال شد و او را طلاق داد، زینب را به ازدواج تو درآوردیم و ما خود متولی تزویج وی به تو بودیم، به این معنی که به تو وحی فرستادیم تا بی ولی و عقد و مهر و شهود، با وی ازدواج کنی. آری! اعلام این قضیه از سوی خدای عز و جل به پیامبرش، خود تزویج زینب از جانب وی برای پیامبرش بود بدین جهت، رسول خدا ﷺ بی‌اجازه زینب و بدون عقد و تعیین مهر و هر امر دیگری که در حق امتشان در نکاح شرط است، با زینب عروسی کردند چنان‌که روایات صحیح، بیانگر این رویداد است.

مسلم، احمد و نسائی روایت کرده‌اند: «چون عده زینب سپری شد، رسول خدا ﷺ به زید شوهر سابق وی گفتند: برو و زینب را برای من خواستگاری کن. زید نزد زینب رفت و به او مژده داده خواسته رسول خدا ﷺ را با او در میان گذاشت. زینب در جواب وی گفت: من هیچ کاری نمی‌کنم تا از پروردگارم مشورت نخواهم. پس برخواست و به نمازگاه خویش رفت. همان بود که این آیه نازل شد.

سپس خداوند متعال حکمت در ازدواج رسول خود ﷺ با زینب را بیان کرده می‌فرماید: «تا بر مؤمنان هیچ حرجی نباشد» یعنی: هیچ تنگی و دشواری و گناه و محظوری نباشد «در مورد همسران پسر خواندگان‌شان» یعنی: در ازدواج با زنان کسانی که آنان را پسر خویش خوانده‌اند «آن‌گاه که» پسر خواندگان «حاجت خویش را از آنان برآورده باشند» برخلاف پسر حقیقی که زن وی بر پدرش به مجرد عقد حرام می‌شود.

اعراب بر این باور بودند که زنان پسرخواندگان‌شان همچون زنان پسران حقیقی‌شان بر آنان حرام‌اند پس خدای عزوجل به آنان خبر داد که زنان پسر خواندگان‌شان بر آنان حلال‌اند «و امر الله انجام یافتنی است» خواه ناخواه و به طور حتم.

انس رضی الله عنه می‌گوید: «زینب دختر جحش بر دیگر همسران رسول خدا ﷺ فخر می‌ورزید و می‌گفت: شما را خانواده‌هایتان به نکاح پیامبر ﷺ درآورده‌اند، درحالی که مرا خداوند عزوجل از فراز هفت آسمان به نکاح پیامبر خویش درآورد». محمد بن عبدالله بن جحش می‌گوید: «زینب و عائشه بر یک دیگر فخر فروشی کردند؛ زینب گفت: من کسی هستم که حکم ازدواجم با پیامبر ﷺ از آسمان نازل شد». و عائشه گفت: «من کسی هستم که برانتم از آسمان نازل شد». پس زینب به برتری عائشه رضی الله عنها اعتراف کرد.

در این آیه خصوصیتی را برای زید می‌یابیم که هیچ یک از اصحاب پیامبر ﷺ به آن مخصوص گردانیده نشده‌اند و آن، ذکر صریح نام وی در قرآن است. آری! به این ترتیب بود که نام وی جزء قرآن کریم گردید و تا قیامت تلاوت می‌شود، که این در واقع تعویضی برای وی از فخر کردن به پدری محمد ﷺ و دلجویی‌ای از وی است. وه! که این چه فخری است عظیم!

﴿مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ  
وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا﴾.

«بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض گردانیده» از ازدواج با زینب رضی الله عنها «هیچ حرجی نیست، این سنت الهی است که در میان پیشینیان نیز معمول بوده است» یعنی: قطعاً این سنت که خداوند متعال از امر نکاح و غیر آن بر پیامبران علیهم السلام و امت‌های گذشته حلال کرده بود، سنتی بسیار ریشه‌دار و قدیمی است «و فرمان الله همواره به اندازه مقدر است» یعنی: امر خدا جل جلاله یقینی و قطعی و برگشت ناپذیر است. (قدر) بر اراده ازلی پروردگار اطلاق می‌شود و ذکر (مقدوراً) بعد از آن، برای تأکید است.

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾<sup>(۳۹)</sup>

«همان کسانی که پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند» به سوی خلقتش و آن را با کمال امانتداری به آنان می‌رسانند «و از او می‌ترسند و جز خدا از هیچ کس بیم ندارند» پس ای محمد صلی الله علیه و آله! تو نیز به آنچه که مردم به سبب تبلیغ آیات الهی در بارهات می‌گویند، اهمیت نده و از این سخنان باکی نداشته باش. البته رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیروی از دستور الهی، به نیکوترین وجه به این مهم پرداختند، که پس از ایشان، مقام بلاغ تا روز قیامت به امت ایشان میراث مانده است. آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی به طور کامل تکالیف ابلاغ را به انجام رسانده می‌تواند که دلش از ترس بشر خالی باشد «و خدا حسابرسی را بس است» پس آنان را به درستی و در همه چیز مورد محاسبه قرار می‌دهد.

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾<sup>(۴۰)</sup>

در بیان سبب نزول آمده است: آن‌گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب ازدواج کردند، برخی از مردم گفتند: محمد صلی الله علیه و آله زن پسرخوانده‌اش را به نکاح گرفته! همان بود که خداوند جل جلاله نازل فرمود: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست» یعنی: او در حقیقت پدر زید بن حارثه رضی الله عنه نیست تا زن زید بر وی حرام باشد و نه او پدر هیچ کس دیگری است که از پشت وی به وجود نیامده باشد. می‌دانیم که از پسران برای آن حضرت صلی الله علیه و آله، ابراهیم، قاسم، طیب و طاهر به دنیا آمدند اما زنده باقی نماندند تا به سن مردی برسند «ولی» محمد صلی الله علیه و آله «فرستاده خدا و خاتم پیامبران است» خاتم یک

چیز، آخر آن است. لذا بعد از ایشان، دیگر پیامبری مبعوث نمی‌شود «و خداوند به همه چیز داناست» و می‌داند که فرزندان پسری پیامبر ﷺ به سن مردی نخواهند رسید و درخواهند گذشت.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و دیگران از جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مثلي ومثل الأنبياء كمثل رجل ابني داراً فأكملها وأحسنها إلا موضع لبنة. فكان من دخلها فنظر إليها قال: ما أحسنها، إلا موضع اللبنة، فأنا موضع اللبنة، حتي ختم بي الأنبياء». مثل من و مثل انبیای دیگر، مانند مثل مردی است که سرایی را بنا کرد و آن را به پایه اكمال رسانید و نیکو سامانش داد مگر جای یک خشت از آن را. پس چون کسی به آن سرا وارد می‌شد و به سوی آن می‌نگریست، می‌گفت: چه نیکو سرایی است، بجز موضع این خشت «که نقصی است در آن». لذا «بدانید» که موضع آن خشت، من هستم تا بدانجا که رسالت و نبوت به من ختم شده است». در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «رسالت و نبوت به پایان آمد و بعد از من دیگر رسول و نبی نیست». پس این سخن رسول خدا ﷺ بر مردم دشوار آمد لذا ایشان برای تسکین خاطر مردم فرمودند: «ولی مبشرات هست». مردم پرسیدند: یا رسول‌الله! مبشرات چیست؟ فرمودند: «رؤیای شخص مسلمان که جزئی از اجزای نبوت است».

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيْرًا ﴿١٤١﴾ وَسَبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَّاٰصِيْلًا ﴿١٤٢﴾﴾

«ای مؤمنان! خدا را ذکر کنید، به ذکر کردن بسیار» یعنی: در اغلب اوقات شب و روز، در بر و بحر، در سفر و حضر، در توانگری و فقر، در سلامتی و بیماری، در آشکار و نهان و در هر حالی. این دستور شامل انواع ذکر؛ مانند تقدیس، تمجید، تهلیل، تحمید، نماز، تلاوت قرآن، درود، دعا و همه طاعات می‌شود «و صبح و شام» یعنی: در اول و آخر روز «او را تسبیح گویند» مخصوص کردن این دو وقت به یادآوری، برای دلالت بر فضیلت این دو وقت بر سایر اوقات است زیرا در این دو وقت، فرشتگان شب و روز گرد هم می‌آیند. هرچند «تسبیح» نیز در مفهوم «ذکر» داخل است ولی مخصوص کردن آن به یادآوری، به منظور روشن ساختن فضل آن می‌باشد زیرا معنای تسبیح، تنزیه ذات الهی از صفات ناجایز است. لذا مرید خداوند متعال باید برای خویش حد معینی از اذکار و اوراد مأثوره را تخصیص داده و همیشه بر آن پایبند باشد. در حدیث شریف

آمده است: «ألا أنبئكم بخير أعمالكم وأزكاها عند مليككم وأرفعها في درجاتكم وخير لكم من إعطاء الذهب والورق وخير لكم من أن تلقوا عدوكم فتضربوا أعناقهم ويضربوا أعناقكم، قالوا: وما هو يا رسول الله؟ قال ذكر الله ﷻ». «آیا شما را آگاه نکنم از بهترین اعمالتان و پاکترین آنها در نزد خداوندگارتان و برترین آنها در درجاتتان و عملی که برای شما از صدقه دادن طلا و نقره و از این که با دشمنان روبرو شوید و شما گردنهای آنان را بزنید و آنها گردنهای شما را بزنند بهتر است؟ اصحاب گفتند: آن عمل چیست یا رسول الله! فرمودند: ذکر خدای ﷻ».

﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾ ﴿۱۳﴾

در بیان سبب نزول آمده است: چون آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ [احزاب: ۵۶] نازل شد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! تاکنون خداوند جل جلاله هیچ خیری را فرو نفرستاده است مگر این که ما را نیز در آن شریک کرده است اما این بار گویی شما به آن مخصوص گردانیده شده‌اید؟ پس نازل شد: «اوست کسی که بر شما صلاه می‌فرستد و فرشتگان او نیز بر شما صلاه می‌فرستند تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور برآورد» یعنی: حق تعالی بر شما صلاه می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌های معاصی به سوی نور طاعات، از تاریکی‌های گمراهی به سوی نور هدایت، از تاریکی‌های شک و حیرت به سوی نور یقین و طمأنینه و از تاریکی‌های نفس به سوی نورانیت قلب بیرون آورد. صلاه از جانب خداوند متعال بر بندگان: نزول رحمت و برکت وی بر آنان و صلاه از جانب فرشتگان: دعا و آمرزش‌خواهی برای بندگان است «و به مؤمنان همواره مهربان است» اما او با کافران در آخرت به عدل خویش معامله می‌کند، نه به مهر خویش.

﴿تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا﴾ ﴿۱۴﴾

«درودشان - روزی که با او ملاقات کنند - سلام است» یعنی: دعای خیر و شادباش مؤمنان از جانب خدای سبحان در روزی که او را - به هنگام مرگ، یا رستاخیز، یا به هنگام ورود به بهشت - می‌بینند، همانا سلام گفتنش بر آنان است. به قولی معنای «سلام» این است: خداوند جل جلاله آنان را از آفتها سالم نگه می‌دارد و در

روزی که با او دیدار می‌کنند، آنان را به ایمنی از ترس و هراس‌ها مزده می‌دهد» (و برای آنان پاداشی ارزشمند) و نیکو «آماده کرده است» در بهشت.

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ ﴿٤٥﴾.

«ای پیامبر! بی‌گمان ما تو را گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم» یعنی: تو بر امت خویش گواه هستی؛ لذا به سود کسانی که تصدیقت کرده و به تو ایمان آورده‌اند و علیه کسانی که تکذیب کرده و به تو کفر ورزیده‌اند، گواهی می‌دهی همچنین به یگانگی خداوند متعال گواهی می‌دهی و مزده دهنده بهشت هستی برای کسانی که از تو اطاعت کرده‌اند و بیم دهنده به دوزخ هستی برای کسانی که تو را تکذیب و نافرمانی کرده‌اند. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ به علی و معاذ رضی الله عنهما - که قبلا آنان را مأمور عزیمت به سوی یمن کرده بودند - چنین فرمودند: «بروید؛ بشارت دهید و نفرت نیفکنید، آسان بگیرید و سخت نگیرید زیرا بر من چنین فرمانی نازل شده است: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ﴾ [الأحزاب: ۴۵]».

﴿وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾ ﴿٤٦﴾.

«و نیز» ای پیامبر ﷺ! تو «دعوتگر به سوی خداوند هستی» پس بندگان خداوند ﷻ را به سوی توحید و ایمان به عقاید حق و عمل به آنچه که بر آنان مشروع گردانیده است، دعوت می‌کنی «به اذن او» یعنی: به امر پروردگار و بر اساس مقدرات او، نه از پیش خود. یا (باذن) یعنی: به توفیق و تسهیل او «و چراغی تابناک هستی» که از روشنی وجودت، در تاریکی‌های گمراهی پرتو برگرفته می‌شود چنان‌که با چراغ، دل تاریکی‌ها شکافته شده و تاریکی‌ها زوده می‌شود.

قرطبی می‌گوید: «این دو آیه، متضمن شش اسم برای رسول خدا ﷺ است».

﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا﴾ ﴿٤٧﴾.

«و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از جانب الله فضلی بزرگ» یعنی: پاداشی عظیم «خواهد بود» در بهشت؛ در برابر اعمال‌شان.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول نقل می‌کند: چون آیه ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [فتح: ۲] در شأن رسول خدا ﷺ نازل شد، مردی از مؤمنان گفت: گوارا بادتان یا رسول‌الله! اینک ما دانستیم که خدای سبحان با شما چه می‌کند

اما نمی‌دانیم که با ما چه خواهد کرد؟ پس خداوند ﷻ در سوره «فتح / ۵» آیه ﴿لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ﴾ و در این سوره این آیه را نازل فرمود.

﴿وَلَا تُطْعِ الْكٰفِرِيْنَ وَالْمُنٰفِقِيْنَ وَدَعٰ اٰذُنَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلٰى اللّٰهِ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيلًا﴾.

«و از کافران و منافقان فرمان مبر» در آنچه که به تو از برخورد سهل انگارانه در امر دین که مخالف با شریعت توست، مشورت می‌دهند «و به آزارشان اعتبار نده» یعنی: از آزارهایی که به تو - به سبب دعوت به سوی دین خدا ﷻ و صلابت و استواریت علیه دشمنان وی - می‌رسانند، باکی نداشته باش «و بر خدا توکل کن» زیرا «خداوند به عنوان کارساز بس است» برای تو پس کار خویش را در همه حال به او بسپار.

﴿يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ لِمَ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُوْنَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَٰحُوهُنَّ سَرَٰحًا جَمِيْلًا﴾.

«ای مؤمنان! چون زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید» و با آنان عقد ازدواج بستید «آن‌گاه پیش از آن‌که آنان را مساس کنید طلاقشان دادید» یعنی: آن‌گاه قبل از مقاربت و هم‌خوابگی با آنان طلاقشان دادید. از جماع به طور کنایه، به لفظ (مس) تعبیر شد؛ «دیگر شما را بر این زنان هیچ عده‌ای نیست که آن را بشمارید» که این حکم در میان فقها اجماعی است. یادآور می‌شویم که در نزد احناف و مالکی‌ها، خلوت صحیحه نیز در حکم خود مانند جماع است. نسبت دادن شمارش عده به مردان، دال بر این امر است که عده حق مردان است و آنانند که زنان مطلقه‌شان را در قبال آن محاسبه کرده و آن‌ها را بدان ملزم می‌گردانند. آری! زنان مطلقه‌ای که هنوز مردان با آنان نزدیکی و مجامعت نکرده‌اند، از حکم عده شمردن مستثنی هستند زیرا عده برای شناخت پاکی رحم زن از آب نطفه مرد (استبراء) است و در این مورد مقاربتی صورت نگرفته تا استبراء رحم انجام بگیرد «پس به آنان متعه بدهید» یعنی: به زنان مطلقه‌ای که قبل از مقاربت طلاقشان داده‌اید، متعه بدهید. بنابراین، زنی که قبل از جماع طلاق داده می‌شود، دارای دو حالت است: یا این است که مهری برایش مشخص شده، که در آن صورت سزاوار نصف مهر معین خویش است و در این حال، دادن متعه به او واجب نه بلکه سنت می‌باشد. یا این که برایش مهری معین نشده است، که در این صورت، بر اساس آیه کریمه سزاوار دریافت متعه می‌باشد و دادن متعه برایش - در نزد حنبلی‌ها و حنفی‌ها - واجب اما در نزد شافعی، دادن متعه به هر زن



مطلقه‌ای واجب می‌باشد، جز برای مطلقه قبل از جماعی که برای آن مهری معین شده زیرا او سزاوار نصف مهر خویش می‌باشد و دادن متعه برایش مستحب است. اما زنی که شوهرش درگذشته است: اگر شوهر بعد از عقد و قبل از جماع مرد، مرگ وی در حکم خویش همچون جماع است و زنش - به اجماع فقها - باید چهار ماه و ده روز عده بشمارد. «و آنان را رها کنید به رها کردنی نیک» یعنی: به شیوه‌ای نیک به زنان مطلقه اجازه دهید که از منازلتان بیرون بروند - چنانچه به آن وارد شده بودند - زیرا شما بر آنان حق عده شمردن ندارید. (سراج جمیل): رها کردن به خوشی و خرمی است که آزاری به همراه نداشته باشد.

﴿يَتَأْتِيهَا اللَّيْلُ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَأُمَّرَاءَ مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

خدای سُبْحٰنَهُ وَبِحَمْدِهِ در این آیه، چهار گروه از زنانی را که ازدواج پیامبرش با آنان را مباح گردانیده، بیان می‌کند: «ای پیامبر! قطعاً ما آن همسرانت را که مهرهایشان را داده‌ای، برای تو حلال کرده‌ایم» حق تعالی از این گروه از همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آغاز کرد زیرا ایشان همان کسانی بودند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر دنیا و آرایشهای آن ترجیح دادند و هنگامی هم که مخیر ساخته شدند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را انتخاب کردند. البته دادن مهر یا به‌طور عاجل است، یا نامیدن و مقرر کردن آن در هنگام عقد (مهر مؤجل).

اما گروه دوم از زنانی که برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حلال ساخته شده‌اند: «و نیز» حلال کرده است بر تو ای پیامبر! «کسانی را که خدا از طریق فیء به تو بخشیده و ملک یمین تو هستند» و با قهر و غلبه گرفته شده‌اند، مانند صفیه و جویریة. البته کنیز خریداری شده یا بخشش شده و مانند آن نیز برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حلال بود.

گروه سوم از زنانی که برای رسول خدا حلال ساخته شده‌اند: «و نیز حلال کردیم دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایی‌ات و دختران خاله‌هایت را که با تو مهاجرت کرده‌اند» پس برای تو حلال است که هرکس از اینان را که می‌خواهی،

خواستگاری کنی و به نکاح خویش درآوری اما کسانی از این گروه که هجرت نکرده‌اند، بر تو حلال نیستند.

ام هانی دختر ابوطالب که دختر عموی رسول خدا ﷺ بود، می‌گوید: «این قسمت از آیه درباره من نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ خواستند تا با من ازدواج نمایند ولی از ازدواج با من نهی شدند چرا که من هجرت نکرده بودم». مراد از دختران عمو و عمه پیامبر ﷺ: زنان قریش هستند زیرا مردان قریشی - چه به پیامبر ﷺ نزدیک باشند و چه دور - عموهای ایشان گفته می‌شوند. مراد از دخترخاله‌ها و دختر دایی‌های پیامبر ﷺ: دختران بنی زهره‌اند. یادآور می‌شویم که از زنان قریشی، شش زن در نکاح پیامبر ﷺ بودند اما از بنی زهره هیچ زنی در نکاح ایشان نبود.

گروه چهارم از زنانی که برای رسول خدا حلال ساخته شده‌اند: «و» نیز حلال کردیم بر پیامبر ﷺ «زن مؤمنی که خود را به پیامبر ببخشد» داوطلبانه بدون مهر «در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد» یعنی: در صورتی که پیامبر ﷺ بخواهد تا با این بخشش بدون مهر، او را منکوحه خویش گردانیده و مالک بهره‌برداری جنسی از وی شود. اما زنان غیر مؤمنی که خود را به پیامبر ﷺ می‌بخشند، به‌صرف این که خود را به ایشان بخشیده‌اند، نکاحشان برای پیامبر ﷺ حلال نیست. گفتنی است که این بخش از آیه، درباره ام شریک غزیه دختر جابر رضی الله عنه نازل شد که خود را به رسول خدا ﷺ پیشکش کرد.

البته این ازدواج از روی بخشش بدون مهر: «مخصوص توست نه دیگر مؤمنان» و برای دیگران جایز نیست. آری! ازدواج به لفظ «بخشش»، از خصوصیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله است نه سایر مؤمنان و فقط پیامبر ﷺ می‌توانستند بدون مهر و ولی و گواهان، چنین زنانی را به نکاح گیرند. اما چنانچه زنی خود را بدون مهر به مردی غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید - که آن را اصطلاحاً «مفوضه» می‌نامند - مهر مثل وی بر آن مرد با مقاربت یا مرگ مرد، واجب می‌گردد، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد بروع دختر واشق همین حکم را صادر کردند. البته این نظر احناف و مالکی‌هاست. اما از نظر جمهور فقها، برای زن حلال نیست که نفس خویش را به کسی ببخشد.

یادآور می‌شویم؛ زنانی که خود را به پیامبر ﷺ بخشیده‌اند و زنانی که رسول خدا ﷺ از آنان خواستگاری کرده‌اند اما نکاح آن حضرت ﷺ با ایشان انجام نگرفته است، در مجموع نه زنند. همچنین آن حضرت ﷺ دارای زنانی بوده‌اند که با آنها نکاح کرده ولی عروسی نکرده‌اند، که تعداد ایشان نیز مجموعاً ده تن است. و - چنان‌که ابن عباس رضی الله عنهما گفته - هیچ زن بخشیده شده‌ای در نکاح پیامبر ﷺ نبوده است و ام شریک که ذکر وی رفت، نیز در حباله نکاح آن حضرت ﷺ نبود و پس از آن که او خود را به ایشان بخشید، ایشان سکوت کردند. ابن سعد روایت کرده‌است: «نشنیده‌ایم که رسول خدا ﷺ از این گروه زنان، کسی را به ازدواج خود پذیرفته باشند».

«به‌راستی دانستیم آنچه را فرض کرده‌ایم» یعنی: آنچه را مقرر داشته‌ایم از احکام و حقوق «بر آنان» یعنی: بر مؤمنان «در حق زنان‌شان» از شرایط عقد و حقوق آن؛ مانند مهر، شهود و غیره، که اخلال وارد کردن به این شروط بر مؤمنان روا نیست و نه بر ایشان رواست که در آنچه که خداوند متعال به‌عنوان گرامی داشت و وسیع کردن دایره انتخاب از مختصات رسول خویش ﷺ گردانیده، به ایشان اقتدا کنند. لذا ای مؤمنان! جز با مهر و شهود و ولی ازدواج نکنید و بر چهار زن منکوحه نیفزایید «و» نیز دانستیم آنچه را که مقرر داشته‌ایم بر مؤمنان در مورد «آنچه که یمین‌هایشان مالک آن شده‌است» از کنیزانی که اسیر گرفتن‌شان جایز است، نه از کسانی که اسیرگرفتن‌شان جایز نیست، یا کسانی که با مسلمانان عهد و پیمانی دارند. همچنین کنیز باید از کسانی باشد که بر مالک خویش حلال است، مانند کنیز کتابی، برخلاف کنیز مجوسی و بت‌پرست که نکاح آنان بر مالک روا نیست. چنان‌که باید کنیز قبل از نکاح، با گذراندن یک حیض، استبراء رحم شود. یعنی پاکی رحم وی از نطفه دیگران مسلم گردد.

«تا بر تو هیچ حرجی نباشد» یعنی: ای پیامبر ﷺ! دایره حلال‌ها را در مورد زنان بر تو وسیع گردانیدیم تا از این امر دلتنگ نشوی که در گرفتن زنان بیشتر مقصر هستی» و الله آمرزنده مهربان است» آمرزنده است بر آنچه که پرهیز از آن دشوار است، مهربان است؛ با وسیع‌ساختن دایره اباحت در اموری که در مظان حرج و محذور قرار دارند.

ابن‌العربی و قرطبی به‌مناسبت این خصوصیت پیامبر اکرم ﷺ همه چیزهایی را که مخصوص آن حضرت ﷺ است و احدی با ایشان در آنها مشارکت ندارد - درمیدان فرض، تحریم و اباحت - ذکر کرده‌اند زیرا چیزهایی بر رسول خدا ﷺ فرض بود

که بر غیر ایشان فرض نگردید چنان که چیزهایی بر ایشان حرام یا مباح گردانیده شد که بر غیر ایشان حرام یا مباح نیست. و ما در اینجا این امور را به طور خلاصه نقل می‌کنیم:

(الف) فرایض مخصوص آن حضرت ﷺ:

- ۱- نماز تهجد، که در آغاز طبق آیه «مزمّل» بر ایشان فرض شد و سپس با آیه «اسراء / ۷۹»، فرض به نفل منسوخ گردید.
- ۲- نماز چاشتگاه (اشراق).
- ۳- قربانی.
- ۴- نماز وتر.
- ۵- مسواک زدن.
- ۶- پرداخت وام کسی که در حال تنگدستی می‌میرد.
- ۷- مشاوره با افراد صاحب رأی در غیر برنامه‌ها و قوانین شرع.
- ۸- مخیر ساختن همسران‌شان به ماندن در نکاح پیامبر ﷺ، یا مفارقت از ایشان.
- ۹- بر آن حضرت ﷺ فرض بود که چون عملی را انجام می‌دادند، باید آن را با محکمی و استواری به‌پایان رسانند.

(ب) محرمات مخصوص ایشان:

- ۱- خوردن مال زکات از سوی ایشان و اهل بیت (اولاد) ایشان.
- ۲- خوردن صدقه نافله بر ایشان. اما حرمت صدقه بر آل ایشان مورد اختلاف است.
- ۳- آشکار ساختن خلاف ما فی الضمیر، یا غفلت از انجام واجبات و تکالیف خویش.
- ۴- چون پیامبر ﷺ لباس جنگ می‌پوشیدند، بر ایشان حرام بود که آن را از تن بیرون آورند تا خدای عزوجل میان ایشان و دشمنان‌شان حکم نکند.
- ۵- خوردن غذا در حال تکیه دادن.
- ۶- خوردن غذاهای بدبو.
- ۷- تبدیل کردن همسران خویش به همسرانی دیگر؛ به طلاق دادن و جایگزین کردن آنان.
- ۸- نکاح گرفتن زنی که صحبت ایشان را نمی‌پسندد.
- ۹- نکاح گرفتن زن آزاد کتابی.
- ۱۰- نکاح گرفتن کنیز.

- ۱۱- نوشتن.
- ۱۲- شعر گفتن و آموختن شعر.
- ۱۳- چشم دوختن به بهره مندی‌ها و نعمت‌های مردم.
- (ج) حلال‌های مخصوص ایشان:
- ۱- برگزیدن غنایم برای خویش.
  - ۲- گرفتن مستقل خمس (یک پنجم حصه خمس غنیمت) یا اصل خمس.
  - ۳- گرفتن روزه وصال.
  - ۴- افزودن بر نکاح چهار زن.
  - ۵- نکاح گرفتن به لفظ هبه (بخشش).
  - ۶- نکاح گرفتن بدون حضور ولی زن.
  - ۷- نکاح گرفتن بدون مهر.
  - ۸- نکاح کردن در حالت احرام.
  - ۹- سقوط تقسیم (شب نوبت) میان همسران در حق ایشان.
  - ۱۰- آزاد کردن صفیه از قید اسارت و قرار دادن آزادی وی به عنوان مهرش.
  - ۱۱- داخل شدن‌شان در مکه بدون احرام. اما در حق امت، این مسئله میان فقها محل اختلاف است.
  - ۱۲- جنگیدن در مکه.
  - ۱۳- آن حضرت ﷺ مالی را به میراث نگذاشتند و اگر مالی از خود به‌جا می‌گذاشتند، آن مال صدقه بود.
  - ۱۴- باقی ماندن حکم همسری همسران برای ایشان بعد از رحلت‌شان.
  - ۱۵- اگر آن حضرت ﷺ زنی را طلاق می‌دادند، حرمت ایشان بر آن زن باقی می‌ماند و برای دیگران نکاح کردن با وی جایز نبود.
- قرطبی امور مباح دیگری را نیز برای ایشان و امتشان ذکر کرده که بر امت‌ها و انبیای دیگر مباح نبوده است و برای پرهیز از اطناب، از نقل آن صرف نظر شد.
- ﴿تُرْجَىٰ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُعْوَىٰ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿۵۱﴾﴾

«نوبت هرکدام از آنان» یعنی: از همسرانت «را که می‌خواهی به تأخیر انداز و هرکدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده» و با او همبستر و همخوابه شو.

قبل از نزول این آیه، مراعات تقسیم و شب نوبت میان همسران بر رسول خدا ﷺ واجب بود تا این آیه نازل شد و این وجوب را از ذمه ایشان برداشت و اختیار در این باره به خود ایشان محول گردید. البته رسول خدا ﷺ میان کسانی از همسرانشان که آنان را به خود نزدیک می‌ساختند، در نوبت مساوات را رعایت می‌کردند و کسانی از آنان را هم که به تأخیر می‌انداختند، به هر مقدار که می‌خواستند، در نوبت به آنان سهم می‌دادند. روایت شده است که عائشه رضی الله عنها از سر غیرت و رشک زنانه می‌گفت: «آیا یک زن حیا نمی‌کند که خود را به کسی می‌بخشد؟». همان بود که خداوند جل جلاله این آیه را نازل فرمود. آن‌گاه عائشه رضی الله عنها به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «آری ربک یسارع فی هواک: یا رسول الله! من می‌بینم که پروردگار شما در برآوردن خواسته شما شتاب می‌کند» یعنی: این همه در حق شما لطف دارد.

«و اگر زنی از آنان را که از او کناره گرفته‌ای، باز بجویی، هیچ گناهی بر تو نیست» یعنی: چنانچه خواسته باشی تا زنی از کسانی را که از تقسیم نوبت شب کنار گذاشته‌ای، مجدداً به خود نزدیک سازی، هیچ مانعی فراروی تو نیست و بی‌هیچ حرجی می‌توانی چنین کنی «این نزدیک‌تر است به آن که چشمان‌شان روشن شود» یعنی: این اختیاری که به تو در امر صحبت و معاشرت با زنان داده‌ایم، به‌خشنودی و رضایشان نزدیک‌تر است زیرا وقتی بدانند که این اختیار از نزد ما به تو داده شده است، رشک و غیرت زنانه از آنان رخت بر بسته و دلها و دیدگان‌شان آرام می‌گیرد. ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «اگر بدانند که با وجود تفویض اختیار به تو در این امر، باز هم در تقسیم و نوبت به آنان سهمی می‌دهی، به این کارت سخت خوشحال و شادمان شده و به عدل و انصافت یقین می‌کنند». «و» در این صورت «اندوهگین نشوند» از این که چرا بعضی از آنان را بر بعضی دیگر ترجیح می‌دهی «و» در آن صورت «همگی‌شان به آنچه به آنان داده‌ای» چه در نزدیک ساختن و جای دادنشان به سوی خود و چه در واپس داشتن و کنار گذاشتن‌شان «خشنود گردند. و آنچه در دل‌های شماست خدا می‌داند» یعنی: هرچه را که در نهاد خویش پنهان می‌دارید و از جمله، آنچه را که در مورد زنان وگ رایش قلبی به سوی بعضی از آنان پنهان می‌دارید، حق تعالی می‌داند

پس باید در نیت و عمل خویش، رضای او را مد نظر داشته باشید «و خدا دانای بردبار است» لذا سزاوار به آن است که از وی پروا شود و فرمان‌هایش عملی گردد.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: با آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان زنان خود تقسیم و عدالت می‌کردند ولی با این حال، چنین مناجات می‌کردند: «اللَّهُمَّ هَذَا فَعَلِي فِيمَا أَمَلِكُ، فَلَا تَلْمَنِي فِيمَا تَمَلِكُ وَلَا أَمَلِكُ» - «زاد ابوداوود یعنی: القلب: بارخدایا! این کار من است در آنچه که مالک آن هستم پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی و من مالک آن نیستم، سرزنش نکن». ابوداوود می‌افزاید: مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه که ایشان مالک آن نیستند، گرایش و محبت قلبی بیشتری بود که به بعضی از همسرانشان داشتند. همچنین در حدیث شریف به روایت عمر و بن عاص رضی الله عنهما آمده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که چه کسی از مردم نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمودند: عائشه. باز پرسیدم: از مردان؟ فرمودند: پدر وی. باز گفتم: بعد از وی چه کسی؟ فرمودند: عمر بن خطاب... و چند مرد دیگر را نیز برشمردند.

﴿لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ۝٤٦﴾

«بعد از این» که این نه تن همسرانت پس از مخیر شدن، تو را برگزیدند، یا بعد از این روز «دیگر گرفتن زنان برای تو حلال نیست» لذا بعد از نزول این آیه، نه تن همسر در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مانند چهار زن در حق ما بود. به این ترتیب خداوند جل جلاله به پاداش آن که همسرانشان، او و رسولش و سرای آخرت را بر زندگانی دنیا و تجملات آن برگزیدند، با این آیه بر رسول خویش صلی الله علیه و آله و سلم حرام گردانید که دیگر با همسران خود زنی دیگر بگیرند «و برایت حلال نیست که زنان دیگری را جانشین آنان کنی» یعنی: برایت حلال نیست که یک تن یا بیشتر از همسرانت را طلاق دهی و در عوض آنان با زنانی دیگر ازدواج کنی «هر چند زیبایی آنان تو را به شگفت آورد» یعنی: هر چند زیبایی زن یا زنانی که می‌خواهی آنان را جانشین همسرانت گردانی، مورد پسند باشد «به استثنای آنچه که دست تو مالک شده است» یعنی: بجز کنیزانی که در ملک تو هستند. پس برایت جایز است که آنان را به ازدواج خویش درآورده و از آنان بر تعداد همسرانت بیفزایی چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول این آیه، مالک ماریه قبطیه

شدند و با وی ازدواج کردند و فرزندشان ابراهیم که در حیات پیامبر ﷺ درگذشت، از وی به دنیا آمد «و خدا بر همه چیز مراقب است» پس از مخالفت او امر وی حذر کنید. این آیه دلیل بر آن است که نگرستن به سوی دختر، یا زن به منظور خواستگاری از وی جایز است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إذا خطب أحدكم المرأة فإن استطاع أن ينظر إلى ما يدعوه إلى نكاحها فليفعل». «هرگاه یکی از شما می‌خواست تا از زنی خواستگاری نماید، اگر می‌توانست که به سوی آن که او را به نکاح وی فرامی‌خواند بنگرد، باید که چنین کند». در حدیث شریف دیگری به روایت مغیره بن شعبه رضی الله عنه آمده است که گفت: «از زنی خواستگاری کردم. رسول خدا ﷺ به من فرمودند: آیا به سوی او نگرسته‌ای؟ گفتم: نه! فرمودند: به او نگاه کن زیرا این امر نزدیک‌تر به آن است که در میان شما الفت و محبت برقرار سازد».

عائشه و برخی دیگر از صحابه رضی الله عنهم گفته‌اند: «رسول خدا ﷺ رحلت نکردند مگر این که خدای عز و جل برایشان حلال گردانید که - جز زنان محرم - هر تعداد از زنان دیگر را که می‌خواهند، به همسری بگیرند». برخی بر اساس این روایت برآند که حکم این آیه منسوخ است اما ترجیح این است که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست زیرا - چنان که ابن عربی در «احکام القرآن» گفته است - انتساب روایت بالا به عائشه رضی الله عنها ضعیف است.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَبْظِرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَعْسِنِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٠﴾﴾

«ای مؤمنان! به خانه‌های پیامبر داخل نشوید» این نهی‌ای است عام برای تمام صحابه رضی الله عنهم که به خان‌های از خانه‌های رسول خدا ﷺ وارد نشوند: «مگر آن که برای صرف طعامی به شما اجازه داده شود» یعنی: مگر آن که از سوی پیامبر رضی الله عنه برای صرف طعامی دعوت شده باشید «بی آن که منتظر آماده شدن آن باشید» یعنی:



بی‌آن که به انتظار پخته شدن غذا، در خانه پیامبر ﷺ بنشینید «ولی هنگامی که دعوت شدید، داخل شوید» یعنی: هنگامی که از سوی پیامبر ﷺ دعوت شدید و به شما اجازه دخول داده شد، وارد شوید در غیر آن، دعوت به تنهایی نیز مجوز کافی برای داخل شدن شما نیست «پس چون غذا خوردید، پراکنده شوید» لذا مؤمنان به بیرون آمدن از منزلی که در آن دعوت شده‌اند، بعد از صرف غذا و به سر رسیدن مقصود، ملزم‌اند.

بیضاوی در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه خطاب به کسانی است که چشم انتظار غذای رسول خدا ﷺ بودند و به اتاق‌هایشان داخل شده و منتظر می‌نشستند تا غذا پخته شود. روایت شده است که عائشه رضی الله عنها فرمود: «در امر گرانجانان طفیلی همین بس که خداوند متعال آنان را تحمل نکرد و فرمود: فاذا طعمتم فانثروا». از سلیمان بن ارقم روایت شده است که گفت: این آیه درباره افراد تنبل، گرانجان و طفیلی نازل شده است و از همین جهت است که برخی این آیه را، آیه «ثقلاء: تنبلان» نامیده‌اند.

«و نه سرگرم سخنی گردید» مراد نهی از نشستن بعد از صرف غذا و سرگرم شدن به سخنان است. «بی‌گمان این کار» یعنی: داخل شدن بدون اجازه، یا داخل شدن با اجازه و به انتظار پخته شدن غذا نشستن و به سخنان سرگرم شدن «پیامبر را رنج می‌دهد ولی از شما شرم می‌دارد» از این که بگوید: برخیزید و بیرون روید. «ولی خدا از حق شرم نمی‌کند» یعنی: خداوند عز و جلاله بیان آنچه را که حق و راست است، برای شما فرو نمی‌گذارد. «و چون از زنان پیامبر متاعی خواستید» از اسباب و ظروف خانه و غیره. یعنی: چون با زنان پیامبر ﷺ از روی ضرورت سخن گفتید؛ «پس از پشت پرده» و حایلی که میان شما و آنان فروهشته باشد «از آنان بخواهید» و به طور کلی به سوی زنان پیامبر ﷺ نگاه نکنید «این» خواستن آن کالا از پشت پرده و حجاب «برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است» یعنی: این کار، پاک کننده‌تر است برای دل‌های شما و آنان از شک و شبهه، وسوسه شیطنی و برداشتهای بدی که برای مردان در امر زنان و برای زنان در امر مردان پیش می‌آید «و برای شما سزاوار نیست که رسول خدا را برنجانید» یعنی: شما این حق را ندارید که رسول خدا ﷺ را در چیزی از چیزها برنجانید و اذیت نمایید «و مطلقاً نباید زناش را پس از وفات او به نکاح خود درآورید» زیرا آنان مادران مؤمنان هستند و نکاح مادران برای فرزندان حلال نیست «بی‌گمان این کار» یعنی: به نکاح گرفتن همسران پیامبر ﷺ بعد از

رحلت‌شان «نزد الله بزرگ است» یعنی: گناهی بزرگ و کاری بس سهمگین و نادرست است. در حدیث شریف آمده است: «زنان من در دنیا زنان من در آخرتند».

نقل است که برخی از مردم هنگامی که برای صرف غذا به منزل پیامبر ﷺ دعوت می‌شدند، منزل را بر پیامبر ﷺ و خانواده ایشان تنگ نموده و سخنانی در میان می‌آوردند که رسول خدا ﷺ مطرح کردن آن‌ها را دوست نداشت ولی آن حضرت ﷺ از روی کرم و بزرگواری‌ای که داشتند، این سخن درازی آنان را تحمل کرده و بر این رنج و آزار شکیبایی می‌ورزیدند پس خدای عزوجل خواست تا به این روند آزاردهنده پایان دهد لذا به کسانی که به محضر پیامبر ﷺ آمدند، ادب آموخت و این آیه ادب‌آموز آنان و آیندگان‌شان گردید.

از انس بن مالک رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «چون رسول خدا ﷺ زینب دختر جحش را به همسری گرفتند، مردم را به صرف غذای عروسی (ولیمه) دعوت کردند، مردم آمدند و غذا را صرف کردند. بعد از آن به سخنان سرگرم شده و نشستند. رسول خدا ﷺ از خود حرکتی نشان دادند که گویی برای برخاستنشان آماده می‌شوند اما مدعوین برنخواستند. چون رسول خدا ﷺ این وضع را دیدند، خود برخاستند و کسانی از جمع هم با ایشان برخاستند ولی سه نفر همچنان نشسته بودند و بعدا برخاستند و رفتند. در این هنگام من نزد رسول خدا ﷺ رفتم و به ایشان خبر دادم که آنان رفته‌اند. پس رسول خدا ﷺ به خانه‌شان وارد شدند و من هم رفتم تا با ایشان وارد شوم که در این هنگام، میان من و آنان پرده افکنده شد و خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾ [الأحزاب: ۵۳] تا فرموده‌اش: ﴿إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾ این آیه، آیه «حجاب» نامیده می‌شود.

﴿إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ خُفُّوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾

«اگر چیزی» از آزار دادن پیامبر ﷺ «را آشکار کنید یا آن را پنهان دارید، قطعاً خدا به هر چیزی داناست» و شما را در برابر آن مجازات می‌کند. بنا به روایتی در بیان سبب نزول: آیه کریمه هنگامی نازل شد که یکی از اصحاب گفت: اگر رسول خدا ﷺ رحلت کردند، من فلان همسر ایشان را به

نکاح می گیرم. سدی گفته است: گوینده این سخن، طلحه بن عبیدالله بود که از این سخن خویش توبه کرد و در توبه از آن، برده‌ای را آزاد و ده شتر با بار آن را در راه خدا ﷺ انفاق کرد و پای پیاده به حج رفت. ابوبکر بن عربی می گوید: بجز روایت انس و عمر رضی الله عنهما، تمام روایات دیگر در این باره ضعیف است.

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِيْءِ آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَأَتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾.

بعد از آن که خداوند متعال زنان را به رعایت حجاب در مورد بیگانگان امر کرد، در اینجا روشن می سازد که حجاب گرفتن از گروهی از نزدیکان که در این آیه به ذکر ایشان می پردازد، واجب نیست چنان که در سوره «نور» نیز آنان را با تفصیل بیشتری استثنا کرده است: «بر زنان هیچ گناهی نیست در مورد فرو گذاشتن حجاب پیش پدران خویش و پسران خویش و برادران خویش و پسران برادران خویش و پسران خواهران خویش و زنان هم جنس خویش» از نزدیکان یا همسایگان نشان، یا زنانی که آنان را به دیدارشان حاجتی است «و نه آنچه که دست آنان مالک آن شده است» از غلامان و کنیزان - چنان که این کثیر گفته است. اما سعید بن مسیب می گوید: مراد، فقط کنیزان زنانه نه غلامان نشان و باید از غلامان حجاب بگیرند. و مذهب حنفی نیز این است. نسفی می گوید: «خداوند ﷻ عمو و دایی (خالو) را ذکر نکرد زیرا آن دو به منزله پدر شخص هستند». پس بر زنان حجاب گرفتن نزد این گروه واجب نیست. «و ای زنان! از الله پروا بدارید» در تمام امور؛ از جمله در اموری که در اینجا ذکر شد «همانا خدا بر همه چیز شهید است» یعنی: دانا و گواه است و هیچ امری بر او پنهان نمی ماند.

بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده اند که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! افراد نیک و بد همه بر زنان شما وارد می شوند، ای کاش آنان را در حجاب قرار می دادید. پس خداوند ﷻ آیه حجاب را نازل فرمود. لذا این آیه از موافقات عمر رضی الله عنه است.

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا

تَسْلِيمًا﴾.

«همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلاه می‌فرستند» صلاه: در لغت دعاء است و از جانب خداوند ﷺ رحمت و رضوان، از جانب فرشتگان دعا و استغفار و از جانب امت دعا و بزرگداشت رسول اکرم ﷺ است «ای مؤمنان! شما نیز بر او درود فرستید و سلام گوئید به سلام گفتنی» یعنی: میان درود و سلام گفتن بر آن حضرت ﷺ جمع کنید و بگوئید: «اللهم صل علی سیدنا محمد و آله و سلم».

خداوند ﷺ در این آیه، از مقام و منزلت رسول گرامی‌اش نزد خویش در ملا اعلیٰ خیر داده و فرموده است: او نزد فرشتگانش بر پیامبر خویش درود می‌فرستد و فرشتگان وی نیز بر او درود می‌فرستند بنابراین، حق تعالیٰ بندگانش را نیز دستور می‌دهد تا در این کار به او و فرشتگانش اقتدا کرده و بر آن حضرت ﷺ درود بفرستند تا ثنا و درود پیامبر ﷺ، بر زبان همه عالمیان از عالم علوی و سفلی جاری گردد.

علما اتفاق نظر دارند بر این که درود فرستادن بر آن حضرت ﷺ بر هر مسلمانی فرض است و کمترین حد آن در عمر یک بار می‌باشد. البته لفظ «صلاه» و «سلام» بر رسول خدا ﷺ، شعاری مخصوص به ایشان است پس سزاوار نیست که مستقلاً گفته شود: صلاه (درود) خداوند بر فلان. یا: فلان علیه‌السلام. اما به تبع صلاه و سلام گفتن بر آن حضرت ﷺ، صلاه و سلام گفتن بر دیگران که اهل آن باشند جایز است، مانند این که گفته شود: «اللهم صل و سلم علی رسول الله و آله و اصحابه». «خدایا! درود و سلام بفرست بر رسول خدا ﷺ و بر آل و اصحاب‌شان». در حدیث شریف به روایت کعب بن عجره رضی الله عنه آمده است که گفت: یکی از اصحاب ﷺ خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله! اما سلام گفتن بر شما را که شناختیم، یعنی در قعده؛ آن‌گاه که در «التحیات» چنین می‌خوانیم: «السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته» پس بفرمایید که صلاه بر شما چگونه است؟ فرمودند؛ بگوئید: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم إنک حمید مجید. اللهم إنک حمید مجید».

در باب فضیلت درود فرستادن بر رسول خدا ﷺ نیز در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «من صلی علی صلاة واحدة صلی الله علیه عشر صلوات وحط عنه عشر خطیئات». «هرکه بر من یک بار درود بفرستد، خداوند متعال بر او ده بار درود می‌فرستد و از دوش او ده گناه را سبک می‌گرداند». همچنین در حدیث شریف به روایت علی ابن الحسین از پدرش رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «البخیل من ذکرته عنده ثم لم یصل علی». «بخیل کسی است که نام من نزد وی برده شود اما بر من درود نفرستد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما منکم من أحد یسلم علی إلا رد الله علی روحی حتی أورد علیه السلام». «هیچ کس از شما نیست که بر من سلام گوید مگر این که خداوند روح من را به من برمی‌گرداند تا جواب سلام وی را به وی برگردانم».

باید دانست که درود گفتن بسیار بر سول اکرم صلی الله علیه و آله در روز جمعه، در هنگام زیارت قبر آن حضرت صلی الله علیه و آله، بعد از اذان و در هنگام حضور نماز جنازه مسنون است. سهل بن عبدالله تستری می‌گوید: «درود فرستادن بر سول خدا صلی الله علیه و آله افضل عبادات است زیرا اول خداوند عز وجل و فرشتگان وی عهده‌دار آن شده‌اند و سپس حق تعالی مؤمنان را به آن دستور داده در حالی که سایر عبادات این چنین نیست». اما درود فرستادن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز، نزد شافعی واجب و نزد جمهور فقها سنتی ستوده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا

مُهَيَّبًا ﴿٥٧﴾

«بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبرش را می‌رنجانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده» یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرده «و برایشان عذابی خوار کننده آماده کرده‌است» آنان مشرکان و یهود و نصاری‌اند که به خداوند عز وجل نسبت فرزند را دادند. همچنین همه کسانی که خدای تعالی و تقدس را دشنام می‌دهند، یا به وی نسبتی می‌دهند که - به هر گونه و شکلی - اهانت آمیز است، در زمره این گروه داخل می‌شوند. چنان که آیه کریمه ناظر بر کسانی نیز هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کرده، چهره مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله را مجروح و خون‌آلود ساخته و دندان آن حضرت صلی الله علیه و آله را شکستند و کسانی که گفتند: او دیوانه، یا شاعر، یا دروغگو یا ساحر است. و هر سخن یا عملی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌رنجاند، نیز در حکم این آیه داخل است.

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا

مُبِينًا ﴿٥٨﴾.

«و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب عملی ناروا شده باشند، آزار می‌رسانند» یعنی: آنان را به وجهی از وجوه آزار رسانی به ناحق و ناروا می‌آزارند؛ مانند گفتن سخنی زشت، یا در پیش گرفتن رفتاری نادرست با آنان «قطعا بهتان و گناه آشکاری به گردن گرفته اند».

ملاحظه می‌کنیم که در آزار رساندن به خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ، حکم مطلق ذکر شد زیرا این کار ابدًا و به هیچ صورتی حق نیست اما آزار رساندن به مؤمنان به قید: ﴿بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا﴾ [الأحزاب: ۵۸]. «بی آن که مرتکب عملی ناروا شده باشند» مقید ساخته شد زیرا آزار دادن مؤمن گاهی به حق است و گاهی به ناروا؛ آنچه که به حق است، حد و تعذیر می‌باشد: مثلاً اگر مؤمن کسی را دشنام دهد، یا او را بزند، یا به قتل رساند، در این صورت جایز است که با او این عمل به عنوان حد و قصاص انجام شود و اگر مالی را تلف کند، بر او غرامت مانند آن است و چه بسا که مرتکب معصیتی شود و در قبال آن تعزیر گردد.

باید دانست که از سخت‌ترین انواع آزاررسانی به مؤمن، طعنه‌زدن به اصحاب رسول خدا ﷺ، غیبت مسلمانان و مباح شمردن آبروی ایشان است.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبَابِهِنَّ  
ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٩﴾.

«ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مسلمانان بگو: جلبابهای خود را بر خود نزدیک سازند» جلباب: چادر یا جامه گشادی است که زنان بر روی لباس خود می‌اندازند و تمام بدنشان را می‌پوشاند. نزدیک کردن جلباب بر خود به این معنی است که آن را بر خود فرو پوشانند تا تجمل و زینتی را که خدای ﷻ ایشان را به پنهان کردن آن دستور داده‌است، بر ایشان بپوشاند. ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «خداوند متعال زنان مؤمن را فرمان داد تا چون از خانه‌های خود برای حاجتی بیرون می‌روند، صورت خود را از بالای سر با چادر بپوشانند و فقط یک چشم خویش را آشکار سازند». «این» فرو پوشیدن چادرها «نزدیک‌تر است به آن که شناخته شوند» یعنی: نزدیک‌تر به آن است که بیننده آنان را بشناسد و بداند که ایشان از زنان

آزاد و پاک و وارسته هستند لذا ایشان را از کنیزان تمییز دهد «و مورد آزار قرار داده نشوند» با تعرض از سوی مردم ناپاک.

ابن کثیر از سدی نقل می‌کند: «در مدینه گروهی از فاسقان و اوباشان بودند که چون در شب هوا تاریک می‌شد، به کوچه‌ها بیرون آمده و به زنان تعرض می‌کردند ولی اگر می‌دیدند که زنی چادر دارد، می‌گفتند: این زن آزاد است نه کنیز لذا از او دست برمی‌داشتند و چون زنی را بدون چادر می‌دیدند، می‌گفتند: این زن کنیز است پس به او تعرض می‌کردند». «و خدا آمرزنده» است از آنچه که زنان مؤمن در گذشته نکرده‌اند، از نهدادن روسری و چادر بر سر خود «مهربان است» به آنان.

ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: «چون این آیه نازل شد، زنان انصار که از خانه‌های خود بیرون می‌آمدند، چنان با وقار و آرامی راه می‌رفتند که گویی بر سر آنان کلاغ نشسته است در حالی که جامه‌های سیاهی پوشیده بودند».

﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴾.

«اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: شک و شبهه‌ای در امر دین است. عکرمه می‌گوید: «مراد از آنان در اینجا، زناکاران اند» «و شایعه سازان در مدینه» که اخبار و گزارشهای دروغینی را که متضمن ضعف و ناتوانی و فروپاشی مسلمانان و برتری و غلبه مشرکان بر آنان است، پخش می‌کنند «دست بردارند» از نفاق و شک و شایعه سازی خود «البته تو را بر آنان سخت برمی‌گماریم» یعنی: قطعاً تو را بر آنان مسلط می‌گردانیم و تو به فرمان و دستور ما آنان را با کشتن و تارومار کردن، ریشه‌کن و نابود می‌گردانی «و سپس جز اندک‌مدتی در مدینه در جوار تو نپایند» زیرا ما به تو دستور می‌دهیم که آنان را از مدینه تبعید و طرد کنی. آری! این گروه شایعه ساز و تزلزل‌افکن، اخباری را در مدینه پخش می‌کردند که گاهی در مورد شکست گروههای اعزامی جنگی مسلمانان، باری در باره کشته شدنشان و گاهی حاکی از مغلوبیت آنان بود و یا شایعه هجوم و حمله دشمن به مدینه را پخش می‌کردند در حالی که این شایعه‌ها کاملاً دروغ بود، که اخبار و شایعاتی از این دست، دل‌های مسلمانان را می‌شکست و روحیه‌هایشان را آشفته می‌ساخت. پس خداوند عز و جلاله با این آیه، آنان را تهدید کرد.

یادآور می‌شویم که مجازات منافقان عملاً تا اواخر زندگی نبی اکرم ﷺ به تأخیر افتاد و در اواخر بعثت - آن‌گاه که سوره «برائة» نازل شد - رسول خدا ﷺ دستور دادند تا مردم گردهم آیند آن‌گاه منافقان را رسوا ساخته و خطاب به افرادی در درون جمعیت گفتند: «ای فلان! برخیز و بیرون رو زیرا تو منافق هستی، ای فلان برخیز...». پس برادران و اقوام مسلمانان برمی‌خاستند و عهده‌دار اخراج آنان از مسجد می‌شدند.

﴿مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أَخِذُوا وَ قَتِلُوا تَقْتِيلًا﴾

«لعنت کرده شدگانند» یعنی: منافقان، بیمار دلان و شایعه‌سازان، در آن حال طرد شده و رانده شده‌اند «و هر کجا یافته شوند، اسیر گرفته شوند و به کشتنی سخت کشته شوند» و هرگز کسی را نیابند که پناه‌شان دهد بلکه مردم بر آنان یورش برده، اسیرشان می‌کنند و به قتل‌شان می‌رسانند، از آن روی که خدا ﷻ و رسول وی بر آنان خشم گرفته‌اند. آری! چنانچه منافقان دست برندارند، این وقایع همه بر سر آنان می‌آید.

﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾

«در باره کسانی که پیش از این گذشته‌اند، همین سنت خدا جاری بوده است» یعنی: سنت کشتار منافقان را خدای ﷻ در امت‌های گذشته جاری کرده است لذا حکم منافقان شایعه پراکن تزلزل برانگیز در میان این امت نیز، همین است «و در سنت خدا هرگز تغییر و تبدیلی نمی‌یابی» بلکه این سنت در مورد امثال این گروه - اعم از پیشینیان و آیندگان همه - ثابت، همیشگی و پایدار است. از این آیات درمی‌یابیم که به قتل منافقان در صورتی حکم می‌شود که ضرورت آن را ایجاب کند.

﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴾

«مردم» یعنی: مشرکان مکه «از تو درباره قیامت» یعنی: از وقت وقوع آن «می‌پرسند» از روی عناد و استبعاد و آزمودنت «بگو: علم آن فقط نزد الله است» و هیچ‌کس دیگر از آن آگاهی ندارد «و تو چه دانی» ای محمد ﷺ! «چه بسا قیامت نزدیک باشد» و در زمانی نزدیک روی دهد. مخاطب ساختن رسول خدا ﷺ برای بیان این حقیقت است که هرگاه قیامت از ایشان در پرده غیب مستور باشد و ایشان -



در حالی که فرستاده خدا ﷺ هستند - وقت آن را ندانند پس در این صورت، دیگران چگونه وقت آن را خواهند دانست؟ آری! وقت قیامت پنهان نگاه داشته شد تا بندگان در هر حال برای آن آماده باشند.

در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بعثت والساعة كهاتين». «من در حالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو [انگشتم] نزدیک است». و به سوی دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره کردند. یعنی: چنان که این دو انگشت میانی به هم نزدیکند، قیامت نیز نزدیک است.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٥﴾﴾

«همانا خداوند کافران را لعنت کرده» یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرده و دور رانده است «و برایشان» در آخرت همراه با این لعنت در دنیا «آتش فروزانی آماده کرده است» سعیر: آتش بسیار فروزان و سهمگین است.

﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٦﴾﴾

«جاودان و همیشه» بی هیچ گسست و انقطاعی «در آن می ماندند» نه از آن بیرون برده می شوند و نه در آن زوال و فناپی دارند «نه هیچ دوستی می یابند» که یاری و پشتیبانی شان کند و آنان را از عذاب دوزخ باز دارد «و نه هیچ یآوری» که نصرت شان داده و آنان را از آن برهاند.

﴿يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ﴿٦٧﴾﴾

«روزی که چهره هایشان در آتش دوزخ گردانده شود» یعنی: زیروری شود، گاهی به این جهت و گاهی بر جهتی دیگر، از پشت به رو، همانند گوشت که در آتش بریان کرده می شود. یا مراد، دگرگون شدن رنگهایشان با سوزش آتش است که گاهی سیاه و گاهی کبود می شود. چهره ها به یادآوری مخصوص ساخته شد زیرا چهره گرمی ترین عضو جسم انسان است. «می گویند: ای کاش ما الله را فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم» یعنی: کافران آرزو می کنند که کاش در دنیا خدا ﷺ و رسول او ﷺ را اطاعت می کردند و به آنچه پیامبر ﷺ آورده بود، ایمان می آوردند تا از این عذابی که در آن در افتاده اند، نجات می یافتند چنان که مؤمنان نجات یافته اند.

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَصَلْنَا السَّبِيلَ ﴿٦٨﴾﴾

«و می‌گویند: پروردگارا! ما از پیشوایان و بزرگان خود فرمان بردیم» یعنی: از رؤسا و علمای گمراه‌گر و رهبران تباهی و فساد فرمان بردیم و به آنان اقتدا کردیم «و ما را از راه گمراه ساختند» با آنچه که برای ما از کفر به خدا جَلَّالَهُ وَرَسُولِهِ آراستند.

﴿رَبَّنَا آتِنِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿۱۸﴾﴾.

«پروردگارا! آنان را دوچندان عذاب ده» یعنی: دو برابر عذاب ما عذاب‌شان کن؛ یکی عذاب کفرشان و دیگری این عذاب که ما را گمراه ساختند «و لعنت‌شان کن لعنتی بزرگ» یعنی: لعنتی که مقدار آن بسیار بزرگ و وقوع آن بر آنان بسیار سخت‌باشد. بنا به قرائتی: (لعنا کثیرا) آمده است، یعنی: لعنت‌شان کن به لعنتی بسیار. که این دو قرائت، در معنی به هم نزدیکند و - چنان‌که ابن‌کثیر گفته - خواننده میان هر دو قرائت مخیر است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ

اللَّهِ وَجِيهًا ﴿۱۹﴾﴾.

«ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند پس خدا او را از آنچه گفتند مبرا ساخت» به این ترتیب، خداوند جَلَّالَهُ وَرَسُولَهُ مؤمنان را اندرز می‌دهد که پیامبرش حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نرنجانند و اذیت نکنند چنان‌که بنی‌اسرائیل موسی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را رنجانیدند.

ابن ابی شیبه، ابن جریر و ابن منذر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: قوم موسی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گفتند که او دبه خایه است. روزی موسی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیرون آمد و جامه‌های خود را از تن خویش بیرون آورده بر روی سنگی نهاد تا غسل کند، آن سنگ برجامه وی پیچ خورد و از جای خود پریده به چرخ افتاد و روان شد. موسی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ناگزیر با تنی عریان به‌دنبال وی افتاد و همین‌طور رفت تا به محل مجالس بنی‌اسرائیل رسید. در این اثنا آن‌ها تمام بدنش را به خوبی دیدند و مشاهده کردند که بیضه‌های او ورم ندارد و او دبه خایه نیست. این حدیث شریف گویای برخی از مظاهر آزار رساندن به پیامبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. ابن‌مسعود رضی الله عنه فرمود: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روزی مالی را میان اصحاب رضی الله عنهم تقسیم کردند. در این اثنا مردی از انصار گفت: قطعا در این تقسیم رضای خداوند متعال مد نظر قرار نگرفته. پس چهره مبارک از فرط خشم قرمز شد آن‌گاه

فرمودند: «رحمت خداوند بر موسی باد زیرا او بیشتر از این مورد آزار قرارگرفت اما صبر کرد». «و موسی نزد خدا با آبرو بود» و نزد وی مقام و منزلتی عظیم داشت تا بدانجا که حق تعالی با وی بی واسطه سخن گفت.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾.

«ای مؤمنان! از خدا» در تمام امور «پروا دارید و سخنی استوار بگویید» یعنی: در هر امری از امورتان، سخنی درست، حق و استوار که در آن هیچ کژی و انحرافی نباشد بگویید. البته سخن گفتن مؤمنان در شأن زید و زینب رضی الله عنهما، نیز در این فرمان داخل می شود. چنان که ذکر (لا اله الا الله) و اصلاحگری میان مردم نیز در سخن درست و استوار داخل است.

و اگر سخنی درست بگویید، توفیق عمل صالح نیز در پی آن می آید، چنان که می فرماید:

﴿يُصَلِّحْ لَكُمْ ءَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ

فَوْزًا عَظِيمًا﴾.

«تا اعمال شما را برای شما به صلاح آورد» یعنی: اعمال شما را - به سبب آنچه که شما را به سوی آن هدایت می کند و بر انجام آن توفیق می دهد - شایسته و صالح گرداند، نه تباه و فاسد «و گناهان شما را برای شما بیامرزد» یعنی: گناهانتان را آمرزیده و کفاره شده بگرداند. این است پاداش سخن حق و تقوای الهی، که هم عمل را به صلاح و سامان می آورد و هم سبب آمرزش گناهان می شود پس زهی عز و شرف کسانی که درست و استوار سخن می گویند «و هرکس خدا و رسول او را فرمان برد، قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است» هم در دنیا و هم در آخرت؛ زیرا او از آتش دوزخ نجات یافته و به نعمت های پایدار بهشت نایل می گردد.

در حدیث شریف به روایت ابو موسی اشعری رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما نماز ظهر را ادا کردند و چون از نماز فارغ شدند، با دست خویش به سوی ما اشاره کردند که بنشینید. پس نشستیم. آن گاه فرمودند: «خداوند جل جلاله به من فرمان داده است تا شما را دستور دهم به این که: از او پروا دارید و سخنی استوار و درست بگویید». سپس به سوی زنان رفتند و خطاب به آنان فرمودند: «خداوند جل جلاله به من

فرمان داده است که شما را امر کنم به این که: از او پروا دارید و سخنی درست و استوار بگویید».

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾.

«همانا ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوهها عرضه داشتیم» مراد از امانت: تمام تکالیف و از آن جمله طاعات و فرایضی است که بر ادای آن‌ها ثواب و بر ترک آن‌ها عقاب تعلق می‌گیرد، چنان تکالیف و طاعاتی که اگر انسان آن‌ها را ترک کند، جز خداوند متعال کس دیگری بر ترک آن‌ها آگاه نمی‌گردد. و از آن جمله است: امانت اموال و سپرده‌هایی که بر آن‌ها گواه و مدرکی وجود ندارد.

علما گفته اند: امانت، مصادیق گسترده‌ای دارد... گوش امانت است، چشم امانت است، زبان امانت است، شکم امانت است، دست امانت است، پا امانت است، عقل و آگاهی و اختیار امانت است، غسل جنابت امانت است و شرمگاه امانت است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أربع إذا كن فيك فلا عليك ما فاتك من الدنيا؛ حفظ أمانة وصدق حديث وحسن خليقة وعفة طعمة». «چهار چیزند که اگر در تو باشند، باکی بر تو نیست در آنچه که از دنیا از دست داده باشی: حفظ و نگهداری امانت، راستی در سخن، حسن خلق و عفت طعمه» یعنی: پاکی و بی‌آلایشی رزق و روزی. آری! ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوهها عرضه داشتیم؛ «پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند» یعنی: آسمان‌ها و زمین و کوهها به‌رغم بزرگی اجرام خود، بر حالی قراردارند که اگر گذاردن تکلیف بر دوش آن‌ها جایز بود، یقیناً بر دوش گرفتن تکالیف الهی‌ای که به انسان موکول شده است، بر آن‌ها سنگینی می‌کرد زیرا بر این تکالیف، ثواب و عقاب مترتب می‌شود اما همان تکلیفی که بزرگترین کهکشان‌ها و اجرام از پذیرفتن آن ترسیدند و خود را از برابر آن کنار کشیدند، هنگامی که بر انسان عرضه شد، او آن را پذیرفت: «و انسان آن را برداشت، بی‌گمان او ستمگری نادان بود» یعنی: انسان به برداشتن آن امانت و پرداختن به حق آن گردن نهاد و قطعاً او در این گردن نهادن، بر خود ستمکار و از سنجش، محاسبه و ارزیابی آنچه که به آن درافتاده است، نادان بود. به‌قولی: معنای

(حملها) این است: انسان به طور فطری آماده پذیرش امانت شد. یا هنگامی که خدای عَلَّمَ در عالم «ذر» امانت را بر وی عرضه کرد، او آن را برداشت.

عبدالله ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «خداوند عَلَّمَ پیش از آن که طاعت و فرایض را بر آدم عرضه دارد، آن‌ها را بر آسمان‌ها و زمین و کوهها عرضه کرد پس تاب برداشتن آن‌ها را نیاوردند آن‌گاه به آدم گفت: من امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوهها عرضه داشتم اما آن‌ها تاب تحمل آن را نیاوردند، آیا تو پذیرنده آنچه در آن است هستی؟ آدم گفت: پروردگارا! مگر در آن امانت چه چیزی است؟ فرمود: این که اگر کار نیکو کردی، پاداش داده می‌شوی و اگر کار بد کردی، مجازات می‌شوی. پس آدم آن را گرفت و برداشت.»

﴿لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ (۷۲)

«تا سرانجام خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند» یعنی: انسان امانت را برداشت تا خداوند عَلَّمَ ناشایستگانشان را در برابر خیانت در امانت و تکلیف، تکذیب پیامبران عليهم السلام و شکستن پیمان‌ها، عذاب کند «و بر مردان و زنان مؤمن» یعنی: بر کسانی که امانت‌ها - مانند عبادات و غیره - را به سر رسانده‌اند «به رحمت بازگردد» و توبه‌شان را بپذیرد «و خدا آمرزگار» است بر توبه کنندگان «مهربان است» به آنان چرا که امانت‌ها را ادا کرده‌اند.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که حکمت در تکلیف مکلفان، عذاب کردن عاصیان و پاداش دادن به فرمان‌بران است.



## سوره سباء

مکی است و دارای (۵۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب ذکر داستان قبیله سباء در آن، سوره «سباء» نامیدند.

محور این سوره اثبات معاد است.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾

«همه ستایش‌ها خدایی راست که آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست»  
یعنی: تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است، ملک او و تحت تصرف اوست، آنچه بخواهد با آن‌ها می‌کند و هرگونه که اراده کند، در آن‌ها حکم می‌راند. پس ستایش خداوند متعال در برابر «آنچه که در آسمان‌ها و زمین است»، همانا به معنای ستایش او در برابر نعمت‌هایی است که با آفرینش آن‌ها بر خلق خویش منت نهاده است چنان‌که این ستایش، به معنای ستایش او در برابر صفات کمالی‌ای مانند قدرت و حکمت و علم و تجربه است که در بندگان آفریده است، علم و تجربه‌ای که آنان را الزاما به این حقیقت می‌رساند که او آفریننده آسمان‌ها و زمین می‌باشد. «حمد» عبارت است از: ستایش نیکو برای خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در برابر صفات و افعال زیبای وی و تفسیر آن در سوره فاتحه گذشت.

«و در آخرت نیز ستایش از آن اوست» یعنی: از آن اوست ستایش و سپاس و ثنا از سوی بندگان در سرای آخرت؛ آن‌گاه که به بهشت درآیند چنان‌که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در حکایت از سخن آنان در بهشت می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا﴾ [الزمر: ۷۴] «و گفتند: همه ستایشها از آن خداوندی است که وعده خویش به ما را راست گردانید». پس ستوده مطلق در آخرت نیز اوست چنان‌که ستوده مطلق در دنیا نیز همو می‌باشد و مالک آخرت اوست چنان‌که مالک دنیا نیز اوست «و اوست حکیم» که به حکمت و استواری، کار هر دو سرا را سامان بخشیده است «آگاه» است به کار آفرینش خویش در هر دو سرای دنیا و آخرت.

﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ﴾<sup>۱</sup>.

«آنچه در زمین فرو می‌رود می‌داند» از آب، یا گنجها، یا اجسام مردگان، یا دفينه‌های دیگر «و می‌داند آنچه از آن بر می‌آید» از کشت‌ها و سبزی‌ها، جانداران، فلزات، آب چشمه‌ها و غیره «و می‌داند آنچه از آسمان فرود می‌آید» از فرشتگان و کتاب‌ها به‌سوی پیامبران و نیز از باران و برف و تگرگ و صاعقه و برکت‌های وی «و می‌داند آنچه در آسمان بالا می‌رود» از فرشتگان، اعمال بندگان، بخارها، دودها، پرندگان و وسایل نقلیه هوایی و فضایی<sup>۱</sup> «و اوست مهربان» به بندگانش؛ با فرود آوردن آنچه که بدان نیاز دارند «آمرزنده» است گناهانشان را.

شهید سید قطب رحمته در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «با تلاوت این آیه، انسان خود را با کلماتی اندک، در برابر صفحه عریض و پهناوری از حقیقت می‌بیند، بناگاه خود را در برابر انبوه بزرگ اشیاء، حرکات، احجام، اشکال تابلوها، معانی، تصاویر و حالت‌های شگفت آسا و تکان دهنده‌ای می‌یابد که هرگز تصور و خیال انسان در برابر آن‌ها تاب ایستادگی ندارد. اگر تمام اهل زمین زندگی خویش را تماماً وقف این کنند تا آنچه را که فقط این آیه کریمه در این کلمات اندک به آن اشاره می‌کند، بر شمارند، یقیناً از شمارش و کاوش در آن‌ها درمی‌مانند! آری! چه بسیار چیزهای بی‌شماری هستند که در یک لحظه واحد در زمین فرو می‌روند؟ چه بسیار چیزهایی که از آن بیرون می‌آیند؟ چه بسیار چیزهایی که در همین یک لحظه از آسمان فرود می‌آیند؟ و چه چیزهای بسیاری که در آن بالا می‌روند.

چه کسی می‌تواند تصور کند که در یک لحظه چه بسیار کرمها و حشرات، خزنده‌ها و جانورانی در بسیط زمین به درون آن فرو می‌روند؟ چه بسیار قطرات آب، ذرات گاز و

۱- مترجم در سال ۱۳۶۵ هـ. ش با دو تن از مجاهدان عرب که قصد عزیمت به غرب افغانستان را داشتند، از مبدأ کراچی پاکستان به مقصد تهران سوار هواپیما شدیم. در این حال از یکی از آن دو برادر که در کنارم نشسته بود، قرآن جیبی وی را گرفتم و همین که آن را باز کردم، این آیه کریمه در جلوی دیدگان من آمد و اعجاز قرآن کریم سخت مرا تحت تأثیر خویش آورد، بی‌درنگ این آیه را به برادران همراهم نشان دادم، آنها هم مبهوت شدند و بی‌اختیار گفتند: (سبحان الله!).



شعاع‌های برقی در این یک لحظه، در بستر آن فرو می‌روند و ناپدید می‌شوند... و چشمان بلاکیف خدای سبحان که هرگز نمی‌خوابد مراقب آن‌هاست؟

همین طور آیا می‌توان برشمرد که در همین یک لحظه چه چیزهایی به آسمان بالا می‌روند؟ مگر علم بشر و نظام شمارش و آمار آن - هرچند هم پیشرفت کند و هرچند که عمری طولانی را در امر شمارش سپری کنند - برای شمارش آنچه که فقط در همین یک لحظه اتفاق می‌افتد، کفایت می‌کند؟ هرگز! درحالی که علم فراگیر الهی، به همه این‌ها در هر مکان و زمانی احاطه دارد. پس فقط همین یک آیه برای اثبات این حقیقت که قرآن سخن بشر نیست، کافی می‌باشد».

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عِلْمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿۳﴾﴾

«و کافران گفتند: قیامت برای ما فرا نمی‌رسد» این سخن را از روی انکار وجود قیامت، یا انکار اخباری که از جانب پروردگارشان بر زبان پیامبرانش به آنان می‌آید و از سر انکار کتاب‌های الهی و حجت‌ها و برهان‌های روشنی که بر اثبات قیامت در آن‌هاست، گفتند «بگو: نه چنان است» که شما می‌پندارید «سوگند به پروردگارم که حتما برای شما خواهد آمد» بدین گونه، خداوند متعال به پیامبرش دستور داد تا به آنان از وقوع قیامت خبر داده و برای تقویت و تأکید این خبر، به نام او بر صحت آن سوگند بخورد. «همو که دانای غیب است و هم وزن ذره‌ای، نه در آسمان‌ها و نه در زمین از وی پوشیده» و پنهان «نیست» و دور از دسترس علم و قدرت وی نمی‌باشد «و نه کوچکتر از آن» هم‌وزن ذره «و نه بزرگتر از آن است مگر این که در کتابی مبین ثبت شده است» یعنی: در لوح محفوظ و در علم الهی ثبت شده است. بنابراین، اگر استخوان‌های انسان بعد از مرگ وی متلاشی می‌شوند، حق تعالی می‌داند که کجا رفته و کجا پراکنده شده‌اند لذا آن‌ها را چنان که در آغاز آفریده است، از نو می‌آفریند.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه یکی از سه آیه‌ای است که چهارمی ندارند و خداوند عز وجل در همه آن‌ها به پیامبرش دستور داده است تا به پروردگار عظیم خود بر وقوع معاد سوگند بخورد. دو آیه دیگر، یکی در سوره «یونس/۵۳» و دیگری در سوره «تغابن/۷» است».

مفسران می‌گویند: «تأکید قسم بر این وصف، از قوت حال مقسم علیه - که همانا وقوع قیامت است - خبر می‌دهد».

﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾

«تا» حق تعالی با وقوع معاد «کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداش دهد» یعنی: فایده آوردن قیامت این است که مؤمنان را با ثواب پاداش داده و کافران را با عقاب مجازات کند «آن‌اند که برایشان آمرزشی است» بر گناهانشان و آن‌اند که به سبب غلبه ایمان و اعمال شایسته بر گناهانشان، گناهی که کرده‌اند، از سوی خداوند جَلَّ محو می‌شود «و برایشان روزی‌ای گرمی است» که عبارت است از: خوراکی‌های لذیذ و گوارایی که به سبب ایمان و اعمال صالحشان - همراه با فضل و نوازشی از سوی خدای سبحان - در بهشت به ایشان ارزانی می‌شود.

﴿وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٌ﴾

«و کسانی که مقابله‌کنان در آیات ما سعی کردند» یعنی: کسانی که در رد و ابطال آیات فرو فرستاده ما بر پیامبران عَلَيْهِمُ سعی و تلاش کردند، به این پندار باطل که از چنبره عذاب ما می‌گریزند و با تکیه بر این اعتقاد بی‌اساس که: برانگیخته نمی‌شوند و زندگی مجددی در کار نخواهد بود «آن گروه» که چنین سعی بی‌حاصلی کردند «برایشان عذابی از رجز بسیار دردناک باشد» رجز: بدترین و سخت‌ترین عذاب است.

﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ

الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾

«و کسانی که علم داده شده‌اند، می‌بینند» یعنی: می‌دانند «که آنچه از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده، حق است» یعنی: دانایانی که از اهل حق هستند، می‌دانند که آنچه بر تو از جانب خداوند جَلَّ نازل شده حق است و این دانایان حقیقت‌پو، صحابه رسول خدا صَلَّى هستند. به قولی: ایشان مؤمنان اهل کتاب - مانند عبدالله بن سلام و یاران وی - اند «و می‌دانند که به‌سوی راه غالب ستوده صفات هدایت می‌کند» یعنی: آن دانش یافتگان به کتاب خدا جَلَّ، می‌دانند که این قرآن به‌سوی دین حق خدا جَلَّ که مبتنی بر توحید است، هدایت می‌کند. ابن‌کثیر در معنای آیه می‌گوید: «چون مؤمنان صحنه رستاخیز را مشاهده می‌کنند، آن رابه

عین‌الیقین می‌بینند، بعد از آن که در دنیا به علم‌الیقین راجع به آن علم حاصل کرده‌اند و این یکی دیگر از حکمت‌های وقوع قیامت است.»

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُتَّبِعُكُمُ إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ مِّمَّزِقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾﴾

«و کافران گفتند» برخی به برخی دیگر استهزاکنان «آیا شما را بر مردی راهنمایی کنیم» منظورشان حضرت محمد ﷺ است «که به شما» از امری عجیب و غریب و حیرت‌آور «خبر می‌دهد» و آن این است که: «چون کاملاً متلاشی و پاره‌پاره شدید» یعنی: چون بعد از مرگ خویش به مشتی استخوان و خاک که همه ذرات و اجزای آن پراکنده و از هم پاشیده است، تبدیل شدید و تماماً پراکنده و قطعه‌قطعه شدید «آن‌گاه آفرینش جدیدی خواهید یافت» یعنی: به آفرینشی نو آفریده شده و از قبرهایتان زنده برانگیخته خواهید شد و باز به همان اشکالی که در دنیا بوده‌اید، باز می‌گردید؟ آن‌ها این سخن را از سر تمسخر و استهزا به وعده خداوند ﷻ بر برانگیختن مجدد - که به زبان پیامبرش اعلام کرده است - گفتند.

﴿أَفَتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ﴿٨﴾﴾

«آیا بر خدا دروغی بر بسته یا او جنونی دارد» یعنی گفتند: آیا محمد ﷺ در آنچه که راجع به زنده شدن پس از مرگ می‌گوید، دروغ‌گوست، یا در او دیوانگی‌ای است، به‌گونه‌ای که نمی‌داند و نمی‌فهمد که چه می‌گوید؟ خدای سبحان هر دو پندارشان را رد کرده می‌فرماید: «بلکه نامؤمنان به آخرت در عذاب و گمراهی دور و درازی هستند» یعنی: موضوع چنان نیست که آنان پنداشته‌اند بلکه حقیقت امر این است که محمد ﷺ شخص راستگو و بسیار عاقل و رشیدی است که حق را به میدان آورده و این آنانند که از فهم و درک حقایق به بیراهه رفته و در گمراهی دور و درازی در افتاده‌اند و بنابراین، به آخرت کفر ورزیده و به پیام‌های الهی که این پیامبر بر حق آورده است، ایمان نیاورده‌اند، آن‌ها باید بدانند که به سبب همین انکار و تکذیب خویش، گرفتار عذاب همیشگی آخرت خواهند بود، چنان که امروز نیز در گمراهی‌ای بس دور و دراز از حق قرار دارند.

آن‌گاه خدای عَلَّمَ برای کامل ساختن این پاسخ، نظر آنان را به مظاهر قدرت خویش جلب کرده می‌فرماید:

﴿أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۖ إِنَّ نَشْأَ خَسِيفٌ بِهِمُ الْأَرْضِ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ﴿٩﴾﴾.

«آیا به‌سوی آنچه - از آسمان و زمین - که پیش رویشان و پشت سرشان است، ننگریسته‌اند؟» خداوند متعال این‌گونه به سرزنش آنان می‌پردازد در حالی که برایشان روشن می‌کند که این‌گونه قضاوت و برداشت - جز به‌سبب عدم تفکر و تدبیرشان در آفرینش آسمان و زمین - از آنان سر نزده است زیرا اگر آن‌ها در این آفرینش می‌اندیشیدند، یقیناً به قدرت بی‌مثال خداوند عَلَّمَ پی می‌بردند و به تبع آن به روز آخرت نیز یقین پیدا می‌کردند. معنای: ﴿إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ [سبأ: ۹] این است که: آنان چون بنگرند، آسمان را هم پشت سر خود می‌بینند و هم پیش روی خود و همه این‌ها از عجایب و شگفتی‌هایی است که بر قدرت و یگانگی خداوند عَلَّمَ دلالت می‌کند. همین‌گونه چون در زمین بنگرند، آن را هم پشت سر و هم پیش روی خویش می‌بینند، که این نیز دلالت روشنی همانند دلالت آسمان به‌همراه دارد. پس اگر آن‌ها با تدبیر و تعمق به‌سوی آسمان و زمین بنگرند، قطعاً خواهند دانست که آفریننده این دو پدیده عظیم، قادر است تا قیامت را نیز بر پاداشته و بر آن‌ها به‌طور شتابان و سریع، عذاب را بفرستد «اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می‌بریم» چنان‌که قارون را فرو بردیم «یا پاره‌هایی از آسمان» یعنی: قطعه‌هایی از آن را «بر آنان فرو می‌اندازیم» چنان‌که آن را بر اصحاب «ایکه» فرو افگندیم<sup>۱</sup>. پس چگونه از عذاب حق تعالی احساس ایمنی می‌کنند؟! «قطعاً در این امر» که ذکر شد؛ از آفرینش آسمان و زمین «نشان‌های است» واضح و دلالتی است آشکار «برای هر بنده منیبی» که با توبه و اخلاص به‌سوی پروردگارش رجوع می‌کند.

آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی نشانه‌های قدرت الهی را در آفرینش و اعاده آن می‌بیند که به وصف انابت، یعنی بازگشت دایمی فروتنانه مطیعانه به‌سوی الله عَلَّمَ، موصوف باشد.

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا ۖ يَجِبَالٌ ءَوتِي مَعَهُ وَالظَّيْرُ ۗ وَاللَّآلُ لَهُ الْحَدِيدُ ﴿١٠﴾﴾.

۱- نگاه کنید به سوره «حجر/۷۸».

«و به راستی داوود را از جانب خود فضلی دادیم» که این فضل و مزیت، دادن نبوت و کتاب زیور و به قولی: دادن نیروی نرم کردن آهن به وی بود. بهتر این است که گفته شود: این فضل همان چیزی است که خداوند ﷻ در همین آیه از: ﴿يَجِبَالُ أَوِي﴾ [سبأ: ۱۰] تا آخر آن ذکر کرده است. «ای کوه‌ها! همراه او تسبیح گوید» یعنی گفتیم: ای کوه‌ها! همراه داوود و همصدا با تسبیح گفتن او، تسبیح گوید «و پرندگان را» یعنی: پرندگان را نیز برای او رام گردانیده و گفتیم: همراه با او تسبیح گوید.

آری! خداوند متعال به داوود صدایی بس دلکش، نیرومند و مؤثر عنایت کرده بود. چنان که در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول خدا ﷺ شب هنگام صدای ابو موسی اشعری رضی الله عنه را که مشغول قرائت قرآن بود شنیدند پس ایستادند و به قرائت او گوش فرا دادند آن‌گاه فرمودند: «لقد اوتى هذا زممار من مزامير آل داوود: به راستی به این شخص، زمماری از مزامیر آل داوود داده شده است». «و آهن را برای او نرم گردانیدیم» تا هر چه می‌خواهد با آن بسازد. به قولی: آهن در دست داوود مانند شمع نرم می‌شد و آن را بی‌نیروی آتش به هر شکلی که می‌خواست تبدیل می‌کرد.

﴿أَنْ أَعْمَلَ سَبِغَتٍ وَقَدِرٍ فِي السَّرْدِ وَأَعْمَلُوا صَلِيحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ ﴿۱۱﴾  
 «فرمودیم که زره‌های بلند و رسا بساز» سابغات: زره‌های کامل، وسیع و گشادی است که تمام بدن را بیوشاند. یادآور می‌شویم که داوود رضی الله عنه اولین سازنده زره در دنیا است. «و در بافتن حلقه‌ها اندازه را نگاه دار» سرد: بافته‌های زره است. گفته می‌شود: السرد و الزرد: و هردو به معنای بافتن حلقه‌های زره است. یعنی: زره را نه آنچنان کوچک و نازک بساز که سست و شکننده بوده و در برابر ضربات دشمن استحکام دفاعی نداشته باشد و نه آن‌ها را چنان بزرگ و ضخیم بساز که بر پوشنده خود سنگینی کند. «و کار شایسته کنید» ای اهل بیت داوود! «در حقیقت من به آنچه می‌کنید بینایم» و آگاه پس شما را در برابر سخنان و اعمال نیکتان پاداش می‌دهم.

﴿وَلَسَلِيمَنَّ الرِّيحُ عُذُّهَا شَهْرٌ وَرَوَّاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ۖ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ ﴿۱۲﴾  
 «و برای سلیمان باد را» تقدیر سخن چنین است: و برای سلیمان باد را رام گردانیدیم» که سیر بامدادی آن یک ماهه راه و سیر شامگاهی آن نیز یک ماهه راه

بود» یعنی: باد به فرمان سلیمان علیه السلام بامداد در اول روز مسافت یک ماه راه را می‌پیمود و شامگاهان در آخر روز نیز همین فاصله را سیر می‌کرد. ابن کثیر به نقل از حسن بصری می‌گوید: «سلیمان علیه السلام بامدادان از دمشق بر تخت خود می‌نشست و سوار بر بال‌های باد به اصطخر فرود می‌آمد و در آن غذای ناشتا (نهار) را تناول می‌کرد و در نیمه اخیر روز از اصطخر بر فضاییمای بادی خود می‌نشست و شامگاه در کابل (مرکز افغانستان) فرود می‌آمد. و در میان دمشق و اصطخر - برای کسی که به شتاب راه بپیماید - مسافت یک ماه راه است و در میان اصطخر و کابل نیز - برای کسی که به شتاب راه بپیماید - همین مقدار راه است». «و چشمه مس را برای او روان ساختیم» به طور گدازان و جوشان چنان که برای داوود علیه السلام آهن را نرم گردانیدیم» و برخی از جنیان نزد او به اذن پروردگارش کار می‌کردند» یعنی: به فرمان خویش برای او از جنیان کسانی را که پیش روی او کار می‌کردند، رام کردیم. که ذکر کارهای جنیان در آیه بعد می‌آید. «و هرکس از آنها از فرمان ما» که او را بدان فرمان داده بودیم، یعنی از پیروی سلیمان علیه السلام «عدول کند، از عذاب سوزان به او می‌چشانیم» که این عذاب در آخرت و به قولی در دنیا است.

﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحْرِبٍ وَتَمَثِيلٍ وَجَفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَتٍ  
أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ﴾

«می‌ساختند» آن جنیان «برای او هر چه می‌خواست: از قلعه‌ها» محاریب: ساختمان‌های بلند و قصرهای رفیع است. به قولی: مراد از محاریب در اینجا، مساجد است. «و تمثال‌ها» تمثیل: هر چیزی است که به صورت مجسم نقش و نگار شده باشد، چه از مس باشد، چه از شیشه، چه از سنگ رخام و غیره. به قولی: این تمثالها و تصاویر عبارت از تصاویر پیامبران، فرشتگان، علما و صالحان بود. گفته شده که: صورت‌نگاری در شریعت سلیمان علیه السلام مباح بود اما این کار در شریعت پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است منسوخ گردید.

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة المصورون». «سخت‌ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت، صورت‌نگاران‌اند». ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» شرح «بخاری»، آرای علما در برداشتن تصاویر دارای جسم، یا دارای سایه را از موجودات ذی روح - مانند انسان و حیوان - نقل کرده آن‌گاه در جمع‌بندی این آراء

می‌گوید: «ساختن مجسمه - بجز اسباب بازی کودکان - به اجماع علما حرام است. اما در تصویرنگاری بر روی پارچه، چهار قول است و صحیح‌ترین آن‌ها این است که: اگر تصویر تمام اندام بود، حرام است ولی اگر سر آن قطع شده بود، یا اجزا و اعضای آن به طور پراکنده به تصویر کشیده شده بود، جایز است».

جمهور علما - از صحابه تابعین و ائمه مذاهب - به کارگرفتن تصاویر را چنانچه در زیر پا قرار داشت و بر آن پا نهاده می‌شد، یا به خواری و اهانت استعمال می‌شد - مانند تصاویر پستی‌ها و بالشت‌ها - جایز شمرده‌اند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «باید دانست که حکم تصاویر فوتوگرافی، همچون حکم نگارگری بر روی پارچه است بلکه تصاویر فوتوگرافی در حقیقت - به آن معنایی که در احادیث آمده است - تصویر نیست و مانند افتادن پرتو صورت انسان در آینه یا آب می‌باشد لذا در آن، مفهوم شبیه سازی با آفرینش خداوند عز و جل در کار نیست».

«و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «کاسه‌های بزرگ حوض مانند» می‌ساختند که در بزرگی خود به مانند آبشخور شتران بود به طوری که جمعی بزرگ بر یک کاسه گرد آمده و همه از آن می‌خوردند. جوابی: حوض‌هایی است که شتران را در آن‌ها آب می‌دهند. «و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «دیگ‌های ثابت در جاهای خود» می‌ساختند که از بس بزرگ بود، نه به نیروی انسانی حمل می‌شد و نه حرکت داده می‌شد «ای خاندان داوود! شکرگزار باشید» یعنی: به خاندان داوود گفتیم: به عنوان شکر و سپاسگزاری حق تعالی در برابر آنچه که به شما در دین و دنیا داده است، به طاعت ما عمل کنید «و از بندگان من اندکی سپاس‌گزارند» که شکر نعمت را با قلب و زبان و اعضایشان به‌جا آورند. البته این امر، اخباری از واقعیت امر است. حقیقت شکر: اعتراف به نعمت منعم و به‌کارگیری نعمت در طاعت حق تعالی است، چنان که کفران و ناسپاسی: عبارت از به‌کارگیری نعمت در معصیت می‌باشد.

ظاهر قرآن و سنت گویای آنند که شکر، محدود به سپاس و ثنای زبانی نیست بلکه عمل بدن نیز از مقتضیات شکر است لذا شکر با فعل؛ عمل اعضاء است و شکر با سخن؛ کار زبان.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «در حقیقت دوست داشته‌ترین نماز نزد خداوند متعال، نماز داوود است؛ او نصف شب را می‌خوابید و یک سوم آن را زنده‌دار بود «و به نماز و رازونیا

می‌پرداخت» و باز یک ششم آن را می‌خوابید. و دوست داشته‌ترین روزه نزد خداوند ﷻ، روزه داوود است، او یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد. و چون او با دشمن روبه‌رو می‌شد، از میدان معرکه فرار نمی‌کرد». در حدیث شریف دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر رفته و این آیه را تلاوت کردند آن‌گاه فرمودند: «سه خصلت است که به هر کس داده شد، قطعا به او مانند آنچه که به خاندان داوود داده شده، عطا گردیده است. از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدیم که این سه خصلت چیست؟ فرمودند: «العدل في الرضا والغضب، والقصد في الفقر والغني، وخشية الله في السر والعلانية». «در پیش گرفتن عدالت در حال رضا و خشم، میانه‌روی در حال فقر و توانگری و ترس از خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نهان و آشکار».

﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجُنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾﴾

«پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم» یعنی: چون بر سلیمان علیه السلام به مرگ حکم کرده و مرگ را بر وی الزام کردیم، از این دنیا درحالی درگذشت که بر عصای خویش تکیه داده بود، از این‌رو، جنیان از مرگ وی آگاه نشدند و همچنان از ترس وی به کارهای خویش ادامه می‌دادند پس «چیزی جز کرم چوب خواره» یعنی: موریانه «که عصای سلیمان را» که بر آن تکیه داده بود «می‌خورد، مرگ او را به آنان نشان نداد پس چون بیفتاد» سلیمان علیه السلام، بعد از آن که عصایش بر اثر خوردن موریانه درهم فروریخت؛ «جنیان پی بردند» و بر آنان آشکار شد «که اگر غیب را می‌دانستند» یعنی: اگر این پندارشان که غیب را می‌دانند صحیح بود، قطعا در آن صورت از مرگ وی باخبر می‌شدند و بعد از مرگ وی به مدت درازی «در عذاب خوارکننده درنگ نمی‌کردند» و باقی نمی‌ماندند و دیگر درحالی که او مرده بود، در قبضه اطاعت وی باقی نمی‌ماندند، آن عذاب خوارکننده، کارهای دشواری بود که سلیمان علیه السلام آنان را بدان گماشته بود. اما چون کرم چوب خوار عصایش را خورد و پیکر بی‌جان او بر زمین افتاد، جنیان به مرگ او پی بردند و مردم دانستند که آن‌ها غیب را نمی‌دانند.

ابن کثیر نقل می‌کند که: «سلیمان علیه السلام بعد از مرگ به مدت یک سال بر آن عصا تکیه داده بود و موریانه در این مدت از آن عصا می‌خورد تا این که سرانجام بر زمین افتاد».



﴿لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَشَمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ  
وَأَشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ ﴿١٥﴾﴾

«قطعا برای قوم سباء» سباء: نام قبیله‌ای است که در یمن می‌زیستند و شاهان یمن از این قبیله بودند. آری! برای قوم سباء «در مساکن‌شان» که در شهر مأرب قرار داشت «نشان‌های بود» دال بر وجود خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ، قدرت، وحدانیت، رحمت و وجوب شکر وی، این نشانه: «دو باغستان از جانب راست و از جانب چپ» وادی سباء بود، که در آن‌ها از تمام میوه‌ها فراوان موجود بود و در درون آن وادی، منازل مسکونی بنا شده بود. پس به آنان گفته شد: «از روزی پروردگارتان بخورید» مراد از روزی: میوه‌های آن دو باغستان بزرگ است «و او را شکر کنید» بر آنچه که به شما از این نعمت‌ها ارزانی نموده است لذا به طاعت وی عمل کرده و از معاصی‌اش بپرهیزید «شهری است پاکیزه» به سبب بسیاری درختان و پاکیزگی میوه‌های آن «و پروردگاری است آمرزنده» یعنی: پروردگاری است نعمت بخش که گناهانشان را می‌آمرزد.

قرآن کریم دوبار از قبیله سباء نام می‌برد، یکی در داستان بلقیس ملکه سباء و دیگری در این داستان. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که سباء چیست؟ آیا مردی است یا زنی یا سرزمینی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بلکه سباء نام مردی است که برایش ده فرزند پسر به دنیا آمد، شش تن آنان ساکن یمن شدند و چهار تن ساکن شام، یمنی‌ها عبارتند از: مذحج، کنده، ازد، اشعری‌ها، انمار و حمیر. اما شامی‌ها عبارتند از: لخم، جذام، عامله و غسان». علمای انساب (نسب شناس) می‌گویند: «نام سباء، عبد شمس و او فرزند یشجب فرزند یعرب فرزند قحطان بود. سد مأرب، سدی بود که شاهان قدیمی این سرزمین، آن را بنا کرده بودند و سیل و آب وادی‌هایشان در پشت آن جمع می‌شد و مردم در پایین آن سد در دو پهناهی وادی به غرس درختان و آباد کردن باغها و منازل پرداخته بودند». یادآور می‌شویم که این سد در سال (۱۹۸۷م) تجدید بنا شده است.

﴿فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِ أُكُلٍ حَمْطٍ  
وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ ﴿١٦﴾﴾

«پس روی گردانیدند» قوم سباء از شکرگزاری پروردگارشان و او را ناسپاسی کردند «پس بر آنان سیل عرم را فرستادیم» یعنی: سیلی بنیان‌کن را که با هجوم تند خویش،

سد مأرب را در هم شکست و آب آن به باغستان‌هایشان سرازیر شده آن‌ها را غرق و خانه‌هایشان را در زیر گل و لای مدفون کرد. این سیل معروف به عرم است، عرم: سیلی است که به سبب نیرومندی و تندی، هیچ چیز در جلوی آن نمی‌تواند ایستادگی کند. «و به جای آن دو باغستان‌شان، دو باغ دیگر به آنان عوض دادیم» که هیچ خیری در آن‌ها نبود و برای آنان در آن هیچ فایده‌ای وجود نداشت و «دارای میوه‌های بدمزه» بود و درختانی با این خصوصیت را برایشان رویانده بودیم. خمط: بر هر درخت تلخ و خارداری اطلاق می‌شود. «و دارای درخت شوره‌گز» بود که اصلاً هیچ میوه‌ای ندارد «و چیزی اندک از درخت کنار» داشت. بدین‌سان، خداوند متعال درختان مثمر آنان را نابود کرد و به‌جای آن‌ها درختان شوره‌گز، اراک و درخت کنار را که میوه‌ای شبیه عناب دارد، جانشین آن‌ها کرد و درخت کنار، بهترین آن‌ها بود.

﴿ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجْزِي إِلَّا الْكُفُورَ ﴿٧﴾﴾

«این عقوبت را به سزای کفر» و ناسپاسی «آنان به آنان جزا دادیم و آیا جز ناسپاس را مجازات می‌کنیم؟» یعنی: ما کسی را مجازات می‌کنیم که کفران نعمت کند، یا وجود و وحدانیت ما را انکار کند.

﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَهْرًا وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا

فِيهَا لَيَالِيً وَاَيَّامًا ءَامِنِينَ ﴿١٨﴾﴾

«و میان آن‌ها» یعنی: میان قبیله سباء «و میان آبادانی‌هایی که در آن‌ها برکت نهاده بودیم» که عبارت از آبادیهای سرزمین شام بود «قریه‌های به‌هم پیوسته‌ای قرار داده بودیم» که چون بر تپه‌های بلند بنا شده بودند، نمایان بودند و چنان به هم نزدیک بودند که یک قریه از قریه دیگر دیده می‌شد. مقصد تجارتي قوم سباء، سرزمین شام بود که آن‌ها از شهر مأرب به‌سوی آن می‌شتافتند و در سراسر مسیر میان مأرب و شام، آبادی‌ها و شهرک‌های به هم پیوسته‌ای قرار داشت، به‌طوری که آن‌ها در راه خویش شب در یک قریه می‌خوابیدند و فردای آن چاشتگاه به قریه‌ای دیگر می‌آمدند تا آن‌که به سرزمین خود بازمی‌گشتند و میان مأرب و صنعا، سه شبانه‌روز راه فاصله است. «و در میان آن‌ها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم» یعنی: آن قریه‌ها را در مسافت‌های معینی از یک دیگر قرار داده بودیم به طوری که مفسران می‌گویند: «استراحت نیم‌روز آنان در آبادی‌ای بود و شب گذراندن آن‌ها در آبادی‌ای دیگری تا این که به شام می‌رسیدند».

«در آن‌ها شب‌ها و روزها با کمال امن و امان سیر کنید» یعنی: برایشان گفتیم: در این قریه‌های به هم پیوسته و زیبا و خرم، شب‌ها و روزها آسوده خاطر از آنچه که اسباب ترس و بیم شماسست، سیر و سفر کنید. به قولی: شمار آن قریه‌ها، چهار هزار و هفتصد قریه مشجر و مثمر بود، که آنان به مدت چهار ماه در کمال امن و امان در آن‌ها سیر می‌کردند تا آن که فاصله میان مأرب و شام را می‌پیمودند. فتاده می‌گوید: «آن‌ها در این مسیر پر از نعمت - بی آن که از چیزی بترسند، یا از گرسنگی و تشنگی ای بیم داشته باشند - سیر می‌کردند، به گونه‌ای که مسافر این مسیر، نیازی به حمل آب و توشه راه نداشت و در هر جایی که فرود می‌آمد، آب و میوه‌ای فراوان می‌یافت».

ولی آن‌ها شکر نعمت را نگزارده بلکه خواستار رنج و مشقت و زحمت شدند:

﴿فَقَالُوا رَبَّنَا بَعْدَ بَيْنِ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾

«تا گفتند: پروردگارا! میان سفرهای ما فاصله انداز» یعنی: از نعمت ملول و دلتنگ شده و بر عافیت شکیبایی نکردند و درازی سفر و دوری میان آبادی‌ها را آرزو نمودند تا به اسب‌های نجیب و اسباب و آلات سفر خویش فخر نمایی کنند «و بر خود ستم کردند» با کفر و معاصی «پس آن‌ها را افسانه‌ها گردانیدیم» برای آیندگان، به طوری که بعد از آن‌ها مردم اخبار و افسانه‌هایشان را با تعجب نقل می‌کنند، چنین کردیم تا مردم از حال و فرجام کار آنان درس عبرت بگیرند «و آن‌ها را پاره پاره ساختیم پاره پاره ساختنی تمام» یعنی: در هر سمت و سویی از سرزمین‌ها، کاملاً پراکنده و تارومارشان ساختیم، بدان‌سان که اعراب پارگی و پراکندگی یک قوم را به آنان مثل زده و می‌گویند: «تفرق القوم ایدی سباء». «فلان قوم مانند پارگی و پراکندگی قوم سباء، متفرق و پراکنده شدند». بنابراین، دو قبیله اوس و خزرج که از قبیله بزرگ سباء بودند، به یثرب پیوستند، قبیله غسان به شام رفت، قبیله ازد به عمان و قبیله خزاعه به سرزمین تهامه «بی‌گمان در این ماجرا نشانه‌هایی است» واضح و دلالت‌ها و عبرتهایی است روشن «برای هر صبر کننده شکرگزاری» یعنی: برای هر کسی که در هنگام بلا بسیار صابر و شکیبا و در گاه نعمت و رفاه، بسیار شکرگزار باشد. که البته هر مؤمنی باید این چنین باشد.

﴿وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آن‌ها راست یافت» یعنی: شیطان در حق اهالی سبأ چنین اندیشید که اگر اغوایشان کند، از او پیروی می‌کنند و او همین اندیشه و پندار را در مورد آنان به واقعیت رساند، یا راست یافت «پس» اهالی سبأ «از او پیروی کردند» حسن بصری می‌گوید: «شیطان نه آن‌ها را به تازیانه زد و نه به عصا بلکه فقط در آنان گمانی زد و واقع امر چنان بود که او در آنان گمان زده بود لذا کار شیطان جز افکندن غرور و آرزوهای خام در آنان چیز دیگری نبود». آری! آن‌ها بی‌محابا شیطان را اجابت گفتند «جز گروهی از مؤمنان» که دست رد بر سینه شیطان نامحرم زدند و اینان نسبت به کفار اندک بودند.

﴿وَمَا كَانَ لَهُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿۱۱﴾﴾

«و شیطان را برآنان هیچ سلطه‌ای نبود» یعنی: او آنان را به زور و اجبار به کفر وادار ساخت «مگر» کار او دعوت و وسوسه و آراستن کفر و عصیان برای آنان بود و ما آن‌ها را به وسوسه شیطان مبتلا گردانیدیم «تا معلوم بداریم کسی را که به آخرت ایمان می‌آورد از کسی که او از آن در شبهه است» یعنی: لیکن ما آنان را مبتلای وسوسه شیطان گردانیدیم تا این واقعیت را به علم ظهور آشکار گردانیم، در غیر آن ما به همه چیز داناییم. آری! چنین بود که خداوند ﷻ شیطان را بر آنان مسلط کرد چنان که مگس را بر چشمان آلوده مسلط می‌کند و قطعاً قربانی همان کسی است که قدرت مقاومت خود را از دست می‌دهد اما کسانی که نیرومند و بیدارند، از آسیب شیطان به سلامت می‌مانند «و پروردگار تو بر همه چیز نگهبان است» از آن جمله بر اعمال این گروه از کفار پس به زودی آنان را در آخرت مجازات می‌کند.

﴿قُلْ اَدْعُوا الَّذِيْنَ رَعَمْتُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَا يَمْلِكُوْنَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِى السَّمٰوٰتِ وَلَا فِى الْاَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيْهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظٰهِرٍ ﴿۱۲﴾﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ! به کفار قریش «کسانی را که گمان می‌کنید» خدایان هستند «بجز الله بخوانید» تا از شما زیانی را که در سالهای قحطی و گرسنگی بر شما نازل شد، برطرف گردانند. سپس خدای سبحان خود از جایشان پاسخ داده می‌فرماید: «هم‌وزن ذره‌ای نه در آسمان‌ها و نه در زمین مالک نیستند» یعنی: آن‌ها در هیچ امری، بر خیر و شر و نفع یا ضرر قدرتی ندارند «و آنان را در آسمان و زمین هیچ

شرکتی نیست» یعنی: بتان را در آسمان‌ها و زمین هیچ مشارکتی نیست، نه در آفرینش، نه در اداره و فرمانروایی و نه در تصرف و برای خداوند از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست» که حق تعالی را در چیزی از کار تدبیر و اداره آسمان‌ها و زمین و کسانی که در آن‌ها به سر می‌برند، همکاری و یاری رسانند پس چگونه صحیح است که چنین موجودات عاجز و ناتوانی را به پرستش گرفته و به یاری فراخوانید؟!

﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾.

«و شفاعت در پیشگاه او سود نمی‌بخشد مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد» یعنی: شفاعت کردن در هیچ حالی از احوال سود نمی‌بخشد مگر برای کسانی که خداوند متعال به ایشان اجازه شفاعتگری داده‌است؛ از فرشتگان، پیامبران علیهم‌السلام و مانند آن‌ها از اهل علم و عمل و این گروه نیز جز برای کسی که سزاوار شفاعت باشد، شفاعت نمی‌کنند، که مسلماً کافران سزاوار شفاعت نیستند «تا چون اضطراب از دل‌هایشان برطرف شود» مراد اضطراب و هراسی است که به فرشتگان دست می‌دهد در هر امری که پروردگار متعال به آن فرمان دهد زیرا هنگامی که خداوند جل جلاله به وحی سخن گوید و اهالی آسمان‌ها کلام او را بشنوند، از هیبت امر وی بر خود می‌لرزند، آن گونه که حالتی همچون بیهوشی به آنان دست می‌دهد و چون این حالت برطرف شود، برخی از آنان از برخی دیگر می‌پرسند و: «می‌گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می‌گویند: حق؛ و هموست بلندمرتبه بزرگ» یعنی: پروردگار ما سخن حق و راست را گفت و او پروردگار بزرگ و قهاری است که کسی با وی در هیچ چیزی مشارکت ندارد. مراد این است که هرگاه فرشتگان از امر خدا جل جلاله این چنین در اضطراب و بیقراری باشند، چگونه می‌توانند نزد وی برای کسانی شفاعت کنند که او بدان راضی نیست؟ در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضَعَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سِلْسَلَةٌ عَلِي صَفْوَانٍ يَنْفِذُهُمْ ذَلِكَ فَإِذَا فَرَعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا لِلَّذِي قَالَ: الْحَقُّ؛ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ». «چون خدای جل جلاله به امری در آسمان فرمان دهد، فرشتگان از روی فروتنی در برابر سخن وی، بالهای خود را به هم می‌زنند، گویی این (بانگ) زنجیری است بر روی سنگی صاف، که این حالت همه را از اول و آخرشان در بر می‌گیرد و چون اضطراب از

دلپایشان برطرف می‌شود، از یک‌دیگر می‌پرسند: پروردگار شما چه فرمود؟ دیگران در جواب کسی که پرسیده است، می‌گویند: او حق و راست فرمود و هموست بلند مرتبه بزرگ».

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي

ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۲۱﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «کیست که شما را از جانب آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟» روزی از آسمان: نزول باران است و روزی از زمین: رستنی‌ها، معادن و مانند آن‌ها «بگو: الله» یعنی: اوست که ما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد زیرا خدایان پنداری شما قدرت و اختیار کوچکترین کاری را هم ندارند و از عهده هم‌وزن ذره‌ای هم نمی‌توانند برآیند «و در حقیقت یا ما، یا شما بر طریق هدایت یا گمراهی آشکار هستیم» یعنی: قطعاً یکی از دو گروه؛ یعنی کسانی که خدای آفریننده روزی‌دهنده را به‌یگانگی خوانده و مخصوصاً او را پرستش می‌کنند، یا کسانی که پرستشگر جماداتی هستند که بر آفرینش و روزی‌دهی قادر نبوده و سود و زبانی نمی‌توانند برسانند؛ بر حق یا بر گمراهی قرار دارند و این که هر دو گروه بر حق باشند، ممکن نیست. روشن است که فقط گروهی بر حق و راه هدایت قرار دارند که پروردگار آفریننده روزی‌دهنده و سود و زیان‌رسان را پرستش کرده و بر توحید وی برهان اقامه کرده‌اند پس گروهی که معبودان بی‌اختیاری را می‌پرستند که نه بر آفرینندگی قادرند، نه بر روزی رساندن و سود و زیان بخشیدن و نه هم بر شرک خویش برهانی دارند، بی‌گمان در گمراهی آشکاری قرار دارند.

ملاحظه می‌کنیم که این شیوه استدلال قرآنی چنان با لطف و ادب همراه است که دشمن را وامی‌دارد تا در حال خویش و حال دیگران بنگرد و تأمل کند. اعراب این شیوه را برای دادن آزادی اندیشه به مخاطب به‌کار گرفته و او را وامی‌دارند تا در موضوع مورد نظر تأمل کرده و از روی قناعت درونی اعلام نماید که خود خطاکار بوده و طرف وی برحق می‌باشد.

﴿قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۱﴾﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «شما از جرم ما بازخواست نمی‌شوید» یعنی: اگر عبادت و طاعت ما برای خدا ﷻ جرم باشد، بدانید که از شما درباره جرم ما سؤال نخواهد شد «و ما نیز از آنچه شما می‌کنید» از کفر و عدم اجابت به دعوت حق «بازخواست

نمی‌شویم» یعنی: هیچ زبانی به ما نمی‌رسد. معنای این سخن اظهار برائت از آنان است. یعنی: نه شما از ما امید و نه ما از شما بلکه راه و روش و سرانجام و سرنوشت ما و شما از هم جداست.

﴿قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ ﴿۳۱﴾﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «پروردگاران ما و شما را جمع می‌کند» روز قیامت در یک عرصه و در یک میدان «سپس در میان ما به حق حکم می‌کند» و به عدل قضاوت و داوری می‌نماید؛ پس قطعاً فرمانبر را پاداش داده و نافرمان را مجازات می‌کند «و اوست فتاح» یعنی: حکم‌کننده به حق، قضاوت‌کننده به عدل و راستی و درستی «دانا» به مصالح و فوایدی که به حکم و داوری وی تعلق می‌گیرد.

﴿قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۳۲﴾﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آن کافران «کسانی را که به عنوان شریک به او ملحق گردانیده‌اید، به من بنمایانید» تا من آن‌ها را ببینم و توانایی‌هایشان را بسنجم «چنین نیست بلکه اوست الله غالب باحکمت» یعنی: بر خود بلرزد و از ادعای مشارکت بتان با حق تعالی بازایستد و بدانید که ذات یکتا در الوهیت، همانا الله ﷻ است، الله غالب، قاهر و حکیمی که عزت و حکمتش واضح و درخشان می‌باشد.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

يَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾﴾

و بعد از اثبات توحید، خداوند متعال عمومیت و فراگیری رسالت محمدی ﷺ را برای تمام مردم روشن کرده می‌فرماید: «و ما تو را جز بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم» اعم از عرب، عجم و تمام مکلفان، که برای مطیعان مژده‌آور بهشت و برای گردنکشان بیم‌دهنده از دوزخ هستی. در حدیث شریف آمده‌است: «بعثت الی الاسود و الاحمر: بهسوی سیاه و سرخ برانگیخته شده‌ام». مجاهد می‌گوید: «یعنی: بهسوی جن و انس». دیگران می‌گویند: «یعنی: برای عرب و عجم». ابن‌کثیر می‌گوید: «هر دو قول صحیح است».

آری! تو را بهسوی تمام مکلفان فرستادیم «ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند» آنچه را که نزد خدا ﷻ از رحمت و فضل و خشم و عقوبت هست و نمی‌دانند منافعی را که در بعثت پیامبر ﷺ دارند پس جهل و نادانی آنان را به مخالفتت وا می‌دارد.

﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ﴿۳۱﴾.

«و می‌گویند: این وعده» که شما در وقوع قیامت به ما می‌دهید «کی فرامی‌رسد اگر راست می‌گویید» زمان وقوع آن را به ما خبر دهید؟.

﴿قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَشْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ﴾ ﴿۳۲﴾.

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «برای شما میعاد روزی است مقرر» که روز رستاخیز است «که نه ساعتی از آن» میعادی که برای شما مقرر شده است «باز پس می‌افتید و نه پیش» بلکه این میعاد خواه‌ناخواه در همان وقتی فرامی‌رسد که خداوند ﷻ وقوع آن را در آن وقت مقدر کرده است.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْفُرْقَانِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ﴾ ﴿۳۳﴾.

«و کافران گفتند: به این قرآن و به آنچه پیش از آن است» از کتاب‌های آسمانی قدیم؛ مانند تورات، انجیل و پیامبران پیشین، یا به آنچه پیش روی آن است از قیامت و بهشت و دوزخ «هرگز باور نمی‌کنیم و اگر ببینی ستمگران را هنگامی که نزد پروردگارشان بازداشت شده‌اند» یعنی: در موقف حساب محبوس شده‌اند؛ «که چگونه بعضی با بعضی دیگر سخن را بازمی‌گردانند» یعنی: در میان همدیگر بگومگو و جدل کرده یک دیگر را مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهند، بعد از این که در دنیا باهم دوست و یار و همکار و همدست بودند. آری! اگر این صحنه را ببینی، یقیناً صحنه هولناک و شگفت‌آوری را دیده‌ای. «مستضعفان» یعنی: پیروان و زیردستان «به کسانی که استکبار ورزیده‌اند» یعنی: به رؤسای فرمانروایشان «می‌گویند: اگر شما نبودید» که ما را از ایمان به خدای ﷻ و پیروی از رسول وی ﷺ باز می‌داشتید «یقیناً ما مؤمن بودیم» به خداوند ﷻ و پیامبر و کتاب وی و در چنین روزی بیچاره نمی‌شدیم.

﴿قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ﴾ ﴿۳۴﴾.

«مستکبران» در پاسخ «به مستضعفان» و در مقام انکار و رد آنچه که گفته‌اند؛ «می‌گویند: مگر ما شما را از هدایت بازداشتیم» یعنی: آیا ما شما را از ایمان منع



کردیم؟ «بعد از آن که به شما آمد» آن ایمان و هدایت؟ نه! چنین نیست «بلکه شما خود مجرم بودید» یعنی: این خود شما بودید که بر کفر پای فشرده و مرتکب جرمهای بسیار و گناہانی بزرگ می‌شدید، کاری که ما کردیم فقط این بود که شما را به سوی گمراهی دعوت کردیم و شما بی‌هیچ دلیل و برهانی از ما پیروی کرده و به خواست و اختیار خود از برهآن‌ها و حجت‌های پیامبران ﷺ سر پیچیدید.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا التَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَعْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۳﴾﴾

«و مستضعفان به مستکبران می‌گویند» در رد پاسخ آنان و در دفع این نسبت که خود عامل تباهی خویش بوده‌اند «نه! بلکه ما را مکر شب و روز باز داشت» مکر: فریب و نیرنگ است. یعنی: چنان نیست که شما می‌گویید بلکه این نیرنگ پیوسته و شبانه‌روزی و دعوت مستمر و برنامه‌ریزی شده شما به سوی کفر بود که ما را به شرک و کفر واداشت و به این پرتگاه درافکند «آن‌گاه که به ما فرمان می‌دادید که به خدا کفر بورزیم و برای او اندادی مقرر کنیم» انداد: همتایان و هماننداند «و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان کنند» این جمله به هردو گروه برمی‌گردد؛ یعنی هردو گروه - اعم از مستکبر و مستضعف - هنگامی که عذاب را ببینند، دردل خود بر آنچه که از کفر انجام داده‌اند، پشیمانی می‌کشند و این پشیمانی را از دیگران پنهان می‌دارند. یا هر یک از دو گروه - از بیم سرزنش و دشمن‌کامی گروه مقابل - پشیمانی خود را از آن پنهان می‌دارند ولی آثار ندامت در چهره‌هایشان هویداست. به‌قولی: معنای (أسروا) در اینجا (أظهروا) است زیرا فعل (أسروا) از اضداد است و هردو معنای آشکار کردن و پنهان کردن را می‌رساند. یعنی: هردو گروه، ندامت و پشیمانی خود را آشکار می‌کنند «و غلها را در گردن‌های کسانی که کافر شده‌اند می‌اندازیم» یعنی: طوقه‌ای آهنین را در دوزخ در گردن‌هایشان می‌اندازیم. «آیا جز در برابر آنچه کرده‌اند» از شرک به خدای لاشریک «جزا داده می‌شوند؟» هرگز! بلکه مطابق آنچه می‌کردند، سزا داده می‌شوند.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِءٍ كَافِرُونَ ﴿۳۴﴾﴾

سپس خداوند متعال در مقام دلجویی از پیامبرش ﷺ و سفارش وی به تأسی و اقتدا به پیامبران ما قبلش ﷺ می‌فرماید: «و ما در هیچ شهری» از شهرها «بیم‌دهنده‌ای

را نفرستادیم» که آنان را هشدار داده و از عذاب ما برحذر دارد «مگر این که مترفان آن» یعنی: توانگران، سرکشان، نازپروردگان گردنکش و رهبران شر و فساد «گفتند» به پیامبران شان ﷺ «قطعا ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم» یعنی: ما در آنچه از توحید و ایمان که برای ابلاغ آن فرستاده شده‌اید، تکذیب کننده شما ایم.

ابن ابی حاتم و ابن منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابی رزین رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: «دو مرد تاجر باهم شریک مال بودند پس یکی از آن‌ها به شام رفت و دیگری در مکه باقی ماند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شدند تاجری که در شام بود به ریفش نوشت که: کار دعوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چگونه است؟ ریفش در پاسخ نوشت: کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم این گونه است که کسی از قریش - جز مردم فروپایه و مسکین - از وی پیروی نکرده است. آن مرد - که اهل سواد بود و کتاب می‌خواند - تجارتش را فرو گذاشت و نزد ریفش به مکه آمد و به او گفت: مرا نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم راهنمایی کن. پس چون نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد از ایشان پرسید: به سوی چه چیزی دعوت می‌کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: به سوی این و این... (و اصول دعوت خویش را به وی بیان کردند) گفت: گواهی می‌دهم که فرستاده خدا هستی. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از کجا دانستی که من فرستاده خدا هستم؟ گفت: قطعا هیچ پیامبری به رسالت مبعوث نشده است، جز این که مردم فروپایه و مسکین از وی پیروی کرده‌اند. آن گاه این آیه نازل شد: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ﴾ [سبأ: ۳۴] سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی پیغام فرستادند که: خداوند جل جلاله تصدیق سخنت را نازل کرد.

﴿وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ﴾ ﴿۳۵﴾

«و گفتند» مستکبران به مؤمنان؛ «ما به اعتبار اموال و اولاد بیشتریم و ما عذاب شونده نیستیم» یعنی: خداوند جل جلاله ما را با اموال و اولاد بیشتر بر شما در دنیا برتری داده است و این اگر بر چیزی دلالت کند، آن این است که: او از دین و آیینی که ما بر آن هستیم، راضی است پس بعد از آن که در دنیا به ما احسان کرده و از ما راضی و خشنود گشته، دیگر در آخرت هم ما را عذاب نمی‌کند.

خدای جل جلاله در رد پندارشان فرمود:

﴿قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ﴿۳۶﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان: «بی‌گمان پروردگار من است که روزی را برای هرکس که بخواهد گشاده یا تنگ می‌گرداند» پس نه گشایش بخشیدن در امر رزق و روزی برای کسی، دلیل بر آن است که حق تعالی از آن شخص راضی گشته و عملش را پسندیده است و نه تنگ‌گردانیدن روزی بر کسی، دلیل آن است که او از وی راضی نیست و عملش را نپسندیده است لذا قیاس کردن سرای آخرت به سرای دنیا در مانند این امور، خطایی آشکار یا مغالطه‌ای واضح و روشن است زیرا چه بسا که خداوند ﷻ از روی استدراج، روزی را بر عاصی گشاده کرده و آن را از روی ابتلا و امتحان بر مطیع تنگ گرداند و در هر حال، حکمت بالغه از آن اوست.

﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الْوَعْدِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ءَامِنُونَ ﴿۲۷﴾﴾

«و اموال و اولادتان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما نزدیک گرداند به مرتبه قربت» یعنی: بدانید که بسیاری اموال و اولادتان، چیزی نیست که شما را به رحمت و فضل ما نزدیک گرداند، این‌ها قطعاً دلیل محبت و اعتنای ما به شما نیست زیرا اموال و اولادتان آزمایش و امتحانی برای شماست تا در عرصه ظهور معلوم بداریم که چه کسی آن‌ها را در طاعت ما به کار می‌گیرد و چه کسی ما را در آن‌ها نافرمانی می‌کند «مگر کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشند» یعنی: لیکن کسی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشد و اموالی را که خداوند ﷻ به‌وی داده است، در طاعت وی صرف کرده باشد و در عین حال مؤمن نیز باشد پس این نوع از عقیده و عمل و این‌گونه اموال است که او را به ما نزدیک می‌گرداند. همچنین فرزندی انسان را به خدا ﷻ نزدیک می‌گرداند که انسان او را بر بنیاد طاعت خدای ﷻ تربیت کرده باشد. «پس برای آنان دوبرابر آنچه عمل کرده‌اند پاداش است» یعنی: اعمال نیکوی مؤمنان شایسته‌کار، پاداشی مضاعف دارد؛ از ده برابر تا هفتصد برابر «و آن‌ها در غرفه‌ها آسوده خاطر هستند» از تمام آنچه که ناخوش می‌دارند. مراد؛ غرفه‌های بلند بهشتی است. در حدیث شریف آمده است: «همانا در بهشت غرفه‌هایی است که بیرون آن‌ها از درون آن‌ها دیده می‌شود و درون آن‌ها از بیرون آن‌ها. در این اثنا اعرابی‌ای پرسید: آن غرفه‌ها از آن کیست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «لمن طيب الكلام وأطعم الطعام وأدام الصيام وصلي بالليل والناس نيام»». «برای کسی که سخنی خوش و پاکیزه گفته باشد،

(مسکینان و مستمندان) را به غذا اطعام کرده باشد، روزه را بر دوام گرفته باشد و در شب نمازگزارده باشد در حالی که مردم در خوابند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَيَّ صُورَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَلَكِنْ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَيَّ قُلُوبَكُمْ وَأَعْمَالَكُمْ». «بی‌گمان خداوند ﷻ به صورت‌ها و اموال شما نگاه نمی‌کند بلکه جز این نیست که به دل‌ها و اعمالتان نگاه می‌کند».

﴿وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴾ (۳۸)

«و کسانی که در آیات ما سعی می‌کنند» در جهت رد و انکار و طعن زدن به آن‌ها؛ حال آن‌ها که «مقابله‌کنان» هستند با ما و به خیال خود تلاش دارند تا ما را درمانده کرده و خود را از عذاب ما برهانند؛ «آنانند که در عذاب احضار می‌شوند» یعنی: مأموران گماشته بر دوزخ، آن‌ها را در عذاب می‌افکنند و آن‌ها از عذاب هیچ گریزگاهی نمی‌یابند.

﴿قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ (۳۹)

سپس خداوند متعال موضوع گشایش و تنگ گردانیدن روزی را تکرار می‌کند تا بر رد پندار آن‌ها تأکید کرده و بیخ شبهه را برکند: «بگو» ای محمد ﷺ به آنان «در حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هرکس از بندگانش که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می‌گرداند» به حسب حکمتی که خود در کار خویش دارد. «و هر چه را انفاق کردید» در امور خیری که خداوند ﷻ در کتاب خویش به آن‌ها امر کرده و پیامبرش آن‌ها را روشن ساخته «پس خدا عوضش را می‌دهد» به شما. این عوض یا در دنیا، یا در آخرت است «و او بهترین روزی‌دهندگان است» زیرا روزی دادن بندگان به یک‌دیگر، فقط به تقدیر و میسر کردن اوست و در حقیقت امر آن‌ها روزی‌دهنده نیستند.

امام رازی می‌گوید: «بهتر بودن روزی در چهار چیز است:

اول این که: آن روزی از وقت نیاز به تأخیر نیفتد.

دوم این که: از مقدار نیاز کمتر نباشد.

سوم این که: به حساب و شمار، آن را سخت نگرداند.

چهارم این که: آن را با طلب پاداش، مکدر نکند».

در حدیث شریف آمده است: «کل معروف صدقه و ما أنفق الرجل علی نفسه وأهله كتب له صدقة و ما وقي الرجل به عرضه فهو صدقة و ما أنفق الرجل من نفقة فعلي الله خلفها إلا ما كان من نفقة في بنیان أو معصية». «هر کار پسندیده‌ای صدقه‌ای است و آنچه که مرد بر خود و خانواده‌اش انفاق کرده است، برای او صدقه‌ای نوشته می‌شود و آنچه که شخص به وسیله آن آبرویش را حفظ کرده باشد،<sup>۱</sup> صدقه است و هر نفقه‌ای را که شخص انفاق کرده است، دادن عوضش بر خداوند ﷻ است مگر نفقه‌ای که در بنای ساختمان یا معصیتی هزینه شود». مراد از بنای ساختمان در این حدیث شریف، اعمار ساختمانی است که از حد نیاز انسان فراتر باشد زیرا تأمین مسکن در حد نیاز ضروری، از سوی خداوند ﷻ عوض دارد چنان که در حدیث شریف دیگری بر ضرورت تهیه مسکن تصریح شده است: «لیس لبني آدم حق في سوي هذه الخصال: بيت يسكنه، وثوب يوارى عورته، وجلف الخبز والماء». «فرزند آدم را در غیر این امور حقی نیست: خانه‌ای که در آن سکونت گزیند، جامه‌ای که عورتش را بپوشاند و ظرف نان و آب». فرق در میان این آیه و (آیه ۳۶) در این است که: این آیه بیانگر آن است که رزق و روزی فقط در اختیار خداوند ﷻ می‌باشد اما (آیه ۳۶) در رد کسانی بود که می‌پنداشتند بخشیدن رزق نشانه رضا و خشنودی خداوند متعال است. دیگر این که گشایش یا تنگ ساختن روزی در اینجا، برای یک شخص در دو حال یا دو وقت است اما در آنجا برای اشخاص متعدد بود.

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهْتُولَاءَ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ﴾.

«و» یادکن «روزی را که خداوند همه آنان» اعم از عابد و معبود و مستکبر و مستضعف «را محشور می‌کند» برای حساب «سپس به فرشتگان می‌گوید» به‌عنوان سرکوب مشرکان و سرزنش کسانی که غیر خدای ﷻ را پرستیده‌اند «آیا این‌ها بودند که شما را می‌پرستیدند؟».

﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ﴾.

«فرشتگان می‌گویند: منزهی تو» پروردگارا! از شریک و همتا «ولی ما تو هستی» فقط تو سرور و سرپرست ما هستی «نه آن‌ها» و ما هرگز آن‌ها را به پرستش فرانخوانده‌ایم و

۱- مانند دادن هدیه به شعرا و اشخاص زبان‌دراز تا خود را از هجو و نکوهش و گزند زبان آنها حفظ کند.

نه آن‌ها را به دوستی و سروری گرفته‌ایم بلکه ما جز تو ولی و سروری نداریم» بلکه آن‌ها جنیان را می‌پرستیدند» یعنی: آن‌ها شیاطین را که عبارت از ابلیس و لشکریانش هستند، می‌پرستیدند و می‌پنداشتند که آن‌ها را می‌بینند و آن‌ها فرشتگان و دختران خدایند «بیشتر آنان به جنیان مؤمن بودند» و آنچه را که جنیان از وسوسه‌ها و اکاذیب به آنان القا می‌کردند، تصدیق می‌نمودند از آن جمله دستورشان در پرستش بتان را.

﴿فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ﴾ ﴿۴۲﴾.

«اما امروز هیچ‌یک از آنان» یعنی: هیچ یک از پرستشگران و پرستش شدگان «برای یک‌دیگر مالک سود و زیانی نیستید» یعنی: در روز قیامت، نه پرستش شدگان برای پرستشگران مالک سودی - یعنی شفاعت و نجاتی - هستند و نه مالک زیانی - یعنی مالک هلاکت و عذابی «و» آن روز «به کسانی که ستم کرده‌اند» بر خود با پرستش غیر خداوند ﷻ «می‌گوییم: بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می‌کردید» در دنیا.

﴿وَإِذَا تَنَالَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ ءَابَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ ﴿۴۳﴾.

«و چون آیات بینات ما» یعنی: آیات قرآنی ما که دلالت آن‌ها روشن و معانی آن‌ها آشکار است «بر آن‌ها خوانده شود، می‌گویند: این» خواننده آیات، یعنی رسول اکرم ﷺ «جز مردی نیست که می‌خواهد شما را از آنچه پدران شما» یعنی: پیشینیان شما «می‌پرستیدند» از بتانی که مورد پرستش آن‌ها بود «باز دارد و می‌گویند» بار دوم «این» قرآن «جز دروغی برافته» و بهتانی برساخته «نیست. کسانی که به حق - چون به‌سویشان آمد - کافر شدند، می‌گویند» یعنی: برای بار سوم در مورد قرآن، معجزات، نبوت و شریعت اسلام، یعنی در باره دینی که رسول خدا ﷺ برایشان آورده، می‌گویند: «این جز جادویی آشکار نیست» یعنی: این دین و کتاب، از جنس سحر و جادوست.

﴿وَمَا ءَاتَيْنَاهُمْ مِّنْ كِتَابٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَّذِيرٍ﴾ ﴿۴۴﴾.

«و ما کتاب‌هایی به آنان نداده بودیم که آن را بخوانند» یعنی: بر مشرکان عرب کتاب‌های آسمانی‌ای که آن‌ها را بیاموزند، نازل نکرده‌ایم «و پیش از تو هیچ هشدار

دهنده‌ای به سویشان نفرستاده بودیم» که آن‌ها را به سوی حق خوانده و از عذاب ما بیم دهد و از آنجا که دین راستین و درست جز به وحیی از جانب خداوند متعال شناخته نمی‌شود لذا برای تکذیب‌شان به قرآن و پیامبر، هیچ وجه ودلیلی نیست و نه برایشان شبهه‌ای است که به آن تشبث و تمسک کنند. پس ای پیامبر! از کجا و به کدام دلیل و حجت، تو را تکذیب کردند در حالی که کتاب و هشداردهنده‌ای که مؤید این عمل‌شان باشد، به سویشان نیامده است؟.

﴿وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ

نَكِيرٌ ﴿٤٥﴾

«و» ای محمد ﷺ! «کسانی که پیش از اینان بودند» از امت‌های پیشین «نیز تکذیب پیشه کردند» چنان‌که قومت تو را تکذیب کردند «در حالی که اینان به یک‌دهم آنچه به پیشینیان داده بودیم، نرسیده‌اند» یعنی: مردم مکه - اعم از مشرکان قریش و غیر آنان از اعراب - با همه نیرو و ثروتی که به آنان داده‌ایم، به یک‌دهم قوت و مکت و نعمت و شکوهی که به پیشینیان داده بودیم، نرسیده‌اند ولی «آن‌گاه» که آن پیشینیان «پیامبران مرا دروغ‌زود شمردند» آن‌ها را با همه مکت و قوتشان هلاک ساختیم - مانند اقوام عاد و ثمود و امثال‌شان را - به قولی: معشار، یک‌صدم است «پس چگونه بود عقوبت من» نکیر: یعنی: چگونه بود انکارم بر آنان با عذاب و عقوبت؟ و چگونه بود یاری من به پیامبرانم؟.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بَوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ مَا بِصَاحِبِكُمْ

مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٤٦﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به این کافرانی که تو را دیوانه می‌پندارند «جز این نیست که من به شما فقط یک اندرز می‌دهم» یعنی: شما را از فرجام بد آنچه که در آن قرار دارید، هشدار داده و برحذر داشته و شما را فقط به یک خصلت سفارش و توصیه می‌کنم؛ «و آن این است که: دوگان‌دوگان و یکان‌یکان برای خدا به‌پا خیزید» یعنی: تنها سفارش و موعظه من به شما، قیامت‌ان در طلب حق با تفکر و اندیشه راستین خالصا برای رضای خدای عزوجل و بدون هوی و عصبیتی است «و سپس اندیشه کنید» و تأمل ورزید و برخی از شما برخی دیگر را به اخلاص نصیحت کنید و بگویید: بیاییم در حقیقت کار رسول خدا ﷺ و کتابی که آورده است، بنگریم و بیندیشیم زیرا در این

صورت، قطعاً می‌دانید که باید در این راه دودو یا تک‌تک به پا خیزید، چه اجتماع، فکر و اندیشه را مشوش و پراکنده می‌گرداند اما دو نفر می‌توانند تفکر کرده و هر یک محصول فکر خویش را به رفیقش عرضه دارد و سپس هر دوی آنها به راستی و انصاف در آن بنگرند تا از این طریق به حق برسند، همین‌گونه یک فرد می‌تواند با خودش دادگرانه و منصفانه بیندیشد.

این آیه اصل و اساس موضوع دعوت الی‌الله است زیرا اهمیت دعوت فردی با آن آشکار می‌شود.

آری! در این صورت قطعاً به این نتیجه می‌رسید که: «این رفیق شما هیچ جنونی ندارد» نه پیامبر جادوگر است و نه دیوانه زیرا در حالات و تصرفاتش هیچ دلیلی بر این امر که او این‌گونه باشد، نمی‌یابید و هر چه درباره او بیندیشید، از او جز عقل و تدبیر و برتری خرد، چیز دیگری نمی‌بینید، در عین حال، شما نیک می‌دانید که او برترین مردم از روی عقل و خرد است و شما در مدت عمر وی و عمر خویش، از او دروغی را تجربه نکرده‌اید و وحی‌ای هم که او آورده است دلیل آشکاری بر صدق و راستگویی اوست «او جز هشداردهنده‌ای برای شما در پیشاپیش عذابی شدید» یعنی: در پیشاپیش قیامت «نیست».

امام رازی می‌گوید: «بعد از آن که اصول سه‌گانه توحید، نبوت و معاد با دلایل آن در این سوره مطرح شد، اینک حق تعالی هر سه اصل را در یک آیه ذکر می‌کند چرا که فرموده وی: ﴿أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ﴾ به توحید اشاره دارد و فرموده وی: ﴿مَا يَصَاحِبِكُمْ مِنْ حِجَّةٍ﴾ به رسالت اشاره دارد و فرموده وی: ﴿بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ به روز آخرت و به نزدیکی زمان آن اشاره دارد». چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله روزی بر فراز کوه صفا برآمدند آن‌گاه فریاد کشیدند: «یا صباحا» قریش با شنیدن این ندا به‌سویشان گرد آمده و گفتند: چه شده است، چه خبر است؟ تو را چه شده است؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «به نظر شما اگر به شما خبر دهم که دشمن بامداد یا شامگاه بر شما یورش می‌آورد، آیا مرا تصدیق می‌کنید؟» گفتند: چرا تصدیق نکنیم؟ قطعاً تصدیقت می‌کنیم! فرمودند: «اینک من شما را در پیشاپیش عذابی سخت بیم می‌دهم». در این هنگام ابولهب گفت: مرگ بر تو، آیا ما را



برای این گرد آورده‌ای؟ در این اثنا خداوند ﷻ نازل فرمود: (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿۱﴾).

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۴۷﴾﴾.

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «هر مزدی که از شما طلبیده باشم» در ازاء تبلیغ رسالت «پس آن متعلق به خودتان!» یعنی: من در برابر ابلاغ پیام‌های الهی، از شما هیچ مزدی درخواست نکرده و نمی‌کنم. «مزد من جز بر خدا نیست» نه بر غیر وی «و او بر هر چیزی گواه است» یعنی: به هر چیزی آگاه است و چیزی از او پنهان نمی‌ماند. پس بدانید که او بر این امر نیز گواه است که من در برابر دعوت شما به راه حق، از شما مزدی درخواست نکرده‌ام و اگر سراغ دارید که از شما مزدی درخواست کرده باشم، بگویند تا آن را به شما برگردانم.

﴿قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَ الْغُيُوبِ ﴿۴۸﴾﴾.

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «بی‌گمان پروردگارم حق را در میان می‌افکند» یعنی: به حق سخن می‌گوید و آن را - که چیزی جز قرآن و وحی نیست - به‌سوی پیامبرش القا می‌کند. به‌قولی معنی این است: پروردگارم باطل را با پرتاب کردن حق به‌سوی آن مورد هدف قرار داده و آن را به وسیله حق می‌کوبد و نگویند می‌کند «و او دانای غیب‌هاست» غیب: هر چیزی است که از چشم انسان‌ها و از میدان دریافته‌ها و ادراکاتشان پنهان باشد.

﴿قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّلُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعِيدُ ﴿۴۹﴾﴾.

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «حق آمد» یعنی: اسلام و توحید و قرآن که دربرگیرنده برهان‌هاست به میدان آمد «و دیگر باطل از سر نمی‌گیرد و بر نمی‌گردد» یعنی: باطل چنان از میان رفت که نه از آمدن آن اثری باقی مانده و نه از رفتن آن، نه از آغاز آن و نه از برگشت آن. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «چون رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه به مسجدالحرام وارد شدند، بتان را دیدند که پیرامون کعبه نصب شده‌اند پس شروع به کوبیدن بتان کردند، درحالی که می‌خواندند: (وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ ﴿۴۹﴾)».

إِنَّ الْبَطْلَ كَانَ زُهُوقًا ﴿٤٨﴾ [الإسراء: ۸۱]. و نیز این آیه را می‌خوانند: ﴿قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِيهِ الْبَطْلُ وَمَا يُعِيدُهُ﴾ [سبأ: ۴۹].

﴿قُلْ إِنْ صَلَلْتُ فَأَيْمًا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنْ أَهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ﴾ ﴿٥٠﴾.

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «اگر گمراه شدم» از راه حق و هدایت «جز این نیست که به زیان خود گمراه می‌شوم» یعنی: گناه گمراهی‌ام بر دوش خودم می‌باشد «و اگر هدایت شدم، این به سبب آن است که پروردگارم به‌سویم وحی می‌فرستد» حکمت‌ها، اندرزها و روشنگری‌ها را به وسیله قرآن «بی‌گمان او شنوای نزدیک است» به من و به شما و هدایت و گمراهی من و شما را می‌داند پس اگر بر او بهتانی بسته باشم، یقیناً مرا مجازات می‌کند. و این سخنی فیصله‌کن با مشرکان است.

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فِرْعَوْنُ فَلَا فُوتَ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾ ﴿٥١﴾.

«و اگر می‌دید» ای محمد ﷺ! «هنگامی را که مضطرب شوند» کافران در هنگام مرگ یا رستاخیز. قتاده می‌گوید: «این اضطراب عبارت از: هول و هراس آنان در هنگامی است که از قبرهایشان بیرون می‌آیند». اما ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح این است که مراد از آن، اضطراب روز قیامت است». یعنی اگر آنان را در آن حال مضطرب و هراسان ببینی، قطعاً کاری هولناک و شگفت‌آسا را دیده‌ای «آنجا هیچ‌گیزی در کار نیست» کسی از آنان از نزد ما نمی‌تواند بگریزد و نجات یافتنی نیست «و از جایی نزدیک فروگرفته شدند» یعنی: از روی زمین، یا از قبرهایشان، یا از صحنه حساب روز قیامت گرفتار آمده‌اند پس به‌هرحال، آنان از خداوند ﷻ دور نیستند و نمی‌توانند از نزد او بگریزند و به‌آسانی فروگرفته می‌شوند.

﴿وَقَالُوا ءَأَمَّنَّا بِهِ ءِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾ ﴿٥٢﴾.

«و می‌گویند» در آن بحبوحه هول و هراس آن‌گاه که عذاب را مشاهده می‌کنند «اکنون به او» یعنی: به محمد ﷺ، یا به خدا ﷻ، یا به قرآن «ایمان آوردیم. از کجا از جایی دور دست یافتن ایمان برای آنان میسر است؟» یعنی: چگونه از آخرت به ایمان دسترسی دارند در حالی که آن را در دنیا فرو گذاشته‌اند؟ و این است معنای «از

مکانی دور». یا این تمثیلی برای حالشان در طلب نجات و رهایی است، بعد از آن که نجات از دسترس آنان خارج شده و نسبت به آنان دور است.

﴿وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾

«و حال آن که پیش از این به آن، کفر ورزیدند» یعنی: چگونه به ایمان دسترسی خواهند داشت، حال آن که آنچه را که هم‌اکنون در آخرت به آن ایمان آورده‌اند، پیش از این در سرای دنیا - یعنی در دار ابتلا و آزمایش - به آن کفر ورزیده بودند پس دسترسی آنان به ایمان، در آخرت محال است. «و از جایی دور» یعنی: از دور دست‌ها «به نادیده غیب می‌افکنند» یعنی: تیر در تاریکی انداخته و با اتکا به ظن و پندار می‌گویند: نه برانگیختنی است، نه حشر و نشر و نه بهشت و دوزخی. بی‌گمان این تیر در تاریکی افکندن‌ها برای گمان باطل‌شان تکیه‌گاهی نتواند بود.

در این تعبیر، حال‌شان به حال کسی تمثیل شده که به‌سوی چیزی تیر می‌افکند که آن را نمی‌بیند، آن هم از جایی دور که هیچ مجالی برای این گمان که آن تیر به‌هدف بخورد، وجود ندارد. پس همین‌گونه، این سخنان‌شان در حق پیامبر ﷺ که گاهی می‌گویند: شاعر است، گاهی می‌گویند: فال‌بین است و گاهی می‌گویند: دیوانه است، همه این‌ها و امثال آن چیزی جز افکندن تیرهایی از دور در تاریکی‌های ظن‌وگمان و وهم نیست.

﴿وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ

مُرِيبٍ﴾

«و میان آنان و میان آنچه خوش دارند» در دنیا از اموال و خانواده‌هایشان، یا از بازگشت به‌سوی دنیا «حایلی افکنده شد، همان‌گونه که از دیر باز با امثال آنان» از کفار امت‌های گذشته «نیز چنین شد» و میان آن‌ها و خواستنی‌های محبوب‌شان جدایی افکنده شد. «زیرا آن‌ها در دودلی سختی بودند» فی شک مریب: یعنی: آن‌ها در کار پیامبران ﷺ و رستاخیز و بهشت و دوزخ، شدیداً در شک بودند. یا آن‌ها در توحید و آنچه که پیامبران ﷺ از امر دین برایشان آورده بودند، شدیداً در شک بودند، از این‌روی ایمان آن‌ها در هنگام مشاهده عذاب، از آن‌ها پذیرفته نشد. قتاده می‌گوید: «هان! از شک و شبهه بپرهیزید زیرا کسی که بر شک بمیرد، بر شک برانگیخته می‌شود و کسی که بر یقین بمیرد، بر یقین برانگیخته می‌شود». نسفی می‌گوید: «این آیه رد پندار کسانی است که می‌گویند: خداوند ﷻ انسان را به‌سبب شک و ی عذاب نمی‌کند».



## سوره فاطر

مکی است و دارای (۴۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با صفت «فاطر» برای خدای عَلَّمَهُ، که بر آفرینشگری و ابداع و ایجاد این کائنات عظیم از سوی وی دلالت می‌کند، «فاطر» نامیده شد.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَّتَنَّىٰ  
وَوَثَلَتْ وَرُبَعَ يَزِيدٌ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

«همه ستایش‌ها از آن خدایی است که پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است» خداوند متعال خود را در برابر قدرت، علم و حکمت عظیمش و به‌خاطر آفرینش ابداعی و اختراع آسمان‌ها و زمین بدون نمونه سابق، ستایش کرده و بر این قدرت و علم و حکمت عظیم خود گواهی می‌دهد. مراد این است که هر کس بر آغازگری این آفرینش عظیم قادر باشد، قطعاً بر اعاده و بازآفرینی آن نیز تواناست. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «من نمی‌دانستم که معنی این فرموده خداوند: ﴿فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ چیست؟ تا آن‌که روزی دو مرد بدوی و صحرائین را دیدم که بر سر چاه آبی باهم دعوا و مرافعه دارند، در این بگومگو بودند که یکی از آن‌ها به رفیقش گفت: هذ بئری و انا فطرتها: این چاه از آن من است و من آن‌را آغازگر بوده‌ام».

«فرشتگان را پیام آورنده قرار داده است» فرشتگان پیام‌رسان عبارتند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل: که هر یک پیام و مأموریتی را به سر می‌رسانند («که» این فرشتگان «دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگان‌هاند» قتاده می‌گوید: «بعضی از فرشتگان دارای دو بال، بعضی دارای سه بال، بعضی دارای چهار بال و بعضی بیشتر از آن هستند که به وسیله این بال‌ها از آسمان به‌سوی زمین فرود آمده و مجدداً از زمین به‌سوی آسمان بالا می‌روند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب اسراء، جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام را در شکل و هیأتی دیدند که ششصد بال داشت و فاصله میان هر دو بال وی، مانند مسافت میان مشرق و مغرب بود». «در آفرینش، هر چه

بخواهد می‌افزاید» یعنی: در آفرینش بالهای بیشتر برای فرشتگان، به هر تعداد و به هر کیفیتی که بخواهد می‌افزاید چنان‌که در وصف جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ گذشت. و در آفرینش دیگر موجودات نیز هر چه بخواهد می‌افزاید، مانند افزودن بر زیبایی انسان؛ از نمکین ساختن چشمان، زیبایی بینی، حلاوت و شیرینی دهان و غیره. به‌قولی: مراد رخسار زیباست. به قولی: مراد خط خوش و زیباست. به‌قولی: مراد موی مجعد است. به‌قولی: مراد صدایی خوش و دلکش است. به‌قولی: مراد عقل و تمییز است. به‌قولی: مراد علوم و صنایع است. اما آیه کریمه مطلق است و شامل همه این معانی و امثال آن‌ها می‌شود. «بی‌گمان خدا بر هر چیزی تواناست» پس با قدرت مطلقه خویش، هر چه بخواهد در عرصه آفرینش می‌افزاید.

﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (۲)

«هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، بازدارنده‌ای برای آن نیست» یعنی: آنچه که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ برای مردم از نعمت‌های حسی و معنوی، مانند: روزی، باران، سلامتی، امنیت، علم، نبوت و حکمت فرو فرستد، هیچ‌کس قادر به بازداشتن آن نیست» و آنچه را که باز دارد» از رحمت، هیچ‌کس بعد از بازداشتن او به بازگشادن آن قادر نیست. به‌قولی معنی آیه این است: پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رحمتی برای مردم فرستاده شده‌اند و جز خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ کسی بر فرستادن‌شان قادر نیست. به قولی: مراد از «رحمت» توبه است. به‌قولی دیگر: مراد از «رحمت» توفیق و هدایت است.

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه رضی الله عنه آمده است: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از نماز خویش فارغ می‌شدند، می‌گفتند: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير» آن‌گاه می‌گفتند: «اللَّهُمَّ لا مانع لما أعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجند منك الجند». «بارخدا یا! آنچه که تو بدهی، هیچ بازدارنده‌ای برای آن نیست و آنچه که تو بازداری، هیچ دهنده‌ای برای آن نیست و صاحب تلاش و کوشش را در برابر تو، کوشش و تلاش وی هیچ سودی نمی‌بخشد». «و اوست غالب با حکمت» پس در ملک خویش هرگونه که خواهد تصرف می‌کند، می‌دهد و باز می‌دارد، خرد و حقیر ساخته و بلند و برتر می‌گرداند، گرمی می‌دارد و ذلیل می‌سازد لذا هیچ‌کس بر حکم وی

پی جویی و چون و چرایی نمی‌تواند بکند و هر کاری که انجام می‌دهد، آن کار مبتنی بر حکمت بالغه‌ای است.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ آذْكُورًا أَعْيَتْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ۖ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾.

«ای مردم! نعمت‌های خدا را بر خود یاد کنید» با زبان، ذهن و قلب؛ برای طلب استمرار و دوام و افزایش آن‌ها، نعمت‌هایی چون آفرینش آسمان‌ها و زمین، فرستادن پیامبران عليه‌السلام، افزودن در خلق و گشادن درهای رزق و روزی «آیا هیچ آفریدگاری غیر از خدا هست که شما را از آسمان» به وسیله باران «و از زمین» با رستنی‌ها و غیر آن «روزی دهد؟ خدایی جز او نیست پس چگونه برگردانیده می‌شوید؟» یعنی: چگونه بعد از تجلی این بیان و درخشش این برهان، از حق که توحید خداوند متعال و شکرگزاری برای وی است برگردانیده می‌شوید؟ سپس حق تعالی پیامبرش را تعزیت گفته می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يَكْذِبُونَكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ ۖ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾.

«و اگر» ای محمد ص! «تو را دروغگو شمردند» این گروه مشرکان «قطعاً پیش از تو نیز پیامبرانی دروغگو شمرده شدند» پس تو نیز به پیامبران پیش از خود تاسی کن و از تکذیب کفار عرب اندوهی به خود راه نده و آن را بر خود سخت نگیر «و کارها به‌سوی خدا بازگردانیده می‌شود» و او هرکس را بر اساس آنچه که سزاوار آن است جزا می‌هد.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾.

«ای مردم! بی‌گمان وعده‌الله» به آوردن رستاخیز و حساب و عقاب و بهشت و دوزخ «حق است، زنده‌ای تا این زندگی دنیا شما را فریب ندهد» با آرایش‌ها، نعمت‌ها و لذت‌های خود و شما را از عمل برای آخرت غافل نگرداند. سعیدبن جبیر می‌گوید: «فریفته شدن به زندگی دنیا این است که مشغولیت به نعمت‌ها و لذت‌های آن، انسان را از عمل آخرت به خود گرفتار سازد» «و زنده‌ای تا شیطان فریبکار شما را درباره خدا نفریبد» به این که به شما بگوید: بی‌پروا باشید! زیرا قطعاً خداوند به سبب فضلی که دارید، یا به سبب این که رحمت وی بر شما وسیع و گسترده است، از شما درمی‌گذرد و بر شما می‌آمزد پس به‌سوی گناهان شتاب کنید.

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ

السَّعِيرِ﴾ ﴿٦﴾

«در حقیقت، شیطان دشمن شماست، شما نیز او را دشمن گیرید» یعنی: بر او با طاعت خداوند ﷻ یورش برده و از او در گناهان و نافرمانی‌های وی فرمان نبرید «جز این نیست که او حزب خود را دعوت می‌کند تا از اهل دوزخ باشند» یعنی: شیطان دارودسته و پیروان و فرمانبرداران خود را به سوی معاصی خدای سبحان فرامی‌خواند تا آن‌ها از اهل دوزخ باشند و این به سبب دشمنی‌ای است که او با آدم و فرزندان او دارد پس حماقتی بزرگتر از پیروی و سوسه وی نیست. چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «برای شیطان خطرهای است که آن را در قلب فرزند آدم می‌افکند و برای فرشته نیز خطرهای است؛ خطر شیطان عبارت است از: وعده دادن به شر و تکذیب حق و خطر فرشته عبارت است از: وعده دادن به خیر و تصدیق به حق».

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ ﴿٧﴾

«کسانی که کافر شدند، عذابی سخت خواهند داشت. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» لذا به دنیا فریفته نشده، به شیطان لبیک نگفته و از حزب وی نگرندیده‌اند «برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است» یعنی: خداوند ﷻ به سبب ایمان و عمل صالح‌شان بر آنان می‌آمرزد و به آنان مزدی بزرگ می‌دهد، که همانا بهشت است.

﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ ﴿٨﴾

«آیا آن کس که زشتی عملش برای او آراسته جلوه داده شده و آن را نیک می‌بیند» مانند مؤمن شایسته‌کار است؟ هرگز! یقیناً کسی که وهم و گمانش بر عقلش چیره شده و با تزیین و آرایش‌دهی شیطان، عمل بد خویش را عمل نیک، باطل را حق و زشت را زیبا می‌بیند و به آن‌ها ادامه می‌دهد، مانند مؤمنی نیست که بر جاده هدایت روان است و می‌داند که راه‌پیمای طریق حق و صلاح می‌باشد «بی‌گمان خداست که هرکه را بخواهد» بی‌راه‌گذار «گمراه می‌کند و هرکه را بخواهد» هدایت



کند «هدایت می‌کند پس خود را به سبب حسرت خوردن‌ها بر آنان هلاک نساز» یعنی: ای پیامبر! خود را از اندوه خوردن بر استمرارشان به گمراهی و گناه، هلاک نساز زیرا این خود حق تعالی است که خواسته است تا آنان به سبب بدعملی خود گمراه شوند «قطعا خدا به آنچه می‌کنند داناست» و چیزی از کردارها و گفتارهایشان - هرچند در خفا انجام گیرد - بر او پنهان نمی‌ماند.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کردند: «اللَّهُمَّ أَعِزِّ دِينَكَ بِعَمْرٍ ابْنِ الْخَطَّابِ أَوْ بِأَبِي جَهْلِ بْنِ هِشَامٍ». «خدایا! دینت را با اسلام عمر بن خطاب، یا ابی جهل بن هشام قوت بخش». پس خداوند جل جلاله عمر رضی الله عنه را هدایت و ابوجهل را گمراه کرد. لذا این آیه درباره این دو تن نازل شد.

﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَثُيِّرُ سَحَابًا فَأَسْقِنَهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۗ كَذَٰلِكَ النُّشُورُ﴾.

«و خدا همان کسی است که بادهای را فرستاد» و آن‌ها را از عدم، ایجاد کرد «پس آن بادهای ابری را برمی‌انگیزند» از جایی که در آن قرار دارد، یعنی بادهای آن را از بخار آب دریا حرکت می‌دهند و به جنبش درمی‌آورند تا به همانجایی برود که خداوند متعال خواسته است «و ما آن ابر را به سوی سرزمینی مرده» که سبزی‌های آن مرده و اهالی و حیوانات آن تشنه‌اند «رانندیم و آن زمین را پس از مرگش» یعنی: بعد از خشک شدن و از بین رفتن نباتاتی که بر آن بوده است «بدان زنده ساختیم» با رویاندن رستنی‌ها در آن «برانگیختن مردگان نیز چنین است» یعنی: خداوند جل جلاله بندگان را نیز همین‌گونه بعد از مرگشان زنده می‌کند چنان‌که زمین را پس از مردن آن زنده گردانید. این دلیل حسی قابل مشاهده‌ای بر امکان رستاخیز است که نشان می‌دهد: رستاخیز مردگان نیز در ضمن مقوله قدرت خداوند جل جلاله قرار دارد.

ابن کثیر می‌گوید: «چون خدای صلی الله علیه و آله برانگیختن مردگان را اراده کند، از زیر عرش بارانی را فرود می‌آورد که همه زمین را در بر می‌گیرد و اجساد را از قبرهایشان بر می‌رواند چنان‌که دانه در زمین می‌روید». بدین جهت، در حدیث شریف آمده است: «همه چیز در فرزند آدم فرسوده، پراکنده و متلاشی می‌شود مگر دنبالچه وی؛ او از آن

آفریده شده و مجدداً از آن بازآفرینی می‌شود». دنبالچه: عبارت از چند مهره آخر ستون مهره‌هاست که به هم چسبیده‌اند.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبْورُ﴾.

«هرکس عزت می‌خواهد پس عزت همه از آن خداست» لذا باید عزت را فقط از خدا ﷻ خواست نه از غیر وی زیرا غیر وی مالک و صاحب اختیار چیزی از عزت نیست پس او هر چه بخواهد و به هرکس که بخواهد، از این عزت می‌بخشد. عزت: عبارت است از شرف، جاه، رفعت و قدرت. فراء می‌گوید: «معنی این است: هرکس می‌خواهد بداند که عزت از آن کیست، بداند که عزت همه از آن خدای ﷻ است». قتاده می‌گوید: «معنی این است: هرکس می‌خواهد به عزت برسد، باید خود را با طاعت خداوند ﷻ عزتمند گرداند». در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در تفسیر: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ [فاطر: ۱۰] فرمودند: «من أراد عز الدارين فليطع العزيز». «هر کس عزت هردو سرا را می‌خواهد، باید از خدای عزیز اطاعت کند».

آن‌گاه حق تعالی به ما می‌فهماند که وسیله طلب عزت، همانا ایمان و عمل صالح است: «کلام طیب» یعنی: سخنان پاکیزه «به‌سوی او بالا می‌رود» و فرشتگان نویسنده آنچه را که در این باره بر صحیفه‌ها می‌نویسند، به‌سوی او بالا می‌برند. کلام طیب: هر سخن پاکیزه‌ای است؛ اعم از ذکر خداوند ﷻ، امر به معروف، نهی از منکر، تلاوت قرآن و غیره «و عمل صالح به آن رفعت می‌بخشد» یعنی: عمل صالح، سخنان پاکیزه را بالا می‌برد چنان‌که سخنان پاکیزه جز با عمل صالح مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. صلاح عمل: عبارت از اخلاص در آن است.

در حدیث شریف آمده است: «لا يقبل الله قولا إلا بعمل ولا يقبل قولا و عملا إلا بنية ولا يقبل قولا و عملا و نية إلا بإصابة السنة». «خدای ﷻ هیچ سخنی را نمی‌پذیرد جز با عملی و هیچ سخن و عملی را نمی‌پذیرد جز با نیت (درستی) و هیچ سخن و عمل و نیتی را نمی‌پذیرد مگر آن‌که با سنت مطابقت داشته باشد». قرطبی می‌گوید: «حق این است که اگر گنهکار تارک فرایض، خدا ﷻ را یاد کند و سخنی پاکیزه بگوید، این در زمره حسنات وی نوشته می‌شود و او در عین حال، بار گناه خویش را نیز بر دوش

می‌کشد. پس خداوند ﷻ از هرکس که از شرک بپرهیزد، عمل صالح را می‌پذیرد و خود سخن پاکیزه یک نوع عمل صالح است. لذا تاویل آیه این است که: حق تعالی با عمل صالح، بر رفعت سخنان پاکیزه و حسن جایگاه آن می‌افزاید».

«و کسانی که با مکر و حيله بديها را می‌اندیشند» یعنی: در دنیا به شیوه مکر و فریب، مرتکب بديها می‌شوند تا به عزت ناروای جاهلیت برسند، همانند نیرنگهای بدی که مشرکان قریش در دارالندوه در حق رسول خدا ﷺ اندیشیدند تا ایشان را زندانی کرده، یا به قتل رسانده، یا از مکه اخراج کنند «آنان را عذابی سخت است» در نهایت شدت «و نیرنگشان خود تباہ می‌گردد» و بی‌اثر می‌شود. مکر در اصل: عبارت از نیرنگ و حيله‌گری است.

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَرْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا يَعْلَمُهُ ۖ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِضُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۱۱﴾﴾

«و خدا شما را از خاکی آفرید» در ضمن آفرینش پدرتان آدم عليه السلام از خاک «سپس از نطفه‌ای» که آن را از پشت‌های پدران شما بیرون آورد «آن‌گاه شما را زوج‌ها گردانید» یعنی: برخی از شما را جفت برخی دیگر گردانید زیرا نر و ماده جفت یک‌دیگر هستند پس این تحول از خاک به‌سوی سلول زنده و از سلول زنده به‌سوی انسانی تمام، دلیلی قاطع بر امکان بعث و رستاخیز است. «و هیچ مادینه‌ای باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر به علم او» بنابراین، هیچ چیز از ساحه علم و تدبیر حق تعالی خارج نیست «و هیچ سالخورده‌ای عمر دراز نمی‌یابد و از عمرش کاسته نمی‌شود» یعنی: عمر هیچ‌کس طولانی نمی‌شود و از عمر هیچ‌کس کاسته نمی‌شود؛ «مگر آن‌که در کتابی» یعنی: در لوح محفوظ «ثبت است».

سعیدبن جبیر می‌گوید: «پس آنچه از مدت عمر انسان می‌گذرد، همان کاستن از عمر وی است و آنچه که از عمر وی در آینده می‌آید، همان عمری است که به وی داده می‌شود». به‌قولی معنی این است: «هیچ کهنسالی تا دوران پیری عمر داده نمی‌شود و عمر هیچ‌کس دیگر از سن کهنسالی کاسته نمی‌شود مگر این که این امر در لوح محفوظ ثبت است، یعنی وابسته به قضای خداوند ﷻ است». لذا دراز یا کوتاه کردن عمر، هردو به قضا و قدر حق تعالی و مربوط به اسبابی است که مقتضی دراز ساختن

یا کوتاه کردن عمر است. باید دانست که از اسباب طولانی ساختن عمر: صله رحم و از اسباب کوتاه کردن آن: بسیار نافرمانی کردن پروردگار عز و جل است.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس دوست دارد که رزقش گشاده ساخته شده و اجلش به تأخیر افکنده شود، باید صله رحم خویش را برقرار کند». اما باید گفت: دراز شدن عمر با اسبابی مانند صله رحم، در قضا و قدری داخل است که علم خدای عز و جل بر آن پیشی گرفته است زیرا در لوح محفوظ نوشته شده که عمر فلان کس - مثلاً - این مقدار از سال است و اگر صله رحم را برقرار کرد، در عمر وی این مقدار افزوده می‌شود. باز در جایی دیگر از لوح محفوظ بیان شده است که آن شخص صله رحم خویش را به‌جا می‌آورد، همین‌طور از عمر هرکس که کاسته شود، به دلیل آن است که او عملی انجام داده که مقتضی کوتاه سازی عمر وی است، چون انجام دادن بسیار معاصی و نافرمانی‌ها «بی‌گمان این کار» یعنی: افزودن و کاستن در عمر «بر خداوند آسان است» زیرا هیچ چیزی بر وی دشوار نیست و هیچ چیز - چه اندک و چه بسیار، چه بزرگ و چه کوچک - از علم و شمار پروردگار پنهان نمی‌باشد.

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِن كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِرَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۲﴾﴾

«و دو دریا یکسان نیستند: این یک شیرین عطش‌بر و نوشیدنش خوشگوار است؛ و آن دیگر شور تلخ مزه است» بیشتر مفسران برآنند که این آیه مثلی برای مؤمن و کافر است. یعنی: مؤمن شیرین و خوب و کافر تلخ و شوربخت است. اما امام رازی می‌گوید: قول قوی‌تر این است که مراد از این آیه، ارائه دلیلی دیگر بر قدرت خداوند عز و جل می‌باشد «و از هر یک» از این دو دریا «شما گوشتی تازه می‌خورید» با صید ماهیان و آبزیان آن دریاها «و زیوری که آن را بر خود می‌پوشید بیرون می‌آورید» زجاج می‌گوید: «زیور فقط هنگامی از دو دریای شور و شیرین بیرون آورده می‌شود که آن دو باهم درآمیزند، نه از هر یک به‌طور منفرد و جداگانه». زیور دریا؛ اغلب مروارید و مرجان است که از آن انگشتر و دستبند و گردنبند و پای‌برنجن می‌سازند. «و کشتی‌ها را در دریا موج شکاف می‌بینی» که امواج دریا را شکافته، می‌آیند و می‌روند «تا از فضل او روزی خود را

طلب کنید» مراد از فضل: تجارت دریایی به سوی کشورها و سرزمینهای دور در مدتی نزدیک است چنان که در سوره بقره (آیه ۱۶۴) گذشت. «و باشد که شکر گزارید» خداوند سبحان را در برابر این نعمتهایی که بر شما ارزانی داشته است.

﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾﴾

همچنان از قدرت تامه و سلطه عظیم او این است که: «شب را در روز درمی آورد و روز را در شب درمی آورد» پس در هر یک از آن‌ها با کاستن از یکی دیگر، می افزاید «و خورشید و ماه را رام کرده است» برای منافع و مصالح انسان «که هر یک تا میعاد می رسد» که خدای عزوجل این میعاد و سرآمد معین را برای حرکت و جریان خورشید و ماه مقدر کرده است. این میعاد، روز قیامت است. به قولی: این میعاد، عبارت از مدتی است که خورشید و ماه در آن فلک را می پیمایند، که یک سال برای خورشید و یک ماه برای قمر است. به قولی: مراد از آن به جریان انداختن خورشید در روز و به جریان انداختن مهتاب در شب است «این» انجام دهنده کارهای یادشده «الله پروردگار شماست، فرمانروایی از آن اوست» یعنی: این ذاتی که کارهای یادشده همه از صنع اوست، همانا آفریننده پردازنده و توانای مقتدری است که مالک عالم و متصرف آن است «و کسانی که شما» ای ناباوران! «به جای او می خوانید، مالک پوست هسته خرما می هم نیستند» قطمیر: پوستک نازک سفیدرنگی است که میان گوشت خرما و هسته آن قرار دارد و مانند لفافه‌ای بر پیکر آن هسته پوشانده شده است. گویند: به سبب آن پوستک است که درخت خرما جوانه می زند و می روید. یعنی: معبودانی که شما به جای خدای لاشریک می خوانید، حتی مالک چیز بسیار بی ارزش و حقیری هم در آسمان‌ها و زمین نیستند.

﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشْرِكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۴﴾﴾

«اگر آن‌ها را بخوانید، دعای شما را نمی شنوند» زیرا معبودان شما جماداتی بیش نیستند که چیزی را درک نمی کنند «و اگر هم بشنوند» بر فرض و تقدیر «شما را پاسخ نمی دهند» زیرا از پاسخ دادن به شما عاجزند «و روز قیامت شرک شما را انکار

می‌کنند» یعنی: از عبادت شما بیزار می‌باشند و منکر این می‌شوند که پرستش آن‌ها از سوی شما حق بوده است چنان‌که منکر این می‌شوند که شما را به پرستش خویش فرمان داده باشند «و هیچ‌کس چون خدای آگاه تو را خبردار نمی‌کند» یعنی: هیچ‌کس مانند ذاتی که به همه چیزها آگاه و داناست، تو را آگاه نمی‌کند. شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «لا ینبئک مثل خیبر - در میان اعراب مثلی است، که چون سخنی بلیغ گویند و تحقیق به نهایت رسانند، این مثل را گویند».

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿١٥﴾﴾

«ای مردم! شما به‌سوی خداوند فقیر هستید» یعنی: شما بندگان مطلقاً به‌سوی خداوند متعال در تمام امور دین و دنیای خویش نیازمند هستید «و خداوند است که» مطلقاً «بی‌نیاز حمید است» یعنی: از جانب بندگان خویش - با احسانی که به آن‌ها کرده است و می‌کند - سزاوار ستایش است همچنین در تمام آنچه که حق تعالی می‌کند، می‌گوید و مقدر و مشروع می‌گرداند، سزاوار ستایش است.

﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٦﴾﴾

«اگر بخواهد شما را از میان می‌برد و خلقی نو به میان می‌آورد» یعنی: اگر بخواهد شما را نابود می‌کند و به جای شما خلقی نو از جنس بشر، یا از جنس و نوع دیگری از انواع آفریدگان خویش و از عالم دیگری غیر از آنچه که شما می‌شناسید، به‌میان می‌آورد که از او اطاعت کرده و نافرمانی‌ش نکنند، که این خود مظه‌ری از مظاهر فقر شما و غنای مطلق اوست.

﴿وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿١٧﴾﴾

«و این کار» یعنی: از میان بردن شما و آوردن دیگران «بر خداوند دشوار نیست» یعنی: نه بر وی ممتنع است و نه مشکل.

﴿وَلَا تَرْرُ وَازِرَةٌ وَرَزَّ اٰخَرَىٰ ۗ وَاِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ اِلٰى حِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَّلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى ۗ اِنَّمَا تُنَدِرُ اَلَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاَمَنَّا بِتَرْكِ لِنَفْسِهٖ ۗ وَاِلٰى اللّٰهِ الْمَصِيْرُ ﴿١٨﴾﴾

«و هیچ بار بردارنده‌ای بار دیگری را بر نمی‌دارد» یعنی: هیچ شخصی بار گناه شخص دیگری را بر نمی‌دارد بلکه هر شخصی بار گناه خودش را به‌دوش می‌کشد «و اگر گرانباری کسی را به‌سوی بارش فراخواند، چیزی از آن برداشته نمی‌شود هر چند

آن کس خویشاوند و نزدیک باشد» یعنی: اگر شخصی که در زیر بار گناهی قرار دارد، شخص دیگری را فراخواند تا از دوش وی بعضی از آن گناهای را که او زیر بار آن است، بردارد، کسی که به یاری فراخوانده شده، از آن گناهان چیزی را بر نمی‌دارد، هرچند خویش و نزدیک نسبی آن فرد نیز باشد پس چگونه خواهند بود دیگرانی که با آن شخص فراخواننده، هیچ قرابتی ندارند.

ابن کثیر به نقل از عکرمه در تفسیر این فرموده خداوند ﷻ: ﴿وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ

جَمَلِهَا﴾ [فاطر: ۱۸] می‌گوید: «مراد از آن: همسایه‌ای است که در روز قیامت به همسایه خویش درآویخته و می‌گوید: پروردگارا! از این شخص بپرس که چرا دروازه خود را به روی من می‌بست؟». همچنین نقل است که: «در روز قیامت کافر به مؤمن درآویخته و به وی می‌گوید: ای مؤمن! من بر تو حقی دارم، آخر تو می‌دانی که من با تو در دنیا چه قدر نزدیک بودم، اینک امروز به تو محتاج شده‌ام. پس مؤمن پیوسته نزد پروردگار خویش از وی شفاعت می‌کند تا این که او را - درحالی که همچنان در دوزخ است - به منزلی سبک‌تر از منزل وی برمی‌گرداند. پدر نیز در روز قیامت به فرزندش درآویخته و می‌گوید: فرزند عزیزم! اینک من به مقدار ذره‌ای از حسنات تو محتاج شده‌ام تا به وسیله آن از این وضعی که می‌بینی نجات یابم! ولی فرزندش می‌گوید: پدر جان! آنچه از من خواسته‌ای، بسیار ناچیز است ولی من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری بنابراین، نمی‌توانم چیزی از حسناتم را به تو بدهم. سپس به همسر خویش درآویخته و می‌گوید: ای فلان! ای همسر عزیزم! من چگونه شوهری برایت بودم؟ زن می‌گوید: تو نیکو شوهری برایم بودی... و از او ستایش می‌کند. آن‌گاه می‌گوید: اینک من از تو می‌خواهم تا فقط یک حسنه را به من ببخشی، شاید با آن یک حسنه از این وضعی که می‌بینی نجات پیدا کنم! اما زنش می‌گوید: آنچه از من خواسته‌ای بسیار ناچیز است ولی با تأسف که من نمی‌توانم به تو چیزی بدهم زیرا من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری».

«جز این نیست که تو تنها کسانی را که به طور پنهانی از پروردگارشان می‌ترسند، هشدار می‌دهی» یعنی: ای پیامبر! قطعاً هشدار دادن تو جز به حال کسانی که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند سودی نمی‌رساند، به این معنی که با وجود ندیدن عذابش از او می‌ترسند. یا از عذاب خدا درحالی می‌ترسند که او از نظرشان غایب است و از او می‌ترسند در خلوت‌های خویش از مردم و در خلوتخانه رازونیزهای خویش با او

«و» جز این نیست که هشدار تو تنها برای کسانی سودمند واقع می‌شود که «نماز را برپا داشته‌اند» یعنی: به امر نماز اهمیت داده و از آن به چیز دیگری از سرگرمی‌های خویش مشغول نشده‌اند «و هرکس پاکیزگی جوید» با انجام دادن طاعات و ترک معاصی «پس جز این نیست که به سود خویش پاکیزگی می‌جوید» زیرا منافع آن به خودش بر می‌گردد. چنان‌که گناه کسی که به پلیدی‌ها آغشته شده، نیز بر دوش خود اوست نه بر دوش دیگران «و بازگشت به سوی خداوند است» پس او هر انسانی را در برابر عملش جزا یا پاداش می‌دهد.

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ﴾.

«و نابینا» یعنی: کسی که حس بینایی‌اش از بین رفته است «و بینا» یعنی: کسی که دارای نیروی بینایی است «برابر نیستند». خداوند متعال در این آیه کافر را به شخص نابینا و مؤمن را به شخص بینا تشبیه کرده است.

﴿وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ﴾.

«و نه تاریکی‌ها و روشنایی» یعنی: تاریکی‌ها و روشنایی نیز برابر نیستند. پس باطل به تاریکی‌ها و حق، به نور تشبیه شده است.

﴿وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ﴾.

«و نه سایه و باد گرم» یعنی: سایه خنکی که در آن گرمی و آزاری نیست، با آتشبادی که سوزان و آزاررسان است، برابر نیستند. به قولی: مراد از سایه، ثواب و مراد از باد گرم، عذاب است. یا مراد از سایه، بهشت و مراد از باد گرم، دوزخ است.

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي

الْقُبُورِ﴾.

«و زندگان و مردگان برابر نیستند» مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. به قولی: این تمثیلی برای عالمان و جاهلان است. «همانا خدا هرکه را بخواهد» از اولیای خویش، که ایشان را برای بهشت خویش آفریده و به طاعت خویش توفیق داده است «شنوا می‌گرداند» و پند و پیام خویش را به آنان می‌شنواند «و تو شنواننده کسانی که در گورهایند نیستی» یعنی: تو به کفاری که کفر دل‌هایشان را میرانده است، حقایق را نمی‌توانی بشنوانی. بدین‌گونه، خداوند عَلَّامٌ کفار را به مردگانی



تشبیه کرد که در گور گمراهی و انکار خود مدفونند و به ندای حق و حقیقت هیچ پاسخی نمی‌دهند.

﴿إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾ (۲۳)

«تو جز هشداردهنده‌ای نیستی» یعنی: تو جز پیامبری هشدار دهنده نیستی و بر عهده تو جز بیم‌دهی و تبلیغ چیز دیگری نیست اما شنواندن همراه با پذیرش، کار تو نیست و تو قدرت و توانی نیز بر آن نداری زیرا هدایت و گمراهی فقط در اختیار خدای عَلِيمٌ است.

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (۲۴)

«هرآینه ما تو را به حق» یعنی: همراه با حق «مژده دهنده» برای اهل طاعت «و بیم دهنده» برای اهل معصیت «فرستادیم و هیچ امتی نیست مگر این که در آن هشداردهنده‌ای گذشته است» یعنی: هیچ امتی از امت‌های پیشین نبوده است مگر این که حق تعالی در آن هشدار دهنده‌ای از پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ برانگیخته که آنان را از فرجام شوم طغیان و کفران بیم می‌داده است.

﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ

وَإِلَّا كَتَبَ الْمُنِيرِ﴾ (۲۵)

«و اگر تو را تکذیب کنند، قطعاً کسانی که پیش از آن‌ها بودند» از امت‌های گذشته «نیز به تکذیب» پیامبران خویش «پرداختند، پیامبران‌شان بدی‌شان بینات» یعنی: معجزات روشن و حجت‌های آشکار «و زبر» یعنی: صحیفه‌های نوشته شده، مانند صحف ابراهیم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «و کتاب‌های روشنگر» مانند تورات و انجیل را «آوردند» به‌قولی: مراد از بینات: معجزات و مراد از زبر: کتابهایی است که حامل پند و اندرز است و مراد از کتاب و زبر: کتاب‌ها و صحیفه‌های الهی است که در آن‌ها قوانین و برنامه‌ها و احکام تبیین شده است.

﴿ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾ (۲۶)

«آن‌گاه کافران را فروگرفتم» به عذاب، بعد از آن که پیامبران را تکذیب کردند «پس عقوبت من چگونه بود» یعنی: تو می‌دانی که کیفر من بر آن‌ها چه قدر شدید بود؟.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ

الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَعَرَايِبٌ سُودٌ﴾ (۲۷)

«آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی را فرود آورد، سپس بدان میوه‌های رنگارنگ بیرون آوردیم؟» میوه‌هایی که بعضی از آن‌ها سفیدرنگ، بعضی سرخ‌رنگ، بعضی زردرنگ، بعضی سبزرنگ و بعضی سیاه‌رنگ است؛ مانند انار، سیب، انجیر، انگور و غیره «و از کوه‌ها راه‌هایی» و رگه‌هایی آفریدیم که مانند عروق‌اند در تن حیوان «سفید و سرخ رنگارنگ و سیاه در نهایت سیاهی» غریب: سیاه سیاهی است که رنگ آن شبیه رنگ کلاغ است. یعنی: از کوه‌ها، راه‌ها و رگه‌ها و انواع مختلفی به رنگ‌های گوناگون آفریدیم.

﴿وَمِنَ النَّاسِ وَالْذَوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿۳۸﴾﴾

«و از مردمان و جانوران و چهارپایان که رنگ‌های آن‌ها همچنین گوناگون است» همچون اختلاف رنگ‌ها و گونه‌ها در میوه‌ها و کوه‌ها، پدید آوردیم. دلیل این که خدای سبحان به اختلاف رنگها در این اشیا توجه داد، این است که این اختلاف، از بزرگ‌ترین ادله بر قدرت و صنع بدیع وی می‌باشد بدین جهت، حق تعالی اولاً اختلاف رنگ‌ها در میوه‌های رویدنی، سپس در جمادات و بعد از آن در انسان‌ها و حیوانات دیگر را ذکر کرد. «جز این نیست که از بندگان خدا فقط عالمانند که از او می‌ترسند» یعنی: از خدای سبحان فقط دانشوران و دانایان به وجود، اوصاف بزرگ و افعال زیبای وی‌اند که غایبانه می‌ترسند و هرکس از خدا ﷻ نترسد، او در واقع عالم و دانشور نیست پس هرکس به خدای ﷻ دانایتر باشد، از وی ترسانتر است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من ترسانترین شما از خدا و پرهیزکارترین شما برای او هستم». «بی‌گمان خدا غالب آمرزنده است» پس نافرمانان را سرکوب و اهل طاعت را شامل مغفرت خویش قرار می‌دهد.

مراد از علم در این آیه کریمه: علم تجربی و علم کونی به کیفیت اختلاف رنگها و مانند آن از مظاهر قدرت خداوند ﷻ است و مراد از علما نیز، علمای دانا به علوم طبیعی و زیستی و رازهای کاینات‌اند زیرا ترس و پروای کسی که این علوم و اسرار و معارف را - در حالی که مؤمن است - بداند، بزرگتر از ترس دیگران از خداوند ﷻ است بدین جهت، ما در عصر حاضر که عصر انکشاف علوم و معارف طبیعی است، دانشمندان بسیاری را که در عرصه این علوم تبحر دارند، مشاهده می‌کنیم که به‌سوی دین خداوند ﷻ روی آورده‌اند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «عالم به خدای رحمان کسی است که چیزی را با او شریک نیاورده، حلال او را حلال و حرام او را حرام بشناسد، سفارش‌های وی را رعایت کند و یقین داشته باشد که با پروردگار خود دیدار خواهد کرد و در قبال عمل خویش مورد محاسبه قرار خواهد گرفت». حسن بصری رضی الله عنه گفته است: «عالم کسی است که از پروردگار رحمان غایبانه بترسد و به اموری راغب و مایل باشد که خداوند متعال در آن رغبت دارد و از اموری که خدای سبحان از آن‌ها ناراضی است، اعراض کند. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد». سعیدبن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «ترس از خداوند جل جلاله عبارت است از آن چیزی که میان تو و نافرمانی وی حایل گردد». امام مالک رضی الله عنه می‌گوید: «علم، به بسیاری روایت نیست بلکه علم نوری است که خداوند متعال آن را در قلب قرار می‌دهد». سفیان ثوری رضی الله عنه می‌گوید: «نیکان می‌گفتند: علما سه دسته‌اند؛ عالمی است به خداوند جل جلاله که به امر وی داناست، عالمی است به خداوند جل جلاله که به امر وی دانا نیست و عالمی است به امر خداوند جل جلاله که به خود خداوند جل جلاله دانا نیست اما عالم به خدا جل جلاله و به امر وی، کسی است که از خدای عز و جل می‌ترسد و حدود و فرایض وی را می‌داند. و عالم به خداوند جل جلاله که به امر وی دانا نیست، عالمی است که از خدای عز و جل می‌ترسد ولی حدود و فرایض وی را نمی‌داند. و عالم به امر خداوند جل جلاله که به خود خداوند دانا نیست، کسی است که حدود و فرایض را می‌داند اما از خدای عز و جل نمی‌ترسد».

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾ (۱۶)

«بی‌گمان کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند» یعنی: بر تلاوت قرآن کریم استمرار ورزیده و بر آن مداومت می‌ورزند «و نماز را برپا داشته‌اند» در اوقات آن و با رعایت کامل ارکان و اذکار آن «و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا انفاق کرده‌اند» این تعبیر، انگیزه بخش انفاق و بخشش مال به هرگونه‌ای است که میسر شد؛ اگر انفاق به طور پنهانی میسر شد، بهتر است، در غیر آن انفاق آشکار نیز خوب است و این گمان شخص که مبدا در آن ریا داخل شود، نباید او را از انفاق بازدارد. آری! اینان: «امید به تجارتی بسته‌اند که هرگز زوال نمی‌پذیرد» که این تجارت، همانا دریافت ثواب و پاداش طاعتشان است، تجارتی که هرگز کساد نمی‌شود و از بین

نمی‌رود. ابن کثیر از قتاده نقل می‌کند که فرمود: «این آیه، آیه قاریان دانا به کتاب خداوند ﷺ و عامل به آن است».

﴿لِيُوقِيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ (۳۰).

«تا پاداش‌هایشان را به تمام و کمال به ایشان بپردازد» یعنی: این تجارت‌شان هرگز کساد نمی‌شود و از رونق نمی‌افتد، به خاطر این که خداوند ﷺ پاداش‌های اعمال شایسته ایشان را به تمام و کمال به ایشان می‌پردازد «و از فضل خود به آنان بیفزاید» یعنی: با افزودن بر پاداش اعمال‌شان، به ایشان فضل و منت می‌نهد «چراکه او آمرزگار» گناهانشان «و قدران» اعمال اندک ایشان «است».

﴿وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ

لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾ (۳۱).

«و آنچه از کتاب» یعنی: از قرآن «به‌سوی تو وحی کرده‌ایم، خود حق و تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش از آن است» یعنی: قرآن با کتاب‌های پیشین آسمانی همخوان و موافق است «قطعاً خدا نسبت به بندگانش آگاه بیناست» یعنی: حق تعالی به تمام امورشان آگاه و محیط و به کسانی از بندگانش که شایستگی برتری بر دیگران را دارند، بیناست بدین جهت پیامبران عليهم السلام را بر تمام بشر برتری داد و باز برخی از پیامبران عليهم السلام را به درجاتی بر برخی دیگر برتری عنایت فرمود و در این میان، جایگاه و منزلت سرور ما حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم است را فوق همه ایشان (صلوت الله و سلامه عليهم اجمعين) گردانید.

﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ

وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾ (۳۲).

«سپس این کتاب» یعنی: قرآن «را به آن بندگان خود که آنان را برگزیده بودیم» از این امت «به میراث دادیم» یعنی: ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! ما به این امر که قرآنی را که بر تو فرستاده‌ایم به علمای امت میراث دهیم، حکم کرده‌ایم و آن را مقدر ساخته‌ایم و در ضمن این قرآن، تمام کتاب‌های آسمانی دیگر را نیز به آنان میراث داده‌ایم زیرا این کتاب، تصدیق‌کننده و نگهبان همه کتب آسمانی پیشین است.

آری! شکی نیست که خداوند متعال علمای این امت را - از صحابه گرفته تا کسانی که بعد از آنان آمده‌اند و خواهند آمد - بر سایر بندگان، شرف، منزلت و برتری عنایت کرده است و امت ما را امت برگزیده و میان‌های گردانیده است تا بر همه مردم جهان گواه و رهبر باشند و آنان را به این شرف که امت بهترین انبیا و سرور و سالار اولاد آدم قرارشان داده، اکرام نموده و گرامی داشته است.

آن‌گاه حق تعالی این امت را به سه دسته تقسیم کرده و می‌فرماید: «پس برخی از آنان بر نفس خود ستمکار و برخی از آنان میانه رو و برخی از آنان به اذن الله به‌سوی نیکی‌ها پیشگامند» مقاتل می‌گوید: «ستمگران بر نفس خود: مرتکبان گناهان کبیره از اهل توحیداند. میانه‌روان: کسانی هستند که مرتکب گناه کبیره‌ای نگردیده‌اند و سبقت‌کنندگان و پیشتازان: کسانی هستند که به‌سوی اعمال شایسته پیشی گرفته‌اند. شکی نیست که ستمکار بر نفس خود، از ادای واجبات و تکالیف خویش کوتاهی می‌کند، یا مرتکب محرمات می‌گردد. میانه‌رو، در کار دین میانه‌روی اختیار کرده و به جانب افراط و تفریط میل نمی‌کند و او از اهل بهشت است. اما پیشتاز و پیشی‌گیرنده کسی است که از دیگران در امور دین سبقت گرفته و او بهترین این سه گروه می‌باشد». ابن کثیر می‌گوید: «ستمگر بر نفس خویش: کسی است که برخی از واجبات را فرو گذاشته و برخی از محرمات را مرتکب می‌گردد. میانه‌رو: کسی است که واجبات را انجام داده و محرمات را ترک می‌کند و گاهی برخی از مستحبات را ترک کرده و برخی از مکروهات را انجام می‌دهد. سابق الی الخیرات: کسی است که واجبات و مستحبات را به جا آورده و محرمات و مکروهات و حتی بعضی از مباحات را نیز ترک می‌کند». نسفی می‌گوید: «ظالمان را در اول ذکر کرد زیرا آنان اکثریت هستند، بعد از آنان میانه‌روان از نظر تعداد بیشتراند اما پیشگامان از هر دو گروه فوق‌ترند و در اقلیت قرار دارند لذا در آخر ذکر شده‌اند».

«این» گزینش و میراث دادن کتاب، یا این سبقت گرفتن و پیشتازی به‌سوی اعمال خیر «همانا فضل بزرگ است» در حدیث شریف به روایت ابودرداء رضی الله عنه آمده است که

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خداوند جل جلاله فرموده است: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِي اللَّهُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾ [فاطر: ۳۲] اما کسانی که سبقت گرفته‌اند،

ایشان بدون حساب به بهشت درمی‌آیند. کسانی که میانه‌روی پیشه کرده‌اند، به حسابی آسان مورد محاسبه قرار می‌گیرند و کسانی که بر نفس‌های خود ستم کرده‌اند، در درازای محشر بازداشته می‌شوند و همانانند که خدای عَلَّمَ کوتاهی و قصور آنان را با رحمت خویش تلافی می‌نماید و همانانند که می‌گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾ [فاطر: ۳۴]»<sup>۱</sup>.

﴿جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾

«بهشت‌های عدن که به آن‌ها وارد می‌شوند» این وعده‌ای است به پیشگامان به‌سوی نیکویی‌ها، یا وعده‌ای است به تمام برگزیدگان - یعنی مجموعه این امت از هر سه گروه یاد شده - زیرا گروه اول - یعنی ستمگران بر خود - بعد از آن که از گناه خویش پاکسازی شوند، به بهشت عدن وارد می‌شوند. گروه دوم - یعنی میانه‌روان - بعد از آن که با آنان حسابی سهل و آسان انجام گیرد، به آن وارد می‌شوند. و گروه سوم - یعنی پیشگامان - بی‌حساب و عذابی به آن وارد می‌شوند. بهشت عدن: یعنی بهشت همیشگی‌ای که در آن جاودانه ماندگارانند «در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زیور داده می‌شوند و جامه‌شان در آنجا ابریشم است» تفسیر نظیر این بخش از آیه، به‌طور مفصل در سوره «حج/۲۳» گذشت. در حدیث شریف آمده است: «هر کس در دنیا ابریشم بپوشد، در آخرت آن را نمی‌پوشد». آن‌گاه خطاب به مؤمنان فرمودند: «این ابریشم در دنیا برای کفار و در آخرت برای شماست».

شکی نیست که علما سزاوارترین و شادمان‌ترین مردم به این نعمت و این رحمت‌اند. چنان که در حدیث شریف به روایت احمد، ابوداود، ترمذی و ابن‌ماجه آمده است: مردی از اهل مدینه به دمشق نزد ابودرداء رضی الله عنه رفت، ابودرداء رضی الله عنه به وی فرمود: ای برادر! چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟ آن مرد گفت: مرا حدیثی به اینجا آورده که آگاهی یافته‌ام شما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کنید. ابودرداء رضی الله عنه فرمود: آیا برای تجارتی نیامده‌ای؟ گفت: خیر! فرمود: آیا برای نیاز دیگری نیامده‌ای؟ گفت: خیر! فرمود: آیا - جز به طلب این حدیث - برای هیچ‌کار دیگری نیامده‌ای؟ گفت: خیر! آن‌گاه ابودرداء رضی الله عنه فرمود: اینک بشنو؛ من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام که فرمودند:

۱- نگاه کنید به آیه (۳۴) از همین سوره.

«من سلك طريقا يطلب فيها علما سلك الله تعالى به طريقا إلى الجنة وإن الملائكة لتضع أجنحتها رضا لطالب العلم وإنه ليستغفر للعالم من في السموات والأرض حتى الحيتان في الماء. فضل العالم علي العابد كفضل القمر علي سائر الكواكب. إن العلماء هم ورثة الأنبياء وإن الأنبياء لم يورثوا دينارا ولا درهما وإنما ورثوا العلم، فمن أخذ به أخذ بحظ وافر». «هر کس به راهی در پی علمی برود، خداوند متعال او را در راهی که به سوی بهشت منتهی می شود می برد، بی گمان فرشتگان بالهای خود را از روی خشنودی از طالب علم، می گسترند و همه کسانی که در آسمانها و زمین اند - حتی ماهی ها در آب - برای عالم آمرزش می خواهند و فضیلت عالم بر عابد همچون برتری ماه بر سایر ستارگان است، بی گمان علما ورثه انبیاء اند و انبیا دینار و درهمی را به ارث نگذاشته اند بلکه فقط علم را به میراث گذاشته اند پس هرکس آن را بگیرد، قطعاً بهره وافر را برگرفته است».

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَعَفُورٌ شَكُورٌ﴾ (۳۴)

«و گفتند» بهشتیان آن گاه که در باغ های عدن مستقر می شوند: «همه ستایش ها خدایی را که اندوه» بدیها و گناهان، بیم نپذیرفته شدن طاعات و اندوه هول و هراس های روز قیامت» را از ما دور کرد» به قولی مراد این است: از ما نگرانی و اندیشه تأمین مخارج و هزینه های زندگی را دور کرد. زجاج می گوید: «خداوند ﷻ همه اندوه ها و نگرانی ها را از بهشتیان دور می کند، چه نگرانی ها و اندوه هایی که به امر معاششان ارتباط داشته باشد و چه نگرانی ها و اندوه هایی که به امر معادشان مربوط باشد. پس اهل ایمان پیوسته از عذاب خداوند ﷻ در ترس و هراس به سر می برند و در همه حال از عاقبت و خاتمه بد بیمناک و از این امر دل نگرانند که آیا اعمالشان پذیرفته می شود یا خیر؟ که این نگرانی ها، دغدغه ها و اندوه هایشان تا آن گاه که به بهشت وارد نشوند، از بین نمی رود. ولی در حدیث شریف آمده است: «بر اهل لاله الا الله هیچ وحشتی نیست: نه در مرگ، نه در قبر و نه در رستاخیز، گویی من به سویشان در هنگام بانگ (رستاخیز) - در آن حال که از سرهای خود خاک قبرها را می افشانند - می نگرم که می گویند: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَعَفُورٌ شَكُورٌ﴾ [فاطر: ۳۴]».

«به راستی پروردگار ما آمرزگار» است بر کسانی که او را نافرمانی کرده، سپس با توبه به سویش بازگشته اند «قدردان است» برای کسانی که او را اطاعت می کنند لذا گناهان بسیارشان را می آمرزد و نیکی های اندکشان را ارج می گذارد.

﴿الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَتْصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾ (۳۵)

«همان خدایی که ما را از فضل خویش به اقامتگاه جاودان فرود آورد» دارالمقامه: اقامتگاهی که در آن - به عنوان فضل و رحمتی از سوی خدای منان - جاودانه ماندگارند و هرگز از آن انتقال داده نمی‌شوند. آری! هرگز اعمال شایسته نمی‌تواند مابه‌ازاء این همه فضل و امتیاز تلقی شود چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگز کسی از شما را عملش به بهشت وارد نمی‌کند». اصحاب گفتند: حتی شما را نیز یا رسول الله؟ فرمودند: «حتی مرا نیز مگر این که خداوند متعال مرا به رحمت و فضلی از جانب خویش درپوشاند». «در اینجا هیچ رنجی» و خستگی و مشقتی «به ما نمی‌رسد و در اینجا به ما هیچ درماندگی‌ای نمی‌رسد» درماندگی‌ای که حاصل خستگی و سختی و رنج و زحمت باشد. آری! در بهشت همه رنجها و خستگی‌ها از تن و روح بهشتیان زدوده می‌شود.

بیهقی و ابن‌ابی‌حاتم از عبدالله بن ابی‌أوفی در بیان سبب نزول این آیه روایت کرده‌اند: «مردی به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله! به راستی خواب از جمله چیزهایی است که خداوند ﷻ به وسیله آن به ما در دنیا آرامش می‌بخشد پس آیا در بهشت نیز خواب هست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: خیر! زیرا خواب شریک مرگ است و در بهشت مرگی نیست. آن مرد پرسید: پس راحتی و آرامش اهل بهشت در چیست؟ این سؤال بر رسول خدا ﷺ بزرگ آمد و فرمودند: آخر در آنجا هیچ خستگی‌ای نیست، تمام کار بهشتیان آسایش و راحتی است». همان بود که این آیه نازل شد.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمَوْتُورًا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ﴾ (۳۶)

«و کسانی که کافر شده‌اند، برای آنان آتش دوزخ است، نه بر آنان» به مرگ «حکم شود تا بمیرند» به مرگی دیگر جز مرگ دنیا تا از عذاب راحت گردند «و نه عذاب آن از آن‌ها سبک ساخته می‌شود» بلکه پیوسته در عذاب دوزخ قرار دارند و هرگاه که پوست بدنشان در آتش سوخته شود، خداوند ﷻ پوست‌های دیگری را بر تنشان می‌پوشاند تا عذاب را بچشند چنان‌که در آیه دیگری آمده است. «هر کفوری را چنین کیفر



می‌دهیم» یعنی: هر کسی را که در کفر و ناسپاسی و انکار حق زیاده‌روی کند، همانند این جزای بسیار زشت و وحشتناک، کیفر می‌دهیم. در حدیث شریف آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون». «اما همان دوزخیانی که اهالی آن هستند» و در آن جاودانند» پس نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌شوند».

﴿وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعْمِرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ التَّنْذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٣٧﴾﴾

«و آنان» یعنی: دوزخیان «در آنجا فریاد بر می‌آورند» یعنی: در دوزخ فریاد و استغاثه می‌کنند در حالی که با صدای بلند چنین فریاد برمی‌دارند که: «پروردگارا! ما را بیرون بیاور» از دوزخ و ما را به دنیا برگردان «تا غیر از آنچه می‌کردیم» از شرک و معاصی «کار شایسته کنیم» پس ایمان را به جای کفری که بر آن بوده‌ایم و طاعت را به جای معصیت قرار دهیم! اما ما در پاسخ‌شان می‌گوییم: «مگر به شما چندان عمر ندادیم که در آن هرکه پندپذیری خواهد، پندپذیر شود» یعنی: آیا شما را آن قدر عمر ندادیم که هرکس بخواهد پند و عبرت گیرد، آن فرصت برای پند گرفتن وی کافی است. به قولی: این سن، سن رشد، یعنی هجده سالگی است. نفسی می‌گوید: «این معنی هر سنی را که مکلف در آن به اصلاح خود قادر است، در بر می‌گیرد هرچند که این عمر کوتاه باشد». مگر باید گفت: سرزنش و توبیخ کسی که عمری طولانی می‌کند، بر کفرش بزرگتر است چنان که در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در حقیقت خداوند جل جلاله به بنده‌ای که او را تا شصت یا هفتاد سالگی زنده نگه داشته، عذر را نمایانده است، در حقیقت خداوند متعال به وی عذر را نمایانده است». یعنی: حجت را بر وی تمام کرده است.

«و آیا هشدار دهنده به‌سوی شما نیامد؟» جمهور مفسران برآنند که: مراد از این هشدار دهنده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اند. به‌قولی: مراد از آن، موی سفید است «پس بچشید» عذاب جهنم را، شما که عبرت نگرفتید و پند نپذیرفتید «زیرا برای ستمکاران هیچ یاری دهنده‌ای نیست» که آن‌ها را از عذاب خداوند جل جلاله بازداشته و میان آن‌ها و عذاب حق تعالی حایل و مانع گردد.

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾

«بی‌گمان خدا، دانای غیب آسمان‌ها و زمین است» یعنی: او هر امر پنهانی‌ای را در آسمان‌ها و زمین می‌داند و از جمله این اعمال شما را و هیچ کار پنهانی‌ای بر وی مخفی نمی‌ماند پس می‌داند که اگر شما را به‌سوی دنیا هم برگرداند، شما کار شایسته نمی‌کنید. چنان‌که در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾ [الأنعام: ۲۸]. «اگر آنها به دنیا هم برگردانیده شوند، یقیناً به آنچه که از آن نهی شده بودند، برمی‌گردند». «هرآینه او به راز سینه‌ها داناست» پس وقتی حق تعالی راز سینه‌ها را بداند، قطعاً و به‌طریق اولی رازهای دیگر را که فروتر از آن هستند، می‌داند.

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلْقًا فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا مُقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا﴾

«اوست آن کس که شما را در زمین جانشینان گردانید» یعنی: شما را امتی جانشین و پی‌آیند امت قبلی گردانیده و کلیدهای تصرف در زمین خویش را به شما سپرد و شما را بر آنچه که در زمین است مسلط کرد تا او را با یکتاپرستی و طاعت شکر گزارید. قتاده در معنی آن می‌گوید: «شما را امتی پس از امتی و نسلی پس از نسلی جانشین قرار داد». «پس هرکس کفر ورزد» از شما و این نعمت‌ها را ناسپاسی کند «کفرش به زیان اوست» و این زیان از خود وی به دیگران تجاوز نمی‌کند «وکافران را کفرشان نزد پروردگارشان جز مقت نمی‌افزاید» مقت: خشم و بغض و نفرت است. «و کافران را کفرشان غیر از زیان» یعنی: کاستی و هلاکت «چیزی نمی‌افزاید».

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْهُ بَلْ إِن يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا﴾

«بگو: آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید «شریکان مقرر کرده خود را که به‌جای خدا می‌پرستید» و آنان را به عنوان خدایان خویش گرفته و جز خدا جلّ جلاله می‌پرستید «به من نشان دهید که چه چیزی از زمین را آفریده‌اند» که شما به‌خاطر آن، آن‌ها را به پرستش گرفته‌اید؟ «یا مگر آنان در کار آسمان‌ها شرکتی داشته‌اند؟»

یعنی: یا مگر برای آنان همراه با خداوند ﷻ، در آفرینش آسمان‌ها، یا در فرمانروایی، یا در تصرف در آن‌ها مشارکتی است تا با این مشارکت، سزاوار شرکت در الوهیت شده باشند؟ «یا مگر به آنان کتابی داده‌ایم» درباره این شرکت و آن نامه و کتاب گویای این امر است که ما شرکایی برگرفته‌ایم؟ «پس آنان بر حجتی از آن» کتاب «قرار دارند؟». مقاتل در معنی آن می‌گوید: «آیا به کفار مکه کتابی داده‌ایم که برمبنای آن کتاب، آن‌ها بر این که با خدا ﷻ شریکی وجود دارد، حجتی دارند؟» «بلکه حق این است که ستمکاران جز فریب به یک‌دیگر وعده‌ای نمی‌دهند» یعنی: هیچ یک از موارد یادشده واقعیت ندارد بلکه رؤسا و رهبران گمراه، فقط به اتباع و پیروان خویش، وعده‌های فریبنده‌ای داده و آن‌ها را با آن وعده‌ها گول می‌زنند و آن وعده‌ها را برایشان می‌آرایند در حالی که آن وعده‌ها همه دروغ‌های بی‌اساسی است که هیچ حقیقتی ندارد. آن وعده‌ها عبارت از این سخن‌شان به پیروان‌شان است که: خدایان به شما نفع رسانده، شما را به خدا ﷻ نزدیک می‌سازند و برای شما نزد او شفاعت می‌کنند.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ (۱۱)

«همانا خداوند آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا از جای خود نیفتند» این عبارت مستقل مستأنف‌های برای بیان قدرت خدای سبحان و صنع بدیع وی است، بعد از آن که ضعف بتان و عدم قدرت آن‌ها بر کاری بیان گردید «و اگر بلغزند» آسمان‌ها و زمین «هیچ کس بعد از الله آن‌ها را نگاه نمی‌دارد» یعنی: اگر زوال و اضطراب و انتقال آسمان‌ها و زمین از جاهای آن‌ها مقدر شود، هیچ کس غیر از خداوند ﷻ بر نگاه داشتن آن‌ها قادر نیست. این آیه کریمه به نظام جاذبه اشاره دارد و این که زمین همچون غیر خود از خورشید و ماه و سیارات دیگری که در مدارهای خاص خویش حرکت می‌کنند، کره‌ای است که در فضا شناور می‌باشد. و این یکی از آیات معجز قرآن کریم در بعد علم نجوم است «بی‌گمان او بردبار آمرزگار است» یعنی: سبب نگاهداشتن آسمان‌ها و زمین و اداره آن‌ها به گونه‌ای که جابجا نشده و از مدارات خود منحرف نگردند و نیفتند، این است که حق تعالی به رغم این که بندگانش را می‌بیند که به او کفر می‌ورزند و عصیان پیشه می‌کنند اما به آنان بردبار آمرزگار است.

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ ۗ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤٤﴾﴾.

«و با سخت‌ترین سوگندهای خود» و با نهایت توان و تلاش خود «به الله سوگند خوردند که اگر بیم دهنده‌ای برای آنان بیاید، قطعاً از هر یک از امت‌های دیگر» یعنی: از تمام امت‌هایی که پیامبران علیهم‌السلام به سویشان فرستاده شده‌اند «راه یافته‌تر خواهند شد» مراد قبیله قریش‌اند که قبل از بعثت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مضمون یادشده سوگندهایی محکم خوردند، هنگامی که به آنان خبر می‌رسید که اهل کتاب پیامبرانشان را تکذیب کرده‌اند زیرا اعراب در آرزوی آن بودند که از میان آن‌ها نیز پیامبری به رسالت برانگیخته شود چنان‌که در میان بنی‌اسرائیل پیامبرانی برانگیخته می‌شدند «ولی چون بیم‌دهنده‌ای برایشان آمد» یعنی: چون همان چیزی که در آرزوی آن بودند، به‌زودشان آمد و او رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که شریف‌ترین هشداردهنده و بزرگواری‌ترین و گرامی‌ترین فرستاده حق است و در عین حال او از خودشان نیز می‌باشد؛ «در حق آنان نیفزود» آمدن وی «جز رمیدن را» از وی و گریز و دوری و نفرت را از اجابت وی.

ابن‌ابی‌حاتم از هلال در بیان سبب نزول روایت کرده است که گفت: به من خبر رسیده است که قریش قبل از بعثت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گفتند؛ اگر خداوند جل‌جله از میان ما پیامبری را مبعوث گرداند، هیچ امتی از امت‌ها از ما فرمان‌پذیرتر برای خالق خویش، حرف‌شنوتر برای پیامبر خویش و متمسک‌تر به کتاب وی نخواهد بود. پس خداوند متعال این آیه را بر اساس آن نازل فرمود.

﴿أَسْتَكْبَرًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ ۗ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ ۗ فَلَن نَّجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ۗ وَلَن نَّجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ﴿٤٥﴾﴾.

«به سبب استکبار در زمین» یعنی: آن‌ها به این سبب از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نرمیدند و رسالت وی را تکذیب نکردند که به کذب وی معتقد باشند بلکه این کار را از سر استکبار و گردنکشی از این که پیروان او باشند و نیز به انگیزه استمرار ورزیدن در فساد، انجام دادند «و» به سبب «مکر زشت» یعنی: به سبب نیرنگ و بداندیشی. مکر: نیرنگ، فریب و عمل زشت است «و مکر بد جز بر صاحبش فرود نمی‌آید» یعنی:

عاقبت بد، به کسی فرود می‌آید که بداندیشی کرده است، قبل از آن که بر کسی فرود آید که در حق وی بداندیشی و بدسگالی شده است. در حدیث شریف آمده است: «مکر، فریب و خیانت، از اخلاق مؤمن نیست». «پس آیا جز سنت پیشینیان را انتظار می‌برند» یعنی: آیا جز سنت خداوند ﷺ درباره پیشینیان را انتظار می‌برند که بر اینان نیز عذاب فرود آید چنان که بر امت‌های پیشین فرود آمد؟ آن‌گاه که انبیای خویش را تکذیب کرده و علیه ایشان - به کشتن، یا اخراج و تبعید - برنامه‌ریزیهای خائنانه و توطئه چینی‌های ظالمانه کردند «و هرگز برای سنت الهی تبدیلی نمی‌یابی» یعنی: هیچ‌کس قادر نیست تا سنت خداوند ﷺ در فرود آوردن عذاب را - که بر امت‌های تکذیب‌کننده مقدر کرده و بنا نهاده است - تغییر داده و چیز دیگری غیر از آن را جانشین آن گرداند «و هرگز برای سنت الله تغییری نمی‌یابی» که سنت و آیین الهی بر عذاب آنان متحول گشته و تغییر کند و او عذاب را از آنان دفع کرده و آن را بر غیرشان فرود آورد.

﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكُنُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا﴾

«آیا در زمین سیروسفر نکرده‌اند تا فرجام کار کسانی را که پیش از آنان بودند بنگرند» و ببینند که ما بر عاد، ثمود، مدین و امثال‌شان - آن‌گاه که پیامبران ما ﷺ را تکذیب کردند - چه عذابهایی نازل کردیم؟ تا آثار عذابی را که ما بر آنان فرود آورده‌ایم، بنگرند و در نتیجه بدانند که این امر سنت تغییرناپذیر ما در مورد تکذیب‌کنندگان است؟ ای محمد ﷺ! قومت در سفرهای خود به سوی شام و غیر آن، به آن مناطق عذاب‌شده رفته و حتما آثار عذاب شدگان را که هنوز در دیارشان موجود و نشانه‌های آن در مساکنشان مشهود است، نگریسته‌اند پس چرا از مشاهده کشتار گاه‌های ستمگران، اندیشه نمی‌کنند؟ و چرا از روبرو شدن به سرنوشتی نظیر آن، بیم ندارند؟ «و» حال آن‌که این گروه‌های عذاب‌شده «از آنان نیرومندتر بودند» یعنی: از اهالی مکه عمرهای طولانی‌تر و سرمایه‌های فزونتری داشته و در هیکل و اندام خود نیز تنومندتر بودند «و هرگز نیست که هیچ چیز - نه در آسمان‌ها و نه در زمین - خدا را عاجز کند» یعنی: هیچ چیز در محدوده آسمان و زمین نمی‌تواند از حیطة قدرت

خداوند ﷻ بگریزد چنانچه او بخواهد آن را به عذاب فروگیرد؛ «چراکه او همواره دانای تواناست» لذا چیزی از او پنهان نمی ماند و هیچ کاری بر او دشوار نیست.

﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّىٰ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا ﴿٤٥﴾﴾

«و اگر خدا مردم را به سزای آنچه کرده اند» از گناهان و به کیفر کار و کردار غلطشان «گرفتار می کرد، هیچ جانوری را» که در زمین می جنبد و حرکت می کند «بر پشت زمین باقی نمی گذاشت» فرزندان آدم را به سبب گناهانشان و غیر آنان را به سبب شومی گناهان بنی آدم. به قولی: مراد از «دابه: جانداران» در اینجا فقط انسانها هستند نه غیر آنان از جانداران «ولی آنان را تا میعاد می مهلت می دهد» که آن میعاد، روز قیامت است. «و چون میعادشان فرا رسد، بی گمان خدا به بندگانش بیناست» یعنی: هم به کسانی از آنان که سزاوار ثواب اند و هم به کسانی که سزاوار عذاب اند، بینا و آگاه است لذا هرکس را مطابق حالش جزایی مناسب می دهد.

## سوره یس

مکی است و دارای (۸۳) آیه است.

**فضیلت آن:** در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لوددت أنها في قلب كل إنسان من أمتي». «همانا دوست داشتم که سوره یس در قلب هر انسانی از امت من می‌بود». یعنی: هر یک از افراد امت من آن را حفظ می‌داشت. همچنین در حدیث شریف آمده است: «یس را بر مردگان بخوانید». بدین جهت، ابن کثیر به نقل از برخی علما می‌گوید: «از ویژگی‌های این سوره یکی این است که در هیچ کار دشواری خوانده نمی‌شود، جز این که خداوند جل جلاله آن کار را آسان می‌کند لذا قرائت آن در نزد فرد محتضر نیز سبب نزول رحمت و برکت گردیده و بیرون آمدن روح را بر وی آسان می‌کند. والله اعلم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من قرأ یس فی لیلۃ ابتغاء وجه الله صلی الله علیه و آله و سلم غفر له». «هر کس یس را در شبی به طلب رضای خدای صلی الله علیه و آله و سلم بخواند، بر وی آمرزیده شده است».

﴿یس ۱﴾.

خوانده می‌شود: «یا، سین» به مد یا و اظهار نون ساکنه، یا به ادغام نون سین در واوی که بعد از آن است. سخن در باب حروف مقطعه در اول سوره «بقره» گذشت اما از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «یس: یعنی ای انسان!».

﴿وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ﴾.

«سوگند به قرآن حکیم» واو در: (والقرآن...) واو قسم است. یعنی: خداوند متعال برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم به قرآن حکمت‌آموز که مملو از حکمت است سوگند می‌خورد که: «قطعا او از پیامبران است» (آیه بعد). یا «حکیم» به معنای محکم است. یعنی: سوگند به قرآنی که با لفظ و بیان متین و معانی بدیع خویش محکم و استوار می‌باشد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده‌ای از نزد الله جل جلاله است. هدف از این سوگند این است تا کسی در این حقیقت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداوند جل جلاله هستند، شک نکند.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه تا ده آیه بعد، هنگامی نازل شد که جمعی از قریش - که از قرائت سوره «سجده» از سوی رسول خدا ﷺ ناراحت شده بودند - خواستند تا آن حضرت ﷺ را دستگیر و زندانی کنند اما تا رفتند که این نقشه خود را عملی کنند، دست‌هایشان بر گردن‌هایشان بسته شد و هر کاری می‌کردند از گردن‌هایشان جدا نمی‌گشت، بناچار به آن حضرت ﷺ روی آورده و با التماس گفتند: ای محمد ﷺ! تو را به خدا و به پیوند رحمی که میان ما و تو وجود دارد، سوگند می‌دهیم که برای ما کاری بکن! همان بود که رسول خدا ﷺ دعا کردند آن‌گاه دست‌هایشان به حال عادی برگشت.

﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾

آری! سوگند به قرآن حکیم که: «قطعاً تو» ای محمد ﷺ «از پیامبرانی» این جمله «مقسم علیه» است. یعنی: سوگند به قرآن حکیم که در رسالت تو هیچ شکی نیست. این آیه ردی قاطع بر پندار کفاری است که منکر رسالت آن حضرت ﷺ بوده و می‌گفتند: تو فرستاده خداوند ﷻ نیستی.

﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

آری! قطعاً تو از جمله پیامبران ﷺ هستی: «بر صراطی مستقیم» صراط مستقیم: راه راستی است که در آن هیچ کجی و پیچیدگی‌ای نباشد بلکه مستقیماً رهرو را به مطلوب وی برساند. یعنی: ای محمد ﷺ! تو بر راه و روشی مستقیم، محکم و استوار یعنی بر راه و روش همان پیامبرانی هستی که قبل از تو در گذشته‌اند.

﴿تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴾

«تنزیل عزیز رحیم است» یعنی: قرآن، این راه مستقیم و برنامه استواری که تو بر آن قرار داری؛ فروفرستاده خدای پیروزمندی است که در ملکش غالب و بر خلقش مهربان است.

﴿لِيُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ ءَابَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾

«تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشده‌اند بیم دهی» یعنی: تو را به این منظور فرستاده‌ایم تا قومی را بیم دهی که پدرانشان قبلاً با رسالت الهی‌ای بیم داده نشده بودند زیرا قبل از بعثت، زمان «فترت»؛ یعنی دوران انقطاع رسالت



به درازا کشید و پس از بعثت عیسی علیه السلام، دیرزمانی بود که دیگر پیامبری فرستاده نشده بود «پس آنان» به سبب عدم ارسال پیامبری به سویشان «غافلند» از رشد و هدایت و از احکام و برنامه‌های الهی. هرچند مخاطب این آیه اعراب هستند ولی ذکر آنان که بخشی از بشر هستند، با عام بودن رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله منافاتی ندارد چنان که درباره عام بودن رسالت ایشان، آیات و احادیث متواتر بسیاری آمده است از جمله این حدیث شریف: «... در گذشته یک پیامبر مخصوصا به سوی قوم خویش فرستاده می‌شد اما من به سوی عامه مردم مبعوث گردیده‌ام».

﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾﴾

«به راستی که بر بیشترشان قول ثابت شد» یعنی: حکم و وعده عذاب بر بیشتر مردم مکه، یا بر بیشتر کفار عرب لازم شد. البته آنان کسانی بودند که بر کفر مرده و در طول مدت حیات خویش، بر آن اصرار و پافشاری کرده‌اند «در نتیجه آن‌ها ایمان نمی‌آورند» یعنی: حکم عذاب به این دلیل بر آنان لازم و واجب شد که خدای سبحان اصرار و استمرارشان را بر کفر تا دم مرگشان به علم ازلی خویش می‌دانست.

﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ ﴿٨﴾﴾

«هر آینه ما در گردن‌هایشان طوق‌هایی نهاده‌ایم پس این» طوق‌ها منتهی «به سوی چانه‌هایشان» است لذا آن‌ها در چنین حالتی توان این را ندارند که گردن‌هایشان را به سوی چپ و راست بگردانند، یا آن‌ها را خم کنند «به طوری که آنان سرهایشان را بالا نگاه داشته دیده فروهسته‌اند» یعنی: آنان به سبب این طوق‌ها، بر فرود آوردن و حالت دادن به گردن‌هایشان قادر نیستند لذا سرهایشان همچنان بالا و نگاهشان رو به پایین است. به قولی معنی این است: در گردن‌هایشان غل‌هایی را قرار داده‌ایم که دست‌هایشان به آن غل‌ها بسته شده است و چون این غل‌ها بین دست‌ها و گردن‌هایشان قرار دارد و محکم بسته است لذا آن‌ها به حرکت دادن گردن‌هایشان قادر نیستند.

این مثلی است که خداوند جل جلاله در امتناع آن‌ها از قبول هدایت زده است. یعنی: وصف آنان در نپذیرفتن هدایت، همچون نپذیرفتن کسی است که در غل و قید قرار دارد و قادر به حرکت نیست. به قولی: آیه کریمه به گروهی اشاره دارد که در دوزخ بر گردن‌ها و دست‌هایشان غل و زنجیر نهاده می‌شود.

همان گونه که در بیان سبب نزول آیات گذشت<sup>۱</sup>، علما روایت کرده‌اند که ابوجهل گفت: اگر محمد ﷺ را ببینم، با او چنین و چنان خواهم کرد! همان بود که خداوند متعال این آیه و مابعد آن را نازل کرد، بعد از آن مردم به او می‌گفتند: اینک این محمد است پس تهدید خود را در حق وی عملی کن! اما او می‌پرسید: او کجاست... او کجاست؟ و آن حضرت ﷺ را نمی‌دید.

﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾<sup>۱</sup>.  
 «و ما پیش رویشان سدی و پشت سرشان هم سدی نهاده‌ایم» یعنی: آنان را با ایجاد موانعی، از ایمان آوردن باز داشته‌ایم پس نمی‌توانند از کفر به سوی ایمان بیرون آیند، همانند کسی که پیشاپیش و پشت سرش سدی نهاده باشند و او نتواند خود را از حصار آن سدها بیرون آورد. این سدها چیزی جز استکبار و گردنکشی و عنادشان از پذیرش و گردن نهادن در برابر حق نیست «باز بر آنان پرده‌ای افکنده‌ایم» یعنی: دیدگان‌شان را با پرده‌ای پوشانده‌ایم «در نتیجه آنان» به سبب این پرده «هیچ نمی‌توانند ببینند» یعنی: به دیدن راه هدایت قادر نبوده و از ایمان به رستاخیز و معاد و از پذیرش برنامه‌های الهی در دنیا نیز کور شده‌اند.

این آیه نیز تمثیلی است بر مسدود بودن راه ایمان به روی آنان؛ زیرا خدای سبحان به علم ازلی خویش دانسته است که آنان تا دم مرگ‌شان بر کفر اصرار و پافشاری می‌کنند. البته این علم ازلی الهی: مجرد شناخت قبلی وی است که عقلا و در واقعیت امر، اجباری در کار انسان به وجود نمی‌آورد و بنابراین، او را از ایمان آوردن باز نمی‌دارد.

﴿وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup>.  
 «و برای آنان برابر است» یعنی: برای آن کفار یکسان است «چه بیم‌شان بدهی، چه بیم‌شان ندهی: ایمان نمی‌آورند» یعنی: هشدار دادن و هشدار ندادن برایشان یکسان است و مادامی که آن‌ها حق را نمی‌پذیرند و برای خدا ﷻ سر فرود نمی‌آورند، هشدار دادن به آن‌ها سودی نمی‌رساند.

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾<sup>۱۱</sup>.

«تنها کسی را بیم می‌دهی» یعنی: بیم و هشدار دادنت تنها به کسی سود می‌رساند «که از ذکر» یعنی: از قرآن «پیروی کند و غائبانه» یعنی: در نهران «از خدای رحمان بترسد» هرچند که او را نمی‌بیند. پس بدان که: از هشدارهایت فقط کسانی بهره می‌برند که پیروی از قرآن عظیم و ترس از خداوند عَلَّامٌ هردو در آنان جمع شود. «پس او را» که از قرآن پیروی می‌کند و غائبانه از خدای رحمان می‌ترسد «به آموزش و پاداشی ارجمند» که همانا بهشت است «بشارت ده».

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَءِثْرَهُمْ ۚ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ

مُبِينٍ ﴿۱۳﴾

«بی‌گمان ماییم که مردگان را زنده می‌سازیم» بعد از مرگ‌شان در روز رستاخیز «و آنچه را پیش فرستاده‌اند می‌نویسیم» یعنی: آنچه را در دنیا از اعمال نیک و بد پیش فرستاده‌اند، در لوح محفوظ می‌نویسیم «و آثارشان را» یعنی: همچنان می‌نویسیم آنچه را که بعد از مرگ خود باقی گذاشته‌اند؛ از حسناتی که جریان آن پس از مرگ آنان قطع نمی‌شود و همیشه برای صاحب خود خیری جاری است؛ مانند کسی که سنتی نیکو را بنیان می‌گذارد. یا معنی این است: ما بدیها و گناهای را که پس از مرگ انجام‌دهنده خود باقی می‌مانند، می‌نویسیم. از آثار خیر: تدریس علم، تصنیف آن، وقف کردن به قصد قربت، آباد کردن مساجد، پلها و اماکن عام المنفعه است. و از آثار شر: بدعت‌آفرینی، بنیان‌گذاری ظلم و ستم و پدیدآوردن اموری است که سبب زیان مردم شده و اهل جور و ستم به آن اقتدا می‌کنند. قول دیگر در معنای «آثارهم» این است: نقش قدم‌هایشان به‌سوی طاعت یا معصیت را می‌نویسیم. ابن‌کثیر در این معنی احادیثی را نقل کرده است از جمله حدیث شریف ذیل به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه که فرمود: اماکن پیرامون مسجد النبی خالی شد و طایفه بنی سلمه که منازلشان از مسجد دور بود، با استفاده از این موقعیت خواستند تا به نزدیک مسجد نقل مکان کنند. پس این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت صلی الله علیه و آله خطاب به آنها فرمودند: «إِنَّهُ بَلَّغَنِي أَنَّكُمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَنْتَقِلُوا قَرَبَ الْمَسْجِدِ». «به من خبر رسیده است که شما می‌خواهید به نزدیک مسجد نقل مکان کنید». گفتند: آری! این خبر درست است یا رسول الله! فرمودند: «یا بنی سلمه! دیارکم تکتب آثارکم، دیارکم تکتب آثارکم». «ای بنی سلمه! در دیار خود باقی بمانید زیرا نقش قدم‌هایتان (به‌سوی مسجد، در زمره

حسنتا شما) نوشته می‌شود، در دیار خود باقی بمانید، زیرا نقش قدم‌هایتان (به‌سوی مسجد در زمره حسناتتان) نوشته می‌شود». پس آن‌ها بعد از این توصیه رسول اکرم ﷺ، منازل خود را ترک نکردند.

به تأیید معنی اول نیز احادیثی روایت شده است. از جمله این حدیث شریف: «من سن فی الإسلام سنة حسنة كان له أجرها وأجر من عمل بها من بعده من غير أن ينقص من أجورهم شيئاً، ومن سن في الإسلام سنة سيئة كان عليه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غير أن ينقص من أوزارهم شيئاً». «هر کس در اسلام سنت نیکی را بنیان گذارد، مزد وی و مزد کسانی که بعد از وی به آن عمل کرده‌اند، برایش مسلم است، بی‌آن‌که از مزدهای آنان چیزی کم شود و هرکس در اسلام سنت بدی را بنیان گذارد، گناه وی و گناه کسانی که بعد از وی به آن عمل کنند، برایش مسلم است، بی‌آن‌که از گناهانشان چیزی کم ساخته شود». «و هر چیزی را» یعنی: همه چیز، اعم از اعمال بندگان و غیر آن را «در امامی مبین برشمرده‌ایم» یعنی: در کتابی که به آن اقتدا می‌شود و روشنگر همه چیز است، ثبت و ضبط کرده‌ایم. به‌قولی: مراد از «امام مبین» لوح محفوظ، و به‌قولی: نامه‌ها و صحیفه‌های اعمال بندگان است.

﴿وَأَصْرَبُ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾﴾

«و برایشان از اصحاب قریه مثلی بیان کن» قرطبی می‌گوید: «مراد از قریه در این آیه - به قول تمام مفسران - شهر انطاکیه است». «آن‌گاه که فرستادگان به آن قریه آمدند» آن فرستادگان، اصحاب عیسی ﷺ بودند که او ایشان را به منظور دعوتشان به‌سوی الله ﷻ به میان آنان فرستاد. یعنی به مشرکان بگو: من در سلسله پیامبران الهی ﷺ تافته جدا بافته و پدیده نوظهوری نیستم زیرا پیش از من نیز فرستادگان الهی به سوی مردم شهرها آمده و آنان را از همان چیزهایی که من شما را از آن بیم می‌دهم، بیم داده‌اند، آن پیامبران ﷺ نیز، اصل توحید و یکتا پرستی را تبلیغ کرده‌اند، از حساب روز قیامت بیم داده و به نعمت‌های بهشت جاودان مژده داده‌اند.

﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ ﴿١٤﴾﴾

«آن‌گاه که دو تن به‌سویشان فرستادیم» عیسی ﷺ آن دو تن را به امر خدای سبحان فرستاده بود «ولی آن دو را دروغزن شمردند» در رسالت‌شان. به قولی: مردم انطاکیه آن فرستادگان را زدند و زندانی‌شان کردند «سپس آنان را با فرستاده سومین تأیید

کردیم» یعنی: کار رسالت آن دو تن را با فرستاده سومی قوت داده و استوار داشتیم. از اینجا می‌فهمیم که مکلف کردن سه تن در یک مأموریت دعوت‌گراانه - با تعیین امیر - حرکتی نیرومند است. نقل است که دو فرستاده اول، یوحنا و بولص بودند و سومین فرستاده شمعون بود. یا سومین فرستاده بولص و دو تن اول یوحنا و شمعون بودند. «پس رسولان گفتند: هر آینه ما به‌سوی شما به‌پیامبری فرستاده شده‌ایم» تا شما را به‌سوی حق و فضیلت و عقیده صحیح دعوت کنیم.

﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿۱۵﴾﴾  
 «گفتند» ناباوران آن دیار «شما جز بشری مانند ما نیستید» یعنی: شما در بشریت با ما مشارکت دارید لذا شما را بر ما مزیتی نیست تا به رسالت مخصوص گردید و رسالت فقط ویژه شما باشد و اگر شما فرستاده خدا بودید، باید فرشته می‌بودید نه بشر. که این شبهه تکراری بسیاری دیگر از امت‌های تکذیب‌کننده است. «و رحمان چیزی» از وحیی که شما و دیگر پیامبران پیشین و پیروانشان ادعا می‌کنند؛ «فرو نفرستاده، شما جز دروغ نمی‌پردازید» یعنی: شما در ادعای رسالت دروغ می‌گویید. این است منطق بی‌اساس و واهی کفار در هر زمان و مکانی.

﴿قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ﴿۱۶﴾﴾  
 «گفتند» پیامبران علیهم‌السلام «پروردگار ما می‌داند که ما واقعا به‌سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم» و اگر ما دروغگو بودیم، قطعاً خدای عزوجل از ما به سخت‌ترین وجه انتقام می‌گرفت. به این ترتیب، پیامبران علیهم‌السلام به منظور رد و انکار شدید این شبهه، جواب خویش را با سوگند مورد تأکید قرار دادند.

﴿وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿۱۷﴾﴾  
 پیامبران علیهم‌السلام افزودند: «و بر ما جز پیام رسانی آشکار و وظیفه‌ای نیست» یعنی: بر عهده ما از جانب پروردگار متعال، جز تبلیغ رسالت وی به‌طور آشکار و روشن، هیچ مأموریت دیگری نیست و مأموریت محوله به ما فقط همین است، نه چیز دیگری.

﴿قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجِمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۸﴾﴾  
 «گفتند» مردم تکذیب پیشه آن شهر «هرآینه ما به شما شگون بد گرفته‌ایم» یعنی: مردم آن شهر به آن پیامبران علیهم‌السلام گفتند: ما حضور شما را در میان خود به شگون بد گرفته‌ایم و شما را شوم و نامبارک می‌پنداریم «اگر دست برندارید» یعنی: اگر این

دعوتتان را فرو نگذارید و از این سخن باز نایستید؛ «شما را سنگسار می کنیم و قطعا از جانب ما عذاب دردناکی» یعنی: عذاب سخت و زشت و فجیعی «به شما خواهد رسید» به قولی: مرادشان از سنگسار کردن، کشتن، به قولی: دشنام دادن و به قولی: شکنجه نمودن و عذاب دردناک بود. لام در «لئن»، لام قسم است.

﴿قَالُوا طَبِيرُكُمْ مَعَكُمْ أَيْنَ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾<sup>(۱۹)</sup>.

«گفتند» آن فرستادگان «شومی شما با خود شماست» یعنی: این شومی از جانب نفسهای خودتان و آویخته گردنهای خود شماست، به سبب این که شما حق و حقیقت را تکذیب کردید پس این تکذیب شماست که سبب شومی و شگون بد برای شما شده است، نه وجود ما «آیا چون اندرز داده شوید؟» یعنی: آیا اگر شما را به یاد خدای عَلَّمَ انداخته و از او بیمتان دهیم، چنین می پندارید که ما بر شما شوم و ناخجسته ایم؟ «نه! بلکه حق این است که شما قومی اسرافکارید» یعنی: شما قومی هستی که در مخالفت حق از حد درگذشته اید، از آنجا که اسباب برکت را که عبارت از فرستادگان الهی اند، شوم و ناخجسته می پندارید.

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>(۲۰)</sup>.

«و از دوردست شهر، مردی دوان دوان آمد» منابع اهل کتاب می گویند: او حبیب فرزند موسای نجار بود، لیکن درباره اسم آن شهر و اسم این شخص مؤمن، هیچ روایت صحیحی از رسول خدا ﷺ در دست نیست. قتاده می گوید: حبیب نجار در غاری در دور دست ترین نقطه آن شهر، خدای عَلَّمَ را عبادت می کرد پس چون خبر آمدن پیامبران ﷺ را شنید، شتابان آمد تا از دعوت آن ها پشتیبانی کند و بنابراین، «گفت: ای قوم من! از این فرستادگان پیروی کنید» بدین گونه، آن ها را به پیروی از آن پیامبران ﷺ تشویق کرد.

﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾<sup>(۲۱)</sup>.

آری! «از کسانی پیروی کنید که از شما هیچ مزدی نمی خواهند» در برابر ابلاغ رسالت و دعوت حق «و خود نیز راه یافته اند» به سوی حق.

﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾<sup>(۲۲)</sup>.

در این هنگام قومش از وی پرسیدند: آیا تو هم بر دین ایشان هستی؟ گفت: «و مرا چه شده است که معبودی را نپرستم که مرا آفریده است؟» یعنی: کدام مانع و کدام

عامل بازدارنده، جلو رویم وجود دارد تا مرا از پرستش ذاتی که آفریننده من است بازدارد؟ یعنی: همین طور، کدامین مانع شما را از پرستش خدایی که شما را آفریده است، باز می‌دارد؟ «و همه به‌سوی او بازگردانده می‌شوید؟» پس شما را چه شده است که خدای خویش را نمی‌پرستید در حالی که بازگشت شما در روز قیامت به سوی اوست و در پیشگاه او مورد محاسبه قرار می‌گیرید؟ از جمله در قبال این پاسخی که به ما دادید؛ آن‌گاه که شما را به‌سوی حق فراخواندیم؟

﴿ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ﴾<sup>(۱۳)</sup>

«آیا به جای او خدایانی را به پرستش گیرم» یعنی: هرگز جز خدای یگانه متعال معبودات دیگری را به خدایی و پرستش نمی‌گیرم تا پرستش ذاتی را که فقط او سزاوار عبادت است فرو گذارم در حالی که او آفریننده من نیز هست؟ آیا معبوداتی را به پرستش گیرم: «که اگر خدای رحمان زبانی در حق من اراده کند، شفاعت آنان از من چیزی را دفع نمی‌کند» یعنی: شفاعت آنان هیچ سودی به من نمی‌رساند «و نه آنان می‌توانند مرا نجات دهند» از این بلا و زبانی که خدای رحمان آن را به من خواسته باشد؟

﴿إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾<sup>(۱۴)</sup>

«در آن صورت» اگر جز وی معبوداتی برگیرم «من قطعاً در گمراهی آشکاری هستم» این تعریض و کنایه گویی به آنان است. یعنی: شما که جز خدای یگانه معبوداتی را می‌پرستید، در گمراهی آشکاری قرار دارید.

﴿إِنِّي ءَامَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ﴾<sup>(۱۵)</sup>

سپس آن مرد مؤمن ایمانش را با چنان صراحتی به آنان اعلام می‌کند که بعد از آن، دیگر جای هیچ گونه شکی در ایمان وی باقی نمی‌ماند. پس می‌گوید: «بی‌گمان من به پروردگارتان ایمان آوردم پس، از من بشنوید» به‌قولی: او این سخن را به فرستادگان گفت تا بر ایمان وی گواهی دهند. به قولی دیگر: او این سخن را - از روی استواری و صلابت در دین و سرسختی در حق - خطاب به قومش هنگامی گفت که می‌خواستند او را به قتل برسانند و چون این سخن را گفت و ایمان خویش را به صراحت اعلام داشت، بر او حمله برده و به شهادتش رساندند. به‌قولی: آنان او را در زیر

لگدهای خود خرد کردند. به قولی: او را سوزاندند. به قولی: او را با اره سر بریدند. و به قولی: او را سنگسار کردند.

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿۱۸﴾ بِمَا عَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿۱۹﴾﴾.

سر انجام آن مرد مؤمن به جرم ایمان کشته شد و: «به او» در هنگام شهادتش «گفته شد: به بهشت درآی» به عنوان گرامیداشتی برای بعد از شهادت چنان که این سنت الهی در مورد شهدا از بندگانش می‌باشد. پس چون به بهشت وارد شد و لذتها و نعمت‌های آن را مشاهده کرد «گفت: ای کاش قوم من این امر را می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و در زمره گرامیانم قرار داده است» آرزو کرد که قومش از حال وی آگاه شوند و حسن مال و سرانجام نیک وی را بشناسند تا بینی‌هایشان به خاک مالیده شود. یا: تا مانند وی ایمان آورند و سرانجام به‌حال خوشی مانند حال وی بییوندند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «پس او در زندگی و مرگ برای قومش خیرخواهی کرد و بر هدایت آنان حریص بود». ابن ابی لیلی می‌گوید: «سبقت گیرندگان امت‌ها سه تن‌اند که ایشان به خدای جل جلاله به مدت چشم بر هم زدنی هم کفر نورزیدند:

۱- علی ابن ابی طالب؛ و او بهترین آنان است.

۲- مؤمن آل فرعون.

۳- صاحب یس. پس صدیقان همانانند». همچنین زمخشری در حدیث مرفوعی

این قول را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿۲۰﴾﴾.

«و ما پس از او بر سر قومش» یعنی: بر سر قوم حبیب نجار بعد از کشته شدنش از سوی آنان، یا پس از این که خداوند جل جلاله او را به سوی آسمان‌ها بالا برد؛ «هیچ لشکری از آسمان فرود نیاوردیم» برای به هلاکت رساندن و انتقام گرفتن از آنان «و ما فرودآورنده آن نبودیم» زیرا قضا و قدر ما بر این پیشی گرفته بود که هلاک کردن‌شان با بانگ مرگبار جبرئیل علیه السلام باشد، نه با فرو فرستادن لشکر از آسمان.

این آیه، تعبیری از تحقیر و کوچک شمردن شأن آنان و ساده شمردن کار تعذیب‌شان است. یعنی: آنان در جایگاهی قرار نداشتند که ما برای هلاک



ساختنشان لشکری از آسمان نازل کنیم بلکه آنان را با یک بانگ تند و مرگبار نابود ساختیم.

﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَمِدُونَ﴾

«تنها یک بانگ مرگبار بود و بس» که جبرئیل علیه السلام آن را کشید و همه را نابود کرد (پس بناگاه آن‌ها فسر شدند) یعنی: چون آتش خاموش شدند و مردند به طوری که از آنان هیچ حرکت و جنبشی به مشاهده نمی‌رسید.

﴿يَحْسِرَةٌ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾

«دریغا بر این بندگان» تقدیر سخن این است: در روز قیامت هنگامی که عذاب را مشاهده می‌کنید، بر حال آن‌ها حسرت بخورید و واویلا بگویید. حسره: غم و اندوه و پشیمانی بر یک چیز از دست رفته است. به قولی: این حسرت و دریغی است که فرشتگان بر حال کفار خوردند، هنگامی که آنان پیامبران علیهم السلام را تکذیب کردند «هیچ پیامبری بدیشان نمی‌آمد مگر آن که او را ریشخند می‌کردند» این است سبب دریغ و افسوس خوردن بر آنان. آری! دریغا بر حال آنان که از حال امثال خویش از امتهای گذشته، عبرت نگرفتند.

﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾

«مگر ندیده‌اند» اهالی مکه که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: «تو پیامبر نیستی؟». استفهام برای تقریر و اثبات است، یعنی دیده‌اند و دانسته‌اند؛ «که چه بسیار نسل‌ها را پیش از آنان» از امتهای گذشته «هلاک گردانیدیم که دیگر آن‌ها به‌سویشان باز نمی‌گردند» بعد از هلاک خویش بلکه راهی دیار فنا و فصل پایان ناپذیر بلا در آخرت گردیده و هرگز برگشتی به دنبال خویش ندارند؟

این آیه ردی واضح بر قائلان به نظریه «تناسخ» و حلول ارواح است.

﴿وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾

«و قطعاً همگی‌شان» اعم از امتهای گذشته و آینده «جز جمعی نیستند که نزد ما احضار می‌شوند» برای حساب و کتاب پس همگی آنان را در برابر اعمال‌شان - اعم از خیر و شر - سزا یا پاداش می‌دهیم.

﴿وَعَايَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمِيمتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ﴾

«و زمین مرده، برای آنان نشان‌های است» بر وجود آفریننده و قدرت کامل وی بر زنده کردن مردگان «که آن را زنده گردانیدیم» با نباتات و رستنی‌ها؛ پس از آن زمین، دانه‌هایی را برآوردیم که از آن می‌خورند و تغذیه می‌کنند و این است معنی فرموده وی: «و از آن دانه‌هایی برآوردیم که از آن می‌خورند» البته دانه‌ها و حبوبات، معظم خوردنی‌های بشر را تشکیل داده و بیشترین ماده‌ای هستند که زندگی معیشتی انسان بر آن‌ها برپاست، بدین جهت، جار و مجرور «منه» بر فعل مقدم ساخته شد تا بر این معنی دلالت کند.

﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ﴾<sup>۳۵</sup>.

«و در آن زمین باغهایی از درختان خرما و درختان انگور آفریدیم و چشمه‌ها» و جویبارها «در آن روان کردیم».

﴿لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾<sup>۳۶</sup>.

«تا از میوه‌های» آن و از باروبر باغستان‌ها و نخلستان‌های «آن و از

آنچه دست‌هایشان به عمل آورده است» چون آب انگور، آبمیوه‌ها و خوردنی‌های دیگر مانند آن «بخورند» ابن کثیر می‌گوید: «ما» در: ﴿وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ﴾ [یس: ۳۵] نافیه است که معنی آن این است: «و میوه‌ها را دست‌هایشان نساخته است» بلکه این همه از عمل الهی است و اوست که آن‌ها را به عمل آورده است. اما ابن جریر معنی اول را ترجیح داده و می‌گوید: «قول اول یعنی: موصوله بودن «ما» که به معنی (الذی: آنچه دست‌هایشان به عمل آورده) می‌باشد، صحیح‌تر است». «آیا باز هم شکر نمی‌گزارند» خداوند ﷻ را در برابر نعمت‌های آن، با پیروی از پیامبرانش؟.

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۳۷</sup>.

«پاک و منزه است آن که تمام ازواج را، از جمله آنچه زمین می‌رویانند آفرید» ازواج: انواع و اصناف و گونه‌هاست زیرا هر جنسی - مثلا درخت خرما - دارای رنگها، طعمها و اشکال مختلفی است، یا انگور - مثلا - به بیشتر از صد نوع بالغ می‌شود<sup>۱</sup>. یا مراد از

۱- مثلا در موطن من که ولایت هرات افغانستان است، در قرن نهم هجری قمری (۱۲۰) نوع انگور برشمرده شده و هم‌اکنون نیز گونه‌های بسیاری از آن وجود دارد. مترجم.

ازواج: نری و مادینه‌گی از تمام موجودات زنده - اعم از انسان، حیوان و نبات - است. گفتنی است که امروزه با پیشرفت علمی بشر، اصل زوجیت و نری و مادینه‌گی در گونه‌های مختلف زیستی - اعم از حیوان و نبات - به اثبات رسیده است بنابراین، این آیه کریمه از معجزات علمی قرآن کریم به‌شمار می‌رود. «و نیز از جنس خودشان» یعنی: از وجود خودشان جفت‌ها و زوجیهایی را آفریده است که مردان و زنان بنی آدم‌اند «و از آنچه نمی‌دانند» از اصناف و انواع آفرینش حق تعالی در بروبحر و آسمان و زمین، جفت‌هایی آفریده است که نه از آن‌ها آگاهند و نه به شناخت آن‌ها دست یافته‌اند.

این جمله اخیر، به این آیه مبارکه ابعاد و اعماق وسیع‌تری می‌بخشد که توانمندی‌های عقلی و علمی انسان، از احاطه نمودن بر آن در مانده است.

﴿وَعَايَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلُخُ مِنْهُ اللَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾﴾

«و نشان‌های دیگر برای آن‌ها شب است که روز را از آن برمی‌کنیم» یعنی: پدیده شگرف شب نیز، نشان‌های است دال بر یگانگی، قدرت و وجوب الوهیت خداوند متعال. مراد از سلخ: بردن روشنی و آوردن تاریکی به جای آن است. علامه شاه ولی‌الله دهلوی رحمته در ترجمه آن گفته است: «و روز را از شب مانند پوست می‌کشیم». «و بناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند» یعنی: آنان به طور ناگهانی در تاریکی‌ای فرومی‌روند که با خیمه زدن آن، چیزی از روشنی روز باقی نمی‌ماند.

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾﴾

«و خورشید» به‌عنوان یک نشانه مستقل از نشانه‌های قدرت و عظمت خدای سبحان «به مستقری که دارد روان است» به‌قولی: مستقر یا قرارگاه خورشید، نهایت ارتفاع آن در تابستان و نهایت فرود و هبوط آن در زمستان است. به‌قولی دیگر: مستقر آن در زیر عرش است. و به قول ابن‌کثیر: مراد قرارگاه زمانی آن، یعنی وقت به‌پایان آمدن سیر و گردش آن در روز قیامت است «اندازه آفرینی خداوند غالب دانا این است» که خورشید جهانتاب را با قاعده و قرار معینی به‌جریان انداخته و بنابراین، این سیاره به‌طور ثابتی در منازل معین خود - از «حمل» تا «حوت» - در گردش است.

﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْتَهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾﴾

«و برای ماه نیز منزل‌هایی مقرر داشته‌ایم» منازل ماه عبارت از بیست و هشت منزلگاهی است که ماه هر شب در یکی از آن منزلگاه‌ها فرود می‌آید. گفتنی است که این منزلگاه‌ها معروف و شناخته شده بوده و عبارت است از: سرطان، بطین، ثریا، دبران، هقعه، هنعه، ذراع مبسوطه، نثره، طرف، جبهه، زبره، صرفه، عوا، سماک‌الاعزل، غفر، زبانی، اکلیل، قلب، شوله، نعائم، بلده، سعدالذابح، سعدبلع، سعد سعود، سعد اخبیه، فرغ مقدم، فرغ مؤخر و رشاء<sup>۱</sup>. مراد از «منزل»، مسافتی است که ماه آن را در یک شبانه‌روز طی می‌کند به طوری که ماه برحسب تفاوت این منازل، در اولین شب طلوع خود به شکل قوس باریکی ظاهر می‌شود سپس در شب دوم و شبهای بعدی - برحسب ارتفاع منازل - آرام‌آرام بر حجم نور خود می‌افزاید تا نور آن در شب چهاردهم کامل می‌شود آن‌گاه باز نور آن رو به کاهش می‌گذارد تا این که در آخر ماه به شکل اول خود بازمی‌گردد: «تا آن که چون شاخک خشکیده دیرینه خرما برگردد» یعنی: ماه در منازل خود سیر می‌کند تا چون به آخر برسد، باریک و مقوس و کوچک شده بسان شاخه خشکیده دیرینه‌ای می‌شود. عرجون: اصل شاخه‌ای است که میوه خرما بر آن قرار دارد و آن شاخه زردرنگ و عریضی است که کج و مقوس شده و خوشه‌های خرما از آن می‌افتد سپس شاخک خشکیده بر درخت خرما باقی می‌ماند.

﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾

«نه خورشید را می‌سزد که» در سرعت حرکت «به ماه برسد» تا با آن در شب یکجا شود زیرا هر یک از خورشید و ماه، از خود مدار و گذرگاه مستقل و جداگان‌های دارند و یکی از آن‌ها نمی‌تواند در مسیر دیگری داخل شود، هرچند در دید چشم، خورشید از قمر در هر ماه یک‌بار سبقت می‌گیرد «و نه شب بر روز پیشی جوید» یعنی: شب نیز بر روز سبقت نمی‌گیرد بلکه به دنبال روز می‌آید پس هر یک از آن‌ها در وقت خویش می‌آیند و از رفیق خویش سبقت نمی‌گیرند. ابن‌کثیر می‌گوید: «میان شب و روز هیچ‌گونه فاصله و انقطاعی وجود ندارد بلکه هر یک از آن‌ها بی هیچ مهلتی به دنبال دیگری می‌آید و این است معنی این بخش از آیه». «و هر کدام از آن‌ها» یعنی: هر یک از خورشید و ماه و شب و روز «در فلکی شناورند» فلک (سپهر) عبارت از: مسیر

دایره‌وی سیاره است. آری! هریک از خورشید و ماه در سپهر خود در فضا شناورند چنان‌که ماهی در آب شناور است پس خورشید در مدار خود که نیم قطر آن (۹۳) میلیون مایل است و چرخش آن در یک سال به پایان می‌رسد، سیر می‌کند و قمر در هر ماه پیرامون زمین یک دور می‌زند و نیم قطر آن (۲۴) هزار مایل است و زمین نیز در یک سال یک بار بر محور خورشید و در شبانه‌روزی یک بار بر محور خود می‌چرخد. و از آنجا که خورشید به اندازه یک درجه در روز سیر می‌کند ولی ماه به مقدار (۱۳) درجه پس هیچ یک از آن‌ها به دیگری نرسیده و مزاحم سیر فلکی یک‌دیگر نمی‌شوند به همین جهت، هیچ‌یک از آن‌ها نور دیگری را نیز در حجاب قرار نمی‌دهند، جز به ندرت در هنگامی که خورشید گرفتگی (کسوف) یا ماه گرفتگی (خسوف) روی می‌دهد.

﴿وَأَيُّ لَآئِهِمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ﴾ (۹۱)

«و نشان‌های دیگر برای آنان» بر قدرت ما «این‌که: ما نسل بنی‌آدم را در کشتی گرانبار» یعنی: بر کشتی‌های مملو از کالا و مسافر «سوار کردیم» بدین گونه، خدای عز وجل با این نعمت بزرگ نیز بر بشر منت می‌گذارد. به قولی معنی این است: ما پدران و اجداد بنی‌آدم را در کشتی نوح علیه السلام حمل کردیم.

﴿وَوَخَلَقْنَا لَهُمْ مِن مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ﴾ (۹۲)

«و مانند آن برای ایشان مرکوب‌های دیگری که بر آن سوار می‌شوند آفریدیم» به قولی: مراد از آن: شتر است که خدای عز وجل آن را - به موازات آفرینش کشتی در بحر - برای سواریشان در بیابان آفرید، بدین جهت، شتر در عرف عرب «کشتی بیابان» نامیده می‌شود. یا شاید این آیه مبارکه اشاره‌ای به ماشین‌ها، قطارها، هواپیماها و فضاپیماهای جدید است. و نظیر این آیه است: «و اسبان واستران و درازگوشان را آفرید تا بر آن‌ها سوار شوید و مایه تجمل نیز هست و نیز چیزهای دیگری که شما نمی‌دانید می‌آفریند» (نحل/۸) که تفسیر آن گذشت.

﴿وَإِن نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ﴾ (۹۳) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ

حِينَ نُنزِلُ

«و اگر بخواهیم، غرق‌شان می‌کنیم» همراه با کشتی‌ها در اعماق دریاها «پس» اگر بخواهیم غرق‌شان کنیم؛ «برایشان هیچ فریادرسی نباشد» که به فریادشان برسد «و نه نجات داده می‌شوند» از این بلا «جز» به جهت «رحمتی از جانب ما» یعنی: هیچ‌کس

آنان را نجات نمی‌دهد ولی گاهی به جهت رحمتی از سوی خویش، به نجاتشان فرمان می‌دهیم «و برخورداری‌ای» یعنی: و به سبب این که می‌خواهیم باز هم آنان را از زندگانی دنیا «تا زمانی معین» که هنگام مرگ است برخوردار سازیم.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۴۵﴾﴾

«و چون به آنان» یعنی: به کفار «گفته شود: از آنچه که پیش روی شماست بترسید» یعنی: از آفات و حوادث و عذاب دنیا که پیش روی شماست، حذر کنید و پروا دارید «و از آنچه پشت سر شماست» از عذاب در آخرت نیز پروا دارید «باشد که مشمول رحمت شوید» آری! وقتی به آنان چنین گفته می‌شود، روی برتافته و از رحمت خداوند متعال اعراض می‌کنند.

﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿۴۶﴾﴾

«و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان» یعنی: هیچ آیتی از آیات قرآن «برایشان نمی‌آید» که برهان حقانیت توحید و حجت روشن راست‌گویی پیامبران علیهم‌السلام است؛ «جز این که از آن رویگردان بوده‌اند» و به آن هیچ التفاتی نکرده‌اند.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُوْا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۴۷﴾﴾

«و چون به آنان» یعنی: به کافران «گفته شود: از آنچه خدا به شما روزی داده انفاق کنید» یعنی: از اموال خود بر فقرا صدقه کنید «کافران به مؤمنان می‌گویند» از روی استهزا و تحقیر و تمسخر به این سخن‌شان «آیا کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست طعامش می‌داد» یعنی: خدا جل جلاله او را فقیر می‌سازد، باز ما بیایم و او را اطعام کنیم؟! در این صورت، آیا بر خلاف خواسته خدا جل جلاله عمل نکرده‌ایم؟!

مشرکان از مسلمانان شنیده بودند که می‌گفتند: در حقیقت روزی‌دهنده خدای جل جلاله است و او هرکه را بخواهد، توانگر می‌سازد و هرکه را بخواهد، فقیر می‌گرداند. لذا آن‌ها از روی جدال ناروا گفتند: ما با مشیت خداوند جل جلاله همراهی کرده و بنابراین، کسی را که او خود طعامش نداده است، اطعام نمی‌کنیم! تردیدی نیست که این سخن، مغالطه و مجادله‌ای ناروا و باطل از سوی آنان است زیرا خدای سبحان برخی از خلقش را توانگر و برخی را فقیر گردانیده؛ و به غنی فرمان داده که فقیر را اطعام کند تا او را به وسیله مالی که به وی داده، مورد ابتلا و آزمایش قرار دهد که آیا شکر می‌گزارد و

صدقه می‌کند یا خیر؟ همین طور فقیر را به فقر مبتلا گردانیده تا او را بیازماید که آیا صبر می‌کند و تلاش و کوشش و قناعت و توکل می‌ورزد یا خیر؟ «شما جز در گمراهی آشکاری نیستید» یعنی: کفار می‌گویند: شما در این سختتان که از آنچه خداوند عز و جل به شما روزی داده، بخشش کنید - با وجود این اعتقاداتان که روزی‌دهنده خود خداوند عز و جل است - در گمراهی آشکاری قرار دارید زیرا ما را به چیزی امر می‌کنید که مخالف مشیت الهی است! همچنین جایز است که این جمله پاسخی به کفار باشد: یعنی ای مشرکان! این استدلال شما مغالطه و گمراهی آشکاری است. یا ممکن است این جمله حکایت از جواب مؤمنان به آنان باشد. که ابن کثیر این قول را ضعیف پنداشته است.

﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾﴾

«و کافران می‌گویند: این وعده» ای که شما به ما در مورد قیامت، عذاب و پیوستن به بهشت یا دوزخ می‌دهید «کی فرامی‌رسد؟ اگر راست می‌گویید» ای مؤمنان در این سخن و در این وعده خویش؟. آن‌ها این سؤال را از روی استهزا و تمسخر به مؤمنان مطرح کردند.

خداوند متعال در پاسخ‌شان می‌فرماید:

﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾﴾

«جز یک بانگ تند را انتظار نمی‌کشند» و آن دمیدن اول اسرافیل علیه السلام در صور است که تمام اهالی زمین با آن می‌میرند «آنان را در حالی فرومی‌گیرد که» میان خویش در خرید و فروش و معامله و مانند آن از امور دنیا «ستیزه و جدل می‌کنند».

﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾﴾

«آن‌گاه نه وصیتی توانند کرد» یعنی: در آن هنگام، نمی‌توانند برخی به برخی دیگر درباره نفع و زیان خویش وصیتی بکنند؛ که بر دیگران چه حقی دارند و از دیگران چه حقی بر ذمه آن‌هاست. یا نمی‌توانند یک‌دیگر را به توبه و دست کشیدن از گناهان وصیت و سفارش کنند بلکه در بازارها و محلات کار خویش - بی یک لحظه مهلت - می‌میرند «و نه به‌سوی خانواده‌شان بازمی‌گردند» یعنی: نمی‌توانند به‌سوی منازل خویش که در بیرون از آن‌ها مرده‌اند، باز گردند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بی‌تردید قیامت در حالی برپا می‌شود که دو مرد جامه خویش را

فرو گسترده‌اند؛ نه می‌توانند آن را معامله کنند و نه آن را در هم پیچند. بی‌تردید قیامت در حالی برپا می‌شود که شخص حوض خویش را گل‌اندود می‌کند (تعمیر می‌کند) و نمی‌تواند از آن آب بنوشد. بی‌تردید قیامت در حالی برپا می‌شود که شخص با شیر ماده‌شتر خویش بازگشته است اما فرصت آن را نمی‌یابد که آن را تناول کند. بی‌تردید قیامت در حالی برپا می‌شود که شخص لقمه خود را به‌سوی دهان خویش بالا برده است اما نمی‌تواند آن را تناول کند».

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾

«و در صور دمیده می‌شود» مراد از آن: نفخه دوم است که مردگان با آن از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند و میان دو نفخه، چهل سال فاصله است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «میان دو نفخه، چهل سال فاصله است، خداوند ﷻ با نفخه اول هر جانداری را می‌میراند و با نفخه دوم هر مرده‌ای را زنده می‌گرداند». «پس بناگاه از قبرهای خود به‌سوی پروردگار خویش می‌شتابند» و به سرعت روانه صحرای محشر می‌گردند.

﴿قَالُوا يَٰوَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾

«می‌گویند» کفار «ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟» یعنی: از فرط هولی که با آن روبرو می‌شوند، عقل‌هایشان چنان در هم می‌آشوبد و چنان سراسیمه و متوحش می‌گردند که می‌پندارند در خواب بوده‌اند و کسی از خواب بیدارشان کرده است. ابن‌کثیر می‌گوید: «این معنی که: (ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟) عذاب‌شان در قبرهایشان را نفی نمی‌کند زیرا حال‌شان در محشر نسبت به عذاب قبر چنان سخت است که گویی در قبر به‌خواب فرورفته بوده‌اند». اما ابی‌بن‌کعب و جمعی دیگر از مفسران تابعین می‌گویند: «آنان قبل از رستاخیز - در میان دو نفخه صور - اندکی می‌خوابند». آن‌گاه به خود می‌آیند و به خویش‌تن‌خویش مراجعه کرده و اعتراف می‌کنند به این‌که: «این» همان رستاخیز «است» و مصداق «همان وعده‌ای» است «که خدای رحمان داده بود و پیامبران راست می‌گفتند» پس به راست‌گویی پیامبران ﷺ در روزی اقرار می‌کنند که این اقرار به حالشان هیچ سودی در بر ندارد. اما ابن‌جریر و ابن‌کثیر برآنند که این جمله: جواب فرشتگان، یا جواب مؤمنان به آنان است.



﴿إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾.

«این جز یک بانگ تندی نیست» که اسرافیل علیه السلام آن را با دمیدنی در صور فریاد می‌کشد. مراد از آن همان نفخه اخیر است «پس بناگاه آنان همگی نزد ما احضار شده‌اند» یعنی: بناگاه آنان به سرعت نزد ما برای حساب و عقاب گرد آورده می‌شوند.

﴿فَالْيَوْمَ لَا تَظَلُّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

«امروز بر هیچ کس ستمی نمی‌رود» از ناحیه عملش «و جز به حسب آنچه می‌کردید» از اعمال نیک و بد «جزا داده نخواهید شد» و این است قاعده حساب.

﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ﴾.

«بی‌گمان امروز اهل بهشت در کاری خوش و خرم هستند» زیرا ایشان در لذتهای عظیمی فرو رفته و غرق نعمت، بهجت و خوشی می‌باشند؛ لذتهایی که هیچ چشمی نظیر آن‌ها را ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است، از این روی، بهشتیان از اندیشیدن و مشغول شدن به سرنوشت کفار و افتادن آن‌ها در دوزخ بازمانده‌اند زیرا چنان غرق نعمت‌اند که حال کفار را - هرچند از نزدیکانشان باشند - به یاد نمی‌آورند. نسفی می‌گوید: «آن‌ها بر شط جویباران در زیر درختان با دختران باکره رعنا هم‌آغوشند».

﴿هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلِّ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِّئُونَ﴾.

«آنان با جفت‌هایشان در سایه ساران بر تخت‌ها» یعنی: در سراپرده‌هایی که آن‌ها را - مانند خیمه‌ها و حجله‌ها - سایبانی می‌کند «تکیه زده‌اند» ارائک: تخت‌ها و اورنگ‌هایی است که در حجله‌ها قرار دارد. یعنی: آن‌ها در منتهای لذت و راحت، سرگرم عیش و نوش خویش هستند.

﴿لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ﴾.

«در آنجا» یعنی: در بهشت «برای آن‌ها میوه‌هایی است» از همه نوع «و برای آن‌هاست هر چه طلب کنند» یعنی: هر چه اهل بهشت طلب کنند، بی‌درنگ برایشان آماده است. به‌قولی معنی این است: هرکس از بهشتیان که چیزی خواهش کند، آن چیز از آن اوست.

﴿سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ﴾.

«سلام بر شما» یعنی: فوق همه اینها، خداوند ﷻ بر آنان سلام می‌گوید. البته این آرزوی اهل بهشت است که پروردگار بر آنان سلام گوید؛ یا به واسطه فرشتگان، یا بدون واسطه «این سخنی است از جانب پروردگاری مهربان» یعنی: این سلامی از جانب حق تعالی است پس به بهشتیان گفته می‌شود: ای اهل بهشت! سلام بر شما. و به قولی: فرشتگان از هر دری بر اهل بهشت وارد می‌شوند درحالی که می‌گویند: ای اهل بهشت! سلام بر شما از جانب پروردگاری مهربان.

﴿وَأَمْتَرُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ﴾

«و ای گنهکاران! امروز جدا شوید» یعنی: ندا می‌آید و به مجرمان گفته می‌شود: امروز - یعنی در آخرت - از نیکوکاران کناره گیرید و جدا شوید. یا مراد این است: در آن روز، مجرمان برخی از برخی دیگر جدا ساخته می‌شوند، یهود در یک فرقه جدا می‌شوند، نصاری در فرقه‌ای دیگر، مجوس در فرقه‌ای دیگر، صائبی‌ها در فرقه‌ای دیگر و پرستندگان بتان در فرقه‌ای دیگر.

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾

«ای فرزندان آدم! آیا به‌سوی شما حکم نفرستاده بودم که شیطان را نپرستید زیرا او دشمنی آشکار برای شماست؟» یعنی: آیا این حکم را قبلاً بر زبان پیامبرانم به شما پیش نفرستاده بودم؟ به قولی: مراد از «عهد» در اینجا، پیمانی است که از بنی‌آدم - هنگامی که از پشت پدرشان آدم بیرون آورده شدند - گرفته شد، که در این صورت معنی چنین است: «ای بنی‌آدم! آیا با شما پیمان نبسته بودم که شیطان را نپرستید؟». به قولی دیگر: مراد از «عهد»، دلایل عقلی‌ای است که خداوند ﷻ در آسمان‌ها و زمینش برای هدایت بشر قرار داده است.

﴿وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾

«و این که مرا بپرستید» یعنی: آیا به‌سوی شما حکم نفرستاده و با ادله عقلی و نقلی از شما پیمان نگرفته بودم که پرستش شیطان را فروگذارید و فقط مرا بپرستید «این است راه راست» یعنی: دین اسلام که همانا طاعت رحمان و نافرمانی شیطان است، راه راست و درست است و بس.

﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾

«و هرآینه او گروهی بسیار از شما را سخت گمراه کرد» یعنی: به راستی شیطان، خلقی بسیار و جمعی عظیم از شما را گمراه کرد «آیا تعقل نمی کردید» و از دشمنی شیطان بر خود آگاه نبودید؟.

﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾.

«این همان جهنمی است که به شما وعده داده می شد» بر زبان پیامبران علیهم السلام در دنیا. در حدیث شریف آمده است: «چون روز قیامت در رسد، انس و جن و اولین و آخرین در یک مکان فراخ گرد هم آورده می شوند آن گاه گردنی از آتش (قسمتی از آن) بر خلاق نمایان می شود و به آنان احاطه می کند، سپس منادی ای چنین ندا درمی دهد: ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ ۱۳ أَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ كُفْرُونَ﴾» [یس: ۶۳-۶۴].

﴿أَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾.

«امروز به سبب کفری که می ورزیدید، به آن درآید» یعنی: امروز به سبب کفرتان به خداوند جل جلاله در دنیا و پیرویتان از شیطان و پرستش بتان، به آن درآید، گرمای آن را تحمل کرده و انواع عذاب را در آن بچشید.

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ ۱۵.

«امروز بر دهان هایشان» یعنی: بر دهان های کفار «مهر می نهیم» به مهرنهادنی که قدرت سخن گفتن را از آنان سلب می کند «و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهای شان به آنچه می کردند، گواهی می دهند» تا بدانند که آن اعضای که در دنیا کمک و یاور آن ها در ارتکاب معاصی و نافرمانیهای خداوند متعال بود، امروز گواهی علیه آن ها شده است و هر عضوی به آنچه که در دنیا از آن سر زده، ناطق و گویا گردیده است. در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بنده در روز قیامت می گوید: پروردگارا! علیه خود شاهی جز نفس خود را اجازه نمی دهم (نمی پذیرم)! خداوند جل جلاله به او می گوید: امروز خودت به حسابرسی بر خودت بسنده هستی و کافی است که کرام الکاتبین گواهان تو باشند. آن گاه بر دهانش مهر نهاده شده و به اعضا و اندام هایش گفته می شود: به نطق درآید! پس اندامهای وی به اعمالش ناطق می گردند، سپس مهر از دهانش برداشته می شود. در این هنگام او

خطاب به اعضایش می‌گوید: دور باشید و گم و گور شوید ای اعضای من! آخر من از جای شما این چنین دفاع می‌کردم».

﴿وَلَوْ دُشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ﴾

«و اگر بخواهیم، هرآینه چشمان‌شان را نابود می‌کنیم» یعنی: در دنیا دیدگان‌شان را از بین برده و چشمان‌شان را به وضعی قرار می‌دهیم که نه شکافی در آن‌ها نمودار باشد و نه پلکی سپس آنان را فرو می‌گذاریم تا در کوری دست‌وپا زنند و راه هدایت را نبینند «پس در راه بر هم پیشی می‌جویند» یعنی: شتابان به‌سوی راه نجات می‌شتابند تا در آن روان گردند «ولی از کجا می‌توانند ببینند» زیرا بینایی‌ای ندارند؟ بنابراین، قادر به دیدن نمی‌باشند.

﴿وَلَوْ دُشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَاتَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِضِيًّا وَلَا يُرْجِعُونَ﴾

«و اگر بخواهیم، هرآینه آنان را بر جای‌شان مسخ می‌کنیم» یعنی: اگر بخواهیم، آفرینش آن‌ها را بر جای‌شان به آفرینشی دیگر تبدیل کرده و تغییر می‌دهیم و آن‌ها را سنگ و جماد، یا چهارپایانی مانند خوکها و بوزینه‌ها می‌گردانیم «آن‌گاه نه‌می‌توانند از آنجا بگذرند» به پیش روی خویش «و نه برگردند» به پشت سر خویش. حسن می‌گوید: «یعنی آنان را بر سر جای‌شان می‌نشانیم پس نه می‌توانند که به پیش‌روی خویش بروند و نه می‌توانند به پشت سر خویش برگردند». به قولی دیگر معنی این است: اگر بخواهیم، آنان را در همان مکانی که در آن مرتکب معصیت شده‌اند، مسخ می‌کنیم. ولی حق تعالی به سبب رحمت گسترده‌ای که بر خلقش دارد، چنین نکرد.

﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾

«و هرکه را عمر دراز دهیم، او را در خلقت نگونسار می‌کنیم» یعنی: به هرکس عمر طولانی‌ای بدهیم، خلقت و رفتارش را دگرگون کرده و او را به حالی معکوس نسبت به حال اولش - که نیرومندی و طراوت بود - قرار می‌دهیم، به‌طوری که به‌جای قوت، ضعف و به‌جای جوانی و خرمی، پیری و فرتوتی بر وی مستولی شود «آیا تعقل نمی‌کنند؟» در این‌که هرکس بر این کار قادر باشد، بی‌گمان او بر از بین بردن دیدگان و مسخ کردن و برانگیختن مجدد نیز تواناست؟.

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ﴾

«و ما به او» یعنی: به پیامبر خویش ﷺ «شعر نیاموخته‌ایم» به این ترتیب، خداوند متعال این امر را نفی می‌کند که قرآن شعر باشد و باز با همین جمله، این امر را نفی می‌کند که پیامبرش شاعر باشد زیرا قرآن از نظر لفظ و معنی با شعر همانندی‌ای ندارد، چرا که قرآن کلامی موزون، مقفی و متخیل نیست و نه الزامات و تخیلات شاعرانه سزاوار شأن پیامبر ﷺ و متناسب با مأموریت او می‌باشد، چراکه مأموریت پیامبر ﷺ، بیان لب حقایق است نه تصویرسازیه‌های تخیلی و پردازش‌های دور از واقعیت و بدین جهت می‌فرماید: «و سزاوار وی هم نیست» یعنی: سزاوار پیامبر ﷺ هم نیست که شعر بگوید و اگر بخواهد شعر هم بگوید، این کار از او برنمی‌آید و بر او آسان نیست همان طوری که خداوند عزوجل او را امری قرار داده که نه می‌خواند و نه می‌نویسد. اما آن سخنان موزونی که بر زبان رسول خدا ﷺ رفته است، فقط از روی سلیقه اتفاقی بوده است بی‌آن‌که در آن تکلف و صنعت شعری و قصد شعرگویی در کار باشد، مانند این فرموده رسول خدا ﷺ در روز حنین هنگامی که بر دشمن هجوم می‌بردند: «أنا النبي لا كذب، أنا ابن عبدالمطلب». «من پیامبر خدا هستم، دروغی در کار نیست، من فرزند عبدالمطلب هستم».

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در روز حفر خندق ابیات عبدالله بن رواحه رضی الله عنه را تکرار می‌کردند ولی به تبع سرود اصحاب خویش زیرا اصحاب رضی الله عنهم در هنگام حفر خندق چنین می‌خواندند: «اللَّهُمَّ لَوْ لَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا، وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلِينَا، فَأَنْزِلْ سَكِينَةً عَلَيْنَا، وَثَبِّتِ الْأَقْدَامَ إِنْ لَا قِينَا...». «بارخدا! اگر تو نبودی، ما هدایت نمی‌شدیم، نه صدقه می‌دادیم و نه نماز می‌خواندیم پس اگر با دشمن روبرو شدیم، بر ما آرامش فرورست و گامهایمان را پایدار بدار...». نقل است که رسول خدا ﷺ چون می‌خواستند بیتی قدیمی را - به منظور تمثیل به آن بخوانند - وزن آن را می‌شکستند زیرا قصدشان از ایراد آن بیت فقط افادات معانی آن بود نه بیان وزن و قافیه شعری آن. ابن کثیر می‌گوید: رسول خدا ﷺ به این بیت تمثیل می‌کردند: «كفي بالإسلام والشيب ناهيا للمرأ». اسلام و موی سفید برای شخص کافی است تا او را از نواهی بازدارد. درحالی‌که اصل بیت این است: «كفي الشيب والإسلام للمرأ ناهيا» و چون رسول خدا ﷺ این بیت را به این صورت شکسته خواندند، ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت:

گواهی می‌دهم که شما به حق پیامبر خدا ﷺ هستید و حق تعالی نه به شما شعر آموخته و نه هم (شعر گفتن) سزاوار شما است»<sup>۱</sup>.

«این جز ذکر» یعنی: جز ذکری از اذکار و اندرزی از اندرزا «و قرآنی مبین نیست» یعنی: قرآن کتابی از کتاب‌های آسمانی خداوند ﷻ است که مشتمل بر احکام شرعی و تبیین کننده آن‌ها می‌باشد.

﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾<sup>(۷۰)</sup>

«تا» قرآن، یا پیامبر ﷺ «هرکه را زنده باشد» یعنی: هرکه را که قلبی سالم و پاک داشته، حق را بپذیرد و از باطل اعراض کند «هشدار دهد و قول بر کافران ثابت شود» یعنی: فرمان عذاب بر اصرار کنندگان بر کفر و امتناع کنندگان از ایمان به خدا ﷻ و پیامبرانش لازم گردد ولی کافران مانند مردگانی هستند که خطاب مربوط به خود را در نمی‌یابند.

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِيئُنَا أَنْعَمًا فَهُمْ لَهَا مَلَائِكُونَ﴾<sup>(۷۱)</sup>

«آیا ندیده‌اند» و ندانسته‌اند بندگان صاحب اندیشه و فکر و آماده برای پذیرش اندرزا «که ما از آنچه دستان ما کرده است، برایشان چارپایانی آفریده‌ایم؟» یعنی: ما برای برخورداری آنان، چهارپایانی را - بی واسطه یا مشارکت کسی - ابداع کرده و به عمل آورده‌ایم؛ گاو و گوسفند و شتر را «پس آنان مالک آن‌ها نیستند؟» یعنی: بر آن‌ها مسلط‌اند و آن چهارپایان تحت انضباطشان قرار داشته و رام آن‌هاست به طوری که هرگونه بخواهند با آن‌ها تصرف می‌کنند؟ و اگر ما این چهارپایان را وحشی می‌آفریدیم، یقیناً از آنان می‌رمیدند و آنان قادر به نگهداری از آن‌ها نبودند.

﴿وَدَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ﴾<sup>(۷۲)</sup>

«و چهارپایان را برایشان رام گردانیدیم» به طوری که از بهره‌برداری خود به وسیله انسان‌ها امتناع نمی‌کنند، حتی به ذبح و کشته شدن تن در می‌دهند و یک کودک ضعیف آن‌ها را به هر جا که بخواهد می‌برد و آن‌ها به فرمان آن کودک گردن می‌نهند به طوری که او آن‌ها را هر جا بخواهد می‌راند و بر آن‌ها نهیب می‌زند «پس از آن‌هاست مرکوب‌شان» مانند الاغ، استر، اسب و شتر که بر آن‌ها سوار می‌شوند «و از آن‌ها می‌خورند» یعنی: از گوشت برخی از آن‌ها - مانند گاو، گوسفند و غیره - می‌خورند.

۱- در باب شعر در سوره «شعراء/ ۲۲۴» به تفصیل سخن رفته است پس به آنجا مراجعه کنید.

﴿وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ أَفْلا يَشْكُرُونَ﴾ (۳۳)

«و برای آن‌ها در چهارپایان منفعت‌هاست» از پشم و موی و کرک آن‌ها و همچنین کشاورزی به وسیله آن‌ها «و» برای آن‌ها در چهارپایان «نوشیدنی‌ها» است، که از بدن برخی از آن‌ها شیر می‌دوشند و بجز شیر، سایر فراورده‌های لبنی - مانند ماست، سرشیر و غیره - را از شیر آن‌ها تهیه کرده و می‌نوشند «آیا شکر نمی‌گزارند؟» منعم حقیقی را بر این همه نعمت‌های گوارا تا ایمان آورند؟ زیرا اگر آفرینش خدای سبحان نبود، این همه منافع از کجا فراهم می‌آمد؟!.

﴿وَأَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُم يُنصَرُونَ﴾ (۷۶) لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ﴾ (۷۵)

«و جز الله معبودانی گرفتند» از بتان و مانند آن‌ها و هدفشان از پرستش آن معبودان این است: «تا مگر یاری شوند» از سوی آن معبودان باطل در هنگام بحرآن‌ها و سختی‌ها در حالی که از آن‌ها هیچ فایده‌ای متصور نبوده و نیست، چراکه: «توانایی یاری‌دادنشان را ندارند» یعنی: آنچه ثابت و مسلم است، این است که امیدها و انتظارات کفار از معبودان باطل‌شان بی‌پایه و اساس است زیرا معبودان‌شان بر چیزی قدرت نداشته و نمی‌توانند در هیچ چیز یاریشان دهند بلکه آن‌ها ضعیف‌تر و ذلیل‌تر از آن هستند که بر یاری‌دادنشان توانایی داشته باشند و حتی اگر کسی نسبت به خود آن‌ها هم قصد بدی داشته باشد، از خود دفاع کرده نمی‌توانند چراکه آن‌ها جماداتی بی‌عقل و شعور بیش نیستند پس پندارشان در حق بتان بس پندار خامی است! «و آنانند» یعنی: کفارند «که برای آن‌ها» یعنی: برای بتان «لشکری حاضر شده‌اند» در دنیا و از بتان دفاع می‌کنند اما آن بتان بی‌جان توان یاری‌دادنشان را ندارند. به‌قولی معنی این است: خدایان دروغین در روز قیامت برای پرستشگران خود لشکری هستند و با آنان در دوزخ احضار می‌شوند اما نمی‌توانند برخی از برخی دیگر دفاع کنند.

در حدیث شریف به روایت مسلم و ترمذی آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند ﷻ در روز قیامت مردم را در یک مکان واحد گرد می‌آورد، سپس بر آنان نمایان می‌شود و می‌گوید: هان! بدانید که هر انسان باید از معبود خویش پیروی کند پس برای صاحب صلیب، صلیبش و برای صاحب تصاویر، تصاویرش و برای پرستشگر

آتش، آتشش نمایان ساخته می‌شود آن‌گاه از آنچه می‌پرستیده‌اند پیروی می‌کنند (در رفتن به سوی دوزخ) و فقط مسلمانان باقی می‌مانند».

﴿فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ (۷۶)

«پس گفتارشان تو را اندوهگین نگرداند» زیرا بت پرستان خواه ناخواه می‌گویند: بتان خدایان ما بوده و در عبودیت شرکای خدا هستند و نظیر این از سخنان باطل... چون نسبت شاعر دادن به پیامبر ﷺ که نسبت دهنده آن کسی از سران قریش به نام عقبه بن ابی معیط بود «بی‌گمان ما آنچه را پنهان می‌کنند و آنچه را آشکار می‌کنند» از دشمنی خویش «می‌دانیم» پس به زودی آنان را در برابر اندیشه و عملشان جزا خواهیم داد.

﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ﴾ (۷۷)

«آیا ندیده» و ندانسته «است انسان» هر انسانی از جمله کسانی که از رستاخیز منکرند و سبب نزول این آیه می‌باشند «که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم» یعنی: از ذره‌ای حقیر از آب منی «پس بناگاه او جدل‌کننده آشکار شده است» یعنی: آیا انسان ندیده و نیندیشیده است که ما او را از ضعیف‌ترین چیز آفریدیم اما او بناگاه با ما در امری جدل و ستیزه می‌کند که در آن امر، حجت‌ها و برهان‌های روشن ما بر وی اقامه شده است و آن عبارت از: رستاخیز و زنده شدن پس از مرگ است.

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ (۷۸)

«و» این انسان منکر رستاخیز «برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد» یعنی: در باره ما داستانی غریب را همچون مثل مطرح کرد و آن عبارت از: انکارش از زنده کردن مردگان از سوی ما است اما فراموش کرد که خود وی را ما آفریده‌ایم. پس «گفت: چه کسی استخوان‌ها را - در حالی که چنین پوسیده‌اند - از نو زنده می‌گرداند؟» این انسان کودن، قدرت خدای بی‌مثال را بر قدرت بنده قیاس کرد و از آنجا که کار زنده کردن در توان بشر نیست، منکر این شد که خداوند ﷻ نیز بتواند استخوان‌های کهنه و پوسیده را از نو زنده گرداند.

فرموده حق تعالی: ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ [یس: ۷۸] دلیل بر آن است که

استخوان‌ها دارای حیات هستند و با مردن نجس می‌شوند. و این قول ابوحنیفه رحمته است که علم جدید نیز مؤید آن می‌باشد.



مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: ابی بن خلف جمحی استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول خدا ﷺ آورد و آن را در پیش رویشان ریزریز کرد و آن‌گاه گفت: ای محمد ﷺ! آیا خداوند ﷻ این را پس از آن‌که پوسیده و پاشان شده است، مجدداً زنده می‌کند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! خداوند ﷻ این را مجدداً زنده می‌کند و تو را می‌میراند، سپس زنده‌ات می‌کند آن‌گاه تو را به آتش جهنم وارد می‌کند. همان بود که این آیات نازل شد.

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧١﴾﴾

«بگو: همان کسی که نخستین بار آن‌ها را پدید آورد، زنده‌شان می‌گرداند» یعنی: همان ذاتی که آفرینش استخوان‌ها را نخستین‌بار آغاز کرد در حالی که هیچ نمونه پیشینی برای آن‌ها وجود نداشت، همو آن‌ها را مجدداً زنده می‌گرداند «و او به هرگونه آفرینشی داناست» و هیچ امر پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ چیز - چه پیش از آفرینش و چه بعد از آن، چه به اجمال و چه به تفصیل - از حیطة علم وی بیرون نیست. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی او می‌داند که استخوان‌ها در کجای زمین پاشان و پراکنده شده‌اند».

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ ﴿٨٠﴾﴾

«همو که برایتان از درخت سبز آتشی پدید آورد» همچنان قادر است که این انسان را مجدداً زنده گرداند. بدین گونه است که خدای سبحان با آنچه که انسان‌ها از بیرون آوردن آتش سوزان از چوب سبز تروتازه مشاهده می‌کنند، بر وحدانیت و قدرت خویش بر زنده کردن مردگان، استدلال می‌کند.

آری! دو درخت وجود دارد به نام «مرخ» و «عفار» که اگر از آن‌ها دو چوب سبز و تازه را ببرید و یکی از آن‌ها را به دیگری بزنید، آتش از آن‌ها بیرون می‌جهد. و این روشنترین دلیل بر قدرت خداوند ﷻ به زنده کردن پس از مرگ است زیرا خداوند ﷻ در این نمونه از قدرت بی‌مثال خویش، آب و آتش و چوب را با هم یکجا کرده است به طوری که نه آب آتش را خاموش می‌کند و نه آتش چوب را می‌سوزاند. پس پدیدآوردن یک چیز از ضد آن، شگرف‌ترین نمونه بر مقوله قدرت است. همچنان محتمل است که معنی چنین باشد: خداوند ﷻ برای شما بهره‌گیری از هیزم را میسر و آماده کرد «که

بناگاه از آن درخت آتش می‌افروزید» برای پخت‌وپز و گرم‌زایی، بعد از آن که سبز و خرم بوده است.

﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾

«آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، توانا نیست بر این که باز مانند آن‌ها را بیافریند؟» یعنی: قطعاً کسی که بر آفرینش پدیده‌های بس بزرگی چون آسمان‌ها و زمین قادر باشد، همو به طریق اولی بر اعاده و بازآفرینی بشری که از نظر شکل و هیأت، کوچک و از نظر نیرو ضعیف است، نیز توانا می‌باشد «چرا» یعنی بگو: چرا پروردگار متعال قادر نباشد، قطعاً قادر است «اوست آفرینشگر دانا» یعنی: او بر این کار تواناست زیرا او به کاملترین و تمامترین وجه، بسیار آفرینشگر و بسیار دانا می‌باشد.

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

«شأن الله جز این نیست که چون آفرینش چیزی را اراده کند، همین است که به آن می‌گوید: باش پس بی‌درنگ موجود می‌شود» بی‌آن که ایجاد آن چیز اصلاً بر چیز دیگری متوقف باشد.

این تمثیلی است بر تأثیر قدرت حق تعالی بر نافذ کردن مرادش، بدون درنگ و تأخیر و بدون وابسته بودن به مقدمات عملی و به‌کارگیری ابزارها. البته در نظر داشت این قدرت بی‌مثال الله ﷻ است که شبیهه قیاس قدرت وی بر قدرت خلقش را از پایه ابطال می‌کند.

﴿فَسَبِّحْنَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾

«پس پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست» یعنی: ملکیت همه اشیاء و قدرت تصرف در آن‌ها - به هرگونه که بخواهد و اراده کند - از آن حق تعالی و فقط در نزد اوست و کلیدهای همه چیزها به دست بلاکیف او می‌باشد. این کثیر می‌گوید: «ملک و ملکوت، مانند رحمت و رحموت و جبر و جبروت، در معنی یک چیز است». گفتنی است که جمهور مفسران نیز بر این معنی اتفاق نظر دارند. نسفی می‌گوید: «افزودن واو و تا در ملکوت با هدف افزودن در معنی ملکیت است». «و به‌سوی اوست که بازگردانده می‌شوید» نه به‌سوی غیر وی. و این در سرای آخرت بعد از رستاخیز است.

---

بدین گونه، ملاحظه کردیم که محور سوره مبارکه «یس»، اثبات رسالت پیامبر ﷺ، اظهار حکمت و بیان مضمون آن، تبیین مواقف مردم در قبال آن و اثبات توحید و معاد است.



## سوره صافات

مکی است و دارای (۱۸۲) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره به جهت افتتاح با سوگند الهی به فرشتگان صف کشیده، «صافات» نامیده شد.

موضوع آن همچون سایر سوره‌های مکی، عنایت به ساختن عقیده در نهاد انسان‌ها و پاکسازی آنان از شائبه‌های شرک در همه صور و اشکال آن است.

﴿وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ۱﴾

«سوگند به صف بستگان به صف بستنی» مراد از آن‌ها: فرشتگانی‌اند که در نماز خود در آسمان‌ها، مانند صف بستن خلق در نمازشان در دنیا، صف می‌بندند. به‌قولی معنی این است: آن فرشتگان بالهای خود را در هوا همچون پرندگان به انتظار فرمان الهی می‌گسترانند که هر چه بخواهد به آنان فرمان دهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ درباره کیفیت صف بستن فرشتگان فرمودند: «آیا چنان‌که فرشتگان در نزد پروردگارشان صف می‌بندند، صف نمی‌بندید؟ اصحاب گفتند: فرشتگان در نزد پروردگارشان چگونه صف می‌بندند؟ فرمودند: صفوف متقدم را تمام و کامل گردانیده و در صف تنگ و فشرده به هم می‌چسبند».

﴿فَالزَّجْرَاتِ زَجْرًا ۲﴾

«و سوگند به زجر کنندگان که به سختی زجر می‌کنند» یعنی: سوگند به فرشتگانی که ایرها را به شدت می‌رانند. اعراب وقتی با صدای خود بر شتر و گوسفند نهیب زنند، می‌گویند: «زجرت الإبل و الغنم».

﴿فَالتَّلِيَّاتِ ذِكْرًا ۳﴾ إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ ۴﴾

«و سوگند به تلاوت‌کنندگان ذکر» یعنی: سوگند به فرشتگانی که قرآن و غیر آن از کتابهای آسمانی را می‌خوانند و این کتابها را از نزد خدای ﷻ برای پیامبران ﷺ می‌آورند. آری! سوگند به همه این فرشتگان: «که قطعاً خدای شما یگانه است» و شریکی ندارد.

﴿رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا رَبُّ الْمَشْرِقِ﴾.

«پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنهاست» از مخلوقات. یعنی: وجود این مخلوقات بر این شکل بدیع، از آشکارترین دلایل بر وجود و بر قدرت پروردگاری است که آفریننده و مالک همه اینهاست و «پروردگار مشرقهاست» یعنی: حق تعالی، آفریدگار، مدیر و مدبر طلوعگاهها و غروبگاههای خورشید است زیرا خورشید در هر روز - به تعداد ایام سال - طلوع‌گاه و غروب‌گاهی دارد، به طوری که هر روز از یکی از طلوع‌گاهها طلوع کرده و در یکی از غروب‌گاهها غروب می‌کند. ابن کثیر می‌گوید: «خداوند ﷻ به ذکر «مشارق» اکتفا کرد زیرا مشارق بر مغارب نیز دلالت می‌کند».

﴿إِنَّا زَيْنًا لِّلْأَسْمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾.

بعد از آن که حق تعالی به ما فهماند که او پروردگار همه چیزهاست و به الوهیت یگانه است، اینک مظاهری از فعل خویش را برای ما می‌شناساند: «ما آسمان دنیا را» که نزدیک‌ترین آسمان‌ها به زمین است «به زینت ستارگان زینت داده‌ایم» یعنی: آسمان دنیا را در نظر بندگان به آرایشی زیبا که همانا اختران رخشانند، آراسته‌ایم زیرا این ستارگان در دید بینندگان خویش، همچون جواهری رخشنده و زیبا جلوه‌گری می‌کنند.

﴿وَحِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ﴾.

«و آن را از هر شیطان سرکشی محفوظ داشتیم» یعنی: ما ستارگان را زینتی برای آسمان و نگهبانی برای آن از دستبرد شیاطین متمرد بیرون‌رونده از طاعت قرار دادیم که چون بخواهند استراق سمع کنند، شهاب درخشانی بر آنان حمله برده و آنها را می‌سوزاند.

﴿لَّا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۗ دُحُورًا ۗ وَهُمْ عَدَابٌ

وَاصِبٌ﴾.

به طوری که آن شیاطین نمی‌توانند به ملا اعلی گوش فرادهند» ملا اعلی: اهالی آسمان دنیا و مافوق آن هستند. فرشتگان را به سبب آن ملا اعلی نامیدند که ایشان ساکنان آسمان‌ها هستند و اما انس و جن، ملا اسفل‌اند چراکه ساکنان زمین می‌باشند. بنابراین، شیاطین این قدرت را ندارند که به سخنان ملا اعلی گوش فرادهند زیرا با شهاب‌ها مورد هدف قرار می‌گیرند و زده می‌شوند. این

شهاب‌ها - چنان‌که ابن‌کثیر گفته است - اجزایی جدا شده از پیکره ستارگانند نه همه ستارگان. شایان ذکر است که ذکر جزء و اراده کل، و ذکر کل و اراده جزء، در کلام عرب شیوه شناخته شده‌ای است. «و از هر سو به راندنی سخت پرتاب می‌شوند» یعنی: شیاطین - چنانچه بخواهند به منظور استراق سمع به آسمان‌ها صعود کنند - از هر جانبی از جوانب آسمان به وسیله شهاب‌ها مورد هدف قرار می‌گیرند و با این هدف قرار گرفتن است که از مقصود خود دور ساخته شده و طرد و دفع می‌گردند «و برایشان عذاب دائمی است» که هیچ انقطاعی ندارد. به‌قولی واصب: عذاب سخت دردناک است که در آخرت می‌باشد، غیر از آن عذابی که در دنیا از هدف قرار گرفتن با شهاب‌ها دارند.

﴿إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ﴾

«مگر کسی که برباید به ربایشی» یعنی: جز شیطانی که چیزی از سخن فرشتگان را یکباره و به سرعت استراق سمع کند زیرا فرشتگان در میان خود، راجع به آنچه که در عالم روی خواهد داد - قبل از آن‌که اهالی زمین آن را بدانند - سخن می‌گویند و مذاکره می‌کنند «پس شهابی درخشان» یعنی: ستاره‌ای شعله‌ور «از پی او می‌تازد» و او را می‌سوزاند. ولی چه بسا که شهاب، شیطان را دنبال کند اما او جان به سلامت برده و آنچه را که از سخن فرشتگان ربوده است، به‌سوی برادران کاهنش القا نماید.

مضمون احادیث صحیح در این باره، گویای آن است که قبل از اسلام، شیاطین به منظور استراق سمع به‌سوی آسمان بالا می‌رفتند و چون خداوند عز و جل به امری از امور زمین حکم می‌راند، اهالی آسمان راجع به آن گفت‌وگو می‌کردند و شیطانی که تا نزدیکشان آمده بود، آن سخن را می‌شنید و سپس آن را به شیطانی که پایین‌تر از وی بود القا می‌کرد و چه بسا که شهاب او را بعد از آن‌که سخن را القا کرده بود، می‌سوزانید و چه بسا هم نمی‌سوزانید. آن‌گاه شیاطین این سخن را به‌سوی کاهنان القا می‌کردند پس آن‌ها با آن سخن صد دروغ را درآمیخته و به خورد مردم می‌دادند و جاهلان تمام آن سخنان را باور می‌کردند. اما آن‌گاه که خدای عز و جل آیین اسلام را نازل کرد، آسمان به‌شدت مورد حراست قرار گرفت به طوری که هیچ شیطانی دیگر نمی‌تواند از تیررس شهابها بگریزد. آری! خدای عز و جل بدین گونه وحی خویش را از دستبرد شیاطین حفظ نمود.

﴿فَأَسْتَفْتِيَهُمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنَّا خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّن طِينٍ لَّازِبٍ﴾ (۱۱)

«پس از آنان» یعنی: از کفار منکر رستاخیز «بپرس: آیا آنان در آفرینش سخت‌ترند یا کسانی که آفریده‌ایم» یعنی: از آنان بپرس که آیا آفرینش و خلقت آن‌ها استوارتر است و آن‌ها در جسامت قوی‌تر و در اعضا و اندام‌های خود بزرگ‌ترند یا آنچه که ما از آسمان‌ها، زمین و فرشتگان آفریده‌ایم؟

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره اشدبن‌کلده - که او را به سبب شدت و نیرومندی بدنش «اشد» نامیدند - و امثال وی نازل شد که به تنومندی پیکر و نیرومندی اعضای خویش سخت مغرور بودند «ما آنان را از گلی چسبنده آفریدیم» لازب: چیز لزج و چسبنده‌ای است که به دست می‌چسبد. یعنی: چگونه رستاخیز و معاد را بعید می‌پندارند و با آن از سر استبعاد برخوردار می‌کنند درحالی‌که خودشان از چنین خلق ضعیفی آفریده شده‌اند و پدیده‌هایی که از آنان قوی‌تر، بزرگ‌تر، کامل‌تر و استوارتر آفریده شده‌اند، آن را انکار نکرده‌اند؟

﴿بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ﴾ (۱۲)

«بلکه تو تعجب کرده‌ای» ای محمد ﷺ از قدرت خدای سبحان و در حیرت فرورفته‌ای از این که آن‌ها قدرت خدای سبحان و رستاخیز پس از مرگ را تکذیب و انکار کرده‌اند «ولی آن‌ها تمسخر می‌کنند» تو را و تو را به سبب تعجب مورد ریشخند قرار می‌دهند. یا تو را - با آنچه که درباره حقیقت معاد می‌گویی - به ریشخند می‌گیرند. پس موقوف تو و موقف آنان بسیار از هم دور است.

﴿وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ﴾ (۱۳)

«و چون پند داده شوند، پند نمی‌گیرند» یعنی: چون به موعظه‌ای از موعظه‌های خداوند ﷻ، یا موعظه‌های رسول وی اندرز داده شوند، آن اندرز را نگرفته و از آنچه که در آن است، نفعی نمی‌برند.

﴿وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ﴾ (۱۴)

«و چون آیتی» یعنی: معجزه‌ای از معجزات رسول خدا ﷺ را «ببینند، تمسخر پیشه می‌کنند» یعنی: بر تمسخر خود می‌افزایند. به قولی معنی (یستسخرون) این است: از دیگران نیز درخواست می‌کنند تا پیامبر ﷺ را مورد تمسخر قرار دهند.



﴿وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۵﴾ أَعِزَّآ مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ ﴿۱۶﴾ أَوْ  
ءَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿۱۷﴾﴾.

زشت‌تر و وقیح‌تر از همه این‌ها این‌که: آنان حق قطعی و یقینی را جادو می‌پندارند: «و گفتند: این جز جادویی آشکار نیست» یعنی: ای محمد ﷺ! آنچه که به ما آورده‌ای، جز سحر و جادویی آشکار نیست. و افزودند: «آیا چون مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم، آیا به راستی از نو برانگیخته می‌شویم؟» و بار دیگر زنده می‌شویم؟! این چیزی است که به سحر و جادو می‌ماند! و افزودند: «و همین طور پدران اولیه ما؟» یعنی: آیا پدران نخستین ما نیز برانگیخته می‌شوند؟!

﴿قُلْ نَعَم وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ﴿۱۸﴾﴾.

«بگو» ای پیامبر ﷺ! «آری! در حالی که شما خوار و زبونید» یعنی: آری! بعد از آن‌که خاک شدید، خوار و ذلیل و حقیر برانگیخته می‌شوید.

﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿۱۹﴾﴾.

«جز این نیست که آن یک نعره تند است و بس» یعنی: برانگیختن پس از مرگ با یک نعره تندی از اسرافیل علیه السلام است که در صور با نفخه‌ای می‌دمد «و بناگاه آنان به نگرش خیزند» یعنی: بناگاه مردگان از گورهایشان برخاسته و به نظاره صحنه‌های هولناک قیامت و عذابی می‌پردازند که خدای عزوجل بر کفار مقرر کرده است.

﴿وَقَالُوا يَوْمَئِذٍ هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿۲۰﴾﴾.

«و می‌گویند: ای وای بر ما» یعنی: چون برانگیختنی را که در دنیا انکارش می‌کردند، ببینند و معاینه کنند، در این هنگام به سرزنش خود پرداخته و می‌گویند: ای وای بر ما! پس بر حال و روز سیاه خود واویلا کرده و می‌افزایند: «این است روز جزا» که در آن در برابر اعمالی مانند کفر و تکذیب پیامبران علیهم السلام جزا داده می‌شویم.

﴿هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿۲۱﴾﴾.

پس فرشتگان آنان را با این سخن پاسخ می‌دهند: «این همان روز فصل است که آن را تکذیب می‌کردید» فصل: حکم، قضا و داوری است زیرا در آن، میان نیکوکار و بدکار جدایی و فاصله افکنده می‌شود.

﴿أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ﴾ (۱۳) **مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ** ﴿۱۴﴾.

آن گاه حق تعالی به فرشتگان فرمان می‌دهد: «ستم پیشگان را با همراهانشان یکجا گرد آورید» یعنی: مشرکان و هم‌تایان و همانندانشان در شرک، پیروانشان را در کفر و همراهان و مشایعت کنندگانشان را در تکذیب پیامبران گرد آورید. در اینجا است که کفار از مؤمنان جدا ساخته می‌شوند. ضحاک می‌گوید: «ازواج آنان؛ همراهان و هم‌پیوندانشانند از شیاطین پس هر کافری با شیطان خود محشور می‌شود. همچنین گنهکاران با یکدیگر محشور می‌گردند لذا زناکاران با هم سلکانشان، رباخواران با همدیگر، شرابخواران با همدیگر و همین‌گونه هر گروهی با هم‌جنسان خود گرد آورده می‌شوند...». «و آنچه بجز الله می‌پرستیدند» از بتان و شیاطین. یعنی حق تعالی به فرشتگان فرمان می‌دهد: بتان و معبودان مشرکان را نیز با آنان همراه گردانید «و به‌سوی راه دوزخ راهنمایی‌شان کنید» یعنی: راه دوزخ را به این گردآورده‌شدگان بشناسانید و آنان را بدان راهنمایی کنید و به‌سوی آن برانید.

﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ (۱۵).

«و بازداشت‌شان کنید که آنان سؤال‌شدنی هستند» از گفتار و رفتار خویش. یعنی آنان را برای حساب متوقف نموده و بازدارید و سپس بعد از حساب، به‌سوی دوزخ برانید. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا تزول قدما ابن آدم يوم القيامة من عند ربه حتى يسأل عن خمس: عن عمره فيم أفناه، وعن شبابه فيم أبلاه، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه، وماذا عمل فيم علم». قدمهای فرزند آدم در روز قیامت از نزد پروردگارش دور ساخته نمی‌شود تا از پنج چیز مورد سؤال قرار نگیرد:

- ۱- از عمر خویش که در چه چیزی آن را فنا کرده است.
- ۲- از جوانی‌اش که در چه راهی آن را کهنه و فرسوده کرده است.
- ۳- از مال خویش که از کجا آن را به‌دست آورده است.
- ۴- از این که مال خویش را در چه راهی خرج کرده است.
- ۵- و از علم خویش که در آن چه عملی کرده است.

﴿مَا لَكُمْ لَا تَنصَرُونَ﴾ (۱۶).

سپس از باب توبیخ و سرکوب به کفار گفته می‌شود: «شمارا چه شده است که همدیگر را یاری نمی‌کنید؟» یعنی: شما را چه شده است که برخی از شما برخی دیگر را در اینجا - در قیامت - یاری نمی‌کنید چنان که در دنیا یار و یاور همدیگر بودید؟ همان گونه که ابو جهل در روز بدر گفت: «ما جمعی هستیم یار و یاور همدیگر».

﴿بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ﴾

«نه! بلکه امروز آنان گردن نهادگانند» و تسلیم شدگانند به امر خداوند ﷻ. بدان جهت که در قیامت از چاره‌اندیشی ناتوانند.

﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾

«و بعضی روی به بعضی دیگر می‌آورند در حالی که از یک دیگر می‌پرسند» سیاق آیات گویای آن است که این جدال میان پیروان و رؤسا در عرصات قیامت درمی‌گیرد، که برخی از آنان از برخی دیگر کشمکش کنان و سرزنش‌گرانه سؤال می‌کنند و به جان هم می‌پزند.

﴿قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ﴾

«می‌گویند» پیروان به رؤسا «این شما بودید که از جانب راست به سراغ ما می‌آمدید» «یمن» در اینجا مجاز و استعاره از قوت و قهر است. یعنی: شما با قوت و قهر و سلطه و به حکم ریاستی که بر ما در دنیا داشتید، گمراهی را بر ما تحمیل می‌کردید و در وهم و گمانمان چنین می‌افگندید که دین حق همان چیزی است که ما را با آن به بیراهه می‌کشید. یا معنی این است: شما از جانب خیر به سوی ما آمده و ما را از رفتن به آن راه خیر باز می‌داشتید. شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «یعنی به منظور گمراه کردن ما از جانب چپ نیز به سوی ما می‌آمدید». به قولی معنی این است: از سمت راست نیز به سراغ ما می‌آمدید که ما آن را دوست داریم و به آن فال نیک می‌زنیم تا به این ترتیب، ما را در پوشش خیرخواهی بفریبید. قرطبی می‌گوید: «همه این‌ها در معنی به هم نزدیک است».

﴿قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾

«می‌گویند» رهبران و رؤسای گمراهی از جن و انس در پاسخ پیروان‌شان «بلکه خود شما مؤمن نبودید» یعنی: شما خودتان از ایمان روی برتافتید، با آن که بر

آن قادر بودید پس این دل‌های شما بوده است که پذیرای کفر شده و در حقیقت، شما از اصل و اساس بر کفر بوده‌اید.

﴿وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُم مِّن سُلْطٰنٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طٰغِيْنَ ﴿۳۰﴾﴾.

«و ما را بر شما هیچ سلطه‌ای نبود» یعنی: ما هیچ قهر و غلبه‌ای نداشتیم تا به وسیله آن شما را وادار به ایمان نموده و از کفر خارج گردانیم. به قول ابن کثیر معنی این است: ما بر صحت آنچه که شما را به سوی آن دعوت کرده‌ایم، هیچ حجتی نداشتیم «بلکه خودتان قومی طاغی بودید» که در کفر و گمراهی از حد گذشته بودید و ما فقط شما را به سوی کفر و گمراهی دعوت می‌کردیم اما اجابت از خود شما و به اختیار خودتان بود و هیچ جبر و اکراهی از سوی ما در کار نبود.

﴿فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا اِنَّآ لَدٰٓءِقُوْنَ ﴿۳۱﴾﴾.

«پس لازم شد بر ما» و شما همگی «سخن پروردگار ما که: ما چشندگان عذاب الیم هستیم» مرادشان این سخن حق تعالی است: ﴿لَا مَلٰٓئِنَ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ اٰجْمَعِيْنَ ﴿۸۵﴾﴾ [ص: ۸۵]. «قطعا ما جهنم را از تو (ابلیس) و از پیروانت، همگی پر خواهیم کرد» پس اینک همه باهم آنچه را که پروردگار ما به همه ما وعده داده است، می‌چشیم.

﴿فَاَعُوْٓبِنٰكُمۡ اِنَّا كُنَّا عَلٰوِيْنَ ﴿۳۲﴾﴾.

«پس شما را گمراه کردیم» از راه هدایت و به سوی آنچه که خود بر آن از گمراهی و کفر بودیم، شما را فراخواندیم «زیرا ما خود گمراه بودیم» و خواستیم تا شما را نیز مانند خود گمراه سازیم تا شما نیز همانند ما رؤسا و رهبران، گمراه باشید. در اینجاست که رؤسا و رهبران، اقرار و اعتراف می‌کنند به این که سبب گمراهی پیروان خویش بوده‌اند اما در عین حال با گفتن: ﴿وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُم مِّن سُلْطٰنٍ ﴿۳۰﴾﴾ [الصافات: ۳۰]. «و ما بر شما هیچ سلطه‌ای نداشته ایم»، این اتهام را از خود نفی می‌کنند که آن‌ها را به زور و غلبه و با اعمال سلطه به کفر و گمراهی کشانیده باشند.

﴿فَاِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُوْنَ ﴿۳۳﴾﴾.

سپس بعد از این جدال و مناقشه میان پیروان و رؤسا، خداوند عذاب را که بر هر دو گروه فرود می‌آید، چنین وصف می‌کند: «پس در حقیقت در آن روز همه آنان در عذاب

باهم شریکند» یعنی: در روز قیامت، پیروان و رؤسا هردو در عذاب با هم شریکند چنان که در گمراهی مشترک بودند لذا به همدیگر هیچ سودی رسانده نمی‌توانند.

﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿۳۱﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۳۲﴾﴾.

«هرآینه ما با مجرمان» یعنی: با مشرکان «چنین رفتار می‌کنیم» پس هر عصیانگری را در برابر اعمالی که پیش فرستاده است، جزا می‌دهیم «چراکه آنان بودند که چون کلمه لا اله الا الله به آنان گفته می‌شد، استکبار می‌ورزیدند» و از پیروی مؤمنان در گفتن آن سرکشی می‌کردند و همانند مؤمنان به یگانگی حق تعالی اقرار نمی‌کردند. پس سبب عذاب نمودن‌شان این است.

﴿وَيَقُولُونَ أَيُّنَا لَتَارِكُوا إِلَهَاتِنَا لَشَاعِرٍ مُّجْنُونٍ ﴿۳۳﴾﴾.

«و می‌گویند: آیا ما به خاطر گفته شاعری دیوانه» که در خیال خویش سیر می‌کند و سخنان درهم و برهمی می‌گوید «ترک‌کننده معبودان خود باشیم؟» مرادشان از (شاعری دیوانه)، رسول خدا ﷺ بود. به این ترتیب، آنان اولاً منکر وحدانیت خداوند ﷻ و ثانیاً منکر رسالت شدند.

﴿بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۳۴﴾﴾.

خدای ﷻ در رد پندارشان می‌گوید: «بلکه او حق را آورده» یعنی: پیامبر ﷺ، قرآنی را که مشتمل بر توحید، وعده و وعید و دیگر امور حق است، آورده «و پیامبران را تصدیق کرده است» در آنچه که از عقیده توحید، اثبات معاد و هشدارها آورده‌اند پس این پیامبر نه با ایشان مخالفتی کرده و نه عقیده‌ای نو را که پیامبران قبل از وی نیاورده باشند، آورده است.

﴿إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ﴿۳۵﴾﴾.

«در واقع شما عذاب پر درد را خواهید چشید» در برابر کفر و تکذیب پیامبران ﷺ.

﴿وَمَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۳۶﴾﴾.

«و جز برحسب آنچه کرده‌اید» از کفر و معاصی «جزا داده نمی‌شوید» پس مجازات نمودنتان، ظلم و ستم نیست.

﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿۳۷﴾﴾.

«جز بندگان مخلص خداوند» یعنی: کسانی که خدای عَزَّوَجَلَّ آن‌ها را برای طاعت و توحید خویش خالص کرده است، از این حکم مستثنی بوده و عذاب را نمی‌چشند.

﴿أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ﴾<sup>(۱۱)</sup>

«این گروه روزی‌ای معین دارند» یعنی: این گروه مخلصان، در بهشت روزی‌ای دارند که خداوند عَزَّوَجَلَّ آن را برایشان ارزانی می‌دارد و این روزی در نیکویی، پاکیزگی و عدم انقطاع خود، معلوم و مقرر است و آن‌ها صبح و شام از آن برخوردار می‌شوند.

﴿فَوَاكِهٌ وَهُمْ مُكْرَمُونَ﴾<sup>(۱۲)</sup>

سپس در تفسیر این روزی معین می‌فرماید: «انواع میوه‌هاست» فواکه: همه انواع میوه‌هاست زیرا این میوه‌ها گوارترین و پاکیزه‌ترین چیزی است که ایشان می‌خورند و لذیذترین چیزی است که نفس‌هایشان بدان میل و رغبت دارد («و آنان گرامیان خواهند بود» یعنی: ایشان از جانب خدای عَزَّوَجَلَّ مورد اکرام و گرامیداشتی بزرگ و والا قرار می‌گیرند؛ با برتر ساختن درجاتشان در نزد وی، شنیدنشان کلام حق را و فوزشان به لقای وی در بهشت.

﴿فِي جَنَّاتٍ التَّعِيمِ﴾<sup>(۱۳)</sup> عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾<sup>(۱۴)</sup>

«در بهشت‌های پرنارونعمت، بر روی تخت‌ها» قرار دارند، تخت‌هایی که بر آن‌ها تکیه می‌زنند «روبه‌روی همدیگر» برخی از آنان به چهره برخی دیگر می‌نگرند و هر یک به دیدار برادر مسلمان خویش شادمانند. دلیل این‌که بهشتیان در قفای یک‌دیگر نمی‌نگرند، این است که نگرستن رو در رو، شادمانی و انس و الفت را کاملتر می‌کند.

﴿يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ﴾<sup>(۱۵)</sup>

«بر آنان جامی از شراب، جاری گردانیده می‌شود» یعنی: از شرابی که همچون چشمه‌های روی زمین، جاری است.

﴿بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّرِيبِينَ﴾<sup>(۱۶)</sup>

«سخت سپید درخشان و لذت‌بخش نوشندگان است» حسن بصری گفته است: «شراب بهشتی سپیدتر از شیر است و لذتی عجیب و بی‌مانند دارد».

﴿لَا فِيهَا عَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ﴾<sup>(۱۷)</sup>

«نه در آن غولی است» یعنی: نه آن شراب عقل‌هایشان را از بین برده و تباه می‌گرداند و نه از آن بیماری و دردسری به سراغشان می‌آید.

ابن کثیر می گوید: «صحيح قول مجاهد است که مراد از (غول)، درد شکم می باشد». «و نه ایشان از آن به بد مستی می افتند» زیرا خدای عَلَّمَ آفات و مضراتی - چون دردسر، مستی و دیگر آفات و امراض - را که در شراب دنیا متصور است، از شراب بهشت نفی کرده است.

﴿وَعِنْدَهُمْ قَصِيرَاتُ الْظَّرْفِ عِينٌ﴾.

«و نزدشان دوشیزگان چشم فروهسته اند» یعنی: نزد بهشتیان زنانی هستند که فقط بر همسران خویش چشم دارند و غیر آنان را نمی خواهند «درشت چشم هستند» عین جمع عیناً: زنی است که چشمانی درشت و زیبا داشته باشد، نه چشمان درشت بی قواره و ناموزون.

﴿كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ﴾.

«گویی آنان تخم های شتر مرغ در پرده پوشیده اند» خداوند عَلَّمَ دوشیزگان رعنا و دلربای بهشتی را به تخم شتر مرغ تشبیه می کند که شتر مرغ آن را به وسیله پر خویش از باد و غبار نگاه می دارد پس رنگ حوران بهشتی، سپید متمایل به زردی است و این زیباترین رنگ در میان زنان است. اعراب، زنان سپید زیبا روی را به تخم های شتر مرغ تشبیه می کنند.

﴿فَأَقْبَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾.

«پس برخی از آنان» یعنی: از اهل بهشت «به برخی دیگر روی نموده و از همدیگر پرس و جو می کنند» یعنی: در هنگام شراب نوشی، این یکی حال او را می پرسد و آن یکی حال این را پس از احوالی که در دنیا داشته اند، از همدیگر پرس و جو می کنند. و این نمایانگر عیش و عشرت کامل آنها در بهشت است که فارغبال در سایه ساران نعمت و لذت، به گفت و گوی هم می نشینند.

﴿قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ﴾.

«گوینده ای از میانشان می گوید: راستی من همنشینی داشتم» در دنیا که کافر و منکر بعث بعد از مرگ بود.

﴿يَقُولُ أَءِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ﴾ ٥٢ أِذًا مِّتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَءِنَّا لَمَدِينُونَ﴾ ٥٣.

«که به من می گفت: آیا تو از تصدیق کنندگانی» زنده شدن پس از مرگ را؟ «آیا وقتی مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم، آیا واقعا جزا خواهیم یافت» در برابر اعمالمان و در قبال آن مورد محاسبه قرار می گیریم؟!»

﴿قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُّظَلِّعُونَ﴾.

«می‌گویند» آن شخص مؤمن به هم بیاله‌گان بهشتی خویش «آیا شما اطلاع دارید» که آن کافر هم اکنون کجاست؟ بیایید به اهل دوزخ سری بکشیم تا آن همنشین خود را که این سخن را به من می‌گفت، به شما نشان دهم که در دوزخ چه جایگاهی دارد؟.

﴿فَأَطَّلَعَ فَرَأَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾.

«پس درنگریست» آن شخص مؤمن «و آن همنشین خود را در میانه دوزخ دید».

﴿قَالَ تَأَلَّهْ إِنَّ كِدْتَ لَتُرْدِينِ﴾.

«گفت» آن شخص مؤمن از باب سرزنش به او: «سوگند به خدا که نزدیک بود مرا به نابودی بکشانی» با گمراه‌سازی و اغوای خویش، چنانچه از تو اطاعت می‌کردم. به‌قولی معنی این است: نزدیک بود مرا به دوزخ درافگنی.

﴿وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتَ مِنَ الْمُحْضَرِينَ﴾.

«و اگر نعمت پروردگار نبود، هرآینه من نیز از احضارشدهگان بودم» یعنی: اگر نبود رحمت پروردگار و انعام وی بر من؛ با مفتخر ساختنم به اسلام، هدایت نمودنم به سوی حق و درپناه ماندنم از گمراهی، قطعاً من هم با تو از احضارشدهگان در دوزخ بودم.

﴿أَفَمَا نَحْنُ بِمَبْتَلِينَ﴾.

سپس آن شخص مؤمن به گفت‌وگو با همنشینان بهشتی خود بازگشته و از روی شوق می‌گوید: «آیا ما دیگر نمی‌میریم» و جاودانه در ناز و نعمت و نوازش بهشت قرار داریم؟.

﴿إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَدَّبِينَ﴾.

«جز همان مرگ نخستین خود» که در دنیا بود؟ «و ما هرگز عذاب نخواهیم شد» چنان که کفار عذاب می‌شوند؟ این سخن شخص مؤمن از روی بهجت و شادمانی و از سر غرور و خوشحالی به نعمت‌های انقطاع ناپذیر بهشتی و جاودانگی‌ای است که خدای سُبْحٰنَهُ بر ایشان در بهشت انعام کرده است. البته او این سخن را چنان می‌گوید تا آن همنشین کافرش در دوزخ بشنود و روحاً بر عذابش افزوده شود.

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

«راستی که این همان رستگاری بزرگ است» یعنی: این نعمت‌های پایدار و این ماندگار بودن همیشه در بهشت، همانا رستگاری بزرگی است که هرگز نمی‌توان برای آن حد و



مقداری شناخت و به توصیف آن احاطه کرد. همچنین محتمل است که این سخن از کلام خدای سبحان - در تأیید آنچه که بهشتیان می گویند - باشد.

﴿لِيُثَلِّ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمَلُونَ﴾.

بعد از آن که خداوند ﷻ حال اهل بهشت و رستگاریشان را برای ما حکایت کرد، اینک ما را به سوی انجام عمل صالح برمی انگیزد: «برای چنین پاداشی، باید عمل کنندگان عمل کنند» زیرا تجارت سودآور این است، نه عمل برای دنیای زوال پذیر و ناپایدار.

﴿أَذَلِكْ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ﴾.

«آیا از نظر میهمانی این بهتر است یا درخت زقوم؟» درخت زقوم درختی است که میوه‌ای تلخ و بسیار بدمزه دارد و اهل دوزخ به تناول آن مجبور ساخته شده و به سختی آن را می خورند و این همان میهمانی و ضیافت آنان است. نزل: آماده کردن غذا و نوشیدنی برای پذیرایی از کسی است که از راه می رسد و در منزل کسی فرود می آید؛ چه آن کس میهمان باشد چه غیر وی.

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ﴾.

«در حقیقت، ما آن» درخت زقوم «را برای ستمکاران عقوبتی گردانیدیم» با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ. یا ما آن را مایه آزمون ستمکاران قرار داده ایم که وجود آن را در دنیا انکار می کنند، چرا که گفتند: چگونه در درون آتش درختی می روید؟! در حالی که مؤمنان از این آزمون پیروز بیرون آمده و وجود آن را در دوزخ تصدیق می کنند.

﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾.

«آن» درخت زقوم «درختی است که در قعر جهنم می روید» و شاخه های آن به سوی درکات دوزخ سر بر می آورد.

البته در دنیا نیز ما اشیایی را مشاهده می کنیم که قابل احتراق نیستند. پس ذاتی که بر استقرار جانداران در آتش قادر باشد، بی گمان بر آفرینش درخت در آتش و نگهداری آن از سوختن، تواناتر است.

﴿طَلَعَهَا كَأَنَّهٗ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ﴾.

«میوه‌اش گویی چون کله‌های شیاطین است» یعنی: باروبر آن درخت، از نهایت زشتی و قباحت، گویی در منظر خود همانند کله‌های شیاطین است.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند ﷻ در این آیه، محسوس را به متخیل تشبیه کرده است پس هرچند که سرهای شیاطین غیرمرئی است اما برای دلالت بر این که آن میوه در نهایت زشتی است، این تشبیه به کار گرفته شده است. اعراب، شخص زشت‌صورت را به شیطان و شخص زیباصورت را به فرشته تشبیه می‌کنند. به‌قولی: مراد از «شیاطین» در اینجا، مارهایی هستند که بر سر خود تاجی دارند و از زشت‌ترین مارها می‌باشند.

﴿فَإِنَّهُمْ لَا كَلُونَ مِنْهَا فَمَا لَعُونُ مِنْهَا الْبُطُونَ﴾

«پس دوزخیان حتماً از آن» یعنی: از درخت زقوم، یا از میوه آن «می‌خورند و شکمها را از آن پر می‌کنند» یعنی: به خوردن از آن مجبور ساخته می‌شوند تا شکمهایشان از آن پر می‌شود پس غذا و میوه آنان - به‌جای روزی بهشت - این است. در حدیث شریف آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پروا داشتن از وی زیرا اگر قطره‌ای از زقوم به دریاهاى دنیا بچکد، قطعاً زندگی را بر اهل زمین تباه می‌گرداند پس چگونه است حال کسی که زقوم غذای وی باشد؟». این وصف غذایشان بود. بعد از آن، نوشیدنی‌شان را به زشت‌تر از آن تشبیه کرده می‌فرماید:

﴿ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ﴾

«سپس برایشان بر آن غذا» یعنی: پس از خوردن آن غذا «آمیزه‌ای از آب جوشان است» یعنی: غذای درخت زقوم با آب جوشان آمیخته می‌شود تا عذابشان را شدیدتر و حالشان را ناخوش‌تر گرداند.

﴿ثُمَّ إِنَّ مَرَجِعَهُمْ لِآلِ الْجَحِيمِ﴾

«آن‌گاه بازگشت‌شان» بعد از نوشیدن آب جوش و خوردن زقوم «بی‌گمان به‌سوی دوزخ است» بدین صورت که پس از خوردن زقوم، دوزخیان را برای نوشیدن آب‌جوش به محل آن وارد می‌سازند چنان‌که شتر را به آب‌گاه می‌برند آن‌گاه مجدداً آنان را به دوزخ بر می‌گردانند. البته این تعبیر دلالت بر آن دارد که آب جوش (حمیم) در موضعی خارج از دوزخ (جحیم) قرار دارد.

﴿إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ﴾

سپس در بیان علتی که آن‌ها را سزاوار این سزای سخت گردانیده است، می‌فرماید: «هر آینه آن‌ها پدران خود را گمراه یافتند» یعنی: اتفاق چنین بود که آن‌ها پدران خود را گمراه یافتند پس از روی تقلید - و نه از روی هیچ‌گونه حجتی - به آنان اقتدا کردند.

﴿فَهُمْ عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴿۷۰﴾﴾

«پس آن‌ها به سرعت بر پی پدران خود رانده می‌شوند» یعنی: آن‌ها از پدران خویش شتابان پیروی می‌کنند و این شتابشان به‌گونه‌ای است که گویی آنان به‌سوی پیروی از پدرانشان به شدت رانده شده و از جا برکنده می‌شوند.

﴿وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۷۱﴾﴾

سپس خداوند ﷻ به بیان این واقعیت می‌پردازد که کفر پدیده‌ای قدیمی است و پیروان آن بسیارند تا پیامبرش را در کفر قومش تسلیت و دلجویی کند: «و قطعاً پیش از آنان» یعنی: پیش از کفار این امت «بیشتر پیشینیان» از امتهای گذشته «گمراه شدند» بر اثر همان تقلید کورکورانه و عدم نگرش و اندیشه درست.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنذِرِينَ ﴿۷۲﴾﴾

«و حال آن‌که در میانشان هشداردهنگانی فرستادیم» یعنی: با وجود آن‌که به‌میان آن پیشینیان پیامبرانی را فرستادیم که آن‌ها را از عذاب ما بیم دادند و حق را برایشان بیان کردند اما این امر در آنان هیچ تأثیری نکرد و هیچ سودی برایشان در بر نداشت.

﴿فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ ﴿۷۳﴾﴾

«پس ببین سرانجام بیم یافتگان» یعنی: سرانجام کسانی که پیامبران ﷺ آن‌ها را بیم دادند «چگونه شد» زیرا این سرانجام چیزی جز آتش دوزخ نبوده و نیست.

﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿۷۴﴾﴾

«به استثنای بندگان مخلص خداوند» یعنی: بجز کسانی که خداوند ﷻ آنان را با توفیق بخشیدنشان به‌سوی ایمان و توحید، برای خودش خالص گردانیده پس اینان نجات یابنده‌اند.

﴿وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحًا فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ﴿۷۵﴾﴾

«و به‌راستی نوح ما را ندا داد» آن‌گاه که از قومش مأیوس شد. مراد از ندای وی، فریاد و استغاثه‌اش با این دعا بود: ﴿أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ﴾ [قمر: ۱۰]. «پروردگارا! من

مغلوب هستیم پس یاریم کن». «و چه نیک اجابت کننده بودیم» یعنی: دعای او را به نیکوترین وجه اجابت کردیم و قومش را به وسیله طوفان هلاک گردانیدیم.

﴿وَنَحْنُ لَهُ وَأَهْلُهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ﴾ (۷۶)

«و او و اهلش را از اندوه بزرگ رهانیدیم» مراد از اهلش: خانواده و اهل دین وی از کسانی هستند که با وی ایمان آورده بودند. به قولی: آن‌ها هشتاد تن بودند. اندوه بزرگ: همانا غرق کردن است.

﴿وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ﴾ (۷۷)

«و تنها نسل او را باقی گذاشتیم» نه غیر آنان را زیرا خداوند ﷻ کافران را با دعای نوح ﷺ هلاک گردانید و از آنان هیچ‌کسی باقی نماند و کسانی هم که با وی در کشتی بودند - چنان که نقل شده - مردند پس جز فرزندان و نسل و تبار وی هیچ‌کس دیگری باقی نماند لذا مردم همه از نسل نوح ﷺ هستند. یادآور می‌شویم که نوح ﷺ سه فرزند داشت به نامهای:

۱- سام: که پدر اعراب و فارس و روم است.

۲- حام: که پدر سیاه‌پوستان است.

۳- یافت: که پدر ترکان، اهالی خزر و یاجوج و ماجوج از اقوام چین و ژاپن و مانند آن‌هاست.

﴿وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴾ (۷۸) ﴿سَلَّمَ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَلَمِينَ﴾ (۷۹)

«و برای او میان آیندگان ثنایی نیک برجای گذاشتیم» یعنی: در میان کسانی که بعد از نوح ﷺ تا روز قیامت - از امت‌ها - می‌آیند، نام و آوازه نیکو و ثنا و ستایشی خوب را ماندگار ساختیم. این ثنا و ستایش نیکو عبارت از این سخن است:

«سلام بر نوح در میان جهانیان» یعنی: جهانیان پیوسته بر او ثنای نیک می‌گویند و برای او دعا کرده و درود و رحمت می‌فرستند و چون از او یاد کنند، می‌گویند: «نوح ﷺ». به قولی: این سلامی است از سوی خداوند ﷻ بر نوح. یعنی: سلام از جانب ما بر نوح در میان جهانیان باد!.

﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾.

«ما این گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم» یعنی: ما کسی را که در سخن و عملش نیکوکار، به احسان و نیکوکاری معروف و بر آن پایدار و ثابت قدم باشد، این گونه پاداش می‌دهیم.

﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾.

«به راستی او از بندگان مؤمن ما بود» یعنی: نوح عليه السلام بنده‌ای گرویده و مخلص برای خداوند جل جلاله بود.

﴿ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرِينَ﴾.

«سپس دیگران را» یعنی: کافران را «غرق کردیم» و از آنان هیچ نام و نشانی باقی نگذاشتیم.

﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبَرَاهِيمَ﴾.

«و بی گمان ابراهیم از شیعه نوح بود» یعنی: ابراهیم عليه السلام از اهل دین وی بود، بر راه و روش وی قرار داشت و از کسانی بود که با نوح عليه السلام در دعوت به سوی الله جل جلاله و یگانگی وی موافقت کرد. بیضاوی می‌گوید: «بعید نیست که شریعت این دو پیامبر اولی‌العزم الهی در همه فروع دین، یا در غالب آن‌ها، نیز یکی بوده باشد». نقل است که در میان نوح و ابراهیم علیهما السلام دو هزار و ششصد و چهل سال فاصله زمانی بود و در این فاصله دو پیامبر دیگر آمدند که عبارت از هود و صالح علیهما السلام بودند. اصل کلمه «شیعه» به معنی پیروان و یاران است و هر گروهی که بر امری گرد آمده و بر آن متفق شوند، آن‌ها برای آن امر «متشیع» هستند. اما این کلمه بعد از شهادت سیدنا علی رضی الله عنه بر پیروان مذهب «شیعه» اطلاق می‌شود.

﴿إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبِ سَلِيمٍ﴾.

«آن گاه که» ابراهیم عليه السلام «با قلبی سلیم به سوی پروردگار خود روی آورد» قلب سلیم: دلی است که از شک و شرک پیراسته بوده و به منظور کسب رضای خدای جل جلاله، برای خلقش خیرخواه باشد. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «قلب سلیم دلی است که به لاله‌الله گواهی دهد».

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ﴿۸۵﴾ أَفِيكَاءَ إِلَهَةٍ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ ﴿۸۶﴾﴾.

«چون» ابراهیم علیه السلام «به پدرش و قومش گفت» سرزنش کنان و معترض «چه چیزی را می پرستید؟» آیا نمی دانید که این بتان بی جان قابل پرستش نیستند؟  
«آیا به دروغ و دغل معبودانی را بجز الله می خواهید؟» افک: بدترین نوع دروغ است.

﴿فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۸۷﴾﴾.

«پس گمانتان به پروردگار جهانیان چیست؟» هنگامی که او را ملاقات کنید در حالی که غیر وی را پرستیده‌اید؟ به نظر شما او با شما چه خواهد کرد؟.

﴿فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ﴿۸۸﴾ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ﴿۸۹﴾﴾.

«سپس نگاهی به ستارگان افگند و گفت: من بیمارم» نقل است که: قوم ابراهیم علیه السلام به علم نجوم دلبستگی‌ای داشتند پس ابراهیم علیه السلام به آنان چنین وانمود کرد که از همان فن نجوم بهره می‌گیرد تا بر او عیب نگیرند. تعلل ابراهیم علیه السلام به این که بیمار است، تمهیدی برای این بود که علیه بتانشان برنامه‌ای را به اجرا گذارد تا این حجت بر قومش که بتان شایسته پرستش نیستند، الزام گردد. نقل است: در فردای روزی که ابراهیم علیه السلام خود را بیمار وانمود کرد، قومش مراسم جشنی داشتند که همه در آن از شهر بیرون می‌رفتند پس ابراهیم علیه السلام خواست تا خود را از آن‌ها عقب کشیده و کار بتان را یکسره سازد، بدین جهت خود را به در بیماری زد.

مفسران درباره نگرستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان گفته‌اند: نگاه ابراهیم علیه السلام به ستارگان، به منظور تعظیم و تقدیس آن‌ها نبود چنان که قومش این کار را می‌کردند بلکه هدف او این بود تا با این نگاه، در آن‌ها این ذهنیت را القا کند که او هم آنچه را که آن‌ها درباره ستارگان می‌دانند، می‌داند و در امور خود بر ستارگان تکیه می‌کند. پس این نگاه وی صرفاً حيله‌ای بود که او اندیشید. یا قصد وی از این کار، تأمل در کائنات و آسمان بود. چنان که قتاده می‌گوید: «اعراب برای شخصی که در حال تفکر است و زمانی دراز در فکر و اندیشه فرو رفته، می‌گویند: نظر فی النجوم: در ستارگان نگرست»، یعنی: بسیار در فکر فرو رفت.

خلاصه این که: نگرستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان و این سخن وی که: «من بیمارم»، از باب «توریه» بود. یعنی: او از این سخن هدفی مخصوص به خود داشت ولی در عین حال خواست که آن‌ها از آن چیز دیگری غیر از آنچه او اراده داشت، برداشت کنند تا

بدین وسیله بتواند نقشه خود را در مورد بتانشان به اجرا گذارد. شایان ذکر است که دروغ گفتن به منظور «توریه» و «تعریض» مباح است چنان که در حدیث شریف آمده است: «إن فی المعاریض لمدوحة عن الکذب». «بی‌گمان در سخن‌های سربسته، گریزگاهی از دروغ است».

﴿فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿۹۰﴾﴾

«پس پشت‌کنان از او روی برتافتند» یعنی: قوم ابراهیم علیه السلام بعد از آن تعلقش، او را تنها گذاشته و خود به مراسم عید خویش رفتند.

﴿فَرَاغَ إِلَىٰ آهَاتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿۹۱﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ﴿۹۲﴾﴾

«تا نهانی به‌سوی خدایانشان رفت» راغ: ابراهیم علیه السلام در غیاب قوم خود به سرعت و به‌طور نهانی به‌سوی معبودانشان رفت «و گفت» خطاب به آن بتان از روی استهزا و تمسخر: «آیا چیزی نمی‌خورید؟» یعنی: از غذایی که پرستشگران‌تان برایتان ساخته و پیش شما نهاده، خود به جشن خویش رفته‌اند؟.

«شما را چه شده است که سخن نمی‌گویید؟» ابراهیم علیه السلام می‌دانست که آن‌ها جماداتی بیش نیستند و به سخن گفتن قادر نمی‌باشند.

﴿فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ﴿۹۳﴾﴾

«پس با دست راست خویش بر سر آن‌ها زدن گرفت» و به قوت و شدت بر سر آنان می‌کوفت. دلیل زدنتان با دست راست این بود که قوت و نیروی انسان در دست راست وی بیشتر و زدن با آن شدیدتر است پس همه بتانشان را خرد و ریزکرد، جز بت بزرگ را. که تفصیل داستان در سوره «انبیاء» گذشت.

﴿فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُونَ ﴿۹۴﴾﴾

«پس شتابان به‌سوی او روی آوردند» پرستشگران بتان چون به شهر آمده و و حال و روز معبودان خود را دیدند، شتابان به‌سوی ابراهیم علیه السلام روی آوردند زیرا دانستند که او این کار را بر سر آن‌ها آورده است!

﴿قَالَ اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ﴿۹۵﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿۹۶﴾﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام «آیا آنچه را که خود» آن‌ها را با دست خود «می‌تراشید، می‌پرستید؟ با این که خدا شما و آنچه را که بر سر آن‌ها کار می‌کنید، آفریده است؟»

یعنی: در حالی که خداوند ﷻ همه آنچه را که به طور کلی می‌سازید و به عمل می‌آورید - که بتان تراشیده شما نیز از آن جمله‌اند - آفریده است؟. معنای: (ماتعملون: آنچه می‌کنید) در اینجا، عمل تصویر، پیکر تراشی و مانند آن است.

اهل سنت با این آیه استدلال می‌کنند بر این که «افعال»، آفریده خدای ﷻ است ولی اکتساب آن‌ها از بندگان می‌باشد و این عقیده، ابطال‌کننده مذهب «قدریه» و مذهب «جبریه» است. در حدیث شریف مرفوع آمده است: «خداوند آفریننده هر صنعتگری به همراه صنعت وی است».

﴿قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ﴾

«گفتند: برای او بنایی برآورید و او را در آتش بیندازید» قوم ابراهیم ﷺ در امر مجازات وی در میان خود مشورت کردند، سرانجام به این نتیجه رسیدند که برای ابراهیم ﷺ چهاردیواری ای (کوره‌خان‌های) از سنگ بسازند و آن را از هیزم پرکنند آن‌گاه هیزم را برافروخته و او را در آتش افکنند.

﴿فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ﴾

«پس در حق او کیدی را قصد کردند» یعنی: نیرنگ و بدسگالی‌ای را تئیدند؛ با افگندنش در آتش «ولی ما آنان را فرو دست‌ترین گردانیدیم» زیرا پس از آن که ابراهیم ﷺ را در آتش افگندند، آتش به فرمان ما بر او سرد و سلامتی‌بخش شد و کمترین تأثیر سوئی هم در او نکرد.

﴿وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَّهْدِينِ﴾

«و ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم رهسپارم» یعنی: من از سرزمین قوم خود که از روی تعصب برای بتان، کفر به خدای سبحان و تکذیب پیامبران ﷺ، کردند آنچه کردند، به جایی هجرت می‌کنم که خدای من مرا به هجرت به سوی آن فرمان داده ؛ و آن سرزمین شام است «زودا که مرا راه نماید» پروردگارم به جایی که قادر باشم فقط او را پرستش کنم.

این آیه دلیل بر وجوب هجرت از جایی است که انسان مؤمن به برپا داشتن شعایر دین خود در آنجا قادر نیست.

﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾



«پروردگارا! به من از شایستگان عطا کن» یعنی: به من فرزند صالحی عطا کن که مرا بر انجام طاعتت یاری کند و به جای قومم، در غربت مونس من باشد.

﴿فَبَشِّرْهُ بِعَلْمٍ حَلِيمٍ﴾

«پس او را به پسری بردبار مژده دادیم» که بزرگ می‌شود و در بزرگی حلیم و بردبار می‌گردد. لذا این بشارت، دلالت بر آن دارد که ابراهیم علیه السلام به فرزند پسری مژده داده شد که این فرزند باقی می‌ماند تا پخته‌سال و بزرگ شده و در آن سن و سال، به وصف حلم و بردباری موصوف گردد.

ابن کثیر می‌گوید: «این فرزند، اسماعیل علیه السلام است زیرا او اولین پسری است که ابراهیم علیه السلام به آن مژده داده شد و او - به اتفاق مسلمین و اهل کتاب - از اسحاق علیه السلام بزرگ‌تر است بلکه در نص کتاب‌شان است که ابراهیم علیه السلام در زمان تولد اسماعیل علیه السلام، هشتادوشش سال و در زمان تولد اسحاق علیه السلام نودونه سال داشت.»

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِيَّيْ أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَآبَتِ أَعْمَلُ مَا تُوْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّادِرِينَ﴾

«پس وقتی آن طفل به آن سنی رسید که با پدر خود کار و کوشش تواند کرد» یعنی: چون اسماعیل علیه السلام جوان شد و در کار و کوشش به پای پدرش ابراهیم علیه السلام رسید، به طوری که می‌توانست با او در کارها و نیازمندیهایش کمک کند. مقاتل می‌گوید: «یعنی: چون به سنی رسید که می‌توانست همراه پدرش راه برود.» فراء می‌گوید: «اسماعیل در آن هنگام پسری سیزده‌ساله بود»، آری! در آن وقت: «ابراهیم گفت: ای پسرک من! هرآینه من در خواب چنین می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم» و رؤیای انبیا علیهم السلام حق است و کارهایشان به فرمان خداوند جل جلاله می‌باشد «پس ببین در این کار چه به نظرت می‌آید؟» ابراهیم علیه السلام به فرزندش اسماعیل علیه السلام گفت: کار این است که من به ذبح تو فرمان یافته‌ام پس درنگر که چه می‌بینی؟ دلیل این‌که ابراهیم علیه السلام در این مورد با اسماعیل علیه السلام مشورت کرد، این بود تا صبر و شکیبایی وی در برابر فرمان الهی را بداند، در غیر آن، رؤیای انبیا علیهم السلام وحی است و امثال آن لازم می‌باشد «گفت: پدرجان! آنچه فرمانت داده‌اند» در مورد ذبح من «انجام بده» و عملی کن «ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت» بر ذبح، یا بر قضای پروردگار متعال.

به قولی: ابراهیم علیه السلام شب «ترویه» در خواب دید که گوینده‌ای به وی می‌گوید: «خداوند جل جلاله تو را به ذبح فرزندت فرمان می‌دهد». پس چون صبح دمید، در این اندیشه فرورفت که آیا این خواب از جانب خداوند جل جلاله است، یا از سوی شیطان؟ باز چون شب فرارسید، بار دیگر خوابی مانند آن دید، در این هنگام متیقن شد که آن خواب از جانب خدای سبحان است. سپس در شب سوم نیز خوابی مانند آن دید پس در این هنگام بر ذبح فرزندش مصمم گردید. بدین جهت، این ایام سه‌گانه را ایام «ترویه»، «عرفه» و «نحر» یعنی: «تفکر»، «شناخت» و «قربانی» نامیدند.

البته فرزندی که ابراهیم علیه السلام به ذبح آن مأمور شد، اسماعیل علیه السلام است زیرا بشارت به پسری حلیم، مربوط به وی می‌باشد و بیان ذبح وی نیز به‌دنبال این بشارت آمده است، سپس بعد از بیان اینهاست که در آیه (۱۱۲) بشارت به تولد اسحاق مطرح می‌شود. همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند، ذبیح اسماعیل علیه السلام است نه اسحاق علیه السلام، این است که در تورات آمده است: «ای ابراهیم! فرزند آغازین یکدانه خود اسحاق را ذبح کن». در حالی که اسحاق فرزند آغازین ابراهیم علیه السلام و فرزند یکدانه وی نیز نبود بلکه فرزند آغازین و یکدانه وی اسماعیل علیه السلام بود پس ملاحظه می‌شود که کلمه «اسحاق» از افزوده‌های اهل کتاب و تحریف‌های آنان است. و چون ابراهیم علیه السلام فرزندش را برای ذبح آماده کرد و از خدای خویش اطاعت نمود، حق تعالی به وی فرزند دیگری نیز ارزانی کرد که همان اسحاق علیه السلام است.

ابن کثیر می‌گوید: «گروهی از اهل علم برآنند که ذبیح اسحاق علیه السلام است... اما من گمان نمی‌کنم که این برداشت، جز از منابع علمای اهل کتاب، از جای دیگری نشأت گرفته باشد... زیرا یهودیان با اعراب بر سر این فضل که پدرشان اسماعیل علیه السلام ذبیح خدا باشد، حسد ورزیدند لذا در تورات دست برده و کلمه اسحاق را بدان افزودند، همان گونه که در روایات تاریخی و حتی در بعضی از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز دست بردند تا بدانجا که این‌گونه برداشت میان بعضی از صحابه نیز سرایت کرد.

همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند: ذبیح، اسماعیل علیه السلام است، این فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله است: «انا ابن الذبیحین: من فرزند دو ذبیح هستم». که یکی از آنها جدشان اسماعیل علیه السلام و دیگری پدرشان عبدالله است؛ زیرا عبدالمطلب نذر کرده بود که چنانچه خداوند متعال برایش حفر چاه زمزم را آسان سازد، یا فرزندان او را به ده

تن برساند، یکی از فرزندانش را قربانی نماید. پس چون خداوند ﷻ کار حفر زمزم را بر وی آسان ساخت، میان فرزندانش قرعه انداخت که یکی از آنها را ذبح کند و قرعه به نام عبدالله برآمد. سرانجام به جای ذبح عبدالله، صد شتر فدیة داد.

﴿فَلَمَّا أَسْلَمًا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾

«پس وقتی هردو، تن دردادند» یعنی: چون ابراهیم و اسماعیل علیهماالسلام تسلیم امر خدای سبحان شده و به فرمانش گردن نهادند و کار خود را به او سپردند زیرا یکی از آنها خودش و دیگری فرزندش را به خداوند ﷻ تسلیم کرد؛ «و پسر را به پیشانی بر خاک افگند» یعنی: ابراهیم، اسماعیل علیهماالسلام را بر چهره‌اش به خاک افگند تا در هنگام ذبح چهره‌اش را نبیند که مبادا قلبش بر فرزند دلبندهش به رقت آید. یادآور می‌شویم؛ محلی که ابراهیم علیه السلام خواست تا فرزندش را در آن ذبح کند، قربانگاه منی در محل رمی جمرات بود. به قولی: این محل در شام بود.

﴿وَوَدَّيْنَهُ أَنْ يَأْتِرَهِيمُ﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّعْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۱۵﴾

«و او را ندا دادیم» ابراهیم، اسماعیل علیهماالسلام را برای ذبح خوابانده بود که در این اثنا فرشته‌ای به فرمان پروردگار او را از پشت سر کوه ندا داد: «که ای ابراهیم! رؤیای خود را راست ساختی» و آن را به حقیقت و راستی پیوستی. خداوند ﷻ ابراهیم علیه السلام را به‌صرف عزمش بر ذبح فرزندش - هرچند که او را ذبح نکرد - راست کننده رؤیایش معرفی کرد زیرا او تمام مقدمات کار ذبح را فراهم کرد و عملاً هم آنچه را که در امکان وی بود، در این راستا انجام داد «ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم» با رها ساختن آنها از سختی، به سلامت نگه داشتن آنها از محنت‌ها و پدیدار ساختن گشایش برای آنها با فرج بعد از شدت.

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴾

«بی‌گمان این ماجرا آزمونی آشکار است» و پیروزی ابراهیم علیه السلام در آن نیز آشکار است، چراکه خدای سبحان با فرمان ذبح فرزندش، او را در اطاعت خویش امتحان کرد و او از این امتحان پیروز بیرون آمد.

﴿وَوَدَّيْنَهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾

«و او را به قربانی بزرگی فدیة دادیم» خداوند ﷻ قوچی بزرگ جثه و فربه را برای ابراهیم علیه السلام از آسمان فرو فرستاد و ابراهیم علیه السلام او را در عوض فرزندش اسماعیل علیه السلام

ذبح کرد. سنت در قربانی نیز این است که قربانی چاق و فربه باشد. باید دانست که نزد جمهور علما قربانی برای واجد شرایط آن سنت است اما ابوحنیفه می‌گوید: «قربانی بر اشخاص مقیم متمکن از اهالی شهرها واجب است و بر مسافر واجب نیست». همچنین احناف با این آیه بر اثبات این حکم استدلال کرده‌اند که: اگر کسی نذر کرد که فرزندش را ذبح کند، بر وی ذبح گوسفندی لازم می‌شود.

﴿وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٧٨﴾ سَلَّمَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿١٧٩﴾﴾

«و میان آیندگان برای او ثنای نیک به‌جای گذاشتیم» یعنی: برای ابراهیم علیه السلام در میان امت‌هایی که پس از وی می‌آیند، نام و آوازه نیک باقی گذاشتیم «سلام بر ابراهیم» سلام: ثنا و ستایش نیکو و پسندیده است.

﴿كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٨٠﴾﴾

«نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم» تفسیر نظیر آن در آیه (۱۰۵) گذشت.

﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٨١﴾﴾

«در حقیقت او از بندگان با ایمان ما بود» یعنی: ابراهیم علیه السلام از کسانی بود که حق عبودیت را گزارده و در ایمان به خدا جل جلاله و توحید وی، ثابت‌قدم و پایدار بودند و دلیل نیکوکاری وی همین امر است.

﴿وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٨٢﴾﴾

«و او را به اسحاق که پیامبری از صالحان است، بشارت دادیم» یعنی: ابراهیم علیه السلام را به فرزند دیگری که هم پیامبر و هم از شایستگان است، به‌عنوان پاداشی بر طاعت وی برای خدای جل جلاله در ذبح یگانه فرزندش اسماعیل علیه السلام، بشارت دادیم. چنان‌که گفتیم، این آیه نیز دلیل بر آن است که ذبیح اسماعیل علیه السلام بود.

﴿وَبَرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مَبِينٌ ﴿١٨٣﴾﴾

«و به ابراهیم و اسحاق برکت دادیم» با پی‌درپی فرستان نعمت‌های خویش بر آن دو. به‌قولی مراد این است که: فرزندان آن دو تن را بسیار گردانیدیم، به‌طوری که بیشتر انبیا علیهم السلام از نسل اسحاق هستند، همچون ایوب و شعیب علیهما السلام «و از زادوولد آن دو، برخی نیکوکار و برخی آشکارا به خود ستمکار بودند» خداوند متعال با این جمله، به بیان این حقیقت می‌پردازد که بودن نسل انسان‌ها از این عنصر و نژاد

شریف و از این دودمان مبارک، هیچ سود و نفعی به حالشان ندارد بلکه آنچه برایشان سودمند است، اعمال خودشان می‌باشد، نه نسب و نژاد پدرانشان چنان‌که یهود و نصاری نیز - با وجود آن‌که از تبار اسحاق هستند - لیکن به این ورطه آشکار از گمراهی و فساد درافتاده‌اند.

در اینجا داستان ابراهیم علیه السلام به پایان می‌رسد. البته داستان وی حاوی درس‌های بسیار بزرگی از دروس توحید می‌باشد و اولین آن‌ها این درس است که: مقتضای توحید، طاعت الهی در هر امری است؛ هرچند آن امر، دشوار باشد.

﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾

«و در حقیقت، ما بر موسی و هارون منت نهادیم» با برگزیدنشان به نبوت و بخشیدن غیر آن از منافع دینی و دنیوی به ایشان.

﴿وَنَجَّيْنَهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ﴾ وَنَصَرْنَهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿۱۱۶﴾  
 وَعَاتَيْنَهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ﴿۱۱۷﴾ وَهَدَيْنَهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۱۱۸﴾

«و آن دو و قومشان» بنی اسرائیل «را از اندوه بزرگ» که استعباد و بردگی فرعون بود و به‌قولی: از اندوه غرق «نجات دادیم» در حالی که فرعون و قومش را غرق کردیم و به هلاکت رسانیدیم.

«و یاریشان دادیم تا ایشان بودند که پیروز شدند» بر فرعون و قومش.

«و به آن دو کتابی مستبیین دادیم» که مراد از آن: کتاب تورات است. مستبیین:

یعنی: روشن و آشکار و رسا و بلیغ در بیان خویش.

«و آنان را به راه راست هدایت کردیم» در کردار و عمل، که دین اسلام است زیرا

اسلام دین واحد خدای تعالی و یگانه راهی است که انسان راهیافته را به مقصد و مطلوب نهایی می‌رساند.

﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ﴾ وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿۱۱۹﴾

«و برایشان میان آیندگان» یعنی: میان امت‌های واپسین «نام نیک» و ثنا و صفت

ستوده «به جای گذاشتیم» که تا جهان باقی است، از ایشان به نیکی یاد می‌شود.

«سلام بر موسی و هارون» یعنی: سلام از سوی ما و از سوی فرشتگان و انس و جن تا

همیشه ایام بر ایشان باد.

﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۴۱﴾ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۴۲﴾﴾.

«ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم زیرا آن دو از بندگان مؤمن ما بودند»  
تفسیر نظیر این دو آیه در همین سوره گذشت.

﴿وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۴۳﴾﴾.

«و به راستی الیاس از پیامبران بود» الیاس علیه السلام پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل است. ابن‌کثیر درباره وی دو رأی را نقل می‌کند: «اول این‌که او همان ادریس علیه السلام است. دوم این‌که او الیاس فرزند نسی فرزند فنحاص است که خداوند جل جلاله او را بعد از حزقیل نبی علیه السلام در میان بنی‌اسرائیل به نبوت برانگیخت آن‌گاه که آنان بتی به نام «بعل» را به پرستش گرفته بودند و الیاس آنان را به سوی توحید حق تعالی فراخواند و از پرستش ماسوای آن نهی کرد».

﴿إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۴۴﴾﴾.

«آن‌گاه که به قوم خود گفت: آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟» یعنی: آیا از خدای عز وجل پروا نمی‌دارید تا فقط او را به پرستش گرفته و از منهیاتش - مانند شرک و معاصی - دست بردارید.

﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَلْقِينَ ﴿۱۴۵﴾﴾.

«آیا بعل را می‌پرستید؟» بعل نام بتی است که مردم شام در عصر الیاس علیه السلام آن را می‌پرستیدند و سپس پرستش آن به میان بنی‌اسرائیل نیز سرایت کرد. به قولی: «بعل» به معنای پروردگار است. یعنی: آیا بتی را به پروردگاری گرفته و آن را می‌پرستید؟ و «بعلبک» در لبنان منسوب به این بت می‌باشد «و بهترین آفرینندگان را وا می‌گذارید؟» یعنی: پرستش خدای متعالی را وا می‌گذارید که شما را آفرید و به بهترین شکل و هیأت صورت‌نگاریتان کرد در حالی که او بهترین آفرینندگان و بهترین صورت‌نگاران است؟»

﴿اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ ﴿۱۴۶﴾﴾.

«الله را که پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست وامی‌گذارید؟» یعنی: فقط حق تعالی است که بعد از آن که هم شما و هم اجدادتان را از کتمم عدم آفرید، شما را به نعمت‌های خویش می‌پروراند پس فقط اوست که سزاوار پرستش می‌باشد.

﴿فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ﴾ ﴿۱۲۷﴾.

«پس او را دروغگو شمردند. قطعاً آن‌ها احضار می‌شوند» یعنی: آن‌ها به سبب دروغگو شمردن الیاس علیه السلام، قطعاً در عذاب احضار می‌شوند.

﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾ ﴿۱۲۸﴾.

«جز بندگان مخلص خداوند» یعنی: فقط کسانی از قوم الیاس علیه السلام از عذاب می‌رهند که به حق تعالی مؤمن بوده و عبودیت و پرستش را تنها برای او خالص ساخته باشند.

﴿وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴾ ﴿۱۲۹﴾ سَلَّمَ عَلَيَّ إِلَّا يَاسِينَ﴾ ﴿۱۳۰﴾.

«و برای او در میان آیندگان نام نیک به جای گذاشتیم» یعنی: برای الیاس علیه السلام در میان امت‌های بعد از وی، نام و آوازه نیک باقی گذاشتیم.

﴿سَلَّمَ عَلَيَّ إِلَّا يَاسِينَ﴾ ﴿۱۳۰﴾.

مراد از «الیاسین» الیاس است و «یا» و «نون» به آن اضافه شده است، چراکه اسمی اعجمی است. و نظیر آن است: طور «سینا» و طور «سینین». در قرائت دیگری آمده است: «سلام علی آل یاسین» یعنی: سلام بر او و بر اهل دینش که به پیام حقش ایمان آوردند.

﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ ﴿۱۳۱﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿۱۳۲﴾.

«هرآینه ما نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم زیرا او از بندگان با ایمان ما بود» تفسیر نظیر این دو آیه نیز گذشت.

﴿وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ ﴿۱۳۳﴾.

«و در حقیقت لوط از پیامبران بود» او لوط فرزند هاران (برادر ابراهیم علیه السلام) فرزند تارخ بود که به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و خداوند جل جلاله او را به سوی اهالی شهر «سدوم» به پیامبری فرستاد.

﴿إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ﴾ ﴿۱۳۴﴾ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ﴾ ﴿۱۳۵﴾.

«آن‌گاه که او و خانواده‌اش را همگی نجات دادیم، جز پیرزنی که از باقی ماندگان بود» در عذاب و او همسر لوط علیه السلام بود.

﴿ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ﴾ ﴿۱۳۶﴾.

«سپس دیگران را هلاک ساختیم» یعنی: باقی‌ماندگان از قومش را که به او ایمان نیاورده بودند، با عذاب خویش نابود ساختیم.

﴿وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ﴿۱۳۷﴾﴾

«و در حقیقت شما بر آنان بامدادان گذر می‌کنید» مخاطب این آیه مردم مکه‌اند. یعنی: ای مردم مکه! شما بامدادان بر منازل کسانی که آثار عذاب در آن‌ها موجود است، در سفرهای خویش به‌سوی شام گذر می‌کنید؟ زیرا شهر «سدوم» بر سر راهشان به‌سوی شام قرار داشت.

﴿وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۳۸﴾﴾

«و شامگاهان نیز» بر منزلشان گذر می‌کنید؛ در هنگام رفت‌وآمدتان به‌سوی شام «پس آیا تعقل نمی‌کنید؟» در آنچه که در دیارشان از آثار عذاب الهی می‌بینید تا از سرنوشتی همانند سرنوشت آنان بیمناک باشید؟.

ابن کثیر می‌گوید: «خدای عز و جل شهرشان را به دریاچه‌گندیده و متعفن تبدیل کرد که منظری بس زشت و آبی بس بدبو و بدمزه دارد، که این دریاچه، به نام «بحیره لوط» مشهور است و نزدیک شرق اردن قرار دارد». نسفی می‌گوید: «داستان لوط و یونس به سلام‌گفتن بر آن‌ها ختم نشد زیرا خداوند عز و جل در آخر سوره بر همه پیامبران علیهم‌السلام سلام فرستاده است پس به آن اکتفا گردید».

﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۹﴾﴾

این ششمین و آخرین داستان در این سوره است: «و در حقیقت یونس از زمره پیامبران بود» یونس: همان ذوالنون فرزند متی است. او ظاهراً از پیامبران بنی‌اسرائیل بود که خداوند عز و جل او را به‌سوی شهری بزرگ فرستاد تا آنان را به‌سوی حق فراخواند و آنان اهالی شهر «نینوی» از سرزمین «موصل» بودند.

مفسران می‌گویند: «یونس علیه‌السلام به قومش عذاب الهی را وعده داده بود و چون عذاب از آنان به تأخیر افتاد، بی‌اذن پروردگارش از میانشان بیرون شد و مانند غلامی که از مولایش گریخته باشد، قصد سفر دریا کرده و سوار کشتی گردید، بدین جهت، در آیه بعدی به «گریزنده» موصوف گشت.



﴿إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴾ ﴿۱۴۰﴾

«آن‌گاه که به‌سوی کشتی گرانبار بگریخت» اصل اباق: گریختن غلام از نزد مولای خویش است و چون گریختن او از قومش بی‌اذن پروردگار بود، به این وصف موصوف شد.

﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ﴾ ﴿۱۴۱﴾

«پس باهم قرعه انداختند» یعنی: سرنشینان کشتی میان همدیگر قرعه انداختند تا از بیم غرق شدن کشتی به‌سبب گرانباری، برخی از آنان خود را به دریا افکندند و کشتی سبک گردد («و او از مغلوبان شد» یعنی: یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ در قرعه‌کشی مغلوب شد و بنابراین، او را به دریا انداختند.

﴿فَالْتَقَمَهُ الْحَوْتُ وَهُوَ مُلِيمٌ﴾ ﴿۱۴۲﴾

«پس او را ماهی» نهنگ «فرو بلعید و او درخور ملامت بود» یعنی: کاری کرده بود که موجب سرزنش و ملامت بود زیرا بی‌اذن پروردگارش به‌سوی دریا رفت و سوار کشتی شد. آری! چون خود را در آب انداخت، ماهی او را فروبلعید.

﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿۱۴۳﴾ لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ ﴿۱۴۴﴾

«پس اگر او از زمره تسبیح‌گویان نبود» یعنی: اگر یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ از ذکر‌کنندگان خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ یا از نمازگزاران برای وی نبود، یا از تسبیح‌گویان برایش در شکم ماهی نبود؛ با این دعایش: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۷]. «قطعا در شکم آن ماهی تا روزی که مردم برانگیخته شوند، باقی می‌ماند» یعنی: قطعا شکم ماهی تا روز قیامت گور وی می‌شد. در حدیث شریف آمده است: «دعای ذوالنون در شکم ماهی ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ بود، هرگز هیچ مسلمانی به آن در امری دعا نمی‌کند، جز این که دعایش مورد اجابت قرار می‌گیرد».

﴿فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ﴾ ﴿۱۴۵﴾

«پس او را به کرانه بی‌گیاه افکندیم» عراء: مکانی خالی از بنا و گیاه است. به قولی: او بر کرانه دجله و به‌قولی دیگر: بر کرانه سرزمین یمن افکنده شد و خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ داناتر است «در حالی که بیمار بود» خداوند متعال به ماهی فرمان داد پس ماهی او را در حالی از دهانش به ساحل افکند و از شکمش به بیرون پرتاب کرد که او بر اثر فشار بلعیدن

ماهی، بیمار بود و پوست بدنش از میان رفته بود. ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «او چون جوجه بی پری گشته بود که از تخم بیرون می آید». سدی می گوید: «او چون نوزادی که تازه متولد می شود، از شکم ماهی بیرون آمد». در حدیث شریف مرفوع به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «چون به یونس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معلوم شد که خداوند جل جلاله را در شکم ماهی با این کلمات بخواند، این دعای او ناله کشان به سوی عرش بالا رفت. فرشتگان گفتند: پروردگارا! این صدایی است ضعیف و شناخته شده از دیاری دور دست و ناشناخته. خداوند جل جلاله فرمود: آیا صاحب این صدا را نمی شناسید؟ گفتند: پروردگارا! او کیست؟ خدای وجل جلاله فرمود: بنده ام یونس است. گفتند: بنده ات یونسی که هنوز هم برای او عمل پذیرفته شده و دعای مستجاب به آسمان برداشته می شود؟! پروردگارا! آیا بر وی به سبب آنچه که در آسوده حالی انجام می داد، رحم نمی کنی تا در هنگام گرفتاری وی به چنگال بلا، نجاتش دهی؟ خداوند جل جلاله فرمود: چرا! بر وی رحم می کنم. پس ماهی را فرمان داد و ماهی او را به کرانه بی گیاه افکند».

﴿وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَّقِينٍ ﴿۱۶۱﴾﴾

«و بر بالای سر او درختی از نوع کدوبن رویانیدیم» تا بر سر وی سایه افکند و چنین بود که آرام آرام گوشت بدن یونس صلی الله علیه و آله و سلم سخت شد و موی تنش روید. یقین: درخت کدو از گونه ای به نام «قرع» است. ابوهریره رضی الله عنه می گوید: «خداوند جل جلاله برای یونس بزی وحشی را برگماشت که از خار و خاشاک زمین می خورد و هر صبح و شام نزد یونس آمده میان هردو پای خویش را بر او می گشود و او را از شیر خویش سیر و سیراب می ساخت تا آن که پوست تن وی روید و حالش بهبود یافت». در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کدو را دوست داشتند و می فرمودند: «این درخت برادرم، یونس است». ابن کثیر می گوید: «فواید کدو بسیار است، از جمله:

- سرعت رویش آن.
- سایه افکندن برگهای آن به سبب بزرگی و طراوت و نرمی ای که دارد.
- این که مگس به آن نزدیک نمی شود.
- این که میوه آن تغذیه نیکو دارد.
- این که خام و پخته با مغز و پوست خورده می شود».

﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾ ﴿١٤٧﴾.

«و او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر از آن» یعنی: بلکه به سوی بیشتر از صد هزار نفر «فرستادیم» و آن‌ها قوم یونس عليه السلام بودند که او از نزدشان به سوی دریا گریخت و بعد از گریختن وی، همین اتفاقی برایش افتاد که خداوند متعال در این آیات برای ما حکایت کرده است و قوم وی اهالی نینوی از سرزمین موصل بودند. پس یونس عليه السلام قبل از آن که به سوی دریا بگریزد و بعد از آن نیز، فرستاده پروردگار عز وجل بود.

﴿فَقَامُوا فَمَتَّعْنَاهُمُ إِلَىٰ حِينٍ﴾ ﴿١٤٨﴾.

«پس ایمان آوردند و تا چندی برخوردارشان کردیم» یعنی: بعد از آن که قوم یونس عليه السلام نشانه‌های نبوت وی را مشاهده کردند، به او ایمان آوردند و خدای عز وجل هم آنان را در دنیا تا هنگام به سر رسیدن اجل‌ها و به‌نهایت رسیدن عمرهایشان، بهره‌مند گردانید.

﴿فَأَسْتَفْتِيهِمُ أَلْبَتَّاءُ وَالْبُنُونَ﴾ ﴿١٤٩﴾.

«پس» ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! «از مشرکان جويا شو» و از آنان بپرس که: «آیا پروردگارت را دختران و خود آنان را پسران است؟» یعنی: بر فرض این که پندارشان در انتساب فرزند به خدای سبحان درست باشد، چگونه آنان جنس ادنی را - که به پندارشان دخترانند - به خدا عز وجل و جنس اعلی و اولی را - که به پندارشان پسرانند - به خود نسبت می‌دهند؟ آیا این منتهای جهل و حماقت نیست؟

﴿أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ﴾ ﴿١٥٠﴾.

سپس خداوند عز وجل از سخن اول به سوی آنچه که شدیدتر از آن است، برگشته و می‌فرماید: «یا ما فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟» یعنی: چگونه فرشتگان را مادینه می‌پندارند در حالی که آنان در هنگامی که ما فرشتگان را آفریدیم، حاضر نبوده‌اند؟ به این ترتیب، خدای سبحان به بیان این حقیقت می‌پردازد که چنین چیزی جز از طریق مشاهده دانسته نمی‌شود و آنان شاهد آفرینش فرشتگان نبوده‌اند پس نه دلیلی سمعی بر قولشان وجود دارد و نه دلیلی عقلی تا در نتیجه، آن‌ها بتوانند دریافت آن را به عقلهایشان نسبت دهند.

﴿أَلَا إِنَّهُمْ مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ﴿١٥١﴾ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ ﴿١٥٢﴾.

«هشدار که اینان از سر تهمت‌شان قطعاً خواهند گفت: خدا فرزند آورده! در حالی که آن‌ها قطعاً دروغ‌گویند» و این سخن‌شان فقط از سر دروغ و افتراء سرزده است، بی‌آن‌که دلیل و یا حتی شبهه دلیلی بر این سخنشان وجود داشته باشد پس بی‌گمان خداوند ﷻ نه فرزند آورده و نه از کسی زاده است.

﴿أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ﴿١٥٦﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١٥٧﴾﴾

«آیا خدا دختران را بر پسران برگزیده است؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟» یعنی: آیا او دختران را بر پسران برگزیده و برتری داده است؟ با این‌که پسران بر طبق داورها و باورهای شما بهترین دو جنس هستند؟ پس اگر برای حق تعالی فرزندی بود، قطعاً می‌باید پسران را برمی‌گزید زیرا او بر اعمال آنچه که اراده کند، قادر است پس این پندار شما نادرست است و او از آنچه می‌گویید، پاک و منزّه می‌باشد.

﴿أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٨﴾﴾

«آیا متذکر نمی‌شوید؟» یعنی: آیا در آنچه گفتیم، تأمل نمی‌کنید و نمی‌اندیشید تا بطلان سخن خویش را دریابید؟

﴿أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٥٩﴾ فَأَتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٦٠﴾﴾

«یا حجتی آشکار دارید» بر آنچه که می‌گویید؟ «پس اگر راست می‌گویید» در این ادعای خود «کتابتان را بیاورید» یعنی: کتابی نازل شده از آسمان را بیاورید که دربرگیرنده چنین حجتی بوده و این حجت را برای شما ثابت گرداند زیرا آنچه می‌گویید، نمی‌تواند تکیه‌گاه عقلی داشته باشد بلکه عقل به‌طور کلی آن را جایز نمی‌داند.

﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٦١﴾﴾

«و میان خدا و جنیان پیوندی انگاشتند» جنه: جنیانند. مجاهد گفته است: «آنان شاخه‌ای از شاخه‌های فرشتگانند که برایشان (جنه) گفته می‌شود». قتاده و کلبی گفته‌اند: «یهودیان - که خدای سبحان لعنت‌شان کند - گفتند: خداوند با جنیان پیوند خویشاوندی برقرار کرده است و فرشتگان از فرزندان این خویشاوندی‌اند». به قولی: این سخن قبایل کنانه و خزاعه بود که گفتند: خداوند از اشراف جن خواستگاری کرد و آنان از دختران سرآمد و شریف خود به او تزویج کردند

پس فرشتگان دختران خدا از نسل دختران اشراف جن اند». برتر است خدای سبحان از آنچه می گویند.

«و حال آن که جنیان به خوبی دانسته اند که خودشان احضار خواهند شد» یعنی: جنیان دانسته اند که کفار گوینده این سخن، در دوزخ احضار شده و در آن به سبب دروغ و افترای خویش عذاب می شوند. همچنین احتمال دارد که معنی این باشد: جنیان می دانند که خداوند ﷻ خود آنان را به زودی برای حساب حاضر می کند، در حالی که اگر در میان او و آنان پیوندی از پیوندها وجود می داشت، هرگز آنان را برای این کار احضار نمی کرد.

﴿سُبْحٰنَ اللّٰهِ عَمَّا یَصِفُوْنَ﴾<sup>(۱۵۹)</sup>.

«خدا منزّه است از آنچه در وصف می آورند» به دروغ و بهتان؛ از نسبت دادن فرزند برای او.

﴿اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِيْنَ﴾<sup>(۱۶۰)</sup>.

«به استثنای بندگان مخلص خداوند» یعنی: لیکن بندگان مخلص خداوند ﷻ از این که او را به چیزی از اوصاف ناشایست وصف نمایند، بیزار و برکنارند بلکه بیان مخلصان مطابق واقع است.

﴿فَاِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُوْنَ﴾<sup>(۱۶۱)</sup> ﴿مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفٰتِنِيْنَ﴾<sup>(۱۶۲)</sup> ﴿اِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيْمِ﴾<sup>(۱۶۳)</sup>.

«در حقیقت شما» ای کافران «و آنچه که می پرستید» از بتان به جای خداوند ﷻ (بر ضد او) هیچ کس را «گمراه گر نیستید مگر کسی را که به دوزخ در آمدنی است» یعنی: جز کسی را که در علم الهی رفته و او برای وی مقدر کرده است که به جهنم واردش کند و آنان کسانی اند که بر کفر خود پای می فشارند.

﴿وَمَا مِثًا اِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُوْمٌ﴾<sup>(۱۶۴)</sup>.

«و هیچ یک از ما فرشتگان نیست جز این که برای او مقامی معین است» این بیان خداوند ﷻ در حکایت از سخن فرشتگان است. یعنی: فرشتگان می گویند: هیچ فرشته ای از ما نیست جز این که در آسمانها برای پرستش خدای سبحان، جایی معلوم و معین دارد. این اعتراف فرشتگان به عبودیت در پیشگاه خدای سبحان، برای رد پندارهای پرستشگران خویش است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ جایی در آسمان دنیا نیست جز این که بر آن فرشته ای در حال سجده، یا قیام قرار دارد».

﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّاقُونَ﴾ (۱۶۵)

«و در حقیقت ما صف بسته‌ایم» در نماز و انجام طاعت و در پایگاه‌های خدمت. در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ﷺ به یاران خویش دستور دادند تا ایشان نیز همچنان که فرشتگان نزد پروردگارشان صف می‌بندند، در نماز صف ببندند. اصحاب گفتند: فرشتگان نزد پروردگارشان چگونه صف می‌بندند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آن‌ها صفوف مقدم را کامل کرده و در صف به هم فشرده می‌ایستند». پس صفوف فرشتگان در آسمان، همانند صفوف اهل دنیا در زمین است. ابن‌کثیر روایت کرده است: «وقتی نماز برپا می‌شد، عمر رضی الله عنه در محراب روی به سوی مردم می‌ایستاد و می‌گفت: صفهای خود را برپا دارید! برابر بایستید! زیرا خداوند متعال برای شما هدایتی همچون هدایت فرشتگان را می‌خواهد. آن‌گاه این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّاقُونَ﴾ (۱۶۵). سپس می‌فرمود: ای فلان! عقب برو. ای فلان! جلو بیا. بدین گونه یکایک نمازگزاران را می‌پایید تا برابر بایستند آن‌گاه جلو می‌رفت و تکبیر تحریمه می‌گفت».

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول آیه از یزید بن ابی‌مالک روایت کرده است که گفت: تا این آیه نازل نشده بود، مردم به‌طور پراکنده و از هم گسسته نماز می‌گزاردند پس چون خداوند جل جلاله آیه: ﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّاقُونَ﴾ (۱۶۵) را نازل کرد، رسول خدا ﷺ به آنان دستور دادند که صف ببندند».

﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ﴾ (۱۶۶)

فرشتگان در ادامه می‌گویند: «و ما میم که خود تسبیح گویانیم» در نماز و در غیر آن. مراد این است که فرشتگان بر این اوصاف قرار دارند، اوصافی که گویای عبادت و تذلل آن‌ها برای خدای سبحان است، نه چنان که کفار ایشان را وصف می‌کنند. «تعالی الله عما یقولون» خدای سبحان از آنچه می‌گویند منزّه و برتر است.

﴿وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ﴾ (۱۶۷) لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأُولِينَ ﴿۱۶۸﴾ لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ

الْمُخْلِصِينَ﴾ (۱۶۹)

«و مشرکان به تأکید می‌گفتند» یعنی: مشرکان چون قبل از بعثت محمدی به جهل و نادانی سرزنش می‌شدند، مؤکداً می‌گفتند: «اگر ذکری از پیشینیان نزد ما بود» یعنی:

اگر کتابی از کتاب‌های پیشینیان چون تورات و انجیل بر ما نازل می‌شد «بی‌شک از بندگان اخلاص یافته خداوند می‌شدیم» یعنی: بی‌گمان پرستشمان را برای او خالص ساخته و به او کفر نمی‌ورزیدیم.

﴿فَكَفَرُوا بِهِ ۖ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾

«ولی» وقتی حضرت محمد ﷺ است به آن‌ها کتاب را آورد؛ «به آن کافر شدند پس به زودی خواهند دانست» عاقبت و فرجان شوم کفر خود را.

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿٧٢﴾ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ

الْغَالِبُونَ ﴿٧٣﴾﴾

«و قطعاً کلمه ما» در لوح محفوظ «در حق بندگان به رسالت فرستاده ما از پیش صادر شده است» مراد از کلمه: کامیابی و پیروزی‌ای است که خداوند ﷻ به آنان علیه کفار وعده داده است چنان‌که خود در تفسیر آن می‌فرماید: «که ایشان حتماً نصرت یافتگانند» در دنیا و آخرت «و هرآینه لشکر ما، آنان پیروزند» زیرا فرجام کار از آن ایشان است. پس این است همان «کلمه» یا وعده‌ای که در آیه (۱۷۱) ذکر شد. «لشکر خدا ﷻ» حزب وی، یعنی پیامبران ﷺ و پیروان‌شان می‌باشند.

آری! وعده حق تعالی به پیروزی و غلبه مؤمنان قطعاً محقق می‌شود زیرا پدیده غالب در هر معرکه و هر سنگری، پیروزی لشکر خدا ﷻ بر دشمنان‌شان است و این حقیقت مسلم است که در هر حال و در هر رزمگاهی، عاقبت و فرجام نیک از آن لشکر حق می‌باشد و اگر هم شکست و فتوری مقطعی در کارشان روی دهد، این یک امر گذراست چنان‌که خدای سبحان می‌فرماید: (و العاقبه للمتقين: و سرانجام کار از آن تقوایپیشه‌گان است).

﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٧٤﴾﴾

«و» هرگاه کار این چنین است پس «از آنان» یعنی: از کفار «تا مدتی» یعنی: تا مدتی که نزد خدای سبحان معلوم است «روی برتاب» آن مدت عبارت است از: مدت دست نگه داشتن و خودداری‌ات از جنگ با آنان تا آن‌گاه که تو را به جنگ مسلحانه فرمان دهیم و آن زمان است که پیروزی‌ات قطعی است. که به حمدالله این پیروزی، در بدر و فتح مکه تحقق یافت.

﴿وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ﴾ (۱۷۶)

«و آنان را بنگر» وقتی که عذاب و مجازات ما بر آنان فرود می‌آید؛ با کشتن و اسیر ساختنشان «که زودا بنگرند» اما در هنگامی که نگرستن هیچ سودی به حالشان ندارد.

﴿أَفِعْذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾ (۱۷۷)

«آیا عذاب ما را شتابزده خواستارند» قبل از فرارسیدن وقت آن؟ آری! مشرکان از فرط ناباوری و تکذیب‌شان به رسالت حق و معاد می‌گفتند: این عذاب ما کی خواهد بود؟ جویر در بیان سبب نزول از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: مشرکان گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله! به ما آن عذابی را که از آن بیم‌مان می‌دهی بنمایان و شتابان آن را برای ما بیاور! پس این آیه نازل شد. این روایت - بر شرط بخاری و مسلم - صحیح است.

﴿فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ﴾ (۱۷۷)

«پس چون به ساحه آنان فرود آید» به قولی: مراد فرود آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به ساحه و دیار مشرکان در روز فتح مکه است «بامداد بیم‌یافتگان چه بد است!» یعنی: در آن هنگام، بامداد کسانی که به عذاب بیم داده شده‌اند، چه بد است! صباح: در نزد اعراب، عبارت است از هجومی که در هنگام بامداد انجام می‌گیرد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بامدادان به خیبر حمله بردند و چون یهودیان با بیل‌ها و تبرهای خود بیرون آمدند تا بر سر کارهای خویش بروند، بناگاه با لشکر اسلام روبرو شدند پس سراسیمه بازگشتند درحالی که می‌گفتند: محمد است به خدا! محمد و لشکر...! و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اللَّهُ أَكْبَرُ، خَرِبَتْ خَيْبِرُ، إِنْ إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمِ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ». «اللَّهُ أَكْبَرُ، خَرَابُ شَدَّ خَيْبِرُ، مَا چُونِ بَه سَاحَةِ قَوْمِي فَرُودِ آيِيْمِ، بَامَدَادِ بِيْمِ يَافِتْگَانِ چَه بَدِ اسْت!».

﴿وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٨﴾ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ﴾ (۱۷۸)

«و از آنان تا مدتی» دیگر که نزد خدای سبحان معلوم است «روی برتاب و بنگر که آنان نیز خواهند نگریست» عاقبت کفر خویش را.



حق تعالی این دو آیه را برای تأکید تکرار نمود. مراد از آیه سابق (۱۷۴)، انتظار کشیدن تا هنگام روی دادن عذاب دنیا بر کافران است اما مراد از این آیه، وقت وقوع عذاب آخرت می باشد.

﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾<sup>(۱۷۴)</sup>.

«منزه است پروردگارت، پروردگار عزت» و غلبه «از آنچه این گروه وصف می کنند» در نسبت دادن زن و فرزند و شریک به وی. پس مراد، تنزیه حق تعالی از هر صفتی است که مشرکان او را به آن وصف می کنند؛ از آنچه که به حضرتش سزاوار نیست.

﴿وَسَلِّمْ عَلَى الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>(۱۷۵)</sup>.

«و سلام بر پیامبران باد» یعنی: ایمنی و سلامتی از ناخوشی ها و ناملایمات برایشان باد! در حدیث شریف آمده است: «چون بر من سلام می فرستادید، بر پیامبران دیگر نیز سلام بفرستید».

﴿وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۱۷۶)</sup>.

«و ستایش ویژه خداوند، پروردگار عالمیان است» هم در آغاز و هم در انجام، در برابر این نعمت که پیامبرانش را به سوی انسان ها مژده آور و بیم دهنده فرستاده است. به قولی معنی این است: سپاس مخصوص خداوند عَلَّامُ الْغُیُوبِ است در برابر این که مشرکان را نابود و پیامبران رُسُلًا را پیروز ساخته است و نیز سپاس او راست در برابر همه نعمتهایی که بر کل خلق خویش ارزانی داشته است. در حدیث شریف به روایت حضرت علی رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس به این شادمان می شود که برایش در روز قیامت پیمان های تمام تر از مزدش پیمان شود، باید در آخر مجلس خود - هنگامی که می خواهد برخیزد - بگوید: ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾<sup>(۱۷۴)</sup> وَسَلِّمْ عَلَى الْمُرْسَلِينَ<sup>(۱۷۵)</sup> وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ<sup>(۱۷۶)</sup> [الصفات: ۱۸۰-۱۸۲]. همچنین در حدیث شریف آمده است که: کفار مجلس این دعاء است: «سبحانك اللهم وبحمدك لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إليك». «بار الها! تو پاک و منزهی، سپاس تو را، جز تو خدایی نیست، از تو آمرزش می خواهم و به سوی تو با توبه بازمی گردم»<sup>۱</sup>.

۱- ابن کثیر می گوید: «حمد و منت خدای را که در آداب کفار مجلس جزوه جداگانه ای نیز ترتیب کرده ام». پس به جزوه وی مراجعه کنید.



## سوره ص

مکی است و دارای (۸۸) آیه است.

﴿صَّ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ﴾

خوانده می‌شود: «صاد» به سکون دال و فتح یا کسر آن، بدون تنوین یا با تنوین. و قرائت آن به کسر بدون تنوین ضعیف است. این حرف از حروف مقطعه است و این حرف و امثال آن از حروف مقطعه ابتدای سوره‌ها، از رموزی است که خداوند متعال علم آن‌ها را به خودش اختصاص داده است.

«سوگند به قرآن دارای ذکر» سوگند خوردن خداوند ﷻ به قرآن در اینجا، برای توجه دادن به شرف قدر و برتری جایگاه و منزلت آن است. ذی الذکر: یعنی قرآن، مشتمل بر ذکری است که در آن بیان هر چیز است. به‌قولی معنای آن این است: قسم به قرآن دارای شرف. مفسران در این‌که جواب قسم چیست؟ اختلاف نظر دارند؛ قتاده می‌گوید: جواب آن، آیه بعد، یعنی: ﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [ص: ۲] است. ابن جریر نیز این قول را برگزیده است. به‌قولی دیگر: جواب قسم، مضمونی است که سیاق کل این سوره متضمن آن می‌باشد.

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ﴾

«بلکه کافران در سرکشی و ستیزه‌جویی هستند» گویی فرمود: قطعا در قرآن هیچ شکی نیست و این‌که کافران آن را نمی‌پذیرند، موجب شک و شبهه در آن نمی‌باشد زیرا آن‌ها در تکبر و سرکشی و مخالفت و ستیزه‌جویی قرار دارند و دلیل عدم پذیرفتن آنان نیز همین است، نه این‌که در حقانیت قرآن شک و شبهه‌ای وجود داشته باشد. پس معنای: ﴿فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ﴾ این است: کافران از پذیرفتن حق در مخالفت و امتناع قرار دارند.

﴿كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَّلَاتٍ حِينَ مَنَاصٍ﴾

«چه بسیار نسل‌ها که پیش از آنان نابودشان کردیم» یعنی: قطعا قبل از آنان، بسیاری از امت‌های گذشته را که نیرومندتر، بازدارنده‌تر و سرمایه‌دارتر از کفار عصر بعثت بودند، نابود کردیم» که فریاد برآوردند ولی دیگر آن زمان، زمان خلاصی نبود»

یعنی: هنگامی فریاد دادرسی سر دادند که عذاب بر آنان نازل می‌شد اما این زمان، نه زمان رهایی و گریزشان بود و نه وقت مناسبی برای فریاد و استغاثه و زاری‌شان.

﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكٰفِرُونَ هٰذَا سَحْرٌ كَذٰبٌ﴾.

«و تعجب کردند» کافران «از این که بیم‌دهنده‌ای از خودشان برایشان آمد» که آن‌ها را - چنانچه بر کفر استمرار ورزند - از عذاب الهی بیم و هشدار می‌دهد «وکافران گفتند: این شخص جادوگری شیاد است» آن‌ها این سخن را هنگامی گفتند که معجزات پیامبر ﷺ را مشاهده کردند، معجزاتی که از قدرت بشر خارج است.

﴿أَجْعَلُ الْاِلٰهَةَ اِلٰهًا وَّحِدًا اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾.

همچنین کافران تعجب‌کنان گفتند: «آیا» محمد ﷺ «خدایان متعدد را خدای یگان‌های قرار داده» و الوهیت را فقط بر خدای سبحان محدود و منحصر کرده است؟ «به راستی این چیز عجیبی است» و بسیار شگفت آور است! تعجب مشرکان از آن‌روی بود که هر قبیله‌ای، از خود خدایی از بتان داشت و می‌گفتند: ما این خدایان را فقط بدین جهت می‌پرستیم که ما را به خدای سبحان نزدیک کنند و خدا خود مالک همه این خدایان است پس در این عقیده چه زیبایی وجود دارد؟ بدین‌گونه شیطان باطل‌شان را در دیدشان، حق جلوه‌گر ساخت.

﴿وَأَنْطَلِقُ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ آمْسُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ ءَالِهَتِكُمْ اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ﴾.

«و اشراف آنان به راه خود رفتند» نقل است که رسول خدا ﷺ از

مشرکان خواستند تا کلمه‌ای بگویند که با آن عرب و عجم برایشان مطیع گردد. آن‌ها پرسیدند: این کلمه چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: کلمه طیبه لا اله الا الله!

پس درحالی که جامه‌های خویش را می‌افشاندند، سراسیمه برخاستند و می‌گفتند: آیا او همه خدایان را یک خدا قرار داده است؟! چنان‌که احمد، ترمذی، نسائی و حاکم در بیان سبب نزول از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: ابو طالب بیمار شد و در اثنای بیماری وی بود که اشراف قریش به شکایت از رسول خدا ﷺ نزد وی رفتند.

پس ابوطالب خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: ای برادرزاده‌ام! تو از قومت چه

می‌خواهی؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: از آنان می‌خواهم تا کلمه‌ای بگویند که عرب برای آن‌ها منقاد و مطیع گردد و عجم به آنان جزیه بپردازد. فقط یک کلمه! گفت: آن

کلمه چیست؟ فرمودند: لا اله الا الله! مشرکان گفتند: خدای یگانه؟ بی گمان این چیزی است عجیب! همان بود که از آیه ﴿صَّ وَالْقُرْآنِ﴾ تا آیه: ﴿بَلْ لَمَّا يَدُوْقُوا عَذَابِ﴾ [ص: ۸] درباره آنان نازل شد.

«و گفتند» مشرکان به پیروان خود «بروید» یعنی: به راه و روش خود ادامه دهید و دین محمد را نپذیرید «و بر خدایان خود ایستادگی نمایید» یعنی: بر عبادت خدایان خود پایداری ورزید «که این امر قطعا اراده شده است» یعنی: محمد ﷺ بدین خاطر از ما می خواهد که عبادت معبودانمان را فروگذاریم و دوست دارد که این بساط برچیده شود تا بر ما برتری جوید و ما همه او را پیرو باشیم و بنابراین، در ما به هرگونه که بخواهد تحکم کند پس این کاری است برنامه ریزی شده.

﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا آخْتِلَافٌ﴾ ﴿۷﴾

«ما چنین چیزی را در آیین اخیر نشنیده ایم» یعنی: ما در آیین نصرانیت، عقیده به توحید را نشنیده ایم «این ادعا جز دروغبافی نیست» یعنی: دعوت به سوی توحید، دروغی است که محمد آن را بر ساخته و افترا کرده است.

﴿أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوْقُوا عَذَابِ﴾ ﴿۸﴾  
 «آیا از میان همه ما قرآن بر او نازل شده است» درحالی که ما رؤسا و اشراف قوم بوده و از او در سن بزرگتر و در شرف و جاه والاتر هستیم؟ «نه! بلکه آنان در باره ذکر من در شک اند» یعنی: آنان در باره قرآن، یا در باره وحی من در شک و تردید قرار دارند «بلکه هنوز عذاب مرا نچشیده اند» و به مهلتی که به آنان داده ام، فریفته شده اند و اگر عذابم را می چشیدند، شکشان برطرف می شد. حاصل معنی این است: آنها قرآن را تصدیق نمی کنند تا آن گاه که عذاب من به آنان نرسد و آنان را به تصدیق قرآن ناچار نگرداند.

﴿أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ﴾ ﴿۹﴾

سپس خداوند متعال در بیان این که فقط او متصرف مطلق در ملک خویش می باشد، می فرماید: «یا مگر گنجینه های رحمت» یعنی: نعمت «پروردگار غالب بخشنده ات در اختیارشان است» تا نعمت نبوت را به هرکس که می خواهند ببخشند؟ نه! چنین نیست بلکه آنان هیچ تصرف و اختیاری در پهنای ملک وی ندارند.

﴿أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ﴾.

«یا مگر فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن آنان است» تا به هرکه خواهند بدهند و از هرکه خواهند بازدارند؟ اگر چنین است: «پس باید بالاروند در اسباب» یعنی: اگر این فرمانروایی در اختیار آن‌هاست پس باید با اسباب و وسایلی که آن‌ها را به آسمان برساند، به آسمان صعود کنند تا به آنچه که می‌خواهند - از دادن و بازداشتن - حکم رانده و کار عالم را آن گونه که خود می‌خواهند، بپردازند.

این آیه هرچند برای نمایاندن عجز آنان آمده است ولی حاوی معجزه‌های از معجزات قرآن کریم است که نشان می‌دهد: قرآن وحی الهی است زیرا بر این حقیقت اشعار دارد که صعود در آسمان به وسیله اسباب ممکن است و این عملیه رخ خواهد داد و بسیاری در این عملیه باهم مسابقه خواهند گذاشت و این کافران خواهند بود که در این راه پیشقدم خواهند شد. که ما گوشه‌ای از این حقیقت را در عصر خود مشاهده می‌کنیم.

﴿جُنْدٌ مَّا هُنَّالِكَ مَهْزُومٌ مِّنَ الْأَحْزَابِ﴾.

«در آنجا لشکری به‌هم‌آمده از احزاب است که درهم شکستنی هستند» یعنی: ای پیامبر! از استکبار و ستیزه‌جویی آنان اندوهگین نشو زیرا من در آنجا که آنان چنان سخنانی می‌گویند و علیه مؤمنان به همدستی و تحزب می‌پردازند، عزتشان را سلب نموده، جمعشان را پاشان ساخته و به شکست‌شان می‌کشانم زیرا آنان در آنجا جز لشکری مغلوب نیستند. البته این وعده قطعی الهی بر پیروز ساختن مؤمنان است که در روز بدر تحقق یافت.

﴿كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ﴾.

«پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب اوتاد» یعنی: صاحب بناهای استوار و مستحکم «تکذیب پیشه کردند» شاید مراد از «اوتاد» اهرامهای مصر باشد.

﴿وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ لَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ﴾.

«و تمود و قوم لوط و اصحاب ایکه نیز» ایکه: بیشه انبوه و پردرخت است. گفتنی است که تفسیر آن در سوره «شعرا» گذشت ناینان احزاب بودند» یعنی: آنان به نیرومندی و کثرت موصوف بودند چنان‌که اعراب می‌گویند: (فلان هو الرجل: فلان، هموست مرد). یعنی: گروه‌های فوق، نسبت به مشرکان مکه هم از نظر شمار بیشتر

بودند، هم نیرومندتر و هم سرمایه‌دارتر پس این همه قوت، مدنیت، شکوه و اسباب ظاهری نتوانست عذاب پروردگار را - هنگامی که به سویشان آمد - از آنان دفع کند.

﴿إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ﴾ (۱۶).

«هیچ کدام نبودند جز این که پیامبران را تکذیب کردند» یعنی: از همگی این گروهها و اقوام، تکذیب پیامبران علیهم السلام روی داد «پس عقاب من در حق آنان ثابت شد» و تحقق یافت؛ به سبب تکذیبشان لذا مخاطبان باید از چنین فرجام زشتی برحذر باشند.

﴿وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِنْ فَوَاقِ﴾ (۱۷).

«و اینان جز یک بانگ تندی را انتظار نمی‌کشند» یعنی: میان آنان و میان رخداد عذاب دوزخ که خدای عز وجل برایشان وعده داده است، جز این نیست که اسرافیل علیه السلام نفخه دوم را در صور بدمد «که آن را هیچ توقفی نیست» فواق: مقدار زمانی‌ای به اندازه میان دو دوشیدن شیر شتر در بامداد و شامگاه است. یعنی: چون آن بانگ مرگبار بیاید، به مقدار زمان میان دو دوشیدن شتر هم توقفی ندارد. به قولی مراد این است: آنان - بسان شخص بیمار و بی‌هوش که گاهی از بیماری و بی‌هوشی خود به خود می‌آید و آرام می‌گیرد - از آن عذاب آرام نمی‌گیرند.

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْ لَنَا قِطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ﴾ (۱۸).

«و گفتند» از روی استهزا، استبعاد و تکذیب «پروردگارا! هر چه زودتر بهره ما را» از خیر یا شر «پیش از روز حساب به ما بده» و آن را تا روز قیامت به تأخیر نینداز.

﴿أَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ (۱۹).

ای پیامبر صلی الله علیه و آله! «بر آنچه می‌گویند» از سخنان کفرآلود و آزاردهنده «صبر کن و بنده ما داوود را که صاحب قوت بود» در علم و عمل و تلاش و عبادت «به یاد آور» تا از این یادآوری، درس‌ها و آموزه‌ها برگیری. در حدیث شریف آمده است که داوود علیه السلام یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد، نصف شب را می‌خوابید و یک‌سوم آن را به قیام می‌گذراند و باز یک‌ششم آن را می‌خوابید و چون با دشمن روبرو می‌شد، هرگز پا به فرار نمی‌گذاشت. همچنین در حدیث شریف آمده است: «داوود علیه السلام عابدترین بشر بود». «هر آینه او اواب بود» اواب: کسی است که از هر چه خدای عز وجل آن را

ناپسند می‌دارد، بازگشته و به‌سوی آنچه که دوست دارد، باز می‌گردد. البته فقط کسی این توان را دارد که در دین نیرومند باشد.

﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿١٨﴾﴾

«هرآینه ما کوه‌ها را با او رام ساختیم؛ شامگاهان و بامدادان» که همنوا با او «تسبیح می‌گفتند» مقاتل می‌گوید: «چنان بود که وقتی داوود علیه السلام خدا جل جلاله را ذکر می‌گفت، کوهها نیز همنوا با او ذکر می‌گفتند و او تسبیح گفتن کوهها را می‌فهمید».

﴿وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ﴿١٩﴾﴾

«و پرندگان را رام کردیم که گرد آینده بودند» از هر ناحیه‌ای و همراه با داوود علیه السلام، خدای جل جلاله را تسبیح می‌گفتند. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی چون پرندگان تسبیح او را می‌شنیدند، از بس که مجذوب ترنم وی به خواندن زبور می‌شدند، در هوا بر جای خود توقف می‌کردند و نمی‌توانستند بروند پس همانجا در هوا همنوا با او تسبیح می‌گفتند». «همگی برای او بازگشت کننده بودند» یعنی: کوهها و پرندگان هر یک همراه و همنوا با او و به‌خاطر تسبیح گفتن او، تسبیح می‌گفتند. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «يُصْبِحُ عَلِيٌّ كُلَّ سَلَامِي مِنْ أَحَدِكُمْ صَدَقَةً، فَكُلُّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةٌ وَكُلُّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةٌ وَكُلُّ تَكْبِيرَةٍ صَدَقَةٌ وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ وَيَجْزِي مِنْ ذَلِكَ رَكْعَتَانِ يَرْكَعُهُمَا مِنَ الضَّحِيِّ». «هر بامداد در برابر هر مفصل از مفاصل یکی از شما<sup>۱</sup> دادن صدقه‌ای لازم است پس هر تسبیحی صدقه‌ای است، هر تهلیلی صدقه‌ای است، هر تکبیری صدقه‌ای است، هر امر به معروفی صدقه‌ای است و هر نهی از منکری صدقه‌ای است. بدانید؛ دو رکعت نماز را که بنده در چاشتگاه می‌گزارد، از جای همه اینها کفایت می‌کند». که این نماز را نماز «اشراق» می‌نامند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه، هشت رکعت نماز اشراق خواندند.

﴿وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَءَاتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ ﴿٢٠﴾﴾

«و فرمانروایی‌اش را استوار کردیم» یعنی: فرمانروایی داوود علیه السلام را استوار و پایدار گردانیدیم؛ با پیروزی وی در رزمگاه‌ها و افگندن رعب و وحشت وی در دل‌های

۱- این مفاصل - چنان‌که در حدیث دیگری آمده است - سیصد و شصت مفصل است.



دشمنان «و به او حکمت» یعنی: نبوت و شناخت هرآنچه که در معرض داوریش قرار می‌گرفت «و فصل الخطاب» یعنی: فیصله کردن روشن در امر قضاوت «بخشیدیم» مجاهد می‌گوید: «فصل الخطاب عبارت از نفوذ فیصله بخش در کلام و حاکمیت و داوری است، که این تمام سخنان وی را شامل می‌شود». مراد نیز همین معنی است چنان‌که ابن جریر این معنی را برگزیده. به قولی: فصل الخطاب: قرار دادن معنای بسیار در لفظی اندک است.

﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخُصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ﴾ (۱۱)

«و» ای محمد ﷺ! «آیا خبر اصحاب دعوی به تو رسیده است چون از دیوار محراب او بالا رفتند؟» نقل است که خداوند ﷻ دو فرشته را به هیأت دو خصم به سوی داوود ﷺ فرستاد که او را متوجه و متنبه به خطایی گردانند که از وی سر زده بود تا توبه کند. آن دو فرشته از بالای دیوار محراب عبادت و نمازش نزد وی فرود آمدند. از ابن عباس ؓ روایت شده است که فرمود: «داوود ﷺ زن اوریا - یکی از فرماندهانش - را در حال غسل دید و دلبسته و شیدای وی شد پس شوهرش را در جنگ پیش افکند تا به قتل رسید آن‌گاه چون عده وی سپری شد، از وی خواستگاری کرد و او را به عقد خویش درآورد. بعدا آن دو فرشته، از دیوار محل عبادت وی بالا آمده و قضیه‌ای را پیش وی افکندند که در کتاب خدا ﷻ حکایت آن را می‌خوانیم. و داوود ﷺ سجده‌کنان بر زمین افتاد پس خدای ﷻ بر او آمرزید و توبه‌اش را پذیرفت». اما ابن کثیر می‌گوید: «مفسران در اینجا داستانی (نظیر روایت یاد شده ابن عباس ؓ) را نقل کرده‌اند که بیشتر آن برگرفته از اسرائیلیات است و از معصوم ﷺ در باره آن‌ها حدیثی که پیروی از آن واجب باشد، به ثبوت نرسیده است و هرچند ابن ابی حاتم در این باب حدیثی را روایت کرده است، اما سند آن حدیث صحیح نیست پس بهتر آن است که به صرف خواندن این داستان بسنده کنیم و حقیقت آن را به خدای ﷻ موکول نماییم زیرا قرآن حق است و آنچه که قرآن متضمن آن می‌باشد، نیز حق است». بعضی دیگر از علمای اسلام نیز - همانند ابن کثیر - منکر صحت این داستان شده و گفته‌اند: «آن دو تن که از دیوار محراب بر داوود ﷺ بالا

آمدند، دو فرشته نه بلکه دو بشر بودند که حقیقتاً درباره گوسفندان خویش باهم دعوی و مرافعه داشتند»<sup>۱</sup>.

﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشِطْطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾<sup>۲</sup>.

«وقتی بر داوود درآمدند و او از آنان به هراس افتاد» زیرا آن دو به طور ناگهانی وبی اجازه‌اش - نه از دروازه عادی‌ای که مردم از آن وارد می‌شدند - بر وی درآمدند. ابن کثیر می‌گوید: «داوود علیه السلام فرمان داده بود که در آن روز کسی نزد وی نیاید و او را در خلوت عبادتش تنها بگذارند پس بناگاه با دو تن که به شکلی غیر عادی از دیوار بالا آمدند روبرو شد و از این حالت غیرعادی هراسید». «گفتند: ترس، ما دو طرف دعوا هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است پس میان ما به‌حق داوری کن و جور نکن» یعنی: در حکم و داوری خویش، از حق دور نشو «و ما را به راه راست راهنمایی کن» یعنی: در این قضیه ما را به‌سوی حق راهنمایی کرده و بر حق وادارمان کن.

﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَإِلَىٰ نَعَجَةٍ وَاحِدَةٍ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ﴾<sup>۳</sup>.

سپس یکی از آن دو گفت: «این برادر من است، نودونه نعجه دارد» نعجه: گوسفند ماده (میش) است و گاهی به گاو وحشی نیز نعجه می‌گویند «و من فقط یک میش دارم و می‌گویند: آن یک میش را هم به من واگذار» یعنی: آن یک میش را هم به من بده تا آن را به میشهای خودم بیوندانم و آن یکی هم بهره و نصیب من باشد «و در سخن‌گویی بر من غالب آمده است» یعنی: برادرم بر من در دعوی غالب آمده زیرا در طرح حجت از من تواناتر است.

اعراب از زن نیز کنایتاً به «نعجه» تعبیر کرده و زنان را به گاوهای ماده تشبیه می‌کنند. از این‌رو کسانیکه داستان زن «اوریا» را مطرح می‌کنند، می‌گویند: آن دو فرشته این داستان را به منظور تشبیه داوود علیه السلام و متوجه ساختن وی به اشتباهش

۱- حق نیز همان است که ابن کثیر رحمته الله عنوان کرده است زیرا چنین عملی از پیامبر خدا داوود علیه السلام بسیار بعید است و چنین روایتی از رسول الله صلی الله علیه و آله به ثبوت نرسیده و به احتمال بسیار از اسرائیلیات و منابع اهل کتاب است.

مطرح کردند زیرا او در عین حالی که خودش دهها زن آزاد داشت، به زن اوریا نیز چشم دوخته بود. پس مرادشان از «نعجه»، زن اوریا بود. و چنان که گفتیم، مفسران این داستان را رد کرده و آن را از داستانهای اسرائیلی شناخته‌اند.

﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ ۗ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ ۗ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ۗ﴾

«داوود گفت: قطعاً او در مطالبه میشت و افزودنش به میسهای خود در حق تو ستم کرده است» چنین بود که داوود علیه السلام به بطلان ادعای آن صاحب نودونه میس، حکم کرد. نحاس می‌گوید: «نقل است که خطا و لغزش داوود علیه السلام در این سخنش بود: لقد ظلمک: به‌راستی که برادرت در حقت ستم کرده است. زیرا او قبل از آن که تحقیق و بررسی کند این سخن را گفت و به این امر فکر نکرد که چه‌بسا صاحب آن یک میس، ستمگر باشد». داوود علیه السلام افزود: «و در حقیقت بسیاری از شریکان» در مال «به همدیگر ستم روا می‌دارند» بی‌آن که رعایت حق یک‌دیگر را بنمایند «به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» پس آنانند که خود را از ستم دور نگه داشته و بر شریک خویش، یا بر دیگران ستم نمی‌کنند «و این‌ها» که به این وصف آراسته بوده و ستم نکنند «بس اندک اند. داوود دانست» و یقین حاصل کرد «که ما او را آزمایش کرده‌ایم» و فهمید که هدف از آمدن آن دو شخص، یا آن دو فرشته، کنایه‌گویی به خود وی بوده و در واقع در آنجا میس و دعوایی بر سر آن میان آن دو تن مطرح نبوده است بلکه آن‌ها خواستند تا با طرح این قضیه، به خود وی بفهمانند که از سلطه خود بر اوریا فرمانده تحت امرش، سوء استفاده کرده تا زنش را به ازدواج خویش درآورد. یا معنی این است: داوود علیه السلام به خاطر این از خدای عز و جل آموزش خواست که میان دو طرف دعوی در مورد میس‌ها پیش از آن که از طرف دیگر دعوی نیز دلیل و مدرکی بخواهد و سخن وی را در این رابطه بشنود، حکم کرده بود و در واقع حق هم از آن طرف دیگر بود. به‌قولی: وقتی داوود علیه السلام فرود آمدن آن دو را به‌طور غیرعادی از دیوار دید، گمان کرد که آمده‌اند تا او را به‌قتل رسانند پس از این‌گمانش آموزش خواست.

روایت صحیح در این باره این است که داوود علیه السلام وقت هفتگی خود را به سه قسمت تقسیم کرده بود؛ یک قسمت از آن را صرف امور کشورداری و فرمانروایی می کرد، یک قسمت را صرف داوری و قضاوت میان مردم و قسمت سوم را به عبادت و نیایش و خواندن زیور در محراب اختصاص می داد. پس آن دو خصم این نظم و برنامه مقرر او را زیر پا گذاشته و به طور بی هنگام از دیوار محراب او بالا آمدند لذا گمان کرد که آمده اند تا او را ترور نمایند. این گمان وی ناشی از ظهور غیرعادی آن دو تن و در عین حال وجود این واقعیت بود که کشتن انبیا علیهم السلام در میان بنی اسرائیل، یک پدیده شایع بود. «پس از پروردگارش آمرزش خواست» به خاطر آن خطایش «و رکوع کنان» یعنی: سجده کنان «به روی درافتاد» در اینجا از سجده، به رکوع تعبیر شده است «و انابت کرد» یعنی: به سوی خداوند عز وجل بازگشت؛ با توبه از لغزشش.

امام شوکانی می گوید: «گناه داوود علیه السلام این بود که آن فرماندهش را در جنگ ها پیش فرستاد تا کشته شود و بعدا زنش را به نکاح گیرد. پس او کشته شد و داوود علیه السلام زنش را به نکاح گرفت. پس خدای عز وجل او را متوجه این گناهش گردانید و با فرستادن فرشتگانش به سوی وی، تلویحا این معنی را به وی رساند تا آمرزش خواهی کند و از این خطایش توبه کند پس داوود علیه السلام آمرزش خواست و توبه وی پذیرفته شد». البته رأی این کثیر در مورد اسرائیلی بودن این داستان را نیز نقل کردیم.

علما درباره این که آیا سجده در این آیه، سجده تلاوت است یا خیر؟ اختلاف نظر دارند. احناف و مالکی ها بر آنند که اینجا، جای سجده تلاوت است ولی شافعی ها و حنبلی ها بر آنند که اینجا جای سجده شکر است، نه سجده تلاوتی که به آن در قرآن امر شده است.

﴿فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ﴾

«پس این امر را» یعنی: این گناهی را که داوود علیه السلام از آن آمرزش خواست «بر او آمرزیدیم. در حقیقت او را نزد ما قرب و بازگشتی نیکو است» زلفی: قربت و کرامت است، که بعد از آمرزش گناه داوود علیه السلام به وی ارزانی شد. حسن ماب: حسن بازگشت و سرانجام نیک، یعنی رسیدن به بهشت است.

﴿يَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾.

«ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم» یعنی به داوود علیه السلام گفتیم: ما تو را بر روی زمین خلیفه خوبش گردانیدیم، یا تو را خلیفه و جانشین پیامبران پیش از تو علیهم السلام گردانیدیم تا به معروف امر و از منکر نهی کنی «پس میان مردم به حق» یعنی: به عدالت «حکم کن» که این عدالت، عبارت از تعمیم حکم خدا جل جلاله در میان بندگانش می باشد «و زنهار از هوی و هوس پیروی نکن» در حکم و داوری میان بندگان خداوند جل جلاله «که تو را از راه خدا» که راه حق، یا راه بهشت است «به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می روند، به سزای آن که روز حساب را فراموش کرده اند» یعنی: به سبب فرو گذاشتن عمل برای این روز و از جمله ترک کردن قضاوت عادلانه «عذابی سخت خواهند داشت».

در حدیث شریف آمده است: «إن أحب الناس إلي الله يوم القيامة وأقربهم منه مجلساً إمام عادل، وإن أبغض الناس إلي الله يوم القيامة وأشدهم عذاباً إمام جائر». «بی گمان محبوبترین مردم نزد خداوند جل جلاله در روز قیامت و نزدیکترین آنان به وی از روی مقام و منزلت، فرمانروای عادل است و بی گمان منفورترین مردم در نزد خداوند در روز قیامت و سخت ترین آنها از روی عذاب، فرمانروای ستمگر است».

این آیه زمامدار را از داوری و قضاوت در حوادث و رویدادها، با اتکا به علم شخصی اش نهی می کند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گوید: «اگر مردی را در حال ارتکاب حدی از حدود خدای جل جلاله ببینم، او را بدان مورد مؤاخذه قرار نمی دهم تا دیگری غیر از من بر آن امر گواهی دهد». در حدیث شریف به روایت ابوداوود و دیگران آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسبی خریدند اما فروشنده منکر فروش آن به ایشان شد ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این رابطه فقط با تکیه بر علم خویش به نفع خود حکم نکردند بلکه فرمودند: «چه کسی برای من گواهی می دهد؟ خزیمه برخاست و گواهی داد آن گاه به آن قضیه حکم کردند». ابن عباس رضی الله عنه نیز روایت کرده است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (در

قضایا و دعاوی) باسوگند منکر، یا آوردن یک شاهد از سوی مدعی، حکم صادر می‌کردند».

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَطْلًا ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ﴿٣٧﴾﴾.

«و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم» بلکه آن‌ها را برای این آفریدیم تا بر قدرت ما دلالت کنند و تا در آن‌ها به طاعت ما عمل شود «این پندار کسانی است که کفر ورزیده‌اند» زیرا آنانند که گمان می‌کنند: این پدیده‌ها بی هیچ هدفی آفریده شده‌اند و آنانند که می‌گویند: نه قیامتی در کار است و نه حساب و کتابی. که خود این پندار مستلزم آن است که آفرینش این مخلوقات، عبث و بیهوده باشد «پس وای بر کسانی که کفر ورزیده‌اند از عذاب آتش» در روز محشر، به سبب کفر و پندار باطل‌شان.

﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ﴿٣٨﴾﴾.

«آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، همانند مفسدان در زمین می‌گردانیم؟» یعنی: آیا کسانی را که به ما ایمان آورده، پیامبران ما را تصدیق کرده و به فریاض ما عمل کرده‌اند، همانند کسانی قرار می‌دهیم که در روی زمین با ارتکاب معاصی و نافرمانی‌ها، فساد کرده و فتنه برانگیخته‌اند؟ استفهام برای انکار است، یعنی: هرگز چنین نمی‌کنیم! «یا پرهیزگاران را چون فاجران قرار می‌دهیم؟» یعنی: مگر تقوای پیشه‌گان مؤمن را همانند اشقیاء و بدکاران کافر و منافق و کسانی از مسلمانان که در معاصی خدای سبحان فرو رفته‌اند، می‌گردانیم؟ هرگز! که اگر چنین کنیم، عدالت نکرده‌ایم. یعنی: اگر برانگیختن پس از مرگ و حساب و جزایی در کار نباشد، همه اینان باهم برابر می‌گردند لذا سرای آخرت برای دریافت جزا متعین و حتمی و از ملزومات عدل الهی است.

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا ءَايَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٣٩﴾﴾.

«این» قرآن «کتابی است مبارک که آن را بر تو فرو فرستاده‌ایم» یعنی: ای محمد ﷺ! قرآن کتابی بسیار پرخیر و برکت است که آن را به سویت نازل کرده‌ایم «تا در آیات آن تدبر کنند» یعنی: قرآن را برای تدبر و تأمل و اندیشیدن در معانی آن نازل

کرده‌ایم، نه برای تلاوت بدون اندیشه و بدون تدبر «و تا خردمندان از آن پند گیرند» یعنی: تا صاحبان عقل‌ها و خرده‌های برتر، از آن پند گیرند. حسن بصری می‌گوید: «به خدا سوگند که تدبر و اندیشیدن در قرآن، با حفظ حروف و ضایع گردانیدن حدود آن نیست، بدان‌گونه که یکی از آنان می‌گوید: قرآن را تماما خواندم! درحالی‌که از خواندن قرآن اثری - نه از اخلاق و نه از عمل - بر وی دیده نمی‌شود».

این آیه دلیل بر آن است که خواندن قرآن با ترتیل و تأمل، بهتر از خواندن آن به سرعت است زیرا با خواندن سریع قرآن، تدبر در آن میسر نیست. حسن بصری می‌گوید: «تدبر در آیات خداوند ﷻ، پیروی کردن از آن‌ها است».

﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿۳۰﴾﴾

«و سلیمان را به داوود بخشیدیم» به عنوان فرزندی برای وی. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند متعال داوود علیه السلام را به عنوان پیامبر به سلیمان علیه السلام عطا کرد، وگرنه داوود جز سلیمان فرزندان دیگری نیز داشت زیرا او دارای صد زن آزاد بود». سپس حق تعالی سلیمان علیه السلام را ستوده و می‌فرماید: «نیکو بنده‌ای بود» سلیمان علیه السلام «به راستی او اوواب بود» اوواب: تواب است. یعنی: او بسیار رجوع‌کننده بود به سوی خداوند ﷻ؛ با کثرت طاعت، عبادت و انابت.

سپس خداوند ﷻ دو نمونه از نمونه‌های اواییت و انابت سلیمان علیه السلام را بیان کرده و می‌فرماید:

﴿إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّفِيَنَتُ الْحِيَادُ ﴿۳۱﴾﴾

«یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! «چون عرضه داشته شد براو» یعنی: بر سلیمان علیه السلام «به وقت عشی» عشی: از وقت ظهر یا عصر تا آخر روز است «اسب‌های صافن حیات» صافنات: جمع صافن از اوصاف اسب‌ها می‌باشد. اسب صافن، اسبی است که بر یکی از دو دست خود می‌ایستد و دست دیگرش را بالا نگه‌داشته و گوشه سم آن را بر زمین می‌گذارد و بدین‌گونه است که این اسب بر یک دست و دو پای خود ایستاده است، که این امر، نشانه نشاط و چابکی آن می‌باشد. حیات: جمع جواد، به اسبی گفته می‌شود که بسیار دهنده و تیزرو باشد. بدین‌سان، اسب‌های سلیمان علیه السلام دو صفت بسیار قابل ستایش داشتند: در هنگام ایستادن آرام و مطمئن و در هنگام راه پیمودن، تیزتک و چابک بودند.

﴿فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ﴾ (۳۳).

«گفت» سلیمان علیه السلام «من چنان شیفته مهر اسبان شدم که از ذکر پروردگارم غافل گشتم تا آن که خورشید در حجاب پنهان شد» یعنی: تا آن که خورشید غروب کرد. به قولی مراد این است: تا آن که اسبها در مسابقه از چشمها پنهان شدند. آری! سلیمان علیه السلام به تماشای اسبها سرگرم گشت و چنان غرق این تماشا گردید که نماز عصر وی فوت شد، بناگاه به خود آمد و گفت: من دوستی و محبت اسبان را بر ذکر پروردگارم - یعنی بر نماز عصر - ترجیح دادم! لذا دست به اقدامی زد که در آیه بعد بیان می شود. حب الخیر: اصل خیر به معنی مال بسیار است.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «سلیمان علیه السلام دارای اسبهای بالدار بود». ابن کثیر نقل می کند: «اسبهایی که سلیمان علیه السلام را از نماز عصر بازداشتند، بیست هزار رأس بودند. او می افزود: ولی قطعاً مسلم است که سلیمان علیه السلام نماز عصر را به قصد ترک نکرد بلکه آن را به فراموشی ترک کرد چنان که در غزوه خندق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان گرفتار مبارزه با دشمن بودند که نماز عصر ایشان فوت شد و آن را بعد از غروب قضا آوردند».

﴿رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾ (۳۴).

سپس سلیمان علیه السلام به کسان خویش دستور داد که: «اسبها را بر من بازگردانید» زیرا او از فوت شدن نماز عصر خویش سخت برآشفته شده بود «پس شروع به دست کشیدن بر ساقها و گردنهای آنها کرد» یعنی: سلیمان علیه السلام از روی خشم برای خدا جل جلاله و از تأسف بر فوت نماز عصر، شروع به پی کردن اسبها با شمشیر و زدن بر ساق پاها و گردنهای آنها کرد زیرا آن اسبها سبب فوت نماز وی شده بودند. به قولی مراد این است: سلیمان علیه السلام برای نوازش و ارجگذاری به اسبها و اطمینان یافتن از احوال آنها بر ساق و پیشانی آنها دست می کشید؛ زیرا آن اسبها وسیله جهاد در راه خدا جل جلاله بودند.

صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «معنی این نیست که سلیمان علیه السلام اسبها را به قصد قربت نزد الله جل جلاله، پی کرده و سربریده باشد زیرا این امر که اسبهای بی گناه مورد مجازات قرار گیرند، لایق مقام نبوت نیست». این قول از ابن عباس رضی الله عنهما نیز نقل شده است. ولی ابن کثیر قول به ذبح اسبها را ترجیح می دهد و این نظر بیشتر



مفسران است. بعضی از قائلان به ذبح می‌گویند: ذبح آن اسبها اشکال شرعی‌ای به‌همراه نداشت زیرا - چنان‌که روایت شده - در شریعت سلیمان علیه السلام ذبح آن‌ها به‌قصد قربت مباح بود و او گوشت آن اسبها را نیز صدقه کرد، که خدای عز و جل در عوض، باد را به تسخیر وی درآورد.

﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿۳۴﴾﴾

«و قطعاً سلیمان را آزمودیم» در حدیث شریف راجع به این آزمایش از سلیمان علیه السلام آمده است: «سلیمان علیه السلام گفت: قطعاً امشب با نود زن خویش همبستر می‌شوم پس هر یک از آن‌ها فرزندی شهسوار به دنیا می‌آورد که در راه خدا جلا جهاد کند. ولی او ان‌شاءالله نگفت پس، از آن نود زن هیچ یک فرزندی نزا، جز یکی از آن‌ها که نیم انسانی را به دنیا آورد». «و بر تخت او جسدی بیفگندیم» آن جسد، همان انسان ناقص‌الخلقه‌ای بود که یکی از همسرانش به دنیا آورده بود. اما ابن عباس، قتاده و حسن در معنی آن گفته‌اند: «یعنی بر تخت پادشاهی او شیطانی را افگندیم». ابن جریر می‌گوید: «اسم آن شیطان، صخر بود و او خود را به‌صورت سلیمان علیه السلام درآورده و انگشتر وی را از زنش گرفت و بر تخت وی نشست. از آن سوی دیگر، سلیمان علیه السلام به مردم گفت: سلیمان منم نه این! ولی مردم او را نشناخته و سخنش را رد کردند». اما ابن کثیر می‌گوید: «داستان این شیطان از داستان‌های اسرائیلی است و پایه و اساسی ندارد».

«پس به خدا رجوع کرد» با توبه از این لغزش خویش. لغزش وی ترک افضل، یعنی نگفتن «ان‌شاءالله» و معلق نکردن کار به مشیت الهی بود. البته این لغزش از انبیا علیهم السلام بزرگ است زیرا «حسنات نیکان، گناهان مقربان می‌باشد».

﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿۳۵﴾﴾

سلیمان علیه السلام «گفت: پروردگارا! مرا بیامرز» در لغزشی که از من روی داده و مرا به‌خاطر آن مورد ابتلا و آزمایش قرار دادی «و به من فرمانروایی‌ای ببخش که هیچ‌کس را پس از من سزاوار نباشد» یعنی: برای احدی بعد از من این امکان وجود نداشته باشد که همانند آن را دارا گردد تا به سبب این فرمانروایی خارق‌العاده، دارای معجزه‌های بزرگ شوم «بی‌گمان تو وهاب هستی» و بخشش‌هایت بسیار بزرگ است. وهاب: بسیار بخشاینده است.

﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ﴾<sup>(۳۶)</sup>.

«پس باد را برای او مسخر گردانیدیم» یعنی: باد را رام و منقاد فرمان او گردانیدیم «که به فرمان او نرم روان می‌شد» یعنی: آن باد، چنان بادی نرم و ملایم بود که نه اشیا را به جنبش و تکان وا می‌داشت و نه توفانی می‌شد بلکه در عین نیروی بزرگ وزش و سرعت حرکت خود، نرم و ملایم و راحت‌بخش بود و روان می‌شد: «هرجا که تصمیم می‌گرفت» یعنی: هرجا و در هر کشور و سرزمینی که سلیمان علیه السلام قصد سفر می‌کرد، باد او را به‌سوی آن سرزمین حمل می‌نمود<sup>۱</sup>. حسن بصری می‌گوید: «چون سلیمان علیه السلام از روی خشم برای خدای عز و جل، اسبها را پی کرد، خداوند جل و جلاله چیزی را به وی عوض داد که بهتر و تیزتر از آن است و آن بادی بود که در بامدادان یک ماه راه و در شامگاهان نیز یک ماه راه می‌پیمود».

﴿وَالشَّيْطِينَ كُلِّ بَنَّاءٍ وَعَوَاصٍ﴾<sup>(۳۷)</sup>.

«و» نیز مسخر گردانیدیم برای او «شیطان‌ها را» یعنی: دیوان را «از بنا و غواص» که آنچه را از مبانی و ساختمان‌ها می‌خواست، برایش بنا می‌کردند و در دریا فرورفته و از آن برای او در و گوهر بیرون می‌آوردند.

﴿وَعَاخِرِينَ مَقْرَبِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾<sup>(۳۸)</sup>.

«و دیگرانی» از دیوان را نیز برایش مسخر کردیم «که دست و پا به‌هم بسته در زنجیرها بودند» آن‌ها دیوانی متمرّد و نافرمان بودند که از کار سر باز زده، یا در کار خود خلاف و تجاوز می‌کردند. آن دیوان نیز رام و مسخر سلیمان علیه السلام گردانیده شدند تا بدانجا که او آنان را در زنجیرها به‌هم بسته می‌کرد.

﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾<sup>(۳۹)</sup>.

ای سلیمان: «این بخشش ما است» از ملک و فرمانروایی عظیمی که خواستار آن شدی، فرمانروایی‌ای به وسعت تسلط بر باد و دیوان؛ دو پدیده شگفت‌آسایی که عقل‌ها را خیره می‌کند «آن را ببخش یا برای خود نگهدار» یعنی: ما این ملک و مکنّت را به تو عطا کردیم پس به هرکه می‌خواهی ببخش و از هرکه می‌خواهی بازدار «بی حساب» بی آن‌که در این بخشش یا بازداشتن، با تو حساب به عمل آید. یعنی: به تو

۱- همچنین نگاه کنید به سوره «سبا/ ۱۲».

گفته نمی‌شود که: چه مقدار داده‌ای و چرا داده‌ای، یا چرا بازداشته و چرا نگه داشته‌ای؟

در حدیث شریف آمده است که: چون رسول خدا ﷺ مخیر ساخته شدند میان این که «بنده‌ای فرستاده» باشند یا «پیامبری فرمانروا» که به هرکس بخواهند بی حساب و گناهی بدهند و از هرکه بخواهند بی حساب و گناهی بازدارند؛ آن حضرت ﷺ بعد از مشورت با جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ منزلت اول را انتخاب کردند زیرا چنان که ابن کثیر نقل کرده - این منزلت نزد خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ برتر و والاتر است.

﴿وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ ۖ﴾

«و بی گمان برای او» یعنی: برای سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ «نزد ما قربتی است» در آخرت «و» برای او «نیکو بازگشتی است» که این بازگشتگاه، بهشت است.

﴿وَأَذْكُرْ عَبْدًا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ ۖ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ۗ﴾

«و یاد کن بنده ما ایوب را آن گاه که پروردگارش را ندا داد که: شیطان مرا به رنجوری و عذاب مبتلا کرده است» مراد از عذاب: بیماری وی است و بجز این، خانواده و مالش نیز از بین رفته بود. دلیل این که ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ درد و رنجوری و مشکلاتش را به شیطان نسبت داد، این بود که شیطان سبب این بلای وی بود زیرا - به قولی - ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ از بسیاری مالش در شگفت شد و به او غرور دست داد. به قولی دیگر: مظلومی ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ را به فریادرسی خواند اما او به فریادش نرسید، که این چیزی جز اثر وسوسه شیطان نبود.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بلای نبی خدا ایوب، هجده سال بر وی طول کشید تا بدانجا که خویش و بیگانه او را ترک کردند، جز دو مرد که از مخصوص‌ترین برادران دینی‌اش بودند و صبح و شام احوال وی را می‌پرسیدند. پس روزی یکی از آن دو تن به رفیقش گفت: آیا می‌دانی؛ به خدا سوگند که ایوب مرتکب گناهی شده است که هیچ‌یک از جهانیان مرتکب آن نگردیده! رفیقش پرسید: مگر او چه گناهی کرده است؟ گفت: آخر هجده سال است که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ بر وی رحم نکرده که این رنجوری و درد را از وی بردارد! پس چون آن دو نزد ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ رفتند، آن مرد شکیبایی نکرد تا سخن رفیقش را به او نگوید. ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: من از آنچه تو می‌گویی چیزی نمی‌دانم، جز این که خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌داند [که من برای او چنان خاشع و مطیع بودم] که وقتی از نزد دو تن که باهم کشمکش می‌کردند، می‌گذشتم و

هر دو نام خداوند ﷻ را می‌بردند، به خان‌هام بازگشته و از جای آن‌ها کفاره می‌دادم، از آنجا که دوست نداشتم نام خداوند ﷻ جز در حق یاد شود. سپس رسول اکرم ﷺ افزودند: چنان بود که ایوب علیهِ السلام در آن بیماری خویش به قضای حاجت می‌رفت و چون از قضای حاجت فارغ می‌گشت، زنش دست وی را گرفته او را به خانه می‌آورد. روزی ایوب علیهِ السلام در حاجت خویش دیر ماند و زنش را فرخواند که وی را برگرداند زیرا در این هنگام بود که خداوند ﷻ بر او وحی فرستاد که: (پایت را به زمین بزن، اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی) «آیه بعد». و چون زنش از دیرکرد وی نگران شد و رفت تا بنگرد که چرا دیر کرده است، بناگاه دید که ایوب علیهِ السلام در حالی به سوی او می‌آید که خدای ﷻ رنج و درد و علت همه را از تن وی برطرف ساخته و او بر نیکوترین صورت خویش است. پس چون زنش او را دید [نشناختش] و گفت: هان! خداوند ﷻ به تو برکت دهد، آیا نبی خدا - این رنجو رمبتلا - را دیده‌ای، سوگند به خدای توانا که من مردی را مانند تو شبیه‌تر به وی ندیده‌ام، هنگامی که سالم بود! ایوب علیهِ السلام گفت: بدان که من خود، همان ایوب هستم. ایوب علیهِ السلام دو ظرف داشت: ظرفی برای گندم و ظرفی برای جو. پس خداوند ﷻ دو ابر را فرستاد، یکی از آن‌ها بر سر ظرف گندم آمد و در آن طلا ریخت و از آن لبریزش کرد و ابر دیگر در ظرف جو طلا ریخت و آن را از طلا لبریز ساخت».

﴿أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ﴾ ﴿۱۲﴾.

پس به ایوب علیهِ السلام گفتیم: «پایت را به زمین بزن. اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی» و ایوب علیهِ السلام پایش را بر زمین زد پس از زیر پایش چشمه‌ای جاری جوشیدن گرفت و او در آن چشمه غسل کرد و صحیح و سالم از آن بیرون آمد. سپس چشمه دیگری فواره زد و او از آن آبی سرد و گوارا نوشید. این امر دلیل بر آن است که مرض وی از امراض جلدی غیر ساری بود و در عین حال، مرضی نفرت‌بار نبود.

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ ﴿۱۳﴾.

«و خانواده‌اش را به او بخشیدیم» به قولی: خدای ﷻ بعد از آن که آن‌ها را میرانده بود، مجدداً زنده‌شان گردانید. به قولی دیگر: خدای ﷻ آن‌ها را پس از پراکنده‌ساختنشان، دیگر باره جمع کرد «و مانند آنان را» نیز «همراه آن‌ها» به او

بخشیدیم. چنین بود که حق تعالی بر شمار خانواده ایوب علیه السلام افزود و بعد از پیروزی وی در آن ابتلا، آنان دوچند تعدادی شدند که قبل از ابتلای وی بودند. آری! به ایوب این چنین لطف کردیم: «از سر رحمتی از نزد خویش و تا پندی برای خردمندان باشد» که در سختی‌ها و ابتلاها به خدا جل جلاله پناه برند و از او انتظار فرج و گشایش را داشته باشند.

﴿وَأَخَذَ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَأَضْرِبَ بِهِ ۖ وَلَا تَحْنُتْ ۖ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿۱۱﴾﴾

«و» به او گفتیم: «دسته‌ای چوب ترکه به دست بگیر» ضغث: دسته بزرگی از شاخک‌های چوب است «و با آن بز» زن خود را «و سوگند نشکن» یعنی: با آن دسته چوب، زنت را یکبار بز و خلاف سوگند نکن زیرا ایوب علیه السلام در بیماری‌اش سوگند خورد که زنش را به خاطر گناهی که مرتکب شده بود، صد تازیانه بز. آن گناه، دیرکرد وی در برآوردن حاجتی برای ایوب علیه السلام بود. پس خدای عز و جل این وسیله را، راه بیرون رفت وی از این سوگندش قرار داد زیرا پاداش زنش با آن همه خدمت این نبود که با زدن از وی سپاسگزاری به عمل آید.

احناف می‌گویند: اگر کسی سوگند خورد که فلان کس را صد تازیانه می‌زند آن‌گاه دسته‌ای از شاخک‌های چوب را که تعداد آن‌ها صد عدد بود گرفت و با آن، فرد مورد نظرش را زد، سوگند خویش را راست ساخته و کفاره‌ای بر وی نیست زیرا خداوند جل جلاله این کار را برای ایوب علیه السلام رخصت داد. البته این حکم در حق کسی است که بیمار و علیل است و توان تحمل ضربات تازیانه را ندارد. همچنین شافعی‌ها و حنبلی‌ها گفته‌اند: اقامه حد بر بیماری که شفای وی امید نمی‌رود، با زدن صد شاخک بر وی در یک‌بار، جایز است. احناف و حنبلی‌ها در این باره به این امر استناد کرده‌اند که شریعت انبیای پیشین علیهم السلام، شریعت ما نیز هست. شافعی‌ها که به این قاعده قایل نیستند، در این حکم به حدیثی که در سنت نبوی ثابت شده، استناد کرده‌اند. اما مالکی‌ها گفته‌اند: این حکم فقط رخصتی مخصوص به پیامبر خدا ایوب علیه السلام بود.

سپس خداوند جل جلاله ایوب علیه السلام را مورد ستایش قرار داده و می‌فرماید: «ما او را شکیبا یافتیم» بر بلایی که بدان مبتلایش کرده بودیم زیرا او به آفتی بزرگ در جسمش و به از بین رفتن مال و خانواده و فرزندانش آزموده شد اما صبر کرد، چندان که برای

همیشه به صبر وی مثل زده می‌شود «چه نیکو بنده‌ای» بود ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ! «به راستی او اواب بود» یعنی: او با استغفار و توبه، به سوی خداوند عَلَّامٌ بسیار بازگشت می‌کرد.

﴿وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَرِ ﴿٥٠﴾﴾.

«و به یادآور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و صاحب بصیرت بودند» یعنی: آن‌ها در طاعت حق صاحب نیرو و توان و در شناخت اسرار دین و غیر آن، صاحب بصیرت بودند. یا آن‌ها ولی نعمت مردم بودند با احسانی که به آن‌ها می‌کردند زیرا آن‌ها به مردم مصدر خیر شده و بس نیکی می‌کردند. ابصار: بینش‌ها در علم و دین است.

خلاصه این‌که: آن‌ها علم و عمل هر دو را به کمال آن داشتند.

﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ﴿٥١﴾﴾.

«ما آنان را به خصلتی پاک خالص ساختیم» که هیچ آلاشی در آن نبود «که ذکر آخرت بود» یعنی: ایشان را از میان اهل زمان‌شان به یادآوری سرای آخرت و ایمان آوردن به آن مخصوص گردانیدیم و این شایسته شأن انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است.

﴿وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ ﴿٥٢﴾﴾.

«و آنان نزد ما جدا از برگزیدگان نیکانند» برگزیدگانند به نبوت، برتری داده شدگانند بر انبای جنس‌شان و از نیکان بسیار خیراند.

﴿وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ﴿٥٣﴾﴾.

«و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به یاد آور. همه از نیکانند» بیان حال «یسع» در سوره «انعام/۸۶» و بیان حال «ذوالکفل» نیز در سوره «انبیا/۸۵» گذشت.

﴿هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لِحُسْنِ مَّآبٍ ﴿٥٤﴾ جَنَّاتٍ عَدْنٍ مُمْتَحِنَةٍ لَهُمْ الْأَبْوَابُ ﴿٥٥﴾﴾.

«این ذکری است» یعنی: این یادکردی نیکو و زیبا از این پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در دنیا است و شرفی است که به آن همیشه یاد می‌شوند. اما سدی در معنی ﴿هَذَا ذِكْرٌ﴾ می‌گوید: «یعنی این قرآن پندی است» «و قطعاً برای پرهیزگاران فرجامی نیک است» زیرا آن‌ها در آخرت به آرمزش و رضوان الهی و نعمت‌های بهشت وی نایل می‌گردند: «بهشتهای عدن که درهای آن‌ها برایشان گشاده است» به قولی: در بهشت فرشتگان برایشان درها را باز می‌کنند تا با اکرام و اعزاز به آن وارد شوند.

﴿مُتَّكِينَ فِيهَا يُدْعُونَ فِيهَا بِفِكَهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ﴾ ﴿٥١﴾.

«در آنجا تکیه می‌زنند» یعنی: در حالی که در بهشت بر اورنگ‌ها تکیه می‌زنند؛ «میوه‌های بسیار» یعنی: الوان گونه‌گون، متنوع و متکثری از میوه‌ها «(ونوشیدنی)» های بسیاری را «در آنجا می‌طلبند» یعنی: هر چه در آن طلب کنند، می‌یابند و نزد ایشان حاضر می‌شود.

﴿وَعِنْدَهُمْ قَصْرَاتُ الْأُتْرَابِ﴾ ﴿٥٢﴾.

«و نزدشان دوشیزگان فروهشته‌نگاه همسال است» یعنی: آن‌ها در بهشت همسرانی دارند که چشم‌هایشان فقط بر شوهرانشان فروهشته است، به شوهران‌شان قانعند و به غیر آنان نظر نمی‌کنند. اتراب: یعنی: همسال، یا برابر در حسن و زیبایی. مجاهد می‌گوید: «اتراب، همسالانی هستند که با همدیگر دوست و صمیمی می‌باشند، نه نسبت به یک‌دیگر نفرتی دارند و نه میان خود رشک و هم‌چشمی‌ای زیرا محبت و دوستی میان هم‌سن‌وسالان پایدارتر است».

﴿هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾ ﴿٥٣﴾.

«این است آنچه برای روز حساب به شما وعده داده می‌شد» یعنی: به ایشان گفته می‌شود: این همان پاداشی است که در دنیا برای میعاد روز حساب به شما وعده داده شده بود.

﴿إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ﴾ ﴿٥٤﴾.

خداوند ﷻ می‌فرماید: «در حقیقت این همان رزق ماست» که آن را بر شما ارزانی داشته و با آن بر شما نعمت نهاده‌ایم «آن را هیچ زوالی نیست» یعنی: این رزق نه هیچ انقطاعی دارد و نه هرگز فنا می‌شود.

﴿هَذَا وَإِنَّ لِلظَّالِمِينَ لَشَرَّ مَعَابٍ﴾ ﴿٥٥﴾ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبئسَ الْمِهَادُ ﴿٥٦﴾.

سپس به بیان حال منکران پرداخته می‌فرماید: «این است» یعنی: کار چنان است که ذکر شد «و اما برای از حدگذشتگان» یعنی: برای کسانی که طغیان کرده، از طاعت خداوند ﷻ تمرد ورزیده و پیامبرانش را تکذیب کرده‌اند؛ «واقعا بدفرجامی است» یعنی: بی‌گمان آن‌ها بدترین سرانجام و بازگشتگاهی دارند که به آن می‌پیوندند؛ این بازگشتگاه: «جهنم است که وارد آن می‌شوند و چه بد آرامگاهی است» یعنی: چه بد

فرشی است که برای خود هموار کرده‌اند. به این ترتیب، خدای سبحان آنچه را که در زیر پایشان از آتش جهنم قرار دارد، به فرش تشبیه کرد.

﴿هَذَا فَلْيَذُقُوهُ حَمِيمٌ وَعَسَاقٌ﴾

«این عذاب آب جوش و زرداب است، باید آن را بچشند» حمیم: آب جوشی است که در نهایت غلیان و جوشش قرار دارد. غساق: چرکاب و زردابی است که از پوست‌های دوزخیان سیلان می‌کند و سرازیر می‌شود. به قولی: غساق آبی است که سردی کشنده‌ای دارد، در مقابل حمیم که داغی آن کشنده است. در حدیث شریف آمده است: «اگر دلوی از غساق در دنیا ریخته شود، تمام اهالی دنیا را گندیده و متعفن می‌سازد».

﴿وَأَخْرُ مِنْ شَكْلِهِ أَرْوَاحٌ﴾

«و عذاب‌های دیگر همانند آن به انواع و اقسام است» یعنی: برای دوزخیان؛ آب‌جوشان، زرداب و انواع گونه‌گون دیگری از عذاب مانند آب و زرداب است. حسن بصری گفته است: «برای دوزخیان انواع و اقسامی از عذاب؛ همانند زمهریر، سموم، نوشیدن آب جوش و خوردن زقوم تا غیر این‌ها از اشیای مختلف و متضاد است».

﴿هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ﴾

«این فوجی است که همراه با شما در دوزخ فرو می‌روند» یعنی: چون دوزخیان به دوزخ وارد شوند، نگهبانان آن به رؤسا و رهبران دوزخی می‌گویند: این پیروان شما فوجی هستند که همراه با شما به دوزخ وارد می‌شوند «آنان را خوشامدی نیست» این حکایت سخن رهبران و رؤساء است. یعنی: برای پیروان ما هیچ کرامت و حرمتی نیست. به این ترتیب، خدای سبحان از انقطاع مودت و محبت میان کفار در آخرت خبر داده و روشن می‌سازد؛ مودتی که در دنیا میان آن‌ها بوده است، در آخرت به عداوت تبدیل می‌گردد. سپس رؤسایشان در ادامه می‌گویند: «زیرا آنان» یعنی: پیروان ما «داخل آتش می‌شوند» چنان‌که ما به آن وارد شده‌ایم و مستحق آنند؛ چنان‌که ما سزاوار آن گردیده‌ایم.

﴿قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبئسَ الْقَرَارُ﴾

«می‌گویند» تابعان به رؤسا «بلکه بر خود شما خوش مباد!» یعنی: شما خود از عزت و کرامت بی‌بهره باشید زیرا این «شما بودید که آن راه را پیش پای ما گذاشتید» و ما را در راه گمراهی افکنده و به‌سوی آن فراخواندید؛ با آنچه که برای ما بدین مضمون عنوان



می‌کردید: حق فقط همان چیزی است که ما بر آن قرار داریم و پیامبران در آنچه که آورده‌اند، راستگو نیستند! «و چه بد قرارگاهی است» جهنم؛ هم برای ما و هم برای شما.

﴿قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ﴾ (۶۱)

«می‌گویند» پیروان «پروردگارا! هرکس این عذاب را از پیش برای ما فراهم آورده، عذاب او را در آتش دوزخ دوچندان کن» عذابی در برابر کفر او و عذابی دیگر در برابر این که ما را به سوی آن فراخوانده است.

بدین گونه است که پیروان برای زعما و رهبران خویش، عذابی دوچندان را می‌طلبند.

﴿وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِّنَ الْأَشْرَارِ﴾ (۶۲)

«و گفتند اهل دوزخ: ما را چه شده است که مردانی را که ما آنان را از زمره اشرار می‌شمردیم، نمی‌بینیم؟» منظور آن‌ها فقرای مؤمنان اند؛ مانند عمار، خباب، صهیب، بلال، سالم و سلمان رضی الله عنهم. مجاهد نقل می‌کند که: ابوجهل در دوزخ می‌گوید: «مرا چه شده است که بلال و عمار و صهیب و فلان و فلان را نمی‌بینم؟». البته این روایت، گویای نمونه‌ای از سخن کفار است پس این سخن فقط به ابوجهل محدود نیست زیرا تمام کفار در دوزخ چنین حالی داشته و بر این باوراند که مؤمنان به دوزخ وارد می‌شوند. اما چون در دوزخ از آنان پرس‌وجو می‌کنند و آن‌ها را نمی‌یابند، در این هنگام است که می‌دانند؛ آن‌ها در درجات بلندی از بهشت به‌سر می‌برند.

﴿أَتُحَدِّثُهُمْ سِحْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ﴾ (۶۳)

«آیا آنان را» در دنیا «به مسخره می‌گرفتیم» و آنان در واقع اهل کرامت و عزت بوده‌اند و ما اشتباه کرده بودیم؛ «یا چشم‌های ما از آن‌ها برگشته است» و بر محل و جایگاه آنان در دوزخ نمی‌افتد؟ حسن می‌گوید: «هر دوی این امر واقعیت دارد زیرا آن‌ها هم مؤمنان را به ریشخند و تمسخر گرفتند و هم چشم‌هایشان بر آنان نمی‌افتد زیرا ایشان در بهشت‌اند». ابن کثیر می‌گوید: «دوزخیان خود را به امر محالی تسلی کرده و می‌گویند: شاید مؤمنان نیز با ما در دوزخ هستند، لیکن چشمان ما بر آن‌ها نیفتاده است».

﴿إِنَّ ذَٰلِكَ لِحَقُّ مُخَاصِمِ أَهْلِ النَّارِ﴾ (۶۴)

«این ستیزه دوزخیان با همدیگر قطعاً راست است» یعنی: آنچه که رؤسا به پیروان خود می‌گویند و باز پیروان در پاسخ آنان مطرح می‌کنند؛ امری است که ناگزیر در روز قیامت روی می‌دهد.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنِّي إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾.

«بگو» ای محمد ﷺ به کفار مکه «من فقط بیم دهنده‌ای هستم» شما را از مجازات و عذاب خداوند ﷻ «و جز خدای یگانه» که برایش هیچ شریکی نیست، خداوند غالب «قهار» و قوی‌ای که بر همه چیز مسلط و بر همه خلقش قاهر و غالب است؛ «هیچ خدایی نیست» که شایسته پرستش باشد.

﴿رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾.

و از آنجا که وصف «قهار»، موجب ترسی شدید از هیبت، جلال، عظمت و قدرت حق تعالی است، خداوند ﷻ آن را با بیان سه وصف که بر رحمت و فضل و کرمش دلالت می‌کنند، دنبال می‌کند: «پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است» از مخلوقات می‌باشد «همان عزیز» پیروزمند غالبی است که هیچ زورآوری بر او غلبه نمی‌تواند کرد «آمرزنده» ای است که بر هرکس از وی اطاعت کند، می‌آمزد.

﴿قُلْ هُوَ نَبِيُّ عَظِيمٍ ﴿٦٦﴾ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٧﴾﴾.

«بگو» ای محمد ﷺ! «این خبری بس بزرگ است» یعنی: عذابی که شما را از آن بیم داده‌ام و آنچه که به شما از توحید بیان کرده‌ام، خبری بس بزرگ و اعلامیه‌ای بس عظیم است پس آن را بزرگ بشمارید و سبک نپندارید و به آن بی‌اعتنایی نکنید «که شما از آن روی بر می‌تابید» و بدان بی‌اعتنایی می‌کنید. این سرزنش و سرکوفتی سخت به آنان است زیرا آنان از این حقایق غافل مانده و در آن تفکر نکرده‌اند تا به صدق و راستی آن پی ببرند.

﴿مَا كَانَ لِي مِنِّ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يُخْتَصِمُونَ ﴿٦٨﴾ إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ

مُبِينٌ ﴿٦٩﴾﴾.

ای پیامبر! به آنان بگو: «مرا به حال ملا اعلیٰ هیچ دانشی نبود آن‌گاه که با یک‌دیگر مجادله می‌کردند» یعنی: من پیش از آن که به‌سویم وحی شود، در مورد آنچه که فرشتگان درباره آن باهم گفت‌وگو می‌کردند، علم و آگاهی‌ای نداشتم. یادآور می‌شویم؛ جدالی که میان فرشتگان روی داد، در باره آدم عَلَيْهِ السَّلَام بود - چنان‌که آیات بعدی مفید این معنی است «به من جز در این باب که هشداردهنده‌ای آشکار هستم، وحی فرستاده نمی‌شود» و من هیچ سلطه‌ای و رای آنچه حق تعالی به

من عنایت کرده است و هیچ فرشته‌ای در اختیار ندارم و مأموریت من اعمال سلطه و استبداد، یا تحکیم نفوذ خویش با زور و اجبار نیست.

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَلِيقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ ﴿٧١﴾﴾

«آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده بشری از گل هستم» این بیان همان مجادله‌ای است که اجمالا در آیه (۶۹) گذشت و در اینجا تفصیلا بدان پرداخته می‌شود. البته این داستانی است که خداوند متعال آن را در سوره‌های «بقره»، «اعراف»، «حجر»، «اسراء»، «کهف» و در اینجا بیان کرده است. مراد از «بشر» در آیه کریمه، آدم علیه السلام و نسل وی‌اند. البته مجادله فرشتگان در این باره بود که چه کسی در زمین خلیفه ساخته می‌شود.

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٧٢﴾﴾

«پس» ای فرشتگان! «چون او را استوار بپرداختم» یعنی: چون آدم را به صورت بشری مصور ساختم و اجزای وی را برابر و استوار گردانیدم؛ «و در آن از روح خود دمیدم» یعنی: از روحی که مالک آن هستم و غیر من مالک آن نیست و به این ترتیب، او را بعد از آن که حیاتی در وی نبود و جماد بی‌جانی بود، زنده گردانیدم «سجده‌کنان برای او درافتید» این دستور به فرشتگان، سجده تحیه و شادباش آن‌ها برای آدم است، نه سجده عبادت.

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٧٣﴾﴾

«پس فرشتگان سجده کردند» یعنی: پروردگار متعال آدم علیه السلام را آفرید و استوارش پرداخت و در او از روح خویش دمید آن گاه فرشتگان برای او سجده کردند «تمامشان همه یکسره» و یکپارچه سجده کردند و هیچ فرشته‌ای از آنان باقی نماند، جز این که سجده کرد. در (کلهم اجمعون) دو تأکید است؛ تأکید اول: (کلهم) برای افاده عمومیت و تأکید دوم: (اجمعون) برای افاده اجتماع و یکجا بودن آن‌ها در سجده در یک وقت و یک زمان می‌باشد.

﴿إِلَّا إِبْلِيسَ أُسْتَكْبَرَّ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٧٤﴾﴾

«جز ابلیس» که متصف به اوصاف فرشتگان و در عداد ایشان بود «که استکبار ورزید» یعنی: از روی جهل به این حقیقت که این سجده در واقع فرمان بردن و طاعت از حق تعالی است، از سجده کردن برای آدم سرکشی کرد و سر باز زد «و» استکبار

وی، استکبار کفر بود، بدین جهت بود که: «از کافران شد» با مخالفت و سرپیچی از امر خدا ﷻ و سرکشی از طاعت وی.

﴿قَالَ يَا ابْلِيسُ مَا مَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ ﴿۷۵﴾

«فرمود» خداوند ﷻ «ای ابلیس! چه چیز تو را باز داشت از این که برای چیزی که با دستان خود آفریدم سجده کنی؟» یعنی: چه چیز تو را از سجده کردن برای آدم برگرداند و بازداشت در حالی که این خود من بودم که با دستان بلاکیف خود بی هیچ واسطه‌ای - چون پدر و مادر - عهده‌دار آفرینش وی شدم؟ به کار بردن این تعبیر، تشریف و گرامی‌داشتی برای آدم است، و گرنه خداوند ﷻ عهده‌دار و متولی امر آفرینش هر مخلوقی است.

این آیه دلیل بر بطلان نظریه «تطور» در مورد آفرینش آدم عَلَيْهِ السَّلَام است.

﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ ﴿۷۶﴾

«آیا استکبار و ورزیدی یا از جمله بلند مرتبگان بودی؟» یعنی: ای ابلیس! آیا هم‌اکنون از سجده کردن استکبار و ورزیدی، یا پیوسته از گروهی بوده‌ای که از این کار تکبر می‌ورزند؟ یا معنی این است: آیا هم‌اکنون - بی آن که سزاوار آن باشی - از سجده کردن ابا و ورزیدی، یا این که تو به راستی از متکبران بلندمرتبه و مستحق برتری جویی از طاعت خدا هستی و از این رو، از سجده کردن ابا و ورزیدی؟ این استفهام مفید توبیخ است «گفت: من از او بهترم» ابلیس لعین در حق خود چنین ادعا کرد که از آدم بهتر است و این سخن وی متضمن این معنی است که: سجده فاضل برای مفضول نیکو نیست. «مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل» و به پندار وی، عنصر آتش از عنصر گل برتر بود. البته این پندارش از جهاتی مردود است که بیان این جهات، در همین تفسیر شریف گذشت.

به‌هر حال، آنچه مسلم است، خداوند ﷻ آدم عَلَيْهِ السَّلَام را به شرفی مشرف و به کرامتی مکرّم ساخت که شرف و برتری عناصر به هیچ وجه با آن برابری نمی‌تواند کرد؛ این شرف آن است که خداوند ﷻ آدم عَلَيْهِ السَّلَام را به دست بلاکیف خویش آفرید و در وی از روحی که آفریده بود، دمید و به او علم و حکمت عنایت کرد.

﴿قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾ ﴿٧٧﴾.

خداوند متعال به ابلیس «فرمود: پس از آنجا» یعنی: از بهشت، یا از زمره فرشتگان «بیرون شو، که تو رانده شده هستی» به وسیله ستارگان و از هر خیر و رحمتی مطرود هستی.

﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾ ﴿٧٨﴾.

«و بی گمان تا روز جزا لعنت من بر توست» یعنی: لعنت من بر تو مستمر و همیشگی است؛ تا آن گاه که دنیا برقرار باشد، سپس در آخرت نیز با انواع عذاب و مجازات و خشم من که سزاوار توست، روبرو می شوی - چنان که آیات دیگر مفید این معنی است.

﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ ﴿٧٩﴾.

ابلیس «گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که مردمان برانگیخته می شوند، مهلت ده» یعنی: مرا شتابان نمیران و به من تا یک نهایی مهلت ده که آن نهایت، روز برانگیخته شدن آدم و نسل وی بعد از مرگشان است.

﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ﴾ ﴿٨٠﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٨١﴾.

خداوند متعال «فرمود:» پذیرفتم «تو از مهلت یافتگانی تا روز معین معلوم» که من آن را برای فنای خلائق مقدر و معین کرده ام و آن وقت دمیدن نفخه اول است. به قولی: دلیل این که ابلیس تا روز رستاخیز مهلت خواست، این بود که از مرگ نجات یابد زیرا اگر او تا روز رستاخیز مهلت می یافت، نمی مرد پس خداوند متعال او را مهلت داد اما نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز «صعق» که روز مرگ همه مخلوقات است.

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ﴿٨٢﴾.

«گفت» ابلیس «پس به عزتت سوگند که البته آنان را همه یکجا از راه به در می برم» به این ترتیب، او به عزت خداوند عَلَّمَ سوگند خورد که همه فرزندان آدم الْبَشَرِ را - با آراستن شهوات و در افگندن شان در شبهات - گمراه می سازد.

﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾ ﴿٨٣﴾.

«جز بندگان خالص کرده تو از آنان را» یعنی: کسانی که تو آنان را برای طاعت خویش خالص گردانیده و ایشان را از من شیطان رجیم در پناه عصمت خویش قرار داده ای، به طوری که من بر گمراه سازی و اغوای ایشان قادر نیستم.

﴿قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ ﴿٨٥﴾ لَا مَلَائِنَ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٦﴾﴾.

خداوند متعال «فرمود: پس این حق است و من حق را می‌گویم که: البته پر کنم دوزخ را از تو» یعنی: پر می‌کنم دوزخ را از جنس تو از شیطان‌ها. پس پر ساختن دوزخ از ابلیس و پیروانش از جانب من حق است و من سخن حق را می‌گویم و حقیقت قضیه این است «و هرکس از کسانی که از تو پیروی کند» یعنی: دوزخ را از کسانی از نسل آدم نیز که از تو - هنگامی که به‌سوی گمراهی و ضلالت فراشان می‌خوانی - اطاعت کنند، پر می‌کنم. بدین‌گونه، خداوند ﷻ سوگند یاد می‌کند که ابلیس و پیروانش را به دوزخ وارد خواهد کرد تا بدانجا که دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٧﴾﴾.

«بگو» ای پیامبر به این گروه مشرکان «برای آن» یعنی: در برابر دعوت به‌سوی قرآن و وحی «از شما مزدی» و پاداش و جایزه و مقرری‌ای «طلب نمی‌کنم و من از متکلفان نیستم» تکلف: تصنع و خودسازی است. یعنی من از متکلفان نیستم تا چیزی بگویم که به آن علم ندارم و در نتیجه، بدون حق و از سر ساخته‌کاری و دروغ پردازی، دعوی وحی و رسالت کنم، یا شما را به‌سوی چیز دیگری که خداوند ﷻ مرا به دعوت به‌سوی آن فرمان نداده است، دعوت نمایم.

در حدیث شریف آمده است: «آیا شما را از اهل بهشت آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه کنید یا رسول الله! فرمودند: آنان رحم‌کنندگان در میان خویش هستند. باز فرمودند: آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه گردانید یا رسول الله! فرمودند: آنان ناامیدان دل‌مرده روغگوی متکلف هستند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «أنا وصالحو أمتي برآء من التكلف». «من و شایستگان امت من از تکلف بیزاریم».

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٨٨﴾﴾.

«این جز پندی برای عالمیان نیست» یعنی: این قرآن، یا آنچه که شما را به‌سوی آن فرامی‌خوانم، جز پند و موعظه‌ای برای همه خلق نیست.

﴿وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ﴿٨٩﴾﴾.

«و البته» ای کفار! «خبر آن را» یعنی: خبر آنچه را که به شما اعلام شده - از دعوت به‌سوی خداوند و یگانگی وی و ترغیب و تشویق به بهشت و بیم و هشدار از

---

---

دوزخ - «پس از چندی» یعنی: بعد از زمانی «خواهید دانست» که آن زمان؛ بعد از مرگ، یا در روز قیامت است. به قولی مراد این است: کسانی که در قید حیات باقی بمانند، این حقایق را می دانند؛ هنگامی که کار رسول اکرم ص بالا گیرد و دعوتشان غالب شود. و کسانی هم که می میرند، آن را بعد از مرگ می دانند.





## سوره زمر

مکی است و دارای (۷۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه «زمر» نامیده شد زیرا خداوند ﷻ در آخر آن «۷۲ - ۷۱»، گروه کفار گمراه و نابکار را به خواری و حقارت و گروه مؤمنان نیکبخت را با اجلال و اکرام یاد کرده است «۷۵ - ۷۳». زمر: یعنی گروهها.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «رسول خدا ﷺ پشت سر هم روزه می گرفتند تا بدانجا که می گفتیم: دیگر نمی خواهند که بخورند. و پشت سر هم می خوردند تا بدانجا که می گفتیم: دیگر نمی خواهند که روزه بگیرند. و ایشان در هر شب، سوره های «اسراء» و «زمر» را تلاوت می کردند».

﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾

«نازل شدن این کتاب» یعنی: فروفرستادن این قرآن «از جانب خدای عزیزی» است که در ملک و فرمانروایی اش قوی و غالب و در صنعش: «حکیم است» و همه اشیا را در جایگاه مناسب آن ها قرار می دهد.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بِالْحَقِّ فَاَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾

«ما این کتاب را به حق به سوی تو نازل کرده ایم» یعنی: در حالی آن را به سوی تو نازل کرده ایم که مشمول حق و راستی است و ما آن را به باطل و بیهوده نازل نکرده ایم. مراد این است که همه آنچه در قرآن است - از اثبات توحید و نبوت و معاد گرفته تا انواع احکام و تکالیف - حق است «پس خدا را - در حالی که دین خود را برای او پاک و خالص می داری - عبادت کن» اخلاص: آن است که بنده با عملش تنها رضای خدای سبحان را مدنظر داشته و هیچ چیز دیگری از آن، مقصود وی نباشد. دین: عبارت از عبادت و طاعت است و رأس و اساس دین، عقیده به توحید خداوند متعال و نفی شرک از وی می باشد.

﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى

اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾

«آگاه باشید: دین خالص از آن خداست» یعنی: پرستش خالص و پیراسته از شائبه‌های شرک و غیر آن، همانا از آن خدای عَلَّمَهُ است اما غیر آن از ادیان، دین خالصی که خداوند عَلَّمَهُ به آن امر کرده است، نیستند «و کسانی که به جای او سرورانی برای خود گرفته‌اند» و با آن‌ها طرح موالات و دوستی ریخته‌اند «و گفتند: ما آن‌ها را جز برای این که ما را به الله در مرتبه قرب نزدیک سازند، عبادت نمی‌کنیم» این اولیا و سروران دروغین، بتانی بودند که مشرکان آن‌ها را بجز خدای سبحان می‌پرستیدند و چون به آن‌ها گفته می‌شد: پروردگار و آفریننده شما کیست؟ آسمان‌ها و زمین را چه کسی آفریده؟ و چه کسی از آسمان آب فرو فرستاده است؟ در پاسخ می‌گفتند: الله. ولی چون به آن‌ها گفته می‌شد: در این صورت معنای عبادت شما برای بتان چیست؟ می‌گفتند: تا ما را به الله نزدیک ساخته و نزد وی برای ما شفاعت کنند؛ «بی‌گمان خدا میانشان» یعنی: میان اهل ادیان، یا میان مخلصان و وارستگان برای دین خویش و میان کسانی که اخلاص نورزیده‌اند «درباره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند» از دین «حکم می‌کند» در روز قیامت. اختلاف‌شان در توحید و شرک است زیرا هر گروه مدعی آن است که حق با وی می‌باشد «در حقیقت خدا کسی را که دروغزن کفران پیشه است» یعنی: حق تعالی کسی را که در پندار خویش در مورد خدایان باطل که او را به الله عَلَّمَهُ نزدیک می‌کنند دروغ‌گوست و با گرفتن بتان به خدایی و قراردادن آن‌ها به‌عنوان شرکایی برای خدای یکتای بی‌همتا، کفران پیشه است؛ «هدایت نمی‌کند» به‌سوی دینش و به وی توفیق راهیابی به‌سوی حق نمی‌دهد.

جویر از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره سه قبیله عامر، کنانه و بنی سلمه نازل شد که بتان را پرستش کرده و فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند و می‌گفتند: ما این بتان را جز برای این نمی‌پرستیم که ما را با قربی مخصوص، به خدا نزدیک کنند.

﴿لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾

«اگر خدا می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد، قطعاً از میان آنچه آفریده است، آنچه می‌خواست برمی‌گزید» یعنی: اگر برگرفتن فرزند در حق خدای سبحان جایز بود - چنان که شما می‌پندارید - در آن صورت از میان خلقش هرکه را خود می‌خواست به

فرزندى بر مى گرفت، نه كسانى كه شما برگزيده و به فرزندى وى نامزد كرده ايد. يا معنى اين است: در آن صورت، از ميان خلقش آنچه را كه مى خواست برگزيند بر مى گزید پس نيازى به فرزند نداشت. از سوى ديگر هيچ موجودى سواى حق تعالى نيست جز اين كه مخلوق و آفريده اوست پس صحيح نيست كه مخلوق و آفريده، فرزند خالق باشد لذا فقط اين گزينه باقى مى ماند كه حق تعالى مخلوق را به عنوان بنده خود برگزيند. به سخنى ديگر: اگر خدا ﷻ مى خواست فرزندى برگيرد، بايد آن فرزند از جنس پدر خود، قديم مى بود و مسلما اين امر كه آفريده اى حادث از جنس آفريننده قديم باشد، مستحيل است پس نتيجه اين كه: «او از اين نسبت ها منزه است، او خدای يگانه قهار است» كه از ماسواى خويش بى نياز مى باشد و همه در پيشگاه قهاريتش سر كرنش و ذلت فرو نهاده اند.

﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّورُ ۝﴾

«آسمان ها و زمين را به حق آفريده است» نه به باطل پس كسى كه داراى اين چنين آفرينش عظيمى باشد، مستحيل است كه شريك، يا همسر، يا فرزندى براى خود برگيرد «شب را به روز و روز را به شب در مى پيچد» در پيچاندن شب بر روز، پوشاندن و گستراندن آن بر اين است به طوري كه روشنايى روز را از بين ببرد و در پيچاندن روز بر شب، پوشاندن و گستراندن آن بر شب است به طوري كه تاريكى آن را از بين ببرد. اين خود دليل كرويت و دوران زمين نيز مى باشد. و اين سخن اعراب: «كور العمامة: عمامه را بريچانيد» يعنى بعضى از آن را بر بالاي بعضى ديگر افكند، نيز از ماده «تكوير» است. «و خورشيد و ماه را رام ساخت» يعنى: آن ها را - با واداشتن آن ها به طلوع و غروب در جهت منافع بندگان - منقاد فرمان خويش گردانيد «هر كدام سير مى كند» در مدار فلكى خود «تا ميعادى معين» يعنى: تا آن گاه كه دنيا به آخر برسد و عمر آن به سر آيد و آن ميعاد؛ روز قيامت است «آگاه باش كه او عزيز غفار است» يعنى: خداوند ﷻ غالبى است كه با وصف عزت و عظمت و كبريائى اش، گناهان خلقش را با مغفرت و آمرزش خويش مى پوشاند.

﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَنِيَّةً ۚ أَرْوَجَ يُخَلِّقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآتَىٰ تَصْرُفُونَ ۝﴾

«شما را از نفس واحدی آفرید» که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ است «سپس همسرش را از او قرار داد» یعنی: سپس حوا را از ضلع آدم پدید آورد. گفتنی است که حق تعالی جز آدم، هیچ زن دیگری را از ضلع مردی نیافریده است. البته تفسیر نظیر این آیه به طور مفصل در اواخر سوره «اعراف» گذشت که در آن بر وجود، یگانگی و قدرت خداوند عَلَّامٌ سَمِيعٌ دلالت نهفته است:

۱- نخست آفرینش آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بدون وجود پدر و مادر.

۲- سپس آفرینش حوا از تن آدم.

۳- سپس آفرینش سایر بشر از آن دو.

«و برای شما از چهارپایان هشت قسم» نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و بز «فرو فرستاد» که در این فرموده حق تعالی: ﴿وَمِنَ الْأَبِلِ أَثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ أَثْنَيْنِ﴾ [الأنعام: ۱۴۴] و در فرموده وی: ﴿مِنَ الضَّأْنِ أَثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ أَثْنَيْنِ﴾ [الأنعام: ۱۴۳] بیان شده است. «شما را در شکم‌های مادرانتان می‌آفریند؛ آفرینشی پس از آفرینشی دیگر» اولاً آن را به شکل نطفه، سپس به خون بسته آن گاه به گوشتپاره‌ای متطور می‌سازد، سپس در او استخوان می‌آفریند و آن گاه بر استخوان‌ها گوشت می‌پوشاند و طی نمودن مراحل این آفرینش شما: «در تاریکی‌های سه‌گانه» یعنی: در تاریکی شکم، تاریکی رحم و تاریکی مشیمه (بچه‌دان) است. لذا حق تعالی آفرینش شما را در تاریکی‌های تودرتوی میان سه پرده، سامان می‌دهد. پرده‌های سه‌گانه - چنان که اطبا می‌گویند - عبارت است از: غشای منباری، خربون و غشای لفائفی. پس ای انسان‌ها! بدانید که تاریک ساختن جایگاه آفرینش شما، ما را از آن باز نداشت که آفرینش‌تان را به نیکویی و زیبایی انجام دهیم «این است الله پروردگار شما، فرمانروایی» حقیقی در دنیا و آخرت «از آن اوست» و دیگران را هیچ مشارکتی در این فرمانروایی نیست «خدایی جز او نیست پس چگونه برگردانیده می‌شوید؟» یعنی: چگونه از عبادت وی به سوی پرستش دیگران منصرف گردانیده می‌شوید؟

﴿إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾﴾

«اگر کفر ورزید، بدانید که خدا از شما بی‌نیاز است» یعنی: حق تعالی از ایمان و عمل شما بی‌نیاز است و این شما هستید که به او نیازمندید زیرا شما هستید که از کفر، زیان و از ایمان نفع می‌برید. در حدیث شریف قدسی به روایت صحیح مسلم آمده است: «لو أن أولکم وأخرکم وإنسکم وجنکم کانوا علی أفجر قلب رجل منکم، ما نقص ذلك من ملکی شیئاً». «خداوند ﷻ فرمود: اگر اول شما و آخر شما و انس شما و جن شما همه بر بدترین و فاجرترین قلب مردی از شما می‌بودند، این امر، از ملک من چیزی کم نمی‌کرد». «ولی» حق تعالی «برای بندگانش کفر را نمی‌پسندد» لذا به کفر امر هم نمی‌کند، هرچند که همه چیز به اراده اوست به طوری که هرکه را بخواهد، گمراه و هرکه را بخواهد، هدایت می‌کند و خواسته شما نافذ نیست مگر در صورتی که خدا ﷻ خود بخواهد پس مشیت خداوند ﷻ چیزی است و پسند و محبت و امر وی چیز دیگری «و اگر سپاس دارید» با ایمان، عبادت و عمل صالح «آن را برای شما می‌پسندد» دلیل این که حق تعالی شکر و سپاس را برای بندگان خویش می‌پسندد، این است که: شکر سبب سعادت و خوشبختی آن‌ها در دنیا و آخرت است «و هیچ بردارنده‌ای بار دیگری را بر نمی‌دارد» یعنی: هیچ کس که حامل گناهان است، گناه شخص دیگری را بر نمی‌دارد بلکه هرکس مسئول عمل خویش است «آن‌گاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان است» در روز قیامت «و شما را به آنچه می‌کردید» از خیر و شر «آگاه می‌گرداند، هرآینه او به راز سینه‌ها» یعنی: به آنچه که دلها نهان و پوشیده می‌دارند «داناست» پس چگونه به آنچه که مردم نمایان و آشکار می‌سازند، دانا نیست؟!

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوًا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّیُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَنَّعَ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ﴿۸﴾﴾.

«و چون به انسان» کافر «رنجی برسد» هر رنج و زبانی که باشد؛ از بیماری، یا فقر، یا بیم و هراسی «پروردگارش را - انابت کنان به سوی او - می‌خواند» یعنی: او را در حالی می‌خواند که فقط به سوی او رجوع و استغاثه کرده و نیایش غیر او را فرومی‌گذارد و از او می‌خواهد تا به فریادش رسیده و رنج و سختی‌ای را که بر وی فرود آمده است، دفع کند «سپس چون از سوی خویش به او نعمتی عطا کند» و او را مالک آن نعمت گرداند. اعراب می‌گویند: «خوله الشیء»، یعنی او را مالک آن چیز

گردانید «فراموش می‌کند که پیشتر چه دعایی به درگاه او داشت» یعنی: در وقت نعمت، رنجی را فراموش می‌کند که پیش از مالک شدن آن نعمت، در رفع آن به بارگاه خدای سبحان زاری و التماس می‌کرد. به قولی دیگر معنی این است: او پروردگارش را در وقت سختی و رنج می‌خواند و به‌سویش زاری و تضرع می‌کرد ولی در وقت نعمت فراموشش کرده و سپس از این فراموشی هم به مرحله خطرناکتری گذر می‌کند که شرک آوردن به آن ذات سبحان است. و این است معنی فرموده وی: «و برای خدا همتیانی قرار می‌دهد» یعنی: شرکایی از بتان یا غیر آن‌ها را به پرستش می‌گیرد «تا دیگران را هم از راه او گمراه سازد» یعنی: تا مردم را از راه خدا ﷻ که همانا اسلام و توحید است، گمراه سازد «بگو: اندکی به کفرت برخوردار شو» یعنی: به بهره‌مندی‌ای اندک، یا اندک‌زمانی از آن برخوردار شو زیرا بهره دنیا اندک است «که بی‌گمان تو از دوزخیانی» یعنی: پایان کارت در نزدیک زمانی، به دوزخ می‌انجامد.

﴿أَمَّنْ هُوَ قَنِيتْ ءَانَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۶﴾﴾

آیا چنین کسی بهتر است: «یا آن کسی که در طول ساعت‌های شب قانت است» یعنی: آیا این مشرک غافل ناسپاس در حال و مال کار خود، بهتر و نیکوتر است، یا کسی که به خداوند ﷻ مؤمن بوده و در ساعت‌ها و پاس‌هایی از شب - در اول، اوسط و آخر آن - برای خدای خویش ایستاده است و نماز و نیاز گزارده و بر این کار استمرار می‌ورزد لذا او فقط به خواندن خدای سبحان در هنگام فرود آمدن رنج و زیان بر خود اکتفا نمی‌کند بلکه خدای ﷻ را پیوسته یاد کرده و او را در هر حالی به یگانگی می‌خواند «در سجده و قیام» یعنی: در سجده و قیام نماز شب (تهجد) «از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگار خود را امید دارد؟» و بدین گونه، میان خوف و رجاء جمع می‌کند، خوف و رجائی که در قلب هیچ کسی جمع نمی‌شوند جز این‌که آن شخص را به ساحل رستگاری می‌رسانند؟.

به قولی: در عبارت آیه مبارکه جمله‌ای محذوف است پس تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا این انسان مؤمن، همانند کسی است که چیزی از این‌ها را انجام نمی‌دهد؟ هرگز چنین نیست. علما در باب خوف و رجاء گفته‌اند: «باید در حال احتضار، بر انسان رجاء و امید غالب باشد». چنان‌که در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه

آمده است که گفت: رسول خدا ﷺ بر بالین مردی که در سكرات موت بود حاضر شدند پس به او فرمودند: «خود را چگونه می‌یابی؟» گفت: «در میان امید و بیم». فرمودند: «لا یجتمعان فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن، إلا أعطاه الله ﷻ الذي یرجو وأمنه الذي یخافه». «بیم و امید در مانند همچو موقفی در بنده‌ای جمع نمی‌شوند، جز این که خدای ﷻ به او آنچه را که امید می‌دارد، عطا می‌کند و از آنچه که بیم می‌دارد، ایمنش می‌گرداند».

«بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟» مراد: علما و جهال‌اند. پس همان گونه که عالمان و جاهلان برابر نیستند همچنین عابدان و عاصیان برابر نیستند. ابوحیان می‌گوید: «در آیه مبارکه دلالتی است بر فضیلت قیام شب و این که قیام شب از قیام روز برتر است». همو می‌گوید: «آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که کمال انسان در این دو مقصود محصور است: علم و عمل». قانت: کسی است که بر طاعت مداومت ورزد «فقط خردمندانند که پند می‌گیرند» یعنی: فرق میان علما و جهال را فقط عاقلان می‌دانند و بس.

ابن ابی‌حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عمر ؓ روایت کرده است که فرمود: این آیه در شأن عثمان بن عفان ؓ نازل شد. ابن‌کثیر می‌گوید: «عجیب نیست که آیه کریمه در شأن عثمان ؓ نازل شده باشد زیرا او بسیار نماز شب (تهجد) می‌گزارد و در شب بسیار قرآن می‌خواند تا بدانجا که بسا می‌شد تمام قرآن را در یک رکعت می‌خواند. چنان که شاعر گفته است: «یقطع اللیل تسبیحا وقرآنا: عثمان ؓ شب - تمام شب - را به تسبیح و قرائت قرآن سپری می‌کرد». اما ابن‌عباس ؓ گفته است: «آیه کریمه درباره ابن مسعود، عمار بن یاسر و سالم - برده آزاد شده ابوحذیفه - ﷺ نازل شد».

﴿قُلْ یَعِبَادِ الَّذِینَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا یُوفَى الصَّالِحُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ ﴿۱۱﴾﴾

«بگو» ای محمد ﷺ این سختم را به بندگانم: «ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، از پروردگارتان پروا بدارید» با به‌جا آوردن اوامر و اجتناب از نواهی وی «برای کسانی که در این دنیا نیکوکاری کرده‌اند، پاداش نیکوست» در آخرت؛ با بهشت. یا پاداش نیکوست در دنیا؛ با سلامتی، عافیت، پیروزی و غنیمت «و زمین خدا فراخ است»

یعنی: باید چنین کسی به آن جایی هجرت کند که در آن طاعت خداوند جَلَّ و عمل به اوامر و ترک منہیات وی برایش ممکن باشد. مجاهد می گوید: «چون به سوی معصیت خداوند جَلَّ فراخوانده شدید، از آن بگریزید». «جز این نیست که صابران، مزد خود را به تمامی بی حساب داده می شوند» یعنی: خداوند جَلَّ مزدشان را در مقابل صبرشان به تمامی و بدون حساب می دهد. بدون حساب: یعنی به مقداری که هیچ شمارنده ای آن را به حد و مرزی محدود نمی تواند کرد و هیچ حسابگری آن را در حساب نمی تواند آورد. البته قضای الهی بر انسان ناشکیبا و بی صبر هم - چه بخواید چه نخواهد - نازل می شود اما او پاداش و مزدی را که هیچ کس حدومرزی برای آن تعیین کرده نتوانسته و مقدار آن را نمی شناسد، از دست داده است پس در واقع، این انسان نگونبخت، بر مصیبت خود مصیبت دیگری را نیز افزوده و در عین حال، جز بی قراری و جزع و فزع، هیچ دستاورد دیگری هم نداشته است.

در حدیث شریف به روایت حسین رضی اللہ عنہ آمده است که فرمود: از جدم رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شنیدم که فرمودند: «أد الفرائض تكن من أعبد الناس، وعليك بالقنوع تكن من أغني الناس، يا بني، إن في الجنة شجرة يقال لها: شجرة البلوي، يؤتي بأهل البلاء فلا ينصب لهم ميزان ولا ينشر لهم ديوان، يصب عليهم الأجر صبا». «فرزند عزیزم! فریاض را ادا کن تا از عابدترین مردم باشی و قناعت پیشه کن تا از توانگرترین مردم باشی. فرزند عزیزم! همانا در بهشت درختی است که آن را درخت بلوی می گویند: اهل بلا [در روز قیامت] احضار می شوند پس نه میزان (ترازویی) برایشان برپا می شود و نه دفتر و دیوان (حسابی) برایشان نشر و پخش می گردد. بلکه مزد و پاداش بر آنان به ریختنی (بی حساب) ریخته می شود. سپس آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم این آیه کریمه را تلاوت کردند: ﴿إِنَّمَا يُؤَقِّ

الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ۱۰].

﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ ﴿١٧﴾

«بگو» ای محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم «همانا من فرمان یافته ام که خدا را - درحالی که دینم را برای او خالص ساخته ام - بپرستم» یعنی: فرمان یافته ام که او را به عبادتی پاک و پیراسته از شرک و ریا و غیر این از شائبه ها، عبادت کنم.



﴿وَأَمْرٌ لِأَنَّ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾.

«و فرمان یافته‌ام به این که نخستین مسلمانان» از این امت «باشم» و چنین هم بود زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله اولین کسی بودند که با دین قوم‌شان مخالفت کرده و به سوی توحید و یکتا پرستی دعوت کردند.

﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾.

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله به این مشرکان بت پرست «من اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم» با فرو گذاشتن اخلاص در عبادتش و با ترک یکتا پرستی و ترک دعوتی که باشرک و گمراهی و گمراهسازی در ستیز می‌باشد، در آن صورت «از عذاب روزی عظیم» و سهمگین «می‌ترسم» که عذاب روز قیامت است.

﴿قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي﴾.

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله «خدا را می‌پرستم» نه غیر وی را - نه استقلالاً و نه به مشارکت «درحالی که دینم را برای او خالص می‌گردانم» یعنی: پرستش من خالص برای خدا صلی الله علیه و آله بوده و هرگز به شائبه شرک و ریا و دیگر شائبه‌ها آلوده نیست و از این آرایش‌ها کاملاً پاک و پیراسته است.

﴿فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِّنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَّا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾.

«پس شما هم هر چه را غیر از او می‌خواهید» که بپرستید «بپرستید» این دستور، برای تهدید، توبیخ و کوبیدن آن‌هاست. یعنی: بدانید که به‌زودی در برابر اعمالتان مورد مجازات قرار می‌گیرید. سپس آنان را از فرجام زیانکاری روز قیامت هشدار داده و می‌فرماید: «بگو: زیانکاران در حقیقت کسانی‌اند که به خود و خانواده‌شان در روز قیامت زیان رسانده‌اند» یعنی: زیانکاران کامل و واقعی این گروه‌اند زیرا کسی که به دوزخ درآمد، هم خودش را در زیان افکنده و هم خانواده‌اش را باخته و در زیان افکنده است، چه اگر خانواده وی از اهل بهشت باشند، او نعمت انس و همدمی با آنان را از دست داده است و اگر از اهل دوزخ باشند، این او بوده که آن‌ها را به این حال و روز بد درافکنده است «آری! این همان خسران آشکار است» زیرا در بزرگی خود به چنان حد و حجمی بالغ گردیده

که فوق آن دیگر حد و پایانی متصور نیست زیرا این خسارت، هیچ مجالی برای تعویض ندارد.

﴿لَهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَعْبُدُونَ فَاتَّقُونَ﴾

«برایشان از بالای سرشان ظللی از آتش است» ظلل: طبقات و چترهای آتش است که از فراز سرشان برآنان شعله می‌کشد «و از زیر پایشان نیز ظللی است» یعنی: طبقات و چترهایی از آتش است. طبقات زیرینشان را نیز «ظلل: سایبان» نامید زیرا طبقات زیرین هم بر دوزخیان سایه می‌افکنند، چه در هر طبقه‌ای از طبقات دوزخ گروهی از گروههای کفار قرار دارند و هیچ طبقه‌ای از وجودشان خالی نیست. البته خبر دادن از این عذاب سختی که خواه‌ناخواه بر دوزخیان آمدنی است، برای آن است که بندگان از نافرمانی حق تعالی بازایستند «این» طبقات و لایه‌های چندگانه دوزخ «همان کیفری است که خداوند بندگان خویش را به آن بیم می‌دهد» تا به او ایمان آورده و از او پروا بدارند: «ای بندگان من! پس از من پروا بدارید» یعنی: از عذاب و خشم من بترسید. این هشدار و تنبیه، نعمتی بزرگ است که برآمده از فیض رحمت خداوند ﷻ و فضل وی می‌باشد تا مردم به عذاب وی غافلگیر نشوند زیرا گفته‌اند: «ولقد أَعْزَمُ مَنْ أُنذِرَ: هرکس هشدار داد، عذر را نمایاند و حجت را تمام کرد».

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطُّغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ﴾

«و کسانی که از طاغوت پرهیز کردند از این‌که آن را بپرستند» یعنی: از پرستش بتان و شیطان پرهیز کرده و عبادت خویش را برای خدای ﷻ مخصوص ساختند. طاغوت: بر واحد و جمع اطلاق شده و پرستش بتان و شیطان‌ها را دربر می‌گیرد. «و به‌سوی الله بازگشتند» و اعراض‌کنان از غیر وی به پرستش وی روی آوردند «ایشان را مژده باد» به ثواب و پاداش عظیم بهشت. این بشارت، یا بر زبان پیامبران ﷺ به آنان داده می‌شود، یا در هنگام فرارسیدن مرگ، یا در هنگام رستاخیز و برانگیختن مجددشان.

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول این آیه از زیدبن اسلم رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره سه تنی نازل شد که در جاهلیت نیز (لا اله الا الله) می گفتند و به توحید خداوند جل جلاله معترف و مقرر بودند، آن‌ها عبارت بودند از: عمروبن نفیل، ابوذر غفاری و سلمان فارسی رضی الله عنه «پس مژده بده به آن بندگان من که سخن را می شنوند و از نیکوترین آن پیروی می کنند» یعنی: به آنان که سخن حق - از کتاب خدا جل جلاله و سنت رسول وی - را می شنوند و از نیکوترین آنچه که بدان فرمان یافته اند، پیروی می کنند و به آنچه که در آن است، عمل می نمایند. به قولی: مراد از آنان: کسانی اند که سخنان نیک و بد - هردو - را می شنوند آن گاه سخن نیک را نقل کرده و به آن تکلم می کنند و خود را از سخن زشت بازداشته و به آن تکلم نمی کنند. یعنی: با شنیده های خود نقادانه برخورد می کنند «اینانند که الله آنان را هدایت کرده و اینانند همان خردمندان» یعنی: اینانند کسانی که خداوند جل جلاله آن‌ها را در دنیا و آخرت به حق رسانیده و هم اینانند صاحبان خردهای ناب و سالم.

از جابر بن عبدالله در بیان سبب نزول آیه روایت شده است که فرمود: چون آیه ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ﴾ در وصف بهشت نازل شد، مردی از انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! من هفت تن برده دارم و اینک برای هر دری از درهای بهشت، برده ای را آزاد کردم. پس آیه: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ﴾ [الزمر: ۱۷]. درباره وی نازل شد. اما چنان که بارها در این تفسیر شریف ذکر کرده ایم: اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب لذا آیه کریمه شامل تمام مؤمنان واجد این اوصاف در هر زمان و مکانی می شود.

﴿أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ﴿۱۹﴾﴾ [الزمر: ۱۹].  
«پس آیا کسی که کلمه عذاب بر وی ثابت شد، آیا تو آن دوزخی را خلاص توانی کرد؟» کلمه عذاب در اینجا، این فرموده خداوند جل جلاله به ابلیس است: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۵﴾﴾ [ص: ۸۵] که تفسیر آن گذشت.

مراد آیه: تسلیت گفتن و دلجویی از رسول خدا صلی الله علیه و آله است زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله به ایمان آوردن قوم خود سخت مشتاق بودند پس خدای عز و جل با این آیه به ایشان فهماند که: هرکس قضای الهی بر وی سبقت گرفته و وعده عذاب بر وی ثابت و لازم شود،

ایشان نمی‌توانند وی را از عذاب برهانند؛ به این‌که وی را در دنیا مؤمن گردانیده، یا در روز قیامت از دوزخ بیرونش آورند. یعنی: ای پیامبر ﷺ! پس هیچ علت و انگیزه‌ای برای این امر وجود ندارد که تو خود را از اندوه ایمان نیاوردنشان هلاک گردانی.

﴿لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرْفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرْفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۗ وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ ﴿۲۰﴾﴾ [الزمر: ۲۰].

«لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، برای ایشان غرفه‌هایی است که بر فراز آن‌ها غرفه‌های دیگری بنا شده است» زیرا بهشت درجاتی دارد که بعضی از آن‌ها بر فراز بعضی دیگر قرار دارند و در محکم‌سازی زیربنا و نیرومندی ساخت و ساز، مانند ساختمان منازل اعمار گردیده‌اند، هرچند که منازل دنیا نسبت به آن‌ها چیزی به حساب نمی‌آید. چنان‌که دوزخ نیز دارای درکاتی است فرودین که بعضی از آن‌ها در زیر بعضی دیگر قرار دارند «جویباران از زیر آن‌ها» یعنی: از فرودست آن غرفه‌ها «روان است» که جاری بودن این جویبارها، نشانه کمال بهجت و خرمی و فرونی صفا و رونق آن‌هاست «این وعده خداست، خدا خلاف وعده نمی‌کند» پس وعده او خواه‌ناخواه آمدنی است.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرْتَهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطْلًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۲۱﴾﴾ [الزمر: ۲۱].

«مگر ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فرورستاد» یعنی: از ابر بارانی را نازل کرد. شعبی و سعیدبن جبیر می‌گویند: «هرآبی که در زمین است، اصل آن از آسمان می‌باشد». «پس آن را به چشمه‌هایی که در دل زمین است راه داد» یعنی: پس آن آب را در دل زمین درآورد و اسکان داد؛ همانند جریان یافتن خون در عروق بدن. ینبوع: چشمه آب و دیگر مکان‌هایی است که از آن‌ها آب می‌تراود و برمی‌جوشد «آن‌گاه به وسیله آن، کشتزاری را که رنگهای آن گوناگون است، بیرون می‌آورد» یعنی: به وسیله آن آب، کشت و محصولی را از زمین بیرون می‌آورد که اقسام و انواع گوناگونی دارد - از زرد و سبز و سفید و سرخ و بنفش و نارنجی و غیره - یا اگر مراد از الوان، اصناف باشد، معنی این است: انواع گندم و جو و غیره را به وسیله آن آب بیرون می‌آورد «سپس می‌خشکد» آن کشت «آن‌گاه آن را زرد می‌بینی» بعد از سبزی و

خرمی و رونق و زیبایی آن، به طوری که سبزی و طراوت آن همه از میان رفته است «سپس آن را ریزه ریزه می گرداند» یعنی: آن را خورد و درهم شکسته و پاشان می کند «قطعا در این امر برای صاحبان خرد پندی است» یعنی: در آنچه گذشت؛ از فرود آوردن آب و برآوردن کشت، موعظه و اندرزی است که صاحبان خردهای سالم از آن بهره می گیرند زیرا می دانند که حال زندگانی دنیا - در سرعت انقطاع، نزدیکی انقضا و فناى طراوت و تازه گی خود - نیز مانند حال این کشت است و بنابراین، برای صاحبان خرد در این امر شکی باقی نمی ماند که خداوند عَلَّمَ بر بعث و حشر و نشر قادر و تواناست.

خلاصه این که: آیه کریمه مثلی برای حال دنیاست، که هر شخص صاحب عقل سلیم، آینده نگر، دوراندیش، ژرف بین و اندیشمندی که از سر بیداری و هوشیاری، به آینده حتمی خود نگاهی ژرف می اندازد، از آن درس و پند می گیرد.

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ ۗ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِم مِّن

ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۲۲﴾ [الزمر: ۱۲۲].

«پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده کرده» یعنی: قلبش را برای اسلام فراخ گردانیده - از حیث این که سینه محل قلب است و قلب منبع روح می باشد - چنین کسی البته اسلام را پذیرفته و به هدایت آن راه یافته است.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: ما اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

پرسیدیم که خداوند عَلَّمَ فرموده است: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾، پس ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! سینه انسان مؤمن چگونه انشراح می یابد و گشاده می گردد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «چون نور به قلب وارد شد، قلب باز می شود و انشراح می یابد». گفتیم یا رسول الله! نشانه این انشراح چیست؟ فرمودند: «الإِنَابَةُ إِلَيَّ دَارِ الْخُلُودِ وَالتَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالإِسْتِعْدَادُ لِمَوْتٍ قَبْلَ نَزْوَلِهِ». «نشانه این انشراح: رجوع و انابت به سوی سرای جاودانگی، آرامش یافتن و جاتهی کردن از سرای فریب و غرور و آمادگی برای مرگ قبل از فرود آمدن آن است». «و در نتیجه او» به سبب این گشادگی و انشراح صدر «برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می باشد؟» که آن نور، عبارت از نور معرفت و راهیابی به سوی حق است که بر وجود وی فیضان می کند. آری! آیا این انسانی که سینه اش سینای معرفت شده و قلبش برای حق باز و گشاده گشته، مانند کسی است

که دلش - به سبب گزینش و انتخاب بد وی - سخت گردیده و در تاریکی‌های گمراهی و بلیات جهالت فرورفته و در آن دست‌وپا می‌زند؟ هرگز نه! پس در این آیه، صنعت ایجاز به کار رفته و در آن یک جمله محذوف است زیرا سیاق آیه بر جمله محذوف دلالت می‌کند. آیه (۲۴) نیز همانند آن است.

«پس وای بر کسانی که دل‌هایشان از یاد کردن الله سخت است» آن‌ها همه کسانی‌اند که قلبشان سخت و خشن شده و پذیرش ذکر الله ﷻ را برنتابیده و قساوت یافته است؛ ذکری که شایسته است تا سینه‌ها برای آن باز گردند و انشراح یابند.

در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا تکثروا الكلام بغیر ذکر الله، فان كثرة الكلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب وإن أبعد الناس من الله القلب القاسی». «به غیر ذکر الله ﷻ بسیار سخن نگوئید زیرا سخن گفتن بسیار در غیر ذکر الله ﷻ، قسوت و سختی‌ای برای قلب است و قطعاً دورترین مردم از الله ﷻ کسی است که قلبی سخت داشته باشد». همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قال الله تعالی: اطلبوا الحوائج من السحاء فإني جعلت فيهم رحمتي ولا تطلبوها من القاسية قلوبهم فإني جعلت فيهم سخطي». «خداوند متعال فرمود: حوائج و نیازمندیهای خود را از اشخاص نرم‌دل و بخشاینده طلب کنید زیرا من رحمت خویش را در ایشان قرار داده‌ام و آن را از افراد سنگدل نخواهید زیرا من خشم خویش را در ایشان قرار داده‌ام». «اینانند که در گمراهی آشکار هستند».

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: به آن حضرت گفتیم یا رسول‌الله! ما چون شما را می‌بینیم دل‌هایمان نرم می‌شود و از اهل آخرت می‌گردیم اما وقتی از شما جدا می‌شویم، دنیا ما را خوش می‌آید و زنان و فرزندانمان را می‌بوییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر شما در همه احوال بر همان حالی قرار داشته باشید که نزد من بر آن قرار دارید، قطعاً فرشتگان با دست‌هایشان با شما مصاحفه می‌کنند و در خانه‌هایتان به دیدارتان می‌آیند و اگر شما گناه نکنید، قطعاً خدای صلی الله علیه و آله مردمی را می‌آورد که گناه کنند تا بر آنان بیامرزد». گفتیم: یا رسول‌الله! به ما از بهشت بگوئید که ساختمان آن چیست؟ فرمودند: «خشتی از طلا و خشتی از نقره است، سنگفرش آن مشک تیزبوی، سنگریزه آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران است، هرکس به آن

درآید متنعم می‌شود و در رنج نمی‌افتد، جاودانه می‌شود و نمی‌میرد، نه جامه وی کهنه می‌شود و نه جوانی وی از بین می‌رود. سه کس اند که دعای آن‌ها رد نمی‌شود: امام (زامدار) عادل، روزه‌دار تا آن‌گاه که افطار کند و دعای مظلوم...».

﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ﴾ (۲۳)

«خدا بهترین حدیث را نازل کرده است» که قرآن است. حق تعالی در این آیه قرآن را «حدیث» نامید زیرا رسول وی ﷺ خطاب به قوم خویش با قرآن سخن می‌گفتند و آنچه را که از قرآن بر آن حضرت نازل می‌شد، به آنان خبر می‌دادند. آری! قرآن بهترین سخنان است زیرا در آن برکات و خیراتی بی‌نهایت وجود دارد «کتابی است متشابه» یعنی: بعضی از قرآن با بعض دیگر آن - در زیبایی، محکمی، صحت معانی، قوت مبانی و رسیدن تا برترین درجات بلاغت - شباهت و همگونی دارد «و» کتابی است «مکرر» یعنی: داستان‌ها، اندرزاها و احکام در آن تکرار می‌شود چنان‌که آیات آن نیز در تلاوت تکرار می‌شود پس قرآن شنونده‌اش را ملول و خواننده‌اش را دل‌تنگ نمی‌کند «کسانی که از پروردگارشان خشیت دارند، پوست بدنشان از آن به‌لرزه می‌افتد» اعراب می‌گویند: «اقشعرجله»؛ آن‌گاه که پوست بدن شخص از ترس، یا از سردی هوا منقبض گردد و موی خیز شود. زجاج می‌گوید: «چون آیات عذاب خوانده شود، پوست‌های تن ترسندگان از خدا ﷻ، به‌لرزه درآمده و موی بر اندام آنان راست می‌شود». «سپس پوست‌هایشان و دل‌هایشان به یاد خدا» یعنی: با به یاد آوردن رحمت و ثواب و بهشت وی «نرم می‌شود» قتاده می‌گوید: «این وصف اولیای خدا ﷻ است. خداوند ﷻ ایشان را به این وصف که: در آغاز پوست‌هایشان به‌لرزه درمی‌آید، سپس دل‌هایشان به‌یاد خدا ﷻ آرام می‌گیرد، توصیف کرد. نه به این وصف که عقل‌هایشان از بین رفته و بیهوشی بر آنان دست می‌دهد! پس، از این امر به این حقیقت می‌رسیم که خود را در هنگام ذکر خدا ﷻ به غش و بیهوشی انداختن، خصیصه اهل بدعت است و بیهوشی و غش از شیطان می‌باشد». اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنها می‌گوید: «چون بر یاران پیامبر ﷺ قرآن خوانده می‌شد - چنان‌که خداوند ﷻ توصیف‌شان کرده است - چشم‌هایشان اشکبار گشته و پوست‌هایشان

به لرزه درمی آمد. به وی گفته شد: اما امروز مردمانی هستند که چون بر آنان قرآن خوانده شود، یکی از آنان بیهوش بر زمین می افتد، (و نعره می کشد)! گفت: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم: پناه می برم به خدا از شیطان رانده شده!».

«این» قرآن «هدایت الله است، هرکه را بخواهد به آن راه می نماید و هرکه را خدا گمراه کند، او را هیچ راهبری نیست» به سوی حق. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه می گوید: «گروهی از اصحاب رضی الله عنهم گفتند: یا رسول الله! به ما با سخنان شیرین و نیکو از اخبار روزگاران حدیث بگوئید پس نازل شد: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾ [الزمر: ۲۳].

﴿أَمَّن يَتَّقِي بَوجَهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴾

«پس آیا آن کس که» به جای دست‌ها «با چهره خود سختی عذاب رز قیامت را دفع می کند» مانند کسی است که از عذاب ایمن است؟ یعنی: آیا کسی که در روز قیامت چهره خویش را در برابر عذاب سپر قرار داده و در عذاب به سختی جان می کند، مانند کسی است که از آن در امان است و چیزی از این عذاب بر او فرود نمی آید و نیازی به این ندارد که چهره خویش را در برابر عذاب سپر قرار دهد بلکه از هر آفتی در امان بوده و در بهشت خداوند جَنَّاتِ آرام و مطمئن به سر می برد؟ در این آیه نیز صنعت «ایجاز» به کار رفته و به ذکر یکی از دو نوع، از ذکر دیگری اکتفا شده است «و به ستمگران گفته می شود: وبال آنچه را که می کردید، بچشید» یعنی: بچشید جزای کار و کردار خود را.

﴿كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَتْهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾

«کسانی هم که پیش از آنان بودند، تکذیب پیشه کردند» یعنی: کسانی که پیش از کفار معاصر با حضرت محمد صلی الله علیه و آله است بودند، نیز پیامبران‌شان را تکذیب کردند «و از آنجا که حدس نمی زدند عذاب بر آنان آمد» یعنی: عذاب از جهتی بر آنان آمد که آمدن عذاب را از آن جهت هیچ تصور نمی کردند و آن را محاسبه نکرده بودند. یعنی: نزول عذاب در هنگام احساس ایمنی و غفلتشان بود.

﴿فَأَذَاهُمْ اللَّهُ الْحِزْبِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْعَذَابِ الْآخِرَةِ أَكْبَرَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾



«پس خدا خفت و خواری» و ذلت و پستی «را در زندگانی دنیا به آنان چشانید» با مسخ و خسف (فروبردن) آنان به زمین و با کشتن و به اسارت درآوردن و غیر این‌ها از انواع عذاب «و اگر می‌دانستند» یعنی: اگر آن‌ها از کسانی بودند که می‌دانستند و می‌اندیشیدند و به مقتضای علم خویش عمل می‌کردند؛ «قطعاً عذاب آخرت بزرگتر است» از عذاب دنیا زیرا عذاب آخرت در نهایت سختی قرار دارد، به اضافه این‌که دوامدار و مستمر نیز هست.

﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٧٧﴾﴾

«و برای مردم در این قرآن از هرگونه مثلی آوردیم» یعنی: از هرگونه مثلی که در کار دینشان به آن نیاز دارند «باشد که آنان پند گیرند» و عبرت اندوزند زیرا مثل، معنی را به ذهن نزدیک می‌کند.

﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٧٨﴾﴾

«قرآنی است عربی» یعنی: به زبان عربی روشن «بی هیچ کژی و کاستی‌ای» نه در آن - به‌وجهی از وجوه - اختلاف و تناقض و تضادی وجود دارد و نه شک و التباس و ابهامی. به‌قولی معنی این است: در آن هیچ خطایی از حیث لفظ و اعراب و دستور زبان نیست «باشد که آنان راه تقوی پویند» پس هشدارهای قرآن را جدی گرفته و وعده‌های آن را باور کنند.

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ

مَثَلًا ۚ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٧٩﴾﴾

«خدا مثلی زده است» زدن مثل: تشبیه حالی غریب به حال دیگری مانند آن است. آری! خداوند جَلَّالٌ برای مشرکی که بیشتر از یک خدا را می‌پرستد، مثل زده است؛ «مردی را» یعنی: برده‌ای مملوکی را «که چند مالک ناسازگار در او شرکت دارند» و به‌طور مشترک مالک آنند و میان خود بر سر تصاحب و بهره‌گیری بیشتر از آن، در ستیز و ناسازگاری و کشمکش به‌سر می‌برند «و مردی را که بی‌مدعی ویژه یک مرد است» یعنی: و برای شخص موحد و یکتاپرست، برده‌ای را مثل زده است که یک نفر مالک اختصاصی آن بوده و آن برده خالصاً ملک وی می‌باشد و هیچ شریکی با خود در ملکیت آن ندارد «آیا این دو در مثل باهم برابرند؟» یعنی: آیا این برده‌ای که برای یک گروه مختلف از شریکانی خدمت می‌کند که اخلاق آن‌ها باهم همگون

نیست، نیت و مقاصد آن‌ها نیز باهم در تضاد است و هر یکی از آنان او را به خدمت خویش کشانده و به این سو و آن سو می‌دواند و در نتیجه، آن برده بیچاره، خسته و رنجور می‌شود، با این وجود باز هیچ یک از آنان به خدمت وی هم راضی نیست، چرا که تمام تلاش و توان وی صرف او نشده است؛ خوب! آیا این برده مشترک میان چندین مالک، با آن برده‌ای که در خدمت یک شخص قرار دارد و دیگران بر سر خدمت وی هیچ کشمکش ندارند، برابر است؟ برده‌ای که چون از مولای یگانه خویش اطاعت کند از وی راضی است و اگر هم نافرمانی کند، از او درمی‌گذرد؟ شکی نیست که میان این دو برده، چنان تفاوت فاحش و آشکاری وجود دارد که هیچ عاقلی نمی‌تواند آن را انکار کند.

پس این است مثل و وصف کسی که خدای یگانه را می‌پرستد و مثل و وصف کسی که خدایان متعددی را به پرستش می‌گیرد.

«الحمد لله» ستایش برای الله ﷻ است در برابر اقامه حجت بر آنان و بر توفیق بخشیدن مؤمنان در راهیابی به سوی اسلام «نه! بلکه بیشترشان نمی‌دانند» این فرق آشکار و روشن را پس بدین جهت است که به خدای ﷻ شریک می‌آورند.

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾

«ای محمد! قطعاً تو می‌میری و آنان نیز می‌میرند» در این آیه به رسول خدا ﷺ و به دیگران خبر مرگشان داده شده است. پس آیه کریمه اعلامی است به صحابه ﷺ که پیامبر خدا ﷺ درخواهند گذشت زیرا برخی از آنان به این عقیده بودند که رسول خدا ﷺ نمی‌میرند. همین گونه در این آیه انگیزشی است به کفار قریش که: باید فرصت را مغتنم شمارند و به سوی ایمان و کسب رهنمودها و ارشادات رسول اکرم ﷺ شتاب ورزند زیرا اقامت آن حضرت ﷺ در میانشان اندک است و آن رسول انس و جان و راحت روح و روان و منبع وحی و ایمان، جاودانه در میانشان نمی‌باشد.

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴾

«سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد» یعنی: ای محمد ﷺ! تو با آنان مجادله و مرافعه می‌کنی و بر آنان حجت می‌آوری که پیام حق را به آنان ابلاغ کرده و بیم و هشدارشان داده‌ای و آنان نیز با آوردن عذرهای بی‌معنی،

با تو مجادله می‌کنند. یا معنی این است: مؤمن با کافر مجادله و مرافعه می‌کند، ظالم با مظلوم، هدایت‌شده با گمراه و ضعیف با متکبر چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. همچنین ابن‌کثیر می‌گوید: «هر چند سیاق این آیه درباره مؤمنان و کافران است اما اطراف نزاع‌ها در دنیا را نیز شامل می‌شود زیرا در آخرت صورت نزاع و مرافعه دنیایی آن‌ها از نو بر آن‌ها بازگردانیده می‌شود تا باهم مرافعه نمایند و در آنجا داور احکم الحاکمین است.» در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، زبیر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! آیا در آخرت خصومت و دعوی بر ما تکرار می‌شود؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «آری! به‌خاطر این‌که حق هر صاحب‌حقی به وی داده شود». در این هنگام زبیر رضی الله عنه گفت: پس در این صورت، کار بسیار دشوار است! همچنین در حدیث شریف آمده است: «در روز قیامت نخستین دو خصم، دو همسایه هستند».

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ وَ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾<sup>(۳۲)</sup>

«پس کیست ستمگرتر از آن کس که بر خدا دروغ بست» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از کسی نیست که بر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بر بسته و چنین بپندارد که او، فرزند یا شریک یا همسری دارد «و» کیست ستمگرتر از آن کس که «دین راست و درست را - چون بر او عرضه شد - تکذیب کرد؟» و این دین، عبارت از همان دین حقی است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از بارگاه خدا جل جلاله آورده‌اند؛ دینی که مردم را به‌سوی توحید فرامی‌خواند، آنان را به انجام فرایض شرعی فرمان می‌دهد، از محرمات نهی‌شان می‌کند و از بعث و حشر و نشر به آنان خبر می‌دهد. ابن‌کثیر می‌گوید: «هیچ کس از چنین انسانی که بر خدا دروغ بندد و دین راست و درست را - چون بر او عرضه شد - تکذیب کند، ستمکارتر نیست زیرا چنین کسی میان دوسوی باطل جمع کرده است: یکی دروغ بستن بر خداوند جل جلاله و دیگری دروغ بستن بر رسول وی صلی الله علیه و آله». بدین جهت، ذات ذوالجلال می‌فرماید: «آیا مثنوی کافران در دوزخ نیست؟» قطعاً در دوزخ است. مثنوی: محل اقامت و سکونت است.

﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾

«و آن کس که دین راست و درست را آورد» که او رسول مقبول ﷺ است «و آن کس که تصدیق کرد» که ایشان عبارت از پیروان رسول مقبول ﷺ هستند «آنانند که متقیانند» نه غیرشان. به قولی: مراد از کسی که سخن راست و درست را آورد، رسول خدا ﷺ و مراد از کسی که رسول خدا ﷺ را باور داشت و تصدیق کرد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه است. به قولی دیگر: مراد از «کسی که سخن راست و درست را آورد»، هرکسی است که به سوی یگانگی خداوند جل جلاله دعوت کرده و مردم را به سوی شریعت خدای جل جلاله ارشاد کند. ابن کثیر نیز همین معنی را بیان کرده است.

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ﴾

«برایشان هر چه بخواهند نزد پروردگارشان است» از بالا بردن درجات، دفع مضرات و کفاره نمودن گناهان و سیئات «این است پاداش محسنان» یعنی: کسانی که اعمال خویش را نیکو ساخته‌اند. در حدیث شریف آمده است: «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك». «احسان آن است که خدای جل جلاله را چنان پرستش کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، بی‌گمان او تو را می‌بیند».

﴿لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾

«تا خدا از آنان» یعنی: از متقیان «بدترین آنچه را که کرده‌اند بزداید» یعنی: پیامرزد. پس هرگاه بدترین اعمال‌شان را بر ایشان پیامرزد، قطعاً اعمالی را که در بدی پایین‌تر از آنهاست، به طریق اولی بر آنان می‌آمرزد «و تا پاداش‌شان را بر حسب نیکوترین آنچه می‌کردند بپردازد» یعنی: آنان را بر حسب نیکوترین اعمال‌شان پاداش دهد و ایشان را - از روی کرم و فضل خویش - در برابر اعمال بدشان مجازات نکند.

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ

مِنْ هَادٍ﴾

«آیا خدا بنده‌اش را بسنده نیست؟» مراد از بنده در اینجا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. ولی ابن کثیر می‌گوید: «یعنی خداوند جل جلاله برای کسی که او را می‌پرستد و بر او

توکل می کند، بسنده است». صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «مراد از (عبده) در این آیه، رسول اکرم ﷺ و تمام بندگان متوکل خداوند ﷻ هستند، به دلیل قرائت عباده: بندگان را - که قرائتی دیگر در این آیه است». «و» ای محمد ﷺ! مشرکان «تو را از کسانی که غیراویند می ترسانند» پس از خدایان و لشکرهای وهمی ای که تو را از آنها می ترسانند، نترس زیرا خداوند متعال تو را از آنچه که به تو زیان آور است، نگاه می دارد و خدایان باطل شان مالک این نیستند که به کسی سود و زبانی برسانند «و هرکه را خدا گمراه گرداند، برایش هیچ راهبری نیست» یعنی: هر کسی که قضای الهی بر گمراهی وی رفته باشد، او را هیچ هدایتگری نیست که به سوی الله راهنمایی اش کرده و از گمراهی بیرونش آورد.

عبدالرزاق از معمر در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که گفت: مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: یا از عیب جویی و دشنام دادن خدایان ما دست بردار، یا از آنان می خواهیم که تو را آشفته سر و دیوانه کنند! پس این آیه نازل شد. نقل است که چون رسول خدا ﷺ خالد بن ولید رضی الله عنه را برای شکستن بت «عزی» فرستادند، متولی آن بت به وی گفت: ای خالد! من بر تو از آسیب وی بیمناکم زیرا او نیرویی دارد که هیچ چیز بر وی پنجه افکنده نمی تواند. اما خالد بی اعتنا به این سخن، تبر را گرفت و آن را بر چهره آن بت چنان کوبید که خرد و ویرانش کرد. آن گاه بازگشت.

﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ﴿٣٧﴾﴾

«و هرکه را الله هدایت کند، هیچ گمراه کننده ای ندارد» که او را از راه هدایت بیرون برده و به گمراهی درافکند «مگر خدا غالب منتقم نیست؟» یعنی: قطعاً حق تعالی بر هر چیز غالب و مسلط است، اویی که با لهیب عذاب و تازیانه مجازات خویش، از نافرمانان انتقام می گیرد.

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٣٨﴾﴾

سپس خدای سبحان اعتراف مشرکان به این حقیقت را یادآور می شود که: چون از آفریننده کائنات مورد پرسش قرار گیرند، می گویند: او الله ﷻ است: «واگر از آنها

بپرسی» لام در «لئن» لام قسم است «که چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده؟ قطعاً می‌گویند: خدا» ولی به رغم این اعتراف، بتان را می‌پرستند پس عقل‌هایشان چگونه پرستش غیرآفریننده کل و شریک گردانیدن مخلوقی را با او در پرستش، پسندیده و قابل توجیه می‌داند؟ «بگو: چه تصور می‌کنید؛ اگر خدا در حق من بلایی خواسته باشد، آیا آنچه را به‌جای خدا می‌پرستید می‌توانند بلای او را دفع کنند؟» یعنی: آیا آن بتان بی‌جان قادر هستند که آن سختی و بلایی را که خداوند ﷻ بر من خواسته باشد، از من دور گردانند؟ «یا اگر در حق من خیری اراده کند، آیا آن‌ها می‌توانند رحمتش را بازدارند؟» به‌طوری که آن رحمت به من نرسد؟ رحمت: نعمت، برخورداری و رفاه است.

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ از مشرکان در این باره سؤال کردند اما آنان سکوت نمودند. پس آیه کریمه نازل شد. «بگو: خدا مرا بس است» در تمام امورم؛ اعم از جلب منفعت و دفع زیان و مشقت «اهل توکل تنها بر او توکل می‌کنند» نه بر غیر وی.

در حدیث شریف آمده است: «احفظ الله يحفظك، احفظ الله تجده تجاهك، تعرف إلى الله في الرخاء يعرفك في الشدة». «حق و حرمت الله ﷻ را نگهدار؛ او تو را حفظ می‌کند و نگاهت می‌دارد، حق و حرمت الله ﷻ را نگاه‌دار؛ او را در برابر خود می‌یابی، خدا ﷻ را در رفاه و نعمت بشناس (و یادش کن)، او تو را در سختی و بلا می‌شناسد (و از تو آن بلا را دفع می‌کند)». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من أحب أن يكون أقوى الناس فليتوكل على الله تعالى، ومن أحب أن يكون أغني الناس، فليكن بما في يد الله ﷻ أوثق منه مما في يديه، ومن أحب أن يكون أكرم الناس فليتنق الله ﷻ». «هر کس دوست دارد که قوی‌ترین مردم باشد، باید بر خداوند ﷻ توکل کند و هر کس دوست دارد توانگرترین مردم باشد، باید اعتماد او به آنچه در دست خدای لا است بیشتر از آن چیزی باشد که در دست خودش قرار دارد و هر کس دوست دارد که گرامی‌ترین مردم باشد، باید از خدای ﷻ پروا دارد».

﴿قُلْ يَقَوْمِ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَمِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٧﴾﴾

«بگو ای قوم من! شما بر مکانت خود» یعنی: بر روش و حالتی که بر آن قرار دارید؛ از دشمنی با دین و دعوت من «عمل کنید، من نیز عمل می‌کنم» یعنی: بر شیوه و

حالتی که بر آن قرار دارم «پس به زودی خواهید دانست بر چه کسی عذابی که رسوایش کند» و در دنیا خوارش گرداند، بعد از افتخار و استکبار به آن «فرودمی آید؟ و» به زودی خواهید دانست که «بر وی عذابی مقیم» یعنی: دائم و مستمر در سرای آخرت «فرودمی آید» که عذاب دوزخ است؛ در این هنگام است که این حقیقت بر وی آشکار می شود که خودش بر باطل و خصمش بر حق بوده است. چنان که خدای عَلَّمَ در بدر خوار و رسوای شان گردانید.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠١﴾﴾

«هرآینه ما این کتاب را برای مردم» یعنی: به خاطر آنان و برای بیان آنچه که بدان مکلف گردیده اند و برای محقق ساختن مصالح دنیوی و اخرویشان «به حق بر تو فروفرستادیم پس هرکس هدایت شد» یعنی: هرکس راه حق را شناخت و رهرو آن گشت «به سود خود هدایت شده است» و راهیابی وی به نفع خود وی است «و هرکس گمراه گشت» از راه حق «به زیان خویش گمراه می شود» یعنی: این گمراهی به زیان خود اوست و به دیگران متعدی نمی شود «و تو بر آنان وکیل نیستی» یعنی: تو نه مکلف به هدایت آنان هستی و نه مخاطب این کار بلکه بر تو فقط بلاغ است و بس و تو این مأموریت را به درستی انجام داده ای.

این آیه به آیه شمشیر «سیف» منسوخ است زیرا خداوند عَلَّمَ بعدا به رسول خویش فرمان داد که با اعراب تا آن گاه بجنگد که: (لااله الاالله) بگویند و به احکام اسلام عمل کنند.

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٠٢﴾﴾

«خداوند ارواح مردم را به تمامی قبض می کند» و آن ها را از بدن هایشان بیرون می آورد «به هنگام مرگ آن ها» یعنی: به هنگام فرا رسیدن اجل آن ها «و نیز روحی را که نمرده است، در موقع خوابش قبض می کند» یعنی: ارواحی را که نمرده اند - بدین معنی که اجل آن ها هنوز به سر نرسیده است - در خواب آن ها می گیرد «پس آن نفسی را که حکم مرگش را کرده، نگاه می دارد» و آن را به سوی جسدی که روح در آن قرار داشته، باز نمی گرداند «و آن دیگر را تا هنگامی معین باز پس می فرستد» یعنی: روح

شخص خوابیده‌ای را که هنوز اجلش به سر نرسیده، باز پس می‌فرستد و بیداری را به وی باز می‌گرداند تا در مدتی که زندگی برایش مقدر شده است، زنده بماند.

علما درباره «نفس» و «روح» اختلاف نظر دارند که: آیا این دو، یک چیز هستند یا دو چیز مختلف؟ ولی این رأی که این دو، یک چیز هستند، قوی‌تر است، به دلیل احادیثی که بر این امر دلالت می‌کند زیرا در این احادیث گاهی از «روح» به لفظ روح و گاهی به لفظ «نفس» تعبیر شده است. امام فخرالدین رازی می‌گوید: «نفس انسانی، عبارت از جوهر رخشان روحانی‌ای است که چون به بدن تعلق گیرد، پرتو و روشنی آن در تمام اعضا تجلی می‌کند - که این همان پدیده حیات است - و در هنگام مرگ، تعلق روح از ظاهر و باطن بدن قطع می‌شود - که این همان مرگ است - ولی در هنگام خواب، پرتو روح از ظاهر بدن قطع می‌شود نه از باطن آن. پس ثابت شد که مرگ و خواب هر دو از یک جنس‌اند مگر فرق آن‌ها در این است که مرگ، انقطاع روحی تام و کاملی است در حالی که خواب انقطاع ناقصی است از برخی وجوه نه از کل آن».

«قطعا در این امر» یعنی: در گرفتن ارواح و نگاه داشتن یا پس فرستادن آن‌ها «برای مردمی که» در این امر «اندیشه» و تدبر و تأمل «می‌کنند» و به وسیله آن بر یگانگی خداوند عَلَّامٌ و کمال قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ و بر همه چیز استدلال می‌نمایند «نشانه‌هایی است» عجیب و بدیع که بر یگانگی و قدرت عظیم پروردگار متعال، دلالت می‌کند زیرا گرفتن ارواح و نگاهداشتن یا پس فرستادن آن‌ها، برای پندپذیران، پندآموز و برای متذکران و اندیشه‌وران، یادآور خوبی است.

بدین‌گونه، خدای عَلَّامٌ از هر دو وفات یاد کرد؛ وفات کبری که همان مرگ است و وفات صغری که خواب می‌باشد. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لتموتن کما تنامون ولتبعثن کما تصحون». «قطعا چنان‌که به خواب می‌روید، می‌میرید و قطعا چنان‌که از خواب بیدار می‌شوید، برانگیخته می‌شوید». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چون یکی از شما بر بالین خواب خود جای می‌گیرد، باید آن را بیفشاند زیرا او نمی‌داند که چه چیز بر آن ملافه و بالین، جانشین وی شده است (یعنی از حشرات). سپس باید بگوید: «باسمک ربی وضعت جنی وباسمک أرفعه، إن أمسکت نفسي فارحمها وإن أرسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین».

«پروردگارا! به نام تو پهلویم را نهادم و به نام تو آن را



برمی‌دارم، اگر روحم را نگاه داشتی، بر آن رحم کن و اگر آن را به تنم باز پس فرستادی، آن رابه آنچه که بدان بندگان شایسته‌ات را حفظ می‌کنی، حفظ بفرما». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری از حدیفه رضی الله عنها آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون شبانگاه در خوابگاه خویش قرار می‌گرفتند، دست مبارک خود را در زیر رخسار خود نهاده و آن‌گاه می‌گفتند: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا». «بارالها! به‌نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم». و چون بیدار می‌شدند، می‌گفتند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». «سپاس خدایی را که ما را بعد از آن که می‌راند، زنده گردانید و به‌سوی اوست حشر و نشر ما».

ابن عباس رضی الله عنهما و غیر وی از مفسران در معنی آیه می‌گویند: «ارواح زندگان و مردگان در خواب باهم ملاقات می‌کنند و آن ارواحی که خدا جل جلاله بخواهد، همدیگر را شناخته و تعارف حاصل می‌کنند پس چون تمام آن‌ها بخواهند که به‌سوی اجساد خویش بازگردند، خداوند جل جلاله ارواح مردگان را نزد خود نگاه می‌دارد و ارواح زندگان را به‌سوی اجساد آن‌ها باز پس می‌فرستد».

﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>(۱۲)</sup>  
 «آیا غیر از الله برای خود شفاعت‌گرانی برگرفته‌اند؟» یعنی: آیا مشرکان جز خداوند جل جلاله خدایانی را به‌عنوان شفیع برای خود برگرفته‌اند تا برایشان نزد او شفاعت کنند؟ استفهام برای انکار است «بگو: آیا هرچند آن‌ها اختیار چیزی را نداشته باشند و تعقل نکنند؟» باز هم آن‌ها را به شفاعت می‌خوانید؟ یعنی: چگونه آن‌ها را نزد خداوند جل جلاله شفیع خویش برمی‌گیرید در حالی که آنان نه مالک شفاعتی هستند و نه مالک چیز دیگری؟ حتی چیزی از شفاعت یا غیر آن را درک و فهم نیز نمی‌کنند زیرا آنان جماداتی بی‌عقل و شعور بیش نیستند.

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾<sup>(۱۳)</sup>  
 «بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان «شفاعت، یکسره از آن خداست» پس چیزی از شفاعت برای دیگران نیست و کسی در آن راهی ندارد مگر این‌که شفاعتگر از کسانی باشد که خداوند جل جلاله او را برای شفاعت پسندیده باشد و مشفوع له نیز از کسانی باشد که خدای جل جلاله به شفاعت برای وی اذن دهد «فرمانروایی آسمان‌ها و

زمین مخصوص اوست» و هیچ کس مالک این نیست که در کار او بدون اذن و رضایش سخن بگوید «سپس به سوی او بازگردانیده می‌شوید» در روز قیامت؛ پس میان شما به عدل خویش حکم می‌کند و هرکس را در برابر عملش جزا می‌دهد.

﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ

دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾

«و چون خدا به تنهایی یاد شود» و خدایانشان همراه با وی یاد نشوند «دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، تنگ می‌گردد» و در نتیجه، از ذکر او تنفر می‌ورزند و می‌رمند. اشمئزاز: آن است که شخص از اندوه و نفرت پر شود و بر اثر آن، انقباض و تنگی‌ای در دل وی واقع شود که اثر آن بر چهره‌اش نمایان گردد.

سپس خداوند متعال خوشحالی و شادمانی آن‌ها را در هنگام یاد کردن بتانشان ذکر نموده و می‌فرماید: «و چون کسانی که غیر از او به پرستش گرفته شده‌اند، یاد شوند» آن‌ها خدایان پنداری‌ای مانند لات و عزی هستند «بناگاه آنان شادمانی می‌کنند» یعنی: از این یادآوری شادمان شده و در بهجت و خرمی قرار می‌گیرند. استبشار: پر شدن دل از شادی است تا بدانجا که پوست چهره از آن باز و بشاش گردد.

این واقعیتی که آیه کریمه بدان پرداخته است، درد و آفتی است که امروزه در عصر ما نیز شیوع پیدا کرده؛ زیرا چه بسا بیان حقایق ایمانی، آثار نفرت و اشمئزاز را بر چهره بسیاری به دنبال دارد؛ مثلاً اگر از این حقیقت که شفا فقط به دست بلاکیف خدا ﷻ است، پیروزی فقط به دست اوست و غیر این از سخنانی که بیانگر توحید محض است، سخن به میان آید، سست ایمانان منقبض می‌شوند اما اگر از تأثیر علوم، اسباب و ابزار کار بشری یاد کنید، ملاحظه می‌نمایید که چهره بسیاری باز و شکفته شده و آثار انبساط بر آنان هویدا می‌شود - نعوذ بالله من ذلک.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِيمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ حَكْمُ بَيْنَ عِبَادِكَ

فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٥١﴾

«بگو: بارالها! ای پدید آورنده آسمان‌ها و زمین، ای دانای نهان و آشکار، تو خود میان بندگان بر سر آنچه اختلاف می‌کردند، داوری می‌کنی» پس نیکوکار را در قبال نیکوکاری‌اش و بدکردار را در قبال بدکاری‌اش جزا می‌دهی زیرا با این پاداش و

مجازات توست که این حقیقت که: چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل است، آشکار می‌شود و فقط در پیشگاه توست که بساط اختلاف اختلاف‌کنندگان وجدال جدل‌کنندگان برچیده می‌شود.

در حدیث شریف به روایت مسلم و ابوداود از عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از طرف شب برای نماز و نیایش بر می‌خاستند، نماز خویش را با این دعا افتتاح می‌کردند: «اللَّهُمَّ رَبَّ جَبْرِيْلَ وَمِيكَائِيْلَ وَإِسْرَافِيْلَ، فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، اهْدِنِي لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ تُهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». «بارالها! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، ای پدیدآورنده آسمانها وزمین، ای دانای نهان و آشکار! تو میان بندگان در آنچه که در مورد آن اختلاف می‌کردند، داوری می‌کنی پس مرا بر آنچه از حق که در آن اختلاف شده است، به‌اذن خویش هدایت کن، بی‌گمان تو هرکه را بخواهی، به‌سوی راه راست هدایت می‌کنی». همچنین در حدیث شریف آمده است که چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد که در صبح و شام چه بخواند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: چون صبح و شام بر تو می‌آید و هنگامی که شبانگاه در خوابگاهت قرار می‌گیری، بگو: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكُهُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَشَرِّ الشَّيْطَانِ وَشَرِّكَه، أَنْ أَقْتَرِفَ عَلَيَّ نَفْسِي بِسُوءٍ، أَوْ أُجْرَه إِلَى مُسْلِمٍ». «بارالها! ای آفریننده آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار! معبودی جز تو نیست، پروردگار و مالک همه چیز تویی، به تو از شر نفس خود و شر شیطان و شرک آن پناه می‌برم؛ از این که بر زیان خودم مرتکب بدی‌ای شوم، یا آن بدی را به‌سوی مسلمانی بکشانم».

﴿وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾

«و اگر آنچه در زمین است یکسره از آن کسانی که ستم کرده‌اند باشد» یعنی: اگر تمام اموال و ذخایر دنیا از آن ستمگران باشد «و نظیرش نیز با آن باشد» یعنی: همانند آن از اموال و ذخایر نیز با آن ضمیمه باشد «قطعاً آن را برای رهایی خودشان از سختی عذاب روز قیامت خواهند داد» از بس که در این روز، عذاب خداوند جل جلاله بر آنان - به‌عنوان جزای ظلمشان - سخت و سهمگین است «و آنچه که حسابش را نمی‌کردند،

از سوی خدا برایشان آشکار می‌گردد» یعنی: از مجازات‌های الهی و خشم و شدت عذاب وی، چیزهایی بر آنان آشکار می‌شود که در گمان و حساب‌شان قرار نداشته است. مجاهد در تفسیر آن می‌گوید: «اینان در دنیا اعمالی را انجام داده بودند که گمان می‌کردند آن اعمال، اعمال نیکی است اما بناگاه دیدند که آن اعمال همه گناه بوده است».

﴿وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (۱۸)

«و کیفر آنچه کرده بودند» یعنی: جزای اعمال بد و نابکارشان؛ مانند شرک و ظلم بر اولیای خدا ﷺ «بر آنان آشکار می‌شود و آنچه را که بدان استهزا می‌کردند، آن‌ها را فرو می‌گیرد» یعنی: همان کیفری که رسول خدا ﷺ آن‌ها را بدان بیم می‌دادند، گریبانگیرشان شده و بر آن‌ها مسلط می‌شود.

﴿فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۱۹)

«و چون به انسان سختی‌ای برسد، مارا فرامی‌خواند» یعنی: شأن و حال انسان این است که چون بر او سختی و بلایی - مانند بیماری یا فقر یا غیر آن - برسد، خدای ﷻ را می‌خواند و به‌سوی او در رفع و دفع آن بلا و سختی، زاری و تضرع می‌کند «سپس چون نعمتی از جانب خود به او ارزانی داریم» و در خیری را به‌روی او بگشاییم «می‌گوید: جز این نیست که این نعمت بنا بر دانشی که در من است، به من داده شده» یعنی: بنا بر علمی که خودم به مشاغل و حرفه‌ها داشته‌ام، یا براساس خوبی و خیری که در من بوده است، یا بر اساس علم خداوند ﷻ به فضل و برتری من، این نعمت به من ارزانی شده است» نه چنان است بلکه آن آزمونی است» یعنی: نعمتی را که به وی داده‌ایم، بنا بر علل و عوامل پنداری او نیست بلکه دادن این نعمت به وی، آزمایش و امتحانی است که آیا شکر و سپاس می‌گزارد یا این‌که کفران و ناسپاسی می‌کند؟ «ولی بیشترشان نمی‌دانند» که این بخشیدن نعمت، استدراجی از جانب خداوند ﷻ و امتحانی برای آنان است که آیا بدانچه نزدشان است، شکر و سپاس می‌گزارند، یا کفران و ناسپاسی می‌کنند؟ هم بدین جهت، آنان غافلانه در نعمت‌های خدا ﷻ فرو می‌روند، بی‌آن‌که منعم حقیقی را حاضر و ناظر بدانند.

﴿قَدْ قَالهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (۲۰)

«هر آینه کسانی که پیش از آنان بودند» مانند قارون و دیگران «نیز این سخن را» که ما این نعمت را بر اساس علمی که داریم داده شده‌ایم «گفتند پس آنچه به دست آورده بودند» از متاع و بهره دنیا «بلا را از آنان دفع نکرد» بلکه عذاب الهی دامگیرشان شد.

﴿فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٥٦﴾﴾

«تا کیفر آنچه که مرتکب شده بودند» از بدی‌ها «به آنان رسید و کسانی از این گروه» یعنی: «از این امت» که ستم کرده‌اند» با شرک و کفر «به زودی نتایج سوء آنچه را که مرتکب شده‌اند، بدیشان خواهد رسید» چنان که به پیشینیان‌شان رسید؛ مانند قحطی و قتل و اسارت و قهر «و آنان عاجز کننده نیستند» یعنی: از عذاب خدا ﷻ توان گریز ندارند بلکه مرجع و بازگشت‌شان به سوی اوست و هر چه بخواهد - از کیفر و مجازات - با آن‌ها می‌کند.

﴿أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٧﴾﴾

«آیا ندانسته‌اند» از طریق مشاهدات‌شان «که خداست که روزی را برای هرکس که بخواهد» گشاده سازد «گشاده می‌گرداند و برای هرکس که بخواهد» روزی را تنگ گرداند «تنگ می‌گرداند؟ قطعاً در این امر نشانه‌هایی است» بزرگ و علاماتی است سترگ «برای مردمی که ایمان دارند» به این‌که رویدادها همه - اعم از گشاده کردن یا تنگ‌گردانیدن روزی و غیر آن از امور - از جانب خدا ﷻ است. اما کافران از دیدن این نشانه‌ها کورند.

﴿قُلْ يَاعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥٨﴾﴾

«بگو» ای محمد ﷺ از جانب من به بندگانم: «ای بندگان من» یعنی: ای بندگان مؤمن من! زیرا در عرف قرآن، این اضافه مخصوص به مؤمنان است. آری! ای بندگان مؤمن من: «که بر خود اسراف روا داشته‌اید» مراد از اسراف: افراط و زیاده‌روی در گناهان و ارتکاب بسیار آن‌هاست. «از رحمت خدا» یعنی: از مغفرت وی «نومید نشوید».

این آیه امیدبخش‌ترین آیه در کتاب خدا ﷻ است زیرا مشتمل بر بزرگترین بشارت حق تعالی برای بندگانش می‌باشد، چه همان‌گونه که ملاحظه می‌کنیم؛ حق تعالی در این آیه، اولاً - با هدف گرامیداشت و فزون ساختن بشارت به بندگان - ایشان را به خودش منسوب کرد، سپس ایشان را به زیاده‌روی در نافرمانی‌ها و ارتکاب بسیار گناهان موصوف ساخت آن‌گاه به دنبال آن، این زیاده‌روان افراطگر در معاصی را از نومییدی از رحمت خویش نهی کرد. و این خود دلالت می‌کند بر این امر که نهی از نومییدی، برای گنهکاران غیر مسرفی که در این عرصه زیاده‌روی نمی‌کنند، از باب اولی مورد نظر حق تعالی می‌باشد.

سپس حق تعالی عبارتی بیان می‌دارد که بعد از آن در این حقیقت جای هیچ‌گونه شک و تردیدی باقی نمی‌ماند: «در حقیقت خدا همه گناهان را می‌آمرزد» یعنی: اگر بخواهد، هرگونه گناهی را از هر نوعی که باشد، برای توبه‌کاران می‌آمرزد؛ جز شرکی که صاحبش از آن توبه نکرده باشد، به دلیل این فرموده حق تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ۖ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [نساء: ۴۸]. «در حقیقت خداوند نمی‌آمرزد این‌که به او شریک آورده شود ولی مادون آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد».

سپس این آمرزش خویش برای گناهان را با این عبارت مؤکد می‌گرداند: می‌آمرزد گناهان را «همه یکجا» وه! چه عظیم است این بشارت، بشارتی که دل‌های مؤمنان نیکوکار به آن آرام می‌گیرد و از بهجت و فرحت لبریز می‌شود «بی‌گمان او آمرزگار مهربان است» یعنی: حق تعالی بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و در هر دو وصف آمرزندگی و مهربانی، عنایت وی بی‌نهایت وسیع می‌باشد پس کسی که می‌پندارد نومیید کردن بندگان خدا ﷻ و دلسرد کردن‌شان از رحمت وی، برایشان بهتر از آن چیزی است که خداوند ﷻ خود آنان را بدان بشارت داده است، چنین کسی بی‌تردید مرتکب بزرگترین ستم شده و اشتباهی بس نادرست از وی سر زده است.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «بزرگترین آیه در کتاب خدا ﷻ: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [آل عمران: ۲]. در سوره «بقره/۲۵۵» و در سوره «آل عمران/۲» است، جامع‌ترین آیه در کتاب خدا ﷻ در باره خیر و شر، در سوره «نحل/۹۰» یعنی آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ است، امید بارتترین و گشایش آورترین آیه در قرآن کریم، در سوره «زمر» یعنی همین آیه است و استوارترین آیه در

کتاب خدا ﷻ در مورد تفویض و توکل، در سوره «طلاق/۳ - ۲»، یعنی این آیه است: (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۝ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)». ابن ابی حاتم از ابی‌الکنود روایت می‌کند: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه بر قاضی‌ای گذشت که در حال موعظه گفتن برای مردم بود پس درنگی کرد و آن‌گاه خطاب به وی گفت: ای واعظ! چرا مردم را از رحمت خدا ﷻ نومید می‌کنی؟ سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿قُلْ يٰعِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ﴾ [الزمر: ۵۳].

در حدیث شریف آمده است که چون ابویوب انصاری رضی الله عنه در آستانه وفات قرار گرفت، به اطرافیانش فرمود: تا هم‌اکنون چیزی را از شما پنهان می‌کردم که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام؛ اکنون آن را به شما اعلام می‌کنم: آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لو لا انکم تذنبن، لخلق الله ﷻ قوما یذنبون فیغفر لهم: اگر شما کسانی نبودید که مرتکب گناه می‌شدید، قطعاً خدای ﷻ گروهی را می‌آفرید که مرتکب گناه شوند تا بر آنان بیامزد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است: «کفارة الذنب الندامة». «کفاره گناه، پشیمانی است». همچنین در حدیث شریف به روایت ثوبان - برده آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «دوست ندارم که دنیا و آنچه در آن است را در برابر این آیه: ﴿قُلْ یٰعِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا﴾ [الزمر: ۵۳] به من بدهند. مردی گفت: یا رسول الله! پس کسی که شرک ورزیده است چه؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لحظه‌ای سکوت کرده و آن‌گاه فرمودند: «ألا و من أشرك، ثلاث مرات». «آگاه باشید، حتی آمرزیده می‌شود بر کسی که شرک ورزیده است. و سه بار این جمله را تکرار کردند». یعنی: کسی که شرک ورزیده و سپس از شرک خویش توبه کرده است، نیز مورد آمرزش قرار می‌گیرد.

بخاری و مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند که فرمود: جمعی از مشرکان مرتکب قتل و قتال و زنا و فحشایی بسیار شده بودند، سپس نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است آمده و گفتند: به‌راستی آنچه که تو می‌گویی و به‌سوی آن فرامی‌خوانی، بسیار زیبا و نیکوست اما آیا می‌توانی به ما خبر دهی که با این همه گناهی که مرتکب گردیده‌ایم، برای ما توبه‌ای است؟ آیا

برای آنچه که ما کرده‌ایم، کفاره‌ای وجود دارد؟ پس آیات (۷۰ - ۶۸) سوره «فرقان» و این آیه نازل شد.

﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾

آن‌گاه که خدای سبحان بندگان را به این امر مژده داد که او همه گناهان را می‌آمرزد، اینک آن‌ها را به بازگشت و انابت به سوی خود دستور می‌دهد: «و به سوی پروردگار خویش بازگردید و منقاد او شوید» با انجام دادن طاعات، پرهیز از معاصی، تسلیم شدن به فرمان و گردن نهادن به حکمش «پیش از آن که بر شما عذاب» دنیا «بیاید و دیگر یاری نشوید» اگر قبل از فرود آمدن عذاب توبه نکنید.

ذکر انابت و رجوع به سوی حضرت حق تعالی بعد از ذکر مغفرت، برای این است که هیچ طمع‌کاری در کسب مغفرت بدون توبه، طمع نبسته و بداند که توبه، شرطی لازم برای مغفرت است و مغفرت بدون آن حاصل نمی‌شود. و این یکی از قوانین عام الهی است - چنان که زمخشری گفته است.

﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً

وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾

«و پیش از آن که به طور ناگهانی و در حالی که حدس نمی‌زنید عذاب بر شما فرود آید» یعنی: پیش از آن که عذاب، شما را غافلگیر سازد در حالی که از رسیدن آن آگاهی نداشته باشید. به قولی معنی این است: پیش از آن که بناگاه بمیرید و در عذاب درافتید؛ «نیکوترین چیزی را که از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، پیروی کنید» که این نیکوترین چیز، قرآن است؛ پس حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بدانید و به اوامر آن پایبند و از منهیات آن پرهیزید. البته همه قرآن نیکوست. به قولی: مراد از نیکوترین قرآن، آیات محکم آن است نه آیات متشابه آن. به قولی دیگر: مراد از پیروی نیکوترین چیز... در پیش گرفتن عفو است نه انتقام. هرچند در موردی که انتقام گرفتن حق انسان است، انتقام و عفو هر دو جایز است اما آیه مبارکه بر عفو بر می‌انگیزد و بر آن تشویق می‌کند. همین‌گونه، هر امری در قرآن که در آن فاضل و افضل باشد - اعم از عبادات و غیر آن - پیروی افضل بهتر و نیکوتر از پیروی فاضل است.

﴿أَن تَقُولَ نَفْسٌ يٰحَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ

السَّخِرِينَ﴾



«تا مبادا کسی بگوید: دریغا بر آنچه در کار خدا فروگذار کردم» یعنی: از نیکوترین‌ها پیروی کنید، برای پرهیز و بیم از آن که انسان کافر بگوید: وای! دریغ و درد بر من که از ایمان به خدا ﷻ و قرآن و عمل به آن فروگذار کردم. فراء درمعنی آن می‌گوید: «واحسرتا! بر آنچه در قرب و جوار خداوند ﷻ فروگذار کردم». «بی‌تردید من از تمسخر کنندگان بودم» به دین خدا ﷻ در دنیا پس به این حد بسنده نکردم که طاعت خدای ﷻ را فرو گذارم بلکه حتی اهل دین را هم به ریشخند و تمسخر گرفتم.

﴿أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٥٧﴾﴾

«یا بگوید» کافر در روز قیامت «اگر خدا هدایت می‌کرد، مسلما از متقیان بودم» یعنی: تا کافر در روز قیامت نگوید که: اگر خدا ﷻ مرا به‌سوی دینش ارشاد و هدایت می‌کرد، قطعا از کسانی بودم که از شرک و معاصی پرهیز کرده‌اند.

﴿أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾﴾

«یا چون عذاب را ببیند، بگوید: کاش مرا برگشتی بود» به‌سوی دنیا «تا از نیکوکاران می‌شدم» یعنی: تا از مؤمنان به خدا ﷻ، از یکتاپرستان وی و از نیکوکاران در اعمال خویش می‌شدم.

﴿بَلَىٰ قَدْ جَاءَكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٥٩﴾﴾

«نه چنان است» که تو می‌گویی ای بنده پشیمان از گذشته خویش در سرای دنیا بلکه حق این است که: «آیات من بر تو آمد و تو آن‌ها را تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از کافران شدی» مراد از آیات: آیات تنزیلی پروردگار است که قرآن کریم می‌باشد. یعنی: درحالی که تو در دنیا امکان تصدیق و پیروی از حق را داشته‌ای، دیگر چرا حالا خواستار بازگشت به‌سوی دنیا می‌شوی؟.

﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى

لِلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٦٠﴾﴾

«و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند» هنگامی که مدعی شدند: خدای سبحان شریک و زن و فرزند دارد «روسیاه می‌بینی» به‌سبب عذابی که بر آنان احاطه کرده است و به‌سبب آنچه که از غضب و نقامت خدا ﷻ مشاهده کرده‌اند، یا به‌سبب کذب و افترایشان، روسیاه و بی‌آبرو شده‌اند «آیا منزلگاه متکبران در جهنم نیست؟»

یعنی: قطعاً جهنم مسکن و مقام متکبران و گردنکشان از طاعت خداوند عَلَّاهُ است. کبر - چنان که در حدیث شریف آمده است: «گردنکشی در برابر حق و خرد و خوار شمردن مردم است».

﴿وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (٦١)

«و خدا متقیان را» یعنی: کسانی را که از شرک و نافرمانی‌های خداوند عَلَّاهُ پرهیز کرده‌اند «نجات می‌دهد، قرین رستگاری خویش شده» یعنی: نجات می‌دهد ایشان را از دوزخ و رستگارشان می‌سازد به بهشت. سپس در تفسیر این رستگاری می‌فرماید: «بدیشان سختی ای نمی‌رسد و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: رنج و سختی و اندوه را از آنان دور می‌دارد. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را چنین تفسیر کردند: «خداوند عَلَّاهُ به همراه هر شخص، عمل وی را حشر می‌کند و گرد می‌آورد پس عمل مؤمن در نیکوترین صورت و پاکیزه‌ترین و معطرترین بوی، همراه وی است و هر گاه موقف رعب یا هراسی در پیش باشد، آن عملش برایش می‌گوید: نترس زیرا تو در معرض این موقف نیستی و تو را به آن مد نظر ندارند. پس چون آن عمل مجسم از این اطمینان بخشی‌ها به وی بسیار انجام می‌دهد، آن شخص می‌گوید: وه! چه نیکو کسی هستی! آخر بگو که تو کیستی؟ عملش می‌گوید: آیا مرا نمی‌شناسی؟! من عمل صالح تو هستم؛ مرا با سنگینی و گرانباری‌ام برداشتی و سوگند به‌خدا عَلَّاهُ که اکنون تو را برمی‌دارم و از تو دفاع می‌کنم! پس همین کس است که خدای عَلَّاهُ درباره وی می‌فرماید: ﴿وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الزمر: ٦١].»

﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ (٦٢)

«الله آفریدگار هر چیزی است» از همه اشیا موجود در دنیا و آخرت؛ بی هیچ فرقی میان یک چیز با چیز دیگری «و اوست که بر هر چیز نگهبان است» و مراقب، بی مشارکت هیچ شریکی.

﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ

الْخَاسِرُونَ﴾ (٦٣)

«کلیدهای آسمان‌ها و زمین» یعنی: کلیدهای رزق و رحمت، یا کلیدهای اداره و تدبیر امور آسمان‌ها و زمین «از آن اوست» هیچ کس در آسمان‌ها و زمین بر وی ناپدید نشده و از حیطة اداره و تدبیر وی گریزی ندارد «و کسانی که به آیات الله» یعنی: به حجتها و برهان‌های وی «کافر شده‌اند، آن گروه آنانند زیانکاران» که در دنیا و آخرت به خود زیان رسانده‌اند. در حدیث شریف آمده است که عثمان بن عفان رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر این آیه را پرسید، ایشان فرمودند: «ای عثمان! کسی قبل از تو راجع به آن از من سؤال نکرده است. تفسیر آن گفتن این کلمات است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ يَجِيئُ وَيَمِيتُ وَهُوَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». یعنی: گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین برای گوینده این‌ها باز ساخته می‌شود و به او خیری بسیار و پاداشی بزرگ می‌رسد.

﴿قُلْ أَفَعَيِّرُ اللَّهَ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ﴾

آن‌گاه که مشرکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به پرستش بتان فراخوانده و گفتند: این دین، دین پدرانت می‌باشد! خدای سبحان به پیامبرش فرمان داد که: «بگو: ای نادانان! آیا به من امر می‌کنید که جز خدا را بپرستم؟» چه جهالت و حماقتی! بیهقی در بیان سبب نزول آیه کریمه از حسن بصری روایت می‌کند که گفت: مشرکان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! آیا آبا و اجدادت را گمراه می‌شناسی؟! پس این آیه نازل شد. ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند: مشرکان از جهل خویش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به پرستش بتان دعوت کرده و گفتند: در آن صورت ما هم با تو خدایت را می‌پرستیم! پس این آیه نازل شد.

﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ

مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵].

«و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند» از پیامبران علیهم السلام «وحی شده است» یعنی: به هریک از آنان پیام داده شده که: «اگر شرک ورزی، حتماً عملت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد» پس اگر شرک - بر فرض و تقدیر - موجب نابود شدن عمل انبیا علیهم السلام باشد، به طریق اولی نابود کننده عمل امتهایشان نیز هست. آری! این سخن در حق

انبیا علیهم السلام، سخنی مبتنی بر فرض و تقدیر است و مراد از آن: تهییج پیامبران علیهم السلام بر پایداری در دعوتشان، نومید کردن کافران و هشدار و بیدار باشی به امت است.

﴿بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>(۲۱)</sup>

«بلکه فقط خدا را» به‌تنهایی و یگانگی «بپرست» و احدی را با او در عبادت شریک نکن «و از سپاسگزاران» نعمت‌های حق تعالی بر خود «باش».

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾<sup>(۲۷)</sup>

«و خدا را آنچنان که باید، به بزرگی نشناختند» یعنی: او را چنان که حق و سزاوار تعظیم اوست، تعظیم نکردند؛ آن‌گاه که غیر وی را همراه وی به پرستش گرفتند «و حال آن‌که روز قیامت زمین همه یکجا» یعنی: زمین‌های هفت‌گانه «در قبضه اوست و آسمان‌ها در پیچیده به دست اوست؛ او منزّه و برتر است از آنچه با وی شریک می‌گردانند» در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است: «خداوند جل جلاله در روز قیامت زمین را قبضه می‌کند و آسمان‌ها را با دست راست خود در هم می‌پیچد، سپس می‌گوید: انا الملك أين ملوك الارض؟ منم فرمانروا پس کجایند فرمانروایان زمین؟». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: دانشمندی از دانشمندان یهود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! ما در تورات می‌بایم که خدای عز و جل آسمان‌ها را بر سر یک انگشت خود قرار می‌دهد و زمین‌ها را بر سر یک انگشت خود و درختان را بر سر یک انگشت خود و آب و خاک مرطوب را بر سر یک انگشت خود و سایر خلق را بر سر یک انگشت خود آن‌گاه می‌گوید: منم فرمانروا! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - از سر تصدیق سخن آن دانشمند - چنان خندیدند که دندان‌های آسیاب‌شان نمایان شد، سپس این آیه را تلاوت کردند». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی این آیه: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ [الزمر: ۶۷] را بر منبر خواندند و در حالی که دست خویش را در هنگام سخنرانی حرکت داده و آن را پشت‌ورو می‌کردند، فرمودند: «یوجد الرب نفسه، أنا الجبار، أنا المتكبر، أنا الملك، أنا العزيز أنا الكريم، فرجع برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المنبر، حتی قلنا ليخرن به». «پروردگار عز و جل خود را تمجید کرده و

می‌گوید: منم جبار، منم متکبر، منم فرمانروا، منم غالب، منم کریم. در این هنگام منبر در زیر پای رسول خدا ﷺ به لرزه درآمد تا بدانجا که با خود گفتیم: قطعاً منبر با رسول خدا ﷺ فرومی‌افتد».

ابن کثیر این احادیث را در تفسیرش نقل کرده و به دنبال آن می‌گوید: «احادیث بسیاری روایت شده که به این آیه کریمه متعلق است و باید گفت: روش صواب در آن‌ها و امثال آن‌ها همانا پیروی از مذهب سلف، یعنی بیان آن‌ها و اعتقاد به آن‌ها به همان صورتی است که آمده است، بدون قائل شدن به کیفیت، یا دست بردن به تحریف آن‌ها». یمین: هم بر دست اطلاق می‌شود، هم بر قدرت و فرمانروایی و هم بر قوت و نیرومندی.

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾

«و در صور دمیده می‌شود پس هرکه در آسمان‌ها و هرکه در زمین است بی‌هوش درمی‌افتد» این همان نفخه دوم یا نفخه «صعق» است. صعق: عبارت از مرگ فوری است. صور: بوق یا شاخی است که اسرافیل در آن می‌دمد و از بس صدایی هولناک دارد، تمام اهالی آسمان‌ها و زمین از هول آن می‌میرند. آری! هرکه در آسمان‌ها و هرکه در زمین است، بی‌هوش در می‌افتد؛ «جز کسی که خدا خواسته است» به قولی: کسی که از واقعه مرگ همگانی استثنا شده است، خود اسرافیل عليه السلام است که بعد از آن می‌میرد. به قولی: استثنا شدگان؛ جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام اند، به دلیل حدیث شریف وارده در این باب از حضرت انس رضی الله عنه که رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت کردند، سپس اصحاب رضی الله عنهم پرسیدند: یا رسول الله! کسانی خداوند جل جلاله آن‌ها را استثنا کرده، چه کسانی هستند؟ فرمودند: «آنان جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک‌الموت‌اند». نقل شده است که: بعد از آن جبرئیل به میراندن نفس اسرافیل و میکائیل و ملک‌الموت مأمور می‌شود آن‌گاه خدای جل جلاله خود جان جبرئیل را می‌ستاند و خودش تنها زنده پابنده‌ای است که باقی می‌ماند، سپس می‌گوید: لمن الملك اليوم؟ امروز فرمانروایی از آن کیست؟». این جمله را سه‌بار تکرار می‌کند آن‌گاه خودش به خویشتن چنین پاسخ می‌دهد: لله الواحد القهار: از آن خداوند یگانه قهار است». بعداً اولین کسی که حق تعالی او را زنده می‌کند،

اسرافیل عَلَيْهِ السَّلَام است پس به او دستور می‌دهد که بار دیگر در صور بدمد و این نفخه سوم یا نفخه بعث است»<sup>۱</sup>.

به قولی دیگر: مراد از استثنا شدگان، شهدا هستند و در حدیث شریف آمده است که: ایشان شمشیرهایشان را پیرامون عرش حمایل گردن‌هایشان می‌کنند. «سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود» که این نفخه سوم، یا نفخه «بعث» است «و بناگاه آنان برپا ایستاده می‌نگرند» یعنی: در این هنگام، خلق همه به‌پا ایستاده شده و می‌نگرند که به آن‌ها چه گفته می‌شود. یا چشم به راه و منتظر آیند که با آن‌ها چه عملی انجام می‌شود.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این‌که: اسرافیل عَلَيْهِ السَّلَام در صور دو بار می‌دمد؛ یک‌بار برای مرگ و دیگر بار برای رستاخیز. اما جمهور علما برآنند که دمیدن وی در صور سه بار است: بار اول برای ایجاد هول و هراس، که به آن نفخه «فرع» می‌گویند. بار دوم برای مرگ، که به آن نفخه «صعق» می‌گویند. بار سوم برای تجدید حیات، که به آن نفخه «بعث» می‌گویند.

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَاءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾<sup>(۶۶)</sup>

«و زمین به نور پروردگارش روشن گردد» زیرا خداوند عَلَيْهِ السَّلَام نور آسمان‌ها و زمین است. به‌قولی معنی این است: زمین به عدل خداوند عَلَيْهِ السَّلَام که میان اهالی آن برپا می‌دارد و به آنچه از حق که در میان بندگان حکم می‌کند، روشن و نورانی می‌گردد «و کتاب» یعنی: کارنامه‌های اعمال بنی‌آدم «نهاده شود» پس کسانی نامه اعمال خود را به‌دست راست خود می‌گیرند و کسانی با دست چپ خود. به‌قولی معنی این است: کارنامه‌ها برای حساب نهاده می‌شود «و پیامبران آورده شوند» به‌سوی موقف محشر آن‌گاه در این باره مورد سؤال قرار می‌گیرند که: امت‌هایشان به دعوت‌شان چه پاسخی داده‌اند؟ «و شهدا آورده شوند» یعنی: کسانی از امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که علیه امت‌های دیگر گواهی می‌دهند و نیز شهدایی که در راه خدا عَلَيْهِ السَّلَام به شهادت رسیده‌اند، آورده می‌شوند و در روز قیامت به ابلاغ پیام حق برای کسانی که دعوت حق را به آن‌ها رسانده‌اند ولی آن‌ها به تکذیب آن پرداخته‌اند، گواهی می‌دهند. یا مراد از گواهان، فرشتگان نگهبانند «و میان‌شان به حق داوری گردد»

۱- این حدیث شریف با اختصار نقل شد.

یعنی: میان بندگان، به عدل و راستی حکم می‌شود «و مورد ستم قرار نگیرند» یعنی: از ثوابشان کاسته نمی‌شود و در غذایی که مستحق آنند، افزوده نمی‌شود و جزایشان به اندازه اعمالشان داده می‌شود.

﴿وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿۷۰﴾﴾

«و هر کسی جزای آنچه که کرده است» از خیر و شر «به تمام می‌یابد و خدا به آنچه می‌کنند» بندگان در دنیا «داناتر است» لذا نه به نویسنده‌ای نیاز دارد، نه به حساب‌گر و نه به شاهدهی. پس دلیل این‌که نامه اعمال در میان نهاده می‌شود و پیامبران علیهم‌السلام و گواهان آورده می‌شوند، فقط این است که حجت تکمیل گردد و عذر از میان برداشته شود.

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ ﴿۷۱﴾﴾

«و کافران گروه‌گروه» یعنی: در گروههای جداگانه و متفرق، بعضی به دنبال بعضی «به سوی جهنم رانده شوند» و برای هر گروهی رهبری است که رأس آنان در کفر و دعوت‌کننده آنها به سوی آن بوده است «تا چون بدان رسند، درهای آن گشوده گردد» یعنی: به مجرد این‌که به دوزخ می‌رسند، بی هیچ درنگی به آن درآورده می‌شوند. و دوزخ هفت در دارد «و نگهبانانش» یعنی: فرشتگان نگهبان دوزخ و کارپردازان آن «به آنان گویند: مگر فرستادگانی از خودتان» یعنی: از جنس خودتان «بر شما نیامدند که آیات پروردگارتان را» که آن را بر شما نازل کرده بود «بر شما بخوانند و از ملاقات این روزتان» که به آن درافتاده‌اید «شما را هشدار دهند؟» بیضاوی می‌گوید: «این سؤال فرشتگان، دلیل بر آن است که قبل از فرستادن شریعت، تکلیفی بر بندگان نیست بدان جهت که فرشتگان، این سؤال سرزنش‌بار خود را به آمدن پیامبران علیهم‌السلام و رساندن کتاب الهی به آنان، معلل ساختند». «گویند: چرا» یعنی: پیامبران علیهم‌السلام آیات الهی را برای ما آوردند و ما از غذایی که در چنین روزی با آن روبرو خواهیم شد، بیم و هشدار نیز دادند «ولی حکم عذاب بر کافران واجب آمد» یعنی: این کفر ما بود که ما را به چنین حال و روزی در افگند. پس چون این اعتراف را می‌کنند:

﴿قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَىٰ الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿۷۲﴾﴾

«گفته می‌شود: از دروازه‌های دوزخ» که برای شما بازگردانیده شده «درآیید. جاودانه در آن بمانید» برای شما از جانب خدای سبحان در آن جاودانگی مقدر شده است «و! چه بد است منزلگاه متکبران» یعنی: دوزخ چه بد منزلگاه همیشگی‌ای برای آن‌هاست.

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِّمْ عَلَيَّكُمْ طِبْتُمْ فَأَدْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿۷۳﴾﴾

«و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، گروه‌گروه به سوی بهشت سوق داده شوند» یعنی: فرشتگان ایشان را همراه با اعزاز و تشریف و تکریم - بر مبنای تفاوت مراتبشان در شرف و برتری درجه - به سوی بهشت راهنمایی می‌کنند. ابن‌کثیر می‌گوید: «آن‌ها را سوار بر اسب‌هایی نجیب - با نهایت اعزاز و اکرام - به سوی بهشت می‌برند». «تا چون بدان رسند، در حالی که درهای آن گشوده شده است» برای استقبال‌شان «و نگهبانان آن به ایشان می‌گویند: سلام بر شما» یعنی: شما از هرگونه آفتی به سلامت هستید «پاک شدید» در دنیا و به پلیدیهای شرک و معاصی آلوده نگشتید. یا معنی این است: خوش آمدید «به آن» یعنی: به بهشت؛ «درآیید جاودانه» که در آن نه مرگی به شما می‌پیوندد و نه فنایی.

سبب این‌که درهای جهنم پس از رسیدن دوزخیان به آن باز ساخته می‌شود در حالی‌که با رسیدن بهشتیان به بهشت درهای آن از قبل به‌رویشان باز گردیده است؛ همانا اعزاز و اکرام و احترام بهشتیان است. پس این تعبیر مفید این پیام است که بهشت از قبل، انتظار وصولشان را می‌کشد، بدین جهت، در باب ورود بهشتیان به بهشت، حرف «و» در ﴿وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا﴾ اضافه شد تا این معنی را برساند. چنان‌که در تفسیر «المنیر» آمده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من اولین کسی هستم که در بهشت را می‌کوبد». همچنین در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از شما هیچ کسی نیست که وضو گرفته و وضوی خویش را کامل می‌گرداند، سپس می‌گوید: أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده و رسوله؛ جز این‌که هر هشت در بهشت به‌روی او باز ساخته می‌شود تا از هر دری که



می‌خواهد، به آن وارد شود». همچنین در حدیث شریف آمده است: «میان هردو لنگه در از درهای بهشت، به اندازه مسیر چهل سال راه است».

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ

فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ ﴿٧٦﴾

«و گویند» بهشتیان «سپاس خدایی را که وعده‌اش را در حق ما راست گردانید» با برانگیختن مجدد و پاداش دادنمان به بهشت «و سرزمین را به ما میراث داد» یعنی: سرزمین بهشت را. گویی بهشت از دیگران به آنان رسیده است و آن‌ها مالک آن شده و در آن تصرف کرده‌اند. آری! در حدیث شریف نیز آمده است که اهل بهشت از اهل دوزخ جایگاه‌هایشان را در بهشت به میراث می‌برند اما اهل دوزخ از اهل بهشت جایگاه‌هایشان را در دوزخ به میراث نمی‌برند. «از هر جای آن بهشت که بخواهیم، جای می‌گیریم» یعنی: در آن، هر چه از منازل بخواهیم و در هر جا که بخواهیم، برمی‌گیریم «چه نیک است پاداش عمل‌کنندگان» یعنی: بهشت به عنوان پاداش عمل‌کنندگان، چه نیکو پاداشی است. در حدیث شریف به روایت معاذ رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کلید بهشت لا اله الا الله است».

﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَاقِقِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ

بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾

«و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش» یعنی: در حالی که آن را در میان گرفته و بدان احاطه کرده‌اند؛ «همراه با ستایش، پروردگارشان را تسبیح می‌گویند» یعنی: در حالی عرش را در میان گرفته‌اند که سپاسگزارانه و حمدگویان، تسبیح او را بر زبان دارند و می‌گویند: «سبحان الله و بحمده». «و میان‌شان» یعنی: میان پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم و امت‌هایشان، یا میان اهل بهشت و اهل دوزخ «به حق حکم می‌شود» با وارد نمودن بعضی از آن‌ها به بهشت و بعضی از آن‌ها به دوزخ. امام رازی گفته است: «یعنی میان فرشتگان به حق حکم می‌شود». «و گفته می‌شود: ستایش خدایی را که پروردگار عالمیان است» گویندگان: مؤمنان بهشتی‌ای هستند که خدای عز و جل را در برابر داوری به حقی که میان ایشان و اهل دوزخ کرده است، ستایش می‌گویند. به قولی: گویندگان فرشتگانند که خدای عز و جل را بر عدالت وی در حکمش و داوری حق وی در میان

---

بندگان و بر به پایان رساندن وی کار را - با درآوردن اهل بهشت به منازل شان و اهل دوزخ به منازل شان - ستایش می گویند.

## سوره غافر

مکی است و دارای (۸۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که آیه: ﴿غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ﴾ [غافر: ۳] در آغازین آیات آن قرار دارد، «غافر» نامیده شد. «غافر» از اوصاف والا و اسمای حسناى خداوند ﷻ است. همچنین این سوره به سبب آن که مشتمل بر داستان مؤمن آل فرعون است، «مؤمن» نیز نامیده می شود.

این اولین سوره از سوره های هفت گانه پیاپی ای است که با «حم» آغاز می شوند. سیوطی از ابن عباس و جابر بن زید رضی الله عنهما درباره ترتیب این سوره ها روایت کرده است: سوره های «حوامیم» به همین ترتیبی که در مصحف دارند، به دنبال سوره «زمر» پشت سر هم نازل شده اند. یعنی: نخست سوره «مؤمن» نازل شد، سپس سوره «سجده»، بعد از آن سوره «شوری» و همین طور به ترتیب سوره های: «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف» و در میان آن ها هیچ سوره دیگری نازل نگردید.

فضیلت آن: در فضیلت این هفت سوره - یعنی حوامیم - رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل فرمودند: «لكل شيء ثمرة وإن ثمرة القرآن ذوات حم، هن روضات حسنات مخضبات متجاورات، فمن أحب أن يرتع في رياض الجنة فليقرأ الحواميم». «برای هر چیز ثمره ای است و ثمره قرآن همانا سوره های دارای حم است. این سوره ها بوستانهای زیبای خرم، سرسبز و پر محصولی هستند که پهلو به پهلو هم قرار دارند پس کسی که می خواهد در بوستانهای بهشت بخرامد، باید حوامیم را بخواند». همچنین در حدیث شریف راجع به فضیلت سوره «حم المؤمن» آمده است: «هر کس آیه الکرسی و اول حم المؤمن را (در اول روز) بخواند، در آن روز از هرگونه بدی ای محفوظ و در امان می ماند». همین طور درباره فضیلت خواندن این دو سوره در شب، نیز حدیثی نقل شده است.

موضوع این سوره، پرداختن به قضیه ایمان و کفر است و جو سوره گویی جو معرکه ای است میان حق و باطل و ایمان و طغیان.

خوانده می‌شود: «حاء، م» به سکون میم آخر یا به فتح آن. این دو حرف از حروف مقطعه‌ای است که در آغاز بعضی از سوره‌ها آمده است و سخن درباره آن‌ها در اول سوره «بقره» گذشت.

### ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾

«فروفرستادن این کتاب از جانب الله عزیز علیم است» یعنی: قرآن به حق و راستی از نزد خداوند ﷻ غالب و دانا فروفرستاده شده و کذب و افترا بی در حق وی نیست. عزیز: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بریندد. علیم: بسیار داناست به خلقش و به آنچه که می‌گویند و می‌کنند.

﴿غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ

### الْمَصِيرُ﴾

«آمرزنده گناه و توبه پذیر و سخت‌کیفر است» یعنی: حق تعالی آمرزنده گناه دوستانش و پذیرنده توبه آن‌هاست و برای دشمنانش سخت‌کیفر است. این دو وصف توبه‌پذیر سخت‌کیفر، در مواضع متعددی از قرآن در کنار هم آمده است تا بنده را در میان خوف و رجاء قرار دهد «صاحب توانگری است» ذی الطول: یعنی: حق تعالی بر بندگانش صاحب انعام و فضل و بخشایش و توانگری است؛ با بخشیدن چیزهایی به آنان که در واقع حقیقتش نبوده است بلکه خداوند ﷻ آن‌ها را به محض احسان خویش به ایشان عنایت کرده است «خدایی جز او نیست، بازگشت به سوی اوست» در روز آخرت، نه به سوی غیر وی پس فرمانبردار و نافرمان - هر دو را - در برابر اعمالشان جزا می‌دهد.

ابن ابی حاتم و حافظ ابونعیم از یزید بن اصم رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مردی دلیر، شجاع و نیرومند از اهالی شام همیشه به دیدار عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌آمد. عمر رضی الله عنه مدتی او را ندید. پس روزی از اصحاب رضی الله عنهم پرسید: فلان بن فلان چه شد؟ او کجاست که نمی‌بینمش؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! آخر او گرفتار می‌گساری شده است. عمر رضی الله عنه کاتبش را فراخواند و به او گفت؛ بنویس: از عمر بن خطاب به سوی فلان بن فلان، سلام بر تو! من نزد تو خدایی را ستایش می‌گویم که معبودی جز او نیست. «آمرزنده گناه است و پذیرنده توبه، سخت‌کیفر است و صاحب توانگری، خدایی جز او نیست، بازگشت به سوی اوست». سپس به اصحاب رضی الله عنهم گفت: به بارگاه خداوند رضی الله عنه در حق برادران دعا کنید که با قلب خویش به سوی او رو آورد و خداوند رضی الله عنه بر او توبه‌پذیر

گردد. پس چون پیک عمر رضی الله عنه نامه‌اش را به وی رساند، او شروع به خواندن آن نمود و پیاپی تکرارش می‌کرد و بویژه این آیه را: ﴿غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ﴾ [غافر: ۳]. و با خود چنین زمزمه می‌نمود: آری! خداوند جل جلاله مرا از کیفر خویش بیم داده و وعده کرده که بر من بیامرزد! و پیوسته این سخن را با خود تکرار می‌کرد آن‌گاه گریست و از شراب‌نوشی کاملاً دست برداشت و خالصانه توبه کرد. پس چون خبر توبه‌اش به عمر رضی الله عنه رسید، فرمود: وقتی دیدید که برادری از برادران شما لغزیده است، این‌چنین عمل کنید؛ او را در راه حق استوار و پایدار گردانید و از خدای سبحان بخواهید که بر او توبه‌پذیر گردد. هان! مبادا بر زیان وی معاون شیطان باشید» یعنی: مبادا به جای تلاش در جهت اصلاح وی، او را به باد دشنام و سرزنش بگیرید تا بر سر سماجت آید و بر گناه خود پای فشارد.

﴿مَا يُجَدِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبَلَدِ﴾

«جز آن‌هایی که کفر ورزیدند کسی در آیات خدا مجادله نمی‌کند» یعنی: جز کسانی از مشرکان مکه و امثال‌شان که کافر شده‌اند، کسی دیگر در دفع آیات الهی و تکذیب آن ستیزه نمی‌کند. مراد: مجادله به ناروا و قصد دفع کردن حق است و همین نوع از مجادله است که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است: «لا تماروا في القرآن فإن المراء فيه كفر». «در قرآن مجادله نکنید زیرا جدال در قرآن (یعنی خصومت به ناروا در انکار و تکذیب آن) کفر است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس باطلی را یاری دهد تا حقی را به‌وسیله آن دفع کند، درحقیقت ذمه خدا و ذمه رسولش از وی بیزار شده است». اما جدال برای روشن کردن حقیقت، رفع ابهام و التباس از قرآن و بازگردانیدن منکران و شکاکان به راه راست، از بزرگترین اعمالی است که تقرب جویان به خدای جل جلاله با آن تقرب می‌جویند چنان‌که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تُجَدِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [العنکبوت: ۴۶]. «و با اهل کتاب جز به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نکنید»

«پس گشت و گذارشان در شهرها تو را نفریبد» خدای جل جلاله رسول گرامی خویش صلی الله علیه و آله و سلم را نهی می‌کند از این‌که به چیزی از بهره‌مندی‌های دنیوی کفار فریفته‌شود؛ بهره‌مندی‌هایی چون تجارت در کشورها و به‌دست آوردن سودهای کلان از بابت آن، کسب پیروزی‌های سیاسی و نظامی و... زیرا اینان پس از اندک مدتی مورد مؤاخذه و

محاسبه قرار می‌گیرند و اگر هم مهلت یابند، یقیناً مهمل و فراموش شده رها نمی‌شوند.

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول از ابی‌مالک روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره حارث بن قیس سهمی نازل شد.

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ  
وَجَدَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ۗ﴾

سپس حق تعالی نمونه‌های عینی‌ای از تکذیب امت‌های پیشین و فرجام نامیمونشان را یادآور شده و می‌فرماید: «پیش از اینان، قوم نوح و بعد از آن‌ها گروه‌های دیگری» نیز؛ مانند عاد و ثمود «تکذیب پیشه کردند» و علیه پیامبرانشان به گروه‌بندی و جبهه‌گیری دست زدند «و هر امتی قصد پیامبرشان را کردند تا او را بگیرند» یعنی: هر امتی از امت‌های تکذیب‌کننده، قصد پیامبرشان را کردند تا بر وی دست یافته و او را زندانی کنند و شکنجه نمایند و هر چه می‌خواهند با او بکنند «و به باطل جدال کردند تا حق را با آن ابطال کنند» یعنی: با پیامبرشان به سخنان بیهوده و باطل و با دستاویزهای بی‌اساس و مقولات درهم‌و‌برهم، ستیزه و مجادله کردند تا به‌وسیله آن، حق را خرد ساخته و آن را از صحنه بیرون نمایند و ایمان را ابطال کنند «پس آنان را» یعنی: آن ستیزه‌گران به باطل را «فروگرفتم، بنگر که کیفر من چگونه بود؟» یعنی: بنگر در عذابی که آن‌ها را به‌وسیله آن مجازات کردم، که آن عذاب چه قدر دردناک و سخت بوده است؟.

﴿وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ۗ﴾

«و بدین‌سان، فرمان پروردگارت بر کافران ثابت شد» یعنی: ای محمد ﷺ! چنان‌که حکم عذاب بر امت‌های تکذیب‌کننده پیامبران پیشین ﷺ تحقق یافت و ثابت شد، به‌همین‌گونه، حکم عذاب بر کسانی که به تو کفر ورزیده و به ناحق و ناروا و با تکیه بر باطل با تو مجادله کردند و علیه تو همدست شده و دست به گروه‌بندی و تحزب زدند، نیز ثابت و لازم شده است؛ «که آنان اهل دوزخند» یعنی: حکم صادره درباره آن‌ها این است که: آن‌ها سزاوار دوزخ‌اند.

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِءِ وَيَسْتَغْفِرُونَ  
لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ  
عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾ ﴿٧﴾

«کسانی که عرش الهی را حمل می‌کنند و کسانی که گرداگرد آنند، همراه با ستایش پروردگار خویش تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند» یعنی: فرشتگان حامل عرش - که فرشتگان کروی می‌باشند - و ایشان بلندترین طبقات فرشتگان و اولین آن‌ها در پیدایش‌اند همچنین فرشتگانی که بر گرداگرد عرش قرار دارند، اینان خداوند ﷻ را همراه با حمد و سپاس وی در برابر نعمتهایش، تسبیح گفته او را تنزیه می‌کنند و به او ایمان دارند، یعنی: وحدانیت او را با بصیرتهایشان تصدیق کرده و برای بندگان مؤمنش آمرزش می‌خواهند و می‌گویند: «پروردگارا! رحمت و علم تو بر همه چیز احاطه دارد» یعنی: رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است «پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده‌اند» یعنی: کسانی را که با توبه، از گناهان روی برتافته و راه تو - یعنی دین اسلام - را پیروی کرده‌اند «بیامرز و آن‌ها را از عذاب دوزخ نگاه دار» چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «چون مسلمان در حق برادرش غائبانه دعا کند، فرشته می‌گوید: آمین! و برای تو هم مانند آن باد».

البته ما به حمل عرش الهی به وسیله فرشتگان ایمان داریم اما کیفیت این حمل و تعداد فرشتگان را به علم خدای ﷻ و می‌گذاریم. باید دانست که «عرش» مرکز تدبیر عالم بوده و حقیقتی است که خدای ﷻ خود به آن داناتر می‌باشد.

﴿رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ  
وَذُرِّيَّتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ ﴿٨﴾

همچنین فرشتگان حامل عرش الهی، در حق مؤمنان چنین دعا می‌کنند: «پروردگارا! و آنان را در بهشت‌های عدن که آن را به ایشان وعده داده‌ای، وارد کن» بهشت‌های عدن: یعنی بهشت‌هایی که اقامت در آن‌ها دائمی است «و نیز هرکس از پدران و همسران و فرزندان‌شان را که به صلاح آمده‌اند وارد کن» یعنی: همراه با ایشان کسانی از این گروه ذکر شده را که صالح هستند، برای تکمیل نعمت خویش بر ایشان و کامل کردن شادمانی و سرورشان، به بهشت وارد کن «زیرا تو بی‌گمان غالب و

حکیمی). سعید بن جبیر رضی الله عنه می گوید: «مؤمن چون به بهشت وارد شود، می پرسد که پدر و پسر و برادرم کجايند؟ به وی گفته می شود: آن ها در عمل خود به پایه و اندازه تو نرسیده اند. ولی او می گوید: من هم برای خود عمل کرده ام و هم برای ایشان. در آن هنگام است که آن ها در درجه به وی ملحق ساخته می شوند». سپس سعید بن جبیر رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد.

﴿وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكِ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

فرشتگان حامل عرش در دعای خود در حق مؤمنان می افزایند: «و آنان را از بدیها نگاه دار» یعنی: در برابر گناهان و اعمال بدی که در دنیا مرتکب شده اند، آن ها را مؤاخذه و مجازات نکن و اعمال بدشان را بر ایشان بیامرز و ایشان را از عذاب ناگوار نگاه دار «و هرکه را در چنین روزی» یعنی: در روز قیامت «از بدیها در امان بداري، به راستی که بر وی رحم کرده ای» و او را از عذاب خویش نجات داده و به بهشت خویش درآورده ای «و این همان رستگاری بزرگ است» که رستگاری ای بزرگتر از آن نیست. سلیم بن عیسی می گوید: «بندگان مؤمن چه قدر نزد خداوند جل جلاله گرامی اند! آن ها بر بالین خویش خوابیده اند اما فرشتگان برای آن ها آمرزش می خواهند». مطرف بن عبدالله می گوید: «خیرخواهترین بندگان خدا جل جلاله برای مؤمنان، فرشتگان هستند»، سپس این آیه را تلاوت کرد و افزود: «اما بدخواهترین و خائنترین بندگان برای مؤمنان، شیاطین اند».

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ﴾

«کسانی که کافر بوده اند» در روز قیامت - هنگامی که به دوزخ وارد شوند «مورد ندا قرار می گیرند که: قطعاً دشمنی الله از دشمنی شما نسبت به همدیگر سخت تر است» یعنی: هر انسانی از اهل دوزخ - در هنگام مشاهده عذاب آن - خطاب به خودش می گوید: «نفرین و نفرت بر تو ای نفس!». در این هنگام، فرشتگان به آن ها می گویند: قطعاً نفرت و دشمنی خداوند جل جلاله از شما در دنیا: «آن گاه که به سوی ایمان دعوت می شدید و انکار می ورزیدید» بزرگتر از این نفرت و دشمنی و بغض شما بر خود شما در این حالی است که عذاب را مشاهده می کنید.



﴿قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا أَثْنَتَيْنِ فَاعْتَرْفُنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن

سَبِيلٍ ﴿۱۱﴾

«می‌گویند: پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی» مراد از دوبار میراندن این است که: آنان بار اول نطفه‌هایی بی‌جان در پشت پدرانشان بودند، سپس بعد از آن که در دنیا زنده شدند، خداوند ﷻ برای بار دوم آن‌ها را میراند و مراد از دوبار زنده کردن: حیات اولی آن‌ها در دنیا، سپس زندگی مجددشان در آخرت به هنگام رستاخیز است. «به گناهانمان» که بیشتر در دنیا انجام داده بودیم؛ مانند تکذیب پیامبران ﷺ، شرک آوردن به تو و ترک توحید و یکتاپرستی «اعتراف کردیم» ولی آن‌ها این اعتراف را در جایی می‌کنند که اعتراف در آن هیچ سودی به حالشان ندارد و در جایی پشیمان و نادم می‌شوند که پشیمانی هیچ به کارشان نمی‌آید. آن‌گاه می‌پرسند: «پس آیا راه بیرون شدنی هست؟» یعنی: آیا برای ما راهی - از هرگونه که باشد، چه کند و چه سریع - میسر هست تا به ما امکان دهد که از دوزخ بیرون آمده و به دنیا بازگردیم؟.

خداوند ﷻ در پاسخ‌شان می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكُ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ

الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ﴿۱۲﴾

«این از آن روی برای شماست» یعنی: این عذابی که در آن قرار دارید، به سبب آن است «که چون» در دنیا «خدا به تنهایی خوانده می‌شد، کفر می‌ورزیدید» به او و توحید و یگانه پرستی را فرو می‌گذاشتید «و چون به او شرک آورده می‌شد» از دیگران؛ اعم از بتان یا غیر آن‌ها «آن را باور می‌کردید» و دعوت به سوی شرک را اجابت می‌گفتید «پس فرمان از آن خداست» به تنهایی و یگانگی، نه از غیر وی و هموست که بر شما به جاودانگی در دوزخ و عدم بیرون آمدن از آن حکم کرده است «او بلندقدر» و برتر از آن است که برایش در ذات و صفاتش همانندی باشد «بزرگ است» یعنی: بزرگتر از آن است که برایش همتا، یا همسر، یا فرزند، یا شریکی باشد.

﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّل لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ

يُنِيبُ ﴿۱۳﴾

«اوست کسی که آیاتش را» یعنی: دلایل توحید و نشانه‌های قدرت خود را «به شما می‌نمایند» در کائنات آفاقی و انفسی خود «و برای شما از آسمان روزی‌ای فرومی‌فرستد» یعنی: باران را فرو می‌فرستد زیرا باران سبب همه ارزاق است. خدای سبحان در این آیه، نمایاندن آیات و فرودآوردن ارزاق را باهم جمع کرد زیرا قوام ادیان با آشکار کردن آیات و قوام ابدان با فروفرستادن ارزاق است «و جز آن کس که انابت‌کننده است، کسی دیگر پند نمی‌گیرد» یعنی: با این آیات روشن، فقط کسی پندپذیر می‌شود و به خود می‌آید که با بهره‌گیری از اندیشیدن در آیات خداوند ﷻ به طاعت وی باز گردد.

﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>(۱۴)</sup>

«پس الله را درحالی بخوانید که دین را برای او خالص ساخته‌اید» یعنی: او را درحالی بخوانید که عبادت برای وی را که شما را بدان فرمان داده است، از شرک پاک و پیراسته ساخته باشید «هرچند» این اخلاص و پاکیزه منشی‌تان در عبادت «کافران را ناخوش افتد» پس به ناخوشی آن‌ها التفاتی نکنید و آن‌ها را وا گذارید تا در غیظ و خشمشان بمیرند و با درد و دریغشان به‌هلاکت رسند.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال نمازهای فرض این ذکر را می‌خواندند: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، لا حول ولا قوة إلا بالله، لا إله إلا الله ولا نعبد إلا إياه، له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن، لا إله إلا الله مخلصين له الدين، ولو كره الكافرون». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به بارگاه خدای تبارک و تعالی در حالی دعا کنید که به اجابت دعای خویش یقین داشته باشید و بدانید که خداوند ﷻ دعا را از دل غافل و سرگرم هوس، اجابت نمی‌کند».

﴿رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ

يَوْمَ التَّلَاقِ﴾<sup>(۱۵)</sup>

«اوست رفیع الدرجات» یعنی: اوست دارای درجات و اوصاف رفیع و والا که به شما دلایل توحید و آیات عظمت خویش را نمایانده است و او از مشابهت مخلوقات منزّه است. یا معنی این است: اوست که درجات بندگانش را در دنیا، یا در بهشت برتر

می گرداند «صاحب عرش است» و مالک و آفریننده و متصرف در آن؛ و این خود مقتضی رفعت شأن و بزرگی سلطه و فرمانروایی اوست «روح را» یعنی: وحی را «از امر خویش بر هرکس از بندگانش که بخواهد می افکند» و ایشان انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از میان بندگان برگزیده اش به رسالت انتخابشان کرده است. وحی را «روح» نامید زیرا مردم با آن از مرگ کفر زنده می شوند چنان که بدنها با ارواح زنده می شوند. یا مراد از روح، جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ است. «من امره: از امر خویش» یعنی از شریعتهای خویش که آنها را به سوی پیامبرانش وحی کرده است تا آن شریعتها را سرمشق خویش ساخته و در زندگی خود به موجب آنها عمل کنند «تا از روز ملاقات بیم دهد» یعنی: تا خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با فرستادن آن پیامبر، مردم را از عذاب روزی بیم دهد که اهالی آسمانها و زمین و اولین و آخرین، همه در آن روز باهم دیدار می کنند.

﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ

الْقَهَّارِ ﴿١٦﴾

«آن روز که آنان ظاهر گردند» یعنی: آن روز که مردم از قبرهایشان در فضای باز و صحرای مسطح و همواری که هیچ چیز در آن پوشیده نیست و هیچ چیز - مثل کوه، پشته یا ساختمانی - آنها را از دیدگان نمی پوشاند، بیرون می آیند «چیزی از آنها بر خدا پوشیده نمی ماند» از اعمالی که در دنیا کرده اند و از آنچه که سینه هایشان پنهان می دارد، یا آشکار می سازد «امروز فرمانروایی از آن کیست؟» یعنی: چون همه کسانی که در آسمانها و زمین اند، احضار شوند و جمع گردند، خداوند متعال می پرسد: ﴿لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ﴾ [غافر: ۱۶] «امروز فرمانروایی از آن کیست؟». پس هیچ کس پاسخ وی را نمی دهد آن گاه خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خود پاسخ داده و می فرماید: «از آن خداوند یگانه قهار است» که همه خلق را با مرگ مقهور ساخته است. حسن می گوید: «سؤال کننده حق تعالی و جواب دهنده هم خود اوست و آن گاه که کسی پاسخش را نمی دهد، خود پاسخ خویش را می دهد».

﴿الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٧﴾﴾

«امروز هرکس بر وفق آنچه انجام داده است» از خیر و شر «کیفر می یابد. امروز هیچ ستمی نیست» بر احدی از آنان؛ با کاستن از ثواب یا افزودن در عذاب وی

«بی‌گمان خدا زود شمار است» و بسیار سریع حساب می‌کند زیرا او در امر حساب به تفکر نیاز ندارد چنان‌که دیگران در هنگام حساب کردن، نیاز به تفکر دارند، بدان جهت که علم الهی به همه چیز محیط و فراگیر است و هموزن ذره‌ای از او پنهان نمی‌ماند. در حدیث شریف آمده است: «حق تعالی در مدت زمانی به اندازه نصف روز از روزهای دنیا، تمام خلق را محاسبه می‌کند».

﴿وَأَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظِيمٍ مَّا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾ (۱۸)

«و آن‌ها را از روز آزفه» یعنی: از روز قیامت «بیم ده» روز قیامت را به سبب نزدیکی اش «آزفه» نامید. و چون کوچ کاروان نزدیک شود، گفته می‌شود: «ازف الرحیل». «آن‌گاه که دلها به گلوگاهها می‌رسد» گویی از شدت بیم و هراس، دلها از جاهای خود برکنده شده و به حنجره‌ها می‌رسند «پر شده از غم» محزون و پرغصه و ساکت «برای ستمگران هیچ دوستی» یعنی: هیچ نزدیک و خویشاوندی «نیست» که به آنان سودی برساند «و نه شفاعتگری که سخن او» در امر شفاعت برایشان «پذیرفته شود».

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ (۱۹)

«خدا خیانت چشمها را می‌داند» خیانت چشم‌ها: عبارت از نگاه دزدانه به‌سوی چیزی است که نگاه کردن به‌سوی آن حلال نیست. قتاده گفته است: «خیانت چشم‌ها، چشم‌چرانی در چیزی است که خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را دوست ندارد». ابن‌عباس رضی الله عنه در تفسیر آن گفته است: «مراد از آن: مردی است که بر اهل یک خانواده وارد می‌شود و در میانشان زنی زیبا است، یا از برابر آن خانه می‌گذرد و در میانشان زنی زیبا است پس چون غافل می‌شوند، نگاهی دزدانه به‌سوی آن زن می‌افکند اما وقتی که متوجه شوند، چشمش را از آن فرو می‌بندد و باز چون غافل شوند، به او چشم می‌دوزد و چون متوجه شوند، چشم فرومی‌پوشد در حالی که خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ از قلب وی آگاه است و می‌داند که او حتی دوست دارد که کاش بر فرج آن زن بالا می‌رفت». «و» می‌داند «آنچه سینه‌ها» و اندرون‌ها «پنهان می‌دارند» از معاصی و نافرمانی‌های وی و از امانت و خیانت.

﴿وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾<sup>(۲۰)</sup>

«و خدا به حق» و عدل «حکم می‌کند» پس هرکس را به آنچه که سزاوار وی از خیر یا شر است، جزا می‌دهد «و کسانی را که کافران در برابر او می‌پرستند» یعنی: بتان و معبودانی که مشرکان - جز خدای سبحان - دست‌های خود را به سوی آن‌ها به دعا بالا می‌کنند «به چیزی حکم نمی‌کنند» زیرا آن‌ها نه چیزی می‌دانند و نه بر کاری قادرند «در حقیقت، خداست که خود شنواست» سخنان‌شان را و «بیناست» به افعال‌شان.

﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَعَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ﴾<sup>(۲۱)</sup>

ای محمد ﷺ! «آیا» این دروغ‌انگاران رسالت «در زمین سیر نکرده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آن‌ها زیسته‌اند چگونه بوده است؟» و در نتیجه، از دیگران عبرت بگیرند؟ زیرا «آن‌ها» یعنی: کسانی از کفار که در گذشته‌اند؛ «از اینان در روی زمین پرتوان‌تر بوده‌اند» یعنی: از این کافران حاضر، در توان بدنی و مادی نیرومندتر و استوارتر بوده‌اند «و آثار زیادتری از خود باقی گذاشتند» با آنچه که در روی زمین از دژها و قصرها آباد کرده بودند، که نشانه‌هایشان تا دیرزمانی در روی زمین باقی بود و بعضا هنوز هم باقی است... و هرکس سد چین، اهرام‌های مصر، ستونهای تدمر و بعلبک را از نزدیک ببیند، به برتری مدنیت پیشینیان اعتراف می‌کند. این معنی در صورتی است که خطاب برای همه بشریت عام باشد اما اگر خطاب مخصوص مردم مکه باشد پس قضیه روشن‌تر از آن است که مثال و نمونه‌ای برای آن ارائه شود. «با این همه» یعنی: با وجود آن همه نیرو و شکوه «خدا آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد و آن‌ها را در برابر خداوند هیچ پناه‌دهنده‌ای نبود» یعنی: برایشان مدافعی نبود که عذاب را از آنان دفع کند.

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾<sup>(۲۲)</sup>

«این» کیفر الهی «از آن روی بود که پیامبران‌شان بینات» یعنی: حجت‌های روشن «برایشان می‌آوردند ولی آن‌ها کافر شدند» به آنچه که پیامبران علیهم‌السلام به آنان آوردند «پس خدا آنان را گرفتار کرد، بی‌گمان او نیرومند» است؛ پس هر چه بخواهد انجام می‌دهد و هیچ چیز او را عاجز نمی‌تواند کرد «سخت‌کیفر است» برای کسانی که او را عصیان کرده و به‌سویش به توبه باز نمی‌گردند.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٢٣﴾﴾

«و به یقین موسی را با آیات خود» مراد از این آیات، معجزات نه‌گان‌های است که ذکر آن‌ها در چندین جا از قرآن گذشت «و حجتی آشکار» و روشن «فرستادیم» پس معجزه و حجت قولی، هر دو برای موسی علیه‌السلام فراهم شد.

﴿إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَقُرُونَ فَقَالُوا سَحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٢٤﴾﴾

فرستادیم او را «به‌سوی فرعون» شاه مصر «و هامان» وزیر فرعون «و قارون» ثروتمندترین فرد زمانش «اما آنان گفتند» بی‌تردید موسی علیه‌السلام «جادوگری دروغ‌گوست» در آنچه که با خود به همراه آورده است. خداوند جل‌جله مخصوصاً از این سه تن یاد کرد زیرا آن‌ها رؤسا و رهبران کسانی بودند که موسی علیه‌السلام را تکذیب می‌کردند. البته در این داستان، دلجویی و تسلیتی برای رسول ما در مواجهه ایشان با تکذیب‌کنندگان قوم خویش است.

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا أَأُنْبَأُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا

نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلٰلٍ ﴿٢٥﴾﴾

«پس وقتی حق را» یعنی: وقتی موسی علیه‌السلام معجزات آشکار و برهان‌های واضح را «از جانب ما برای آنان آورد، گفتند: پسران کسانی را که با او ایمان آورده‌اند بکشید و زنان‌شان را زنده بگذارید» چون خداوند جل‌جله موسی علیه‌السلام را به رسالت برانگیخت، فرعون کشتار بنی‌اسرائیل را مجدداً از سر گرفت و به قتل پسران و زنده گذاشتن دخترانشان دستور داد؛ زیرا به دختران و زنان برای اغراض و اهداف سوء خویش - از قبیل گماشتن آن‌ها به خدمتکاری - چشم داشت و هر دو امر، بلای آشکاری بود «و نیرنگ کافران جز در تباهی نیست» یعنی: این نیرنگ‌ها به پیامبران الهی علیهم‌السلام هیچ زبانی نمی‌رساند.

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذُرِّيَّتِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنَِّّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾

«و فرعون گفت» به کسانش: «مرا بگذارید تا موسی را بکشم» و کارش را یکسره کنم» و او پروردگارش را بخواند» یعنی: اگر می‌تواند، کسی را که می‌پندارد او وی را به‌سوی ما فرستاده، به یاری خویش فراخواند تا او را از کشتن برهاند! بدانید که او در حقیقت پروردگاری ندارد بلکه من پروردگار برتر شما هستم» من می‌ترسم آیین شما را» یعنی: دینی را که شما بر آن - از پرستش غیر الله ﷻ - قرار دارید «تغییر دهد» و آن‌ها را به دین خویش که همانا پرستش خدای یگانه است، درآورد «یا در این سرزمین، فساد پدید آورد» یعنی: اگر نتواند دین شما را تغییر دهد، حداقل در میان مردم فتنه و اختلاف بیفکند.

﴿وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِّنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾

«و موسی گفت» چون این سخنان فرعون به وی رسید «من از شر هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام» موسی ﷺ از شر هر فرد برتری طلب و خودبزرگ بینی که خویشتن را از ایمان آوردن به خدای ﷻ بزرگتر دیده و به بعث و حشرونشر مؤمن نیست، به خدای ﷻ پناه برد زیرا هرگاه دو خصلت تکبر و تکذیب به معاد در کسی یکجا شد، قطعاً اسباب سنگدلی و بی‌پروایی در او به تمام و کمال رسیده است. شکی نیست که فرعون، نماد کامل چنین انسانی بود.

در حدیث شریف به روایت ابو موسی ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ چون از قومی می‌هراسیدند، می‌گفتند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ، وَ نَدْرَأُ بِكَ فِي نُحُورِهِمْ». «بارخدا! ما به تو از شرارت‌های آنان پناه برده و به وسیله تو، گردن‌هایشان را از خود دفع می‌کنیم».

﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾

«و مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را نهان می‌داشت گفت» حسن می‌گوید: «آن مرد از قبطیان و پسرعموی فرعون بود که ایمانش را نهان می‌داشت

و آن را - قبل از این روز - آشکار نساخته بود و سبب آشکار کردن ایمانش در این روز، این بود که چون فرعون گفت: (مرا بگذارید تا موسی را بکشم)، آن مرد مؤمن را خشمی برای خداوند متعال فراگرفت و گفت: «آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من الله است و مسلما برای شما از سوی پروردگارتان معجزاتی هم آورده است؟» یعنی: حال آن‌که او برای شما معجزات آشکاری که بر نبوت و صحت رسالت وی دلالت‌های روشنی دارند، نیز آورده است؟. در حدیث شریف آمده است: «بهترین جهاد، گفتن سخنی حقی است در نزد سلطانی ستمگر». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «از خانواده فرعون، جز همین مرد و نیز زن فرعون، کس دیگری ایمان نیاوردند».

سپس آن مرد مؤمن در دفاع از موسی علیه السلام، با آنان قدری نرم‌تر برخورد کرد و گفت: «و اگر بر فرض دروغگو باشد، دروغش به زیان خود اوست و اگر راستگو باشد، البته برخی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید» این سخن آن شخص مؤمن، ناشی از شک وی در صحت رسالت موسی علیه السلام نبود زیرا او - چنان‌که خداوند جل جلاله از وی توصیف کرده است - به راستی مؤمن بود. معنای: ﴿يُصِيبُكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ﴾ [غافر: ۲۸] این است: اگر تمام چیزهایی که موسی علیه السلام به شما وعده می‌دهد، به شما نرسد، حداقل بعضی از آن‌ها به شما می‌رسد و در همان بعض هم هلاکت شما حتمی است «چرا که خدا کسی را که افراطکار دروغزن باشد، هدایت نمی‌کند» این ادامه سخن آن مرد مؤمن است. یعنی: اگر موسی علیه السلام گزافکار و دروغزن باشد، هرگز خداوند جل جلاله او را به سوی حجت‌های روشن خود راهنمایی نمی‌کند و نه او را به معجزات خود مؤید می‌گرداند و اگر بر خداوند جل جلاله دروغ بسته باشد، قطعاً حق تعالی او را خوار ساخته و هلاک می‌گرداند پس شما نیازی به این ندارید که او را بکشید. این سومین احتجاجی است که آن شخص مؤمن در اعتراض به طرح موضوع قتل موسی علیه السلام کرد و در این اعتراض نیز نوعی مجامله و نرمش برای واداشتن آن‌ها به تسلیم است.

﴿يَقَوْمُ لَكُمْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ ظَهْرَيْنَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا  
قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿۸۱﴾﴾



سپس آن مرد مؤمن آن‌ها را به یاد نعمت‌ها انداخت تا خدای عز و جل را شکر گزارده و در کفر خویش پافشاری و درازدستی نکنند: «ای قوم من! امروز فرمانروایی از آن شماست و در این سرزمین مسلطید» چیره بودن بر سرزمین، عبارت از غلبه بر مردم و برتری بر آن‌هاست. مراد از سرزمین، سرزمین مصر است «پس چه کسی ما را از عذاب الله - اگر بر سر ما بیاید - حمایت خواهد کرد؟» یعنی: لشکرهایمان قادر نیستند تا چیزی از عذاب الهی را از ما باز دارند.

و چون فرعون نصیحت و خیراندیشی راستین آن مرد مؤمن را شنید، حيله و نیرنگی دیگر در پیش افگند تا قومش را به وسیله آن در این توهم بیندازد که او در خیرخواهی و دلسوزی به آنان سخت استوار و ثابت قدم بوده و آن‌ها را به راهی نمی‌برد که جلب‌کننده منفعت و دفع‌کننده زبانی از آن‌ها نباشد، بدین جهت: «فرعون گفت: جز آنچه که خود درمی‌یابم، به شما نمی‌نمایانم» یعنی: جز آنچه را که برای خود مصلحت بدانم، به شما مشورت نمی‌دهم و جز آنچه را که در حق خود تجویز کنم، برای شما تجویز نمی‌کنم و من همان‌گونه که در حق خود مصلحت‌اندیش هستم، برای شما نیز مصلحت‌اندیش می‌باشم «و شما را جز به راه راست راهبر نیستیم» یعنی: شما را با این رأی، جز به راه صواب هدایت نمی‌کنم، راهی که اگر از آن پیروی کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید و آن عبارت از: رأی من برکشتن موسی علیه السلام است.

ابونعیم در کتاب «فضایل صحابه» و بزار از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «ای مردم! به من خبر دهید که شجاع‌ترین کس از مردمان کیست؟ مردم گفتند: تو خود شجاع‌ترین آنان هستی. فرمود: این درست است که من با کسی مبارزه نکرده‌ام، جز این که دادم را از وی گرفته‌ام ولی به من خبر دهید که شجاع‌ترین مردم کیست؟ گفتند: بعد از تو دیگر نمی‌دانیم چه کسی است! فرمود: شجاع‌ترین مردم ابوبکر صدیق رضی الله عنه است. آن‌گاه برای اثبات ادعای خود به سخنش چنین ادامه داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درحالی دیدم که قریش ایشان را در چنگال خود گرفته بودند، این یکی ایشان را زیر مشت و لگدش گرفته بود و آن یکی بر ایشان تلنگر می‌زد و در همین حال که ایشان را زیر لت و کوب خویش گرفته بودند، تشرزان می‌گفتند: این تو هستی که همه خدایان را یک خدا قرار داده‌ای؟ علی رضی الله عنه فرمود: سوگند به خدای عز و جل که هیچ یک از ما - جز ابوبکر - به آن صحنه نزدیک نشد پس ابوبکر در دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

این یکی را می‌زد، آن یکی را به تلنگر می‌راند و این یکی را دور می‌کرد. خلاصه در آن حالی که مشرکان عرصه را بر پیامبر ﷺ سخت گرفته بودند و جان ایشان در خطر بود، ابوبکر از ایشان جانانه دفاع می‌کرد و در همان حال بر سر مشرکان فریاد می‌کشید: ای وای بر شما! آیا مردی را به خاطر این که می‌گوید: پروردگار من الله ﷻ است، می‌کشید؟ سپس علی ؑ گلیمی را که بر تنش بود، از تنش کشید و به سختی گریست تا بدانجا که محاسنش تماما خیس شد. آن گاه فرمود: شما را به جد سوگند می‌دهم: آیا مؤمن آل فرعون بهتر است یا ابوبکر؟ مردم سکوت کردند. فرمود: آیا پاسخ نمی‌دهید؟ من خود پاسخ می‌دهم: به خدا سوگند که یک ساعت از حیات ابوبکر (در تلاش وی برای خدا ﷻ) بهتر از مانند مؤمن آل فرعون است زیرا مؤمن آل فرعون مردی بود که ایمانش را پنهان می‌داشت در حالی که ابوبکر مردی بود که ایمان خویش را اعلان می‌کرد».

﴿وَقَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَتَقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ﴾

«و کسی که ایمان آورده بود، گفت» در ادامه دفاعش از موسی ؑ «ای قوم من! من بر شما از روزی مانند روز احزاب بیمناکم» یعنی: من بر شما از روزی مانند روز عذاب امت‌های گذشته که علیه انبیایشان دست به گروه بندی و تحزب زدند، بیمناکم.

﴿مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ﴾

از سرنوشتی بر شما بیمناکم: «مانند حال و روز قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آن‌ها آمدند» یعنی: بر شما از مانند حال‌شان در عذاب، یا از مانند عادت و شیوه آنان در پایداری بر تکذیب حق، بیمناکم «وگرنه خدا بر بندگان ستم نمی‌خواهد» یعنی: آن‌ها را بی‌گناه عذاب نمی‌کند پس هلاک کردن آن امت‌ها، عدل تمام بوده است، چرا که آنان به سبب اعمالشان، شایسته این عذاب بوده‌اند.

﴿وَيَقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ﴾

«و ای قوم من! من بر شما از روزی که مردم یک‌دیگر را ندا درمی‌دهند، بیمناکم» یعنی: از روزی که برخی از مردم برخی دیگر را ندا داده و همدیگر را به فریادرسی می‌خوانند و استغاثه می‌کنند. یا از روزی که اهل دوزخ، اهل بهشت را و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا می‌کنند چنان که در سوره «اعراف» آمده است.

﴿يَوْمَ تُولَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ۗ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ

هَادٍ ﴿۳۳﴾

«روزی که پشت کنان باز می گردید» از موقف محشر به سوی دوزخ، یا از دوزخ گریزان باز می گردید. در آن روز: «برای شما در برابر خدا هیچ حمایتگری نیست» که شما را از عذاب وی پناه دهد و بازدارد «و هرکه را خدا گمراه کند، او را راهبری نیست» به سوی راه صواب.

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ ۗ

حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا ۚ كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ

مُرْتَابٌ ﴿۳۴﴾

«و به یقین پیش از این، یوسف برای شما بینات آورد» یعنی: پیش از آن که موسی عليه السلام به سوی شما بیاید، یوسف فرزند یعقوب علیهما السلام به شما معجزات و نشانه های آشکاری آورد که روشنگر دین خدا جل جلاله و شریعت وی بودند زیرا یوسف عليه السلام به سوی پدرانتان به نبوت برانگیخته شد «پس شما همچنان از آنچه برایتان آورده بود» از معجزات «در تردید بودید» و به او ایمان نیاوردید «تا وقتی که» یوسف عليه السلام «از دنیا رفت، گفتید: خدا بعد از او هرگز پیامبری برنخواهد انگیخت» پس به او در حیاتش کفر ورزیدید اما بعد از آن که او درگذشت، به پیامبرانی که بعد از وی مبعوث شدند، نیز کفر ورزیدید «این گونه، خدا هرکه را افراطگر شکاک است» یعنی: هرکه را در نافرمانی ها و معاصی خداوند جل جلاله اسرافکار و زیاده رو و در دین خدا جل جلاله و در یگانگی و وعده ها و هشدارهای وی شکاک است؛ «بی راه می گذارد» و به سوی راه حق و راستی هدایتشان نمی کند.

﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ

ءَامَنُوا ۗ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿۳۵﴾

سپس حق تعالی در بیان حال این گروه زیاده رو شکاک می فرماید:

«کسانی که در آیات الله مجادله می کنند» تا آن ها را دفع و ابطال کنند «بدون حجتی که برایشان آمده باشد» یعنی: بدون حجت آشکار و یا دلیل روشنی «این ستیزه آنان نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده اند، سخت ناپسند است» یعنی: این مجادله آنان نزد خدا جل جلاله و مؤمنان بس ناپسند و منفور است زیرا این جدال، جدالی باطل و

نارواست که آن‌ها در آن به هیچ اصل و اساس حقی متکی نبوده و هیچ سند و حجتی بر آن ندارند. همچنین این جدال آن‌ها به این جهت نیز ناپسند است که قصد آن‌ها از این جدال، ابطال دعوت الله ﷻ، مغشوش کردن فضای ذهنی رهروان راه ایمان و رسیدن به چنین مرامهای باطلی است «این گونه خدا بر قلب هر متکبر زورگویی مهر می‌نهد» یعنی: چنان که بر دل‌های این جدل‌کاران مهر کوبید همچنان بر دل‌های همه متکبران زورگو و سرکش مهر می‌گذارد.

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَهْمَنُ ابْنُ لِي صِرَاحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ﴿٣٦﴾ أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ ﴿٣٧﴾﴾

چنین پیدا است که دفاع گرم و مؤثر آن شخص مؤمن از موسی عليه السلام، کار خود را کرد لذا فرعون از کشتن موسی عليه السلام دست برداشت و طرحی دیگر در پیش افکند: «و فرعون» از روی جهل، یا نیرنگ، یا انصراف از قتل موسی عليه السلام «گفت: ای هامان! برای من برجی بلند بنا کن» یعنی: برایم قصری برافراشته و استوار برآور «تا شاید من به آن اسباب برسیم» یعنی: به آن راه‌ها برسیم.... قتاده می‌گوید: «مراد از اسباب، درها است.» «راه‌های دستیابی به آسمان‌ها» یعنی: تا بر آن برج بالا رفته به آسمان برسیم و چون به آسمان رسیدم، خدایی را که موسی عليه السلام ادعا می‌کند او آنجاست، جست و جو کنم «تا به سوی خدای موسی بنگرم» امام شوکانی در تفسیر خود می‌گوید: «موسی عليه السلام قبلا به فرعون خبر داده بود که خدای عز وجل در آسمان است.» «و من او را سخت دروغگو می‌پندارم» در این ادعای وی که خدایی دارد. یا در آنچه که از رسالت ادعا می‌کند.

بدین گونه بود که آن ملعون چنین وانمود ساخت که به وجود خداوند عز وجل متیقن نیست و به پندار خود در پی جست و جو و کاوش در مورد این امر است که آیا در واقع خدای مورد ادعای موسی وجود دارد یا خیر؟ ولی هدف او القای این پندار بود که چنین خدایی اصلا وجود ندارد و به زودی خواهد دید که حقیقت امر چیست؟! آری! فرعون همه این سخنان و حرکات نمایشی را به میان افکند تا با عقل‌های قومش بازی کرده و خردهایشان را سبک و بی‌وزن گرداند و هر گمان و پنداری را که می‌خواهد، در اذهانشان فروافکند «و این گونه برای فرعون عمل بدش» از شرک و تکذیب «آراسته شد» و او در گمراهی خویش لجاجت و پافشاری نموده و بر طغیان و سرکشی خویش

استمرار ورزید و به دروغ مدعی شد که جویای یافتن حقیقت است، در حالی که راه رسیدن به حق، راه حس نیست بلکه تأمل در آیات و نشانه‌های حق است.<sup>۱</sup> «و از راه» هدایت و صواب «بازداشته شد» یعنی: شیطان عمل بد وی را برایش آراست و او را از راه صواب باز داشت و «کید فرعون جز به تباهی نینجامید» کید وی: همان تدبیر و نیرنگی بود که آن را سازمان داد تا مردم را از ایمان آوردن به موسی علیه السلام برگرداند. تباب: زیان و هلاکت است.

﴿وَقَالَ الَّذِي ءَامَنَ يٰقَوْمِ اتَّبِعُونِ اِهْدِكُمْ سَبِيْلَ الرَّشٰدِ ﴿۳۸﴾﴾

«و آن کس که ایمان آورده بود، گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه رشد و راستی هدایت کنم» یعنی: در دین به من اقتدا کنید زیرا اگر چنین کردید، راهی را که حقیقتا شما را به سرمنزل خیر می‌رساند، شناخته‌اید و هرکس این راه را بپیماید، نجات می‌یابد و بدانید که مقصد نهایی این راه، بهشت است. این سخن مؤمن آل فرعون، کنایه و تعریضی است بر این که راه فرعون و قومش، راه گمراهی است و او به دروغ می‌گوید که: «من شما را جز به راه هدایت رهبری نمی‌کنم».

﴿يٰقَوْمِ اِنَّمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا مَتَعٌ وَّ اِنَّ الْاٰخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿۳۹﴾﴾

«ای قوم من! جز این نیست که این زندگانی دنیا بهره‌ای اندک است» که انسان چند روزی از آن بهره‌مند می‌شود و سپس نابود می‌گردد «و در حقیقت آن آخرت است که دارالقرار است» زیرا حیات آخرت، حیاتی است دائمی که هرگز گسست و انقطاعی نداشته و به طور زوال ناپذیری مستمر و پایدار می‌باشد.

﴿مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ اِلَّا مِثْلَهَا وَّمَنْ عَمِلَ صٰلِحًا مِّنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْتِیْ وَهُوَ

مُؤْمِنٌ فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُوْنَ فِيْهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۴۰﴾﴾

«هرکه بدی کند، جز به‌مانند آن کیفر نمی‌یابد» یعنی: هرکس در سرای دنیا معصیتی از معاصی را مرتکب شود - هر معصیتی که باشد - پس جز به‌اندازه آن معصیت، جزا داده نشده و معذب نمی‌شود. این عبارت، دلیل بر آن است که جنایات در ابدان و اموال، غرامتی به‌مانند خود دارند «و هرکس کار شایسته کند - مرد باشد یا زن - در حالی که ایمان داشته باشد» یعنی: هرکس عمل شایسته‌ای انجام دهد، به‌همراه این که به خداوند جل جلاله و آنچه که پیامبرانش آورده‌اند، مؤمن باشد «پس آن گروه» که در

۱- نگاه؛ مقدمه کتاب: «الله» از مرحوم شیخ سعید حوی.

میان عمل شایسته و ایمان جمع کرده‌اند «به بهشت وارد می‌شوند و در آنجا بی حساب روزی می‌یابند» یعنی: روزی‌ای نیکو و فراوان بدون شمارش یا محاسبه‌ای می‌یابند. مقاتل می‌گوید: «معنی این است: بر آنان در آنچه که در بهشت از نعمتها داده می‌شوند، هیچ پیامد و پی‌جویی‌ای نیست».

﴿وَيَقَوْمٌ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى التَّجْوَةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ﴾ (۱۱)

سپس آن مرد مؤمن از خانواده فرعون، دعوت خویش به سوی خداوند ﷻ را تکرار کرد و در اینجا ایمان خویش را نیز صریح و علنی اعلام داشته و روشهای قبلی را در القای این گمان که او از خودشان است، دنبال نکرد: «و ای قوم من! چه شده است که من شما را به سوی نجات فرامی‌خوانم» یعنی: به من از خودتان خبر دهید: آخر چگونه است که من شما را به سوی نجات از دوزخ و ورود به بهشت از طریق ایمان به خدای ﷻ و اجابت گفتن پیامبرانش فرامی‌خوانم «و شما مرا به سوی دوزخ فرامی‌خوانید» با شرک و شکی که از من می‌طلبید؟.

﴿تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ

الْعَظِيمِ﴾ (۱۲)

سپس هردو دعوت را تفسیر کرد و گفت: «مرا فرامی‌خوانید تا به خدا کافر شوم و چیزی را که بدان علمی ندارم با او شریک گردانم» یعنی: از من می‌خواهید تا چیزی را به عبودیت بخوانم که به شریک بودن آن با خداوند ﷻ، هیچ علم و آگاهی‌ای ندارم و بر پروردگار بودن آن هیچ دلیل و برهانی اقامه نشده است «و من شما را به سوی خداوند عزیز غفار فرامی‌خوانم» یعنی: من شما را به سوی خدای عزتمندی می‌خوانم که عزتی بزرگتر از عزت وی وجود ندارد و او با وجود عزت خویش، گناهان کسی را که به وی ایمان آورد، نیز می‌آمرزد.

﴿لَا جَرَمَ لَنَا مَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدَّنَا إِلَى

اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ﴾ (۱۳)

«تردید نیست که آنچه شما مرا به سوی آن می‌خوانید، در دنیا و آخرت صاحب پذیرش دعایی نیست» یعنی: موضوع چنان نیست که شما می‌پندارید بلکه آنچه من به شما بیان می‌کنم، ثابت و قطعی و غیرقابل شک است و آن این است که: بطلان دعای کسی که چیزی غیر از خداوند ﷻ را به نیایش و یاری می‌خواند، بی‌هیچ

شک و شبهه‌ای ثابت است زیرا کسانی که شما به‌سویشان دست به دعا بلند می‌کنید - اعم از بتان یا مردگان - و از آنها اجابت دعا، رفع حاجات و دفع مشکلات خویش را می‌خواهید، قدرت آن را ندارند که دعاکننده خود را اجابت گفته و چیزی از خواسته‌های او را برآورند، یا به وجهی از وجوه، به دعاکننده خود سودی برسانند. به‌قولی معنی این است: کسانی که شما مرا به‌سویشان می‌خوانید، صاحب دعوتی نیستند که الوهیت برای آن لازم و ثابت گردد. یعنی آنها در دنیا و در آخرت کسی را به‌سوی عبادت خویش فرامی‌خوانند «و در حقیقت، برگشت ما به‌سوی الله است» یعنی: مرجع و مصیر ما به‌سوی خداوند ﷻ است؛ اولاً با مرگ و آخراً هم با رستاخیز و زنده شدن پس از مرگ «و بی‌گمان از حد گذشتگان اهل دوزخ‌اند» یعنی: کسانی که معاصی و نافرمانی‌های الله ﷻ را بسیار انجام می‌دهند، همانان اهل دوزخ‌اند که سرانجام به آن می‌پیوندند.

﴿فَسْتَدْكُرُونَ مَا أَقُولَ لَكُمْ وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾

«پس به‌زودی» هنگامی که عذاب بر شما فرودآید «آنچه را به شما می‌گویم، به‌یاد خواهید آورد» و خواهید دانست که من در نصیحت، تذکر و خیرخواهی به شما جدوجهدی بلیغ کرده‌ام «و کارم را به خدا می‌سپارم» یعنی: بر او توکل کرده و کارم را به او وا می‌گذارم «الله به حال بندگان بیناست» و از بندگان مؤمنش حمایت می‌کند. به‌قولی: آن شخص مؤمن، هنگامی این سخن را گفت که فرعونیان قصد حمله به وی را داشتند تا او را به‌قتل برسانند.

﴿فَوَقَّهٗ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ﴾

مقاتل می‌گوید: آن مرد مؤمن به کوه گریخت و آنها نتوانستند بر او دست یابند چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: «پس خدا او را از عواقب سوء نیرنگی که می‌کردند در امان داشت» یعنی: خدای ﷻ او را از نیرنگ بدی که در حق وی در نظر داشتند، نگاه داشت و او را از شر آنان حفظ کرد «و آل فرعون را عذاب سهمگین فروگرفت» یعنی: بر آنان عذابی سهمگین احاطه کرد و فرود آمد چنان‌که همه آنها در دنیا، با غرق شدن در دریای سرخ (بحر احمر) عذاب شدند و به زودی در آخرت نیز با عذاب سخت روبه‌رو خواهند شد:

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ

### الْعَذَابِ ﴿٦٦﴾

«اینک بامدادان و شامگاهان بر آتش دوزخ عرضه می‌شوند» جمهور علما بر آنند که این عرضه داشتن آن‌ها بر آتش، بعد از مرگشان، در برزخ و قبل از فرارسیدن قیامت است. بخاری و مسلم و دیگران در حدیث شریف از ابن عمر س روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنْ أَحَدُكُمْ إِذَا مَاتَ عَرَضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، يُقَالُ لَهُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى بَعَثَكَ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «قطعا یکی از شما چون بمیرد، جایگاهش - بامدادان و شامگاهان - بر وی عرضه می‌شود؛ اگر از بهشتیان باشد، جایگاهش از اهل بهشت به او نشان داده می‌شود و اگر از دوزخیان باشد، جایگاهش از اهل دوزخ به وی نشان داده می‌شود. به او گفته می‌شود: این است جایگاه تو تا خداوند در روز قیامت تو را به سوی آن برانگیزد».

این آیه کریمه و احادیث وارده در این باب، اصلی اساسی در اثبات عذاب برزخ است و این که عذاب برزخ حق است و هیچ شکی در آن نیست. در حدیث شریف به روایت بخاری از عائشه رضی الله عنها آمده است که او از رسول خدا ﷺ درباره عذاب قبر پرسید، رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری! عذاب قبر حق است». البته دلالت آیه کریمه، به عذاب کفار در برزخ محدود بوده و عذاب مؤمن در قبر به سبب گناهانش، از آن استنباط نمی‌شود بلکه این امر از احادیث نبوی متقدم برمی‌آید.

باید دانست که عذاب قبر متفاوت است، به دلیل حدیث شریف وارده در این باره از

ابن مسعود رضی الله عنه که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَا أَحْسَنَ مُحْسِنٍ مِنْ مُسْلِمٍ أَوْ كَافِرٍ إِلَّا أَثَابَهُ اللَّهُ تَعَالَى. قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا إِثَابَةُ اللَّهِ الْكَافِرِ؟ فَقَالَ: إِنْ كَانَ قَدْ وَصَلَ رَحْمًا أَوْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ أَوْ عَمِلَ حَسَنَةً، أَثَابَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْمَالَ وَالْوَلَدَ وَالصَّحَّةَ وَأَشْبَاهَ ذَلِكَ. قُلْنَا: فَمَا إِثَابَتُهُ فِي الْآخِرَةِ؟ قَالَ: عَذَابًا دُونَ الْعَذَابِ. قَرَأَ ﴿أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ

الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۶].

هیچ نیکوکاری - اعم از این که مسلمان باشد یا کافر - کار نیکی انجام نمی‌دهد،

جز این که خداوند عز وجل او را پاداش می‌دهد. گفتیم: یا رسول الله! پاداش دادن کافر



چیست؟ فرمودند: اگر صلّه رحمی را برقرار ساخته باشد، یا صدقه‌ای داده باشد، یا کار نیکی کرده باشد، خدای تبارک و تعالی او را به دادن مال و فرزند و سلامتی و امثال آن در دنیا پاداش می‌دهد. گفتیم: پاداش دادن وی در آخرت چیست؟ فرمودند: عذابی است پایین‌تر از عذابی. آن‌گاه تلاوت کردند: ﴿أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۶] آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب درآورید.

«و روزی که قیامت برپا شود، می‌گوییم: آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب در آورید» یعنی: به فرشتگان می‌گوییم: آل فرعون را در جهنم به جایگاهی درآورید که عذاب آن از غیر آن سهمگین‌تر و شدیدتر است.

﴿وَإِذْ يَتَحَاوَرُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ النَّارِ﴾

«و آن‌گاه که در آتش دوزخ با یک دیگر بگو مگو می‌کنند» یعنی: آن‌گاه که دوزخیان در دوزخ با یک‌دیگر مشاجره و بگو مگو می‌کنند «ناتوانان به متکبران» یعنی: به رؤسا و رهبران کفر که انقیاد و تسلیم برای انبیا علیهم‌السلام و پیروی از ایشان را برنتابیده و برای بازداشتن مردم از ایمان به پیامبران علیهم‌السلام، نیرنگها اندیشیده و مکرها ورزیده‌اند؛ «می‌گویند: هرآینه ما پیرو شما بودیم» و شما رهبران و رؤسای ما بودید و ما آنچه را که شما گفتید، تصدیق و باور کردیم و اینک با پیروی از شماست که به دوزخ درآمده‌ایم» پس آیا شما بازدارنده بخشی از آتش دوزخ از ما هستید؟» یعنی: آیا بخشی از آن را از ما دفع می‌کنید، یا آن را همراه ما برمی‌دارید؟

﴿قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدَّ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ﴾

«متکبران» سرکش در پاسخ پیروان مستضعف خویش «می‌گویند: همانا ما همه در آن هستیم» یعنی: ما و شما همگی باهم در جهنم هستیم پس ما چگونه می‌توانیم عذاب را از شما دفع کنیم، اگر ما به چنین کاری قادر بودیم، قطعا عذاب را از خودمان دفع می‌کردیم «به راستی خدا میان بندگان حکم کرده است» یعنی: او میان‌شان فیصله کرده است به این‌که گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ باشند و هیچ کس هم پی‌گیر و پی‌جوی حکم خدای سبحان نیست.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَازِنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ﴾

و چون ناتوانان از رهبران خویش مأیوس می‌شوند، به‌سوی نگهبانان دوزخ روی آورده و از آنان خواستار دعا می‌گردند: «و کسانی که در دوزخند» از امت‌های کافر؛ اعم از مستکبر و مستضعف آنان «به نگهبانان دوزخ می‌گویند» یعنی: به فرشتگانی که کارپرداز دوزخ و گماشتگان عذاب دوزخیانند، می‌گویند: «پروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب را از ما سبک کند» آری! از فرشتگان می‌خواهند که به بارگاه خداوند متعال در حقشان شفاعت کنند تا به آنان اندک تخفیف و تنفسی بدهد.

﴿قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمُ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿۵۰﴾﴾

«می‌گویند» فرشتگان در پاسخ‌شان «مگر پیامبرانتان معجزه‌های روشن به‌سوی شما نیاوردند؟ می‌گویند: چرا» آن‌ها برای ما معجزاتی روشن آوردند اما ما ایشان را تکذیب کردیم پس نه به خودشان ایمان آوردیم و نه به حجت‌ها و برهان‌هایی که آوردند، باور کردیم. پس چون این اعتراف را کردند؛ «می‌گویند» فرشتگان نگهبان دوزخ برایشان: «پس دعا کنید» یعنی: هرگاه کار چنین است، شما خود دعا کنید زیرا ما برای کسانی که به خداوند عَزَّ وَجَلَّ کفر ورزیده و پیامبرانش را بعد از آوردن معجزات و حجت‌های روشن، تکذیب کرده‌اند، دعا نمی‌کنیم و دعا کردن برای امثال اینان به ما اجازه داده نشده است.

سپس فرشتگان به آنان خبر می‌دهند که دعای خودشان هم مفید فایده‌ای نیست: «ولی دعای کافران جز در بیراهه نیست» یعنی: دعای کافران کاملاً تباه و بی‌اثر است و هرگز مورد اجابت قرار نمی‌گیرد.

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ ﴿۵۱﴾﴾

«در حقیقت ما پیامبران خویش و کسانی را که ایمان آورده‌اند، یاری می‌کنیم» یعنی: ایشان را بر دشمنان سرکوبگر و سرکششان غالب می‌گردانیم چنان‌که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و مؤمن آل فرعون را با غرق کردن فرعون نصرت دادیم «در زندگی دنیا» با میسر کردن زمینه انتقام گرفتن ایشان از دشمنانشان، که آنان را با قتل و غارت و اسارت و غلبه در هم می‌کوبند.

ابن کثیر به نقل از ابن جریر طبری می‌گوید: «این که امت‌های تکذیب پیشه برخی از پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را کشته و برخی را اخراج کردند، منافی با نصرت حق تعالی بر ایشان

نیست زیرا خدای عَلَّمَ - چه در حیات و چه در غیاب یا مرگ پیامبران عَلَّمَ - از تکذیب کنندگانشان انتقام گرفته است...». «و» نیز یاری می‌دهیم ایشان را در «روزی که شاهدان به شهادت برمی‌خیزند» و آن روز قیامت است. شاهدان فرشتگانند که برای انبیا عَلَّمَ بر ابلاغ پیام‌های الهی گواهی می‌دهند. معنای نصرت دادن‌شان در این روز این است که خداوند عَلَّمَ ایشان را در برابر اعمال‌شان به بهشت وارد نموده و ایشان را به کرامت‌های خود گرمی می‌دارد و در مقابل، کفار را در برابر اعمال‌شان مجازات و نفرین می‌کند و آن‌ها را به دوزخ می‌افکند.

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾

«همان روزی که ستمگران را عذرآوردنشان سود نمی‌دهد» زیرا این عذرخواهی‌شان، عذرخواهی باطل و بی‌اثر و شبهه‌ناوارد و بی‌جایی است «و برای آنان لعنت» یعنی: دوری از رحمت خداوند عَلَّمَ «است و برایشان بدفرجامی آن سرای» یعنی: عذاب دوزخ «است».

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ﴾

«و قطعاً به موسی هدایت» یعنی: تورات، نبوت و معجزات «بخشیدیم. و به بنی اسرائیل کتاب را» یعنی: تورات را «به میراث نهادیم» که بعد از موسی عَلَّمَ در میان‌شان باقی ماند و آن را نسلی پس از نسل دیگر به‌ارث بردند.

﴿هُدَىٰ وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾

«هدایت و پندآموز خردمندان است» یعنی: تورات هدایتگر و پند آموز صاحبان خرده‌های سالم است.

﴿فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَرِ﴾

«پس صبر کن» ای محمد عَلَّمَ بر آزار مشرکان چنان‌که پیامبران پیش از تو صبر کردند «بی‌گمان وعده خدا» به پیامبرانش، یا وعده وی به وقوع قیامت «حق است» هیچ خلافتی در آن نیست و هیچ شکی در وقوع آن وجود ندارد «و برای گناهت آمرزش بخواه» دستور یافتن رسول خدا عَلَّمَ به آمرزش‌خواهی - با وجود آن‌که خدای عَلَّمَ هرگونه لغزشی را قبل و بعد از فتح مکه یا قبل و بعد از رسالت بر ایشان آمرزیده است - برای این است تا بر ثوابشان افزون شود. یا آمرزش‌خواهی ایشان به سبب فرو گذاشتن اعمال اولی و افضل است زیرا به هر اندازه که انسان از جلال و کمال الهی شناخت بیشتری

داشته باشد، به همان اندازه، عمل خویش را برای او کم و ناچیز دیده و احساس وی به قصور و کوتاهی‌اش افزوده می‌شود لذا مانند مذنبان از او آمرزش می‌خواهد، بدین جهت گفته‌اند: «حسنات الأبرار سیئات المقربین: حسنات نیکان، بدیهای مقربان است.» یا - چنان‌که ابن کثیر گفته - این دستور، انگیزشی برای امت بر استغفار است تا در این امر به پیامبر خویش ﷺ اقتدا کنند.

«و همراه با ستایش پروردگارت شامگاهان و بامدادان تسبیح گوی» یعنی: همیشه بر تنزیه و تسبیح خداوند ﷻ همراه با حمد و ستایش وی مداومت و مواظبت کن. به قولی؛ مراد این است: در دو وقت عصر و بامداد، نماز بگزار زیرا در آن وقت در مکه، نماز خواندن فقط در این دو وقت فرض بود؛ دو رکعت در بامداد و دو رکعت در عصر.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾

«به راستی کسانی که در آیات الله - بی آن‌که حجتی برایشان آمده باشد - مجادله می‌کنند» یعنی: بی آن‌که حجت روشن و آشکاری از سوی خدای سبحان برایشان آمده باشد «در سینه‌های آنان جز کبر» و خود بر تربینی و اراده ریاست و سیادت «نیست» و همین امر است که آنان را به تکذیب و دروغ انگاشتن رسالت وامی‌دارد «آنان به آن نایل شونده نیستند» یعنی: در دل‌هایشان تکبر و گردنکشی‌ای علیه محمد ﷺ و طمعی است در این‌که بر او غالب شوند اما آن‌ها هرگز به این مرام خویش نمی‌رسند. یا معنی این است: آنان خواهان آنند که به کاری بزرگ مانند کشتنت یا نظیر آن دست یابند ولی قطعاً به این هدف خویش نمی‌رسند «پس به خدا پناه ببر» از شر و کید و تجاوز و سرکشی آنان «زیرا او خودشنوای بیناست» شنواست سخنانشان را، بیناست به افعالشان پس بر او هیچ امر نهانی‌ای از این امور، پنهان نمی‌ماند.

سیوطی در بیان سبب نزول این آیه گفته است: این آیه درباره عموم منکران رستاخیز نازل شد.

﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

«قطعا آفرینش آسمان‌ها و زمین از آفرینش مردم بزرگتر است» در دلها و شگرفت‌تر و شگفت‌تر است در اندیشه‌ها زیرا آسمان‌ها و زمین پدیده‌های بسیار بزرگی هستند، بی‌ستون استقرار دارند، در فضای عظیم کونی حرکت می‌کنند و جز این‌ها از آثار عظمت فراوان دیگر... یعنی: در این صورت، چگونه منکر رستاخیز و زنده کردن مجدد چیزی می‌شوند که آفرینش آن از همه وجوه، از آفرینش آسمان‌ها و زمین ساده‌تر است؟ چنان‌که در آیه (۸۱) از سوره «یس» می‌فرماید: ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَيَّ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾ [یس: ۸۱] «آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، بر آن توانا نیست که مانند این انسانها را بیافریند؟». «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» عظمت قدرت پروردگار را، چرا که از فرط غفلت و سرگرمی به هوسهای خویش، در این حقایق تأمل و اندیشه نمی‌کنند.

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمَسِيءُ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ﴾

«و نابینا و بینا یکسان نیستند» یعنی: کسانی که به باطل و ناروا مجادله می‌کنند، با کسانی که به حق و راستی مجادله می‌کنند، یکسان نیستند «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند نیز با بدکرداران یکسان نیستند» یعنی: نیکوکاران باایمان و دارای عمل صالح، با بدکرداران کفرپیشه و معصیت آلود، برابر نیستند «چه اندک پند می‌پذیرید» ای مردم! مراد این است که پند گرفتن بیشتر مردم چنان اندک است که در حکم عدم می‌باشد.

﴿إِنَّ السَّاعَةَ لَا تِيَّةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾

«در حقیقت، قیامت قطعا آمدنی است، در آن تردیدی نیست» یعنی: در تحقق قیامت شکی نیست «ولی بیشتر مردم باور نمی‌دارند» این امر را و آن را تصدیق نمی‌کنند، بدان جهت که فهم‌هایشان از محسوسات ظاهری تجاوز نمی‌کند و عقلهایشان را در دریافت حجت و تأمل در امر آخرت، به کار نمی‌اندازند.

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ

جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾

«و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» مراد از «دعاء: خواندن»، درخواست جلب منافع و دفع زیان از بارگاه پروردگار، یا عبادت و یگانه‌پرستی وی است.

البته دعا در ذات خویش عبادت است بلکه دعا چنان که در حدیث شریف آمده: «مغز عبادت است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي بَقِيَةِ أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ، لَعَلَّ دَعْوَهُ أَنْ تَوَافِقَ رَحْمَةً فَيَسْعِدَ بِهَا صَاحِبَهَا سَعَادَةً لَا يَحْسُرُ بَعْدَهَا أَبَدًا». «قطعا پروردگارتان در بقیه ایام روزگار «زندگی» تان، دهش‌ها و بخشش‌هایی دارد پس خود را برای آنها پیش افکنید؛ چه بسا دعایی با رحمتی موافقت و همراهی کند پس صاحبش به وسیله آن به سعادت‌ی نایل گردد که بعد از آن هرگز و برای همیشه زیانمند نشود».

البته این آیه، خود در این باب حجت است زیرا خداوند ﷻ خودش فرموده: (مرا به دعا بخوانید تا برایتان اجابت کنم)، سپس به دنبال آن فرمود: «در حقیقت، کسانی که از عبادت من» یعنی: از دعای من «استکبار می‌ورزند، زودا که به خواری و زاری وارد دوزخ شوند» این هشدار است سخت به کسانی که از دعا نمودن به بارگاه خدا ﷻ تکبر می‌ورزند. بنابراین، کسی که برآوردن حاجات، جلب منفعت و دفع ضرر را از مردگان بخواهد، در واقع با این دعای خویش، آن‌ها را عبادت کرده و چیزی را برایشان صرف کرده که صرف کردن آن جز برای خدای سبحان جایز نیست. از این که بگذریم؛ دعای غیر خداوند ﷻ برای دعاکننده هیچ سودی دربر ندارد زیرا تنها کسی که بر اجابت کردن دعا تواناست، خدای سبحان است بنابراین، او بندگان را به دعا کردن و درخواست حاجات از بارگاه خود دستور داده و در این صورت، اجابت دعایشان را وعده داده است و وعده او نیز حق است پس ای بندگان خدا! خواسته‌های خود را به خداوند ﷻ متوجه سازید و درخواست‌های خود بر ذاتی تکیه کنید که شما را به توجیه این درخواست‌ها به سوی خویش فرمان داده و اجابت آن‌ها را نیز برای شما تضمین کرده است. آری! اوست ذات بخشنده کریمی که دعای دعاکننده را اجابت می‌کند و بر کسانی که نیازها و حوایج خود را در امور دنیا و دین از فضل بزرگ و ملک فراگیر و وسیع او درخواست نمی‌کنند، خشم می‌گیرد چنان که در حدیث شریف آمده است: «مَنْ لَمْ يَدْعِ اللَّهَ ﷻ غَضَبَ عَلَيْهِ: هَرَكَةً بِهٖ بَارِغَاهُ خَدَايَ ﷻ دَعَا نَعَمًا، حَقَّ تَعَالَى بِرِأْسِهِ خَشَمٌ مِی‌گیرد».

﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ ﴿١١﴾

«خدا همان کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرام گیرید» از حرکات و جنب و جوش‌هایتان در طلب رزق و روزی و در پی کسب و کار زیرا حق تعالی شب را تاریک و سرد گردانیده است، که این دو پدیده، با آرامش و خواب تناسب و همخوانی دارند («و روز را مبصر آفرید» یعنی: آن را روشنگر ساخت تا نیازهای خود را در آن ببینید و در چشم اندازی روشن، به راحتی در طلب کسب‌وکار و ارزاق خویش گشت‌وگذار نمایید «بی‌گمان خداوند بر مردم صاحب‌فضل است» پس، از نعمت‌های بی‌شمار خود بر آن‌ها می‌بخشد «ولی بیشتر مردم شکر نمی‌گزارند» نعمت‌ها را و به آن‌ها اعتراف نمی‌کنند. یا بدان جهت که منکر آن نعمت‌هایند، یا از تفکر و نگرش در این نعمت‌ها غفلت می‌کنند و در نتیجه، آنچه را که از شکر و سپاس منعم واجب است، فرو می‌گذارند.

﴿ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَلِيقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُؤَفَّكُونَ﴾

«این» کسی که آفریننده شب و روز است «الله پروردگار شماست که آفریننده هر چیزی است، خدایی جز او نیست پس از کجا بازگردانیده می‌شوید؟» یعنی: پس چگونه به بیراهه رفته و از عبادت وی بر می‌گردید و از توحید وی منصرف ساخته می‌شوید.

﴿كَذَٰلِكَ يُؤَفِّكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾

«کسانی که آیات الهی را انکار می‌کردند، این گونه رویگردان می‌شوند» یعنی: منکران آیات الهی و منکران توحید وی، با چنین بیراهه روی‌هایی، از راه - یعنی از پیروی و متابعت راه پایدار و استوار - بازداشته و برگردانیده می‌شوند.

﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ

وَرَزَقَكُم مِّنَ السَّمَاءِ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُم فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾

«خدا همان کسی است که زمین را برای شما قرارگاه ساخت» یعنی: آن را جایگاه استقرار گردانید که بر آن مستقر می‌شوید و ساختمان‌ها و کالاهای شما نیز بر آن استقرار می‌یابد در حالی که زمین شما را بر خود به‌طور محکم و استوار نگاه می‌دارد و در همین زمین زنده شده و هم در آن می‌میرید. و کسانی که پنداشته‌اند استقرار زمین با دوران و حرکت آن منافات دارد، به خطا رفته‌اند زیرا ما در حالی که سوار ماشین و قطار و هواپیما هستیم، احساس راحتی و آرامش می‌کنیم، با آن که وسایل فوق در حال حرکت نیز هستند پس این تعبیر به معنای نفی حرکت زمین

نیست «و آسمان را سقفی» برپا و استوار و سرپناهی مستحکم برای شما «گردانید. و شما را صورتگری کرد و صورتهای شما را نیکو پرداخت» یعنی: شما را در میان جانداران به نیکوترین صورت و زیباترین هیأت آفرید «و شما را از پاکیزه‌ها» یعنی: از اشیای لذیذ و گوارا در دنیا «روزی داد، این» ذاتی که موصوف به اوصاف بزرگ و با عظمت یاد شده است «الله پروردگار شما است، الله پروردگار عالمیان بسیار بابرکت است» یعنی: خیر و برکت او بسیار است، و او از همه صفات ناشایست، مقدس، برتر و منزه می‌باشد.

﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«اوست زنده» یعنی: ذات پاینده و باقی‌ای که هرگز فنا نمی‌شود «خدایی جز او نیست» و در الوهیت یکتا و منفرد است «پس او را درحالی که دین خود را برای او بی‌آلایش» یعنی: خالص و پیراسته و یک جهت «گردانیده‌اید، بخوانید» و طاعت و عبادت خود برای وی را از شرک و شک و ریا خالص گردانید «ستایش‌ها همه ویژه الله پروردگار عالمیان است» یعنی: پس عبادت و شکر وی را باهم جمع کنید.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «کسی که لا اله الا الله می‌گوید؛ باید به دنبال آن: الحمد لله

رب العالمین نیز بگوید و معنی فرموده حق تعالی: ﴿فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ

لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [غافر: ۶۵] همین است.

﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي

وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«بگو: من نهی شده‌ام از این که جز خدا کسانی را که شما» از بتان و هم‌تایان «می‌خوانید عبادت کنم، هنگامی که برایم از جانب پروردگارم بینات آمد» بینات: عبارت از ادله عقلی و نقلی است زیرا این ادله، اثباتگر یکتاپرستی و توحیداند «ودستور یافته‌ام که به پروردگار عالمیان تسلیم باشم» با انقیاد و فروتنی کامل در برابر وی.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «ولیدبن مغیره و شبیه بن

ربیعہ گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله! از آنچه می‌گویی دست بردار و به دین پدران برگرد.

پس خداوند جل جلاله این آیه را نازل کرد».



﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِيَكونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَن يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧٧﴾﴾

«او همان کسی است که شما را» یعنی: پدر اولتان آدم عليه السلام را «از خاکی آفرید» پس آفرینش وی از خاک، مستلزم آفرینش نسل وی از خاک نیز هست زیرا هر انسانی از آب منی آفریده شده و منی از خون برآمده، خون از غذاست، غذا از رستنی‌های روی زمین و رستنی‌ها از آب و خاک پدید آمده‌اند پس ثابت شد که هر انسانی از خاک آفریده شده است «سپس» خداوند عز وجل این خاک را نطفه منی گردانید و شما در سیر اطواری خلقت خویش «از نطفه‌ای» منی آفریده شده‌اید «آن‌گاه از خون بسته‌ای» تفسیر این‌ها در آغاز سوره‌های «حج» و «مؤمنون» گذشت «و بعد شما را به هیأت طفلی» یعنی: اطفالی «بیرون می‌آورد» یعنی: هر یک از شما را از رحم مادرانتان به هیأت طفلی بیرون می‌آورد «باز شما را باقی می‌گذارد تا به کمال رشد خود برسید» و این حالتی است که در آن، نیرومندی و عقل هر دو جمع می‌شوند. تفسیر «اشد» به‌طور مفصل در سوره «انعام/۱۵۲» گذشت. «سپس شما را باقی می‌گذارد تا شیخ شوید» شیخ: کسی است که سن وی از چهل گذشته باشد «و بعضی از شما کسی است که روحش پیشاپیش قبض می‌شود» یعنی: پیش از رسیدن به سن پیری، یا جوانی، یا حتی پیش از تولد، در زندگی جنینی دچار مرگ پیش‌رس می‌شود «و تا به میعادتی که معین است برسید» یعنی: تا برسید به سرآمدی معین که همانا وقت مرگتان، یا روز قیامت است «و باشد که تعقل کنید» یعنی: باشد که بر اثر تعقل، یگانگی پروردگارتان را دریافته و بزرگی قدرت بالغه وی را در آفرینشتان بر این اطوار مختلفه، بدانید زیرا اوست که شما را در همه اطوار خلقتتان، از طوری به طوری و از حالتی به حالتی برمی‌گرداند و این‌ها همه از امر و تقدیر و تدبیر او صادر می‌شود.

﴿هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴿٧٨﴾﴾

«او همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند» یعنی: تنها حق تعالی است که بر زنده کردن و میرانیدن تواناست «و چون به امری» از امور «اراده کند، جز این نیست که به آن می‌گوید: باش. پس بی‌درنگ موجود می‌شود» بی‌هیچ توفقی. یعنی: آن چیز به‌دنبال اراده وی که کلمه «کن» تعبیری از آن است، موجود می‌شود. پس

کسی که دارای چنین شأنی باشد، باید به یگانگی مورد پرستش قرار گرفته و چیز دیگری با وی شریک آورده نشود.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّى يُصْرَفُونَ﴾<sup>(۶۹)</sup>

«آیا کسانی را که در آیات الله مجادله می کنند ندیده‌ای؟ از کجا برگردانیده می شوند؟» یعنی: با وجود برپایی ادله‌ای که دلیل درستی و صحت آیات الهی است و با آن که این آیات، واجب آورنده یکتاپرستی هستند، چگونه جدال‌پیشه‌گان، از ایمان به این آیات و اندیشیدن در آن‌ها بازگردانیده می شوند؟! که این گروه سرگردان در بیراهه ضلالت، مشرکانند.

﴿الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۷۰)</sup>

«کسانی که کتاب را» یعنی: قرآن، یا جنس کتاب‌های نازل شده از نزد خدای سبحان را «تکذیب کردند و آنچه را که پیامبران خود را بدان فرستادیم» و از غیر کتاب به سوی پیامبران علیهم‌السلام وحی می شود، نیز تکذیب کردند «به زودی خواهند دانست» فرجام کار و نتیجه شوم کفرشان را. اما چه وقت؟:

﴿إِذِ الْأَغْلُلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلْسِلُ يُسْحَبُونَ﴾<sup>(۷۱)</sup> فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ

يُسْجَرُونَ﴾<sup>(۷۲)</sup>

«هنگامی که غلها در گردنهایشان است و زنجیرها» نیز همراه با طوقها در گردنهایشان است «در آب جوشان کشیده می شوند» یعنی: در حالی که گردنهایشان در غلها و زنجیرهاست، به سوی آب جوشان کشیده می شوند. حمیم: آب داغ در نهایت حرارت است «آن‌گاه در آتش برافروخته می شوند» یعنی: آتش بر آنان افروخته می شود و آنان آتش افروز و هیمه دوزخ می شوند.

﴿ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ﴾<sup>(۷۳)</sup> مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ

نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ﴾<sup>(۷۴)</sup>

«آن‌گاه به آنان گفته می شود» یعنی: آن‌گاه فرشتگان گمارده بر جهنم، از سر توبیخ و سرکوفت به آن‌ها می گویند: «آنچه را در برابر خدا شریک می ساختید، کجایند؟» یعنی: کجایند شرکایی که آن‌ها را بجز خداوند جل جلاله پرستش می کردید، آن‌ها را چه شده است که همینک شما را از عذابی که در آن قرار گرفته‌اید، نجات نمی دهند؟ «می گویند: از دید ما گم شدند» یعنی: معبودان ما رفتند و از نظر ما ناپدید شدند و ما

آن‌ها را گم کرده‌ایم و نمی‌بینیم» بلکه پیشتر هم ما چیزی را نمی‌خواندیم» بدین‌سان، منکر پرستش بتان می‌شوند. آری! این سخن را هنگامی می‌گویند که گمراهی و جهالتی که در دنیا بر آن قرار داشته‌اند، برایشان آشکار می‌شود و این که در واقع امر، چیزهایی را در دنیا می‌پرستیده‌اند که بی‌نا و شنوا نبوده و نفع و زیانی رسانده نمی‌توانستند پس گویی اصلاً چیزی را نپرستیده‌اند. این سخنشان اعترافی است به این که عبادت‌شان برای بتان و خدایان باطل، از اساس باطل بوده است «این گونه، خداوند کافران را گمراه می‌کند» یعنی: خداوند ﷻ به مانند این گمراهی، کافران را از راه صواب گمراه می‌کند، از آنجا که آنان بتانی را به پرستش گرفته‌اند که سرانجام به دوزخ رهسپارشان می‌کند.

﴿ذَٰلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ﴾ (۷۵)

«این» عذاب «به سبب آن است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می‌کردید» یعنی: در نافرمانی‌های خدای ﷻ و مخالفت با پیامبران ﷺ و کتاب‌هایش، شادی می‌کردید و به این مخالفت مسرور بودید «و بدان سبب است که می‌نازیدید» یعنی: فخر می‌فروختید و گردنکشی و بدمستی می‌کردید. مرح: گردنکشی و تکبر در نعمت و فخرفروشی است.

﴿أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾ (۷۶)

«به دروازه‌های دوزخ درآید، جاودانه درآید» یعنی: بعد از آن که دوزخیان به دوزخ وارد می‌شوند، فرشتگان از سر سرزنش و شکنجه دادن روحی و ناامید کردن آن‌ها از امکان جبران عذاب، یا رهایی از آن، این سخن را به آنان می‌گویند «چه بد است» دوزخ به عنوان «جایگاه متکبران» از قبول حق.

﴿فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعَنَّكَ فَإِنَّا

يُرْجِعُونَ﴾ (۷۷)

«پس صبر کن» ای محمد ﷺ و شکیبا باش زیرا «بی‌گمان وعده خدا حق است» یعنی: وعده او به انتقام گرفتن از آنان - یا در دنیا یا در آخرت - خواه‌ناخواه آمدنی و واقع‌شدنی است «پس اگر به تو بخشی از آنچه را که به آنان وعده داده‌ایم» از عذاب دنیا - با کشتن و اسیر کردن و سرکوب‌شان - «بنمایانیم» در آینده چنان که در بدر و سپس در فتح مکه و سایر جزیره‌العرب نمایانندیم «یا اگر جان تو را بگیریم» پیش از

فرود آوردن عذاب به آنان؛ پس به هر حال، در فرود آمدن حتمی و غیر قابل برگشت عذاب به آنان و این که پیروزی در نهایت از آن دعوت اسلام است، هیچ شک و تردیدی به خود راه نده «به سوی ما بازگردانیده می شوند» در روز قیامت و یقیناً عذابشان می کنیم.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾

«و مسلماً پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم. برخی از آنان را بر تو حکایت کرده ایم» یعنی: تو را از اخبارشان و آنچه که از قوم و امت خویش دیده اند و با آن روبه رو شده اند، آگاه ساخته ایم «و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده ایم» و به تو علم آنچه را که میان ایشان و اقوامشان روی داده است، نرسانده ایم.

یادآور می شویم؛ پیامبرانی که خدای عز و جل از آن ها در قرآن کریم نام برده، نزدیک به بیست و پنج تن هستند اما کسانی که از ایشان در قرآن نام برده نشده، بیشتر از این تعدادند. چنان که در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که تعداد انبیا علیهم السلام چند تن است؟ فرمودند: «صد و بیست و چهار هزار تن، که رسولان از میان شان سیصد و پانزده تن - جمعی انبوه و بزرگ - هستند». فرق در میان «رسول» و «نبی» این است که: رسول صاحب شریعت یا کتابی است و نبی: پیرو کتاب و شریعت رسول قبل از خود، یا همزمان با خود می باشد.

«و هیچ فرستاده ای را نرسد که جز به اذن الهی معجزه ای بیاورد» پس هیچ پیامبری نمی تواند از نزد خود معجزه ای بیاورد. مراد از «آیه» معجزه ای است که دال بر نبوت پیامبر باشد «پس چون فرمان خدا برسد» یعنی: چون وقت معین برای عذاب تکذیب پیشه گان - در دنیا یا در آخرت - فرارسد «به حق» میانشان «داوری می شود» و خداوند عز و جل با فیصله بر حق خویش، بندگان محق و شایسته خویش را نجات می دهد «و آنجاست» یعنی: در آن وقت است «که مبطلان» یعنی: کسانی که از باطل پیروی کرده و به آن عمل می کنند «زیان می کنند» پس ای محمد صلی الله علیه و آله! بر توست که با اقتدا به انبیای پیش از خود، صبر و شکیبایی پیشه کنی. و آن گاه که فرمان خدای عز و جل به فیصله کردن میان تو و قومت دررسد، قطعاً میان شما به حق و

راستی فیصله می‌کند و تو در آن زمان قطعاً نصرت داده می‌شوی و باطل‌اندیشان و باطل‌گرایان از اشراف قریش - یعنی کسانی که تو را از دعوتت باز می‌دارند - قطعاً زیانکار می‌شوند.

﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٦﴾﴾

«خدا همان کسی است که چهارپایان را برای شما پدید آورد» یعنی: آن‌ها را به‌خاطر شما آفرید. مراد از این چهارپایان، جفتهای هشتگانه از شتر و گاو و گوسفند و بز هستند که ذکر آن‌ها در سوره «انعام/۱۴۳» گذشت «تا از برخی از آن‌ها سواری گیرید و از برخی از آن‌ها بخورید» یعنی: تا بر برخی از آن‌ها سوار شوید و برخی از آن‌ها را بخورید.

﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبَلَّغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ

تَحْمَلُونَ ﴿٧٧﴾﴾

«و در آن‌ها برای شما منافی» دیگر «است» غیر از سوار شدن و خوردن؛ مانند بهره‌برداری از موی، کرک، پشم، شیر، کره، روغن، پنیر و جز این از منافع دیگر «و تا سوار بر آن‌ها به مقصودی که در دل‌هایتان است، برسید» یعنی: تا آن‌ها شما را با بارهای سنگینتان از سرزمینی به سرزمین دیگر حمل کنند و بنابراین، شما بتوانید به‌وسیله آن‌ها نیازهایتان را به‌آسانی و سهولت در سرزمین‌ها و کشورهای دور دست برآورید «و بر آن‌ها و بر کشتی حمل می‌شوید» یعنی: بر شتر در بیابان و بر کشتی در دریا منتقل می‌شوید. و گفته‌اند: «شتر، سفینه صحراست».

﴿وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيُّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ ﴿٧٨﴾﴾

«و حق تعالی «آیات خویش را» یعنی: نشانه‌ها و دلالت‌های خود در آفاق و انفس را که دال بر کمال قدرت و وحدانیت وی است «به شما می‌نماید پس کدام‌یک از آیات خدا را انکار می‌کنید؟» زیرا این نشانه‌ها و دلایل، در وضوح و روشنی خود و در عدم وجود هیچ‌گونه خفا و ابهامی در آن‌ها، در جایگاهی قرار دارند که هیچ صاحب بصیرت روشنی، آن‌ها را انکار نمی‌کند؛ چنانچه از اهل انصاف باشد.

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ

مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَءَاتَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾﴾

«آیا در زمین سیر نکرده‌اند» این گروه کافر معاند ستیزه‌جو «تا ببینند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند» از امت‌هایی که خدای عَزَّوَجَلَّ را نافرمانی کرده و پیامبران خویش عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را تکذیب کردند؛ «چگونه بوده است؟» زیرا آثار برجای مانده موجود در دیار و سرزمین هایشان، بر غذایی که به آنان نازل شده و بر فرجام بدی که بدان پیوسته‌اند، دلالت می‌کند و این آثار برجای مانده، با زبان بی زبانی در این باره حرفهای بسیاری برای گفتن دارند «آنها از حیث شمار بیشتر و پرتوان‌تر از آنان بوده‌اند» یعنی: آن پیشینیان، از مشرکان مکه در شمار خود بیشتر، در اجسام و پیکرهای خود نیرومندتر و در اموال خود بیشتر و فراتر بوده‌اند «و از حیث آثار در روی زمین استوارتر بودند» یعنی: آنها با بناها، کارگاه‌ها و کشتزارهایی که دلیل وجود نیرومند مدنی آنها بوده است، از این مشرکان قوی‌تر و مشهورتر بوده‌اند «ولی آنچه به دست می‌آوردند، به حال‌شان سودی نبخشید» یعنی: آن‌گاه که عذاب الهی در رسید، آن همه شکوه و ابهت ظاهری، هیچ به کارشان نیامد.

﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا

بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۳﴾

«و چون پیامبران‌شان برایشان بینات» یعنی: حجت‌های آشکار و معجزات روشن «را آوردند، به چیزی از علم که نزدشان بود خرسند شدند» یعنی: به آنچه که در نزدشان از علم و دانش ادعایی و پنداری بود، اظهار مسرت و شادمانی کردند درحالی‌که این دستاویزهایشان در حقیقت، چیزی جز شبهه‌های باطل و ادعاهای بی‌اساس و پوچ نبود. به قولی مراد این است: به آنچه که نزدشان از علم احوال دنیا - نه احوال دین - است، شادمان شدند. چنان‌که خداوند عَزَّوَجَلَّ می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [روم: ۷]. «آنها فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می‌دانند». «و آنچه به آن استهزا می‌کردند، آنان را فروگرفت» یعنی: جزای استهزایشان به آنان احاطه کرد و آنان را فروگرفت.

اشاره به این‌که علم دنیوی، عاملی از عوامل غرور بازدارنده از پیروی حق است، معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم می‌باشد که ابعاد و اعماق آن، در عصر ما بهتر و بیشتر شناخته شده است زیرا هم‌اکنون غرور علمی بشر به اوج خود رسیده

به طوری که دانشمندان علوم تجربی - جز اندکی از کسانی که اهل انصاف هستند - علوم دینی را سبک و بی اهمیت می انگارند.

﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ﴾<sup>(۸۵)</sup>

«پس چون عذاب ما را دیدند» یعنی: چون عذاب فرودآمده ما را بر سر خود مشاهده کردند «گفتند: تنها به خدا ایمان آوردیم و اینک بدانچه با او شریک می گردانیدیم» از بتانی که می پرستیدیم «کافریم».

﴿فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ

هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>(۸۵)</sup>

«ولی هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر چنان نبود که ایمانشان برای آن ها سودی داشته باشد» زیرا ایمان آوردن به هنگام مشاهده عذاب، به صاحب خود سودی نمی رساند و فقط این ایمان اختیاری است که به انسان سود می رساند، نه ایمان اجباری و اضطراری لذا در هنگام مشاهده عذاب، دیگر برای تکلیف مجالی باقی نمی ماند، چه در این هنگام، همگان حق را باور کرده و به حقیقت ایمان می آورند. همچنین ایمان آوردن در آخرت برای کسانی که در دنیا ایمان نیاورده بودند ولی در هنگام برپایی قیامت ایمان می آورند، هیچ سودی نمی رساند «این سنت الهی است که میان بندگان گذشته است» یعنی: خدای سبحان این سنت را در میان همه امت ها گذرانده و جاری کرده است که: ایمان آوردن در هنگام مشاهده عذاب به حالشان سودی ندارد «و آنجاست» یعنی: در هنگام دیدن و معاینه عذاب خدا ﷻ است «که کافران زیانکار شدند» البته کافر در هر وقت و هر زمانی زیانکار است ولی هنگامی این زیانکاری برایشان مسلم می شود که عذاب الهی را ببینند. البته - چنان که در حدیث شریف آمده است - توبه بنده تا هنگامی پذیرفته می شود که روح به گلوگاه وی نرسیده و او در حال غرغره مرگ نباشد و چون در تلاطم جان کندن افتاد و ملک الموت را مشاهده کرد، در آن هنگام، دیگر توبه ای از وی پذیرفته نیست.





## سوره فصلت

مکی است و دارای (۵۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب این که با فرموده حق تعالی: ﴿كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ﴾ [فصلت: ۳] افتتاح شده است، سوره «فصلت» نامیدند. خداوند ﷻ در این سوره - به مصداق معنی آن - آیات خود را به تفصیل بیان کرده و ادله و برهان‌های آشکاری را بر وجود، قدرت و وحدانیت خویش اقامه کرده است. نام دیگر این سوره، «حم السجده» است زیرا رسول خدا ﷺ آن را از ابتدایش بر زعمای قریش خواندند و چون به موضع سجده رسیدند، سجده کردند. این سوره، بعد از سوره «غافر» نازل شد. ابن کثیر درباره فضیلت این سوره از اصحاب ﷺ نقل می‌کند که فرمودند: قریش روزی گرد هم آمدند و به یک‌دیگر گفتند: «بنگرید که چه کسی از شما به سحر، شعر و فالبینی داناتر است پس او را نزد این مردی بفرستید که جمع ما را متفرق و کار ما را پراکنده و پریشان ساخته و دین ما را مورد نکوهش قرار می‌دهد؛ تا با وی سخن بگوید سپس بنگریم که او چه پاسخی به وی می‌دهد! گفتند: ما کسی جز «عتبه بن ربیع» را که به این امور آگاهی تامی داشته باشد، نمی‌شناسیم. پس روی به او کردند و گفتند: ای ابوالولید! این کار، کار توست. پس عتبه بنا به مشورت آنان نزد رسول خدا ﷺ رفت و به ایشان گفت: ای محمد ﷺ! تو بهتر هستی یا عبدالله پدرت؟ رسول خدا ﷺ سکوت کردند و پاسخی ندادند. باز گفت: تو بهتر هستی یا عبدالمطلب؟ باز هم رسول خدا ﷺ سکوت کردند. بار دیگر گفت: تو بهتر هستی یا عبدالمطلب؟ باز هم رسول خدا ﷺ سکوت کردند. گفت: اگر می‌پنداری که این گروهی که نام بردم، از تو بهترند پس اینان همین خدایانی را که تو به باد حمله‌شان گرفته‌ای، پرستیده‌اند و اگر می‌پنداری که تو بهتر از آنان هستی پس سخن بگو تا سخنت را بشنویم زیرا سوگند به خدا که ما هرگز انسان رانده شده‌ای را شوم‌تر و نامیمون‌تر از تو بر قومت ندیده‌ایم! تو جمع ما را پراکنده و کار ما را آشفته و پریشان ساخته‌ای، دینمان را به باد حمله و سرزنش گرفته و ما را در میان اعراب رسوا ساخته‌ای؛ تا بدانجا که این خبر در میانشان شیوع یافته

که: در میان قریش جادوگری است! و در میان قریش کاهنی است! به خدا سوگند که ما فریادی مانند فریاد زن باردار درحال درد زایمان را انتظار می‌کشیم که (بر اثر دعوت) برخی از ما به‌سوی برخی دیگر با شمشیرها حمله بریم تا همه پاک نابود شویم! هان ای مرد! اگر هدفت از این دعوت نیازمندیت به مال و سرمایه است، برایت مالی بسیار گرد می‌آوریم تا سرمایه‌دارترین مرد قریش باشی و اگر شهوت بر تو غلبه کرده، اینک هر یک از زنان قریش را که می‌خواهی انتخاب کن پس ما به تو ده زن زیباروی می‌دهیم. و اگر هدفت سیادت و سروری است، تو را سرور و سالار خویش می‌گردانیم. و اگر هدفت از این دعوت پادشاهی است، تو را بر خود پادشاه می‌گردانیم!...

چون عتبه از سخن گفتن فارغ شد - و رسول خدا ﷺ از او شنیدند - فرمودند: «آیا سخنت تمام شد؟» گفت: آری! فرمودند: پس اینک از من بشنو. گفت: می‌شنوم! پس خواندند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿حَمَّ ۱﴾ تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۲﴾ [فصلت: ۱-۲] تا به این آیه رسیدند: ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمُودَ﴾ ﴿۱۳﴾ در این هنگام عتبه که سخت تحت تأثیر این آیات قرار گرفته بود، از بیم آن که عذاب نازل شود، دست بر دهان رسول اکرم ﷺ گذاشت و ایشان را به حق پیوند رحم سوگند داد و التماس کرد که بس کنند و جلوتر نروند. آن‌گاه یگراست از نزد ایشان به خان‌هاش رفت و نزد قریش بازنگشت و خود را از آنان کنار کشید. پس ابوجهل گفت: ای گروه قریش! به خدا جز این فکر نمی‌کنم که عتبه به محمد گرایش یافته و غذای وی او را خوش آمده است! و این نیست جز به‌سبب نیازی که در وی پدید آمده است! پس بیایید که نزد وی برویم. چون نزد وی رفتند ابوجهل به وی گفت: تو را چیز دیگری از حضور در نزد ما بازداشت جز این که به محمد گرایش یافته‌ای و غذای وی تو را خوش آمده است!... عتبه گفت: نه! به خدا سوگند که شما می‌دانید؛ من از سرمایه‌دارترین‌های قریش هستم ولی حقیقت این است که وقتی نزد وی رفتم و داستان را بر وی بازگفتم، مرا با کلامی پاسخ گفت که - به خدا سوگند - نه آن کلام شعر است، نه فال و نه سحر. او سوره‌ای از قرآن را تا آیه عذاب برایم خواند پس دهان وی را گرفتم و او را به حق پیوند

رحم و خویشاوندی‌ای که با ما دارد، سوگند دادم که بس کند و دست نگه دارد زیرا شما می‌دانید که محمد چون چیزی گفت، دروغ نگفته است و من ترسیدم که بر شما عذاب نازل شود. اکنون نظرم این است که این مرد را به حال خودش واگذارید و از او کناره بگیرید زیرا به خدا سوگند؛ کلامی را که من از وی شنیدم، صدایی دارد و سخنش راه به جایی می‌برد. پس اگر اعراب بر او غلبه کنند، شما به وسیله دیگران از وی فارغ‌بال می‌شوید و اگر او بر اعراب غالب شود آن‌گاه ملک و عزت وی، ملک و عزت شماست و شما به وسیله وی خوشبخت‌ترین مردم می‌گردید!

گفتند: ای ابوالولید! به خدا سوگند که او تو را با زبانش سحر کرده است. او در پاسخ گفت: این رأی من است، شما دانید و کارتان که با او چه می‌کنید<sup>۱</sup>.

﴿حَمِّ تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

چنین خوانده می‌شود: «حاء، م» که از حروف مقطعه است. «این فرورفته‌ای از جانب خدای رحمان رحیم است» یعنی: این قرآن، کتابی است فرورفته از جانب خدای تبارک و تعالی که بخشایشگر و مهربان است.

﴿كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾

«کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده» مراد این است که آیات قرآن به شیوایی بیان شده، احکام حلال آن از حرام آن و طاعت آن از معصیت آن به وضوح از یک‌دیگر جدا ساخته شده و معانی آن به چنان روشنی و استواری‌ای تبیین شده است که به آسانی و سهولت قابل فهم می‌باشد «قرآنی است به زبان عربی» تا برایشان حجت، نعمت و پند آموزی باشد. بیان عربی بودن قرآن، منت‌گذاری بر اعراب و دیگران است زیرا عربی بودن قرآن، گویای سهولت قرائت و سادگی فهم آن می‌باشد، از آن روی که زبان عربی، زبانی فصیح و شیواست «برای مردمی که می‌دانند» و یقین دارند به این که قرآن از نزد الله ﷻ فرستاده شده اما کسانی که به این امر یقین ندارند، قرآن کریم برایشان نعمتی نه بلکه مایه سردرگمی آن‌هاست.

﴿بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾

«مژده‌آور است» قرآن برای اولیای خدا ﷻ «و هشداردهنده» است برای دشمنان وی؛ و این دو وصف، از اوصاف قرآن می‌باشد «و بیشتر آنان رویگردان شدند» یعنی: بیشتر

۱- به نقل از ابن‌کثیر، با تلخیص از دو روایت جابر بن عبدالله و محمد بن کعب قرظی رضی الله عنهما.

کفار، از گرفتن هشدارهایی که قرآن مشتمل بر آنهاست، روی گردانیدند «در نتیجه نمی‌شنوند» به شنیدن تأمل و طاعت و پذیرش، یعنی به‌چنان شنیدنی که از آن بهره‌ای ببرند، بدان جهت که از آن روی گردانند.

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِيْ أَكْتَةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِيْ ءَاذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا نَعْمَلُونَ﴾

«و گفتند» کافران: «دل‌های ما از آنچه ما را به آن می‌خوانی» از توحید و تقوی و ایمان «در پرده‌هایی است» یعنی: در پوشش‌هایی است پس آنچه را که تو می‌گویی، دل‌های ما فهم نمی‌کند و سخت به آن‌ها نمی‌رسد. کنان: جعبه یا خریطه تیر است. مراد این است که دل‌های ما در درون پرده‌های ضخیمی قرار دارد «و درگوشه‌ایمان سنگینی‌ای است» یعنی: کروی و ناشنویبی‌ای است «و میان ما و تو حجابی است» یعنی: پرده‌ای است که ما را از رؤیت تو باز می‌دارد، یا صدای تو را از ما می‌پوشاند لذا آنچه را که تو می‌گویی، نمی‌دانیم.

اینها تمثیل‌هایی است از سوی آنان برای دوری دل‌هایشان از دریافت حق، بیزاری گوشه‌ایشان از شنیدن آن و ممتنع بودن ایجاد هرگونه پیوند و ارتباط میان آنان و میان رسول خدا ﷺ «پس تو کار خود را بکن، ما هم کار خود را می‌کنیم» یعنی: تو بر دین خویش عمل کن که ما نیز بر دین خودمان عمل می‌کنیم. به‌قولی مراد این است: تو برای آخرت عمل کن و ما برای دنیايمان عمل می‌کنیم.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَاَسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ﴾

«بگو» ای محمد ﷺ در رد این موضع کافران «جز این نیست که من بشری مانند شما هستم، با این تفاوت که به‌سوی من وحی می‌شود که: خدای شما خدای یگان‌های است» یعنی: جز این نیست که من نیز بشری همانند یک تن از خود شما هستم و از جنسی مغایر با جنس شما نیستم، نه فرشته هستم، نه جن و نه از جنس دیگری جز جنس بشر تا دل‌هایتان از من در پرده و پوششی باشد. از سوی دیگر، من شما را به‌سوی چیزی که با عقل مخالف باشد دعوت نکرده‌ام بلکه شما را به‌سوی توحید و یکتاپرستی فراخوانده‌ام. تنها فرقی که میان من و شما هست در این است که به‌من وحی فرستاده می‌شود نه به شما لذا من با وحی الهی پیامبر شده‌ام و پیروی

من بر شما واجب گردیده است «پس مستقیماً به سوی او بشتابید» با طاعت و عبادت خالصانه و بی‌شائبه و از راه وی میل و انحراف نکنید «و از او آمرزش بخواهید» به خاطر گناهایی که از شما سر زده است «و ویل بر مشرکان» از فرط جهالت و استخفاف‌شان به خدای سبحان. ویل: کلمه عذاب و تهدید است. یعنی: هلاکت و نابودی بر آنان باد!

﴿الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾<sup>(۷)</sup>

«همان کسانی که زکات نمی‌پردازند» یعنی: به وجوب زکات ایمان ندارند و آن را از فقرا بازداشته و در راه حق انفاق نمی‌کنند «و آنان که به آخرت کافرند» و منکر آن می‌باشند. نسفی می‌گوید: «خداوند متعال ندادن زکات از سوی آن‌ها را به انکار آخرت پیوست کرد زیرا دوست داشته‌ترین چیز در پیش انسان مال اوست و سخن معروفی است که مال، به جان راه دارد پس اگر شخص مالش را در راه خدا جَلَّ جَلَّ داد، این دلیلی است نیرومند بر صلاح و استقامت وی».

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾<sup>(۸)</sup>

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، ایشان را پاداشی غیر مقطوع است» یعنی: پاداشی ناکاسته و قطع نشدنی است. یا معنای «غیر مقطوع» این است: به خاطر دادن آن پاداش، بر ایشان منت گذاشته نمی‌شود زیرا منت گذاشتن در برابر فضل و بخشش است ولی دادن پاداش در ازای عمل، یک حق است و دادن حق منتی به همراه ندارد. اما ابن کثیر می‌گوید: «بعضی از ائمه این گونه تفسیر را رد کرده‌اند زیرا خداوند جَلَّ جَلَّ بر اهل بهشت منتی آشکار دارد، چنان که خود ایشان در بهشت می‌گویند: ﴿فَمَنْ أَلَّهٖ عَلَيْنَا وَوَقَّعْنَا عَذَابَ السَّمُومِ﴾<sup>(۹)</sup> [طوز: ۲۷]. «پس خدا بر ما منت نهاد و ما را از عذاب سموم نگاه داشت».

﴿قُلْ أَيْتَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنٍ وَتَجْعَلُونَ لَهُۥٓ أَنْدَادًا ذَٰلِكَ

رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۱۰)</sup>

«بگو» ای پیامبر ﷺ به کفار «آیا این شماست که واقعا به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید» به قولی: این دو روز، عبارت از روزهای یکشنبه و دوشنبه بود. هرچند این روایت و روایات امثال آن در باره تعیین روزهای خلقت، از منابع اهل کتاب است. البته این آفرینش تدریجی، برای آموزش ثانی و مدارا به بندگان بود، وگرنه

حق تعالی قادر است تا هر چیزی را که اراده کند، در یک لحظه بیافریند. به قولی دیگر: مراد این است که خداوند متعال زمین را در مدتی به مقدار دو روز آفرید، یا آن را در دو نوبت و در دو مرحله آفرید زیرا روز حقیقی فقط بعد از وجود زمین و آسمان قابل تصور می‌باشد و قبل از آن قابل تصور نیست.

نظر علوم جدید نیز درباره آفرینش دو نوبتی زمین این است که: حق تعالی در نوبت اول، زمین را بعد از آن که کره گازی‌ای بود، جامد گردانید و در نوبت دوم آن را به طبقات مختلف - همراه با ذخایر آبی و معدنی آن - تقسیم کرد.

«و» با این وجود «برای او همتیانی قرار می‌دهید» یعنی: برای او اضدادی قرار می‌دهید که نزد شما در قدر و منزلت خود با وی مساوی هستند! «این» ذات موصوف به آنچه ذکر شد، همانا «پروردگار عالمیان است» پس جز او کسی شایسته ربوبیت نیست. عالمین: جمع عالم است که شامل همه ما سوی الله می‌باشد و به خاطر اختلاف انواعی که دارد، یا به سبب تغلیب عقلا بر غیر آنان، به صیغه جمع آمده است. آری! آنچه که شما مشرکان آن‌ها را شریک و همتای خدای عَزَّوَجَلَّ قرار می‌دهید، نیز از جمله عالمیانند پس چگونه برخی از مخلوقات وی را در امر پرستش، شرکای وی می‌گردانید؟.

﴿وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبُرُكَّ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً

لِّلسَّالِفِينَ ﴿۱۱﴾﴾.

«و در زمین کوه‌های استوار» یعنی: راسخ، ثابت و ریشه‌دار «از بالای آن» یعنی: برآمده و مرتفع بر روی زمین «آفرید» زیرا کوه‌ها از اجزای زمین‌اند. «و در آن برکت نهاد» یعنی: زمین را - با منافی که برای بندگان در آن آفرید - پربرکت و دارای خیر بسیار گردانید «و در آن اقوات آن را مقدر کرد» یعنی: ارزاق و زادویرگ‌های اهالی زمین و آنچه را که برای گذران معیشت آن‌ها صلاحیت دارد - از درختان و رستنی‌ها و منافع - تماما به اندازه و با مقادیری معین و تقسیم شده، در آن قرار داد. باز در هر سرزمین چیزهایی آفرید که در سرزمین‌های دیگر وجود ندارد، یا وجود آن‌ها در آن سرزمین‌ها نادر است؛ تا بشر با تجارت و سفر از سرزمینی به سرزمینی دیگر، زادویرگ و وسایل زندگی خویش را با تعاون همدیگر فراهم کنند. و آماده کردن این زادویرگ و ارزاق زمین؛ «در چهار روز» بود. یعنی در دوروز دیگر به علاوه دو روز قبلی بود که مجموعاً چهار روز می‌شود. پس آفرینش زمین و قرار دادن ارزاق آن، جمعا در چهار روز انجام

گرفت. نقل است که این دو روز اخیر، روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه بود. «برای سؤال‌کنندگان بیان واضح ارائه شد» یعنی: جمع کل روزهای آفرینش و آماده‌سازی زمین برای زندگی، چهار روز تمام بی‌کم و زیاد است. گویی گفته شد: این بیان محدود و روشن، پاسخ کسانی است که سؤال می‌کنند: زمین و آنچه در آن است، در چه مدتی آفریده شده است؟.

﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿۱۱﴾﴾

«سپس به آسمان پرداخت» یعنی: سپس حق تعالی به قصدی استوار، به‌سوی آسمان قصد کرد. «استوی» از این قول اعراب است: «استوی الی مکان کذا: آهنگ فلان جا را کرد» آن‌گاه که شخص به‌سوی مکانی چنان متوجه شود که بجز آن، به کاری دیگر التفاتی نکند «درحالی که آسمان دخانی بود» دخان: دودی است که از شعله آتش بلند می‌شود. یعنی: آسمان ماده‌گاز تاریکی شبیه دود بود که امروزه دانشمندان آن را «سدیم» نامیده و جهان را در این مرحله از تطور آفرینش آن، اصطلاحاً «جهان سدیم» می‌گویند. پس این آیه، تجلی‌بخش یکی از معجزات علمی قرآن کریم است.

«سپس به آسمان و زمین فرمود: خواه یا ناخواه رام شوید» یعنی: فرمانم را خواه‌ناخواه اجابت گوید. مفسران گفته‌اند: به آسمان گفته شد: ای آسمان! خورشید و ماه و ستارگان را درخشان کن. و به زمین گفته شد: ای زمین! جویباران و رودبارانت را برشکاف و میوه‌ها و رستنی‌هایت را بیرون آور. «آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم» یعنی: هر دویمان با کمال رضا و اطاعت، در برابر فرمانت منقاد و تسلیم هستیم. چنین بود که خدای عز و جل در آن‌ها نیروی سخن‌گفتن آفرید و همان‌گونه که خدای عز و جل خواسته بود، سخن گفتند. به‌قولی دیگر: مراد سخن‌گفتن حقیقی آن‌ها نیست بلکه این تمثیلی برای اطاعت و انقیاد آسمان و زمین و تأثیر قدرت ذات ربوبیت در آن‌هاست پس این از باب مجاز می‌باشد لذا مراد زبان حال است، نه زبان قال.

﴿فَقَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْلِيحٍ وَحِفْظًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿۱۲﴾﴾

«پس آن‌ها را به صورت هفت آسمان ساخت» یعنی: خداوند عز و جل زمین و آسمان را آفرید و آن‌ها را محکم و استوار ساخت و از کار آن‌ها فارغ شد «در دو روز» دیگر. پس

آفرینش زمین و آسمان‌ها، جمعا در شش روز انجام یافت. مجاهد می‌گوید: «و هر روز از این شش روز، همانند هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید». «و در هر آسمانی امر آن را وحی کرد» یعنی: در هر آسمان، نظامی قرار داد که امور آن آسمان بر مبنای آن نظام به سامان می‌آید. قتاده می‌گوید: «یعنی در هر آسمانی، خورشید، ماه، ستارگان، کهکشانات، افلاک، فرشتگان، دریاها، برف‌ها و... همه چیز آن را آفرید. بعد از این پرداختن به کار آسمان‌ها بود که زمین را نیز - که قبل از آسمان‌ها آفریده بود - گسترانید و آن را درهم پیچانید (یعنی آن را به هیأت کروی قرار داد) پس زمین در آفرینش خود بر آسمان‌ها متقدم اما در گسترانیدن و به هیأت کروی قرار داده شدن، از آسمان‌ها متأخر است. والله اعلم». «و آسمان دنیا را به چراغها بیاراستیم» یعنی: به ستارگانی درخشان و نورانی و روشنگر که مانند چراغ می‌درخشند «و حفظی» یعنی: چراغها را در آسمان به عنوان زینت و نگهبانی آفریدیم. مراد؛ نگهبانی آسمان دنیا به وسیله ستارگان از نفوذ شیاطینی است که استراق سمع می‌کنند «این است تقدیر خداوند عزیز علیم» یعنی: این نظام بدیع و این آفرینش شگرف و شگفت، همانا از ترتیب، تقدیر و تدبیر خداوندی است که بر آفرینش هر چیزی قادر است، ذاتی که همه چیز را می‌داند.

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمُودَ﴾ ﴿۱۳﴾

«پس اگر» بعد از این بیان روشن «روی برتافتند» کفار مکه از تدبیر و تفکر در این مخلوقات و در این آیات تکوینی. یا از پیروی این آیات تنزیلی و ایمان به آن «بگو» ای محمد ﷺ به آنان «شما را از صاعقه‌ای چون صاعقه عاد و ثمود هشدار دادم» مراد از صاعقه: عذابی است که مانند صاعقه در دم کشنده است، گویی صاعقه‌ای است. صاعقه در اصل: بانگ مرگبار یا قطعه‌ای از آتش مذاب است که همراه با رعدی شدید از آسمان فرود می‌آید.

در بیان واقعه گفت و گوی عتبه بن ربیعہ با رسول خدا ﷺ در مقدمه سوره، خواندیم که: رسول خدا ﷺ چون به این آیه رسیدند، عتبه دست بر دهان ایشان نهاد و التماس کرد که جلوتر نروند تا مبادا بر مشرکان عذاب نازل شود.

﴿إِذْ جَاءَتْهُمْ أُرْسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ ﴿۱۴﴾



«چون پیامبران‌شان از پیش رو و از پشت سر بر آنان آمدند» یعنی: چون پیامبران علیهم‌السلام از هر جانب و جهتی و با به‌کار گرفتن هرگونه امکان و توانی نزد آن‌ها آمدند اما جز رویگردانی چیز دیگری از آن‌ها ندیدند. یا معنی این است: پیامبران متقدم و متأخر به سویشان آمدند، که پیامبران متأخر را آن‌ها خود دیدند اما پیام پیامبران پیشین نیز به آنان رسیده بود پس گویی پیامبران پیشین و پسین همگی به‌سویشان آمده و آن‌ها را با این سخن مورد خطاب قرار دادند: «که جز خدا را نپرستید» و فقط او را به یگانگی پرستید «گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست، قطعاً فرشتگانی فرومی‌فرستاد» به‌سوی ما و بشری از جنس ما را به‌سوی ما به رسالت بر نمی‌انگیخت «پس ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافریم» یعنی: چون شما پیامبران، بشر هستید و فرشته نیستید لذا ما به شما و آنچه که با خود به‌همراه آورده‌اید، ایمان نمی‌آوریم. یعنی: ما کافر و منکر این امر هستیم که خداوند جل جلاله شما را به‌سوی ما فرستاده باشد. آری! پاسخ این امت‌ها به هود و صالح و سایر پیامبرانی که آن‌ها را به‌سوی ایمان دعوت کردند، این بود.

﴿فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿۱۶﴾﴾

«اما قوم عاد، به ناحق در زمین تکبر کردند» از ایمان به خدای عز وجل و تصدیق پیامبرانش و بر کسانی که در زمین اند برتری طلبیدند، بی‌آن‌که مستحق این برتری باشند «و گفتند: از ما نیرومندتر کیست؟» یعنی: چه کسی از ما پرتوان‌تر و نیرومندتر است؟ زیرا آنان قامت‌های بلند و تن‌های قوی و استواری داشتند به طوری که یکی از آنان صخره‌سنگی بزرگ را از کوه با دستش می‌کند و سپس آن را در هر جایی که می‌خواست، می‌گذاشت از این روی، وقتی که هود آنان را به عذاب تهدید کرد، به پیکرهای تنومند خود مغرور و فریفته شدند. البته منظورشان از این سخن این بود: ما بر دفع عذابی که بر ما فرود می‌آید، قادر و تواناییم. «آیا ندیده‌اند» یعنی: آیا به علمی یقینی که در حکم دیدن عینی است، ندانسته‌اند «که خدایی که آنان را آفریده از آن‌ها پرتوان‌تر است؟» پس او تواناست بر این‌که از انواع عذاب خویش هر چه بخواهد، فقط با گفتن کلمه: «کن: موجود شو» بر آنان فرود آورد؟ لذا قدرت بندگان متناهی و محدود و قدرت خداوند جل جلاله بی‌نهایت و غیرمحدود است. بنابراین، مراد از این فرموده

خداوند ﷻ: (او از آنان پرتوان تر است)، بیان نسبت تفضیلی نیست، چراکه قدرت او با قدرت بشر قابل مقایسه نمی‌باشد بلکه این سخن از باب این سخن ماست که می‌گوییم: «الله اکبر: خدا بزرگ‌تر است». بی‌آن‌که نسبت تفضیلی و مقایسه‌ای را مد نظر داشته باشیم. (و در نتیجه آیات ما را انکار می‌کردند) یعنی: معجزات پیامبران ﷺ را انکار می‌کردند، با آن‌که می‌دانستند که این معجزات حق است.

﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿١١﴾﴾

«پس بر آنان باد صرصر فرستادیم» صرصر: تندبادی توفنده است که صدای سخت و هولناکی دارد. به‌قولی: صرصر: باد بسیار سردی است که کشتزارها و درختان را می‌سوزاند چنان‌که آتش آن‌ها را می‌سوزاند «در روزهای شوم» یعنی: این باد صرصر را در روزهای نحس و ناخجسته که عبارت از هفت شب و هشت روز نهایت نحس بود، بر آن‌ها فرستادیم چنان‌که خدای ﷻ در ابتدای سوره: «الحاقه» بیان کرده است. «تا در زندگی دنیا عذاب خزی را به آنان بچشانیم» خزی: رسوایی و ذلت و خواری است. سبب این عذاب رسواگر، همان استکبارشان بود «و قطعاً عذاب آخرت رسواکننده‌تر است» یعنی: در خوارسازی و اهانت خود شدیدتر است «و آنان یاری داده نمی‌شوند» و هیچ بازدارنده‌ای این عذاب را از آنان دفع نمی‌کند.

﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٧﴾ وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿١٨﴾﴾

«و اما ثمود پس آنان را راهبری کردیم» یعنی: راه نجات را برای آن‌ها روشن ساخته و آنان را - با فرستادن پیامبران ﷺ به‌سویشان - به راه حق دلالت کردیم و از مخلوقات خویش بر فراز راه آن‌ها علائم روشن‌گر و نشانه‌های راهبر قرار دادیم «اما آن‌ها ناینیایی را بر هدایت ترجیح دادند» یعنی: کفر را بر ایمان و معصیت را بر طاعت برگزیدند «پس صاعقه عذاب خفت آور آنان را فرو گرفت» صاعقه: آتشی است که بر هرکس اصابت کند، بی‌درنگ او را از پا می‌افکند. عذاب هون: عذاب خوار کننده است» به‌کیفر آنچه مرتکب می‌شدند» یعنی: این کیفر کردار خودشان بود و خداوند ﷻ بر آنان

ستم نکرد «و کسانی را که ایمان آورده بودند و پرهیزگاری می کردند نجات دادیم» که ایشان عبارت بودند از صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ و همراهان وی از مؤمنان.

﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿۱۹﴾﴾

«و آن روز که دشمنان خدا به سوی دوزخ گرد آورده می شوند» یعنی: ای پیامبر! روزی را به مشرکان یادآوری کن که دشمنان خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ همگی با خشونت به سوی دوزخ رانده می شوند. دشمنان خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ همه کسانی هستند که پیامبران وی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را تکذیب کرده و از عبادتش سر برتافته و تکبر ورزیده اند «پس آنان به همدیگر فرامی رسند» یعنی: از اول تا آخرشان همه بازداشته می شوند تا همه به یک دیگر بپیوندند و همه یکجا گرد هم آیند و پراکنده نشوند. البته خود این دلالت می کند بر این امر که: اهل دوزخ بسیارند.

﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَرُهُمْ وَقُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۰﴾﴾

«تا چون بدان رسند، گوش هایشان و چشم هایشان و پوست هایشان درباره آنچه می کردند» در دنیا از معاصی «بر ضدشان گواهی می دهند» یعنی: اندام هایشان به آنچه که زبان هایشان از عمل به شرک پنهان داشته اند، نطق می کنند و گواهی می دهند. مراد از پوستها: پوست بدن هایشان است. به قولی: پوستها، کنایه از آلت های تناسلی آنان است.

﴿وَقَالُوا لَوْلَا جُلُودُهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۱﴾﴾

«و به پوستهای بدن خود می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ می گویند: همان خدایی که هر چیزی را به زبان در آورده ما را نیز گویا گردانیده است» یعنی: همان کسی که همه مخلوقات ناطق خویش را گویا کرده، ما را نیز گویا نموده است. پس چنان که زبان هایتان را در دنیا گویا کرده بود همچنین ما را در آخرت به سخن در آورده است و بنابراین، به بدیها و زشتی هایی که کرده اید، گواهی داده ایم «و او نخستین بار شما را آفرید» در حالی که چیزی نبودید «و به سوی او برگردانیده می شوید» یعنی: کسی که بر آفرینش و ایجاد ابتدایی شما توانا باشد، بی گمان بر باز آفرینی و باز گرداندنتان به سوی خویش نیز تواناست.

در حدیث شریف به روایت مسلم و دیگران از انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که فرمود: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که خندیدند آن گاه فرمودند: آیا می دانید که به خاطر چه چیزی می خندم؟ گفتیم: خدا تعالی و رسولش دانانترند. فرمودند: از گفت و گوی بنده با پروردگارش به خنده در افتادم؛ می گوید - یعنی بنده به پروردگارش - آیا مرا از ستم پناه نداده‌ای؟ پروردگار متعال می فرماید: چرا، پناهت داده‌ام. می گوید: پس در این صورت من علیه خود هیچ گواه دیگری جز خودم را نمی پسندم. خداوند متعال می فرماید: امروز نفست به عنوان گواه بر خودت بسنده است و امروز نویسندگان گرامی (فرشتگان نویسنده اعمال) به عنوان گواهان بر تو بسنده‌اند. سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله افزودند: در این هنگام بر دهانش مهر نهاده شده و به اندامهایش گفته می شود: به سخن در آید و گویا شوید. پس اندام‌ها به اعمال وی گویا می شوند. فرمودند: سپس مهر از دهان وی برداشته شده و به او اجازه داده می شود که سخن بگوید. پس خطاب به اندام‌های خویش می گوید: دوری باد شما را (گم و گور شوید) آخر من از جای شما دفاع می کردم».

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ  
وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾

«و شما از این که مبادا گوش‌هایتان و چشم‌هایتان و پوست‌هایتان بر ضد شما گواهی دهند پرده پوشی نمی کردید» به قولی: این از خطاب خدای سبحان به دوزخیان، یا از سخن پوست‌هایشان به آنان است. یعنی: شما در هنگام ارتکاب اعمال ناشایست، از بیم این که اندام‌هایتان علیه شما گواهی دهند، پرده پوشی نمی کردید و از این امر غافل بودید که اگر هیچ گواه دیگری از بشر در هنگام ارتکاب اعمال بد شما نیز حاضر نباشد، خود اندام‌های شما بر شما گواهی می دهد! و از آنجا که انسان قادر نیست تا در هنگام ارتکاب گناه از اندام‌های خویش پرده پوشی کند پس معنای پرده پوشی و پنهانکاری در اینجا، ترک گناه از بیم حضور این گواهان اجباری است. البته این بیان الهی، بیدارباشی برای مؤمن است که او باید در همه حال، وجود مراقب و ناظری را بر خود احساس کند «لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آنچه را که» از گناهان «می کنید، نمی داند» پس بنا بر همین پندار بود که به ارتکاب گناهان جرأت کردید.

بخاری و مسلم در بیان سبب نزول این آیه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «من در میان پرده‌های کعبه خود را پنهان کرده بودم که سه نفر به من نزدیک شدند: یک تن قریشی با دو دامادش که ثقفی بودند. یا یک تن ثقفی با دو دامادش که قریشی بودند. چاقی و چربی شکمهای آنان بسیار و فهم و دریافت قلبهایشان اندک بود. آن‌ها باهم سخنانی گفتند که من آن را نمی‌شنیدم. در این اثنا یکی از آن‌ها با صدایی که برایم قابل شنیدن بود گفت: آیا می‌دانید که خداوند جل جلاله این سخنان ما را می‌شنود؟ دیگری گفت: اگر ما صداهایمان را بلند کنیم، او آن را می‌شنود اما اگر آن را بلند نکنیم، او آن را نمی‌شنود! ولی دیگری گفت: او اگر چیزی از آن را بشنود، مسلماً کل آن را می‌شنود. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: این ماجرا را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتم، همان بود که خدای عز و جل این آیه را تا: (من الخاسرین) نازل کرد. در حدیث شریف آمده است: «لیس من یوم یأتی علی ابن آدم إلا ینادی فیه: یا ابن آدم! أنا خلق جدید، وأنا فیما تعمل غدا علیک شهید، فاعمل فی خیرا أشهد لك به غدا، فإنی لو قد مضیت لم ترنی أبدا. ویقول اللیل مثل ذلك». «هیچ روزی بر فرزند آدم نمی‌آید مگر این که چنین ندا می‌کند: ای فرزند آدم! من آفرینش جدیدی هستم و من در آنچه که عمل می‌کنی، فردا بر تو گواه می‌باشم پس در من عمل خیر انجام بده تا فردای قیامت به نفع تو گواهی بدهم زیرا آن‌گاه که من رفتم دیگر هرگز و برای همیشه مرا نمی‌بینی. و شب نیز مانند این سخن را می‌گوید».

﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرَدْتُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ سوره فصلت، آیه ۳۰

«و همین گمانتان که به غلط در باره پروردگارتان بردید، بود که شما را هلاک کرد» یعنی: گمانتان به این که خداوند جل جلاله بسیاری از اعمالتان را نمی‌داند، بود که شما را بر ارتکاب معصیت جری و جسور گردانید لذا در ارتکاب گناه شتاب کردید و همین امر شما را هلاک گردانید و به دوزخ در افکند «و از زیانکاران شدید» در دنیا و آخرت.

در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لا یموتن أحد منکم إلا و هو یحس بالله الظن فإن قوما قد أراهم سوء ظنهم بالله، فقال الله تعالی: ﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي﴾: «هرگز یکی از شما نمیرد، جز این‌که به خداوند جل جلاله گمان و اندیشه نیک می‌پروراند زیرا سوءظن گروهی به

خداوند ﷻ، آنان را هلاک گردانید پس خداوند ﷻ فرمود: و این گمانتان که به غلط در حق پروردگار خویش اندیشیدید، شما را هلاک گردانید، در نتیجه از زیانکاران شدید».

**علما گفته‌اند؛ گمان بر دو قسم است:**

۱- گمان نیک: و آن این است که انسان نسبت به خدای ﷻ، رحمت و فضل و احسانش را گمان داشته باشد. چنان‌که خداوند ﷻ در حدیث شریف قدسی می‌فرماید: «أنا عند ظن عبدي بي». «من در نزد گمان بنده خویش در حق خود هستم».

۲- گمان زشت و ناپسند: و آن این گمان در مورد خداوند ﷻ است که او به بعضی از افعال علم ندارد.

حسن بصری می‌گوید: «مردمی هستند که آرزوهای خام چنان سرگرم و غافل‌شان کرده است که چون از دنیا بیرون روند، در حالی بیرون می‌روند که هیچ ثوابی ندارند. یکی از آن‌ها می‌گوید: من به پروردگارم گمان و اندیشه نیک می‌پرورانم و باکی ندارم که چه می‌کنم زیرا پروردگارم بخشایشگر و آمرزگار است! درحالی‌که او دروغ گفته است زیرا اگر به پروردگار خویش گمان نیک می‌داشت، یقیناً عمل نیک هم انجام می‌داد. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد».

﴿فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ ﴿۱۱﴾﴾

«پس اگر صبر کنند» و بر عذاب شکیبایی ورزند، این صبر و شکیبایی هیچ به دردشان نمی‌خورد زیرا «جایگاهشان در آتش است» و هرگز آن‌ها را از آن بیرون رفتی نیست» و اگر بخشایش طلبند، از بخشودگان نیستند» یعنی: اگر درخواست کنند که به‌سوی آنچه که در دنیا دوست دارند برگردانیده شوند، برگردانیده نمی‌شوند زیرا سزاوار این بازگشت نیستند و اگر طالب رضا و عفو الهی بشوند، نیز این عفو برایشان صادر نمی‌شود بلکه آن‌ها ناگزیر باید دوزخ را تحمل کنند.

در حدیث شریف آمده است: «ولا بعد الموت من مستعتب» یعنی: بعد از مرگ، هیچ معذرت خواهی و طلب بخشایشی نیست زیرا آخرت سرای جزاست و در آن عملی در کار نمی‌باشد.

﴿وَقَيْضًا لَهُمْ فُرْنَاءَ فَرَزَيْنًا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّرٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَسِرِينَ ﴿۱۲﴾﴾

«و برای آنان همنشینانی را برگماشتیم» یعنی: بر آنان همنشینانی را از شیاطین به عنوان دوستانی صمیمی و همراز مسلط کردیم تا آنان را گمراه کنند «پس آن همنشینان آنچه را پیش روی‌شان است» از امور دنیا و شهوات آن «برای‌شان آراسته جلوه دادند» و آن‌ها را به ارتکاب معاصی و نافرمانی‌های خداوند ﷻ واداشتند «و» آراستند برایشان «آنچه را پشت سر آنان بود» یعنی: برایشان آینده‌شان از امور آخرت را نیز آراستند و گفتند: نه رستاخیزی در کار است و نه حساسی، نه بهشت و نه دوزخی «و بر آنان قول» یعنی: وعده عذاب «ثابت شد» و آن این فرموده خداوند ﷻ است:

﴿لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ [هود: ۱۱۹]. «قطعاً جهنم را از جنیان و انسانها پر می‌کنم». «در امت‌هایی» یعنی: وعده عذاب در جمله امت‌های کافری «که پیش از آنان - از جن و انس - گذشتند» بر کفر و به مانند اعمال اینان عمل کردند، بر آنان ثابت شد «هرآینه آنان زیانکار بودند» با تکذیب و افعال بد خویش و هیچ سودی هم نبردند.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ﴾.

«و کافران گفتند: به این قرآن گوش ندهید» یعنی: برخی از کافران به برخی دیگر گفتند: به قرآنی که پیامبر و مؤمنان می‌خوانند، گوش فراندهید «و در اثنای خواندن آن سخنان بیهوده بگویید» یعنی: با گفتن سخنان بیهوده و باطل، با قرآن معارضه کنید. یا صدای خود را در اثنای خواندن آن بلند کنید تا خواننده آن مشوش گردد و نفهمد که چه می‌خواند. یا در اثنای تلاوت آن - با کف زدن و جیغ و داد کشیدن و همهمه و هیاهو - غوغا به پا کنید تا قرائت قرآن نا مفهوم گردد و کسی از آن چیزی نفهمد «باشد که غالب شوید» بر آنان در قرائت‌شان لذا از خواندن قرآن بازایستند و سکوت کنند.

﴿فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

«و قطعاً به کافران عذابی سخت می‌چشانیم» این تهدید و هشدار به تمام کفار از جمله به گویندگان سخن فوق است «و حتماً آنان را به حسب بدترین آنچه می‌کردند، جزا می‌دهیم» یعنی: قطعاً آن‌ها را در آخرت بر حسب جزای زشت‌ترین اعمالی که در دنیا کرده‌اند - و آن شرک است - جزا می‌دهیم. به قولی معنی این است: آنان را در برابر اعمال بدشان جزا می‌دهیم و در برابر اعمال نیک‌شان پاداشی به آنان نمی‌دهیم؛

اعمالی چون صلہ رحم و گرمی داشت میهمان که در دنیا انجام داده‌اند زیرا با وجود کفر، اعمال نیک‌شان باطل و هدر است و بر آن هیچ گونه مزد و پاداشی مترتب نیست.

﴿ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ الَّذِينَ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾ (۱۸)

«این است سزای دشمنان الله که آتش است. برای آنان در آن، سرایی جاودانه است» یعنی: دوزخ همان سرای اقامت مدام و مستمرشان است که اقامتشان در آن هرگز انقطاعی ندارد «این جزا به کیفر آن است که آیات ما را انکار می‌کردند» یعنی: آن‌ها به سبب انکار این حقیقت که قرآن از نزد خدای سبحان است، به کیفری سخت، مجازات می‌شوند.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَصْلَلْنَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ﴾ (۱۹)

«و کافران گفتند» آن‌گاه که به دوزخ وارد شوند «پروردگارا! آن دوکس از جن و انس را که ما را گمراه کردند، به ما نشان ده» یعنی: شیطان‌های انسی و جنی‌ای که کفر و معاصی را برای ما می‌آراستند و رؤسای گمراهی‌ای را که به جلوه دادن و آراستن کفر برای ما می‌پرداختند، به ما نشان بده «تا آن‌ها را زیر گام‌هایمان دراندازیم» و لگد کوب‌شان کرده از آنان انتقام بکشیم و قدری از خشمی را که بر آنان داریم، فرو بنشانیم «تا از فروترماندگان شوند» از نظر جایگاه در دوزخ. یا معنی این است: تا از خوارشدگان رسوا گردند.

علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گوید: «آن دو کس که بندگان خدا صلوات الله علیهم را گمراه کردند، یکی ابلیس است و دیگری (قابیل) فرزند آدم بود که برادر خود را کشت زیرا ابلیس دعوتگر هر شری - اعم از شرک و پایین‌تر از آن - است و (قابیل) فرزند آدم نیز - چنان‌که در حدیث شریف آمده است - شریک هر خونی است که تا قیامت ریخته می‌شود زیرا او اولین کسی است که این روش غلط را بنیان گذاشت».

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ (۲۰)

«به راستی کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است» یعنی: او یگانه است و شریکی ندارد. بدین‌گونه به پروردگاری و یکتایی حق تعالی و به عبودیت خود برای او اقرار



کردند؛ «سپس استقامت ورزیدند» بر یکتا پرستی و اخلاص عمل برای خدای سبحان لذا به معبودی جز الله ﷻ التفاتی نکرده، به راست و چپ انحراف ننموده و بر امر حق تعالی پایداری ورزیدند و تا دم مرگ به طاعت وی عمل کرده و از معصیت وی اجتناب نمودند؛ که این معنی شامل پایبندی قوی و عملی به تمام احکام شرع حنیف - اعم از عقاید، عبادات، معاملات و محرمات - می شود؛ پس اینان کسانی هستند که: «فرشتگان» از نزد خدای سبحان «بر آنان فرود می آیند» همراه با مژده ای که دلخواهشان است. مجاهد می گوید: «مراد، فرود آمدن فرشتگان بر ایشان در هنگام مرگشان است». قتاده می گوید: «مراد فرود آمدنشان در هنگامی است که ایشان از قبرهایشان برای بعث و حشر برمی خیزند». زیدبن اسلم می گوید: «مراد این است که فرشتگان در هنگام مرگشان، در قبرهایشان و در هنگامی که برای حساب برانگیخته می شوند، به ایشان مژده می دهند». ابن کثیر می گوید: «قول زیدبن اسلم در این باره، قوی بس نیکو و جمع کننده همه اقوال در این مورد است».

در حدیث شریف به روایت براء رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إن الملائكة تقول لروح المؤمن: اخرجي أيتها الروح الطيبة في الجسد الطيب كنت تعمريه، اخرجي إلي روح وربحان ورب غير غضبان». «فرشتگان به روح مؤمن می گویند: ای روح پاکیزه که در جسم پاکیزه ای بوده ای که آن را (با طاعت حق تعالی) آباد می داشتی! بیرون آی به سوی راحتی و آسایش و گشایشی و به سوی رزق و روزی و خوشی ای و بیرون آی به سوی پروردگاری که بر تو خشمگین نیست». گفتنی است که درباره اهمیت استقامت و پایداری، احادیث و روایات بسیاری آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت سفیان بن عبدالله ثقفی رضی الله عنه است که فرمود: گفتم، یا رسول الله! مرا به کاری دستور دهید تا به آن چنگ زنم! فرمودند: «قل: ربی الله، ثم استقم». «بگو: پروردگار من الله ﷻ است آن گاه بر آن استقامت کن». گفتم: یا رسول الله! از چه چیزی بیشتر بر من بیمناک هستید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشه زبان خویش را گرفتند و فرمودند: «از این!».

ابوبکر رضی الله عنه در تفسیر استقامت کنندگان مورد نظر در این آیه، فرمود: «ایشان کسانی هستند که در عمل استقامت ورزیدند چنان که در سخن استقامت ورزیدند... و گفتند؛ پروردگار ما الله ﷻ است، سپس چیزی را به وی شریک نیاوردند». عمر رضی الله عنه در تفسیر آن فرمود: «سوگند به خدای صلی الله علیه و آله که آنها در راه طاعت وی استقامت ورزیدند، سپس

بسان مکر و فریب روباهان، نیرنگ نکردند». عثمان رضی الله عنه در تفسیر آن فرمود: «ثم استقاموا - یعنی گفتند: پروردگار ما الله جل جلاله است، سپس عمل خود را برای خدا جل جلاله خالص گردانیدند». علی رضی الله عنه در تفسیر آن فرمود: «آن‌ها کسانی اند که گفتند: پروردگار ما الله جل جلاله است، سپس فرایض را به جا آوردند».

نظریات تابعین در معنای استقامت نیز به همان معانی‌ای است که ذکر شد. آری! فرشتگان بر این پایداران مؤمن با استقامت، فرود می‌آیند همراه با این مژده: «هان! بیم مدارید» از امور و رخدادهای آخرت که بر آن‌ها پیش افکنده می‌شوید «و اندوهگین نباشید» بر آنچه که از امور دنیا از دست داده‌اید زیرا اینک خدای منان شما را از هرگونه غم و اندوهی آسوده خاطر گردانیده است «و مژده باد شما را به بهشتی که وعده داده می‌شدید» به آن در دنیا؛ زیرا شما قطعا به بهشت می‌رسید و در آن مستقر شده و در نعمت‌های آن جاودانه به سر می‌برید.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه می‌گوید: «این آیه کریمه در شأن ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا مشرکان گفتند: پروردگار ما الله جل جلاله است و فرشتگان دخترانش و این بتان نیز شفیعان ما نزد وی هستند. لذا آن‌ها بر این گفته خود که: «پروردگار ما الله است» استقامت نورزیده و انحراف پیشه کردند در حالی که ابوبکر رضی الله عنه گفت: «پروردگار ما الله یگانه است، برای او شریکی نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر وی است. پس او بر این سخن خویش استقامت ورزید». در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه کریمه را تلاوت کرده سپس فرمودند: «مردم این سخن (یعنی ربنا الله) را گفتند، آن‌گاه بیشترشان کافر شدند لذا هرکس بر آن بمیرد (در حالی که به مفاد آن پایبند باشد) بی‌گمان او از کسانی است که استقامت ورزیده است».

﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾ ﴿۳﴾

فرشتگان در هنگام احتضار مؤمنان به ایشان می‌گویند: «ما در زندگی دنیا و در آخرت اولیای شما هستیم» یعنی: ما در امور دنیا و آخرت، عهده‌دار نگرهبانی و یاریگری شما هستیم لذا شما به هر مرام نیکی نایل شده و از هر بیمی نجات می‌یابید. به قولی معنی این است: ما در دنیا نگرهبانان اعمال شما و در آخرت دوستان شما هستیم که در آن

برای شما شفاعت کرده و از شما با اکرام و اعزاز پذیرایی می‌کنیم و همین‌طور شما را از وحشت قبور، از هول و هراس نفخه‌های صور و از صحنه‌های هولناک رستاخیز و نشور، در امنیت و انس و فارغ‌بالی تمام قرار داده، شما را از «صراط» به سلامت گذرانده و به بهشت‌های پر ناز و نعمت می‌رسانیم «و هر چه دل‌هایتان خواهش داشته باشد، در آنجا برای شما فراهم است» از انواع لذت‌ها و نعمت‌ها «و در آنجا آنچه درخواست کنید» از خواهش‌ها و آرزوها «شما راست» بی‌هیچ دغدغه و دل‌پره‌ای.

﴿نُزُلًا مِّنْ غُفُورٍ رَّحِيمٍ﴾ (۲۲)

«میهمانی‌ای از جانب الله آمرزگار مهربان است» نزل: آنچه که برای بهشتیان در حال فرود آمدن‌شان به بهشت از روزی و میهمانی آماده ساخته می‌شود. این‌ها همه، از سخنان فرشتگان به استقامت و رزان مؤمن است.

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (۲۳)

«و کیست نیکوتر به اعتبار سخن» یعنی: کسی نیکو سخن‌تر و خوشگفتارتر نیست «از آن کس که مردم را به‌سوی الله» یعنی: به‌سوی توحید و طاعت وی «دعوت کرد» پس دعوت به‌سوی الله ﷻ، بهترین سخنی است که یک انسان به‌انسان دیگری می‌گوید «و» کیست نیکوتر به اعتبار سخن از آن کس که «عمل صالح کرد و گفت: من از مسلمانانم» و تسلیم و منقاد پروردگارم می‌باشم. پس هرکس که میان دعوت بندگان به‌سوی شریعت خدای سبحان و عمل شایسته - که انجام فریض خداوند ﷻ به همراه اجتناب از محرمات وی است - جمع کرد و در دین خویش از مسلمین بود نه از غیر ایشان، قطعاً هیچ‌کس از او نیکو سخن‌تر، نیکو روش‌تر و بیش ثواب‌تر در عملش نیست.

در بیان سبب نزول آمده است که: این آیه کریمه در شأن مؤذنان نازل شده است. در حدیث شریف به روایت عمر رضی الله عنه نیز آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خدا! بر مؤذنان بیامرز» و این دعا را سه‌بار تکرار کردند. به قولی دیگر: این آیه کریمه در باره خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد؛ چنان‌که نقل شده است که: «هر وقت حسن بصری این آیه کریمه را می‌خواند، می‌گفت: او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، او حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، او ولی خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، او برگزیده خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، او بهترین خلق خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، به خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند که او دوست داشته‌ترین اهل زمین در نزد حق تعالی است که به دعوتش لبیک گفت و مردم را نیز به‌سوی آنچه که

خودش اجابت کرده بود، دعوت کرد». اما حق این است که این آیه کریمه، عام است و هر دعوتگری به سوی خداوند ﷻ را شامل می‌شود.

از این آیه کریمه دانسته می‌شود که دعوتگران راه الله ﷻ ناگزیر باید عمل صالح- یعنی ادای فرایض، بسیار انجام دادن نوافل و مستحبات، اجتناب از محرمت، اعلام اعتقاد صریح خود در همه امور عقیدتی و اخلاص عمل برای خداوند ﷻ را - باهم جمع کنند.

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾.

«و نیکی و بدی برابر نیست» یعنی: نیکی‌ای که خداوند ﷻ به آن راضی است و بر آن پاداش می‌دهد، با بدی‌ای که خدای ﷻ آن را ناپسند داشته و بر آن مجازات می‌کند، یکسان نیست. به قولی: مراد از «حسنه» در اینجا، مدارا و گذشت و مراد از «سیئه» خشونت و درشتی است. «به شیوه‌ای که نیکوتر است دفع کن» یعنی: بدی بدکار را به نیکوترین شیوه‌ای که دفع آن ممکن است، دفع کن؛ مانند گفتن سخنی خوش و نیکو در برابر سخن بد، تقدیم نیکی در برابر بدی، گذشت در برابر گناه، صبر و شکیبایی در برابر خشم و خشونت و چشم پوشیدن از لغزش‌های دیگران و تحمل ناخوشی‌ها و دوست نداشتنی‌های آنان... که اگر این شیوه را در اخلاق و تعامل با دیگران در پیش گیری: «بناگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی مهربان است» یعنی: اگر بدی را با این شیوه نیکو دفع کنی، دشمن کینه‌توز برایت مانند دوستی دلسوز می‌شود.

مقاتل در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «این آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب نازل شد که دشمن رسول اکرم ﷺ بود ولی با خویشاوندی‌ای که میان او و ایشان صورت گرفت، دوست ایشان گردید و سپس مسلمان شد و در اسلام یار و یاور ایشان گردید و به وسیله خویشاوندی نیز با ایشان پیوند مهربانی و صمیمیت برقرار کرد».

این آیه کریمه ادب‌آموز دعوتگران راه خدا ﷻ است که باید در دعوت‌شان به سوی وی، به این اخلاق متعالی آراسته باشند و نیز این آیه کریمه ناظر بر همه مردم است که باید این روش پسندیده اخلاقی را سرلوحه تعامل اجتماعی خویش قرار دهند.

﴿وَمَا يُقَلِّبُهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُقَلِّبُهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾.

«و این را در نمی‌یابند» یعنی: بر خصلت دفع بدی با نیکی قدرت نمی‌یابند و این سفارش را نمی‌پذیرند و به آن عمل نمی‌کنند؛ «جز کسانی که صبر کردند» بر فرو خوردن خشم و تحمل ناخوشی «و آن را جز صاحب بهره بزرگ» در ثواب وخیر و کسب سعادت دنیا و آخرت؛ «فرا نمی‌گیرد» زیرا این خصلت، بخشایشی عظیم از سوی خدای منان است پس هر ناکس قابلیت این بخشایش و موهبت بزرگ را ندارد. ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه کریمه می‌گوید: «خداوند متعال مؤمنان را به شکیبایی و صبر در هنگام خشم، به بردباری در هنگام روبرو شدن با جهل و به گذشت در هنگام روبرو شدن با بدی دستور داد پس اگر چنین کنند، او آنان را از آسیب شیطان حفظ می‌کند و دشمن‌شان در برابرشان به گونه‌ای فروتن می‌گردد که گویی دوستی مهربان است».

﴿وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

بعد از آن که خداوند متعال راه دفع دشمن انسی و نحوه تعامل با وی را بیان کرد، اینک راه درمان وسوسه‌ها و کشش‌های شیطانی را بیان داشته و می‌فرماید: «و اگر وسوسه‌ای از سوی شیطان تو را به وسواس افگند» نزع: شبهه برانگیختن، به هیجان آوردن و دمدمه افگندن است. خداوند ﷻ وسوسه افگنی را به «نزع» تشبیه کرد زیرا وسوسه، آدمی را بر شر و بدی برمی‌انگیزد. یعنی: اگر شیطان تو را از دفع بدی به شیوه‌ای که نیکوتر است، برگردانید و این امر را برایت آراست که بدی را با بدی‌ای همانند آن یا خشن‌تر از آن پاسخ گویی: «پس به الله پناه ببر» از شر شیطان و از او پیروی نکن «چرا که خداوند شنوای داناست» پناه بردن و التجای تو را به سوی خود می‌شنود و وسوسه‌های شیطان و امید بستن صادقانه انسان به بارگاه خود را می‌داند پس انسان مؤمن باید از حق تعالی طلب گشایش کرده و از شر شیطان به او پناه ببرد. در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ چون به سوی نماز برمی‌خاستند، می‌فرمودند: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، مِنْ هَمْزَةٍ وَنَفْخَةٍ وَنَفْثَةٍ». «پناه می‌برم به خدای شنوا و دانا از شر شیطان رانده شده، از وسوسه و دمیدن و افسون وی».

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ

وَأَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾.

«و از آیات او شب و روز و خورشید و ماه است» آیات: جمع آیه، به معنای حجت و برهان دال بر وحدانیت خداوند ﷻ و قدرت وی است. یعنی: شب و روز و خورشید و ماه، از نشانه‌های کونی خداوند ﷻ بر قدرت و عظمت و حکمت وی می‌باشد «برای خورشید و ماه سجده نکنید» زیرا این دو، آفریدگانی از مخلوقات وی هستند پس درست نیست که شریک ربوبیت خداوند ﷻ قرار داده شوند «و برای خداوندی سجده کنید که آن‌ها را» یعنی: چهار پدیده یاد شده را «آفریده است، اگر تنها او را می‌پرستید» یعنی: اگر شما مدعی عبادت خالصانه برای حق تعالی هستید، راه عبادت وی این است، نه این که به وی شریک آورید. نقل است: مردمی بودند که همچون «صائین» برای خورشید و ماه سجده می‌کردند و می‌پنداشتند که از سجده کردن برای خورشید و ماه، سجده برای خداوند ﷻ را در نظر دارند. پس از این کار نهی شدند.

این آیه، در نزد جمهور علما، محل سجده تلاوت است از آن روی که امر به سجده، بدان پیوست ساخته شده است. ولی در نزد امام ابوحنیفه رحمته، موضع سجده آخر آیه دیگر، یعنی: ﴿وَهُمْ لَا يَسْمُونَ﴾ می‌باشد زیرا معنی با آن تمام می‌شود.

﴿فَإِنْ أَسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمُونَ﴾ ﴿۳۸﴾.

«پس اگر تکبر ورزیدند چه باک، کسانی که در پیشگاه پروردگار تواند، شبانه روز او را به پاکی یاد می‌کنند و خسته نمی‌شوند» یعنی: اگر این گروه از امتثال امر پروردگار تکبر ورزیدند، هیچ باکی نیست چرا که فرشتگان از عبادت باری تعالی تکبر نمی‌ورزند بلکه دائما و در طول شب و روز برای وی تسبیح می‌گویند و از تسبیح گفتن سست و ملول و دلتنگ نمی‌شوند.

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِينَ أَحْيَاها لُمَجِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ ﴿۳۹﴾.

«و از» دیگر «آیات» و نشانه‌های قدرت و وحدانیت «او این است که تو زمین را خاشع و پژمرده می‌بینی» اصل خشوع، عبارت از خواری و خاکساری است که این تعبیر برای زمین خشک و بی‌رونق، استعاره گرفته شده است لذا چون زمین خشک شود و بر آن باران نبارد، گفته می‌شود که: زمین خاشع شد. «پس چون بر آن آب

فروفرستیم، به جنبش آید» یعنی: زمین به سبب رستنی‌ها به حرکت درمی‌آید و سبزه‌ها بر آن می‌جنبند («و بردمد») یعنی: زمین قبل از آن که گیاه از آن بروید، پرحجم می‌شود و بالا می‌آید. به قولی: رشد و بالا آمدن زمین به سبب این است که رویش گیاهان و رستنی‌ها بر حجم آن می‌افزایند. گفتنی است که مراد از دو کلمه: «اهتزت» و «ربت» ارائه تصویری زنده و متحرک از زمین سبز شده است. «بی‌گمان همان کسی که آن را زندگی بخشید، زندگی بخش مردگان است» با برانگیختن مجدد و حشر و نشر آنان «در حقیقت او بر هر چیزی تواناست» هر چه که باشد؛ اعم از زنده گردانیدن، میرانیدن و غیره.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلٰٓجِدُونَ فِيْٓ ءَايٰتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلٰٓقٰٓ فِي التَّارِ خَيْرٌ اَمْ مَن يَأْتِيْ ءَايٰتِنَا يَوْمَ اَلْقِيٰمَةِ اَعْمَلُوْا مَا شِئْتُمْ اِنَّهُۥٓ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌۙ﴾.

«بی‌گمان کسانی که در آیات ما کژروی می‌کنند» یعنی: کسانی که از جاده حق و استقامت میل می‌کنند و کلام خدای عَلَيْهِ السَّلَام را تحریف نموده و آن را در غیر جایگاه آن می‌نهند و لازم عقلی آن را بر آن مترتب نمی‌کنند «بر ما پوشیده و پنهان نیستند» بلکه ما به حال آنان داناییم لذا آنان را در برابر آنچه که می‌کنند، جزا می‌دهیم. و این تهدیدی است بسیار سخت «آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود، بهتر است یا کسی که روز قیامت آسوده خاطر می‌آید؟» مراد این است که کژروان و کژاندی‌شان در آیات الهی، به آتش دوزخ افکنده می‌شوند در حالی که مؤمنان به آیات الهی، در روز قیامت ایمن و آسوده خاطر می‌آیند پس شما خودداوری کنید که کدام یک از دو گروه بهترند؟ «هر چه می‌خواهید، بکنید» از خیر یا شر «همانا او به آنچه می‌کنید، بیناست» پس شما را در برابر آنچه می‌کنید، جزای مناسب می‌دهد. زجاج می‌گوید: لفظ «اعملوا: هر چه می‌خواهید، بکنید» لفظ امر و مفید تهدیدی سخت می‌باشد.

بشیربن فتح در بیان سبب نزول می‌گوید: «این آیه کریمه درباره ابوجهل و عماربن یاسر رضی الله عنهما و تفاوت حال آن دو نازل شد». البته مفاد آیه عام است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوْا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَاِنَّهٗٓ لَكِتٰبٌ عَزِيْزٌۙ﴾.

«بی‌گمان کسانی که به ذکر» یعنی: به قرآن «چون بر آنان نازل شد کافر شدند» یقیناً در برابر کفر خویش مجازات می‌شوند «و به تحقیق که آن کتابی عزیز است» یعنی: قرآنی که در آن کژروی و کژاندیشی می‌کنند، کتابی است گرامی و ارجمند و

برتر از آن است که مورد معارضه قرار گیرد، یا طاعنان در آن طعن زنند، این کتاب برتر و والاتر از آن است که به آن عیبی نسبت داده شود، گویی دژ استوار و رفیعی است که دست طاعنان و غداران تحریفگر و عیب جو از آن کوتاه می‌باشد.

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾﴾

«باطل از پیش روی آن و از پشت سر آن در آن راه نمی‌یابد» یعنی: قرآن کریم از این امر که چیزی از آن کاسته یا در آن افزوده شود، محفوظ و مصون است. از جانبی دیگر، این کتاب مبین، از سوی کتب آسمانی قبل از خود، تکذیب نمی‌شود و بعد از آن نیز کتابی نمی‌آید تا آن را ابطال کند؛ پس گذشته و آینده همه مؤید آن است «فرو فرستاده‌ای از سوی الله با حکمت ستوده است» یعنی: چگونه باطل را بر آن راهی خواهد بود در حالی که خدای ذوالجلال فرودآورنده آن، از کمال حکمت و برترین و والاترین اوصاف برخوردار است به طوری که از حکمت و فرزانگی خویش، امور را در نصاب و جایگاه درست آن‌ها قرار می‌دهد، همچنان او ستوده است؛ به طوری که تمام خلقش او را در برابر نعمت‌های بسیاری که بر آنان فیضان نموده است، می‌ستایند.

﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ

﴿٤٣﴾﴾

«به تو» ای محمد ﷺ «جز آنچه که به پیامبران پیش از تو گفته شده بود، گفته نمی‌شود» یعنی: به تو از سوی این گروه کفار - از انتسابت به جادوگری و دروغ و دیوانگی - جز مانند آنچه که به پیامبران پیش از تو گفته شد، گفته نمی‌شود زیرا اقوام ایشان نیز به ایشان همانند این چیزهایی را می‌گفتند که هم اکنون این گروه به تو می‌گویند پس همچنان که ایشان بر آزار اقوام خویش شکیبا بودند، تو نیز شکیبا باش «بی‌گمان پروردگارت هم صاحب آمرزش و هم صاحب عقوبتی دردناک است» پس انتخاب راه با آنان است که آیا راه آمرزش را می‌پویند، یا همچنان به راه عقوبت رهنوردند.

در حدیث شریف به روایت سعید بن مسیب رضی الله عنه آمده است که فرمود: چون این آیه کریمه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «لولا عفو الله وتجاوزه ما هنا أحد العیش، ولولا وعيده وعقابه، لاتكل كل أحد». «اگر عفو و درگذشت خداوند ﷻ نمی‌بود، زندگی



بر هیچ کس گوارا نبود و اگر هشدارها و عذاب وی نمی بود، بی گمان هرکسی به (عفو و مغفرت) وی تکیه می کرد». یعنی بی هیچ ملاحظه ای به ارتکاب معاصی می پرداخت.

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا أَءَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي ءَاذَانِهِمْ وَقُرْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿۱۱﴾﴾

«و اگر آن را قرآنی اعجمی می گردانیدیم» یعنی: اگر قرآن را به غیر زبان عرب نازل می کردیم «قطعا» کافران عرب «می گفتند: چرا آیات آن شیوا بیان نشده است» یعنی: چرا آیات آن به زبان ما بیان نشده است؟ زیرا ما عرب هستیم و زبان عجم را نمی فهمیم «آیا کتابی است عجمی و مخاطب آن عرب زبان؟» یعنی می گفتند: آیا سخن، سخنی عجمی است در حالی که پیامبر، پیامبری عربی می باشد؟ این امر چگونه صحیح و با ایجابات حال و اوضاع متناسب می باشد؟ به قولی: مراد از ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا﴾ [فصلت: ۴۴] این است: چرا میان آیات آن فاصله قرار داده نشده تا بعضی از آن به منظور فهماندن عجم، به زبان عجمی و بعضی از آن برای فهماندن عرب، به زبان عربی نازل گردد؟ پاسخ این است: اگر حق تعالی چنین می کرد، قطعا آن ها می گفتند: این کلامی به هم آمیخته و در هم آشفته است «بگو: قرآن برای مؤمنان هدایت و شفایی است» که ایشان به وسیله آن، به حق راه می یابند و از هر شک و شبهه ای شفا حاصل می کنند «و کسانی که ایمان ندارند، در گوش هایشان سنگینی ای است» در مورد شنیدن قرآن و فهمیدن معانی آن، بدین جهت است که یکدیگر را در هنگام قرائت قرآن، به بیهوده کاری و غوغا آفرینی سفارش می کنند «و قرآن بر آنان کوری ای است» یعنی: قرآن دیدگان شان را خیره می کند پس نمی توانند حق را ببینند بنابراین، آن ها از دیدن قرآن کور و از شنیدن آن کردند «اینان» به مثل چنانند که «گویی از جایی دور ندا می شوند» یعنی: حال آنان همانند حال کسی است که او را از مسافتی دور ندا می دهند به طوری که صدای نداکننده خود را می شنود اما سخنی را که برایش گفته می شود، نمی فهمد. البته این تمثیلی برای حال آنان است که در هر زمان مصادیقی دارد چنان که در عصر حاضر نیز دعوتگران راه خدا ﷺ با مردمی روبرو می شوند که از فهم معانی قرآن، به دورند، گویی از جایی دور به سوی باور به قرآن فراخوانده می شوند.

ابن جریر از سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: قریش گفتند که چرا این قرآن به طور مختلط به زبان‌های عجمی و عربی نازل نگردیده است؟ پس خداوند جل جلاله این آیه کریمه را در پاسخشان نازل فرمود.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿۵۵﴾﴾

باری! نزول قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم پدیده نوی نیست بلکه فرودآوردن کتاب‌ها بر پیامبران علیهم السلام، سنت دیرپای الهی بوده است: «و به راستی به موسی کتاب» تورات را «دادیم پس در آن اختلاف واقع شد» زیرا بعضی از مردم گفتند: تورات حق است و بعضی هم گفتند: تورات باطل است. یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! این عادت قدیمی و ریشه‌دار در میان امت‌های پیامبران علیهم السلام است که در کتب نازل شده به سوی خویش، اختلاف می‌کنند چنان که قوم تو نیز در کتاب خویش اختلاف کرده و نسبت به آن در دو سوی حق و باطل قرار گرفتند «و اگر از جانب پروردگارت کلمه‌ای که سابق صادر شده، نبود» یعنی: اگر حکم پیشین پروردگارت در به تأخیر انداختن عذاب از تکذیب‌کنندگان امت تا روز حساب، در ازل صادر نشده بود؛ «قطعاً میان‌شان فیصله صادر می‌شد» با فرستادن عذاب عاجل دنیوی بر آنان «و در حقیقت آن‌ها درباره آن به شکی سخت دچارند» یعنی: تکذیب‌کنندگان، در حقانیت تورات و قرآن سخت شک دارند.

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ۚ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿۵۶﴾﴾

«هرکس کاری شایسته پیشه کند، به سود خود اوست و هرکس کاری بد در پیش‌گیرد، به زیان خود اوست و پروردگارت در حق بندگان ستمکار نیست» پس هیچ‌کس را جز در برابر گناهش عذاب نمی‌کند و احدی را جز بعد از برپا داشتن حجت و فرستادن پیامبران علیهم السلام مؤاخذه نمی‌نماید.

﴿إِلَيْهِ يَرْدُ عِلْمُ السَّاعَةِ ۖ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ ۚ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا ءَاذَنَّاكَ مَا مَنَّا مِنْ شَهِيدٍ ﴿۵۷﴾﴾

«علم هنگام قیامت فقط منحصر به اوست» یعنی: آگاهی از وقت قیامت، فقط مخصوص باری تعالی بوده و دیگران را بدان علمی نیست چنان که وقتی جبرئیل علیه السلام

از سیدالبشر ﷺ درباره قیامت پرسید، ایشان در پاسخ وی فرمودند: «شخصی که در باره آن از وی سؤال شده است، داناتر از سؤال کننده نیست». لذا هرکس از وقت قیامت مورد پرسش قرار می‌گیرد، باید در پاسخ بگوید: خدا ﷻ خود به آن داناتر است. «و انواع میوه‌ها از غلاف‌هایشان بیرون نمی‌آیند» اکمام: پوشش‌هایی است که میوه‌ها در درون آن‌ها رشد می‌کنند تا به وسیله آن‌ها از آفات نگهبانی شوند و وقتی که به شکوفایی و پختگی می‌رسند، یا از درون غلاف خود بیرون می‌آیند و یا همچنان در غلاف خود باقی می‌مانند «و هیچ مادینه‌ای در شکمبار بر نمی‌گیرد و بار شکم خود را نمی‌گذارد مگر آن که او به آن علم دارد» یعنی: هیچ چیز- اعم از بیرون آمدن میوه‌ای، یا باردار شدن و بار نهادن حامله‌ای - تحقق نمی‌یابد، جز این که علم خدای ﷻ به این همه امور، محیط است پس چنان که علم این امور به حق تعالی برمی‌گردد، علم قیامت نیز به او برمی‌گردد «و روزی که آنان را ندا می‌دهد» یعنی: روز قیامت خدای سبحان مشرکان را ندا می‌دهد «که: شریکان من کجایند؟» یعنی: کسانی که شما آن‌ها را شریکان من می‌پنداشتید - اعم از بتان و غیر آن‌ها - اینک آن‌ها را بخوانید تا برای شما شفاعت کنند، یا عذاب را از شما دفع نمایند «می‌گویند: ما با بانگ رسا به تو می‌گوییم که هیچ گواهی از میان ما نیست» یعنی: به تو اعلام می‌کنیم که هیچ یک از ما به این که برای تو شریکی وجود دارد، گواهی نمی‌دهیم و امروز ما همه یکتاپرست هستیم.

﴿وَصَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَدْعُونَ مِن قَبْلُ وَظَنُوا مَا لَهُم مِّن حَٰصِلٍ﴾ ﴿۴۸﴾

«و آنچه پیش از این می‌پرستیدند، از نظر آنان گم شد» یعنی: آنچه که مشرکان در دنیا از بتان و مانند آن‌ها می‌پرستیدند، در آخرت نابود و ناپدید شده و هیچ به‌کارشان نمی‌آید «و دانستند که آنان را هیچ گریزگاهی نیست» یعنی: یقین کردند و دریافتند که هیچ گریزگاه و راه نجاتی از عذاب الهی ندارند.

﴿لَا يَسْتَمُّ الْإِنْسَانُ مِن دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِن مَّسَّهُ الشَّرُّ فَيَعُوْثُ فَنُوْظِ﴾ ﴿۴۹﴾

«انسان هرگز از دعای خیر خسته نمی‌شود» یعنی: انسان از درخواست و جلب خیر از بارگاه حق تعالی برای خویش، ملول و خسته نمی‌شود. گفتنی است که خیر در اینجا به معنی: مال، سلامتی، سلطه، مقام و رفعت است «ولی اگر شری به او برسد، نومید و دل‌سرد است» یعنی: اگر بلا و سختی و فقر و بیماری‌ای به او برسد، از یاری و مهربانی خداوند ﷻ بسیار نومید و از رحمت وی بسیار دل‌سرد و بدان بی‌طمع است تا بدانجا

که می‌پندارد، این ناخوشی‌ای که به وی رسیده است، دیگر هرگز از وی برطرف نمی‌شود.

﴿وَلَيْنَ أَذْقَنَهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَيْنَ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْبَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ۝﴾

«و اگر از جانب خود رحمتی - پس از رنجی که به او رسیده است - به او بچشانیم» یعنی: اگر به انسان پس از سختی و بیماری و فقر، خیر و عافیت و توانگری‌ای ارزانی داریم «قطعا خواهد گفت: این حق من است» یعنی: این چیزی است که من در نزد خداوند ﷻ شایستگی و استحقاق آن را داشته‌ام از آن روی که او از عمل من راضی است. پس می‌پندارد که این نعمتی که در آن قرار گرفته، براساس استحقاق و شایستگی خودش بوده است ولی غافل از آن است که خداوند ﷻ بندگان را به خیر و شر و نعمت و نکبت - هردو - می‌آزماید تا در عرصه واقعیت، بنده شکرگزار از بنده منکر و بنده صابر از بنده بی‌قرار و ناشکیبا متمایز گردد. همچنین این انسان از خود راضی می‌گوید: «و نمی‌پندارم که قیامت برپا شود» آن گونه که پیامبران از آن به ما خبر می‌دهند. باید دانست که شک در امر وقوع رستاخیز و قیامت، جز از کافران یا کسانی که در دینشان متزلزل‌اند و به اسلام تظاهر نموده و کفر را پنهان می‌دارند، متصور نمی‌باشد. «و» همچنین، آن انسان ناسپاس شکاک می‌گوید: «اگر هم به‌سوی پروردگارم بازگردانیده شوم» بر فرض راست بودن آنچه که انبیا از برپایی قیامت و روی دادن رستاخیز و حشر و نشر به ما خبر داده‌اند «قطعا نزد او برایم خوبی خواهد بود» یعنی: نزد باری تعالی در بهشت به کرامت و اعزاز نایل خواهیم شد! و بدین‌گونه می‌پندارد که بر اساس فضلی که در وجود خود وی هست، مستحق خیر دنیا و آخرت می‌باشد «بدون شک کافران را به‌آنچه می‌کردند آگاه می‌سازیم» در روز قیامت «و مسلما از عذابی سهمگین به آنان می‌چشانیم» که برعکس آنچه می‌پندارند، دامنگیرشان شده و هرگز از آنان قطع نمی‌شود.

﴿وَإِذَا أُنْعَمْنَا عَلَىٰ الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَسَىٰ جَانِبَهُ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ

عَرِيضٍ ۝﴾

سپس خدای عَلَّمَ نوع دیگری از طغیان انسان را یادآور می‌شود: «و چون به انسان نعمتی ارزانی داریم» در این حال، طبیعت او - از حیث این که انسان است، به اعتبار غالب افراد آن - این است که: «روی می‌گرداند» از شکر و سپاس‌الهی «و دامن‌کشان می‌گذرد» یعنی: خود را از انقیاد برای حق برتر می‌بیند و تکبر و گردنکشی پیشه می‌کند «و چون شری» یعنی: بلا، سختی، فقر و بیماری‌ای «به او برسد، صاحب دعایی بسیار است» پس به صورت پی‌گیر، دست به دعا برداشته و زاری و التماس می‌کند و دعا و التجا را رها کردنی نیست. پس سخن «عریض»، سخنی است که لفظ آن بسیار و معنای آن اندک باشد. و در مقابل آن، سخن «وجیز»، سخنی اندک اما پرمعنی است.

آری! چون به انسان بدی و شری برسد، به سوی خدای عَلَّمَ تضرع و زاری و فریاد و استغاثه می‌کند تا آنچه را که بر وی فرود آمده است، از وی دور سازد و او در این زاری و التجا و استغاثه، پی‌گیرانه پای می‌فشارد. بدین‌گونه است که او خدای عَلَّمَ را در حال رنج و سختی یاد کرده اما در حال آسودگی و راحت، فراموشش می‌کند، در هنگام نزول نکبت و نعمت به بارگاهش زاری و التماس کرده اما در هنگام تحقق نعمت او را ترک می‌نماید. آری! شیوه کار کافران و مسلمانانی که ثبات قدم ندارند، این چنین است. در بیان سبب نزول آمده‌است: این آیات درباره کفاری مانند ولیدبن مغیره و عتبه بن ربیعہ نازل شد.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مِنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقِ

بَعِيدٍ ﴿۵۲﴾

ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! به این مشرکان تکذیب کننده قرآن؛ همانان که گفتند: (دل‌های ما از آنچه ما را به سوی آن فرامی‌خوانی در پوششی است...) «آیه/۵» «بگو: آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید «که اگر» این قرآن «از سوی خدا باشد، سپس شما به آن کافر شده باشید» یعنی: سپس شما آن را دروغ انگاشته و نپذیرفته باشید و به آنچه در آن است، عمل نکرده باشید؛ «دیگر چه کسی از آن کس که چنین ناسازگاری بزرگی دارد، گمراه‌تر است؟» یعنی: در آن صورت، هیچ کس - به سبب شدت عداوت و ستیز شما با حق - از شما گمراه‌تر نیست. امام فخر رازی می‌گوید: «بالضروره معلوم است که علم مدعیان باطل بودن قرآن، علمی بدیهی نیست بنابراین، اصرارشان بر نپذیرفتن قرآن از

بزرگترین موجبات عقاب است لذا ایجاب عقل و علم این است که آن‌ها راه بی‌بنیاد انکار را رها کرده و به شیوه تأمل و استدلال بازگردند».

﴿سُرِّيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ أَلْحَقٌّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.

«زودا که آیات خود را به آنان بنمایانیم» یعنی: به‌زودی در پرتو فروغ دانش، روشن می‌سازیم که قرآن کلام ما است و نشانه‌ها و دلالت‌های صدق و راستی قرآن را به آنان می‌نمایانیم «در آفاق» یعنی: در بیرون وجود خودشان در پهنای آسمان‌ها و زمین؛ از خورشید گرفته تا ماه و ستارگان و شب و روز و باد و باران و رعد و برق و صاعقه و نبات و اشجار و کوه و دریا و غیر این‌ها «و در نفس‌های آنان» یعنی: به زودی آیات خود را در صنعت پیچیده و دقیق و حکمت بدیعی که در کارگاه وجود و ساختمان هستی خود انسان و ترکیب روحی وی ایجاد کرده‌ایم، نیز به آنان می‌نمایانیم. به‌قولی: مراد از نشانه‌های الهی در آفاق، عبارت است از: قلمروها و شهرهایی که خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ آن را برای پیامبر خویش و پیشوایان مسلمان بعد از ایشان گشود و نشانه‌های او در نفس‌های ایشان: فتح خود مکه است «تا برایشان روشن شود که او خود حق است» یعنی: تا با نمایاندن آیات آفاقی و انفسی، بر آنان به روشنی تمام آشکار شود که قرآن و کسی که آن را نازل کرده و پیامبری که آن را آورده، همه حق است «آیا کافی نیست» برایشان «که پروردگارت خود بر هر چیزی گواه است؟» گواه است بر اعمال کفار و گواه است بر این که قرآن، از نزد او نازل شده است؟ آیا این گواهی خود کافی نیست؟. حاصل معنی این است که: وعده نمایان ساختن نشانه‌های الهی در آفاق و انفس، حقیقتی است که آنان به زودی شاهد آن خواهند بود و آن را مشاهده خواهند کرد آن‌گاه خواهند دانست که قرآن کتاب خدای عالم الغیب و الشهاده‌ای است که بر همه چیز گواه است.

این آیه کریمه یکی از بزرگترین آیات معجز قرآن کریم است که پیشاپیش، از طلوع عصر علم و تکنولوژی - هم در عرصه آفاق و هم در عرصه انفس - خبر می‌دهد<sup>۱</sup>.

۱- مترجم در این باره کتابی تحت عنوان: «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» گرد آورده است که در سال (۱۳۷۶) از سوی انتشارات شیخ الاسلام احمد جام منتشر گردید. البته در میدان اعجاز علمی قرآن کریم، صدها کتاب به زبانهای مختلف منتشر گردیده است.

﴿أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ ۗ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ ۝﴾

«آگاه باشید که آنان در لقای پروردگارشان» یعنی در وقوع روز قیامت و حساب و ثواب و عقاب آن «تردید دارند» بدین جهت، نه در آن تفکر می‌کنند، نه برای آن عمل می‌نمایند و نه هم از آن هیچ حذر و پروایی دارند «آگاه باشید که مسلماً اوبه هرچیزی احاطه دارد» پس علم خدای سبحان به تمام معلومات و دانستنی‌ها و قدرت وی به تمام توانمندی‌ها احاطه داشته و مخلوقات، همه تحت سلطه و قبضه وی قرار دارند پس منکران را چه شده است که در رستاخیز و حساب آخرت شک می‌کنند در حالی که می‌دانند خدای عَلَمُ در آفرینش نخست آنان را آفریده است!؟





## سوره شوری

مکی است و دارای (۵۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب توصیف مؤمنان به این وصف که ایشان در امور خود باهم مشورت می‌کنند<sup>۱</sup> و از آن روی که شوری در اسلام قاعده و زیربنای نظام سیاسی و اجتماعی زندگی مسلمانان و تحقق بخش مصالح علیای امت اسلامی است، «شوری» نامیده شد.

محور اساسی این سوره، بیان حقیقت وحی و رسالت است.

﴿حَمَّ ۱﴾ عَسَقَ ۲﴾.

چنین خوانده می‌شود: «حاء، میم، عین، سین، قاف» با ادغام سین در قاف. شایان ذکر است؛ تنها در این سوره از قرآن کریم است که دو آیه از حروف مقطعه در آغاز آن آمده است و شاید هر دو آیه، دو اسم برای این سوره باشد. گفتنی است که سخن درباره حروف مقطعه در اول سوره «بقره» گذشت.

﴿كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۳﴾.

«این‌گونه خداوند غالب باحکمت به‌سوی تو و به‌سوی کسانی که پیش از تو بودند، وحی می‌فرستد» یعنی: ای محمد ﷺ! بسان وحیی که خداوند غالب و با حکمت بر سایر پیامبران ﷺ فرستاد و کتب خویش را که شامل دعوت به‌سوی توحید و معاد است، بر آنان فرود آورد، بدین‌سان این امور را به‌سوی تو نیز در این سوره وحی می‌فرستد پس بدان که حق تعالی این اصول را نه فقط در قرآن بلکه در تمام کتاب‌های آسمانی تکرار کرده است.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: حارث بن هشام از رسول خدا ﷺ سؤال کرد و گفت: یا رسول‌الله! چگونه وحی به‌سوی شما فرود می‌آید؟ ایشان فرمودند: «أحيانا يأتيني مثل صلصلة الجرس وهو أشده علي فيفصم عني وقد وعيت ما قال، وأحيانا يأتيني الملك رجلا فيكلمني فأعي ما يقول». «احيانا وحی مانند آهنگ جرس بر من می‌آید و آن سخت‌ترین انواع وحی بر من است پس، از من درحالی قطع

۱- این توصیف در «آیه» ۲۸: (وامرهم شوری بینهم) آمده است.

می‌شود که آنچه را فرشته گفته است، فراگرفته‌ام و احیانا هم فرشته به صورت مردی نزد من می‌آید و با من سخن می‌گوید پس آنچه را که می‌گوید فرامی‌گیرم». عائشه رضی الله عنها می‌افزاید: «من دیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل می‌شد و هنگامی که وحی از ایشان قطع می‌شد، از پیشانی مبارکشان عرق می‌ریخت؛ از بس که جریان وحی بر ایشان فشار می‌آورد».

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾.

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن خدا است» در ملک، در آفرینش، در بندگی و در اداره «و او علی و عظیم است» دو وصف «علی» و «عظیم» یعنی: بلندمرتبه بزرگ‌قدر، بر کمال قدرت و نفوذ تصرف خدای سبحان بر تمام مخلوقاتش دلالت می‌کنند لذا ذکر این دو وصف مناسب این مقام بود.

﴿تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنْ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾.

«چیزی نمانده که آسمان‌ها از فرازشان پاره‌پاره شوند» یعنی چیزی نمانده که آسمان‌ها به سبب عظمت و جلال شأن خدای سبحان، از فراز سر مردم بشکافند و درهم فروریزند. به قولی، مراد این است: نزدیک است که آسمان‌ها از این سخن مشرکان که گفتند: خداوند فرزندی برگرفته، بشکافند و پاره‌پاره شوند. همچنین محتمل است که مراد این باشد: از بس که آسمان‌ها بزرگند، نزدیک است بشکافند و از هم پاره‌پاره شوند. یا مراد این است: نزدیک است که آسمان‌ها به سبب وجود فرشتگان بسیاری که بر آن‌ها قرار دارند، بشکافند و پاره‌پاره شوند. چنان‌که در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی آمده است: «أطت السماء وحق لها أن تئط، ما فيها موضع قدم إلا وفيه ملك راعع أو ساجد». «آسمان به ناله درآمد و سزاوار آن است که ناله کند زیرا جای یک قدم در آن نیست جز این که در آن فرشته‌ای در حال رکوع یا سجده است».

«و فرشتگان همراه حمد پروردگارشان تسبیح می‌گویند» یعنی: آن‌ها خدای سبحان را از آنچه که سزاوار شأنش نیست و اطلاق آن بر وی جایز نمی‌باشد، در حالی به پاکی یاد می‌کنند که از روی فروتنی، شکر و عبودیت وی را به‌جا می‌آورند و به سبب آنچه که از عظمت حق تعالی می‌بینند، حمد و سپاس وی را بر زبان دارند («و» فرشتگان «برای کسانی که در زمین هستند» از بندگان مؤمن خداوند صلی الله علیه و آله «آمرزش

می‌طلبند» چنان‌که در سوره «غافر» نیز گذشت. آن‌گاه خداوند متعال به بیان حقیقتی می‌پردازد که سبب طمع بستن کافران به ایمان و توبه فاسقان است: «آگاه باش؛ در حقیقت خداست که آمرزنده مهربان است» یعنی: او دارای مغفرت و رحمت بسیاری است پس دعای فرشتگان را اجابت گفته و بر مؤمنان می‌آمزد و ایشان را مورد مرحمت خویش قرار می‌دهد.

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿۶﴾﴾

«و کسانی که به جای الله سرورانی برای خود گرفته‌اند» یعنی: بتانی را به پرستش گرفته‌اند «الله بر آنان نگهبان است» یعنی: او اعمال‌شان را نگاه می‌دارد تا به سبب آن مجازات‌شان کند و او بر اعمال‌شان ناظر است؛ پس چیزی از اعمال‌شان از حساب وی به دور نمی‌ماند «و تو» ای محمد ﷺ! «وکیل آنان نیستی» یعنی: ما تو را موکل و نگهبان آنان قرار نداده و از تو هیچ‌گونه تعهدی در قبال آنان نگرفته‌ایم تا تو را به گناهان‌شان مؤاخذه کنیم و نه هدایت آنان را به تو سپرده‌ایم بلکه بر عهده تو فقط ابلاغ و رساندن پیام است و بس.

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَنُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ

لَا رَيْبَ فِيهِ فِرْقٍ فِي الْجَنَّةِ وَفِرْقٍ فِي السَّعِيرِ ﴿۷﴾﴾

«و بدین‌گونه» یعنی: چنان‌که به‌سوی پیامبران قبل از تو وحی فرستادیم «به‌سوی تو نیز قرآنی عربی را» به زبان قومت «فرستادیم» چنان‌که بر هر پیامبری به زبان قومش وحی فرستاده‌ایم «تا ام‌القری را بیم دهی» ام‌القری: مکه مکرمه است و مراد اهالی آنند. یعنی: تا اهالی مکه را هشدار دهی. مکه ام‌القری نامیده شد زیرا آن سرزمین، نسبت به سایر سرزمین‌ها از شرف بیشتری برخوردار است، به دلایل بسیاری که از آن جمله این حدیث شریف رسول خدا ﷺ خطاب به مکه است: «والله إنك لخير أرض الله وأحب أرض الله إلي الله ولولا أني أخرجت منك ماخرجت». «به خدا سوگند که قطعا تو بهترین و دوست داشته‌ترین سرزمین‌های خداوند در نزد وی هستی و اگر نبود که من از تو اخراج شدم، هرگز از تو بیرون نمی‌آمدم». و چنان‌که علمای عصر جدید اثبات کرده‌اند، مکه مکرمه در مرکز قطب دایره کره زمین قرار دارد. «و» نیز قرآن را به سوی تو فرستادیم تا بیم دهی از عذاب «کسانی را که پیرامون آن هستند» از مردم در سایر بلاد «و بیم دهی از روز جمع» یعنی: از روز قیامت زیرا آن روز، مجمع خلائق است و

خدای عَلَّامُ الْغُیُوبِ اولین و آخرین را - همه - در عرصه فراخ آن گرد می‌آورد همچنان در آن روز، حق تعالی ارواح را با اجساد جمع می‌کند «که تردیدی در آن نیست» و وقوع آن حتمی و غیرقابل برگشت است «گروهی در بهشتند و گروهی در دوزخ» یعنی: همه خلایق در محشر گرد می‌آیند آن‌گاه هر گروهی به‌سوی سرنوشت و جایگاه خویش رهسپار ساخته می‌شوند.

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۸﴾﴾

«و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را» یعنی: بشر را «امتی یگانه» یعنی: اهل دین واحدی «می‌گردانید» یا بر هدایت و یا بر گمراهی ولی آنان به مشیت ازلی و بر طبق حکمت بالغه حق تعالی، به ادیان مختلفی متفرق شدند «لیکن هرکه را که بخواهد، به رحمت خویش درمی‌آورد» با وارد نمودنش در دین حق که اسلام است «و ستمگران» یعنی: مشرکان «هیچ یار و یآوری ندارند» که عذاب را از آنان دفع کند و آن‌ها را در این موقف دشوار، یاری دهد.

﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۹﴾﴾

«آیا به جای او سرورانی برای خود گرفته‌اند؟» یعنی: آیا کافران به‌جای خدای سبحان دوستان و سرورانی از بتان برای خود گرفته‌اند که آن‌ها را به این خاطر که یاریشان دهند، پرستش می‌کنند؟ استفهام انکاری است «خداست که سرور راستین است» یعنی: حال آن‌که فقط حق تعالی سزاوار آن است که وی را به سروری گیرند زیرا آفریننده روزی دهنده زیان رسان نفع رسان یاری‌دهنده برای هرکس که بخواهد، فقط اوست «و اوست» یعنی: فقط از شأن و قدرت اوست: «که مردگان را زنده می‌کند و همو است که بر هر چیزی تواناست» یعنی: او بر هر امری که مقوله قدرت و توانایی بر آن اطلاق شود، تواناست لذا فقط او سزاوار و شایسته آن است که به الوهیت مخصوص ساخته شده و در پرستش یگانه و یکتا قرار داده شود و به یگانگی به سروری و دوستی گرفته شود.

﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿۱۰﴾﴾

«و در باره هر چیزی اختلاف پیدا کردید، داوریش به سوی خداوند است» یعنی: بندگان در هر چیزی - از کار دین - که اختلاف پیدا می‌کنند، تنها مرجع فیصله دادن و داوری در مورد آن، خداوند عَلَّمَهُ است و او به‌زودی روز قیامت در آن داوری می‌کند، در آن روز است که دعاها و جنجال‌های طرف‌های اختلاف‌کننده را فیصله می‌دهد و در آن هنگام است که محق از مبطل بازشناخته شده و دو گروه بهشتی و دوزخی از یک‌دیگر متمایز می‌گردند «این» حکم‌کننده در مورد هر چیز «الله پروردگار من است، بر او توکل کردم» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! این حقیقت را به آنان ابلاغ کن و بگو: من در تمام امور خویش بر الله عَلَّمَهُ پروردگار خود توکل کردم نه بر غیر وی و کار خویش را در تمام شؤون خود فقط به او سپردم «و به‌سوی او باز می‌گردم» نه به‌سوی غیر وی.

﴿فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾

«فاطر آسمان‌ها و زمین است» یعنی: خداوند عَلَّمَهُ آفریننده و ابداع‌کننده آن‌ها از عدم است «از جنس خودتان برای شما جفت‌هایی» یعنی: مردان و زنانی را؛ نسلی پس از نسل دیگر «آفرید و از چهارپایان نیز جفت‌هایی آفرید» یعنی: برای چهارپایان نیز از جنس خود آن‌ها نرینه‌ها و مادینه‌هایی آفرید. یا برای شما از چهارپایان، انواع و اصفافی از نرینه و مادینه آفرید؛ و آن‌ها عبارت از هشت نوع حیوانی‌اند که حق تعالی آن‌ها را در سوره «انعام» ذکر کرده است «شما را در آن می‌پراکند» یعنی: با قرار دادنتان در سلک زوجیت و درآوردنتان در سلسله نرینه‌گی و مادینه‌گی، شما را بسیار می‌گرداند زیرا نرینه‌گی و مادینه‌گی سبب تکثیر نسل است. گفتنی است که خداوند عَلَّمَهُ خود را به داشتن این تدبیر و این ویژگی ستود تا به کارگیری سنت فطری «زوجیت»، بر میزان حکمت تامه وی بر پراکندن زندگان در زمین دلالت کند «چیزی مانند او نیست» یعنی: چیزی از مخلوقات باری تعالی به پایه وی نمی‌رسد تا در ذات و صفات - چون حکمت، قدرت و علم - همانند وی باشد پس نه او به چیزی از مخلوقاتش شباهت دارد و نه آنان به او «و اوست شنوای» همه صداها از همه موجودات «بینا» به همه امور؛ پس او آفریده‌های خویش را بنا بر حکمت خویش می‌آفریند و همه مخلوقات - اعم از ریز و بزرگ و آشکار و نهان آن‌ها - را می‌بیند.

﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمٌ ﴿۱۳﴾

«مقالید آسمان‌ها و زمین» یعنی گنج‌ها، یا کلیدهای آن‌ها «از آن اوست» پس فقط او متصرف و حاکم آسمان‌ها و زمین است «برای هرکه بخوهد روزی را گشاده می‌دارد و برای هرکه بخوهد تنگ می‌دارد» از خلق خویش و او در این گشاده داشتن و فروبسته داشتن رزق و روزی، صاحب حکمت و عدالت تام است «اوست که به هر چیزی داناست» لذا هیچ پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ مصلحتی برای خلق، از دید وی غایب نیست.

مراد از بیان این اوصاف این است که بتان چیزی از این‌ها را دارا نیستند پس به هیچ وجه شایسته پرستش نمی‌باشند.

﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ ﴿۱۴﴾

این آیه کریمه، دربرگیرنده نام هر پنج پیامبر اولی‌العزم الهی است.

حق تعالی «از احکام دین» و آیین «آنچه را که به نوح در باره آن سفارش کرده بود» از توحید و اصول برنامه‌های دین حق که پیامبران علیهم‌السلام در آن‌ها هیچ اختلافی نداشته و کتاب‌های آسمانی همه بر آن‌ها توافق و هماهنگی عام و تام دارند؛ «برای شما» نیز «مشروع گردانید» و مقرر داشت «و آنچه را به‌سوی تو وحی کردیم» ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم! از قرآن و قوانین و مقررات اسلام و براءت از شرک «و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی در باره آن سفارش کردیم» از احکام و برنامه‌هایی که شریعت‌ها در آن‌ها اتفاق و انسجام کامل دارند؛ آری! این ما به الاشتراک همه پیامبران علیهم‌السلام عبارت است از: «این‌که: دین را برپا دارید» یعنی: دین اسلام را که عبارت از ایمان به خداوند جل جلاله و توحید وی و طاعت پیامبران و پذیرش قوانین و مقررات شرعی است، برپا دارید «و در آن متفرق نشوید» یعنی: در ایمان به خداوند جل جلاله و یگانگی‌اش و در پیروی و اطاعت از پیامبرانش و قبول شرایع و قوانینش، باهم اختلاف نکنید زیرا اختلاف در این اصول صحیح نیست. مجاهد می‌گوید: «خداوند جل جلاله

هیچ پیامبری را برنینگیخت جز این که او را به برپا داشتن نماز، دادن زکات و اقرار به طاعت خویش سفارش کرد پس این است دین وی که آن را برای همه پیامبران مشروع گردانیده است». البته اختلاف در شعایر فرعی دین و تفصیل و انواع عبادات، شامل این دستور نمی‌شود زیرا اموری از این قبیل، از شریعتی تا شریعت دیگر باهم تفاوت و اختلاف دارند چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاةٌ﴾ [المائدة: ۴۸]. «برای هر امتی از شما، شریعت و راه و روشی مخصوص، معین داشته‌ایم».

«آنچه که مشرکان را به‌سوی آن فرامی‌خوانی، بر آن‌ها گران آمد» یعنی: دعوت از مشرکان به‌سوی توحید و ترک بتان، بر آنان دشوار و گواهی‌دادن به یگانگی خداوند ﷻ و اقرار به کلمه توحید بر آنان سخت گران آمد و ابلیس و سپاهیان‌ش از این دعوت سخت در فشار قرار گرفته و از آن دلتنگ شدند اما خدای ﷻ جز این نمی‌پذیرد که این دعوت را یاری داده و آن را برتر گرداند و به پیروزی نهایی برساند «الله هرکه را» از بندگانش «بخواهد، به‌سوی خود برمی‌گزیند» با توفیق دادنش به عقیده توحیدی و درآوردنش به دین حنیف خویش «و هرکس را که روی به درگاه او آورد، به‌سوی خود هدایت می‌کند» یعنی: هرکس را که به‌سوی طاعتش بازگشته و انابت‌گرانه به عبادتش روی آورد، به رفتن در راه دینش توفیق داده و او را برای عبادتش برمی‌گزیند و پاک و پیراسته‌اش می‌دارد.

﴿وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ﴾

«و متفرق نشدند مگر پس از آن که علم برایشان آمد، به صرف حسد میان همدیگر» یعنی: اهل کتاب بعد از پیامبران خویش پراکنده نشدند و به تفرقه روی نیاوردند مگر از روی علم به این امر که تفرقه گمراهی است ولی با وجود این علم - به انگیزه تجاوز، حسد، رقابت بر سر طلب ریاست، تکبر، عار و ننگ - در میان امتهای پیامبران پیشین تفرقه حاکم شد و آن‌ها پس از گذشت مدتی طولانی از بعثت پیامبران خود، باهم اختلاف پیشه کردند پس گروهی ایمان آورده و گروهی دیگر کافر شدند و کافران جز از روی تکبر و حسد، به کفر روی نیاوردند. البته این‌هشدار است به امت اسلام که مبادا - از روی تجاوز، حسد، ریاست طلبی و رقابت‌های نادرست - در میان خود متفرق

شوند «و اگر حکم پیشین پروردگارت» در مورد مهلت دادن و به تأخیر انداختن عذاب از آنان «تا زمانی معین» یعنی: تا روز قیامت «نبود، قطعاً میان‌شان فیصله شده بود» یعنی: قطعاً قضا و فیصله الهی در میان‌شان - با فرود آوردن عذاب عاجل بر کافران و نجات دادن مؤمنان - در همین دنیا تحقق می‌یافت «و کسانی که بعد از آنان» یعنی: بعد از انبیای الهی و بعد از آن نسل‌های اختلاف پیشه «کتاب را میراث داده شدند» که مراد اهل کتاب - از یهود و نصاری - اند که در عهد رسول خدا ﷺ به سر می‌بردند «همانا درباره او در شک هستند» یعنی: آن‌ها در کار دین و کتاب خویش در حیرت و سردرگمی و در «شکی بسیار قوی» و سخت قرار داشته و به حقیقت آن ایمان و یقین راسخ ندارند پس بی هیچ دلیل و برهانی به طور کورکورانه از پدران و پیشینیانشان تقلید می‌کنند. به قولی: مراد از آنان: کفار مشرک عرب اند که بعد از اهل کتاب، به آنان نیز قرآن داده شد اما آنان درباره قرآن سخت در شک قرار دارند.

﴿فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ ءَامَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾﴾.

این آیه کریمه، دربرگیرنده ده امر و نهی است که هریک از آن‌ها به ذات خود مستقل می‌باشند پس از این حیث، برای این آیه کریمه نمونه دیگری - جز آیه الکرسی - وجود ندارد زیرا آیه الکرسی نیز مشتمل بر ده موضوع است. گفتنی است که هرچند این اوامر و نواهی خطاب به رسول اکرم ﷺ صادر شده است اما عام است و خود ایشان و امتشان همه را در بر می‌گیرد.

«پس برای این» یعنی: به خاطر آنچه که ذکر شد از شک و تفرقه، یا به خاطر این که اصول دین برای همه امته‌ها به طور یکسان مشروع گردانیده شد «دعوت کن و چنان که دستور یافته‌ای» از جانب خدای خویش «پایداری کن» در این دعوت و بر تبلیغ رسالت استمرار بورز «و هوی و هوس‌های» باطل و تعصبات کور و ناروا و کج اندیشانه «آنان را پیروی نکن» و به مخالفت کسانی که با تو در ذکر خداوند ﷻ و برپاداشت اوامر وی می‌ستیزند، اهمیت نده «و بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده» بر پیامبران خویش ﷺ «ایمان آوردم» و من مانند کسانی نیستم که به برخی از این کتاب‌ها ایمان آورده و به برخی دیگر کافر شدند «و دستور یافته‌ام که میان شما عدالت کنم» در احکام خداوند ﷻ،



هنگامی که در دعاوی و خصومت‌های خویش نزد من مرافعه و دادخواهی می‌کنید و دستور یافته‌ام که بر شما جفا و ستم نکرده و فقط حق را برپا دارم.

«الله پروردگار ما و پروردگار شماست» و آفریننده ما و آفریننده شما «اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست» یعنی: ثواب و عقاب اعمال ما مخصوص به خود ما و ثواب و عقاب اعمال شما مخصوص به خود شماست و ما از شما و کار و کردار شما بیزاریم «میان ما و شما گفت‌وگویی نیست» یعنی: میان ما و شما دعوا و جنجالی نیست زیرا حقیقت روشن و آشکار است. سدی می‌گوید: «این حکم مربوط به دوره مکی بود که «آیه سیف» نازل نشده بود زیرا این آیه کریمه مکی است و آیه سیف (که مشروعیت جهاد مسلحانه را اعلام کرد) بعد از هجرت نازل شد». «خدا ما و شما را گرد می‌آورد» در محشر «و بازگشت به سوی اوست» در روز قیامت پس او هرکس را در برابر عملش جزا می‌دهد.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه درباره ولید بن مغیره و شیبه بن ربیع نازل شد زیرا آن‌ها از رسول خدا ﷺ خواستند تا از دین و دعوت خویش به سوی کیش قریش برگردد؛ بر این شرط که ولید نصف مال خود را به ایشان بدهد و شیبه دخترش را به ازدواج ایشان درآورد.

﴿وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُمْ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾.

«و کسانی که درباره خدا» یعنی: در دین وی «پس از پذیرفته شدن دعوت وی» یعنی: بعد از آن که مردم آن را قبول کرده و به آن درآمده‌اند «مواجه می‌کنند» و در آن مقابله و چون و چرا می‌نمایند؛ «احتجاج‌شان نزد پروردگارشان باطل است» یعنی: این احتجاج‌شان پایه و مایه‌ای نداشته و کاملاً بی‌اساس و واهی است و همانند چیزی است که از جای خویش به سراشیب زوال می‌لغزد و نابود می‌شود «و خشمی بزرگ بر آنان است» از سوی خداوند ﷻ به سبب مجادله ناروای‌شان «و بر آنان عذابی سخت» و سهمگین «خواهد بود» در آخرت؛ در برابر کفرشان. مجاهد می‌گوید: «این گروه مردمی بودند که گمان می‌کردند جاهلیت برگشتنی است لذا با کسانی که اسلام را پذیرفته و دعوت حق را اجابت گفته بودند، مجادله و بگومگو می‌کردند تا شاید مجدداً آن‌ها را به جاهلیت برگردانند». قتاده می‌گوید: «مراد از آنان یهود و نصاریبند و محاجه

آنان عبارت بود از این سخن‌شان که: پیامبر ما قبل از پیامبر شما و کتاب ما قبل از کتاب شما بوده است پس ما از شما برتریم!».

ابن منذر از عکرمه در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که گفت: چون سوره ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ [النصر: ۱] نازل شد، مشرکان مکه به مؤمنانی که در میان‌شان بودند، گفتند: اینک که مردم گروه‌گروه به دین خدا ﷻ درآمده‌اند، شما از میان ما بیرون روید، آخر تا کی و برای چه در میان ما اقامت می‌گزینید؟ پس این آیه کریمه نازل شد. اما عبدالرزاق از قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که گفت: مراد از آنان یهود و نصاری بودند که به مؤمنان گفتند: کتاب ما قبل از کتاب شما و پیامبر ما قبل از پیامبر شماست پس ما از شما بهتریم.

﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾ (۷).

«خدا همان کسی است که کتاب را به حق» یعنی: به صدق و راستی «فرود آورد» مراد جنس کتاب است پس این معنی، شامل تمام کتاب‌هایی که بر پیامبران ﷺ نازل شده است، می‌شود «و میزان را نیز» یعنی: او عدالت را نیز برای برپا داشت داد و انصاف فرود آورد. حق تعالی عدالت را «میزان: ترازو» نامید زیرا ترازو ابزار عدل و انصاف و برابری میان خلق در معاملات داد و ستد و خرید و فروش آنان است. به قولی: مراد از میزان: مضامین و احکامی است که در کتب آسمانی در مورد بیان خیر و شر آمده است. به قولی دیگر مراد این است: خدای ﷻ وزن کردن با ترازو و ابزارهای سنجش را برای مردم آموخت تا حقوق در میان‌شان ضایع نگردیده و از وقوع مظالم در میان‌شان جلوگیری شود «و تو چه دانی، چه بسا قیامت نزدیک باشد» و تو از نزدیک بودن آن آگاهی نداری. این جمله، ترغیب و انگیزشی است به پیروی از شرع الله ﷻ و هشداری است از وقوع ناگهانی قیامت و لزوم آماده بودن برای آن. یعنی: چون از زمان وقوع قیامت آگاهی ندارید پس همیشه برای آن آماده باشید.

﴿يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ ۗ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾ (۱۸).

«کسانی که به قیامت ایمان ندارند، شتابزده آن را می‌خواهند» که این شتاب‌زدگی آن‌ها، از روی ریشخند و تمسخر به قیامت و ناشی از تکذیب و ناباوری به

آن است «و کسانی که ایمان آورده‌اند، از آن ترسانند» یعنی: از آمدن قیامت در ترس و لرز و نگرانی به سر می‌برند پس آنان با در نظر داشت حقانیت آن، در عمل کوشایند و برای آن مستعد و آماده می‌باشند زیرا آن‌ها می‌دانند که در قیامت مورد محاسبه و بازپرسی قرار می‌گیرند. فعل «اشفق» اگر به «من» متعدی شود - چنان که در اینجاست - معنای ترس و هراس در آن آشکارتر است و اگر به «علی» متعدی شود، مانند: «اشفقت علی الیتیم: دلم بر یتیم سوخت» در این صورت، معنای عنایت و شفقت در آن آشکارتر می‌باشد.

در حدیث شریف متواتر آمده است که مردی در یکی از سفرهای رسول خدا ﷺ به ندای بلند خطاب به ایشان گفت: ای محمد! رسول خدا ﷺ با صدایی همانند صدای وی پاسخ دادند: «هاؤم!» یعنی: بلی! چه می‌گویی؟ باز آن شخص با همان صدای بلند از ایشان پرسید: قیامت چه وقت است؟ رسول خدا ﷺ پاسخ دادند: «ویحک إنها کائنة فما أعددت لها». «وای بر تو! قیامت آمدنی است، بگو که چه برای آن آماده کرده‌ای؟» مرد پاسخ داد: «حب الله و رسوله: دوستی خدا و پیامبرش را برای آن آماده کرده‌ام». رسول خدا ﷺ فرمودند: «أنت مع من أحببت». «در این صورت، تو با همان کسانی هستی که دوست‌شان داری».

«و می‌دانند که آن حق است» یعنی: مؤمنان می‌دانند که قیامت آمدنی است و هیچ شکی در وقوع آن نیست «آگاه باش، همانا کسانی که درباره قیامت مکابره می‌کنند» یعنی: از روی شک و شبهه، در باره آن مجادله می‌کنند «قطعا در گمراهی دور و درازی» از حق و حقیقت «هستند» زیرا زنده شدن پس از مرگ، شبیه‌ترین امر از امور غیبی به محسوسات است که برای آن از عالم شهود نمونه‌های فراوانی وجود دارد پس کسی که با وجود همه این دلایل روشن و انگیزه‌های مبرهنی که بر اعتقاد به آن وجود دارد، به آن راه نیابد و آن را باور نکند، قطعا از راهیابی به غیر آن از اعتقادات غیبی، دورتر است پس اگر آن‌ها می‌اندیشیدند، قطعا می‌دانستند که همان ذاتی که ابتدائاً آنان را آفریده است، همو بر بازآفرینی‌شان نیز تواناست.

﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ﴾ (۱۹)

«الله بر بندگان خود لطیف است» یعنی: او به ایشان بسیار با رأفت و پر مهر است، لطف او بر بندگانش در همه امورشان جاری است و از جمله الطاف وی، رزق و روزی‌ای است

که آن‌ها به وسیله آن در دنیا زندگی می‌گذرانند «هر که را» از آنان «بخواهد» به هرگونه که بخواهد «روزی می‌دهد» پس روزی را بر این یکی فراخ و بر آن دیگری تنگ و فروبسته می‌گرداند «و او قوی» یعنی: دارای قدرت و قوت بزرگ و آشکاری است «عزیز است» که بر همه چیز غالب می‌باشد و هیچ چیز بر او غلبه یافته نمی‌تواند.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ۖ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾.

«هر که کشت آخرت را خواسته باشد، برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم» یعنی: هرکس با کار و کردار خویش ثواب و پاداش آخرت را خواسته باشد، خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ عملش را برایش از ده برابر تا هفتصد برابر آن در ثواب مضاعف می‌کند. به قولی معنی این است: هرکس با کار و کردار خویش ثواب و پاداش آخرت را خواسته باشد، خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ در توفیق و یاری‌اش و در هموارسازی راه‌های خیر به‌رویش می‌افزاید. اصل در «حرت» افگندن بذر در زمین است و گاهی این کلمه بر میوه و حاصل کشتزار نیز اطلاق می‌شود بنابراین، خداوند متعال در این آیه کریمه، ثمره و نتیجه عمل را به ثمره و محصول کشتزار تشبیه نموده و این خود متضمن تشبیه عمل به بذر است و هرکس کشت این دنیا را «یعنی: لذتها و گوارایی‌های این جهان را «خواسته باشد، به او از دنیا می‌بخشیم» یعنی برخی از آنچه را که مشیت ما بر آن رفته است و در قضای ما برای او قسمت شده است، به او می‌بخشیم «ولی او را در آخرت هیچ بهره‌ای نیست» چرا که او برای آخرت کاری نکرده است.

در حدیث شریف به روایت ابی‌بن‌کعب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «بشر هذه الأمة بالسوء والرفعة والنصر والتمكين في الأرض فمن عمل منهم عمل الآخرة للدينا لم يكن له في الآخرة من نصيب». «این امت را به مجد و رفعت و پیروزی و تمکین در روی زمین بشارت ده پس هرکس از آنان عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد، برایش در آخرت هیچ بهره‌ای نیست». همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیه کریمه را خواندند آن‌گاه فرمودند: خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «ابن آدم! تفرغ لعبادتي أملأ صدرك غني وأسد فقرك، وإلا تفعل ملأت صدرك شغلا ولم أسد فقرك». «ای فرزند آدم! برای عبادتم فارغ شو،

سینهات را از توانگری پر می‌سازم و (راه) فقر تو را می‌بندم و اگر چنین نکنی؛ سینهات را از مشغله و گرفتاری پر می‌سازم و (راه) فقر تو را هم مسدود نمی‌سازم».

امام فخرالدین رازی در تفسیر این آیه کریمه می‌گوید: «خداوند ﷻ در این آیه از شش وجه آخرت را بر دنیا برتری داده است که این شش وجه عبارتند از:

۱- او طالب بهره آخرت را بر طالب بهره دنیا در یادآوری مقدم گردانیده است.

۲- او در حق طالب کشت آخرت فرموده است: ﴿نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾

[الشوری: ۲۰] «بر کشت او می‌افزاییم». در حالی که در مورد خواستار کشت دنیا

فرموده است: ﴿نُؤْتِيهِ مِنْهَا﴾ «بعضی از آن را به او می‌دهیم». زیرا «من» برای

تبعیض است، یعنی: کل خواسته وی از دنیا را به وی نمی‌دهیم.

۳- حق تعالی از این که به خواستار کشت آخرت چیزی از دنیا می‌دهد یا نه،

سکوت نموده است در حالی که در مورد خواستار کشت دنیا صراحتاً اعلام

کرده است که او در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد و این بدان معنی است که آخرت

اصل و دنیا تبع است بنابراین، یابنده اصل به قدر نیاز یابنده تبع نیز می‌باشد.

۴- حق تعالی بیان کرده است که بر مطلوب طالب آخرت افزوده می‌شود در

حالی که به طالب دنیا فقط برخی از خواسته دنیوی وی داده شده و او در

عین حال کلاً از بهره آخرت محروم است.

۵- آخرت نسیه است و دنیا نقد و مردم در معاملات دنیویشان برآنند که نقد بهتر

از نسیه است. پس خداوند متعال در این آیه کریمه بیان می‌دارد که این

موضوع نسبت به مقایسه احوال آخرت و دنیا کاملاً برعکس می‌باشد؛ یعنی

بهره آخرت در حال افزایش و رشد است در حالی که بهره دنیا در معرض زوال و

کاهش می‌باشد.

۶- آیه کریمه دال بر این امر است که منافع آخرت و دنیا هر دو نیاز به کشت و کار و

رنج و زحمت دارند بنابراین، صرف زحمت و رنج و تلاش در آنچه که در

حال افزایش و بقا می‌باشد، بهتر از صرف آن در چیزی است که در معرض

نقصان و فنا و انقضا قرار دارد».

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ وَوَلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لِقَضَى

بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

«یا مگر برای آنان» یعنی: برای کفار مکه «شریکانی است» در کفرشان از شیاطین «که برایشان آنچه را خداوند بدان اجازه نداده، از دین» یعنی: از شرک و معاصی «مقرر کرده‌اند» و بدین‌گونه، پیروان خود در کار ادیان را به حیرت و سردرگمی درافکنده‌اند «و اگر کلمه فصل نمی‌بود» یعنی: اگر حکم و وعده فیصله بخش پیشین در مورد به تأخیر افکندن داوری نهایی درباره اختلاف اختلاف کنندگان تا روز قیامت نمی‌بود «قطعا میان‌شان» یعنی: میان مؤمنان و مشرکان، یا میان مشرکان و شرکای آنان «فیصله می‌شد» و خدای سبحان عذاب را به طور عاجل در همین دنیا بر ائمه شرک می‌فرستاد، لیکن آن حکم پیشین، مانع عذاب عاجل آنان گردیده است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «عمرو بن لحنی بن قمعه را (در سفر معراج) دیدم که امعاء خویش را در دوزخ می‌کشاند». زیرا عمرو بن لحنی اولین کسی بود که چهارپایان را نذر بتان کرد و آن‌ها را خود سر برای بتان رها کرد و سنت نامیمون پرستش بتان را برای اعراب بنیان گذاشت. و او یکی از شاهان قبیله خزاعه بود. «و قطعا برای ستمکاران» یعنی: برای مشرکان «عذابی دردناک است» در آخرت، هرچند این عذاب در دنیا از آنان به تأخیر افتد.

﴿تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿۲۲﴾﴾

«ستمگران را» یعنی: مشرکان را در روز قیامت «هراسان از آنچه کرده‌اند، می‌بینی» یعنی: آنان را از بیم مجازات در برابر گناهان و بدیهایی که در دنیا کرده‌اند، ترسان و لرزان می‌بینی «و آن» مجازات «البته به آنان خواهد رسید» خواه‌ناخواه، چه بترسند و چه نترسند «و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در روضه‌های باغستان‌ها هستند» روضه: تفرجگاهی است سبز و فرحبخش. به قولی: روضه‌های بهشت، پاکیزه‌ترین و مصفا‌ترین جایگاه‌های آن است چنان‌که در دنیا نیز تفرجگاه‌های پر از گل و سبزه، نیکوترین مکان‌های آن می‌باشد «آنچه را بخواهند، برایشان نزد پروردگارش فراهم است» از انواع و اصناف نعمت‌ها و لذت‌ها «این» پاداش مؤمنان «همان فضل عظیم است» یعنی: فضلی بزرگ در برابر عملی اندک است

که از بزرگی خود در وصف نگنجیده و عقل از شناخت حقیقت آن قاصر می‌باشد پس هر فضل و نعمت دنیوی‌ای، در برابر آن کوچک و بی‌مقدار می‌باشد.

﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾

«این همان است که خدا به بندگانش که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، مژده می‌دهد» یعنی: این گروهی که در میان ایمان و عمل به فرمان‌های خداوند ﷻ و ترک منهیات وی جمع کرده‌اند، همینان مژده داده شدگان به این بشارت‌اند «بگو» ای محمد ﷺ! «از شما بر آن هیچ مزدی نمی‌طلبم» یعنی: از شما بر تبلیغ رسالت و قرآن، هیچ پاداش و مقرری و منفعتی نمی‌طلبم «جز دوستی در قرابت را» یعنی: بلکه آنچه از شما می‌طلبم، مودت و دوستی در قرابت و نزدیکی نسبی‌ای است که میان من و شما وجود دارد پس فقط صله و پیوندی را که میان من و شما وجود دارد، در نظر آورید و همان را رعایت کنید و اگر فقط این را در نظر داشته باشید، بر من عجزوانه نمی‌تازید و میان من و مردم را خالی کرده و اجازه می‌دهید که این دعوت را به آنان برسانم. «و هرکس کار نیکی کند» و طاعتی انجام دهد «برایش در آن نیکی، حسن را می‌افزاییم» با مضاعف ساختن ثواب آن نیکی «قطعا خدا آمرزنده و شکور است» یعنی: او در حق مطیعان خویش، آمرزگار و قدردان می‌باشد.

بخاری روایت کرده است که: «ابن عباس رضی الله عنهما تفسیر این فرموده خدای متعال: ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشوری: ۲۳] را از حاضران پرسید، سعید بن جبیر رضی الله عنه در پاسخش گفت: مراد از «قربی» آل بیت پیامبر ﷺ اند. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: شتاب کردی ای سعید! آخر هیچ شکم و شاخه‌ای از شاخه‌های قریش نیست جز این که رسول خدا ﷺ با آنان قرابت و پیوند نسبی و خویشاوندی‌ای داشتند لذا معنی چنان که تو فهمیده‌ای نیست بلکه معنی این است که آن حضرت ﷺ به حکم وحی به آنان فرمودند: از شما هیچ مزدی نمی‌طلبم جز این که قرابت موجود میان من و خود را در نظر بگیرید و آن را وصل کنید پس این همه به من آزار نرسانید! ابن عباس رضی الله عنهما افزود: رسول خدا ﷺ با تمام قریش نسبت و قرابتی داشتند پس چون با تکذیب‌شان روبرو شدند و قریشیان

نپذیرفتند که از ایشان پیروی کنند، آن حضرت ﷺ مأمور شدند که به آنان بگویند: ای قوم من! هرگاه از پیروی من سرباز زده و اطاعتم را بر نمی‌تابید، حداقل حق و حرمت قرابت و نزدیکی‌ای را که در میان شما دارم، نگاه‌دارید و چنان نباشد که اعراب دیگر (که با من نزدیکی نسبی و خویشاوندی‌ای ندارند) سزاوارتر به نگهداری و نصرت من از شما باشند. بنابراین، آن حضرت ﷺ در برابر تبلیغ رسالت خویش، مطلقاً خواهان هیچ پاداشی نگردیدند. همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «در برابر حجت‌های روشن و هدایتی که به شما آورده‌ام، پاداشی از شما نمی‌طلبم، جز این‌که با خداوند ﷻ دوستی کرده و به سوی او با طاعتش تقرب جویند». البته این قول حسن بصری و تفسیر دیگری از: ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشوری: ۲۳] می‌باشد.

و چنان‌که از نحوه تفسیر سعید بن جبیر رضی الله عنه دانستیم، برخی از مفسران آیه مبارکه را به حب آل بیت رسول اکرم ﷺ تفسیر کرده‌اند ولی ابن‌کثیر بعد از آن‌که روایت فوق از ابن عباس رضی الله عنهما را نقل می‌کند، می‌گوید: «حق این است که تفسیر این آیه کریمه، همان تفسیری است که دانشمند امت و ترجمان قرآن، حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما از آن کرده است اما در عین حال اضافه می‌کنیم که ما منکر سفارش نیک در حق اهل بیت رسول اکرم ﷺ و منکر دستور به احسان و احترام و اکرام ایشان نیستیم زیرا ایشان از تبار پاک نبوت بوده و در فخر و حسب و نسب، از گرمی‌ترین و شریف‌ترین خانواده‌هایی هستند که بر روی زمین وجود دارند. آن‌گاه این کثیر درباره حب اهل بیت و وجوب حرمت گذاشتن به ایشان حدیث شریف مربوط به «غدیر خم» را نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ در آنجا فرمودند: «إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي، وإنهما لم يفترقا حتى يردا علي الحوض». «همانا من در میان شما ثقلین (دو امر سنگین و پراهمیت) را به جا گذارنده هستیم، اول آن کتاب خدا ﷻ و دوم، عترت (اهل بیت) من اند، آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا این‌که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند».

و چنان‌که در برخی از احادیث آمده است، آل بیت پیامبر ﷺ عبارتند از: علی، فاطمه، حسن و حسین رضی الله عنهم، و امهات المؤمنین رضی الله عنهن. بنابراین، رعایت قرابت و دوستی و احترام اهل بیت بر مؤمنان واجب است به همین جهت است که دعا در



حق ایشان در پایان تشهد (التحیات) مشروع شده است و آن این دعای رسول خدا ﷺ است که ما آن را در همه نمازها می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ...». شکی نیست که خواندن این دعا منصبی بزرگ و تعظیم و بزرگداشتی سترگ است که در حق غیر آل پیامبر ﷺ وجود ندارد و خود این دلالت می‌کند بر این که حب آل محمد ﷺ واجب است.

امام شافعی؛ درباره حب آل محمد ﷺ شعر معروفی دارد، آنجا که می‌گوید: «یا راكبا قف بالمحصب من مني واهتف بساكن خيفها و الناهض، سحرا إذا فاض الحجيج إلي مني فيضا كملتطم الفرات الفايض، إن كان رفضا حب آل محمد فليشهد الثقلان أني رافضي».

«ای سوار! در محصب از سرزمین منی توقف کن و به کسانی که در خیف نشسته یا ایستاده هستند، ندا در ده؛

به‌هنگام سحر آن‌گاه که سیلاب حاجیان به‌سوی منی سرازیر می‌شود؛  
سیلابی مواج، مانند امواج سرکش رودخانه همیشه لبریز فرات؛  
که اگر حب آل محمد ﷺ رفض است؛  
پس جن و انس هر دو گواه باشند که من رافضی هستم».

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که مشرکان گفتند: شاید محمد در آنچه که انجام می‌دهد (از امر تبلیغ)، خواهان پاداشی است. پس این آیه کریمه نازل شد تا این پندارشان را نفی نموده و در عوض، آنان را به مودت و دوستی با آن حضرت ﷺ و نزدیکان‌شان برانگیزد.

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِئِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٠١﴾﴾

«یا مگر می‌گویند: پیامبر بر خداوند دروغی بسته‌است» یعنی: یا مگر این گروه ستمگر می‌گویند: محمد ﷺ با ادعای نبوت، بر خداوند ﷻ دروغ بر بسته است «پس اگر خدا بخواهد، بر دلت مهر می‌نهد» یعنی: اگر نفست این پندار را بر تو القا کند که بر خداوند ﷻ دروغ بر بندی، بی‌گمان او - اگر بخواهد - بر قلبت مهر می‌نهد لذا بر دروغ بستن قادر نمی‌شوی. مراد، استبعاد دروغ‌بافی از سوی کسی مانند پیامبر اکرم ﷺ

است. ابوالسعود در تفسیر خویش می‌گوید: «آیه کریمه شاهی بر بطلان افترای مشرکان است زیرا بیانگر این امر می‌باشد که اگر آن حضرت ﷺ بر خداوند ﷻ دروغ برمی‌بست، خداوند ﷻ به طور قطع او را - با کوبیدن مهر بر قلبش - از این کار باز می‌داشت، به‌گونه‌ای که هیچ معنایی از معانی آن افتراها در ضمیرش نقش نمی‌بست و او نمی‌توانست به حرفی از آن حروف نطق کند».

«و خدا باطل را» یعنی: شرک و افترا را «محو می‌کند» پس اگر آورده‌های پیامبر ﷺ باطل می‌بود، قطعاً خداوند ﷻ آن‌ها را محو و نابود می‌کرد چنان‌که عادت پروردگار در خصوص افتراکنندگان به وی این بوده است «و حق را» یعنی: اسلام را «استوار می‌دارد» و لذا آن را «با کلمات خویش» یعنی با آنچه که از قرآن نازل کرده است، بیان می‌دارد «همانا الله به راز سینه‌ها» یعنی: به آنچه که در دل‌های بندگان است «داناست».

﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٥٠﴾﴾

«و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد» یعنی: از بندگان گنهکارش توبه و بازگشت‌شان را به‌سوی خود از گناهانی که کرده‌اند، می‌پذیرد. این تعریض و کنایه گویی به بندگان نافرمان است که: باید به توبه روی آورند «و از گناهان درمی‌گذرد» اعم از صغیره و کبیره آن‌ها «و آنچه می‌کنید» از گناه و توبه «را می‌داند» پس در قبال آن به شما جزای مناسب می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بی‌گمان خداوند متعال به توبه بنده خود - هنگامی که به‌سوی وی باز می‌گردد - شادمان‌تر از کسی از شماس است که مرکب سواریش در بیابانی از نزدش گریخته در حالی که غذا و نوشیدنی‌اش نیز بر بالای آن مرکب قرار داشته است و او از یافتن مرکب خویش نا امید گشته و در این حال نومیدانه به‌پای درختی می‌آید و خود را در سایه آن به پهلوی می‌افکند و در این اثنا که او غرق در نومیدی فرو افتاده است، بناگاه می‌بیند که مرکبش در نزدش ایستاده است پس افسار آن را می‌گیرد و از شدت شادمانی و خوشحالی (دست و پاچه شده و از روی شکرگزاری) می‌گوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ». «بارخدا! تو بنده من هستی و من پروردگارت!!».

﴿وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ ؕ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ

عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿٦١﴾﴾

سپس خداوند ﷻ قبول توبه را با قبول دعا مورد تأکید قرار داده و می‌فرماید: «و دعای کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند اجابت می‌کند» و آنچه را که از وی خواسته‌اند، به ایشان ارزانی می‌دارد «و از فضل خویش به آنان می‌افزاید» یعنی: بر آنچه که از وی خواسته‌اند، یا بر ثوابی که سزاوار آنند، از روی فضل و بخشش خویش به ایشان افزونتر نیز می‌دهد «ولی برای کافران عذاب سختی خواهد بود» زیرا آنان از وادی فضل و ایمان الهی به دور افتاده و به بیابان‌های تاریک کفر و بیغوله‌های ظلمانی گمراهی، رهسپار شده‌اند.

«و اگر خدا روزی را بر بندگانش گسترده می‌داشت» و فراخ می‌گردانید «مسلم در زمین سر به عصیان بر می‌داشتند» و نعمت را ناسپاسی کرده تکبر می‌ورزیدند و طالب چیزی می‌شدند که خواستن آن در حوزه حق و توان و شایستگی آنان نبود «ولیکن آنچه را بخواهد به اندازه‌ای فرود می‌آورد» یعنی: روزی را برای بندگانش به اندازه سنجیده و مقرر، برحسب مشیت خویش و آنچه که حکمت بالغه وی اقتضا کند، فرود می‌آورد «هر آینه او به بندگانش آگاه است» و احوالشان را تماما می‌داند پس آنچه را که حکمت وی اقتضا نماید، برایشان عنایت می‌دارد «و بینا» است بر آنچه که به صلاحشان است؛ از گشاده داشتن روزی، یا تنگ‌داشتن آن.

حاکم در بیان سبب نزول آیه کریمه از علی رضی الله عنه روایت کرده‌است که فرمود: «این آیه کریمه درباره اصحاب صفا نازل شد، هنگامی که ایشان آرزوی دنیا و توانگری را کرده و گفتند: کاش ما هم صاحب مال و مکنت بودیم...». خباب بن ارت رضی الله عنه می‌گوید: «این آیه کریمه درباره ما اهل صفا نازل شد زیرا ما به اموال بنی قریظه و نصیر و بنی قینقاع نگرستیم و آرزو کردیم که کاش نظیر آن‌ها را داشتیم». در حدیث شریف قدسی آمده است: «از بندگانم کسی هست که او را جز توانگری به صلاح نمی‌آورد و اگر فقیرش سازم، بی‌گمان دینش را بر وی تباه کرده‌ام و از بندگانم کسی هست که او را جز فقر به صلاح نمی‌آورد و اگر توانگرش سازم، دینش را بر وی تباه ساخته‌ام».

﴿وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (۸)

«و اوست کسی که باران را فرود می‌آورد» بارانی که سودمندترین نوع روزی، عامترین آن از نظر فایده و اثر گذارترین آن در سامان‌دهی کاروبار زندگی است؛ «پس از آن که نومید شدند» از فرود آمدن باران. و چنین است که بندگان با این فرورستاندن باران بعد از نومیدی، مقدار و میزان رحمت باری تعالی را در حق خویش می‌شناسند و

او را در برابر آنچه که شکرگزاری وی در قبال آن واجب است، شکر و سپاس می‌گزارند «و رحمت خویش را نشر می‌کند» یعنی: حق تعالی رحمت خود را بر همه چیز - اعم از دشت و صحرا و کوه و سبزه و انسان و حیوان... - گسترده و فراگیر می‌گرداند. قتاده می‌گوید: «به ما نقل کرده‌اند که مردی به عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین! قحطی باران است و مردم ناامید شده‌اند! عمر رضی الله عنه فرمود: اکنون دیگر باران بر شما فرود آمد! سپس این آیه کریمه را تلاوت کرد: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا﴾ [الشوری: ۲۸] «اوست کسی که باران را پس از آن که نومید شدند، فرود می‌آورد». «و هموست کارساز» صالحان و شایستگان از بندگانش؛ با احسان و جلب منافع برایشان و دفع آفت‌ها و ناملایمات از ایشان «حمید» است پس در برابر انعام خویش، سزاوار حمد و سپاس از جانب ایشان می‌باشد.

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ﴾ ﴿۲۹﴾.

«و از آیات» دال بر عظمت و قدرت بی‌منتهای «اوست آفرینش آسمان‌ها و زمین» بر این کیفیت عجیب و بر این صنعت بدیع لذا آسمان‌ها و زمین در کیان وجود و صفات و خصوصیات خود، بر وجود صانعی توانا و حکیم دلالت می‌کنند «و» از آیات دال بر عظمت و قدرت بی‌منتهای اوست آنچه «در آن دو از جانوران پراکنده است و او هرگاه بخواهد، بر گرد آوردن آنان» در روز قیامت «تواناست» یعنی: باری تعالی آن موجودات زنده و جاندار را در هر جایی که باشند - آن‌گاه که بخواهد - گرد می‌آورد و او بر این کار توانایی کامل دارد.

استاد محمد سلیمان عبدالله الاشقر اختصار کننده تفسیر «فتح‌القدیر» امام شوکانی می‌گوید: «من بر این نظرم که خدای سُبْحَانَهُ در این آیه کریمه آشکارا به ما خبر داده است که او در آسمان‌ها نیز موجودات زنده و جاندار را آفریده است و بعید نیست که آن جانوران در برخی از ستارگان و سیارگانی قرار داشته باشند که طبیعت آن‌ها برای زندگی حیوانی آماده است». صاحب تفسیر «المنیر» نیز می‌گوید: «برخی از دانشمندان با استدلال به این فرموده خدای متعال: ﴿وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ [الشوری: ۲۹] وجود مخلوقاتی دیگر بجز فرشتگان را در ستارگان و عوالم علوی بعید نمی‌دانند، همان طوری که سفینه‌های فضایی جدید و کاوش‌های نجومی، به دنبال

کشف وجود پدیده حیات در ستاره مریخ اند اما دلالت آیه بر این امر قطعی نیست زیرا تفسیر آیه مبارکه وجه دیگری نیز دارد، این وجه - بنابر یکی از اقوال - این است که: مراد آیه جانورانی است که حق تعالی آن‌ها را در زمین پراکنده است.»

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ﴿۳۰﴾﴾

«و هر مصیبتی به شما برسد» هر چه که باشد؛ اعم از غم و درد و ناخوشی و قحطی و فقر و زندان و غیره «به سبب کار و کردار خودتان است» پس بدانید که شما به‌عنوان مجازاتی از سوی خداوند ﷻ، بدان مصاب شده‌اید و سبب آن، چیزی جز گناهایی که مرتکب شده‌اید، نیست. تعبیر: «آیدیکم: دستانتان به عمل آورده» بدین‌خاطر به‌کار رفته که کارهای انسان اکثراً با دستانش انجام می‌شود «و او از بسیاری» از گناهایی که بندگان انجام می‌دهند «در می‌گذرد» و از روی کرم آن‌ها را در برابر آن مجازات نمی‌کند، همان‌گونه که حق تعالی با مصایبی که به بنده می‌رساند؛ گناهایش را از وی کفاره و جبران نموده و بر وی می‌بخشاید زیرا باری تعالی بزرگوarter از آن است که بعد از مجازات دنیا، جزای آنان را یکبار دیگر در آخرت تکرار نماید. در عین حال، حق تعالی از بسیاری از گناهان در گذشته و آن‌ها را عفو می‌کند و بر آن‌ها خط بطلان می‌کشد.

باید دانست؛ گاهی هم مصیبتی که به مؤمن می‌رسد، در برابر گناهی که مرتکب آن شده باشد، نیست و او در برابر آن مصیبت، مأجور و صاحب پاداش است. به‌قولی: آیه کریمه مخصوص به کافران می‌باشد. یعنی: کافران به‌سبب گناهانشان به مصیبت‌ها دچار می‌گردند، بی‌آن‌که این مصیبت‌ها کفاره‌کننده گناهی از گناهانشان بوده یا پاداشی را برایشان به‌همراه داشته باشد چنان‌که خداوند ﷻ، مجازات دنیوی آنان را در برابر بسیاری دیگر از گناهانشان فرو گذاشته و به‌سبب آن گناهان در دنیا عذابشان نمی‌کند بلکه تا سرای آخرت مهلتشان می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی‌سعید خدری و ابوهریره رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «والذي نفسي بيده ما يصيب المؤمن من نصب ولا وصب ولا هم ولا حزن إلا كفر الله عنه بها من خطايا حتى الشوكة يشاكها». «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هیچ رنج و بیماری و نگرانی و اندوهی به مؤمن نمی‌رسد مگر این‌که خداوند به‌سبب آن، برخی از گناهانش را از او کفاره می‌کند و

می‌بخشاید، حتی آن خاری را که بر تنش می‌خلد». همچنین در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إذا كثرت ذنوب العبد ولم يكن له ما يكفرها ابتلاه الله تعالى بالحزن ليكفرها». «چون گناهان بنده بسیار شود و برایش چنان اعمال نیکی وجود نداشته باشد که آن گناهان را کفاره نماید، خدای تعالی او را به اندوه مبتلا می‌کند تا آن اندوه، آنها را کفاره نماید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما ينزل العقاب إلا بذنب ولا يرتفع إلا بتوبة». «عذاب جز به سبب گناهی فرود آورده نمی‌شود و جز با توبه‌ای برداشته نمی‌شود».

﴿وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٣١﴾﴾

«و شما در زمین عاجزکننده نیستید» یعنی: شما در روی زمین از عذاب خداوند تعالی گریزنده نیستید بلکه آنچه را که حق تعالی بر شما از مصایب مقدر کرده باشد، حتماً به شما رسیدنی و فرود آمدنی است «و شما را جز خدا هیچ کارسازی نیست» که یاریتان دهد و آنچه را که باری تعالی بر شما مقدر کرده است، از شما بازدارد «و نه هیچ نصرت‌دهنده‌ای است» که شما را از عذاب خداوند تعالی - چون بر شما فرود آمد - برهاند.

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ ﴿٣٢﴾﴾

«و از نشانه‌های شگرف او کشتی‌ها در دریاست» جوار: کشتی‌های روان و شناگر است، که آن کشتی‌ها «مانند کوه‌ها» است در بزرگی خود. مجاهد گفته است: اعلام: کاخهاست. یعنی: آن کشتی‌ها در بزرگی خود مانند کاخهاست.

﴿إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَالِي ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ

شَكُورٍ ﴿٣٣﴾﴾

«اگر بخواهد باد را» که سبب سیر و حرکت کشتی‌هاست «ساکن می‌گرداند آن‌گاه آن‌ها» یعنی: آن کشتی‌ها «بر پشت آن» یعنی: بر پشت دریا «راکد» یعنی: ساکن و بی‌حرکت «می‌مانند، قطعا در این» وجود و حرکت کشتی‌ها «آیاتی است» یعنی: نشانه‌ها و دلالت‌های روشن و بزرگی است «برای هر صبار شکوری» یعنی: برای هر بسیار شکیبای و صبر کننده‌ای بر بلاها و برای بسیار شکرگزاری بر نعمت‌ها. البته صبر و شکر، دو صفت سترگ برای مؤمن کامل است زیرا مؤمن از

دو حالت بیرون نیست، یا در نعمتی است که بر آن شکر می‌گزارد، یا در مصیبتی است که بر آن صبر می‌کند.

﴿أَوْ يُوبِقَهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ﴾<sup>(۳۶)</sup>.

«یا» اگر حق تعالی بخواهد «اهل کشتی‌ها را به سبب کار و کردارشان هلاک می‌کند» و کشتی نشینان را به سبب گناہانی که مرتکب شده‌اند، با غرق کردنشان نابود می‌کند «و او از بسیاری» از کشتی نشینان «در می‌گذرد» با درگذشتن از گناہانشان لذا از غرق نجات‌شان می‌دهد.

﴿وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجْدِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ﴾<sup>(۳۷)</sup>.

«و کسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند، بدانند که آنان را هیچ گریزگاهی» و راه فرار و خلاصی از عذاب ما «نیست».

﴿فَمَا أَوْتِيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا

وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾<sup>(۳۸)</sup>.

«پس آنچه شما داده شده‌اید» ای مردم! اعم از مؤمنان و دیگران «از هر چیز که باشد» از بهره‌ها و نعمت‌ها؛ مانند توانگری و گشایش در روزی، این‌ها همه «برخورداری زندگی دنیاست» پس بدانید که بهره دنیا، بهره‌ای است اندک در ایامی اندک، که به سرعت منقضی می‌شود و از بین می‌رود «و آنچه نزد الله است» از ثواب و پاداش طاعات؛ مانند باغهای بهشتی «بهتر است» از این اندک بهره دنیا «و پاینده‌تر است» زیرا پاداش الهی همیشگی و گسست ناپذیر است در حالی که بهره دنیا به سرعت می‌گذرد و نابود می‌شود. پاسخ این سؤال که چه کسانی شایستگی پاداش بهشتی را دارند، این است: «برای کسانی که ایمان آورده و به پروردگارش توکل می‌کنند» یعنی: کسانی که همه کار خویش را به او تفویض نموده و در تمام شؤون خویش، بر او تکیه می‌کنند.

علی بن ابی طالب علیه السلام در بیان سبب نزول آیه می‌گوید: «ابوبکر رضی الله عنه تمام مالش را

در راه خدا صلوات الله علیه انفاق کرد سپس کسانی او را بر این کار سرزنش کردند، همان بود که آیه کریمه نازل شد».

سپس خدای تعالی در آیات بعدی «۳۹ - ۳۷» اهل بهشت را به علاوه ایمان و توکل،

به اوصاف ذیل توصیف می‌نماید:

- ۱- ایشان از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند.
  - ۲- ایشان در هنگام قدرت، عفو و گذشت را پیشه خود می‌کنند.
  - ۳- ایشان از خدای متعال کاملاً انقیاد و اطاعت می‌کنند.
  - ۴- ایشان نماز را برپا می‌دارند.
  - ۵- ایشان به نظام شور و مشورت پایبنداند.
  - ۶- ایشان در راه خیر انفاق می‌کنند.
  - ۷- ایشان در حق شجاع و دلیرند. چنان‌که می‌فرماید:
- ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْأَثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾
- «و همچنین» بهشت برین «برای کسانی است که از گناهان کبیره» مانند شرک، فرار از جنگ، زنا و غیره... «پرهیز می‌کنند».
- بیان محققانه گناهان در سوره نساء «آیه/۳۱» گذشت از جمله در آنجا از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کردیم که فرمود: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند متعال آن را با تهدیداتی چون آتش دوزخ، یا خشم، یا لعنت، یا عذاب خویش همراه کرده باشد».
- «و» همچنین بهشت برین برای کسانی است که پرهیز می‌کنند «از فواحش» یعنی: از زشتی‌ها و ناشایستی‌ها، که عبارت است از: گناهانی چون قتل، زنا، گواهی دروغ و مانند آن‌ها. گفتنی است که هرچند این‌ها نیز از گناهان کبیره‌اند ولی گویی در سنگینی خود از گناهان کبیره بزرگتر می‌باشند لذا مستقلاً ذکر شدند «و» از اوصاف بهشتیان یکی این است که «چون به خشم در می‌آیند، درمی‌گذرند» یعنی درمی‌گذرند از تعدی‌ای که ایشان را به خشم آورده است پس خشم خویش را فرومی‌خورند و با کسی که بر ایشان ستم نموده، با حلم و بردباری رفتار می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «ما انتقم النبي صلی الله علیه و آله لنفسه قط إلا أن تنتهك حرمة الله». «رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز به خاطر خودشان انتقام نگرفتند مگر این که حرمتی از حرمت‌های صلی الله علیه و آله در هم شکسته شود».
- در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: این آیه درباره عمر رضی الله عنه - هنگامی که در مکه از سوی مشرکان به باد دشنام و ناسزا گرفته می‌شد - نازل گردید. به قولی: این آیه درباره ابوبکر رضی الله عنه نازل شد؛ هنگامی که بعضی او را سرزنش کردند که چرا مالش را در راه خدا صلی الله علیه و آله انفاق کرده است و نیز آن‌گاه که به باد دشنام و ایذا و استهزاء گرفته شد ولی بردباری پیشه کرد.



﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾

«و» بهشتیان «کسانی» اند «که ندای پروردگارشان را اجابت کرده‌اند» یعنی: فرمان او را در آنچه که ایشان را بدان فراخوانده، اجابت کرده و پذیرفته‌اند و از پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اطاعت کرده‌اند «و» بهشتیان کسانی اند که «نماز را برپا داشته‌اند» در اوقات آن‌ها با رعایت شروط و آداب و ارکان آن‌ها. دلیل این‌که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نماز را به یادآوری مخصوص گردانید، این است که نماز برترین انواع عبادات است زیرا نماز پیوند و رابطه‌ای است میان بنده و پروردگارش «و» از اوصاف بهشتیان این است که «کارشان با یک‌دیگر از سر مشورت است» یعنی: در هر کاری که بر ایشان رخ نماید، در میان خویش ریزنی و مشورت می‌کنند پس در تصمیم‌گیری‌ها نه شتاب می‌ورزند و نه تکرایی می‌کنند لذا برخی از آن‌ها بر برخی دیگر در هیچ کاری استبداد و خودرایی نمی‌ورزند.

باید دانست که حوزه مشاوره، امور و شؤون عامه است؛ مانند تعیین خلیفه (حاکم)، تدبیر شؤون دولت و اداره امور آن، توظیف کارگزاران و والیان (استانداران) و احکام قضاء. همین‌طور، این آیه شامل مشورت در امور خاصه نیز می‌شود. حسن بصری رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گفته است: «هیچ قومی با یک‌دیگر مشاوره نکردند، جز این‌که بر بهترین و شایسته‌ترین امورشان راهیاب شدند». و - چنان‌که در روایات آمده است - رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با اصحاب‌شان در اموری که متعلق به جنگ بود، مشورت می‌کردند اما در احکام با اصحاب‌شان مشورت نکردند زیرا احکام با تمام اقسام خویش - اعم از فرض، مستحب، مکروه، مباح و حرام - از جانب خدای عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مقرر گردیده است.

ولی پس از آن‌که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به سوی خویش برگرفت، صحابه کرام رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ در احکام نیز با همدیگر مشاوره نموده و آن‌ها را از کتاب و سنت استنباط می‌کردند. گفتنی است؛ اولین امری که صحابه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ درباره آن باهم مشاوره کردند، قضیه خلافت بود زیرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره جانشینی خود صراحتاً چیزی نفرموده بودند. همین‌طور صحابه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ در امر ارتداد قبایل باهم رأی زنی و مشاوره کردند، که سرانجام ابوبکر صدیق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ به جنگ با مرتدان مصمم شد. همچنین اصحاب رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ در امر میراث پدر بزرگ (جد) و در کیفیت اجرای حد شراب‌نوشی نیز باهم مشاوره کردند. همان

طور که ایشان بعد از رسول خدا ﷺ در جنگ‌ها نیز باهم مشورت می‌کردند تا بدانجا که عمر رضی الله عنه با «هرمزان» که به اسلام مشرف شده و به محضر ایشان آمده بود، درباره جنگ با «کسری» مشورت کرد. در حدیث شریف به روایت ترمذی از ابوهیره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ خِيَارِكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ سَمْعَاءُكُمْ وَأَمْرِكُمْ شُورِي بَيْنَكُمْ فَظَهَرَ الْأَرْضَ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا، وَإِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ شَرَارِكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ بَخْلَاؤُكُمْ وَأَمْرِكُمْ إِلَى نَسَائِكُمْ فَبَطْنِ الْأَرْضِ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا». «آن‌گاه که حکام و امرای شما بهترین‌های شما باشند و توانگران شما بخشنده ترین‌هایتان و کارتان در میاتتان به شور و مشورت باشد، روی زمین برای شما از شکم آن بهتر است ولی آن‌گاه که امرای شما بدترین‌های شما باشند و توانگرانتان بخیلاتتان و (تولیت عامه) کارهایتان به زنانتان واگذاشته شده باشد، شکم زمین برای شما از روی آن بهتر است».

«و» از اوصاف بهشتیان این است که: «از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند» در راه خیر و آن را بر نیازمندان و در راه خدا ﷻ صدقه می‌کنند. ملاحظه می‌کنیم که این آیه کریمه، امت اسلامی را به اوصاف و خصوصیات معرفتی کرده است که در میان فریضه دینی (نماز)، فریضه اجتماعی (زکات و انفاق) و فریضه سیاسی (شوری) جمع می‌کنند چنان که ابوبکر جصاص حنفی در کتاب «احکام القرآن»، نزدیک به همین معنی را بیان کرده است.

در بیان سبب نزول آمده است که: این آیه کریمه درباره انصار نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ ایشان را به سوی ایمان فراخواندند و ایشان دعوت حق را اجابت گفتند.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴿۳۸﴾﴾

«و» بهشتیان «کسانی هستند که چون به آنان تعدی» و ستمی از سوی تجاوزگری «رسید، انتقام می‌گیرند» زیرا ضعف نشان دادن و تسلیم شدن در برابر تجاوزگر، از اوصاف کسانی نیست که خدای ﷻ عزتمندشان گردانیده، آنجا که فرموده است: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [المنافقون: ۸]. «و عزت از آن خدا و رسولش و مؤمنان است» لذا مؤمنان باید بدانند که انتقام کشی در هنگام تجاوز فضیلت است و ناتوانی و خواری و ذلت‌پذیری از اوصافشان نیست بلکه این صفات؛ صفات کافران به خدای ﷻ و جاهلان به وی می‌باشد.

باید دانست که در میان این آیه کریمه و ﴿وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ [الشوری:

۳۷] «و چون خشمگین شوند، گذشت می‌کنند»، هیچ تعارضی نیست زیرا هر یک از این

دو آیه، مجال و موضع خاص به خود را دارد از آن روی که عفو بر دو قسم است:

۱- عفوئی که سبب فرونشاندن فتنه و آرامش بخشیدن به اوضاع و بازگشت جانی از جنایتش می‌باشد، که چنین عفوئی ستوده است و آیات عفو بر آن حمل می‌شود و چنین عفو و گذشتی، از اخلاق متعارف در تعامل میان یک امت واحده است.

۲- عفوئی که سبب جرأت‌مندی ستمگر و درازدستی وی در گمراهیش و به استضعاف کشیدن امت باشد، ناپسند و ناستوده است. که آیات وارده درباره لزوم انتقام کشیدن بر آن حمل می‌شود و این‌گونه انتقام‌کشی، در مقاومت علیه دشمن خارجی و در هنگام غصب حق واجب است. البته مثال‌های روشنگر در هردو مورد بسیار است، از جمله مثال‌ها در مورد عفو: عفو یوسف عليه السلام از برادرانش بود، با آن‌که او بر مؤاخذه ایشان قدرت داشت همچنین از جمله این مثال‌ها، عفو رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم از اهل مکه بعد از فتح آن بود، همین‌طور عفو ایشان از «غورث بن حارث» هنگامی که شمشیر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم را درحالی‌که ایشان در خواب بودند گرفت و از غلاف کشید و در این حال رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بیدار شدند و بر او با هیبت چنان نهیب زدند که شمشیر ایشان از دستش افتاد و ایشان شمشیر خود را گرفتند آن‌گاه اصحاب‌شان را فراخوانده و آن‌ها را از توطئه او علیه جان خویش آگاه کردند و سپس عفو نمودند.

و از جمله مثال‌ها در مورد انتقام، این روایت است: روزی زینب رضی الله عنها به عائشه رضی الله عنها روی کرد و او را دشنام می‌داد، رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم او را از این کار نهی کردند اما از دشنام دادن باز نایستاد آن‌گاه به عائشه فرمودند: «دونك فانتصري: اینک تو آزادی پس انتقام بگیر!». در روایت دیگری آمده است که عائشه رضی الله عنها گفت: «چون رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به من اجازه دادند، زینب را چنان کوبیدم که آب دهانش خشک شد».

﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

الظَّالِمِينَ ﴿٥٤﴾

«و جزای بدی، بدی‌ای مانند آن است» خدای سبحان این حقیقت را روشن می‌سازد که شیوه عدالت در امر انتقام کشی، همانا بسنده کردن بر رعایت برابری در این باره است، نه در پیش گرفتن زیاده روی در انتقام. مجاهد و سدی گفته‌اند: «مراد از این بدی همانند، دادن پاسخی است که مماثل و همانند تعدی طرف مقابل باشد، مثلاً اگر کسی به تو گفت: خدا خوارت سازد! تو هم در پاسخش بگو: خدا خودت را خوار سازد. بی‌آن که تجاوز کنی و جواب یک سخن را با بیشتر از آن بدهی». «پس هرکه درگذرد و به اصلاح آورد» یعنی: هرکس از ستمگرخویش در گذرد و با عفو نمودن از وی در هنگام قدرت یافتن بر انتقام کشی، رفتاری نیک و اصلاح منشانه با وی در پیش گیرد؛ «پاداش او بر عهده خداست» و این پاداش نزد وی ضایع نمی‌شود. اما باید دانست که عجز و ذلت‌پذیری، از فضایل نیست بلکه نشانه پستی و دنائت است. یعنی: خدای سبحان بر آن عفو و گذشتی پاداش می‌دهد که انسان در آن، بر گرفتن حقش و انتقام‌کشی از ستمگرش قادر باشد ولی این کار را برای رضای خدا ﷻ فرو گذارد. «به راستی خدا ظالمان را دوست نمی‌دارد» یعنی: کسانی را که به ظلم آغاز می‌کنند، دوست ندارد، نه کسانی را که پاسخ ظلم را با انتقام کشی می‌دهند همچنین او کسانی را که در انتقام‌کشی تعدی کرده و در آن از حد درمی‌گذرند، دوست ندارد زیرا تجاوز از حد، خود ظلم است.

﴿وَلَمَنِ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ ﴿۵۱﴾﴾

«و هرکه بعد از ستمی که دیده‌است» یعنی: بعد از آن که ظالم در حق وی ستمی نموده‌است «انتقام گیرد پس آن گروه؛ بر آنان هیچ راهی نیست» یعنی: آنان مورد ملامت، مؤاخذه یا مجازات قرار نمی‌گیرند زیرا حق گرفتن قصاص در جنایات عمدی و در دشنام دادن و بد گفتن، برای مجنی علیه (کسی که بر وی جنایتی رفته است) همچنین ضمان (گرامت) در جنایات غیر عمد - مانند اتلافها - شرعاً ثابت است؛ و در این موارد، معامله همانند و بالمثل جواز دارد، نه تجاوز.

﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ

عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۵۲﴾﴾

«جز این نیست که راه» ملامت و ایراد و مجازات «تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند» یعنی: آغازگر تعدی و تجاوز بر آنانند «و در روی زمین به ناحق سر بر

می‌دارند» یعنی: بر جان و مال مردم به ناحق تعدی کرده و با ستمگری و سلب و غصب حق مردم، بر آنان تکبر و گردنکشی می‌کنند «آن گروه» در برابر ظلم و گردنکشی و تجاوز خویش «عذابی دردناک در پیش دارند» در روز قیامت.

﴿وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾

«و هر که صبر کند» بر آزار و تعدی دیگران و دست به انتقام‌کشی نزند «و درگذرد» از ستمگرش، بعد از آن که بر انتقام‌کشی و باز پس‌گیری حقش از او قدرت یافت «قطعا این» صبر و گذشت و خویش‌تن‌داری «از عزم امور است» یعنی: از امور ستوده و سترگ و شایسته سپاس است که بر آن ثواب و ثنا مترتب می‌شود زیرا انسان خشمگین، در این صبر و حوصله‌مندی از خود ثبات نشان داده و اسیر شهوت انتقام‌کشی نشده است. در حدیث شریف آمده است: «وما زاد الله عبدا بعفو إلا عزا» «خدای عزوجل بر بنده‌ای به سبب عفو وی، جز عزت نمی‌افزاید». شاه ولی الله دهلوی رحمته می‌گوید: «گذشت از حق خویش عزیمت و انتقام گرفتن رخصت است و انتقام‌کشی برای ضعفای قوم لازم است مگر آن که درگذرند».

کلبی و فراء در بیان سبب نزول آیات «۴۳ - ۴۱» روایت کرده‌اند که: این آیات درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا هنگامی که یکی از انصار وی را دشنام داد، ابوبکر رضی الله عنه نخست پاسخ گفت ولی بعد از آن خود را نگاه داشت و انتقامی نکشید.

﴿وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن وَّلِيٍّ مِّن بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّن سَبِيلِ﴾

«و هر که را خدا گمراه کند» به سبب رضایش به کفر «پس بعد از وی او را هیچ کارسازی نیست» یعنی: بعد از خدا عزوجل هیچ کسی برایش نیست که هدایتش را برعهده گیرد و یاریش دهد «و ستمکاران را» یعنی: مشرکان تکذیب‌کننده رستاخیز و زندگی پس از مرگ را «می‌بینی، که چون عذاب را بنگرند» یعنی: چون به سوی دوزخ بنگرند «می‌گویند: آیا راهی برای برگشتن» به دنیا «هست؟» که نیست!

﴿وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَشِيعِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِن طَرْفِ حَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخٰسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أَلَّا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ﴾

«و آنان را می‌بینی که چون بر آتش دوزخ عرضه دارندشان، از خواری فروتن شده‌اند» یعنی: به سبب خواری و زبونی‌ای که به آنان پیوسته است، فروتن و متواضع شده‌اند «به گوشه چشم نیم‌گشاده می‌نگرند» یعنی: از شدت خوف و هراس، دزدانه و ذلیلانه، زیر چشمی به سوی دوزخ می‌نگرند «و اهل ایمان گفتند: قطعاً زیانکاران» کامل همانا «کسانی هستند که روز قیامت به خود و خانواده خویش زیان زده‌اند» زیان زدن‌شان به خودشان به این است که خود را در آتش دوزخ و عذاب جاودان آن درافکنده و به چنگال عذاب سپرده‌اند، بی‌آن‌که کمترین امیدی به نجات خویش داشته باشند اما زیان زدن‌شان به خانواده‌هایشان در این است که: سبب گمراهی آنان شده‌اند پس اگر خانواده‌هایشان با آنان در دوزخ باشند، از وجود آنان هیچ سودی نمی‌برند و اگر خانواده‌هایشان در بهشت باشند، نیز میانشان مانع و حایلی ابدی افکنده شده لذا با جدایی از همدیگر، به آن‌ها زیان رسانده‌اند «آگاه باشید که ستمکاران در عذابی پایدارند» که هیچ پایانی ندارد.

و این، پایان سخن مؤمنان، یا تصدیقی از سوی خداوند ﷻ بر سخنان‌شان است.

﴿وَمَا كَانَ لَهُمْ مِّنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ

سَبِيلٍ ﴿٥٦﴾﴾

«و جز الله برایشان دوستانی نیست که آن‌ها را نصرت دهند» و در این مقام و موقف، عذاب را از آنان دفع کنند «و هرکه را خدا گمراه کند، هیچ راهی برایش» به سوی نجات «نیست».

﴿أَسْتَجِيبُوْا لِرَبِّكُمْ مِّنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنْ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِّنْ مَّلْجَأٍ

يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِّنْ نَّكِيرٍ ﴿٥٧﴾﴾

«پروردگارتان را اجابت کنید» یعنی: به ندای دعوت پروردگارتان به سوی ایمان به او، به کتاب‌ها و پیامبرانش و به هر آنچه که شما را به سوی آن فرامی‌خواند، لبیک بگویید «پیش از آن‌که از جانب الله روزی بیاید» یعنی: روز عذابی «که آن را برگشتی نیست» و هیچ کسی آن را برگردانده نمی‌تواند، یا این‌که، خدای ﷻ خود پس از آن‌که به آن حکم نموده، آن را بر نمی‌گرداند. که مراد از آن: روز قیامت، یا روز مرگ است «در آن روز، برای شما هیچ پناهگاهی نیست» که به آن پناه برید «و برای شما هیچ منکری نیست» یعنی: شما در آن روز هیچ منکری را نمی‌یابید که عذابی را که بر شما

فرود آمده، انکار کند و آن را ناپسند بداند و خودتان نیز قدرت انکار چیزی از گناهان خویش را ندارید زیرا اعمالتان در کارنامه‌هایتان ثبت شده است و زبان‌ها و اندام‌ها و پوسته‌هایتان نیز به آن گواهی می‌دهد لذا از عذاب خدا ﷻ هیچ پناهگاهی جز به سوی خود وی وجود ندارد.

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ﴾

«پس اگر رویگردان شدند» از اجابت ندای حق «ما تو را بر آنان نگهبان» اعمال‌شان «نفرستادیم» تا آنان را در برابر اعمال‌شان محاسبه کنی پس ما تو را ناظر و مراقب آنان نگمارده‌ایم «بر عهده تو جز پیام‌رسانی» آن پیامهایی که مأمور ابلاغ آن‌ها به مردم شده‌ای «نیست» و جز این، هیچ تکلیف دیگری بر عهده نداری و تو این مأموریت را به درستی انجام داده‌ای «و ما چون رحمتی از جانب خود به انسان بچشانیم» یعنی: نعمتی مانند سلامتی، توانگری، امنیت و غیره «بدان شاد شود» یعنی: به سبب آن نعمت، سرمست و مغرور و متکبر می‌گردد «و اگر به آنان مصیبتی برسد» یعنی: بلا، بیماری، فقر، یا ترسی برسد «به سبب آنچه دست‌های آنان پیش فرستاده است» از گناهان «آن‌گاه انسان ناسپاس است» تمام نعمت‌ها را فراموش کرده و فقط از بلا یادآوری می‌کند و در علت و سبب فرود آمدن آن هیچ تأمل نمی‌ورزد پس این ناسپاسی‌ای است آشکار. تعبیر «دست‌های آنان پیش فرستاده است»، از آن روی است که بیشتر اعمال با دست انجام می‌شود. البته نمودهای ناسپاسی، در مردان کمتر و در زنان بیشتر دیده می‌شود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ای گروه زنان! صدقه بدهید زیرا من شما را اکثریت اهل دوزخ دیده‌ام. در این هنگام زنی گفت: به چه سبب ای رسول خدا؟ فرمودند: «لأنك تكثرن الشكایة و تكفرن العشیر، لو أحسنت إلی احداهن الدهر، ثم تركت یوما قالت ما رأیت منك خیرا قط.» «زیرا شما (از زندگی) بسیار شکایت می‌کنید و شوهران را ناسپاسی می‌نمایید؛ اگر به یکی از زنان تمام عمر نیکی کنی، سپس این نیکی را فقط یک روز از وی دریغ داری، می‌گوید: من هرگز از تو هیچ خیری ندیده‌ام!».

﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذَّكَورَ﴾

«فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداوند است» یعنی: حق تعالی صاحب اختیار و مالک تصرف در آن‌هاست به هرگونه که بخواهد پس نه برای آنچه که او داده است، بازدارنده‌ای است و نه برای آنچه که بازداشته است، دهنده‌ای و دلیل آن این است که: «هر چه بخواهد می‌آفریند» از خلق و نشانه آن این است که: «به هرکس بخواهد، فرزندان دختر و به هرکس بخواهد، فرزندان پسر می‌بخشد» یعنی: به هرکس که بخواهد، دخترانی چند می‌بخشد درحالی که هیچ پسری با آنان نیست و به هرکس که بخواهد، پسری چند می‌بخشد؛ در حالی که هیچ دختری با آنان نیست.

﴿أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنثَاءً وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴾

«یا برایشان پسران و دختران را جمع می‌کند» یعنی: به بعضی از خلقش هم فرزند پسر و هم فرزند دختر می‌دهد و دختران و پسران - هر دو - را به وی می‌بخشاید. پس معنای (یزوجهم) در اینجا، جمع کردن میان پسران و دختران است «و هرکه را بخواهد، عقیم می‌گرداند» یعنی: او را سترون و فاقد قدرت باروری و بارورسازی می‌گرداند که نه برایش فرزند پسری به دنیا آید و نه فرزند دختری «هر آینه اوست دانای توانا» یعنی: او به کسانی که سزاوار بخشودن هر قسم از این اقسام موالید می‌باشند، بسیار دانا و بر بخشیدن موالید با این گونه تفاوت‌ها، بسی تواناست زیرا این نشانه کمال قدرت وی است که به هرکس هر چه بخواهد؛ از انواع نسلها می‌بخشد. شاید ذکر دختران پیش از پسران در آیه کریمه، برای خوشحال ساختن دل‌های پدران و شادباش گفتن به آنان در تولد دختران باشد؛ به‌مثابه ردی بر پندارهای جاهلانه اعراب که تولد دختر را بلایی بزرگ برای خود می‌دانستند. چنان‌که ایله بن اسقع می‌گوید: «از یمن و خجسته بودن زن است که نخست قبل از فرزند پسر، فرزند دختر به دنیا آورد چنان که خداوند ﷻ نیز دختران را بر پسران مقدم ذکر کرده و فرموده است: ﴿يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنثَاءً وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ﴾ [الشوری: ۴۹]». در حدیث شریف آمده است که: «چون (در هنگام مقاربت) آب مرد بر آب زن سبقت گیرد، فرزند، پسر خلق می‌شود و چون آب زن بر آب مرد سبقت گیرد، فرزند، دختر خلق می‌شود». ملاحظه می‌کنیم که نص قرآنی در این دو آیه، بر غالب انواع موالید بشری تصریح کرده و از ذکر موارد نادر، همچون تولد فرزند خنثی سکوت نموده است زیرا مبنای کار، بر غالب و اکثر است و حالات نادر نیز در عموم سخن داخل می‌شود.



بیشتر مفسران برآنند که حکم این آیات در حق تمام مردم عام است زیرا دلیلی برای تخصیص آن وجود ندارد، از آن روی که هدف آیه کریمه، بیان نافذ بودن قدرت الهی در آفرینش اشیاء بر آن گونه که بخواهد و اراده کند، می باشد. ولی با این وجود، مفسران برای هر حالت از چهار مورد یادشده در آیه کریمه، مثال هایی را از انبیای عظام علیهم السلام بیان کرده اند تا مایه تسلی خاطر انسان هایی باشد که از داشتن دختر یا پسر محروم می گردند؛ مثال حالت اول: لوط و شعیب علیهما السلام اند که فقط فرزند دختر داشتند نه فرزند پسر. مثال حالت دوم: ابراهیم علیه السلام است که جز فرزند پسر، فرزند دختری نداشت. مثال حالت سوم: سیدنا محمد صلی الله علیه و آله اند که چهار فرزند پسر داشتند و چهار فرزند دختر؛ پسران شان: قاسم، طاهر، عبدالله و ابراهیم و دختران شان: زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه بودند و همه این ها از خدیجه رضی الله عنها به دنیا آمدند، بجز ابراهیم که از ماریه قبطیه به دنیا آمد. و مثال حالت چهارم: عیسی و یحیی علیهما السلام اند که نه فرزند دختری داشتند و نه فرزند پسری.

﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ وَعَلَىٰ حَكِيمٍ ﴿٥١﴾﴾.

«و هیچ بشری را نرسد» یعنی: سزاوار شأن هیچ بشری در دنیا نیست «که خدا با او سخن گوید، جز از راه وحی» که به او وحی کند و آن کلام به وی الهام شود، یعنی بر قلب وی افکنده شود؛ چنان که پروردگار متعال بر مادر موسی علیه السلام وحی کرد که او را در نیل بیفگند و به ابراهیم علیه السلام وحی کرد که فرزندش را ذبح کند. البته وحی عبارت است از: خبر دادن به سرعت به طور پنهانی، یا القای یک چیز در قلب انسان به وسیله الهام در بیداری، یا در خواب. البته این معنی شامل تکلم بی واسطه نیز می شود چنان که در حدیث معراج آمده است. «یا» سزاوار شأن هیچ بشری در دنیا نیست که خداوند جل جلاله با او سخن گوید، جز «از فراسوی حجابی» چنان که پروردگار متعال با موسی علیه السلام از پشت حجاب سخن گفت. مراد خداوند متعال از (من وراء حجاب) این است که: کلام حق تعالی از آنجایی شنیده می شود که او خود در آنجا دیده نمی شود پس مراد، پرده و حجاب معروف در میان خلایق نیست چنان که در حدیث شریف آمده است: «حجاب پروردگار نور است». شایان ذکر است که سخن گفتن بی واسطه خداوند جل جلاله با ابلیس، وحیی از جانب او برای وی نامیده نمی شود.

«یا فرستاده‌ای بفرستد» یعنی: فرشته‌ای را بفرستد «پس به‌اذن الله هر چه او بخواهد وحی می‌کند» یعنی: آن فرشته به فرمان خداوند ﷻ و توفیق او، آنچه را که حق تعالی بخواهد به پیامبری از بشر وحی می‌کند «هرآینه الله بلند مرتبه باحکمت است» یعنی: والامرتبه و برتر است از صفات نقص؛ باحکمت است در تمام احکام خویش پس آنچه را که حکمتش اقتضا کند، انجام می‌دهد از این روی، گاهی با واسطه سخن می‌گوید و گاهی بی‌واسطه.

باید دانست که حقیقت وحی نسبت به تمام پیامبران علیهم‌السلام یک چیز است اما مظاهر و انواع آن متعدد می‌باشد، که در این آیه کریمه، فقط سه نوع از آن ذکر شده است. گفتنی است؛ همه انواع وحیی که ذکر شد، بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل گردید.

سبب نزول آیه کریمه این بود که یهودیان به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفتند: اگر تو به‌راستی نبی هستی پس چرا با خداوند سخن نمی‌گویی و به‌سوی وی نمی‌نگری چنان که موسی علیه‌السلام با وی سخن گفت؟ پس این آیه کریمه نازل شد و به این حقیقت اشاره نمود که موسی علیه‌السلام به‌سوی خداوند متعال ننگریسته است.

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥١﴾﴾

«و همین‌گونه روحی از امر خویش را به‌سوی تو وحی کردیم» یعنی: چنان‌که به پیامبران قبل از تو وحی فرستادیم همچنین به‌سوی تو قرآن را که از امر ما است، وحی فرستادیم. قرآن «روح» است زیرا وسیله هدایت انسان‌ها و حیات بخش آن‌ها از مرگ کفر می‌باشد که قلب‌ها به وسیله آن زنده شده و جان‌ها از آن به نشاط و طراوت در می‌آیند «و تو پیشتر نمی‌دانستی که کتاب چیست» زیرا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امی بودند، نه می‌خواندند و نه می‌نوشتند «و نمی‌دانستی که ایمان کدام است؟» یعنی: تو قبل از نبوت معنای ایمان و تفصیل شرایع و احکام دینی را نمی‌شناختی. حق تعالی ایمان را به یادآوری مخصوص ساخت زیرا ایمان رأس و اساس همه شرایع و احکام است.

باید دانست که این آیه کریمه، نفی‌کننده حقیقت ایمان از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست زیرا انبیا علیهم‌السلام قبل از مبعوث شدن به نبوت نیز از جهل به خداوند جل‌جله و صفات

آن و شک آوردن در چیزی از این حقایق معصوم بوده‌اند و روایات متعددی در این مورد که انبیا علیهم‌السلام را از این نقیصه تنزیه می‌کند، در دست است بلکه چنان‌که گفتیم؛ مراد از «ایمان» در اینجا، شرایع و احکامی اند که بر وحی الهی متکی می‌باشند، یعنی: تو قبل از نبوت تفصیل شرایع و احکام دینی را نمی‌شناختی. گفتنی است؛ آیه کریمه دلیل بر آن است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قبل از نبوت نیز به شریعتی از شرایع انبیای پیشین متمسک نبوده‌اند.

«ولی وحی را نوری گردانیدیم که هرکه از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن هدایت می‌کنیم» یعنی: وحی قرآن را به تو، روشنی و راهنمایی‌ای بر توحید و ایمان و راه و روش‌های زندگی گردانیدیم که به وسیله آن، هرکه را که هدایت وی را خواسته باشیم، هدایت کرده و او را از تاریکی‌های جهالت و گمراهی به سوی نور هدایت و علم بیرون می‌آوریم و به سوی دین حق راهنمون می‌شویم «و قطعاً تو به سوی راهی راست» که اسلام است «هدایت می‌کنی» یعنی: فرامی‌خوانی و راهنمون می‌شوی.

﴿صِرَاطَ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ أَلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾.

«راه همان خدایی که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن اوست» در فرمانروایی، در آفرینش و در بندگی «آگاه باشید که کارها به سوی خدا بازمی‌گردد» یعنی: در روز قیامت، تمام امور خلاق به سوی خداوند جل جلاله باز می‌گردد نه به سوی غیر وی پس اوست که درباره آنان داوری می‌کند.



## سوره زخرف

مکی است و دارای (۸۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که در برگیرنده اوصاف بعضی از مظاهر دنیا و بهره‌های فانی آن و مقایسه آن‌ها با نعمت‌های آخرت است، «زخرف» نامیده شد. زخرف: طلا، یا آرایشها و تجملات است.

﴿حَمِّ ۱﴾ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۳﴾.

خوانده می‌شود: «حاء، میم» و این دو حرف، از حروف مقطعه است. «سوگند به کتاب مبین. هرآینه ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم» خداوند ﷻ به خود قرآن بر این حقیقت سوگند یاد می‌کند که قرآن هدایت و روشنی و نور است و معانی و الفاظ آن واضح و آشکار می‌باشد. سبب وضوح و آشکار بودن قرآن هم این است که حق تعالی آن را به زبان عربی نازل کرده است. خاطر نشان می‌شود که کتاب هر پیامبری به زبان قومش نازل شده است. «باشد که تعقل کنید» یعنی: ای گروه عرب! ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا شما آن را بفهمید و معانی آن را درک کرده احکام، آیات و اندرزهای آن را فراگیرید زیرا قرآن در بالاترین درجات بلاغت، بیان و فصاحت قرار داشته، تبیین‌کننده و روشنگر مقاصد و تسهیل‌کننده فهم و دریافت مفاهیم است.

اما باید دانست که فرود آوردن قرآن به زبان عربی، دلیل بر آن نیست که قرآن کتابی باشد مخصوص به قوم عرب نه دیگران زیرا نصوص قرآن بر جهانی بودن اسلام و عمومیت آن برای همه عالم انسان و جن دلالت قطعی دارند، از این جهت ابن‌زید ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ را به «لعلکم تتفکرون: تا شما تفکر و اندیشه کنید» تفسیر کرده است و این تفسیر به نظر اولی می‌رسد زیرا بنابراین تفسیر، این خطاب برای همه عرب و عجم عام می‌شود اما بنا بر تفسیر ابن‌عیسی که در معنای ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ می‌گوید: «تا شما احکام و معانی آن را بفهمید»؛ خطاب مخصوص به اعراب می‌شود و عجم را در بر نمی‌گیرد.

﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾﴾.

«و هر آینه این قرآن در ام الكتاب» یعنی: در لوح محفوظ «نزد ما بلندقدر حکیم است» یعنی: قرآن نزد ما در لوح محفوظ، بلندمرتبه، برخوردار از شرف و فضلی بس عظیم و دارای الفاظ و بیانی محکم و استوار است که هیچ اختلاف و تناقضی در آن وجود ندارد.

علما از این آیه کریمه و آیه: ﴿فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ ﴿١٣﴾ مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ﴿١٤﴾﴾ [عبس: ۱۳-۱۴] چنین استنباط کرده‌اند که شخص بی‌وضوء، نباید قرآن را مساس کند زیرا فرشتگان، همه مصاحف و از جمله قرآن را در ملا اعلیٰ بزرگ می‌دارند پس اهل زمین به این کار سزاوارترند، چراکه قرآن به‌سوی آن‌ها نازل شده و خطابش متوجه آنان است.

﴿أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ ﴿٥﴾﴾.

«آیا به صرف این که شما قومی از حد گذشته هستید» یعنی: فقط به سبب این که شما مشرکان قومی فرورفته در گزافکاری و زیاده‌روی بوده و بر آن پای می‌فشارید؛ «ذکر را از شما اعراض کرده باز می‌داریم» نه! هرگز چنین نمی‌کنیم. صفحا: از این سخن اعراب است: «صفحت عنه: از او روی برگردانیدم». زیرا وقتی از کسی اعراض کنید؛ یک طرف روی و گردن خود را از او برمی‌گردانید. کسائی گفته‌است: «معنی این است که آیا پند قرآن را از شما باز می‌داریم تا نه بدان مورد موعظه قرار گیرید و نه بدان امر شوید؟». قتاده در تعلیقی بر تفسیر: ﴿أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ أَلْدِكْرَ صَفْحًا﴾ [الزخرف: ۵] می‌گوید: «به خدا سوگند؛ اگر در آن هنگام که اوایل این امت، قرآن را رد کردند، قرآن از میان‌شان برداشته می‌شد، آن‌ها هلاک می‌شدند اما خداوند ﷻ به آنان با رحمت خویش بازگشت و نزول قرآن را بر آنان استمرار داد و در مدت بیست سال - یا به مدتی که خواسته بود - آنان را به‌سوی قرآن فراخواند». ابن کثیر می‌گوید: «قتاده در این سخن به معنایی ظریف و دقیق اشاره کرده است زیرا او می‌گوید: باری تعالی از لطف و رحمتی که بر این امت دارد، دعوت‌شان به‌سوی خیر و اندرز حکیمانه را - که همانا قرآن است - فرونگذاشت، هرچند آنان از حد گذشته و از این دعوت رویگردان بودند بلکه پیوسته آن‌ها را به سوی آن فراخواند تا کسانی را که هدایت‌شان را مقدر نموده، به وسیله آن هدایت کند و بر کسانی هم که شقاوت و گمراهی را مقدر کرده، حجت را تمام نماید».

﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ﴾.

«و چه بسیار پیامبرانی که در میان پیشینیان» یعنی: در میان امتهای پیشین «فرستادیم».

﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾.

«و هیچ پیامبری نزد آنان نمی آمد مگر این که او را به استهزا می گرفتند» همانند استهزا و تمسخر قومت به تو. این آیه تسلیت و دلجوئی ای برای رسول خدا ﷺ در روبرو شدنشان با استهزای قومشان است.

﴿فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ﴾.

«پس نیرومندتر از آنان را از روی دست درازی هلاک ساختیم» یعنی: مردمی را که از گروه قریش در دراز دستی و نیرومندی، قوی پنجه تر و نیرومندتر بودند - همانند قوم عاد و ثمود - نابود کردیم «و مثل پیشینیان گذشت» در قرآن، نه یکبار بلکه به تکرار. یعنی: شما در قرآن از اخبارشان آگاه شده اید پس از سرنوشتی مانند سرنوشت آنان حذر کنید.

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾.

«و اگر از آنان بپرسی: آسمانها و زمین را چه کسی آفریده؟ قطعاً می گویند: آنها را خداوند غالب دانا آفریده است» یعنی: اگر از این گروه کفار زیاده رو در میان قومت بپرسی: چه کسی این کهکشانیهای بالا و پایین را آفریده است؟ بدون شک اقرار می کنند که خداوند ﷻ آفریننده آنهاست و منکر این حقیقت نمی شوند زیرا مشرکان قریش مانند دهریان و ملحدان، منکر یگانگی خدای ﷻ در آفرینش عالم نبودند بلکه آنها اشخاص نیکوکار و صالح و بتان را با حق تعالی در پرستش شریک می ساختند تا به پندار خود، آنان را در میان خود و میان آفریننده کل هستی واسطه قرار دهند. که دعوت رسول اکرم ﷺ در راستای ابطال این واسطه های دروغین و برپا داشتن عقیده توحید بود.

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾.

«همان کسی که این زمین را برای شما مهدی گردانید» مهد: فرش است. یعنی زمین را آسایشگاه شما گردانید «و برای شما در زمین راههایی ساخت» که در

آن‌ها به هر سمت و سویی که بخواهید، راه می‌پیمایید «باشد که راه یابید» به سوی مقاصد و منافع خویش؛ با پیمودن آن راه‌ها.

﴿وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً يَقْدَرُ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيِّتًا كَذَلِكَ نُخْرِجُونَ﴾

«و همان کسی که آبی به اندازه» یعنی: به مقداری از آب که برای کشاورزی و آب نوشیدنی خود و چهارپایانتان نیاز دارید «از آسمان فرود آورد» پس نه آب را از مقدار نیازتان کمتر فرو فرستاد و نه بیشتر تا کشتزارهایتان نابود نگشته و منازلتان ویران نگردد و خود شما نیز در اثر غرق شدن نابود نشوید. «پس به وسیله آن سرزمینی مرده را زنده گردانیدیم» یعنی با آن آب، سرزمینی بی‌آب و علف را زنده گردانیدیم «همین‌گونه بیرون آورده می‌شوید» یعنی: همین‌گونه از قبرهایتان زنده برانگیخته می‌شوید. بدین‌سان، حق تعالی هم بر توحید و هم بر معاد، حجت اقامه کرد.

﴿وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ﴾ لَتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾

«و همان کسی که همه زوجها را آفرید» یعنی: حق تعالی همه اقسام، اصناف و گونه‌های موجوداتی را که بنای هستی‌شان را براساس اصل زوجیت قرار داده، آفرید. به‌قولی معنی این است: او حیوانات و نباتات را نرینه و مادینه آفرید و همین‌طور از هر صنفی از مخلوقات زمین، نر و ماده‌ای آفرید. گفتنی است که امروزه در روشنی علوم جدید، فرازهایی از اعجاز این آیه کریمه جلوه‌گر شده است. «و برای شما از کشتی‌ها و از چهارپایان آنچه را که بر آن سوار شوید، قرار داد تا بر پشت آن‌ها» یعنی: تا بر پشت آنچه که بر آن‌ها - از کشتی‌ها یا چهارپایان - سوار می‌شوید؛ «راست بنشینید و سپس چون بر آن‌ها برنشستید، نعمت پروردگارتان را» که از رام کردن این وسایل سواری برای شما در بر بویارزانی داشته است «یاد کنید و بگوئید: پاک است کسی که این مرکوب را برای ما مسخر ساخت» یعنی: آن را برای ما رام کرد «و گرنه ما بر آن توانا نبودیم» یعنی: اگر خداوند عز وجل آن را برای ما رام نمی‌کرد، ما این توان را نداشتیم که آن را رام خویش سازیم. شایان ذکر است که از منظر قرآن، وسایل سواری به کشتی و شتر محدود نمی‌شود زیرا ما آیه دیگری داریم که ماشین‌ها، قطارها، هواپیماها و مانند آن‌ها از وسایل سیروسفر جدید را نیز در بر می‌گیرد و آن آیه این است: ﴿وَالْخَيْلِ﴾



وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ لَتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨﴾ [نحل: ۸] که ترجمه و تفسیر آن گذشت.

﴿وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿١٤﴾﴾

«و» آن نعمت‌ها را برای شما آفریدیم تا بگویید: «به راستی که ما به‌سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم» در سرای آخرت. پس سفر و گذر بزرگ؛ همانا بازگشت به‌سوی خداوند متعال در عالم معاد است تا هرکس را در برابر کار و کردارش جزا دهد. در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام سفر - چون سوار مرکب خویش می‌شدند - سه بار تکبیر گفته و آن‌گاه می‌خواندند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿١٣﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿١٤﴾﴾ [الزخرف: ۱۳-۱۴] سپس چنین دعا می‌کردند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَىٰ وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَى اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْظَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ». «بارها! ما در این سفر خواهان نیکی و تقوی و عملی هستیم که باعث خشنودی تو باشد. بار الها! این سفر را برای ما آسان بگردان و دوری راه را برای ما نزدیک کن. ای الله! تویی همراه ما در این سفر، و تو جانشین ما در خانواده هستی. بار الها! از مشقت‌های سفر، و دیدن مناظر غم‌انگیز، و تحول ناگوار در مال و خانواده به تو پناه می‌برم». و چون از سفر به نزد خانواده خویش بازمی‌گشتند، می‌گفتند: «آیبون تائبون إن شاء الله عابدون لربنا حامدون». «توبه‌کننده بازگشت کرده‌ایم و اگر خدا بخواهد برای او - که پروردگار ما است - عبادتگر و ستایشگریم». گفتنی است که خداوند صلی الله علیه و آله در سوره «هود/۴۱»، دعای دیگری را برای ما بر زبان نوح صلی الله علیه و آله آموزش داده است که چون به کشتی سوار می‌شویم، باید آن دعا را بخوانیم و آن این دعاء است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِبَهَا وَمُرْسَهَا إِنَّ رَبِّي لَعَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [هود: ۴۱] که تفسیر آن گذشت.

﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾﴾

«و» مشرکان «برایش از بندگانش جزئی قرار دادند» مراد از جزء در اینجا، فرشتگانند زیرا مشرکان ایشان را دختران خدای سبحان می‌پنداشتند و فرزند جزئی از پدرش می‌باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: «فاطمة بضعة مني». «فاطمه پاره

تن من است». «به راستی که انسان بس ناسپاسی آشکار است» زیرا او آشکارا منکر نعمت‌های خداوند ﷻ بر خود می‌شود و از آنجا که نعمت‌های خداوند ﷻ بر بنده بسیار واضح و آشکار است، انکار آن‌ها نیز دروغی بس آشکار می‌باشد چنان که این گروه نادان - هنگامی که به باری تعالی نسبت فرزند را دادند - همین دروغ بزرگ را در میان آوردند.

﴿أَمْ آتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَنَكُم بِالْمَنِينِ﴾.

«آیا از آنچه می‌آفریند، خود دخترانی برگرفته و به شما پسران را برگزیده است؟» یعنی: آیا حق تعالی جنس مفضول از دو صنف پسر و دختر را - بر طبق پندارهایتان - برای خودش برگزیده و جنس فاضل از این دو صنف را به شما اختصاص داده است؟ در حالی که او آفریننده و فعال مایشاء است و همه چیز درگرو امر و اراده وی می‌باشد؟ چه پندارهای احمقان‌های می‌تنید!؟

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾.

«و چون یکی از آنان به تولد آنچه برای رحمان مثل زده خبر داده شود» به کار بردن مثل در اینجا از آن‌روی است که فرزند، مماثل و همانند پدرش می‌باشد. یعنی: چون به یکی از آنان خبر داده شود که فرزند دختری برایت به دنیا آمده است، از این خبر مغموم شده و اثر غم و اندوه بر چهره‌اش نمایان می‌گردد، آن‌گونه که: «چهره‌اش سیاه می‌گردد» از اندوه و درد تولد دختر، که چرا به جای وی، آن نوزاد پسر نبوده است «در حالی که او پر از غم می‌باشد» یعنی: سخت در اندوه فرورفته و چنان از این امر در رنج افتاده است که پر از غم شده ولی اندوه خویش را فرو می‌خورد.

﴿أَوْ مَنْ يُنشِئُ فِي الْحُلِيِّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ﴾.

«آیا کسی که در زر و زیور پرورده می‌شود و او در صف خصومت ظاهر نمی‌گردد؟» یعنی: آن‌گاه که مشرکان دختران را به خداوند سبحان نسبت دادند، در حقیقت کسی را به او نسبت دادند که از شائش این است تا در زر و زیور پرورش یافته و از این که به امور خویش بپردازد، عاجز می‌باشد و چون به میدان خصومت و جنگ و جدل کشیده شود، به برپا داشتن حجت خویش و دفع خصم هم قادر نیست، از آن‌روی که عقل وی نقصان داشته و اندیشه وی ضعیف است - که زنان غالباً چنین هستند - لذا فساد این سخن مشرکان، ثابت و مسلم می‌باشد.

آیه کریمه دلیل رقت طبع زن و غلبه عاطفه وی بر عقلش و میل و گرایش وی به تجمل و لطافت است. همچنین آیه کریمه دلیل بر آن است که پوشیدن طلا و بریشم برای زنان مباح و برای مردان حرام می باشد.

﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾<sup>(۱۹)</sup>.

«و مدعی شدند که فرشتگان که خود بندگان خدای رحمانند، مادینه‌اند» یعنی: سخن سابق مشرکان که گفتند: فرشتگان دختران خدایند، متضمن فساد دیگری نیز هست و آن این ادعاست که گویی فرشتگان مادینه‌اند در حالی که فرشتگان مخلوقات نورانی‌ای هستند که به نری و مادگی و خنثی بودن وصف نمی‌شوند «آیا آفرینش آن‌ها را شاهد بوده‌اند؟» یعنی: آیا در هنگام آفرینش خداوند متعال حاضر بوده‌اند تا به این امر که فرشتگان مادینه‌اند، گواهی بدهند؟! یا معنی این است: آیا آفرینش فرشتگان را دیده‌اند تا گواهی بدهند که آن‌ها مادینه‌اند؟ «این گواهی اینان به زودی نوشته خواهد شد» در دیوان اعمال‌شان تا در برابر آن مجازات شوند «و پرسیده خواهند شد» از این بهتان در روز قیامت.

ابن منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از قتاده روایت کرده است که گفت: جمعی از منافقان گفتند: خداوند با جن خویشاوندی کرده است و از این خویشاوندی فرشتگان پدید آمده‌اند!! پس این آیه کریمه در رد سخن‌شان نازل شد.

﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَّا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾<sup>(۲۰)</sup>.

«و گفتند: اگر خدای رحمان می‌خواست ما آن‌ها را نمی‌پرستیدیم» یعنی کفار گفتند: ای مؤمنان! اگر خدای رحمان پنداری شما می‌خواست؛ ما این فرشتگان را نمی‌پرستیدیم پس این پرستش ما به مشیت اوست. البته این سخن، سخن حقی است که از آن باطلی را خواسته‌اند زیرا هدف‌شان از این سخن این است که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از عبادتشان برای بتان راضی است! که این‌گونه استدلال، قطعاً بی‌پایه و اساس می‌باشد، زیرا مشیت الهی عبارت از ترجیح یافتن وجود بعضی از ممکنات بر بعضی دیگر است، چه این ممکنات در حوزه اوامر پروردگار قرار داشته باشند و چه در حوزه نواهی وی، چه نیک باشند و چه بد پس این امر که مشیت الهی بر چیزی رفته باشد، این لزوماً

دلیل رضای او به آن چیز نیست، از این جهت، خداوند ﷻ به جهالت‌شان حکم صادر نموده و فرمود: «آنان به این امر علمی ندارند» پس این پندارشان که: چون باری تعالی وقوع چیزی را بخواهد و اراده کند، از آن امر راضی است، پنداری است فاقد دلیل و بدون پشتوانه علم بلکه صرفاً ناشی از جهل آنان است «آنان جز دروغگو نیستند» در آنچه که گفتند پس با نیرنگ و تصنع ناروا و حدس بی‌اساس خویش خواسته اند که مغلطه بافی کنند، آن‌ها باید بدانند که خداوند ﷻ هم مؤمن را آفریده است و هم کافر را اما او مؤمن را دوست می‌دارد و از کافر ناخشنود است، او به حق و ایمان و خیر امر می‌کند و به کفر بندگانش راضی نیست.

﴿أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِّن قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ﴿۱۳۱﴾ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّهْتَدُونَ ﴿۱۳۲﴾﴾

«آیا به آنان» یعنی: به اهل مکه و غیر آنان از مشرکان «پیش از آن کتابی دادیم؟» یعنی: یا مگر به آنان پیش از قرآن کتابی داده‌ایم که در آن کتاب، خطاب به آنان چنین نوشته شده است: شما بجز الله ﷻ، دیگران را بپرستید؟ «پس به آن تمسک می‌جویند؟» و آن را مبنای کار و حجت و دلیل خویش قرار می‌دهند؟! خیر! موضوع چنین نیست و آن‌ها در پرستش غیر خدای سبحان، هیچ برهان و دلیل و حجتی ندارند: «بلکه گفتند: ما پدران خود را بر امتی یافتیم» یعنی: آن‌ها را بر عادت و شیوه و روشی یافتیم که به آن خو گرفته و بر آن رهرو شده بودند «و ما بر پی آنان راه یافته‌ایم» بدین‌گونه، به این امر اعتراف کردند که هیچ تکیه‌گاهی از دلیل و حجت نداشته و هیچ شبهه‌ای در دست ندارند بلکه فقط در گمراهی از پدرانشان پیروی کرده و این گمراهی را به دروغ هدایت خوانده‌اند.

مقاتل در بیان سبب نزول روایت می‌کند: این آیه کریمه درباره ولید بن مغیره، ابوسفیان، ابوجهل و عتبه و شیبه دو پسر ربیعہ از قریش نازل شد.

﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ ﴿۱۳۳﴾﴾

«و بدین‌گونه در هیچ آبادی‌ای پیش از تو هشدار دهنده‌ای نفرستادیم مگر آن‌که متنعمان آن گفتند: ما پدرانمان را بر شیوه‌ای یافته‌ایم و ما از پی آنان دنباله‌روییم» یعنی: چنان‌که مشرکان مکه به پیامبر ما ﷺ چنین گفتند؛

پیشینیانشان از متنعمان رهرو راه شرک، نیز همین سخن را به پیامبرانشان گفتند. حق تعالی - برای توجه دادن به این امر که رفاه‌زدگی و تنعم سبب اهمال نظر و ترک اندیشه در محتوی و مضمون رسالت‌های الهی است - متنعمان و نازپروردگان را به یادآوری مخصوص ساخت. نسفی می‌گوید: «این آیه، تسلیت و دلجوئی‌ای از رسول خدا ﷺ است، با بیان این‌که: تقلید از پدران آفتی قدیمی و ریشه‌دار است و به قوم ایشان محدود نمی‌شود». همچنین این آیات، دلیل بطلان تقلید در عقاید و اصول دین می‌باشد.

﴿قُلْ أَوْلُوْكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ ءَابَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ ﴿۴۱﴾.

پیامبرشان به آنان «گفت» و ای پیامبر ﷺ! تو نیز به کافران بگو: «حتی اگر برای شما هدایت کننده‌تر از آنچه پدران خود را پیرو آن یافتید، آورده باشم؟» آیا باز هم پدرانتان را پیروی و دنباله‌روی می‌کنید؟ «گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافریم» یعنی: ما نه به این رسالت شما عمل می‌کنیم، نه از شما می‌شنویم و نه اطاعت می‌نماییم، هرچند آیین شما راهنمونتر از دین پدرانمان باشد.

﴿فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ﴾ ﴿۴۲﴾.

«پس، از آنان انتقام گرفتیم» با عذایی که برآنان فرود آوردیم، مانند عذاب نازل شده بر قوم نوح، عاد، ثمود و امثال آنان «پس بنگر که عاقبت دروغ‌انگاران» آن امت‌ها «چگونه بوده است!» زیرا آثارشان هنوز موجود است و در معرض دید مشاهده‌کنندگان عبرت‌اندوز قرار دارد.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ﴾ ﴿۴۳﴾.

«و یادکن» ای پیامبر ﷺ! «هنگامی را که ابراهیم به پدر خود» آزر «و به قوم خود» که از پدرانشان تقلید و دنباله‌روی کورکورانه کرده و بتان را می‌پرستیدند؛ «گفت: واقعا من از آنچه شما می‌پرستید، بیزار و برکنارم» یعنی: من از این بتان بیزارم، نه آن‌ها را می‌پرستم، نه به‌سوی آن‌ها دعوت می‌کنم و نه آن‌ها را به خدایی می‌گیرم بلکه به آن‌ها کفر و دشمنی ورزیده و علیه آن‌ها می‌ستیزم. «برآء»: مصدری است که مفرد و تشبیه و جمع آن یکسان است و در اینجا، در جایگاه صفت قرار گرفته است. آری! ای محمد! به قومت این سخن ابراهیم ﷺ را یادآوری کن تا بدانند که چگونه خلیل پروردگار، امام

حنفا و پدر انبیا - یعنی کسی که قریش خود را پیرو دین و آیین وی می‌دانند - از دین پدر و قومش بیزاری جست.

﴿إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ﴾ ﴿٢٧﴾

ابراهیم علیه السلام افزود: «مگر از آن کس که مرا آفرید» یعنی: من فقط به ربوبیت و پروردگاری آفریدگار خود اعتراف کرده و پرستش و نیایشم را تنها به سوی او معطوف می‌دارم و فقط او را می‌خوانم نه غیر او را «و البته همو مرا هدایت خواهد کرد» به سوی دین خویش و بر جاده حق و حقیقت پایدار و ثابت قدم خواهد گردانید.

﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ ﴿٢٨﴾

«و او آن را در پی خود سخنی ماندگار کرد» یعنی: ابراهیم علیه السلام کلمه توحید را در عقب خویش که همانا فرزندان و نسل و احفاد وی‌اند، کلمه ماندگاری گردانید به طوری که همیشه کسانی از ایشان خدای سبحان را به یگانگی می‌خوانند. مجاهد و قتاده می‌گویند: کلمه ماندگار، همانا کلمه طیبه (لا اله الا الله) است زیرا در پی ابراهیم علیه السلام کسانی هستند که تا روز قیامت به طور پیوسته خدای عز و جل را به یگانگی می‌پرستند «باشد که آنان بازگردند» یعنی: آن را کلمه‌ای باقی و ماندگاری گردانیدیم تا مشرکانشان به دعوت موحدان‌شان به سوی آن کلمه رجوع کرده و از شرک بازایستند و البته ابراهیم علیه السلام نیز به چنین امری امیدوار بود.

﴿بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَءَابَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ﴾ ﴿٢٩﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ﴾ ﴿٣٠﴾

سپس خداوند متعال به بیان موضع مشرکان در برابر دعوت رسول خویش صلی الله علیه و آله و سلم و علل فریفته شدن‌شان به برخورداری‌های دنیا پرداخته می‌فرماید: «بلکه آنان و پدران‌شان را» یعنی: این گروه معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از قریش را با پدران‌شان «برخوردار ساختم» از بهره‌های دنیا ولی آنان به این مهلت فریفته شده و در لجن شهوات و خواهش‌های پست خویش فرورفتند «تا این که حق» یعنی: قرآن «و پیامبری آشکار» یعنی: محمد صلی الله علیه و آله و سلم که رسالت وی با معجزات محکم و استوار، آشکار است، یا رسالت وی با حجت‌ها و احکام حق، آشکارکننده توحید می‌باشد؛ «به‌سوی‌شان آمد و» اما

«چون حق به سويشان آمد، گفتند: اين جادویی است و ما به آن کافریم» لذا از روی کبر، عناد و تجاوز، به حق کفر ورزیدند.

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ﴾

«و گفتند» از سر اعتراض بر این که خداوند ﷻ این قرآن را بر محمد ﷺ فرود فرستاده است: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر فرو فرستاده نشد؟» مردی که در میان قوم خود از نظر جاه و مال، سرور و برتر باشد؛ یعنی: اگر این کتاب، قرآن خدا می‌بود، باید بر مردی بزرگ از بزرگان دو شهر مکه و طایف فرود فرستاده می‌شد! اما آن‌ها غافل از آن بودند که معیار انتخاب انبیا ﷺ، آراسته بودن به فضایل و ارزشهای روحی و کمالات معنوی است، نه اعتبارات و تشریفات دنیوی.

قتاده و دیگران در بیان سبب نزول دو آیه «۳۲ - ۳۱» گفته‌اند: مراد از دو شهر؛ مکه و طایف و مراد از دو مرد بزرگ: ولید بن مغیره از مکه و عروه بن مسعود ثقفی از طایف است.

﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾

«آیا آن‌اند که رحمت پروردگارت را» یعنی: نبوت را «تقسیم می‌کنند؟» استفهام برای انکار و تعجب است. یعنی: آنان تقسیم کننده رحمت ما نیستند «ما معاش آنان را در زندگانی دنیا میان‌شان تقسیم کرده‌ایم» آن‌گونه که بعضی را فقیر و بعضی را غنی گردانیدیم پس چگونه آنان در کار نبوت و سپردن آن از سوی ما به هر کس از خلق خویش که بخواهیم، به حکم و قسمت ما قناعت نمی‌کنند؟ «و برخی از آنان را بر برخی دیگر به درجاتی برتر داشته‌ایم» با بخشیدن روزی، ریاست، نیرومندی، آزادی، عقل و علم. و حکمت در این برتری بخشیدن این است: «تا بعضی از آن‌ها بعضی دیگر را مسخر گیرند» یعنی: تا برخی از بندگان برخی دیگر را به خدمت گیرند و به این ترتیب، برخی از آنان سبب سامان یافتن و تمشیت زندگی برخی دیگر گردند؛ به دلیل نیازی که به همدیگر دارند زیرا اگر همه انسان‌ها در همه چیز باهم مساوی و برابر می‌بودند، مصالح و منافع و کاروبار زندگی‌شان با اخلال و اشکال روبرو می‌شد «و رحمت پروردگار تو» یعنی: نبوت، یا دین، یا آنچه که برای بندگان نیکوکارش در سرای

آخرت آماده نموده؛ «از آنچه جمع می‌کنند» از اموال و سایر بهره‌های دنیا «بهتر» و ماندگاتر «است».

﴿وَلَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّن فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿۳۳﴾ وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُررًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ ﴿۳۴﴾﴾.

«و اگر نه آن بود که همه مردم امت یگان‌های شوند» یعنی: اگر نه آن بود که همه مردم، امت یگان‌های بر کفر شوند و همه - به‌انگیزه گرایش به‌سوی دنیا و آرایشهای آن - بر آن گردآیند؛ «قطعا برای خانه‌های کسانی که به خداوند رحمان کفر می‌ورزیدند، سقفهایی از نقره قرار می‌دادیم» تا بدین وسیله، کفار را از جایی که نمی‌دانند به استدراج کشانیم زیرا دنیا در نزد ما بسی بی‌ارزش و حقیر است «و نیز نردبان‌هایی» از نقره برایشان قرار می‌دادیم «که بر آن‌ها بالا روند» و به غرفه‌ها و ساختمان‌های بلند برآیند «و نیز برای خانه‌هایشان درها و تخت‌هایی» از نقره «قرار می‌دادیم که بر آن‌ها تکیه زنند».

ابن کثیر در توضیح معنای این دو آیه می‌گوید: «اگر باور بسیاری از مردم جاهل بر این مبنی نمی‌بود که دادن مال از سوی ما برای سرمایه‌داران، دلیل محبت ما به آنان است و اگر نمی‌بود که آن‌ها با تکیه بر چنین باوری، به خاطر رسیدن به مال و ثروت دنیا بر کفر گرد آمده و همه طبل کفر را می‌نواختند؛ آری! اگر چنین نمی‌بود، قطعا برای خانه‌های کسانی که به ما کفر می‌ورزیدند، سقف‌هایی از نقره قرار می‌دادیم...».

﴿وَزُخْرَفًا وَإِن كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۳۵﴾﴾.

«و زر و زیورهایی بسیار» یعنی: قطعا همراه با این‌ها برایشان زر و زیورهای بسیاری در سقف‌ها، درها، تخت‌ها و غیر آن می‌دادیم. زخرف: طلا و زیور و به‌قولی: نقش‌ونگارها و تجملات است. گفته می‌شود: «زخرفت الدار: منزل را نگارینه و مزین ساختم». «و همه این‌ها جز متاع زندگی دنیا نیست» که در آن مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و بس اندک و بی‌ارزش است «و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است» یعنی: از آن کسانی است که از شرک و معاصی پرهیز کرده و به خداوند یگانه ایمان آورده‌اند و به طاعت وی عمل کرده‌اند؛ پس این آخرت است که ماندگار و فناشدنی است و نعمت‌های آن زوال‌ناپذیر می‌باشد. در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لو أن الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما



سقی منها کافرا شربة ماء». «اگر دنیا در نزد خداوند به اندازه بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، او هرگز هیچ کافری را از آن جرعه آبی نمی‌نوشانید». همچنین در حدیث شریف به روایت طبرانی آمده است که چون رسول خدا ﷺ از زنان خویش «ایلاء» کردند، عمر بن خطاب رضی الله عنه نزد ایشان آمد و دید که ایشان بر روی حصیری درشت برهنه‌ای تکیه داده‌اند که اثر زمختی آن بر پهلوی مبارک‌شان مشهود بود پس بی‌اختیار اشک بر چشمانش سرازیر شد و گفت: یا رسول‌الله! کسری و قیصر در آن ناز و نعمتی قرار دارند که دارند و شما که برگزیده خداوند ﷺ از خلق وی هستید...؟! رسول خدا ﷺ که تکیه داده بودند، نشستند و فرمودند: «ای فرزند خطاب! آیا تو در شک هستی؟ سپس افزودند: آن گروه مردمی هستند که لذت‌ها و گوارایی‌های آن‌ها در زندگانی دنیای‌شان به آن‌ها داده شده است»، یعنی آن‌ها از نعمت و لذت آخرت محرومند. در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن‌ها؟».

آیه کریمه دلیل بر آن است که یکی از عوامل بازگرداننده انسان مسلمان از دینش، دیدن کفار در وضعیت اقتصادی برتر است و این همان واقعیتی است که ما در عصر خود نیز آن را ملاحظه کرده و بسیاری از مسلمانان را می‌بینیم که مشاهده پیشرفت اقتصادی کفار، آن‌ها را نسبت به دین و آیینشان بی‌میل ساخته است.

﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُو شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُو قَرِينٌ﴾

«و هرکس از یاد رحمان تغافل کند» یعنی: هرکس از بصیرت بی‌بهره بوده و بینش باطنی‌اش از دیدن حقیقت کور شود و در نتیجه، از یاد خدای رحمان دل بگرداند «بر او شیطانی می‌گماریم» یعنی: بر او شیطانی را مسلط می‌گردانیم. اعشی: کسی است که در شب کور است و در روز می‌بیند اما مراد از آن در اینجا - چنان‌که در تفسیر آن بیان شد - کوری بصیرت باطنی است «پس آن شیطان برایش همنشین است» یعنی: آن شیطان، همیشه همراه اوست و هرگز از او جدا نمی‌شود بلکه او را در تمام امورش دنبال می‌کند و او نیز از آن شیطان در تمام وسوسه‌هایی که بر وی می‌افکند، اطاعت و دنباله‌روی می‌نماید.

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته است: قریشیان گفتند؛ بر هریک از یاران محمد مردی را بر گمارید که بر او مسلط شود. در این میان، طلحه بن عبیدالله

ﷺ را بر ابوبکر صدیق ﷺ گماردند، طلحه - درحالی که ابوبکر صدیق ﷺ در میان قریش بود - نزد او آمد. ابوبکر ﷺ به او گفت: مرا به سوی چه چیزی دعوت می کنی؟ طلحه پاسخ داد: تو را به سوی پرستش لات و عزی دعوت می کنم. ابوبکر ﷺ گفت: مگر لات کیست؟ طلحه گفت: او از فرزندان خداست! ابوبکر صدیق ﷺ پرسید: عزی کیست؟ طلحه سکوت کرد و پاسخی نداد ولی روی به یاران مشرک خویش نمود و گفت: پاسخ این مرد را بدهید. اما آنان نیز سکوت کردند و جوابی پس ندادند. در این هنگام، طلحه روی به ابوبکر صدیق ﷺ کرد و گفت: برخیز ای ابوبکر! گواهی می دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می دهم که محمد ﷺ رسول خداست آن گاه کلمه شهادت را در محضر همه با ندای بلند ادا کرد. همان بود که خدای ﷻ این آیه کریمه را نازل فرمود.

﴿وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ (۳۷).

«و مسلما آنها» یعنی: شیاطین برگمارده «آنان را از راه باز می دارند» یعنی: شیاطینی که خدای ﷻ آنها را بر هر یک از کسانی که از یاد او تغافل می کنند، برگمارده؛ میان آنها و میان رفتن به راه های حق حایل می شوند و آنها را از راه حق بازداشته و این وسوسه را به آنان القا می کنند که: بر طریق هدایت قرار دارند و راه درستی را برگزیده اند «و می پندارند که خود رهیافته اند» یعنی: کفار به سبب این وسوسه، می پندارند که رهیافته اند و راهی را که می روند، راه درستی است.

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَتَمَسَّ الْقَرِينَ﴾ (۳۸).

«تا آن گاه که نزد ما آید» آن انسان غافل مانده از یاد ما که شیطانش بر او مسلط بوده است پس در آنجا به شیطان خود «می گوید: ای کاش میان من و تو، فاصله مشرقین بود» مراد از «مشرقین»: مشرق و مغرب است که از باب تغلیب «مشرقین» گفته شد چنان که از همین باب، به خورشید و ماه «قمرین» و به پدر و مادر «ابوین» گفته می شود. «پس چه بدهمنشینی است!» و چه بد همراه و همدمی است آن شیطان برگمارده برای انسان. در حدیث شریف آمده است: «هر فرد مسلمان، با خود همنشینی از جن دارد و شیطان بر فرزند آدم در مجرای خون وی جاری می شود».

﴿وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾.

و برای آن غافلان در روز قیامت گفته می‌شود: «(و امروز هرگز)» پشیمانی «(سودتان ندهد)» ای تیره روزان! «چرا که ستم ورزیده‌اید» بر خود در دنیا با شرک ورزیدن به خدای سبحان «(در حقیقت شما در عذاب مشترک هستید)» یعنی: امروز، هرگز اشتراک شما در عذاب به شما سودی نمی‌بخشد، برخلاف حال دنیا که چون مصیبت در آن عام شود، تحمل آن هم آسان می‌گردد چنان که گفته‌اند: «البلیة إذا عمت طابت». «بلا چون همگانی گردد، گوارا می‌شود».

﴿أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْى وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.

«(پس آیا تو)» ای محمد ﷺ! «(می‌توانی کران را بشنوانی، یا کوران را راه می‌توانی نمود)» یعنی: تو بر این کار قادر نیستی پس از این امر دلتنگ نشو که آنان کفر ورزیده‌اند بلکه بر تو فقط ابلاغ پیام است، نه هدایت کردن‌شان «(و)» آیا تو می‌توانی هدایت کنی «(کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است؟)» البته هدایت نمی‌توانی کرد. آری! این گروه کفار به منزله ناشنویانی هستند که آنچه را به‌همراه آورده‌ای، نمی‌شنوند و به منزله نابینایانی هستند که آن را نمی‌بینند، به‌سبب افراطشان در گمراهی و تمکن و جای‌گیری جهالت در آنان.

باری! نسبت میان آنان و رسول خدا ﷺ، نسبتی معکوس بود زیرا در حالی که آن حضرت ﷺ، در دعوت خود به‌سوی ایمان، سعی و کوشش بلیغ می‌کردند، آنان برعکس، پیوسته در جهت گمراهی و غفلت و لجاجت‌شان فرودهای بیشتری را می‌پیموده و در آن زیاده‌روی می‌نمودند. سبب نزول این آیه کریمه نیز این بود که رسول خدا ﷺ خود را در دعوت قوم‌شان خسته و رنجور می‌کردند اما قوم‌شان جز بر گمراهی خویش نمی‌افزودند پس خدای عزوجل آن حضرت ﷺ را دلجوئی نمود.

﴿فَأَمَّا نَذَهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ﴾.

«(پس)» ای رسول ما ﷺ «(اگر ما تو را از دنیا ببریم)» پیش از آن که به آنان عذاب فرود آید «(در آن صورت، قطعاً از آنان انتقام می‌کشیم)» یا در دنیا و یا در آخرت، هرچند تو از دنیا رخت بر بسته و به‌سرای بقا شتافته باشی.

﴿أَوْ نُرِيَّتْكَ الْآذَى وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ﴾.

«یا اگر آنچه را به آنان وعده داده‌ایم» از عذاب دنیوی «به تو» قبل از مرگت «نشان دهیم، در هر صورت ما قطعاً بر آنان تواناییم» و هرگاه که خواسته باشیم، آنان را عذاب می‌کنیم. البته خدای عَلَّمَ عذاب آنان را در همین دنیا - در روز بدر - برای پیامبر خود وَالرَّسُولِ نشان داد و در حیات رسول خویش، ایشان را بر آن‌ها مسلط گردانید.

﴿فَأَسْتَمْسِكُ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥١﴾﴾

«پس به آنچه به‌سوی تو وحی شده است» از قرآن «چنگ در زن» هرچند کسانی آن را دروغ انگارند و تکذیب کنند «هرآینه تو بر راه راست قرار داری» که هیچ کجی‌ای در آن نیست.

﴿وَأِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ﴿٥٢﴾﴾

«و هرآینه آن» یعنی: قرآن «برای تو و برای قوم تو ذکری است» یعنی: قرآن برای تو و برای قوم از قریش، شرف بزرگی است زیرا قرآن به زبانشان که زبان تو نیز هست، نازل شده. و نظیر آن است آیه: ﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ﴾ [انبیاء: ۱۰] «به تحقیق که ما به‌سوی شما کتابی را نازل کردیم که در آن ذکر شماست» در حدیث شریف به روایت معاویه رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «قطعاً این امر (یعنی خلافت) در قریش است، کسی با آن‌ها در آن کشمکش نمی‌کند جز این که خداوند متعال او را بر چهره‌اش در آتش می‌افکند تا آن‌گاه که (قریش) دین را برپا دارند». به قولی: معنای آیه این است: قرآن یادآوری‌ای برای تو و قوم توست که به‌وسیله آن امور دین را به‌یاد آورده و بدان عمل می‌کنید «و به‌زودی پرسیده خواهید شد» از این شرفی که خداوند عَزَّ وَجَلَّ برای شما قرار داده‌است. یا به‌زودی از اقامه احکام قرآن و عمل به آن که بر شما لازم است، مورد پرسش قرار خواهید گرفت. قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که قرآن برای هر کسی که به آن عمل کند، شرف بزرگی است، چه آن کس از قریش باشد چه از غیر ایشان آن‌گاه وی به حدیث شریف نقل شده از ابن عباس رضی الله عنه استناد می‌کند که فرمود: رسول خدا ﷺ از سفر جنگی‌ای برگشتند، سپس فاطمه رضی الله عنها را فراخوانده و به وی فرمودند: «یا فاطمة، اشتری نفسک من الله، فإني لا أغني عنك من الله شيئاً». «ای فاطمه! نفس خود را از خداوند متعال خریداری کن زیرا من از جانب او، چیزی را از تو دفع نمی‌توانم کرد». آن حضرت رضی الله عنها مانند این سخن

را به زنان و اهل بیت خویش نیز اعلام کردند، سپس فرمودند: «ما بنو هاشم بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون، ولا قريش بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون، ولا الأنصار بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون. إنما أنتم من رجل وامرأة كجمام الصاع، ليس لأحد علي أحد فضل إلا بالتقوي». «بنی هاشم سزاوارترین مردم به امت من نیستند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من، پرهیزگارانند و نه قریش سزاوارترین مردم به امت من اند، بی گمان سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند و نه انصار سزاوارترین مردم به امت من اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند و نه آزادشدگان از بند بردگی (عجم) سزاوارترین مردم به امت من اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند. جز این نیست که شما همه (در اصل) از یک مرد و زن آفریده شده‌اید و همانند آنچه که بعد از پر شدن پیمانه بر سر آن بالا می‌ایستد (همه باهم برابرید)، کسی را بر کسی هیچ فضیلت و برتری‌ای جز به تقوی نیست».

﴿وَسَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ﴾<sup>(۱۵)</sup>

«و از پیامبران ما که پیش از تو فرستاده‌ایم، جویا شو؛ آیا به جای خدای رحمان، خدایانی را که مورد پرستش قرارگیرند، مقرر داشته‌ایم؟» مراد آیه، پرسیدن رسول خدا ﷺ از پیامبران ﷺ در شب اسراء است، هنگامی که آن حضرت ﷺ با ایشان ملاقات می‌کنند. به قولی معنی این است: از امتهای پیامبرانی که ایشان را به رسالت برانگیخته بودیم بپرس که: آیا ما در دینی از ادیان، به پرستش بتان حکم کرده‌ایم؟ آیا این کار را به یکی از آن امت‌ها اجازه داده‌ایم؟ هدف، استشهاد به اجماع پیامبران ﷺ بر عقیده توحید است، حقیقتی که بر اصالت و قدامت توحید دلالت داشته و نشان می‌دهد که این عقیده، عقیده نودرآمدی نیست.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۱۶)</sup>

«و همانا موسی را با آیات خود به سوی فرعون و ملا او فرستادیم» مراد از «آیات»، معجزات و نشانه‌های نه‌گان‌های است که بیان آن‌ها در سوره «اسراء/ ۱۰۱» گذشت و مراد از «ملا» در اینجا: اشراف و همگی رعایای فرعون - اعم از قبطی‌ها و بنی اسرائیل - اند. هدف از بیان این داستان در اینجا، استشهاد به دعوت موسی ﷺ بر توحید و

یکتاپرستی و در عین حال، دلجویی از پیامبر ﷺ در برابر مخالفت‌ها و آزارهایی است که از قوم خویش می‌بینند «پس گفت» موسی ﷺ «همانا من فرستاده پروردگار عالمیانم» که مرا به سوی شما به رسالت فرستاده است.

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿۱۷﴾﴾

«پس چون آیات ما را برایشان آورد، بناگاه آنان بر آن‌ها خنده زدند» از روی استهزا و تمسخر.

﴿وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۱۸﴾﴾

«و ما هیچ نشان‌های به آنان نمی‌نمودیم مگر این‌که آن از نظیر آن بزرگ‌تر بود» یعنی: هریک از نشانه‌های موسی ﷺ و معجزاتش، بزرگتر و با شکوه‌تر از معجزه ماقبلش بود، با وجود آن‌که معجزه و نشانه قبلی نیز در حد خود بزرگ بود. به قولی دیگر معنی این است: نشانه‌های موسی ﷺ به گونه‌ای بود که چون نشانه دوم به اول ضمیمه می‌شد، بر وضوح و روشنی آن می‌افزود. «و به عذاب گرفتارشان کردیم» یعنی: به سبب این‌که آن‌ها این آیات و نشانه‌ها را دروغ انگاشتند، عذابهایی چون قحطی و طوفان و هجوم سیل ملخ را گریبانگیر آنان کردیم «تا مگر به راه آیند» از کفر به سوی ایمان. اما با این وجود، بازنگشتند و به راه نیامدند.

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهُ السَّاحِرُ الْاُدْعُ لَنَا رَبِّكَ بِمَا عَاهَدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ ﴿۱۹﴾﴾

«و به» موسی ﷺ «گفتند: ای ساحر» آن‌ها دانشمندان را ساحر می‌نامیدند و ساحران را تعظیم و احترام می‌کردند. «پروردگارت را به آنچه با تو عهد کرده برای ما بخوان» یعنی: به آنچه که به ما در مورد عهد پروردگارت با خود خبر داده‌ای - که بر طبق مفاد آن، اگر ما ایمان آوریم، عذاب را از ما دور می‌گرداند - او را برای ما بخوان «زیرا ما راهیافتگانیم» در آینده و به آنچه که آورده‌ای، مؤمن و باورمند خواهیم شد. یعنی: شرط ایمان آوردن ما این است که تو دعا کنی تا عذاب از ما برطرف شود.

﴿فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴿۲۰﴾﴾

«پس چون عذاب را از آنان برداشتیم، بناگاه آنان عهد شکستند» تقدیر سخن چنین است: آن‌گاه موسی ﷺ به بارگاه پروردگار خویش دعا کرد و بر اثر دعای او،

عذاب را از آنان برطرف کردیم پس چون عذاب از آنان برداشته شد، پیمان شکنی کردند و عهدهی را که به موسی علیه السلام داده بودند، شکستند.

﴿وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۵۱﴾﴾

«و فرعون در میان قوم خود ندا در داد» فرعون از گرایش قومش به سوی موسی علیه السلام بیمناک شد پس آن‌ها را گرد آورد و با صدایی بلند در میان‌شان ندا در داد. یا منادی‌ای را دستور داد تا در میان‌شان چنین ندا در دهد: «گفت: ای قوم من! آیا فرمانروایی مصر و این نهرها که از زیر من» یعنی: از زیر کاخ‌های من «روان است از آن من نیست» به طوری که هیچ‌کس در تملک آن‌ها با من کشمکش نمی‌کند و هیچ مخالفی نیست که با من در آن‌ها مخالفت کند؟. مراد از «آن‌ها» رودهای نیل است و مهمترین شاخه‌های رود نیل عبارت بودند از: رود «ملک»، رود «طولون»، رود «دمیاط» و رود «تنیس» و هم اکنون دو شاخه از این رودخانه‌ها مشهور است و آن رود «دمیاط» و رود «رشید» می‌باشد که هر دو دلتای نیل را تشکیل می‌دهند «پس مگر نمی‌بینید؟» این همه اقتدار و شکوه مرا؟ تا از آن به نیرومندی ملک و مکتت و بزرگی قدر و منزلت من و در مقابل؛ به ضعف و ناتوانی موسی از مقاومت با من پی ببرید؟.

﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿۵۲﴾﴾

«بلکه من از این کسی که او خوار است» یعنی: بلکه من از موسی علیه السلام که ضعیف و بی‌مقدار و خوار و فقیر است و هیچ عزت و شکوهی ندارد «و نزدیک نیست که واضح بگوید» سخن را، از آن روی که در زبانش لکنتی است «بهترم» بیان لکنت زبان موسی علیه السلام در سوره «طه/۲۷» گذشت.

﴿فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿۵۳﴾﴾

«پس چرا دستبندهایی زرین بر او فرود آورده نشد؟» یعنی: اگر موسی علیه السلام شخص بزرگی است، چرا به دستبندهایی از زر آراسته نیست؟! این سخن فرعون نمایانگر متأثر بودنش از عادت شاهان است زیرا عادت شاهان چنین بود که چون به پادشاهی می‌رسیدند و تاج‌گذاری می‌شدند، دستبندها و طوقی زرین بر آنان می‌پوشانیدند تا این امر نشانه سیاست و ریاست آنان باشد. «یا چرا همراه او فرشتگان پیوست شده نیامده‌اند؟» اگر او در ادعای خویش راستگوست تا این فرشتگان پیاپی آینده و همراه

شده با وی، او را بر کارش یاری نمایند و برایش به نبوت گواهی دهند؟ بدین گونه بود که آن ملعون، به قومش این وهم و گمان را القا کرد که پیامبران علیهم السلام لابد باید بر شکل و شمایل شاهان ستمگر باشند و فرشتگان نیز گرداگرد ایشان حلقه زده و همراهی شان کنند!!

﴿فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾.

«پس سبک ساخت عقل قوم خویش را و از او اطاعت کردند» یعنی: فرعون آنان را با این سخنان نیرنگ‌بازانه و فریبنده‌اش، به سبکی جهل و نادانی واداشت و آنان نیز فرمان او را اطاعت کرده و سخنش را پذیرفتند و موسی علیه السلام را تکذیب کردند «هرآینه آن‌ها قومی فاسق بودند» یعنی: آن‌ها از دین خداوند جل جلاله خارج بودند. این آیه کریمه، علت اطاعت آنان از فرعون را آشکار می‌کند؛ و آن تهی‌شدنشان از اندیشه و خرد بر اثر نیرنگ فرعون است. البته این روش همه ستمگران در تحمیل فرمانروایی خویش است که مردم را از عقل و خرد و اندیشه تهی می‌کنند و با انواع تبلیغات و شست‌وشوی ذهنی، آنان را از حقایق دور می‌گردانند.

﴿فَلَمَّا عَاسَفُونَا أُنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾.

«و چون ما را به خشم درآوردند» با افراط خود در عصیان و عناد «از آنان انتقام گرفتیم و آنان را همه یکجا غرق کردیم» در دریای سرخ. در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چون خدای تبارک و تعالی را دیدی که به بنده هر چه را که می‌خواهد می‌دهد در حالی که آن بنده بر گناهان خویش پایدار است پس بدان که این امر استدراجی از سوی حق تعالی برای آن بنده است. آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند: ﴿فَلَمَّا عَاسَفُونَا أُنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الزخرف: ۵۵].»

﴿فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ﴾.

«و آنان را پیشرو گردانیدیم» یعنی: فرعونیان را در استحقاق عذاب، برای کفاری که به مانند عمل آنان عمل می‌کنند، مقتدا و پیشوا گردانیدیم «و مثلی برای آیندگان» یعنی: آنان را مایه پند و عبرتی برای آیندگان گردانیدیم. یا آنان را داستان شگفت‌آوری گردانیدیم که آیندگان به آن مثل می‌زنند.



﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُون﴾.

«و هنگامی که مثل زده شد» از سوی کافران «به پسر مریم» در این باره که او به جز خدا ﷻ مورد پرستش قرار گرفت «بناگاه قوم تو از آن سخن بانگ برمی دارند» یعنی: از روی خوشحالی به زدن این مثل، شور و هلهله به پا می کنند.

مفسران در بیان سبب نزول گفته اند: این آیه کریمه درباره ابن زبیری با رسول خدا ﷺ نازل شد زیرا آن گاه که آیه مبارکه ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ﴾ [انبیاء: ۹۸] «شما و آنچه که به جای خداوند می پرستید، هیزم جهنم اید» نازل شد، ابن زبیری به رسول خدا ﷺ گفت: سوگند به پروردگار کعبه که در حجت بر تو غلبه یافتیم! آیا نصاری مسیح را، یهود عزیز را و بنو ملیح، فرشتگان را نمی پرستند؟ پس این آیه بدین معنی است که مسیح و عزیز و فرشتگان نیز هیزم جهنم اند؟! ابن زبیری از این سخنش سخت شادمان شد و مشرکان مکه نیز بانگ شادی برداشتند. پس خدای متعال این آیه کریمه و آیه «انبیاء» را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ [انبیاء: ۱۰۱] «همانا کسانی که از ما در حقشان نیکی مقرر شده است، آنان از آتش دوزخ دور داشته شده اند».

این آیه، نمایانگر نوع دیگری از لجاجت و ستیزه قریش در کفر و عناد و مجادله شان به نارواست و چهار نوع دیگر از کفریات شان در آیات قبل گذشت، که عبارت بود از:

- ۱- آن ها برای حق تعالی از بندگانش جزء (فرزند) قرار دادند.
- ۲- آن ها فرشتگان را که بندگان خدای رحمانند، دختر خواندند.
- ۳- آن ها گفتند: اگر خدا نمی خواست ما بتان را پرستش نمی کردیم.
- ۴- آن ها گفتند: چرا این قرآن بر یکی از بزرگان دو شهر مکه یا طایف، نازل نشده است.

﴿وَقَالُوا ءَأَلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾.

همچنین مشرکان با پیامبر ﷺ مجادله کردند «و گفتند: آیا خدایان ما بهترند» در نزد تو ای محمد ﷺ! «یا عیسی؟» یعنی: اگر قضیه بدین صورت باشد که لزوما هر کسی که جز خدا مورد پرستش قرار گیرد، به آتش دوزخ وارد شود، در این صورت، ما نیز به این که خدایان ما با عیسی و عزیز و فرشتگان در جهنم همراه باشند، راضی

هستیم! «آن مثل را جز از راه جدل برای تو نزدند» یعنی: آن مثل نامربوط در مورد عیسی علیه السلام را برای تو نزدند مگر به خاطر این که با تو به ناروا ستیزه و مجادله کنند زیرا آن‌ها می‌دانند که حرف «ما» در آیه: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ [الأنبياء: ۹۸]، برای غیر عقلا به کار می‌رود بنابراین، آیه کریمه نه شامل عیسی می‌شود و نه شامل عزیز و فرشتگان. از سوی دیگر، آن‌ها با این جدال خود، خواهان حق نیز نبودند زیرا حقیقت در مورد عیسی علیه السلام چیز دیگری غیر از این سفسطه‌هایشان است، چرا که عیسی علیه السلام عقیده توحید را آورد و قوم خویش را نیز با این سخن به آن سفارش کرد و فرمود: «خداوند پروردگار ما، خداوند یگان‌های است» «مائده/۷۲». «بلکه آنان مردمی ستیزه جویند» خصمون: آن‌ها بسیار ستیزه جو و در دشمنی و خصومت، بسیار سرسخت و زیاده‌رو اند.

در حدیث شریف به روایت ابی‌امامه رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ما ضل قوم بعد هدی كانوا علیه إلا أوثوا الجدل، ثم تلا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هذه الآية». «هیچ قومی بعد از هدایتی که بر آن بودند، گمراه نشدند مگر این که جدل و ستیزه جویی در آنان جانشین شد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه کریمه را تلاوت کردند».

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ ﴿۵۹﴾

«عیسی جز بنده‌ای که بر وی انعام کرده‌ایم، نیست» یعنی: عیسی علیه السلام بنده‌ای است که ما با انعام نبوت بر وی، گرامیش داشته و او را مورد اکرام و اعزاز قرار دادیم «و» عیسی علیه السلام نیست مگر کسی که: «او را برای بنی‌اسرائیل مثلی» یعنی: نشانه و عبرتی «ساختیم» که به وسیله او، به قدرت خدای سبحان پی ببرند زیرا عیسی علیه السلام بدون پدر به دنیا آمد همچنین او مردگان را زنده می‌کرد و کور و پیس مادرزاد و هر بیماری را - به اذن الهی - شفا می‌بخشید.

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ﴾ ﴿۶۰﴾

«و اگر بخواهیم، البته به جای شما فرشتگانی در روی زمین که جانشین شما گردند، پدید می‌آوریم» یعنی: اگر می‌خواستیم، شما را نابود کرده و به جای شما فرشتگانی را در روی زمین پدید می‌آوریم که آن را آباد کنند و در آن جانشین شما

باشند. یعنی: بدانید که هرچند حال عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ شگفت آور و عجیب است اما خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ بر آفرینش عجیب تر از آن نیز تواناست.

﴿وَإِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾﴾

«و همانا او» یعنی: عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «نشان‌های برای قیامت است» یعنی: نزول عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از آسمان، از جمله نشانه‌هایی است که قیامت با آن شناخته می‌شود زیرا این نزول، از علائم قیامت است و خدای سبحان قبل از برپایی قیامت او را از آسمان فرود می‌آورد. چنان که خروج دجال نیز از دیگر نشانه‌های قیامت می‌باشد. شایان ذکر است؛ احادیث وارده در باره فرود آمدن عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از آسمان قبل از روز قیامت - که به عنوان امامی عادل و داوری دادستان فرود می‌آید - متواتر می‌باشد از جمله حدیث شریف ذیل به روایت صحیح مسلم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرمودند: «... در اثنایی که مسیح دجال ظهور نموده است، بناگاه خداوند متعال مسیح بن مریم را فرومی‌فرستد و او در محل مناره سپید شرق جامع دمشق فرود می‌آید در حالی که دو جامه رنگ شده به ورس و زعفران پوشیده و دو کف دست خویش را بر بال‌های دو فرشته نهاده است و چون سرش را فرود آورد، از آن قطرات آب می‌چکد و چون آن را بردارد، آب به شکل دانه‌های درشت مروارید از آن فرو می‌لغزد پس هیچ کافری را نرسد که بوی دم عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دریابد مگر این که می‌میرد و نهایت نفوذ دم او تا نهایت برد نگاه اوست آن گاه دجال را می‌جوید تا سرانجام او را در «باب‌الد» درمی‌یابد و به قتلش می‌رساند...».

«پس زنه‌ار در آن تردید نکنید» یعنی: در وقوع قیامت هیچ شک و شبهه‌ای به خود راه ندهید و آن را دروغ نینگارید زیرا قیامت خواه‌ناخواه آمدنی است «و ازمن پیروی کنید» در آنچه که شما را به آن - از یگانه پرستی و نفی شرک - فرمان می‌دهم؛ «این است راه راست» یعنی: آنچه که من شما را به آن امر می‌کنم و شما را به سوی آن می‌خوانم، تنها راه پایدار و مستقیمی است که شما را به حق می‌رساند.

﴿وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٢﴾﴾

«و مبادا شیطان شما را از راه به در برد» یعنی: الحذر! که شیطان راه شما را نزند و به وسوسه‌ها و شبهه‌هایی که در دل‌هایتان فرو می‌افکند؛ فریفته‌تان نسازد و شما را از پیروی من باز ندارد «زیرا او برای شما دشمنی آشکار است» یعنی: او دشمنی با شما را پنهان نمی‌کند و از نمایان کردن آن هیچ پروا و ابایی ندارد.

﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ﴾

«و چون عیسی بیانات» یعنی: معجزات روشن و احکام و شریعت واضح الهی را که همانا انجیل است «آورد، گفت: به راستی برای شما حکمت آوردم» یعنی: برای شما نبوت، یا انجیل را آوردم. به قولی معنی این است: من به شما پیامی را آورده‌ام که بر امور پسندیده ترغیب و از امور زشت و ناپسند باز می‌دارد «و تا برای شما بعضی از آنچه را که در آن اختلاف می‌کنید» از احکام تورات و امور دینی، نه دنیوی «روشن سازم، پس، از خدا پروا دارید» یعنی: از نافرمانی‌های وی بپرهیزید «و از من اطاعت کنید» در آنچه که شما را به آن - از توحید و احکام شرع - امر می‌کنم. این کثیر گفته است: «این معنی که عیسی علیه السلام امور دینی را آورد نه امور دنیوی را، معنایی نیکو است زیرا انبیا علیهم السلام برای بیان کار دنیا مبعوث نشده‌اند به همین جهت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف ذیل که به روایت انس و عائشه رضی الله عنهما نقل شده است، فرموده‌اند: «أنتم أعلم بأمر دنیاکم: شما به امور دنیایتان داناترید».

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾

سپس عیسی علیه السلام در بیان آنچه که مردم را به اطاعت خویش در آن دستور داد، فرمود: «در حقیقت، خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید» یعنی: شما باید در عقیده توحید و عمل به احکام و عبودیت حق تعالی، از من اطاعت کنید «این است راه راست» یعنی: فقط عبادت خدای صلی الله علیه و آله به یگانگی و عمل به شرایع و احکام وی، راه راست و درست است و بس.

﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ إِلِيمٍ﴾

«پس احزاب از میانشان اختلاف کردند» احزاب: گروه‌هایی‌اند که باهم متحزب و همدست شده‌اند. یعنی: گروه‌هایی از میان یهود و نصاری که عیسی علیه السلام به سوی آنان فرستاده شده بود، باهم در کار دین اختلاف کردند «پس ویل» ویل: کلمه عذاب است، یعنی وای: «بر کسانی باد که ستم کردند» از این گروه‌های اختلاف‌کننده. گفتنی است؛ آنان کسانی هستند که به خدای صلی الله علیه و آله شرک ورزیده و به احکام و شرایع وی عمل

نکرده‌اند. آری! وای بر آنان «از عذاب‌روزی دردناک» یعنی: از روزی که عذاب آن دردناک است، که روز قیامت می‌باشد.

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾

«آیا انتظار می‌کشند» این گروه احزاب. هل: حرف استفهام انکاری و مفید نفی است. یعنی: انتظار نمی‌کشند «جز قیامت را که بناگاه به سراغشان آید در حالی که آنان ناآگاه باشند» و هنوز در غفلت بسر برند بدان جهت که سرگرم امور دنیا می‌باشند.

﴿الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾

«دوستان» اخلاء: جمع خلیل؛ به معنای دوست و رفیق است «در آن روز، بعضی دشمن بعضی دیگرند» یعنی: دوستان و رفیقانی که در دنیا با همدیگر بسیار دوست و مشفق بوده‌اند، در روز قیامت باهم دشمن می‌شوند زیرا آن اموری را که در دنیا با یک‌دیگر بر محور آن دوستی و رفاقت می‌کردند، اسباب عذاب خویش می‌یابند، به سبب آن که دوستی آنان در دنیا، بر پایه معصیت استوار بوده است «مگر پرهیزگاران» زیرا پرهیزگاران و تقواییان، در دنیا و آخرت دوست یکدیگرند چنان که در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لو أن رجلین تحابا فی الله، أحدهما بالمشرق والآخر بالمغرب، لجمع الله تعالی یوم القیامة بینهما، یقول: هذا الذی أحببته فی». «اگر دو شخص در راه رضای خدای صلی الله علیه و آله باهم دوستی کنند و یکی از آنها در مشرق باشد و دیگری در مغرب، بی‌گمان خداوند صلی الله علیه و آله روز قیامت آن دو را باهم گرد می‌آورد، می‌فرماید: این همان کسی است که او را در رضای من دوست می‌داشتی».

نقاش در بیان سبب نزول روایت کرده است: این آیه کریمه درباره امیه بن خلف جمحی و عقبه بن ابی معیط نازل شد که باهم بسیار دوست بودند و عقبه با رسول خدا صلی الله علیه و آله همنشینی داشت. پس قریشیان گفتند: عقبه بن ابی معیط از دین خویش برگشته و صائبی شده است و امیه رفیقش به وی گفت: دیدن رویم بر رویت حرام باد اگر نزد محمد نروی و در چهره وی آب دهان نیندازی! و عقبه ملعون چنین کرد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نذر کردند که او را بکشند و در روز بدر او را به بند کشیدند و کشتند. امیه نیز در معرکه کشته شد و این آیه کریمه درباره آنان نازل گردید.

﴿يَعْبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾

«ای بندگان من! امروز نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید» این سخن در روز قیامت، به آن تقوا پیشه‌گانی گفته می‌شود که در راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ و به خاطر کسب رضای وی، باهم پیوند دوستی برقرار کرده بودند و هنگامی که این سخن به ایشان گفته می‌شود، ترس و هراس‌شان از بین می‌رود و اندوه‌شان برطرف می‌شود.

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ﴾

«همان کسانی که به آیات ما ایمان آورده و تسلیم بودند» یعنی: مخاطب جمله:

﴿يَعْبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ﴾ [الزخرف: ۶۸] همه بندگان نیستند بلکه مخاطب آن، فقط

مؤمنان تسلیم‌پذیر مخلص می‌باشند.

﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ﴾

به آنان گفته می‌شود: «شما و همسرانتان به بهشت درآید» مراد از «ازواجکم» زنان مؤمن ایشانند. به قولی: مراد هم‌نشینان همدم ایشان از مؤمنانند. به قولی دیگر: مراد همسران ایشان از حورعین اند «شادمانه» یعنی: با اکرام و اعزاز و با برخورداری از نعمت‌ها به بهشت درآید. به قولی: معنای (تَحْبَرُونَ) این است: در بهشت، از آواز خوانی‌های خوش، متلذذ و برخوردار می‌شوید.

﴿يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصَاحِفٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ

الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

«سینی‌هایی پهن و دراز از زر برآنان می‌گردانند» از غذاهای بهشتی «و» برایشان در بهشت نوشابه‌هایی است که در «کوزه‌هایی» از طلا برایشان می‌گردانند «و در آنجا آنچه دل‌ها آن را بخواهد و دیدگان از دیدن آن‌ها لذت برد، هست» از انواع گوناگون غذاها، نوشابه‌ها و مانند آن‌ها از هر چیزی که دل‌ها در هوای رسیدن به آن است، چشم‌ها از دیدن آن‌ها لذت می‌برد و گوش‌ها از شنیدن آن‌ها به طرب می‌آید «و شما در آن جاودانید» نه می‌میرید و نه از آن بیرون می‌آید. آری! در بهشت غذاها و نوشیدنی‌ها برای بهشتیان با ظروف طلا تقدیم می‌شود اما استعمال ظروف طلا و نقره در دنیا حرام است. چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ابریشم و دیبا را ننوشید و در ظروف طلا و نقره ننوشید و در سینی‌های طلا و نقره غذا نخورید زیرا ظروف طلا و نقره در دنیا برای کافران و

در آخرت برای شماست». در حدیث شریف دیگری به روایت ام سلمه رضی الله عنها آمده است: «کسی که در ظروف طلا و نقره می‌نوشد، جز این نیست که آتش جهنم را در شکم خویش فرو ریخته است». که این دو حدیث - بی هیچ خلاقی - مقتضی تحریم‌اند.

﴿وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۷۲﴾﴾

«و این است همان بهشتی که به پاداش آنچه می‌کردید، میراث یافتید» پس چنان که میراث به وارث می‌رسد، این بهشت نیز به سبب اعمال شایسته‌ای که در دنیا انجام می‌دادید، به شما رسیده است. در حدیث شریف آمده است: «هریک از دوزخیان - برای این که درد و دریغ در وجود وی برانگیخته شود - منزل خویش را در بهشت می‌بیند آن گاه (به حسرت) می‌گوید: اگر خداوند مرا هدایت می‌کرد، از متقیان می‌بودم و هر یک از اهل بهشت منزل خویش را از دوزخ می‌بیند سپس می‌گوید: اگر خدای عز و جل هدایت‌مان نمی‌کرد، ما راه یافته نبودیم. پس این برایش شکر است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ کسی نیست مگر این که منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد پس کافر منزل مؤمن را از وی در دوزخ میراث می‌برد و مؤمن از کافر منزل وی را در بهشت و این است تفسیر فرموده باری تعالی: ﴿وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۷۲﴾﴾ [الزخرف: ۷۲]».

﴿لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۷۳﴾﴾

«در آنجا برای شما میوه‌هایی بسیار است» یعنی: برای شما بهشتیان در بهشت بجز غذاها و نوشیدنی‌ها - میوه‌هایی بسیار با انواع و اصناف گوناگون است «که از آن‌ها می‌خورید» یعنی: بعضی از آن‌ها را می‌خورید زیرا از یک طرف چنان بسیار و همیشگی‌اند که از آن‌ها چیزی کم نمی‌شود و از سوی دیگر، هر آنچه خورده می‌شود، بی‌درنگ عوض آن آماده می‌گردد.

﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿۷۴﴾ لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿۷۵﴾﴾

«بی‌گمان، مجرمان» یعنی: مرتکبان جرایم کفری «در عذاب دوزخ ماندگارند» و عذاب به‌طور ابدی از آنان قطع نمی‌شود. همچنین این «عذاب» اندک لحظه‌ای «از آنان تخفیف نمی‌یابد» تا از آن آسایش یابند و لختی استراحت کنند «و آن‌ها در آنجا نومیدند» مبلسون: از ابلاس است و آن اندوه ناشی از شدت یأس و ناامیدی می‌باشد که عادتاً سکوت و خاموشی با آن همراه است.

﴿وَمَا ظَلَمْنَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ﴾

«و ما برآنان ستم نکردیم» یعنی: ما مجرمان را بی‌گناه عذاب نکردیم و نه هم افزون بر عذابی که مستحق آنند «بلکه خود ستمکار بودند» در حق خویش، به سبب گناهایی که انجام دادند.

﴿وَنَادُوا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَنكُوثُونَ﴾

«و ندا در دهند که: ای مالک» یعنی: مجرمان دوزخی در دوزخ، مالک (خازن و نگهبان) دوزخ را چنین ندا می‌دهند؛ «بگو: پروردگارت بر ما حکم کند» به مرگ و کار ما را یکسره نماید. پس آن‌ها به وسیله مالک (خازن و نگهبان) دوزخ، به‌خداى سبحان متوسل می‌شوند تا از او بخواهد که آنان را بمیراند تا از عذاب راحت شوند. «مالک»، نام خازن دوزخ و «رضوان» نام خازن بهشت است. محققان گفته‌اند: خازن دوزخ را از آن روی «مالک» نامیدند؛ که ملک و دارایی، علقه و وابستگی‌ای است و تعلق خود، از اسباب ورود به دوزخ می‌باشد چنان که دلیل نامگذاری خازن بهشت به «رضوان» این است که: رضا به حکم خداوند ﷻ، سبب هر نوع راحت و سعادت و همه‌گونه صلاح و فلاح می‌باشد.

مالک دوزخ «پاسخ می‌دهد» به مجرمان «همانا شما ماندگارید» در عذاب به‌طور همیشه و شما را - با مرگ یا غیر آن - از دوزخ نجاتی نیست.

﴿لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ﴾

«قطعا» ای اهل مکه! «حق را برایتان آوردیم» یعنی: پیامبر خویش را به سوی شما فرستادیم و بر شما کتاب فرود آوردیم و پیامبر ما شما را به سوی حق دعوت کرد؛ «لیکن بیشتر شما حق را ناخواهان هستید» و آن را نمی‌پذیرید. یا این آیه کریمه نیز حکایت سخنان فرشته نگهبان دوزخ است. یعنی: ما فرشتگان در دنیا حق را به شما مجرمان بیان کردیم ولی شما آن را نپذیرفتید.

﴿أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ﴾

«آیا بر کاری ابرام ورزیده‌اند؟» یعنی: آیا علیه پیامبر اکرم ﷺ به نیرنگ و توطئه‌ای مصمم گشته، عزم خویش را بر آن جزم کرده و آن را سازمان داده‌اند و فقط به ناخوش داشتن وی بسنده نکرده‌اند؟ «ما نیز ابرام می‌ورزیم» و در نابودی و مجازاتشان، تدبیری استوار برایشان می‌سنجیم.



مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره توطئه‌ای که سران قریش علیه جان رسول اکرم ﷺ در دارالندوه اندیشیدند، نازل شد.

﴿أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾

«آیا می‌پندارند که ما راز و نجوایشان را نمی‌شنویم؟» یعنی: رازهایی را که مشرکان به طور پنهانی و در مکان‌های خلوت باهم مطرح می‌کنند و درگوشی‌ها و نجوایی که در میان خویش می‌نمایند؟ «چرا؛ می‌شنویم» و می‌دانیم آن رازهارا «و فرستادگان ما پیش آنان می‌نویسند» یعنی: فرشتگان نویسنده‌ای که بدیشان موظف هستند، نیز تمام گفتار و کردارشان را می‌نویسند.

ابن جریر طبری از محمد بن کعب قرظی در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که گفت: سه نفر در بین کعبه و پرده‌های آن نشسته بودند، دو نفر آن‌ها قریشی بودند و یک تن ثقفی، یا دو نفر آن‌ها ثقفی و یک تن قریشی بود. در این اثنا یکی از آن میان گفت: آیا فکر می‌کنید که خداوند سخنان ما را می‌شنود؟ دیگری در پاسخ وی گفت: اگر بلند سخن بگویید می‌شنود و اگر آهسته سخن بگویید، نمی‌شنود! بدین سبب خدای متعال این آیه کریمه را نازل گردانید.

﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَبِيدِ﴾

«بگو» ای محمد ﷺ! «اگر بر فرض برای خدای رحمان فرزندی بود، من نخستین پرستندگان بودم» یعنی: در آن صورت، من این فرزند پنداری‌ای را که شما به خداوند ﷻ نسبت می‌دهید، به عنوان تعظیم پدرش می‌پرستیدم ولی ثابت و مسلم است که باری تعالی فرزندی ندارد و مستحیل است که او فرزندی داشته باشد. یا معنی این است: اگر فرض بر آن باشد که خدای سبحان فرزندی داشته باشد، باز هم من خدای سبحان را می‌پرستم زیرا من بنده‌ای فرمانبردار از بندگانش هستم.

﴿سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾

«پروردگار آسمان‌ها و زمین، صاحب عرش، از آنچه می‌گویند» یعنی: از این دروغی که در مورد داشتن فرزند بر وی افترا می‌بندند و هرگز این نسبت سزاوار جناب وی نیست؛ «منزه است» و ساحت قدسی وی از این بهتان مبراست. عرش: آفریده‌ای است عظیم که از آسمان‌ها و زمین بزرگتر می‌باشد و خدا به کیفیت آن داناتر است.

﴿فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾<sup>(۸۳)</sup>

«پس آنان را رهاکن تا ژاژخایی و بازیگوشی کنند» یعنی: آنان را رهاکن تا در بیهوده گویی‌های خویش فرو روند و در دنیای خویش سرگرم باشند «تا به دیدار آن روزشان که بدان وعده داده می‌شوند، برسند» و آن روز، روز قیامت است و به زودی خواهند دانست که سرنوشت و سرانجام حال و منوال‌شان در آن روز، چگونه خواهد بود.

﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾<sup>(۸۴)</sup>

«و اوست که هم در آسمان خداست و هم در زمین خداست» یعنی: باری تعالی ذاتی است که هم در آسمان‌ها معبود آسمانیان و هم در زمین معبود زمینیان است. یا: او هم در آسمان مستحق و شایسته عبادت است و هم در زمین. قتاده در معنای آن می‌گوید: «او هم در آسمان پرستش می‌شود و هم در زمین». البته حق تعالی با الوهیت و ربوبیت در آسمان‌ها و زمین، بر آن‌ها مسلط است نه این که در آن‌ها مستقر باشد چنان که امام رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: «این آیه کریمه از روشن‌ترین دلایل بر این حقیقت است که خداوند متعال در آسمان مستقر نیست؛ زیرا او در این آیه کریمه بیان داشته است که نسبتش به سوی آسمان در امر الوهیت، همچون نسبتش به سوی زمین است پس هرگاه او خدای زمین است و در آن مستقر نیست؛ پس همین‌گونه واجب است که او - که خدای آسمان است - در آسمان نیز مستقر نباشد زیرا نسبت الوهیت وی به هر یک از آسمان و زمین، نسبتی متساوی است»<sup>۱</sup>.

«و هموست حکیم علیم» یعنی: او بسیار با حکمت و بسیار داناست و این دو وصف، خود دو دلیل استحقاق وی برای عبادت‌اند.

﴿وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ

تُرْجَعُونَ﴾<sup>(۸۵)</sup>

۱- این تفسیر صحیح نیست، بلکه خداوند سبحان بر روی عرشش در آسمان می‌باشد، آنچنانکه آیات واحادیث بسیار زیادی موید این امر می‌باشد، مانند: ﴿عَائِمَتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ﴾ [الملک: ۱۶]، و همچنین حدیث وارد شده از پیامبر که از آن دختری که به دست یهودی کشته شده بود سوال کرد: خداوند کجاست، دختر بچه گفت: در آسمان، سپس پیامبر حکم به اسلام آن دختر بچه کرد.

تفسیر صحیح این آیه چنین است: خداوند سبحان، پروردگار و معبود مخلوقاتش در آسمان و پروردگار و معبود مخلوقاتش در زمین است.

«و بسیار با برکت است کسی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست از آن اوست» برکت: بسیاری خیر است. مراد از: ﴿وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ عبارت است از: آنچه که در میان آسمان‌ها و زمین از فضا و هوا و موجودات و جانداران وجود دارد «و علم قیامت» یعنی: آگاهی از وقت برپایی قیامت «پیش اوست و به سوی او برگردانیده می‌شوید» پس او هرکس را به آنچه که مستحق آن است - از خیر یا شر- جزا می‌دهد.

﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۸۶)</sup>  
 «و کسانی که کافران به جز او به پرستش می‌خوانند، دارای شفاعت نیستند» یعنی: بتان و همه کسانی که به جز خدای سبحان مورد پرستش قرار می‌گیرند، نزد خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ از حق شفاعت برخوردار نیستند پس پندار پرستشگران آنها در این مورد که آنها نزد خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ برایشان شفاعت می‌کنند، پنداری نادرست است «مگر آن کسانی که به حق گواهی داده باشند» یعنی: به کلمه توحید گواهی داده باشند «در حالی که می‌دانند» یعنی: در حالی که آن گواهی‌دهندگان به کلمه توحید، بر گواهی‌ای که داده‌اند، علم و آگاهی دارند، از حق شفاعت برخوردار می‌باشند؛ در صورتی که خداوند تبارک و تعالی برایشان اذن شفاعت دهد.

﴿وَلِينَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾<sup>(۸۷)</sup>

«و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آنها را آفریده؟ مسلماً خواهند گفت: الله» یعنی: مشرکان مکه به این حقیقت که آفریننده‌شان الله جَلَّ جَلَّالَهُ است، اقرار و اعتراف می‌کردند و به انکار این حقیقت قادر نبودند «پس از کجا باز گردانیده می‌شوند؟» یعنی: پس چگونه به بیراهه رفته و از عبادت الله جَلَّ جَلَّالَهُ به سوی عبادت دیگران برگردانیده می‌شوند و چگونه با وجود چنین اعترافی، از این عبادت برمی‌گردند؟ شکی نیست که این کارشان، نمایانگر منت‌های جهل و بی‌خردیشان می‌باشد.

﴿وَلِينَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾<sup>(۸۷)</sup>

«و» علم و آگاهی قیامت و نیز علم: «این سخن او» یعنی: علم این سخن محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که می‌گوید: «پروردگارا! هرآینه اینان» که تو مرا به سویشان فرستاده‌ای «قومی هستند که ایمان نمی‌آورند» نزد خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ است. یعنی: خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ، شکایت پیامبر خویش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد رویگردانی قومش از دعوت و پافشاری و عنادشان بر کفر را می‌شنود و این سخن پیامبرش بر او مخفی نیست.

﴿فَأَصْفَحَ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَّمَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾

«پس از آنان اعراض کن» یعنی: از آنچه می‌گویند و از آنچه که تو را به آن از جادوگری و کاهن بودن - متهم می‌کنند، اعراض کن و درگذر؛ بسان در گذشتن کسی که در صدد انتقام کشیدن است، نه این که از کارشان راضی باشی و بر دعوت خود شکیبایی و پایداری کن تا سپس که فرمان ما در رسد «و بگو: سلام» یعنی: کار من با شما تا مدتی مسالمت و متارکه است «پس زودا که بدانند» فرجام نامیمونی را که در انتظارشان است. گفتنی است که این تهدیدی بزرگ از سوی خدای عَلِيمٌ برای کفار و وعده‌ای ضمنی به پیروزی اسلام و مسلمین بر آنهاست.

## سوره دخان

مکی است و دارای (۵۹) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره را از آن روی «دخان» نامیدند که مشرکان زمان پیامبر ﷺ در آن به قحطی و خشکسالی ای تهدید می‌شوند که شخص گرسنه را چنان بی‌رمق می‌گرداند که از شدت گرسنگی، گویی در فضا دودی را می‌بیند. همچنین این سوره، متضمن تهدید نسل‌های بعدی به ظهور دودی در آسمان به مدت چهل روز است، که ظهور این دود، نشان‌های از نشانه‌های قیامت می‌باشد.

محور این سوره، بیان سه اصل توحید، نبوت و معاد است و با فواصل کوتاه و نزدیک به هم و تصاویر و تابلوهای تکان دهنده خود، گویی پتک‌های کوبنده‌ای است که بر قلب‌های غافل و بسته فرود می‌آید.

﴿حَمَّ ۱﴾ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾

خوانده می‌شود: «حاء، میم» با مد در میم. و این دو حرف، از حروف مقطعه است. «سوگند به کتاب مبین» یعنی سوگند به قرآنی که خود واضح است و برای تمام نیازمندی‌های دینی و دنیوی نیز بیان روشنی دارد. تفسیر نظیر این آیه، درسوره‌های قبل نیز گذشت.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبْرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿۳﴾﴾

جواب قسم در آیه قبل این است که: «ما آن را» یعنی: قرآن را «در شبی مبارک» و فرخنده «نازل کردیم» که شب قدر است و نزول قرآن در آن آغاز شده است. یا در آن شب، قرآن به‌طور کامل از لوح محفوظ به آسمان دنیا در «بیت‌العزه» نازل شده است. البته برکت و فرخنده‌گی شب قدر به دلیل آن است که نزول قرآن سبب منافع دینی و دنیوی است چنان که در آن شب، خیر و برکت نازل می‌شود و دعا مستجاب می‌گردد. «هرآینه ما بیم‌دهنده بودیم» یعنی: قرآن را نازل کردیم تا به وسیله آن، بشر را از فروافتادن در شرک و معاصی، بیم و هشدار دهیم. قتاده می‌گوید: قرآن تماما در شب قدر از ام‌الکتاب (کتاب مادر) که لوح محفوظ است، به «بیت‌العزه» که در آسمان

دنیاست نازل شد سپس خدای سبحان آن را در طول مدت بیست و سه سال، در روز و شب بر پیامبر خویش حضرت محمد ﷺ فرود آورد.

﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾

«در آن» یعنی: در شب قدر «هر کار استواری فیصله می‌یابد» یفرق: فیصله می‌یابد، بیان می‌گردد و نوشته می‌شود. امرحکیم: عبارت از کار محکم و استوار است، از آن روی که خدای سبحان در آن شب هر چه را که در یکسال بعد روی می‌دهد - اعم از زندگی و مرگ، توانگری و فقر، خیر و شر و غیره - همه را می‌نویسد. چنین گفته‌اند مجاهد، قتاده و حسن. البته حکمت و مناسبت نزول قرآن در شب قدر این است که: نزول قرآن از شریف‌ترین امور حکمت آمیز می‌باشد و این شب نیز شبی است که هر امر استوار و محکمی در آن فیصله می‌یابد. ابن کثیر می‌گوید: «هر که گفته است که شب قدر، شب نیمه شعبان است، قطعاً از طلب آن دورمانده است زیرا نص قرآن بر این امر صراحت دارد که این شب در رمضان می‌باشد».

﴿أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ﴾

«امری است از نزد ما» یعنی: خدای سبحان قرآن را درحالی فرود آورد که متضمن وحی و شریعت اوست. امر: در اینجا به معنی وحی است. «هرآینه ما فرستنده بودیم» یعنی: ما بدین جهت این هشدارها را نازل کردیم که فرستادن پیامبران ﷺ به سوی بندگان، سنت ماست پس این ماییم که پیامبران و از جمله پیامبر خاتم ﷺ را فرستادیم.

﴿رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾

«رحمتی از سوی پروردگار توست» یعنی: ما با فرستادن پیامبران ﷺ به سوی بشر، در واقع فرستنده رحمت بر آنها بودیم «بی‌گمان او شنوای داناست» خداوند ﷻ شنوای سخنان بندگان است و به احوال‌شان و به آنچه که مورد نیازشان است، داناست پس با توجه به همین نیازهایشان بود که پیامبران ﷺ را به عنوان رحمتی از سوی خود به‌سویشان فرستاد.

﴿رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنْتُمْ مُوقِنِينَ﴾

«پروردگار آسمان‌ها و زمین است و آنچه میان آن دو است اگر یقین دارید» به این حقیقت. و چنان که گفتیم، مشرکان مکه به این حقیقت اقرار و اعتراف داشتند.

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾

بعد از اثبات ربوبیت خویش در آیه (۷)، اکنون حق تعالی در این آیه کریمه، به اثبات وحدانیت و قدرت خویش می‌پردازد: «خدایی جز او نیست، او زنده می‌کند و می‌میراند». سپس یک بار دیگر مخصوصاً بر ربوبیت خویش برای بشر، تأکید می‌گذارد تا به این حقیقت توجه داده باشد که فقط او شایسته و سزاوار پرستش است نه دیگران: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست».

﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾

«ولی نه، آن‌ها» یعنی: کافران «در شکی هستند» در باره توحید و رستاخیز. «بازی می‌کنند» در این اقرار خویش که خداوند عَلَّامُ الْغُيُوبِ آفریننده آنان و آفریننده سایر مخلوقات است. یعنی: این اقرارشان، آمیخته با غفلت و بازی و تمسخر است.

﴿فَأَرْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ﴾

«پس منتظر باش» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای آنان «روزی را که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد» به قولی: این دود از نشانه‌های قیامت است که چهل روز در زمین باقی می‌ماند. علمای عصرجدید نیز تأکید می‌کنند که در پایان کار جهان، انرژی خورشید ضعیف شده و غبار اتمی یا غیر آن، مانند دودی در فضا ظاهر می‌شود که فضا را تاریک می‌کند. این دود - چنان که در آیه بعد می‌آید و در احادیث رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز آمده است - فراگیر است.

به قولی دیگر: ظهور این دود، پدیده‌ای بوده که رخ داده و گذشته است و آن، کنایه از قحطی‌ای بود که بر اثر دعای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر قریش نازل شد به طوری که چشمان آن‌ها از فرط گرسنگی چنان تیره و تار شده بود که میان آسمان و زمین را سیاه و دودآلود می‌دیدند. روایت بخاری و مسلم و دیگران در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نیز مؤید این معنی است: چون قریش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نافرمانی کرده و با ایشان دشمنی ورزیدند و در پذیرش اسلام به سستی گراییدند و کار عناد و ستیزه آنان بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخت دشوار آمد، آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین دعا کردند: «اللَّهُمَّ أَعْنِي عَلَيْهِمْ بِسَبْعِ كَسْبِيعِ يَوْسُفَ». «بارخدا! مرا بر آنان به هفت سال قحطی - مانند سال‌های یوسف - یاری کن». پس بر اثر دعای آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قریش گرفتار قحطی و دشواری سختی شدند تا بدانجا که از فرط گرسنگی استخوان‌ها را نیز

خوردند و اثر این گرسنگی چنان شدید بود که چون انسان به سوی آسمان می‌نگریست، میان آسمان و زمین را به شکل دود، سیاه می‌دید پس خداوند متعال نازل فرمود: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ﴾ [الدخان: ۱۰] پس در بحبوحه این بلا بود که آنان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! از خداوند برای قبیله مضر باران بخواه زیرا مضر از قحطی به هلاکت رسیدند! آن‌گاه رسول خدا ﷺ برایشان باران طلبیدند و باران نازل شد.

﴿يَعْتَشَى النَّاسُ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

«که مردم را فرومی‌گیرد» یعنی: آن دود همه مردم را در بر گرفته و از هر جهت بر آنان احاطه می‌کند «این است عذاب دردناک» یعنی: آن‌ها در هنگام گرفتار شدن در قحطی می‌گویند: این عذابی است دردناک! یا خداوند ﷻ این سخن را برایشان می‌گوید. ابن کثیر آرای مختلف درباره «دخان» را نقل کرده و در پایان چنین نتیجه می‌گیرد: این قول که «دخان» از نشانه‌هایی است که ما باید ظهور آن را قبل از وقوع قیامت انتظار بکشیم، قوی‌تر است. سپس او در این باره احادیثی را نقل می‌کند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت حذیفه بن اسید غفاری رضی الله عنه است که فرمود: رسول خدا ﷺ از عرفه بر ما فرود آمدند و درحالی که ما مشغول مذاکره درباره قیامت بودیم، فرمودند: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌گاه که شما ده نشانه را نبینید:

۱- طلوع خورشید را از مغرب آن.

۲- ظهور دخان.

۳- ظهور دابه الارض.

۴- خروج یاجوج و ماجوج.

۵- نزول عیسی بن مریم (علیهما السلام).

۶- خروج دجال.

۷- وقوع سه خسوف: خسوفی در مشرق.

۸- خسوفی در مغرب.

۹- خسوفی در جزیره العرب.

۱۰- آتشی که از قعر سرزمین عدن بیرون می‌آید و همه مردم را می‌میراند و هر

جا که شب بگذرانند، با آنان شب می‌گذراند و هر جا که در ظهر بخوابند،



همراهشان می‌باشد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «... مؤمن از آن دود، دچار عارضه‌ای شبیه زکام می‌شود اما کافر را چنان فرو می‌گیرد که در اثر آن، بدن وی باد کرده و متورم می‌شود...».

﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿۱۲﴾﴾

«می‌گویند: پروردگارا! این عذاب را از ما دور کن» که اگر عذاب را از ما دور کنی «هرآینه ما مؤمن می‌شویم» روایت شده است که مشرکان قریش نزد رسول اکرم ﷺ آمده و گفتند: اگر خداوند این عذاب را از ما دور گرداند، ما مسلمان می‌شویم. مراد از عذاب؛ گرسنگی‌ای بود که به سبب آن این دود را می‌دیدند.

﴿إِنِّي لَهُمُ اللَّذِي كَرِيٌّ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿۱۳﴾﴾

«آنان چگونه پند می‌گیرند» از عذابی که بر سر آنان فرود آمده‌است؛ «و» حال آن که «به‌یقین برای آنان پیامبری روشن‌گر آمده‌است؟» که هر آنچه را از کار دین نیازمند آن هستند، برایشان بیان می‌کند؟.

﴿ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ ﴿۱۴﴾﴾

«پس، از او روی برتافتند» یعنی: از پیامبر ﷺ روی گردانیدند «و گفتند: او تعلیم یافته‌ای دیوانه‌است» یعنی: بشری قرآن را به او تعلیم داده و او دیوانه‌است. پس چگونه آنان با وصف چنین پندارها و سخنان یاه‌ای، متذکر می‌شوند و از کجا بر سر عقل می‌آیند؟!

﴿إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿۱۵﴾﴾

«ما این عذاب را اندکی دور می‌کنیم» یعنی: ما به زودی به سبب دعای پیامبر خویش ﷺ اندک زمانی عذاب را از شما مشرکان دور می‌کنیم و این زمان اندک، مدت باقی‌مانده از عمرتان است «ولی شما در حقیقت باز می‌گردید» به سوی شرکی که بر آن بوده‌اید. و چنین هم شد زیرا به مجرد این‌که عذاب از آنان دور شد؛ به کفر و عناد خویش بازگشتند.

﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿۱۶﴾﴾

«روزی که آنان را به گرفتن بزرگ» یعنی: به سختی و با قوت «فرو می‌گیریم، ما انتقام گیرنده‌ایم» گفته شده: مراد از این روز، روز بدر است زیرا چون مشرکان مکه بعد از برطرف شدن عذاب، مجدداً به راه تکذیب و کفر بازگشتند؛ خدای ﷻ از آنان در بدر

انتقام گرفت. به قولی دیگر: مراد عذاب دوزخ است. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «نظر ابن مسعود این است که مراد از (بطشه الکبری) روز بدر است اما من می گویم که مراد از این روز، روز قیامت است». ابن کثیر نیز قول ابن عباس رضی الله عنه را ترجیح داده است.

﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿٧﴾﴾

«و به یقین ما پیش از آنان» یعنی: پیش از این گروه کافر «قوم فرعون را آزمودیم» یعنی: پیامبران خویش را به سوی آنان فرستادیم و پیامبران ما آنان را به سوی شریعت ما فراخواندند اما آن‌ها ایشان را تکذیب کردند. یا مراد این است: ما ارزاق را از روی آزمایش بر قوم فرعون توسعه دادیم اما آن‌ها سر به طغیان برداشته و تجاوز پیشه کردند «و پیامبری گرامی برایشان آمد» یعنی: موسی علیه السلام که هم نزد خدای عز و جل گرامی، هم در میان قوم خویش گرامی و هم در ذاتش گرامی بود «که» به آنان گفت:

﴿أَنْ أَدْوَأُ إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيَّ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾﴾

«بندگان خدا را به من بسپارید» یعنی: بنی اسرائیل را همراه من بفرستید و آن‌ها را به من سپرده از عذاب و شکنجه رهایشان کنید «زیرا من برای شما پیامبری امین هستم» بر رسالت پروردگارم و بر آنچه که به شما ابلاغ می‌کنم پس به خیانت متهم نیستم.

﴿وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَىٰ اللَّهِ إِلَيَّ ءَاتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٩﴾﴾

«و بر خدا برتری نجوید» یعنی: بر خداوند عز و جل تکبر و گردنکشی نوزید؛ به این که خود را از طاعت وی و پیروی پیامبرانش برتر بیندارید «هر آینه من آورنده برهانی آشکار برای شما هستم» که شما را هیچ راهی بر انکار آن نیست، این برهان آشکار عبارت است از: معجزه عصا، ید بیضا و سایر معجزات نهگانه من.

﴿وَإِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُونِي ﴿٢٠﴾﴾

«و هرآینه من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از این که مرا سنگباران کنید» آن‌ها موسی علیه السلام را تهدید کرده بودند که با سنگسار او را می‌کشند پس او از آزارشان به خدای منان پناه برد.

﴿وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَأَعَزِّلُونِي ﴿٢١﴾﴾

«و اگر به من ایمان نمی‌آورید پس از من کناره گیرید» یعنی: اگر مرا تصدیق نمی‌کنید و به نبوت من اقرار نمی‌نمایید؛ پس مرا واگذارید و با آزار و اذیت متعرض من نشوید تا آن‌گاه که خداوند ﷻ میان من و شما داوری کند.

﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ ﴿۲۲﴾ فَأَسْرَبَ بَعَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ ﴿۲۳﴾﴾

«پس» موسی علیه السلام «به درگاه پروردگارش ندا در داد که: اینان قومی مجرم هستند» و در این هنگام بود که خداوند متعال به او فرمان داد تا بنی‌اسرائیل را بدون اجازه و مشورت فرعون، از میانشان بیرون ببرد؛ «پس گفتیم: بندگانم را شبانه‌بیر» و به این ترتیب، دعای موسی علیه السلام را اجابت کردیم. آری! آن‌ها را شبانه‌بیر؛ «زیرا شما مورد تعقیب واقع می‌شوید» یعنی: من چنان تدبیری سازمان داده‌ام که فرعون و لشکریانش شما را دنبال کنند آن‌گاه شما را نجات داده و فرعون و کسانش را غرق می‌کنم.

﴿وَأَتْرِكُ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ ﴿۲۴﴾﴾

«و دریا را که آرام است» یعنی: ساکن و بی‌حرکت و گشاده و باز است «پشت سر بگذار» یعنی: دریا را بر همان شکلی که بعد از گذشتنت از آن قرار دارد، واگذار و با عصایت بر آن نزن که راه‌های خشک شده آن واپس به‌هم آید. این بدان جهت بود که چون موسی علیه السلام و بنی‌اسرائیل از دریای سرخ گذشتند، موسی علیه السلام خواست تا آن را با عصای خویش بزند که دریا مجدداً به حال اصلی خویش برگردد تا میان آنان و فرعون حایل شود و در نتیجه، فرعون و لشکریانش نتوانند به آنان برسند اما خداوند ﷻ به او دستور داد که دریا را همان‌طور آرمیده و ساکن به حالش بگذارد تا فرعون به تصور این‌که دریا خشک است، به دریا درآید و گرفتار بلا شود. مجاهد در معنای آن می‌گوید: «دریا را همچنان با راه‌های خشک شده آن باقی گذار تا فرعون و قومش با اطمینان وارد آن شوند و چون همه آن‌ها به آن وارد شدند آن‌گاه ما دریا را به هم می‌آوریم که همه غرق شوند». «زیرا آنان سپاهی غرق‌شدنی هستند» خدای سبحان این خبر را به موسی علیه السلام داد تا دلش آرام گیرد و اضطرابش از بین برود.

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿۲۵﴾ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿۲۶﴾﴾

«چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌سارانی بعد از خود برجای گذاشتند» آن فرعونیان غرق شده «و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو» و تالارهای آراسته.

﴿وَنِعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِينَ﴾

«و نعمتی» یعنی: اموال و اسباب رفاه و مکنّت گسترده‌ای «که در آن خوش و خرم بودند» و در آسایش و ناز و انبساط به سر می‌بردند. فاکه: کسی است که از انواع لذتها بهره‌مند است، چون کسی که از انواع میوه‌ها برخوردار می‌باشد. به قرائتی: «فکاهین» خوانده شده، یعنی: فرعونیان در آن نعمت، مغرور و سرمست و گردنکش بودند.

﴿كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾

«این چنین بود» کار عذاب و درگرفت ما «و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم» یعنی: به هلاکت‌شان رساندیم و آن همه نعمت و خرمی و برخورداری را از آنان سلب کرده و آنها را به بنی اسرائیل باقی گذاشتیم.

﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ﴾

«پس آسمان و زمین بر آنان گریه نکردند» زیرا آنها بر روی زمین کار شایسته‌ای نمی‌کردند که زمین به سبب آن بر آنان بگرید و از سوی دیگر، هیچ عمل نیک و پاکیزه‌ای برایشان به آسمان نیز بالا نرفته بود که آسمان به سبب آن بر آنان بگرید لذا نه اهل آسمان (فرشتگان) بر آنان گریستند و نه مردم زمین. و چون شخص مهم و بزرگی بمیرد، اعراب در توصیف بزرگسازي درگذشت وی می‌گویند: «بکت علیه السماء والأرض، وبکته الريح وأظلمت له الشمس». «آسمان و زمین و باد بر او گریستند و خورشید بر درگذشت وی تاریک شد». در حدیث شریف آمده است: «ما من مؤمن مات في غربته غابت فيها بواکيه إلا بکت علیه السماء والأرض». «هیچ مؤمنی نیست که در غربت - آنجا که گریندگان وی غایبند - بمیرد؛ مگر این که آسمان و زمین بر او می‌گریند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما من عبد إلا وله في السماء بابان، باب يخرج منه رزقه وباب يدخل منه عمله وكلامه، فإذا مات فقدها وبکیا علیه». «هیچ بنده‌ای نیست مگر این که برایش در آسمان دو در است: دری که از آن روزی وی بیرون می‌آید و دری که از آن عمل و سخن وی داخل می‌شود پس چون بمیرد؛ آن دو در، وی را گم می‌کنند و بر او می‌گریند». سپس رسول خدا ﷺ این آیه کریمه را تلاوت کردند. و از سیاق حدیث برمی‌آید که مراد، بندگان مؤمن‌اند.

مجاهد می‌گوید: «هیچ مؤمنی نمی‌میرد، جز این که آسمان و زمین چهل بامداد بر او می‌گریند. راوی می‌گوید: از مجاهد پرسیدم: آیا زمین می‌گرید؟ گفت: آیا تعجب

می‌کنی؟ چرا زمین بر بنده‌ای که آن را با رکوع و سجده خویش آباد می‌کرد، نگرید؟ و چرا آسمان بر بنده‌ای که تکبیر و تسبیح وی در آسمان، زمزمه‌ای مانند آواز زنبور عسل داشت، نگرید؟».

پس مراد آیه این است که بر نابودی فرعون و قومش هیچ تأسف و اندوهی نیست، بر خلاف مؤمنان که با مرگ‌شان، جای نماز خواندن‌شان از زمین و محل عروج و صعود اعمال‌شان از آسمان، برای‌شان می‌گردد. همچنین احتمال دارد مراد آیه این باشد که: کافر گردنکش و مغرور و متکبر، هیچ چیز را در دنیا به اندازه نفس خود بزرگ نمی‌بیند زیرا نفس وی بزرگ‌ترین چیز در چشم وی است لذا خداوند عَلَّمَ در این آیه کریمه از این واقعیت خبر می‌دهد که کافران گردنکشی مانند فرعون و فرعونیان نابود شدند و هیچ اتفاقی هم نیفتاد بلکه کار و بار دنیا همچنان است که بود.

«و مهلت یافته نبودند» که عذاب از آنان به تأخیر افتد بلکه عذاب به طور عاجل بر آنان فرستاده شد، به سبب شدت عناد و افراط‌شان در کفر.

﴿وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿٣٢﴾ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِّنَ

الْمُسْرِفِينَ ﴿٣٣﴾﴾

«و به راستی بنی اسرائیل را از عذاب خفت آور رهانیدیم» با به هلاکت رساندن دشمن ایشان زیرا آن‌ها در بند بردگی آن دشمن، خوار و ذلیل و در عذاب و شکنجه‌ای سخت قرار داشتند، کارهای شاقه بر آنان تحمیل می‌شد و فرعونیان فرزندان پسرشان را کشته و زنان‌شان را زنده نگه می‌داشتند؛ «از فرعون» یعنی: ایشان را از چنگ فرعون رهانیدیم «که متکبری از افراط‌کاران بود» یعنی: او در سرکشی و گردن‌فرازی و خود بزرگ‌بینی، بسیار افزون‌خواه و در کفر به خداوند بزرگ و ارتکاب نافرمانی‌های وی، از تجاوزکاران و زیاده‌روان بود.

﴿وَلَقَدْ أَخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾﴾

«و قطعاً بنی اسرائیل را دانسته بر جهانیان برگزیدیم» یعنی: ایشان را - با علم و آگاهی به این امر که سزاوار این‌گزینش هستند - بر مردم زمانشان برگزیدیم و رمز این برتری ایشان، بسیاری وجود پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در میان‌شان و صبر و پایداری‌شان با موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در راه دین و دعوت بود، اما وقتی که آن‌ها این اوصاف را دگرگون ساختند،

خدای عَلَّمَ هم وضع را بر آنان دگرگون کرد و آن‌ها را از اوجگاه برگزیده‌ترین خلق، به حضيض منفورترین آن‌ها نگونسار نمود.

﴿وَأَتَيْنَهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ ﴿٣٣﴾﴾

«و از آیات» یعنی: از معجزات موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «آنچه را که در آن آزمونی آشکار بود، به آنان دادیم» تا بنگریم که چگونه عمل می‌کنند. البته نجات دادن‌شان از غرق، شکافتن دریا، سایه‌بان ساختن ابر و فرود آوردن من و سلوی برای‌شان، از جمله این نشانه‌ها و معجزات بود.

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ﴿٣٤﴾ إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنذَرِينَ ﴿٣٥﴾﴾

«هر آینه این گروه» یعنی: کفار قریش «می‌گویند: عاقبت کار جز همین مرگ نخستین ما نیست» و بعد از آن، نه زندگی‌ای است و نه برانگیختنی «و ما زنده‌شدنی نیستیم» بعد از مرگمان.

﴿فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٦﴾﴾

می‌گویند مشرکان به مؤمنان: «اگر راستگو هستید» در این که بعد از مرگ زندگی مجددی است «پس پدران ما را بازآورید» یعنی: آنان را بعد از مرگشان به دنیا برگردانید. البته این شبهه آنان؛ شبهه‌ای فاسد و حجتی باطل و بی‌اساس است زیرا معاد در روز قیامت است نه در این دنیا.

روایت شده است که کفار قریش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواستند تا خداوند عَلَّمَ در همین دنیا مردگان را برایشان برانگیزد و بزرگ‌شان قصی بن کلاب را زنده گرداند تا با وی درباره صحت نبوت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صحت رستاخیز مشورت کنند اما خداوند متعال این خواسته آنان را رد کرد.

﴿أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَالِدِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكَنَّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٣٧﴾﴾

«آیا آنان بهترند یا قوم تبع» یعنی: آیا قوم قریش در نیرومندی و مکت و قدرت برترند یا قوم تبع حمیری که دور دنیا را با لشکریانش گشت و بر مردم مسلط شد. خاطر نشان می‌شود که قریش، عرب عدنانی‌اند و قوم تبع حمیری، عرب قحطانی و قحطانیان دولت و مدنیته عمیق و مجد و شکوه بزرگی داشتند. «تبع» لقب شماری از شاهان حمیری عربستان جنوبی در قرن چهارم و پنجم میلادی بود.

قرطبی می‌گوید: «مراد از تبع، یک شخص واحد نیست بلکه مراد از آن شاهان یمن‌اند زیرا لقب شاهانشان «تبع» بود چنان که «خلیفه» لقب بزرگ مسلمین، «کسری» لقب شاه فارس و «قیصر» لقب شاه روم است. سپس می‌افزاید: اما ظاهراً از آیات چنین بر می‌آید که این سخن خداوند ﷻ ناظر بر یکی از شاهان تباعه است که اعراب، بیشتر از دیگران او را به این اسم می‌شناختند چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: تبع را دشنام ندهید زیرا او مسلمان شد». قرطبی می‌افزاید: این تبع - والله اعلم - همان «ابو کرب» جهانگ‌شای یمن بود که قصد کعبه کرد تا آن را ویران کند ولی در راه دچار بیماری حادی گردید و از قصد خویش منصرف گشته و برای نخستین بار، کعبه را پرده یا پیراهن پوشانید و بعد از آن که به مدینه حمله کرد و قصد داشت تا آن را ویران سازد، به او خبر دادند که مدینه، هجرت‌گاه پیامبری خواهد بود که نام وی «احمد رضی الله عنه» است پس از مدینه نیز دست برداشت».

«و» آیا قریش بهترند، یا «کسانی که پیش از آنان بودند؟» چون عاد و ثمود و مانند آنان؛ «آنها را هلاک کردیم چرا که آنها مجرم بودند» پس هلاک ساختن گروهی مانند قریش که در قدرت و شوکت بس پایین‌تر از آنانند - به سبب مجرم بودنشان - به طریق اولی بر خداوند ﷻ سهل است.

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبَادِنَا ۗ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۸﴾﴾

«و اسماں‌ها و زمین را و آنچه را که میان آن دو است، به بازی نیافریده‌ایم؛ آنها را جز به حق نیافریده‌ایم» یعنی: اسماں‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست، برای برپاداشتن و نمایان ساختن حق آفریده‌ایم تا دلایل و شواهد روشنی بر وجود و وحدانیت ما باشند پس اگر رستاخیزی در میان نبود و آفرینش خلق هدفی جز فانی ساختن آنها نداشت؛ این امر، کاری عبث و بازی‌گونه بیش نبود و خداوند ﷻ از بازیگری برتر است «ولیکن بیشترشان» که مشرکانند «نمی‌دانند» که کار این چنین است و آفرینش ما از هدف و فلسفه‌ای بس عمیق برخوردار می‌باشد.

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ﴾

«در حقیقت، روز جداسازی، موعد همگی آن‌هاست» یعنی: روز قیامت، میعاد است که برای جدا ساختن نیکوکار از بدکار و محق از مبطل قرار داده شده است.

﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾

«همان روزی که هیچ دوستی از دوست دیگر چیزی را دفع نکند» یعنی: در آن روز، هیچ قوم و قریبی نه می‌تواند به نزدیکانش هیچ‌گونه نفعی برساند و نه از آنان آسیبی را دفع کند. مولی: کلمه‌ای است که معانی مشترک بسیاری دارد؛ مانند سرور، برده، پسر عمو، یاور، همپیمان، خویشاوند، نزدیک و دوست. «و نه آنان یاری می‌شوند» یعنی: نه آن‌ها در آن روز، از عذاب خدا جَلَّ جَلَالُهُ باز داشته می‌شوند.

﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾

«مگر کسی را که خدا بر او رحم کرده است» یعنی: لیکن کسی که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر او - با درگذشت از وی یا قبول شفاعت در حق وی - رحم کرده باشد؛ آن کس قطعاً یاری می‌شود و نجات پیدا می‌کند «زیرا که اوست همان عزیز مهربان» یعنی: باری تعالی همان غالبی است که اگر عذاب کسی را اراده کند، هیچ‌کس نمی‌تواند به یاری وی بشتابد ولی در عین حال، او به بندگان مؤمنش مهربان است.

﴿إِنَّ شَجَرَتَ الزُّقُومِ طَعَامٌ لِلْأَثِيمِ﴾

«همانا درخت زقوم خوراک گناه پیشه است» اثم: کسی است که گناه بسیاری دارد. مراد از آن کفاری مانند ابوجهل، یارانش و امثال‌شان از ملحدان مجرم در هر عصری هستند زیرا ماقبل و مابعد این آیه، بر این معنی دلالت می‌کند. زقوم: درختی است که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آن را در جهنم آفریده و آن را به نام «شجره ملعونه» نامیده است، که چون دوزخیان گرسنه شوند، به سوی آن پناه می‌برند و از آن می‌خورند.

سعیدبن منصور در بیان سبب نزول آیه (۴۳) و مابعد آن از ابی مالک روایت می‌کند که گفت: ابوجهل خرما و کره را می‌آورد و به هم می‌آمیخت آن‌گاه می‌گفت: تزقمو! زقوم بخورید و این همان زقومی است که محمد به شما وعده می‌دهد! پس این آیه کریمه نازل شد.



﴿كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ﴿٤٥﴾﴾

«همانند مهل در شکم‌ها می‌جوشد» مهل: درد و تهنشین روغن، یا مایع قطران است. و به قولی: مس گداخته است.

﴿كَغَلِي الْحَمِيمِ ﴿٤٦﴾﴾

«همانند جوشش حمیم» حمیم: آب بسیار داغ و جوشان است.

﴿خُدُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٤٧﴾﴾

«او را بگیرد و به سختی بکشانید» یعنی: به فرشتگان نگهبان دوزخ گفته می‌شود: این مجرم را بگیرد و او را بکشانید، یا بردارید؛ «به سوی میانه دوزخ» یعنی: به وسط و مرکز آن.

﴿ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ﴿٤٨﴾﴾

«آن‌گاه بر فراز سرش از عذاب آب جوشان فرو ریزید» در روایات آمده است: فرشتگان بر او با گریزی از آهن می‌کوبند به طوری که دماغش شکافته می‌شود، سپس بر سرش آب جوشان می‌ریزند و آن آب همه آنچه را که در شکم وی است، پاک می‌سوزاند و می‌روبد.

﴿ذُوقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿٤٩﴾﴾

ای فرشتگان! از روی سرزنش و سرکوب و توبیخ به آن مجرم بگوئید: «بچش که تو» به خیال خودت «همان بزرگوار گرامی قدر هستی» یعنی: ای آن که به زعم خود عزیز، بزرگوار و گرامی هستی - چنان که در دنیا می‌پنداشتی - اینک عذاب را بچش.

أموی در مغازی خویش در بیان سبب نزول این آیه کریمه از عکرمه روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ با ابوجهل ملاقات کرده و خطاب به او گفتند: «خداوند

متعال به من دستور داده که به تو بگویم: ﴿أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ﴿٣٥﴾﴾ [القیامة: ۳۴-۳۵] یعنی: سزاوارتر برایت آن است که به راه حق پیبندی...! ولی آن

ملعون، دست خود را از دست رسول اکرم ﷺ کشید و گفت: نه تو می‌توانی به من کاری بکنی و نه رفیقت (یعنی خداوند)، تو خود نیک می‌دانی که من قدرتمندترین کس در میان اهل بطحا و عزیز و بزرگوار هستم. پس خداوند ﷻ او را در روز بدر هلاک گردانید و او را با این سخن خوار و زبون کرده و ننگ و نفرت ابدی را برایش

برجای گذاشت و نازل فرمود: ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾ [الدخان: ۴۹] «اینک عذاب رابچش که تو همان عزیز بزرگوار هستی!».

﴿إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ﴾

«هرآینه این» عذاب «همان چیزی است که درباره آن تردید می کردید» هنگامی که در دنیا بودید.

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ﴾

«به راستی پرهیزگاران در مقامی امن هستند» در بهشت برین، جایی که صاحب آن از تمام هراس‌ها، غم‌ها و نگرانی‌ها ایمن و آسوده خاطر است.

﴿فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۖ يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَلِبِينَ﴾

«در میان باغ‌ها و کنار چشمه‌سارها، از پرنیان نازک و دیبای ستبر می پوشند» سندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستبر و درشت است «روبه روی همدیگر نشسته‌اند» یعنی: در مجالس و جایگاه‌های فاخر خود در بهشت، روبه روی یکدیگر نشسته و به یکدیگر نگاه می کنند تا با هم، بیشتر انس بگیرند.

﴿كَذَلِكَ وَرَوَّجْنَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾

«آری! چنین است و آن‌ها را با حوریان درشت چشم، همسر می گردانیم» یعنی: ایشان را با همدم ساختن زنان حور عین که آن‌ها را برایشان حلال گردانیده‌ایم، مورد اکرام قرار می دهیم، به طوری که هر یک از آنان هر تعداد از حور عین که بخواهد، برایش آماده است. حور: جمع حوراء، به معنای زن سپیدفام سیمین بدن است. به قولی: حور از (حورالعین - یعنی شدت سفیدی چشم در شدت سیاهی آن) گرفته شده است. عین: که مفرد آن «عیناء» است، به معنی زنان درشت چشم می باشد. مجاهد می گوید: «حور را از آن روی حور نامیدند که چشم انسان در زیبایی و سفیدی و صفا و شادابی رنگ آن‌ها، سرگشته می ماند و خیره می شود».

اما مهر حوران بهشتی: در حدیث شریف آمده است: «إخراج القمامة من المسجد مهوور الحور العین». «بیرون کردن خاکروبه و آشغال از مسجد، مهرهای حور عین است». در حدیث شریف دیگری به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کنس المساجد مهوور الحور العین». «جارو کردن مساجد، مهرهای حور عین است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «مهور الحور العين قبضات التمر، و فلق الخبز». «مهرهای حورعین؛ مشت‌های خرما و پاره‌های نان است»، که در راه خدا ﷻ انفاق می‌شود. پس می‌توان گفت که: هر سه این‌ها جزء مهر حور عین است.

﴿يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَلَكَهَةٍ ءَامِنِينَ ﴿٥٥﴾﴾

«در آنجا هر میوه‌ای را که بخواهند، آسوده خاطر می‌طلبند» یعنی: در حالی از این میوه‌ها برخوردار می‌گردند که از تخمه معده و بیماریها و دردهای دیگر ایمنند همچنین بهشتیان از مرگ، رنج، آسیب شیطان و از قطع شدن نعمت کاملا آسوده خاطر می‌باشند.

﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَّهُمُ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٥٦﴾﴾

«در آنجا جز مرگ نخستین، طعم مرگ را نمی‌چشند» یعنی: مؤمنان در بهشت هرگز نمی‌میرند و آن مرگی را هم که در دنیا چشیده بودند، گذشت و به پایان رسید «و آن‌ها را از عذاب دوزخ نگاه داشت» یعنی: حق تعالی عذاب دوزخ را از مؤمنان برگردانید و ایشان را از آن نگاه داشت نه از کفاری که گفتند: مرگ دیگری جز همان مرگ نخستین ما وجود ندارد و ما هرگز برانگیخته نمی‌شویم! زیرا آنان در دوزخ با عذابهایی روبرو می‌شوند که از مرگ بسیار سخت‌تر است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «يُؤْتِي بِالْمَوْتِ فِي صُورَةِ كَبْشِ أَمْلَحٍ، فَيُوقِفُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يَذْبَحُ، ثُمَّ يَقَالُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ! خَلُودُ فَلَاحِ مَوْتٍ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خَلُودُ فَلَاحِ مَوْتٍ». «مرگ در صورت قوچی سیاه و سفید (ابلق) آورده می‌شود و در میان بهشت و دوزخ قرار داده می‌شود آن‌گاه ذبح می‌گردد، سپس چنین ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! جاودانگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاودانگی است و مرگی در کار نیست».

﴿فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٥٧﴾﴾

«این فضلی است از جانب پروردگار تو» یعنی: این همه نعمت جاودانه در بهشت ماندگار، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است. یا خداوند ﷻ این همه نعمت را به عنوان عطا و فضلی از جانب خویش و نه به سبب استحقاق‌شان، به ایشان ارزانی داشته است زیرا بنده چیزی از خدای سبحان طلبکار نیست «این

است همان رستگاری بزرگ» که بعد از آن، دیگر حد و اندازه‌ای برای رستگاری متصور نبوده و این رستگاری در بزرگی خود، به حد نهایی می‌باشد.

﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾﴾

«جز این نیست که قرآن را به زبان تو آسان گردانیدیم، باشد که پند پذیرند» یعنی: ای پیامبر! ما قرآن را به زبان تو که زبان اعراب نیز هست، نازل کرده‌ایم و آن را بر فهم‌ها آسان و روان ساخته‌ایم، باشد که قومت آن را بفهمند و پند و عبرت گرفته و به آنچه که در آن است، عمل کنند.

﴿فَأَرْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُّرْتَقِبُونَ ﴿٥٩﴾﴾

«پس منتظر باش که آنان نیز منتظرند» یعنی: چنانچه آنان بر کفر و ستیزه با خدا جَلَّ جَلَالُهُ و رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ادامه دهند، تو منتظر پیروزی‌ای بر آنان باش که به تو وعده داده‌ایم زیرا آنان نیز منتظر مرگت یا غیر آن از حوادث نامیمون بر تو هستند.

## سوره جائیه

مکی است و دارای (۳۷) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره نام خود را از آیه: ﴿وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً﴾ [الجاثیه: ۲۸] گرفته است، که تفسیر آن در جای خود می آید.

سوره «جائیه» بعد از سوره «دخان» نازل شد و محور آن، بیان روش مشرکان در رویارویی با حجت‌ها و آیات قرآنی و در مقابل، چگونگی رویارویی قرآن با آنان در جهت درمانشان و بیان فرجام کارشان می‌باشد.

﴿حَمَّ ۝ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۝﴾

خوانده می‌شود: «حاء، میم» سخن درباره حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در آغاز تفسیر سوره «بقره» گذشت.

«فرو فرستادن این کتاب» یعنی: این قرآن «از جانب خداوند غالب با حکمت است» خداوندی که در ملکش پیروزمند و در صنعش فرزانه و حکیم می‌باشد.

﴿إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۝﴾

«بی‌گمان در آسمان‌ها و زمین، برای مؤمنان نشانه‌هایی است» یعنی: در خود آسمان‌ها و زمین، یا در آفرینش آسمان‌ها و زمین، بر وجود خداوند ﷻ و صفات، اسماء و افعال وی، نشانه‌های روشنی است.

﴿وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝﴾

«و در آفرینش خودتان» یعنی: در آفرینش شما بر اطوار مختلفه؛ از خاک گرفته تا نطفه، سپس علقه، سپس مضغه و نهایتاً متکامل ساختنتان به [طور] انسانی‌تان، همچنان در تشکیل و ترکیب اعضا و در نیروهای عجیب بدنی و روانی‌ای که خداوند ﷻ در شما قرار داده است «و در آنچه که از انواع جنبنندگان پراکنده می‌گرداند» یعنی: همچنین در آفرینش آنچه که حق تعالی از انواع موجودات زنده و جانوران مختلف النوع در نواحی زمین می‌پراکند؛ اعم از مناطق گرمسیر، سردسیر و معتدل و در سرزمین‌های مرطوب و خشک و در هر جایی از زمین که در آن جاندارانی مناسب آب،

خاک، جو و محیط طبیعی آن آفریده است: «برای مردمی که یقین دارند، نشانه‌هایی است» یعنی: دلایل بسیار آشکاری است که بر قدرت و حکمت آن آفریننده عظیم دلالت می‌کنند به طوری که اهل یقین که پذیرای حق می‌باشند، با مشاهده و تأمل در آن‌ها، عبرت گرفته و به وجود و وحدانیت آفریننده بی‌همتا، پی می‌برند.

﴿وَأَخْتَلِفُ أَلْيَلٍ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ ءآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾

«و در اختلاف شب و روز» یعنی: در امر آمدن آن‌ها از پی یک‌دیگر، یا در تفاوت آن‌ها در درازی و کوتاهی، گرما و سرما و روشنایی و ظلمت نیز نشانه‌ها و عبرت‌هایی است «و در آنچه خدا از رزق از آسمان فرود آورده» مراد از رزق در اینجا: باران است زیرا باران سبب همه چیزهایی است که خداوند ﷻ بندگان را به وسیله آن‌ها روزی می‌دهد «پس به وسیله آن، زمین را زنده گردانیده است» زنده ساختن زمین، بیرون آوردن رستنی‌های آن است «پس از مرگ آن» یعنی: پس از خالی بودن آن از سبزی‌ها و رستنی‌ها «و در گردش بادها» که گاهی از یک جهت می‌وزند و گاهی از جهتی دیگر، گاهی گرم اند و گاهی سرد، گاهی نافع اند و گاهی زیان آور «برای مردمی که خرد می‌ورزند، نشانه‌هایی است» بزرگ که بر وحدانیت و قدرت خداوند ﷻ دلالت می‌کنند اما نه برای اهل جهل و عناد بلکه فقط برای کسانی که دارای خردهای برتری اند پس جاهلان معاند، هرگز از آن‌ها نفعی نمی‌برند.

﴿تِلْكَ ءآيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَءآيَاتِهِ

يُؤْمِنُونَ﴾

«این است آیات الله» یعنی: این آیاتی که ذکر شد؛ همانا حجت‌ها و

برهان‌های خداوند ﷻ در کتاب هستی وی و در قرآن عظیم است «که آن را به حق بر تو می‌خوانیم» یعنی: ما در آنچه که بر تو از قرآن فرود می‌آوریم، راستگو هستیم و آنچه که بر تو می‌خوانیم، متضمن حق است «پس بعد از خدا و آیات او به کدام سخن ایمان خواهند آورد؟» یعنی: بعد از سخن خداوند ﷻ و بعد از آیات وی، آن‌ها دیگر به کدامین سخن باور می‌دارند؟ به این معنی که خداوند ﷻ راستگوترین راستان است پس اگر این کفار کوردل، سخن او را تصدیق نکنند؛ دیگر سخن چه کسی را تصدیق خواهند کرد؟ و اگر آیات کتاب او را تصدیق نکنند؛ دیگر کتاب چه کسی را تصدیق

می‌کنند؟ چنان که خداوند متعال در آیه (۲۳) از سوره «زمر» می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾ [الزمر: ۲۳] «خداوند است که نیکوترین سخن را فرود آورده».

«صاوی» در شرح «جلالین» می‌گوید: «خداوند ﷻ در این سه آیه، شش دلیل را بر وجود، قدرت و وحدانیت خود ذکر نموده و آیه نخست را با: (للمؤمنین)، آیه دوم را با: (یوقنون) و آیه سوم را با: (یعقلون) به پایان آورده است. وجه تغایر و تمایز میان جملات پایان‌بخش این آیات در این است که: وقتی انسان در آسمان‌ها و زمین و این‌که ناگزیر آن‌ها را آفریننده‌ای است، اندیشه و تأمل کند؛ بی‌شک بر اثر این تأمل ایمان می‌آورد پس جمله (للمؤمنین) با آن متناسب می‌باشد و چون در آفرینش خود اندیشه کند، این تأمل بر ایمانش می‌افزاید و از اهل یقین می‌گردد پس جمله (یوقنون) با آن تناسب دارد و چون در سایر رویدادها و نشانه‌ها نیک بنگرد و اندیشه کند، عقلش به کمال رسیده و عملش استحکام می‌یابد پس جمله (یعقلون) با آن تناسب دارد». ابن‌کثیر می‌گوید: «این تعابیر، خود بیانگر روندی ارتقائی و تکاملی؛ از حالی شریف به حالی شریف‌تر و برتر از آن می‌باشد». امام رازی نیز در تفسیر کبیر، دلایل شش‌گانه وجود، قدرت و وحدانیت خدای ﷻ در این آیات را به نحوی بدیع به رشته بیان کشیده که در خور مطالعه می‌باشد و در این مختصر مجال طرح آن‌ها نیست.

﴿يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِيرُهُ بِعَذَابِ

الْيَوْمِ﴾

«وای بر هر دروغزن گناه پیشه‌ای» یعنی: وای بر هر بسیار دروغگوی بسیار گنهکاری» که آیات خدا را که بر او خوانده می‌شود، می‌شنود سپس سماجت می‌ورزد» یعنی: بر کفر خویش مصرانه باقی مانده و بر شیوه باطلی که بر آن قرارداداشته، پایبندی می‌ورزد و از آنچه که از کلام خدا ﷻ می‌شنود، پند نمی‌گیرد «مستکبرانه» یعنی: او بر کفر خویش درحالی سماجت و اصرار می‌ورزد که خود را از این امر که به حق گردن نهد، بزرگتر و برتر می‌بیند، حقی که عبارت از کلام پروردگار متعال آفریننده وی می‌باشد، پروردگاری که نامش متعالی و سلطه‌اش برتر است. «چنان که گویی آن‌ها را نشنیده است» یعنی: حال آن دروغزن گناه‌پیشه در عدم التفات به این آیات، شبیه حال کسی است که آن‌ها را نشنیده است «پس او را به عذابی دردناک مژده ده» یعنی:

به او خبر ده که برایش نزد خداوند قهار - به عنوان جزای اصرار و استکبار و عدم استماع وی به این آیات - عذابی سخت دردناک است.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیه کریمه درباره نضربن حارث نازل شد که داستان‌های عجم را می‌پراکند و مردم را به آن‌ها مشغول می‌کرد تا قرآن را نشنوند. اما حکم آیه کریمه درباره هر کسی که راه دین را بسته و آن را از مردم باز می‌دارد و از پذیرش هدایت حق تعالی تکبر می‌ورزد، عام است.

﴿وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩﴾﴾

«و چون» آن دروغزن گناه پیشه «بر چیزی از آیات ما آگاه شود» یعنی: چیزی از علم آیات الهی به وی برسد «آن‌ها را» یعنی: آیات الهی را «به تمسخر می‌گیرد» یعنی: آیات الهی را موضوعی برای ریشخند و تمسخر و ابراز شگفتی خود قرار می‌دهد و معانی‌ای را که این آیات بدان‌ها پرداخته‌اند، دستاویز این ریشخند و تمسخر خویش می‌گرداند. چنان‌که در آیه (۴۳) از سوره «دخان» در این مورد روایتی را نقل کردیم که: ابوجهل مقداری خرما و کره خواست و آن‌گاه به یارانش گفت: از این زقوم بخورید زیرا محمد به شما جز شهد و عسل را وعده نمی‌دهد و این همان زقومی است که او شما را از آن می‌ترساند! «این گروه» دروغ‌پرداز بهتان‌پیشه که اوصاف آن‌ها گذشت: «عذابی خوارکننده خواهند داشت» به سبب پافشاری‌شان بر کفر و استکبارشان از شنیدن آیات خداوند ﷻ و به تمسخر گرفتن آن. عذاب مهین: عذابی است خوارکننده و فضیحت‌بار. بدین‌سان، خدای ﷻ از راه طرح این‌گونه تهدیدها، بر حرمت و قدسیت کتاب خویش از این‌که در معرض تمسخر و استهزا قرار گیرد، تأکید می‌گذارد.

در حدیث شریف به روایت مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ از این‌که با قرآن به سرزمین دشمن مسافرت شود، نهی کردند؛ از بیم آن‌که مبادا دشمن به آن اهانت کند».

﴿مِّنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ ۗ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠﴾﴾

«دوزخ پشت سر آن‌هاست» یعنی: در پشت سر احساس افتخار و شرف و عزت آن‌ها به دنیا و تکبر از حق؛ جهنم قرار دارد پس آن‌ها باید یقین داشته باشند که جهنم در پشت سرشان است و به زودی آنان را در خواهد یافت. به قولی، معنی این



است: دوزخ پیشاپیش آن‌هاست زیرا رویکرد آن‌ها به سوی دوزخ است و به سوی آن پیش می‌روند «و دفع نمی‌کند از آنان» چیزی از عذاب الهی را و هیچ‌گونه سودی به آنان نمی‌رساند؛ «آنچه کسب کرده‌اند» و به دست آورده‌اند از اموال و اولاد «و نه دوستانی که بجز الله گرفته‌اند» یعنی: همچنین بتان و خدایانی که برای خود گرفته و آن‌ها را به جای خداوند ﷻ می‌پرستند و از آن‌ها امید رساندن سود و دفع زبانی را دارند، هیچ نفعی به آنان نمی‌رساند «و آنان عذابی بزرگ خواهند داشت» در جهنمی که پشت سر یا پیشاپیش آن‌هاست.

﴿هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ﴾

«این هدایتی است» یعنی: این آیاتی که ذکر آن در این سوره گذشت؛ همانا رهنمود و هدایتی است برای راهیافتگان به قرآن عظیم، یعنی برای کسانی که آنچه را در آن است، می‌پذیرند «و کسانی که به آیات پروردگارشان» یعنی: به قرآن «کافر شدند، برای‌شان عذابی از رجز دردناک است» رجز: سخت‌ترین عذاب است.

﴿اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ ۖ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۗ

وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾

«خدا همان کسی است که دریا را برای شما مسخر کرد» یعنی: آن را به‌گونه‌ای آفرید که شما بتوانید بر آن تمکن یابید و آن را رام خویش گردانید؛ با سوار شدن بر فراز امواج آن در کشتی‌ها و دریایم‌هایی که او ساختن آن‌ها را به شما آموخته است «تا کشتی‌ها در آن به فرمانش روان شوند» یعنی: تا کشتی‌ها به اذن و یاری دادنش به شما در به حرکت درآوردن آن‌ها، بستر دریا را شکافته و به‌پیش روند «وتا از فضل او طلب روزی کنید» با تجارت، فرو رفتن در دریا و بیرون آوردن در و گوهر از آن، صید ماهی و غیر این‌ها «و باشد که سپاس بگزارید» نعمت‌هایی را که حق تعالی به سبب این رام ساختن دریا، بر شما ارزانی می‌دارد.

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ

يَتَفَكَّرُونَ﴾

«و آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد، همه یکجا پدید آورده اوست» یعنی: همه آنچه را که حق تعالی در آسمان‌ها از خورشید و ماه و ستارگان و باران و ابر و باد آفریده است و همه آنچه را که در زمین از کوه‌ها و دریاها و

جویبارها و اشیای سودآور دیگر آفریده است، برای بندگانش مسخر و رام گردانیده و همه این‌ها رحمتی از جانب وی به بندگانش می‌باشد؛ به عنوان نعمت و بخشایش وی «بی‌گمان در این» رام ساختن «برای گروهی که می‌اندیشند» و به وسیله فکر و اندیشه و راهیابی به این نشانه‌ها، به توحید می‌رسند «نشانه‌هایی است» اما کسانی که تفکر نمی‌کنند؛ به این نشانه‌ها نیز راهیاب نمی‌شوند.

﴿قُلْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا

يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾

«به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو: تا از کسانی که به روزهای الله امید ندارند درگذرند» یعنی به مؤمنان بگو: از کسانی که وقایع و رخدادهای الهی را بر دشمنانش توقع نمی‌دارند و بر خویشان از عذابی همچون عذاب خداوند ﷻ بر امت‌های گذشته بیم ندارند، درگذرند، از آن روی که آنان به باری تعالی ایمان ندارند و بنابراین، عنایت پیروزی از سوی باری تعالی را برای دوستانش نیز انتظار نمی‌برند. آری! از آنان درگذرند؛ «تا خداوند قومی از آنان را به حسب کار و کردارشان مجازات کند» مراد از این قوم: مؤمنانند که به درگذشت از کفار فرمان داده شدند تا خداوند ﷻ ایشان را در قیامت در برابر کارهای نیکی که کرده‌اند، پاداش دهد، که از جمله این کارهای نیک، صبر و شکیبایی بر آزار کفار و چشم پوشیدن از آنان با فروخوردن خشم و تحمل ناخوشی‌ها از سوی آنان است. به قولی دیگر، معنی چنین است: تا خداوند ﷻ کفار را بر حسب آن گناهان و بدی‌هایی که کرده‌اند، جزا دهد. گویی باری تعالی می‌فرماید: شما نمی‌توانید جزایشان را تماما بدهید پس ما آنان را چنان که باید جزا می‌دهیم. این‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «یعنی اگر شما از آنان در دنیا درگذرید، بدانید که خداوند ﷻ قطعاً آن‌ها را در آخرت در برابر اعمال بدشان جزا می‌دهد».

واحدی نیشاپوری و قشیری در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: آیه کریمه درباره عمرین خطاب رضی الله عنهما و عبدالله بن ابی و دو گروه پیرو آن‌ها نازل شد؛ ماجرا این‌گونه بود که: سپاه مسلمانان در غزوه بنی‌مصطلق بر سر چاهی به نام «مریسیع» فرود آمده بود، عبدالله بن ابی غلامش را فرستاد تا آب بیاورد، غلام دیر کرد و چون نزد وی آمد ابن ابی از او پرسید: علت دیر کردنت چه بود؟ او گفت: غلام عمر بر دهانه چاه نشسته است و کسی را اجازه نمی‌دهد که آب

بکشد تا مشک‌های پیامبر و مشک ابوبکر پر نشود و مشک مولایش عمر را نیز پر نکند! عبدالله بن ابی گفت: مثل ما و مثل این گروه نیست؛ مگر چنان که گفته اند: «سمن کلبك یا کلك: سگت را فربه کن تا تو را بخورد!». پس این سخن به عمر رضی الله عنه رسید و او شمشیرش را بر گرفت تا به قصد عبدالله بن ابی حرکت کند، همان بود که این آیه کریمه نازل شد. در روایت دیگری آمده است: «این آیه کریمه درباره یهودی‌ای بنام فنحاص بن عازوراء و در باره عمر رضی الله عنه نازل شد زیرا آن یهودی، بعد از نزول آیه: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ [البقرة: ۲۴۵] گفت: پروردگار محمد نیازمند شده است! و چون عمر رضی الله عنه سخن وی را شنید، شمشیرش را حمایل گردنش کرد و در طلب وی بیرون آمد. آن گاه این آیه کریمه نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی عمر رضی الله عنه فرستادند و چون او آمد، فرمودند: ای عمر! شمشیرت را بر زمین بگذار...».

آیه کریمه منسوخ نیست، چراکه در مدینه یا در غزوه بنی‌مصطلق نازل شده است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «این حکم که مسلمانان برای تألیف قلوب مشرکان و اهل کتاب، به عفو و گذشت از آنان مأمور بودند، مربوط به ابتدای اسلام بود اما بعد از آن که آنها بر کفر و عناد خویش اصرار ورزیدند؛ خداوند جل جلاله مؤمنان را به جهاد مأمور کرد».

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾

«هر که کاری شایسته کند، به سود خود اوست و هرکه بدی کند، به زیانش باشد، سپس» در روز قیامت با اعمالتان «به سوی پروردگارتان برگردانیده می‌شوید» و او شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾

«و به یقین به بنی‌اسرائیل، کتاب» یعنی: تورات «و حکم» یعنی: فهم و دانش در دین را دادیم، که با این دو؛ زمینه حکومت و فرمانروایی‌شان در میان مردم و حل و فصل دعاوی آنان برایشان میسر گردید «و» نیز به آنها «نبوت دادیم» و از میانشان بسیاری را به نبوت و رسالت برانگیختیم «و از چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم» یعنی: نعمت‌های لذت‌بخش و گوارا را برای‌شان حلال کردیم که من و سلوی (ترنجبین و بلدرچین) از آن جمله بود «و آنان را بر جهانیان» زمان‌شان «فضیلت دادیم» به

گونه‌ای که به آنان نعمت‌هایی ارزانی داشتیم که به دیگران ارزانی نکرده بودیم؛ چون نزول تورات، شکافتن دریا و امثال آن....

﴿وَأَتَيْنَهُم بِبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٧﴾﴾

«و در امر دین، نشانه‌های روشنی به آنان عطا کردیم» یعنی: در بیان حلال و حرام، به بنی اسرائیل شرایع و احکام روشنی عطا کردیم. یا مراد؛ معجزات آشکار و روشن است. به‌قولی معنی این است: به آنان درباره بعثت رسول اکرم ﷺ و شواهد نبوتشان، علم و آگاهی روشنی عطا کردیم «و اختلاف نکردند مگر بعد از آن که برایشان علم آمد» در مورد بیان دین و روشن ساختن معانی آن اما آن‌ها علم را که موجب از بین رفتن اختلاف است، وسیله ثبوت و پدید آوردن اختلاف گردانیدند «آن هم از روی تعدی و رقابتی که در میان خود» در طلب ریاست و از روی رشک و حسد و دشمنی «داشتند، بی‌گمان پروردگارت روز قیامت میان آنان درباره آنچه که در آن اختلاف می‌کردند» از کار دین «فیصله می‌کند» پس نیکوکار را در قبال نیکوکاری‌اش و بدکار را در برابر بدکاری‌اش جزا می‌دهد و اهل حق را از اهل باطل متمایز می‌گرداند.

چنان که ملاحظه می‌کنیم؛ خداوند ﷻ در این دو آیه، مجموعاً شش نعمت را بر بنی اسرائیل برشمرده است.

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾﴾

«سپس تو را» ای محمد ﷺ! «بر شریعتی از امر دین قرار دادیم» یعنی: تو را بر برنامه و راه‌وروش روشنی از کار دین قرار دادیم که به حقت می‌رساند. اصل «شریعت»، به معنای آبشخور است، سپس این واژه برای دین عاریت گرفته شد زیرا مردم آنچه را که سبب حیات و طراوت جان‌ها و روان‌هایشان است، از چشمه‌سار زلال دین بر می‌گیرند «پس آن را پیروی کن» یعنی: در میان امت، به احکام شریعت عمل کن «و از هوس‌ها و خواهش‌های کسانی که نمی‌دانند» یگانگی خدای ﷻ را و نمی‌دانند قوانین و احکام وی برای بندگانش را «پیروی نکن» که آنان، کفار قریش و موافقان‌شانند.

﴿إِنَّهُمْ لَن يُعْنُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيٌّ

«قطعا آنان چیزی را در برابر خدا از تو دفع نمی کنند» یعنی: آنان چیزی از عذابی را که خداوند ﷻ آن را بر تو اراده داشته باشد - در صورتی که از هوس هایشان پیروی کنی - از تو باز نمی دارند «و همانا ستمگران بعضی دوستان بعضی دیگرند» به سبب مشارکتی که با همدیگر در ظلم دارند «و خدا ولی متقیان» یعنی: یاری دهنده و کارساز آنان «است» مراد از متقیان کسانی اند که از شرک و معاصی می پرهیزند.

﴿هَذَا بَصِيرٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۲۰﴾﴾

«این» یعنی: این اعلام عام بر زبانت برای مردم در این باره که: باید از شرایع و نظامنامه های الهی پیروی کنند و این امر که: خداوند ﷻ کارساز پیروان دین است همچنین خود این شریعت مقدس ما: «برای مردم دیده و ریهای است» یعنی: برهان ها و دلایل بینش بخشی است که احکام و نیازهای دینی شان را در پرتو آن می بینند و می دانند «و رهنمودی» است که عمل کنندگان را به بهشت می رساند «و رحمتی است» از جانب خدای ﷻ در آخرت «برای قومی که اهل یقینند» یعنی: برای گروهی که از شأنشان این است که به حق یقین دارند و از پراکندن شبهات، در شک و تزلزل نمی افتند.

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ أُجْرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۲۱﴾﴾

«آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده اند» یعنی: کفر و معاصی را باهم جمع کرده اند «پنداشته اند که آنان را مانند کسانی قرار می دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند؟» یعنی: آیا در میان بدکرداران - با وجود ارتکاب جرایم و گناهان - و میان نیکوکرداران درست عقیده، برابری قایل می شویم و با همه آنها یکسان عمل می کنیم؟ «به طوری که زندگی و مرگشان یکسان باشد؟» در سرای دنیا و سرای آخرت؟ هرگز! آنها برابر نیستند زیرا حال اهل سعادت در آخرت، با حال اهل شقاوت یکی نیست. یعنی: ممکن است حال دو گروه در دنیا گاهی با هم برابر باشد و حتی گاهی بدکرداران و گناه پیشگان در دنیا از نعمت های بیشتری هم بهره ور باشند اما اگر آنها در آخرت نیز باهم برابر باشند، این امر دور از عدالت است پس نپندارید که چنین چیزی واقعیت پیدا خواهد کرد «چه بد حکم می کنند» که می پندارند ما با نیکان و بدان در دنیا و آخرت به طور برابر عمل می کنیم.

کلبی در بیان سبب نزول گفته است: این آیه کریمه درباره علی، حمزه و ابو عبیده جراح رضی الله عنه و سه تن از مشرکان به نام‌های: عتبه، شیبه و ولیدبن عتبه نازل شد زیرا این مشرکان به آن مؤمنان گفتند: به خدا سوگند که شما بر چیزی از حق و حقیقت قرار ندارید و اگر بر فرض، آنچه که شما می‌گویید حق باشد، بدانید که حال ما از حال شما در آخرت نیز بهتر خواهد بود چنان که حال ما هم‌اکنون در دنیا از حال شما بهتر است. پس خداوند متعال این سخن مشرکان را رد کرد و این حقیقت را روشن کرد که: ممکن نیست حال مؤمن مطیع، با حال کافر عاصی در آخرت برابر باشد.

﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِشَجَرِي كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا

يُظْلَمُونَ﴾ (۲۲)

«و خدا آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است» حقی که مقتضی عدالت در میان بندگان است «و تا سرانجام، هرکس به حسب آنچه عمل کرده است جزا داده شود» یعنی: حق تعالی آسمان‌ها و زمین را برای آن آفریده است تا خلق را به وسیله آن‌ها بر قدرت خویش رهنمون گردد و تا هرکس بر حسب آنچه که از گناهان و طاعات کرده است؛ جزا داده شود پس بدانید که قطعاً خداوند جل جلاله کافر و مؤمن را باهم برابر نمی‌سازد «و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند» با کاستن از ثواب، یا افزودن بر عذابشان. این آیه کریمه، بسان دلیلی بر اعلام پیشین در آیه قبل در مورد عدم یکسان بودن نیکان و بدان است.

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ

وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَدْرُونَ﴾ (۲۳)

این آیه کریمه دو سبب نزول دارد، سبب نزول اول مربوط به این بخش از آیه است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ﴾ [الجماعه: ۲۳] که به قولی: درباره قریش نازل شد زیرا

شیوه آنان چنین بود که مدتی سنگی را می‌پرستیدند، سپس چون - به ظن خود - چیز بهتری از آن را می‌یافتند، سنگ را به دور افکنده و آن چیز دیگر را می‌پرستیدند. به قولی دیگر: این بخش از آیه درباره حارث بن قیس سهمی - یکی از تمسخرکنندگان دین حق - نازل شد که هر چه را نفسش بدان تمایل داشت، می‌پرستید.

«پس آیا دیدی» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «کسی را که هوس خویش را خدای خود قرار داده»

یعنی: کسی که هوس و خواهش نفس خویش را دین خویش گرفته و فقط به دنبال هوای

نفس خویش است پس هر چه را که نفسش به وی نیک بنمایاند، انجام می‌دهد و هر چه را که به وی زشت بنمایاند، فرو می‌گذارد، بی‌آن که محبت خداوند ﷻ و رضای او را مد نظر داشته باشد، یا به نفرت و غضب الهی اهمیتی بدهد؟ یا مراد این است کافر همان چیزی را که نیک می‌پندارد یا بدان هوس می‌ورزد، می‌پرستد مانند پرستش سنگ، چوب و غیره «و خدا با وجود دانایی وی او را گمراه گردانیده» یعنی: با آن که چنین کسی به حقیقت آگاه و داناست و هدایت را از گمراهی باز می‌شناسد ولی با این وجود، به سبب پیروی از شهوت نفس خویش، حق را فرو گذاشته و در گمراهی دست و پا می‌زند. یا معنی این است: خداوند ﷻ او را بدان جهت که به سزاوار بودنش برای گمراهی علم داشته، گمراه کرده است «و بر گوش و دلش مهر زده» یعنی: خداوند ﷻ بر گوشش مهر زده تا پند و موعظه‌ای را نشنود و بر دلش مهر زده تا هدایت را درک نکند و به آن باورمند نشود «و بر دیده‌اش پرده نهاده است» تا راه درست را نبیند و تشخیص ندهد «آیا پس از خدا» یعنی: بعد از گمراه ساختن خداوند ﷻ او را «چه کسی هدایتش خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟» به پندی عبرت‌آموز تا حقیقت حال را بدانید؟.

سبب نزول دوم مربوط به این بخش از آیه است: ﴿وَحْتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ﴾ [الجاثیه: ۲۳] که درباره ابوجهل نازل شد زیرا شبی او و ولیدبن مغیره به خانه کعبه طواف می‌کردند؛ در این اثنا باهم درباره رسول خدا ﷺ به گفت‌وگو پرداختند، ابو جهل به ولید گفت: به خدا سوگند؛ من خوب می‌دانم که محمد ﷺ در ادعای نبوت راستگواست. ولید بر آشفت و به او گفت: ساکت باش! مگر چه چیزی تو را به این باور رهنمون گشته است؟ ابوجهل گفت: ای ابا عبد شمس! ما او را در کودکی اش «راستگوی امین» می‌نامیدیم، اکنون که عقل و رشدش به کمال رسیده است، او را کذاب و دروغگو می‌نامیم؟! به خدا سوگند که من خوب می‌دانم او راستگو است! ولید گفت: پس در این صورت، چه چیزی تو را از تصدیق وی بازمی‌دارد، چرا درنگ کرده‌ای و به او ایمان نمی‌آوری؟ ابوجهل گفت: زیرا در آن صورت، دختران قریش درباره من چنین تبصره خواهند کرد که من به خاطر پاره‌نانی، از یتیم ابوطالب پیروی کرده‌ام...! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

در حدیث شریف آمده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ». «یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاه که هوای نفسش پیرو آن چیزی نباشد که من آن را

آورده‌ام». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوامامه رضی الله عنه آمده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «ما عبد تحت السماء إله أبغض إلي الله من الهوي». «در زیر آسمان، الهی که نزد خداوند منفورتر از هوای نفس باشد، مورد پرستش قرار نگرفته است».

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٤٤﴾﴾

«و گفتند» مشرکان منکر رستاخیز «غیر از زندگی دنیایمان، چیز دیگری در کار نیست» یعنی: زندگی، جز همین زندگی این جهانی ما که در آن قرار داریم، نیست «می میریم و زنده می شویم» یعنی: مرگ و زندگی فقط به این جهان ما مربوط است و پشت سر این زندگی، هیچ زندگی دیگری نیست. به قولی معنی این است: ما در دنیا می میریم، باز فرزندانمان در آن زندگی می کنند، سپس آن ها می میرند و باز فرزندان شان در آن زندگی می کنند و همین طور این تسلسل ادامه پیدا می کند «و چیزی جز دهر ما را هلاک نمی کند» یعنی: جز گذر روزها و شبها و گذشت زمانه، چیز دیگری ما را هلاک نمی کند لذا در این دنیا نه ملک الموتی است و نه قبض روحی... «آنان به این امر هیچ دانشی ندارند» یعنی: این سخن را جز از روی شک و تردید نگفته اند، بی آنکه به حقیقت، هیچ علمی داشته باشند «آنان جز گمان نمی سپرند» یعنی: نهایت آن چیزی که نزد آنان است، گمان و پندار است و بس! آن ها فقط بر پندارهای خویش متکی اند، نه بر علم و یقین.

ابن منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که فرمود: اهل جاهلیت می گفتند: جز این نیست که ما را گذر شب و روز هلاک می کند! پس خداوند صلی الله علیه و آله این آیه کریمه را نازل فرمود.

﴿وَإِذَا تَتَلَا عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٥﴾﴾

«و چون آیات بینات ما» یعنی: آیات قرآنی ای که از زندگی پس از مرگ، درک آشکار و دلالت روشنی به دست می دهند؛ «بر آنان خوانده شود، شبیهه آنان همواره جز این نیست که می گویند: اگر راست می گویند، پدران ما را باز آورید» در دنیا و آنان را پس از مرگ شان زنده کنید.



﴿قُلِ اللَّهُ يُبَيِّنُ لَكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣١﴾﴾

«بگو: خداست که شما را زنده می‌کند» یعنی: در دنیا «باز می‌میراند» در هنگام به‌سر رسیدن اجل‌هایتان «آن‌گاه شما را به‌سوی روز رستاخیز گرد می‌آورد» با برانگیختن و حشر و نشتان به سوی موقف حساب «شکی در آن» یعنی: در گردآوردنتان به روز قیامت «نیست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را، از این روی در زنده شدن بعد از مرگ، شک می‌کنند. در حدیث شریف قدسی به‌روایت ابن‌جریر و ابن‌ابی‌حاتم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «اهل جاهلیت می‌گفتند: جز این نیست که ما را شب و روز هلاک می‌گرداند! پس خداوند ﷻ در کتابش نازل فرمود: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ [الجاثیه: ۲۴] و فرمود: «یؤذینی این آدم، یسب الدهر، وأنا الدهر، بی‌دی الأمر، أقلب اللیل والنهار». «فرزند آدم مرا اذیت می‌کند؛ زمانه و روزگار را دشنام می‌دهد در حالی که آفریننده روزگار منم، کار به دست بلاکیف من است و شب و روز را پیاپی می‌گردانم»<sup>۱</sup>.

این آیه کریمه ردی است بر پندار دهری‌مشریان. آنان گروهی از اعراب بودند که می‌گفتند: جز این نیست که گذشت شب و روز و چرخش زمانه ما را هلاک می‌کند! بدین‌گونه، زندگی و مرگ را به زمانه نسبت می‌دادند. ولی جز این گروه از اعراب، گروه‌های دیگری نیز با آنان در این پندار همراهی کرده‌اند، که از آن جمله‌اند: بیشتر فلاسفه دهری و ملحدان و خداناباوران همه عصرها و نسل‌ها، از آنجا که آنان زندگی و تنوع اشکال آن را به تطوری نسبت می‌دهند که میلیون‌ها سال استمرار داشته است پس به پندار آنان، در پشت سر این کائنات نیروی مدبر ابداعگر خلاق وجود ندارد و کار از این حد فراتر نمی‌رود که پیدایش جهان، تصادفی محض باشد! البته هر چه دایره علوم تجربی توسعه پیدا می‌کند و زوایای بیشتری از اسرار نظم هستی برای بشر پدیدار می‌گردد، سقف پندارهای این عده بیشتر ترک بر می‌دارد و بنای بی‌بنیاد افکارشان در هم فرومی‌ریزد.

در این میان، برخی دیگر از فلاسفه نیز وجود دارند که هرچند خود منتسب به اسلام هستند ولی در نوشته‌های علمی خود با این گروه همراهی می‌کنند، گویی از

۱- اصل این حدیث شریف قدسی در بخاری و مسلم نیز آمده است.

این امر که آفرینش را به آفریدگار مبدعی نسبت دهند، خجل می‌شوند و چه بسا می‌گویند: این طبیعت است که آفریده و ابداع کرده است! و اگر از آنان سؤال شود که آیا طبیعت خود دارای فکر و اندیشه است؟ آن‌ها هیچ پاسخی ندارند پس آنان همچنانند که خداوند عَلَّمَ فرموده است: ﴿وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ [الجاثیه: ۲۴] «آنان به این امر هیچ دانشی ندارند، آنان جز گمان نمی‌سپرنند» و اگر چنین نیست؛ پس روش علمی‌ای که آن‌ها در نسبت دادن حدوث این مخلوقات عجیب به تصادف یا طبیعت غیرعقل در پیش گرفته‌اند، چیست؟ طبیعتی با این همه نظم و سامان و پیچیدگی و این همه ظرافت و دقت که بشر به دنبال دریافت رموز آن شتابان می‌دود ولی از این کرانه بی‌انتها، جز فرازی اندک را نمی‌پیماید؟ سبحان الله! چگونه هوی و هوس، بینش ظاهر و باطن انسان را از او می‌گیرد؟!

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِئِدِ بِحَسْرِ الْمُبْطُلُونَ﴾ (۲۷)

«و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست» یعنی: اوست که به یگانگی متصرف آسمان‌ها و زمین می‌باشد و احدی از بندگانش با او در این امر مشارکتی ندارد پس کسی که بر همه چیز توانا و فرمانروا باشد، لابد بر آفرینش آخرت نیز تواناست «و روزی که قیامت بر پا شود، آن روز است که باطل‌اندیشان زیان می‌کنند» یعنی: در آن روز، زیان دروغ‌انگاران کافری که رشته افکار و پندارهایشان را به‌أباطیل آویخته‌اند، آشکار می‌شود زیرا آنان رهسپار دوزخ می‌گردند.

﴿وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (۲۸)

«و» در آن روز «هر امتی را به زانو درآمده می‌بینی» در حالی که ناآرام و نامطمئن‌اند. امت: مجموعه‌ای هستند که کیش و آیین واحدی دارند. جثو: نوعی از نشستن است که در آن فقط هردو زانوی انسان و سرانگشتانش به زمین می‌رسد. آری! مردم از هول و هراس و سختی هنگامه حساب، در پیشگاه خداوند متعال این چنین زانو می‌زنند. «هر امتی به سوی کتاب خود» که بر او در دنیا نازل شده است «فراخوانده می‌شود» به قولی معنی این است: هر امتی به سوی کارنامه اعمال خود فراخوانده می‌شود. آن گاه به آنان گفته می‌شود: «امروز به حسب آنچه می‌کردید، جزا داده می‌شوید» یعنی: خداوند عَلَّمَ در سرای آخرت بر حسب آنچه که در دنیا از خیر و شر می‌کردید، شما را جزا می‌دهد.

﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾

«این است کتاب ما» که فرشتگان ما از رفتار و کردار شما نوشته‌اند؛ «که» این کتاب «علیه شما به حق سخن می‌گوید» یعنی: علیه شما به حق و راستی، بی‌هیچ کم و زیادی گواهی می‌دهد. پس شما آن کتاب را می‌خوانید و اعمال خویش را به یاد می‌آورید «هر آینه ما آنچه را شما می‌کردید، استنساخ می‌کردیم» یعنی: ما، فرشتگان را به نوشتن و ثبت و نسخه برداری از اعمال شما و حفظ و نگه‌داری آن امر می‌کردیم. به قولی معنی این است: چون فرشتگان اعمال بندگان را نزد خدای سبحان بالا می‌برند، او فرمان می‌دهد که آن بخش از اعمالی را که بر آن ثواب و عقابی مترتب است، نزد وی ثبت کنند و آنچه را که بر آن ثواب و عقابی مترتب نیست، از قلم بیندازند و آن را ثبت نکنند.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ۗ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ

الْمُبِينُ﴾

«و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پس پروردگارش آنان را در جوار رحمت خویش» یعنی: در بهشت خویش «داخل می‌گرداند» از «پاداش» به «رحمت» تعبیر شد و از «رحمت» به «بهشت»؛ به دلیل فرموده رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِلْجَنَّةِ: أَنْتِ رَحْمَتِي، أَرْحَمُ بِكَ مِنْ أَسْءَاءِ». «خداوند ﷻ به بهشت فرمود: تو رحمت من هستی پس من به وسیله تو بر هرکس که بخواهم رحم می‌کنم». «این» داخل کردن در رحمت «همان فوز مبین است» یعنی: فلاح و رستگاری آشکار و روشن است بدان جهت که از شائبه‌ها و ناخالصی‌ها پاک می‌باشد.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ ءَايَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا

مُجْرِمِينَ﴾

«و اما کسانی که کافر شدند» به آنان از روی توبیخ و سرزنش گفته می‌شود: «مگر آیات من بر شما خوانده نمی‌شد؟» چرا؛ قطعاً آیات من بر شما خوانده می‌شد «ولی تکبر نمودید و قومی مجرم شدید» یعنی: از پذیرفتن این آیات و از ایمان آوردن به آن‌ها تکبر ورزیده و از اهل جرم شدید. جرم: ارتکاب گناه با انجام دادن نافرمانی حق تعالی است.

﴿وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ ۗ إِنَّ

نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَقِيقِينَ﴾

«و چون گفته شد که: وعده الله حق است» یعنی: چون رسول خدا ﷺ این گروه کفار را از وعده خداوند ﷻ به فرارسیدن رستاخیز و حساب، یا از تمام امور غیبی‌ای که باری تعالی به آن وعده داده است، خبر می‌دادند و خطاب به آنان می‌گفتند: این وعده‌ها خواه ناخواه تحقق یافتنی است؛ «و در ساعت» یعنی: در وقوع قیامت «هیچ شکی نیست» که حتما آمدنی است «گفتید: ما نمی‌دانیم قیامت چیست؟» یعنی گفتید: این قیامت دیگر چه چیزی است که شما از آن سخن می‌گویید؟ «جز گمانی نمی‌ورزیم» یعنی: ما قیامت را فقط حدس و توهمی محض می‌پنداریم «و ما یقین نداریم» یعنی: ما به قیامت علم یقینی‌ای نداریم، ما صرفاً گمان و خیال می‌کنیم که قیامت خواهد آمد.

﴿وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَّا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٢٣﴾﴾

«و سیئات آنچه کرده بودند بر آنان آشکار شد» یعنی: بدی‌های اعمال‌شان به همان صورتی که بوده است، بر آنان آشکار شد «و آنچه را که بدان استهزا می‌کردند، آنان را فرو گرفت» یعنی: جزای اعمال‌شان بر آنان فراگیر شد و فرود آمد؛ با ورودشان به دوزخ.

﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَلِكُم مَّا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوئِكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم

مِّن تَلْوِينٍ ﴿٢٤﴾﴾

«و گفته شود: همان گونه که ملاقات این روزتان را فراموش کردید، امروز شما را فراموش می‌کنیم» یعنی: با شما در دوزخ به مانند فراموشکاران معامله می‌کنیم پس شما را در آن فرو می‌گذاریم چنان‌که شما عمل کردن برای این روز را فرو گذاشتید و از اخبار قاطعی که در کتاب‌های الهی راجع به آن آمده بود، تجاهل کردید «و جایگاهتان در آتش دوزخ است» یعنی: دوزخ مسکن و قرارگاه شماست «و برای شما هیچ نصرت دهنده‌ای نیست» که یاریتان دهد و عذاب الهی را از شما باز دارد.

﴿ذَٰلِكُمْ بِأَنكُم أَتَّخَذْتُمْ ءَايَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَعَرَّيْتُمْ أَحْيَاةَ الدُّنْيَا قَالِیَوْمَ لَا

يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٢٥﴾﴾

«این بدان سبب است که شما آیات خدا را به ریشخند گرفتید» یعنی: این عذاب از آن روی بر شما فرود می‌آید که شما قرآن را به مسخره و بازیچه گرفتید و در آن

نیندیشیدید «و زندگی دنیا فریبتان داد» یعنی: دنیا شما را با آرایش‌ها و پیرایش‌ها و بیهودگی‌های خویش فریفت پس پنداشتید که هیچ سرای دیگری جز همین سرای دنیا نیست، نه رستاخیزی در کار است و نه حشر و نشری و بنابراین، زندگی خود را بر این اساس بی‌اساس بنا نهاده و سپری کردید «پس امروز نه از این» آتش «بیرون آورده می‌شوند و نه رضا ساختن الله از آنان طلب می‌شود» یعنی: در روز قیامت، بازگشت به طاعت خداوند متعال از آنان خواسته نمی‌شود تا رضای او را به دست آورده و عذری را پیش افکنند زیرا آن روز؛ روزی است که در آن توبه‌ای پذیرفته نشده و معذرتی سودمند واقع نمی‌گردد.

﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«پس ستایش و سپاس از آن خداست؛ پروردگار آسمان‌ها و پروردگار زمین، پروردگار عالمیان» و چنین پروردگار و چنین سروری است که سزاوار حمد و ستایش می‌باشد بنابراین، هیچ‌کس جز آن مولای بی‌همتا سزاوار حمد و سپاس نیست پس فقط او را در برابر آفرینش آسمان‌ها و زمین و به اصلاح آوردن و سامان‌دهی حال کسانی که در آن‌ها به سر می‌برند، سپاس و ثنا گوید. عالم: مفهومی است فراگیر که شامل همه ما سوی الله می‌شود و به صیغه جمع آمده، از آن‌رو که انواع مختلفی دارد.

﴿وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

«و او راست کبریا» یعنی: بزرگی و جلال و عظمت و سلطه «در آسمان و زمین و اوست عزیز» یعنی: غالب در سلطه و فرمانروایی‌اش؛ پس هیچ غلبه‌کننده‌ای بر او پیروز نمی‌شود «حکیم» و فرزانه است در تمام سخنان و افعال و در تمام فرمان‌ها و فیصله‌های خویش.

در حدیث شریف قدسی به روایت ابوهریره و ابو سعید رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «يقول الله تعالى: العظمة إزاري، والكبرياء ردائي، فمن نازعني واحداً منهما، أسكنته ناري» «خداوند صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: عظمت ازار من است و کبریا پتوی من. پس هرکس با من در یکی از آن‌ها نزاع و کشمکش کند، او را به آتش دوزخ خویش مسکن می‌دهم».



## سوره احقاف

مکی است و دارای (۳۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه بدان جهت «احقاف» نامیده شد که در آن از احقاف - که منازل قوم عاد در یمن بود - سخن رفته است.

محور سوره «احقاف»، بیان ناروا بودن پرستش معبودات باطل می باشد.

﴿حَمِّمٌ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾

چنین خوانده می شود: «حاء، میم» و این دو حرف، از حروف مقطعه است. «فرو فرستادن این کتاب از جانب الله عزیز حکیم است» یعنی: قرآن به حق و راستی از نزد خداوند غالب و دانا فرو فرستاده شده و کذب و افترا بی در حق وی نیست. عزیز: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بربندد. حکیم: صاحب حکمت است در همه امور.

﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ﴾

«ما آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است» از همه مخلوقات «جز به حق نیافریدیم» یعنی: آن ها را به آفرینشی همراه با حق که مشیت ما آن را اقتضا نموده، آفریدیم و بدانید که آفرینش آن ها بیهوده و باطل نیست «و» نیافریدیم آن ها را جز «به میعاد معین» که همانا روز قیامت است زیرا در روز قیامت، عمر آسمان ها و زمین و آنچه که در میان آن هاست، به پایان می رسد و زمین به زمینی دیگر و آسمان ها نیز به آسمان های دیگری تبدیل می شوند چنان که در آیه (۴۸) از سوره «انبیاء» گذشت. «و کسانی که کافر شده اند، از آنچه انذار داده شده اند» یعنی: از آنچه که در قرآن به وسیله آن بیم داده شده اند - مانند زنده شدن بعد از مرگ و حساب و جزا؛ «روگردانند» پس نه در آن می اندیشند، و نه برای آن آماده اند.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي

السَّمَوَاتِ أَتُنْتُونِ بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَرَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به این کافران رویگردان از حق «آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید که؛ «آنچه را بجز ا می پرستید» از بتان، مردگان و طاغوت‌ها؛ «به من نشان دهید که چه چیز از زمین را آفریده‌اند» یعنی: اگر آن‌ها به راستی خدا هستند پس به من نشان دهید که چه چیز از زمین را آفریده‌اند؟ «یا مگر آنان را در کار آسمان‌ها مشارکتی است» یعنی: یا مگر آن معبودهای باطل مالک بخشی از آسمان‌ها هستند، یا در آفرینش آسمان‌ها مشارکتی داشته‌اند؟! پس هرگاه نه این است و نه آن، دیگر چگونه آنان را شریک خداوند سبحان می‌پندارید؟ «اگر راست می‌گویید، کتابی پیش از این قرآن نزد من بیاورید» زیرا قرآن هم بر بطلان شرک، هم بر این امر که خدای ﷻ یگانه و لاشریک است و هم بر این امر که قیامت حق است و در آن شکی نیست؛ تصریح کرده است پس آیا مشرکان کتابی دارند که با این کتاب مخالفت کند، یا حجتی دارند که با این حجت منافات داشته باشد؟ اگر دارند، بیاورند «یا بازمانده‌ای از علم» نزد من بیاورید. یعنی: آیا کمترین چیزی از علم که آن را از پیامبری قبل از من نقل کرده باشید، در دست دارید که بر وجود آفریننده‌ای همراه با الله ﷻ گواهی دهد تا پرستش دیگران نیز کار درستی باشد؟ اگر چنین است پس آن را بیاورید. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: آثاره: خط است، یعنی در این باره چیز مکتوب و نقل شده‌ای بیاورید.

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَفُلُونَ﴾

«و کیست گمراه‌تر از آن کس که به‌جای خدا کسی را به دعا می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد» یعنی: هرگز گمراه‌تر و جاهل‌تر از چنین کسی پیدا نمی‌شود زیرا او چیزی را به دعا خوانده است که خود نمی‌شنود، چه رسد به این که به‌خواننده خویش سودی را جلب یا ضرری را از وی دفع نماید پس آن خواننده، چگونه به اجابت دعای خود از سوی وی طمع می‌بندد؟! «و» هرچند آن معبودان باطل را بخوانند؛ «آن‌ها از دعای‌شان بی‌خبرند» یعنی: معبودان باطلی که مشرکان آن‌ها را به یاری می‌خوانند، نه فقط آنان را اجابت نمی‌گویند بلکه حتی از دعایشان نیز بی‌خبرند؛ پس نه آن را می‌شنوند و نه در می‌یابند، از آن رو که جماداتی بیش نیستند.



﴿وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾

«و چون مردم گردآورده شوند، آن معبودان باطل دشمنانشان باشند» یعنی: چون مردمی که بتان را می پرستند، در روز قیامت گردآورده شوند و محشور گردند؛ آن بتان برای شان دشمن اند، از آنان بیزاری می جویند و بر آنان لعنت و نفرین می گویند. نقل است که: خدای سُبْحٰنَهُ روز قیامت در بتان حیات می آفریند و آن ها پرستشگران خود را تکذیب می کنند. همچنین فرشتگان، مسیح، عزیر و شیاطین - که حیات دارند - نیز از پرستشگران خود در روز قیامت اعلام برائت می کنند «و به عبادتشان انکار می ورزند» یعنی: معبودان در روز قیامت، عبادت خویش از سوی مشرکان را با انکار تلقی کرده و محکوم می کنند، منکر و تکذیب کننده آنان هستند و می گویند: ما هرگز شما را به پرستش خویش فرانخوانده بودیم.

﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ

مُبِينٌ ﴿٧﴾﴾

«و چون بر آنان» یعنی: بر اهل مکه «آیات بینات ما» یعنی: آیات روشن و آشکار ما «خوانده شود، کسانی که چون حق به سوی شان آمد، منکر آن شدند» از روی کبر و عناد، درباره آیات قرآن «گفتند» و می گویند، بی آن که در این آیات اندیشه و تأمل کنند: «این» آیات بی هیچ شک و شبهه ای «سحری آشکار است».

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا

نُفِيسُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٨﴾﴾

«یا می گویند: این را برافته است» یعنی: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرآن را از پیش خود اختراع کرده و آن را بر خداوند افترا می بندد و از آنجا که این شبهه، شبهه ای است که هر کافری بر آن تکیه می کند پس پاسخ الهی در این باره به طور مفصل مطرح می گردد و در خلال این پاسخ، سه بار کلمه «قل: بگو» تکرار می شود: «بگو: اگر» بر سبیل فرض و تقدیر - چنان که شما ادعا می کنید؛ «آن را برافته باشم، در برابر خدا مالک چیزی به سود من نیستید» یعنی: در آن صورت شما نمی توانید عذاب الهی را از من برگردانید پس چگونه به خاطر شما بر خدای سُبْحٰنَهُ دروغ می بندم در حالی که شما بر دفع عذاب وی از من قادر نیستید؟ «الله داناتر است به آنچه با طعنه در آن فرو می روید» یعنی:

خدای عَلَّمَ به تکذیب‌تان و این سخن که قرآن جادو و فال بینی است و همچنین به دیگر سخنان ناروایی که درباره قرآن و رسالت می‌گویید و می‌پردازید، دانانتر است؛ «گواه بودن او میان من و شما بس است» زیرا او در این مورد که قرآن از نزد اوست و من پیام وی را به شما رسانده‌ام، به نفع من گواهی می‌دهد و علیه شما نیز بر این که تکذیب و انکار پیشه کرده‌اید، گواهی می‌دهد «و اوست آمرزگار مهربان» بر کسی که توبه کند، ایمان آورد، قرآن را تصدیق کند و به آنچه که در آن است عمل نماید. آری! این وعده‌ای است به آمرزش و رحمت برای تائبان مؤمن و اشعاری است بر حلم و بردباری حق تعالی زیرا گویای آن است که او منکران را به شتاب عذاب نمی‌کند.

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَكُمُ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾

پاسخ دوم به شبهه مشرکان در امر رسالت این است: «بگو: من از میان پیامبران پدیده‌ای نوظهور نبودم» یعنی: من نخستین پیامبر نیستم بلکه خداوند عَلَّمَ قبل از من نیز پیامبران بسیاری را فرستاده است پس دعوت به سوی توحید، انکار پرستش بتان و عدم آگاهی از غیب، فقط محدود به من نیست بلکه این دعوت، دعوتی است قدیمی و کهن که تمام پیامبران عَلَّمَ به آن فراخوانده‌اند «و نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد» در زمانی که پیش رو است؟ نمی‌دانم که آیا من در مکه باقی می‌مانم، یا از آن اخراج می‌شوم؟ آیا می‌میرم، یا کشته می‌شوم؟ آیا عذاب به شتاب و به طور عاجل بر شما فرستاده می‌شود، یا که مهلت داده می‌شود؟ «جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم» یعنی: من فقط از قرآن و وحی پیروی کرده و از نزد خود چیز نوی را به میان نیاورده‌ام «و من جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیستم» پس شما را از عذاب خداوند عَلَّمَ به شیوه‌ای روشن و آشکار بیم و هشدار می‌دهم به طوری که هر اندیشمند باخردی، هشدارهایم را درک می‌کند.

این آیه دلیل بر آن است که رسول اکرم عَلَّمَ از این امر که کار ایشان و مشرکان در دنیا به کجا خواهد انجامید، آگاهی نداشتند اما به یقین می‌دانستند که خداوند عَلَّمَ با ایشان در آخرت چه می‌کند، می‌دانستند که مقام والای بهشت در انتظارشان است.

این آیه منسوخ نیست زیرا نقل است که چون فشار و آزار مشرکان بر اصحاب رسول خدا عَلَّمَ در مکه سخت شد، آن حضرت عَلَّمَ در خواب دیدند که به سرزمینی که خرما

و درخت و آب دارد هجرت می‌کنند. پس این خواب را به اصحاب خویش نقل کردند، ایشان از این خواب شادمان شده و از آن بشارت به‌گشایش و رهایی از آزار مشرکان را دریافتند، سپس چون برهه‌ای از زمان درنگ کردند و تحقق عینی این خواب را ندیدند، گفتند: یا رسول الله! چه وقت به سوی سرزمینی که در خواب دیده‌اید، هجرت می‌کنیم؟ رسول اکرم ﷺ سکوت کردند، همان بود که خدای ﷻ نازل فرمود: ﴿وَمَا أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ [الأحقاف: ۹]. «و من نمی‌دانم که با من و شما چه خواهد شد؟» یعنی: نمی‌دانم که آیا به همانجایی که در خواب دیده‌ام، برده می‌شوم یا خیر؟ سپس فرمودند: «آنچه دیدم در خواب بود اما جز از آنچه که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم». یعنی: مصداق عینی خواب من هنوز به من وحی نشده است. همچنین از این آیه دانسته می‌شود که ادعای علم غیب برای بعضی از اولیا، امری بی‌اساس و دروغی آشکار است.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِءَ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِءَ فَأَمَنَ وَأَسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ أَلَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾

پاسخ سوم به شبهه مشرکان در امر رسالت، این است: «بگو: آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید؛ «اگر» این قرآن در حقیقت «از نزد الله باشد و» حال آن که «شما بدان کافر شده باشید و گواهی از بنی اسرائیل» که بر آنچه خدای ﷻ در تورات نازل نموده، دانا است «بر مانند آن» یعنی: بر مانند اخبار قرآن چون اثبات توحید، معاد و غیر این‌ها از اموری که در تورات موجود است و با قرآن مطابقت دارد؛ «گواهی داده آن‌گاه» آن گواه اسرائیلی؛ «ایمان آورده باشد» به قرآن زیرا این حقیقت برایش روشن گردیده که قرآن کلام خدای ﷻ و از جنس وحیی است که او بر پیامبرانش نازل می‌کند؛ «و شما» با وجود گواهی آن گواه «استکبار ورزیده باشید» از ایمان آوردن به قرآن، آیا باز هم ستمگر نیستید؟ یقیناً که هستید و «البته خدا قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند» این جمله بر جواب محذوف شرط دلالت می‌کند پس تقدیر سخن چنین می‌شود: اگر قرآن از نزد خدا ﷻ باشد، آیا شما که به آن کفر ورزیده‌اید، ستمگر نیستید؟ قطعاً ستمگرید. یادآور می‌شویم که آن شاهد از بنی اسرائیل، عبدالله بن سلام بود که بعد از هجرت مسلمان شد. البته این مضمون شامل غیر وی نیز می‌شود زیرا «شاهد» اسم جنس است.

طبرانی در بیان سبب نزول این آیه کریمه با سندی صحیح از عوف بن مالک اشجعی رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عید یهودیان به کنیسه آنان رفتند و من نیز با ایشان همراه بودم. ولی آنان از ورود ما ناخوش شدند و حالشان دگرگون شد. سپس خطاب به آنان فرمودند: ای گروه یهود! دوازده تن از میان خود را که به توحید خداوند جل جلاله و رسالت محمد گواهی دهند، به من معرفی کنید زیرا در این صورت خدای عز و جل از هر یهودی‌ای که در زیر سقف آسمان است، خشم خود را بر می‌دارد. یهودیان سکوت کردند و کسی از آنان به رسول اکرم صلی الله علیه و آله پاسخی نداد. سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله برگشتند. بناگاه دیدم که مردی از پشت سر ایشان آمد و گفت: ای محمد! بایست. سپس به سوی یهودیان روی نمود و گفت: ای گروه یهود! نظر شما در مورد شخص من چیست؟ گفتند: به خدا سوگند که در میان خویش مردی دانشمندتر و داناتر به کتاب خدا مانند تو و قبل از تو مانند پدرت و قبل از پدرت مانند جدت سراغ نداریم! گفت: پس اینک من گواهی می‌دهم که این شخص همان پیامبری است که بشارت و اوصاف وی را در تورات می‌یابید! گفتند: دروغ گفتی! و سخنش را رد کرده و نسبت‌های ناروایی به وی دادند. همان بود که خدای عز و جل این آیه را نازل نمود». بنابراین روایت، این آیه مدنی است، چون در آن تلویحا از عبدالله بن سلام یاد شده است و او بعد از هجرت مسلمان شد.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ﴾

فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ ﴿١١﴾

ابن منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است: «عمر بن خطاب کنیزی به نام زبیره داشت که قبل از وی مسلمان شده بود، عمر او را به خاطر مسلمان شدنش می‌زد و کفار قریش می‌گفتند: اگر این دین، کار خیر و بارزشی می‌بود، زبیره از ما بر آن سبقت نمی‌جست. همان بود که خدای عز و جل این آیه را در شأن زبیره نازل کرد». بنا به روایتی دیگر: کافران یهود در حق مؤمنان‌شان - مانند عبدالله بن سلام و یارانش - گفتند: اگر دین محمد حق بود، آنان از ما به سوی آن سبقت نمی‌جستند. «و کافران به مؤمنان» یعنی: در باره مؤمنان «گفتند: اگر» آنچه که محمد از قرآن و نبوت آورده است؛ «خیر بود، آنان بر ما بدان» یعنی: به سوی ایمان به رسالت و قرآن «پیشی نمی‌گرفتند» پس گمان کافران در باره خودشان چنین بود که مستحق

پیشتازی و سبقت گرفتن به سوی هر کار نیک و با ارزشی هستند! ولی غافل از آن بودند که خدای سبحان هرکس را که بخواهد، به رحمت خویش مخصوص گردانیده و برای دین خویش بر می‌گزیند. شایان ذکر است که این پندار کفار نسبت به خود، همان کبری است که رسول اکرم ﷺ در حدیث شریف ذیل درباره آن فرموده‌اند: «الکبر بطر الحق و غمط الناس». «کبر؛ رد نمودن حق و حقیر شمردن مردم است».

«و چون به آن» یعنی: به قرآن «هدایت نیافته‌اند، به زودی خواهند گفت: این دروغی کهنه است» چنان‌که قبل از آن گفتند: این قرآن افسانه‌های پیشینیان است.

﴿وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ﴾

«و پیش از آن» یعنی: پیش از قرآن «کتاب موسی» که تورات است و قرآن در اصول شرایع و قوانین حق، با آن توافق دارد «راهبر و مایه رحمتی بود» از جانب خدای سبحان برای کسانی که به آن ایمان آورده بودند. لذا پیش از قرآن در امر دین به تورات اقتدا می‌شد «و» این خود بر حقانیت قرآن دلالت دارد زیرا «این کتابی است تصدیق کننده» یعنی: قرآن در اصول دین با تورات کتاب موسی ﷺ و غیر آن از کتاب‌های خداوند ﷻ موافق و همخوان و به علاوه مصدق آن‌هاست «به زبان عربی» یعنی: در حالی که قرآن به زبان عربی است و یهودیان مدینه آن رامی‌فهمند «تا ستمکاران را بیم دهد» از عذاب خداوند ﷻ و بنابراین، برای آنان عذری باقی نماند «و برای نیکوکاران بشارتی باشد» به این‌که سرانجام به پاداش نیکوکاریشان، به پیروزی دنیا و بهشت آخرت نایل می‌شوند پس چنان نیست که شما کافران می‌گویید: این قرآن دروغی است قدیم!

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

«بی‌گمان کسانی که گفتند: پرودگار ما الله است، سپس پایداری ورزیدند» یعنی: در میان توحید و استقامت بر شریعت جمع کردند؛ «نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: آن‌ها از این امر که در گرفتاری، سختی و ناخوشی‌ای درافتند، بیمناک نگشته و از این‌که چیز محبوب و دوست داشتنی‌ای را از دست بدهند، نیز اندوهگین نمی‌شوند و این خصلت و موهبت؛ هم در دنیا، هم به هنگام مرگ و هم در آخرت، برای ایشان پایدار و همیشگی است.

﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾﴾

«ایشان اهل بهشتند که به پاداش آنچه انجام می‌دادند» در دنیا از اعمال شایسته «جاودانه در آن می‌مانند».

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۵﴾﴾

«و به انسان وصیت کردیم» وصیت: از توصیه است و آن دستوری است که به ضرورت عنایت و اهتمام به آن پیوسته باشد. آری! او را وصیت و سفارش کردیم: «به نیکی در حق پدر و مادرش» که با آنها به نیکی تمام رفتار کند و در این راه سعی بلیغ نماید «مادرش به دشواری او را در شکم برداشته و به دشواری او را به دنیا آورده است» یعنی: مادرش در دوران حاملگی و در هنگام به دنیا آوردنش، دشواریهای زیادی را تحمل کرده است «و دوران بارداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است» یعنی: مجموعه هردو مدت - از هنگام ابتدای بارداری وی تا آن گاه که طفلش را از شیر باز می‌گیرد - سی ماه است. خاطرنشان می‌شود که حد اقل مدت بارداری شش ماه است و بقیه این مدت، حد اکثر مدت شیر خواری می‌باشد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اگر مادر در نه ماهگی وضع حمل نمود، بیست و یک ماه شیرخواری برای طفلش کافی است، اگر در هفت ماهگی وضع حمل نمود، بیست و سه ماه شیرخواری برای طفلش کافی است و اگر در شش ماهگی وضع حمل نمود، طفل باید دو سال تمام شیر بخورد، به دلیل این آیه کریمه که مدت بارداری تا بازگرفتن طفل از شیر را، سی ماه معرفی کرده است».

آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که حق مادر بر عهده فرزند از حق پدر مؤکدتر می‌باشد زیرا مادر او را به دشواری بارگرفته و به دشواری نهاده است و بعد از آن هم او را از مایه وجود خویش شیر داده و در آغوش خویش پرورانده است و در همه این مدت با تحمل رنجها، زحمات و سختی‌ها، به بهترین وجه به امور وی پرداخته است درحالی که پدر در چیزی از این امور با وی مشارکتی نداشته است، هرچند که او هم در

راه کسب درآمد و تأمین هزینه‌های زندگی رنج کشیده اما این رنج وی با رنجهای مادر همانند و برابر نیست.

شایان ذکر است که احادیث نبوی بسیاری در توضیح این آداب بزرگ قرآنی نقل شده و نیکی به والدین را از بهترین اعمال و نافرمانی آنها را از گناهان کبیره معرفی کرده است از آن جمله این حدیث شریف است: «گناهان کبیره عبارتند از: شرک آوردن به خدا، نافرمانی والدین، قتل نفس و سوگند غموس». همچنین در حدیث شریف به روایت ابی‌أسید رضی الله عنه آمده است که فرمود: «ما در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که مردی از بنی سلمه نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول الله! آیا بعد از مرگ والدینم چیزی از نیکی به آنها بر ذمه‌ام باقی مانده است؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: بلی! «این‌ها بر ذمه‌ات باقی مانده است» دعا نمودن برای آنها، آمرزش خواستن برای آنها، به اجرا گذاشتن عهد آنها، صلح رحمی که جز به سبب آنها پیوسته نمی‌شود و گرامی داشتن دوست آنها».

«تا آن‌گاه که چون به کمال رشد خود رسید» آمده: یعنی: تا آن‌گاه که نیرو و عقل طفل به استحکام خود رسید. کمترین مدت برای رسیدن او به این مرحله، رسیدنش به سن سی یا سی‌وسه سالگی است. «و به چهل سالگی رسید» این قید مفید آن است که رسیدن به چهل سالگی، چیزی فراتر از رسیدن به کمال قوت و رشد است، از این جهت گفته شده که: انبیا صلی الله علیه و آله بعد از سن چهل سالگی به نبوت برانگیخته شده‌اند. ابن کثیر می‌گوید: «این بیان، برای کسی که به سن چهل سالگی می‌رسد متضمن این ارشاد است که باید توبه و انابت به سوی خدای عز و جل را تجدید نموده و بر آن عزمی استوار ببندد». در حدیث شریف آمده است: «چون بنده مسلمان به چهل سالگی رسید، خداوند عز و جل حساب او را سبک می‌گرداند و چون به شصت سالگی رسید، خداوند عز و جل توبه و انابت به سوی خویش را روزی وی می‌کند و چون به هفتاد سالگی رسید، اهل آسمان او را دوست می‌دارند و چون به هشتاد سالگی رسید، خداوند عز و جل حسناتش را تثبیت و گناهانش را محو می‌کند و چون به نود سالگی رسید، خداوند عز و جل همه گناهان گذشته و آینده وی را می‌آمرزد و وی را در حق اهل بیتش شفیع می‌گرداند و در مورد وی در آسمان چنین نوشته می‌شود: او اسیر خداست در زمین وی».

آری! چون به سن چهل سالگی رسید: «گفت: پروردگارا! بر من الهام کن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، شکر گزارم» یعنی: پروردگارا! شکر و سپاس آنچه را که بر من از هدایت و بر پدر و مادرم از شفقت و مهر آن‌ها نسبت به من در دوران کودکی ام انعام نموده‌ای، به من الهام کن» و کار نیکی انجام دهم که آن را بپسندی» یعنی: همچنان به من الهام کن تا در آینده نیز عمل شایسته‌ای انجام دهم که آن را از من بپسندی «و فرزندانم را برایم به صلاح آور» یعنی: فرزندان و نسل و تبارم را در صلاح ثابت قدم و استوار گردان «هرآینه من به درگاه تو توبه آورده‌ام» از گناهان خویش «و من از مسلمانانم» یعنی: از تسلیم شدگان برای تو و از منقادان مخلص برای توحید و یکتایی تو هستم. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب خویش تعلیم می‌دادند تا در تشهد چنین بخوانند: «اللَّهُمَّ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِنَا وَأَصْلَحَ ذَاتَ بَيْنِنَا، وَاهْدِنَا سَبِيلَ السَّلَامِ، وَنَجِّنَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، وَجَنِّبْنَا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ، وَبَارِكْ لَنَا فِي أَسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُلُوبِنَا وَأَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا، وَتَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ، وَاجْعَلْنَا شَاكِرِينَ لِنِعْمَتِكَ، مِثْنِينَ بِهَا عَلَيْكَ قَابِلِيهَا وَأَتْمَهَا عَلَيْنَا». «بارالها! در میان دل‌های ما الفت بینداز، در روابط ذات‌البینی ما اصلاح رونما کن، ما را به راه‌های سلامتی هدایت کن، ما را از تاریکی‌ها به سوی نور نجات ده، ما را از زشتی‌های آشکار و پنهان بر کنار دار، برای ما در شنوایی‌ها و بینایی‌ها و دل‌ها و همسران و فرزندانمان برکت نه، بر ما توبه پذیر شو زیرا تو توبه‌پذیر مهربان هستی و ما را از شکرگزاران نعمت قرار ده، ثناگویان به آن برای تو و پذیرنده آن و آن را بر ما به تمام و کمال رسان».

واحدی از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا او هژده سال سن و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیست سال سن داشتند که باهم در کاروان تجارتی‌ای که عازم شام بود همراه شدند پس در جایی به پای درخت سدري منزل زدند. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سایه آن درخت نشستند و ابوبکر رضی الله عنه نزد راهبی که در آنجا بود رفت تا از او درباره دین حق سؤال کند. راهب از وی پرسید: آن مردی که در سایه درخت سدر نشسته است کیست؟ ابوبکر گفت: او محمد فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب است. راهب گفت: به خدا سوگند که او پیامبر است و کسی بعد از عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله و سلم جز محمد نبی خدا به سایه آن درخت پناه نگرفته است. پس، از آن



هنگام در قلب ابوبکر تصدیق و یقین افتاد و او بعد از آن هیچ‌گاه از رسول خدا ﷺ جدا نمی‌شد، نه در سفرهای ایشان و نه در مکه و چون ابوبکر ؓ به سن چهل سالگی رسید، گفت: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ﴾ [النمل: ۱۹]. ولی حسن بصری می‌گوید: این آیه عام است و سبب نزول خاصی ندارد. به هر حال؛ قاعده کلی در مورد آیات قرآن این است که اعتبار به عام بودن لفظ آن‌هاست نه به خاص بودن سبب آن‌ها.

ابن عباس ؓ درباره این فرموده حق تعالی: ﴿وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحَ لِي فِي دُرِّيَّتِي﴾ [الأحقاف: ۱۵]. می‌گوید: «خداوند ﷻ دعای ابوبکر ؓ را اجابت کرد و او نه تن از بردگان مؤمنی را که در راه خدا ﷻ مورد شکنجه مشرکان قرار می‌گرفتند، از قید بردگی آزاد کرد - که بلال و عامر بن فهیره از آن جمله بودند - ابوبکر ؓ هیچ خیری را ترک نکرد و نیز همه اعضای خانواده وی - اعم از فرزند و پدر و مادرش - به اسلام مشرف شدند در حالی که جز او، هیچ یک از اصحاب رسول خدا ﷺ نبودند که پدر، مادر و فرزندان پسر و دخترش همه مسلمان شده باشند و این خود دلیل اجابت دعای ابوبکر ؓ است». علی ؓ نیز می‌گوید که این آیات: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي﴾ در شأن ابوبکر ؓ نازل شد. همچنین از فضایل ابوبکر ؓ حدیث شریف ذیل به روایت ابوهیره ؓ است که رسول اکرم ﷺ خطاب به یاران‌شان فرمودند: «امروز چه کسی از شما روزه‌دار است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما جنازه‌ای را تشییع نموده است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما مسکینی را اطعام نموده است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما بیماری را عیادت نموده است؟ ابوبکر گفت: من! آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمودند: «ما اجتمعن في امرئ إلا دخل الجنة». «این اوصاف در هیچ شخصی جمع نمی‌شوند، مگر این که او به بهشت داخل می‌شود».

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾ ﴿۱۶﴾

«این گروه» یعنی: کسانی که روش آن‌ها این گونه باشد؛ «کسانی هستند که از آنان نیکوترین آنچه را که انجام داده‌اند» از اعمال خیر در دنیا «می‌پذیریم و از بدی‌هایشان درمی‌گذریم» یعنی: برآنان می‌آمرزیم و آنان را در برابر بدی‌هایشان مجازات نمی‌کنیم

«در عداد اهل بهشت» یعنی: در سلک و شمار بهشتیان «همان وعده راستینی است که بدان وعده داده می‌شدند» بر زبان پیامبران ما علیهم‌السلام در دنیا.

﴿وَالَّذِي قَالَ لَوْلَاذِيهِ أَفِ لَكُمْ مَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْجِلَانِ اللَّهَ وَيَلُوكَ ءَامِنٌ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأُولِينَ ﴿٧٧﴾﴾

ولی در مقابل آن گروه نیکبخت، گروه ستمگری قرارداد که خداوند متعال در بیان حال آن می‌گوید: «و آن کس که به پدر و مادر خود گفت: اف بر شما» اف: کلمه‌ای است که از شخص گوینده در هنگامی صادر می‌شود که از آنچه بر وی روی داده، دل‌تنگ شده باشد «آیا به من وعده می‌دهید که زنده بیرون آورده می‌شوم؟» یعنی: آیا به من خبر می‌دهید که بعد از مرگ در موعد مقرر از سوی خداوند برانگیخته و از قبرم بیرون آورده می‌شوم در حالی که این کاری است بعید و سخت از باور به دور؟ آیا بعد از مرگ هم زندگی‌ای است؟ «و حال آن که پیش از من نسل‌های بسیاری گذشته‌اند» و از آنان احدی برانگیخته نشده است؟ «و آن دو به درگاه خدا استغاثه می‌کنند» یعنی: پدر و مادرش با فریاد و زاری از خداوند جَلَّ جَلَلُهُ می‌خواهند که او را به ایمان توفیق دهد. یا معنی این است: آن‌ها از این سخن ناروای وی به درگاه خداوند جَلَّ جَلَلُهُ فریاد بر می‌آورند و به فرزندشان می‌گویند: «وای بر تو، ایمان بیاور» به زندگی پس از مرگ «بی‌گمان وعده الهی راست است» و هیچ خلافتی در آن نیست «ولی او» در تکذیب سخن‌شان «پاسخ می‌دهد: این‌ها جز افسانه‌های پیشینیان نیست» یعنی: آنچه که شما درباره زنده شدن پس از مرگ می‌گویید، جز افسانه‌ها و دروغبافی‌هایی که پیشینیان در کتاب‌های خود به هم بافته‌اند، نیست و زنده شدن بعد از مرگ، در حقیقت سخن باطلی است که عقل آن را نمی‌پذیرد.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أَمْرٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ ۗ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿٨٥﴾﴾

«این گروه» یعنی: گویندگان این سخنان ناروا «کسانی‌اند که قول بر آنان ثابت شد» یعنی: عذاب بر آنان واجب شد. شاید مراد از «قول» در اینجا؛ این سخن خدای سبحان به ابلیس باشد: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٥﴾﴾ [ص: ۸۵]. «یقیناً جهنم را از تو و کسانی از آنان که از تو پیروی کرده‌اند، همگی پر می‌سازم» که تفسیر آن گذشت. «در جمله امت‌هایی که پیش از آنان از جن و انس

گذشته‌اند» یعنی: عذاب بر آنان واجب شده است پس آنان در این امر به امت‌های کافر پیشین ضمیمه می‌شوند «هرآینه آنان زیانکار بوده‌اند».

ابن کثیر می‌گوید: «کسی که پنداشته است این آیه درباره عبدالرحمن فرزند ابوبکر رضی الله عنه نازل شده، قولش ضعیف است زیرا عبدالرحمن بعدا مسلمان شد، اسلامش نیک استوار و از بهترین اهل زمانش گردید». حافظ ابن حجر هم می‌گوید: «عائشه رضی الله عنها نزول این آیه درباره عبدالرحمن را نفی نموده و نفی وی از نظر اسناد، نسبت به روایت مؤید آن، صحیح‌تر و به پذیرفتن سزاوارتر است». قرطبی می‌گوید: «صحیح این است که آیه کریمه درباره شخص کافری که عاق پدر و مادرش بود، نازل شد».

﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْفِيَهُمْ أَعْمَلَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾

«و برای هر یک بر حسب آنچه که انجام داده‌اند، درجاتی است» یعنی: برای هر یک از دو گروه مؤمن و کافر جن و انس، نزد خداوند جل جلاله در روز قیامت مراتبی است «و تا اعمال‌شان را» یعنی: جزای اعمال‌شان را «به تمام و کمال دهد و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند» پس نه از پاداش مؤمنان کاسته می‌شود و نه بر عذاب کفار افزوده می‌شود.

﴿وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَّذِينَ ظَبَّيْتُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ﴾

«و آن روز که کافران بر آتش عرضه می‌شوند» یعنی: روزی که پرده‌ها کنار زده می‌شود و کافران به‌سوی آتش دوزخ می‌نگرند و به آن نزدیک ساخته می‌شوند. به قولی معنی این است: روزی که آتش بر آنان پیش کرده شود. آری! در آن روز به آنان گفته می‌شود: «نعمت‌های پاکیزه خود را در زندگی دنیایان ضایع کردید و از آن‌ها برخوردار شدید» یعنی: در نافرمانی خدای سبحان از شهوات و لذات پیروی کردید و به سبب دروغ انگاشتن آنچه که پیامبران علیهم‌السلام از وعده حساب، عقاب و ثواب آورده بودند، از ارتکاب گناه پروا نداشتید و خرمی و جوانی و نیرومندی‌تان را در شهوات زندگی دنیایان تباه کردید.

آیه کریمه فرجام ننگین کفار را بیان داشته و این حقیقت را روشن می‌سازد که بهره‌برداری آنان از نعمت‌های دنیا به خاطر آن است تا در آخرت از آن محروم گردند و این اقتضای عدل الهی است. پس آیه کریمه بدین معنی نیست که هر کس از

نعمت‌های پاکیزه و مباح دنیا برخوردار شد، او در آخرت از آن‌ها بهره‌ای ندارد زیرا مؤمن شکر منعم را با ایمان خویش بجا می‌آورد لذا او در بهره‌گیری از نعمت‌های دنیا مورد سرزنش نیست چنان‌که در آیه (۸۷) از سوره «مائده» گذشت: ﴿لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [المائدة: ۸۷]. «پاکیزگی‌های آنچه را که خدا بر شما حلال نموده، بر خود حرام نگردانید» و در آیه (۲۲) از سوره «اعراف» گذشت: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ﴾ [الأعراف: ۳۲]. «بگو: چه کسی زینت خداوند را حرام کرده است» لیکن باید گفت که بریدن از لذت‌های دنیا، اکتفا به ضروریات و ترک تکلف، از شیوه سلف شایسته ما است زیرا اگر انسان مؤمن از امور مهم به امور غیرمهم مشغول شود چه بسا این گرفتاری او را از خدای عزوجل دور گرداند.

در حدیث شریف آمده است: روزی رسول اکرم ﷺ نزد اصحاب صفا رفتند در حالی که آن‌ها مشغول پینه زدن جامه‌های خود با پوست حیوانات بودند چرا که پینه‌ای از جنس پارچه نمی‌یافتند. پس آن حضرت ﷺ خطاب به آنان فرمودند: «آیا این حال و وضع شما بهتر است، یا حال و وضع روزی که یکی از شما صبح در جامه زربافتی بگذراند و عصر در جامه زربافت دیگری، نهار بر او قابلمه غذای مرفهی آورده شود و شام قابلمه دیگری و خان‌هاش چنان پوشانده باشد که کعبه پوشانیده می‌شود؟» گفتند: در آن روز حال و وضع بهتری خواهیم داشت! رسول مبارک فرمودند: «نه! بلکه شما امروز حال و وضع بهتری دارید».

همچنین روزی که کافران بر آتش عرضه شوند، به آنان گفته می‌شود: «پس امروز به عذاب خفت آور کیفر می‌یابید» یعنی: به غذایی که سراسر برایتان خواری و رسوایی است «به سزای آن که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزیدید» از ایمان آوردن به خداوند متعال و یکتا پرستی‌اش «و به سبب آن که فسق می‌کردید» یعنی: از طاعت خداوند عزوجل خارج شده و مرتکب معاصی و نافرمانی‌های وی می‌گردیدید. شایان ذکر است که تکبر از پذیرش حق، گناه دل است و فسق، کار اعضا و اندام‌های دیگر.

﴿وَأَذْكُرُ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ التُّدُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾

«و به یاد آور» ای محمد ﷺ برای قومت تا پند گیرند و بیمناک شوند. یا مراد این است: یاد کن در خلوت خویش «برادر قوم عاد را» یعنی: داستان هود عليه السلام و شکیبایی وی بر آزار قومش را تا به وی اقتدا کنی و در نتیجه، آنچه را که از تکذیب قومت می بینی، بر تو آسان شود. یاد آور می شویم که خداوند متعال هود عليه السلام را به سوی قوم «عاد اول» فرستاده بود و «عاد» قبیله عربی از قوم «ارم» است. تعبیر: (برادر قوم عاد) بدین معنی است که هود عليه السلام در نسب برادر آنان بود نه در دین. «آن گاه که قوم خویش را در احقاف بیم داد» احقاف: سرزمین عاد، شنزارهای سرزمین شحر در حضرموت یمن یعنی جنوب عربستان است. حقف: عبارت است از توده شن بزرگ مستطیل و منحنی ای. (و هر آینه پیش از او و پس از او هشدار دهندگان گذشته بودند) یعنی: هود عليه السلام به آنان آگاهانید که پیامبران پیش از وی و پیامبرانی که بعد از وی در زمانش مبعوث شده اند، همه مانند وی مردم سرزمین هایشان را بیم و هشدار داده اند.

آری! هود عليه السلام به آنان هشدار داد: «که جز الله را نپرستید» زیرا «من واقعا بر شما از عذاب روزی بزرگ» یعنی: روزی هولناک و سهمگین «می ترسم» به سبب شرک آوردن شما.

﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَأْفِكَنَا عَنِ الْهَيْتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ﴿۳۳﴾﴾

«گفتند» قوم هود عليه السلام «آیا به سراغ ما آمده ای تا ما را از خدایانمان» یعنی: از پرستش آن ها «برگردانی پس اگر از راستگویان هستی» در وعده ای که به ما می دهی؛ «آنچه را به ما وعده می دهی» از عذاب بزرگ «به میان بیاور» و هم اکنون ما را به آن درافکن.

﴿قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَّا أُرْسِلْتُ بِهِءِ وَلَٰكِنِّي أَرٰنَكُمْ قَوْمًا

مَّجْهُلُونَ ﴿۳۴﴾﴾

«گفت» هود عليه السلام «جز این نیست که علم فقط نزد خداوند است» یعنی: علم وقت آمدن عذاب، فقط نزد خداوند جل جلاله است نه نزد من زیرا اوست که عذاب را مقدر نموده است نه من و او به من خبر نداده است که این عذاب را چه وقت فرود می آورد «و من آنچه را که بدان فرستاده شده ام» از جانب پروردگارتان «به شما می رسانم» پس مأموریت من فقط هشدار دادن و بیم دهی است اما آگاهی از وقت آمدن عذاب، چیزی است که حق تعالی آن را به من وحی نکرده است «ولی من شما را قومی

می بینم که در جهل اصرار می ورزید» از آنجا که بر کفر خویش پای می فشارید و به آنچه که برای شما آورده ام، راه نمی یابید بلکه چیزی را از من می خواهید که از وظایف پیامبران علیهم السلام نیست.

﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أُوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٤﴾﴾

«پس چون آن را در هیأت ابری دیدند» یعنی: چون قوم هود علیه السلام عذاب را در هیأت ابری دیدند «که به دره هایشان روی آورده» یعنی: در افق نمایان شده، پهنای آن را در بر گرفته و به وادی هایشان روی آورده است. مفسران گفته اند: در آن فصل، باران از قوم عاد باز داشته شده بود پس خداوند متعال ابر سیاهی را به سوی آنان فرستاد و چون آن را دیدند که به وادی هایشان روی نهاده است، شادمان شدند و «گفتند: این ابری است که بارش دهنده ماست» یعنی: این ابری باران آور است. چون این سخن را گفتند، هود علیه السلام لب به سخن گشود و گفت: نه! «بلکه همان چیزی است که به شتاب خواستارش بودید» یعنی: این همان عذابی است که به شتاب خواهان آن بودید؛ آنجا که گفتید: «فائتنا بما تعدنا: آنچه را که به ما وعده می دهی، به میان آور». همچنین احتمال دارد که این جمله، از سخن خداوند متعال خطاب به آنان باشد. «بادی است که در آن عذابی دردناک نهفته است» و از این ابری که می بینید، پدید می آید. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: «من رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به هیأت خنده تمام عیار ندیده ام به طوری که انتهای کام دهانشان را ببینم بلکه خنده ایشان فقط تبسم بود و چنان بود که چون ایشان ابر یا بادی را می دیدند، آثار نگرانی بر چهره مبارکشان هویدا می شد. به ایشان گفتم: یا رسول الله! مردم چون ابر را ببینند، شادمان می شوند که در آن باران است اما من می بینم که شما از دیدن آن ناخوش می شوید؟ فرمودند: ای عائشه! چه چیز مرا ایمن می کند از این که در آن عذابی نباشد؟ همانا قومی به وسیله باد عذاب شدند و قومی بودند که چون عذاب را دیدند، گفتند: این ابری است که بر ما باران می باراند!».

﴿تَدْمَرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ

الْمُجْرِمِينَ ﴿١٥﴾﴾

این باد «همه چیز را» که بر آن بگذرد؛ از جان‌ها و اموال قوم عاد «به فرمان پروردگار خویش» یعنی: به قضا و قدر وی «بنیان‌کن می‌کند. پس چنان شدند که چیزی جز خانه‌هایشان دیده نمی‌شد» یعنی: آن باد آمد و قوم عاد را نابود کرد، در نتیجه آن‌ها چنان نابود شدند که از اموال و ابدان‌شان هیچ چیز دیده نمی‌شد و تنها چیزی که قابل مشاهده بود، منازل و خانه‌های خالی آنان بود. در عصر ما نیز عذابهایی مانند طوفان‌ها، آتشفشان‌ها و زلزله‌ها بسیار روی می‌دهد اما مردم از آن‌ها به نام «حوادث طبیعی» تعبیر کرده و از برابر آن‌ها بی‌پروا می‌گذرند. «بدین‌گونه مجرمان را جزا می‌دهیم» یعنی: این است فیصله ما در مورد کسانی که پیامبران ما را تکذیب و با حکم ما مخالفت می‌کنند. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون باد به تندی می‌وزید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌گفتند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيهَا وَخَيْرَ مَا أُرْسَلَتْ بِهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُرْسَلَتْ بِهِ.» «بار خدایا! من از تو می‌خواهم خیر آن را، خیر آنچه را که در آن است و خیر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است و به تو پناه می‌برم از شر آن، شر آنچه که در آن است و شر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است.»

﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَرًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَرُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهٖ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦١﴾﴾

«و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آن‌ها چنان امکاناتی نداده‌ایم» یعنی: به قوم عاد در مال، طول عمر، نیرومندی بدنی و بخشیدن فرزندان، چنان تمکنی داده بودیم که به شما چنان تمکنی نداده‌ایم پس ای مردم مکه! قوم عاد از روی سلطه و قدرت، تمکن در زمین و اعمار ساختمان‌های استوار، از شما نیرومندتر بودند «و برایشان گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌هایی قرار داده بودیم» یعنی: با وجود آن‌ها که به آنان حواسی را که ادله به وسیله آن شناخته و دریافت می‌شود، عنایت کرده بودیم ولی آنان از قبول حجت اعراض کرده نه پند گرفتند و نه به هوش آمدند «ولی گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌هایشان هیچ سودی به حال‌شان نداشت» از آنجا که آنان به وسیله این حواس و ادراکات، به ایمان توحیدی و باور به صحت وعد و وعید الهی راه نبردند «چرا که آیات الهی را انکار می‌کردند» و این خود دلیل عدم

سود دهی حواس و دریافت‌های ادراکی آنان بود «و آنچه به آن استهزا می‌کردند، آنان را فراگرفت» یعنی: عذابی که از روی ریشخند و تمسخر آن را به شتاب می‌طلبیدند آنجا که گفتند: ﴿فَأَيُّهَا يَمَّا تَعِدُنَا﴾ [الأحقاف: ۲۲]. «آنچه را که برایمان از عذاب وعده می‌دهی، برای ما بیاور» آری! همان عذاب بر آنان احاطه کرد و آنان را فراگرفت.

﴿وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِّنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾<sup>(۱۷)</sup>  
 «و بی‌گمان همه شهرهای پیرامون شما را نابود کردیم» چون شهرهای قوم نمود، قوم لوط و مانند آن‌ها از شهرهایی را که مجاور بلاد حجاز بودند و اخبارشان به تواتر به مردم مکه می‌رسید و خود نیز در سفرهای خویش بر آن‌ها گذر می‌کردند «و آیات خود را گونه‌گون بیان داشته‌ایم، باشد که آنان باز گردند» یعنی: حجت‌ها را به‌انواع مختلف و به طرق گونه‌گون برای مردم آن شهرها بیان کردیم تا آن‌ها از کفر خویش باز گردند اما باز نگشتند.

﴿فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا ءِالِهَةً بَلْ صَلُّوا عَلَيْهِمْ وَذَلِكِ إِفْكَهُمُ وَمَا كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾<sup>(۱۸)</sup>

«پس چرا آن کسانی را که جز الله به منزله معبودانی - برای تقرب به خدا - اختیار کرده بودند، آنان را یاری نکردند» یعنی: پس چرا خدایان پنداریشان که آن‌ها را وسیله قربت و شفاعت خویش نزد خداوند ﷻ می‌شناختند، هیچ به یاریشان نیامدند تا از نابودی نجاتشان دهند «بلکه از آنان گم شدند» یعنی: از یاری دادنشان ناپدید شده و در هنگامی که به آن‌ها نیاز داشتند، نزدشان حاضر نشدند «و» قطعاً سبب این نابودی عبارت از: «این دروغ» و پندار کاذب «آنان بود» که معبودان باطل شریک خدا هستند و آن‌ها را به خداوند ﷻ نزدیک کرده و برایشان نزد وی شفاعت می‌کنند «و» سبب این گمراهی و نابودی عبارت بود از: «آنچه بر می‌بافتند» از بهتان و افتراء، با این سخن خود که این معبودان، خدا هستند. پس همین بهتان به نابودیشان کشانید.

﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ﴾<sup>(۱۹)</sup>

«و یاد کن» ای محمد ﷺ «آن‌گاه که جمعی از جن را به سوی تو روانه کردیم» نفرا: گروهی از جنیان «نصیبین» یا جنیان «نینوی» را که کمتر از ده تن بودند. آری! آنان را به سوی تو روانه کردیم زیرا اراده داشتیم تا قوم‌شان را به وسیله ایشان هدایت



کنیم» که به قرآن گوش دهند پس چون برآن حاضر شدند» یعنی: چون در هنگامی که تو قرآن را تلاوت می‌کردی، آن‌ها برای استماع آن حضور یافتند؛ «گفتند: گوش فرادهید» یعنی: جنیان همدیگر را به خاموشی فراخواندند تا بتوانند به قرآن گوش فرا دهند «و چون» تلاوت قرآن «به اتمام رسید، آنان هشدار دهنده به سوی قوم خود باز گشتند» یعنی: جنیان به مقصد کسانی از قوم خود که آن‌ها را پشت سر گذاشته بودند باز گشتند در حالی که هشداردهنده‌شان از مخالفت با قرآن و بیم‌دهنده‌شان از کفر بودند.

این آیه روشن می‌کند که:

- ۱- رسول اکرم ﷺ به سوی جن و انس هر دو فرستاده شده‌اند.
- ۲- گروهی از جنیان به آن حضرت ﷺ ایمان آورده‌اند.
- ۳- رسول اکرم ﷺ بعد از این که از حضور جنیان آگاه ساخته شدند، آن گروه را در شب دوم به سوی قوم‌شان فرستادند و اگر چنین نمی‌بود، آن‌ها قوم خویش را بیم نمی‌دادند. پس ملاقات آن حضرت ﷺ با جنیان در دو شب انجام گرفت.

گفتنی است؛ روایات و احادیثی نیز داریم که بر ملاقات آن حضرت ﷺ با جنیان و تبلیغ رسالت و تلاوت قرآن بر آنان دلالت می‌کند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت علقمه رضی الله عنه است که گفت: «از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسیدم: آیا در شب ملاقات رسول خدا ﷺ با جن یکی از شما یاران با ایشان همراه بوده‌اید؟ گفت: خیر! هیچ یک از ما با ایشان همراه نبودیم ولی آن شب رسول اکرم ﷺ را در مکه گم کردیم [و سخت نگران شدیم]، با خود می‌گفتیم: آیا ایشان ترور شده‌اند؟ آیا ربوده شده‌اند؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟ پس ما در آن شب بدترین شبی را سپری کردیم که بر قومی می‌گذرد. حوالی بامداد - یا گفت: سحرگاه - بود که بناگاه دیدیم رسول خدا ﷺ از سوی «حراء» می‌آیند. به ایشان گفتیم: یا رسول الله! ما سخت نگران شما بودیم! و حال خود را به آن حضرت ﷺ بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «إنه أتاني داعي الجن فأتيتهم، فقرأت عليهم القرآن». «صورت واقعه این بود که دعوتگر جن نزد من آمد پس نزد آن‌ها رفته و برای آن‌ها قرآن خواندم». آن‌گاه به راه افتادند و نشانه‌های حضور جن و آثار آتش‌هایی را که بر پا کرده بودند، به ما نشان دادند.

ابن ابی شیبہ در بیان سبب نزول این آیه از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت کرده است که فرمود: نه تن از جنیان درحالی بر رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرود آمدند که آن حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم در «بطن نخله» قرآن می خواندند پس چون قرائت ایشان را شنیدند، با خود گفتند: گوش فرا دهید...! آن گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

﴿قَالُوا يَقَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾<sup>(۳۰)</sup>

پس آن گروه از جنیان به سوی قوم خود باز گشته و به آنان «گفتند: ای قوم ما! هرآینه ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده» عطاء می گوید: «آن جنیان که مسلمان شدند، یهودی بودند بدین سبب از عیسی صلی اللہ علیہ و آله و سلم نامی نبردند، یا از عیسی صلی اللہ علیہ و آله و سلم بدین سبب نامی نبردند که تورات منبع اصلی قوانین و احکام اهل کتاب و نزدشان مورد اتفاق بوده است». سپس آن گروه از جنیان افزودند که: قرآن «تصدیق کننده کتاب‌های پیشاپیش خود است و به سوی حق» یعنی: به سوی دین حق «و به سوی راهی راست» یعنی: به سوی راه درست و مستقیم خداوند جل جلاله «راهبری می کند».

﴿يَقَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ، يَعْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾<sup>(۳۱)</sup>

آن گروه از جنیان افزودند: «ای قوم ما! دعوتگر الهی را پاسخ مثبت دهید و به او ایمان آورید» مرادشان از دعوتگر الهی، حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم یا قرآن بود «تا برخی از گناهانتان را بر شما بیامرزد» مخصوصاً برخی از گناهان را یاد کردند زیرا برخی دیگر از گناهان با ایمان آمرزیده نمی شود؛ مانند مظالم و سلب حقوق مردم «و» به او ایمان آورید تا «شما را از عذابی دردناک» که عذاب دوزخ است «پناه دهد» و مؤمنان شما را به بهشت درآورد زیرا خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾<sup>(۳۲)</sup> [الرحمن: ۴۶]. «و برای کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش بیمناک بوده است، دو باغ است پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می کنید؟».

﴿وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾<sup>(۳۳)</sup>

سپس جنیان یاد شده در دعوت قوم خود به سوی ایمان افزودند: «و کسی که دعوتگر الهی را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده نیست» یعنی: او از خداوند عَلَّمَ پیشی گرفته نتوانسته و از عذاب وی گریخته نمی‌تواند زیرا او به هر گریزگاهی بگریزد، باز هم در زمین است و راهی به سوی خروج از آن ندارد «و در برابر الله اولیایی ندارد» یعنی: سروران و یاورانی ندارد که او را از عذاب الهی بازدارند «آن گروه» یعنی: کسانی که دعوتگر الهی را اجابت نکنند «در گمراهی آشکاری‌اند» ابن‌کثیر می‌گوید: «مبلغان جنی، در دعوت خویش روش تهدید و ترغیب هر دو - را در پیش گرفتند پس این شیوه سخت مؤثر افتاد و بعد از آن، جنیان گروه گروه نزد رسول اکرم ﷺ آمدند». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «هفتاد تن از قوم آنان نزد رسول خدا ﷺ آمده و در بطحاء با ایشان ملاقات کردند و ایشان بر آن‌ها قرآن خوانده و امر و نهی‌شان کردند و آنان دعوت حق را پذیرفتند».

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که جنیان در امر و نهی و ثواب و عقاب همانند انسان‌ها هستند. حسن بصری بر آن است که: «پاداش مؤمنان جن جز نجات یافتنشان از دوزخ چیز دیگری نیست و سپس به ایشان گفته می‌شود: همچون حیوانات به خاک تبدیل شوید». ابو حنیفه نیز به همین نظر است. اما مالک و شافعی بر آنند که جنیان نیز همانند انسان‌ها آیند و چنان‌که در قبال گناه مورد مجازات قرار می‌گیرند، در ازای نیکوکاری نیز پاداش داده می‌شوند. نیشاپوری می‌گوید: «صحیح آن است که جنیان در حکم بنی‌آدم‌اند پس به بهشت وارد می‌شوند، می‌خورند و می‌آشامند». قشیری می‌گوید: «صحیح آن است که در این مورد به ما علم قطعی نرسیده است و علم این موضوع، فقط نزد خداوند عَلَّمَ است».

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَعْزِبْ عَنْهَا بِقَدْرِ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۳۸﴾﴾

«آیا ندیده‌اند» یعنی: مگر نیندیشیده و ندانسته‌اند «که آن خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده» در ابتدای خلقت «و در آفرینش آن‌ها در نمانده» یعنی: از آفرینش آن کهکشانی‌های بزرگ ناتوان نشده و درنمانده، همان ذات عظیم؛ «می‌تواند مردگان را نیز زنده کند؟ آری چنین است» و حق تعالی بر زنده کردن مجدد و بر غیر آن از امور تواناست «هر آینه او بر همه چیز تواناست» و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌تواند کرد.

﴿وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾<sup>(۳۴)</sup>

«و روزی که کافران بر آتش عرضه می‌شوند» در آن روز از آنان سؤال می‌شود: «آیا این وعده» یعنی: این چیزی که ما در دنیا از آن آگاهتان کرده بودیم ولی شما آن را انکار کردید؛ «حق نیست؟ می‌گویند: سوگند به پروردگار مان که آری!» این وعده حق است. لذا هنگامی اعتراف می‌کنند که این اعتراف هیچ سودی به حال‌شان ندارد «می‌فرماید: پس به سبب آن که کفر می‌ورزیدید» یعنی: به سبب کفرتان به این وعده در دنیا و انکارتان از آن؛ «عذاب را بچشید».

﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَّغَ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ﴾<sup>(۳۵)</sup>

«پس» ای محمد ﷺ! «صبر کن، همان‌گونه که پیامبران اولی‌العزم صبر کردند» یعنی: تو نیز از پیامبران اولی‌العزم هستی پس همانند آنان پایداری کن. اولی‌العزم: صاحبان ثبات، استواری، همت بلند و عزم نستوه هستند. یادآور می‌شویم که پیامبران اولی‌العزم پنج تن‌اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم‌السلام و ایشانند که مستقلاً صاحب شریعت می‌باشند. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ روزه‌دار بودند و [در هنگام افطار و در طول شب] چیزی نخوردند و نیاشامیدند، باز در روز بعدی همچنان روزه‌دار بودند و چیزی نخوردند و نیاشامیدند، سپس در روز سوم نیز این‌چنین بودند (یعنی روزه وصال گرفته بودند). آن‌گاه خطاب به من فرمودند: «ای عائشه! دنیا نه برای محمد سزاوار است و نه برای آل وی، ای عائشه! بی‌گمان خدای عز وجل از پیامبران اولی‌العزم جز پایداری و صبر بر ناخوشی‌ها و شکیبایی از دوست داشتنی‌هایشان را نپسندیده است لذا از من جز این امر را نپسندیده که مرا نیز بر آنچه که ایشان را بدان مکلف کرده، مکلف کند و خطاب به من فرموده است: (فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) [الأحقاف: ۳۵]. پس به خدا سوگند که در حد توان و استطاعت خویش صبر خواهیم کرد چنان‌که آنان صبر کردند و جز به یاری خداوند نیرویی نیست». صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «این آیه منسوخ نیست بلکه محکم است زیرا صبر بر آزار کفار در صلح و جنگ هر دو مطلوب می‌باشد».

«و» ای محمد ﷺ «برایشان به شتاب طلب نکن» عذاب را «روزی که آنچه را وعده داده می‌شوند» از عذاب «بنگردند؛ گویی جز ساعتی از یک روز به سر نبرده‌اند» یعنی: روز آخرت که کفار عذاب را مشاهده کنند؛ گویی جز به مقدار یک ساعت از ساعات دنیا در آن درنگ نکرده‌اند، به سبب هول بزرگ و بلای پایداری که در محشر مشاهده می‌کنند «این بلاغی است» یعنی: آنچه که بدان اندرزشان داده‌ایم؛ پیام‌رسانی و ابلاغ آشکاری است که برج و باروی پندار کافران را در هم می‌ریزد و از بین می‌برد «پس آیا جز قوم فاسق هلاکت خواهند یافت؟» یعنی: قطعاً جز قوم بیرون رونده از طاعت حق و درافتاده در معاصی و نافرمانی‌های وی، به عذابش ناپود نخواهند شد.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال پیامبرش و مؤمنان را امر نموده است تا به‌دعا علیه کفار شتاب نورزند زیرا هر چیز - بر اساس علم الهی و حکمت وی میعاد معینی دارد و عذاب هرچند به تأخیر افتد اما قطعاً به کافران رسیدنی است. پس سنت در دعا، درخواست محفوظ ماندن از بدی و آزار کفار می‌باشد. در حدیث شریف به روایت طبرانی از انس رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین دعای کردند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مَوْجِبَاتِ رَحْمَتِكَ وَعِزَائِمِ مَغْفِرَتِكَ وَالسَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ إِثْمٍ وَالْغَنِيمَةَ مِنْ كُلِّ بَرٍّ وَالْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ وَالنَّجَاةَ مِنَ النَّارِ، اللَّهُمَّ لَا تَدْعَ لِي ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ وَلَا هَمًّا إِلَّا فَرَجْتَهُ وَلَا دَيْنًا إِلَّا قَضَيْتَهُ وَلَا حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا قَضَيْتَهَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

«بارالها! من از تو موجبات رحمت و اسباب مغفرت را می‌خواهم و نیز سلامتی از هر گناهی را، دستیابی به هر نیکی‌ای را، کامیابی به بهشت و نجات از آتش را. بارالها! برایم هیچ گناهی را نیامرزیده، هیچ اندوهی را زایل نشده، هیچ بدهی‌ای را پرداخت نشده و هیچ نیازی از نیازهای دنیا و آخرت را بدون برآوردن باقی نگذار، به حق رحمت خویش ای مهربان‌ترین مهربانان». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «چون تولد فرزند بر زنی دشوار شد، دو آیه و دو کلمه ذیل در ورقی نوشته و به آب شسته شود و او از آن آب بخورد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لَا إِلَهَ إِلَّا الْعَظِيمُ: ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾» [النازعات: ۴۶]، ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَّغْ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ﴾ [الاحقاف: ۳۵] صدق الله العظيم.



## سوره محمد

مدنی است و دارای (۳۸) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره از آن رو «محمد» نام گرفت که در آیه دوم از آن بیان فرورستادن قرآن بر حضرت محمد ﷺ آمده است و به سبب این که احکام جنگ با کفار نیز در این سوره بیان شده است، به نام سوره «قتال» نیز نامیده می‌شود. خاطر نشان می‌شود که رسول اکرم ﷺ جز در چهار جا از قرآن کریم به اسم نامیده نشده‌اند:

۱- در سوره: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾ [عمران: ۱۴۴].

۲- در سوره: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾ [احزاب: ۴۰].

۳- در این سوره: ﴿وَعَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ﴾ [محمد: ۲].

۴- در سوره: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾ [فتح: ۲۹]. اما در غیر این چهار مورد، از ایشان در قرآن به وصف «رسول» یا «نبی» یاد شده است.

در بیان فضیلت این سوره از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «رسول

اکرم ﷺ در نماز مغرب سوره محمد را می‌خواندند».

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَصَلَّ أَعْمَلُهُمْ﴾

«کسانی که کافر شدند» به خداوند سبحانه و تعالی و آیات وی «و مردمان را از راه خدا بازداشتند» مراد کفار قریش‌اند که به خدای سبحانه و تعالی کفر ورزیده و خود و دیگران را از راه اسلام باز می‌داشتند. ولی حکم آیه کریمه عام است و شامل تمام کافران بازدارنده از راه خدا سبحانه و تعالی می‌شود. آری! اینان «خدا اعمال‌شان را تباه کرد» یعنی: اعمال نیک‌شان را هدر، بی‌ثمر و نابود کرد و کار را در کفرشان بر آنان آشفته و بی‌بنیاد گردانید. مراد از «اضلال»: ابطال خود عمل و اثر آن است، به گونه‌ای که کافر نه از عمل خود سراغی می‌یابد و نه از کسی که در برابر آن به وی پاداش دهد. بنابراین، خداوند سبحانه و تعالی اعمال نیک و مکارم اخلاقی‌ای - مانند صلح، رحم، آزاد

ساختن اسیران و گرامی داشتن میهمان - را که کفار در کفر خویش انجام می‌دهند؛ ابطال نموده و هدر می‌گرداند زیرا اعمال نیک انسان همراه با کفر و بازداشتن دیگران از راه خدا ﷻ، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند.

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول این آیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: مراد از ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ مردم مکه‌اند و این آیه درباره آنان نازل شد و مراد از: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ (آیه بعد) انصار مدینه‌اند.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَرُوا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و به آنچه بر محمد فروفرستاده شده، باور داشته‌اند» یعنی: کسانی که دل‌ها و نهادهایشان ایمان آورده و اعضا و اندام‌ها و ظاهر و باطن‌شان منقاد شرع خداوند ﷻ شده «که آن خود حق و از جانب پروردگارشان است» یعنی: ایمان آورده‌اند که قرآن حق و کلام خداوند ﷻ است؛ «خدا نیز از آنان گناهانشان را» که در گذشته مرتکب آن شده بودند «زدود» و به سبب ایمان و اعمال صالح‌شان، آن گناهان را بر آنان آمرزید «و حال‌شان را» یعنی: کار و بارشان را در امر دین و دنیا «به صلاح آورد» زیرا به آنان در امور دین توفیق و در امور دنیا نصرت و تأیید عنایت کرد، ایشان را از گناهان حفظ و به سوی اعمال خیر ارشاد و رهنمائی نمود و نیت‌هایشان را در آن اصلاح کرد. خدای سبحان در این آیه مخصوصاً از ایمان به آنچه که بر محمد ﷺ نازل شده است، یادآوری کرد، با آن که این ایمان نیز در تحت ذکر مطلق ایمان: (والذین آمنوا) که قبلاً ذکر شد، داخل است؛ به جهت تنبیه و توجه دادن به شرف و برتری جایگاه قرآن کریم و حضرت محمد ﷺ و تأکید بر این حقیقت که بعد از بعثت آن حضرت ﷺ، ایمان آوردن به ایشان شرط صحت و درستی ایمان شخص است.

چنان که در آیه قبل ذکر شد، این آیه درباره انصار مدینه نازل شد. به روایتی دیگر: این آیه درباره مؤمنان اهل کتاب نازل شد.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَلَهُمْ﴾



«این» نابود ساختن اعمال نیک کافران و زدودن گناهان و به صلاح آوردن حال مؤمنان؛ «بدان سبب است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از همان حق- که از جانب پروردگارشان است - پیروی کردند» آری! نابود ساختن اعمال کافران؛ به سبب پیروی آن‌ها از باطل، مانند شرک آوردن به خدای سبحان و ارتکاب معاصی است و زدودن و دور ساختن گناهان مؤمنان و به صلاح آوردن حال و روز آنان؛ به سبب پیروی ایشان از حقی است که خداوند ﷻ مردم را به پیروی از آن فرمان داده است «این‌گونه» یعنی: به مانند این بیان روشن و این مثل زدن واضح؛ «خدا برای مردم مثل‌هایشان را می‌زند» یعنی: احوال هردو گروه مؤمن و کافر را که در شگفت‌انگیز بودن خود مانند مثل است بیان می‌کند پس حال مؤمنان مثلی برای کامیابی و حال کفار مثلی برای نکبت و ناکامی است.

﴿فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدَ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوًا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿٥١﴾﴾

سپس حق تعالی به جهاد با کفار محارب، یعنی کسانی از مشرکان و اهل کتاب که با مسلمانان عهد و پیمانی ندارند، دستور داده و می‌فرماید: «پس چون با کافران مصاف کردید، گردن‌هایشان را بزنید» یعنی: گردن‌هایشان را بزنید به زدنی سخت، به سبب حال و اعمال‌شان که بیانش گذشت. گردن به یادآوری مخصوص شد زیرا قتل اکثرا با قطع گردن انجام می‌شود و نیز بریدن و درو کردن عضوی که رأس بدن و بالاترین و نیکوترین اعضای آن است، دلیل و نشانه برانگیختن مؤمنان بر تصمیم قاطع به جهاد علیه کفار و عدم سازش و نرمش با دشمن کافر حریبی است «تا چون در آنان خونریزی بسیار کردید» یعنی: چون در آنان قتل و قتل بسیار کردید و نیروی ضربه آنان را نابود و متلاشی ساختید، به گونه‌ای که آنان همانند کسی که در خون و خاک خفته است، از تاب و توان افتادند؛ «آن‌گاه استوار در بند کشید» آنان را تا نگرینند. یعنی: اسیرشان گردانید و بر آنان بندهای محکم و استوار بگذارید «و پس از آن، به منت رها کردن یا فدیة گرفتن» یعنی: بعد از آن که اسیرشان کردید، یا بر آنان احسان و منت می‌گذارید و رهای‌شان می‌کنید، یا این که از آنان در عوض آزادیشان مالی می‌گیرید و پس از آن رهای‌شان می‌کنید. من: رها کردن بدون عوض است و فداء:

مالی است که اسیر خود را با آن باز خرید کرده و از اسارت می‌رهاند. در اینجا از کشتن بدان جهت یاد نشد که حق تعالی به ذکر آن در ابتدای آیه اکتفا نمود. «تا آن که جنگ بارهای خود را فرو گذارد» یعنی: تا آن که جنگجویان سلاح‌های خود را بر زمین گذارند و دیگر با کفار جنگی در میان نباشد. یا معنی این است: تا آن که دشمنان محارب، سلاح‌هایشان را با شکست یا متارکه بر زمین گذارند. خاطر نشان می‌شود که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و امام مسلمین قبل از برپا ساختن کشته‌گان بسیار از کفار، فقط ملزم به جنگ و کشتن است اما بعد از آن، او مخیر است میان این که بکشد یا به اسارت گیرد و بعد از اسیر گرفتن نیز مخیر است میان این که به اسرا احسان کرده و بدون عوض آزادشان کند، یا این که از آنان فدیة (عوض) بستاند اما کشتن یا برده ساختن اسیر نیز به اقتضای مصلحت جایز است. بنابراین، گرفتن فدیة (عوض مالی) و اسارتی مطرح نیست مگر بعد از نابود ساختن نیروی رزمی دشمن از راه کشتن بسیار و وارد ساختن ضربه کاری و شکننده بر آن، به دلیل این فرموده خداوند متعال: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُشْحَنَ فِي الْأَرْضِ﴾ [الأنفال: ۶۷]. «بر هیچ پیامبری سزاوار نیست که برایش اسیرانی باشد تا آن که در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند».

پس با استناد به آیات قرآن و سنت نبوی که حکم برده ساختن اسیر از آن گرفته شده است؛ امام (حاکم) مسلمین در مورد اسیران جنگی کفار حربی، میان چهار امر ذیل مخیر می‌باشد:

- ۱- کشتن.
- ۲- برده ساختن.
- ۳- احسان نمودن بر آنان و آزاد کردن بدون عوض.
- ۴- فدیة گرفتن.

گفتنی است که در هر چهار مورد نیز، احادیثی وجود دارد که نشان می‌دهد؛ رسول اکرم ﷺ بر حسب اقتضای حال و ایجاب مصلحت به یکی از این چهار امر عمل کرده‌اند. مثلاً از نمونه‌های کشتن اسراء: کشتن عقبه بن ابی معیط و نضربن حارث از سوی آن حضرت ﷺ بعد از اسارت آن‌ها در روز بدر بود. از نمونه‌های برده ساختن بعد از اسارت این بود که: آن حضرت ﷺ بعضی از قبایل عرب، مانند قبیله هوازن و بنی‌مصطلق را برده گرفتند. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز بنی‌ناجیه از قریش را به بردگی

گرفتند و دیگر اصحاب رسول اکرم ﷺ نیز در جریان فتوحات اسلامی در سرزمین‌های فارس و روم، تعدادی از اسرا را به بردگی گرفتند.

«این است حکم» الهی در مورد کفار «و اگر خدا می‌خواست، از آنان انتقام می‌کشید» با نبود ساختن و عذاب نمودن‌شان به انواع عذاب‌های دیگر؛ مانند زلزله، طوفان و فروبردن در زمین... بی‌آن‌که جنگی از سوی شما مؤمنان در کار باشد «ولی» شما را به جنگیدن با آنان فرمان داد «تا بعضی از شما را به بعضی دیگر بیازماید» یعنی: تا مؤمنان را با کافران بیازماید و مجاهدان راهش و صابران بر آزمایش و ابتلایش را در عینیت امر معلوم داشته پاداش ایشان را به تمام و کمال بدهد و کفار را به دست‌شان عذاب کند «و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز خدا اعمال‌شان را تباه نخواهد کرد» یعنی: خدای سبحان هرگز پاداش کشته شدگان در راه خویش را ضایع نخواهد کرد و اعمال‌شان را رشد خواهد داد تا بدانجا که عمل کسانی از آنان در طول حیات برزخی‌شان نیز پیوسته به حساب‌شان جاری است.

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول این آیه از قتاده روایت کرده است که گفت: «به ما

خبر رسیده است که عبارت: ﴿وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [محمد: ۴] در روز احد

درحالی نازل شد که رسول اکرم ﷺ در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و بسیاری از مسلمانان شهید یا زخمی شده بودند...».

﴿سَيَهْدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بِالْهَمِّ﴾

«به زودی ایشان را» یعنی: شهدا را «راه خواهد نمود» خداوند ﷻ به سوی راه بهشت «و بال آن‌ها را نیکو خواهد گردانید» بال: یعنی کاروبار و حال‌شان را.

﴿وَيَدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ﴾

«و ایشان را در بهشتی که برایشان وصف کرده» یعنی: آن را به ایشان شناسانده است «در خواهد آورد» و شناخت‌شان از بهشت تا بدانجاست که بی هیچ راهنمایی‌ای نسبت به آن آشنایی کامل دارند به طوری که چون وارد بهشت می‌شوند، یگراست به سوی منازل خویش می‌روند بی‌آن‌که به راهنمایی نیاز داشته باشند، گویی از همان‌گاه که آفریده شده بودند، ساکن بهشت بوده‌اند. در حدیث شریف به‌روایت بخاری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «والذي نفسي بيده إن أحدهم بمنزله في الجنة أهدي منه بمنزله الذي كان في الدنيا». «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست،

شخص بهشتی، به منزل خود در بهشت راهیاب‌تر است نسبت به منزلی که در دنیا داشته است». به قولی معنای ﴿عَرَفَهَا لَهُمْ﴾ این است: خداوند ﷻ بهشت را برای بهشتیان به خوشبوترین عطرها و خوشبویی‌ها معطر و خوشبو گردانیده است.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر خدا را یاری دهید» یعنی: اگر دین خدا ﷻ را یاری دهید؛ «شما را یاری می‌دهد» بر کفار و به شما فتح و نصرت عنایت می‌کند «و گامهایتان را استوار می‌دارد» در جنگ و عرصه‌های کارزار. به قولی معنی این است: گامهایتان را بر صراط استوار می‌دارد چنان که در حدیث شریف آمده است: «من بلغ ذا سلطان حاجة من لا يستطيع ابلاغها، ثبت الله تعالى قدميه على الصراط يوم القيامة: هرکس که حاجت کسی را به صاحب سلطه و قدرتی برساند که خود نمی‌تواند آن را به آن سلطان برساند، خداوند متعال در روز قیامت گامهای وی را بر صراط استوار می‌دارد».

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾

«و کسانی که کافر شدند، نگوئساری بر آنان باد» فتعسا لهم: ناکامی بر آنان باد و بدا به حالشان «و خدا اعمالشان را تباه کرد» یعنی: اعمالشان به خیر مورد نظر در آخرت نرسید و حق تعالی در دنیا نیز آنان را به هدف و مقصودشان از آن اعمال نایل نگردانید.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾

«این» تباهی، ناکامی و سیه‌روزی‌شان «به سبب آن است که آنان آنچه را که خدا فرود آورده است» بر رسول خویش از قرآن «خوش نداشتند، پس» خداوند ﷻ به سبب آن «اعمالشان را تباه کرد» مراد؛ آن اعمالی است که کفار در امور خیر انجام می‌دادند زیرا عمل خیر کافر، قبل از آن که مسلمان شود پذیرفته نمی‌شود.

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۖ دَمَّرَ اللَّهُ

عَلَيْهِمْ ۖ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَلُهَا﴾

«آیا در زمین سیر نکرده‌اند» یعنی: آیا این کافران در سرزمین‌های عاد، ثمود، قوم لوط و غیر آنان گردش نکرده‌اند «تا بنگرند که فرجام کسانی که پیش از آنان بودند» از کافران «به کجا انجامیده است؟» زیرا آثار و نشانه‌های عذاب هنوز هم در دیارشان باقی است؟ «خدا زیر و زبرشان کرد» یعنی: دیارشان را بر آنان ویران کرد، یا آنان را نابود و ریشه‌کن کرد. تعبیر: ﴿دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾<sup>ط</sup> بلیغ‌تر از تعبیر: «دمرهم الله» است زیرا این تعبیر، بر نابود ساختن مطلق آنان دلالت می‌کند «و سرنوشت کافران همانند آن است» یعنی: این گروه کفار نیز عاقبت و سرانجامی همانند با پیشینیان‌شان از امت‌های کافر خواهند داشت و نیز سرنوشت تمام امت‌های کافر این چنین است.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَأَنَّ الْكٰفِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾<sup>ط</sup>

«این» نصرت دادن مؤمنان و فرجام نامیمون برای کفار «به سبب آن است که خدا مولای مؤمنان است» یعنی: او یار و کارساز آنان است «ولی کافران مولایی ندارند» یعنی: آنان یار و مددکاری ندارند که از آنان دفاع کند، بدین جهت، فرود آمدن عقوبت الهی بر آنان قطعی است.

قتاده در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه در روز احد نازل شد آن گاه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و مشرکان فریاد زدند: روزی در برابر روزی! ما بت «عزی» را داریم و شما عزایی ندارید! رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «در پاسخ آن‌ها بگوئید: الله مولانا، ولا مولى لكم: الله جل جلاله مولای ماست و شما مولایی ندارید».

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوٰى لَهُمْ﴾<sup>ط</sup>

«خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغستان‌هایی وارد می‌کند که جویباران از فرودست آن‌ها جاری است» به پاداش ایمان و عمل صالح ایشان. تفسیر نظیر این آیه تا کنون در چندین جا از این تفسیر شریف گذشته است. امام رازی می‌گوید: «خداوند متعال بدین سبب در بسیاری از آیات به ذکر (جویباران) در توصیف بهشت اکتفا می‌کند، که در هر جا جویباران باشد، در آنجا اشجار است و در هر جا اشجار باشد، در آنجا میوه است. آری! آب سبب زندگی عالم است و آتش سبب نابودی آن...». آن‌گاه به بیان حال و مال کفار پرداخته می‌فرماید: «و حال آن که کسانی که کافر شده‌اند، بهره بر می‌گیرند و چنان‌که چهارپایان

می‌خورند، می‌خورند» یعنی: کافران فقط از متاع و بهره دنیا بهره بر گرفته و از آن برخوردار می‌شوند، گویی آنان چهارپایانی‌اند که جز شکم و شهوت جنسی خود، هدف و همت دیگری نداشته، از فرجام کار غافل و به سرگرمی‌های دنیا سرخوش و سرمست می‌باشند «ولی جایگاه آن‌ها آتش است» که در آن فرود آورده شده و مستقر و مقیم ساخته می‌شوند.

﴿وَكَايِنٍ مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْنَاكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ﴾

«و بسا شهرها که نیرومندتر از آن شهری بود که تو را بیرون راند و ما هلاک‌شان کردیم» یعنی: ای محمد ﷺ! بسیاری از اهالی شهرها و امت‌های پیشین، از امکانات و نفوذی بیشتر از نیرو و امکانات مردم مکه برخوردار بودند - همان مردمی که تو را از مکه بیرون راندند - اما با وصف آن همه نیرومندی و شکوه، نابودشان کردیم «پس هیچ نصرت دهنده‌ای نداشتند» بنابراین، کفار قریش که از آنان ضعیف‌تر هستند، سزاوارتر به آنند که هیچ یآوری نداشته باشند پس بدانند که اگر به سبب وجود پیامبر رحمت ﷺ، عذاب دنیا از آنان برداشته شود؛ این عذاب حتما در آخرت گریبانگیر آنان خواهد شد.

ابوعلی و ابی‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول این آیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: آن‌گاه که رسول اکرم ﷺ در سفر هجرت‌شان، به سوی غار ثور حرکت کردند، به جانب مکه نگاهی افکنده و فرمودند: تو دوست‌داشته‌ترین سرزمین‌های خداوند ﷻ نزد من هستی و اگر شهروندان مرا بیرون نمی‌کردند، من از میان تو بیرون نمی‌آمدم. پس خداوند ﷻ این آیه را نازل کرد.

﴿أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ ۖ وَأَتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ﴾

«آیا کسی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش است، مانند کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوس‌های خود را پیروی کرده‌اند؟» یعنی: کسانی که بر یقین و باور روشنی از جانب پروردگارشان هستند، با کسانی که بدعملی‌شان در نظرشان آراسته جلوه داده شده، برابر نیستند. این اعمال بدشان عبارت است از: شرک آوردن به خدای سبحان و عمل به نافرمانی‌های وی. پس کسانی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش قرار دارند، همانند کسانی نیستند

که در پرستش بتان از هوی و هوس‌های خود پیروی کرده و در انواع گمراهی‌ها فرورفته‌اند، بی‌آن‌که حتی شبهه شک برانگیزی در امر حقانیت دین خدا ﷻ داشته باشند، چه رسد به این‌که در این موضع غیر اصولی‌شان از حجت روشنی برخوردار باشند. لذا در میان مؤمنان و کفار به هیچ وجه همانندی‌ای نیست.

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّرْبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾<sup>(۱۵)</sup>

«مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده» یعنی: وصف شگفت‌آور و شأن

شگرف بهشت، مانند باغی است که: «در آن نه‌هایی است از آبی که به دیرماندگی متغیر نشده» آسن: آبی است که رنگ و بو و طعمش تغییر کرده باشد و مانند آن است آجن «و در آن جوی‌هایی است از شیری که مزه‌اش برنگشته» یعنی: ترش نکرده است چنان که مزه شیرهای دنیا تغییر می‌کند و به ترشی می‌گراید بلکه آن شیر در نهایت سپیدی و شیرینی و پر از چربی و لذت است «و در آن رودهایی است از شرابی که برای نوشندگان لذت بخش» و خوش طعم و گوارا «است» که آن را ناخوش نمی‌دارند زیرا شراب بهشتی مانند شراب دنیا نیست که عقل‌ها را ربوده مستی بیاورد و سردرد به همراه داشته باشد «و در آن جویبارهایی از عسل ناب‌است» یعنی: عسلی که از آمیزش موم، خاشاک، درد، تیرگی و ناخالصی، پالوده و صاف است. دلیل این‌که خداوند متعال از این چهار نوع جویبار یاد کرد، این است که: این انواع چهارگانه؛ ضرورت، نیاز، عیش و عشرت و درمان را باهم جمع کرده‌اند زیرا آب ضرورت است، شیر مورد نیاز است، شراب سبب عیش و عشرت است و عسل درمان بخش. در حدیث شریف آمده است: «در بهشت دریای شیر است و دریای آب و دریای عسل و دریای شراب؛ سپس جویباران از این دریاها منشعب می‌شوند».

«و برای‌شان در آنجا از همه گونه میوه فراهم است» یعنی: از هر صنف و نوعی از اصناف و انواع میوه‌ها که خواسته باشند «و» از همه بالاتر «آمزشی از جانب پروردگار آن‌هاست» برای گناهانشان. پس این است وصف بهشت و اهل آن لذا کسی که در چنین باغ آراسته و با صفایی قرار دارد؛ «آیا همانند کسی است که جاودانه در آتش دوزخ است؟» تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا کسی که به طور جاودانه و به این وصف

دلریا در نعمت‌های بهشت قرار دارد، مانند کسی است که جاودانه در آتش است؟ هرگز! مسلم است که بهشتیان فرورفته در ناز و نعمت و میوه‌ها و جویباران، با دوزخیانی که در آب جوشان و عذاب دردناک دست و پا می‌زنند، همانند نیستند «و آبی جوشان نوشانده می‌شود» حمیم: آب سخت سوزانی است که در حال غلیان و جوشش قرار دارد «تا روده‌هایشان را پاره‌پاره کند» از فرط حرارت و داغی خویش؟ هرگز این دو گروه باهم برابر نیستند. پناه بر خدای عَلَّمَ از این حال و روز بد.

﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ﴾

«و از میان‌شان کسانی هستند که به تو گوش می‌سپارند» یعنی: از این گروه کفاری که همانند چهارپایان می‌خورند و از لذت‌های دنیا بهره‌برداری می‌کنند، کسانی هستند که ظاهراً به تو گوش می‌سپارند - و آنان منافقاند «ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند به کسانی که علم داده شده‌اند» یعنی: به علما و دانشمندان اصحاب «می‌گویند» یعنی: از ایشان سؤال می‌کنند و می‌گویند: «هم اکنون چه گفت؟» یعنی: هم‌اکنون که در مجلس سخنرانی بودیم، رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه گفت؟ آری! منافقان در پای منبر وعظ و مجلس سخنرانی تو حاضر می‌شوند اما چون از محضر بیرون می‌روند، به شیوه استهزا و تمسخر چنین می‌گویند. پس معنای سخن‌شان این است که: ما به سخن پیامبر هیچ التفات و توجهی نداشته‌ایم «این گروه» منافقان «کسانی هستند که خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده است» پس ایمان نیاورده و دل‌هایشان به سوی چیزی از خیر روی نمی‌آورد «و از هواهایشان پیروی کرده‌اند» در کفر و عناد و نفاق پس نه فهم صحیحی دارند و نه قصد صحیحی.

ابن جریر و مقاتل در بیان سبب نزول نقل کرده‌اند که: این آیه کریمه درباره منافقان نازل شد. گفتنی است؛ از جمله اصحابی که از سوی منافقان با تمسخر مورد سؤال قرار گرفتند؛ عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما بودند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «از اینجا تا آخر سوره در باب تهدید مردم ضعیف‌الایمان نازل شد».

﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًىٰ وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾

«ولی کسانی که راهیاب شدند» به سوی راه خیر لذا به خدای عَلَّمَ ایمان آورده و به فرمان‌هایش عمل کردند، او با بخشیدن توفیق؛ «آنان را هدایت افزود» یا معنی این



است: رویگردانی منافقان و استهزای آنان، بر هدایت، ثبات، ایمان، علم و بصیرت این راهیافتگان افزود «و بدی‌شان تقوای‌شان را عطا کرد» یعنی: حق تعالی به ایشان تقوی را الهام کرد و بر آن یاری‌شان نمود، با توفیق بخشیدنشان بر انجام عملی که مورد پسند وی است.

﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً ۖ فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ

ذِكْرُهُمْ﴾ ﴿١٨﴾

«آیا جز این انتظار می‌برند که ساعت» یعنی: قیامت «بناگاه» و غافلگیرانه «بر آنان فرارسد؟ پس هرآینه علامات» و نشانه‌های نزدیکی «آن اینک پدید آمده است» زیرا اهل کتاب در کتاب‌های خود خوانده بودند که حضرت محمد ﷺ آخرین انبیا ﷺ اند بنابراین، بعثت آن حضرت ﷺ خود از نشانه‌های قیامت است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر آنان از انس رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بعثت أنا والساعة كهاتين، وأشار بالوسطي والسبابة». «من در حالی به رسالت برانگیخته شدم که قیامت این چنین (نزدیک) است - و به دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره کردند». «پس آن گاه که رستاخیز بر آنان در رسد، دیگر کجا جای اندرزشان است» یعنی: آن گاه که قیامت بر آنان بیاید، آن‌ها از کجا پند می‌گیرند؟ قطعاً در آن هنگام، وقت پندگرفتن از دست رفته است.

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ

مُتَقَلِّبَكُمُ وَمَثْوَلَكُمُ﴾ ﴿١٩﴾

«پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست» یعنی: بر این عقیده ثابت قدم باش و بر آن استمرار بورز «و برای گناه خویش آمرزش جوی» یعنی: از گناهی که ممکن است گاهی از تو سرزند، آمرزش بخواه. این دستور به پیامبر صلی الله علیه و آله با وجود عصمت ایشان از گناه؛ تعلیمی به امت ایشان است تا به آن حضرت صلی الله علیه و آله در این امر اقتدا کنند. شایان ذکر است که در عین حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز از خدا جل جلاله آمرزش می‌خواستند چنان که در حدیث شریف به روایت طبرانی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «إني لأستغفر الله وأتوب إليه في اليوم مائة مرة». «همانا من در روزی صد بار از خداوند آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم». یا معنی این است:

ای پیامبر ﷺ! بر ترک امور اولی و افضل استغفار بخواه. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ - در عمل به فرمان الهی در مورد آمرزش خواهی - چنین دعا می کردند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجَدِي وَخَطِيئَتِي وَعَمْدِي، وَكُلَّ ذَلِكَ عِنْدِي». «بار الها! بر من خطا و جهل و اسرافم در کارم را و آنچه را که تو به آن از من دانایتر هستی، ببامرز. بار الها! ببامرز بر من امور غیر جدی و جدی ام را و خطا و قصدم را و همه اینها را که نزد من است». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ﷺ در آخر نماز چنین دعا می کردند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَمْتُ وَمَا أَخْرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، وَمَا أَسْرَفْتُ وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ إِلَهِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ». «بار الها! ببامرز بر من آنچه را که پنهانی انجام داده ام و آنچه را که آشکار کرده ام و ببامرز بر من زیاده روی ام را و آنچه را که تو از من به آن داناتری، تو خدای من هستی، معبودی جز تو نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به ذکر لا اله الا الله و به استغفار پایبند باشید و این دو را بسیار تکرار کنید زیرا ابلیس گفت: همانا من مردم را با گناهان هلاک ساختم و آنان مرا به لا اله الا الله و استغفار هلاک ساختند، سپس چون این کار را از آنان دیدم؛ با هوس ها هلاک شان ساختم پس آنان (به غلط) می پندارند که راه یافته اند».

«و» ای پیامبر ﷺ! «برای مردان و زنان با ایمان» نیز بر گناهی که از آنان سرزده است، آمرزش طلب کن «و خداست که جای آمد و رفت هر یک از شما را» یعنی: جای جنب و جوش و تحرک شما را در اعمال شما؛ «می داند و جای قرارتان» و فرجام و مال کار هر یک از شما در سرای آخرت «را می داند» به قولی معنی این است: حق تعالی جنب و جوش و گردش شما را در اعمال روزانه تان و جای قرار و آرام شما را در شب به هنگام خوابتان می داند. شاه ولی الله دهلوی می گوید: «حاصل معنی این آیات، نکوهش شخصی است که به مجلس علم درآید ولی به فهم حقیقت آن نرسیده و به سبب هجوم هوای نفس بر دلش، نیازمند پرسش از دیگران گردد همچنین این آیات بیم دهی ای است از قیامت برای همچو شخصی».

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَاِذَا اُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَى لَهُمْ﴾.

«و مؤمنان می‌گویند: چرا سوره‌ای فرو فرستاده نشد؟» مؤمنان از پروردگار ﷻ درخواست کردند که بر رسول خویش ﷺ سوره‌ای نازل کند و در آن ایشان را به جهاد با کفار فرمان دهد؛ از بس که مشتاق جهاد و دستیابی به پاداش عظیمی بودند که خداوند ﷻ برای مجاهدین آماده نموده است «اما چون سوره‌ای محکم» یعنی: غیر منسوخ و واضح «فرستاده شود» به گونه‌ای که در آن هیچ شبهه و احتمالی برای معنای دیگری وجود نداشته باشد «و در آن قتال ذکر شود» یعنی: در آن جهاد فرض شود. قتاده می‌گوید: «هر سوره‌ای که در آن از جهاد یاد شود، آن سوره محکم است و این آیات، سخت‌ترین آیات قرآن بر منافقان می‌باشد». آری! چون سوره محکمی فرستاده شود و در آن جهاد فرض شود؛ «کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: شک و شبهه‌ای است و آنان منافقانند «می‌بینی که به سوی تو مانند نگاه کسی که از سكرات مرگ بی‌هوش شده باشد، می‌نگرند» یعنی: در آن هنگام، منافقان به سوی تو مانند نگاه کسی می‌نگرند که چشمانش در هنگام مرگ خیره شده و بازمانده و از ترس مرگ بی‌هوش شده است. البته دست دادن این حالت بر منافقان، به سبب جبن و بزبدلی‌شان از جنگ و گرایش آنان به سوی کفار است «پس اولی است برای آنان» یعنی: آنچه که منافقان از آن بد می‌برند، به آنان می‌پیوندد و نزدیک می‌شود. یا معنی این است: بدا به حال‌شان و وای بر آنان. یا معنی این است: بهتر است برای‌شان که اطاعت کنند و سخن پسندیده بگویند چنان که آیه بعدی مفسر آن می‌باشد:

﴿طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ﴾.

«فرمان پذیری و سخنی شایسته برایشان بهتر است» یعنی: فرمانبرداری و سخن نیکوگفتن، برایشان بهتر و سزاوارتر از مخالفت و جبن است «و چون کار قطعی شد» یعنی: چون کارزار جدی شد و جنگ به واقعیت پیوست؛ «پس اگر با خدا صادق باشند» در اظهار ایمان و اطاعت و اشتیاق به جهاد «بی‌شک برایشان بهتر است» از نافرمانی و مخالفت و نفاق.

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوْا فِي الْاَرْضِ وَتَقَطِّعُوْا اَرْحَامَكُمْ﴾.

«پس چه بسا اگر متولی امور شوید، البته نزدیک است که در زمین فتنه و فساد کنید و پیوند خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید» یعنی: اگر شما منافقان متولی و عهده‌دار امر امت شوید؛ چه بسا با ستمگری، کشتار همدیگر، خونریزی و قطع پیوندهای خویشاوندی و قومی، در زمین فساد پیشه کنید. اما این کثیر در معنی آن می‌گوید: چه بسا اگر از جهاد روی برگردانده و سرباز زنید؛ به شیوه دوران جاهلیت - مانند فساد افروزی در زمین و غیره - برگردید. کلمه «عسی» بر توقع رخدادی که بعدا به وقوع می‌پیوندد، دلالت می‌کند و از آنجا که توقع در مورد خداوند متعال قابل تصور نیست زیرا او بر گذشته و آینده به‌طور یکسان دانا و محیط می‌باشد پس «عسی» در مورد خداوند متعال مفید تحقق و قطعیت است نه مفید توقع. در حدیث شریف آمده است: «ما من ذنب أحرى أن يعجل الله تعالی عقوبته في الدنيا مع ما يدخر لصاحبه في الآخرة من البغي وقطيعة الرحم». «هیچ گناهی سزاوارتر به آن نیست که خداوند متعال عقوبت آن را در دنیا شتابان بفرستد - بجز آنچه که برای صاحبش در آخرت ذخیره می‌کند - مانند بغاوت و قطع پیوند رحم».

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ﴾ (۱۳)

«این گروه» ستمگر و فساد افروز «همان کسانی هستند که خدا آنان را لعنت کرده» یعنی: آنان را از رحمت خویش دور ساخته و طرد کرده است «و آنان را» از شنیدن حق «ناشنوا و چشم‌هایشان را کور کرده است» از مشاهده آنچه که آنان را به رعایت حق خداوند ﷻ در مورد بندگان - یعنی عدم فروروی در ریختن خون‌ها و چپاول اموال‌شان - رهنمون می‌گردد.

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ (۱۴)

«آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند» تا به پندها و هشدارهای تکان‌دهنده آن توجه کرده و به حجت‌های آشکار و برهان‌های قاطع آن عمل کنند «یا مگر بر دل‌هایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟» یعنی: یا مگر بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است، در نتیجه نمی‌فهمند و دل‌هایشان برای حق باز نمی‌شود. ذکر «قلوب» به صیغه نکره، برای آن است که دل‌های برخی از آنان، مورد نظر می‌باشد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ أُرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ

لَهُمْ﴾ (۱۵)

«بی گمان کسانی که به پشت خویش برگشتند» یعنی: مرتد شده و از اسلام به سوی کفر بازگشتند چنان که در آغاز بر کفر بودند «پس از آن که بر آنان راه هدایت روشن شد» با معجزات آشکار و دلایل روشنی که رسول اکرم ﷺ به آنان آوردند؛ بی گمان «شیطان به آنان آراست» خطاها و اشتباهاتشان را و افتادن در آن خطاها را برایشان آسان جلوه داد «و به آرزوهای دور و درازشان انداخت» یعنی: میدان آرزوهایشان را گستراند، به آنان طول عمر را وعده داد و در نتیجه، فریبشان داد.

﴿ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوْا لِلَّذِيْنَ كَرِهُوْا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ سَنُطِيعُكُمْ فِيْ بَعْضِ الْاَمْرِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ

اِسْرَارَهُمْ ﴿۱۷﴾

«این» ارتداد و گمراهی شان «از آن است که آنان به کسانی که وحی نازل کرده الهی را خوش نمی داشتند، گفتند» یعنی: ارتداد و گمراهی این گروه منافقانی که به قهقرا برگشتند، بدین سبب است که آنان به کسانی که از وحی الهی ناخوش هستند - یعنی به مشرکان یا یهود - چنین گفتند: «زودا که در بعضی کارها از شما اطاعت کنیم» مراد آن ها از: (بعضی کارها)، همانا دشمنی با رسول اکرم ﷺ و مخالفت با پیام هایشان است. ملاحظه می کنیم که خدای ﷻ با این سخنانشان بر آنان به ارتداد حکم کرد پس چگونه خواهد بود حال کسانی که در عصر ما به ائمه کفر و گمراهی می گویند: «ما در تمام کارها مطیع شما هستیم؟!». «و خداوند از پنهانکاری آن ها آگاه است» پس می داند که منافقان به طور پنهانی با دشمنان خدا ﷻ توطئه چیده و با آنان همداستان شده اند. به این ترتیب، خدای دانای آشکار و نهان، این توطئه شان را بر ملا کرد.

﴿فَكَيْفَ اِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ يَضْرِبُوْنَ وُجُوْهَهُمْ وَاَدْبَرَهُمْ ﴿۱۷﴾﴾

«پس چگونه وقتی که فرشتگان جانشان را می گیرند» یعنی: چگونه است علم حق تعالی به پنهان کاری هایشان آن گاه که فرشتگان جان شان را می گیرند. یا معنی این است: پس در آن هنگام چه خواهند کرد، چه حالی خواهند داشت و چگونه این عذاب را تاب خواهند آورد؟ فرشتگان؛ «بر چهره و پشت آنان می زنند» به قولی: مراد، زدن فرشتگان بر چهره و بر پشت منافقان در هنگام جنگ - به عنوان یاری ای برای رسول خدا ﷺ - است. یا این تصویری از حالت گرفتن جان شان است. یعنی درحالی که

فرشتگان با قهر و خشونت جانشان را می‌گیرند، با گرزهای آهنین بر چهره‌ها و قفاهایشان می‌کوبند.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا آسَخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ، فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾

«این» جان‌ستاندن از منافقان به شیوه مذکور و بر وصفی که ذکر شد؛ «از آن است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده» از کفر و معاصی، همداستانی‌شان با دشمنان خدا ﷻ در امر توطئه چینی و ستیزه و مخالفت با پیامبر ﷺ و یارانشان؛ «پیروی کرده‌اند و خشنودی‌اش را خوش نداشتند» یعنی: آنچه را که خدای ﷻ از ایمان، توحید، طاعت و پشتیبانی از مؤمنان می‌پسندد، خوش نداشتند «پس» خداوند ﷻ به این سبب «اعمال‌شان را تباه گردانید» از آن جمله، آن اعمال خیری را که قبل از ارتداد انجام داده بودند.

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَنَهُمْ﴾

«آیا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: بیماری نفاق است؛ «پنداشته‌اند که خدا هرگز کینه‌هایشان را آشکار نخواهد کرد» نسبت به مؤمنان؟ بدین‌سان، خداوند متعال منافقان را تهدید کرد که دشمنی‌ها، بغض‌ها و حسدهایی را که علیه مؤمنان پنهان می‌دارند، آشکار خواهد کرد به طوری که این کینه‌ها و پنهان‌کاریها بر پیامبر ﷺ و مؤمنان معلوم و هویدا گردد و آنان رسوا و مفتضح شوند؛ چنان‌که خداوند متعال در سوره «برائه» این کار را کرد.

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتُمُ بِسِيمَتِهِمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ

أَعْمَالَكُمْ﴾

«و اگر بخواهیم، قطعاً آنان را به تو می‌نمایانیم» یعنی: اگر بخواهیم، منافقان را با اشخاص و افرادشان به تو می‌شناسانیم و معرفی می‌کنیم، به چنان شناخت و معرفت تامی که قائم مقام دیدن باشد «در نتیجه، آنان را به سیمای‌شان» یعنی: به نشانه‌های خاصی که بر سیمایشان دارند و با آن از دیگران متمایز می‌شوند «می‌شناختی» چرا که ظلمت نفاق بسان اثری از انعکاس تاریکی قلب‌هایشان، بر سیمای‌شان هویداست «و البته آنان را در آهنگ سخن‌شان می‌شناسی» لحن قول: مقصد، روش و فحوای سخن گفتن است. آری! منافقان به عیبجویی تو و مسلمانان و گفتن سخنان نیش‌دار و زنده می‌پردازند به طوری که از لحن سخن‌شان درست فهمیده می‌شود که متکلم مربوط به

کدام حزب و گروه است. نقل است که: بعد از نزول این آیه، هیچ منافقی نزد رسول اکرم ﷺ سخن نمی‌گفت مگر این که آن حضرت ﷺ او را می‌شناختند. انس ﷺ می‌گوید: «ما عازم یکی از غزوات شده بودیم و در آن غزوه نه تن از منافقان با ما همراه بودند و مردم از آنان به درد آمده بودند پس آن منافقان شبی خوابیدند و صبح که بیدار شدند، بر پیشانی هر یک از آنان نوشته بود: این شخص منافق است.» «و خدا اعمالتان را می‌داند» و هیچ کار پنهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند پس شما را در برابر اعمالتان مجازات می‌کند. در روایات ثابت شده است که رسول اکرم ﷺ گروهی از منافقان را به نام معرفی نمودند از جمله در حدیث شریف ذیل به روایت عقبه بن عامر ﷺ آمده است که فرمود: «رسول اکرم ﷺ برای ما سخنرانی‌ای ایراد نموده و پس از حمد و ستایش خدای ﷻ فرمودند: اِن فیکم منافقین، فمن سمیت فلیقم: بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس هرکس را که من نام بردم، از جای خویش برخیزد. آن‌گاه فرمودند: برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! تا آن که سی‌وشش نفر را نام بردند. سپس بار دیگر فرمودند: بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس از خداوند پروا دارید.» راوی می‌افزاید: «عمر ﷺ از نزد مردی از همانان که رسول اکرم ﷺ نامش را برده بودند درحالی گذشت که او چهره خود را پوشانده بود و چون عمر ﷺ از قبل او را می‌شناخت، از او پرسید: تو را چه شده است که چهره‌ات را پوشانده‌ای؟ آن منافق سخن پیامبر ﷺ را [در مورد معرفی خود] به وی نقل کرد. پس عمر ﷺ بر او نهیب زد و گفت: گم شو ای بدبخت روزگار!».

﴿وَلْتَبْلُوْنَكُمْ حَتّٰی نَعْلَمَ الْمُجْهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَالصّٰبِرِيْنَ وَنَبْلُوْا اَخْبَارَكُمْ﴾

«و البته شما را می‌آزماییم» با فرض کردن جهاد مسلحانه بر شما «تا معلوم بداریم» به علم ظهور «مجاهدان و صابران از شما را» آری! شما را به جهاد فرمان می‌دهیم تا به علم ظهور و شهود معلوم بداریم که چه کسی امر ما را به جا آورده و بر دین خویش و دشواری‌های اعمالی که بدان مکلف شده است، صبر و پایداری می‌ورزد «و تا اخبار شما را بیازماییم» یعنی: احوال و اخبار شما را به قصد امتحان و آزمایشتان آشکار و برهنه گردانیم تا بر مردم آشکار شود که چه کسی امر ما را اطاعت کرده و چه کسی به آن پشت‌پا زده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَن يَضُرُوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُ أَعْمَلُهُمْ﴾ ﴿۳۳﴾

«بی‌گمان کسانی که کفر ورزیده و مردم را از راه خدا بازداشتند» مراد از این گروه: منافقان و به‌قولی: اهل کتاب‌اند. باز داشتن‌شان از راه خدا ﷻ این گونه بود که مردم را از پذیرش اسلام و پیروی پیامبر ﷺ منع می‌کردند «و بعد از آن که راه هدایت بر آنان روشن شد» یعنی: همانان که بعد از مشاهده معجزات روشن و حجت‌های قاطع و دانستن این حقیقت که محمد ﷺ پیامبر بر حقی از جانب خداوند ﷻ است؛ «با پیامبر مخالفت کردند» و با ایشان دشمنی ورزیدند. شاقوا: یعنی آنان در شق و جانبی قرار گرفتند و پیامبر ﷺ در شق و جانب دیگری. آری! اینان: «هرگز به خدا هیچ زبانی نمی‌رسانند» با فروگذاشتن ایمان و اصرار بر کفر بلکه با این کار فقط به خودشان زیان می‌رسانند «و به زودی خدا اعمال‌شان را حیطه خواهد کرد» یعنی: به زودی خداوند ﷻ اعمال خیرشان - چون صدقه، صلہ رحم و مانند آن‌را به سبب کفرشان باطل و بی‌ارزش خواهد گردانید. به قولی: مراد از اعمال‌شان: نیرنگ‌ها و توطئه‌هایی است که برای بی‌اثر ساختن و از بین بردن دین خدا ﷻ سازمان می‌دادند و غایله‌هایی است که علیه رسول خدا ﷺ برمی‌انگیختند.

﴿أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ ﴿۳۳﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله فرمان برید و از پیامبر نیز فرمان برید» در آنچه که بدان مأمور می‌شوید؛ از شرایع و قوانینی که در کتاب خدا ﷻ و سنت رسولش ﷺ ذکر شده است «و اعمال خود را باطل نگردانید» یعنی: حسنات و ثوابهای خویش را با گناهان کبیره، ریا، شهرت طلبی و منت‌گذاری باطل نگردانید. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «اعمال خود را با ارتداد باطل نگردانید».

ابوالعالیه در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: «یاران رسول اکرم ﷺ بر این باور بودند که با داشتن عقیده به (لااله الاالله)، هیچ گناهی زیان نمی‌رساند چنان‌که باشرک ورزیدن به حق تعالی، هیچ عمل خیری سودمند واقع نمی‌شود پس آیه کریمه نازل شد. از آن پس، اصحاب ﷻ نگران آن بودند که گناه عمل را باطل گردانند». آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که گناهان کبیره، طاعات را هدر می‌دهند. مالک و ابوحنیفه



بر اساس همین آیه برآنند که ترک نافله‌ای که شخص آن را شروع کرده، جایز نیست زیرا نافله‌گذار قبل از شروع کردن به عمل نفل، امیر نفس خویش است اما چون به عمل نفل شروع کرد، دیگر خود را بدان ملزم نموده و بر انجام آن عزم کرده است بنابراین، تمام کردن آن بر وی واجب می‌باشد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَأْتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾<sup>(۳۱)</sup>

«بی‌گمان کسانی که کفر ورزیدند و مردم را از راه خدا بازداشتند، سپس در حالی که کافر بوده‌اند در گذشته‌اند، هرگز خدا آنان را نمی‌آمرزد» یعنی: برای کسانی که کارشان با مرگ بر کفر ختم شده، هیچ آمرزشی نیست. مفسران در بیان سبب نزول نقل کرده‌اند: این آیه کریمه درباره کشته‌گان مشرکان در بدر نازل شد.

﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾<sup>(۳۲)</sup>

«پس سستی نورزید» از جنگ با کفار و مقابله با دشمنان. وهن: ضعف و سستی است «و به سوی صلح نخوانید» یعنی: شما آغازگر فراخوانی کفار به صلح و سازش نباشید زیرا صلح با کفار - جز در هنگام ضعف - به هیچ حال دیگری جایز نیست. بنابراین، مسلمانان تا آن‌گاه به جنگیدن با کفار مأمورند که آنان تسلیم شوند ولی درعین حال خداوند متعال از پذیرش صلح در صورت گرایش و تمایل مشرکان به آن، نهی نکرده است. «و شما برترید» یعنی: شما با شمشیر و حجت غالب و چیره‌اید پس آخر الأمر پیروزی از آن شماست، هرچند کفار در بعضی از اوقات بر شما غالب شوند «و خداوند با شما است» با نصرت و مدد و یاری خویش «و هرگز از اعمال شما نمی‌کاهد» یعنی: هرگز چیزی از ثواب اعمال شما را نمی‌کاهد و آن را ضایع و تباه نمی‌گرداند. وتره حقه: یعنی از حق وی کاست و از این باب است این حدیث شریف: «من فاتته صلاة العصر فكأنما وتر أهله وماله». «هر کس نماز عصر از وی فوت شد پس گویی خانواده و مال وی به کاهش رفته است».

﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهُوَ وَإِنْ تُوْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ﴾<sup>(۳۳)</sup>

«همانا زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست» یعنی: گرفتار شدن به زندگی دنیا، حاصلی جز لهو و لعب ندارد، مگر آن بخش از زندگی که برای خدا ﷻ و در راه وی باشد پس زندگی دنیا ثبات و اعتباری ندارد چرا که در سریعترین وقت می‌گذرد. لعب: چیزی است که سودی در آینده نداشته باشد ولی در عین حال، انسان را از امور مهم به خود مشغول نگرداند پس اگر او را از کارهای مهم به خود مشغول ساخت، آن لهو است نه لعب. خاطرنشان می‌شود که بیان این معنی در این سیاق، مفید آن است که دنیا نباید سبب کفر، یا ارتداد، یا ترک جهاد شود «و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید، مزدهای شما را به شما می‌پردازد» در آخرت. اجر: دادن پاداش در برابر طاعت است «و از شما امواتان را نمی‌خواهد» یعنی: اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید، شما را به این امر دستور نمی‌دهد که تمام اموال خود را در زکات و سایر امور خیریه به مصرف رسانید بلکه شما را به مصرف کردن اندکی از امواتان در این راه، دستور می‌دهد. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی حق تعالی از شما بی‌نیاز است و چیزی را از شما نمی‌طلبد و صدقاتی هم که در اموال شما فرض نموده است، هدف از آن مواسات با برادران فقیر شماست تا سود و ثواب آن به خود شما برگردد».

﴿إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَيُخْرِجْ أَضْعَانَكُمْ﴾<sup>(۳۷)</sup>

«و اگر اموال شما را از شما بخواهد» یعنی: اگر خداوند ﷻ تمام اموال شما را از شما بگیرد «و به اصرار از شما طلب کند» فیحفکم: مفسران در معنی آن گفته‌اند: اگر شما را به دشواری انداخته و در طلب امواتان مبالغه کند «بخل می‌ورزید» و از اجرای امر ما امتناع می‌کنید «و» آن بخل «کینه‌های شما را بیرون می‌آورد» یعنی: در آن هنگام، دشمنی شما با اسلام آشکار می‌شود زیرا مال نزد انسان محبوب و دوست‌داشتنی است لذا او آن را جز در آنچه که نزد او از مال محبوب‌تر باشد، صرف نمی‌کند؛ و آن عقیده راستین است پس امتناع شما از انفاق مال، ثابت می‌کند که شما اهل عقیده نیستید.

این آیه درس دیگری در میدان ایمان است زیرا طلب کردن مال بسیار از شخص برای انفاق آن در راه خدا ﷻ، عرصه‌گاهی برای آزمایش وی در عرصه ایمان و نفاق می‌باشد.

﴿هَاتَتْكُمْ هَوَآءٌ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنِ نَفْسِهِ ۗ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ ۗ وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أُمَّةً لَكُمْ﴾ ﴿٣٨﴾

«شما همان گروهی هستید که از شما خواسته می‌شود تا در راه خدا» یعنی: در جهاد و راه‌های خیر «انفاق کنید آن‌گاه از شما کسانی هستند که بخل می‌ورزند» به انفاق اندکی از مال خویش پس چگونه در انفاق مال بسیار - که تمام مالتان را دربرگیرد - بخل نمی‌ورزید؟! «و هرکس بخل ورزد، جز این نیست که به زیان خود بخل ورزیده» یعنی: با بخل خویش خود را از مزد و پاداش الهی محروم گردانیده؛ از سوی دیگر اگر در انفاق مال بخل ورزید، دشمن بر شما غالب شده و عزت و اموال شما همه از دست می‌رود و چه بسا خود شما نیز از بین می‌روید و این زیانی است آشکار «و خدا غنی است» و بی‌نیاز مطلق لذا او از نیازمندی به اموال شما پاک است «و شما فقراiid» به سوی خداوند ﷻ و به سوی آنچه که در نزد وی از خیر و رحمت وجود دارد «و اگر روی بگردانید، جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد» یعنی: ای قوم عرب! اگر از ایمان، تقوی و جهاد روی برگردانید، حق تعالی قوم دیگری را به جای شما می‌آورد و آنان را جانشین‌تان می‌گرداند، قومی که از شما برای خدای ﷻ فرمانبرتر باشند «آن‌گاه آن‌ها مانند شما نخواهند بود» در رویگردانی از ایمان و تقوی و در بخل مال از انفاق در راه خدا ﷻ بلکه آن‌ها برای حق تعالی مطیع خواهند بود. مفسران در تعیین این قوم جدید بر چندین قول اختلاف نظر دارند، از جمله آن‌ها اقوال ذیل است که مراد از این قوم جدید: فرشتگان، یا انصار مدینه، یا تابعین، یا اهل یمن، یا اهالی کنده و نخع، یا عجم، یا فارس و روم‌اند. اما بهتر این است که علم این امر به خدای ﷻ تفویض شود.

آیه کریمه در برگیرنده معجزه غیبی‌ای است زیرا چنان‌که حق تعالی خبر داده است؛ وقتی قوم عرب از حمل پرچم اسلام ابا ورزیدند، خدای ﷻ از اقوام دیگر برای اسلام سربازانی را به میدان فرستاد که با کمال قوت پرچمدار آن شدند، که تا امروز، این پرچم بر دوش اقوامی از این امت در اهتزاز است.



## سوره فتح

مدنی است و دارای (۲۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با مژده فتح مبین برای پیامبر ﷺ، «فتح» نامیده شد. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مغفل رضی الله عنه آمده است که فرمود: «در سال فتح - یعنی فتح مکه - رسول اکرم ﷺ در مسیر راه سوار بر مرکب خویش سوره فتح را خواندند و در آن ترجیع کردند (یعنی صدای خود را در گلو گردانیدند)». همچنین در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه راجع به فضیلت این سوره آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در شبی که گذشت، بر من سوره‌ای نازل شد که نزد من از دنیا و آنچه که در آن است، دوست داشتنی‌تر است: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ [الفتح: ۱]». آری! این سوره بزرگ، به دنبال بازگشت رسول اکرم ﷺ از صلح حدیبیه به مدینه منوره، بر ایشان نازل شد.

خاطرنشان می‌شود که واقعه صلح حدیبیه در سال ششم هجری روی داد زیرا رسول اکرم ﷺ در ذی‌القعده آن سال به قصد انجام عمره به سوی مکه حرکت کردند اما قریش ایشان را از ورود به مکه باز داشتند، در عین حال این خبر منتشر شد که آن‌ها عثمان بن عفان رضی الله عنه را - که فرستاده رسول اکرم ﷺ به منظور ابلاغ این قصد ایشان به قریش بود - به قتل رسانیده‌اند. آن حضرت رضی الله عنه به دنبال شیوع این خبر، مسلمانان را به بیعت فراخواندند و ایشان با پیامبر گرامی خود در زیر درختی که به نام «شجرةالرضوان» معروف شد، گرد هم آمدند و با ایشان بر جنگ بادشمن و این‌که هرگز از میدان فرار نکنند، بیعت نمودند که این بیعت، «بیعه‌الرضوان» و «بیعه الشجرة» نیز نامیده می‌شود. در واقع همین بیعت بود که مشرکان را سخت مرعوب کرد به طوری که آن‌ها به دنبال آن به منظور عقد صلح و متارکه با مسلمانان، نماینده‌ای را نزد رسول اکرم ﷺ فرستادند و از سوی دیگر، شایعه قتل حضرت عثمان رضی الله عنه نیز تکذیب شد. پس این صلح، خود همان «فتح مبین» بود. چنان که

زهری می‌گوید: «فتحی بزرگتر از صلح حدیبیه نبود، از آن رو که مشرکان بر اثر این صلح با مسلمانان معاشرت و همنشینی کرده و پیام حق آنان را شنیدند پس اسلام در دل‌هایشان نفوذ کرد و در عرض مدت سه سال خلقی بسیار به اسلام مشرف شدند و با مسلمان شدن ایشان، سواد اهل اسلام بسیار شد». البته بعد از بازگشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، خداوند متعال خیبر را نیز برای‌شان گشود و ایشان غنایم خیبر را میان شرکت‌کنندگان در حدیبیه که تعدادشان هزار و پانصد تن بود، تقسیم کردند و جز آنان کسی دیگر را در آن غنایم مشارکت ندادند.

معاهده صلح حدیبیه بر این مبنی امضا شد که طرفین به مدت ده سال از جنگ دست بردارند و مردم در آن مدت، از خونریزی و جنگ و تجاوز ایمن باشند، بر این شرط که:

اگر کسی از قریش بدون اجازه سرپرست خود نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد، ایشان او را به قریش برگردانند و اگر کسی از اصحاب ایشان به قریش پیوست، قریش او را به مدینه برنگردانند.

بقیه قبایل آزادند و هرکس دوست دارد می‌تواند به عهد و پیمان یکی از طرفین درآید. پس بر اثر آن، قبیله خزاعه شتابان به عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمدند و قبیله بنوبکر به عهد و پیمان قریش.

شرط دیگر این بود که مسلمانان در آن سال از مکه برگردند و قریش در سال بعد به مدت سه روز از مکه بیرون روند و مسلمانان با شمشیرهای در غلاف کرده خود به آن وارد شده و مراسم عمره را انجام دهند.

آری! چنان‌که زهری گفته است، این صلح در حقیقت برای اسلام و مسلمین یک پیروزی بزرگ بود زیرا قریش در آن به جایگاه مسلمین و نقش مهم و موقعیت ممتازشان اعتراف کردند و از سوی دیگر، متارکه با قریش زمینه را برای گسترش دعوت اسلامی در سایه امنیت و صلح فراهم کرد پس در واقع، این فتحی مبین یا مقدمه و تمهیدی برای فتح مکه بود. بهترین گواه این حقیقت این است که شمار مسلمین در هنگام صلح، هزار و پانصد یا هزار و چهار صد تن بود اما دو سال بعد از آن در فتح مکه، شمار مسلمین به ده هزار تن بالغ شد که خالد بن ولید و عمر و بن عاص از آن جمله بودند. ابن‌مسعود، جابر و براء رضی الله عنهم گفته‌اند: «شما فتح مکه را فتح می‌شمارید ولی ما صلح حدیبیه را فتح می‌دانیم».

نقل است که رسول اکرم ﷺ در راه بازگشت از سفر حدیبیه بودند که این سوره بر ایشان نازل شد. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «چون از حدیبیه بازگشتیم، آخر شب برای خواب و استراحت فرود آمدیم و چون به خواب رفتیم بیدار نشدیم مگر آن گاه که خورشید طلوع کرده بود و رسول اکرم ﷺ هنوز در خواب بودند. در این اثنا با خود گفتیم: باید ایشان را بیدار کنیم. آن گاه ایشان بیدار شدند و فرمودند: آنچه را که انجام می دادید، انجام دهید و کسی که در خواب مانده است، یا فراموش کرده است، چنین می کند. یعنی نماز بامداد خود را قضا آورید. ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: در این اثنا شتر رسول اکرم ﷺ را گم کردیم و به جست و جوی آن پرداختیم پس آن را در حالی یافتیم که مهارش بر درختی آویخته بود. من آن را آوردم و حضرت ﷺ بر آن سوار شدند و به راه افتادیم و در میان راه بودیم که بر ایشان وحی فرود آمد... و چون وحی از ایشان برداشته شد، به ما خبر دادند که سوره: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ [الفتح: ۱] بر ایشان نازل شده است».

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾

«همانا ما به تو حکم کردیم به فتحی آشکار» فتح: در لغت، اصلا به معنی گشودن قفل است و فتح در باب جهاد عبارت است از: غلبه و ظفر بر یک سرزمین به زور یا به صلح، به جنگ یا به غیر آن. مراد این است که: ای پیامبر ﷺ! ما برایت به فتحی روشن و آشکار در آینده حکم کردیم - فتح مکه و غیر آن - که به زور و غلبه جهاد میسر می شود.

از نظر جمهور مفسران، مراد از «فتح مبین» در این آیه صلح حدیبیه است و خداوند متعال از آن رو آن را فتح نامید که صلح حدیبیه سبب فتح مکه و فتوحات بعدی گردید و این از باب اطلاق سبب بر مسبب می باشد که از انواع «مجاز مرسل» است. ولی گروهی برآنند که مراد از فتح در این آیه، فتح مکه است که خداوند متعال آن را قبل از فرارسیدن موعدهش به طریق بشارت به پیامبر ﷺ و مؤمنان وعده داد و تعبیر از آن به زمان گذشته، برای دلالت معنی بر تحقق حتمی آن در آینده می باشد، گویی این فتح چنان مسلم است که در حکم یک امر به واقعیت پیوسته می باشد.

﴿لِيَعْرِفَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ وَعَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا

مُسْتَقِيمًا﴾

«تا خدا بر تو بیامزد» یعنی: ای پیامبر ﷺ! این فتح را از آن رو برایت میسر گردانیدیم تا همراه به اتمام رساندن نعمت فتح و هدایتت به سوی راه راست و پیروزی و غلبه‌ای که در آن عزت و شوکتت نهفته می‌باشد، آموزش نیز برایت جمع گردد. گویی فرمود: صلح حدیبیه، یا فتح مکه را بر تو آسان و هموار کردیم و تو را بر دشمنت پیروز گردانیدیم تا هدف مندی‌های عاجل و بلند مدت، یعنی عزت دارین را همه باهم برای تو جمع گردانیده و بر تو بیامرزیم؛ «آنچه را که گذشته از گناه تو» قبل از فتح «و آنچه که مانده است» بعد از آن. به قولی دیگر معنی این است: این فتح را از آن رو برایت میسر گردانیدیم تا آن کارهای مستوجب سرزنشی را که از تو قبل از رسالت سرزده و آنچه را که بعد از آن واقع شده، بر تو بیامرزیم. و از آنجا که انبیا ﷺ از گناهان کبیره و صغیره معصوم‌اند پس مراد از «گناه» در اینجا، انجام دادن عملی است که نسبت به مقام انبیا ﷺ خلاف اولی می‌باشد لذا این تعبیر از باب این قاعده است: «حسنات الأبرار سیئات المقربین». «حسنات نیکان، گناهان مقربان است».

«و تا نعمت خود را بر تو تمام گرداند» یعنی: این فتح را از آن رو برایت میسر کردیم تا نعمت خود را با پیروز ساختن دینت بر تمام ادیان بر تو تمام گردانیم. یا معنی این است: تا نعمت خود را بر تو تمام گردانیم با فتح مکه و پیوست نمودن فتح طایف به آن زیرا فتح حدیبیه زمینه‌ساز فتوحات بعدی گردید و با فتح مکه نعمت به اتمام رسید «و تا تو را هدایت کند» یعنی: تا با این فتح، تو را ثابت‌قدم و استوار گردانیم «به راهی راست» که همانا راه اسلام و تبلیغ، تبیین و اقامه شعایر آن می‌باشد.

انس رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: چون این آیه نازل شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا بر من آیه‌ای نازل شده است که نزد من از همه آنچه که بر روی زمین است، دوست‌داشتنی‌تر می‌باشد». سپس آن را بر اصحاب رضی الله عنهم قرائت نمودند. اصحاب رضی الله عنهم گفتند: مبارک و گوارا باد بر شما ای رسول خدا! اینک خداوند متعال روشن ساخت که با شما چگونه معامله می‌کند اما ما نمی‌دانیم که با ما چگونه معامله خواهد کرد؟ همان بود که آیه: ﴿لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [الفتح: ۵] تا ﴿فَوْرًا عَظِيمًا﴾ نازل شد.

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار نماز می‌گزارند تا بدانجا که پاهایشان متورم می‌شد پس به ایشان گفته شد: آیا جز این است که خدای عز و جل گناهان نخستین و واپسین را بر شما آمرزیده‌است؟ یعنی



چرا این قدر بر خود فشار می‌آورید؟ فرمودند: «أفلا أكون عبدا شكورا : آیا بنده شکرگزاری نباشم؟».

﴿وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا﴾

«و تا خدا تو را به نصرتی قوی» یعنی: به پیروزی‌ای برتر که هیچ ذلتی در پی نداشته باشد «نصرت دهد» و به راستی که چنین شد زیرا با صلح حدیبیه مفهوم سیادت و حاکمیت داخلی و خارجی دولت اسلامی و استقلال آن - به تعبیر جدید - محقق شد، رسول اکرم ﷺ در جنب نبوت به صفت یک حاکم و پیشوای سیاسی نیز در صحنه ظاهر شدند، مدینه به عنوان پایتخت امت و دولت اسلامی تثبیت شد و مشرکان دولت اسلامی در مدینه منوره را به رسمیت شناخته و به حاکمیت و استقلال آن اعتراف نمودند.

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَيَزِدَّهُمْ إِيْمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ ۗ وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾

«او» تعالی «است آن کس که آرامش را در دل‌های مؤمنان فرود آورد» در نتیجه، آنان به حکم خدا ﷻ و رسولش ﷺ در تن دادن به صلح حدیبیه گردن نهادند و قلب‌هایشان بر آن آرامش یافت «تا ایمانی بر ایمان‌شان بیفزایند» یعنی: تا مؤمنان به سبب این طمأنینه و آرامش، یقینی را بر یقینی که از قبل داشته‌اند، بیفزایند. که امروزه از این معنی به نام «بالا بردن روحیه معنوی لشکر» تعبیر می‌شود. همچنین، این تأویل نیز صحیح است که حق تعالی به وسیله عمل به احکام و فرایض، بر ایمان مؤمنان می‌افزاید چنان‌که ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اولین چیزی که رسول اکرم ﷺ به مؤمنان آوردند، عقیده توحید بود و چون ایشان به یگانگی خداوند ﷻ ایمان آوردند آن‌گاه به ترتیب؛ نماز، زکات، جهاد و حج بر ایشان مشروع شد.» «و لشکرهای آسمان و زمین از آن خداوند است» یعنی: لشکرهای حسی، لشکرهای معنوی و لشکرهای غیبی - اعم از فرشتگان، انسیان، جنیان، شیاطین و فرود آوردن آرامش روحی بر مؤمنان - همه از آن خداوند است پس حق تعالی کار آنان را هرگونه که بخواهد، می‌پردازد و سامان می‌دهد «و خدا همواره دانای حکیم است» داناست به مصالح خلقش، با حکمت است در آنچه که تقدیر و تدبیر می‌کند.

﴿لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا﴾

«تا سرانجام، مردان و زنان با ایمان را در باغ‌هایی که جویباران از فرودست آن‌ها جاری است درآورد و در آن جاویدان بدارد» تقدیر سخن چنین است: خدای سبحان هرکه را بخواهد، گرفتار سر پنجه لشکریانش می‌کند، بدین منظور که مؤمنان را با قبول خیر از اهل خیر به بهشت وارد کرده و غیر مؤمنان را به سبب سر زدن شر و بدی از آنان عذاب کند. یا معنی این است: حق تعالی آرامش یا فتح را فرود آورد تا ورود مؤمنان - اعم از زن و مرد به باغ‌های بهشتی - بر آن مترتب شود. خداوند متعال از زنان نیز در این آیه صراحتاً یاد کرد با آن‌که اغلب آیاتی که خطاب آن‌ها متوجه مردان است زنان را نیز در بر می‌گیرد؛ تا کسی گمان نبرد که زنان به دلیل این که جهاد فرض کفایی بر ذمه آنان نیست، به بهشت وارد نمی‌شوند. همچنین در هر جا که گمان اختصاص یافتن مردان به پاداش‌های موعود بهشتی مطرح باشد، با وصف آن‌که زنان نیز با آن‌ها در آن خطاب شریک‌اند اما خدای عزوجل باز صراحتاً نیز از زنان نام می‌برد تا در این امر هیچ‌گونه شبهه‌ای پدید نیاید «و» نیز خدای سبحان هرکه را بخواهد، گرفتار سرپنجه لشکریانش می‌کند، بدین منظور که «از آنان سیئاتشان را بزداید» یعنی: گناهان و جرایم مؤمنان را پوشانده و آن را آشکار نگرداند و به وسیله آن ایشان را عذاب نکند «و این» وعده وارد نمودن مؤمنان به بهشت و پوشاندن سیئاتشان؛ «نزد خدا» و در حکم وی «رستگاری بزرگی است». در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا يدخل النار أحد بايع تحت الشجرة». «احدی از کسانی که در زیر درخت بیعت کرده‌اند، به آتش دوزخ وارد نمی‌شوند».

﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَعَصِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾

«و تا» خداوند عزوجل با آرامش و فتحی که نصیب مؤمنان می‌کند؛ «مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند» زیرا منافقان و مشرکان به سبب مشاهده غلبه و ظهور کلمه اسلام و شکست و سرکوب مخالفان آن، در دنیا دچار نگرانی و اندوه گردیده و به قهر و قتل و اسارت روبرو می‌شوند و در آخرت نیز به عذاب جهنم روبرو می‌گردند؛ همان منافقان و مشرکانی «که به خدا گمان بد بردند» و

آن این گمانشان بود که رسول اکرم ﷺ مغلوب می‌شوند و کلمه کفر بر کلمه اسلام برتری می‌یابد «گردش بد روزگار بر آنان باد» یعنی: حوادث ناگواری را که در مورد مسلمانان می‌پنداشتند و انتظار می‌بردند، گریبانگر خودشان گردیده و به دیگران تجاوز نمی‌کند. دایره: در اصل خط دایره‌وی‌ای است که به مرکز یک چیز محیط است، سپس در بیان حادثه‌ای به عاریت گرفته شد که بر انسان همانند احاطه دایره بر مرکز خود، محیط می‌باشد. لذا به‌کار گرفتن آن در حوادث بد و نامیمون غالب گردید «و خدا بر آنان خشم نموده و لعنت‌شان کرده» یعنی: خداوند ﷻ منافقان و مشرکان را از رحمت خویش دور و طرد کرده است «و دوزخ را برای‌شان آماده گردانیده و چه بد سرانجامی است» دوزخ.

﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۷﴾

«و سپاهیان آسمان و زمین از آن خداست» اعم از فرشتگان، انس، جن، شیاطین و غیر آن‌ها از وسایل و نیروهایی که حق تعالی دشمنان خود را به وسیله آن سرکوب می‌کند «و خدا غالب است» در فرمانروایی خویش «حکیم» است در صنع خویش. به‌قولی: مراد از سپاهیان در اینجا، سپاهیان عذاب اند. ملاحظه می‌کنیم که خدای ﷻ در این آیات دوبار از سپاهیان نام برد؛ بار اول در معرض تأیید مؤمنان و این بار در معرض بیان قدرت و سلطه خویش بر کافران.

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۸﴾

ای پیامبر ﷺ! «همانا ما تو را گواه فرستادیم» که بر ابلاغ رسالت به امت گواهی می‌دهی چنان که حق تعالی در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿وَيَكُونُ الرَّسُولَ عَلِيكُمْ شَهِدًا ۱۴۳﴾. «و تا پیامبر بر شما گواه باشد» «و» فرستادیم تو را «بشارت‌دهنده» به بهشت برای مطیعان «و بیم‌دهنده» از دوزخ برای اهل گناه و معصیت.

﴿لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۹﴾

آری! ما پیامبر را گواه فرستادیم: «تا به خدا و پیامبرش ایمان آورید» ای مردم «و تا او را نصرت دهید و بزرگ شمارید» یعنی: تا پیامبر ﷺ را گرمی بدارید و او را حرمت گذارید. یا ضمیر در: (وتعزروه وتوقروه) به خداوند ﷻ بر می‌گردد؛ یعنی: تا خداوند ﷻ را بزرگ شمرده و دینش را نصرت دهید. فتناده در معنی آن می‌گوید: «تا پیامبر ﷺ را

نصرت داده و او را از آسیب هر کسی که قصد رساندن آزاری را به او دارد، باز دارید.»  
 «و تا او را» یعنی: خدای ﷻ را «بامدادان و شامگاهان» در اول و آخر روز «تسبیح  
 گویند» با برگزاری نمازهای پنج‌گانه.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۗ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾﴾

«در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند» مراد بیعه‌الرضوان در حدیبیه است.  
 حدیبیه قریه کوچکی است که از مکه در حد یک منزل راه فاصله داشته و در داخل  
 حدود سرزمین حرم قرار دارد و مؤمنان در آن با رسول اکرم ﷺ در زیر درختی  
 بیعت کردند که تا سرحد مرگ با دشمن بجنگند. به قولی: مؤمنان بر این امر بیعت  
 کردند که از میدان فرار نکنند. هرچند مفاد هردو قول در نهایت یکی است. البته این  
 روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه جامع هردو قول است که می‌گوید: «با رسول اکرم ﷺ در  
 زیر درخت بر مرگ و بر این که فرار نکنیم بیعت کردیم پس جز جد بن قیس هیچ کس  
 از ما بیعت را نشکست و او منافقی بود که در پشت سر شتر خود پنهان شده بود...».  
 آری! کسانی که با تو بیعت می‌کنند؛ «جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند» زیرا  
 ایشان با این بیعت، خود را در ازای بهشت به خدای ﷻ می‌فروشد و از آنجا که  
 هدفشان از بیعت با پیامبر ﷺ همانا بیعت با خداوند ﷻ است پس «دست خدا  
 بالای دست‌هایشان است» یعنی: عقد میثاق با رسول خدا ﷺ، در واقع عقد میثاق با  
 خدای سبحان است. مراد این است که حق تعالی بر بیعت‌شان آگاه است و ایشان را  
 در ازای آن پاداش می‌دهد و نصرت او برای مؤمنان قوی‌تر و برتر از نصرت دادن ایشان  
 برای اوست. تعبیر (یدالله: دست خدا)، در اینجا مجاز است نه حقیقت. پس (یدالله) به  
 به معنای غلبه، نصرت، نعمت و هدایت او می‌باشد زیرا حق تعالی از اوصاف اجسام  
 منزّه است. اما سلف صالح به وجود دست برای خداوند ﷻ عقیده دارند ولی نه مانند  
 دستی که بشر می‌شناسد زیرا هیچ چیز مانند حق تعالی نیست.

«پس هرکه پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند» لذا زیان  
 بیعت‌شکنی او به خودش بر می‌گردد و به غیر وی تجاوز نمی‌کند «و هرکه بر آنچه با  
 خدا بر آن عهد بسته، وفا کند» یعنی: هرکه در وفاداری به عهد خود با خداوند ﷻ به

بیعت با پیامبرش پایداری ورزد «به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد» و آن بهشت است.

﴿سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾

«برجای ماندگان اعرابی» که از جهاد تن زدند؛ «به زودی به تو خواهند گفت» بعد از بازگشتت از حدیبیه که: «اموال و کسانمان ما را گرفتار کردند» یعنی: اموال، زنان و فرزندانمان ما را از همراهی با تو بازداشتند زیرا ما کسی را نداشتیم که در غیاب ما به آن‌ها بپردازد و جانشین ما بر آنان باشد «برای ما آمرزش بخواد» تا خداوند ﷻ واپس‌مانی‌مان از این غزوه و عدم همراهی با تو را که عاملی جز امور فوق نداشته است، بر ما بیامرزد. «چیزی را که در دل‌هایشان نیست بر زبان خویش می‌رانند» که این همان شیوه کار منافقان است «بگو: اگر خدا در حق شما زبانی بخواهد» یعنی: بخواهد تا زبانی چون نابودی اموال و خانواده‌تان را بر شما فرود آورد «یا در حق شما سودی» یعنی: پیروزی و غنیمتی را «بخواهد پس چه کسی در برابر خداوند برای شما اختیار چیزی را دارد» یعنی: در آن صورت، چه کسی شما را از آنچه که خداوند ﷻ برایتان اراده کرده است، نگاه می‌دارد؟ مسلم است که هیچ‌کس نمی‌تواند آنچه را که خداوند ﷻ در حق شما اراده کرده است، از شما برگرداند زیرا او دانای رازهای شماست و هر چند در برابر ما منافقت کنید اما او به راز دل‌هایتان آگاه است.

شایان ذکر است که این گروه، بادیه نشینان جهادگریزی از قبایل اسلم، جهینه، مزینه، غفار، أشجع و دیل بودند که در پیرامون مدینه زندگی می‌کردند و خداوند ﷻ آنان را از همراهی با پیامبرش در سفر حدیبیه بازپس گذاشت و در نتیجه، با آن حضرت ﷺ در این غزوه مشارکت نکرده و به ندای ایشان اجابت نگفتند و معاذیری مانند گرفتاری به خانواده‌ها و اموال‌شان را پیش کشیدند اما عامل اصلی باز پس‌مانی‌شان، ضعف عقیده و بیم از رویارویی احتمالی با قریش بود. به‌قولی: تخلف آنان، در هنگام سفر پیامبر ﷺ به سوی مکه در سال فتح آن بود، بعد از آن که آن حضرت ﷺ اعلام خروج داده بودند تا با ایشان همراه گردند «بلکه خدا به آنچه می‌کنید همواره آگاه است» یعنی: تخلف شما بادیه نشینان از همراهی با پیامبر ﷺ، به خاطر عاملی

نیست که پنداشته‌اید بلکه خداوند ﷻ از تمام آنچه که می‌کنید و از جمله از علت تخلف شما آگاه است پس می‌داند که سبب تخلف شما این عاملی که ذکر کردید نبوده است بلکه عامل و انگیزه واقعی، همانا وجود شک و نفاق در اندرون شما و خلجان پندارهای فاسد در ضمیرتان بوده است که ناشی از عدم اعتماد و اطمینانتان به حق تعالی می‌باشد چنان که می‌فرماید:

﴿بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزَيَّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾ ﴿۱۳﴾

نه چنان است که می‌گویید ای بادیه‌نشینان جهادگریز؛ «بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به سوی خانواده‌هایشان بر نخواهند گشت» یعنی: بلکه واقعیت امر این است که شما جهادگریزان پنداشتید که دشمن مؤمنان را به یکباره ریشه کن می‌کند، در نتیجه، احدی از آنان به سوی خانواده خویش بر نمی‌گردد پس از این جهت تخلف نمودید نه به خاطر عذرها و بهانه‌های بی‌اساسی که پیش می‌افکنید «و این پندار در دل‌هایتان نمودی خوش یافت» یعنی: شیطان این پندار را در دل‌های شما آراست و شما هم آن را از وی پذیرفتید «و گمان بد کردید» در این پندارتان که خدای سبحان پیامبرش را نصرت نمی‌دهد «و مردمی هلاک شده گشتید» نزد خداوند ﷻ؛ با این بداندیشی و فساد عقیده و سوءنیت.

﴿وَمَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا﴾ ﴿۱۴﴾

«و هرکس به خدا و پیامبرش ایمان نیاورده است، بدانند که ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده‌ایم» یعنی: هرکس بسان این واپس ماندگان متخلف، به خدا و رسولش ایمان نیاورده؛ پس جزای وی عذاب سوزان سختی است که حق تعالی برایش آماده کرده است.

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يَعْظِرُ لِمَنْ يَشَآءُ وَيُعَدِّبُ مَنْ يَشَآءُ وَكَانَ اللّٰهُ عَفُوْرًا

رَحِيْمًا﴾ ﴿۱۵﴾

«و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست» پس در آن‌ها هرگونه که بخواهد، تصرف می‌کند و او به احدی از خلقش نیازی ندارد زیرا خلق همگی ملک اویند لذا نباید از فرمانش خارج گردند «هر که را بخواهد» بیامرزد؛ «می‌آمزد و هرکه را بخواهد» عذاب کند؛ «عذاب می‌کند» زیرا هیچ کاری بر حق تعالی واجب نیست «و

خدا آمرزگار مهربان است» یعنی: او همیشه به این وصف موصوف بوده و می‌باشد پس هرکس از بندگان را که بخواهد، به مغفرت و رحمت خویش مخصوص می‌گرداند. در حدیث شریف قدسی آمده است که خداوند متعال فرمود: «سبقت رحمتی غضبی». «رحمتم بر خشمم سبقت گرفته است».

﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَعَانِمٍ لِتَأْخُذُوهَا ذُرُونًا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ فُل لَّنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ نَحْسُدُونَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾

«چون به قصد گرفتن غنایم روانه شدید، به زودی برجای ماندگان خواهند گفت» یعنی: چون شما مسلمانان به سوی خیبر راه افتادید تا آن را تحت تصرف خود درآوردید، به زودی جهادگريزان عقب‌گرا و متخلف از غزوه حدیبیه، خواهند گفت: «بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم» و با شما در غزوه خیبر حاضر باشیم زیرا آن‌ها یقین دارند که در خیبر دستیابی به غنایم حتمی است.

اصل داستان این بود که چون رسول اکرم ﷺ و همراهانشان در ماه ذی‌الحجه سال ششم هجری از حدیبیه باز گشتند، خدای ﷻ فتح خیبر را به ایشان وعده داد و غنایم آن را فقط مخصوص کسانی گردانید که در حدیبیه حاضر بودند. پس رسول خدا ﷺ بقیه ماه ذی‌الحجه و اوایل ماه محرم را در مدینه باقی ماندند آن‌گاه با همانان که در حدیبیه با ایشان همراه بودند، به سوی خیبر راه افتادند تا به سبب تجاوزهای مکرر یهود، به آنان درس عبرتی بدهند، در این هنگام بود که این گروه واپس مانده متخلف به رسول اکرم ﷺ و مؤمنان گفتند: به ما اجازه دهید که در این غزوه از شما پیروی کنیم.

«می‌خواهند کلام الهی را دگرگون کنند» مراد از کلامی که آنان خواستار دگرگونسازی آن بودند، همانا این وعده الهی برای اهل حدیبیه بود که غنایم خیبر مخصوصا از آن ایشان می‌باشد زیرا خداوند متعال به رسول خویش فرمان داده بود تا جز اهل حدیبیه، هیچ‌کس را با خود به خیبر نبرد «بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد، آری! خدا پیشاپیش درباره شما چنین فرموده» یعنی: خداوند متعال قبل از بازگشت ما از حدیبیه، به ما خبر داده است که غنیمت خیبر مخصوصا از آن حاضران در حدیبیه می‌باشد و دیگران در آن هیچ بهره‌ای ندارند «پس به زودی خواهند گفت» منافقان در

هنگام شنیدن این سخن؛ «نه! بلکه شما بر ما حسد می‌برید» یعنی: چنان نیست که می‌گویید بلکه واقعیت این است که جز رشک و حسد چیز دیگری شما را از اجازه دادن ما به همراهی با شما باز نمی‌دارد، شما می‌خواهید تا ما با شما در غنیمت مشارکت نداشته باشیم. «چنین نیست بلکه جز اندکی در نمی‌یابند» یعنی: واقعیت آن گونه نیست که آنان می‌پندارند بلکه آنان جز اندکی از علم را نمی‌دانند و آن عبارت از علم‌شان به کار دنیا و بهره‌های آن است اما این امر که باید هدف از جنگیدن رضای خداوند ﷻ باشد و نیت برای او اصلاح گردیده و ایمان به او صادقانه و راستین باشد؛ از اموری است که آن‌ها از آن فهم و دریافتی ندارند و به آن فکر هم نمی‌کنند.

﴿قُلْ لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنِ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِن تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾

«به برجای ماندگان اعرابی بگو» حق تعالی این وصف را برای‌شان تکرار کرد تا بر نکوهش آنان افزوده و بر زشتی تخلف و واپسمانی از جهاد تأکید گذارد. آری! به کسانی که از حدیبیه تخلف کردند و در آیات قبل از آنان یاد شد، بگو: «به‌زودی به سوی کارزار قومی سخت‌ستیزه جوی زورمند، دعوت خواهید شد» مراد از آنان: قبایل غطفان و هوازنند که سپاه اسلام بعد از فتح مکه در سال هشتم هجری با آنان در حنین روبرو شد. ولی زهری می‌گوید: مراد از آنان؛ قبیله بنی‌حنیفه از اهالی یمامه، یعنی قوم مسلمیه کذاب‌اند که جنگ با آنان در عهد خلافت ابوبکر صدیق ﷺ رخ داد. یا مراد از آنان: امپراطوری‌های فارس و روم‌اند که جنگ با آنان نیز در عهد خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روی داد. زهری در روایت دیگری می‌گوید: بلکه آن قوم سخت‌ستیزنده هنوز نیامده‌اند چنان که حدیث شریف ذیل گویای این امر است: «قیامت بر پا نمی‌شود تا شما با قومی ن‌جنگید که دارای چشمان ریز و بینی‌های کوچکی هستند، گویی چهره‌هایشان سپرهای چکش‌خورده‌ای است». سفیان می‌گوید: «آنان ترک‌ها هستند». اما ابن جریر می‌گوید: «آنچه مسلم است، این است که هیچ دلیل نقلی یا عقلی‌ای بر تعیین آن قوم وجود ندارد». آری! با آن قوم سخت‌پیکار جو و رزم‌آور روبرو خواهید شد «که با آنان بجنگید یا مسلمان شوند» یعنی: فراروی آن قوم فقط یکی از این دو انتخاب وجود دارد: یا تن دادن به جنگ با مسلمانان، یا اسلام آوردن و حالت



سومی در کار نیست. البته این حکم ناظر بر کفاری است که از آنان جزیه گرفته نمی‌شود و خود این امر، جانب این رأی را ترجیح می‌دهد که مراد از این قوم قوی‌پنجه، مشرکان عرب و مرتدان‌شان هستند زیرا گرفتن جزیه که حالت سومی غیر از جنگیدن یا مسلمان شدن است، در مورد غیر اعراب مشروع شد اما در مورد اعراب فقط این دو حالت معتبر بود نه بیشتر از آن. و اکثر مفسران نیز بر این نظرند. «پس اگر فرمان برید، خدا به شما پاداشی نیک می‌بخشد» که عبارت از غنیمت در دنیا و بهشت در آخرت است «و اگر روی بگردانید» از جنگ و جهاد «چنان‌که پیش از این هم پشت کردید» در حدیبیه «شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند» با کشتن، اسارت و سرکوبتان در دنیا و عذاب آتش در آخرت، به سبب دو چندان بودن جرم‌تان. نسفی می‌گوید: «این آیه بر صحت خلافت شیخین دلالت دارد زیرا به کسانی که از دعوت آن‌ها فرمان می‌برند، وعده پاداش داده شده است».

﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ عَدَابًا أَلِيمًا ﴿١٧﴾﴾

«بر نابینا حرجی نیست» یعنی: ترک جهاد از سوی وی، هیچ ایراد و گناهی برای وی به دنبال ندارد «و بر لنگ حرجی نیست و بر بیمار حرجی نیست» یعنی: بر گروهی که به این عذرها معذورند، هیچ گناه و ایرادی در تخلف از جهاد نیست، به علت این که آنان توان این کار را ندارند. نص قرآنی بر این سه صنف از معذوران بسنده کرد زیرا عذر یا به سبب اختلال قوت است، یا به سبب وجود اخلال و اشکالی در یکی از اعضا و عذرهای دیگر نیز معنا به این دو مورد قیاس می‌شوند. خاطر نشان می‌شود که فقها عذرهای مانع از جهاد را کلاً این‌گونه ضبط و حصر کرده‌اند: مانع جهاد یا عجز حسی است یا عجز حکمی؛ از نمونه‌های عجز حسی: خردسالی، دیوانگی، زن بودن، بیماری مانع از سوار شدن در مرکوب برای جنگ، لنگی واضح و عدم یافتن سلاح و جنگ‌افزار است و از نمونه‌های عجز حکمی: بردگی، مدیونیت و اجازه ندادن پدر و مادر مسلمان به فرزندشان است. البته عجز حکمی در جهاد فرض کفایه معتبر شناخته می‌شود ولی در جهاد فرض عین، عجز حکمی عذر شمرده نمی‌شود. «و هرکس خدا و پیامبرش را فرمان برد» در آنچه که بدان امر یا نهی شده است «وی را در باغ‌هایی که جویباران از فرودست آن جاری است در می‌آورد و هرکس روی برتابد، به عذابی دردناک معذبش می‌دارد» در دنیا با خواری و ذلت و در آخرت با آتش دوزخ.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می گوید: چون آیه ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلُ﴾ [الفتح: ۱۶] نازل شد، بیماران و اشخاص زمین گیر گفتند: یا رسول الله! تکلیف ما چه می شود؟ پس این آیه نازل شد.

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾

«به راستی خدا هنگامی که مؤمنان در زیر آن درخت با تو بیعت می کردند، از آنان خشنود شد» یعنی: خداوند ﷺ در هنگام «بیعه الرضوان» که در حدیبیه انجام گرفت، از ایشان راضی شد. شایان ذکر است؛ بیعت آن‌ها در این مورد بود که با قریش بجنگند و پا به فرار نگذارند. خاطرنشان می شود که داستان بیعت در کتاب‌های حدیث و سیرت به تفصیل آمده است. چنان که مفسران در بیان سبب نزول این آیه از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «در اثنایی که ما به خواب چاشتگاه (قیلوله) رفته بودیم، ناگهان منادی رسول اکرم ﷺ ندا در داد که ایها الناس! روح القدس (جبرئیل) فرود آمد، بیعت کنید! بیعت کنید! پس نزد ایشان رفتیم و درحالی که ایشان در زیر درخت طلع (آکاسیا) بودند، با ایشان بیعت کردیم و آن حضرت ﷺ با زدن یک دست خویش بر دست دیگر خود، از جای عثمان رضی الله عنه که او را نزد قریش فرستاده بودند، بیعت کردند. در این اثنا مردم گفتند: گوارا باد بر تو ای فرزند عفان! تو هم اکنون به کعبه طواف می کنی ولی ما در اینجا محروم هستیم! اما رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اگر او، این و این مقدار سال در مکه بماند؛ تا من به کعبه طواف نکنم، طواف نمی کند». آن گاه این آیه نازل شد. ابن ابی شیبیه از نافع روایت کرده است که گفت: «به عمر رضی الله عنه در دوران خلافتش خبر رسید که کسانی از مردم به زیارت همان درختی که در زیر آن با رسول اکرم ﷺ بیعت انجام گرفت، می روند پس عمر رضی الله عنه دستور داد تا آن درخت را قطع نمودند» تا زمینه انحراف و شرک برچیده شود.

آری! خداوند ﷻ از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت می کردند - خشنود شد «و آنچه را در دل هایشان بود» از صدق و وفا «باز شناخت و آن گاه بر آنان سکینه را نازل کرد» سکینه: آرامش و اطمینان روحی است «و فتح نزدیکی به آنان پاداش داد» که همانا فتح خیبر در هنگام بازگشتشان از حدیبیه و به قولی: فتح مکه است. خیبر منطقه سرسبزی در (۱۶۰) کیلومتری مدینه بر سر راه شام است که در

عهد پیامبر ﷺ، محل سکونت یهودیان بود و در سال (۷) هجری قمری پس از (۶) هفته محاصره از سوی پیامبر ﷺ و نبردهایی که رخ داد، به تصرف مسلمانان درآمد.

﴿وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾

«و نیز غنیمت‌های بسیاری خواهند گرفت» که هم غنایم خیبر و هم غنایم دیگر پس از آن در فتوحات دیگر را شامل می‌شود «و خداوند عزیز است» و مغلوب نمی‌شود «حکیم» است در آنچه که حکم می‌کند.

﴿وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ الثَّالِثِ

عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾

«و خدا به شما غنیمت‌های بسیار دیگری وعده داده که به زودی آن‌ها را خواهید گرفت» در خیبر و غیر آن، با فتوحات و غنایمی که خدای ﷻ بر مؤمنان تا روز قیامت میسر خواهد کرد و در اوقات مقدر به آن نایل خواهند شد «و این را» یعنی: غنایم خیبر را «برای شما پیش انداخت» شایان ذکر است که خیبر دارای باغها، نخلستان‌ها و کشتزارهای بسیار خوبی بود پس رسول اکرم ﷺ آن را در میان شرکت‌کنندگان در حدیبیه تقسیم نموده، به سوار دو سهم و به پیاده یک سهم دادند «و دست‌های مردم را از شما کوتاه ساخت» یعنی: خداوند ﷻ دست‌های اهالی خیبر و یاران و همپیمانان‌شان - چون عیینه بن حصن فزاری، عوف بن مالک نضری و همراهانشان - را از شما بازداشت آن‌گاه که در هنگام محاصره خیبر از سوی رسول اکرم ﷺ آمده بودند تا خیبریان را یاری دهند «و تا این امر» یعنی: تا فتح خیبر «برای مؤمنان نشان‌های باشد» در هر زمان و مکانی؛ که از آن به جایگاه خود در پیشگاه خدای ﷻ پی برده و صدق و راستی رسول اکرم ﷺ را در تمام وعده‌هایی که به آنان می‌دهد، دریابند «و تا شما را به راهی راست هدایت کند» یعنی: تا حق تعالی با این نشانه، بر هدایت شما بیفزاید، یا شما را در هدایت به راه حق پایدار گرداند.

﴿وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾

«و فتوحات دیگری نیز وعده داد که هنوز به آن‌ها دست نیافته‌اید» و اگر توفیق خدای ﷻ نباشد، ممکن هم نیست که به آن‌ها دست یابید. ابن عباس و مجاهد می‌گویند: «مراد فتوحاتی است که خداوند متعال بعد از فتح خیبر بر مسلمین ارزانی

داشت». به قولی: مراد از آن فتح مکه است. به قولی دیگر: مراد، فتوحات و غنایم فارس و روم است «ولی خدا بر آن‌ها نیک احاطه دارد» یعنی: خداوند ﷻ آن‌ها را برای شما احاطه کرده است تا آن‌ها را فتح کرده و تحت تصرف خویش در آورید. پس هر چند که مسلمانان در دم به آن فتوحات دست نیافتند ولی آن سرزمین‌ها از سوی خداوند متعال برایشان تحت احاطه گرفته شده و هرگز از دست آن‌ها نخواهد رفت زیرا خداوند ﷻ به این امر که آن مناطق در آینده از آن مسلمانان باشد، حکم کرده است «و خداوند همواره بر هر چیزی تواناست» او از ازل تا ابد به این وصف موصوف بوده و هست بنابراین، قدرتش به امر معین و زمان خاصی محدود نیست و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند.

﴿وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلُوا الْأَدْبَرَ ثُمَّ لَا يُجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾

«و اگر کافران» قریش در حدیبیه «به جنگ با شما برخیزند، قطعاً به شما پشت خواهند کرد» و شکست خواهند خورد «و دیگر ولیی نخواهند یافت» که آنان را در جنگ با شما یاری و پشتیبانی نماید «و نه نصرت دهنده‌ای» خواهند یافت که علیه شما یآوری‌شان نموده و نصرتشان دهد.

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾

«این سنت الله است» یعنی: این حکم خدا ﷻ و قانون قدیم او در نصرت دادن دوستانش بر دشمنانش می‌باشد؛ «که از پیش همین بوده» یعنی: این حکم و این سنت، پیش از این نیز جاری بوده است «و در سنت الهی هرگز تبدیلی نخواهی یافت» بلکه این سنتش مستمر و پایدار است.

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ

عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾

«و اوست همان کسی که در دل مکه - پس از آن که شما را بر آنان مسلط ساخت دست‌های آنان را از شما و دست‌های شما را از آنان کوتاه گردانید» یعنی: خداوند متعال دست‌های مشرکان را از مسلمانان و دست‌های مسلمانان را از مشرکان بازداشت آن‌گاه که آمدند تا رسول اکرم ﷺ و همراهانشان را در حدیبیه از کعبه بازداشته و با ایشان درگیر شوند بلکه میان آن‌ها صلح پدید آورد که این صلح به خیر مؤمنان بود. مراد از «بطن مکه» نیز همین واقعه حدیبیه است زیرا در بیان

سبب نزول روایت شده است: هشتاد تن از مکیان مسلحانه از کوه تنعیم که موضعی در سرزمین حل در میان مکه و سرف است، بر رسول اکرم ﷺ و یاران‌شان فرود آمده و می‌خواستند تا غافلگیرانه بر ایشان یورش آورند پس یاران رسول اکرم ﷺ دستگیرشان کردند و سپس آن حضرت ﷺ آن‌ها را آزاد کردند. در روایتی آمده است که خداوند متعال بر اثر دعای رسول خویش ﷺ بینایی آن مشرکان را از آنان گرفت و در نتیجه، مسلمانان به سادگی آنان را گرفتند، سپس رسول اکرم ﷺ آن‌ها را آزاد کردند. «و خدا به آنچه می‌کنید، همواره بیناست» و هیچ چیز از اعمال شما بر او پنهان نمی‌ماند.

﴿هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدَىٰ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ حِمْلَهُمْ  
وَلَوْلَا رِجَالُ الْمُؤْمِنُونَ وَالنِّسَاءُ الْمُؤْمِنَاتُ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فِتْصِيْبَكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ  
بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا  
أَلِيمًا ﴿١٥﴾﴾

«آن‌ها» یعنی: کفار مکه «کسانی اند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام بازداشتند» و اجازه ندادند که به کعبه طواف کرده و بعد از آن، از احرامی که برای عمره بسته بودید، خود را حلال کنید «و نگذاشتند هدی شما که بازداشته شده بود، به محل قربانگاهش برسد» که عبارت از سرزمین منی یا خود مکه است، یعنی همانجایی از سرزمین حرم که قربانی در آن ذبح می‌شود. هدی: حیوانی است که به مکه اهدا می‌شود، یا قربانی‌ای است که برای رضای خداوند متعال تقدیم حرم شده و به هنگام زیارت بیت‌الحرام در مناسک حج یا عمره، در سرزمین حرم ذبح می‌شود و تقدیم آن سنت است. یادآور می‌شویم که هدی رسول اکرم ﷺ و مسلمانان در حدیبیه، هفتاد شتر بود. پس خدای سبحان برایشان رخصت داد تا هدایای خویش را در همان جایی که به پیشروی از آن بازداشته شده‌اند - یعنی در حدیبیه - ذبح کنند، به این ترتیب، خداوند متعال حدیبیه را جایگاه قربانی مؤمنان گردانید در حالی که ایشان در خارج از سرزمین حرم بودند «و اگر مردان و زنان باایمانی نبودند» یعنی: اگر مستضعفان از مؤمنان در مکه نبودند «که آن‌ها را نمی‌دانید» یعنی: آن‌ها را نمی‌شناسید. به قولی معنی این است: نمی‌دانید که آن‌ها مؤمن‌اند «که» در آن صورت؛ «ندانسته پایمال‌شان کنید» با هجوم بردن و کشتن آنان زیرا اگر مسلمانان مکه را به

زور گرفته و آن را به نیروی شمشیر فتح می‌کردند؛ مؤمنان موجود در آن از کفار بازشناخته نمی‌شدند و در نتیجه، سپاه مسلمانان از این امر ایمن نبودند که مؤمنان را ناشناخته به قتل رسانند، که در آن صورت، هم بر ایشان کفار لازم می‌شد و هم این عیب و سرزنش به ایشان می‌پیوست که همگی شان خود را پایمال کرده‌اند و این است معنای فرموده حق تعالی: «پس به شما معره‌ای» یعنی: گناه، جنایت، عیب تاوان و کفارهای «از آنان بدون علم» یعنی: به طور ندانسته «برسد» به خاطر قتل آنان زیرا در آن صورت، حتما مشرکان می‌گفتند که: «مسلمانان، همگی‌شان خود را به قتل رسانده‌اند». پس تقدیر سخن چنین است: اگر بیم این کار نبود؛ خداوند ﷻ در حدیبیه به شما اذن قتال و فرمان حمله به مکه می‌داد تا با مشرکان قریش بجنگید و عذاب و قهر وی بر آنان فرودآید. «تا خدا هرکه را بخواهد در جوار رحمت خویش درآورد» یعنی: لیکن حق تعالی دست‌های شما را از آنان بازداشت تا به این طریق، هرکس از بندگان خویش را که بخواهد، در رحمت خویش درآورد. مراد از اینان: مردان و زنان باایمانی بودند که در مکه به سر می‌بردند و حق تعالی با این رحمت خویش، پادشاهیشان را کامل گردانید و سرانجام از اسارت کفار مکه رهایی‌شان بخشید «اگر این دو گروه از هم جدا می‌بودند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی عقوبت می‌کردیم» یعنی: اگر مؤمنان موجود در مکه، از کفار متمایز می‌بودند و جدا از همدیگر زندگی می‌کردند، بی‌گمان ما کافران قریش را - با کشتن‌شان به دست شما در حدیبیه - عذاب می‌کردیم.

مفسران در بیان سبب نزول این آیه از ابو جعفر حبیب بن سبع روایت کرده‌اند که گفت: «من در آغاز روز در حال کفر علیه رسول اکرم ﷺ می‌جنگیدم و در آخر روز در حال مسلمانی در صف مسلمانان با دشمنان‌شان می‌جنگیدم. ما سه مرد و هفت زن بودیم و این آیه درباره ما نازل شد».

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٦٣﴾﴾

«آن‌گاه که کافران در دل‌های خود حمیت - آن هم حمیت جاهلیت - ورزیدند» زیرا کافران مکه گفتند: مسلمانان فرزندان و برادران ما را کشته‌اند و باز بر ما در

منازل ما وارد می‌شوند تا اعراب بگویند که آنان علی‌رغم انف و برخلاف خواسته ما به مکه وارد شده‌اند؟ سوگند به لات و عزی که بر ما در مکه وارد نمی‌شوند. لذا این تعصب و غیرت و حمیت؛ همانا حمیت جاهلیت است که به دل‌هایشان درآمده است. «پس خدا آرامش» و طمأنینه و وقار «خود را بر پیامبر خویش و بر مؤمنان فروفرستاد» از آنجا که بر ایشان آن حمیت و غیرت جاهلان‌های را که بر کافران فرود آمده بود، فرود نیاورد و آنان را بر جاده رضا و تسلیم، ثابت‌قدم و استوار نگه داشت «و آنان را پایبند کلمه تقوی گردانید» که عبارت از: کلمه طیبه «لا اله الا الله محمد رسول الله» است. یا مراد این است: حق تعالی مسلمانان را به تعظیم حرم و ترک جنگیدن در آن پایبند ساخت و عملکرد جاهلانه کافران، ایشان را بر این امر برنینگیخت که حرمت حرم را در هم شکنند «و در واقع آنان به آن سزاوارتر و شایسته آن بودند» یعنی: مؤمنان از کفار به کلمه تقوی سزاوارتر بودند پس فقط ایشان بودند که اهلیت و شایستگی پایبندی به تقوی و حفظ حرمت حرم را داشتند نه کفار، از این روی این شایستگی را از خود در حدیبیه نشان دادند «و خدا همواره بر هر چیزی داناست» لذا می‌داند که چه کسی اهل چه کاری است پس همان کار را بر وی آسان می‌کند.

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّعْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسِكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَبَجَلٍ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتَحًا قَرِيبًا﴾

مفسران در بیان سبب نزول این آیه می‌گویند: خدای سبحان به خواب پیامبرش در مدینه - پیش از آن که به سوی حدیبیه بیرون روند - چنین نمایاند که ایشان و اصحاب‌شان سرهای خویش را تراشیده و کوتاه کرده‌اند. رسول خدا ﷺ این خواب خود را به اصحاب خویش خبر دادند. اصحاب شادمان شده و پنداشتند که در همان سال وارد مکه شده و با انجام مناسک عمره، سر می‌تراشند و سرکوتاه می‌کنند. ولی چون در حدیبیه مشرکان ایشان را از داخل شدن به مکه بازداشتند، منافقان گفتند: به خدا سوگند که ما نه سر تراشیدیم، نه سر کوتاه کردیم و نه به مسجدالحرام وارد شدیم! پس خداوند متعال نازل فرمود: «به راستی خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید که شما بدون شک وارد مسجدالحرام خواهید شد» یعنی: در سال آینده «ان شاءالله» معلق ساختن این وعده به مشیت خداوند ﷻ، به منظور تعلیم دادن این ادب به

بندگان است که باید در سخنان خود، این روش را به کار بندند. ثعلب می‌گوید: «خداوند متعال در آنچه که خود به یقین وقوع آن را می‌داند، ان‌شاءالله گفت و استثنا کرد تا خلق نیز در امور خویش - که به وقوع قطعی آن‌ها علم ندارند - استثنا کرده و امور را به مشیت حق تعالی مشروط گردانند». به‌قولی: خداوند متعال دانست که بعضی از همین کسانی که با پیامبر ﷺ در حدیبیه بودند تا سال آینده می‌میرند و به مسجدالحرام وارد نمی‌شوند پس استثناء حق تعالی ناظر بر ایشان است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «ان‌شاءالله» در اینجا مفید تثبیت و تأکید این خبر است و به هیچ وجه از باب استثنا نیست.

آری! شما قطعاً به مسجدالحرام وارد می‌شوید؛ «در امن و امان و حلق و تقصیر کرده سرهای خود را» یعنی: در حالی که از دشمن ایمن شده و بعضی از شما سر تراشیده و بعضی سرکوتاه کرده‌اید. خاطر نشان می‌شود که تراشیدن و کوتاه نمودن سر در مناسک حج و عمره، هر دو مخصوص مردان است و هر دو جایز می‌باشد ولی سر تراشیدن اولی است چنان که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «خداوند رحم کند بر سر تراشندگان. اصحاب گفتند: و کوتاه‌کنندگان چه یا رسول‌الله؟ فرمودند: خداوند رحم کند بر سر تراشندگان. باز اصحاب گفتند: و کوتاه‌کنندگان چه یا رسول‌الله؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: خداوند رحم کند بر سر تراشندگان. اصحاب بار دیگر گفتند: و کوتاه‌کنندگان چه یا رسول‌الله؟ این بار آن حضرت ﷺ - در نوبت سوم یا چهارم - فرمودند: و رحم کند بر کوتاه‌کنندگان».

«بی‌آن که بیمی داشته باشید» یعنی: در حال دخول به حرم، ایمن بوده و در حال استقرار در آن، از هر خوف و هراسی برکنارید و از سوی مشرکان به شما هیچ آسیب و گزند نمی‌رسد. بدین‌گونه بود که رؤیای رسول اکرم ﷺ در سال بعد - یعنی در ذی‌القعدة سال هفتم هجری - تحقق پیدا کرد و آن حضرت ﷺ برای انجام دادن عمره قضایی، از ذی‌الحلیفه احرام بسته و با خود هدایا (حیوانات اهدایی) را نیز بردند و تلبیه گویان با یارانشان به مکه وارد شدند «خدا آنچه را که شما نمی‌دانستید» از حکمت به تأخیر انداختن ورود شما به مسجدالحرام؛ «دانست پس پیش از این» یعنی: پیش از دخولتان به حرم «فتحی نزدیک را برای شما قرارداد» که همانا فتح خیبر و دستیابی‌تان به غنایم و اموال بسیار است.



﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ

شَهِيدًا ﴿٢٨﴾

«اوست کسی که پیامبر خود را با هدایت فرستاد» پس پیامبر ما هدایت را به شما آورد و شما را بر راهی که رضا و خوشنودی ما در آن است، راهنمایی کرد «و» اوست کسی که پیامبر خود ﷺ را با «دین حق» فرستاد که اسلام است «تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند» یعنی: تا این دین حق را بر تمام ادیان اعتلا و برتری بخشد. به قولی معنی این است: تا پیامبرش را پیروز گرداند. به حمدالله که این امر محقق نیز شد زیرا دین اسلام بر تمام ادیان غالب و پیروز گردید «و الله به عنوان اظهارکننده حق» و پیروز کننده آن، همان گونه که مسلمانان را بدان وعده داده است «کفایت می‌کند» آری! وعده او در مورد پیروزی مسلمین تحقق یافتنی است چنان که تحقق یافت و دین خدا ﷻ نه فقط در جزیره‌العرب بلکه در کمتر از نیم‌قرن بر غالب روی زمین پیروز و فاتح گردید به طوری که کل قلمرو امپراطوری فارس و بخش بزرگی از قلمرو امپراطوری روم، در زیر سیطره آن در آمد و پرچم این دین مبین، در هند و چین و سپس در جنوب آسیا برافراشته شد. خاطر نشان می‌شود که این کشورها و قلمروها در قرن ششم و نیمه قرن هفتم میلادی، بخش بزرگتر معموره زمین را که بشر در آن ساکن بودند، تشکیل می‌دادند.

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرْتُهُمُ رُكَعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْهَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾

«محمد رسول خداست و کسانی که با اویند» به قولی: مراد از آنان، اصحاب حدیبیه‌اند. به قولی دیگر: مراد تمام یاران‌شان و همه مؤمنانند، آری! اینان «بر کافران سختگیر» و درشتخوی‌اند چنان که شیر بر شکار و قربانی خود سختگیر است «و با همدیگر مهربانند» یعنی: مؤمنان در میان خود؛ دوست، مشفق، باعطوفت و پرمهر و با مخالفان دین حق؛ شدید، با صلابت و خشن‌اند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «مثل مؤمنان در دوستی و مهربانی و عطوفت‌شان با همدیگر، همانند جسم

است که چون عضوی از آن به درد آید، سایر اعضای جسد برای آن تب و بی‌قراری می‌کند». حسن بصری می‌گوید: «سختگیری مؤمنان بر کفار به حدی بود که ایشان از این امر که جامه‌شان به جامه کفار بچسبد، پرهیز می‌کردند چه رسد به تماس بدن‌هایشان. و مهربانی‌شان در میان همدیگر به‌جایی رسیده بود که هیچ مؤمنی مؤمن دیگری را نمی‌دید مگر این‌که با وی مصافحه می‌کرد و او را در بغل می‌گرفت». یادآور می‌شویم که مصافحه به اتفاق فقها جایز است اما فقها در جواز بغل گرفتن (معانقه) و بوسیدن یک‌دیگر، اتفاق نظر ندارند و ابو حنیفه، معانقه و بوسیدن را - هرچند بوسه زدن بر دست باشد - مکروه دانسته است.

«آنان را» یعنی: مؤمنان را «در» غالب اوقات «در رکوع و سجود می‌بینی، فضل و خشنودی خدا را خواستارند» یعنی: آن‌ها ثواب و رضای پروردگار را برای خود می‌طلبند «علامت مشخصه آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان آشکار است» به‌قولی: مراد از آن؛ درخشش، زیبایی، نور و وقاری است که در سیمای مؤمنان متجلی است و این نشانه ممیزه ایشان می‌باشد. سدی می‌گوید: «نماز چهره‌هایشان را زیبا می‌کند». برخی از سلف گفته‌اند: «هر کس در شب بسیار نمازگزارد، چهره‌اش در روز زیبا می‌شود». در حدیث شریف موقوف از جابر رضی الله عنه نیز روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که نماز شب وی بسیار شود، چهره‌اش در روز زیبا می‌شود». برخی از سلف گفته‌اند: «برای عمل نیک نوری است در قلب، روشنی و پرتوی است بر روی، گشایشی است در رزق و محبتی است در دل‌های مردم». امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه فرمود: «هیچ کس چیزی را در نهان خویش مخفی نمی‌دارد مگر این‌که خداوند متعال آن را بر صفحات چهره و لغزش‌های زبانش آشکار می‌گرداند». مراد این است که اثر عبادت و صلاح و اخلاص برای خداوند متعال، بر چهره مؤمن آشکار می‌شود از این روی است که عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌فرماید: «من أصلح سریره، أصلح الله تعالی علانیته». «هرکس نهان خویش را اصلاح نمود، خداوند متعال آشکار وی را نیز اصلاح می‌کند».

«این مثل ایشان است در تورات» یعنی: این است توصیفی که مؤمنان در تورات به آن وصف شده‌اند «و مثل ایشان در انجیل» یعنی: توصیفی که در انجیل به آن وصف شده‌اند نیز همان توصیف ذکر شده در تورات است. یا معنی این است: توصیف آنان در انجیل: «چون کشته‌ای است که جوانه خود را بر آورد» شطاً: جوانه و بیخچه‌ای است که از ریشه و تنه گیاه یا درخت می‌روید «و آن را نیرومند ساخت» یعنی: آن درخت یا

کشتزار، جوانه‌ها و شاخک‌های نورسته خود را قوی و نیرومند گردانید زیرا این جوانه‌ها از آن تغذیه نموده، در پناه آن محفوظ می‌مانند و از آن چون سپری برای خویش بهره می‌برند «تا آن را ستبر کرد» یعنی: این جوانه بعد از آن که باریک و ضعیف بود، ستبر و قوی گردید «و بر ساقه‌های خود بایستد» یعنی: جوانه‌ها و شاخک‌ها چنان قوی و نیرومند شدند که بر ساقه‌های خود راست ایستادند «و دهقانان را شاد و شگفت‌زده کند» یعنی: کشتزاری این‌گونه، کشاورزش را به اعجاب و شادی و شگفتی وامی‌دارد، از بس که دلکش، پر محصول، نیکومنظر و چشم‌فریب است.

البته این مثلی است که خدای سبحان آن را برای اصحاب رسول خدا ﷺ در انجیل زده است و مراد از این مثل این است که: اصحاب رسول اکرم ﷺ در ابتدای امر اندک و ضعیف‌اند، سپس روز به روز بر شمارشان افزوده می‌شود و نیرومند می‌گردند، همچون زرع که جوانه‌های آن در آغاز ضعیف است، سپس مرحله به مرحله و روز تا روز قوی و قوی‌تر می‌گردد تا آن که سرانجام ساقه آن ستبر و استوار می‌شود پس همچنین است مسلمان که چون به اسلام درآمد، ایمان وی در آغاز ضعیف است، سپس بر اثر مصاحبت و ملازمت وی با اهل علم و ایمان، ایمانش چنان قوی و نیرومند می‌شود که سرانجام، در ایمان خود راست و استوار می‌ایستد و همانند آنان می‌شود.

«تا کافران را به سبب دیدن‌شان به خشم در اندازد» یعنی: حق تعالی مسلمانان را بسیار و نیرومند می‌گرداند تا مایه خشم و غیظ کافران گردند «خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی را وعده داده است» یعنی: حق تعالی وعده داده است که گناهانشان را ببامرزد و مزد و پاداششان را بزرگ و افزون سازد؛ با وارد نمودنشان به بهشتی که بزرگترین نعمت و عظیم‌ترین منت است. البته این مثل، شامل صحابه رسول اکرم ﷺ و همه کسانی از افواج ایمان و لشکریان اسلام در گذار عصرها و نسل‌ها می‌شود که نقش قدم‌شان را دنبال و بر راه و روش ایشان رهرو باشند.

در حدیث شریف به روایت مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «لا تسبوا أصحابي، فوالذي نفسي بيده، لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً، ما أدرك مد أحدهم ولا نصيفه». «اصحابم را دشنام ندهید زیرا سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر یکی از شما به مانند کوه احد طلا انفاق کند، [اجر] انفاق پیمانه یکی از آنان

و یا نصف آن را در نیافته است». البته احادیث بسیار و آیات دیگری نیز در فضیلت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و در نهی از تعرض به بدی بر ایشان، آمده است و صحابه رضی الله عنهم همه عادل و اولیا و اصفیای خداوند جل جلاله و برگزیدگان وی از خلقش بعد از پیامبرانش صلی الله علیه و آله هستند.

برخی از علما درباره اختلافات و جنگ‌هایی که بعد از خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه در میان صحابه رضی الله عنهم رخ داد، گفته‌اند: «این‌ها خون‌هایی است که خداوند متعال دست‌های ما را از آلودگی به آن پاک نگه داشته پس ما زبان‌هایمان را نیز به آن نمی‌آلاییم و آنچه که در میان اصحاب رضی الله عنهم روی داده، همانند واقعه‌ای است که در میان یوسف علیه السلام و برادرانش روی داد».

## سوره حجرات

مدنی است و دارای (۱۸) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره به سبب آن «حجرات» نامیده شد که خداوند متعال در آن به درشتخویان اعرابی ادب آموخت، همانان که رسول اکرم ﷺ را از پشت حجره‌های زنان مؤمن و پاکنهادش رضی الله عنهن صدا می‌کردند. این سوره، سوره «اخلاق و آداب» نیز نامیده می‌شود زیرا مسلمانان را به آداب و رعایت نظم در جامعه اسلامی ارشاد نموده است چنان که مسلمانان در آن پنج بار به‌وصف ایمان مورد خطاب قرار گرفته‌اند.

و اصول این آداب پنج چیز است:

۱- اطاعت خدای عزوجل و رسولش.

۲- تعظیم و بزرگداشت پیامبر ﷺ.

۳- کسب اطمینان و تحقیق در باره اخباری که نقل می‌شود.

۴- تحریم اهانت و تمسخر به مردم.

۵- تحریم تجسس، غیبت و سوءظن.

خاطر نشان می‌شود؛ مجموعه آدابی که در این سوره ذکر شده، بیست ادب است پس شایسته است که هر فرد مسلمان آن را سرلوحه اخلاق و آداب خویش قرار دهد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ

عَلِيمٌ ﴿۱﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در برابر خدا و پیامبرش پیشی نجوید» یعنی: کاری را پیش از خدا و رسولش فیصله نکرده و درباره آن تصمیم نگیرید، درحضور پیامبر ﷺ نسبت به قضایای مطروحه به ابراز نظر شتاب نکنید و بر خلاف قرآن و سنت چیزی نگویید «و از خدا پروا بدارید» در تمام امور خویش «بی‌گمان خدا شنواست» هر امر شنیدنی‌ای را «دانااست» به هر امر دانستنی‌ای پس در هیچ‌کاری از کارها - اعم از قول یا فعل - بر خدا و رسولش پیشدستی نکنید. آیه کریمه ترتیب منابع اجتهاد را نیز در بر می‌گیرد که اولین آن کتاب و پس از آن سنت است چنان که در

حدیث شریف به روایت ائمه حدیث آمده است که وقتی رسول اکرم ﷺ معاذ بن جبل رضی الله عنه را به یمن می‌فرستادند، به وی فرمودند: «به چه چیز حکم می‌کنی؟» گفت: به کتاب خداوند ﷻ. فرمودند: «اگر حکمی را در کتاب خداوند ﷻ نیافتی؟». گفت: به سنت رسول خدا ﷺ حکم می‌کنم. فرمودند: «اگر حکمی را در سنت نیافتی؟». گفت: «به رأی خود اجتهاد می‌کنم». پس آن حضرت ﷺ به نشانه تأیید بر سینه او زدند و فرمودند: «الحمد لله الذي وفق رسول رسول الله لما يرضي رسول الله». «ستایش خدایی را که فرستاده فرستاده‌اش را بر آنچه که مورد پسند فرستاده اوست، توفیق داد». این حدیث شریف به این معنی است که معاذ رضی الله عنه، رأی و اجتهاد خود را بعد از کتاب و سنت و در آخرین مرتبه و مرحله قرار داد و اگر او رأی خویش را بر آن‌ها مقدم می‌کرد، این همان پیشدستی بر خدا و رسول وی بود. خلاصه: این آیه ادبی است فراگیر که شامل سخن، عمل و اجتهاد هر سه می‌شود.

بخاری و غیر وی در بیان سبب نزول این آیه تا آیه ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا﴾ [الحجرات: ۵] از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: قافله‌ای از قبیله بنی تمیم به محضر رسول خدا ﷺ آمدند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به آن حضرت ﷺ پیشنهاد کرد و گفت: یا رسول الله! قعقاع بن معبد را بر آنان امیر گردانید. و عمر رضی الله عنه گفت: نه بلکه اقرع بن حابس رضی الله عنه را بر آنان امیر گردانید. پس از آن ابوبکر به عمر گفت: تو از طرح این پیشنهاد هدفی جز مخالفت با من نداشتی. ولی عمر رضی الله عنه گفت: نه! قصد من مخالفت با تو نبوده است. پس باهم جدل کردند تا بدانجا که صدای آن‌ها بلند شد. همان بود که این سوره نازل گردید. البته در سبب نزول آن روایات دیگری نیز آمده است که به برخی از آن‌ها در خلال آیات بعد اشاره کرده‌ایم.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾

سپس خداوند متعال ادب گفتاری‌ای را بیان نموده و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید» زیرا این کار، بر قلت ادب و حیا و ترک احترام دلالت می‌کند و در مقابل؛ فرود آوردن صدا و بلند نکردن آن؛ نشانه تعظیم، بزرگداشت و حرمت نهادن است» و همچنان که بعضی از شما

با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید، با او به صدای بلند سخن نگویند» یعنی: صدهایتان را در سخن گفتن با پیامبر ﷺ پایین آورده، با وی به آرامش و وقار سخن بگویید و با نهایت ادب او را مورد خطاب قرار دهید. به قولی مراد این است: در خطاب با پیامبر ﷺ نگویند: ای محمد! و ای احمد! ولی بگویند: ای نبی خدا! و ای رسول خدا! به عنوان بزرگداشت و احترام وی. ابن‌کثیر می‌گوید: بلندکردن صدا در برابر قبر رسول اکرم ﷺ نیز همچون بلند کردن صدا در حیات‌شان مکروه است زیرا آن حضرت ﷺ برای همیشه در زندگی و مرگ محترم‌اند. «مبادا بی‌آن که بدانید» که این صدا بلند کردن، نابود کننده ثواب اعمال شماست؛ «اعمالتان تباه شود» یعنی: خداوند ﷻ شما را از صدا بلند کردن در حضور پیامبر خویش ﷺ نهی کرد تا مبادا پاداش اعمالتان از بین برود. ابن‌کثیر می‌گوید: یعنی شما را به خاطر آن از بلند کردن صدا در محضر پیامبر خویش ﷺ نهی کردیم که مبادا او از این کار به خشم آید و در آن صورت، ما هم به سبب خشمش بر شما خشمگین شویم. پس چنین کسی با خشمگین کردن پیامبر ﷺ، در واقع ندانسته اعمال خود را تباه می‌کند.

قتاده در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: اصحاب با رسول اکرم ﷺ به صدای بلند سخن می‌گفتند پس آیه کریمه نازل شد. به روایتی دیگر این آیه درباره ثابت بن قیس رضی الله عنه نازل شد که گوش‌هایش سنگین بود و به‌علاوه، او صدای زمخت و گوش‌خراشی داشت به طوری که چون با کسی سخن می‌گفت؛ صدایش را بسیار بلند می‌کرد و چه بسا که با رسول اکرم ﷺ نیز سخن می‌گفت و ایشان از صدایش متأذی می‌شدند. همان بود که این آیه نازل گردید. در حدیث شریف آمده است: «إن الرجل لیتکلم بالکلمة من رضوان الله تعالی لا یلقی لها بالاً، یکتب له بها الجنة وإن الرجل لیتکلم بالکلمة من سخط الله تعالی لا یلقی لها بالاً، یهوی بها فی النار أبعد ما بین السماء والأرض». «همانا شخص به کلمه‌ای از موجبات خشنودی خداوند متعال سخن گفته و به آن اهمیتی نمی‌دهد در حالی که در برابر آن کلمه، بهشت برایش نوشته می‌شود و همانا شخص به کلمه‌ای از موجبات خشم خداوند متعال سخن می‌گوید و به آن اهمیتی نمی‌دهد در حالی که به سبب آن - از مسافتی که دورتر از میان آسمان و زمین است - به دوزخ افکنده می‌شود».

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَسْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ  
لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾

«بی‌گمان کسانی که نزد پیامبر خدا صداهايشان را آهسته و فرو می‌دارند، همان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا امتحان کرده است» یعنی: حق تعالی دل‌هایشان را برای تقوی صاف و سیقلی و خالص گردانیده است، همان گونه که طلا با آتش آزموده می‌شود و بر اثر آن، طلای ناب و سره از طلای پست و ردی و غش‌دار بیرون می‌آید. همچنین این گروهی که خود را پایبند احترام رسول اکرم ﷺ دانسته و صداهاى خود را نزد وی به انگیزه فرمان بردن از امرش پایین می‌آورند؛ خداوند ﷺ دل‌هایشان را از هر زنگار و پلیدی‌ای پاک و صاف می‌کند. امام احمد بن حنبل روایت کرده است که: «به عمر رضی الله عنه نوشته شد: یا امیرالمؤمنین! شخصی است که نه اشت‌های معصیت را دارد و نه مرتکب آن می‌شود پس مقام وی چگونه است؟ عمر رضی الله عنه در پاسخ نوشت: کسانی که اشت‌های معصیت را دارند ولی مرتکب آن نمی‌شوند، همانان هستند که خداوند ﷺ دل‌هایشان را برای تقوی آزموده است.» «آنان را آموزش و پاداشی بزرگ است» در برابر این ادب ورزی آنان.

ابن جریر در بیان سبب نزول این آیه از محمد بن ثابت بن قیس روایت کرده است که گفت: چون آیه ﴿لَا تَرْفَعُوا أَسْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ [الحجرات: ۲] نازل شد، پدرم ثابت بن قیس در راه نشست و می‌گریست. در این اثنا عاصم بن عدی از نزدش گذشت و از او پرسید: ای ثابت! چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ پدرم گفت: نزول این آیه... می‌ترسم که درباره من نازل شده باشد زیرا من فردی هستم بلندآواز و بانگ‌برآور! پس این خبر به رسول اکرم ﷺ رسید و ایشان او را فرا خوانده و به او فرمودند: «أما ترضي أن تعيش حميداً وتقتل شهيداً وتدخل الجنة؟» آیا بدان راضی نیستی که ستوده زندگی کنی، شهید کشته شوی و به بهشت درآیی؟ گفت: راضی شدم و دیگر هرگز صدای خویش را بر صدای رسول اکرم ﷺ بلند نمی‌کنم. همان بود که خدای عز وجل این آیه را نازل کرد. ولی به روایت ابن عباس رضی الله عنهما، این آیه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد که بعد از نزول آیه دوم از این سوره، تصمیم گرفت که دیگر با رسول اکرم ﷺ جز به طور بسیار آهسته و پوشیده که گویی راز می‌گوید، سخن نزنند.



قاضی ابوبکر بن عربی می‌گوید: «حرمت رسول خدا ﷺ در حال وفات، همچون حرمت ایشان در حال حیات است و سخن منقول‌شان بعد از وفات‌شان در والایی و رفعت و عظمت خود، همچون سخن مسموع از زبانشان در حال حیات ایشان است پس چون سخن ایشان خوانده می‌شود، بر هر شخص حاضری واجب است که صدای خویش را از آن بلندتر نکند و از آن روی نگرداند چنان که این کار در حیات ایشان واجب بود. البته خداوند متعال در آیه: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۴] بر ضرورت دوام و استمرار این احترام در گذار زمان‌ها توجه داده است زیرا سخن رسول وی ﷺ نیز از وحی بوده و حرمتی همانند قرآن را دارد، مگر در معانی‌ای که مستثنا می‌باشد و بیان آن در کتب فقه آمده است».

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾

«بی‌گمان کسانی که تو را از پشت حجره‌های مسکونی‌ات به فریاد می‌خوانند، بیشترشان نمی‌فهمند» چرا که جهل و نادانی بر آنان غلبه نموده و درشتخویی، خشونت و تند مزاجی بر طبع آنان چیره گشته و این طرز برخورد و روش معاشرت، شیوه و عادت آنان شده است و اگر آنان خردورز و با وقار می‌بودند، باید در برابر مقام نبوت ﷺ ادب نیکو را رعایت می‌کردند. در بیان سبب نزول به روایت محمد بن اسحاق آمده است: آیه کریمه در باره مردم درشتخوی و احمقی از قبیله بنی تمیم نازل شد که رسول اکرم ﷺ را از بیرون حجره‌های همسران‌شان صدا می‌کردند تا در برابر آن حضرت ﷺ خودنمایی کنند.

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

سپس حق تعالی آن مؤمنان را به ادب نیکو در این رابطه، ارشاد نموده و می‌فرماید: «و اگر آنان صبر می‌کردند تا برآنان در آیی، مسلماً برایشان بهتر» و به صلاح حال‌شان نزدیک‌تر «بود» هم در دین و هم در دنیای‌شان زیرا در آن صورت، ادب رفتار با رسول خدا ﷺ در این باب مورد عنایت قرار گرفته و خاطر شریف ایشان رعایت می‌شد و به تعظیم، احترام و بزرگداشتی که آن حضرت ﷺ سزاوار آند، عمل می‌شد. یادآور می‌شویم که رسول اکرم ﷺ از مردم کناره نمی‌گرفتند و در خانه خویش نمی‌ماندند مگر در اوقاتی که به مهمات و ضروریات خویش مشغول می‌بودند. پس بر هم زدن آرامش ایشان در این اوقات، بی ادبی محض بود «و خدا آمرزگار مهربان است» لذا

چنین کسانی را به سبب بی‌ادبی و کوتاهی‌ای که از آنان سر زده است، مؤاخذه نمی‌کند و فقط به نصیحت و سرزنش آنان بسنده می‌نماید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ تَدْمِينٌ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فرد فاسقی» فاسق: فاجر و بدکاری است که از دروغ گفتن پروایی ندارد و از حدود شرع بیرون می‌رود. آری! اگر چنین کسی «برایتان خبری آورد» که موجب رساندن ضرر به طرف سوم می‌گردد «پس نیک تحقیق کنید» و بررسی و تأمل نمایید. البته از لوازم تحقیق و بررسی؛ شتاب نکردن در تصمیم‌گیری، درنگ نمودن، مطالعه و نگرش در مورد خبر رسیده است تا حقیقت روشن و آشکار شود. «مبادا ندانسته به گروهی آسیب برسانید» یعنی: تحقیق، بررسی، درنگ و تأملتان در برابر آن خبر رسیده، به منظور پرهیز و احتراز از این امر است که به کسانی برخلاف استحقاق‌شان زبانی برسانید؛ «آن‌گاه به خاطر آنچه کرده‌اید» از زبان رسانیدن به آنان از روی اشتباه و نادانی؛ «پشیمان شوید» و از انجام آن، در غم و نگرانی و پشیمانی فروروید.

بسیاری از مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شد زیرا رسول اکرم ﷺ وی را برای جمع‌آوری زکاتهای گوسفندان قبیله بنی مطلق فرستادند و در میان او و آنان از قبل کینه‌ای بود پس چون قبیله بنی مطلق خبر آمدنش را شنیدند، سوارانی را به سوی فرستادند. هنگامی که ولید از حرکت سواران به سوی خود آگاه شد، از آنان ترسید پس نزد رسول اکرم ﷺ بازگشت و به ایشان گفت: قبیله بنی مطلق تصمیم داشتند که مرا بکشند و از دادن زکات هم سر باز زدند. لذا رسول اکرم ﷺ تصمیم گرفتند که به آنان حمله برند و در اثنایی که ایشان در تدارک و ترتیب مقدمات اجرای این تصمیم بودند، بناگاه هیأت نمایندگی قبیله بنی مطلق به مدینه رسیدند و به محضر ایشان آمده و گفتند: یا رسول الله! به ما خبر رسید که فرستاده شما نزد ما آمده است پس بیرون شدیم تا به او خیرمقدم گفته و گرمی‌اش بداریم و آنچه را که از ادای زکات متقبل شده‌ایم، به وی بسپاریم ولی تا آمدیم، او برگشته بود. اما رسول اکرم ﷺ آنان را متهم نموده و فرمودند: «یا دست از مخالفت برمی‌دارید و یا این که مردی را به سوی شما می‌فرستم

که نزد من همچون خود من است تا جنگندگان شما را بکشد و زنان و فرزندان شما را به اسارت آورد. سپس با دست خویش بر شانه علی رضی الله عنه زدند». آن نمایندگان گفتند: پناه می‌بریم به خداوند جل جلاله از خشم وی و خشم رسولش. همان بود که این آیه نازل شد. به قولی: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از آن واقعه، خالد بن ولید رضی الله عنه را به سوی آنان فرستادند پس خالد ایشان را در حال اذان گفتن برای نماز دید و ملاحظه کرد که نماز شب (تهجد) نیز می‌گزارند. آنان زکات‌های خویش را به خالد تسلیم کردند و او بازگشت.

هرچند آیه کریمه برای سبب خاصی نازل شده ولی مفاد آن در حکم مشروعیت تحقیق و بررسی و درنگ و تأمل به هنگام دریافت اخبار و ترک اعتماد به سخن فاسق، عام است. حسن بصری می‌گوید: «هر چند این آیه درباره این قوم خاص نازل شده اما به خدا سوگند که حکم آن تا روز قیامت جاری است و آن را هیچ چیز منسوخ نکرده است». چنان که در حدیث شریف آمده است: «التأني من الله والعجلة من الشيطان». «تأنی و درنگ کردن از خداوند جل جلاله و عجله و شتاب از شیطان است».

همچنین آیه کریمه دلیل بر آن است که:

خبر یک تن به شرطی که عادل باشد، حجت است.

شهادت فاسق پذیرفته نمی‌شود و اگر قاضی بر مبنای آن حکم کرد، گنهکار است اما در نزد احناف، حکم وی نافذ می‌شود.

علما می‌گویند:

چنانچه شخص فاسقی والی بود پس آن بخش از احکام وی که موافق حق است، نافذ می‌شود و آنچه که برخلاف حق است، مردود می‌باشد ولی حکمی که وی آن را امضا کرده و گذرانده است، به هیچ حال نقض نمی‌شود.

چنانچه فاسقی فرستاده و مأمور شخص دیگری بود، در قبول سخنش، یا پذیرش امری که باید آن را برساند و یا اذنی که باید آن را اعلام کند، میان علما خلافی نیست پس به سبب ضرورت جایز است که سخنش شنیده شود و پیامش دریافت گردد ولی در صورتی که با سخن آن فاسق، حقی برای غیر تعلق می‌گرفت، سخنش پذیرفته نمی‌شود.

فاسق بر دو نوع است: فاسقی که رأی و اندیشه غلط خود را تأویل نمی‌کند، که در رد خبر وی در میان علما هیچ خلافی نیست. و فاسقی که نظر و اندیشه خود را تأویل می‌کند - مانند «جبریه» و «قدریه» که به طور آشکار مبتدع‌اند - و میان

علما در مورد پذیرش یا عدم پذیرش خبرشان اختلاف است: شافعی رحمته شهادت و روایت آنان را - مجموعاً - رد می‌کند اما جمهور فقها و محدثان، هم شهادت و هم روایت‌شان را می‌پذیرند.

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿٧﴾﴾

«و بدانید که رسول خدا در میان شماست» پس حرمت او را نگه دارید و به گزاف و بی‌اساس سخن نگویید و در هنگام رسیدن یک خبر، بی‌آن‌که در مورد آن تحقیق و بررسی کنید، در داوری شتاب نورزید «اگر در بسیاری از کارها از شما پیروی کند، قطعاً به مشقت درمی‌افتید» یعنی: اگر رسول خدا ﷺ در بسیاری از اخباری که به او می‌رسانید و در بسیاری از مشورت‌های ناصوابی که به او می‌دهید، از شما اطاعت کند، شما خود در رنج و مشقت می‌افتید. عنت: رنج، مشقت، گناه و هلاکت است. ولی رسول خدا ﷺ قبل از آن‌که حقیقت و توجیه قضایا بر وی روشن شود، از شما در غالب آنچه که می‌پردازید، اطاعت نمی‌کند و به تصمیم‌گیری و عمل براساس آنچه که به وی رسیده‌است، قبل از آن‌که در آن امر اندیشه و تأمل کند، شتاب نمی‌ورزد. «لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید» یعنی: آن را دوست‌داشته‌ترین و خوشایندترین چیزها نزد شما گردانید پس از شما جز آن امور شایسته‌ای که موافق ایمان و منطبق با مقتضای آن باشد، سر نمی‌زند و در نتیجه، شما شتاب و عجله در مورد اخبار واصله و عدم تحقیق و بررسی پیرامون آن‌ها را فرومی‌گذارید «و آن را در دل‌های شما بیاراست» یعنی: حق تعالی به توفیق خویش، ایمان را در دل‌هایتان نیکو و زیبا جلوه داد «و کفر و فسق و عصیان را در نظرتان ناخوشایند» و ناپسند و زشت «گردانید پس اینانند که راشدان هستند» و خداوند ﷻ اینان را به رشد و هدایت رهنمون ساخته است. رشد: استقامت بر راه حق به‌همراه سرسختی، پایداری و استواری بر آن است.

شایان ذکر است که رسول اکرم ﷺ همیشه در دعای‌شان به مضمون این آیه دعا می‌کردند چنان‌که در حدیث شریف به روایت احمد و نسائی آمده‌است: چون در روز احد مشرکان به سوی مکه بازگشتند، رسول اکرم ﷺ خطاب به یارانشان فرمودند: «برابر

بایستید تا برای پروردگار سُبْحَانَكَ خویش ثنا گویم. پس اصحاب پشت سر ایشان صف کشیدند و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین دعا کردند: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كُلُّهُ، اللَّهُمَّ لَا قَابِضَ لِمَا بَسَطْتَ وَلَا بَاسِطَ لِمَا قَبَضْتَ وَلَا هَادِي لِمَنْ أَضَلَلْتَ وَلَا مُضِلَّ لِمَنْ هَدَيْتَ وَلَا مُعْطِي لِمَا مَنَعْتَ وَلَا مُنْعَمَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُقْرَبَ لِمَا بَاعَدْتَ وَلَا مُبَاعَدَ لِمَا قَرَّبْتَ، اللَّهُمَّ ابْسُطْ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَفَضْلِكَ وَرِزْقِكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ النِّعِمَ الْمَقِيمَ الَّذِي لَا يَجُولُ وَلَا يَزُولُ، اللَّهُمَّ أَسْأَلُكَ النِّعِمَ يَوْمَ الْعِيْلَةِ وَالْأَمْنِ يَوْمَ الْخَوْفِ، اللَّهُمَّ إِنِّي عَائِدُكَ مِنْ شَرِّ مَا أَعْطَيْتَنَا وَمِنْ شَرِّ مَا مَنَعْتَنَا. اللَّهُمَّ حُبِّ إِلَيْنَا الْإِيمَانَ وَزِينَهُ فِي قُلُوبِنَا وَكَرِهْ إِلَيْنَا الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الرَّاشِدِينَ. اللَّهُمَّ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ وَأَحْيِنَا مُسْلِمِينَ وَأَلْحِقْنَا بِالصَّالِحِينَ غَيْرَ خَزَايَا وَلَا مُفْتُونِينَ. اللَّهُمَّ قَاتِلِ الْكُفْرَةَ الَّذِينَ يَكْذِبُونَ رِسْلَكَ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِكَ وَاجْعَلْ عَلَيْهِمْ رِجْزَكَ وَعَذَابَكَ. اللَّهُمَّ قَاتِلِ الْكُفْرَةَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ، إِلَهَ الْحَقِّ». «بار خدایا! همه ستایش‌ها از آن توست. بار خدایا! برای آنچه که تو گشاده‌ای، هیچ بازگیرنده‌ای نیست و برای آنچه که تو بازگرفته‌ای، هیچ گشاینده‌ای نیست و برای آن کس که تو گمراهش کرده‌ای، هیچ هدایتگری نیست و برای آن کس که تو هدایتش کرده‌ای، هیچ گمراه‌گری نیست و برای آنچه که تو بازش داشته‌ای، هیچ دهنده‌ای نیست و برای آنچه که تو داده‌ای، هیچ باز دارنده‌ای نیست و برای آنچه که تو دورش ساخته‌ای، هیچ نزدیک کننده‌ای نیست و برای آنچه که تو نزدیکش ساخته‌ای، هیچ دورکننده‌ای نیست. بار الها! بر ما از برکات و رحمت و فضل و رزقت بگشا. بار الها! من از تو نعمت‌های پایداری را درخواست می‌کنم که هیچ دگرگون و زایل نمی‌شود. بار الها! از تو در روز نیازمندی و فقر، نعمت می‌طلبم و در روز خوف و نگرانی، امنیت. بار الها! من به تو پناه می‌برم از شر آنچه که به ما داده‌ای و از شر آنچه که از ما بازداشته‌ای. بار الها! ایمان را نزد ما دوست داشتنی گردان و آن را در دل‌هایمان بیارای و کفر و فسق و عصیان را نزد ما منفور گردان و ما را از راشدان قرار ده. بار الها! ما را مسلمان بمیران و مسلمان زنده بدار و ما را بی آن که در خواری و فتنه در افتاده باشیم، به صالحان ملحق گردان. بار الها! نابود کن کافرانی را که پیامبران را تکذیب کرده و از راهت باز می‌دارند و بر آنان رجز و عذابت را قرار ده. بار الها! کافران اهل کتاب را نابود کن، ای معبود بر حق».

﴿فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾<sup>(۸)</sup>

«فضل و نعمتی از جانب خداوند است» یعنی: حق تعالی به سبب فضل و بخشش و انعام بزرگ خویش؛ ایمان را نزد شما خوشایند و محبوب و کفر و فسق و عصیان را منفور و زشت و ناخوشایند ساخت و شما را از راشدان گردانید «و خداوند داناست» به

احوال مؤمنان و به آنچه که در ایشان از برتری وجود دارد «حکیم» است در انعام خویش بر شما؛ با ارزانی نمودن توفیق برایتان.

﴿وَإِنْ ظَاهِرًا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أُوْتُوا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹۱﴾﴾

سپس حق تعالی به بیان قاعده مهمی از قواعد مربوط به حل اختلافات ذات‌البینی مسلمانان پرداخته و می‌فرماید: «و اگر دو طایفه از مؤمنان باهم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر باز یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن که تعدی می‌کند بجنگید تا به حکم الله بازگردد پس اگر بازگشت، میان آن‌ها به انصاف و عدل سازش دهید» یعنی: اگر دو گروه از مسلمانان با یک دیگر درافتادند و جنگیدند، بر مسلمانان دیگر لازم است که به صلح و سازش در میان آن‌ها سعی کنند و آن‌ها را به‌سوی حکم خداوند ﷺ فرا خوانند ولی اگر بعد از این تلاش برای صلح، از سوی یکی از آن دو گروه، تجاوز و تعدی‌ای بر دیگری سر زد و آن گروه صلح را نپذیرفت و به آن گردن ننهاده بلکه خواستار چیزی شد که از حق وی نیست در این صورت، بر مسلمانان لازم است تا با این گروه سرکش و باغی بجنگند تا به‌سوی امر خداوند ﷺ و حکم وی بازگردد و امر و حکم خداوند ﷺ همانا بر پاداشتن صلح و برادری و از بین بردن کینه و دشمنی در میان مسلمانان است و اگر آن گروه از بغی و تجاوز خویش بازگشت و دعوت به‌سوی کتاب خداوند ﷺ و حکم وی را اجابت گفت، دیگر از تعرض مصون است و در هر حال، بر مسلمانان است که در حکم نمودن میان آن دو گروه، عدالت کرده و جویای حکم و داوری‌ای باشند که صواب است و با حکم الهی مطابق می‌باشد لذا باید دست گروه ظالم را بگیرند تا از ظلم خویش برگردد و تکلیفی را که برعهده‌اش در قبال گروه دیگر واجب است، ادا کند. «و عدالت کنید» در حکم نمودن میان آن‌ها «که خدا دادگران را دوست می‌دارد».

بخاری و مسلم و غیر ایشان در بیان سبب نزول این آیه از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: یا نبی‌الله! کاش نزد عبدالله بن‌ابی‌بروید و او را به‌سوی حق دعوت کنید. پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوار بر الاغی به‌سوی وی به راه افتادند و مسلمانان نیز با ایشان حرکت کردند و نزد عبدالله

بن ابی آمدند. آن زمین، زمین شوره‌زاری بود، در این میان الاغ پیشاب کرد. در این اثنا عبدالله بن ابی رو به آن حضرت ﷺ کرد و گفت: از من دور شو زیرا به خدا سوگند که بوی گند الاغت مرا اذیت کرد. پس عبدالله بن‌رواحه جلو آمد و در پاسخش گفت: به خدا سوگند که بوی پیشاب الاغ وی از بوی گند تو خوشبوتر است. در این اثنا مردی از یاران عبدالله بن ابی خشمگین شد و به دفاع از وی برخاست. یاران و همراهان رسول خدا ﷺ نیز بر سر خشم آمدند و میان دو طرف با تبادل مشت و ولگد و شاخهای درختان درگیری روی داد. آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل کرد. ولی در بیان سبب نزول آیه، روایات دیگری نیز نقل شده است.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «المقسطون عند الله تعالى يوم القيامة علي منابر من نور علي يمين العرش، الذين يعدلون في حكمهم وأهاليهم وما ولوا». «در روز قیامت دادگران نزد خداوند متعال بر منبرهایی از نور در جانب راست عرش قرار دارند، همان کسانی که در حکم‌شان و در میان اهالی و مردم‌شان و بر آنچه که عهده‌دار تولیت آن گردانیده شده‌اند، عدالت می‌کنند».

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۰﴾﴾

«در حقیقت، مؤمنان باهم برادرند» یعنی: ایشان همه به اصل واحدی باز می‌گردند که همانا ایمان است پس ایشان باهم برادرند زیرا برادری دینی نیرومندتر و ماندگارتر از برادری نسبی و پیوندهای رفاقت و دوستی است. گفتنی است که در تأیید اخوت و برادری دینی، احادیث بسیاری آمده است از آن جمله این حدیث شریف است: «المسلم أخو المسلم لا يظلمه ولا يسلمه». «مسلمان برادر مسلمان است، نه بر او ستم می‌کند و نه او را وا می‌گذارد و تسلیم می‌کند». بنابراین، اگر در میان مؤمنان دشمنی و کشمکش روی داد؛ «پس میان برادرانتان را» یعنی: در میان دو مسلمانی که باهم کشمکش و دعوی کرده‌اند «سازش دهید» همچنین اگر گروهی علیه امام و زمامدار مسلمین بر شوريد و خروج کرد پس آن گروه بغاوتگراند؛ چنانچه خروج و شورش آنان به ناحق بود ولی در عین حال آنان با مؤمنان برادرند چنان که نقل شده است: «حارث اعور در جنگهای اهل بغی - جمل و صفین - از علی رضی الله عنه پرسید: آیا جنگجویانی که علیه تو می‌جنگند مشرک‌اند؟ علی رضی الله عنه فرمود: خیر! از شرک فرار کرده‌اند. گفته شد: آیا منافق‌اند؟ فرمود: خیر! زیرا منافقان خداوند ﷻ را - جز اندک - یاد نمی‌کنند. گفته

شد: پس حالشان چگونه است؟ فرمود: برادران ما هستند که بر ما بغاوت کرده‌اند.» «و از خدا پروا بدارید» در تمام امور خویش «تا مورد رحمت قرار گیرید» به سبب این تقوی. این تعبیر دلیل بر آن است که تقواییان به رحمت الهی نایل می‌گردند. علما گفته‌اند: امر به جنگیدن با بغاه، فرض کفایه است که اگر برخی از مسلمانان به آن پرداختند، از ذمه دیگران ساقط می‌شود به همین جهت گروهی از صحابه رضی الله عنهم از جنگ‌های میان علی و معاویه رضی الله عنهما کناره گرفتند و علی رضی الله عنه هم با این عمل‌شان مخالفت نکرد و عذرهایشان را پذیرفت. در اینجا احکام دیگری نیز در مورد بغاه وجود دارد که ما به نقل پاره‌ای از آن می‌پردازیم:

امام مسلمین قبل از جنگیدن با گروه باغی، باید آنان را به طاعت و پیوستن به جماعت فرا خواند و در صورتی که از بازگشتن به جماعت سرباز زدند، با آنان بجنگد. اسیرشان کشته نمی‌شود.

کسی از آنان که از جنگ فرار کرده، مورد تعقیب قرار نمی‌گیرد.

مجروح‌شان به قتل رسانده نمی‌شود.

زنان و اطفال‌شان به بردگی گرفته نمی‌شوند.

اموالشان به غنیمت گرفته نمی‌شود.

آنچه که باغیان در اثنای شورش و بغاوت - از خون یا مال - به نابودی کشانده‌اند، به اجماع علما ضمان (تاوانی) ندارد. شایان ذکر است که تفصیل احکام «بغات» در کتب فقه آمده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَبِّ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید قومی دیگر را ریشخند کند» یعنی: مردانی از شما نباید مردان دیگری را به ریشخند گیرند و تحقیر و عیب جویی نمایند. پس مراد از «قوم» در اینجا، مردان هستند نه زنان زیرا «قوم» از ماده «قوم» است و بدان جهت فقط بر مردان اطلاق می‌شود که آنان کارپردازان، برپا دارندگان و قیم امور زنان هستند. البته تمسخر شیوه‌های بسیاری دارد؛ مثلاً گاهی تمسخر با تمثیل و



شبيه سازی سخن یا فعل کسی، یا با به کار گرفتن اشارات و حرکاتی است که هدف از آن، به ریشخند کشیدن طرف باشد. «چه بسا آن‌ها از این‌ها بهتر باشند» یعنی: چه بسا که مردان مورد تمسخر قرار گرفته، در واقع امر و نزد خداوند متعال بهتر از مسخره‌کنندگان باشند «و نباید زانی زنان دیگری را به تمسخر گیرند» و عیب‌جویی کنند «چه بسا اینها» یعنی: زنان به تمسخر کشیده شده «از آن‌ها بهتر باشند» یعنی: بهتر از زنان تمسخرکننده باشند. در حدیث شریف آمده است: «رب أشعث أغبّ ذي طمرین تنبو عنه أعين الناس لو أقسم علی الله لأبره». «چه بسیار انسان‌های ژولیده، غبارآلود و دارای دو جامه کهنه و فرسوده‌ای که چشم‌های مردم از دیدن آن‌ها خود را برتر و بزرگتر احساس می‌کنند ولی اگر [همین انسان‌های ژولیده] بر خداوند متعال سوگند یاد کنند، او قطعاً ایشان را در سوگندشان راستگو می‌گرداند».

«و در میان خویش عیب‌جویی نکنید» یعنی: برخی بر برخی دیگر طعنه نزنید. تعبیر (انفسکم) معنای ظریفی با خود حمل می‌کند زیرا مفید آن است که خداوند متعال طعنه زدن و عیب‌جویی یک مسلمان نسبت به مسلمان دیگری را طعنه زدن به خود وی معرفی کرده است چرا که مسلمانان همانند یک تن واحد هستند پس هرگاه مؤمنی برادر مؤمنش را عیب‌جویی کند، گویی خودش را عیب‌جویی نموده است. چنان‌که در حدیث شریف به روایت نعمان بن بشیر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «المؤمنون کرجل واحد إن اشتکی رأسه اشتکی کله، وإن اشتکی عینه اشتکی کله». «مؤمنان همه مانند یک تن واحدند، اگر سر آن بدرد آید، کل آن به درد می‌آید و اگر چشم آن به درد آید، کل آن به درد می‌آید».

فرق در میان تمسخر و عیب‌جویی، یعنی «سخریه» و «لمز» در این است که: تمسخر؛ حقیر شمردن دیگری در حضور وی و به‌گونه‌ای است که آن تحقیر خنده‌آور باشد. اما عیب‌جویی: اشاره به سوی معایب وی است؛ چه آن اشاره در امر خنده‌داری باشد چه در غیر آن و چه در حضور شخص باشد چه در غیابش بنابراین، عیب‌جویی عام‌تر از تمسخر است.

«و همدیگر را به لقب‌های بد نخوانید» یعنی: برخی به برخی دیگر لقب‌های بد ندهید تا همدیگر را با این لقب دادن بد به خشم آورید. آری! خداوند متعال از این کار نهی نمود؛ چرا که این کار به دشمنی می‌انجامد و عاقبت خوشی ندارد، مانندی که

شخص به برادر مسلمانش بگوید: ای فاسق! ای منافق! یا به برادر مسلمانش بگوید: ای یهودی! ای نصرانی! یا ای کلب! ای الاغ! ای خوک! البته در موردی که شخص به یک لقب مشهور است و از آن لقب بدش نمی‌آید، اطلاق آن بر وی جواز دارد، مانند: اعمش (کور) و اعرج (لنگ) که هر دو، لقب دو تن از راویان مشهور حدیث نیز هست. در حدیث شریف آمده است: «من حق المؤمن علی المؤمن أن یسمیه بأحب أسمائه إلیه وکانت التکنیه من السنة والأدب الحسن». «از حق مؤمن بر مؤمن این است که او را به نامهایی که نزد وی دوست‌داشته‌ترین است بخواند و کنیه گذاشتن از سنت است و ادبی نیکوست».

«چه ناپسندیده است فسوق بعد از ایمان» یعنی: بد رسمی است که شخص بعد از اسلام آوردن و توبه، کافر یازانی خوانده شود «و هرکه توبه نکرد» از ارتکاب منهیات خداوند متعال؛ «آن گروه، خود ستمگرند» با نهادن عصیان به جای طاعت.

ضحاک در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره هیأت نمایندگی قبیله بنی تمیم نازل شد که فقرای صحابه - مانند عمار، خباب، ابن فهیره، بلال، صهیب، سالم، سلمان و غیر ایشان - را مورد تمسخر قرار دادند آن‌گاه که ایشان را با جامه‌های کهنه و حالتی ژولیده دیدند. در سبب نزول آن روایات دیگری نیز آمده‌است از جمله این که: صفیه دختر حیی بن اخطب رضی الله عنهما نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! زنان به من طعنه می‌زنند و می‌گویند: ای یهودی دختر دو یهودی! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمودند: چرا به آنان نگفتی که پدر من هارون است، عمویم موسی و شوهرم محمد علیهم‌الصلاة والسلام؟ پس این آیه نازل شد. البته مانعی از تعدد وقایع در مورد نزول یک آیه وجود ندارد زیرا همه روایاتی که در سبب نزول یک آیه آمده است، می‌تواند در مجموع سبب نزول آن باشد. به هر حال، سبب نزول هر چه باشد، حکم آیه را خاص و موردی نمی‌سازد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به مخصوص بودن سبب.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید» گمان: حد وسطی میان علم یقینی و میان شک یا وهم است. مراد آیه گمان بدزدن به اهل خیر می‌باشد اما در ارتباط با اهل بدی و فسق باید گفت که: جایز است تا در مورد

آنان همان گمانی را بزینیم که از اعمال آنان بر ما نمایان می‌شود پس گمان بد زدن در مورد کسی که علایم و نشانه‌های بدی در وی نمایان است، اشکالی ندارد لذا برکسی که در باره وی گمان بد می‌زند گناهی نیست تا آن‌گاه که به مصداق گمان خویش سخن نگویید ولی اگر به مصداق آن سخن گفت و آن را برملا گردانید، در این صورت گنه‌کار است. اما گمان بد زدن در مورد کسی که ظاهرش آراسته به خیر و صلاح است، جواز ندارد.

«هر آینه بعضی از گمان‌ها گناه است» و آن گمان بد زدن به اهل خیر می‌باشد. خاطرنشان می‌شود که در مورد حرمت سوءظن به انسان مؤمن احادیث بسیاری آمده است از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما است که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که در حال طواف به کعبه می‌گفتند: «ما أطيبك وأطيب ريحك، وما أعظمك وأعظم حرمتك والذي نفس محمد بيده، لحرمة المؤمن أعظم عند الله تعالى حرمة منك، ماله ودمه وإن يظن به إلا خيرا: ای کعبه!». «چه قدر پاک هستی و چه قدر بویت پاکیزه و معطر است، چه قدر با عظمت هستی و چه قدر احترامت بزرگ است اما سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، همانا حرمت مؤمن در نزد خداوند متعال از حرمت و احترام تو بزرگتر است؛ [حرمت] مال وی و [حرمت] خون وی و این‌که در حق وی جز گمان خیر برده نشود». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظن فإن الظن أكذب الحديث...». «هان! از گمان بپرهیزید زیرا گمان دروغ‌ترین سخن‌هاست...».

شایان ذکر است که گمان بر چند نوع است:

۱- گمان واجب یا آنچه که بدان امر شده است: چون گمان نیک داشتن به خداوند متعال و به مؤمنان. در حدیث شریف قدسی آمده است: «أنا عند ظن عبدي بي». «من نزد گمان بنده خود در حق خود هستم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا يموتن أحدكم إلا وهو يحسن الظن بالله». «هرگز یکی از شما نمیرد، مگر این‌که به خداوند گمان نیک داشته باشد».

۲- گمانی که ممنوع یا حرام است: چون سوءظن نسبت به خداوند متعال، نسبت به اهل صلاح و نسبت به مسلمین پوشیده حالی که ظاهر حال آن‌ها بازتابگر نیکی و عدالت‌شان است. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خداوند حرام کرده است از مسلمان خون وی را، آبروی وی را و این‌که به

وی گمان بد زده شود». اما چنان که گفتیم؛ سوءظن نسبت به کسی که آشکارا مرتکب اعمال پلید می‌شود، یا خود را در موضع شک و تهمت قرار می‌دهد، حرام نیست.

۳- گمانی که مستحب است: مانند گمان نیک داشتن در حق برادر مسلمان و گمان بد داشتن در مورد کسی که ظاهر حالش نشان‌دهنده فسق است. چنان که در حدیث شریف آمده است: «من الحزم سوءالظن: سوءظن از دور اندیشی و هشجاری است». پس حرام بودن سوءظن در حق مردم، محدود به حالتی است که سوءظن دارای اثری باشد که به غیر متعدی شود.

۴- گمان مباح: همچون گمانه زدن در استنباط احکام شرعی فرعی عملی به وسیله اجتهاد و عمل نمودن به گمان غالب در شکایات نماز - که مثلاً سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت.

«و تجسس نکنید» تجسس: کنکاش و جست و جو در مورد عیب‌ها و اسرار پوشیده مسلمین است. همچنین «تحسس» نیز حرام است؛ و آن عبارت از گوش سپردن به سخن مردم در حالی است که آن‌ها دوست ندارند کسی به سخن‌شان گوش فرادهد. ولی این کار گاهی در مورد بررسی‌های خیر مباح می‌باشد چنان که خداوند متعال در حکایت از سخن یعقوب علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ﴾ [یوسف: ۸۷] «بروید ای پسران من! و از یوسف و برادرش تحسس کنید». در حدیث شریف آمده است: «یا معشر من آمن بلسانه ولم يدخل الإيمان إلي قلبه، لا تتبعوا عورات المسلمين، فإن من تتبع عورات المسلمين، فضحه الله في قعر بيته». «ای گروهی که به زبان خود ایمان آورده ولی ایمان به قلبش وارد نشده است، عیب‌های مسلمین را جست و جو نکنید زیرا هرکس جست و جوگر عیب‌های مسلمین باشد، خداوند متعال او را در اندرون خان‌هاش رسوا می‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سه چیز لازمه و گریبانگیر امت من است: فال بد زدن، حسد ورزیدن و سوءظن. در این اثنا مردی گفت: یا رسول الله! چه چیز برطرف‌کننده آن‌ها از کسانی است که در آن‌ها درافتاده‌اند؟ فرمودند: «إذا حسدت فاستغفر الله وإذا ظننت فلا تحقق وإذا تطيرت فامض». «چون حسد ورزیدی، از خداوند آمرزش بخواه و چون گمان زدی پس [در مورد گمان خود] تحقیق نکن و چون فال

بد زدی، آن را عملی کن و به فال بد اهمیت نده». فال حرام: گرفتن فال از روی مصحف و کتب دیگر، ریگ انداختن و دیگر انواع آن است.

«و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکنند» یعنی: برخی از شما برخی دیگر را غایبانه با سخنی که فرد غایب از آن بد می‌برد، مورد هجوم و بدگویی قرار ندهد. غیبت: آن است که در غیاب شخص راجع به وی سخنی بگویند که ناخوشایند وی باشد، هرچند آنچه درباره وی می‌گویند و او را بدان وصف می‌کنید، در وی موجود باشد. اما اگر شخصی که در غیابش به او صفتی را نسبت می‌دهید، از آن صفت عاری بود و شما در حق وی دروغی بر بسته‌اید، این کار شما - چنان‌که در حدیث شریف آمده است - بهتان است و جز آنچه که مصلحت اقتضا نماید مانند تزکیه، جرح، تعدیل و نصیحت اشخاص - هیچ چیز دیگر از این باب مستثنی نیست. و از مصادیق استثنا این روایت است: مرد فاجر و بدکاری اجازه خواست تا به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله درآید، ایشان فرمودند: «اِئذِنَا لَهُ، بئس أخو العشيرة». «به او اجازه دهید؛ اما چه بد برادری است در قومش». شایان ذکر است که حکمت در تحریم غیبت، پاسداری از کرامت و حرمت انسان است چنان که این معنی در احادیث بسیاری آمده است.

«آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟» این جمله تمثیلی است برای غیبت که خدای سبحان در این تمثیل، آن را به خوردن از بدن مرده همانند ساخته است زیرا مرده از خوردن گوشت خود خبر ندارد و از آن آگاه نمی‌شود، همین‌گونه شخص زنده‌ای که از وی غیبت می‌شود، از غیبت علیه خود آگاه نیست یعنی نمی‌تواند از خود دفاع کند، همان طور که اگر گوشت مرده بریده شد و خورده شد، او نمی‌تواند از خودش دفاع کند درحالی که شخص حاضر گاهی می‌تواند از خود سخن بد را دفع نماید. پس این مثل برای تنفیر و ایجاد حس انزجار نسبت به غیبت است زیرا گوشت انسان از چیزهایی است که طبیعتش از خوردنش نفرت داشته و سرشت بشری آن را ناپسند می‌دارد، گذشته از این که این کار شرعا نیز حرام است. «از آن کراهت دارید» یعنی: چنان‌که از خوردن گوشت مرده تنفر دارید، از یادکردن برادر مسلمان خود به بدی نیز بپرهیزید و نفرت داشته باشید «و از خدا پروا کنید» در اوامر و نواهی وی که «بی‌گمان خدا توبه‌پذیر مهربان است» بر کسانی که به سویش بازگردند.

غیبت به اجماع علما از گناهان کبیره است و جمهور علما می‌گویند: اگر کسی غیبت کس دیگری را کرد، باید به بارگاه خدای عز و جل از آن غیبت توبه کرده و عزم کند که

به آن باز نگردد و باید از کرده خود پشیمان بوده و از کسی که غیبتش را کرده است حلالیت بطلبد. جمعی دیگر از علما می‌گویند: حلالیت طلبیدن از او شرط نیست زیرا اگر او را از غیبت خود آگاه کند، چه بسا که آزار روحی وارده بر وی از غیبتش شدیدتر باشد پس راه جبران این است که در مجالسی که مذمتش را کرده است، از وی به نیکی یاد کند، توصیفش نماید و در حد توان غیبت را از وی برگرداند تا این کار نوعی تعویض در مقابل عمل سابقش باشد. در حدیث شریف آمده است: «هر کس مؤمنی را از منافقی که مشغول غیبت وی است حمایت کند، خداوند متعال به سوی وی فرشته‌ای را می‌فرستد تا از گوشت بدنش در برابر آتش جهنم حمایت کند و هر کس مؤمنی را به قصد دشنام دادنش به چیزی متهم کند، خداوند متعال او را بر سر پل جهنم (صراط) متوقف می‌کند تا از آنچه که گفته است، بیرون آید».

علما در فرق میان «غیبت»، «افک» و «بهتان» گفته‌اند: غیبت آن است که درباره برادر مسلمان چیزی بگویی که در وی هست. افک: آن است که در حق وی چیزی بگویی که از دیگری آن را شنیده‌ای و دریافت کرده‌ای. بهتان: آن است که در حق وی چیزی بگویی که در وی نیست. شایان ذکر است که علما به بیان مواردی که حکم غیبت را ندارند، پرداخته‌اند زیرا اگر غیبت به منظور برآوردن هدف صحیح شرعی‌ای باشد که رسیدن به آن هدف جز با غیبت میسر نباشد، در آن صورت غیبت حرام نیست؛ این امور عبارت اند از:

۱- تظلم و دادخواهی: کسی که مورد ظلم و ستم کسی قرار می‌گیرد، می‌تواند برای از بین بردن ظلم ظالم، از وی به مراجع مسؤول (حاکم) شکایت کند زیرا در حدیث شریف راجع به سخن گفتن یکی از مظلومان آمده است: «به او اجازه دهید که سخن بگوید زیرا صاحب حق را سخنی است». یعنی صاحب حق می‌تواند از خود دفاع کند.

۲- یاری جستن از کسی به منظور تغییر منکر: اگر کسی عیب کس دیگری را به شخصی بازگو می‌کند که فکر می‌کند او به تغییر دادن آن منکر از وی قادر است، این کارش درست است. به دلیل این فرموده حق تعالی: ﴿لَا يُجِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ﴾ [النساء: ۱۴۸]. «خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد» که تفسیر آن گذشت.

۳- استفتاء: اگر کسی به مفتی‌ای بگوید: فلان کس به من چنین ظلمی کرده است پس راه رسیدنم به حقم چیست؟ با آن که این سخنش متضمن غیبت است ولی سخنی درست است به دلیل این که هند زن ابوسفیان از وی نزد رسول اکرم ﷺ چنین شکایت کرد: «ابوسفیان مردی است حریص که آنچه تکافوی خرج من و فرزندم را بنماید به من نمی‌دهد پس آیا می‌توانم بدون آگاهی وی از مالش برگیرم؟ رسول اکرم ﷺ فرمودند: آری! برگیر.»

۴- هشدار دادن از آفت فساق و فجار: بدگویی از فاسق غیبت نیست، مانند بدگویی از شخص دائم‌الخمر و کسی که پیوسته به محلات بدکاری و فحشا سر می‌کشد. به دلیل این حدیث شریف: «اذکرو الفاسق بما فیه کی یحذره الناس: فاسق رابه آنچه که در وی است، معرفی کنید تا مردم از او حذر کنند.»

۵- اعلام و هشداردهی درباره رازی که مربوط به امور عامه است: چون بیان نقاط ضعف گواهان، راویان، مصنفان و مفتیان که اهلیت ندارند و نصیحت کردن خواستگار، شریک و مانند آن‌ها.

۶- معرفی کردن شخص به لقبی که به آن مشهور است، در صورتی که شناخت وی با غیر آن لقب ممکن نباشد، مانند القاب لنگ، کور، دیوانه، لال و امثال این‌ها. در بیان سبب نزول روایت شده است: این آیه درباره سلمان فارسی رضی الله عنه نازل شد که غذا خورد و به دنبال آن بی‌درنگ خوابید پس شخصی از این گونه خوردن و خوابیدنش به بدی یاد کرد. آن‌گاه این آیه نازل شد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ١٣﴾  
 إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ١٤ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٥﴾

«ای مردم! همانا ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده‌ایم» که آن دو، آدم و حواء علیهما السلام اند. مراد این است که انسان‌ها همه باهم در اصل انسانیت برابرند، از آن‌رو که به یک نسب واحد پیوند دارند و همه آنان را یک پدر و یک مادر باهم جمع می‌کند بنابراین، فخر نمودن بعضی از آن‌ها به نسب بر بعضی دیگر، هیچ توجیهی ندارد زیرا همه آن‌ها در اصل انسانیت، باهم برابرند «و شما را شعب‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم» شعب: امی است بزرگ که چندین قبیله را باهم جمع می‌کند و در فارسی به آن «ملت» می‌گویند، مانند «شعب مضر» و «شعب ربیع» که هر یک چندین قبیله

را در خود گنجانیده‌اند و «قبیله» از حیث کثرت کمتر از «شعب» و زیر مجموعه آن می‌باشد، مانند قبیله «بنی‌بکر» از شعب «ربیع» و قبیله «بنی‌تمیم» از شعب «مضر». به قولی دیگر: «شعوب» شاخه‌های عجم‌اند و «قبایل» شاخه‌های عرب. شایان ذکر است که: طبقات نسل بشر در نزد اعراب هفت طبقه است: اول شعب، سپس قبیله، بعدا عماره، سپس بطن، بعدا فخذ، سپس فصیله و بعد از آن عشیره. مثالهای آن: «خزیمه» شعب، «کنانه» قبیله، «قریش» عماره، «قصی» بطن، «عبدمناف» فخذ، «هاشم» فصیله و «عباس» عشیره است.

آری! شما را ملت‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم «تا با یک دیگر شناسایی متقابل حاصل کنید» یعنی: خدای سبحان شما را شعب‌ها و قبیله‌هایی مختلف آفرید تا همدیگر را بشناسید، نه برای آن که به نسب فخر ورزید چرا که «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست» یعنی: برتری میان شما در نزد حق تعالی، فقط با تقوی است پس هرکس از تقوی برخوردار باشد، همو سزاوار آن است که گرامی‌تر، بهتر و برتر باشد بنابراین، تفاخر به نسب را فروگذارید «بی‌تردید خدا دانای آگاه است» و طرز دید و نحوه عمل شما از او پنهان نیست پس به پندارهای جاهلیت پشت پا زنید. در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمودند: گرامی‌ترین آنان نزد خداوند جل جلاله پرهیزگارترین آن‌هاست. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نبود. فرمودند: پس گرامی‌ترین مردم، یوسف نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند خلیل خدا صلی الله علیه و آله است. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نیز نیست. فرمودند: پس سؤال شما از من درباره معادن عرب است؟ اصحاب گفتند: آری! فرمودند: بهترین آن‌ها در جاهلیت، بهترین آن‌ها در اسلام‌اند به شرط آن که اهل فهم و دانش باشند». در حدیث شریف دیگری آمده است: «الحسب المال، والکرم التقوی». «حسب به مال است و کرامت به تقوی». همچنین در حدیث شریف آمده است: «کلکم بنو آدم و آدم خلق من تراب، ولینتهین قوم یفخرون بآبائهم أو لیکونن أهوی علی الله تعالی من الجعلان». «همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شد لذا مردمی که به پدرانشان فخر می‌کنند، باید از این کار خویش دست بردارند یا این‌که قطعاً نزد خداوند جل جلاله بی‌ارزش‌تر از حشره گوگال (کنغز) خواهند بود». همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله سوار بر شتر در منی خطابه‌ای ایراد کرده و



چنین فرمودند: «یا ایها الناس ألا إن ربکم واحد وإن أباکم واحد، ألا لا فضل لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی ولا لأسود علی أحمر ولا لأحمر علی أسود إلا بالتقوی، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم، قال: فلیبلغ الشاهد الغائب». «هان ای مردم! آگاه باشید که پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است، آگاه باشید که عربی ای را بر عجمی ای و عجمی ای را بر عربی ای و سیاه را بر سرخ و سرخ را بر سیاه هیچ فضل و برتری ای نیست جز به تقوی، هان! آیا ابلاغ کردم؟ مردم گفتند: آری! ابلاغ کردید. فرمودند: پس باید کسی که حاضر است، به کسی که غایب است برساند».

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول این آیه روایت کرده است: در روز فتح مکه بلال بر پشت بام کعبه برآمد و اذان گفت: در این اثنا برخی از مردم گفتند: آیا همین برده سیاه بر پشت کعبه اذان می گوید؟! دیگرانی در پاسخ شان گفتند: اگر این کار خدا را به خشم آورده باشد او آن را تغییر می دهد. همان بود که این آیه نازل شد. آن گاه رسول اکرم ﷺ آن ها را فراخوانده و از تفاخر به نسب، برتری جویی به اموال و تحقیر فقرا، نهی و سرزنش نمودند.

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَانًا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

«اعرابیان» یعنی: بادیه نشینان «گفتند: ایمان آورده ایم» یعنی: ای پیامبر ﷺ! شرایعی را که آورده ای، تصدیق کرده ایم و در پای اوامر تو سر اطاعت نهاده ایم؛ «بگو: ایمان نیاورده اید» یعنی: تصدیق نکرده اید به تصدیق راستینی که از اعتقاد، خلوص نیت، اطمینان کامل و یقین راسخ برخاسته باشد «لیکن بگوید: اسلام آورده ایم» یعنی: از ترس کشته شدن و اسارت، یا به انگیزه طمع در زکات و صدقات، تسلیم شده ایم و گردن نهاده ایم. «و هنوز در دل های شما ایمان داخل نشده است» بلکه آنچه که به پندار خود ایمان می نامید، سخنی میان خالی به زبان بیش نیست، بی آن که اعتقاد راستین، نیت خالص و بی شائبه ای همراه آن باشد «و اگر از خدا و پیامبرش فرمان برید، از کرده هایتان چیزی کم نمی کند» یعنی: چیزی از پاداش اعمالتان را کم نمی دهد و نمی کاهد «بی گمان خدا آمرزنده مهربان است» پس به مهر و مغفرت وی تکیه کنید.

آیه کریمه بر این عقیده اهل سنت و جماعت دلالت دارد که: ایمان از اسلام خاص‌تر است و حدیث شریف معروف به حدیث جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز بر این معنی دلالت می‌کند آن‌گاه که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باره اسلام، سپس در باره ایمان و آن‌گاه در باره احسان سؤال کرد و پله به پله از عام به سوی خاص و از خاص به سوی اخص بالا رفت.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: آیه کریمه درباره تعدادی از افراد قبیله بنی اسد بن خزیمه نازل شد که در قحط سالی به مدینه آمدند و در حالی که در حقیقت و نهان امر مؤمن نبودند، شهادتین را اعلام کردند. به علاوه آن‌ها به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گفتند: ما با سنگین باریها و اهل و عیال و داروندار خود گوش به فرمان نزد تو آمده‌ایم و چنان که بنی فلان با تو جنگیدند، ننگیدیم پس به ما از اموال زکات بده... و پیوسته بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منت می‌گذاشتند تا بدانجا که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «در حقیقت فهم‌شان بسی اندک است و همانا شیطان به زبان‌هایشان سخن می‌گوید».

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾﴾

سپس حق تعالی اوصاف مؤمنان راستین را بیان نموده و می‌فرماید: «در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند» یعنی: به او از روی هماهنگی و توافق کامل در میان قلب و زبان خود؛ ایمان صحیح، بی‌شائبه و خالصان‌های آورده‌اند «سپس شک و شبهه نیاورده‌اند» یعنی: بعد از آن ایمان راستین، هیچ شک و شبهه‌ای به دل‌هایشان وارد نشده و با باورهایشان درنیامیخته است «و با مالها و جان‌هایشان در راه خدا» یعنی: در طاعت و طلب رضای وی «جهاد کرده‌اند، اینان» که امور یاد شده را باهم جمع و یکجا کرده‌اند؛ «راست‌کردارند» در ادعای موصوف بودن به وصف ایمان و داخل بودن در شمار اهل آن، نه غیر آنان از کسانی که در ظاهر امر اسلام آورده‌اند ولی در واقع قلب‌شان به ایمان مطمئن نگردیده است.

﴿قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَاللَّهُ بِكُلِّ

شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾﴾

«بگو» ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این مدعیان بی‌باور: «آیا خدا را از دین خود خبر می‌دهید؟» یعنی: آیا به حق تعالی از ایمان خود خبر می‌دهید تا او از آن آگاهی حاصل

کند، آنجا که گفتید: ایمان آورده‌ایم؟ «و حال آن که خدا آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است، می‌داند» پس او چگونه از حقیقت ادعای شما در مورد ایمان بی‌خبر است؟ «و خدا به همه چیز داناست» و هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند از آن جمله علم وی به ایمان و اخلاص و غیر اینهاست.

﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

«از این که اسلام آورده‌اند، بر تو منت می‌گذارند» یعنی: آن مدعیان دروغین، اسلام آوردن خویش را منتی بر تو می‌شمارند، آنجا که گفتند: «ما با همه سنگین‌باریها و اهل و عیال خود نزد تو آمده‌ایم و مانند بنی‌فلان و بنی‌فلان با تو جنگیده‌ایم...». که این منت نهادن، خود نشانه عدم تمکن ایمان در دل‌هایشان است «بگو: بر من از اسلام آوردنتان منت نگذارید» یعنی: آن را منتی بر من نشمارید زیرا منت از آن خدای تبارک و تعالی است که به انسانی ایمان می‌بخشد چرا که نفع ایمان به خود آن انسان بر می‌گردد: «بلکه خداست که با هدایت کردن شما به ایمان بر شما منت می‌گذارد اگر راستگو باشید» در آنچه که ادعا می‌کنید از ایمان. یعنی: منت خدای را است تبارک و تعالی که شما را به سوی ایمان راه نمود، به قبول دین توفیق داد و سینه‌هایتان را برای آن گشود لذا خداوند ﷻ است که شما منت‌دار اوید نه این که او منت‌دار شما باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: رسول اکرم ﷺ در روز جنگ حنین خطاب به انصار مدینه فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتیم و این خداوند ﷻ بود که شما را باهم انس والفت داد؟ و آیا فقیر نبودید پس خداوند ﷻ شما را به وسیله من توانگر گردانید؟ گفتند: آری! چنین است، خداوند ﷻ و رسول وی [منت‌گذارتر و برترند].

﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

«بی‌گمان خداست که نهفته آسمان‌ها و زمین را» یعنی: آنچه را که در آسمان‌ها و زمین پنهان است و از جمله آنچه را که هر انسان در اندرون خود نهان می‌دارد؛ «می‌داند و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست» و چیزی از این امور بر او مخفی نیست پس او جزا دهنده شماسست؛ در برابر خیر با خیر و در برابر شر؛ با شر.



## سوره ق

مکی است و دارای (۴۵) آیه است.

موجه تسمیه: این سوره به نام «ق» یعنی همان حرف هجایی ای که با آن افتتاح شده، نامگذاری شده است.

سنت است که این سوره در رویدادهای بزرگ و مجامع عام - مانند جمعه‌ها و عیدین - خوانده شود تا خواندن آن؛ آغاز کار آفرینش، مظاهر حیات، مجازاتهای دنیا، رستاخیز، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را به یاد مردم آورد. دلیل سنت بودن قرائت آن در این مناسبت‌ها، احادیثی است که در این باره نقل شده است از جمله حدیث شریف ذیل به روایت ام‌هشام بنت حارث رضی الله عنها است که فرمود: «ق. والقرآن المجید را جز از زبان شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرانگرفتم زیرا ایشان هر روز جمعه آن را در هنگامی که به مردم خطبه ایراد می‌کردند، بر منبر می‌خواندند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «عمر بن الخطاب رضی الله عنه از ابوواقد لیثی سؤال کرد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نمازهای عیدقربان و عید فطر چه سوره‌هایی را می‌خواندند؟ او پاسخ داد: ایشان در آن‌ها ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِیدِ﴾ [ق: ۱] و ﴿أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَالنَّشَقُ الْقَمَرُ﴾ [القمر: ۱] را می‌خواندند». حکمت تلاوت آن در اعیاد این است که اعیاد روزهای شادی و زینت است پس سزاوار آن است که شادی و طرب عید، انسان مؤمن را از یاد آخرت غافل نکند و انسان در چنین روزهایی نیز، به یاد بیرون آمدن خود به سوی میدان‌های حساب باشد.

﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِیدِ﴾

چنین خوانده می‌شود: «قاف» و سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره» گذشت. «سوگند به قرآن مجید» یعنی: سوگند به قرآن کریم. به‌قولی معنای «مجید» در اینجا این است: قرآن والا قدر و بزرگ مقدار است و به سبب خیر دنیوی و اخروی بسیاری که در آن وجود دارد، بر سایر کتب برتری و شرف دارد. راغب می‌گوید: «مجد: گشایش و کرم است». خاطر نشان می‌سازیم که در

(والقرآن المجید) قرآن؛ مقسم به است و مقسم علیه محذوف می‌باشد که مضمون سخن بعدی بر آن دلالت می‌کند و آن اثبات نبوت و معاد است. امام رازی در «تفسیر کبیر» برای سوگندهایی که خداوند متعال در قرآن کریم به حروف هجاء و غیر آنها یاد کرده است، تصنیف و دسته‌بندی دقیقی را بیان نموده که اینک به ایجاز آن را نقل می‌کنیم:

۱- گاهی خداوند متعال به یک چیز یا به یک حرف قسم یاد کرده است؛ مثال یک

چیز: «و العصر» و «و النجم» و مثال یک حرف: «ص» و «ن» است.

۲- گاهی به دو چیز و به دو حروف قسم یاد کرده است؛ مثال دو چیز:

«والضحی واللیل» و «والسما و الطارق» و مثال دو حرف: «طه»، «طس»،

«یس» و «حم» است.

۳- گاهی به سه چیز و به سه حرف قسم یاد کرده است؛ مثال سه چیز:

«والصافات... فالزاجرات... فالتالیات...» و مثال سه حرف: «الم»، «طسم»

و «الر» است.

۴- گاهی به چهار چیز و به چهار حرف قسم یاد کرده است؛ مثال چهار چیز:

(والذاریات... فالحاملات... فالجاریات... فالمقسمات...)، (والسما ذات

البروج...)، (والتین والزیتون...؛ و مثال چهار حرف: «المص» در اول سوره

«اعراف» و «المر» در اول سوره «رعد» است.

۵- گاهی به پنج چیز و به پنج حرف قسم یاد کرده است؛ مثال پنج چیز:

(والطور...)، (والمرسلات...)، (النازعات... و (والفجر... و مثال پنج حرف:

(کهیص) و (جمعسق) است.

۶- خداوند ﷻ جز در یک سوره به بیشتر از پنج چیز قسم یاد نکرده و آن سوره:

(والشمس وضحاها...) است و به بیشتر از پنج حرف نیز قسم یاد نکرده است

تا کلمه سنگین نشود.

۷- خداوند ﷻ در آغاز بیست و هشت سوره به حروف قسم یاد کرده و قسم به

حروف جز در اوایل سوره‌ها، در دیگر مواضع قرآن کریم نیامده است.»

خاطر نشان می‌شود که مفسران در تأویل معنای «ق» بر یازده قول متعارض اختلاف نظر دارند که بر صحت هیچ یک از آن‌ها دلیلی وجود ندارد بنابراین، از ذکر آن‌ها صرف نظر کردیم.

﴿بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكٰفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿۱﴾ أَعْذًا مِثْنًا وَكُنَّا تُرَابًا ۚ ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ﴿۲﴾﴾

«بلکه از این که هشداردهنده‌ای از میان خودشان برایشان آمد، تعجب کردند»  
یعنی: کفار از این که بشری از میان خودشان - که محمد ﷺ است - به عنوان هشداردهنده‌ای به سراغشان آمد، شگفت زده شدند پس به صرف تشکیک و رد دعوت هشداردهنده اکتفا نکرده بلکه آن را از امور عجیب و شگفت آور نیز تلقی کردند؛ «و کافران گفتند: این چیزی است عجیب» یعنی: ما از این که پیامبر بشری همانند ما باشد، در تعجب و شگفتی فرورفته‌ایم و نیز در شگفتیم از این که بعد از مرگ برانگیخته شویم؛ «آیا چون مردیم و خاک شدیم» و اجزای بدن ما در زمین پراکنده شد و به خاک تبدیل گردید آن گاه خداوند - چنان که این هشداردهنده می‌گوید - ما را برمی‌انگیزد و به سوی خویش باز می‌گرداند؟ «این» یعنی: این از نو زنده شدن «بازگشتی بعید است» یعنی: دور از عقل، یا دور از ظن و عادت است زیرا عقل آن را تصدیق نمی‌کند چرا که - به زعم آنان - این امری است غیر ممکن.

﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِندَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ ﴿۱﴾﴾

آن گاه حق تعالی در بیان مطلقیت قدرت و علمش می‌فرماید: «قطعاً دانسته‌ایم که زمین چه مقدار از اجسادشان را فرو می‌کاهد» بعد از مرگشان پس این امر که اجساد در کجا پراکنده شده و به کجا رفته‌اند، بر ما پنهان نیست و چیزی از آن از نزد ما گم نمی‌شود «و نزد ما کتاب ضبط کننده‌ای است» یعنی: نزد ما کتابی است که نگاه‌دارنده شمار آنان، نامهای آنان و همه چیز آنان و نیز نگاه‌دارنده تفصیل و جزئیات همه اشیاء است که این کتاب، لوح محفوظ می‌باشد.

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيحٍ ﴿۱﴾﴾

«نه بلکه حق را دروغ شمردند» یعنی: کفار یاد شده، از مرز تعجب و استبعاد نیز فراتر رفته و صراحتاً حق را تکذیب کردند. مراد از «حق» در اینجا، قرآن و نبوت است که به وسیله معجزات ثابت شده است؛ «وقتی برایشان آمد» یعنی: به مجرد این که حق

به وسیله قرآن به آنان ابلاغ شد، آن را مورد تکذیب قرار دادند، بی آن که در آن تدبر، تفکر و امعان نظر نموده و ژرف بیندیشند «پس آنان در کاری سردرگم‌اند» یعنی: آنان آشفته، سردرگم و مضطربند، گاهی می‌گویند: محمد ﷺ ساحر است، باری می‌گویند: او شاعر است و باری می‌گویند: فال بین و کاهن است پس استقرار فکری ندارند.

﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ﴾

سپس خداوند متعال نمونه‌هایی از آفرینش خود را ذکر می‌کند که بسیار بزرگتر از آن چیزی است که آن‌ها از امکان اعاده خلقت آن در شگفتی و استبعاد فروافتاده‌اند: «مگر» آن‌گاه که آنان منکر بعث بعد از مرگ شدند؛ «به آسمان بالای سرشان ننگریسته‌اند که چگونه آن را» بر این وصف عجیب و شگفت‌آور «بنا کرده‌ایم» زیرا آسمان‌ها بدون ستونی که بر آن تکیه داشته باشند، برافراشته شده‌اند «و چگونه آن را آراسته‌ایم؟» با رنگ زیبا و چشم‌نواز و ستارگانی که همچون چراغ‌ها در آن نورافشانی می‌کنند «و برای آن هیچ گونه شکافتگی‌ای نیست» یعنی: هیچ‌گونه خلل، عیب، شکاف و بی‌نظمی‌ای در آسمان‌ها نیست.

﴿وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾

«و زمین را گسترده‌ایم» یعنی: آن را هموار و مسطح ساختیم؛ به حسب نگاه جزئی انسان به سوی موقعیت جغرافیایی‌ای که در آن زندگی می‌کند، نه نظر به کلیت وجودی آن؛ زیرا زمین در کلیت خود، سیاره‌ای کروی است «و در آن کوه‌ها درافکندیم» رواسی: یعنی کوه‌های استوار و لنگرآسا «و در آن از هرگونه جفت دل‌انگیزی رویانیدیم» یعنی: از هر صنف و گونه‌ای نیکو و زیبا و رستنی‌های خرمی که بینندگان را با رنگ‌های چشم و روح نواز مختلف و با اشکال عجیب و بوهای معطر و میوه‌های لذتبخش و پاکیزه خود، به خرمی و نشاط و بهجت می‌آورند.

﴿تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ﴾

«تا» این زمین پر نقش و نگار با آن همه اشیاء دل‌انگیز «برای هر بنده منیبی مایه روشنگری و پند آموز باشد» منیب: بسیار رجوع کننده به سوی خداوند ﷻ و متفکر در نوآوری‌های صنع و آفرینش اوست. پس هر انسان اهل بینش و اندیشه‌ای، از نگرش در نشانه‌های زمین در می‌یابد که ذات توانا بر مانند این امور، به طور قطع بر زنده کردن مردگان نیز تواناست.



﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ﴾

«و از آسمان آبی پربرکت فرود آوردیم» یعنی: از ابرها، آبی بسیار با برکت و بسیار پرمفعت فرود آوردیم تا مردم از آن در غالب امورشان بهره گیرند «پس بدان» آب «باغها» و میوه زارهای بسیار «و دانه های دروکردنی» مانند گندم، جو و هر دانه دیگری که برای تغذیه ذخیره می شود «رویانیدیم».

﴿وَالَّتِخْلُ بَاسِقَاتٍ لِّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ﴾

«و» در آن «درختان تناور خرما که میوه تو بر تو دارند» رویانیدیم. باسقات: بلندبالا و تناور. طلوع: اولین چیزی است که از محصول درخت خرما بیرون می آید و سپس در سه مرحله از آن بهره برداری می شود:

۱- بلح: خرمایی است نارس و سبز که برخی از انواع آن طعم بس خوشی دارد.

۲- رطب: غوره خرمای رسیده است.

۳- تمر: خرمایی است که بعد از پیمودن دو مرحله بلح و رطب، به پختگی و کمال خود می رسد. نضید: خوشه خرمای تو بر تویی است که برخی از آن بر بالای برخی دیگر به زیبایی و به شکل هندسی عجیبی فروچیده شده است.

﴿رَزَقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾

«روزی ای برای بندگان» یعنی: همه این چیزها را رویانیدیم تا روزی ای برای بندگان باشد «و بدان سرزمین مرده ای را زنده گردانیدیم» یعنی: به وسیله آن آب، سرزمین خشک پژمرده بی میوه و بی گیاهی را زنده گردانیدیم «رستاخیز نیز همین گونه است» یعنی: بیرون شدن از گورها در هنگام بعث بعد از مرگ نیز همانند این عملیه زنده ساختن زمین مرده است پس چنان که این کارهای بزرگ در حوزه قدرت حق تعالی است؛ همین گونه برانگیختن مردگان نیز از توانمندیهای او می باشد و اصولاً قدرتش مطلق است و حد و مرزی ندارد.

﴿كَذَبَتْ قَوْمٌ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿۱۲﴾ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿۱۳﴾﴾

«پیش از آنان» یعنی: پیش از کافران تکذیب کننده حضرت محمد ﷺ «قوم نوح و اصحاب رس تکذیب پیشه کردند» اصحاب رس: یعنی صاحبان چاهی که بنا شده است. و آنان قوم شعیب رضی الله عنه بودند که با مواشی خود پیرامون آن چاه اقامت داشته و بتان را می پرستیدند. به قولی: آنان «اصحاب اخدود»، یا قومی در «یمامه» بودند که از

سرزمین نجد است. «و» نیز تکذیب پیشه کردند «ثمود و عاد و فرعون» و قومش «و» برادران لوط» یعنی: قومی که لوط در میان‌شان به نبوت مبعوث شد، که اهالی شهرهای «سدوم» و «عموره» از سرزمین فلسطین بودند.

﴿وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمٌ تُبِعَ كُلُّ كَذَّبَ الرُّسُلِ فَحَقَّ وَعِيدِ﴾<sup>(۱۴)</sup>

«و اصحاب آیکه» یعنی: ساکنان بیشه‌زار نیز تکذیب پیشه کردند. سخن درباره «آیکه» و پیامبران شعیب عليه السلام در سوره «شعراء/ ۱۷۶» گذشت «و قوم تبع» نیز تکذیب پیشه کردند. او تبع حمیری پادشاه یمن بود که مسلمان شد و قومش را به سوی اسلام فراخواند اما آن‌ها او را تکذیب کردند. آری! «همگی پیامبران ما را به دروغ گرفتند» یعنی: هر یک از آن گروه‌ها؛ پیامبر خود را که ما به سویشان فرستاده بودیم، تکذیب کردند پس هرکس یکی از پیامبران عليه السلام را تکذیب کند، گویی تمام ایشان را تکذیب کرده است «و در نتیجه وعده عذاب من واجب آمد» یعنی: وعده عذاب من بر آنان واجب و لازم شد و این عذاب به آنان تعلق گرفت.

این سه آیه، تسلیتی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تهدیدی برای کفار مکه است. یعنی ای پیامبر! از تکذیب کفار قریش دلتنگ مباش و تکذیب‌کنندگان نیز باید از فرجامی مانند فرجام آن گروه‌ها برحذر باشند.

﴿أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبِيسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾<sup>(۱۵)</sup>

«مگر از آفرینش نخستین در مانده بودیم؟» یعنی: آیا هنگامی که نخستین بار آنان را - در حالی که چیزی نبودند - از کتم عدم آفریدیم، در امر آفرینش‌شان ناتوان شده بودیم؟ هرگز! پس چگونه از برانگیختن مجددشان که کاری سهل‌تر است، ناتوان می‌شویم و درمی‌مانیم؟ «نه بلکه آن‌ها از آفرینش جدید در شبهه‌اند» یعنی: آن‌ها از برانگیختن مردگان در شک و حیرت و سردرگمی قرار دارند چرا که از یکسو این کار، مخالف عادت است و از سوی دیگر شیطان نیز آنان را در کار رستاخیز به حیرت درافکنده و آن را در پندارشان، کاری دور از امکان جلوه می‌دهد.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا مَا تُوسَّوْسُ بِهِءِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلٍ

الْوَرِيدِ﴾<sup>(۱۶)</sup>

«و به راستی ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او به او چه وسوسه می‌کند» یعنی: ما آنچه را که در نهان و قلب و ضمیر انسان خلجان می‌زند، نیز می‌دانیم

پس علم ما به تمام امور انسان احاطه دارد. توسوس: از وسوسه؛ به معنای صدای پوشیده و پنهان است «و ما از شاهرگ به او نزدیکتریم» ورید: شاهرگ خونی گردن است که به قلب متصل می‌باشد. یعنی: ما به او از رگ جان او که در اندرون قلبش قرار دارد نزدیکتریم پس چگونه آنچه که در قلبش هست، بر ما پنهان می‌ماند.

﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ﴾

سپس خدای سبحان به بیان این حقیقت می‌پردازد که او با وصف آن که به خفایای قلب فرزند آدم عالم و آگاه است اما در عین حال بر او دو فرشته را نیز برگمارده است تا به منظور الزام حجت، همه چیز او را بنویسند و عملش را نگاهداری کنند پس می‌فرماید: «آن‌گاه که دو فراگیرنده فرامی‌گیرند» یعنی: دو فرشته‌ای که به وی موکل و گمارده‌اند و هر آنچه را که می‌گویند و عمل می‌کند، ثبت می‌کنند «که از راست و چپ او نشسته‌اند» یعنی: آن دو فرشته، از جانب راست و چپ او نیز نشسته‌اند. قعید: کسی است که همراهت می‌نشیند.

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾

«هیچ سخنی را به زبان در نمی‌آورد» آدمی «مگر این که نزد او نگهبان حاضر و ناظری است» که بر سخن و عملش نظارت کرده، آن را می‌نویسد و ثبت می‌کند پس آن دو فرشته نگهبان، حاضر و آماده‌اند. به قولی: آن‌ها همه چیز انسان حتی ناله وی در بیماری‌اش را می‌نویسند. که ابن‌کثیر نیز این قول را ترجیح داده است. نقل است که: آن دو فرشته جز در وقت جماع (مقاربت) و در هنگام رفتن به فضای حاجت (توالت) از انسان کناره نمی‌گیرند ولی حتی در این حالات نیز، آنچه را که می‌گویند و می‌کند، می‌دانند و می‌نویسند. در حدیث شریف به روایت‌ابی‌امامه رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «نویسنده نیکی‌ها در جانب راست انسان و نویسنده بدیها و گناهان در جانب چپ او قرار دارد پس نویسنده نیکی‌ها بر نویسنده بدیها امین (مراقب) است و چون شخص عمل نیکی را انجام داد، فرشته جانب راست، آن نیکی را ده برابر می‌نویسد و چون عمل بدی را انجام داد، به فرشته جانب چپ می‌گوید: نوشتن آن را هفت ساعت فروگذار و آن را در دم ننویس، شاید او تسبیح بگوید یا آموزش بخواهد». ولی باید دانست که بر وسوسه نفس و خواطر و خلجانات درونی انسان، عقابی مترتب نیست زیرا در حدیث شریف آمده است: «إن الله تجاوز لأمتي عما

حدیث به أنفسها ما لم تتكلم به أو تعمل به». «خداوند متعال از امت من آنچه را که نفس‌هایشان بدان حدیث می‌گوید، در گذشته است تا آن‌گاه که به آن [حدیث نفس] سخن نگویند، یا عمل نکنند».

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾

«و سکره موت حق را آورد» یعنی: در هنگام سكرات مرگ، حقیقت بر انسان آشکار شده و صدق و راستی آنچه که پیامبران علیهم‌السلام از اخبار رستاخیز و وعده‌ها و هشدارهای آن آورده‌اند، بر او مبرهن و هویدا می‌گردد. سکره موت: سختی و فشار مرگ است که انسان را بی‌هوش کرده و بر عقلش غالب می‌شود چنان که در حدیث شریف به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حال سكرات مرگ تحت فشار آن قرار گرفتند، به گونه‌ای که عرق را از چهره خویش پاک می‌کردند و در این اثنا فرمودند: «سبحان الله! إن للموت سكرات: پاک است خداوند! همانا برای مرگ سختی‌هایی است». «این» مرگ «همان است که از آن کناره می‌گرفتی» و از آن می‌گریختی. مخاطب این سخن، انسان است از حیث انسان بودنش.

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ﴾

«و در صور دمیده شود» مراد دمیدن آخر برای رستاخیز و خروج مردگان از قبرهایشان است «این است روز وعید» یعنی: وقت دمیدن در صور، همانا روز وعیدی است که خداوند جل جلاله کفار را در آن به عذاب تهدید کرده است. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «چگونه خوش باشم درحالی که صاحب بوق، آن را به دهان گرفته و پیشانی خود را نیز فرود آورده و در انتظار آن است که به او اذن [دمیدن] داده شود؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! [وقتی شما که پیامبر اولی‌العزم خدايید، از این امر نگرانید] پس ما چه بگوییم؟ آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: بگویید: «حسبنا الله ونعم الوكيل». «خدا برای ما بس است و او نیکو کارسازی است». اصحاب گفتند: «حسبنا الله ونعم الوكيل».

﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾

«و هرکس در حالی می‌آید که با او راننده‌ای و گواهی است» یعنی: هر فرد بشر و هر بدنی که در آن روح دمیده شده، درحالی به میدان رستاخیز می‌آید که همراهش کسی است که او را به سوی محشر می‌راند و نیز همراهش کس دیگری است

که به نفع یا زیانش گواهی می‌دهد. مجاهد می‌گوید: «راننده و گواه دو فرشته‌اند». به قولی: سائق (راننده)، نویسنده گناهان و شهید (گواه)، نویسنده ثواب‌ها است.

﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ (۲۲)

«به راستی که از این امر سخت در غفلت بودی» یعنی به او گفته می‌شود: به راستی که تو در دنیا از این سرانجام و سرنوشت، در غفلت بودی «ولی ما پرده‌ات را» که در دنیا جلوگیری رؤیت بود «از تو برداشتیم» یعنی: حجابی را که میان تو و میان امور آخرت حایل بود، برداشتیم «پس امروز دیده‌ات تیزبین است» یعنی: امروز دیده‌ات نافذ و تیزبین است پس می‌توانی آنچه را که در دنیا بر تو مخفی بوده است، با آن ببینی. البته خطاب متوجه انسان است از حیث انسان بودن وی.

﴿وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ﴾ (۲۳)

«و همنشین او گفت: این است آنچه پیش من آماده است» یعنی: فرشته گمارده به‌وی که در دنیا نویسنده اعمالش بوده است، خطاب به وی می‌گوید: این همان کتاب عمل توست که نزد من حاضر و آماده است و من آن را آماده نموده‌ام. مجاهد در معنی آن می‌گوید: «آن فرشته به پروردگار سبحان می‌گوید: اینک آنچه که مرا در کار نوشتن و ثبت و ضبط اعمال فرزند آدم برگمارده بودی، آماده است، اینک خود او و دیوان عملش را حاضر کرده‌ام».

﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾ (۲۴)

«هر ناسپاس سرسختی را در دوزخ فروافکنید» این خطابی است از سوی خدای عزوجل به آن دو فرشته که یکی راننده (سائق) و دیگری گواه (شهید) می‌باشد.

﴿مَتَاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ﴾ (۲۵) ﴿اللَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ

الشَّدِيدِ﴾ (۲۶)

«هر بازدارنده از خیری» را. یعنی: هر بازدارنده مال زکات و هرکسی را که جنس خیر را از مردم باز می‌داشت، در دوزخ فروافکنید. به قولی: مراد از خیر، اسلام است «هر در گذرنده از حدی» را. یعنی هر ستمگری را که به یگانگی خداوند عزوجل اقرار نمی‌کرد «هر شکاکی را» که در حق، یعنی در وجود خداوند عزوجل و در دین و اخبارش، شک می‌آورد، همان «که با الله، معبود دیگری قرار داد، او را در عذاب سخت فروافکنید» این تأکیدی بر دستور اول است.

در حدیث شریف آمده است: «گردنی از آتش در حالی که سخن می‌گوید، در روز قیامت بیرون می‌آید و می‌گوید: امروز من به سه کس موظف و موکل گردیده‌ام:

۱- بر هر سرکش ستیزه‌جویی.

۲- بر کسی که با خداوند، خدایی دیگر قرار داده است.

۳- بر کسی که نفسی را نه در برابر نفس دیگری به قتل رسانده است. آن‌گاه

[گردن آتش] بر آنان در می‌پیچد و همه را در گودال‌های جهنم می‌افکند».

بعضی از مفسران در بیان سبب نزول آیات (۲۴-۲۶) گفته‌اند: این آیات درباره ولیدبن مغیره نازل شد آن‌گاه که او فرزندان برادرش را از خیر - که اسلام است بازداشت.

﴿قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾

«همنشین او گفت: پروردگارا! من او را طغیانگر نساختم» مراد از همنشین در اینجا، شیطانی است که در دنیا بر آن شخص کافر گمارده شده بود پس این شیطان منکر این می‌شود که او را به گمراهی و سرکشی واداشته باشد، سپس می‌گوید: «لیکن خودش در گمراهی دور و درازی» از حق «بود» لذا چون او را به سوی طغیان دعوت کردم، مرا اجابت گفت و اگر او از بندگان مخلصت می‌بود، من هرگز بر او دست نمی‌یافتم. چنان‌که خداوند متعال در حکایت از سخن شیطان در قیامت می‌گوید: ﴿وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي﴾ [ابراهیم: ۲۲]. «و من بر شما هیچ سلطه‌ای نداشتم جز این‌که شما را دعوت کردم پس مرا اجابت گفتید» که تفسیر آن گذشت.

﴿قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ﴾

«فرمود» خدای عَلَّمَ: شما کافران و شیاطین همنشینتان «در پیشگاه من باهمدیگر نستیزید» زیرا انسان کافر در پیشگاه خدای سبحان می‌گوید: پروردگارا! این شیطان بود که مرا گمراه کرد و شیطان می‌گوید: پروردگارا! من او را گمراه نکردم بلکه خودش در گمراهی دورودرازی بود. پس خدای سبحان آنان را از خصومت و ستیزه‌جویی در پیشگاه خود نهی می‌کند زیرا در آنجا ستیزه و جدال سودی ندارد. سپس می‌افزاید: «از پیش به شما هشدار داده بودم» با فرستادن پیامبران عَلَيْهِمُ و فرود آوردن کتاب‌ها

پس امروز که روز جزاء است، دیگر بگومگو و مشاجره شما سودی در بر نداشته و بعد از وقت است.

﴿مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾

«پیش من قول دگرگون نمی‌شود» یعنی: وعده من را هیچ خلافی نیست بلکه وعده‌ام خواه‌ناخواه انجام شدنی است و من بر شما به عذاب حکم کرده‌ام پس این حکم من هیچ تغییری ندارد. به قولی: معنی آیه این است: نزد من دروغ گفته نمی‌شود؛ با افزودن در سخن یا کاستن از آن، از آن رو که من به غیب دانایم «ومن در حق بندگان بیدادگر نیستم» یعنی: آنان را بی‌آن که مرتکب جرمی شده و گناهی انجام داده باشند، به ستم عذاب نمی‌کنم چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾ [غافر: ۱۷]. «امروز هیچ ستمی نیست».

﴿يَوْمَ نَقُولُ لِحِجَّتِّمْ هَلْ أُمْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ﴾

«آن روز که ما به جهنم می‌گوییم: آیا پر شدی؟» یعنی: خداوند متعال در روز قیامت این سخن را خطاب به جهنم می‌گوید پس جهنم به حرف می‌آید و در جواب پروردگار «می‌گوید: آیا باز هم بیشتر هست؟» یعنی: جهنم از کسانی که در آن افکنده‌اند، باز هم افزونتر می‌خواهد. به قولی دیگر معنی این است: جهنم با وجود فراخی‌ای که دارد تا بدانجا پر می‌شود که چیزی بر آن افزون ساخته نمی‌شود و چون خدای سبحان به او می‌گوید: آیا پر شدی؟ می‌گوید: مگر چیز دیگری هم باقی مانده است؟ در حدیث شریف آمده است: «یلقی فی النار، وتقول: هل من مزید؟ حتی یضع قدمه فیها، فتقول: قط قط: دوزخیان در جهنم افکنده می‌شوند و جهنم می‌گوید: آیا باز هم بیشتر هست؟ تا آن که حق تعالی قدم خویش را در آن می‌گذارد پس در این هنگام می‌گوید: کفایت است، کفایت است».

﴿وَأُرْلَفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾

«و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده شود، بی‌آن که دور باشد» یعنی: بهشت برای پرهیزگاران به نزدیکی‌ای دور نشده، نزدیک ساخته می‌شود، به گونه‌ای که پرهیزگاران آن را در عرصه محشر و موقف حساب مشاهده می‌کنند و به آنچه که در آن است می‌نگرند پس چیزهایی را می‌بینند که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است.

﴿هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ﴾

«می‌گوییم: این همان است که وعده یافته‌اید» یعنی: آنچه شما از انواع گونه‌گون نعمت‌های بهشت می‌بینید، همان چیزهایی است که در دنیا به شما وعده داده بودیم «مخصوص هر اواب حفیظی است» اواب: یعنی بسیار بازگشت‌کننده به سوی خداوند متعال با توبه از گناهان. به‌قولی: اواب، کسی است که تسبیح می‌گوید. به‌قولی دیگر: او کسی است که در خلوت گناهان خود را به یاد آورده و به بارگاه خدای سُبْحَانَكَ از آن‌ها آرمزش می‌خواهد. حفیظ: یعنی نگه‌دار گناهان خویش است تا آن‌گاه که از آن‌ها توبه کند پس از برابر گناهانش بی‌پروا نگذشته و آن‌ها را از یاد نمی‌برد. یا حفیظ: یعنی نگاهدارنده حدود، قوانین و تعهدات خود در برابر خداوند عَلَيْهِ.

﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾

«همان کسی که غایبانه از خدای رحمان بیمناک باشد» بیمناک بودن به‌طور غایبانه این است که انسان در حالی که خدای سُبْحَانَكَ را ندیده است، از او بیمناک باشد. یا مراد کسی است که از حق تعالی در خلوت خویش - یعنی در جایی که کسی او را نمی‌بیند - بیمناک است. حسن در معنی آن می‌گوید: «آن‌گاه که او پرده‌ها را فرو انداخته و در را ببندد، از حق تعالی می‌ترسد». چنان‌که در حدیث شریف راجع به آن هفت تنی که خداوند عَلَيْهِ ایشان را در روز قیامت در سایه عرش خود جای می‌دهد، آمده است: «... ورجل ذكر الله تعالى خاليا ففاضت عيناه». «و مردی که خداوند متعال را در خلوت خویش یاد کرده است و چشمانش از اشک لبریز شده است». «و با دلی پر انابت باز آید» یعنی: کسی که غایبانه از خدای رحمان بیمناک باشد، در روز قیامت با دلی بازگشت‌کننده به سوی حق تعالی و وارسته در طاعتش، او را دیدار می‌کند.

﴿ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾

«گوییم: در آن در آید» یعنی: وارد بهشت شوید «به سلامتی» یعنی: به سلامتی از عذاب، یا به سلامتی از زوال نعمت‌ها. به‌قولی: معنای (بسلام) این است که: خدای سُبْحَانَكَ و فرشتگانش بر بهشتیان سلام می‌گویند. «این» روز «روز جاودانگی است» زیرا همیشگی و ابدی بوده و بعد از آن دیگر نه مرگی است و نه تحول ناخوش‌آیندی.

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾



«در آن هر چه بخواهند، دارند» یعنی: بهشتیان در بهشت هر چه را که دل‌هایشان می‌خواهد و چشمان‌شان از دیدن آن لذت می‌برد - از انواع گونه‌گون نعمت‌ها و اصناف و الوان خیر و برکت - طبق رغبت و اشت‌هایشان دارند «و پیش ما فزونتر هم هست» از نعمت‌هایی که نه به ذهن کسی خطور کرده و نه در خیالشان گذشته است. جمهور علما برآنند که مراد از این نعمت فزونتر: دیدن بلاکیف خدای عَلَّمَ است. ابن مبارک و یحیی بن سلام از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «به سوی جمعه بشتابید زیرا خدای تبارک و تعالی در هر روز جمعه در توده‌ای از کافور سپید بر اهل بهشت نمایان می‌شود لذا بهشتیان نزدیک اویند». انس بن مالک رضی الله عنه نیز ﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ را به ظهور پروردگار بر بهشتیان در هر روز جمعه تفسیر کرده است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در بهشت اشت‌های گوشت پرنده را می‌کنی پس بی‌درنگ پیش روی تو بریان شده می‌افتد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده است: «چون مؤمن در بهشت داشتن فرزند را آرزو کند، باردار شدن، وضع حمل و سن طفل همه در یک ساعت انجام می‌شود».

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِن

فَجِيصٍ﴾

«و چه بسا قرن‌ها را» یعنی: امت‌ها را «که پیش از آنان» یعنی: پیش از قریش و موافقان‌شان «هلاک کردیم که از آنان» یعنی: از قریش «در دست درازی» یعنی: در نیرومندی و قوت «بس نیرومندتر بودند» مانند قوم عاد، ثمود و غیر آن‌ها «پس در شهرها تفحص کردند» یعنی: آن‌ها در شهرها رفته و گشت و گذار کردند و در اماکن و گوشه و کنار آن‌ها جست و جو نمودند اما «مگر گریز گاهی هست؟» یعنی: آیا آنان راه گریزی دارند که به آن گریخته و از عذاب‌هایی یابند؟ هیهات! یا معنی این است: آن امت‌ها بیش از شما - به منظور تجارت و غیر آن - در سرزمین‌ها و کشورها گردش کردند ولی آیا از مرگ یا از عذاب الهی راه گریزی یافتند؟.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾

«قطعا در این پندی است» یعنی: در آنچه که از داستان‌شان ذکر شد، یادآوری و پند و موعظه‌ای است؛ «برای کسی که صاحب‌دل باشد» یعنی: برای کسی که

بینش نافذ و دل بیدار و زنده‌ای داشته باشد زیرا قلبی که مرده است، هیچ اندرزی رانمی‌پذیرد. به قولی معنی این است: در آنچه که در این فقره از داستان‌شان ذکر شد، برای کسی که دارای حیات و نفس ممیزه باشد، پند و موعظه‌ای است «یا» در آنچه که از داستان‌شان ذکر شد، پند و موعظه‌ای است برای کسی که «گوش بنهد» به سوی آنچه از وحی که بر وی خوانده می‌شود «در حالی که شاهد باشد» یعنی: در حالی که حاضر ذهن یا حاضر دل باشد زیرا کسی که حضور ذهن ندارد، گویی غایب است.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ﴿۳۸﴾﴾

«و در حقیقت، آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفریدیم» امام رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «مراد از شش روز، شش طور و شش مرحله است، نه روزهایی که در وضع لغوی معروف‌اند زیرا روز به معنای لغوی متعارف، عبارت از زمان درنگ خورشید بر فراز زمین از هنگام طلوع تا غروب آن است در حالی که قبل از آفرینش آسمان‌ها نه خورشیدی وجود داشته و نه ماهی پس مراد از (روز)، وقت یا هنگام است.» «و به ما هیچ ماندگی‌ای نرسید» یعنی: ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است در شش روز آفریدیم اما به ما هیچ ماندگی‌ای نرسید. لغوب: خستگی و ماندگی است. آیه کریمه اثبات‌کننده معاد است زیرا کسی که بر آفرینش آسمان‌ها و زمین قادر بوده واز آفرینش آن‌ها خسته و مانده نشود، به طریق اولی بر زنده کردن مردگان نیز توانا است.

حاکم در بیان سبب نزول این آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: یهودیان نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و از ایشان راجع به آفرینش آسمان‌ها و زمین سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند جل جلاله زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوه‌ها و منافعی را که در آن‌هاست، در روز سه‌شنبه آفرید، درخت و آب و آبادانی‌ها و شهرها و خرابی‌ها را در روز چهارشنبه آفرید، آسمان‌ها را در روز پنج‌شنبه آفرید و تا سه ساعت باقی مانده از روز جمعه، ستارگان و خورشید و ماه را آفرید و در سه ساعتی که از جمعه باقی مانده بود؛ در اولین ساعت اجلها را آفرید تا هر مردنی‌ای بمیرد، در ساعت دوم آفت را در چیزهایی افگند که مردم از آن‌ها بهره می‌گیرند، در ساعت سوم آدم را آفرید و او را به بهشت اسکان داد و ابلیس را به سجده برای وی دستور داد و در این ساعت آخر او را از بهشت بیرون کرد. یهودیان پرسیدند: ای محمد! بعد از آن پروردگاری که پروردگار چه کرد؟ فرمودند: سپس به سوی عرش قصد کرد و بر

آن مسلط شد. یهودیان گفتند: پاسخ سؤال ما را بسیار خوب دادی اگر موضوع را به آخر می‌رساندی، آخر موضوع این است که: پروردگار در روز شنبه استراحت کرد. رسول خدا ﷺ از این سخن یهودیان به خشم آمدند. آن‌گاه این آیه در تکذیب سخنشان نازل شد.

﴿فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾

«پس بر آنچه می‌گویند» مشرکان و یهود «صبر کن و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب، پروردگارت را همراه با ستایش تسبیح گوی» یعنی: حق تعالی را از آنچه که سزاوار جناب او نیست، با گفتن «سبحان الله و بحمده» در هنگام بامداد و عصر، تنزیه کن. به قولی مراد از آن: گزاردن نمازهای بامداد و عصر است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از تسبیح و تحمید قبل از طلوع خورشید، نماز بامداد و مراد از تسبیح و تحمید قبل از غروب، نمازهای ظهر و عصر است».

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَرَ السُّجُودِ﴾

«و از طرف شب» یعنی: در بعضی از اوقات شب «نیز الله را تسبیح گوی» ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از تسبیح گفتن در شب: نمازهای مغرب و عشاء است». به قولی: مراد از آن نماز شب (تهجد) است. «و به دنبال سجده نیز» یعنی: به دنبال نمازها نیز حق تعالی را تسبیح گوی. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از (ادبار السجود) نمازهای نافله بعد از فریض، یا تسبیح گفتن بعد از نمازهاست». دستور به تسبیح گفتن بعد از نماز، در احادیث بسیاری نیز آمده است از آن جمله در حدیث شریف ذیل به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه که فرمود: فقرای مهاجران نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! ثروتمندان درجات بلند و نعمت‌های پایدار را بردند. حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «این درجات و نعمت‌های پایدار چیست؟». گفتند: آن‌ها چنان‌که ما نماز می‌خوانیم، نماز می‌خوانند و چنان‌که ما روزه می‌گیریم، روزه می‌گیرند و چنان‌که ما صدقه می‌دهیم، صدقه می‌دهند و چنان‌که ما برده آزاد می‌کنیم، برده آزاد می‌کنند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا کاری را به شما تعلیم ندهم که اگر مانند آن را انجام دهید از دیگران سبقت می‌گیرید و هیچ‌کس از شما بهتر نخواهد بود، مگر کسی که همانند عمل شما را انجام دهد؟ آن کار این است که به دنبال هر نماز، سی و سه بار تسبیح، سی و سه بار تحمید و سی و سه بار تکبیر

بگویند». گفتند: یا رسول الله! آخر برادران ثروتمند ما نیز شنیدند که ما باید چه بکنیم پس همانند ما عمل می کنند [آن وقت این فضل نصیب آنان نیز می شود]. رسول خدا ﷺ فرمودند: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۵۴]. «این فضل الهی است که آن را به هرکس خواهد، می دهد». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ به دنبال هر نماز فرض می گفتند: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، اللهم لا مانع لما أعطيت، ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجند منك الجند». «خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، ملک و حمد او راست و او بر همه چیز تواناست. بار خدایا! برای آنچه که تو داده ای، بازدارنده ای نیست و برای آنچه که تو باز داشته ای، دهنده ای نیست و ثروت توانگر در برابر تو به او سودی نمی رساند». بلکه آنچه که به او سود می رساند، ایمان و طاعت است.

﴿وَأَسْمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴾

«و گوش بدار» ای مخاطب! آنچه را که همینک از احوال قیامت به تو خبر می دهم. این تعبیر، بیانگر بزرگی و هولناک بودن اصل خبر است؛ «روزی که منادی ندا در دهد» و آن روز قیامت است که اسرافیل عليه السلام نفخه دوم را در صور می دمدم. نقل است که: «اسرافیل عليه السلام در صور می دمدم و جبرئیل عليه السلام اهل محشر را ندا کرده و می گوید: به سوی حساب بشتابید». «از جایی نزدیک» یعنی: این ندا به گونه ای نزدیک است که به هر فردی از افراد اهل محشر به طور یکسان می رسد. البته مراد از آن، قرب مکان نداکننده نیست بلکه مراد این است که ندا به تمام محشریان به گونه یکسان و برابر می رسد به طوری که همگان آن را صریح و روشن می شنوند. نقل است که منادی می گوید: «ای استخوان های پوسیده! ای بندهای از هم جدا شده! ای گوشتهای پراکنده و ای موهای درهم ریخته! خداوند جل جلاله به شما فرمان می دهد که برای داوری و حکم نهایی و فیصله کن گرد آید».

﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾

«روزی که نعره تند را به حق می شنوند» یعنی: بی تردید بانگ رستاخیز حق و ثابت است و در آن هیچ شکی نیست «آن روز، روز بیرون آمدن است» از قبرها.

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ﴾

«بی‌گمان ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم» یعنی: زنده می‌کنیم در دنیا و آخرت و می‌میرانیم در دنیا و هیچ شریکی در این کار و در غیر آن از کارها با ما مشارکت ندارد «و برگشت به سوی ما است» پس هر عمل‌کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهیم.

﴿يَوْمَ تَشْقُقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ﴾

«روزی که زمین از آنان شکافته می‌شود» یعنی: زمین از سر خلق شکاف برمی‌دارد پس آن‌ها از گورها بیرون آمده و به سوی محشر رانده می‌شوند «شتابان» یعنی: شتابان به سوی منادی‌ای که ندایشان می‌کند، می‌دوند «این حشری است» یعنی: این رستاخیز و گردهم آوردنی است؛ «که بر ما آسان است» و ما بی‌هیچ زحمتی آن را سازمان می‌دهیم.

﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ﴾

ای محمد ﷺ! «ما به آنچه» کفار درباره تو و درباره ما «می‌گویند، داناتریم» از تکذیب در آنچه که آورده‌ای و از انکار توحید و معاد. این عبارت، دلجویی‌ای برای پیامبر ﷺ و تهدیدی برای مشرکان است «و تو به زور وادارنده آنان نیستی» جبار: یعنی تو بر آنان مسلط نیستی که به اجبار و اکراه به ایمان وادارشان کنی «پس هرکه را از وعده عذاب من» برای نافرمانان «می‌ترسد به قرآن پند ده» ولی به غیر آنان مشغول نشو زیرا پند و اندرز دادن به آن‌ها هیچ سودی در بر ندارد. سپس حق تعالی آن حضرت ﷺ را به جهاد مأمور کرد.



## سوره ذاریات

مکی است و دارای (۶۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند خداوند ﷻ به بادهای پراکنده‌گر، «ذاریات» نامیده شد. ذاریات: عبارت از بادهای پراکنده‌گر خاک و غیر آن است. البته سوگند خداوند ﷻ به باد، دلیل اهمیت آن می‌باشد زیرا باد، لشکری از لشکرهای اوست. محور و هدف این سوره، وابسته ساختن قلب بشری به آسمان، آویختن آن به غیب الهی، رها ساختن آن از علقه‌های زمینی و کنار زدن حجاب‌ها و حایل‌ها از برابر بنده در جهت خالص شدن او برای عبادت حق تعالی است.

﴿وَالذَّرِيَّتِ ذُرْوًا﴾

«سوگند به بادهای پراکنده‌گر به پراکندنی» خدای سبحان به بادهایی سوگند می‌خورد که خاک و مانند آن از اشیاء را به هوا بر می‌پراکنند و به این ترتیب، قانون جاذبه زمین را زیر پا می‌گذارند.

﴿فَالْحَمَلَتِ وَقْرًا﴾

«و سوگند به حمل‌کننده‌های سنگین‌بار» مراد از آن: ابرهایی‌اند که آب باران را حمل می‌کنند چنان‌که چهارپایان بار را بر می‌دارند. وقر: بار سنگین است. البته کسی جز خداوند متعال سنگینی کمیات آبی را که ابرها بر می‌دارند، نمی‌داند و این امر با مقیاس‌های بشری قابل تصور نیست.

﴿فَالْجَرِيَّتِ يُسْرًا﴾

«و سوگند به روان‌شوندگان به سهولت» مراد از آن: ابرهایی‌اند که در عین سنگین‌باری و ضخامت، بسیار به نرمی و سهولت به آنجایی روان می‌شوند که خداوند متعال می‌خواهد تا بر آن ببارند. به‌قولی: مراد از آن کشتی‌هایند که به سهولت بر سطح آب روان می‌شوند. که قول مشهور نقل شده از جمهور مفسران، نیز همین است.

﴿فَالْمُقَسِّمَتِ أَمْرًا﴾

«و سوگند به تقسیم‌کنندگان کار» مراد از آن: ابرهایی است که حق تعالی به وسیله آن‌ها ارزاق بندگان را تقسیم می‌کند. به قولی: مراد از همه این تعابیر، یعنی: «ذاریات»، «حاملات»، «جاریات» و «مقسمات» بادهایند زیرا بادها به تمام این اوصاف موصوف می‌شوند. یعنی: هم خاکها را می‌پراکنند، هم ابرها را برمی‌دارند، هم در هوا به سهولت جاری می‌شوند و هم باران‌ها را تقسیم می‌کنند. به قولی دیگر: مراد از «مقسمات» فرشتگانی‌اند که اشیاء - اعم از باران، رزق و غیره - را بر بندگان تقسیم می‌کنند.

﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ﴿٥﴾﴾

جواب همه آن قسم‌ها این است: «که آنچه وعده داده شده‌اید» از مرگ، رستاخیز و محشور شدن به سوی خداوند متعال؛ «راست و درست است» یعنی: این خبر و وعده‌ای است راستین. بدین‌گونه، خداوند متعال از قدرت خویش بر خلق این پدیده‌ها، به قدرت خویش بر آوردن رستاخیز استدلال می‌کند.

از ملاحظه تمام سوره‌هایی که به غیر حروف مقطعه آغاز شده‌اند - همچون این سوره - در می‌یابیم که اگر این سوره‌ها با سوگند آغاز شده باشند، مقسم علیه آن‌ها یکی از اصول اعتقادی مانند توحید، رسالت و معاد می‌باشد، همان طوری که قسم‌های وارده در آغاز این سوره، همه تأکیدی بر صحت خبر دادن حق تعالی از وقوع حشر می‌باشد چنان که این قسم‌ها به این واقعیت نیز اشاره دارد که مشرکان مکه و امثالشان منکر رستاخیز بوده و بر کفر خود اصرار می‌ورزیدند.

﴿وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴿٦﴾﴾

«و هرآینه جزای اعمال واقع‌شدنی است» یعنی: ثواب و عقاب خواه‌ناخواه تحقق یافتنی است و الزاما به واقعیت می‌پیوندد.

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ﴿٧﴾﴾

«سوگند به آسمان دارای حبک» حبک: یعنی آفرینش استوار و نیکو و شکوه و جمال بدیع و اعجاب‌آور. پس هر چیزی که آن را به محکمی و استواری بپردازید و نیک انجامش دهید، آن را حبک نموده‌اید. یا مراد از حبک: راه‌های محسوسی است که در آسمان وجود دارد چنان که بعضی از مترجمان از جمله شاه ولی الله دهلوی رحمته آن را این‌گونه ترجمه کرده‌اند.



## ﴿إِنَّكُمْ لَئِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾

«هرآینه شما در سخنی گوناگون هستید» یعنی: سخنان شما مشرکان و منکران؛ مضطرب است و پریشان، ناسخته است و درهم زیرا گاهی می‌گویید: پیامبر جادوگر است، گاهی می‌گویید: شاعر است، گاهی می‌گویید: کاهن است و باز از یکسو می‌گویید که خداوند آفریدگار است ولی از سوی دیگر بتان را به پرستش می‌گیرید پس تناقضاتی از این قبیل، در گفتار و پندار شما بسیار است.

علما در بیان حکمت سوگند خوردن حق تعالی در این سوره و در غیر آن از سوره‌ها گفته‌اند: اعراب بر این باور بودند که چون محمد ﷺ در اقامه حجت نیرومند و ماهر است به همین دلیل، در جدل و برهان غالب می‌شود لذا این امرنشانه درستی سخنان وی نیست. پس خداوند متعال به هر امر بزرگی سوگند یاد کرد که خبرها و پیامهای پیامبرش حق است؛ تا آن‌ها به صدق و راستی ادعای او پی برده و حجتش را بپذیرند. حکمت دیگر سوگند خوردن حق تعالی این است که اعراب بر این باور بودند که سوگند دروغ باعث خرابی شهرها و آبادیها گردیده و به صاحب خود سخت زیان می‌رساند لذا خدای ﷻ سوگند یاد کرد تا آن‌ها ببینند که رسول اکرم ﷺ نه فقط بعد از این سوگندها با هیچ آفت و حادثه‌ای روبرو نشدند، که بر رفعت و ثبات ایشان نیز افزوده شد. پس این خود دلیل راستگویی ایشان می‌باشد. از سوی دیگر، اعراب می‌دانستند که آن حضرت ﷺ به دروغ قسم نمی‌خورند پس این عوامل همه سبب می‌شد تا به درستی پیام‌های ایشان یقین پیدا کنند.

## ﴿يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أَفَكَ﴾

«هر کس که برگردانیده شده، از آن برگردانیده می‌شود» یعنی: هرکس که در علم الهی از هدایت برگردانیده شده و دعوت حق را تکذیب کرده، از قرآن برگردانیده می‌شود.

## ﴿قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ﴾

«مرگ بر خراصون» یعنی: لعنت بر شکاکان در وعده و وعید حق تعالی. خراصون: شکاکان و دروغگویانند.

## ﴿الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرَةٍ سَاهُونَ﴾

«همانان که در ورطه نادانی بی‌خبرند» یعنی: آنان که در ورطه کفر و شک و جهل،

از آنچه بدان مأمور شده‌اند و نیز از آنچه که به سوی آن رو کرده و بر آن رهروند، در غفلت به سر می‌برند.

﴿يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ﴾

«می‌پرسند» از روی تکذیب و شک و استهزا «روز جزا کی است؟».

﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾

پاسخ این است: «همان روز که آنان بر آتش عقوبت شوند» یعنی: سوزانده شوند و معذب گردند. گفته می‌شود: «فتنت الذهب» آن گاه که طلا را برای آزمایش آن بسوزانی.

﴿ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ﴾

به آنان گفته می‌شود: «عذاب خود را بچشید، این است آنچه به شتاب» از روی استهزا و ریشخند «خواستار آن بودید».

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾

اما برخلاف حال آن گروه: «متقیان در باغ‌ها و چشمه ساراند» یعنی: ایشان در آخرت در بوستان‌هایی که چشمه ساران در آن‌ها جاری است و به گونه‌ای باصفا و دلکش است که هیچ توصیف‌گری آن‌ها را وصف نمی‌تواند کرد، مستقرند.

﴿عَاخِذِينَ مَآءَاتِنَهُمْ رَبَّهُمْ إِنَّمَا كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ﴾

«آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده است» از خیر و کرامت «می‌گیرند» و به آن راضی هستند «زیرا آن‌ها پیش از این نیکوکار بودند» یعنی: آن‌ها این خیر و نعمت و کرامت را از آن رو دریافت می‌کنند که در دنیا با انجام دادن اعمال شایسته، نیکوکار بودند، خدای عزوجل را در همه اعمال خود حاضر و ناظر می‌دانستند و رضای او را در نظر داشتند. پس دلیل استحقاق بهشت برین بر ایشان همین است.

﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾

متقیان در دنیا «به این وصف بودند که اندکی از شب را می‌غنودند» و بیشتر آن رابه نماز و نیاز و نیایش می‌گذرانیدند. هجوع: خواب است. حرف «ما» در (مايهجعون) زاید است. ابن عباس رضی الله عنه در معنای آن می‌گوید: «ایشان کمتر شبی را تا صبح می‌خوابیدند بلکه اکثر شب‌ها و بیشترین اوقات آن‌ها را به نماز می‌گذرانیدند».

﴿وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾

«و» آن متقیان دست یافته به بهشت، پیوسته بر این وصف بودند که «در سحرگاه استغفار می کردند» حسن در معنای آن می گوید: «ایشان نماز را تا سحرگاه ادامه داده سپس در سحرگاه استغفار و آمرزش خواهی می کردند». یعنی: با آن که اندک می خوابیدند، بسیار عبادت می کردند و نماز شب می خواندند؛ اما با این وجود آمرزش نیز می خواستند گویی شب همه شب را در معصیت گذرانده اند! و این است سیرت و روش کریمان و بزرگواران که جود و کرم بسیار خود را اندک شمرده و باز عذرخواهی هم می کنند. بر عکس شیوه اشخاص پست و فرومایه که با انفاق و بذل کمترین چیز، منت می گذارند و افاده می فروشند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، حَتَّى يَبْقِيَ ثَلَاثَ اللَّيْلِ الْأَخِيرِ، فَيَقُولُ: هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبُ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرُ لَهُ؟ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَيُعْطِي سَأَلَهُ؟ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ». «خداوند متعال، در هر شب به سوی آسمان دنیا فرود می آید تا آن که چون یک سوم اخیر شب باقی می ماند، می گوید: آیا توبه کاری هست تا بر وی توبه بپذیرم؟ آیا آمرزش خواهی هست تا بر وی بیامرزم؟ آیا درخواست کننده ای هست که خواسته وی داده شود؟ تا آن گاه که بامداد طلوع می کند». سحر: یک ششم حصه آخر شب است.

﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾

«و» آن متقیان به بهشت پیوسته بر این وصف بودند که «در اموالشان برای سائل و محروم حقی مقرر بود» سائل: فقیری است که چیزی را نمی یابد لذا خود را بر دیگران پیش افکنده و طالب یاری آنان می شود. محروم: کسی است که با وجود ناتوانی از کسب و کار، از سؤال کردن هم پرهیز نموده و پاکی می ورزد تا بدانجاکه مردم او را توانگر پنداشته و بر او صدقه نمی کنند. به قولی دیگر: محروم کسی است که قحطی و بلاى سختی به او رسیده باشد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «مسکین کسی نیست که تو یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرمایی به او می دهی ولی مسکین کسی است که توانگری را نمی یابد تا او را بی نیاز گرداند و کسی هم به حالش پی نمی برد تا به وی صدقه دهد». قرطبی می گوید: «قول قوی تر در تفسیر (حق) در این آیه این است که مراد از آن فریضه زکات می باشد زیرا خداوند ﷻ در سوره (معارج) می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ

مَعْلُومٌ ﴿۱۱﴾ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿۱۲﴾ [المعارج: ۲۴-۲۵]. «و آنان که در اموالشان حقی است معلوم برای سائل و محروم». حق معلوم همانا زکات است که شریعت مقدس اسلام؛ مقدار، جنس و وقت آن را بیان کرده است اما غیر آن از صدقات نافله، نه معلوم است و نه جنس و وقت معینی دارد». حدیث شریف ذیل نیز مؤید این قول است: «اذا أديت زكاة مالك، فقد قضيت ما عليك فيه». «وقتی زکات مال خود را دادی، در حقیقت آنچه را که در آن مال بر ذمه توست، پرداخته‌ای». ولی به رغم این که سخن قرطبی صحیح است و قول جمهور نیز همین می‌باشد اما باید در نظر داشت که این سوره مکی است و زکات در مدینه فرض شد. از سوی دیگر، اگر ما «حق» را به زکات تفسیر کنیم، این صفت چندان در خور ثنا و ستایشی ویژه نمی‌باشد زیرا هر مسلمانی زکات مال خود را می‌پردازد پس کسی مستحق چنین ستایشی است که افزون بر زکات، مال دیگری را نیز به نیازمندان ببخشد لذا ظاهراً مراد آیه در اینجا - که سیاق در مورد ثنا و ستایش متقیان می‌باشد - صدقات نافله غیر از زکات فرض است.

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ ﴿۱۱﴾﴾

«و در زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی است» یعنی: در کره زمین و پدیده‌های موجود در آن؛ اعم از کوه‌ها، دریاها، درختان، میوه‌ها، معادن، نباتات، انس، جن، حیوانات و غیره، برای موحدانی که به خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ یقین و باور دارند، دلایل روشن و نشانه‌های آشکاری است زیرا ایشان هستند که در این نشانه‌ها تدبر و تأمل کرده و به آن‌ها اعتراف می‌کنند و نهایتاً از آن‌ها نفع می‌برند.

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۱۲﴾﴾

«و در وجود خودتان» یعنی: ای انسان‌ها! همین‌طور در وجود خودتان نیز نشانه‌هایی است که بر یگانگی خداوند عَلَّامُ الْغُيُوبِ و صدق و راستی آنچه که پیامبران به‌همراه آورده‌اند، دلالت می‌کند و اگر شما در وجود خود بنگرید و آیات انفسی خود را دقیقاً بشناسید، به سوی خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ راه می‌برید زیرا آفرینش شما بر این‌وصف عجیب و شآن شگرف؛ از خون، گوشت، استخوان، اعضا، حواس، مجاری تنفس، قلب، عقل، وجدان، روح، نطق و بیان، ادراک و غیره، خود جلوگاه آیات الهی است و اگر هر پسر از ماشین وجودتان به تحلیل گرفته شود، برای کسی که اهل درک و دریافت باشد، برهانی قناعت بخش است «پس مگر نمی‌بینید» به چشم بصیرت تا به وسیله این نگرش، بر وجود و

یگانگی خدای آفریننده روزی‌دهنده راه برید؟ به قولی: مراد از «انفس» در آیه کریمه، ارواح است. یعنی: در ارواحتان که سبب حیات و زندگی شماست، بر وجود و وحدانیت خداوند متعال آیات و نشانه‌هایی است. گفتنی است که امروز در عصر انکشاف علوم تجربی، فراهای عظیمی از حقایق و اعجاز این آیات متجلی گردیده است.

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾

«و رزق شما در آسمان است» یعنی: تقدیر و تعیین رزق شما و فراهم نمودن اسباب آن در آسمان است؛ زیرا خورشید، ماه، ستارگان، طلوعگاه‌ها و غروبگاه‌هایی که به وسیله آن‌ها فصل‌ها مختلف می‌شود، بادهایی که ابرها را می‌رانند، باران فرود آمده از آسمان و بالاخره همه این گردونه وجود، دست‌اندرکارند تا روزی شما فراهم گردد زیرا این پدیده‌ها برای رویش و رشد انواع نباتات مختلفه‌ای که با آب آبیاری می‌شوند، جو و شرایط مناسبی پدید می‌آورند، خورشید آن‌ها را با گرمای خود تغذیه می‌کند، نور قمر به آن‌ها قوت و نمو و پختگی می‌بخشد و همین طور هر پدیده‌ای در این راستا نقشی دارد (و) در آسمان نوشته شده است «آنچه وعده داده شده‌اید» از بهشت، دوزخ، ثواب و عقاب. یا بهشتی که به آن وعده داده شده‌اید، در آسمان است زیرا نقل است که بهشت بر پشت آسمان هفتم در زیر عرش قرار دارد.

﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ﴾

«پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که واقعا او حق است» یعنی: آنچه که به شما خبرش را در این آیات داده‌ایم، حق و ثابت است «همان‌گونه که خود شما سخن می‌گویید» یعنی: این حقیقت چنان روشن است که شما چنان که به سخن گفتن خود یقین دارید، باید به حق بودن آن نیز یقین داشته باشید. مثل این که می‌گوییم: «این خبر حق است چنان که اکنون سخن گفتنت حق است». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «قاتل الله أقواماً أقسم لهم ربهم، ثم لم يصدقوا». «خداوند نابود سازد اقوامی را که پروردگارشان به آنان سوگند خورد اما باز هم تصدیق نکردند».

اصمعی می‌گوید: «از بصره بیرون آمده و به راه روان بودم که اعرابی‌ای بر من گذر کرد و از من پرسید: تو کی هستی؟ گفتیم: از بنی اصمع هستیم. گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفتم: از جایی که در آن کلام رحمان خوانده می‌شود. گفت: پس بر من بخوان. شروع به خواندن «والذاریات» کردم و چون به آیه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾ [الذاریات: ۲۲]

رسیدم، گفت: کافی است. آن گاه برخاست و به سوی شتر خویش رفت و آن را ذبح کرد و گوشتش را بر مردم تقسیم نمود آن گاه به شمشیر و کمان خویش دست برد و هردو را شکست، سپس پشت گردانید و رفت. و چون باهارون الرشید به حج رفتیم، در حال طواف کردن بودم که بناگاه با شخصی روبرو شدم که مرا با صدای ضعیفی می خواند. چون به او نگریستم، متوجه شدم که او همان اعرابی است ولی رنگش زرد شده و بسیار نحیف و لاغر گشته است. پس بر من سلام گفت و بار دیگر از من خواست تا سوره: «والذاریات» را بر وی بخوانم. شروع به خواندن آن کردم و چون به آیه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ [الذاریات: ۲۲] رسیدم، فریادی کشید و گفت: حقا که آنچه را پروردگار ما به ما وعده داده است، راست یافتیم! سپس گفت: آیا غیر از این هم هست؟ پس خواندم: ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ [الذاریات: ۲۳]. در این اثنا فریادی کشید و گفت: یا سبحان الله! چه کسی پروردگار جلیل را چنان به خشم آورده که او سوگند خورده است؟! شگفتا! سخنش را تصدیق نکردند تا به سوگند خوردن ناچارش کردند؟! پس این سخن را سه بار تکرار کرد و با آخرین بار، نفسش نیز همراه با آن بیرون آمد و جان به جان آفرین تسلیم کرد».

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾

و از جمله نشانه های الهی در زمین داستان ابراهیم علیه السلام است: «آیا» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «خبر مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟» یعنی: میهمانانی که نزد خدای سبحان گرامی بودند زیرا ایشان فرشتگانی بودند که در صورت بنی آدم نزد ابراهیم علیه السلام آمده بودند. ولی مجاهد در معنای آن می گوید: «آنها نزد ابراهیم علیه السلام گرامی بودند زیرا او از ایشان به نیکویی استقبال کرد و خود برای پذیرایی از ایشان بر بالای سرشان ایستاد». ضیف: در اصل مصدر است، از این جهت هم بر واحد اطلاق می شود و هم بر جمع. نقل است که آن فرشتگان دوازده تن، یا نه تن بودند که دهمین شان جبرئیل علیه السلام بود، یا ایشان سه تن یعنی جبرئیل، میکائیل و اسرافیل: بودند. و از آن رو «میهمان» نامیده شدند که به صورت میهمان نزد ابراهیم علیه السلام آمده بودند.

﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَّمَ قَوْمٌ مِّنْكُمْ﴾

«چون بر او وارد شدند، گفتند: سلام» یعنی: ای ابراهیم علیه السلام! ما بر تو سلام می‌گوییم به سلام گفتنی نیک «گفت: سلام بر شما» یعنی: ابراهیم علیه السلام جواب سلام‌شان را داد. فرشتگان ابراهیم علیه السلام را به صیغه «سلاما» که دعاء است، تحیت گفتند درحالی‌که ابراهیم علیه السلام به صیغه «سلام» - به رفع میم - که بر ثبات و دوام دلالت می‌کند پاسخ سلام ایشان را به عبارتی نیکوتر از آن داد «و گفت: گروهی ناشناسید» یعنی: شما برای من گروهی ناشناخته هستید و من قبل از این شما را نمی‌شناختم پس خود را به من معرفی کنید که چه کسانی هستید؟ به قولی دیگر: ابراهیم علیه السلام این سخن را در دل با خودش گفت نه در خطاب با ایشان.

﴿فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ﴾

«سپس آهسته به سوی اهل خود رفت» یعنی: سپس ابراهیم علیه السلام آهسته، یا پنهان از دید میهمانان خویش، برای تدارک پذیرایی از ایشان چابک نزد خانواده‌اش رفت. زمخشری می‌گوید: از ادب میزبان این است که کار پذیرایی را مخفی صورت داده و طوری پذیرایی نماید که میهمان متوجه نشود که او برایش تدارک می‌بیند و زحمت می‌کشد زیرا مبادا او را از این تدارک باز دارد، یا از او عذرخواهی کند و یا از این که میزبان برایش زحمت می‌کشد، در فشار قرار گیرد. «آن‌گاه گوساله‌ای فربه آورد» یعنی: آن‌گاه ابراهیم علیه السلام برای میهمانانش گوساله فربه بریانی را آورد چنان که در سوره «هود» خواندیم: ﴿جَاءَ بِعَجَلٍ حَنِيزٍ﴾ [هود: ۶۹]. «آورد گوساله بریانی را».

آیه کریمه در برگزیده آداب ضیافت و میهمانداری است زیرا نشان می‌دهد که ابراهیم علیه السلام بی‌آن‌که با میهمانانش سابقه‌ای داشته باشد، به‌گونه‌ای برایشان غذا آورد که ایشان احساس نکردند و با سرعت هم از ایشان پذیرایی کرد چرا که او بسیار جواد و بخشنده بود. از سوی دیگر، او بهترین چیزی را که در خانه داشت یعنی گوساله‌ای جوان و فربه را - برای ایشان آورد، چه عمده مال ابراهیم علیه السلام گاو و گوساله بود. آری! او گوساله بریان را پیش رویشان نهاد و ایشان را بر سبیل لطف و مهربانی دعوت به خوردن آن کرد چنان که در آیه بعد می‌خوانیم:

﴿فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ﴾

«آن را به نزدیکشان برد» یعنی: آن غذا را پیش روی ایشان نهاد، سپس «گفت: مگر نمی‌خورید؟» یعنی: ایشان را به خوردن از آن فراخواند اما ایشان اجابت نکردند و دست به غذا پیش نبردند.

﴿فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَكَشَرُوا بِعُلْمِ عَلِيمٍ﴾

«و در دلش از آنان ترسی یافت» از آن رو که از غذای وی نخوردند زیرا از اخلاق متعارف در میان مردم این است که هرکس غذای میزبان را بخورد، میزبان از وی ایمن می‌گردد پس چون ایشان از خوردن غذا امتناع کردند، ابراهیم علیه السلام گمان کرد که آن‌ها برای کار شری آمده‌اند نه برای امر خیری. اما فرشتگان به او «گفتند: نترس» سپس به او اعلام کردند که فرشتگانی هستند و از سوی خدای سبحان به سوی او فرستاده شده‌اند «و او را به پسری دانا بشارت دادند» یعنی: ابراهیم علیه السلام را به فرزندی بشارت دادند که برایش به دنیا می‌آید و به حد مردی و بزرگی می‌رسد آن‌گاه بسیار دانا می‌شود. مراد از این فرزند، اسحاق علیه السلام است.

﴿فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ﴾

«و زنش با فریادی سر رسید» آن‌گاه که ابراهیم علیه السلام با فرشتگان گفت‌وگو می‌کرد، زنش ساره در گوشه‌ای نظاره‌گر بود و چون بشارت ایشان را به تولد فرزندی برای ابراهیم علیه السلام شنید، از تعجب فریادی کشید. صره: فریاد و ضجه است. «و بر چهره خود زد» یعنی: با دست خود بر چهره‌اش زد چنان‌که عادت زنان در هنگام تعجب است «و گفت: زنی پیر نازا؟» یعنی: چگونه فرزند بزایم در حالی که پیرزنی نازا هستیم؟ ساره به دو دلیل این خبر را با استبعاد تلقی کرد؛ اول این‌که پیر و کلان سال بود و در آن هنگام نود و نه سال سن داشت، دوم این‌که عقیم و نازا بود به طوری که در جوانی هم فرزندی برای ابراهیم علیه السلام به دنیا نیاورده بود. از سوی دیگر، خود ابراهیم علیه السلام نیز در آن هنگام صد یا صد و بیست سال داشت.

﴿قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾

«گفتند» فرشتگان «پروردگارت چنین فرموده است» یعنی: آنچه به تو خبر دادیم، فرموده پروردگار توست پس تو ای ساره! نه در این امر شک کن و نه از آن شگفت‌زده



شو «هرآینه او خود حکیم داناست» حق تعالی در صنع خویش دارای حکمت است و به خلق خویش علم وسیعی دارد پس می‌داند که شما شایسته این کرامت هستید.

﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام «پس ای فرستادگان! خطب شما چیست؟» یعنی: جز این بشارت که در مورد فرزند به من دادید، کار و مأموریتی که حق تعالی شما را به خاطر آن فرستاده، چیست؟ زیرا ابراهیم علیه السلام می‌دانست که فرشتگان به فرمان خدای عز وجل برای امر مخصوصی فرود می‌آیند پس خواست بداند که آیا فقط برای آوردن این بشارت فرستاده شده‌اند یا مأموریت دیگری هم دارند.

﴿قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ﴾

«گفتند: ما به سوی قوم مجرمی فرستاده شده‌ایم» مراد آن‌ها قوم لوط علیه السلام بود.

﴿لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ﴾

«تا بر آنان سنگواره‌ای از گل فروفرستیم» یعنی: تا آنان را با سنگواره‌هایی از گل رس سنگ شده، سنگباران کنیم.

﴿مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ﴾

«که نزد پروردگارت برای مسرفان» دراز دست در گمراهی و تجاوزکاران از حد در بدکاری و فساد؛ «نشانه گذاری شده است» با علائمی که به آن شناخته می‌شود. نقل است که: بر روی هر سنگ، خط قرمز و سیاهی نقش بسته بود. ابن کثیر می‌گوید: «بر روی هر سنگ، نام کسی که باید بر وی زده می‌شد، نوشته شده بود».

﴿فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«آن‌گاه هرکه را از مؤمنان در آن بود، از آنجا بیرون بردیم» یعنی: چون نابود ساختن قوم لوط را اراده کردیم، هرکس را که در آبادی‌های قوم لوط از مؤمنان به‌وی بود، از آن آبادی‌ها بیرون بردیم.

﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ﴾

«پس در آنجا جز یک خانه» یعنی: جز یک خانواده «از مسلمانان نیافتیم» گفته شده که آن خانواده هم، خانواده خود لوط علیه السلام - به‌جز زن وی - بود. سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «آنان به‌جز زن لوط علیه السلام جمعاً سیزده تن بودند».

﴿وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾

«و در آنجا برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، نشان‌های باقی گذاشتیم» یعنی: در آن آبادیها، نشانه و دلالتی باقی گذاشتیم تا هرکس را که از عذاب الهی می‌ترسد، بر عذابی که به آنان رسیده است، راهنمایی کند، چه از اهل آن زمان و چه کسانی که بعد از آنان می‌آیند و این نشانه؛ همانا آثار عذاب در این آبادی‌ها است که هنوز هم پیدا و نمایان است زیرا بعد از آن که آبادی‌های قوم لوط بر اثر عذاب زیروزبر شد، خداوند متعال آن را به بحیره متعفنی که به «بحیره طبریه» معروف است، تبدیل کرد. این خود دلیل بر آن است که چون شر و کفر و فسق غالب شد، در پی آن نابودی و ویرانی حتمی است.

﴿وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾

«و در موسی» نشان‌های قرار دادیم «چون او را با سلطانی مبین به سوی فرعون فرستادیم» سلطان مبین: حجت آشکار و روشن است که عبارت از عصا و دیگر معجزات همراه وی می‌باشد.

﴿فَتَوَلَّىٰ بُرْكُنَيْهٖ وَقَالَ سَجِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾

«پس رویگردان شد به رکن خویش» یعنی: فرعون با پهلوی خویش از نشانه‌های ما روی گردانید. ولی مجاهد می‌گوید: «مراد از رکن: جمع، لشکر و ارکان دولت فرعون است که او به وسیله آنان قوت و نیرو می‌گرفت». «و گفت: این شخص جادوگر یا دیوان‌های است» یعنی: فرعون درباره موسی عليه السلام چنین گفت تا مغالطه و ایهام ایجاد کرده و مردم را به شک و شبهه درافکند در حالی که او خود به خوبی می‌دانست که آوردن معجزات موسی عليه السلام از سوی جادوگر ممکن نیست و نیز می‌دانست که دیوانه چنین کارهایی نمی‌کند.

﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ﴾

«پس او و لشکرش را گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم در حالی که او ملیم بود» ملیم: یعنی فرعون مرتکب اعمالی شده بود که موجب ملامت و نکوهش است. پس او سزاوار ملامت بود آن‌گاه که ادعای ربوبیت کرده به خداوند عز وجل کفر ورزید و در عصیان خویش طغیان نمود و از حد درگذشت.

﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ﴾

«و در عاد» یعنی: در داستان عاد نیز نشان‌های باقی گذاشتیم «آن‌گاه که بر آنان بادی عقیم فرستادیم» باد عقیم: بادی است که در آن هیچ خیر، برکت و منفعتی نیست پس نه درختی را گشن داده و آبستن می‌کند و نه حامل بارانی است بلکه فقط برای نابودسازی و عذاب فرستاده شده است. که این باد، «دبور»، یا «جنوب»، یا «نکباء» نامیده می‌شود.

﴿مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ﴾<sup>(۱۳)</sup>

«که به هر چه می‌وزید، آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید» یعنی: آن باد، هیچ چیزی را که بر آن می‌گذشت - اعم از خودشان، چهارپایان و اموالشان را باقی نمی‌گذاشت مگر این‌که آن را چون خاکستر استخوان مرده، نابود و فرسوده می‌گردانید.

﴿وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ﴾<sup>(۱۴)</sup>

«و در ثمود» یعنی: و در داستان ثمود نیز نشان‌های باقی گذاشتیم «آن‌گاه که به آنان گفته شد: تا چندی برخوردار شوید» یعنی: آن‌گاه که به آنان گفتیم: تا وقت فرارسیدن نابودیتان، با بهره‌مندی و برخورداری از دنیا زندگی کنید.

﴿فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ الصَّلِيفَةَ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴾<sup>(۱۵)</sup>

«تا از فرمان پروردگار خود سر برتافتند» یعنی: از امثال امر پروردگارشان تکبر کردند «آن‌گاه صاعقه آنان را فروگرفت» و آن عبارت از: هر عذاب مهلکی است «در حالی که آن‌ها می‌نگریستند» یعنی: درحالی که آن‌ها درمانده‌وار، آن عذاب را به چشم سر می‌دیدند. یا معنی این است: آن‌ها در انتظار عذابی بودند که به آن وعده داده شده بودند زیرا عذاب پس از سه روز بر آنان فرود آمد.

﴿فَمَا اسْتَطَعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ﴾<sup>(۱۶)</sup>

«در نتیجه، نه توان ایستادن داشتند» یعنی: توان آن را نداشتند که از این بر زمین افکنده شدن بپاخیزند، چه رسد به این‌که نیروی گریختن داشته باشند بلکه در درون خانه و دیار خود بر زانوی هلاکت فروافتادند «و نه انتقام کشنده بودند» منتصرین: یعنی نه به وسیله غیر خویش، از عذاب خداوند جَلَّ جَلَالُهُ باز داشته شده بودند.

﴿وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ (۵۱)

«و پیش از آن» یعنی: پیش از آن گروه «قوم نوح را» هلاک گردانیدیم که زمان‌شان پیش از زمان فرعون و عاد و ثمود بود «زیرا آن‌ها قومی فاسق بودند» یعنی: قوم نوح علیهم‌السلام از دایره اطاعت و فرمان ما بیرون رفته بودند.

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ (۵۷)

«و آسمان را توانمندانه» یعنی: با قوت و قدرت «برافراشتیم و بی‌گمان ما توسعه دهنده‌ایم» یعنی: ما بر آفرینش غیر آن و وسعت دادنش قادر بوده و از این کار ناتوان نیستیم. یا معنی چنین است: ما آسمان را توسعه داده‌ایم و آن را بیش از آن نیز توسعه می‌دهیم و این توسعه دادن، پیوسته ادامه دارد. چنان‌که هم اکنون علم جدید توسعه هستی را یک حقیقت علمی و قطعی می‌داند. و این از معجزات بزرگ علمی قرآن کریم است.

﴿وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمُهْدُونَ﴾ (۵۸)

«و زمین را گسترانیده‌ایم» همچون فرش «و ما چه نیکو گسترندگانیم» گفته می‌شود: (مهتد الفراش) آن‌گاه که فرش را بگسترانی و هموار کنی.

﴿وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (۵۹)

«و از هر چیزی دو زوج آفریدیم» از نرینه و مادینه، تلخ و شیرین، آسمان و زمین، شب و روز، نور و ظلمت، خیر و شر و مانند این‌ها «تا شما پند پذیرید» یعنی: کائنات و هستی را این‌گونه به نظام زوجیت آفریدیم تا شما پند بگیرید و بدانید که حق تعالی آفریننده همه چیز است، در نتیجه، از نگرش در این نظام محکم و متقن، به توحید و یگانگی حق تعالی راه برید. شایان ذکر است که امروز در عصر علم، دقایق این نظام بهتر شناخته شده است.

این آیه نیز از معجزات علمی قرآن کریم به شمار می‌رود زیرا بشر عصر رسالت، نظام زوجیت (به مفهوم نری و مادگی) را فقط در بخشهای محدودی از خلقت می‌شناخت اما امروزه، شناخت گستره این نظام کرانه‌های عظیمی را پیموده است.

﴿فَفِرُوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ (۶۰)

«پس به سوی الله بگریزید» با توبه از گناهان خویش؛ لذا با اقرار به توحید، پایبندی به طاعت و پرهیز از معصیت؛ از عقاب وی به سوی ثوابش، از خشم وی به سوی

رضایش و از شیطان به سوی طاعت رحمان بگریزید «هر آینه من برای شما از جانب او هشداردهنده‌ای آشکارم» یعنی: من هشداردهنده و بیم‌دهنده‌ای هستم که بیم و هشدارم آشکار است.

﴿وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۱﴾﴾

«و با الله معبود دیگری قرار ندهید، هر آینه من برای شما از جانب او هشدار دهنده‌ای آشکارم» تکرار این جمله برای تأکید است.

﴿كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿۵۲﴾﴾

«بدین‌سان، بر کسانی که پیش از آنان بودند هیچ پیامبری نیامد جز این که گفتند: او جادوگر یا دیوان‌های است» یعنی: شأن و حال امت‌های پیشین نیز همین گونه بوده‌است پس ای پیامبر ﷺ! تو تنها پیام آوری نیستی که با افترای جادوگری یا دیوانه‌گی روبرو می‌شوی بلکه این اتهام‌ها که از سوی اعراب منکر رسالت بر تو زده می‌شود، در برخورد امت‌های پیشین با پیامبران‌شان نیز رخ داده است.

﴿أَتَوَصَّوُا بِهِمْ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَٰغُونَ ﴿۵۳﴾﴾

«آیا همدیگر را به این سفارش کرده بودند؟» این جمله سؤالیه برای ایجاد احساس شگفتی از حال آنان است. یعنی: گویی پیشینیان تکذیب پیامبران الهی را به پسینیان‌شان سفارش کرده بودند پس همه از فراسوی قرن‌ها بر آن همدست و همداستان شده‌اند «نه! بلکه آنان مردمی طغیانگر بودند» یعنی: نه! چنین نیست، آن‌ها همدیگر را به آن سفارش نکرده‌اند زیرا در میان‌شان قرن‌ها و زمان‌های بسیاری فاصله وجود دارد بلکه عامل جمع‌کننده و گردآورنده آنان بر تکذیب پیامبران ﷺ، همانا طغیان و در گذشتن از حد در میدان کفر و انکار است.

﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ ﴿۵۴﴾﴾

«پس، از آنان روی بگردان» یعنی: از جدال با تکذیب پیشه‌گان باز ایست زیرا تو مأموریت خود را انجام داده و رسالت پروردگارت را به نیکویی ابلاغ کرده‌ای و بدان «که تو در خور نکوهش نیستی» نزد خداوند ﷻ بعد از این ابلاغ رسالت زیرا آنچه را که بر عهده‌ات بوده، به سر رسانده‌ای.

﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۵۵﴾﴾

«و پند ده که مؤمنان را پند سود می‌بخشد» یعنی: به وسیله قرآن کسانی را از قومت که ایمان آورده‌اند، پند و اندرز ده زیرا اندرز دادن به ایشان سود می‌رساند و بر بصیرت‌شان می‌افزاید.

مفسران در بیان سبب نزول دو آیه «۵۴ - ۵۵» از علی علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: چون آیه ﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ﴾ [الذاریات: ۵۴] نازل شد، کسی از ما باقی نماند، جز این که به نابودی یقین کرد زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله به روی گردانیدن از کفار دستور داده شده بودند آن گاه آیه: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الذاریات: ۵۵] نازل شد پس در این هنگام دل‌های ما آرام گرفت و خوشحال شدیم.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾

«و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند» مجاهد می‌گوید: «یعنی آنان را نیافریده‌ام جز برای آن که امر و نهیشان کنم». به‌قولی دیگر معنی این است: آنان را جز برای آن که در پیشگاه من خضوع و بندگی کنند، نیافریده‌ام. معنای عبادت در لغت: ذلت، خضوع و انقیاد است. اهل سنت برآنند که عبادت: عبارت از معرفت پروردگار و اخلاص ورزی برای او در این معرفت است لذا مراد از عبادت، عبادتی است مقرون به معرفت اما نه معرفت خشک و بی روح علمی.

﴿مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ﴾

«از آنان» یعنی: از جن و انس «هیچ رزقی نمی‌خواهم» برای خودشان و برای احدی از بندگان خود «و نمی‌خواهم که مرا خوراک دهند» یعنی: از آفرینش آنان این هدف را دنبال نمی‌کنم که از آنان منفعتی را برای خود خواسته باشم چنان که آقایان از بردگان‌شان می‌خواهند بلکه من بی‌نیاز مطلق، روزی‌بخش و دهنده بی‌کران هستم چنان که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾

«بی‌گمان خداوند است که روزی‌بخش است» پس اوست که مخلوقاتش را روزی داده و به آنچه که مایه صلاح‌شان است می‌پردازد و آن را ایجاد و تنظیم می‌کند بنابراین، خداوند عز و جل آنان را بدین منظور نیافریده است که نفعی به او برسانند لذا آنان باید هدفی را که برای آن آفریده شده‌اند، به انجام رسانند و آن عبارت است از: عبادت و معرفت حق تعالی، همو که روزی‌دهنده است و همو که «دارای قوت متین است»

یعنی: نیرومند و استوار است پس کسی که او را نمی‌پرستد، بی‌گمان ستمگر است، هم از این روی در دنیا و آخرت سزاوار عذاب می‌باشد چنان که در آیه بعد می‌آید. در حدیث شریف قدسی از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که خداوند متعال فرمود: «یا ابن آدم، تفرغ لعبادتی أملاً صدرك غني وأسد فقرك وإلا تفعل ملأت صدرك شغلا ولم أسد فقرك». «ای فرزند آدم! برای عبادت من فارغ شو، که در آن صورت سینهات را از توانگری و بی‌نیازی پر می‌سازم و در فقر را به رویت می‌بندم ولی اگر چنین نکنی، سینهات را از گرفتاری پر می‌سازم و در فقرت را نیز نمی‌بندم».

﴿فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِّثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعِجِلُونَ﴾<sup>۵۹</sup>

«پس برای کسانی که ستم کرده‌اند» با کفر خود؛ از اهل مکه و غیر آنان «نصیبی است مانند نصیب یاران‌شان» یعنی: بهره‌ای است از عذاب همانند بهره کفار امت‌های پیشین. ذنوب در لغت: عبارت است از دلو بزرگ. «پس نباید که به شتاب از من طلب کنند» عذاب را زیرا بهره آنان از عذاب مقدر و آمدنی است و در آن هیچ شکی وجود ندارد. این پاسخی است به این سخن‌شان: ﴿مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الملك: ۲۵]. «اگر شما راستگو هستید، این وعده عذاب کی است؟».

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾<sup>۶۰</sup>

«پس وای بر کافران از آن روزشان که وعده داده می‌شوند» مراد از آن: روز قیامت و به قولی: روز بدر است.





## سوره طور

مکی است و دارای (۴۹) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره به سبب افتتاح با سوگند حق تعالی به کوهی که داری درخت است، «طور» نامیده شد زیرا طور به معنی کوه مشجر است و کوهی که درخت ندارد، به آن «طور» نمی‌گویند بلکه به آن «جبل» می‌گویند. و کوهی که حق تعالی بر آن با موسی علیه السلام سخن گفت و کوهی که عیسی علیه السلام را از آن به رسالت فرستاد، درخت داشت پس کوه طور با این رخداد عظیم، از شرف بزرگی برخوردار شد.

در بیان فضیلت این سوره از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم تا با ایشان در باب اسیران مشرک گفت‌وگو کنم و ایشان را درحالی یافتم که مشغول ادای نماز بامداد بوده و سوره «والطور» را می‌خواندند پس چون به آیه: ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿۷﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿۸﴾﴾ [الطور: ۷-۸] «رسیدند، از بیم آن که عذاب نازل شود، اسلام آوردم» و چون به آیه: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿۳۵﴾ أَمْ خَلِقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَّا يُوقِنُونَ ﴿۳۶﴾﴾ [الطور: ۳۵-۳۶] «رسیدند، نزدیک بود که قلبم از جا برکنده شود». از این جهت، صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره تمثیل‌کننده هجومی بر قلب بشری است که در آن تأثیر بس ژرفی می‌گذارد، هجومی که هیچ قلبی نمی‌تواند در برابر آن پایداری کند پس نهایتاً به تسلیم وادار می‌شود».

﴿وَالطُّورِ ﴿۱﴾﴾

«سوگند به طور» طور: به زبان سریانی کوه است و مراد از آن «طور سینا» است که خداوند متعال با موسی علیه السلام بر آن سخن گفت و به منظور تشریف و گرمای داشت آن، به آن سوگند خورد.

﴿وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ ﴿۲﴾﴾

«و سوگند به کتاب مسطور» مسطور: یعنی نوشته شده. مراد از کتاب: قرآن، یا لوح محفوظ، یا الواح موسی علیه السلام است. یا مراد همه این‌ها و غیر آن‌ها از کتب آسمانی چون انجیل و زبور است.

### ﴿فِي رَقٍ مَّنْشُورٍ﴾

«در رقی گشاده» یعنی: سوگند به کتابی که در رقی گشاده نوشته شده است. رقی: پوست رقیق و نازک است. مبرد می‌گوید: «رق عبارت است از پوست نازک حیوانات که در گذشته مطالب را طومارگونه بر آن می‌نوشتند. منشور: یعنی گسترده و گشاده». خاطر نشان می‌شود که قبل از شناخت کاغذ، پوست حیوانات بیشترین نوشت افزار بشر بود.

### ﴿وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ﴾

«و سوگند به بیت‌المعمور» که در آسمان هفتم است و خدای عز و جل در آن مورد پرستش قرار می‌گیرد و فرشتگان آن را با عبادت و نیایش خود آباد می‌دارند. شایان ذکر است که «بیت‌المعمور» به ازای خانه کعبه قرار داد چنان‌که در حدیث شریف معراج آمده است: «سپس به سوی بیت‌المعمور بالا برده شدم و آن خان‌های است که هر روز هفتاد هزار فرشته به آن وارد می‌شوند و دیگر تا آخر عمرشان به آن بر نمی‌گردند». یا مراد از «بیت‌المعمور» کعبه است که با حجاج، زوار و مجاوران خود آبادان می‌باشد. بیت‌المعمور: یعنی خانه آبادان.

### ﴿وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ﴾

«و سوگند به سقف برافراشته» یعنی: سوگند به آسمان. حق تعالی از آن رو آسمان را «سقف» نامید که مانند سقفی برای زمین است.

### ﴿وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ﴾

«و سوگند به دریای برافروخته» مسجور: از سجر است که آتش برافروخته در تنور می‌باشد. روایت شده است که دریاها در روز قیامت یکپارچه آتشفشان شده و به آتشی بر افروخته تبدیل می‌گردند. البته تصور این معنی حتی در مقیاس شناخت‌های بشری در عصر حاضر نیز امری دور از ذهن نیست زیرا هم اکنون شناخته شده است که فقط طبقاتی از آب و خاک بر روی زمین وجود دارد و اعماق آن همه متشکل از مواد مذاب منفجره است، که وجود آتشفشان‌ها - حتی در زیر بستر دریاها - نشان‌های بر این حقیقت می‌باشد. به قولی دیگر «مسجور» به معنی پرسیخته شده است. امام رازی

می‌گوید: «حکمت در این که خداوند متعال این اماکن سه‌گانه؛ یعنی طور، بیت‌المعمور و بحر مسجور را به سوگند خوردن انتخاب کرد؛ این است که این سه مکان، مکان‌های سه تن از انبیائی‌اند که ایشان به اخلاص با پروردگار خود در آن‌ها خلوت کرده و با او در آن‌ها به راز و نیازنشسته‌اند، یعنی موسی عَلَيْهِ السَّلَام در طور، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کعبه و یونس عَلَيْهِ السَّلَام در اعماق دریا». نقل است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کعبه به راز و نیاز نشستند و گفتند: «السلام علينا وعلي عبادالله الصالحين. لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت علي نفسك». «سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند. پروردگارا! من نمی‌توانم آنچنان که تو خود بر خویشان ثنا گفته‌ای، ثنای تو را برشمارم». و یونس عَلَيْهِ السَّلَام در اعماق دریا ندا کرد: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [انبیاء: ۸۷] پس این اماکن به این سبب از شرف و کرامت برخوردار گردیدند.

﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ﴾

«که عذاب پروردگارت واقع شدنی است» این جواب قسم است. یعنی: به آنچه ذکر شد سوگند که عذاب پروردگارت بر کسانی که مستحق آن هستند، خواه نخواه آمدنی است.

﴿مَا لَهُمْ مِنْ دَافِعٍ﴾

«آن را هیچ دفع‌کننده‌ای نیست» که از دوزخیان برگرداند و دفع کند. البته سوگند الهی به این امور، نشان دهنده این حقیقت است که این پدیده‌ها بر کمال قدرت و حکمت وی، بر راستی و درستی اخبارش بر وقوع عذابش در روز قیامت و بر توانایی‌اش در ثبت و نگهداری اعمال بندگان به منظور مجازات آن‌ها، دلالت می‌کنند.

﴿يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا﴾

«روزی که آسمان جنبش کند به جنبشی سخت» یعنی: بعضی از آن در بعضی دیگر متموج گردیده و به شدت درهم و برهم گردد و مانند سنگ آسیابی که از مدار خود منحرف شده باشد، در هم بچرخد. که این پدیده، در روز قیامت واقع می‌شود.

﴿وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا﴾

«و کوه‌ها روان شوند به روان شدنی» یعنی: کوه‌ها جابجا شده و از جاهای خود همچون روان شدن ابر، روان گردند و خردوریز و پراکنده شوند.

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُكَدِّبِينَ﴾

«پس وای بر تکذیب کنندگان در آن روز» ویل: کلمه‌ای است که به شخصی که در پرتگاه هلاکت و نابودی قرار دارد، گفته می‌شود. یعنی: وای بر تکذیب‌کنندگان از عذاب سهمگین روز قیامت؛ آن‌گاه که پدیده هولناک جنبش و اضطراب آسمان‌ها و پاشان شدن کوها روی دهد.

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ﴾

«کسانی که به بیهوده گویی سرگرم‌اند» یعنی: وای بر کسانی که چنان در لجن‌زار باطل فرورفته و به آن سرگرم‌اند و در تکذیب و استهزا به دعوت محمد ﷺ چنان ژاژخایی می‌کنند که هرگز حسابی را به یاد نیاورده و از عقابی نمی‌هراسند.

﴿يَوْمَ يُدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً﴾

«روزی که به شدت به سوی آتش دوزخ کشیده می‌شوند» یعنی: روزی که با سختی و خشونت بسیار سختی، به سوی آتش جهنم رانده می‌شوند.

﴿هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَدِّبُونَ﴾

«این همان آتشی است که شما آن را دروغ می‌پنداشتید» یعنی: نگهبانان دوزخ در آن روز به آنان می‌گویند: این آتشی که شما آن را مشاهده می‌کنید، همان آتشی است که در دنیا دروغش می‌پنداشتید.

﴿أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾

«آیا این چیزی که هم اکنون می‌بینید و مشاهده می‌کنید «سحر است» چنان‌که در دنیا به پیامبران ﷺ ساحر و جادوگر و به کتاب‌های نازل کرده حق تعالی، سحر می‌گفتید؟ «یا شما نمی‌بینید؟» یعنی: یا این که شما از دیدن دوزخ کورید چنان که از دیدن حق در دنیا کور بودید؟»

﴿أَصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُحْزَنُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾

«به آن درآیید» یعنی: هرگاه انکار دوزخ برای شما ممکن نیست و به خوبی برای شما ثابت شد که آنچه می‌بینید، سحر و جادو هم نیست و در دیدگان شما نیز هیچ خلل و اشکالی وجود ندارد پس همین‌ک به آن درآیید و سختی‌های آن را به‌جان تحمل کنید، سپس «خواه صبر کنید یا صبر نکنید» بر عذاب آن، هر چه می‌خواهید بکنید، زیرا صبر و عدم آن هر دو «به حال شما یکسان است» در عدم بخشیدن سود و فایده،

چه بر فرض این که صبر کنید، این صبر شما هیچ سودی به حالتان ندارد «تنها به آنچه می‌کردید، مجازات می‌یابید» زیرا جزا در برابر عمل است و هرگاه جزا حتماً واقع شدنی است پس صبر و عدم آن هردو برایتان یکسان می‌باشد.

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴿١٧﴾ فَلَكَهِنَّ بِمَا عَمَلْنَهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَّهَهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿١٨﴾﴾

«همانا پرهیزگاران در باغ‌ها و در نعمت‌هایی هستند» بر عکس آن گروه دوزخی که در عذاب و تیره‌روزی به سر می‌برند «به آنچه پروردگارشان به آنان از میوه‌ها داده برخوردارند» یعنی: پرهیزگاران در بهشت از میوه‌های آن برخوردارند. یا معنی این است: ایشان به سبب قرار گرفتن در عطایای خدای عَزَّوَجَلَّ - عطایا و دهش‌هایی که هیچ چشمی نظیر آن‌ها را ندیده، هیچ گوشی نظیر آن‌ها را نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است - از رفاه، نعمت و لذت‌های گوارا برخوردارند «و به سبب آن‌که پروردگارشان آن‌ها را از عذاب دوزخ نگه داشته است» نیز برخوردارند؛ که این خود نعمتی است مستقل.

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾﴾

به پرهیزگاران - به عنوان شادباش و تبریک - گفته می‌شود: «بخورید و بنوشید؛ گوارایتان باد!» هنی: نعمت و لذتی است که در آن هیچ بریدگی، انقطاع، سختی، کدورت، تیره‌گی و ناخالصی‌ای وجود نداشته باشد. آری! به گوارایی بخورید و بیاشامید «به خاطر آنچه می‌کردید» از اعمال نیک.

﴿مُتَّكِعِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَرَزَوَّجَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿٢٠﴾﴾

«تکیه زده‌اند» بهشتیان در حال خورد و نوش‌شان «بر تخت‌های برابر یکدیگر گسترده» مصفوفه: بعضی به بعضی دیگر پیوسته و رج زده، به گونه‌ای که همه تخت‌ها یک صف به حساب می‌آیند. در حدیث شریف آمده است: «شخص بهشتی در بهشت به متکایی که گسترده‌گی آن به مقدار چهل سال راه است، تکیه می‌زند، نه از آن بر می‌گردد و نه او را ملول و دلتنگ می‌گرداند. آنچه که دلش بدان میل کند و چشمانش از دیدن آن لذت برد، آماده نزد وی می‌آید». «و حوریان درشت چشم را جفت آنان گردانده‌ایم» یعنی: هریک از بهشتیان را به زنان بهشتی‌ای که حور عین‌اند، همدم و پیوسته می‌گردانیم.

حوراء: زنی است که سپیدی و سیاهی چشمش هردو در نهایت حسن خود باشد. عین: هر زن درشت چشمی است.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ ۚ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ ۝۲۱﴾

«و کسانی که ایمان آورده‌اند و فرزندان‌شان آن‌ها را در ایمان پیروی کرده‌اند، فرزندان‌شان را به آنان ملحق خواهیم کرد» یعنی: خدای سبحان نسل و اولاد شخص مؤمن را در بهشت - هرچند که در عمل پایین‌تر از او باشند - به درجه او رفعت می‌دهد و به او می‌پیوندد تا چشمان وی به دیدن آن‌ها روشن و دلش به وجودشان شاد گردد چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما نیز آمده است اما این امر تحقق نمی‌پذیرد مگر در صورتی که فرزندان مؤمن باشند. متن حدیث شریف نقل شده از ابن عباس رضی الله عنهما در این باره این است: «چون شخص به بهشت درآید، از پدر و مادر و همسر و فرزندان خود سؤال می‌کند که آنان در کجایند؟ به او گفته می‌شود: آنان به درجه تو نرسیده‌اند. می‌گوید: پروردگارا! من هم برای خود و هم برای آنان عمل کرده‌ام! آن‌گاه به ملحق ساختن ایشان به وی فرمان داده می‌شود». سپس ابن عباس رضی الله عنهما این آیه را تلاوت کرد.

«و چیزی از جزای عمل‌شان را نمی‌کاهیم» یعنی: با ملحق ساختن فرزندان و اقربای آن‌ها به ایشان، چیزی از ثواب اعمال خودشان را نیز نمی‌کاهیم «هر کسی در گرو کار و کردار خویش است» در روز قیامت پس اگر بر وجهی عمل کرد که خداوند متعال او را بدان فرمان داده بود و به وجایب خود نیک پرداخت، خداوند متعال او را آزاد می‌کند و در غیر آن نابودش می‌کند و چه نابودی هراس انگیزی که حتی مرگ را نیز به آن هیچ راهی نیست و نمی‌تواند بر آن نقطه پایانی بگذارد!

﴿وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَلَكِهِ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ۝۲۲﴾

«با میوه و گوشتی که خوش دارند، آنان را مدد می‌کنیم» یعنی: افزون بر آنچه که بهشتیان از نعمت‌ها دارند؛ میوه‌های گوناگون و انواع گوشت‌های لذیذ دیگری را که خوش دارند و دل‌هایشان بدان گرایش دارد، پی‌درپی بر ایشان می‌فرستیم.

﴿يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأَسَا لَا لَعُوٌّ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ ۝۲۳﴾

«در آنجا جامی از دست هم می‌ربایند» یعنی: در آنجا بهشتیان جامه‌هایی از شراب بهشتی را باهم دست به دست می‌کنند. یا معنی این است: آن‌ها از بس که شاد و سرخوش‌اند جام‌های شراب را از روی سرگرمی و سرمستی از دست یک‌دیگر می‌ربایند «در آن نه بیهوده‌گی است و نه بزه‌کاری» یعنی: در بهشت میان می‌گساران سخنان بیهوده و گناه‌آلود رد و بدل نمی‌شود چنان که در میان می‌گساران دنیا چنین کارها و حرکاتی روی می‌دهد. ابن قتیبه می‌گوید: «شراب بهشت عقل‌هایشان را نمی‌رباید تا آثار سوئی چون شراب دنیا در ایشان بجا گذاشته و در نتیجه، حرکتی از ایشان سرزند که گنهکارشان گرداند».

﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ﴾ (۴۴)

«و برای آنان نوجوانانی است که بر گردشان همی‌گردند» یعنی: نوجوانان خوبروی همراه با جام میوه و غذا و دیگر نعمت‌ها برگرداگرد بهشتیان می‌گردند، به خدمت سرگرم‌اند و رفت‌وآمد می‌کنند «انگاری آن‌ها» یعنی: آن نوجوانان؛ در زیبایی، خرمی، رخسندگی و صفای خود؛ بسان «مرواریدی اند که نهفته است» یعنی: در پرده صدف پنهان و در داخل صدف مصون است و هیچ دستی به آن نرسیده است؛ سپید و چشم‌ریا و خرم. در حدیث شریف به روایت قتاده آمده است: «از رسول اکرم ﷺ پرسیدند: یا رسول الله! خدمتکار [بهشت خود] مانند مروارید است پس چگونه است کسی که آن خدمتکار به وی خدمت می‌کند؟ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است».

﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ (۴۵)

«و بعضی از آنان به بعضی دیگر به هم‌پرسی روی آورند» یعنی: بعضی از بهشتیان از بعضی دیگر در بهشت سؤال می‌کنند که در دنیا چه حال و روزی داشته‌اند، چه رنج‌هایی دیده‌اند و از عاقبت و سرانجام کار چه بیم‌هایی داشته‌اند؟ زیرا آن‌ها از این گفت‌وگوها لذت برده، به یک‌دیگر انس گرفته و در ضمن آن به نعمت پروردگار خویش اعتراف می‌کنند.

﴿قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ﴾ (۴۶)

«گویند: ما پیش از این در میان خانواده خود بیمناک بودیم» و از عذاب خداوند ﷻ در ترس و نگرانی به‌سر می‌بردیم. یا ما از عصیان و نافرمانی حق تعالی بیمناک بودیم.

﴿فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَدْنَا عَذَابَ السَّمُومِ﴾

سپس در بیان علت وصول خویش به بهشت می‌گویند: «پس خدا بر ما منت نهاد» با آمرزش و رحمت خویش، یا با توفیق طاعت خویش «و ما را از عذاب سموم حفظ کرد» عذاب سموم: عذاب آتش است. سموم جهنم دمه‌ای است که از گرمای آن به وجود می‌آید. به قولی: آتشباد جهنم سموم نامیده شد زیرا آن باد وارد مسامات و منافذ بدن می‌شود.

﴿إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ﴾

بهشتیان در بیان علت وصول خویش به بهشت می‌افزایند: «ما پیش از این» در دنیا «او را می‌خواندیم» یعنی: خداوند متعال را به یگانگی می‌خواندیم و او را پرستش می‌کردیم، یا از او می‌خواستیم که بر ما با مغفرت و رحمت خویش منت نهد «هرآینه او احسان‌کننده مهربان است» بر: بسیار احسان‌کننده و رحیم: بسیار مهربان است به بندگانش.

﴿فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾

«پس اندرز ده» یعنی: ای پیامبر ﷺ! بر پنددادن و موعظه پایداری ورز «که تو به نعمت پروردگارت» که همانا نبوت است «نه کاهنی و نه دیوانه» کاهن: کسی است که این پندار را در دیگران القا می‌کند که غیب را بدون وحی می‌داند. عراف: کسی است که با تکیه بر جنیان، راجع به آینده پیشگویی می‌کند. یعنی: ای پیامبر ﷺ! آنچه که تو می‌گویی، کهانت نیست زیرا تو به وحیی ناطق هستی که خداوند متعال تو را به ابلاغ آن دستور داده است.

﴿أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ﴾

«با» مشرکان «می‌گویند:» محمد «شاعری است که ما در حق وی حوادث روزگار را انتظار می‌بریم» تا بمیرد چنان که دیگران مرده‌اند، یا به هلاکت رسد چنان که پیشینیان وی به هلاکت رسیده‌اند پس آن‌گاه کار دین و دعوتش به پایان می‌رسد و ما از دست وی راحت می‌شویم. ریب: در اصل به معنی شک است و بر حوادث نیز اطلاق می‌شود. منون: زمانه و روزگار، یا مرگ است.

ابن جریر و ابن اسحاق در بیان سبب نزول این آیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: قریش چون در دارالندوه جمع شدند تا در کار رسول خدا صلی الله علیه و آله رأی زنی‌کنند، گوینده‌ای از آنان گفت: او را زندانی و دربند کنید، سپس به او «منون» را



انتظار بکشید تا نابود شود چنان که پیشینیان وی از شعراء - مانند زهیر، نابغه و اعشی - هلاک شدند زیرا او نیز یکی از آنان است. پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

﴿قُلْ تَرَبُّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ﴾<sup>(۳۱)</sup>

«بگو: انتظار بکشید که من نیز با شما از منتظرانم» یعنی: انتظار بکشید مرگ یا هلاکت مرا زیرا من هم با شما از انتظارکنندگان فرجام کار شما هستم و بدانید که من به نصرت خداوند ﷻ مطمئن و باورمندم.

﴿أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَمُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاعُونَ﴾<sup>(۳۲)</sup>

«یا مگر خردهایشان آنان را به این امر فرمان می‌دهد» یعنی: یا مگر عقل‌هایشان آنان را به این ادعاهای متناقض که قرآن سحر، یا کهانت یا شعر است، دستور می‌دهد؟ شایان ذکر است که بزرگان قریش به خردمندی و تعقل توصیف می‌شدند پس خداوند متعال بدین‌سان عقل‌ها و خردهایشان را به باد تحقیر گرفت؛ آن‌گاه که عقل‌هایشان شناخت حق از باطل را برایشان به باروبر نشاناند «یا مگر آن‌ها قومی طغیان‌گرند» که در عناد از حد گذشته‌اند پس به سبب آن گفته‌اند آنچه را که گفته‌اند؟ بنابراین، سخنان‌شان از اثر خردورزی و تعقل نیست بلکه از اثر طغیان نفس است.

﴿أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۳۳)</sup>

«یا مگر می‌گویند: آن را بر بافته» یعنی: محمد قرآن را از نزد خود بر بافته و بر ساخته است «نه! بلکه ایمان ندارند» یعنی: حقیقت این است که سبب سرزدن همه این سخنان متناقض از آنان، کافر بودنشان است. آری! آنان به خداوند متعال ایمان نیاورده و آنچه را که رسول وی ﷺ آورده است، تصدیق نمی‌کنند.

﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾<sup>(۳۴)</sup>

«پس اگر راستگو هستند» در این پندارشان که محمد ﷺ قرآن را بر بافته و از نزد خود آورده است؛ «باید سخنی مانند آن» یعنی: مانند قرآن در نظم و بیان شیوا و اسلوب بدیع آن «بیاورند» زیرا با در نظر داشت این امر که قرآن کلامی عربی است و آنان هم سران عرب و میدانداران گستره فصاحت و فرهنگ عربی اعم از نظم، نثر، بیان و بدیع آن - هستند، اینک این گود و این میدان؛ قدم پیش گذارند و نظیر قرآن را بیاورند.

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ﴾<sup>(۳۵)</sup>

«یا مگر آن‌ها از هیچ آفریده شده‌اند؟» یعنی: یا مگر آنان با این کیفیت بدیع و صنع عجیب، بدون آفریننده‌ای آفریده شده‌اند و از این جهت، حق تعالی را عبادت نمی‌کنند «یا آن‌ها که خود آفریدگار خویش هستند؟» یعنی: یا مگر آنان خود آفریدگار خویش‌اند؟ پس اگر اقرار کردند که در این کائنات بدون آفریننده‌ای آفریده نشده‌اند و اگر اقرار کردند که خود هم آفریننده خویش نیستند، دیگر پذیرفتن این امر بر آنان الزامی می‌شود که آفریدگاری آنان را خلق کرده است و این آفریدگار هم خداوند متعال است.

﴿أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ﴾<sup>(۳۶)</sup>

«یا مگر آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟» که آن‌ها قطعاً این کاره نیستند زیرا جز خدای آفریننده توانا، دیگر کسی بر آفرینش آسمان‌ها و زمین قادر نیست پس چرا دیگر حق تعالی را نمی‌پرستند؟! «نه! بلکه یقین ندارند» یعنی: واقعیت این است که علت موضع گیری‌های لجبازانه و عنودانه‌شان این است که در کار خود بر باور و یقینی قرار ندارند بلکه در مورد وعده‌های عذاب و هشدارهای الهی، در تاریکی‌های شک و شبهه دست‌وپا می‌زنند، در غیر آن باید ایمان می‌آوردند.

﴿أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُضَيِّطُونَ﴾<sup>(۳۷)</sup>

«یا مگر گنجینه‌های پروردگارت پیش آن‌هاست؟» یعنی: آیا کلیدهای پروردگارت در امر رسالت به دست آن‌هاست تا آن را در هر جایی که بخواهند بگذارند؟ یا معنی این است: آیا گنجینه‌های باران و رزق به دست آن‌هاست؟ «یا مگر آنان» بر مخلوقات خداوند ﷻ در زمین و آسمان «چیره‌اند» و مسلط؟ و بنابراین، کار آن‌ها را هر گونه که بخواهند می‌پردازند و اداره و ساماندهی می‌کنند؟ نه! هرگز این گونه نیست بلکه فقط خدای ﷻ است که مالک، متصرف و فعال مایشاء می‌باشد.

﴿أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلَيَأْتِيَنَّهُمُ مِسْئَلُهُمْ بِسُلْطَنِ مُبِينٍ﴾<sup>(۳۸)</sup>

«یا مگر نردبانی دارند که برشوند و بشنوند؟» یعنی: یا مگر می‌گویند که نردبانی نصب کرده به سوی آسمان دارند که بر آن بالا رفته و سخن فرشتگان و آنچه را که به سوی‌شان وحی می‌شود، می‌شنوند و به وسیله آن به علم غیب می‌رسند چنان که محمد ﷺ از طریق وحی به آن می‌رسد؟ «پس» اگر چنین ادعایی دارند «باید شنونده آنان سلطانی مبین بیاورد» یعنی: باید شنونده آنان، حجت روشن و آشکاری بر

این شنیدن خود بیاورد ولی اگر چنین چیزی نزدشان موجود نیست، دیگر راهی جز این ندارند که از این پیامبر و از این قرآن پیروی کنند.

﴿أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ﴾

«آیا خدا را دختران است و شما را پسران؟» یعنی: یا مگر دختران را به خداوند ﷻ و پسران را به خود نسبت می‌دهند؟ قطعاً هرکس دارای چنین اندیشه‌ای باشد، با فهم و خرد بیگانه بوده و در حسیض انحطاط فکری قرار دارد بنابراین، از او بعید نیست که توحید و رستاخیز را هم انکار کند.

﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ﴾

«یا» ای پیامبر ﷺ! «از آن‌ها مزدی مطالبه می‌کنی» که در برابر تبلیغ رسالت به تو بدهند؛ «و آنان از غرامت گرانبارند؟» یعنی: از بر عهده گرفتن این غرامت و توانی که تو از آنان می‌طلبی، احساس گرانباری می‌کنند لذا از حمل این بار گران به عسرت و زحمت درافتاده‌اند و نمی‌توانند اسلام بیاورند؟.

﴿أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ﴾

«یا مگر غیب پیش آن‌هاست و آن‌ها می‌نویسند؟» یعنی: یا مگر ادعا می‌کنند که علم غیب یعنی اطلاعات ثبت شده بر لوح محفوظ نزدشان است و بنابراین، هر چه را بخواهند از روی علم غیب برای مردم می‌نویسند؟ پس بر این مبنی می‌گویند که ما برانگیخته نمی‌شویم و اگر هم برانگیخته شویم عذاب نمی‌شویم؟ قطعاً موضوع چنین نیست زیرا جز خدای سبحان هیچ‌کس دیگری غیب را نمی‌داند. قتاده می‌گوید: «چون مشرکان گفتند که ما در حق محمد حوادث بد روزگار را انتظاری کشیم»، خداوند متعال فرمود: ﴿أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ﴾ آیا نزدشان علم غیب است که بدانند محمد ﷺ چه وقت رحلت می‌کند، یا کار وی به کجا خواهد انجامید؟ که قطعاً چنین نیست.

﴿أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ﴾

«یا مگر می‌خواهند نیرنگی بزنند؟» یعنی: مگر نیرنگی در حق رسول اکرم ﷺ اندیشیده‌اند تا او را با این توطئه و نیرنگ از بین ببرند «ولی کافران خود در نیرنگ گرفتار شده‌اند» یعنی: چنان نیست که نیرنگشان مؤثر باشد بلکه کافران خود در زیان بدانندیشی و نیرنگ خویش گرفتار شده‌اند و بر این نیرنگ‌شان جزا داده می‌شوند. یعنی مغلوب و نابود گردیده یا خود گرفتار کید و نیرنگ می‌شوند.

پس هرگاه فرجام کارشان این است، دیگر سود و ثمر برگشت‌شان از راه تقوی و ایمان چیست؟.

﴿أَمْ لَهُمْ آلَةٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

«یا مگر آنان را جز خداوند معبودی است» که یاریشان داده و از عذاب وی نگاه می‌دارد؟ «منزه است خدا از آنچه با او شریک می‌گردانند» یعنی: حق تعالی از شرک ورزیدنشان، یا از مشارکت با آنچه که برایش شریک می‌گردانند و نیز از خود آن شریکان پنداری، منزه و بیزار است.

﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ﴾

«و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می‌گویند: ابری متراکم است» یعنی: اگر آنان قطعه‌ای آتش از آسمان را بر خود افتاده ببینند که برای عذاب آنان فرو آورده شده باشد، باز هم از کفر خویش باز نمی‌ایستند بلکه می‌گویند: این ابری است که به گونه متراکم بر روی هم نشسته است و بر ما باران می‌باراند!! از فرط طغیان و عنادی که دارند.

﴿فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ﴾

«پس آنان را رها کن تا آن روز مخصوص‌شان را که در آن بی‌هوش شوند دیدار کنند» که آن روز، روز مرگشان یا به قول جمهور مفسران: روز قیامت است. صعقه: نابودی و هلاکت سریع است.

﴿يَوْمٌ لَا يُعْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾

«روزی که نیرنگشان به هیچ وجه به کارشان نیاید» یعنی: در آن روز، نیرنگ و توطئه‌ای که در دنیا علیه رسول خدا ﷺ اندیشیدند، هیچ سودی در برگرداندن عذاب از آنان ندارد «و نه آن‌ها نصرت داده شوند» یعنی: نه عذابی را که بر آنان فرودآمدنی است، هیچ بازدارنده‌ای از آنان باز می‌دارد بلکه آن عذاب خواه‌ناخواه بر آنان فرودآمدنی است.

﴿وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾

«و در حقیقت، برای ستمگران عذابی قبل از این است» دون ذلك: یعنی ستمگران قبل از این عذاب، در دنیا نیز عذاب دیگری دارند و آن کشتن‌شان در روز بدراست. ابن زید می‌گوید: «این عذاب عبارت از مصایب دنیاست؛ چون دردها، آفات، بلیات، امراض و

از بین رفتن اموال و فرزندان». به قولی دیگر: مراد عذاب قبر است. در حدیث شریف راجع به بازگشت کفار بر کفر خود بعد از برطرف شدن عذاب از آنان، آمده است: «إن المنافق إذا مرض وعوفي مثله في ذلك كمثل البعير، لا يدري فيما عقلوه ولا فيما أرسلوه». «بی‌گمان مثل منافق وقتی مریض شود و از مرض خویش عافیت یابد، چون مثل شتر است، نمی‌داند که برای چه او را بسته‌اند و چرا بعد از آن رهایش کرده‌اند!». «ولی بیشترشان نمی‌دانند» و از این عذاب عبرت نمی‌گیرند.

﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ﴾

«و تا رسیدن حکم پروردگار خود» یعنی: ای پیامبر ﷺ! تا آن‌گاه که عذاب موعود ما بر آنان فرود آید و آنان را فراگیرد «صبر کن، هرآینه تو زیر نظر مایی» یعنی: تو در معرض دید و نظر و عنایت ما بوده و در حفظ و حمایت ما قرار داری پس از آنان پروایی نداشته باش و بی‌باک به راه خویش ادامه بده «و هنگامی که بر می‌خیزی» از مجلس خود «با ستایش پروردگارت تسبیح گوی» لذا در هنگام برخاستن از هر مجلسی که در آن می‌نشینی، در هنگام برخاستن از خواب و در هنگام برخاستن به سوی نماز، بگو: «سبحان الله وبحمده»، یا «سبحانك اللهم وبحمدك». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ در ابتدای نماز چنین می‌گفتند: «سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك، وتعالى جدك ولا إله غيرك». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ در آخر عمر خود هر وقت می‌خواستند از مجلسی برخیزند، می‌گفتند: «سبحانك اللهم وبحمدك، أشهد أن لا إله إلا أنت، أستغفرك وأتوب إليك» که این دعای کفاره مجلس است. همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در شب از خواب برخیزد و بگوید: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا قوة إلا بالله».

«سپس بگوید: رب اغفر لی - یا فرمودند: آن‌گاه دعا کند؛ دعای وی اجابت می‌شود پس اگر عزم کرد که وضو گیرد و سپس نماز بخواند، نمازش پذیرفته می‌شود».

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَرَ الْجُومِ﴾

«و نیز پاره‌ای از شب الله را تسبیح گوی» یعنی: ای پیامبر ﷺ! در پاسه‌ایی از شب، حق تعالی را تسبیح گوی. مقاتل در معنای آن می‌گوید: «یعنی نمازهای مغرب و

عشا را ادا کن». به قولی مراد این است: «دو رکعت بامداد را ادا کن». «و به هنگام فرو شدن ستارگان نیز» یعنی: به هنگام افول و غایب شدن ستارگان در آخر شب نیز پروردگارت را تسبیح گوی. به قولی: مراد ادای نماز بامداد است زیرا عبادت در این هنگام بر نفس دشوارتر و از معرض ریا دورتر می‌باشد. در حدیث شریف متفق علیه در میان بخاری و مسلم به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است: چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دل شب به نماز بر می‌خاستند، می‌گفتند: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نَوْرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، أَنْتَ الْحَقُّ وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَقَوْلُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ الْحَقُّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَبِكَ أَمَنْتُ، وَإِلَيْكَ أُنْبِتُ وَبِكَ خَاصَمْتُ وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاعْفُرْ لِي مَا قَدَمْتُ وَمَا أَخَرْتُ، وَأَسْرَرْتُ وَأَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمَقْدَمُ وَأَنْتَ الْمَوْخِرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ». «بار خدایا! ستایش از آن توست، تو نور آسمان‌ها و زمین و همه کسانی هستی که در آن‌ها به سر می‌برند و حمد از آن توست، تو برپا دارنده آسمان‌ها و زمین و همه کسانی هستی که در آن‌ها به سر می‌برند و حمد از آن توست، تو پروردگار آسمان‌ها و زمین و همه کسانی هستی که در آن‌ها به سر می‌برند، تو حق هستی و وعده‌ات حق است، سخنت حق است، دیدارت حق است، بهشت حق است، دوزخ حق است، قیامت حق است، پیامبران حق‌اند و محمد حق است. بار خدایا! برای تو تسلیم شده‌ام و بر تو توکل کرده‌ام، به تو ایمان آورده‌ام، به سوی تو به اخلاص بازگشته‌ام، به سوی تو داد خواهی کرده‌ام و به سوی تو به داوری رفته‌ام پس آنچه را که پیش فرستاده‌ام و آنچه را که واپس افکنده‌ام (از لغزش‌ها) و آنچه را که پنهان کرده‌ام و آنچه را که آشکار نموده‌ام برایم بیامرز، تویی پیش اندازنده و تویی به تأخیر افکننده، معبودی جز تو نیست و خدایی غیر از تو نمی‌باشد».

## سوره نجم

مکی است و دارای (۶۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که خداوند متعال آن را با سوگند خوردن به نجم آغاز نموده است، «نجم» نامیده شد.

ابن مسعود رضی الله عنه در بیان فضیلت آن می‌گوید: «سوره نجم اولین سوره‌ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به طور علنی در مکه خواندند، سپس آن را در حرم تلاوت کردند در حالی که مشرکان آن را می‌شنیدند». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: «اولین سوره‌ای که در آن سجده نازل شد، سوره (نجم) بود پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله سجده کردند و مردم نیز همه - اعم از مؤمن و مشرک - همراه ایشان سجده کردند، مگر مردی که دیدم مشتی از خاک برگرفته و بر آن سجده می‌کند، سپس بعد از آن دیدم که او بر کفر کشته شد». و او امیه بن خلف بود.

﴿وَأَلْتَجِمُ إِذَا هَوَىٰ﴾

«سوگند به نجم چون فروگراید» خداوند جل جلاله در این آیه به جنس ستارگان آن گاه که به غروب گرایش می‌یابند - سوگند یاد می‌کند؛ زیرا «ال» در «النجم» برای جنس است که شامل همه ستارگان می‌شود. سوگند خوردن به ستاره همراه با وصف نمودن آن به افول، این معنی را به همراه دارد که انسان اندیشمند باید از افول آن بر بطلان پرستش آن راه برد. یا سوگند خوردن به ستاره در حال افول، برای آن است که ستاره چون به سوی افق به افول گراید، جهات چهارگانه به وسیله آن تشخیص داده می‌شود. این‌ابی حاتم از شعبی و غیر وی روایت کرده است که گفتند: «آفریننده، به هر چیز از آفریدگانش که بخواهد قسم می‌خورد اما آفریده نباید جز به آفریننده قسم خورد».

امام رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: «خداوند متعال در آغاز سه سوره قبل، یعنی سوره‌های: (صافات)، (ذاریات) و (طور) و در این سوره، به اسماء قسم خورده است نه به حروف؛ در سوره اول بر اثبات وحدانیت خویش قسم خورده است: ﴿إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ﴾ [الصافات: ۴]، در سوره دوم بر اثبات حشر و جزا قسم قسم خورده است: ﴿إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾ [الذاریات: ۵] و در سوره سوم بر اثبات دوام عذاب پس از

وقوع آن در روز قیامت قسم خورده است: ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ﴾ [الطور: ۷] و در این سوره بر اثبات نبوت حضرت محمد ﷺ قسم خورده است: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ﴾ [النجم: ۲]. بنابراین، هر سه اصل توحید، معاد و نبوت در این چهار سوره تکمیل گردید.

همچنین با تأمل در سوگندهای الهی در قرآن، ملاحظه می‌کنیم که سوگند خوردن الهی بر اثبات وحدانیت و نبوت در قیاس به سوگند خوردنش بر اثبات معاد کم‌تر است چنان که در سوره‌های (ذاریات، طور، واللیل، والشمس، والسماء ذات البروج) و غیر آن‌ها می‌بینیم، سبب آن این است که دلایل وحدانیت خداوند ﷻ بسیار می‌باشد: وفي كل شيء له آية تدل علي أنه واحد. در هر چیز که بنگرید؛ نشان‌های می‌یابید که بر یگانگی حق تعالی دلالت می‌کند دلایل نبوت و رسالت نیز بسیار است، که عبارت از معجزات مشهور و متواتر پیامبران ﷺ می‌باشد اما امکان معاد، به عقل و ادله سمعی یا نقلی که عبارت از قرآن و حدیث است، ثابت می‌شود و این خود عنایت بیشتری را می‌طلبد به همین جهت، خداوند ﷻ در قرآن کریم بر اثبات آن بسیار سوگند خورده است تا راه ایمان مردم به آن را نیز هموار گرداند.

حکمت در قسم خوردن حق تعالی به ستارگان این است که ستارگان در سرعت، حجم و در نوع و چگونگی وجود خود، عالمی بزرگ و بس عظیم‌اند. مثلاً سرعت نور ستاره، (۳۰۰) هزار کیلومتر در ثانیه است، یعنی نور آن فقط در ظرف «۱۷» ثانیه، یکبار دورادور زمین را می‌پیماید. یا مثلاً خورشید یک میلیون و سیصد هزار بار از زمین بزرگتر است و این خورشید ما یکی از سی هزار میلیون خورشید پروردگار متعال می‌باشد که بشر تاکنون به کشف آن‌ها قادر شده است. نظام شمسی و سیارگان یازده‌گانه، بخشی از عالم کهکشانی‌ها و سحابی‌ها هستند، کهکشانی‌ها و سحابی‌هایی که کسی جز خداوند ﷻ؛ شمار، حجم و کیفیت آن‌ها را در حساب آورده نمی‌تواند و باز هر کهکشان از خود در حدود سی هزار میلیون ستاره دارد که بعضی از آن‌ها از خورشید ما هم بزرگترند. کهکشانی‌ها به قرص پهن شده‌ای شباهت دارند که قطر آن به اندازه (۱۰۰) هزار سال نوری مسافت دارد و با در نظر داشت این که سال نوری برابر با (۶) میلیون مایل است، یک گزارش دانشمندان نجوم می‌رساند که دورترین



کهکشان‌ها از زمین و قدیمی‌ترین آن‌ها در حد شناخت‌های محدود بشر، در فاصله (۱۷) میلیارد سال نوری از زمین قرار دارد. بنابراین، عالم ستارگان یکی از عوالم بسیار بزرگ پروردگار متعال می‌باشد.

همچنین، آیات قرآن دلالت بر آن دارد که اعجاز قرآن در عرصه فلک، بزرگتر از اعجاز آن در عرصه طب و عالم وجود انسان است، از این جهت، خداوند متعال از ما خواسته است تا در آیات کونی وی به خوبی بنگریم و تأمل کنیم و به همین دلیل است که فضانوردان و کیهانشناسان به درک حقیقت نزدیک‌ترند. چنانچه وقتی «تیتوف» دومین فضانورد روسی بعد از «گاگارین»، از سفر فضایی خود فرود آمد، خبرنگاران روس از وی پرسیدند: آیا خدا را یافتی؟ او پس پاسخ داد: «آری! عظمت خالق را یافتم، او را یافتم در کار عظیم قاهران‌هاش با سیطره وی بر قوانین جاذبه میان زمین و ماه و خورشید».

﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ﴾

آری! سوگند به نجوم: «که همسخن شما سرگشته نیست» یعنی: محمد ﷺ نه از حق و هدایت سردرگم است و نه - وقتی این قرآن را برای شما آورده - از آن عدول کرده است «و نه غاوی شده است» یعنی: نه گمراه شده و نه به باطل سخن‌گفته است. غوایت: عبارت از جهل همراه با عقیده فاسد است که ترکیب این دو، جهل مرکب می‌شود. ابن کثیر می‌گوید: این آیه مقسم علیه است.

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾

«و از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید» یعنی: محمد ﷺ از سر هوا و خواهش نفس و به باطل و ناروا به قرآن نطق نمی‌کند.

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾

«این سخن جز و حیی که به او فرستاده می‌شود نیست» یعنی: آنچه که محمد ﷺ بدان نطق می‌کند و حیی از جانب الله ﷻ است که به سوی او فرستاده می‌شود و او نه در آن کم می‌کند و نه می‌افزاید. در حدیث شریف از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: من هر چیزی را که از رسول اکرم ﷺ می‌شنیدم، می‌نوشتم با این هدف که آن‌ها را حفظ و نگه‌داری کنم پس قریش مرا از این کار نهی نموده و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول خدا ﷺ می‌شنوی می‌نویسی در حالی که ایشان نیز بشرند و گاهی در حال خشم سخن می‌گویند. همان بود که از نوشتن دست

کشیده و این موضوع را با رسول خدا ﷺ در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «اكتب، فوالذي نفسي بيده ما خرج مني إلا الحق». «بنویس زیرا سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، از زبان من جز حق چیز دیگری بیرون نیامده است». رسول اکرم ﷺ در حدیث شریف دیگری فرمودند: «من جز حق نمی‌گویم. در این اثنا برخی از اصحاب‌شان گفتند: یا رسول الله! شما گاهی با ما شوخی و مزاح می‌کنید؟ فرمودند: حتی اگر مزاح کنم، من جز حقی را نمی‌گویم».

﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾

«آن را» یعنی: وحی را «فرشته بسیار نیرومند به او فرا آموخت» که آن فرشته به قول جمهور: جبرئیل علیه السلام است پس اوست که وحی را به محمد ﷺ آموخت.

﴿ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى﴾

«صاحب مره» یعنی: جبرئیل علیه السلام آفرینش بسیار نیکو و استواری دارد. مره: نیرومندی و استواری در آفرینش است. به قولی معنی این است: جبرئیل علیه السلام دارای اندیشه نیک، خردی استوار و رأیی متین است. «پس راست ایستاد» یعنی: جبرئیل علیه السلام اولین باری که وحی را به رسول اکرم ﷺ آورد، در همان شکل و صورت حقیقی خود که خداوند متعال او را بر آن آفریده است، در برابر ایشان ایستاد و از بس بزرگ بود، وجودش همه افق جانب مشرق را پوشانید. یادآور می‌شویم که رسول اکرم ﷺ دوبار جبرئیل علیه السلام را به شکل و شمایل حقیقی‌اش دیدند: یکبار در آسمان و یکبار در زمین نزدیک غار حراء، که این دیدار در آغاز نبوت ایشان بود.

﴿وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى﴾

«در حالی که او در افق اعلی بود» یعنی: جبرئیل علیه السلام نسبت به بیننده، در جهت افق بالای آسمان قرار داشت و به صورت حقیقی خود بر رسول اکرم ﷺ نمایان شد.

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾

«سپس نزدیک آمد و نزدیک‌تر شد» یعنی: جبرئیل علیه السلام در اولین باری که رسول اکرم ﷺ او را به صورت حقیقی‌اش دیدند، نخست در افق ایستاد، سپس به زمین نزدیک و نزدیک‌تر شد تا وحی را بر ایشان فرود آورد.

﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾

«تا که به قدر دو کمان رسید» یعنی: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ فرود و فرودتر آمد تا که فاصله میان او و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اندازه دو کمان بیش نبود. قاب: مقدار است «یا کمتر از آن» یا فاصله وی با رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کمتر از مقدار دو کمان بود. مراد از فاصله دو کمان در اینجا: فاصله میان دسته کمان و دو طرف خمیده آن است زیرا هر کمان دارای دو طرف است. البته مراد حق تعالی در این آیه، تمثیل ملکه اتصال و تحقق امر استماع وحی از سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کامل‌ترین وجه آن است زیرا در این تمثیل، بعد مسافت که خود شبهه ابهام و غموض را پیش می‌آورد، نفی شده است.

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾

«آن‌گاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود» یعنی: آن‌گاه جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ از آن مسافت نزدیک، آنچه را از قرآن که در این فرود آمدن با خود آورده بود، به بنده خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فرستاده وی حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحی کرد. یا معنی این است: خداوند متعال به بنده خود جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ وحی کرد آنچه را که او به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحی نمود. دلیل این که حق تعالی از متن پیام وحی یادی نکرد، بزرگ نمودن و تفخیم شأن آن است.

﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١﴾ أَفَتُمَرُّونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ﴾

«دلش در آنچه دید، دروغ داخل نکرد» یعنی: دل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنچه را که چشمش از صورت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ دیده بود، ناراستی و انکار نکرد لذا آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ را به چشم خود دید و با قلب خود شناخت و در آنچه که دید، هرگز شک نکرد «آیا شما با او درباره آنچه می‌بیند، مجادله می‌کنید؟» یعنی: بی‌گمان دل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صادق است پس چشمش از آن نیز صادق‌تر می‌باشد زیرا عرصه دید چشم، معاینه و مشاهده محسوس است که این جریان عادی دید و شناخت اشیاء در نزد بشر می‌باشد و با در نظرداشتن این که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ را با هر دو چشم خود دید پس شما منکران چگونه با او در آنچه به چشم سر می‌بیند، مجادله می‌کنید؟! مراد: جدال آنان به ناروا است.

﴿وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ﴾

«و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است» یعنی: قطعاً محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکبار دیگر نیز جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ را بر صورت حقیقی‌ای که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ او را آفریده، دیده است که این دیدار

دوم در شب اسراء انجام گرفت اما در غیر این دو بار؛ رسول اکرم ﷺ جبرئیل علیه السلام را در صورت انسانی می‌دیدند تا دیدن وی بر ایشان آسانتر باشد.

اما بعضی از مفسران بر آنند که: ضمایر در «دنا»، «تدلی»، «کان»، «اوحی» و «رآه» همه به خدای عزوجل بر می‌گردد. یعنی: خدای عزوجل نزدیک شد، فرود آمد، به مقدار فاصله دو کمان از پیامبرش ﷺ قرار گرفت، بر ایشان وحی نمود و ایشان پروردگار متعال را دیدند. حدیث شریف بخاری از انس رضی الله عنه نیز بر این قول گواهی می‌دهد که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سپس خدای عزوجل رسول خود را بالاتر از این برد، به مسافتی که هیچ‌کس جز خودش آن را نمی‌داند تا این که به سدره‌المنتهی رسید و جبار رب العزه نزدیک شد و فرود آمد تا بدانجا که فاصله او با رسولش به اندازه فاصله دو طرف کمان یا کمتر از آن بود پس در جمله آنچه که خدای عزوجل بر او وحی کرد، پنجاه نماز بود». ولی رأی راجح، همان رأی اول است، که ضمایر در «دنا»، «تدلی»، «کان»، «اوحی» و «رآه» همه به جبرئیل علیه السلام بر می‌گردد چنان که حدیث شریف ذیل به روایت مسلم از ابوذر رضی الله عنه نیز گواه این مدعاست؛ ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ پرسید: یا رسول الله! آیا شما پروردگارتان را دیده‌اید؟ حضرت ﷺ فرمودند: «رأیت نورا: من نوری را دیدم».

### ﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى﴾

«نزدیکی سدره‌المنتهی» یعنی: محمد ﷺ بار دوم در نزدیک سدره‌المنتهی جبرئیل علیه السلام را دید و درخت سدره (کنار یا عناب) به قول جمهور و چنان که در حدیث صحیح نیز آمده است، در آسمان هفتم است. گفته شده که: علم خلاق در سدره‌المنتهی به پایان می‌رسد و هیچ‌کس از ایشان نمی‌داند که در ماورای سدره‌المنتهی چیست. البته ما به وجود «سدره‌المنتهی» چنان که در ظاهر قرآن کریم آمده است، ایمان داریم بی‌آن که در باره مکان یا اوصاف آن - بیش از آنچه که راجع به آن در حدیث صحیح آمده است - سخن بگوییم. از جمله در حدیث شریف ذیل به روایت مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «چون مرا به اسراء بردند، در معراج مرا را به سدره‌المنتهی رسانیدند و آن در آسمان هفتم است (در روایت مسلم از ابن مسعود آمده است: و آن در آسمان ششم است)، آنچه که از زمین به آسمان عروج داده می‌شود، به سوی آن منتهی گشته و از آنجا برگرفته می‌شود و آنچه که از فراز سدره‌المنتهی فرود آورده می‌شود، نیز به آنجا منتهی شده و از آنجا برگرفته می‌شود...». ملاحظه می‌کنیم که این حدیث شریف،

«سدره المنتهی» را به مثابه پایانه و مرز اصلی میان دو حقیقت معرفی می‌کند، حقیقت فراسوی سدره المنتهی که هیچ‌کس حتی فرشتگان را بدان علمی نیست و حقیقت این سوی سدره‌المنتهی که از آسمان هفتم یا ششم - بنابر اختلاف روایات - شروع و به زمین منتهی می‌شود.<sup>۱</sup> در وصف دیدار رسول اکرم ﷺ با جبرئیل علیه السلام در سدره المنتهی نیز در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند: «رأیت جبریل بالأفق الأعلى، له ستمائة جناح، يتناثر من ريشة الدر والياقوت». «جبرئیل را در افق اعلی دیدم در حالی که ششصد بال داشت و از پره‌های وی در و یاقوت افشانده می‌شد».

﴿عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ﴿١٥﴾﴾

«که جنه‌المأوی نزدیک آن است» یعنی: جنه‌المأوی نزدیک سدره‌المنتهی است. به قولی: علت تسمیه آن به «جنه‌المأوی» این است که ارواح مؤمنان در آن جای می‌گیرد. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «ارواح فرشتگان، شهدا و متقیان در آن جای می‌گیرد و علم انبیا علیهم السلام بدان منتهی می‌شود و هیچ‌کس جز خداوند ﷻ ماورای آن را نمی‌داند».

﴿إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴿١٦﴾﴾

«آن‌گاه که فرو پوشانده بود سدره را آنچه فرو پوشانده بود» ابهام در «ما» برای افاده تعظیم و تکثیر چیزی است که درخت سدره را فرو پوشانده بود، به گونه‌ای که هیچ وصف و عددی به آن احاطه نمی‌کند. بنا به اقوالی: درخت سدره را ملخ‌هایی از طلا، یا گروه‌هایی از فرشتگان، یا فرمان خدا ﷻ فروپوشانده بود. شاه‌ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «در شب معراج انوار الهی بود که سدره را فرو پوشاند». مجاهد می‌گوید: «شاخه‌های درخت سدره‌المنتهی از مروارید و یاقوت و زبرجد بود و رسول اکرم ﷺ آن را دیدند و ایشان پروردگارتان را نیز به قلب خود دیدند».

﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴿١٧﴾﴾

«دیده‌اش منحرف نگشت» یعنی: دیده پیامبر ﷺ از آنچه دیده بود، کژتابی نکرد و به چپ و راست متمایل نشد «و از حد در نگذشت» یعنی: دیده وی از مقصد خویش و از آنچه دیده بود تجاوز نکرد پس جز به آنچه که مأمور شده بود، نگاه نکرد و نخواست

تا آنچه را که به او بینانده نشده بود، بنگرد. بنابراین، رؤیت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ و دیگر مظاهر ملکوت خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ از سوی آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ، رؤیتی عینی بود، نه خدعه و فریب چشم و این تأکیدی است بر این حقیقت که معراج رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ با روح و جسم هردو انجام گرفت.

﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾ (۱۸)

«به راستی که برخی از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید» یعنی: به راستی که رسول اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ در شب معراج از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش و از عجایب ملک و ملکوت وی چیزهایی را دید که در وصف نمی‌گنجد.

﴿أَفْرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى﴾ (۱۹)

«آیا شما لات و عزی را دیدید؟» لات: از اسم الله گرفته شده و نام بت مؤنثی بود که قبیله ثقیف در طایف آن را پرستش می‌کردند. یا لات از ماده «لت» به معنی آرد الک شده است که به فارسی دری نیز آن را «لتی» می‌گویند. علت نامگذاری آن به «لات» آن بود که پیکر تراشیده‌اش نماد مردی را نشان می‌داد که آرد الک شده را با روغن می‌آمیزد و حجاج را اطعام می‌کند. اما «عزی» به قول مجاهد، درختی در میان مکه و طایف بود که قبیله «غطفان» آن را پرستش می‌کردند پس رسول اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ در سال فتح مکه، خالد بن ولید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را فرستادند تا آن را قطع نماید و او چنین کرد و در حالی که با تبر خود بر آن می‌کوفت؛ این شعر را می‌خواند:

يا عزی کفرانک لا سبحانک إني رأيت الله قد أهانک

ای عزی! ناسپاسی باد تو را، نه پاکی و تقدس؛ زیرا من دیدم که خدا تو را خوار کرد.

﴿وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةِ الْأُخْرَى﴾ (۲۰)

«و مناه» بتی از آن اوس و خزرج در میان مکه و مدینه بود که مشرکان خون حیوانات قربانی را برای آن می‌ریختند، از این جهت، آن را «مناه» نامیدند و خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ برای تحقیر و نکوهش آن، از آن چنین یاد کرد: «آن که سومین بی‌قدر است» اخری: از تأخر در رتبه است، یعنی مناه، متأخر، پست و بی‌قدر است. ابن کثیر می‌گوید: «در جزیره العرب بتان دیگری نیز غیر از این سه بت وجود داشت که اعراب آن‌ها را بزرگ می‌داشتند اما مشهورترین آن‌ها همین سه بت بود، از این جهت، قرآن فقط از آن‌ها یاد کرد».

﴿أَلَيْسَ لَكُمُ الذِّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى﴾

«آیا برای شما پسر است و برای او دختر؟» یعنی: به من از این خدایان سه گانه مؤنثی که آنان را دختران خدای سبحان می‌پندارید، خبر دهید؛ آخر چگونه آنچه را که خود دوست نمی‌دارید، به حق تعالی نسبت می‌دهید؟.

﴿تِلْكَ إِذَا قَسَمَةٌ ضَيْرَى﴾

«در این صورت، این تقسیم ناعادلان‌های است» ضیری: تقسیم شما در مورد اختصاص دادن دختران به خدای سبحان، بر کنار از حق و خارج از عدل و انصاف است.

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيئُوهَا أَنْتُمْ وَعَابَاؤُكُمْ مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ رَبِّهِمْ الْهُدَى﴾

«این‌ها چیزی جز نام‌هایی نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید» زیرا این بتان نه چیزی را می‌بینند، نه می‌شنوند و نه درک می‌کنند، نه زبانی می‌رسانند و نه نفعی پس این‌ها جز نام‌های بی‌مسمای چندی نیستند که شما و پدرانتان آن‌ها را «خدایان» نامیده‌اید و پسینیان نیز این رسم و راه را از پیشینیان به تقلید نشخوار کرده و پسران در آن‌ها از پدران دنباله روی کرده‌اند «الله بر ثبوت آن‌ها هیچ سلطانی فرود نیاورده است» یعنی: حق تعالی هیچ حجت و برهانی را که بدان بر خدا بودن این بتان بی‌جان حجت آورید، نازل نکرده است «آنان جز از پندار پیروی نمی‌کنند» و مسلم است که پندار، حق را بیارنده و به سوی حق راه نمی‌برد «و» آنان جز «از چیزی که نفسها خواهش می‌کند» پیروی نمی‌کنند بی‌آن‌که هیچ توجه و التفاتی به آنچه که حق است و پیروی از آن واجب می‌باشد، داشته باشند «با آن‌که به راستی از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است» یعنی: برایشان در این مورد که بتان خدا نیستند، بیان واضح و حجت قاطعی آمده است و قرآن که حجت و برهان فروفرستاده از نزد خداوند ﷻ بر پیامبرش می‌باشد، جلوه‌گاه این بیان روشن است، همان پیامبری که خدای ﷻ او را در میان مردم برانگیخت و او را از جنس آنان قرار داد.

﴿أُمَّ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَعَى﴾

«یا مگر انسان آنچه آرزو کند دارد؟» یعنی: چنان نیست که انسان هر چه آرزو کند، به دست آورد پس خداوند متعال این پندار را که آنان می‌توانند بتانی را داشته باشند که به آنان نفع رسانیده و برای‌شان شفاعت‌کنند؛ پندار و آرزوی بی‌بنیادی

می‌داند و چنین پنداری را زشت و ناموجه می‌شناسد. از این جهت در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِذَا تَمَنَّى أَحَدُكُمْ فَلْيَنْظُرْ مَا يَتَمَنَّى، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَا يَكْتُبُ لَهُ مِنْ أَمْنِيَّتِهِ». «هرگاه یکی از شما آرزو می‌کند، باید بنگرد که چه چیزی را آرزو می‌کند زیرا او نمی‌داند که از این آرزویش چه چیزی برایش (در کارنامه‌اش) نوشته می‌شود».

﴿فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ﴾

«پس انجام و آغاز» یعنی: آن جهان و این جهان «از آن خداست» بنابراین، در دنیا و آخرت بتان را با او هیچ مشارکتی نیست.

﴿وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن

يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾

«و چه بسیار فرشته‌اند در آسمان‌ها که شفاعت‌شان به‌کاری نیاید» یعنی: هرگاه فرشتگان با وجود کثرت عبادت و گرامی بودن‌شان نزد خدای سبحان، جز برای کسی که خداوند صلی الله علیه و آله به شفاعت کردن برایش اذن دهد، شفاعت نمی‌کنند پس چگونه خواهد بود شفاعت این جمادات فاقد عقل و شعور! و چگونه شما جاهلان مشرک، شفاعت آن‌ها را نزد خداوند صلی الله علیه و آله امید می‌برید در حالی که حق تعالی نه پرستش آن‌ها را مشروع گردانیده و نه به این کار اذن داده است بلکه بر زبان تمام پیامبرانش از شرک نهی کرده و از آن براءت جسته است و تمام کتب الهی نیز بر این نهی ناطق‌اند؟ آری! فرشتگان گرامی نزد حق تعالی شفاعت نمی‌کنند و شفاعت‌شان هیچ سودی ندارد؛ «مگر پس از آن که خدا اجازه دهد» که شفاعت کنند «به هرکه خواهد» تا برای او شفاعت کنند «و خشنود باشد» از شفاعت ایشان برای آن کس، به سبب آن که او از اهل توحید است لذا مشرکان از شفاعت هیچ بهره‌ای ندارند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَىٰ﴾

«در حقیقت کسانی که آخرت را باور ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به نام مؤنث نام می‌گذارند» و می‌پندارند که فرشتگان دختران خدایند پس آنان را دختر تلقی کرده و به نام دختران می‌نامند.



﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾<sup>(۱۸)</sup>  
 «و آنان را به این هیچ علمی نیست» زیرا نه آن منکران فرشتگان را شناخته‌اند، نه مشاهده‌شان کرده‌اند و نه این امر به‌طریقی از طرقی که مخبران از آن خبر می‌دهند، به آنان رسیده است بلکه صرفاً از روی جهل، گمراهی و جرأت و جسارت در حق خدای سبحان، این سخن را می‌گویند «جز از ظن» یعنی: از گمان و پندار «پیروی نمی‌کنند» درحالی که عقاید باید پشتوان‌های از قطع و یقین داشته باشد «و در واقع، پندار در شناخت حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند» و چیزی از حقیقت را به بار نمی‌آورد زیرا حقیقت جز با علم - یعنی با یقین - درک نمی‌شود پس گمان و پندار در قلمرو معارف حقیقی، یا یقینیات هیچ راهی نداشته و از هیچ اعتباری برخوردار نیست، از این رو در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظن، فان الظن أكذب الحديث». «هان! از گمان بپرهیزید زیرا گمان دروغترین سخن‌هاست».

﴿فَاعْرُضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾<sup>(۱۹)</sup>

«پس از هرکس که از ذکر ما روی برتافته و جز زندگی این جهان را خواستار نبوده‌است، روی برتاب» یعنی: ای پیامبر ﷺ! از کسی که از قرآن یا از ذکر ما روی گردانیده، روی بگردان لذا مجادله با منکران را فروگذار زیرا تو آنچه را که بدان مأمور بوده‌ای، به آنان رسانده‌ای و بر تو جز ابلاغ پیام حق، تکلیف دیگری نیست. امام رازی گفته است: «اکثر مفسران برآنند که تمام عبارت‌های (فاعرض: پس روی بگردان) در قرآن، به آیه قتال منسوخ است. در حالی که این سخن مفسران اساسی ندارد؛ زیرا امر به اعراض و رویگردانی پیامبر از کفار، با آیه قتال موافق است پس چگونه به آن منسوخ می‌شود؟ حقیقت این است که رسول اکرم ﷺ مأمور بودند تا کفار را به روشی حکیمانه و موعظه نیکو به سوی حق دعوت کنند اما چون آن‌ها این دعوت را نپذیرفتند و به وسیله اباطیل‌شان با پیامبر ﷺ معارضه کردند، این بار به آن حضرت ﷺ دستور داده شد تا با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله کند، سپس چون این شیوه نیز در هدایت آنان سودمند واقع نگشت، پروردگارش به وی فرمود: اینک از آنان روی بگردان و با آنان به دلیل و برهان مقابله نکن زیرا آنان از چیز دیگری جز پندار خویش پیروی نمی‌کنند... پس چگونه امر به روی گردانی از کفار می‌تواند منسوخ باشد؟».

﴿ذَلِكَ مَبْعُغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَن

أَهْتَدَى﴾ (۳۰)

«این منت‌های علم آنان است» یعنی: زندگانی دنیا و خواهش‌های آن، منت‌های میدان دانش کفار است و آن‌ها به ما سوای آن - مانند کار دین و معنویت - هیچ التفاتی نمی‌کنند زیرا آن‌ها دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند. چنان‌که در حدیث شریف به روایت عایشه صدیقه رضی الله عنها آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «الدنيا دار من لا دار له، ومال من لا مال له، ولها يجمع من لا عقل له». «دنیا سرای کسی است که سرای دیگری ندارد و مال کسی است که مال دیگری ندارد و کسی برای آن گرد می‌آورد که عقلی ندارد». همچنین در دعای منقول از آن حضرت صلی الله علیه و آله آمده است: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنا». «بار خدایا! دنیا را بزرگترین اندیشه و مرام ما نگردان و نه آن را منت‌های علم ما قرار ده».

«بی‌گمان پروردگار تو خود به حال کسی که از راه او گمراه شده، داناتر و همو به کسی که راه یافته است، نیز آگاهتر است» این جمله، بیان علت دستور دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به اعراض و رویگردانی از کفار است. یعنی: خدای عز و جل می‌داند که چه کسی دعوت حق را اجابت کرده و چه کسی آن را اجابت نمی‌کند پس ای پیامبر صلی الله علیه و آله! تو خود را در دعوت آنان رنجور نکن زیرا جز ابلاغ پیام حق چیز دیگری بر عهده تو نیست و تو این مأموریت را به درستی انجام داده‌ای و بدان که خدای عز و جل به حال هر دو گروه داناتر است و هر یک را مطابق عقیده و عملش جزا می‌دهد.

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اَسْءَلُوْا بِمَا عَمِلُوْا وَيَجْزِيَ الَّذِيْنَ

اَحْسَنُوْا بِالْحَسَنٰتِ﴾ (۳۱)

«و هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است از آن خداوند است» یعنی: آفریننده، مالک و متصرف فقط اوست «تا سرانجام بدکرداران را به سزای آنچه انجام داده‌اند جزا دهد و کسانی را که نیکی کرده‌اند به پاداشی نیکو پاداش دهد» یعنی: سرانجام کار خلق که نیکوکار و بدکار هر دو در میان آن وجود دارد، این است که خداوند متعال هر یک را مطابق عمل و کارکردش جزا می‌دهد. نیز احتمال دارد که معنی چنین باشد: پس، از کسانی که روی گردانیده‌اند، روی بگردان زیرا خدای سبحان بدکاران و

نیکوکاران - هردو - را مناسب حالشان جزا خواهد داد اما تو تکلیفت را انجام داده و پیام حق را به آنان ابلاغ کرده‌ای.

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾

«کسانی که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند» یعنی: کسانی که نیکوکارند، همانانند که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند. گناه کبیره: هر گناهی است که خداوند متعال در برابر ارتکاب آن، به آتش دوزخ هشدار داده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از هفت گناه هلاک کننده پرهیزید:

۱- شرک آوردن به خداوند متعال.

۲- سحر.

۳- قتل نفسی که خداوند متعال کشتن آن را - جز به حق - حرام کرده است.

۴- خوردن مال یتیم.

۵- خوردن ربا.

۶- روی گردانیدن در روز جنگ.

۷- متهم کردن زنان پاکدامن بی‌خبر مؤمن به فحشاء».

اما حافظ ذهبی در کتاب «کبایر» خود گناهان کبیره را تا به هفتاد بر شمرده است. طبرانی روایت می‌کند که مردی به ابن عباس رضی الله عنه گفت: «گناهان کبیره هفت گناه بیش نیست. ابن عباس رضی الله عنه فرمود: این گناهان به هفتصد گناه نزدیکترند تا به هفت گناه، مگر باید یادآور شد که همراه با استغفار و آمرزش خواهی، گناهی کبیره باقی نمی‌ماند و همراه با اصرار و پافشاری بر گناه، گناهی صغیره باقی نمی‌ماند». یعنی: آن گناه صغیره به کبیره تبدیل می‌شود.

«و» نیکوکاران همانانند که «از فواحش» یعنی: از ناشایستی‌ها و بی‌حیایی‌ها؛ همچون زنا و شرک پرهیز می‌کنند «مگر از لمم» که گناهان صغیره است. گفته شده: گناه کبیره هر گناهی است که ختم آن در قرآن به آتش دوزخ بشود، فواحش هر گناهی است که در آن حد شرعی مقرر باشد و گناه صغیره؛ گناهی است پایین‌تر از زنا،

مانند بوسه و غمزه و نگاه. بخاری، مسلم و غیر ایشان از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: چیزی را شبیه‌تر به «لمم» از این حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله نیافته‌ام که فرمودند: «إن الله كتب علي ابن آدم حظه من الزني، أدرك ذلك لا محالة، فزني العين النظر، وزني اللسان النطق، والنفس تتمني وتشتهي والفرج يصدق ذلك أو يكذبه». «بی‌گمان خداوند متعال بر فرزند آدم بهره وی از زنا را نوشته است و او خواه‌ناخواه این بهره را در می‌یابد پس زنا چشم نظر کردن است و زنا زبانی سخن گفتن و نفس نیز آرزو و اشتها می‌کند آن‌گاه فرج یا این اشتها را تصدیق می‌کند یا تکذیب». یعنی: آلت تناسلی یا این اشتها را تأیید کرده و مرتکب زنا می‌گردد، یا به آن دست زد زده اشت‌های خود را مهار می‌کند و مرتکب زنا نمی‌شود.

«بی‌گمان پروردگارت نسبت به آن‌ها گسترده آمرزش است» یعنی: هرچند گناه صغیره از حکم مؤاخذه حق تعالی خارج است، لیکن خارج از آن نیست که گناه شمرده شود اما خداوند متعال آن را به رحمت گسترده و مغفرت فراگیر خود می‌آمرزد و محو می‌کند. بیضاوی می‌گوید: «شاید حق تعالی هشدار به بدکاران و مزده به نیکوکاران را از آن رو با این جمله دنبال کرد که مرتکب گناه کبیره از رحمت وی ناامید نشده و فرود آمدن عذاب را بر خود حتمی و اجتناب‌ناپذیر نداند بلکه برود و با توبه و انابت، دروازه‌های رحمت را بکوبد». «او به احوال شما داناتر است از آن دم که شما را از زمین پدید آورد» یعنی: شما را در ضمن آفرینش پدرتان آدم از زمین آفرید زیرا حق تعالی آدم علیه السلام را از گل آفرید پس او به طبایع و سرشته‌های شما آگاه و داناست «و آن‌گاه که شما جنین‌هایی در شکم‌های مادرانتان بودید» یعنی: در این حال نیز حق تعالی می‌دانست که شما لابد به گناهان صغیره آلوده می‌شوید «پس خودتان را تزکیه نکنید» یعنی: از روی خودستایی و خود بزرگمایی، خودتان را ستایش نکرده و از گناه پاک و بی‌آلایش معرفی نکنید و نگویید که از گناهان صغیره پاک و وارسته بوده و در هفت لفافه از عفاف و پاکدامنی و نجات قرار دارید. ولی اگر ثنا و وصف شما از خودتان بر سبیل اعتراف به نعمت باشد، این کاری نیکو است «خدا به حال کسی که» در دنیا از گناهان «پرهیزگاری نموده داناتر است». نظیر این آیه است آیه ﴿أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ يَزُكُونَ أَنفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُرَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿١٩﴾ [النساء: ٤٩].

«آیا ندیدی به سوی کسانی که خود را تزکیه می‌کنند؟ بلکه خداوند هرکه را که خواهد تزکیه می‌کند و به اندازه نخ روی هسته خرمایی هم ستم نمی‌بینند».

مسلم در صحیح خود حدیث شریف ذیل را از محمد بن عمر و بن عطاء رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: «من دخترم را (بره: نیکوکار) نام گذاشتم اما زینب بنت ابی سلمه به من گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این اسم نهی نمودند و فرمودند: خود را تزکیه نکنید زیرا خدای عز و جل به اهل بر و نیکویی از شما داناتر است. اصحاب گفتند: پس چه اسمی بر آن دختر بگذاریم؟ فرمودند: زینب». همچنین در حدیث شریف به روایت عبدالرحمن بن ابی بکره رضی الله عنه آمده است که فرمود: مردی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله از مرد دیگری ستایش کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ویلک قطععت عنق صاحبک - مرا - إذا کان أحدکم مادحا صاحبه لا محالة، فلیقل: أحسب فلانا والله حسیبه ولا أزیکی علی الله أحداء، أحسبه کذا وکذا، إن کان یعلم ذلك». «وای بر تو، گردن رفیقت را قطع نمودی - این جمله را چند بار تکرار نمودند پس چنانچه یکی از شما خواه ناخواه می‌خواهد رفیقش را مدح کند، باید بگوید: فلان را چنین می‌پندارم و خداوند عز و جل حسابگر اوست و من احدی را بر خداوند عز و جل تزکیه نمی‌کنم، من او را چنین و چنان می‌پندارم. در صورتی که به اوصافی که برای وی بر می‌شمرد، داناست». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور دادند تا بر روی مداحان خاک پاشیده شود.

مفسران در بیان سبب نزول این آیه از ثابت بن حارث انصاری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: چون طفل صغیری از یهود می‌مرد، می‌گفتند: آن طفل صدیق است. پس این خبر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید، ایشان فرمودند: «کذبت الیهود، ما من نسمة یخلقها الله فی بطن امه إلا ویعلم إنه شقی أو سعید». «دروغ گفتند یهود زیرا هیچ جنبنده‌ای که خداوند عز و جل او را در شکم مادرش می‌آفریند، نیست مگر این که می‌داند که او شقی است یا سعید». پس خداوند متعال در این هنگام این آیه رانازل فرمود: ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ [النجم: ۳۲].

﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى﴾

«پس آیا آن کسی را که روی برتافت» از خیر و از پیروی حق «دیدهای؟». مفسران در بیان سبب نزول آیات (۳۳ - ۴۱) از واحدی و ابن جریر نقل کرده‌اند که این آیات

درباره ولیدبن مغیره نازل شد زیرا او در آغاز پیرو دین رسول خدا ﷺ گردید ولی با طعن و سرزنش بعضی از مشرکان روبرو شد و وقتی به او گفتند: چرا دین بزرگان را ترک کرده و راه و رسم آنان را گم کرده‌ای و پنداشته‌ای که آنان در دوزخ‌اند؟ ولید گفت: من از عذاب خدا ترسیدم. سپس آن شخص برای ولید ضامن و عهده‌دار این امر شد که اگر چیزی از مال خویش را به وی بدهد و به شرک برگردد، وی از جای او عذاب خدای سبحان را تحمل می‌کند و برمی‌دارد! پس در آغاز ولید بخشی از مالی را که برای آن شخص در برابر اعطای آن تعهد به گردن گرفته بود داد اما پس از آن بخل ورزید و تمام آن رابه وی نپرداخت. آن‌گاه خداوند متعال این آیات را نازل نمود. البته در سبب نزول این آیات، روایات دیگری نیز نقل شده است.

﴿وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى﴾ (۳۱)

«و اندکی بخشید» از مال «و باز ایستاد» از بخشیدن بقیه پس پرداخت آن را به اتمام نرسانید؟ گفته می‌شود: حفر فاکدی: حفر کرد اما به زمینی سخت و صخره مانند رسید که چاه‌کن را از ادامه کار و به اتمام رساندن حفر آن باز می‌دارد. همچنین وقتی خیر شخص کم شود، گفته می‌شود: اکدی الرجل.

﴿أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوْ يَرَى﴾ (۳۲)

«آیا علم غیب نزد اوست و او می‌بیند؟» یعنی: آیا این شخص بی‌خیر، به عذابی که از وی غایب است علم دارد لذا به این امر یقین دارد که فرد دیگری از جایش عذاب را تحمل می‌کند؟ یا معنی این است: آیا این شخص که دست از انفاق مال کشید - یعنی ولیدبن مغیره - علم غیب دارد که مالش با انفاق تمام می‌شود؟ درحالی که قضیه چنان که او می‌پندارد، نیست.

﴿أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى﴾ (۳۳)

«یا بدانچه در صحیفه‌های موسی است» یعنی: به اسفاری که به موسی ﷺ داده شد و مشتمل بر تورات بود «آگاهش نکرده‌اند؟» دلیل این که حق تعالی صحیفه‌های موسی ﷺ را مقدم ذکر کرد، این است که این صحیفه‌ها از دیگر صحف مشهورتر، از نظر زمان نزدیکتر و از نظر تعداد بیشتر بود.

﴿وَابْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ﴿۲۷﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿۲۸﴾﴾

«و ابراهیمی که وفا کرد» یعنی: آیا از مضمون صحفی که خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام با وفا داد، آگاه نشده است، ابراهیمی که عهد به جای آورد و آنچه را که بدان مأمور شده بود، به پایه اکمال و اتمام رسانید؟ به قولی: معنای (وفی) این است: ابراهیم علیه السلام در وفا کردن به عهدی که با خدای عز و جل بسته بود، سعی بلیغ کرد. به ذکر صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام اکتفا شد زیرا مشرکان ادعا می‌کردند که بر آیین ابراهیم علیه السلام اند و اهل کتاب نیز به تورات تمسک می‌ورزیدند. آری! قاعده مطرح شده در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام این بود: «که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد» یعنی: هیچ کس به گناه غیر خود مؤاخذه نمی‌شود پس هر کس مرتکب جرمی مانند کفر یا هر گناه دیگری شد، بار گناهش فقط بر دوش خود اوست و هیچ کس آن را از جایش بر نمی‌دارد. که این اصل، معروف به اصل «مسئولیت فردی» است.

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿۲۹﴾﴾

«و» آیا از «این» امر آگاه نشده است «که به انسان جز آنچه عمل کرده نرسد» یعنی: به انسان جز پاداش و جزای سعی و عمل خود وی چیز دیگری نمی‌رسد و او در برابر عملی که انجامش نداده است، مستحق اجر و مزدی نیست. البته این قاعده که هیچ کس جز در برابر عمل خودش پاداش داده نمی‌شود، در مقابل قاعده سابق است که هیچ کس گناه دیگری را بر نمی‌دارد. پس همچنان که احدی مسئولیت یا گناه غیر خویش را بر دوش نمی‌کشد، همین گونه، جز در برابر کارکرد خودش پاداشی نیز به وی تعلق نمی‌گیرد.

امام شافعی رحمته الله از همین آیه کریمه چنین استنباط کرده است که ثواب قرائت قرآن به مردگان نمی‌رسد؛ زیرا این قرائت از عمل و کسب خودشان نیست. اما معتمد در مذاهب چهارگانه این است که ثواب قرائت به اموات می‌رسد زیرا این بخشش و دعایی است به وسیله قرآن که در هنگام تلاوتش، رحمت‌ها نازل می‌شود. در سنت نبوی صلی الله علیه و آله نیز رسیدن ثواب دعا و صدقه (ایصال ثواب) برای میت به ثبوت رسیده است و این امری اجماعی است. مسلم، بخاری و اصحاب کتب حدیث - جز ابن ماجه - از ابی هریره رضی الله عنه در حدیث شریف ذیل روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إذا مات الإنسان انقطع عمله إلا من ثلاث: صدقة جارية، أو علم ينتفع به، أو ولد صالح يدعو له». «چون انسان بمیرد؛ عمل وی قطع می شود جز از سه چیز: صدقه جاری، یا علمی که از آن سود برده می شود، یا فرزند شایسته ای که برای او دعا می کند». قرطبی می گوید: «بسیاری از احادیث بر این قول دلالت دارند که ثواب عمل صالح دیگران به مؤمن می رسد».

﴿وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ﴾

«و این» امر نیز در صحیفه های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است «که کوشش او زودا که دیده شود» یعنی: عمل هر شخص، ثبت شده و محفوظ است و به زودی این سعی و عملش در روز قیامت بر او آشکار ساخته شده و عرضه می شود پس اهل قیامت حاصل سعی و عملش را می بینند تا نیکوکار مورد اکرام و بدکار مورد سرزنش و توبیخ قرار گیرد.

﴿ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ﴾

«سپس به حسب آن سعی، به پاداشی هر چه تمامتر» یعنی: به پاداشی کامل و ناکاسته به تمام ترین شکل و صورت «پاداش داده خواهد شد» بنابراین، انسان در برابر گناه جزایی همانند آن دریافت می کند اما در برابر ثواب، از ده برابر تا هفتصد برابر و بیشتر از آن - تا آنجا که خداوند عز و جل بر آن بیفزاید - پاداش داده می شود.

﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ﴾

«و این» امر نیز در صحیفه های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است «که بازگشت به سوی پروردگار توست» یعنی: سرانجام و سرنوشت همه کس به سوی حق تعالی است نه به سوی غیر وی لذا آنان را در برابر اعمالشان جزا می دهد. روایت شده است که معاذبن جبل رضی الله عنه در میان قبیله «بنی اود» ایستاد و گفت: «ای بنی اود! من فرستاده فرستاده خداوند عز و جل به سوی شما هستم، آیا می دانید که بازگشت همه به سوی خداست، به سوی بهشت یا به سوی دوزخ؟!». «

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ﴾

«و این» امر نیز در صحیفه های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است «که هم اوست که خندانید و گریانید» یعنی: حق تعالی اهل بهشت را در بهشت خندانید و اهل دوزخ را در دوزخ گریانید، یا هرکه را که خواست در دنیا خندانید؛ پس او را



شادمان و مسرور ساخت و هرکه را که خواست گریانید؛ پس او را اندوهگین و مغموم ساخت لذا اوست که آفریننده اسباب خنده و گریه می‌باشد.

واحدی در بیان سبب نزول این آیه از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد گروهی گذشتند که می‌خندیدند پس خطاب به آنان فرمودند: اگر شما آنچه را که من می‌دانم، می‌دانستید؛ یقیناً بسیار می‌گریستید و کمتر می‌خندیدید!». به دنبال آن جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت صلی الله علیه و آله فرود آمد و این آیه را بر ایشان نازل کرد آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی آنان بازگشتند و فرمودند: چهل قدم به جلو برداشتم که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: نزد این گروه برو و به ایشان بگو که خدای عز و جل می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى ﴿٤٣﴾﴾ [النجم: ۴۳].

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا ﴿٤٤﴾﴾

«و» نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که «هم اوست که میرانید و زنده گردانید» یعنی: حق تعالی است که اسباب مرگ و زندگی را به وجود آورد و جز او کسی بر این کار قادر نیست.

﴿وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ﴿٤٥﴾﴾

«و» نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که «هم اوست که زوج نرینه و مادینه را آفرید» از هر انسان، یا از هر حیوانی.

﴿مِنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى ﴿٤٦﴾﴾

آری! او زوج نرینه و مادینه را آفرید «از نطفه‌ای چون فروریخته شود» در رحم و به یکباره در آن برجهانده شود. آفرینش نرینه و مادینه از نطفه، از جمله متضاداتی است که در آن وجود دارد زیرا بعضی از آن نرینه خلق می‌شود و بعضی مادینه. نطفه: آب اندک است.

﴿وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْآخِرَى ﴿٤٧﴾﴾

«و نیز» در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که «پدید آوردن عالم دیگر» یعنی: بازگرداندن ارواح در اجسام به هنگام رستاخیز «بر عهده اوست».

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَعْتَىٰ وَأَقْنَىٰ ﴿٤٨﴾﴾

«و» نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که «هم اوست که توانگر ساخت و سرمایه بخشید» یعنی: حق تعالی برای بعضی به قدری

ثروت بخشید که آن‌ها را از مردم بی‌نیاز گردانید و برای دیگران سرمایه‌ای فوق ثروت آنان داد. یا معنی این است: اوست که بعضی را سرمایه‌دار و بعضی را فقیر گردانید، بر حسب مشیت و بر اساس مصلحت و حکمت خویش.

بدین‌گونه، خداوند متعال از آیه (۳۸) تا این آیه، ده اصل و اساس مهمی را که در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است بیان نمود و اینک این ده اصل و دلیل را با ذکر پنج مثال یا نمونه دیگر از ادله قدرت خویش مؤکد می‌گرداند که عبارت‌اند از:

﴿وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَىٰ﴾

«و هم اوست پروردگار ستاره شعری» «شعری» ستاره‌ای است نورانی در پشت ستاره «جوزاء» که قبیله «خزاعه» آن را می‌پرستیدند. امام رازی گفته است که: «در میان ستارگان دو ستاره شعری وجود دارد؛ یکی شامی و دیگری یمنی و مراد آیه کریمه شعرای یمنی است چرا که همو مورد پرستش قرار می‌گرفت». برخی از مفسران گفته‌اند: خدای سبحان برای رد بر کسانی که این ستاره را پرستش می‌کردند، مخصوصاً فرمود که پروردگار شعری است در حالی که او پروردگار همه چیزهاست. نقل است: اولین کسی که پرستش «شعری» را مرسوم کرد، ابوبکبه از اشراف عرب بود و قریش به منظور تشبیه رسول خدا ﷺ به وی، به ایشان «فرزند ابوبکبه» می‌گفتند زیرا آن حضرت ﷺ مانند ابوبکبه با دین آنان مخالفت کرده بودند. ابوبکبه از اجداد مادری رسول اکرم ﷺ بود.

﴿وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ﴾

«و هم اوست که عاد نخستین را نابود ساخت» عاد نخستین، اولین امتی است که بعد از امت نوح عليه السلام نابود ساخته شده است. گفته شده که عاد نخستین؛ قوم هود عليه السلام و عاد دوم؛ عاد «ارم» است. به قولی دیگر: عاد دوم قوم ثمودند که صالح عليه السلام پیامبرشان بود.

﴿وَتَمُودًا فَمَا أَبْقَىٰ﴾

«و ثمود را نیز نابود ساخت» چنان‌که عاد را نابود کرد «و هیچ‌کس را باقی نگذاشت» یعنی: هیچ یک از دو گروه یادشده را باقی نگذاشت.

﴿وَقَوْمٌ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى﴾

«و پیش از آن‌ها» یعنی: پیش از هلاک ساختن عاد و ثمود، خداوند ﷻ «قوم نوح را هلاک کرد زیرا آنان ستمگرتر و سرکش‌تر بودند» از عاد و ثمود، چه آنان با وجود آن مدت طولانی (۹۵۰) ساله‌ای که نوح ﷺ آنان را به سوی حق دعوت می‌کرد، با نافرمانی‌های خود در برابر خدای ﷻ گردنکشی کردند، به علاوه آن‌ها آغازگر ستم بودند و آغازگر، ستمگرتر است. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ومن سن سنة سيئة فعلية وزرها ووزر من عمل بها». «هر کس سنت بدی را بنیان گذارد؛ بر اوست گناه آن و گناه کسانی که بدان سنت بد عمل کرده‌اند».

﴿وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى﴾

«و مؤتکفه را واژگون کرد» مؤتکفه: شهرهای قوم لوط - یعنی سدوم و عاموره - است. این شهرها از آن رو مؤتکفه نامیده شد که هم اهالی خود را واژگون کرد و هم خود نگونسار شد - یعنی بلندای آن هم‌سطح زیرین آن گردید - وجبرئیل ﷺ بعد از آن که آن‌ها را به هوا برداشت، نگونسار واژگون‌شان کرد.

﴿فَعَشَّهَا مَا عَشَّى﴾

«پوشاند بر آن» یعنی: بر شهرهای قوم لوط «آنچه را پوشاند» از سنگهایی که بر آن فروافتاد و نیز بر آنان انواع عذاب را پوشاند. ابهام در «ما» برای افاده تهویل و تعمیم عذاب بر آنان است.

﴿فَبِأَيِّ آءِآلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى﴾

«پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارت تردید روا می‌داری» ای انسان تکذیب‌کننده شکاک شبهه افکن ناسپاس؟ مراد از نعمت‌ها، نعمت‌هایی است که خداوند متعال قبلاً آن‌ها را بر شمرد؛ از آفرینششان، توانگر ساختن‌شان، آفرینش آسمان و زمین و نعمت‌هایی که در آن‌ها برای انسان پدید آورده است.

﴿هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذُرِ الْأُولَى﴾

«این هشداردهنده‌ای از هشداردهندگان نخستین است» یعنی: محمد ﷺ فرستاده‌ای همچون فرستادگان پیشین قبل از خود به سوی شماسست زیرا او نیز شمارا بیم و هشدار می‌دهد همان‌گونه که ایشان اقوام خود را هشدار دادند. چنان‌که در

سوره «احقاف/۹» خواندیم که خداوند متعال فرمود: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ﴾ [الأحقاف: ۹]. «بگو: من پدیده‌ای نوظهور در میان پیامبران نبوده‌ام».

﴿أَزِفَتِ الْأَافِقُ فِئَافِئَةً﴾

«نزدیک شونده نزدیک گشت» یعنی: قیامت نزدیک شد چرا که زمان برپایی آن نزدیک است؛ چنان که در حدیث شریف آمده است: «مثلي ومثل الساعة كهاتين». «مثل من و مثل قیامت همانند این دو انگشت من است». و دو انگشت میانه و سبابه خود را از هم باز کردند.

﴿لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ﴾

«جز خدا کسی کاشف آن نیست» یعنی: هیچ کس جز خداوند جل جلاله قادر به برطرف ساختن قیامت نیست؛ آن گاه که خلق را با سختی‌ها و هول و هراس‌های آن درپوشاند.

﴿أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ﴾

«آیا از این سخن تعجب می‌کنید؟» یعنی: چگونه تکذیب‌کنان از استماع قرآن، یا از وقوع قیامت تعجب می‌کنید؟.

﴿وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ﴾

«و می‌خندید» یعنی: از روی استهزا و تمسخر بر قرآن یا بر قیامت می‌خندید، با آن که قیامت نه محل تکذیب است و نه موضع استهزا «و نمی‌گریید؟» از بیم و انزجار و عید و عذابهای سختی که در آن است؟! روایت شده است که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه هیچ‌گاه خندان دیده نشدند و خنده ایشان فقط تبسم بود. همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که چون آیه: ﴿أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ﴾ [النجم: ۵۹] نازل شد، اهل «صفه» گفتند: «إنا لله وإنا إليه راجعون» سپس گریستند تا بدانجا که اشک‌هایشان بر رخسارهایشان جاری شد. پس چون رسول خدا ﷺ صدای گریه آنان را شنیدند، خود نیز با ایشان گریستند و ما نیز برای گریه پیامبر ﷺ گریستیم؛ آن گاه فرمودند: «لا يلج النار من بكي من خشية الله، ولا يدخل الجنة مصر علي معصية الله، ولو لم تذنبوا لذهب الله بكم ولجاء بقوم يذنبون فيغفر لهم ويرحمهم إنه هو الغفور الرحيم». «هر کس از ترس خدا گریست، به آتش وارد نمی‌شود و هرکس بر معصیت خدا پای فشرد، به بهشت وارد نمی‌شود و اگر

شما گناه نکنید، همانا خداوند شما را بر می‌دارد و قومی را به میان می‌آورد که گناه کنند تا برآنان بیامرزد و رحم کند زیرا اوست که آمرزگار مهربان می‌باشد». ابو حازم می‌گوید: «روزی جبرئیل علیه السلام در حالی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد که مردی نزد ایشان می‌گریست پس جبرئیل علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که این شخص کیست؟ فرمودند: این فلان است. جبرئیل علیه السلام گفت: ما همه اعمال بنی آدم را وزن می‌کنیم، جز گریه را زیرا خداوند متعال با یک قطره اشک، دریاهایی از جهنم را خاموش می‌گرداند».

﴿وَأَنْتُمْ سَمِدُونَ﴾

«و شما بازی‌کننده هستید» یعنی: شما به انواع سرگرمی‌ها سرگرم و سرخوش هستید، یا شما متکبرانه سر برافراشته‌اید و می‌خرامید.

﴿فَأَسْجُدُوا لِلَّهِ وَأَعْبُدُوا﴾

«پس الله را سجده کنید و بپرستید» از آن رو که او سزاوار سجده و پرستش از سوی شماست. روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام تلاوت این آیه کریمه سجده کردند و مسلمانان و کفار که در امر وحی و قرآن شک داشته و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ستیز بودند، نیز با ایشان سجده کردند. آری! آیات عظیم این سوره، چون پتکی سنگین بر دل‌هایشان فرود آمد به گونه‌ای که نتوانستند در برابر تأثیر قرآن مقاومت کنند پس بی‌اختیار به سجده رفتند. از همین رو شافعی و ابو حنیفه رحمتهما الله بر آنند که این آیه محل سجده تلاوت است.



## سوره قمر

مکی است و دارای (۵۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن حق تعالی از دو پاره شدن ماه به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم ﷺ، «قمر» نامیده شد.

قبلا در بیان فضیلت سوره «ق» نیز نقل کردیم که رسول خدا ﷺ دو سوره «ق» و «قمر» را در نمازهای عید اضحی و فطر می‌خواندند زیرا این دو سوره، مشتمل بر مژده‌ها، هشدارها، بیان آغاز و اعاده آفرینش، توحید، نبوت و غیر آن از مقاصد عظیم‌اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره از آغاز تا انجام خود، حمله‌ای سخت کوبنده و محکم بر دل‌های دروغ‌انگاران هشدارهای الهی است، به همان اندازه که آرامبخش نیرومند و محکمی برای دل‌های مؤمنان و باورمندان است».

### ﴿أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾

«قیامت نزدیک شد» یعنی: قیامت به اعتبار زمانی که از عمر دنیا بعد از نبوت محمد ﷺ باقی مانده و در مقایسه با آنچه که از عمر دنیا گذشته است، نزدیک شد. البته مرور قرن‌ها بعد از نزول این آیه و گذشت ده‌ها قرن دیگر نیز، در عمر دنیایی که آن را دانشمندان معاصر پنج میلیارد سال یا بیشتر از آن تخمین زده‌اند، چیزی به حساب نمی‌آید لذا قیامت به این اعتبار نزدیک است که هر امر آمدنی‌ای نزدیک می‌باشد. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که روزی رسول اکرم ﷺ - در حالی که آفتاب مشرف به غروب بود - برای اصحاب‌شان سخنرانی می‌کردند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه قدرت اوست، از عمر دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی نمانده است جز به اندازه زمانی که از این روز شما نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی مانده است و ما هم‌اکنون جز چیز اندکی از خورشید نمی‌بینیم».

«و از هم شکافت ماه» یعنی: ماه - به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم ﷺ شق‌گردید و دو پاره شد. عثمان بن عطاء از پدرش روایت کرده است که در معنای

این بخش از آیه گفت: «ماه به زودی شکافته خواهد شد». یعنی: تا هنوز شکافته نشده است. و کسانی از اهل تفسیر که مشرب حکما را دارند و خرق و التیام در جسم سماوی را قبل از وقوع قیامت جایز نمی‌دانند، نیز بر این نظرند. اما ابن کثیر می‌گوید: «انشقاق و دو پاره شدن ماه، در زمان رسول اکرم ﷺ به وقوع پیوست، که این واقعه در احادیث متواتر با اسانید صحیح به اثبات رسیده و در میان علما مورد اتفاق می‌باشد. و این یکی از معجزات پدرخشش و قاطع آن حضرت ﷺ بود». بخاری، مسلم و غیر ایشان از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «مردم مکه از رسول خدا ﷺ درخواست کردند که برایشان نشان‌های را بنمایاند پس آن حضرت ﷺ ماه را به صورت دو پاره به آنان نمایاندند تا بدانجا که کوه حراء در میان دو پاره ماه واقع شد». در روایت دیگری آمده است که: «یک پاره ماه بالای کوه قعیقان و پاره دیگر آن بر کوه ابوقبیس قرار گرفت». همچنین بخاری و مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: در عهد رسول اکرم ﷺ ماه به دو پاره شق شد، پاره‌ای بالای کوه و پاره‌ای دیگر پایین‌تر از آن. در این اثنا رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اینک بنگرید». یعنی معجزه‌ای را که درخواست کرده بودید، مشاهده کنید.

﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾

«و هرگاه» کافران قریش «نشان‌های ببینند» یعنی: معجزه‌ای برای آن حضرت ﷺ ببینند که دال بر نبوت ایشان باشد؛ «اعراض کنند» و از تصدیق و ایمان به آن روی برتابند «و گویند: سحری است مستمر» یعنی: این معجزه، سحری است نیرومند و سخت که بر هر سحر دیگری فایق می‌آید. آن‌گاه که یک چیز قوی و مستحکم باشد، اعراب می‌گویند: «استمر الشی». یا مرادشان از «مستم» این بود که این معجزه، جادویی دنباله‌دار و مستمر است.

مفسران در بیان سبب نزول آیه می‌گویند: آن‌گاه که ماه دو پاره شد، مشرکان گفتند: محمد ﷺ ما را سحر کرده است پس، از مسافران راه‌ها پرسید که آیا آنان نیز این پدیده را دیده‌اند یا خیر؟ و از مسافران سؤال کردند. آن‌ها نیز گفتند: بلی! ما این پدیده را دیده‌ایم. آن‌گاه آیات (۱ - ۲) نازل شد. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: من خود قبل از هجرت رسول اکرم ﷺ به مدینه، ماه را به شکل دو پاره در مکه دیدم. پس مشرکان گفتند: ماه جادو شده است!! آن‌گاه این آیه نازل شد.



﴿وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ﴾

«و دروغ شمرند» کافران نبوت رسول اکرم ﷺ را «و هوی و هوسهای خویش را» که شیطان با وسوسه‌های خود برایشان آراست «پیروی کردند» و حق را بعد از ظهور آن رد نمودند «و هر کاری مستقری دارد» یعنی: هر کاری به سرانجامی منتهی می‌شود؛ از ناکامی یا پیروزی در دنیا و نیکبختی یا بدبختی در آخرت اما نهایتاً خیر در اهل خیر و شر در اهل شر قرار می‌گیرد. یا معنی این است: برای هر کار حقیقتی است؛ پس آنچه از آن حقیقت که در دنیا مقدر باشد، به زودی نمایان می‌شود و آنچه که به آخرت موکول شده باشد، نیز به زودی شناخته می‌شود. در این آیه نیز تسلیتی برای رسول خدا ﷺ و مژده‌ای به ایشان است که پیروزی به زودی در دنیا همپیمانان خواهد بود و در آخرت نیز درجات بلند و بهشت جاویدان از آن ایشان و پیروانشان است.

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ﴾

«و قطعاً از خبرها آنچه که در آن درس عبرت است، بدی‌شان رسیده است» یعنی: قطعاً از اخبار امت‌های دروغ انگار پیشین که داستان‌هایشان در قرآن بیان شده است، چنان درس‌ها و موعظه‌هایی به کفار مکه رسیده است که تأمل در آنها برای دست برداشتن‌شان از آن شررات‌ها و بدی‌ها کافی است.

﴿حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ الْذُّرُ﴾

«حکمتی است بالغه» یعنی: قرآن به عنوان حکمتی رسا و تامه که در محکمی و استواری خود در اوجگاه اعتلا قرار دارد و در آن هیچ نقص و خللی نیست، بدی‌شان آمده است «ولی هشدارها سود نمی‌دهد» یعنی: هرگز بیم دادن‌ها و هشدارها به حال معاندان سودی نمی‌بخشد زیرا عنادشان، آنان را از پذیرش حق برمی‌گرداند.

﴿فَقَتَوْلَ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ﴾

«پس» ای محمد ﷺ! «از آنان روی برتاب» و خود را در دعوتشان خسته و رنجور نکن، از آنجا که بیم و هشدار در آنان تأثیر گذار نیست «روزی که دعوتگره سوی چیزی ناشناخته دعوت می‌کند» یعنی: ای محمد ﷺ! این روز را برای آنان انتظار بکش. دعوتگر: اسرافیل علیه السلام است و ﴿شَيْءٍ نُّكْرٍ﴾ رخداد وحشتناک و غریبی است که آن را از بس بزرگ می‌بینند، نمی‌شناسند چرا که قبل از آن با نظیر چنان امر بزرگی

شناخت نداشته و مانند آن را ندیده بودند و آن رخداد وحشتناک، رفتن به سوی صحنه هولناک حساب روز قیامت است.

﴿خُشَعًا أَبْصَرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ﴾<sup>(۷)</sup>

«در حالی که چشم‌های خود را فروهسته‌اند» یعنی: روزی که از قبرهای خود بیرون می‌آیند، چشم‌هایشان خوار و ذلیل است از بس که احساس ذلت و پستی می‌کنند «چون ملخ‌های پراکنده از قبرها بر می‌آیند» یعنی: در اثر ذلت و خواری، با چشمان ضعیف و خسته‌ای از گورهای خود بیرون می‌آیند، گویی در کثرت و به هم آمیختگی‌شان مانند ملخ‌های پراکنده انبوهی هستند که به همدیگر درآمیخته‌اند.

﴿مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكٰفِرُونَ هٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ﴾<sup>(۸)</sup>

«به سرعت» و بدون هیچ درنگ و تأخیری «به سوی آن دعوتگر» که اسرافیل علیه السلام است «می‌شتابند. کافران می‌گویند: امروز چه روز دشواری است» آری! آن روز بر کفار روز سخت و دشواری است ولی بر مؤمنان سخت نیست چنان‌که از مفهوم مخالف این آیه دانسته می‌شود.

﴿كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴾<sup>(۹)</sup>

«پیش از آنان» یعنی: پیش از قریش، امت‌های دیگر و از جمله «قوم نوح نیز به تکذیب پرداختند و بنده ما را دروغزن خواندند» انتساب نوح علیه السلام به عبودیت حق تعالی، گرامیداشت و تشریفی برای او و تنبیهی بر این حقیقت است که فقط نوح علیه السلام بود که در آن وقت هدف از آفرینش خود را - که همانا عبودیت است برآورده گردانید، چه در آن هنگام بر روی زمین جز او عابد دیگری برای خداوند جل جلاله وجود نداشت «و گفتند: دیوان‌های است» امت نوح علیه السلام به وی نسبت دیوانه‌گی را دادند «و با او به درستی برخورد شد» یعنی: نوح علیه السلام با انواع زجر و شکنجه و دشنام و خشونت، از میدان تبلیغ رسالت و تبیین نبوت رانده شد و از سوی آنان تحت فشار قرار گرفت.

﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ﴾<sup>(۱۰)</sup>

«پس دعا کرد به جناب پروردگار خویش که: من مغلوب شدم؛ به داد من برس» و برای من و دین خویش از آنان انتقام بگیر. بدین‌گونه بود که نوح علیه السلام طالب نصرت بر آنان شد چرا که به تمرد، سرکشی و پافشاری آنان بر گمراهی پی برده و از آنان تماما مأیوس شده بود. روایت شده است که: یکی از آنان می‌آمد و نوح علیه السلام را به زیر پای

خود افکنده گلویش را آنچنان می فشرد که از خفگی بی هوش بر زمین می افتاد و چون به هوش می آمد، چنین دعا می کرد: «اللهم اغفر لقومي فإنهم لا يعلمون». «بار الها! بر قومم بیامرز زیرا آنان نمی دانند».

﴿فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّثَمَرٍ ﴿١١﴾﴾

«پس درهای آسمان را به آبی بسیار ریزان گشودیم» که سخت، پیایی و سیل آسابر آنان فرومی ریخت.

﴿وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿١٢﴾﴾

«و از زمین چشمه‌ها برشکافتیم» یعنی: همه زمین و حتی درون تنورها را که جایگاه فروزش آتش است، چشمه‌های روان و بر شکافته‌ای گردانیدیم؛ «تا آب برای کاری که مقدر شده بود، به هم پیوست» یعنی: تا سرانجام، آب آسمان و آب زمین برای انجام امری که در باره آنان فیصله شده بود، جمع شد و به هم پیوست. آن امر فیصله شده، همانا هلاکت‌شان با غرق در آب بود.

﴿وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوْجِ وَدُسْرٍ ﴿١٣﴾﴾

«و او را بر کشتی تخته‌دار و میخ آجین سوار کردیم» یعنی: نوح علیه السلام را بر کشتی‌ای که تخته‌های عریضی داشت و میخ‌ها آن تخته‌ها را به هم محکم پیوسته بود، سوار کردیم. مراد این است که کشتی نوح علیه السلام، سخت استوار و مستحکم بود.

﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَن كَانَ كُفِرًا ﴿١٤﴾﴾

«زیر نظر ما روان بود» یعنی: آن کشتی در منظر و دیدگاه ما و با حفظ و نگه‌داشت ما، روان بود «به عنوان جزای کسی که او را ناسپاسی کرده بودند» یعنی: روان کردن کشتی، پاداشی برای نوح علیه السلام بود؛ همان کسی که برایشان نعمتی بود و آن‌ها این نعمت را کفران و ناسپاسی کرده بودند. یا معنی این است: آنان به عنوان جزا و انتقامی برای نوح علیه السلام که دعوتش را مورد انکار قرار داده بودند، غرق ساخته شدند.

﴿وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُّدْكِرٍ ﴿١٥﴾﴾

«و به راستی آن را آیتی باقی گذاشتیم» یعنی: به راستی آن کشتی را به عنوان عبرتی برای عبرت‌گیران باقی گذاشتیم چنان که تا هنوز هم از وجود کشتی نوح علیه السلام بر کوه «آارات» سخن می‌رود. به قولی معنی این است: این برخوردی را که

با آنان کردیم، به عنوان عبرت و موعظه‌ای برای آیندگان باقی گذاشتیم «پس آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست» که از این نشانه، پند و عبرت گیرد؟.

﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾<sup>(۱۱)</sup>

«پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» یعنی: عذاب و هشدارهای من به‌گونه‌ای هولناک و عجیب بود که در وصف نمی‌گنجد و بدین‌گونه بود که برای پیامبر خود نوح عليه السلام انتقام گرفتیم.

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾<sup>(۱۷)</sup>

«و هر آینه قرآن را برای ذکر» یعنی: برای یادگیری و حفظ «آسان کردیم» و کسی را که جویای حفظ آن باشد، بر یادگیری آن یاری نمودیم. به‌قولی دیگر معنی این است: قرآن را برای پندگرفتن و موعظه‌پذیری آماده کردیم چرا که در آن انواع پند و اندرز قرار دادیم «پس آیا هیچ پندپذیری هست» که از مواعظ و عبرت‌های آن پند و عبرت گیرد. آیه کریمه انگیزشی است بر فراگیری و آموختن قرآن، بسیار تلاوت نمودن آن و شتاب کردن در طلب فهم معانی آن. چنان‌که نظیر این معنی در آیه (۹۷) از سوره «مریم» نیز آمده است. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «اگر خدای سبحانه قرآن را بر زبان انسان‌ها آسان نمی‌کرد، هرگز احدی از خلق نمی‌توانست که به کلام وی نطق کند». حکمت در تکرار ﴿فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ تجدید تنبیه و هشدار در مورد لزوم پند گرفتن از قرآن است زیرا هر تکراری در قرآن برای تثبیت و پایدار ساختن معانی در نفوس انسان‌ها می‌باشد.

﴿كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾<sup>(۱۸)</sup> إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ

نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ﴾<sup>(۱۹)</sup>

«عاد به تکذیب پرداختند» عاد: قوم هود عليه السلام بودند که او در میانشان به پیامبری مبعوث شد اما به تکذیب وی پرداخته و او را آزار و شکنجه دادند «پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» یعنی: بشنوید که عذاب و انذار ما برای آنان چگونه بود: «ما بر آنان بادی صرصر فرستادیم» یعنی: بادی بسیار سرد. به‌قولی: باد صرصر بادی است که صدای سخت و هولناکی داشته باشد «در روزی شوم دنباله‌دار» یعنی: در روزی که شومی و ناخجسته‌گی آن پیوسته و مستمر بود و با نحوست خود چنان برآنان استمرار یافت که تماماً هلاک‌شان گردانید. ابن‌کثیر می‌گوید: «نحوست آن روز

بدین جهت مستمر بود که عذاب دنیوی آن‌ها را به عذاب اخروی پیوست گردانید». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «این عذاب در آخرین چهارشنبه ماه نازل شد و کوچک و بزرگ آنان را نابود کرد». مراد این است که آن روز، بر کفار قوم عاد نحس و شوم بود، نه بر پیامبرشان و بر مؤمنان پس ذات آن روز نحس نبود بنابراین، تشاؤم به عدد (۱۳) و امثال آن از اعداد، شرعا صحیح نیست.

﴿تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ﴾

آن باد صرصر چنان باد سختی بود «که مردم را از جا می‌کند» یعنی: آنان را از زیر پایشان همچون بر کندن درخت خرما از بن و ریشه، از جا می‌کند. مجاهد می‌گوید: «باد صرصر آن‌ها را از زمین بر می‌کند و بر سرهایشان محکم بر زمین می‌کوفت چنان که گردن‌هایشان خرد گشته و سرهایشان از بدن‌هایشان جدا می‌شد». به قولی معنی این است: آن باد صرصر مردم را از خانه‌هایشان بیرون می‌کشید و از زمین بر می‌کند «گویی آنان تنه‌های درختان خرما از ریشه برکنده‌ای بودند» خداوند متعال آنان را در درازی قد و قامت‌شان - آن‌گاه که باد آن‌ها را از جا برمی‌کند و بر روهایشان بر زمین می‌کوبید - به درختان خرمایی تشبیه کرده که بر زمین می‌افتند در حالی که سر ندارند. منقعر: یعنی کنده شده از ریشه خویش.

﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ۚ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾

«پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» تکرار این عبارت برای تهویل و افگندن بیم و هراس در دل‌هاست «و قطعا قرآن را برای پند آموزی آسان کرده‌ایم پس آیا هیچ پندپذیری هست؟» تکرار این عبارت نیز چنان که گفتیم، برای تجدید تنبیه و توجه دادن به آن‌هاست. مفسران برای (للذکر) همچون آیه (۱۷) دو معنی بیان کرده‌اند؛ یکی «پندپذیری» که این معنی به مقام و سیاق مناسب‌تر است و دیگری «حفظ» و یادگیری. چنان‌که روایت شده است: «هیچ کتابی از کتاب‌های الهی همانند قرآن از اول تا آخر حفظ شده نبوده است».

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ﴾

«قوم ثمود هشداردهندگان را تکذیب کردند» یعنی: قوم ثمود پیامبرانی را که به‌سویشان فرستاده شده بودند، تکذیب کردند. یا معنی این است: آنان پیامبرشان صالح عليه السلام را دروغزن شمردند و به صیغه جمع ذکر شد زیرا هرکس یکی از انبیا عليه السلام

را تکذیب کند، در حقیقت سایر آنان را نیز تکذیب کرده است چه پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ همه در دعوت به سوی اصول و کلیات شرایع الهی، اتفاق و هماهنگی کاملی داشته‌اند.

﴿فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّمَّا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِدَّا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ ﴿۱۴﴾﴾

«و گفتند» قوم صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ «آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟» یعنی: چگونه بشری را پیروی کنیم که از جنس خود ماست و به‌علاوه او تک و تنهاست و بر دعوت خود هیچ پیروی ندارد؟ «در این صورت ما واقعا در گمراهی خواهیم بود» یعنی: اگر ما از او پیروی کنیم، در این صورت، دور از حق و در اشتباه خواهیم بود «و در سر» یعنی: در آن صورت، ما در عذاب و رنج و سختی خواهیم بود. به‌قولی: مراد از (سر) در اینجا دیوانه‌گی است، یعنی در صورت پیروی از صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ، ما در دیوانه‌گی خواهیم بود.

﴿أَلَمْ لَقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرُّ ﴿۱۵﴾﴾

«آیا از میان همه ما ذکر بر او فرود آمده است» یعنی: چگونه او از میان همه ما به‌وحی و نبوت مخصوص گردانیده شده در حالی که در میان ما کسانی هستند که از او به این کار سزاوارترند «نه بلکه او دروغگویی خود پسند است» یعنی: او دروغگویی است از حد متجاوز. اشر: نشاط و شادمانی، یا ناز و تکبر و غرور است.

﴿سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ ﴿۱۶﴾﴾

«به زودی فردا خواهند دانست که دروغگوی گستاخ کیست» آیا صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ است یا آنان؟ مراد از فردا؛ وقت فرود آمدن عذاب بر آنان در دنیا، یا روز قیامت است.

﴿إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَأَرْتَقِبُهُمْ وَأَصْطَبِرُوا ﴿۱۷﴾﴾

«هرآینه ما فرستنده ماده شتر هستیم» یعنی: بیرون آورنده آن از درون صخره هستیم؛ همان‌گونه که آنان پیشنهاد کرده‌اند. روایت شده است که صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ دو رکعت نماز گزارد و دعا کرد آن‌گاه صخره‌ای که قوم وی تعیین کرده بودند شکافته شد و کوهان شتر از آن پدیدار گشت و شتر بزرگ و عظیم‌الجثه‌ای از آن بیرون آمد «برای آزمایش آنان» یعنی: برای ابتلا و امتحان‌شان «پس مراقب آنان باش» ای صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ که چه می‌کنند «و شکیبایی کن» بر آزارهایی که از سوی آنان به تو می‌رسد.

﴿وَنَبِّئَهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ﴾

«و به آنان خبر ده که آب در میانشان» یعنی: در میان قوم ثمود و میان شتر (تقسیم شده است) یک روز از آن شتر است و روز دیگر از آنان چنان که حق تعالی می فرماید: ﴿لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ﴾ [الشعراء: ۱۵۵]. «آبشخوری برای او و آبشخور روزی معین برای شماست». «هر کدام را آب به نوبت خواهد بود» یا هر کدام در حصه ای از آب حاضر باشند. شرب: حصه و بهره ای معین از آب است. مجاهد می گوید: «یعنی قوم ثمود در روز نوبت خود بر آب حاضر بوده و از آن بیاشامند و در روز نوبت شتر شیر آن را بدوشند». ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «در روز نوبت آنان، شتر چیزی از آب را نمی نوشید و به آن ها شیر می داد و آن ها از شیر آن در نعمت بودند و چون روز نوبت شتر می بود، همه آب را می نوشید به طوری که از آن آب چیزی باقی نمی ماند».

﴿فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ﴾

«پس رفیقشان را صدا کردند» یعنی: قبیله ثمود از این تقسیم دل‌تنگ شده رفیقشان را ندا کردند و او را بر پی کردن شتر برانگیختند و او فرد بدبخت و شروری به نام «قدار بن سالف» بود؛ «پس او دست درازی نمود و شتر را پی کرد» یعنی: او بر شتر حمله برد و آن را پی کرد، یا بر دست دراز کردن به اسباب پی کردن شتر جسارت نموده و شتر را پی کرد. محمد بن اسحاق می گوید: «قدار در بن درختی بر سر راه شتر صالح کمین گرفت و ابتدا تیری به سوی آن انداخت و با آن تیر عضله ساق پایش را هدف قرار داد، سپس با شمشیر بر او یورش برد و پی پای او را شکست آن گاه او را ذبح کرد».

﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾

«پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» تفسیر نظیر این آیه در همین سوره گذشت و نیز آیه بعدی تفسیرکننده آن است:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ﴾

«هر آینه ما» در روز چهارم از پی کردن شتر «بر سرشان یک فریاد مرگبار فرستادیم» چنان که در سوره «هود» آمده است. مراد از آن: بانگ مرگبار جبرئیل علیه السلام است و مانند خار و خاشاک در هم شکسته کومه ها، ریز ریز شدند» محتظر: صاحب حظیره و کومه است که برای گوسفندان خویش آغل (پرچین) درست

می‌کند تا آن‌ها را از باد و سرما محفوظ دارد. پس آنان مانند خار و خاشاک خشک درون آغل گوسفندان شدند که بعد از فروافتادن از دیوارهای آغل، گوسفندان آن را پایمال می‌کنند.

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٣٢﴾﴾

«و هرآینه قرآن را برای پندآموزی آسان گردانیدیم پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟»  
تفسیر نظیر آن گذشت.

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذُرِّ ﴿٣٣﴾﴾

«قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند» تفسیر نظیر آن، در آیه (۲۳) گذشت.

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا عَالَ لُوطٌ حَثِيئَتُهُمْ بِسِحْرِ ﴿٣٤﴾﴾

«هر آینه ما بر سر آنان باد سنگبار فروفرستادیم» حاصب: بادی است که آنان را با سنگریزه می‌زند «مگر خاندان لوط را» یعنی: جز لوط و پیروانش را «که به وقت سحر نجات‌شان دادیم» سحر: یک ششم آخر شب پیش از طلوع بامداد است.

﴿تَعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ﴿٣٥﴾﴾

«نعمتی از جانب ما بود» یعنی: این نجات دادن، انعام و مهربانی‌ای از جانب ما بر لوط علیه السلام و کسانی بود که از او پیروی کردند «هر که شکر گزارده، بدین‌سان او را پاداش می‌دهیم» یعنی: هرکس را که به ما و رسول ما مؤمن است و مطیع و به این ترتیب، شکرگزار نعمت ماست و آن را ناسپاسی نمی‌کند، این گونه پاداش می‌دهیم.

﴿وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالَّذُرِّ ﴿٣٦﴾ وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ صَيْفِهِ فَبَطَسْنَا

أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ ﴿٣٧﴾﴾

«و لوط آن‌ها را از عذاب ما سخت بیم داده بود» یعنی: لوط قومش را از گرفتن سخت خداوند متعال و از عذاب بسیار شدید او هشدار داده بود؛ «ولی در هشدارها به جدال برخاستند» یعنی: آنان در هشدارها شک نموده و آن را باور نکردند، سپس بدین حد از کفر و انکار نیز بسنده نکرده و جرم بزرگ دیگری را مرتکب شدند: «و از مهمانان او کام دل خواستند» یعنی: از لوط علیه السلام خواستند تا آنان را بر فرشتگانی که به صورت جوانانی امرد و خوبروی نزد وی آمده بودند، دسترسی دهد تا چنان‌که عادت‌شان بود، با آن‌ها بدکاری کنند زیرا زن گمراه لوط علیه السلام به آنان پیغام فرستاده و از آمدن چنین مهمانان خوبرویی برای لوط علیه السلام، آگاه‌شان کرده بود پس همین‌که این



خبر را شنیدند، از همه جا شتابان به سوی لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ روی آوردند ولی او در را به رویشان بست اما آن‌ها شروع به شکستن در کردند و لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ پیوسته از آنان می‌خواست که از مهمانانش دست بردارند «پس دیدگانشان را محو ساختیم» یعنی: چشمانشان را کاملا محو کردیم به طوری که هیچ شکافی در آن‌ها دیده نمی‌شد چنان که باد نشانه‌های راه را با خاکی که بر روی آن‌ها می‌پوشاند، محو می‌کند. به قولی: خداوند عَلَّمَ نور چشمانشان را از بین برد، با آن که چشمانشان به حال خود باقی بود. «و گفتیم: عذاب و هشدارهای ما را بچشید» یعنی: حاصل و مزه هشدارهای ما را بچشید. تفسیر نظیر آن نیز گذشت.

﴿وَلَقَدْ صَبَّحَهُم بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ﴿٣٨﴾﴾

«و به راستی که سپیده‌دم عذابی پیگیر به سر وقت آنان آمد» یعنی: به هنگام بامداد؛ عذابی عام، فراگیر و پیوسته برآنان فرود آمد که در میان‌شان جا گرفت و از آنان هرگز قطع نشد تا تماما نابودشان کرد. یا مراد این است که آن عذاب، عذابی متصل و در پیوسته به عذاب آخرت بود. فایده آوردن قید «بکره» بعد از «صبحهم»، بیان رخ داد عذاب بر آنان در نخستین لحظات بامداد است زیرا صبح بر زمانی دوامدار تا بعد از سپیده و تا هنگام طلوع خورشید اطلاق می‌شود و چون بعد از بیان صبح، «بکره» اضافه شد؛ این قید مفید این معنی گردید که فرود آمدن عذاب بر آنان در اولین لحظات بامداد بود.

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٣٩﴾﴾

«پس عذاب و هشدارهای مرا بچشید و قطعا قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم پس آیا هیچ پندپذیری هست؟» بیضاوی می‌گوید: «خداوند متعال این دو پیام را در هر داستانی تکرار نمود، برای اشعار و اعلام این حقیقت که تکذیب هر یک از پیامبران مقتضی فرود آمدن عذاب بوده و گوش سپردن به هر داستانی، مستدعی پندگرفتن و هشدارپذیری است و نیز به این منظور که تنبیه و بیدارباش خود را تجدید نماید تا سهو و غفلت بر انسان‌ها چیره نشود. حکمت در تکرار: ﴿فَبِأَيِّ آءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۱۶]، ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَدِّقِينَ ﴿١٦﴾﴾ [الطور: ۱۱] و مانند آن‌ها نیز همین است.»

اما دلیل این که حق تعالی آیه: ﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿١٦﴾﴾ [القمر: ۱۶] را در این

داستان تکرار نکرد چنان که درسه داستان دیگر تکرار نمود؛ این است که: سه بار تکرار آن به حد کافی مفید تأکید است و دیگر به تکرار مجدد آن نیازی نیست. هدف از بیان این داستان‌ها در کل، پند و عبرت گرفتن انسان‌ها از آن‌هاست. البته حق تعالی قرآن کریم را برای پندپذیری و عبرت گرفتن آسان و آماده نموده است.

﴿وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ الْمُنذِرُ﴾

این داستان پنجم و آخرین داستانی است که با ایجاز در این سوره بیان شده است. «و در حقیقت هشدار دهندگان» که موسی و هارون علیهما السلام بودند «به سراغ آل فرعون آمدند» یعنی: آن‌ها به سراغ خود فرعون و قوم وی آمدند. و خداوند ﷻ به ذکر «آل فرعون» اکتفا نموده و از خود وی نام نبرد زیرا او پیشوایشان بود پس او به دریافت این هشدار اولی و خواهی نخواهی در تحت این معنی داخل است. فرق در میان «آل» و «قوم» این است که: قوم از آل عام تر می‌باشد زیرا قوم همه کسانی هستند که رئیس و سردمدار به امورشان می‌پردازد و آنان از وی حرف شنوی دارند اما آل: فقط کسانی هستند که خیر و شرشان به رئیس، یا خیر و شر رئیس به آنان بر می‌گردد. همچنین جایز است که مراد از «نذر» نه هشدار دهندگان بلکه آیات و معجزاتی باشد که موسی علیه السلام به وسیله آن‌ها هشدارشان داد.

﴿كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ﴾

«اما آن‌ها همه معجزات ما را دروغ شمردند» مراد؛ معجزات نه گان‌های است که ذکر آن‌ها در چندین سوره گذشت «پس آنان را چنان فروگرفتیم که زبردستی توانمند گیرد» یعنی: آن‌ها را بسان فروگرفتن کسی که در انتقام گیری غالب و بر نابودسازی تواناست و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌گرداند، فرو گرفتیم.

ملاحظه می‌شود که امت‌های پنج‌گانه ذکر شده در این سوره؛ یعنی اقوام نوح، عاد، ثمود، قوم لوط و آل فرعون همه در جرم و جزا مشترک‌اند زیرا جرم همه آنان تقریباً یک چیز است و آن عبارت از: کفر به خداوند ﷻ، تکذیب پیامبران علیهم السلام و ارتکاب معاصی دیگری است و هرچند جزای آن‌ها در میان طوفان، باد صرصر، بانگ مرگبار جبرئیل علیه السلام، باد سنگبار و غرق، گوناگون می‌باشد ولی نتیجه همه آن‌ها یکی است و آن براندازی و ریشه‌کن ساختن کلی آن‌هاست. پس این داستان‌ها همه، برای کفار قریش و امثال‌شان از کفار دروغ‌انگار تا روز قیامت عبرت آموز است.

﴿أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ﴾

ای مردم مکه و ای کسانی که دعوت محمد ﷺ به شما رسیده است: «آیا کافران شما از همه اینان» که برشمرديم «برترند؟» یعنی: باید شما مردم مکه یا قوم عرب بدانید که کفارتان از کفار امت‌های پیشین که به سبب کفرشان نابود ساخته شدند، بهتر نیستند پس دلیلی وجود ندارد که شما از عذابی که بر اثر تکذیب به آنان رسید، در امن و امان قرار داشته باشید؛ «یا شما را در کتاب‌های آسمانی حکم برائت است» که هرکس از شما کفر و انکار ورزید، از عذاب خداوند جَلَّالَ اَیْمَنُ باشد؟! قطعاً چنین نیست.

﴿أَمْ يَقُولُونَ خُنَّ جَمِيعٌ مِّنْتَصِرٌ﴾

«یا می‌گویند: ما جمعی کین‌ستان و هم پشتیم» یعنی: ما قریشیان گروهی هستیم که هیچ نیرویی توان رویارویی با ما را ندارد، به سبب کثرت شمار و امکانات ما و این که کار ما چنان به همپشتی و یکپارچگی متکی است که مغلوب نمی‌شویم بلکه بر دشمنانمان پیروز شده و از آنان انتقام می‌گیریم.

﴿سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ﴾

«زودا که این جمع» یعنی: جمع کفار مکه، یا کفار عرب به‌طور عام «در هم شکسته شوند و پشت کنند» و چنین هم شد زیرا خدای جَلَّالَ اَیْمَنُ آنان را در روز بدر شکست داد به طوری که رؤسای شرک و سردمداران کفر کشته شدند و دیگران نیز پشت کردند پس سپاس خدای راست جَلَّالَ اَیْمَنُ. در حدیث شریف به روایت بخاری و نسائی از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: در حالی که رسول اکرم ﷺ در روز بدر در قبه مخصوص خود قرار داشتند، به بارگاه پروردگار خویش به‌زاری مناجات کرده و گفتند: «أشدك عهدك ووعدك، اللهم إن شئت لم تعبد بعد اليوم في الأرض أبدا». «پروردگارا! تو را به عهد و وعدهات به جد سوگند می‌دهم؛ بارخدا یا! اگر می‌خواهی که بعد از امروز دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نگیری...». در این اثنا ابوبکر رضی الله عنه دست آن حضرت ﷺ را گرفت و گفت: «کافی است یا رسول‌الله! بر پروردگارتان سخت الحاح و اصرار نمودید». آن‌گاه رسول خدا ﷺ از قبه خود بیرون آمده و درحالی که با زره خود شتابان حرکت می‌کردند، می‌گفتند: ﴿سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ﴾ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرٌ ﴿٤٦﴾ [القمر: ۴۵-۴۶]. اما در روایت دیگری آمده است که: «در میان نزول این آیه و غزوه بدر،

هفت سال فاصله بود». که بنابراین روایت، آیه کریمه دربرگیرنده معجزه‌ای غیبی می‌باشد زیرا از حقیقتی خبر می‌دهد که هفت سال بعد روی داد پس آیه کریمه مکی است بلکه سوره نیز - چنان که گذشت - تماما مکی می‌باشد.

ابن جریر از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت می‌کند که فرمود: کفار قریش در روز بدر گفتند: ﴿لَحْنُ جَمِيعٍ مُنْتَصِرٍ﴾ [القمر: ۴۴]. «ما جمعی کین‌ستان و هم پشتیم» پس نازل شد: ﴿سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبْرَ﴾ [القمر: ۴۵]. «زودا که این جمع در هم شکسته شوند و پشت کنند».

﴿بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَىٰ وَأَمْرٌ﴾

«بلکه وعده‌گاهشان قیامت است» یعنی: قیامت وعده‌گاه عذاب اخروی آن‌هاست لذا این عذابی که در دنیا با کشتن، اسارت و سرکوبشان به آنان رسید؛ تمام عذابی نیست که به آنان وعده داده شده است بلکه این فقط مقدمه‌ای از مقدمات و طلیعه‌ای از طلیعه‌های عذاب اخروی است «و قیامت سخت‌تر» و سهمگین‌تر است. یعنی: عذاب قیامت در زیان خود، از عذاب روز بدر بزرگتر است. ادهی و داهیه: رخداد سخت و سهمگینی است که هیچ راه درمانی ندارد. «و تلخ‌تر است» یعنی: عذاب قیامت در مرارت و تلخی خود از عذاب دنیا سخت‌تر است.

﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ﴾

مسلم و ترمذی در بیان سبب نزول این آیه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مشرکان قریش آمدند و با رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره عقیده «قدر» بگومگو کردند پس خداوند جل جلاله این آیه را تا فرموده‌اش: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹] نازل کرد.

«قطعا مجرمان در گمراهی و سعرنده» تفسیر نظیر این آیه در همین سوره گذشت. ابن حبان از ابی امامه باهلی رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: سوگند به خدا جل جلاله که من از پیامبرش صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: آیات ﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ﴾ [القمر: ۴۷] تا ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ درباره قدریه نازل شده است. قدریه گروهی‌اند که می‌گویند: «انسان خالق و آفریننده افعال خویش است».

﴿يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ﴾ (۱۸)

«روزی که بر چهره‌هایشان در آتش کشیده شوند» و به آنان گفته شود: «آسیب دوزخ را بچشید» یعنی: جوشش گرما و شدت عذاب آن را تحمل کنید.

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ (۱۹)

«هر آینه ما هر چیزی را به اندازه» ای مقرر و معین که از قبل برای آن سنجیده‌ایم؛ «آفریده‌ایم». شایان ذکر است که اهل سنت با این آیه کریمه بر اثبات قدر سابق و ازلی خداوند متعال برای خلقش استدلال کرده‌اند و آن عبارت از علم حق تعالی به اشیاء قبل از وجود آن‌ها و نوشتن و ثبت نمودن آن‌ها در لوح محفوظ قبل از روی دادن آن‌هاست. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کل شیء بقدر، حتی العجز والکسل». «همه چیز به اندازه و قدری از پیش تعیین شده است، حتی ناتوانی و کسالت». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «از خدای تعالی یاری بجوی و درمانده نشو و چنانچه پیش آمد ناگواری به تو رسید، بگو: قدر الله وماشاء فعل: خداوند تعالی مقدر کرد و آنچه خواست انجام داد و نگو: لو أني فعلت کذا لکان کذا، فإن لو تفتح عمل الشيطان: اگر من چنین می‌کردم، چنان می‌شد زیرا «اگر» «راه» را «به» روی «کار شیطان می‌گشاید».

باید دانست که نوشتن سابق الهی در لوح محفوظ و علم سابق وی به اشیاء؛ به معنی اجبار و تحمیل وی بر بندگان نبوده و به هیچ وجه بر الزام و اجبار دلالت نمی‌کند بلکه فقط دال بر این امر است که تمام آنچه در پهنای هستی است، از قبل برای خداوند متعال معلوم بوده است. قرطبی می‌گوید: «عقیده اهل سنت بر این است که خدای سبحان همه اشیاء را مقدر کرده است؛ یعنی مقادیر، احوال و زمان وقوع و وجود اشیاء را قبل از ایجاد آن‌ها دانسته و سپس آن‌ها را بر همان نحوی که در علم سابق وی رفته است ایجاد می‌نماید بنابراین، هیچ رویدادی در عالم بالا و پایین واقع نمی‌شود مگر این که آن رویداد، از علم، قدرت و اراده حق تعالی صادر شده است نه از علم، اراده و قدرت خلقش بنابراین، خلق را در آن‌ها نقش دیگری جز نوعی (اکتساب) و (کوشش) و (نسبت) و (اضافت) نیست چنان که قرآن و سنت بر این امر تصریح کرده‌اند پس آن گونه نیست که قدریه و

غیر آنان می‌گویند: اعمال در حیطة قدرت ما است و ما آفریننده اعمال خویش هستیم اما آجال و مواعید به دست غیر ما می‌باشد».

همچنین جایز است که معنی آیه این باشد: «ما همه چیز را به اندازه مقدر و معین و به استواری و محکمی تمام آفریده‌ایم». که میان هر دو معنی نوعی تلازم وجود دارد. در این صورت می‌توان گفت که علم جدید با پی بردن به وجود هماهنگی میان ابعاد و احجام پدیده‌های بسیاری از خلقت پروردگار، به ابعادی از حقیقت معنی این آیه دست یافته است.

﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ﴾

«و فرمان ما جز یک‌بار نیست، چون چشم به هم زدنی» یعنی: حکم و فرمان ما در سرعت خود، یکبار یا یک کلمه است، مانند چشم به هم‌زدنی. لمح بصر: بسته کردن و سپس باز کردن چشم است.

﴿وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾

«و قطعاً همانند شما را سخت نابود کردیم» یعنی: ای گروه قریش! اشباه و امثال شما از کافران امت‌ها، یا پیروان و یاران شما را سخت نابود کردیم «پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟» که از اندرزها و موعظه‌ها پند گرفته و به حق بودن این پیام‌هایی ببرد و بنابراین، از مجازات الهی و از این‌که بر وی همان رود که بر امت‌های گذشته رفته است، بترسد؟.

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ﴾

«و هر چه کرده‌اند در نامه‌ها هست» یعنی: تمام آنچه که امت‌ها از خیر یا شر انجام داده‌اند، در لوح محفوظ نوشته شده است. به‌قولی معنی این است: تمام آنچه که امت‌ها از خیر یا شر انجام داده‌اند، در نامه‌هایی که فرشتگان نگهبان نوشته و ترتیب داده‌اند، ثبت شده است.

﴿وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ﴾

«و هر خرد و بزرگی نوشته شده» یعنی: همه چیز از اعمال خلق و سخنان و افعالشان - اعم از کوچک و بزرگ و با ارزش و بی‌ارزش آن‌ها - در لوح محفوظ نوشته شده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ خطاب به عائشه رضی الله عنها

فرمودند: «ای عائشه! از گناهان ناچیز شمرده شده بپرهیز زیرا برای آن‌ها از جانب خداوند ﷻ پرسشی است».

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ﴾

«بی‌گمان پرهیزگاران در میان باغ‌ها و جویبارهایند» یعنی: ایشان در باغ‌ها و جویبارهای متنوع و گوناگونی قرار دارند که از آب و سایر نوشابه‌های فرحبخش و گوارا؛ مانند عسل، شیر و شراب غیر سکر آور جاری ساخته شده است.

﴿فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾

آری! پرهیزگاران در میان باغها و جویبارهایند: «در مجلس و قرارگاه صدق» یعنی: در بهشتی که پسندیده است و سرای کرامت، فضل، جود و احسان پروردگار می‌باشد و در آن هیچ لغو، بیهوده‌گی و گناهی نیست «نزد فرمانروای توانایند» فرمانروایی که هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند و بر هر چیز که بخواهد تواناست پس بهشتیان نزد حق تعالی در مقام و منزلت بس گرامی و شریفی قرار دارند. خاطر نشان می‌شود که عندیت در اینجا، عندیت مکانی نیست.





## سوره رحمن

مکی است و دارای (۷۸) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره بدان جهت «رحمن» نامیده شد که با اسم رحمن که از اسمای حسناى الهی است افتتاح شده است. رحمن مفید مبالغه در رحمت حق تعالی می باشد، یعنی او نهایت مهربان است. همچنین این سوره به نام «عروس القرآن» نیز نامیده شده زیرا در حدیث شریف مرفوع به روایت علی رضی الله عنه است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «لکل شی عروس وعروس القرآن سورة الرحمن». «برای هر چیز عروسی است و عروس قرآن سوره رحمن می باشد».

و هرچند در اکثر مصاحف نوشته شده که این سوره تماما مدنی است ولی چنان که قرطبی، ابن کثیر و جمهور مفسران می گویند: صحیح تر آن است که این سوره تماما مکی است، به استثنای آیه: ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الرحمن: ۲۹] که ابن عباس رضی الله عنه می گوید: این آیه مدنی است.

در حدیث شریف به روایت ترمذی از جابر رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد اصحاب خود آمدند و سوره «رحمن» را از اول تا آخر برایشان خواندند و اصحاب ساکت بودند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «وقتی در شب دیدار با جن این سوره را بر آنان خواندم، آنان در واکنش خود از شما بهتر بودند زیرا چنان بود که هرگاه من به آیه: ﴿فِي أَيِّ آءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكذَّبَانِ﴾ می رسیدم؛ آن ها می گفتند: لا بشيء من نعمة ربنا نكذب، فلك الحمد؛ نه! ما چیزی از نعمت پروردگاران را تکذیب نمی کنیم پس خدایا! حمد از آن توست». این حدیث نیز دلیل بر آن است که این سوره مکی است. روایت شده است که قیس بن عاصم منقری به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: «از آنچه که بر تو نازل شده است، بر من بخوان». آن حضرت صلی الله علیه و آله سوره «رحمن» را بر وی خواندند. گفت: «آن را بر من اعاده کن». رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرائت آن را سه بار بر وی اعاده کردند آن گاه گفت: «والله إن له لطلاوة، وإن عليه لحلاوة، وأسفله لمغدق، وأعلاه لمثمر، وما

يقول هذا بشر، وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأنتك رسول الله». «به خدا سوگند که این قرآن را زیبایی ای است، بی گمان بر آن شیرینی ای است، پایین آن سیراب کننده و بالای آن مثمر و میوه دار است و قطعا بشری بر گفتن چنین سخنی قادر نمی باشد پس اینک من گواهی می دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می دهم که تو رسول خدا هستی».

### ﴿الرَّحْمَنُ ۝ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۝﴾

هرگاه این سوره برای بر شمردن نعمت های الهی بر بندگانش می باشد پس حق تعالی نعمتی را که از نظر قدر و مرتبت بزرگترین آن ها و در منفعت و فواید خویش؛ بیشترین، تمام ترین و بزرگ ترین آن ها است، بر دیگر نعمت ها مقدم گردانیده و می فرماید: «خدای رحمان» که منعم حقیقی نعمت های بزرگ دنیوی و اخروی می باشد «قرآن را آموزش داد» و فراگیری و فهم و حفظ آن را بر مؤمنان آسان گردانید. پس نعمت عظمای قرآن را که مدار سعادت دو جهانی می باشد، سپاس بگزارید.

### ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ ۝﴾

سپس به نعمت آفرینش منت گذاشت و فرمود: «انسان را آفرید».

### ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ۝﴾

سپس در بیان سومین نعمت، تعلیم و آموزش نطق و بیان به انسان را که سبب تفاهم و وسیله گفت و گو و مکالمه اوست، منت نهاد و فرمود: «به او بیان آموخت» مراد از بیان، تعلیم نامهای اشیاء است. به قولی: مراد از بیان: تعلیم زبان ها و گویشها و نیروی فهماندن به دیگران؛ یعنی نیروی تعبیر از معانی اندرونی و نطق و بیان می باشد. و ابن کثیر این قول را ترجیح داده است. آری! انسان تنها موجودی است که با نطق بیست و هشت حرف، میلیاردها کلمات را به هزاران زبان تکلم می کند. آیه کریمه گویای این حقیقت نیز هست که استعداد انسان برای فراگیری علم، بزرگترین ویژگی و امتیاز اوست و مقدم ساختن ذکر قرآن به این حقیقت اشاره دارد که بزرگترین چیزی که انسان فرامی گیرد، قرآن است.

### ﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ۝﴾

«خورشید و ماه، حساب معینی دارند» یعنی: این دو پدیده، به حساب مقرر و در برجها و منازل معینی سیر دورانی داشته و از آن ها تجاوز نمی کنند، در نتیجه،

خورشید و ماه با این سیر و سفر معین خود؛ بر تعداد ماه‌ها و سالها، فصل‌های کشاورزی، میعاد معاملات و عمر بشر راهنمایی نموده و فواید بسیاری را برای انسان، نبات و حیوان برمی‌آورند.

﴿وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ ﴿٦﴾﴾

سپس حق تعالی به بیان نعمت‌های خویش در پاره‌ای از عوالم سفلی زمینی پرداخته و می‌فرماید: «و نجم و شجر سجده می‌کنند» نجم گیاهی است که ساق ندارد؛ مانند گیاه گندم و شجر گیاهی است که دارای ساق است؛ مانند درخت خرما. مراد از سجود آن‌ها انقیاد طبیعی آن‌ها برای خداوند متعال همانند انقیاد و تسلیم سجده‌کنندگان مکلف، به اختیار و رضای خویش است. مجاهد، حسن و قتاده می‌گویند: «مراد از نجم، ستارگان آسمان است». ابن کثیر می‌گوید: «این قول آشکارتر به نظر می‌رسد». والله اعلم.

﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴿٧﴾﴾

«و آسمان را برافراشت» و آن را بر فراز زمین قرارداد «و میزان را گذاشت» یعنی: در زمین میزان عدالتی را که بدان امر کرده است، وضع کرد و نیز نظام هستی را بر معیار عدل، هماهنگی و نظم برقرار کرد. در حدیث شریف آمده است: «بالعدل قامت السموات والأرض». «آسمان‌ها و زمین به عدالت برپا شده‌اند».

﴿أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ﴿٨﴾﴾

و از جمله مصادیق بارز عدل یکی این است که در اثنای مبادله اشیاء، در ابزار وزن - یعنی در ترازو و سنجه - از عدل و انصاف تجاوز نکنید: «از بهر آن که در میزان از حد تجاوز نکنید» یعنی: حق تعالی میزان را به خاطر آن نهاد که از عدل تجاوز نکنید. حسن می‌گوید: «مراد از میزان ترازو است و خداوند ﷻ به رعایت عدالت در وزن دستور داد تا هم به وسیله آن انصاف داده شود و هم انصاف گرفته شود». به قولی: مراد از «میزان» قرآن است. البته حمل «میزان» بر امور معنوی و مادی - هر دو - ممکن است لذا جایز است مراد از میزان هر چیزی باشد که حقایق و اندازه‌های اشیاء با آن معلوم می‌شود، چه آن چیز مادی باشد؛ مانند پیمانانه، متر و ترازو و چه معنوی باشد؛ مانند افکار، آراء و ارزش‌های علمی و معرفتی.

﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾

«و وزن را به انصاف بر پا دارید» یعنی: وزنهايتان را دادگرانه و به عدالت بسنجيد و ارزیابی کنید «و در ترازو کمی و کاستی نیاورید».

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان اولاً به رعایت عدالت و برابری در میزان دستور داد، سپس از طغیان و تجاوز از حد با افزودن بر وزن نهی کرد آن‌گاه از کمی و کاستی‌ای که سبب زیان و تاوان است نهی نمود. پس هر یک از این توصیه‌ها، در جای خود معنی و پیام روشنی دارد.

﴿وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾

«و زمین را برای مردم نهاد» یعنی: آن را برای خلق - اعم از انس، جن و غیر آنان - پدید آورد و گستراند.

﴿فِيهَا فَكْهَةٌ وَالتَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ﴾

«در آن» یعنی: در زمین «فاکفه است» فاکهه: هر چیزی است که انسان از خوردن آن لذت برده و طبع وی شاد گردد؛ از انواع میوه‌ها «و» در زمین «درختان خرماي دارای پوشش‌هاست» اکمام: جمع کم به کسرکاف، عبارت است از غلاف خرما در آغاز برآمدنش که میوه خرما در اندرون آن قرار دارد و هنوز از آن بیرون نیامده است.

﴿وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ﴾

«و دانه‌های پوست دار و گیاهان ریحان» مراد از حب: تمام حبوباتی است که به عنوان مواد غذایی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ چون گندم، جو، ذرت و مانند آن‌ها. عصف: علف کشتزار و اولین چیزی است که از دانه‌ها می‌روید. حسن می‌گوید: «عصف، گاه است و ریحان برگ»، یا ریحان، همان گیاه معروفی است که بوی خوشی دارد.

﴿فَبِأَيِّ آءِالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

«پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» خطاب برای جن و انس است، به دلیل آیات (۱۰، ۳۱، ۳۳) از همین سوره که به این معنی می‌پردازند. آلاء: نعمت‌ها است. پس خداوند متعال در این سوره نعمتهایش را برای خلقتش برشمرده و آن‌ها را به یادشان آورده است، سپس برشمردن نعمت‌ها و بیان خصلت‌ها را با این آیه دنبال نموده و آن را در میان هر دو نعمت فاصله قرار داده است تا بندگان را

به نعمت‌های خود متوجه و متنبه و بدین نعمت‌ها مقرر و معترف گرداند، هم از این روی، این آیه را در این سوره مبارکه سی و یک بار تکرار کرده است.

البته این شیوه بیانی، در ادبیات عرب شناخته شده است. مثلاً به کسی که او را با احسان‌های پی در پی خود نواخته‌اند ولی او آن را ناسپاسی می‌کند؛ می‌گویند: آیا فقیر نبودى و بی‌نیازت ساختم؟ آیا این نعمت من را انکار می‌کنی؟ آیا پیاده نبودى و سوارت کردم؟ آیا این نعمت من را انکار می‌کنی؟... که تکرار این ترجیع‌بند در همچو اموری بسیار نیکو و معنی‌دار می‌باشد. چنان‌که مهلهل در رثای کلیب می‌گوید:

علي أن ليس عدلاً من كليب إذا ما ضم جيران المجير

علي أن ليس عدلاً من كليب إذا رجف العضاة من الدبور

علي أن ليس عدلاً من كليب إذا خرجت مخبأة الخدور

تا به آخر این قصیده.

### ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ﴾

«انسان را از گل خشکیده سفال مانند آفرید» اصل انسان، همان آدم عليه السلام است. صلصال: گل است آن‌گاه که خشک شده و برای آن صلصله و صدایی شنیده شود. فخار: سفالی است که با آتش پخته شود. البته عبارات قرآن در بیان آفرینش انسان به اعتبار مراتب آن متنوع است، چون: «آفرید انسان را از خاک»، «از گل متغیر و گندیده»، «از گل چسبنده»، «از گل خشک». این تنوع خود به این حقیقت اشاره دارد که آدم عليه السلام اولاً از خاک آفریده شد، سپس در دومین مرحله از آفرینش خود، به گل متطور گردید آن‌گاه به گل متغیر و بوی‌دار تبدیل شد، سپس به گل چسبنده، سپس به گل خشک... پس گویی انسان هم از این، هم از آن و هم از آن دیگری آفریده شده است.

### ﴿وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ﴾

«و جن را از زبانه آتش آفرید» مارچ: شعله برآمده از آتش است که دارای زبانه شدیدی است و اصل جن همانا ابلیس علیه‌اللعنه است. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «فرشتگان از نور آفریده شده‌اند، جن از زبانه آتش و آدم از آنچه که به شما توصیف شده است».

﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۱۷﴾﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» و شکر نمی‌گزارید؛ به این که او را عبادت کرده و از او پروا دارید؟.

﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ﴿۱۸﴾﴾

«پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب» از مشرق و مغرب به صیغه تشبیه تعبیر شد زیرا خورشید در زمستان مشرق و مغربی دارد و در تابستان مشرق و مغرب دیگری و با این اختلاف مشرق‌ها و مغرب‌هاست که فصل‌های چهارگانه سال به وجود آمده و جو جغرافیایی از سرما به گرما و باز به حال اعتدال تغییر می‌کند. البته اختلاف مشرق‌ها و مغرب‌ها منافع عظیم دیگری نیز برای انسان دارد. آری! اگر خورشید در طلوعگاه و غروبگاه خود ثابت و یکنواخت می‌بود، بی‌گمان موسم‌های تابستان و زمستان و تغییرات فصلی پدید نمی‌آمد و نظام زندگی در کره زمین مختل می‌شد.

﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۱۸﴾﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» و آن‌ها را انکار کرده و شکر نمی‌گزارید؟ به این که حق تعالی را عبادت کرده و از او پروا دارید.

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿۱۹﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزُخٌ لَا يُبْغِيَانِ ﴿۲۰﴾﴾

«دو دریا را به‌گونه‌ای روان کرد که باهم برخورد کنند» یعنی: تنگناک در جوار یک دیگر قرار گیرند پس با آن که در منظر چشم هیچ فاصله‌ای میان آن‌ها نیست اما با این وجود، در هم نمی‌آمیزند زیرا «میان آن دو، برزخی است» یعنی: حاجز و حجابی است که جلو آمیزش آن‌ها را می‌گیرد «که به هم تجاوز نمی‌کنند» یعنی: بر اثر وجود آن حاجز و حایل، یکی از آن‌ها به دیگری تجاوز نمی‌کند تا به آن درآید و درآمیزد. ابن جریج می‌گوید: این دو دریا عبارتند از دریای نمکین و نهرهای شیرین و گوارا پس آب شیرین برای نوشیدن و آب دادن حیوانات و نباتات است و آب نمکین برای پاکسازی آب از میکروب‌ها، اصلاح طبقات هوا، بیرون آوردن مروارید و مرجان و منافی دیگر.

﴿فَبِأَيِّ آءِآلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» و شکر نمی‌گزارید؛ به این‌که پرستش و تقوای حق تعالی را در پیش گیرید؟.

﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾

«از آن دو» دریا «لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آید» لؤلؤ: دری است که از صدف بیرون می‌آید و مرجان: نگینی است سرخ‌رنگ و معروف. مراد این است که مروارید و مرجان از یکی از آن دو دریا که دریای نمکین است بیرون می‌آید و در میان اعراب این روش متداول است که دو جنس را جمع می‌کنند، سپس از یکی از آن‌ها خبر می‌دهند چنان که حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَمَعَشَرِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ﴾ [الأنعام: ۱۳۰]. «ای گروه جن و انس! آیا پیامبرانی از خود شما نزد شما نیامده‌اند؟» در حالی که پیامبران از انس اند نه از جن. و چنان‌که می‌گویی: «از شهر بیرون شدم». درحالی‌که از یکی از محلات آن بیرون شده‌ای، نه از همه اماکن آن.

﴿فَبِأَيِّ آءِآلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا در این نعمت‌ها چنان نشانه‌های عظیم و فراوانی وجود دارد که احدی قادر به تکذیب آن‌ها نبوده و آن‌ها را انکار نتواند کرد.

﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ﴾

«و او راست در دریا کشتی‌های روان شونده برافراشته» ای که بعضی از تخته‌های آن بر بالای بعضی دیگر نهاده شده و به گونه‌ای بلند و برافراشته ساخته شده که «چون کوه‌هاست» پس این کشتی‌های کوه‌پیکر، محموله‌های بسیار بزرگ و هولناکی از ارزاق و غیر آن‌ها را از کشوری به کشوری و از شهری به شهری نقل می‌دهند تا به هر سرزمین مواد مورد نیاز آن را رسانده و موادی را که افزون بر نیازهای ساکنان و مردم آن است به سرزمین‌های دیگر انتقال دهند و این کشتی‌ها و محموله‌ها چنان بزرگ‌اند که محموله‌های عظیم و هولناکی را جابجا می‌کنند؛ مثلاً برخی از نفتکش‌ها پنجمدهزارتن نفت را حمل می‌کنند و همین‌طور

ناوگان‌های نظامی، حامل ده‌ها هواپیما، برج‌های جنگی و ویرانگر و زیر دریایی‌های اتمی می‌باشند.

آیه کریمه با تشبیه کشتی‌ها به کوه‌ها، معجزه غیبی قرآنی‌ای را نیز در بر دارد زیرا این تشبیه جز با دیدن کشتی‌ها عصری زمان ما، به کمال و تمام خود جلوه‌گر نمی‌شود.

﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۵﴾﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» آخر این نعمت‌های عذیده، برای شما آفریده شده است پس آیا می‌توانید صنعت کشتی‌های بزرگ، کیفیت روان شدن آن‌ها در دریا و سایر بهره‌گیری‌هایی را که از آن‌ها در امور و منافع خویش می‌کنید، انکار نمایید؟.

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿۳۶﴾﴾

سپس خداوند متعال بعد از برشمردن نعمت‌های دینی و دنیوی و استدلال به آفاق و انفس بر قدرت و یگانگی خود، از فنا و نابودی تمام هستی خبر داده و از زوال کلیه نعمت‌های دنیوی سخن می‌گوید و این که جز ذات ذوالجلال او دیگر کسی در عرصه هستی باقی نمی‌ماند: «هر که بر روی آن است، فنا شونده است» یعنی: هرکس بر روی زمین است؛ از انسان‌ها، حیوانات و غیره، به زودی فنا و نابود می‌شود و حیات آن‌ها روزی به پایان می‌رسد.

﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿۳۷﴾﴾

«و ذات پروردگارت که ذوالجلال‌والاکرام است باقی می‌ماند» وجه ربک: وجه یا روی پروردگار؛ عبارت از ذات و وجود اوست پس اطلاق وجه بر ذات حق تعالی، مجاز مرسل و از باب اطلاق جزء و اراده کل است. جلال: یعنی عظمت و بزرگی و اکرام. این صفت مفید این معنی است که حق تعالی از هر چیزی که سزاوارش نمی‌باشد، والاتر است و نیز او دارای فضل و منتی است عام؛ با نعمت‌هایی که بر مؤمنان ارزانی می‌دارد. در حدیث شریف به روایت ترمذی از انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «انطقوا بیا ذالجلال‌والاکرام». «(در دعای خود) به گفتن یا ذالجلال و الاکرام بایبند باشید». نقل است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برابر شخصی گذشتند که مشغول نماز گزاردن بود و می‌گفت: «یا ذالجلال‌والاکرام». پس فرمودند: «بی‌گمان دعایت اجابت



شد». ابن کثیر می‌گوید: «خداوند متعال در این آیه کریمه وجود گرامی خود را به وصف ذوالجلال و الإکرام توصیف نمود و این بدان معنی است که او شایسته آن می‌باشد که بزرگ داشته شده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و از وی اطاعت شده و از فرمانش مخالفت و سرپیچی صورت نگیرد».

﴿فَبِأَيِّ آءِآلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

«پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» یعنی: ای گروه جن و انس! چگونه همچو نعمت عظیمی را تکذیب می‌کنید در حالی که مردم همه بی هیچ استثنایی وفات می‌کنند و در این امر باهم یکسان و برابرند، سپس به سوی سرای آخرت رهسپار می‌گردند و در آنجا خدای ذوالجلال و الاکرام با حکم عادلانه خویش در میان آن‌ها داوری می‌کند. پس فنا راهی به سوی بقا و حیات ابدی است لذا در فنای دنیوی شما نعمت‌ها نهفته است؛ از جمله نعمت عدل مطلق و برابری همگان در چشیدن طعم مرگ، نعمت پیاپی آمدن نسل‌ها و نعمت انتقال از دارفانی به سوی دار باقی و جاویدانی که سرای جزا و ثواب است پس چگونه این نعمت‌های عظیم را انکار می‌کنید؟!

صاحب تفسیر «الاساس» می‌گوید: «اگر مرگ نبود، زندگی هم دشوار بود زیرا فی‌المثل اگر دو مگس به مدت پنج سال نمیرند و به‌طور متوالی توالد و تناسل کنند، طبقه‌ای به قطر پنج سانتی‌متر از مگس را پیرامون کره زمین تشکیل خواهند داد».

﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾

«هر که در آسمان‌ها و زمین است از او در خواست می‌کند» یعنی: همگی آن‌ها از حق تعالی درخواست امداد می‌کنند زیرا همه به او محتاج‌اند و احدی از او بی‌نیاز نیست پس اهالی آسمان‌ها از او درخواست مغفرت می‌کنند نه درخواست رزق و روزی و اهالی زمین هردو را از او می‌طلبند و فرشتگان نیز برای آنان درخواست روزی و مغفرت می‌کنند بنابراین، نه اهالی آسمان‌ها از حق تعالی بی‌نیازند و نه اهالی زمین. «هر روزی او در شأنی است» پس از شأن‌های حق تعالی این است که زنده می‌کند و می‌میراند، فقیر می‌کند و توانگر می‌گرداند، عزت می‌دهد و ذلیل می‌گرداند، بیمار می‌کند و شفا می‌بخشد، می‌دهد و باز می‌دارد، می‌آمرزد و مؤاخذه می‌کند و غیر این از کارها و شئون‌هایی که در تحت شمار نمی‌آیند. پس ذات متعال او در هر وقت و هر حال، اموری را پدید آورده یا احوالی را تجدید

می‌کند لذا این بزرگترین دلیل بر بی‌نیازی او از خلق است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن منیب از دی رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیه ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ [الرحمن: ۲۹] را تلاوت کردند. در این اثنا ما از ایشان پرسیدیم که: یا رسول‌الله! این شأن پروردگار چیست؟ فرمودند: «أَنْ يَغْفِرَ ذُنُوبًا وَيَفْرَحَ بِكَرْبَاءٍ وَيَرْفَعَ قَوْمًا، وَيَضَعُ آخِرِينَ». «این که گناهی را می‌آمرزد، مشکل و اندوهی را می‌گشاید و قومی را بلند برده دیگرانی را پست می‌گرداند».

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا اختلاف شان‌ها و کارهای خدای سبحان در تدبیر و اداره امور کائنات و بندگانش، نعمتی است که انکار آن ممکن نیست و هیچ تکذیب‌کننده نمی‌تواند آن را دروغ انگارد.

﴿سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ﴾

«ای جن و انس! به زودی از همه فارغ شده به شما می‌پردازیم» این استعاره تمثیلی‌ای است که خداوند متعال در آن، پرداختن به محاسبه خلاق و جزای آنان در روز قیامت را در جایگاهی از اهمیت قرار داده که گویی خود را از هر کار دیگری برای آن فارغ می‌کند تا فقط به آن بپردازد، مثل این که کسی به دیگری از باب تهدید می‌گوید: «به زودی برای تو فارغ خواهم شد». پس این تعبیر در مورد خدای عز و جل استعاره‌ای بیش نیست و حقیقت این است که هیچ شأن و هیچ کاری خداوند متعال را از شأن و کار دیگری به خود مشغول نمی‌کند لذا این تعبیر فقط بر سبیل مثال و برای دادن هشدار و سختی از جانب خدای سبحان به جن و انس بیان شده است. یعنی: آگاه باشید و هوش دارید که ما به زودی متوجه حساب و کتاب شما می‌شویم. به قولی: جن و انس را بدان جهت «ثقلین» نامیده‌اند که آنان در زندگی و مرگشان بر زمین سنگین‌بارند.

این آیه، دلیل روشنی است بر این که جن هم مانند انس تماما به تکالیف شرعی مخاطب هستند زیرا آنان نیز به تکالیف شرعی مکلف بوده، مورد امر و نهی قرار می‌گیرند و همچون انس، پاداش و جزا داده می‌شوند پس مؤمن‌شان همچون

مؤمن انسان‌هاست و کافرشان همچون کافر آنان و میان انسان و جن در هیچ چیز از این امور، فرقی نیست.

﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۲﴾﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» مگر غافل از آنید که از نعمت‌های وی یکی هم دادگری در میان خلاق با پاداش دادن نیکوکاران و عذاب نمودن مجرمان است؟ بنابراین، حق تعالی به هیچ‌کس ستم نمی‌کند و از این جزای وی گریزی هم نیست زیرا:

﴿يَمْعَشَرُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِنِ اسْتَعْظَمْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَأَنْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَنِ ﴿۳۳﴾﴾

«ای گروه جنیان و انسیان! اگر می‌توانید که از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین به بیرون رخنه کنید پس رخنه کنید» یعنی: اگر می‌توانید که از کناره‌ها و گوشه‌های آسمان‌ها و زمین به قصد گریز از قضا و قدر خداوند متعال بیرون روید؛ پس از آن‌ها بیرون روید و خودتان را برهانید. دستور؛ دستوری تعجیزی است «اما جز با سلطانی رخنه نمی‌کنید» یعنی: جز با قوت و قهر و غلبه، قادر به نفوذ نخواهید شد و بر این کار نیرو و توانی ندارید. به‌قولی دیگر معنی این است: جز با نیرویی از جانب خدای سبحان، بر این کار قدرت نمی‌یابید. ضحاک می‌گوید: «آیه کریمه بدین معنی است که اگر می‌توانید از مرگ بگریزید پس هلا بگریزید».

﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۴﴾﴾

«پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای گروه جن و انس در حالی که شما در برابر عظمت ملک و هستی حق تعالی، ناتوان و درمانده‌اید؟.

﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ ﴿۳۵﴾﴾

«بر شما شواظی از آتش فرستاده خواهد شد» شواظ: شعله‌ای است که بی‌دود باشد «و از نحاس» بر شما فرستاده خواهد شد. نحاس: همان مس معدنی معروف است که با آتش ذوب گردیده و بر سرهایشان فروریخته می‌شود. به قولی: نحاس؛ دودی است که شعله نداشته باشد و خلیل نیز بر همین رأی است «پس شما مقابله نتوانید کرد» یعنی: چنانچه ابزار و سلطه نفوذ را به شما ندهیم، قادر به نفوذ در آسمان نخواهید شد همان طوری که مسافران فضایی با مسلح شدن به وسایل مخصوص و پوشیدن

لباس‌های ویژه‌ای که آنان را از گزند شهابهای آسمانی حفظ می‌کند، راهی کرات دیگر می‌شوند. پس این آیه از معجزات بزرگ قرآن کریم است. یا این معنی مربوط به آخرت است، یعنی شما در آخرت بر بازداشتن عذاب خداوند ﷻ از خود توانا نخواهید شد و مقابله نتوانید کرد، قطعاً شما هم‌اورد این میدان نتوانید شد بلکه خواه ناخواه به سوی محشر رانده می‌شوید.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۳۶)

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا هشدار دادن الهی لطفی است به بندگان و تمییز نهادن میان نیکان و بدان و فرمانبران و نافرمانان و انتقام گرفتن از گروه دوم، از نعمت‌های خدای سبحان است.

﴿فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾ (۳۷)

«پس آن‌گاه که آسمان از هم شکافت» با نزول فرشتگان در روز قیامت «و چون گل‌سرخ و روغن گداخته شود» تشبیه آسمان به روغن، در امر ذوبان آن و تشبیه آن به گل‌سرخ، در رنگ آن است و این نشانه شدت هولناک بودن روز قیامت می‌باشد. به قولی: دهان؛ پوست سرخ رنگ است.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۳۸)

«پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای جن و انس؟ زیرا در خبر دادن از این روز سخت، هیبت و هراسی است که شنونده را از ارتکاب بدی باز می‌دارد پس چرا قبل از آن که چنین روزی بیاید، راه نیایش و وارستگی را در دنیا بر نمی‌گزینید؟

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾ (۳۹)

«در آن روز، هیچ انس و جنی از گناهش پرسیده نشود» یعنی: در روزی که آسمان شکافته می‌شود، هیچ یک از انس و جن از گناه خود مورد پرسش قرار نمی‌گیرد و از آنان سؤال نمی‌شود که گناه شما چه بود؟ زیرا هنگامی که آن‌ها از گورهای خود بیرون می‌آیند، از سیمای خویش شناخته می‌شوند. و نیز از آن‌رو هیچ یک از انس و جن از گناه خود مورد پرسش قرار نمی‌گیرد که خداوند متعال تمام اعمال بندگان را به شمار آورده و آن‌ها را ضبط و نگهداری کرده است و دیگر نیازی به استعلام از آنان نیست.

وجه انطباق در میان این آیه و آیات دیگری که بر سؤال کردن از انس و جن در این مورد صراحت دارند، این است که روز قیامت روزی طولانی است پس انس و جن در زمانی مورد سؤال قرار می‌گیرند و در زمان دیگری مورد سؤال قرار نمی‌گیرند و آن - به قول قتاده - زمانی است که بر دهان‌هایشان مهر نهاده شود و در عوض دست‌ها و پاهایشان سخن بگویند.

﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۱﴾﴾

«پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای انس و جن و چه وقت این تهدیدها را جدی می‌گیرید تا به رشد و صلاح خویش بر گردید؟.

﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَصِي وَالْأَقْدَامِ ﴿۴۲﴾﴾

سپس حق تعالی سبب عدم سؤال کردن از آنان را روشن ساخته می‌فرماید: «مجرمان» یعنی: کافران «از سیمای‌شان شناخته می‌شوند» زیرا آن‌ها در سیمای خود سیاه روی و کبود چشم‌اند. به‌قولی: سیما و نشانه آنان این است که غمگین‌اند و اثر اندوه و افسرده‌گی بر چهره‌هایشان هوداست «و موهای پیشانی و پاهایشان را بگیرند» ناصیه: موهای جلو سر است پس فرشتگان پاها و پیشانی‌هایشان را یکجا گرفته و به همین صورت آنان را به دوزخ می‌افکنند.

﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۳﴾﴾

«پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای انس و جن درحالی‌که از قبل هشدار و انذار داده شده‌اید و سرانجام و سرنوشت قابل انتظاران را در آخرت شناخته‌اید؟.

﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿۴۴﴾﴾

«این است همان جهنمی که مجرمان آن را انکار می‌کردند» یعنی: در این هنگام که پیشانی‌ها و پاهایشان گرفته شود و در دوزخ افکنده شوند، به آنان گفته می‌شود: این همان جهنمی است که همینک آن را مشاهده کرده و به سوی آن می‌نگرید، با آن که در دنیا آن را دروغ می‌شمردید و می‌گفتید که وجود جهنم اصلاً حقیقت ندارد.

﴿يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَيَبْنَ حَمِيمٍ ءَانَ ﴿۴۵﴾﴾

مجرمان در «میان آن» یعنی: در میان جهنم «می‌گردند» و جهنم آنان را می‌سوزاند «و میان آب جوشان» می‌گردند؛ و بر روهایشان ریخته می‌شود. حمیم: آب

بسیار داغ و جوشانی است که در جوشش به نهایت خود رسیده باشد پس آنان در میان آتش و آب جوشان در گردش‌اند؛ گاهی در آتش تعذیب شده و گاهی از آب جوشان نوشانده می‌شوند.

﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۵﴾﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» بعد از این تهدیدها و هشدارهای بازدارنده از گناه، که خود نعمت به شمار می‌روند؟.

﴿وَلِمَنْ حَافٍ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ﴿۵۶﴾﴾

«و برای هرکس که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده، دو باغ است» پیشگاه پروردگار سبحان: همانا موقفی است که بندگان در آن پیش روی وی برای حساب می‌ایستند. به قولی: مقام پروردگار؛ همانا اشراف حق تعالی بر احوال بندگان و اطلاع وی بر افعال و سخنان‌شان است پس کسی از این مقام می‌ترسد که از معاصی دست برداشته و از طاعات پیروی کند. اصل در «خوف»: توقع امر ناخوش‌آیندی در آینده است و آن ضد «امن» می‌باشد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر ایشان از ابو موسی اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «جنتان من ذهب حلیتهما و آنیتهما و ما فیهما، و ما بین القوم و بین أن ینظروا إلی ربهم إلا رداء الکبریاء علی وجهه فی جنة عدن». «دو بهشت است از طلا که زیورات و ظروف آن‌ها و هر چه که در آن‌هاست از طلاست و دو بهشت است از نقره که زیورات و ظروف آن‌ها و هر آنچه که در آن‌هاست از نقره است و در میان بهشتیان و میان این‌که به سوی پروردگارشان بنگرند، چیزی جز ردای کبریائی بر روی وی در بهشت عدن نیست». به قولی دیگر: دو بهشت وجود دارد، یکی روحانی و دیگری جسمانی، بهشت روحانی همانا رضای حق تعالی است: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ [التوبة: ۷۲] و بهشت جسمانی عبارت است از: بهره‌های مادی بسیار بزرگ، برتر و جاویدان. چنان‌که ابن عباس رضی الله عنه و غیر وی گفته‌اند؛ صحیح آن است که این آیه عام است و انس و جن هر دو را دربر می‌گیرد زیرا این آیه از گویاترین دلایل بر این حقیقت است که اگر جنیان ایمان آورند و تقوا پیشه کنند، به بهشت وارد می‌شوند.

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول روایت می‌کند که: این آیه کریمه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا روزی او قیامت و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ را به یاد آورد و سپس گفت: «دوست داشتم گیاهی از این گیاهان سبز می‌بودم که حیوانی می‌آمد و مرا می‌خورد، دوست داشتم که هرگز آفریده نمی‌شدم». پس این آیه نازل شد.

﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۷﴾﴾

«پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» ای انس و جن چرا که نعمت‌های این دو باغ گذشته از آن که جاویدان و همیشه است، هیچ ماندنی هم ندارد.

﴿ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ﴿۵۸﴾﴾

«آن دو باغ، دارای شاخه‌های بسیارند» و در هر شاخه از آن شاخه‌های سبز و خرم بسیار، انواع گونه‌گونی از میوه‌ها وجود دارد. افنان: شاخه‌هاست. غصن: شاخه راست است.

﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۹﴾﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا رسیدن به این فر و شکوه دل‌آرا، مورد اشتیاق عقلا بوده و شکر این نعمت‌ها ایجاب می‌کند که حق تعالی را عبادت کنید و تقوی داشته باشید تا به این نعمت‌های اخروی دست یابید.

﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿۶۰﴾﴾

«در آن دو باغ، دو چشمه روان است» یعنی: در هریک از بلندپها و پستی‌های دوباغ یاد شده، چشمه‌ای جاری وجود دارد که درختان آن‌ها را آبیاری می‌کند. به قولی: یکی از آن دو چشمه، «تسنیم» و دیگری «سلسبیل» است.

﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۶۱﴾﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا این حقیقتی قطعی و نعمتی بسیار بزرگ است.

﴿فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴿۶۲﴾﴾

«در آن دو باغ، از هر میوه‌ای دو گونه هست» زوجان: یعنی دو صنف و دو نوع است که از هر نوعی از انواع آن، لذت‌ها برگرفته می‌شود. گفته شده که: یک‌گونه آن تازه و گونه دیگر آن خشک است اما هیچ یک از آن‌ها در لذت، گوارایی و مزه خود

از دیگری کمی و کاستی ای ندارد. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «از آنچه در آخرت موجود است، در دنیا جز نام چیز دیگری وجود ندارد». یعنی: میان نعمت‌های دنیا و آخرت فرق روشن و فاصله عظیمی وجود دارد.

﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۲﴾﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دورغ می‌شمارید» که نه عبادت می‌کنید و نه عمل نیک انجام می‌دهید؟.

﴿مُتَّكِعِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَّأْنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴿۵۳﴾﴾

«بهشتیان بر فرش‌هایی آرمیده‌اند که آستر آن‌ها از ابریشم ستبر است» یعنی: بهشتیان در رفاه و آسایش و تنعمی تمام بر فرش‌ها آرمیده و بر متکاها تکیه داده‌اند. بطاین: آسترهایی است که در زیر رویه‌ها قرار دارد. استبرق: دیبای ستبر است. پس هرگاه آستر آن‌ها از دیبا باشد، رویه آن‌ها چگونه خواهد بود؟ از سعیدبن جبیر پرسیدند که: آستر آن‌ها از دیباست پس رویه آن‌ها از چیست؟ گفت این از همان مقوله پروردگار است: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ [السجدة: ۱۷]. «هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است، به پاداش آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان ساخته شده است» که تفسیر آن گذشت. ابن عباس رضی الله عنه نیز می‌گوید: «رویه‌ها و ظواهر آن‌ها را هیچ‌کس جز خداوند متعال نمی‌داند». «ومیوه آن دو باغ نزدیک است» جنی: میوه‌ای است که چیده می‌شود. نقل است که: درخت بهشتی به دور خود می‌گردد تا کسی که خواهان چیدن از میوه‌های آن است به آسانی از آن‌ها بچیند و شخص بهشتی، چه ایستاده باشد چه نشسته و چه به‌پهلوی خوابیده، در هر حال به آن‌ها دسترسی دارد.

﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۴﴾﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که راه عبادت و تقوی را در پیش نمی‌گیرید؟.

﴿فِيهِنَّ قَصِيرَاتُ الْظَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَا جَانٌّ ﴿۵۵﴾﴾

«در آن‌ها دلبرانی فروهشته نگاهند» یعنی: در آن دو باغ یاد شده، زنان چشم فروهشته‌ای هستند که نگاه خود را فقط بر شوهرانشان انداخته و به سوی غیرشان نظر نمی‌کنند؛ و آنان یا از حوریان هستند، یا از زنان دنیا. ابن‌کثیر می‌گوید:



«نقل است که آن زنان هیچ کس را از شوهران خود زیباتر نمی بینند، چندان که یکی از آن‌ها به شوهرش می گوید: به خدا که در بهشت نه چیزی را از تو نیکوتر و زیباتر می بینم و نه دوست داشتنی تر پس ستایش خدایی را که مرا برای تو و تو را برای من قرار داد». «که هیچ انس و جنی پیش از آنان با آن‌ها آمیزش نکرده است» طمث: از بین بردن و شکافتن بکارت زن با آمیزش و جماع همراه با خونی کردن فرج است که در اولین بار از مقاربت با وی روی می دهد. یعنی: قبل از شوهران شان هیچ کس با آنان جماع نکرده است. مقاتل می گوید: «به دلیل این که آن حوریان در بهشت آفریده شده اند». این آیه دلیل بر آن است که جنیان نیز مانند انسان‌ها آمیزش جنسی می کنند، به بهشت وارد می شوند و برای جنیان مرد در بهشت همسرانی از جنیان زن است. همچنین این آیه دلیل بر آن است که گاهی ممکن است جنیان با زنان آدمی نزدیکی کنند.

﴿فَبِأَيِّ آءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٧﴾﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می شمارید» که عمل شایسته انجام نمی دهید تا همچو نعمت‌هایی را به دست آورید.

﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٥٨﴾﴾

سپس خدای سبحان زنان بهشتی را در صفای رنگ همراه با سرخی آن‌ها به یاقوت و مرجان تشبیه می کند: «گویی که آن‌ها» در صفا و صیقلی بودن خود مانند «یاقوت و» در درخشش خود مانند «مرجانند» یاقوت: سنگ قیمتی معروف و مرجان نیز نگین سرخ رنگ معروفی است که از دریا برگرفته می شود. مجاهد، حسن بن زید و غیر ایشان می گویند: «زنان بهشتی در صفای یاقوت و سپیدی مرجان اند». پس مجاهد و حسن «مرجان» را در اینجا به «مروارید» معنی کرده اند. در حدیث شریف آمده است: «اولین گروهی که به بهشت وارد می شوند، به صورت چون ماه شب چهارده‌اند و گروهی که در پی آنان می آیند، به روشنی ستاره فروزان آسمانند، برای هر یک از آنان دو همسر است که مخ ساق وی از پشت گوشت پاهایش دیده می شود و شگفت‌تر از این نیز در بهشت هست».

﴿فَبِأَيِّ آءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٩﴾﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که برای چنین روزی عمل نکرده و مهرهای این زنان دلربای بهشتی را که عبارت از عبادت و تقوی است، آماده نمی‌کنید؟.

﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ﴾

«مگر پاداش احسان جز احسان است؟» یعنی: جزای کسی که در دنیا نیکوکردار بوده است، جز احسان به وی در آخرت چیز دیگری نیست لذا دو بهشتی که برخی از اوصاف آن‌ها در این آیات گذشت، از آن اهل فضلی است که در ایمان و عمل صالح از دیگران پیش تاخته‌اند و ایشان صاحب برترین درجات اهل بهشت‌اند. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «آن دو بهشت؛ دو باغ در عرض جنت است که مسافت هر باغ به اندازه مسیر صد سال راه می‌باشد، در وسط هر باغ سرابی است از نور و هیچ چیز از آن نیست مگر این که از نغمه و خرمی و سرسبزی در جنب و جوش می‌باشد، زمین آن ثابت و درختان آن نیز ثابت است».

﴿فَبِأَيِّ آءَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که عمل و شکر نمی‌گزارید؟ در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ﴾ [الرحمن: ۶۰] را خواندند، سپس فرمودند: آیا می‌دانید که پروردگارتان چه می‌فرماید؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمودند: پروردگارتان می‌فرماید: آیا جزای کسی که با توحید بر وی انعام کرده‌ام، جز بهشت چیز دیگری است؟».

﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ﴾

«و غیر از آن دو باغ، دو باغ دیگر نیز هست» یعنی: غیر از آن دو باغی که اوصاف آن‌ها گذشت، در زیر آن‌ها برای کسانی که از نظر جایگاه و مرتبه، از اصحاب دو باغ سابق پایین‌ترند، دو باغ دیگر وجود دارد. در حدیث شریف گذشت که در بهشت دو باغ از طلا و دو باغ از نقره وجود دارد پس دو باغ اول از آن مقربان است و دو باغ دوم از آن اصحاب یمین، دو باغ اول دارای درختان متنوعی است و دو باغ دیگر به غایت سبز است بنابراین، این دو باغ نیز در کمال خرمی و سرسبزی قرار دارند، هرچند که در مرتبه و فضیلت خود نسبت به دو باغ اول پایین‌ترند.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که عمل نمی‌کنید و شکر نمی‌گزارید؟.

﴿مُدَّهَامَّتَانِ﴾

«دو باغ سبز که از شدت سبزی سیه‌گونند» و در منظر چشم، دل به سیاهی می‌زنند.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که برای سرای جزا عمل نمی‌کنید؟.

﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ﴾

«در آن دو، دو چشمه فواره زن وجود دارد» نضح: فوران آب از چشمه است.

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا اگر در دو باغ اول که از آن مقربان است، دو چشمه جاری وجود دارد، در اینجا نیز دو چشمه فواره زن موجود است. براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: «چشمه‌هایی که روان هستند، بهتر از چشمه‌های فواره‌زن می‌باشند».

﴿فِيهِمَا فَكِّهَةٌ وَخُلٌّ وَرُمَّانٌ﴾

«در آن دو، میوه و خرما و انار است» خرما و انار به یادآوری مخصوص شدند؛ بدان جهت که نسبت به سایر میوه‌ها حسن و منفعت بیشتری داشته و این امتیاز را بر دیگر میوه‌ها دارند که هم غذایند و هم دوا و نیز از آن رو که هم در خزان وجود دارند و هم در زمستان. بخاری می‌گوید: «ذکر اختصاصی آن‌ها از قبیل عطف خاص به عام نیست بلکه به سبب حسن بیشتر آن‌هاست».

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا این نعمت‌ها سزاوار حمد و شکرند.

## ﴿فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ﴾

«در آنجا دوشیزگان نکوحوی و نکو روی وجود دارند» خیرات: زنان دارای فضل، نیکخو و زیباروی اند. و این قول جمهور مفسران است که در آن به حدیث شریف ذیل به روایت ام سلمه رضی الله عنها استدلال کرده‌اند که فرمود: «به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفتیم: یا رسول الله! مرا از این فرموده حق تعالی: ﴿خَيْرَاتٌ حِسَانٌ﴾ آگاه گردانید؟ فرمودند: مراد از آنان: زنان خوش خلق و زیبا روی‌اند». در حدیث شریف دیگری آمده است که حوران عین این نغمه را می‌خوانند: «نحن الخیرات الحسان، خلقنا لأزواج کرام». «ما زنان نیکخو و زیباروی هستیم که برای شوهران گرامی‌ای آفریده شده‌ایم».

## ﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

«پس» ای انس و جن «کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟».

## ﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾

«حورانی پرده نشین در خیمه‌ها» که فقط به شوهران‌شان وابسته‌اند و دیگران را نمی‌خواهند و در خیمه‌های بهشتی‌ای قرار دارند که از گوهر میان خالی ساخته شده لذا در خیابان‌ها و راهروهای بهشت نمی‌خرامند. اما زنان دو باغ سابق به این‌وصف توصیف شدند که چشمان خویش را فروهشته داشته و جز به شوهران‌شان به کس دیگری نمی‌نگرند بنابراین، آنان نسبت به حوران یاد شده در این آیه، منزلت بلندتری دارند، به علاوه در توصیف زنان سابق این وصف نیز آمد: ﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾ [الرحمن: ۵۸] که به حق وصف شگرفی است.

## ﴿فَبِأَيِّ آءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

«پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای انس و جن؟.

## ﴿لَمْ يَظْمِئْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ﴾

«پیش از ایشان هیچ انسان و هیچ جنی با آن‌ها آمیزش نکرده است» تفسیر نظیر آن گذشت.

«پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای انس و جن؟.

## ﴿مُتَّكِعِينَ عَلَى رُفْرِفٍ خُضْرٍ وَعَبَقَرِيٍّ حِسَانٍ﴾

«بر بالش‌های سبزرنگ تکیه زده‌اند» رفف: بالش، یا نوعی از جامه‌های سبز است «و بر فرش‌های گرانبایه نیکو» عبقری: فرش‌های نگارینه است. همچنین در نزد اعراب به هر انسان فاضل، بزرگوار، برجسته و با اعتبار از مردان و زنان و نیز به اشیای فاخر، عبقری اطلاق می‌شود. «عبقر»: جایی است که اعراب می‌پندارند از سرزمین جن است لذا هر چیزی را که از حسن و زیبایی و نیرومندی آن به شگفت آمده باشند، به آن نسبت می‌دهند.

بنابراین، از مجموع آیات وارده درباره دو نوع از بوستان‌های بهشت، به این نتیجه می‌رسیم که برای دو گروه از بهشتیان درجه یک و درجه دو، دو گونه بوستان‌های درجه یک و درجه دو نیز فراهم شده است.

البته با نگرش در آیات فوق، فرق‌های موجود در میان آن‌ها به نحو ذیل قابل ذکر می‌باشد:

۱- دو باغ اول انواع رنگارنگ و گونه‌گونی از درختان میوه را دارند در حالی که دو باغ دوم، فضای بسیار سبزی دارند.

۲- دو باغ اول دو چشمه جاری دارند و دو باغ دوم دو چشمه فواره زن.

۳- در دو باغ اول از هر گونه میوه دو زوج وجود دارد ولی هرچند که در دو باغ دوم میوه و خرما و انار موجود است اما چنین گفته نشده که در آن‌ها از هر میوه دو گونه مختلف وجود دارد.

۴- در دو باغ اول، زنانی وجود دارند که چون یاقوت و مرجانند و بر شوهران‌شان چشم فروهشته می‌دارند اما در دو باغ دوم، زنان نیکخوی خوبروی وجود دارند.

۵- در دو باغ اول، زنانی وجود دارند که چون یاقوت و مرجانند و بر شوهران‌شان چشم فروهشته می‌دارند اما در دو باغ دوم، زنان نیکخوی خوبروی وجود دارند.

۶- در دو باغ اول، بهشتیان بر تکیه‌گاه‌هایی که آستر آن‌ها از دیبای ستبر است آرمیده‌اند در حالی که در دو باغ دوم، بهشتیان بر بالش‌های سبز و فرش‌های نفیس آرمیده‌اند.

﴿فَبِأَيِّ آءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٧﴾﴾

«پس» ای انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که خود را برای چنین نعمت‌های جاودان‌های آماده نمی‌کنید؟.

﴿تَبَرَّكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٧٨﴾﴾

«با برکت است نام پروردگارت که ذوالجلال والاکرام است» یعنی: پروردگارت مقدس، پاک، صاحب عزت، عظمت، شکوه و کرامت می‌باشد؛ بر آنچه که به بندگان مخلص خویش انعام نموده پس او شایسته آن است که مورد بزرگداشت قرار گیرد و نافرمانی نشود، مورد پرستش و سپاس قرار گیرد نه مورد ناسپاسی و به یاد آورده شود نه این که فراموش گردد.

## سوره واقعه

مکی است و دارای (۹۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «واقعه» نامیده شد که با فرموده حق تعالی: ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾ [الواقعة: ۱] آغاز شده است.

فضیلت آن: در باره فضیلت این سوره مبارکه احادیثی روایت شده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت انس رضی الله عنه است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «سوره واقعه سوره توانگری است پس آن را بخوانید و به فرزندانان نیز تعلیمش دهید». ثعلبی و ابن عساکر در شرح حال عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به همان بیماری‌ای مصاب شد که در آن رحلت کرد پس عثمان بن عفان رضی الله عنه به عیادتش رفت و از او پرسید:

ای عبدالله! از چه بیماری‌ای رنج می‌بری؟

گفت: از بیماری گناهان خویش.

پرسید: به چه چیزی میل داری؟

گفت: به رحمت پروردگار خویش.

پرسید: آیا دستور ندهم که برایت پزشکی بیاورند؟

گفت: همان پزشک مرا بیمار ساخت.

پرسید: آیا برای تو به بخششی دستور ندهم؟

گفت: مرا بدان نیازی نیست.

فرمود: این بخشش، بعد از تو از آن دخترانت باشد.

گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا بر دخترانم از فقر بیمناکید؟ من به دخترانم دستور

داده‌ام که در هر شب سوره واقعه را بخوانند زیرا در حدیث شریف از رسول خدا صلی الله علیه و آله

شنیدم که فرمودند: «هر کس در هر شب سوره واقعه را بخواند، هرگز به او فقر و

فاقه‌ای نمی‌رسد».

﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾

«چون واقعه واقع شود» واقعه: اسمی از اسمای قیامت است، مانند آرزفه، حاقه و غیر آن. قیامت از آن رو واقعه نامیده شد که وقوع آن ثابت و محقق می‌باشد.

﴿لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَذِبَةٌ﴾

«در وقت وقوع آن هیچ تکذیب کننده‌ای نیست» یعنی: در هنگام وقوع آن دیگر تکذیبی در کار نیست و چون اسرافیل عليه السلام نفخه آخر را بدمد دیگر اصلاً تکذیبی روی نمی‌دهد و کسی را نمی‌بینی که بگوید: قیامت و معاد دروغ است. مراد از واقعه: همان دمیدن آخر در صور است.

﴿خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ﴾

«هم فرودارنده است و هم فرادارنده» یعنی: قیامت گروه‌هایی از کافران اهل جاه و مقام و فاسقان اهل منصب و توانگری را که در دنیا بلندقدر بوده‌اند، فرومی‌دارد و پست می‌گرداند و گروه‌هایی از اهل ایمان را که در دنیا بی‌نام و نشان بوده‌اند، بلندقدر می‌گرداند و رفعت می‌دهد.

﴿إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا﴾

«آن گاه که زمین به جنبشی سخت لرزانده شود» تا بدانجا که هر آنچه بر روی آن است ویران می‌شود و همه چیز - اعم از کوه‌ها و غیر آن - در هم می‌شکند.

﴿وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا﴾

«و کوه‌ها سخت خرد و ریز شود» بس: ریزه‌ریزه شدن است. گفته می‌شود: بس الشی؛ آن گاه که کسی چیزی را خرد و ریز کند.

﴿فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا﴾

«پس غباری پراکنده» و متفرق «گردند» چنان‌که در شعاع روزنه خانه به‌سوی آفتاب، ذرات غبارمانندی دیده می‌شود.

﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾

«و شما ازواج سه‌گان‌های باشید» یعنی: شما به دسته‌ها و گروه‌های سه‌گانه تقسیم می‌شوید. زوج: بر هر چیزی که از آن همراه با دسته دیگری یادآوری شود و نیز بر جفت نر و ماده اطلاق می‌شود.



﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾<sup>(۸)</sup>

آن گاه حق تعالی به بیان حال این گروه‌های سه‌گانه پرداخته و می‌فرماید: «پس اصحاب میمنه» یعنی: یاران دست راست «چه حال دارند اصحاب میمنه؟» یعنی: یاران دست راست در چه حال و وصفی قرار دارند؟ در بهترین حال و وصف. پس استفهام مفید بزرگداشت شأن و به شگفت آوردن از خوبی حال آنان است. اصحاب میمنه: اهل سعادت‌اند که ایشان را از سمت راست به سوی بهشت می‌برند و نامه‌های اعمال‌شان را به دست راست‌شان می‌دهند.

﴿وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴾<sup>(۹)</sup>

«و اصحاب شمال» یعنی: یاران چپ «چه حال دارند اصحاب شمال؟» آنان اهل شقاوت و ضلالت‌اند که آن‌ها را از سمت چپ به سوی دوزخ می‌برند و نامه‌های اعمال‌شان را به دست چپ‌شان می‌دهند. آری! آنان در حال و وصف بد و نامیمونی قرار دارند زیرا در پرتگاه حقارت و دنائت افکنده می‌شوند. استفهام در اینجا نیز مفید به شگفت واداشتن از حال و روز بد آنان است.

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾<sup>(۱۰)</sup>

«و سبقت‌گیرندگان خود ایشانند پیش روندگان» یعنی: سومین گروه، پیشتازان و سبقت‌گیرندگان به سوی ایمان و جهاد و توبه و اعمال نیک‌اند و هم آنانند که به سوی رحمت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و بهشت وی پیش می‌تازند. به این ترتیب خدای متعال روشن می‌کند که انسان‌ها در روز قیامت به سه گروه تقسیم می‌شوند: دست راستی‌ها که اصحاب بهشت‌اند، دست چپی‌ها که اهل دوزخ‌اند و پیشتازان سبقت‌گیرنده به پیشگاه خدای عَلَّی و مقربان بارگاه وی؛ که پیامبران، صدیقان و شهدا می‌باشند. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا می‌دانید که پیشتازان به سوی سایه (عرش) الهی در روز قیامت چه کسانی‌اند؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش داناترند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ایشان کسانی‌اند که چون حق به آنان عرضه شود، آن را می‌پذیرند و چون حق از آنان خواسته شود، آن را می‌بخشند و بر مردم چنان حکم و داوری می‌کنند که بر خویشان حکم می‌کنند». ابن کثیر در تفسیر: ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾<sup>(۷)</sup> [الواقعة: ۷]. «و شما دسته‌های سه‌گان‌های باشید» می‌گوید: «یعنی مردم در روز قیامت به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته‌ای در طرف

راست عرش پروردگار سبحان قرار دارند و آنان کسانی‌اند که از پهلوی راست آدم علیه السلام بیرون آمده‌اند ... و سدی می‌گوید: آنان جمهور اهل بهشت‌اند. دسته دوم در طرف چپ عرش قرار دارند و آنان عامه اهل دوزخ‌اند که از پهلوی چپ آدم علیه السلام بیرون آمده‌اند... - پناه بر خدا جل جلاله از عملکرد آنان - و دسته سوم پیشتازان در بارگاه خدای تعالی هستند که ایشان از اصحاب یمین بهره‌مندتر، مخصوص‌تر و به حق تعالی نزدیک‌ترند و این گروه؛ پیامبران، صدیقان و شهیدان می‌باشند که تعدادشان از اصحاب یمین کمتر است».

﴿أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾<sup>(۱۱)</sup>

«آن‌اند همان مقربان» یعنی: نزدیک کرده‌گان به سوی پاداش فراوان الهی و کرامت و گرامیداشت عظیم وی.

﴿فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾<sup>(۱۲)</sup>

آن مقربان به طور ابد «در بهشت‌های پر ناز و نعمت» اند.

﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَئِينَ﴾<sup>(۱۳)</sup>

آن مقربان؛ «جمعی بسیارند از پیشینیان» ثله: گروهی است که شمار آن در تحت حصر نیاید. مراد از پیشینیان: امت‌های سابق از زمان آدم علیه السلام تا بعثت پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند.

﴿وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾<sup>(۱۴)</sup>

«و» آن مقربان «اندکی‌اند از متأخران» یعنی: مقربان از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به پیشینیان خود از امت‌های دیگر اندک‌اند، به سبب بسیاری پیامبران در امت‌های پیشین و بسیاری کسانی که دعوت‌شان را اجابت گفته‌اند. به قولی - که ابن‌کثیر نیز آن‌را ترجیح داده است - مراد این است که: مقربان جمعی بسیار از پیشینیان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و جمعی اندک از متأخران همین امت‌اند بنابراین، جمعی بسیار از پیشینیان مقرب و پیشتاز امت محمدی در بهشت‌اند ولی از متأخران این امت مقربان اندکی در بهشت‌اند، برخلاف اصحاب یمین (یاران دست راست) زیرا چنان‌که می‌آید - از هردو مجموعه پیشینیان و متأخران‌شان جمع بسیاری در بهشت‌اند پس هیچ امتناعی ندارد که اصحاب یمین این امت بیشتر از اصحاب یمین غیرشان از امت‌های دیگر باشند. بنابراین، از پیشتازان و مقربان اندک و از جمع بسیار بزرگ اصحاب یمین

این امت است که نصف اهل بهشت تشکیل می‌شود چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ به یاران خویش گفتند: «إِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». «من امیدوارم که شما (امت من) نصف اهل بهشت باشید».

در بیان سبب نزول آیات «۱۳ - ۳۹» از ابی‌هریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: چون آیه ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۳﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿۱۴﴾﴾ [الواقعة: ۱۳-۱۴]. «از پیشینیان جمعی بسیار و از متأخران جمع اندکی‌اند» نازل شد، این امر که چرا شمار بهشتیان امت‌های قبل بیشتر است، بر مسلمانان دشوار آمد لذا بعد از آن آیه: ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۳﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿۱۴﴾﴾ [الواقعة: ۱۳-۱۴]. «از پیشینیان و متأخران جمعی بسیارند» نازل شد. هرچند این روایت سند قوی و محکمی ندارد.

خلاصه این‌که: مجموع این امت در بهشت نسبت به غیر خود از امت‌ها در اکثریت قرار دارند اما سابقان و پیشتازان امت‌های گذشته از سابقان امت ما بیشترند ولی باز تابعان امت ما بیشتر از تابعان و متأخران امت‌های دیگر می‌باشند. شایان ذکر است که بسیار بودن پیشتازان امت‌های پیشین به‌سوی بهشت، دلیل دیگری جز کثرت انبیایشان ندارد پس اگر پیشتازان امت‌های پیشین با ضمیمه شدن انبیایشان به ایشان از ما بیشتر باشند بر پیشتازان امت ما هیچ باکی نیست.

﴿عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿۱۵﴾﴾

«بر تخت‌های زربافته» یعنی: مقربان بر تخت‌های بافته‌شده از رشته‌های طلا تکیه داده‌اند. به‌قولی: (موضوعه) تخت‌های مشبک به در و یاقوت و زبرجد، یعنی تخت‌های گوهرن‌شان است.

﴿مُتَّكِعِينَ عَلَيْهَا مُتَّقِلِينَ ﴿۱۶﴾﴾

«که روبروی هم بر آن‌ها تکیه داده‌اند» یعنی: مقربان روبروی هم در کمال انس و الفت بر تخت‌های زربفت گوهرن‌شان نشسته‌اند و چنان نیست که همدیگر را از پشت سر ببینند و بعضی به قفای بعضی دیگر نگاه کنند.

﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿۱۷﴾﴾

«بر گردشان نوجوانان جاویدان می‌گردند» یعنی: بر گرد ایشان برای خدمتگزاری نوجوانانی می‌گردند که به ایشان اختصاص یافته‌اند و آن نوجوانان نه پیر

می‌شوند و نه شادابی و صفای آن‌ها تغییر می‌کند. به قولی: آنان نوجوانان مسلمین و به قولی دیگر: اطفال مشرکین‌اند. این امر نیز بعید نیست که آن نوجوانان برای پرداختن به این خدمت در خود بهشت آفریده شده باشند.

﴿بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ﴾ (۱۸)

آری! برگردشان نوجوانان جاویدان می‌گردند؛ «با کوزه‌ها و ابریق‌ها» اکواب: کوزه‌هایی است دارای دهانه‌های مدور که نه دسته دارد و نه سرپوش. ابریق: آبریزی است که دسته و سرپوش و نوله دارد «و با جام‌هایی از شراب جاری» یعنی: از شراب روان چشمه‌های شراب بهشتی.

﴿لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْفُونَ﴾ (۱۹)

«که بهشتیان از آن» یعنی: از نوشیدن آن شراب «سردرد نگیرند» چنان‌که شرابهای دنیا سبب سردرد می‌شود «و نه بد مست شوند» تا خردهایشان از بین برود. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در شراب چهار خصلت است؛ مستی، سردرد، قی و پیشاب، که خداوند جل جلاله شراب بهشت را از همه این‌ها پاک داشته است».

﴿وَفَلَكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ﴾ (۲۰)

«و» می‌گردند آن نوجوانان خدمتگزار با «میوه‌هایی از آنچه بر می‌گزینند» یعنی: از بهترین‌های آنچه که بهشتیان به میل خود انتخاب می‌کنند، هرچند که همه میوه‌های بهشتی بهترین‌هاست.

﴿وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ﴾ (۲۱)

«و» می‌گردند آن نوجوانان خدمتگزار بر آنان با «گوشت مرغ» که از دیگر گوشت‌ها بهتر و لذیذتر است «از آنچه خوش دارند» و دل‌هایشان بدان میل و رغبت دارد. حکمت در مقدم کردن میوه بر گوشت این است که میوه لطیف‌تر، در فرو بردن سریع‌تر، در هضم آسان‌تر، از نظر بهداشتی سالم‌تر و برای تحریک اشتها ممدتر است به طوری که انسان را مهبیای خوردن غذا می‌کند.

﴿وَحُورٍ عِينٍ﴾ (۲۲)

«و حور عین» یعنی: بهشتیان از حور عین همسرانی دارند. حور در چشم آن است که سیاهی آن بسیار سیاه و سفیدی آن بسیار سفید باشد. عین: یعنی دارای چشم‌های درشت.

﴿كَأَمْثِلِ لَوْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿۳۳﴾﴾

«مثل لؤلؤ نهان در میان صدف» لؤلؤ نهان در میان صدف: مرواریدی است که به آن دستی نرسیده و بر آن غباری فرونیفتاده باشد، که چنین مرواریدی صفا و درخشش بیشتری دارد. پس زنان بهشت در سفیدی، زیبایی و صفای رنگ خود به لؤلؤ نهان در میان صدف تشبیه شده‌اند.

﴿جَزَاءٍ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۴﴾﴾

«این پاداشی است برای آنچه می‌کردند» یعنی: همه این نعمت‌ها به منظور پاداش‌دهی در برابر اعمال‌شان به ایشان ارزانی می‌شود.

﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿۳۵﴾﴾

«در بهشت سخنی بیهوده و حرفی گناه‌آلود نمی‌شنوند» زیرا در بهشت کسی هذیان و سخن گناه‌آلودی نمی‌گوید و در آن از دشنام و ایذاء و سخنان آلوده به گناه خبری نیست.

﴿إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ﴿۳۶﴾﴾

«لیکن سخنی را می‌شنوند که سلام است و سلام» یعنی: بهشتیان همدیگر را به گفتن سلام، شادباش و درود گفته و سلام ... سلام! می‌گویند.

﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿۳۷﴾﴾

«و اصحاب یمین؛ چه حال دارند اصحاب یمین؟» این آیه معطوف به ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿۳۰﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [الواقعه: ۱۰-۱۱] است و استفهام مفید به شگفت واداشتن از حال سعادت‌مندان و نیکبختی آنان است. اصحاب یمین - چنان‌که در سوره «رحمن» گذشت - اصحاب باغ دوم‌اند. یعنی: در ترکیب کلی بهشتیان، در درجه دوم بعد از سابقان و مقربان قرار داشته و در برخورداری از نعمت‌ها درجه پایین‌تری دارند؛ زیرا ایشان در دنیا از نظر ایمان ضعیف‌تر بوده و از نظر اخلاص و عمل، بهره کمتری داشته‌اند بنابراین، میوه‌ها و نعمت‌هایی که به ایشان داده می‌شود، به درجه پیش‌تازان نمی‌رسد.

## ﴿فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ﴾

آری! اصحاب یمین «در جوار درختان سدر بی خار» قرار دارند. درخت سدر یا کنار نوعی درخت معروف است. مخضود: آن است که خار آن قطع شده باشد.

## ﴿وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ﴾

«و» در جوار «درخت های موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است» طلح: درخت موز است. منضود: آن است که خوشه های آن بر فراز همدیگر به نظمی زیبا چیده شده باشد. به قولی: طلح؛ درخت موز نیست بلکه درخت معروفی است که بزرگترین درخت در سرزمین اعراب می باشد. شایان ذکر است که فضیلت آن بر درختان دنیا همچون فضیلت سایر نعمت های بهشتی بر نعمت های دنیا است.

در بیان سبب نزول این دو آیه روایت شده است: اعراب وادی وج را که دره ای حاصل خیز و سرسبزی در طائف بود و سایه ها و درختان موز و کنار آن را بسیار دوست داشتند پس خداوند ﷻ نازل فرمود: ﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ﴾.

## ﴿وَوَظِلٍّ مَّمْدُودٍ﴾

«و» اصحاب یمین «در سایه گسترده» یعنی: همیشگی و پایدار قرار دارند که زوالی ندارد و خورشید آن را از بین نمی برد.

## ﴿وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ﴾

«و» نیز اصحاب یمین «در آبی ریزان» قرار دارند که در طول شبانه روز به هر کجا که خواهند جاری می شود و هیچ انقطاعی ندارد. پس این آب ریزان که خدای ﷻ آن را در مجاری اش می ریزد، شراب اصحاب یمین است اما شراب پیشتازان مقرب، جام هایی از چشمه شراب جاری است.

## ﴿وَفَلَاحَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾﴾

«و» نیز اصحاب یمین «در میوه ای بسیار» قرار دارند «که نه پایان پذیر است» و در وقتی اوقات قطع می شود چنان که میوه های دنیا هر یک فصلی داشته و در بعضی از اوقات قطع می شوند «و نه بازداشته شده» یعنی: میوه های آن از کسی که خواهانش باشد، در وقتی از اوقات و به صفتی از اوصاف بازداشته نمی شود. مثلا چنین نیست که در برابر آن از ایشان بهایی خواسته شود، یا امثال این گونه از قیود و شرایط و موانع برای ایشان وضع گردد بلکه آن میوه ها همیشه برای شان آماده

است. اما میوه «پیشتران مقرب» میوه‌ای است که آنان خود از میان انواع میوه‌ها بر می‌گزینند.

﴿وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ﴾ (۳۱)

«و» نیز اصحاب یمین از «فرش‌های برافراشته شده» بر بالای تخت‌ها و آرامکده‌ها برخوردارند. به قولی: فرش در اینجا کنایه از زنان اهل بهشت است که در کمال و جمال‌شان برافراشته قدر و عالی جاه و بلندبالايند.

﴿إِنَّا أَنْشَأْنَهُنَّ إِنْشَاءً﴾ (۳۲)

«همانا ما آنان را آفریدیم آفریدنی» یعنی: ما آن زنان را به شیوه ابداعی به عنوان آفرینشی نو بدون توالد و تناسل آفریده‌ایم. به قولی: مراد از آنان، زنان بنی‌آدم‌اند و آفرینش نو آن‌ها بدین معنی است که خداوند ﷻ آن‌ها را بعد از بزرگسالی و مرگشان به حال جوانی و تازه‌گی برمی‌گرداند.

﴿فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا﴾ (۳۳)

«پس ایشان را دوشیزه گردانیدیم» که قبل از شوهران‌شان هیچ انس و جنی با ایشان آمیزش نکرده است و هر وقت هم که شوهران‌شان با ایشان مقاربت کنند، ایشان را بکر می‌یابند و آن دوشیزگان از این نظر هیچ درد و رنجی نیز احساس نمی‌کنند. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إن أهل الجنة إذا جامعوا نسائهم عدن أبكارا». «چون اهل بهشت با زنان خود مجامعت کنند، آن زنان مجدداً به بکارت بر می‌گردند».

﴿عُرْبًا أَثْرَابًا﴾ (۳۴)

آن زنان؛ «همسر دوست و همسن و سال» اند. عرب: جمع عروب عبارت از زنی است که شوهرش در نزدش سخت محبوب و او نیز در نزد شوهرش دلپسند باشد. مبرد می‌گوید: «عروب زنی است که عاشق شوهرش بوده و بسیار شیرین‌سخن باشد». اتراب: زنانی‌اند که یک تاریخ تولد و یک سن و سال دارند.

﴿لِلْأَصْحَابِ الْيَمِينِ﴾ (۳۵)

«برای اصحاب یمین» یعنی: خداوند ﷻ زنان یاد شده را نیز برای اصحاب یمین پدید آورده است.

﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿۳۱﴾ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿۳۲﴾﴾

«که گروهی بسیار از پیشینیان و گروهی بسیار از متأخران اند» یعنی: اصحاب یمین گروهی بسیار از پیشینیانند؛ و ایشان کسانی‌اند که از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا بعثت پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دنیا آمده و در گذشته‌اند و گروهی بسیار از متأخران؛ یعنی از امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند. به‌قولی: مراد از گروهی بسیار از پیشینیان: پیشینیان این امت؛ و مراد از گروه بسیار از متأخران؛ کسانی از پسینیان این امت‌اند که در ایمان از پیشینیان امت پیروی کرده و دنباله رو ایشان گردیده‌اند و ابن‌کثیر این قول را ترجیح داده است.

﴿وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿۳۱﴾﴾

و بعد از آن که خدای متعال حال دو گروه از گروه‌های سه‌گانه مردم در آخرت یعنی پیشتازان و اصحاب یمین را بیان کرد، اینک به بیان حال یاران چپ می‌پردازد: «و اصحاب شمال، چه حال دارند اصحاب شمال؟» آن گاه خود حالشان را این‌گونه تفسیر می‌کند:

﴿فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿۳۲﴾﴾

«در میان آتشباد و آب جوش‌اند» سموم: گرمای آتش و حمیم: آب جوشانی است که حرارت آن بسیار بالاست. امام رازی می‌گوید: «بهتر این است که بگوئیم: سموم هوای متعفن و بسیار آلوده‌ای است که عفونت آن قلب انسان را فاسد کرده و سبب هلاکت وی می‌شود».

﴿وَوَظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ ﴿۳۳﴾ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿۳۴﴾﴾

«و در سایه‌ای از دود» یعنی: دوزخیان، وحشت‌زده از گرمای سخت و سوزان به سایه پناه می‌برند پس سایه را نیز دود سیاهی از جهنم می‌یابند که گرمای بسیارسخت و سوزانی دارد «که نه خنک است» یعنی: مانند دیگر سایه‌ها سرد نیست «و نه خوش» یعنی: منظری نیکو و دلپسند هم ندارد زیرا هر چیزی که از خیر بی‌بهره باشد، دلپسند نیز نیست.

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿۳۵﴾﴾

«آنان پیش از این نازپرورده بودند» یعنی: یاران چپ (اصحاب شمال) در دنیا در شهوات و لذت‌هایی فرورفته بودند که برایشان حلال نبود.



﴿وَكَاؤُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾﴾

«و بر گناه بزرگ مداومت می کردند» که مراد از آن شرک است. یعنی از شرک توبه نمی کردند و بر آن پای می فشردند.

﴿وَكَاؤُوا يَقُولُونَ أَيُّدًا مِثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾﴾

«و می گفتند: آیا چون مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم آیا واقعا باز برانگیخته می شویم؟» یعنی: اصحاب شمال زنده شدن بعد از مرگ را - درحالی که به استخوان های پوسیده چندی تبدیل می شوند - انکار کرده و بعید شمردند.

﴿أَوَءَابَاؤُنَا الْأَوْلُونَ ﴿٤٨﴾﴾

«آیا پدران نخستین ما برانگیخته می شوند؟» یعنی: برانگیخته شدن پدران نخستین ما بعیدتر از برانگیخته شدن خود ما است، از آن رو که آن ها پیش تر از ما مرده اند و پوسیده تر شده اند.

﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿٤٩﴾ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٥٠﴾﴾

«بگو: بی گمان اولین و آخرین برای میعاد روزی معین» که همانا روز قیامت است «جمع کرده می شوند» بعد از بعث و رستاخیز. یعنی ای محمد ﷺ! به آنان بگو که پیشینیان از امت ها و متأخرانشان که شما نیز از جمله آنان هستید، در موعد روزی معلوم گرد آورده می شوید.

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ﴿٥١﴾ لَا كَلِمَ مِن شَجَرٍ مِّن زُقُومٍ ﴿٥٢﴾﴾

«سپس شما ای گمراهان دروغ انگار» خطاب برای اهل مکه و امثال آنان است؛ «خورندگان از درخت زقومید» یعنی: شما منکران رستاخیز، در آخرت از درخت بدمنظر بسیار بدمزه ای که در قعر جهنم می روید، می خورید. تفسیر نظیر این آیه در سوره «صافات/۶۲» نیز گذشت.

﴿فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٣﴾﴾

«پس از آن شکم ها را پر خواهید کرد» یعنی: شکم هایتان را از درخت زقوم پر می کنید؛ از بس که گرسنگی بر شما فشار می آورد.

﴿فَشَرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾﴾

«و روی آن از آب جوش می نوشید» یعنی: شما بر روی زقوم و به دنبال خوردن آن، به سبب غلبه تشنگی از آب جوش می نوشید.

﴿فَشْرَبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ﴾

«پس خواهید نوشید مانند نوشیدن شتران عطش زده» هیم: شتران عطش زده‌ای‌اند که به سبب بیماری‌ای که به آن مصاب شده‌اند هرگز سیراب نمی‌شوند و چندان می‌آشامند تا بمیرند. یعنی: نوشیدن شما از آب جوش، نوشیدنی عادی نیست بلکه مانند نوشیدن شتران مبتلا به مرض استسقاء است که همیشه تشنه‌اند و از نوشیدن آب سیراب نمی‌شوند.

﴿هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ﴾

«این است مهمانی آنان در روز جزا» نزل: غذایی است که برای مهمان آماده می‌شود و اولین چیزی است که مهمان می‌خورد. یعنی: آنچه از درخت زقوم و نوشیدنی آب جوش ذکر شد؛ پذیرایی آنان در آخرت است که با آن مورد پذیرایی قرار می‌گیرند.

﴿مَنْ خَلَقَنكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ﴾

«ماییم که شما را آفریده‌ایم پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟» یعنی: شما را در حالی آفریدیم که چیزی نبودید و خودتان این حقیقت را می‌دانید پس چرا آن گونه که به آفرینش خود از سوی ما معترفید، رستاخیز را تصدیق نمی‌کنید؟ مگر نمی‌دانید که هرکس بر آفرینش ابتدایی و اولیه قادر باشد، مسلماً و به طریق اولی بر باز آفرینی نیز تواناست؟.

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ﴾

«آیا آنچه را که در رحم‌ها می‌ریزید» از نطفه، یعنی آب منی «دیده‌اید» و در آفرینش آن نگریسته‌اید؟.

﴿ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾

«آیا شما آن را می‌آفرینید یا ما آفریننده‌ایم؟» یعنی: آیا شما این آب منی را به صورت بشری استوار و کامل الخلقه می‌سازید و به تصویر می‌کشید، یا این ماییم که سازنده و به تصویر کشنده‌ایم؟

﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾

«وَنُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾

«ماییم که در میان شما مرگ را مقدر کرده‌ایم» یعنی: ما مرگ را بر شما تقسیم کرده و آن را برای هر فردی از افرادتان به وقتی معین تعیین کرده‌ایم پس از شما کسانی هستند که در بزرگی می‌میرند و کسانی هستند که در کوچکی و خردسالی می‌میرند ولی اهل زمین همه در چشیدن مرگ برابند «و بر ما سبقت نتوانید جست» و ما را عاجز و مغلوب نتوانید کرد بلکه ما توانائیم؛ «بر آن که همانندان شما را جانشین شما گردانیم» یعنی: توانائیم بر این که به جای شما خلقی همانند شما را پدید آوریم. به قول ابن جریر طبری معنی این است: ما توانائیم بر این که گروهی را بمیرانیم و گروه دیگری را جانشین آنان گردانیم، قری بعد از قری و نسلی پس از نسل دیگر «و» نیز توانائیم بر این که «شما را در هیأتی که نمی‌دانید» از صورت‌ها و هیأت‌ها و عالم‌ها «بیافرینیم» حسن می‌گوید: «یعنی توانائیم بر این که شما را بوزینه و خوک گردانیم چنان که قبل از شما با اقوامی چنین کردیم». به قولی معنی این است: توانائیم بر این که شما را در رستاخیز بر غیر صورت‌هایی که در دنیا داشته‌اید بیافرینیم.

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾

«و هرآینه آفرینش نخستین را دانسته‌اید» و آن عبارت از آفرینش ابتدایی شما از نطفه، سپس از خون بسته، سپس از گوشت پاره است درحالی که قبل از آن چیزی نبودید «پس چرا پند نمی‌گیرید؟» یعنی: پس چرا قدرت خدای سبحان را بر آفرینش واپسین به یاد نمی‌آورید و آن را بر آفرینش اول قیاس نمی‌کنید؟ شایان ذکر است که این آیه دلیل بر صحت قیاس است.

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴾ <sup>(۱۳)</sup> <sup>(۱۴)</sup> <sup>(۱۵)</sup> <sup>(۱۶)</sup> <sup>(۱۷)</sup> <sup>(۱۸)</sup> <sup>(۱۹)</sup> <sup>(۲۰)</sup> <sup>(۲۱)</sup> <sup>(۲۲)</sup> <sup>(۲۳)</sup> <sup>(۲۴)</sup> <sup>(۲۵)</sup> <sup>(۲۶)</sup> <sup>(۲۷)</sup> <sup>(۲۸)</sup> <sup>(۲۹)</sup> <sup>(۳۰)</sup> <sup>(۳۱)</sup> <sup>(۳۲)</sup> <sup>(۳۳)</sup> <sup>(۳۴)</sup> <sup>(۳۵)</sup> <sup>(۳۶)</sup> <sup>(۳۷)</sup> <sup>(۳۸)</sup> <sup>(۳۹)</sup> <sup>(۴۰)</sup> <sup>(۴۱)</sup> <sup>(۴۲)</sup> <sup>(۴۳)</sup> <sup>(۴۴)</sup> <sup>(۴۵)</sup> <sup>(۴۶)</sup> <sup>(۴۷)</sup> <sup>(۴۸)</sup> <sup>(۴۹)</sup> <sup>(۵۰)</sup> <sup>(۵۱)</sup> <sup>(۵۲)</sup> <sup>(۵۳)</sup> <sup>(۵۴)</sup> <sup>(۵۵)</sup> <sup>(۵۶)</sup> <sup>(۵۷)</sup> <sup>(۵۸)</sup> <sup>(۵۹)</sup> <sup>(۶۰)</sup> <sup>(۶۱)</sup> <sup>(۶۲)</sup> <sup>(۶۳)</sup> <sup>(۶۴)</sup> <sup>(۶۵)</sup> <sup>(۶۶)</sup> <sup>(۶۷)</sup> <sup>(۶۸)</sup> <sup>(۶۹)</sup> <sup>(۷۰)</sup> <sup>(۷۱)</sup> <sup>(۷۲)</sup> <sup>(۷۳)</sup> <sup>(۷۴)</sup> <sup>(۷۵)</sup> <sup>(۷۶)</sup> <sup>(۷۷)</sup> <sup>(۷۸)</sup> <sup>(۷۹)</sup> <sup>(۸۰)</sup> <sup>(۸۱)</sup> <sup>(۸۲)</sup> <sup>(۸۳)</sup> <sup>(۸۴)</sup> <sup>(۸۵)</sup> <sup>(۸۶)</sup> <sup>(۸۷)</sup> <sup>(۸۸)</sup> <sup>(۸۹)</sup> <sup>(۹۰)</sup> <sup>(۹۱)</sup> <sup>(۹۲)</sup> <sup>(۹۳)</sup> <sup>(۹۴)</sup> <sup>(۹۵)</sup> <sup>(۹۶)</sup> <sup>(۹۷)</sup> <sup>(۹۸)</sup> <sup>(۹۹)</sup> <sup>(۱۰۰)</sup> <sup>(۱۰۱)</sup> <sup>(۱۰۲)</sup> <sup>(۱۰۳)</sup> <sup>(۱۰۴)</sup> <sup>(۱۰۵)</sup> <sup>(۱۰۶)</sup> <sup>(۱۰۷)</sup> <sup>(۱۰۸)</sup> <sup>(۱۰۹)</sup> <sup>(۱۱۰)</sup> <sup>(۱۱۱)</sup> <sup>(۱۱۲)</sup> <sup>(۱۱۳)</sup> <sup>(۱۱۴)</sup> <sup>(۱۱۵)</sup> <sup>(۱۱۶)</sup> <sup>(۱۱۷)</sup> <sup>(۱۱۸)</sup> <sup>(۱۱۹)</sup> <sup>(۱۲۰)</sup> <sup>(۱۲۱)</sup> <sup>(۱۲۲)</sup> <sup>(۱۲۳)</sup> <sup>(۱۲۴)</sup> <sup>(۱۲۵)</sup> <sup>(۱۲۶)</sup> <sup>(۱۲۷)</sup> <sup>(۱۲۸)</sup> <sup>(۱۲۹)</sup> <sup>(۱۳۰)</sup> <sup>(۱۳۱)</sup> <sup>(۱۳۲)</sup> <sup>(۱۳۳)</sup> <sup>(۱۳۴)</sup> <sup>(۱۳۵)</sup> <sup>(۱۳۶)</sup> <sup>(۱۳۷)</sup> <sup>(۱۳۸)</sup> <sup>(۱۳۹)</sup> <sup>(۱۴۰)</sup> <sup>(۱۴۱)</sup> <sup>(۱۴۲)</sup> <sup>(۱۴۳)</sup> <sup>(۱۴۴)</sup> <sup>(۱۴۵)</sup> <sup>(۱۴۶)</sup> <sup>(۱۴۷)</sup> <sup>(۱۴۸)</sup> <sup>(۱۴۹)</sup> <sup>(۱۵۰)</sup> <sup>(۱۵۱)</sup> <sup>(۱۵۲)</sup> <sup>(۱۵۳)</sup> <sup>(۱۵۴)</sup> <sup>(۱۵۵)</sup> <sup>(۱۵۶)</sup> <sup>(۱۵۷)</sup> <sup>(۱۵۸)</sup> <sup>(۱۵۹)</sup> <sup>(۱۶۰)</sup> <sup>(۱۶۱)</sup> <sup>(۱۶۲)</sup> <sup>(۱۶۳)</sup> <sup>(۱۶۴)</sup> <sup>(۱۶۵)</sup> <sup>(۱۶۶)</sup> <sup>(۱۶۷)</sup> <sup>(۱۶۸)</sup> <sup>(۱۶۹)</sup> <sup>(۱۷۰)</sup> <sup>(۱۷۱)</sup> <sup>(۱۷۲)</sup> <sup>(۱۷۳)</sup> <sup>(۱۷۴)</sup> <sup>(۱۷۵)</sup> <sup>(۱۷۶)</sup> <sup>(۱۷۷)</sup> <sup>(۱۷۸)</sup> <sup>(۱۷۹)</sup> <sup>(۱۸۰)</sup> <sup>(۱۸۱)</sup> <sup>(۱۸۲)</sup> <sup>(۱۸۳)</sup> <sup>(۱۸۴)</sup> <sup>(۱۸۵)</sup> <sup>(۱۸۶)</sup> <sup>(۱۸۷)</sup> <sup>(۱۸۸)</sup> <sup>(۱۸۹)</sup> <sup>(۱۹۰)</sup> <sup>(۱۹۱)</sup> <sup>(۱۹۲)</sup> <sup>(۱۹۳)</sup> <sup>(۱۹۴)</sup> <sup>(۱۹۵)</sup> <sup>(۱۹۶)</sup> <sup>(۱۹۷)</sup> <sup>(۱۹۸)</sup> <sup>(۱۹۹)</sup> <sup>(۲۰۰)</sup> <sup>(۲۰۱)</sup> <sup>(۲۰۲)</sup> <sup>(۲۰۳)</sup> <sup>(۲۰۴)</sup> <sup>(۲۰۵)</sup> <sup>(۲۰۶)</sup> <sup>(۲۰۷)</sup> <sup>(۲۰۸)</sup> <sup>(۲۰۹)</sup> <sup>(۲۱۰)</sup> <sup>(۲۱۱)</sup> <sup>(۲۱۲)</sup> <sup>(۲۱۳)</sup> <sup>(۲۱۴)</sup> <sup>(۲۱۵)</sup> <sup>(۲۱۶)</sup> <sup>(۲۱۷)</sup> <sup>(۲۱۸)</sup> <sup>(۲۱۹)</sup> <sup>(۲۲۰)</sup> <sup>(۲۲۱)</sup> <sup>(۲۲۲)</sup> <sup>(۲۲۳)</sup> <sup>(۲۲۴)</sup> <sup>(۲۲۵)</sup> <sup>(۲۲۶)</sup> <sup>(۲۲۷)</sup> <sup>(۲۲۸)</sup> <sup>(۲۲۹)</sup> <sup>(۲۳۰)</sup> <sup>(۲۳۱)</sup> <sup>(۲۳۲)</sup> <sup>(۲۳۳)</sup> <sup>(۲۳۴)</sup> <sup>(۲۳۵)</sup> <sup>(۲۳۶)</sup> <sup>(۲۳۷)</sup> <sup>(۲۳۸)</sup> <sup>(۲۳۹)</sup> <sup>(۲۴۰)</sup> <sup>(۲۴۱)</sup> <sup>(۲۴۲)</sup> <sup>(۲۴۳)</sup> <sup>(۲۴۴)</sup> <sup>(۲۴۵)</sup> <sup>(۲۴۶)</sup> <sup>(۲۴۷)</sup> <sup>(۲۴۸)</sup> <sup>(۲۴۹)</sup> <sup>(۲۵۰)</sup> <sup>(۲۵۱)</sup> <sup>(۲۵۲)</sup> <sup>(۲۵۳)</sup> <sup>(۲۵۴)</sup> <sup>(۲۵۵)</sup> <sup>(۲۵۶)</sup> <sup>(۲۵۷)</sup> <sup>(۲۵۸)</sup> <sup>(۲۵۹)</sup> <sup>(۲۶۰)</sup> <sup>(۲۶۱)</sup> <sup>(۲۶۲)</sup> <sup>(۲۶۳)</sup> <sup>(۲۶۴)</sup> <sup>(۲۶۵)</sup> <sup>(۲۶۶)</sup> <sup>(۲۶۷)</sup> <sup>(۲۶۸)</sup> <sup>(۲۶۹)</sup> <sup>(۲۷۰)</sup> <sup>(۲۷۱)</sup> <sup>(۲۷۲)</sup> <sup>(۲۷۳)</sup> <sup>(۲۷۴)</sup> <sup>(۲۷۵)</sup> <sup>(۲۷۶)</sup> <sup>(۲۷۷)</sup> <sup>(۲۷۸)</sup> <sup>(۲۷۹)</sup> <sup>(۲۸۰)</sup> <sup>(۲۸۱)</sup> <sup>(۲۸۲)</sup> <sup>(۲۸۳)</sup> <sup>(۲۸۴)</sup> <sup>(۲۸۵)</sup> <sup>(۲۸۶)</sup> <sup>(۲۸۷)</sup> <sup>(۲۸۸)</sup> <sup>(۲۸۹)</sup> <sup>(۲۹۰)</sup> <sup>(۲۹۱)</sup> <sup>(۲۹۲)</sup> <sup>(۲۹۳)</sup> <sup>(۲۹۴)</sup> <sup>(۲۹۵)</sup> <sup>(۲۹۶)</sup> <sup>(۲۹۷)</sup> <sup>(۲۹۸)</sup> <sup>(۲۹۹)</sup> <sup>(۳۰۰)</sup> <sup>(۳۰۱)</sup> <sup>(۳۰۲)</sup> <sup>(۳۰۳)</sup> <sup>(۳۰۴)</sup> <sup>(۳۰۵)</sup> <sup>(۳۰۶)</sup> <sup>(۳۰۷)</sup> <sup>(۳۰۸)</sup> <sup>(۳۰۹)</sup> <sup>(۳۱۰)</sup> <sup>(۳۱۱)</sup> <sup>(۳۱۲)</sup> <sup>(۳۱۳)</sup> <sup>(۳۱۴)</sup> <sup>(۳۱۵)</sup> <sup>(۳۱۶)</sup> <sup>(۳۱۷)</sup> <sup>(۳۱۸)</sup> <sup>(۳۱۹)</sup> <sup>(۳۲۰)</sup> <sup>(۳۲۱)</sup> <sup>(۳۲۲)</sup> <sup>(۳۲۳)</sup> <sup>(۳۲۴)</sup> <sup>(۳۲۵)</sup> <sup>(۳۲۶)</sup> <sup>(۳۲۷)</sup> <sup>(۳۲۸)</sup> <sup>(۳۲۹)</sup> <sup>(۳۳۰)</sup> <sup>(۳۳۱)</sup> <sup>(۳۳۲)</sup> <sup>(۳۳۳)</sup> <sup>(۳۳۴)</sup> <sup>(۳۳۵)</sup> <sup>(۳۳۶)</sup> <sup>(۳۳۷)</sup> <sup>(۳۳۸)</sup> <sup>(۳۳۹)</sup> <sup>(۳۴۰)</sup> <sup>(۳۴۱)</sup> <sup>(۳۴۲)</sup> <sup>(۳۴۳)</sup> <sup>(۳۴۴)</sup> <sup>(۳۴۵)</sup> <sup>(۳۴۶)</sup> <sup>(۳۴۷)</sup> <sup>(۳۴۸)</sup> <sup>(۳۴۹)</sup> <sup>(۳۵۰)</sup> <sup>(۳۵۱)</sup> <sup>(۳۵۲)</sup> <sup>(۳۵۳)</sup> <sup>(۳۵۴)</sup> <sup>(۳۵۵)</sup> <sup>(۳۵۶)</sup> <sup>(۳۵۷)</sup> <sup>(۳۵۸)</sup> <sup>(۳۵۹)</sup> <sup>(۳۶۰)</sup> <sup>(۳۶۱)</sup> <sup>(۳۶۲)</sup> <sup>(۳۶۳)</sup> <sup>(۳۶۴)</sup> <sup>(۳۶۵)</sup> <sup>(۳۶۶)</sup> <sup>(۳۶۷)</sup> <sup>(۳۶۸)</sup> <sup>(۳۶۹)</sup> <sup>(۳۷۰)</sup> <sup>(۳۷۱)</sup> <sup>(۳۷۲)</sup> <sup>(۳۷۳)</sup> <sup>(۳۷۴)</sup> <sup>(۳۷۵)</sup> <sup>(۳۷۶)</sup> <sup>(۳۷۷)</sup> <sup>(۳۷۸)</sup> <sup>(۳۷۹)</sup> <sup>(۳۸۰)</sup> <sup>(۳۸۱)</sup> <sup>(۳۸۲)</sup> <sup>(۳۸۳)</sup> <sup>(۳۸۴)</sup> <sup>(۳۸۵)</sup> <sup>(۳۸۶)</sup> <sup>(۳۸۷)</sup> <sup>(۳۸۸)</sup> <sup>(۳۸۹)</sup> <sup>(۳۹۰)</sup> <sup>(۳۹۱)</sup> <sup>(۳۹۲)</sup> <sup>(۳۹۳)</sup> <sup>(۳۹۴)</sup> <sup>(۳۹۵)</sup> <sup>(۳۹۶)</sup> <sup>(۳۹۷)</sup> <sup>(۳۹۸)</sup> <sup>(۳۹۹)</sup> <sup>(۴۰۰)</sup> <sup>(۴۰۱)</sup> <sup>(۴۰۲)</sup> <sup>(۴۰۳)</sup> <sup>(۴۰۴)</sup> <sup>(۴۰۵)</sup> <sup>(۴۰۶)</sup> <sup>(۴۰۷)</sup> <sup>(۴۰۸)</sup> <sup>(۴۰۹)</sup> <sup>(۴۱۰)</sup> <sup>(۴۱۱)</sup> <sup>(۴۱۲)</sup> <sup>(۴۱۳)</sup> <sup>(۴۱۴)</sup> <sup>(۴۱۵)</sup> <sup>(۴۱۶)</sup> <sup>(۴۱۷)</sup> <sup>(۴۱۸)</sup> <sup>(۴۱۹)</sup> <sup>(۴۲۰)</sup> <sup>(۴۲۱)</sup> <sup>(۴۲۲)</sup> <sup>(۴۲۳)</sup> <sup>(۴۲۴)</sup> <sup>(۴۲۵)</sup> <sup>(۴۲۶)</sup> <sup>(۴۲۷)</sup> <sup>(۴۲۸)</sup> <sup>(۴۲۹)</sup> <sup>(۴۳۰)</sup> <sup>(۴۳۱)</sup> <sup>(۴۳۲)</sup> <sup>(۴۳۳)</sup> <sup>(۴۳۴)</sup> <sup>(۴۳۵)</sup> <sup>(۴۳۶)</sup> <sup>(۴۳۷)</sup> <sup>(۴۳۸)</sup> <sup>(۴۳۹)</sup> <sup>(۴۴۰)</sup> <sup>(۴۴۱)</sup> <sup>(۴۴۲)</sup> <sup>(۴۴۳)</sup> <sup>(۴۴۴)</sup> <sup>(۴۴۵)</sup> <sup>(۴۴۶)</sup> <sup>(۴۴۷)</sup> <sup>(۴۴۸)</sup> <sup>(۴۴۹)</sup> <sup>(۴۵۰)</sup> <sup>(۴۵۱)</sup> <sup>(۴۵۲)</sup> <sup>(۴۵۳)</sup> <sup>(۴۵۴)</sup> <sup>(۴۵۵)</sup> <sup>(۴۵۶)</sup> <sup>(۴۵۷)</sup> <sup>(۴۵۸)</sup> <sup>(۴۵۹)</sup> <sup>(۴۶۰)</sup> <sup>(۴۶۱)</sup> <sup>(۴۶۲)</sup> <sup>(۴۶۳)</sup> <sup>(۴۶۴)</sup> <sup>(۴۶۵)</sup> <sup>(۴۶۶)</sup> <sup>(۴۶۷)</sup> <sup>(۴۶۸)</sup> <sup>(۴۶۹)</sup> <sup>(۴۷۰)</sup> <sup>(۴۷۱)</sup> <sup>(۴۷۲)</sup> <sup>(۴۷۳)</sup> <sup>(۴۷۴)</sup> <sup>(۴۷۵)</sup> <sup>(۴۷۶)</sup> <sup>(۴۷۷)</sup> <sup>(۴۷۸)</sup> <sup>(۴۷۹)</sup> <sup>(۴۸۰)</sup> <sup>(۴۸۱)</sup> <sup>(۴۸۲)</sup> <sup>(۴۸۳)</sup> <sup>(۴۸۴)</sup> <sup>(۴۸۵)</sup> <sup>(۴۸۶)</sup> <sup>(۴۸۷)</sup> <sup>(۴۸۸)</sup> <sup>(۴۸۹)</sup> <sup>(۴۹۰)</sup> <sup>(۴۹۱)</sup> <sup>(۴۹۲)</sup> <sup>(۴۹۳)</sup> <sup>(۴۹۴)</sup> <sup>(۴۹۵)</sup> <sup>(۴۹۶)</sup> <sup>(۴۹۷)</sup> <sup>(۴۹۸)</sup> <sup>(۴۹۹)</sup> <sup>(۵۰۰)</sup> <sup>(۵۰۱)</sup> <sup>(۵۰۲)</sup> <sup>(۵۰۳)</sup> <sup>(۵۰۴)</sup> <sup>(۵۰۵)</sup> <sup>(۵۰۶)</sup> <sup>(۵۰۷)</sup> <sup>(۵۰۸)</sup> <sup>(۵۰۹)</sup> <sup>(۵۱۰)</sup> <sup>(۵۱۱)</sup> <sup>(۵۱۲)</sup> <sup>(۵۱۳)</sup> <sup>(۵۱۴)</sup> <sup>(۵۱۵)</sup> <sup>(۵۱۶)</sup> <sup>(۵۱۷)</sup> <sup>(۵۱۸)</sup> <sup>(۵۱۹)</sup> <sup>(۵۲۰)</sup> <sup>(۵۲۱)</sup> <sup>(۵۲۲)</sup> <sup>(۵۲۳)</sup> <sup>(۵۲۴)</sup> <sup>(۵۲۵)</sup> <sup>(۵۲۶)</sup> <sup>(۵۲۷)</sup> <sup>(۵۲۸)</sup> <sup>(۵۲۹)</sup> <sup>(۵۳۰)</sup> <sup>(۵۳۱)</sup> <sup>(۵۳۲)</sup> <sup>(۵۳۳)</sup> <sup>(۵۳۴)</sup> <sup>(۵۳۵)</sup> <sup>(۵۳۶)</sup> <sup>(۵۳۷)</sup> <sup>(۵۳۸)</sup> <sup>(۵۳۹)</sup> <sup>(۵۴۰)</sup> <sup>(۵۴۱)</sup> <sup>(۵۴۲)</sup> <sup>(۵۴۳)</sup> <sup>(۵۴۴)</sup> <sup>(۵۴۵)</sup> <sup>(۵۴۶)</sup> <sup>(۵۴۷)</sup> <sup>(۵۴۸)</sup> <sup>(۵۴۹)</sup> <sup>(۵۵۰)</sup> <sup>(۵۵۱)</sup> <sup>(۵۵۲)</sup> <sup>(۵۵۳)</sup> <sup>(۵۵۴)</sup> <sup>(۵۵۵)</sup> <sup>(۵۵۶)</sup> <sup>(۵۵۷)</sup> <sup>(۵۵۸)</sup> <sup>(۵۵۹)</sup> <sup>(۵۶۰)</sup> <sup>(۵۶۱)</sup> <sup>(۵۶۲)</sup> <sup>(۵۶۳)</sup> <sup>(۵۶۴)</sup> <sup>(۵۶۵)</sup> <sup>(۵۶۶)</sup> <sup>(۵۶۷)</sup> <sup>(۵۶۸)</sup> <sup>(۵۶۹)</sup> <sup>(۵۷۰)</sup> <sup>(۵۷۱)</sup> <sup>(۵۷۲)</sup> <sup>(۵۷۳)</sup> <sup>(۵۷۴)</sup> <sup>(۵۷۵)</sup> <sup>(۵۷۶)</sup> <sup>(۵۷۷)</sup> <sup>(۵۷۸)</sup> <sup>(۵۷۹)</sup> <sup>(۵۸۰)</sup> <sup>(۵۸۱)</sup> <sup>(۵۸۲)</sup> <sup>(۵۸۳)</sup> <sup>(۵۸۴)</sup> <sup>(۵۸۵)</sup> <sup>(۵۸۶)</sup> <sup>(۵۸۷)</sup> <sup>(۵۸۸)</sup> <sup>(۵۸۹)</sup> <sup>(۵۹۰)</sup> <sup>(۵۹۱)</sup> <sup>(۵۹۲)</sup> <sup>(۵۹۳)</sup> <sup>(۵۹۴)</sup> <sup>(۵۹۵)</sup> <sup>(۵۹۶)</sup> <sup>(۵۹۷)</sup> <sup>(۵۹۸)</sup> <sup>(۵۹۹)</sup> <sup>(۶۰۰)</sup> <sup>(۶۰۱)</sup> <sup>(۶۰۲)</sup> <sup>(۶۰۳)</sup> <sup>(۶۰۴)</sup> <sup>(۶۰۵)</sup> <sup>(۶۰۶)</sup> <sup>(۶۰۷)</sup> <sup>(۶۰۸)</sup> <sup>(۶۰۹)</sup> <sup>(۶۱۰)</sup> <sup>(۶۱۱)</sup> <sup>(۶۱۲)</sup> <sup>(۶۱۳)</sup> <sup>(۶۱۴)</sup> <sup>(۶۱۵)</sup> <sup>(۶۱۶)</sup> <sup>(۶۱۷)</sup> <sup>(۶۱۸)</sup> <sup>(۶۱۹)</sup> <sup>(۶۲۰)</sup> <sup>(۶۲۱)</sup> <sup>(۶۲۲)</sup> <sup>(۶۲۳)</sup> <sup>(۶۲۴)</sup> <sup>(۶۲۵)</sup> <sup>(۶۲۶)</sup> <sup>(۶۲۷)</sup> <sup>(۶۲۸)</sup> <sup>(۶۲۹)</sup> <sup>(۶۳۰)</sup> <sup>(۶۳۱)</sup> <sup>(۶۳۲)</sup> <sup>(۶۳۳)</sup> <sup>(۶۳۴)</sup> <sup>(۶۳۵)</sup> <sup>(۶۳۶)</sup> <sup>(۶۳۷)</sup> <sup>(۶۳۸)</sup> <sup>(۶۳۹)</sup> <sup>(۶۴۰)</sup> <sup>(۶۴۱)</sup> <sup>(۶۴۲)</sup> <sup>(۶۴۳)</sup> <sup>(۶۴۴)</sup> <sup>(۶۴۵)</sup> <sup>(۶۴۶)</sup> <sup>(۶۴۷)</sup> <sup>(۶۴۸)</sup> <sup>(۶۴۹)</sup> <sup>(۶۵۰)</sup> <sup>(۶۵۱)</sup> <sup>(۶۵۲)</sup> <sup>(۶۵۳)</sup> <sup>(۶۵۴)</sup> <sup>(۶۵۵)</sup> <sup>(۶۵۶)</sup> <sup>(۶۵۷)</sup> <sup>(۶۵۸)</sup> <sup>(۶۵۹)</sup> <sup>(۶۶۰)</sup> <sup>(۶۶۱)</sup> <sup>(۶۶۲)</sup> <sup>(۶۶۳)</sup> <sup>(۶۶۴)</sup> <sup>(۶۶۵)</sup> <sup>(۶۶۶)</sup> <sup>(۶۶۷)</sup> <sup>(۶۶۸)</sup> <sup>(۶۶۹)</sup> <sup>(۶۷۰)</sup> <sup>(۶۷۱)</sup> <sup>(۶۷۲)</sup> <sup>(۶۷۳)</sup> <sup>(۶۷۴)</sup> <sup>(۶۷۵)</sup> <sup>(۶۷۶)</sup> <sup>(۶۷۷)</sup> <sup>(۶۷۸)</sup> <sup>(۶۷۹)</sup> <sup>(۶۸۰)</sup> <sup>(۶۸۱)</sup> <sup>(۶۸۲)</sup> <sup>(۶۸۳)</sup> <sup>(۶۸۴)</sup> <sup>(۶۸۵)</sup> <sup>(۶۸۶)</sup> <sup>(۶۸۷)</sup> <sup>(۶۸۸)</sup> <sup>(۶۸۹)</sup> <sup>(۶۹۰)</sup> <sup>(۶۹۱)</sup> <sup>(۶۹۲)</sup> <sup>(۶۹۳)</sup> <sup>(۶۹۴)</sup> <sup>(۶۹۵)</sup> <sup>(۶۹۶)</sup> <sup>(۶۹۷)</sup> <sup>(۶۹۸)</sup> <sup>(۶۹۹)</sup> <sup>(۷۰۰)</sup> <sup>(۷۰۱)</sup> <sup>(۷۰۲)</sup> <sup>(۷۰۳)</sup> <sup>(۷۰۴)</sup> <sup>(۷۰۵)</sup> <sup>(۷۰۶)</sup> <sup>(۷۰۷)</sup> <sup>(۷۰۸)</sup> <sup>(۷۰۹)</sup> <sup>(۷۱۰)</sup> <sup>(۷۱۱)</sup> <sup>(۷۱۲)</sup> <sup>(۷۱۳)</sup> <sup>(۷۱۴)</sup> <sup>(۷۱۵)</sup> <sup>(۷۱۶)</sup> <sup>(۷۱۷)</sup> <sup>(۷۱۸)</sup> <sup>(۷۱۹)</sup> <sup>(۷۲۰)</sup> <sup>(۷۲۱)</sup> <sup>(۷۲۲)</sup> <sup>(۷۲۳)</sup> <sup>(۷۲۴)</sup> <sup>(۷۲۵)</sup> <sup>(۷۲۶)</sup> <sup>(۷۲۷)</sup> <sup>(۷۲۸)</sup> <sup>(۷۲۹)</sup> <sup>(۷۳۰)</sup> <sup>(۷۳۱)</sup> <sup>(۷۳۲)</sup> <sup>(۷۳۳)</sup> <sup>(۷۳۴)</sup> <sup>(۷۳۵)</sup> <sup>(۷۳۶)</sup> <sup>(۷۳۷)</sup> <sup>(۷۳۸)</sup> <sup>(۷۳۹)</sup> <sup>(۷۴۰)</sup> <sup>(۷۴۱)</sup> <sup>(۷۴۲)</sup> <sup>(۷۴۳)</sup> <sup>(۷۴۴)</sup> <sup>(۷۴۵)</sup> <sup>(۷۴۶)</sup> <sup>(۷۴۷)</sup> <sup>(۷۴۸)</sup> <sup>(۷۴۹)</sup> <sup>(۷۵۰)</sup> <sup>(۷۵۱)</sup> <sup>(۷۵۲)</sup> <sup>(۷۵۳)</sup> <sup>(۷۵۴)</sup> <sup>(۷۵۵)</sup> <sup>(۷۵۶)</sup> <sup>(۷۵۷)</sup> <sup>(۷۵۸)</sup> <sup>(۷۵۹)</sup> <sup>(۷۶۰)</sup> <sup>(۷۶۱)</sup> <sup>(۷۶۲)</sup> <sup>(۷۶۳)</sup> <sup>(۷۶۴)</sup> <sup>(۷۶۵)</sup> <sup>(۷۶۶)</sup> <sup>(۷۶۷)</sup> <sup>(۷۶۸)</sup> <sup>(۷۶۹)</sup> <sup>(۷۷۰)</sup> <sup>(۷۷۱)</sup> <sup>(۷۷۲)</sup> <sup>(۷۷۳)</sup> <sup>(۷۷۴)</sup> <sup>(۷۷۵)</sup> <sup>(۷۷۶)</sup> <sup>(۷۷۷)</sup> <sup>(۷۷۸)</sup> <sup>(۷۷۹)</sup> <sup>(۷۸۰)</sup> <sup>(۷۸۱)</sup> <sup>(۷۸۲)</sup> <sup>(۷۸۳)</sup> <sup>(۷۸۴)</sup> <sup>(۷۸۵)</sup> <sup>(۷۸۶)</sup> <sup>(۷۸۷)</sup> <sup>(۷۸۸)</sup> <sup>(۷۸۹)</sup> <sup>(۷۹۰)</sup> <sup>(۷۹۱)</sup> <sup>(۷۹۲)</sup> <sup>(۷۹۳)</sup> <sup>(۷۹۴)</sup> <sup>(۷۹۵)</sup> <sup>(۷۹۶)</sup> <sup>(۷۹۷)</sup> <sup>(۷۹۸)</sup> <sup>(۷۹۹)</sup> <sup>(۸۰۰)</sup> <sup>(۸۰۱)</sup> <sup>(۸۰۲)</sup> <sup>(۸۰۳)</sup> <sup>(۸۰۴)</sup> <sup>(۸۰۵)</sup> <sup>(۸۰۶)</sup> <sup>(۸۰۷)</sup> <sup>(۸۰۸)</sup> <sup>(۸۰۹)</sup> <sup>(۸۱۰)</sup> <sup>(۸۱۱)</sup> <sup>(۸۱۲)</sup> <sup>(۸۱۳)</sup> <sup>(۸۱۴)</sup> <sup>(۸۱۵)</sup> <sup>(۸۱۶)</sup> <sup>(۸۱۷)</sup> <sup>(۸۱۸)</sup> <sup>(۸۱۹)</sup> <sup>(۸۲۰)</sup> <sup>(۸۲۱)</sup> <sup>(۸۲۲)</sup> <sup>(۸۲۳)</sup> <sup>(۸۲۴)</sup> <sup>(۸۲۵)</sup> <sup>(۸۲۶)</sup> <sup>(۸۲۷)</sup> <sup>(۸۲۸)</sup> <sup>(۸۲۹)</sup> <sup>(۸۳۰)</sup> <sup>(۸۳۱)</sup> <sup>(۸۳۲)</sup> <sup>(۸۳۳)</sup> <sup>(۸۳۴)</sup> <sup>(۸۳۵)</sup> <sup>(۸۳۶)</sup> <sup>(۸۳۷)</sup> <sup>(۸۳۸)</sup> <sup>(۸۳۹)</sup> <sup>(۸۴۰)</sup> <sup>(۸۴۱)</sup> <sup>(۸۴۲)</sup> <sup>(۸۴۳)</sup> <sup>(۸۴۴)</sup> <sup>(۸۴۵)</sup> <sup>(۸۴۶)</sup> <sup>(۸۴۷)</sup> <sup>(۸۴۸)</sup> <sup>(۸۴۹)</sup> <sup>(۸۵۰)</sup> <sup>(۸۵۱)</sup> <sup>(۸۵۲)</sup> <sup>(۸۵۳)</sup> <sup>(۸۵۴)</sup> <sup>(۸۵۵)</sup> <sup>(۸۵۶)</sup> <sup>(۸۵۷)</sup> <sup>(۸۵۸)</sup> <sup>(۸۵۹)</sup> <sup>(۸۶۰)</sup> <sup>(۸۶۱)</sup> <sup>(۸۶۲)</sup> <sup>(۸۶۳)</sup> <sup>(۸۶۴)</sup> <sup>(۸۶۵)</sup> <sup>(۸۶۶)</sup> <sup>(۸۶۷)</sup> <sup>(۸۶۸)</sup> <sup>(۸۶۹)</sup> <sup>(۸۷۰)</sup> <sup>(۸۷۱)</sup> <sup>(۸۷۲)</sup> <sup>(۸۷۳)</sup> <sup>(۸۷۴)</sup> <sup>(۸۷۵)</sup> <sup>(۸۷۶)</sup> <sup>(۸۷۷)</sup> <sup>(۸۷۸)</sup> <sup>(۸۷۹)</sup> <sup>(۸۸۰)</sup> <sup>(۸۸۱)</sup> <sup>(۸۸۲)</sup> <sup>(۸۸۳)</sup> <sup>(۸۸۴)</sup> <sup>(۸۸۵)</sup> <sup>(۸۸۶)</sup> <sup>(۸۸۷)</sup> <sup>(۸۸۸)</sup> <sup>(۸۸۹)</sup> <sup>(۸۹۰)</sup> <sup>(۸۹۱)</sup> <sup>(۸۹۲)</sup> <sup>(۸۹۳)</sup> <sup>(۸۹۴)</sup> <sup>(۸۹۵)</sup> <sup>(۸۹۶)</sup> <sup>(۸۹۷)</sup> <sup>(۸۹۸)</sup> <sup>(۸۹۹)</sup> <sup>(۹۰۰)</sup> <sup>(۹۰۱)</sup> <sup>(۹۰۲)</sup> <sup>(۹۰۳)</sup> <sup>(۹۰۴)</sup> <sup>(۹۰۵)</sup> <sup>(۹۰۶)</sup> <sup>(۹۰۷)</sup> <sup>(۹۰۸)</sup> <sup>(۹۰۹)</sup> <sup>(۹۱۰)</sup> <sup>(۹۱۱)</sup> <sup>(۹۱۲)</sup> <sup>(۹۱۳)</sup> <sup>(۹۱۴)</sup> <sup>(۹۱۵)</sup> <sup>(۹۱۶)</sup> <sup>(۹۱۷)</sup> <sup>(۹۱۸)</sup> <sup>(۹۱۹)</sup> <sup>(۹۲۰)</sup> <sup>(۹۲۱)</sup> <sup>(۹۲۲)</sup> <sup>(۹۲۳)</sup> <sup>(۹۲۴)</sup> <sup>(۹۲۵)</sup> <sup>(۹۲۶)</sup> <sup>(۹۲۷)</sup> <sup>(۹۲۸)</sup> <sup>(۹۲۹)</sup> <sup>(۹۳۰)</sup> <sup>(۹۳۱)</sup> <sup>(۹۳۲)</sup> <sup>(۹۳۳)</sup> <sup>(۹۳۴)</sup> <sup>(۹۳۵)</sup> <sup>(۹۳۶)</sup> <sup>(۹۳۷)</sup> <sup>(۹۳۸)</sup> <sup>(۹۳۹)</sup> <sup>(۹۴۰)</sup> <sup>(۹۴۱)</sup> <sup>(۹۴۲)</sup> <sup>(۹۴۳)</sup> <sup>(۹۴۴)</sup> <sup>(۹۴۵)</sup> <sup>(۹۴۶)</sup> <sup>(۹۴۷)</sup> <sup>(۹۴۸)</sup> <sup>(۹۴۹)</sup> <sup>(۹۵۰)</sup> <sup>(۹۵۱)</sup> <sup>(۹۵۲)</sup> <sup>(۹۵۳)</sup> <sup>(۹۵۴)</sup> <sup>(۹۵۵)</sup> <sup>(۹۵۶)</sup> <sup>(۹۵۷)</sup> <sup>(۹۵۸)</sup> <sup>(۹۵۹)</sup> <sup>(۹۶۰)</sup> <sup>(۹۶۱)</sup> <sup>(۹۶۲)</sup> <sup>(۹۶۳)</sup> <sup>(۹۶۴)</sup> <sup>(۹۶۵)</sup> <sup>(۹۶۶)</sup> <sup>(۹۶۷)</sup> <sup>(۹۶۸)</sup> <sup>(۹۶۹)</sup> <sup>(۹۷۰)</sup> <sup>(۹۷۱)</sup> <sup>(۹۷۲)</sup> <sup>(۹۷۳)</sup> <sup>(۹۷۴)</sup> <sup>(۹۷۵)</sup> <sup>(۹۷۶)</sup> <sup>(۹۷۷)</sup> <sup>(۹۷۸)</sup> <sup>(۹۷۹)</sup> <sup>(۹۸۰)</sup> <sup>(۹۸۱)</sup> <sup>(۹۸۲)</sup> <sup>(۹۸۳)</sup> <sup>(۹۸۴)</sup> <sup>(۹۸۵)</sup> <sup>(۹۸۶)</sup> <sup>(۹۸۷)</sup> <sup>(۹۸۸)</sup> <sup>(۹۸۹)</sup> <sup>(۹۹۰)</sup> <sup>(۹۹۱)</sup> <sup>(۹۹۲)</sup> <sup>(۹۹۳)</sup> <sup>(۹۹۴)</sup> <sup>(۹۹۵)</sup> <sup>(۹۹۶)</sup> <sup>(۹۹۷)</sup> <sup>(۹۹۸)</sup> <sup>(۹۹۹)</sup>

می‌گویند: برای کسی که بذر را در زمین می‌افکند، مستحب است که بعد از خواندن: (أعوذ بالله...) آیه: ﴿أَفْرَعَيْتُمْ مَّا تَحْرُثُونَ﴾ ۱۳ «أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ» أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿۱۴﴾ [الواقعة: ۶۳-۶۴] را بخواند، آن گاه بگوید: «بل الله الزارع والمنبت والمبلغ، اللهم صل على محمد وارزقنا ثمره وجنبنا ضرره واجعلنا لأنعمك من الشاكرين، ولا لآئك من الذاكرين، وبارك لنا فيه يا رب العالمين». «بلکه خدا ﷻ است که زارع، رویاننده و به پخته‌گی رساننده آن است. بارخدا! بر محمد درود بفرست و ما را از حاصل این زمین روزی بخش و از زیان آن برکنار دار و مرا برای نعمت‌های از شکرگزاران و برای احسان‌های از یادآورندگان قرار ده و ای پروردگار عالمیان! برای ما در آن برکت بده». گفته شده که: این دعا امان آن زراعت از تمام آفات - اعم از کرم، ملخ و غیره - است.

﴿لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَمًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ﴾ ۱۴ «إِنَّا لَمُعْرِضُونَ﴾ ۱۵ ﴿بَلْ نَحْنُ مُحْرَمُونَ﴾ ۱۶ «اگر بخواهیم قطعا آن زراعت را درهم شکسته» و خرد و ریزه شده «می‌گردانیم» به طوری که از آن هیچ بهره‌ای گرفته نشود و از آن هیچ دانه‌ای به دست نیاید و نه چیزی از بهره‌های دیگری که از کشتزار خواسته می‌شود، فراهم آید؛ «پس در افسوس و تعجب می‌افتید» یعنی: در آن صورت حسرت زده می‌شوید و از آنچه که به شما در زراعت و کشاورزیتان فرود آمده است، مدتی دراز در تعجب فرو می‌روید درحالی که می‌گوئید: «ما غرامت کشندگانیم» مغرم: کسی است که مالش بدون عوضی بر باد رفته است «بلکه ما محروم ماندگانیم» از روزیمان؛ با نابود شدن کشاورزیمان.

﴿أَفْرَعَيْتُمُ الْمَاءَ الَّتِي تَشْرَبُونَ﴾ ۱۷ «أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمَازِنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ﴾ ۱۸ «پس آیا دیده‌اید آن آبی را که می‌آشامید» و به وسیله آن تشنگی خود را فرومی‌نشانید؟ «آیا شما آن را از ابر فرود آورده‌اید، یا ما» آن آب را به قدرت خویش «فرود آورده‌ایم؟» پس چگونه به توحید و یگانگی ما اقرار نکرده و رستاخیز را تصدیق نمی‌کنید؟

﴿لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ﴾ ۱۹

«اگر بخواهیم آن را شور می‌گردانیم» به طوری که نه برای نوشیدن صلاحیت داشته باشد و نه برای کشاورزی «پس چرا شکر نمی‌گزارید» نعمت‌های خداوندی را که برای شما آب شیرین و گوارایی آفریده است که از آن می‌آشامید و بهره

می‌برید؟ در حدیث شریف آمده است که چون رسول اکرم ﷺ آب می‌نوشیدند، می‌گفتند: «الحمد لله الذي سقانا عذباً فرائاً برحمته، ولم يجعله ملحاً أجاباً بذنوبنا». «سپاس و ستایش خدایی را که به رحمت خویش ما را آب شیرین و گوارا نوشانید و به شومی گناهانمان آن را شور و تلخ نگردانید».

﴿أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿٧١﴾ أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ ﴿٧٢﴾﴾

«آیا دیدید آن آتشی را که بر می‌آورید؟» یعنی: آن را با آتش‌زنه از درخت تر و تازه بیرون می‌آورید؟ «آیا شما درختش را آفریده‌اید؟» یعنی: درختی که آتش را از آن بیرون می‌آورید «یا ما آفریننده‌ایم» آن را به قدرت خویش نه شما؟ آن درخت، عبارت است از درخت مرخ (بادام تلخ) و عفار که اعراب از آن‌ها آتش‌زنه درست می‌کردند. یعنی از آن‌ها دو شاخه سبز برگرفته و یکی را به دیگری می‌کشیدند آن‌گاه از میان آن دو، شراره آتش بر می‌خاست. به قولی: مراد همه درختان است.

﴿نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَنَمَتًا لِلْمُقْوِينَ ﴿٧٣﴾﴾

«ما آن را پندآموزی ساخته‌ایم» یعنی: ما آن آتش برآمده از درخت را به یادآورنده گرمای آتش جهنم گردانیده‌ایم تا مؤمنان از آن پندگیرند «و آن را توشه‌ای برای رهروان» مانند مسافران و صحرانشینانی گردانیدیم که در سرزمین‌های بی‌آب و علف و بیابان‌ها فرود می‌آیند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر ایشان از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آتشی که بنی‌آدم بر می‌افروزند، جزئی از هفتاد جزء آتش جهنم است...». دلیل این‌که در بهره‌گیری از آتش مخصوصاً مسافران و رهگذران ذکر شده‌اند، این است که آن‌ها به آتش سخت احتیاج دارند، هرچند که نیاز تمام مردم به آن فراگیر است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «الناس شركاء في ثلاثة، النار والكلاء والماء». «مردم در سه چیز باهم شریک‌اند: آتش، علف و آب». شایان ذکر است که بر اساس جدیدترین نظریات علمی، نفت و پترول نیز در اصل از درختانند.

﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾﴾

«پس به نام پروردگارت که بزرگ است تسبیح‌گوی» یعنی: حق تعالی را به پاکی یادکن و بگو: (سبحان الله العظيم) پاک است خدای بزرگی که به قدرت خویش این اشیاء مختلف و متضاد را آفرید.

## ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾

«پس به منزلگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم» مواقع: غروبگاه‌های ستارگان است. (لااقسم) در کلام عرب به معنای قسم است و «لا» زائد می‌باشد که برای تأکید آورده می‌شود پس افزودن «لا» بر فعل «اقسم» به معنای آن است که سوگند خورنده هر چه را که غیر از مقسم علیه است، نفی می‌کند و از این جهت مفید تأکید نیز هست. یعنی: قضیه روشن‌تر از آن است که نیازی به قسم خوردن داشته باشد، چه رسد به این که برای اثبات درستی آن، همچو قسم بزرگی یاد شود. دلیل این که خداوند جَلَّ مخصوصاً به غروبگاه‌های ستارگان سوگند خورد، دو چیز است: یکی این که غروب ستارگان نشان دهنده زوال اثر آن‌هاست و این خود بر وجود مؤثر فناپذیری دلالت می‌کند که تأثیر آن هرگز زوالی ندارد، بدین جهت ابراهیم عَلَيْهِ با افول ستارگان بر وجود خداوند جَلَّ استدلال کرد. دوم این که اواخر شب بدون شک خاصیت‌های شریف و برتری دارد.

مسلم در بیان سبب نزول این آیه از ابن عباس رَضِيَ روایت کرده است که فرمود: در زمان رسول اکرم صَلَّى به مردم باران فرو فرستاده شد پس آن حضرت صَلَّى فرمودند: اینک بعضی از مردم شاکرند و بعضی ناسپاس اما آنان که شکرگزارند گفتند: این رحمتی است که خداوند جَلَّ آن را بر ما منت نهاد و اما بعضی از کسانی که ناسپاس‌اند، گفتند: باران به سبب فلان ستاره در حال غروب بر ما فرود آمده است، همان بود که این آیات: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾ [الواقعة: ۷۵] تا ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكذِّبُونَ﴾ [الواقعة: ۸۲] نازل شد.

## ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾

«و اگر بدانید این قسمی است بزرگ» زیرا «مقسم به» که ستارگانند بر قدرت عظیم، حکمت کامل و فرط رحمت خداوند جَلَّ دلالت می‌کنند.

## ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾

«هرآینه این کتاب قرآنی است کریم» این آیه «مقسم علیه» است. یعنی: به منزلگاه‌های ستارگان قسم می‌خورم که این کتاب قرآنی است گرامی داشته من که آن را در عزت و قدر و منزلت بر تمام کتابها برتری داده‌ام و آن را بزرگتر و گرامی‌تر از آن داشته‌ام که از مقوله سحر، کهانت، فال‌بینی یا دروغ و مانند آن‌ها باشد. چنان که

قرآن به این دلیل نیز کریم است که در آن اخلاق کریمانه و ارزش‌های متعالی طرح و تبیین شده است و بنابراین حقیقت است که حافظ آن گرامی و قاری آن بزرگ داشته می‌شود. مناسبت میان مقسم به که ستارگان است و میان مقسم علیه که قرآن است آشکار می‌باشد زیرا چنان که ستارگان تاریکی‌ها را روشن می‌کنند، آیات قرآن نیز در دنیا و آخرت راه و روش زندگی را روشن می‌کنند و چنان که ستارگان تاریکی‌های حسی را از بین می‌برند، قرآن نیز تاریکی‌های معنوی یعنی تاریکی‌های جهل و گمراهی را از بین می‌برد.

﴿فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ﴾

آری! قرآن «در کتابی نهفته» یعنی: پوشیده و مصون قرار دارد که جز فرشتگان مقرب کسی دیگر بر آن اطلاع ندارد. به قولی معنی این است: آن کتاب که لوح محفوظ می‌باشد، از باطل محفوظ است.

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾

«به آن جز پاک‌شدگان دست نمی‌رسانند» یعنی: کتاب مصون و محفوظ را جز پاکیزگان از بهره‌های نفسی در آسمان که فرشتگانند، مساس نمی‌کنند اما شیاطین به آن دسترسی ندارند همچنین در زمین نیز جز پاک‌شدگان از جنابت و ناپاکی و بی‌وضوئی، به آن دست نمی‌رسانند. از فحوای این آیه دانسته می‌شود که نباید اشخاص کافر، جنب و بی‌وضوء قرآن را مساس کنند پس بنابراین، خبر به معنای نهی است یعنی هرچند (لایمسه) به صیغه نفی بیان شده اما مراد از آن نهی می‌باشد چنان که جمهور فقها و از جمله ائمه مذاهب اربعه بنابراین آیه و نیز بر مبنای حدیث شریف ذیل: «قرآن را جز شخصی که پاک است، مساس نکند»؛ بر منع اشخاص یاد شده از مساس کردن قرآن متفق‌القول اند و فقط مالکی‌ها مساس کردن قرآن از سوی شخص بی‌وضوء را برای ضرورت تعلیم و تعلم جایز شمرده‌اند.

﴿تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«فرو فرستاده‌ای از سوی پروردگار عالمیان است» این چهارمین وصف برای قرآن کریم در چهارمین آیه است.

﴿أَفِيْهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ﴾<sup>(۸۸)</sup>

«آیا شما به این سخن» یعنی: به قرآنی که به اوصاف یاد شده وصف شد؛ «سستی می‌ورزید؟» مدهنون: یعنی آیا شما با کفار در کفرشان نرمش و مدارا می‌کنید؟ اصل مدهن کسی است که ظاهرش برخلاف باطنش باشد، گو این‌که او در روانی و نرمی خود به دهن (روغن) شباهت دارد و این از باب به‌کار گرفتن لفظ در یک امر معنوی بر سبیل مجاز است، مجازی که به خاطر شهرت خود به حقیقت عرفی تبدیل شده است.

﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ﴾<sup>(۸۹)</sup>

«و» آیا شما «تنها روزیتان را در تکذیب آن قرار می‌دهید؟» یعنی: آیا شکر و سپاس روزیتان را که همانا فروفرستادن باران است در این قرار می‌دهید که نعمت خداوند ﷻ را تکذیب و انکار کرده و این تکذیب و انکار را به جای شکر قرار دهید؟ چرا که به‌جای شکرگزاری بخشنده و فروآورنده باران، آن را به‌ستارگان نسبت می‌دهید و می‌گویید: ما به خاطر غروب فلان ستاره از منزلگاه خود در مغرب و طلوع ستاره رقیب آن از مشرق، باران یافته‌ایم؟ شایان ذکر است که اعراب باران، باد، گرما و سرما را به ستاره‌های غروب کرده، یا به ستاره‌های طلوع‌کننده نسبت می‌دادند.

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ ﴿۸۹﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿۹۰﴾ وَحُنَّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ

وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾<sup>(۹۰)</sup>

«پس چرا آن گاه که جان به گلوگاه رسد» یعنی: پس چرا آن گاه که روح، یا نفس در هنگام مرگ به گلوگاه رسد؛ «و شما» ای کسانی که پیرامون فرد در حال احتضار قرار دارید و او را می‌بینید که در حال جان‌کندن است؛ «در آن هنگام نظاره می‌کنید» و هیچ‌کاری برای او کرده نمی‌توانید؟ نه می‌توانید مرگ را از او دفع کنید و نه این که حتی سختی جان‌کندن را بر وی آسان گردانید؛ «و ما به او از شما نزدیک‌تریم» به علم، قدرت و رؤیت خویش. به‌قولی مراد این است: فرستادگان ما که متولی و عهده‌دار قبض روح او هستند، از شما به او نزدیک‌ترند «ولی نمی‌بینید» یعنی: شما فرشتگان موکل مرگ را که نزد محتضر حاضر می‌شوند و عهده‌دار قبض روح وی هستند، نمی‌بینید.

﴿فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿۹۱﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>(۹۱)</sup>

«پس اگر شما مقهور حکم الهی نیستید» یعنی: اگر شما مملوک و پرورده ایجاد و نتیجه فعل تکوینی حق تعالی نیستید، یا اگر شما به پندار خود بعد از مرگ برانگیخته



نمی‌شوید؛ «چرا آن را باز نمی‌گردانید» یعنی: چرا روح شخص محتضر را که به گلوگاه رسیده است، به مقر و جایگاهی که در آن بوده، باز نمی‌گردانید «اگر راست می‌گویید» در این پندارتان که مملوک پروردگار نیستید، آفریننده‌ای ندارید و رستاخیزی در کار نیست؟ و قطعاً بدانید که هرگز آن را به مقرش بازگردانیده نمی‌توانید بنابراین، بطلان این پندارتان که مملوک پروردگار و پرورش‌یافته او نیستید، آشکار شد. این جواب «فلولا» در آیه قبل است.

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۸۸﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ ﴿۸۹﴾﴾

آن گاه خداوند متعال سرنوشت و سرانجام گروه‌های مختلف مردم را در هنگام احتضار و بعد از وفاتشان بیان نموده و آنان را به سه دسته ذیل تقسیم می‌کند: «و اما اگر او از مقربان باشد» یعنی: اگر شخص محتضر، یا متوفی از پیشتازان مقرب باشد «پس او راست راحت و ریحان و بهشت پر ناز و نعمت» روح: راحتی و رهایش از رنج و زحمت دنیا و آسوده شدن از احوال آن است. ریحان: رزق و روزی در بهشت است. حسن می‌گوید: «ریحان همان گیاه معروفی است که بوی خوشی دارد». شایان ذکر است که پیشتازان مقرب همان کسانی‌اند که فرایض، واجبات، سنن و مستحبات را انجام داده و محرمات، مکروهات و برخی از مباحات را ترک می‌کنند و ایشان اولین گروه از گروه‌های سه‌گان‌های هستند که ذکر آن‌ها در اوایل این سوره گذشت.

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۹۰﴾ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۹۱﴾﴾

«و اما اگر از اصحاب یمین باشد» یعنی: اگر شخص محتضر، یا متوفی از یاران راست باشد و ایشان کسانی‌اند که نامه‌های اعمال‌شان به دست راست‌شان داده می‌شود؛ «پس سلام بر تو باد از اصحاب یمین» یعنی: ای یار راست! از جانب یاران و برادران راستت بر تو سلام باد از آن رو که تو به زودی همراهشان خواهی بود و آن‌گاه از تو با سلام استقبال می‌کنند.

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ ﴿۹۲﴾ فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ ﴿۹۳﴾﴾

«و اما اگر از تکذیب‌کنندگان گمراه باشد» یعنی: اگر شخص متوفی، یا محتضر از تکذیب‌کنندگان رستاخیز و از گمراهان راه هدایت باشد؛ و آنان اصحاب شمال (یاران چپ)‌اند که ذکرشان در اوایل سوره گذشت؛ «پس او راست مهمانی‌ای از آب جوشان» یعنی: پس او با آب جوشانی که حرارتش به درجه نهایی خود رسیده است، پذیرایی

خواهد شد. نزل: پذیرایی از میهمان بعد از فرود آمدنش می‌باشد. البته این بعد از آن است که از زقوم می‌خورد چنان که گذشت.

﴿وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ﴾

«و» او راست «ورود به جهنم» و استقرار در آن پس از خوردن از زقوم و نوشیدن آب جوش. و آن گاه که شخص را به آتش درافکنند، می‌گویند: «اصلاه النار و صلاه» .

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ﴾

«همانا این حق‌الیقین است» یعنی: بی‌گمان این خبر عین حقیقت و کاملاً درست و بی‌شبهه است.

﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾

«پس به نام پروردگار بزرگ خود تسبیح بگوی» یعنی: او را از آنچه که لایق شأنش نیست به پاکی یادکن، به سبب آنچه که از علم و قدرت وی دانسته‌ای. در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر رضی الله عنه آمده است که فرمود: چون آیه ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ [الواقعة: ۷۴] بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی رکوعکم». «آن را در رکوع خود قرار دهید». و چون آیه: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ [الأعلى: ۱] بر ایشان نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی سجودکم: آن را در سجده خویش قرار دهید». فرق در میان «عظیم» و «اعلی» این است که عظیم بر قرب دلالت می‌کند و اعلی بر بعد پس در عین حال که حق تعالی به هر ممکنی نزدیک است اما برتر و بالاتر از آن است که ادراک‌ها بر او احاطه کنند پس از این نظر او در نهایت دوری از همه چیز است. در حدیث شریف به روایت محدثان از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کلماتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان إلی الرحمن: سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم». «دو کلمه‌اند که بر زبان سبک، در میزان سنگین و نزد خدای رحمان دوست‌داشتنی هستند: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم».

## سوره حدید

مدنی است و دارای (۲۹) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره بدان جهت «حدید» نامیده شد که در آیه (۲۵) از آن به منافع حدید (آهن) و اهمیتی که این عنصر در مدنیت و عمران دارد، توجه داده شده است. و چنان که قرطبی گفته است؛ این سوره از نظر جمهور مفسران مدنی است و قولی که می‌گوید: این سوره مکی است، ضعیف است.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت عریاض بن ساریه رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبل از آن که بخوابند، سوره‌های «مسبحات»<sup>۱</sup> را می‌خواندند و فرمودند: «بی‌گمان در مسبحات آیه‌ای است که بهتر از هزار آیه است». و آن عبارت از این فرموده حق تعالی است: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الحدید: ۳].

محور این سوره دعوت از جامعه اسلامی به سوی تثبیت حقیقت ایمان در وجود خود با همه مظاهر آن و با ایثار و اخلاص است.

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>۱</sup>

«تسبیح گفت خداوند را هرآنچه که در آسمان‌ها و زمین است» یعنی: همه چیز در آسمان‌ها و زمین حق تعالی را به پاکی یاد کرد و تمجید گفت، یا به زبان قال؛ مانند تسبیح گفتن فرشتگان و انس و جن، یا به زبان حال؛ مانند تسبیح گفتن دیگر موجودات زیرا هر موجودی بر وجود آفریننده حکیم دلالت می‌کند. به قولی: همه موجودات به طور حقیقی به تسبیح گفتن آفریننده متعال ناطق اند ولی ما انسان‌ها تسبیح گفتن آن‌ها را نمی‌فهمیم. شایان ذکر است که در قرآن کریم از تسبیح گفتن برای خداوند جل جلاله به صیغه‌های امر، ماضی، مضارع و مصدر تعبیر شده است: صیغه امر؛ مانند (سبح) در آخر سوره قبل (واقع). صیغه ماضی؛ مانند (سبح) در اول سوره «اعلی»، این سوره و سوره‌های «حشر» و «صف». صیغه مضارع (یسبح)؛ مانند

۱- مسبحات: سوره‌هایی اند که با (سبح لله) آغاز شده‌اند، که این سوره نیز از آن جمله است.

سوره‌های «جمعه» و «تغابن» و صیغه مصدر؛ مانند اول سوره «اسراء» که به لفظ «سبحان» آمده است. البته تنوع و تعدد تسبیح گفتن برای حق تعالی به همه صیغه‌ها که شامل همه زمان‌ها می‌شود، بر این حقیقت دلالت دارد که حق تعالی از سوی هر چیز و در هر حال سزاوار تسبیح است و این استحقاق او همیشگی و مستمر می‌باشد «و اوست عزیز» یعنی: قادر، غالب و پیروزمند «حکیم» که افعالش همه بر اساس حکمت و صواب استوار است.

﴿لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲﴾﴾

«او راست فرمانروایی آسمان‌ها و زمین» پس به یگانگی در آن‌ها تصرف می‌کند و امر و تصرف کس دیگری در آن‌ها نافذ نیست و این است سبب تسبیح گفتن آن‌ها برای او «زنده می‌کند و می‌میراند» زندگان را در دنیا زنده می‌کند و می‌میراند و مردگان را برای رستاخیز زنده می‌کند «و او بر هر چیز تواناست» پس هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند و هر چه که بخواهد می‌شود و هر چه که نخواهد نمی‌شود.

﴿لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۳﴾﴾

«اوست اول» قبل از هر چیز «و اوست آخر» بعد از همه چیز. یعنی: او بعد از فنای خلقش باقی است و بر او فنا و نیستی عارض نمی‌شود «و اوست ظاهر» یعنی: غالب و برتر بر همه چیز که وجودش نمایان است زیرا نشانه‌های بسیاری بر این وجود مطلق دلالت می‌کنند «و اوست باطن» یعنی: دانا به آنچه پنهان است. یا معنی این است: اوست پنهان از دیدگان. یا حقیقت ذاتش پنهان است پس عقل‌ها و حاسه‌ها به او احاطه نمی‌کنند لذا او به آثار و افعال خویش آشکار و به ذات خویش پنهان است «و او به همه چیز داناست» پس چیزی از دانستنی‌ها از ساحت علمش بیرون نیست. در حدیث شریف به روایت ابن ابی شیبه، مسلم و ترمذی از ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: فاطمه رضی الله عنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از ایشان برای خود خدمتکاری می‌طلبید پس به او فرمودند: «قولي: اللَّهُمَّ ربنا ورب كل شي، منزل التوراة والإنجيل والفرقان فالق الحب والنوي، أعوذ بك من كل شي أنت آخذ بناصيته، أنت الأول فليس قبلك شيء وأنت الآخر فليس بعدك شيء وأنت الظاهر فليس فوقك شيء، وأنت الباطن فليس دونك شيء، اقض عنا الدين، واغننا من الفقر: ای فاطمه!». «بگو: بارخدایا! ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز! ای فرودآورنده تورات و انجیل و فرقان! ای

شکافنده دانه‌ها و هسته‌ها! پناه می‌برم به تو از شر همه چیزی که تو گیرنده موی پیشانی آن هستی (یعنی تحت قبضه و تصرف توست) تویی اول؛ پس قبل از تو چیزی نیست و تویی آخر؛ پس بعد از تو چیزی نیست و تویی ظاهر؛ پس فوق تو چیزی نیست و تویی باطن؛ پس ورای تو چیزی نیست، بپرداز از ما وام را و ما را از فقر بی‌نیاز کن».

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۗ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١٠١﴾﴾

«اوست آن‌که آسمان‌ها و زمین را در شش روز» یعنی: در شش طور از اطوار مختلف «آفرید» و البته او قادر است که آن‌ها را در یک لحظه بیافریند ولی این عدد را به‌کار گرفت تا تأنی و تأمل در امور را به بندگانش بیاموزد «سپس بر عرش استوا یافت» به چنان استوایی که سزاوار جناب اوست. این رأی سلف در باب استوا بر عرش است و این رأی به احتیاط اولی است اما خلف، استوا را به تدبیر حق تعالی و استیلاش بر کلیدهای امور و سلطه وی بر همه چیز تأویل می‌کنند «آنچه را که به زمین وارد می‌شود» از باران و غیر آن «می‌داند و آنچه را که از آن بیرون می‌آید» از ارواح، فرشتگان، ماهواره‌ها، سفینه‌های فضایی، نباتات و غیره نیز می‌داند «و آنچه را از آسمان فرود می‌آید» از باران و غیره «و آنچه را در آن بالا می‌رود» یعنی: آنچه را به‌سوی آن بالا می‌رود؛ از فرشتگان، اعمال، ارواح بندگان، دعاها، بخارهای متصاعد و مانند این‌ها را نیز می‌داند پس ذره‌ای از علم وی پنهان نیست. در حدیث شریف آمده است: «عمل شب قبل از عمل روز و عمل روز قبل از عمل شب به‌سوی خداوند متعال بالا برده می‌شود». «و او با شماست» به قدرت، سلطه و علم خویش «هر جا که باشید» یعنی: در هر جایی از زمین و ماحول و اندرون آن اعم از خشکه و دریا و فضا که بگردید. ابوحیان می‌گوید: «این آیه‌ای است که امت اسلام بر تأویل آن و این‌که بر ظاهر خود حمل نمی‌شود، اجماع دارند». یعنی: این آیه بر معیت و همراهی حق تعالی با ذات خود از نظیر حیز و مکان حمل نمی‌شود و «معیت» وی به حضور علم، قدرت و اراده‌اش تأویل می‌شود. پس این آیه حجت است علیه کسانی که تأویل را در آیات دیگری که جاری مجرای این آیه است و در آن‌ها نیز حمل معانی بر ظاهر آن‌ها مستحیل می‌باشد، جایز نمی‌دانند «و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست» پس چیزی از اعمالتان بر او پنهان نمی‌ماند.

﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾

«فرمانروایی آسمان‌ها و زمین او راست» این تکرار برای تأکید است «و کارها به‌سوی خداوند بازگردانیده می‌شود» نه به‌سوی غیر وی.

﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾

آن گاه خداوند متعال بار دیگر بر مالکیت خود دلیل آورده و می‌فرماید: «شب را در روز در می‌آورد و روز را در شب در می‌آورد» با کاستن از یکی و افزودن در دیگری پس با افزودن در زمان شب از زمان روز می‌کاهد و باز برعکس در زمان روز افزوده و از زمان شب می‌کاهد، آن هم با دقیق‌ترین برنامه و نظام، به‌گونه‌ای که منافع و مصالح ساکنان کره زمین تأمین گردد. تفسیر نظیر آن در سوره «آل عمران/۲۷» نیز گذشت. «و او به راز سینه‌ها داناست» یعنی: رازها و اسرار نهانی‌ای که سینه‌ها در خود مخفی می‌دارند، بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند.

این آیات بیانگر موجبات تسبیح و تنزیه حق تعالی از هر آنچه که سزاوار شأن وی نیست و برانگیزاننده بندگان به تأمل در ملکوت خداوند ﷻ و شکرگزاری نعمت‌های وی است.

﴿ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ

وَأَنْفِقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾

«به خداوند و پیامبرش ایمان بیاورید» یعنی: یگانگی خداوند ﷻ و صحت رسالت پیامبرش حضرت محمد ﷺ را تصدیق کنید و بر این تصدیق و باور مداومت ورزید «و از آنچه که شما را در آن جانشین ساخته است انفاق کنید» یعنی: از آنچه که خداوند ﷻ شما را جانشین تصرف در آن ساخته است - در حالی که مالک حقیقی آن نیستید - در زکات فرض و صدقات داوطلبانه دیگر انفاق و بخشش کنید زیرا مال؛ مال خداوند ﷻ و بندگان؛ جانشینان او در اموالش هستند پس بر آنان است که مال او را در اموری مصرف‌کنند که او خود می‌پسندد. به‌قولی معنی این است: خداوند ﷻ شما را جانشین کسانی کرده است که قبل از شما می‌زیسته‌اند و شما از آنان میراث می‌برید چنان که باز به زودی این اموال به غیر شما از کسانی منتقل خواهد شد که از شما میراث می‌برند پس در انفاق اموال بخل نورزید. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن شخیر رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «الهاکم التکاثر، یقول ابن آدم؛

مالي مالي، وهل لك من مالك إلا ما أكلت فأفانيت، أو لبست فأبليت، أو تصدقت فأبقيت». «فزون طلبی شما را غافل ساخت؛ فرزند آدم می گوید: مال من! مال من! و مگر تو را از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و فنایش کرده‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش ساخته‌ای، یا صدقه داده‌ای و (برای آخرت خویش) باقی گذاشته‌ای؟». «پس کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و انفاق کرده‌اند برای ایشان است مزدی بزرگ» یعنی: کسانی که در میان ایمان به خدا و رسولش و انفاق در راه وی جمع کرده‌اند، برایشان پاداشی است بزرگ که همانا بهشت برین است.

در بیان سبب نزول روایت شده است که این آیه درباره غزوه تبوک و انفاق در آن نازل شد.

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

«و شما را چه شده است که به خداوند ایمان نمی‌آورید» یعنی: کدامین عذر و چه مانعی شما را از ایمان آوردن باز می‌دارد؟ «حال آن که پیامبر شما را دعوت می‌کند که به پروردگارتان ایمان آورید» و شما را به این حقیقت متنبه و متوجه کرده و بر شما کتابی را می‌خواند که به برهان‌ها و حجت‌ها گویاست؟ پس تمام علل و عوامل عدم ایمان از سر راه شما برداشته شده است «و اگر مؤمن هستید» به میثاقی که از شما گرفته شده است؛ «به راستی از شما میثاقتان را گرفته است» یعنی: حال آن که خداوند ﷻ از شما بر ایمان پیمان گرفت آن گاه که شما را از پشت پدرتان آدم ﷺ بیرون آورد، که این عهد و پیمان به عهد «الست» معروف است. یا حق تعالی با ادله‌ای که برای شما برپا کرده، از شما پیمان گرفته است که این ادله دال بر توحید و وجوب ایمانند. یا پیامبر ﷺ از شما به ایمان آوردن پیمان گرفته است - و این تفسیر ابن کثیر از جمله اخیر است. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول خدا ﷺ به یارانشان گفتند: «نزد شما ایمان کدام مؤمنان دوست داشته‌تر و دلپسندتر است؟ گفتند: ایمان فرشتگان. رسول خدا ﷺ فرمودند: آنان را چه شده است که ایمان نیاورند در حالی که نزد پروردگارشانند؟ گفتند: پس ایمان انبیا ﷺ. رسول خدا ﷺ فرمودند: و چرا آنان ایمان نیاورند در حالی که وحی بر ایشان نازل می‌شود؟ گفتند: پس (این مؤمنان محبوب الایمان) خود ما هستیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: و چرا شما ایمان نیاورید در حالی که

من در میان شما هستم؟ بدانید که شگرف‌ترین و محبوب‌ترین مؤمنان از نظر ایمان، قومی هستند که بعد از شما می‌آیند (زیرا آن‌ها) صحیفه‌هایی را می‌یابند و به آنچه که در آن‌هاست ایمان می‌آورند».

﴿هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾<sup>(۹)</sup>

«اوست آن‌که بر بنده خود آیات بینات را» یعنی: آیات واضح و آشکار را که عبارت از آیات قرآن است «(فرومی فرستد» به قولی: مراد از آیات، معجزات است که قرآن بزرگ‌ترین آن‌هاست «تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد» یعنی: حق تعالی آیات بینات خود را فرومی فرستد تا شما را با این آیات از تاریکی‌های شرک به سوی نور ایمان بیرون آورد. یا تا پیامبرش ﷺ شما را با این آیات، یا به وسیله دعوت خود از تاریکی‌های شرک به سوی نور ایمان بیرون آورد «و بی‌گمان خداوند بر شما رئوف رحیم است» یعنی: او به شما بسیار با رأفت و نهایت مهربان است، از آنجا که کتاب‌های خویش را فرود آورد و پیامبرانش را برای هدایت بندگانش برانگیخت و به صرف حجت‌های عقلی‌ای که در امکان و دسترس هر بشری هست، اکتفا نکرد پس رأفت و رحمتی کامل‌تر و بلیغ‌تر از این وجود ندارد.

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَّنْ أَنْفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّتِكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِن بَعْدِ وَقَتْلَوْا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾<sup>(۱۰)</sup>

«و شما را چه شده است که در راه خدا انفاق نمی‌کنید» یعنی: کدام عذر و چه مانعی شما را از انفاق در جهاد برای برتری دین خدا ﷻ باز می‌دارد؛ «و حال آن‌که میراث آسمان‌ها و زمین به الله تعلق دارد؟» یعنی: حال آن‌که شما نابود می‌شوید، عالم سراسر منقرض می‌گردد و همه آنچه که در آسمان‌ها و زمین است همچون بازگشت میراث به سوی وارث به سوی خدای سبحان باز می‌گردد و چیزی از آن برای شما باقی نمی‌ماند پس هرگاه قضیه چنین است، در این صورت انفاق شما در راهی که عوض ماندگاری از خود - مانند ثواب و پاداش الهی - به‌جا می‌گذارد سزاوارتر است «و کسانی از شما که پیش از فتح انفاق و جهاد کرده‌اند یکسان نیستند» با کسانی که بعد از فتح انفاق و جهاد کرده‌اند «آنان از حیث درجه بزرگتر از کسانی‌اند



که بعد از آن انفاق و جهاد کرده‌اند» مراد از فتح: فتح مکه است زیرا قبل از فتح مکه نیاز مسلمانان به انفاق مال بیشتر بود چرا که ایشان از نظر تعداد کمتر و از نظر نیرو ضعیف‌تر بودند و مال اندکی می‌یافتند که آن را در راه خدا ﷺ ایثار کنند. البته بذل و سخا انفاق جان که همانا قتال و جهاد در راه خدا ﷺ است، نهایی‌ترین پایه جود و سخا می‌باشد. در حدیث شریف به روایت امام احمد از انس رضی الله عنه آمده است که فرمود: خالد بن ولید و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما باهم مشاجره کردند؛ خالد به عبدالرحمن گفت: شما به خاطر ایامی که بر اسلام سبقت جسته‌اید بر ما دراز دستی و برتری‌جویی می‌کنید؟ پس چون این خبر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید، فرمودند: «دعوا لي أصحابي، فالذي نفسي بيده لو أنفقتم مثل أحد، أو مثل الجبال ذهباً، ما بلغتم أعمالهم». «اصحابم را به من واگذارید (و از کشمکش و رقابت با آنان دست بردارید) زیرا سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، اگر شما به مانند کوه احد یا مانند کوه‌ها از طلا انفاق کنید، به پایه اعمال آنان نمی‌رسید». «و خداوند هر یک» از دو گروه یاد شده «را وعده نیکی داده است» که همانا نیل به بهشت - با تفاوت درجاتشان در آن - است «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس شما را به اندازه اعمالتان جزا می‌دهد.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: این آیه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد که مال خویش را قبل از فتح مکه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انفاق کرد و خداوند صلی الله علیه و آله و سلم به او از طریق وحی سلام فرستاد زیرا نقل است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمودند: «این جبرئیل است که از سوی خدای سبحان بر تو سلام می‌گوید و پروردگارت به تو می‌فرماید: آیا از من در این فقر خویش راضی هستی یا ناراض؟» پس ابوبکر رضی الله عنه گریست و گفت: آیا بر پروردگارم خشمگین می‌شوم؟! من از پروردگارم راضی هستم، من از پروردگارم راضی هستم. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «اولین کسانی که اسلام را به شمشیر خود پیروز کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر بودند زیرا او اولین کسی بود که بر ایشان انفاق کرد». شایان ذکر است که عدم برابری میان دو گروه یاد شده هم در احکام دین و هم در مراتب دنیاست چنان‌که عائشه رضی الله عنها فرمود: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ما دستور دادند که مردم را در جایگاه‌ها و مراتبشان فرود آوریم». یعنی آنان را به قدر فضل و منزلتشان حرمت گذاریم. شایان ذکر است که بزرگترین جایگاه‌ها از روی مرتبت، امامت نماز است زیرا در

حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در بیماریشان فرمودند: «به ابوبکر بگویند که باید برای مردم نماز اقامه کند».

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿۱۱﴾﴾

آن گاه خدای ﷻ مؤمنان را به انفاق مال برانگیخته و می فرماید: «کیست آن کس که به خدا وامی نیکو دهد» یعنی: کیست آن کس که مالش را در راه خدا ﷻ انفاق کند بدان امید که حق تعالی برایش در قبال آن عوض عطا کند لذا او مانند کسی است که به خدا ﷻ وامی نیکو می دهد یعنی هدفش از آن انفاق، کسب رضای خداوند ﷻ از روی اخلاص و با میل قلبی تمام بدون هیچ منت و آزاری است در حالی که خاطرش نیز به دادن آن خوش است. شایان ذکر است که این وام، به «قرض الحسنه» معروف می باشد «تا آن را برایش دو چندان گرداند و او راپاداشی است بزرگ و ارجمند» که همانا بهشت می باشد؟ دو چندان کردن در اینجا همانا پاداش دادن یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر آن - بنابر اختلاف احوال، اشخاص و اوقات - است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: «چون این آیه نازل شد، ابوالدحداح انصاری گفت: یا رسول الله! آیا واقعا خدای متعال از ما وام می خواهد؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: آری ای ابوالدحداح! گفت: پس ای رسول خدا! دستتان را به من بدهید. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را به وی دادند. گفت: اینک من باغم را به پروردگارم به قرض دادم». شایان ذکر است که باغ ابوالدحداح باغ بزرگی بود که ششصد اصله درخت خرما داشت و همسرش ام الدحداح و خانواده اش نیز در اندورن آن باغ به سر می بردند پس بی درنگ به باغ آمد و به همسرش گفت: «ای ام الدحداح! از باغ بیرون آی زیرا من آن را برای پروردگارم به قرض دادم».

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَ لَكُمْ الْيَوْمَ

جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۲﴾﴾

«آن روز که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نور ایشان می شتابد» نور ایشان، همانا روشنی ای است که آن را می بینند. آری! این نور می شتابد «پیشاپیش ایشان» مراد از آن: نوری است که در روز قیامت پیشاپیش شان بر صراط قرار دارد و چون از عرصات قیامت به سوی بهشت می روند همراه با ایشان به جلو می شتابد «و» می شتابد «در سمت راست ایشان» به سبب این که نامه های اعمال شان به دست راست ایشان

داده شده است. چنان که ابن مسعود رضی الله عنه در تفسیر این آیه گفته است: «مردم به اندازه اعمال خود بر صراط حرکت می کنند و به جلو می روند پس نور برخی از آنان در بزرگی و جلوه گری خود مانند کوه است و نور برخی دیگر مانند درخت خرماست و نور برخی دیگر در حد و حجم یک شخص ایستاده است و پایین ترینشان از نظر نور کسی است که نورش در انگشت ابهامش قرار دارد پس گاهی روشن می شود و گاهی خاموش». قناده روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «از مؤمنان کسانی اند که نورشان از مدینه تا عدن و صنعاء را روشن می کند و این نور (نسبت به مراتب افراد) همین طور (مرتب به مرتبه) پایین می آید تا بدانجا که از مؤمنان کسی است که نورش فقط جای هردو پایش را روشن می سازد». «امروز شما را مژده باد به باغهایی که از فرودست آن جویباران جاری است و در آنها جاودان هستید» این سخن به عنوان مژده و بشارت و گرمی داشت از سوی فرشتگان به ایشان گفته می شود «این» نور و بشارت «همان رستگاری بزرگ است» که حد و اندازه آن در تحت حصر و حیطة مقدار ننگند تا بدانجا که گویی غیر از آن دیگر هیچ رستگاری ای نیست و ما سوای آن هیچ قدر و قیمت و اعتباری ندارد. آری! چه رستگاری ای بزرگتر از ورود به بهشت است؟ البته سیاق آیات می رساند که این مژده ها همه برای انفاق کنندگان در راه خدا صلی الله علیه و آله است.

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وِرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿١٣﴾﴾

«آن روز مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان» انفاق کننده در راه خدا صلی الله علیه و آله «می گویند: به خاطر ما درنگ کنید» یعنی: منتظر ما بمانید. این سخن را هنگامی می گویند که مؤمنان را می بینند که در پرتو نور خود به شتاب تمام به سوی بهشت برده می شوند. آری! به بهشتیان می گویند: منتظر ما بمانید «تا از نورتان روشنی بگیریم» زیرا منافقان خود نوری به همراه ندارند و در تاریکی به سر می برند پس از مؤمنان می خواهند تا در پرتو انوارشان از ظلمات رهایی یابند «گفته می شود» به آنان از باب استهزا و تمسخر؛ و گوینده فرشتگان یا مؤمنانند: «باز پس برگردید و نوری درخواست کنید» یعنی: به سوی دنیا باز گردید و در آن نور را به همان وسیله ای که ما

دریافته‌ایم - یعنی با ایمان و اعمال شایسته - جویا شوید، یا به‌سوی موقف و عرصه محشر باز گردید، همانجا که این نور را به ما دادند «آن‌گاه میان آن‌ها» یعنی: در میان مؤمنان و منافقان «دیواری زده می‌شود» که این دیوار در میان بهشت و دوزخ حائل است. به قولی: این همان دیوار «اعراف» است «که آن را دروازه‌ای است» و مؤمنان از آن داخل می‌شوند «اندرون آن دیوار رحمت است» یعنی: باطن آن دیوار یا آن دروازه، همان جهتی است که به بهشت پیوسته است و در آن رحمت یعنی نعمت‌های بهشت قرار دارد «و بیرون آن دیوار» همان جهتی است که به دوزخ پیوسته است لذا «روی به عذاب» جهنم «دارد».

﴿يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّبْتُمْ الْأَمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَعَرَّكُم بِاللَّهِ الْعُرُورُ﴾

«آنان را ندا دهند که مگر ما با شما نبودیم؟» یعنی: منافقان مؤمنان را ندا داده و به ایشان می‌گویند: آیا ما در دنیا با شما همراه و موافق نبودیم، در مساجد شما نماز نمی‌گزاردیم و مانند شما به اعمال اسلام عمل نمی‌کردیم؟ «می‌گویند چرا» یعنی: آری! شما در ظاهر امر با ما بودید «ولی شما خود را در بلا افگنید» و هلاک کردید؛ با نفاق و پنهان داشتن کفر، یا با لذات و شهوات «و چشم به راه» حوادث بد روزگار «بودید» در باره محمد ﷺ و همراهان مؤمن ایشان. به قولی معنی این است: شما توبه را واپس افگنده و آن را به آینده موکول کردید «و تردید آوردید» در امر دین پس آنچه را که از قرآن نازل شده است تصدیق نکردید و به معجزات آشکار ایمان نیاوردید «و آرزوها» ی باطلی که از جمله آن‌ها همان انتظار کشیدن‌های بی‌جای شما بود؛ «شما را غره کرد» یعنی: طول امل و درازی آرزوهای دنیا شما را فریفته کرد «تا آن که فرمان الهی» یعنی: مرگ «در رسید» فتاده می‌گوید: مراد از فرمان الهی، افگندنشان در آتش دوزخ است «و فریبکار شما را در باره خدا بفریفت» یعنی: شیطان شما را فریب داد و در نتیجه، خدا ﷻ را چنان که باید قدر نگذاشتید، حق و حرمت او را به‌جا نیاوردید، به قدرت وی برخویش پی نبردید و پنداشتید که او بسیاری از آنچه را که شما انجام می‌دهید، نمی‌داند.

﴿فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَىٰكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَىٰكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾

«پس امروز از شما» منافقان «فدیه‌ای گرفته نمی‌شود» که آن را بلاگردان و بدل خویش از افتادن در دوزخ گردانید «و نه» فدیه گرفته می‌شود «از کسانی که کافر شدند» به خداوند ﷻ در آشکار و نهان و همانند شما کفر را پنهان نداشتند «مأوای شما آتش است» یعنی: منزل و مأوای شما که به سوی آن جای می‌گیرید، آتش دوزخ است «همان آتش مولای شماست» یعنی: همان آتش از هر منزل دیگری برای شما سزاوارتر و اولی است «و چه بد بازگشتگاهی است» آتش دوزخ که سرانجام به آن پیوستید. گویی سیاق قرآنی می‌گوید: ای مؤمنان! با انفاق در راه خدا ﷻ به وی وام دهید تا در روزی که از کافران و منافقان فدیه و عوضی پذیرفته نمی‌شود، نور خویش را برگرفته و خود را نجات دهید و پاداش‌هایتان را دریافت دارید.

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿١٦﴾﴾

«آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا خاشع گردد» یعنی: آیا وقت خشوع و نیایش دل‌هایشان فرانرسیده است؟ به راستی سزاوار است که یاد خداوند ﷻ در مؤمنان خشوع و رقتی بر جای گذارد و آنان مانند کسانی نباشند که دل‌هایشان به یاد خدا ﷻ و ذکر حق نرم و خاشع نمی‌شود. حسن می‌گوید: «خدای ﷻ مؤمنان صدر اسلام را - در حالی که محبوب‌ترین خلق به سوی وی‌اند - کند و کاهل می‌یابد پس حال ما چگونه خواهد بود؟». «و» آیا وقت آن نرسیده است که دل‌هایشان نرم شود برای «آنچه که از حق» یعنی: از قرآن «نازل شده است؟» پاسخ این است که چرا! وقت آن رسیده است که دل‌های مؤمنان به یاد خدا ﷻ و با به یاد آوردن قرآن خاشع و نرم شود «و» آیا وقت آن نرسیده است که مؤمنان «مانند کسانی نباشند که پیش از این به آنان کتاب داده شده است؟» یعنی: مانند یهود و نصاری نباشند که قبل از نزول قرآن، تورات و انجیل به آنان داده شد «پس مدت بر آنان دراز گشت» یعنی: زمان فترت در میان آنان و میان پیامبران‌شان به درازا کشید «آن گاه دل‌هایشان» به سبب این فاصله زمانی و پایبند شدن‌شان به شهوات «سخت شد» تا بدانجا که خواندن کلام الهی هیچ تأثیری در آنان نمی‌کرد و جان و روان‌شان را به تکان و نمی‌داشت؟ بنابراین، خدای سبحان

امت محمد ﷺ را نهی می‌کند از این‌که مانند آنان باشند «و بسیاری از آنان فاسق‌اند» یعنی: از حدود دین خویش خارج و مخالف اوامر و نواهی حق تعالی می‌باشند؟ پاسخ این است که چرا؛ بی‌گمان وقت آن رسیده است که دل‌های مؤمنان به یاد خداوند ﷻ خاشع شود.

ابن ابی شیبہ در بیان سبب نزول روایت کرده است: در میان اصحاب رسول خدا ﷺ مزاح و شوخی و بذله‌گویی شایع گشته بود پس این آیه نازل شد. ابن مبارک به نقل از اعمش می‌گوید: «چون اصحاب رسول اکرم ﷺ به مدینه آمدند و بعد از سختی و تنگدستی‌ای که در آن قرار داشتند به عیش و عشرتی رسیدند، گو این‌که قدری سست و کاهل و کم تأثر شدند، همان بود که این آیه نازل شد». ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «در رأس سیزده سال از نزول قرآن مورد سرزنش قرار گرفتیم».

﴿أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ

تَعْقِلُونَ﴾ ﴿١٧﴾

«بدانید» ای مؤمنان یاد شده در آیه قبل «که خداوند زمین را پس از مرگ آن زنده می‌کند» پس همو قادر است که اجسام را نیز پس از مرگ آن‌ها زنده گرداند، دل‌ها را پس از سختی آن‌ها نرم گرداند، حیرت زدگان را پس از سردرگمی آن‌ها به راه آورد و سختی‌ها را پس از شدت‌ها به گشایش بپیونداند پس چنان‌که او زمین‌مرده خشک بی‌حاصل را با باران فروریزان زنده می‌گرداند، همین‌گونه دل‌های سخت را با براهین قرآن به نرمی و خشوع وا می‌دارد «به راستی که آیات را برای شما به روشنی بیان کرده‌ایم» و از جمله این آیات را «باشد که تعقل کنید» یعنی: تا اندرزاها و موعظه‌هایی را که این آیات متضمن آن است، دریابید و تعقل کنید و در نتیجه به موجب آن عمل کنید. بنابراین، ای انسان! اگر تو دل سختی‌داری، ناامید نشو، به سوی خدا ﷻ روی آور و بدان که او دل مرده تو را زنده می‌گرداند.

﴿إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَّدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضْعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ

كَرِيمٌ﴾ ﴿١٨﴾

«بی‌گمان مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده» مصدقین: در اصل متصدقین است و تا در صاد ادغام شده، همین‌طور مصدقات که در اصل متصدقات است «و کسانی که قرض داده‌اند به الله قرض نیک» قرض الحسنه: عبارت است از

صدقه و انفاق در راه خدا ﷺ همراه با خلوص نیت و چشم‌داشت مزد و پاداش الهی، بدون منت و آزار و انتظار پاداش از شخص نیازمند صدقه‌گیرنده. آری! اینان «مضاعف شود ایشان را» ثواب و پاداششان به مراتب بسیار «و برای آنان پاداشی ارجمند است» که همانا بهشت می‌باشد. مضاعف کردن پاداش در اینجا به این معنی است که: یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر و بیشتر از آن مضاعف می‌شود.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۖ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ ۗ وَالشُّهَدَاءُ ۗ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ ۗ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ۖ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٩﴾﴾

«و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند آن گروه ایشانند صدیقان» مجاهد می‌گوید: «هر کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده، صدیق است». به قولی: صدیقان کسانی‌اند که در رسالت پیامبران ﷺ شک نکرده‌اند، آن گاه که خبر رسالت خود را به آن‌ها داده‌اند بلکه ایشان را به طور کامل تصدیق کرده‌اند «و شهیدان نزد پروردگارشانند» یعنی: شهیدان راه خدا ﷺ نزد وی به علو و برتری درجه نایل می‌گردند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ خطاب به یاران‌شان فرمودند: «شما در میان خود چه کسی را شهید می‌شمارید؟ اصحاب گفتند: کشته‌گان راه خدا ﷺ را. فرمودند: پس در این صورت شهدای امت من اندک‌اند، نه! بلکه کشته شده شهید است، کسی که به آفت شکم می‌میرد نیز شهید است و کسی که به بیماری طاعون می‌میرد نیز شهید است...» تا پایان حدیث. البته این گروه شهدای آخرت‌اند که برایشان پاداشی است مخصوص «برای ایشان است مزد ایشان و نور ایشان» یعنی: هر یک از دو گروه صدیقان و شهیدان از اجر و نوری برخوردارند که برایشان وعده داده شده است، همان نوری که پیشاپیش آنان می‌شتابد «و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ شمردند» یعنی: در میان کفر و تکذیب آیات ما جمع کردند؛ «آن گروه اهل دوزخ‌اند» و به وسیله آن عذاب می‌شوند، نه برایشان اجری است و نه نوری بلکه برایشان عذابی پایدار و ظلّمتی همیشگی و ماندگار است. بیضاوی می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که جاودانگی در دوزخ مخصوص کفار می‌باشد و ترکیب آیه از این اختصاص خبر می‌دهد زیرا صحبت و مصاحبت در (اصحاب الجحیم) بر ملازمت و پیوسته‌گی دائمی آن‌ها به دوزخ دلالت می‌کند».

﴿أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَتُهُمْ وَتَفَاخُرُهُمْ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرْتَهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا ۗ وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ ۗ﴾

«بدانید که در حقیقت زندگانی دنیا لعب و لهو است» لعب: بازی و بیهوده کاری است که خلاف جدی بودن می باشد. لهو: هر چیزی است که به وسیله آن سرگرمی حاصل شود و سپس از بین برود. به قولی: لعب؛ برگرفتن اموال و لهو: سرگرمی به زنان است «و» همانا زندگانی دنیا که در آن هیچ عملی برای آخرت انجام نگیرد «زینت است» زینت: آراسته کردن خویش به بهره های دنیا مانند مناصب بلندپایه، وسایل سواری باشکوه و گران قیمت، منازل برافراشته و عالی و لباسهای فاخر است «و» همانا زندگانی دنیا «تفاخر است در میان شما» که برخی از شما بر برخی دیگر بدان فخر می فروشید و خودآرایی و خودستایی می کنید. یا معنی این است: شما با خلقت استوار و نیروی بدنی خویش و آنچه که از بهره های دنیا به دست آورده اید، فخرفروشی می کنید. به قولی: مراد فخر کردن به نسبها و حسبها است چنان که اعراب به نسب و حسب فخر می کردند «و» همانا زندگانی دنیا «افزون طلبی در اموال و اولاد است» یعنی: مباحثات کردن به کثرت اموال و اولاد است. نسفی می گوید: «لعب؛ مانند بازی کودکان است و لهو؛ مانند سرگرمی جوانان، زینت؛ مانند آرایش زنان، تفاخر؛ مانند فخرفروشی اقران و تکاثر؛ مانند افزون طلبی دهقان». ابن کثیر می گوید: «یعنی حاصل کار دنیا نزد دنیاگرایان همینها است».

«همانند بارانی که کشاورزان را رستنی آن به شگفت آورد» یعنی: دنیا در خوش آیند بودن برای شما و سپس نابودی سریع خود مانند بارانی است که کشاورزان را خوش می آید زیرا به سبب آن گیاهان رشد می کنند. مراد از «کفار» در اینجا «زارعان» و کشاورزانند زیرا کفر به معنی پوشانیدن است و کشاورزان نیز بذر را پنهان کرده و آن را با خاک می پوشانند «سپس خشک شود» آن گیاه و بعد از سبزی و خرمی خویش پژمرده شود «پس آن را زرد شده بینی، باز درهم شکسته گردد» یعنی: بعد از خشک شدن، خردوریز و پاشان و پریشان گردد. پس همچنین است حقارت دنیا و سرعت زوال آن بر افراد و جامعه ها چه بعد از خرمی و سبزی ای که داشته است،



به سرعت رو به فنا می‌گذارد و هرکس را چند روزی بهجت اوست» و در آخرت عذابی است سخت» برای دشمنان خدا ﷻ «و نیز آموزشی است از جانب خداوند و خشنودی‌ای است» برای دوستان و اهل طاعتش؛ پس حال و مال آخرت یا این است و یا آن «و زندگانی دنیا جز متاع غرور نیست» یعنی: زندگی دنیا برای کسانی که به آن فریفته شده و برای آخرت خویش عمل نکنند، بهره فریب است اما کسانی که با طلب دنیا بر آخرت خویش یاری می‌جویند پس دنیا برایشان هم بهره‌ای است و هم وسیله‌ای که ایشان را به سوی خیری می‌رساند که بهتر از دنیا است. سعیدبن جبیر می‌گوید: «دنیا متاع غرور است؛ آن گاه که تو را از طلب آخرت غافل کند اما چنانچه تو را به طلب خشنودی خدای متعال و دیدار وی فراخواند پس چه نیکو متاع و چه نیکو وسیله‌ای است». در حدیث شریف آمده است: «لِلجَنَّةِ أَقْرَبُ إِلَيَّ أَحَدِكُمْ مَنْ شَرَاكَ نَعْلَهُ، وَالنَّارِ مِثْلُ ذَلِكَ». «به راستی بهشت به یکی از شما از بند کفشش نزدیک‌تر است و دوزخ نیز مانند این است». یعنی خیر و شر به انسان بس نزدیک است.

﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا عَرْضُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۚ ذَٰلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۱۱﴾﴾

پس چون ناچیز بودن بهره‌های فانی دنیا نسبت به نعمت‌های پایدار آخرت بر شما ثابت شد، اینک: «سبقت جوئید به سوی آموزشی از جانب پروردگارتان» یعنی: بشتابید به سوی اعمال شایسته‌ای که موجب آمرزشتان از سوی پروردگارتان می‌شود و بشتابید به سوی توبه از گناهایی که مرتکب شده‌اید مانند شتاب مسابقه‌دهندگان. خاطر نشان می‌شود که دریافت تکبیر اول با امام و دریافت صف اول نماز از جمله این مسابقه است «و» بشتابید «به سوی بهشتی که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است» و هرگاه پهنای آن به این اندازه باشد پس درازای آن چه اندازه خواهد بود؟ «برای مؤمنان به خداوند و پیامبرانش آماده کرده شده» و آن را فقط کسی مستحق می‌شود که به اوامر خدای ﷻ عمل کرده و از نواهی وی اجتناب ورزیده باشد «این است فضل الهی که می‌دهدش به هرکه خواهد» یعنی: این وعده جنت و مغفرت، فضل و بخشش الهی است که به هرکس از بندگان خویش که خواهد، ارزانی می‌دارد بی‌آن که به دادن آن ملزم باشد. نسفی می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که هیچ‌کس جز به فضل الهی به بهشت وارد نمی‌شود». «و خداوند دارای فضل بزرگ است» پس این امر که حق تعالی

استعداد و شایسته‌گی آموزش و بهشت را در آنان ایجاد می‌کند، از فضل و احسان او بر ایشان است.

این آیه دلیل بر آن است که بهشت هم‌اکنون آفریده شده و ایمان به تنهایی برای مستحق شدن آن کافی است.

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا ۚ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾

«هیچ مصیبتی در زمین نمی‌رسد» مانند قحط باران، ضعف گیاهان و نقص میوه‌ها. مصیبت در لغت: هر چیزی است که به انسان از خیر یا شر می‌رسد اما در عرف به رسیدن شر اختصاص یافته است «و» به شما هیچ مصیبتی نمی‌رسد «نه در جان‌های شما» با آفت‌ها، بیماریها، رنج‌ها و دست‌تنگی و فقر «مگر آن که در کتابی ثبت است» که آن کتاب، لوح محفوظ می‌باشد «پیش از آن که آن را بیافرینیم» یعنی: پیش از آن که زمین را بیافرینیم، یا پیش از آن که آن مصیبت را یا مردم را بیافرینیم؛ همه چیز در لوح محفوظ ثبت شده بود «بی‌گمان این کار بر خداوند آسان است» یعنی: ثبت کردن این مصایب در لوح محفوظ با وجود بسیاری آن‌ها، بر خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آسان است زیرا او آفریننده است و آفریننده به آفریدگان خویش داناست. در روایتی آمده است: «هر کس سر خدای سُبْحَانَهُ را در قدر وی بشناسد، مصایب بر وی آسان می‌شود». بنابراین آیه: اشیاء، رخدادها و مصایب همه در حقیقت امر به خدای آفریننده نسبت داده می‌شود نه به احدی از بشر. اما شگون بد زدن به زن، وسیله سواری و منزل، به حسب عرف مردم، پندارها و سخنان‌شان است، نه در واقعیت امر و حدیثی که در این باره به روایت عائشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا نقل شده است، حکایت‌گر پندارهای مردم در جاهلیت می‌باشد نه تأییدکننده آن پندارها. همچنین جادو، چشم زخم، قتل و... همه به سبب تأثیری روی می‌دهد که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در آن‌ها می‌گذارد و در واقع، فعال و مؤثر حقیقی در همه امور خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است و عوامل دیگر فقط در حد سبب ظاهری مطرح‌اند نه بیش از آن.

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ

فَخُورٍ﴾

«تا بر آنچه از دست شما رفت، اندوه نخورید» یعنی: شما را از حقیقت تقدیر خویش خبر دادیم تا بر آنچه که از دنیا از دست داده‌اید، اندوه نخورید «و تا به آنچه به شما

عطا کرد» خدای متعال از دنیا «شادمان نشوید» زیرا این دنیا به زودی از دست می‌رود پس هر چه به زودی از دست برود، شایسته آن نیست که بر به دست آوردن آن شادمان شوید، یا بر از دست رفتن آن اندوه بخورید، با در نظر داشت این حقیقت که همه این‌ها به قضا و قدر حق تعالی وابسته است پس انسان هرگز نمی‌تواند از سرنوشتی که برای او نوشته شده تجاوز کند لذا آنچه که خواه ناخواه شدنی باشد و الزاما روی دهد، نه فرا آوردن آن سزاوار شادمانی است و نه از دست دادن آن سزاوار پریشانی و اندوه. پس بدانید که نعمتهایی که خداوند ﷻ به شما ارزانی داشته است، حاصل تلاش و دست‌رنج شما نیست بلکه رزقی است که حق تعالی به شما بخشیده است لذا نعمت‌های او را وسیله فخر فروشی و برتری جویی بر دیگران قرار ندهید «و خداوند هیچ متکبر خودستایی را دوست ندارد» پس گویی معنی این است: هرکس به بهره‌های دنیوی شادمان شده و این بهره‌ها نزد وی بزرگ و گرامی داشته شود، بی‌گمان تکبر ورزیده و به آن‌ها فخر کرده است.

باید دانست که این مذمت و نکوهش ناظر بر آن شادمانی‌ای است که صاحبش در آن تکبر، فخر فروشی و بد مستی کند. همچنین با این آیه روشن می‌شود که اندوه مورد نکوهش، همانا اندوهی است که صاحبش بر آن صبر و شکیبایی نکرده و در آن به قضا و قدر الهی راضی نباشد. و شادمانی ممنوع هم شادمانی‌ای است که صاحب خویش را به غرور و ناز و تکبر و طغیان وا داشته و او را از شکر حق تعالی غافل گرداند. عکرمه می‌گوید: «هیچ کسی نیست مگر این‌که اندوهگین یا شادمان می‌شود ولی باید شادمانی را به شکر تبدیل کنید و اندوه را به صبر». پس مراد نفی و سرکوب خصلت‌ها و طبائع بشر - از قبیل غم و شادی و خشم نیست بلکه نهی از شادی و اندوه، ناظر بر مقدمات این امور و اسباب آن‌ها، یا بر توابع و پیامدهای آن‌هاست که همانا کفران نعمت یا ناراض بودن از قدر الهی می‌باشد.

﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾<sup>(۲۴)</sup>  
و از آنجا که انسان خودستا و فخر فروش غالبا بخیل نیز هست زیرا او حقی بر ذمه خویش برای دیگران قایل نیست پس خداوند ﷻ به ذکر وصف بخل در آنان پرداخته و می‌فرماید: «همانان که بخل می‌ورزند» در ادای حق خداوند ﷻ و در دادن صدقه «و مردمان را نیز به بخل می‌فرمایند» یعنی: این بخل ورزی را - هم با سخن و هم با عمل خود - برای مردم نیز می‌آرایند بدان جهت که وقتی آنان به اموال خویش فخر

می‌ورزند، دیگران نیز که این شیوه و رفتارشان را می‌بینند علاقه‌مند می‌شوند که همانند آنان باشند بنابراین، به آنان اقتدا نموده و از انفاق در راه‌های خیر بخل و امساک می‌ورزند «و هرکس روی برگرداند، بی‌گمان الله هموست بی‌نیاز ستوده» یعنی: هرکس از انفاق مال روی برگرداند، بداند که خداوند ﷻ از او بی‌نیاز و در افعال خویش ستوده است پس این انفاق نکردن وی، به خدای بی‌نیاز هیچ زبانی نمی‌رساند. این جمله متضمن تهدید بخیلان و مشعر بر این حقیقت است که انفاق مال در راه حق، همانا به خیر و صلاح خود انفاق‌کننده می‌باشد.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾﴾

«هر آینه پیامبران خویش را با بینات» یعنی: با معجزات روشنگر و شریعت‌های آشکار «فرستادیم و کتاب و میزان را همراهشان فرود آوردیم» مراد از کتاب: جنس کتاب یعنی تمام کتاب‌های آسمانی است و مراد از میزان: ترازوی عدالت است. ابن‌زید می‌گوید: «مراد همان ترازویی است که مردم آن را در سنجش اشیا به کار می‌گیرند و به وسیله آن وزن و معامله می‌کنند». آری! فرود آوردیم این‌ها را «تا مردم به قسط برخیزند» یعنی: تا مردم از حق و عدل که بدان مأمور شده‌اند، پیروی کنند و تا زندگی آنان بر بنیاد حق و عدل استوار گردد و در میان خود به انصاف و داد معامله کنند. قسط: عدل و حق است «و آهن را فرود آوردیم» یعنی: آن را در معادن پدید آوردیم و آفریدیم و صنعت آن را برای مردم تعلیم دادیم «که در آن قوتی سخت است» زیرا ابزارهای جنگی و وسایل کوبنده نظامی از آن ساخته می‌شود همچنین صنایع سنگین و ساختمان‌های گول‌پیکر و مانند این‌ها از وسایل؛ مانند ماشین، هواپیما و غیره که دارای قوت و شدت و صلابت‌اند، از آهن ساخته می‌شوند. بَأْسٌ: قوت و نیرومندی است. در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بعثت بالسيف بين يدي الساعة حتي يعبد الله وحده لا شريك له، وجعل رزقي تحت ظل رمحي، وجعلت الذلة والصغار علي من خالف أمري ومن تشبه بقوم فهو منهم». «در پیشاپیش قیامت (به‌توسل) به شمشیر (و استفاده از سلاح) مبعوث شدم برای این‌که خدای یگانه لاشریک مورد پرستش قرار گیرد و روزی‌ام در زیر سایه نیزه‌ام قرار داده شده و هرکس

که از فرمانم سرپیچی کند، به ذلت و کوچکی و حقارت محکوم شده است و هر کس خود را به قومی تشبیه کند پس او از آنان است».

«و» در آهَن «منفعت‌های دیگری برای مردمان است» که به وسیله آن بسیاری از وسایل مورد نیاز خود مانند کارد، تبر، سوزن، ابزارهای کشاورزی و نجاری، وسایل ساختمانی و غیر این‌ها از صنایع خفیفه و ثقیله بسیاری را که برای مردم مفید و کارآمد است، می‌سازند «و تا خداوند بداند» به علم مشاهده و ظهور و در عالم واقع «که چه کسی او و پیامبرانش را غائبانه یاری می‌دهد» با بهره‌گیری درست از آهَن در جهاد فی سبیل‌الله. پس هرکس دین خدا ﷻ و پیامبرانش را یاری داد، حق تعالی در علم ظهور وی را یاری دهنده خود و پیامبرانش می‌شناسد و هرکس که حق تعالی را عصیان و نافرمانی کرد، او وی را در علم ظهور برخلاف این می‌شناسد. ابن عباس رضی الله عنهما در معنی ﴿بِالْغَيْبِ﴾ (غائبانه) می‌گوید: «خدای ﷻ را در حالی یاری می‌دهند که او را نمی‌بینند». «هر آینه الله قوی است» بر نابود کردن کسانی که اراده نابودیشان را دارد «غالب است» و نیازی به یاری گرفتن از بندگان ندارد بلکه آنان را از آن رو به جهاد دستور داده است که جهاد تحقق بخش منافع خود آنهاست و افزون بر آن، با جهاد ثواب امتثال امر خدا ﷻ را نیز در می‌یابند.

این آیه بیانگر دستور و قاعده اساسی برای جامعه اسلامی و نظام حکومت در اسلام است زیرا نشان می‌دهد که جامعه اسلامی، جامعه‌ای است که به شریعت آسمانی حکم می‌کند، بر بنیاد آن اداره می‌شود و روش آن برپا داشتن حق و عدل و مساوات است و این نظام در زیر چتری نیرومند، با صلابت و آهنین که حمایتگر مبادی و اساسات قانونی و نظام ارزشی آن است قرار داشته و نیروی کوبنده و ویرانگری در اختیار دارد که هر قدرت متجاوز و فتنه‌گری را که به خود جرأت دهد تا رویاروی آن قرار گیرد و مقدمات آن را پایمال کند، یا در جهت براندازی آن عمل نماید، یا راه را بر دعوت اسلامی در داخل و خارج سرزمین‌های مسلمانان ببندد؛ با توانمندی و صلابت سرجای آن می‌نشانند و آن را از سر راه حق و عدل و خیر و فضیلت بر می‌دارد.

این شریعت؛ از معجزات آشکار و قوانین و برنامه‌های روشنگری برخوردار است که کتب آسمانی متضمن آنهاست و آخرین این کتب که همانا قرآن عظیم، این قانون اساسی زندگی بشر است، نظام و برنامه الهی را در آخرین ساختار آن به جامعه انسانی معرفی کرده است. روش و برنامه حکومت در شریعت خداوند ﷻ، پایبندی به حق و

عدالت در روابط، مناسبات و تعاملات انسان‌ها است زیرا آسمان‌ها و زمین با عدالت بر پا ساخته شده است ولی در نظام اسلامی بر افزاینده پرچم عدل و اقامه‌کننده آن خود مردم‌اند. در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إن الله أنزل أربع بركات من السماء إلى الأرض الحديد والنار والماء والملح». «خداوند صلی الله علیه و آله چهار برکت را از آسمان به زمین فرود آورده است: آهن، آتش، آب و نمک را». پس با آنچه گفتیم، وجه مناسبت میان کتاب، میزان و آهن در آیه مبارکه آشکار شد. امام رازی نیز در توجیه این مناسبت می‌گوید: «دین یا اعتقادات است یا معاملات، یا اصول است یا فروع و اعتقادات و اصول به اتمام نمی‌رسند مگر با کتاب آسمانی، بویژه آن گاه که این کتاب اعجازگر هم باشد و معاملات یا فروع نظم و سامان نمی‌یابند مگر با میزان که همانا نماد عدل است. این‌ها که سامان یافت، نوبت به قوه و نیرویی می‌رسد که حمایتگر اصول اعتقادات و فروع عملیات یعنی نظامنامه‌های تشریحی باشد، این مؤید و حمایتگر نیز آهن است». سخن امام رازی رحمته الله به این حقیقت اشاره دارد که کتاب ممثل سلطه تشریحی و قانون‌گذاری، عدل ممثل سلطه قضایی و آهن ممثل سلطه اجرایی است.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٦١﴾﴾

«و هرآینه نوح و ابراهیم را» به رسالت «فرستادیم و در ذریه آنان پیامبری و کتاب را قرار دادیم» یعنی: نبوت را در آنان قرار دادیم پس همه پیامبران از نسل این دو پیامبر اولی‌العزم الهی هستند و خدای متعال کتاب‌های آسمانی را بر احدی جز پیامبران برآمده از نسل ایشان فرو نفرستاده است «پس بعضی از آنان راه‌یابنده‌اند» یعنی: بعضی از ذریه و نسل این پیامبران صلی الله علیهم و آله، یا بعضی از کسانی که پیامبران صلی الله علیهم و آله به‌سوی آن‌ها فرستاده شده‌اند، با پیروی از ایشان به سوی حق راه‌یافته‌اند «و بسیاری از آنان فاسق‌اند» یعنی: از راه مستقیم خارج شده‌اند.

﴿ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٦٧﴾﴾

«باز از پی ایشان» یعنی: از پی نوح، ابراهیم و پیامبران پیشین علیهم السلام «پیامبران خود را فرستادیم و عیسی پسر مریم را از پی آوردیم» عیسی علیه السلام از جهت مادر از نسل ابراهیم علیه السلام است زیرا او را با پدر نسبتی نیست چرا که پدری ندارد، در غیر آن مردم نسب خویش را از پدران خویش می‌گیرند «و به او انجیل را دادیم» و آن کتابی است که خداوند جل جلاله بر عیسی علیه السلام نازل فرمود «و در دل کسانی که از او پیروی کردند، رأفت و رحمتی قرار دادیم» رأفت: دفع نمودن بدی با لطف و نرمی و رحمت: جلب خیر و مودت با نیکوکاری و به کارگرفتن شیوه‌های خوب است. شایان ذکر است که این پیروان برخوردار از رأفت و رحمت عیسی علیه السلام حواریون و پیروانشان بودند که خداوند جل جلاله در دل‌هایشان برای مردم رحمتی قرار داد، بر خلاف یهود که اینچنین نیستند و سخت‌سنگدل و بی‌رحم می‌باشند «و رهبانیتی را که آن‌ها خود آن را بدعت نهاده‌اند ما بر آنان فرض نساخته بودیم» یعنی: ما نه آن رهبانیت را برایشان مشروع گردانیده بودیم و نه آنان را بدان امر کرده بودیم بلکه خودشان به انگیزه غلو و افراط در عبادت، آن را برگزیده و با پرهیز از نکاح، بی‌علاقه‌گی به غذا و نوشیدنی و گوشه‌گیری در کنج غارها و صومعه‌ها، بر خود سختی‌هایی را تحمیل کردند.

شایان ذکر است که اصل ظهور این رهبانیت از آنجا ناشی شد که شاهان و فرمانروایانشان از راه حق منحرف شده و آن را تغییر دادند و رفته رفته از عیسویان راستین جز تعداد اندکی باقی‌نماند پس آنان هم به گوشه‌گیری و انقطاع از مردم گرایش یافتند. رهبانیت: عبارت است از بریدن از مردم به منظور عبادت، گوشه‌گیری در کلیساهای ساخته شده در کوه‌ها و غیر آن، دست کشیدن از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و کناره‌گرفتن از ازدواج. «مگر آن‌که در طلب خشنودی الهی آن‌را در پیش گرفته بودند» یعنی: لیکن خودشان این رهبانیت را به منظور طلب خشنودی الهی از نزد خود اختراع کرده بودند. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «ما بر امت نصاری رهبانیت را مشروع نکردیم بلکه ما طلب رضای خویش را بر آنان مشروع کردیم». «پس چنان‌که شایسته رعایت بود، رعایتش نکردند» یعنی: آنان این رهبانیت را که از نزد خود اختراع کرده بودند و خودساخته‌شان بود نیز چنان‌که شایسته آن بود رعایت نکردند بلکه بسیاری از آن‌ها رهبانیت را به عنوان وسیله‌ای برای فسادافگنی یا فسادگری به کار برده و جز اندکی از آنان بر دین راستین عیسی علیه السلام باقی‌نماندند. «پس به کسانی از

آنان که ایمان آوردند مزدشان را عطا کردیم» یعنی: مزدی را که به سبب ایمان سزاوار آن بودند «و بسیاری از آنان فاسقانند» یعنی: بسیاری از همین گروه راهب پیشه زاهدنما، فاسق و نافرمان و بدکارند، اموال مردم را به ناروا می‌خورند و روش انحراف در پیش می‌گیرند. این آیه چنان که ابن کثیر گفته است، از دو جهت بیانگر مذمت آنان است؛ اول: بدعت آفرینی‌شان در دین خداوند ﷺ که او به آن دستور نداده است. دوم: عدم پایبندی‌شان به همین بدعتی که می‌پنداشتند آنان را به حق تعالی نزدیک می‌گرداند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَهْبَانِيَّةً، وَرَهْبَانِيَّةَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». «همانا برای هر امتی رهبانیتی است و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست». زیرا جهاد، بذل جان برای خدا ﷻ است. پس گوشه‌گیری در عبادتگاه‌ها، صومعه‌ها و خانقاه‌ها از دین اسلام نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «لَا تَشْدُوا عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ، فَيَشْدُدَ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ قَوْمًا شَدُّوا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ، فَشَدَّ عَلَيَّ، فَتَلَكَ بَقَايَاهُمْ فِي الصَّوَامِعِ وَالْدِيَارَاتِ ﴿وَرَهْبَانِيَّةً أَبْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَا عَلَيْهَا﴾ [الحديد: ۲۷]». «برخود سخت نگیرید، که در آن صورت بر شما سخت گرفته می‌شود زیرا قومی بر خویشتن سخت گرفتند پس بر آنان سخت گرفته شد و این بقایای آن‌هاست در صومعه‌ها و دیرها. سپس رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت کردند: رهبانیتی که آنان خود بدعتش نهاده بودند، ما آن را بر آنان فرض نساخته بودیم».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَعَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَعْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید» به پیامبران پیشین ﷺ «از خداوند پروا کنید» با فرو گذاشتن منهیات وی «و به پیامبر او» حضرت محمد ﷺ «ایمان آورید تا بهره دو چندان از رحمت خویش به شما ارزانی دارد» به سبب ایمانتان به پیامبر خاتمش بعد از ایمانتان به پیامبران پیش از وی. این پاداش دو چندان - والله اعلم - از آن مؤمنان اهل کتاب است. در حدیث شریف به روایت ابو موسی اشعری ؓ آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «سه کس اند که پاداششان را دوبار (یعنی مضاعف) دریافت می‌کنند: شخصی از اهل کتاب که هم به پیامبرش و هم به من ایمان آورده است؛ برایش دو مزد است و برده مملوکی که حق خدا ﷻ و حق موالی‌اش را ادا نموده است؛ برایش دو مزد



است و مردی که کنیزش را ادب آموخته و نیکو ادبش داده است، سپس او را آزاد نموده و با وی ازدواج کرده است؛ برای او نیز دو مزد است. «و» ای اهل کتاب! اگر چنان کنید که حق تعالی فرمود «برای شما» افزون بر آنچه که ذکر شد «نوری قرار می‌دهد که با آن راه روید» یعنی: به وسیله آن نور بر صراط راه روید و به درستی به مقصد برسید پس این نور اساس نجات انسان بر صراط است و این همان نوری است که وصف آن در آیه (۱۲): ﴿يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الحديد: ۱۲] گذشت. اما این کثیر می‌گوید: «مراد نور هدایتی است که به وسیله آن از جهالت و گمراهی نجات پیدا می‌کنند». «و» در آن صورت «برای شما می‌آمزد» آنچه را که گذشته است از گناهان شما «و خداوند آموزگار مهربان است» یعنی: بسیار با مغفرت و بسیار با رحمت است. پس این فضیلت‌هایی است که امت ما با آن‌ها بر امت‌های دیگر برتری یافته است و کسی هم که به این امت می‌پیوندد، از این فضیلت‌ها برخوردار می‌شود.

مقاتل در بیان سبب نزول این آیه روایت کرده است که: چون آیه ﴿أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا﴾ [قصص: ۵۴] نازل شد، مؤمنان اهل کتاب بر اصحاب رسول خدا ﷺ فخر فروخته و گفتند: ما از دو پاداش برخوردار هستیم در حالی که شما فقط یک پاداش دارید! پس این سخن اهل کتاب بر اصحاب ﷺ دشوار آمد، همان بود که خداوند ﷻ این آیه را نازل کرد و برای اصحاب نیز همانند پادشاهای مؤمنان اهل کتاب، دو پاداش قرار داد و به علاوه نور را نیز بر پاداش ایشان افزود. پس از سبب نزول چنین بر می‌آید که این آیه کریمه مخصوص به امت محمد ﷺ است.

﴿لَئِنَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾

«تا اهل کتاب بدانند» یعنی: ای امت محمد ﷺ! تقوا پیشه کنید و ایمان آورید تا خدای متعال مزد شما را دو چندان بدهد و کسانی از اهل کتاب که تقوا پیشه نکرده و ایمان نیاورده‌اند، بدانند: «که بر چیزی از فضل الله قادر نیستند» همان فضل و بخشایشی که حق تعالی با آن بر مؤمنان به محمد ﷺ تفضل نموده است و نیز بدانند که بر بازداشتن این فضلی که خداوند ﷻ بدان بر مستحقان آن تفضل و بخشایش نموده است، قادر نیستند «و بدانند که فضل» و از آن جمله، نبوت و علم و تقوی «به

دست الله است آن را به هرکس که خواهد می‌دهد» چنان که با بخشیدن نعمت والای اسلام، از این فضل بر محمد ﷺ و اصحاب و امتشان بهره‌نصیبی وافرتر از دیگران داد. «لا» در (لئلا يعلم) زائد و برای تأکید است، که قرائت‌های (لیعلم)، (لکی یعلم) و (لأن یعلم) مؤید آن می‌باشد «و الله دارای کرم بسیار است».

ابن جریر در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت می‌کند: چون آیه ﴿يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ [الحديد: ۲۸] نازل شد، اهل کتاب از نزول آن بر مسلمانان حسد ورزیدند پس خداوند ﷻ نازل فرمود: ﴿لِيَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ﴾ [الحديد: ۲۹].

## سوره مجادله

مدنی است و دارای (۲۲) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری آن به «مجادله» این است که با فرموده حق تعالی: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾ [المجادلة: ۱] آغاز شده است. این سوره بنا بر قول صحیح، مدنی است. از کلبی نقل شده است که گفت: تمام این سوره در مدینه نازل شد، بجز این فرموده حق تعالی: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَاقِعُهُمْ﴾ [المجادلة: ۷] که در مکه نازل شد. اما عطا می گوید: «ده آیه اول از آن مدنی و بقیه آن مکی است».

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا﴾  
﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾

«هر آینه خداوند سخن آن زنی را که درباره همسرش با تو مجادله می کرد، شنید»  
یعنی: اجابت کرد و پذیرفت چنان که در برخاستن از رکوع می گوئیم: «سمع الله لمن حمده» یعنی: خداوند ﷺ برای کسی که حمد وی را گفت، اجابت کرد و پذیرفت. تجادلک: یعنی با تو درباره همسرش گفت و گو می کرد «و شکایت می کرد به خداوند»  
یعنی: غم و نگرانی و شکایت خود را به سوی خداوند ﷺ می پراکند، بدان امید که حق تعالی که شنوای شکایت وی است، اندوه و سختی وارده بر وی را برطرف سازد و راه گشایشی به رویش پدید آورد.

عائشه رضی الله عنها در بیان سبب نزول این آیه می گوید: بسیار بزرگ و با برکت است ذاتی که شنوایی او همه چیز را فراگرفته است؛ من سخن خوله دختر ثعلبه را شنیدم آن گاه که از شوهرش نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله شکایت می کرد و درحالی که برخی از آن را از من مخفی می داشت، می گفت: «یا رسول الله! شوهرم اوس بن صامت جوانی ام را خورد، شکمم را برای او پراکندم (یعنی فرزندان بسیاری برای او به دنیا آوردم) تا آن که چون سنم بالا رفت و از بچه آوردن ماندم، اینک از من ظاهر کرده است. بارخدا! من به سوی تو شکایت می کنم». عائشه رضی الله عنها می افزاید: پس او پیوسته به

بارگاه الهی ناله و زاری می‌کرد تا آن‌که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ این آیات را فرود آورد. در کتب حدیث آمده است که اوس بن صامت رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از انصار - در خلال یک جنگ لفظی به خوله همسرش گفت: «تو بر من همانند پشت مادرم هستی»<sup>۱</sup>. اما در دم از گفتن این سخن پشیمان شد و خوله را به‌سوی خویش فراخواند. ولی خوله سرباز زد و گفت: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، به من نمی‌رسی - درحالی‌که گفתי آنچه را که گفתי - تا آن‌گاه که خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ و رسولش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این باره حکم کنند. پس نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و ماجرا را به ایشان گفت و اضافه کرد؛ یا رسول‌الله! اگر برایم در بازگشت به شوهرم رخصتی می‌یابید، هم دل من و هم دل شوهرم را آرام گردانید و ما را از این پریشانی برهانید. اما رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «تا کنون درباره تو به چیزی دستور داده نشده‌ام». در روایت دیگری آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «به نظرم تو بر وی حرام گردیده‌ای». خوله گفت: اما او نامی از طلاق نبرد. پس در این باره مکررا با رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت‌وگو کرد اما چون این سخنان مکرر وی جوابی دلخواه به بار نیاورد، به زاری به پیشگاه خدای متعال چنین نالید: بارخدایا! من نزد تو از حاجتمندی و سختی حال خود شکایت می‌برم. بارخدایا! کودکانی دارم خردسال که اگر آنان را به اوس بیپوئاندم ضایع می‌شوند و اگر آنان را به خود بینوندانم، گرسنه می‌مانند... لذا پی هم سرش را به‌سوی آسمان بالا می‌کرد و می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ فَأَنْزِلْ عَلَي لِسَانَ نَبِيِّكَ». «بار خدایا! من به‌سوی تو شکایت می‌برم. بارخدایا! (حل مشکلم را) بر زبان نبی خود نازل کن». تا سرانجام در باره وی قرآن نازل شد. آن‌گاه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر وی خواندند: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾ [المجادلة: ۱].

«و خداوند گفت وگویی شما دو تن را می‌شنود» یعنی: سخنانی را که خوله با رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این مورد رد و بدل می‌کردند «هرآینه الله شنوای بیناست» پس هر شنیدنی‌ای را می‌شنود و هر دیدنی‌ای را می‌بیند و از جمله آنچه را که میان پیامبرش و آن زن روی داد. از این آیات دانسته می‌شود که شکوه کردن به‌سوی خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ از غم و اندوه و دلتنگی، مفیدترین و مؤثرترین راه درمان است چنان‌که خداوند متعال

۱- شایان ذکر است که این جمله، صیغه «ظهار» است که یکی از انواع طلاق‌های رایج در جاهلیت بود و چون مرد این سخن را به همسرش می‌گفت، او تا ابد بر وی حرام می‌شد.

شکوای خوله را شنید و به دادخواهی وی آمد و انتظار و امیدش را برآورده کرد زیرا خوله به فضل و احسان پروردگارش یقینی واثق داشت.

﴿الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِمَّنِيسَايَهُمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ ﴿٢٠﴾﴾

آن گاه حق تعالی در اجابت دعای خوله، حکمظهار را چنین بیان کرد: «آنان که از شما» مؤمنان «با زنان خودظهار می‌کنند»ظهار این است که مرد به زنش بگوید: تو بر من همانند پشت مادرم هستی. یعنی در حرمت. و سائر محارم نیز در حکم خود همچون مادرند. پس قصد مرد ازظهار، تشبیه زن یا عضوی ازوی به یکی از محارم نسبی، یا سببی، یا رضاعی خویش به قصد تحریم است که این در دوران جاهلیت از سخت‌ترین صیغه‌های طلاق بود. بنابر این، کسی که به زنش چنین سخنی بگوید، به اجماع علماظهار کرده است و خلافی در این نیست. آری! کسانی که با زنان خودظهار می‌کنند: «آن زنان مادران ایشان نیستند» پس سخنی که شوهران با به‌کار بردن صیغهظهار به زنانشان می‌گویند، سخنی است دروغ، حرام و منکر. این تعبیر قرآنی، مفید توییح و سرزنشظهار کنندگان است. «مادران‌شان جز کسانی که آنان را زاده‌اند، نیستند و بی‌گمان آنان سخنی ناپسند و دروغ می‌گویند» یعنی: بی‌گمانظهار کنندگان با گفتن این سخن به همسران خویش، سخنی زشت و ناپسند می‌گویند که شرع آن را انکار می‌کند. منکر: هر چیزی است که شرع، عقل و طبع آن را انکار کند و ناپسند بدارد. زور: دروغ و بهتان است زیرا زن در حرمت خود هیچ شباهتی به مادر ندارد. «و هرآینه الله عفو کننده آمرزگار است» عفو: یعنی حق تعالی بسیار بخشاینده و بسیار آمرزنده است؛ آن گاه که پرداخت کفاره را راه نجاتی برایشان از این منکر گردانید. یا آمرزگار است آنچه را که در دوران جاهلیت از آنان در این مورد سر زده بود. شایان ذکر است که ضابطه نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها در شخصظهارکننده این است کهظهار هر شوهر مسلمان عاقل و بالغی واقع می‌شود اماظهار ذمی صحت ندارد و حکمی هم بر آن مترتب نمی‌شود. ولی ضابطه نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها این است که: هر کس طلاقش صحیح بود،ظهارش نیز صحیح است؛ و آن هر شخص عاقل و بالغی است، اعم از این که مسلمان باشد یا کافر بنابرین،ظهارش نیز صحت دارد.

﴿وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَٰلِكُمْ تُوَعُّظُونَ بِهِ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢١﴾﴾

حکمظهارکننده این است: «و کسانی که با زنان خود ظاهر می‌کنند، سپس از آنچه که گفته‌اند بر می‌گردند» یعنی: به قصد جماع و مقاربت با زن خود که قبلاً بر آن بوده‌اند، برگشته و از قصد تحریم عدول می‌کنند. این برگشت نزد شافعی با نگاه داشتن زنظهارکننده در قید ازدواج به مدت زمانی است که امکان مفارقت برای شوهر در آن مدت وجود دارد، یعنی برگشت وی با طلاق ندادنش پس از ظاهر است. نزد ابوحنیفه: برگشت شوهر، با مباح کردن بهره‌برداری از وی بر خود ولو با نگاه شهوت‌آمیز است. نزد مالک: برگشت شوهر، با عزم نمودن وی بر جماع است. و نزد حسن بصری و امام احمد: برگشت شوهر، با جماع است. «پس آزاد کردن برده‌ای است» یعنی: بر مردانظهارکننده به سبب آنچه که از صیغه ظاهر گفته‌اند؛ آزاد کردن برده‌ای - یعنی کنیز یا غلام مملوکی - واجب است و نیز - نزد جمهور بجز احناف - واجب است که برده آزاد کرده مؤمن باشد؛ «پیش از آن که زن و مرد با همدیگر تماس گیرند» یعنی: پیش از آن که یکی از آن‌ها از دیگری بهره‌برداری جنسی نمایند. مراد از تماس در اینجا - نزد حسن بصری - جماع است اما احناف آن را به هرگونه بهره‌برداری جنسی‌ای تفسیر کرده‌اند. بنابراین، برایظهارکننده جواز ندارد که با زنظهارکرده خود جماع (مقاربت) یا بهره‌برداری جنسی نماید تا آن گاه که کفاره نمی‌دهد «این» حکم مذکور «به آن اندرز داده می‌شوید» یعنی: به آن امر می‌شوید، یا به وسیله آن از ارتکاب ظاهر بازداشته می‌شوید «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس چیزی از اعمالتان بر او پنهان نمی‌ماند و بدانید که شما را در قبال آن جزا می‌دهد.

﴿فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا فَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

«پس هرکس که آن را نیافت» یعنی: هرکس در ملک خویش برده‌ای نیافت و به پرداخت قیمت آن نیز قادر نشد، یا برده‌ای نیافت که آن را خریداری کند، مانند زمان حاضر؛ «پس بر وی روزه داشتن دو ماه پی‌درپی است پیش از آن که آن دو با یکدیگر تماس گیرند» یعنی: بر شوهر است که دو ماه متوالی روزه بدارد و در خلال آن دو ماه هیچ روزی را نخورد پس اگر بدون عذر روزی را خورد، باید روزه را از سر بگیرد همچنان اگر با زنظهارشده خود در شب یا روز به عمد جماع کرد، باید روزه را از سر

بگیرد. شافعی رحمته می‌گوید: اگر در شب جماع کرد، روزه را از سر نگیرد زیرا شب محل روزه نیست اما رأی ابوحنیفه و مالک رحمته خلاف این است. «پس کسی که نتوانست» یعنی: نتوانست دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد؛ به سبب پیری، یا بیماری‌ای مزمن، یا اشتهای مفرط به مقاربت جنسی «پس در آن صورت، باید به اطعام شصت مسکین بپردازد» برای هر مسکین نصف صاع<sup>۱</sup> از گندم، یا یک صاع از خرما یا جو در نزد احناف و یک مد<sup>۲</sup> از گندم، یا نصف صاع از خرما یا جو در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها. البته پرداخت کفاره قبل از تماس یا بهره‌گیری جنسی است. ظاهر فرموده حق تعالی: ﴿فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا﴾ دلیل بر آن است که ناگزیر باید عدد شصت کامل باشد بنابراین، اگر یک مسکین را به مدت شصت روز اطعام کرد - در نزد جمهور - از او پذیرفته نیست اما در نزد احناف اطعام یک نفر در شصت روز نیز جایز و پذیرفته است و هم جایز است که شصت مسکین را به یکباره اطعام کند تا سیر شوند، یا به آنان چیزی بدهد که سیرشان گرداند.

علما بر این امر که پرداخت کفاره ظهار ترتیب دارد، اتفاق نظر دارند. یعنی: در مرتبه اول آزادسازی برده است و در صورت نیافتن برده، روزه گرفتن و در صورت ناتوانی از گرفتن روزه، کفاره آن طعام دادن شصت مسکین است. همچنین فقها اتفاق نظر دارند بر این که اگر کسی قبل از پرداخت کفاره جماع کرد، پروردگارش را نافرمانی کرده و گنه‌کار شده است ولی بر او کفاره خاصی نیست و باید توبه و استغفار نماید و در عین حال کفاره ظهار بر ذمه وی برقرار می‌ماند و حرمت همسرش نیز بر وی باقی می‌ماند تا کفاره بدهد. خاطرنشان می‌شود که تفصیل احکام ظهار در کتاب‌های فقه آمده است.

«این برای آن است که به الله و پیامبرش منقاد شوید» یعنی: به این احکام حکم کردیم تا به این اوامر و مشروعات خداوند جل جلاله باور و تصدیق کنید لذا در برابر حدود شرع بایستید و از آن تجاوز نکنید و به ارتکاب ظهار که سخن منکر، دروغ و بهتانی بیش نیست، برنگردید «و این» احکام یاد شده «حدود خداوند است» پس از حدود و مرزهایی که او برای شما مقرر و معین کرده است تجاوز نکنید لذا حق تعالی

۱- صاع: (۲۷۵۱) گرم است.

۲ مد: (۶۷۵) گرم است.

برای شما بیان کرده است که ظهار معصیتی است و اگر مرتکب آن شدید، ادای کفاره آن موجب عفو و مغفرت می‌شود «و برای کافران» یعنی: برای کسانی که در برابر حدود خداوند ﷻ توقف نمی‌کنند؛ «عذابی دردناک است» هم در دنیا و هم در آخرت.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾

«بی‌گمان کسانی که با خداوند و پیامبرش محاده می‌کنند ذلیل شدند» مانند ذلت و نگونساری‌ای که در روز بدر به مشرکان دست داد، چرا که خدای ﷻ با قتل واسارت و سرکوب، خوار و ذلیل‌شان گردانید «چنان‌که ذلیل شدند کسانی که پیش از آنان بودند» یعنی: به مانند خواری و خفت کفار امت‌های گذشته که به سبب مخالفت با پیامبران خود، ذلیل و حقیر و بی‌مقدار شدند. محاده: ستیز، دشمنی و مخالفت و در اصل به معنای ممانعت است، از این جهت به دربان حداد گفته می‌شود. مکبوت: کسی است که به خواری درافتاده است. «و به راستی آیاتی بینات را فرود آوردیم» درباره کسانی از امت‌های پیشین که با خدا و رسولش سر ستیز گرفتند. به قولی: مراد از آیات بینات؛ معجزات است «و کافران را عذابی مهین است» مهین: عذابی است که صاحبش را خوار، بی‌مقدار و ذلیل می‌گرداند و عزت و اعتبار وی را از بین می‌برد.

﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

شَهِيدٌ﴾

«روزی که خداوند همگی آنان را یکجا برانگیزد» در یک زمان و بدون استثنا، به‌گونه‌ای که کسی از آنان باقی نماند که از گور برانگیخته نشده باشد «سپس آنان را از آنچه کرده بودند» در دنیا از اعمال زشت؛ «خبر دهد» با وجود کثرت و اختلاف انواع آن اعمال؛ تا حجت بر آنها تمام گردد و خجالت و شرمساری آنها برملا شود «خداوند آن را در شمار آورده است» یعنی: چیزی از اعمال‌شان از نزد وی فوت نگردیده است بلکه همه نزد وی معلوم و مشخص است «و اما آنها آن را» یعنی: اعمال خود را «فراموش کرده‌اند» و آن را به یاد نمی‌آورند؛ یا به سبب بسیاری اعمال زشتشان، یا به جهت بی‌اعتنایی و اهمیت ندادن‌شان به آن پس بناگاه همه این اعمال را حاضر و نوشته شده در نامه‌های اعمال خود می‌یابند «و خداوند بر همه چیز گواه است» یعنی: آگاه و ناظر است پس چیزی بر وی غایب و پنهان نمی‌ماند.



﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۷﴾﴾

«آیا ندیدی» به قلب و عقل خود «که خداوند آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است می‌داند؟» یعنی: آیا ندانستی که علم خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به آنچه که در آسمان‌ها و زمین است، محیط می‌باشد به نحوی که هیچ چیز از آن‌ها بر وی مخفی نمی‌ماند «هیچ رازگویی‌ای میان سه تن نیست مگر این که او چهارمین آن‌هاست» و با آنان در اطلاع بر این رازگویی مشارکت دارد. نجوی: برگرفته از نحوه است و نحوه: زمینی است بلند و مرتفع. وجه مناسبت این است که رازگویان در جایی بلند به تنهایی با یک‌دیگر خلوت می‌کنند تا کسی به رازگویی‌شان گوش فراندهد «و نه میان پنج تن مگر این که او ششمین آن‌هاست» زیرا حق تعالی با هرکس و هر تعدادی همراه است، چه کم باشند و چه بسیار، او نهان و آشکار همه را می‌داند و هیچ امر مخفی‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند «و نه کمتر از این و نه بیشتر» یعنی: کمتر از عدد مذکور، چون یک تن و دو تن و بیشتر از آن؛ مانند شش تن و هفت تن نیست «مگر این که او با آن‌هاست» پس آنچه را که در میان خود رازگویی می‌کنند، می‌داند و چیزی از رازهایشان بر او مخفی نمی‌ماند؛ «هرجا که باشند» و در هر مکانی از مکان‌ها که قرار داشته باشند «سپس آنان را آگاه می‌کند» یعنی: آنان را خبر می‌دهد «در روز قیامت از آنچه کرده‌اند» پس در قبال آن جزایشان می‌دهد لذا آن‌ها باید بدانند که رازگویی و نجوایشان بر او مخفی نبوده است. البته اعلام و خبر دادن حق تعالی از رازگویی‌های کسانی که در میان هم به بدی نجوی می‌کردند به خاطر آن نیز هست که اعلام آن، توییح و سرکوبی برای‌شان و الزام‌آور حجت علیه آنان باشد «بی‌گمان خداوند به هر چیز داناست» به طور یکسان؛ اعم از امور آشکار و امور نهان.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: روزی ربیع و حبیب پسران عمرو و صفوان بن امیه با یک‌دیگر به‌طور خصوصی صحبت می‌کردند پس یکی از آنان به دو تن دیگر گفت: به نظر شما آیا خداوند آنچه را که هم اکنون ما با یک‌دیگر می‌گوییم، می‌داند؟ دیگری گفت: او بعضی از آن را می‌داند و بعضی دیگر را نمی‌داند. سومی گفت: اگر بعضی را بداند پس یقیناً همه آن را می‌داند. همان بود که این آیه نازل شد.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ التَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَجَّوْنَ بِالْآثِمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيَتَسَلَّمُونَ مِنْهَا بِسَلَامٍ﴾

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول این آیه روایت می‌کند: در میان رسول خدا ﷺ و یهود متارکه‌ای بود اما یهود دست از شیطنت برنداشتند و هرگاه مردی از اصحاب ﷺ از نزدشان می‌گذشت، می‌نشستند و در میان هم به سرگوشی و رازگویی پرداخته با چشم و ابرو اشارات و کنایاتی رد و بدل می‌کردند تا آن مؤمن گمان کند که آن‌ها درباره قتل وی، یا در امری که ناخوشایند وی است باهم نجوی می‌کنند. بنا به روایتی دیگر: منافقان نیز همین کار را می‌کردند پس رسول اکرم ﷺ آن‌ها را از نجوی نهی کردند اما باز هم آن‌ها از نجوی دست برنداشتند، همان بود که نازل شد: «آیا به‌سوی کسانی ندیدی که از نجوی نهی شدند، سپس به آنچه که از آن نهی شده‌اند باز می‌گردند و باهم به گناه نجوی می‌کنند» یعنی: به غیبت و آزار دادن مؤمنان و مانند این از گناهان دیگر؛ چون دروغ، ظلم و توطئه علیه مسلمانان «و» باهم راز می‌گویند به «عدوان» یعنی: به سخنانی که تعدی علیه مؤمنان است «و» باهم راز می‌گویند به «نافرمانی از پیامبر» یعنی: به مخالفت با وی «و چون به نزدت آیند بر تو به نحوی درود می‌گویند که خداوند تو را به آن درود نگفته است» یهودیان چون نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدند، می‌گفتند: «السام علیک: مرگ بر تو» و ظاهراً این‌گونه وانمود می‌کردند که به پیامبر ﷺ سلام گفته‌اند در حالی که باطنا مرگ را اراده داشتند. و رسول اکرم ﷺ در پاسخ آنان می‌گفتند: «وعلیکم: بر خود شما باد».

چنان‌که در بیان سبب نزول این بخش از آیه کریمه از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: «السام علیک یا أبا القاسم». من در پاسخ آن‌ها گفتم: «السام علیکم و فعل الله بکم». «مرگ بر خود شما و خدا شما را بمیراند و نابود کند». رسول اکرم ﷺ فرمودند: ساکت باش ای عائشه! زیرا خداوند متعال بدگویی و بد زبانی را دوست ندارد. گفتم: یا رسول الله! آیا نمی‌دانید که آن‌ها چه می‌گویند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینی که سخن‌شان را به خودشان

بر می گردانم؟ (و بدون زیاده روی) می گویم: «و علیکم: بر خود شما باد!». آن گاه این بخش از آیه نازل شد.

«و در دل های خویش» یعنی: در میان خویش «می گویند: چرا به خاطر آنچه می گوئیم خداوند عذابمان نمی کند؟» یعنی: اگر محمد ﷺ به راستی پیامبر بود، باید خداوند ﷻ به خاطر اهانت و استخفافی که این سخن ما نسبت به وی در بر دارد، ما را عذاب می کرد. اما آن ها غافل از این بودند که خداوند متعال حلیم است پس به تعذیب کسی که خود وی را دشنام دهد تعجیل نمی کند چه رسد به کسی که پیامبرش را دشنام داده است!! به قولی معنی این است: اگر او پیامبر می بود، باید این سخنش در مورد ما که می گوید: «و علیکم: مرگ بر خود شما باد!» اجابت می شد و همین که او این سخن را می گفت، بی درنگ مرگ بر ما فرود می آمد؛ «جهنم آنان را بس است» از روی عذاب، یعنی عذاب جهنم برایشان از مرگ عاجل و در دم کفایت گر است «به آن درآیند پس چه بد سرانجامی است» یعنی: جهنم چه بد بازگشتگاهی است.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَنَجَّيْتُمْ فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَجَّوْا بِالْبَيْرِ وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾<sup>(۹)</sup>

«ای مؤمنان، چون با یک دیگر راز می گوئید باید که به گناه و تعدی و نافرمانی پیامبر راز نگویید» چنان که یهود و منافقان چنین می کنند «و در باب نیکوکاری و پرهیزگاری» یعنی: در طاعت و ترک معصیت «راز گوئید و از خداوندی که به سوی او محشور می شوید» برای حساب «پروا کنید» و بدانید که او شما را در برابر اعمالتان جزا می دهد.

﴿إِنَّمَا اللَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۱۰)</sup>

«جز این نیست که نجوی» یعنی: راز گفتن به گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبر ﷺ «از شیطان است» یعنی: از آرایش دهی و وسوسه افکنی شیطان است «تا مؤمنان را اندوهگین کند» یعنی: او گفت و گوی محرمانه به قصد گناه، تجاوز و نافرمانی از پیامبر ﷺ را به خاطر آن آرایش می دهد تا مؤمنان را به اندوه و غم درافکند زیرا چنین رازگویی هایی سبب ایجاد این واهمه در آنان می شود که چه بسا توطئه ای علیه آنان سازمان داده شده و نیرنگی علیه آنان سنجیده می شود و رازگویی ها در این گونه موارد

است «و هیچ زیان رساننده به ایشان نیست» یعنی: شیطان یا رازگویی ای که شیطان آن را می‌آراید، به مؤمنان هیچ زیانی نمی‌رساند «مگر به اذن الله» یعنی: جز به مشیت و علم وی «و مؤمنان باید فقط بر خداوند توکل کنند» یعنی: باید کار خود را به او موکول کرده، تمام شئون خویش را به او سپرده و از شر شیطان به او پناه ببرند و از مخوفی که شیطان برایشان می‌آراید، پروایی نداشته باشند. در حدیث شریف به روایت بخاری، مسلم و غیر آنان از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الثَّالِثِ، فَإِنْ ذَلِكَ يَحْزَنُهُ». «هرگاه شما سه تن بودید پس نباید دو تن جدا از نفر سوم راز گویند زیرا این کار او را اندوهگین می‌سازد». و این از آداب اسلام است. پس هرگاه سه تن در جایی بودند، نباید دو تن از آنان باهم رازگویی کنند تا آن گاه که نفر چهارمی پیدا شود که با آن نفر سوم سخن بگوید چنان که ابن عمر رضی الله عنهما چنین می‌کرد. البته همه اعداد در این حکم یکسان است؛ یعنی چهار نفر باهم در حضور شخص پنجمی، یا صد نفر و بیشتر مثلا در حضور یک تن باهم رازگویی نکنند چرا که این اندوه و نگرانی در مورد آن یک تن تحقق پیدا می‌کند بلکه حزن و اندوه او در حضور جمع بسیاری که باهم مشغول رازگویی‌اند و فقط او را از این جمع تنها می‌گذارند، بسیار بیشتر است. دلیل این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فقط از سه تن یاد نمودند این است که عدد سه نخستین عددی است که این معنی در آن متصور می‌باشد اما ظاهر حدیث تمام احوال و تمام زمان‌ها را در بر می‌گیرد و رأی جمهور علما نیز همین است. همچنین یکسان است که رازگویی در امر واجبی باشد، یا در امر مستحب یا در امر مباحی زیرا این معنی در همه آن‌ها وجود پیدا می‌کند.

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: منافقان در میان هم رازگویی می‌کردند و این امر مؤمنان را بر سر خشم می‌آورد و برایشان سنگین تمام می‌شد پس خدای عز و جل این آیه را نازل نمود.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا يَفْسَحَ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾

قتاده و مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: اصحاب در جای گرفتن به مجلس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با همدیگر رقابت می‌کردند و هر یکی از آنان می‌شتافت تا

جایگاهش به رسول خدا ﷺ نزدیک‌تر باشد لذا دستور داده شدند تا برای یک‌دیگر جای باز کنند. به روایتی دیگر: این آیه در روز جمعه نازل شد زیرا گروهی از اهل بدر به مسجد آمدند و جای تنگ بود پس کسی برایشان جای باز نکرد بناچار بر پا ایستادند پس رسول اکرم ﷺ تعدادی را به شمار آنان بر پا ساختند و بدریان را به جایشان نشانند اما این کار بر آن گروه ناخوش آمد، همان بود که نازل شد: «ای مؤمنان! چون به شما گفته شود که گشاده بنشینید پس جای را گشاده کنید» و حسن ادب را با یک‌دیگر رعایت کنید؛ از طریق جای باز کردن در مجلس و عدم تنگ گرفتن جای بر همدیگر «تا خداوند برای شما گشاده کند» یعنی: جای را گشاده کنید تا خداوند ﷻ برای شما در بهشت گشایش پدید آورد.

حکم این آیه درباره هر مجلسی که مسلمانان برای خیر و دریافت پاداش الهی در آن اجتماع می‌کنند، عام است؛ خواه آن مجلس، مجلس جهادی و جنگی باشد، یا مجلس ذکر، یا در نماز جمعه و هرکس جلوتر از دیگران در مکانی سبقت گرفت، به آن مکان ذی‌حق‌تر است ولی باید برای برادر مسلمان خویش نیز جای باز کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لا یقم الرجل من مجلسه ثم یجلس فیه، ولکن تفسحوا وتوسعوا». «شخص، شخص دیگری را از محل نشستن وی برنخیزاند تا خود در آن بنشیند ولی جای باز کنید و گشاده دارید».

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که هرکس بر بندگان خدا ﷻ درهای خیر و رحمت را بگشاید، خداوند ﷻ بر او درهای خیر دنیا و آخرت را می‌گشاید. پس سزاوار نیست که آیه کریمه را فقط به گشاده کردن جای در مجالس مقید و محدود گردانیم بلکه مراد از آن: رساندن خیر برای مسلمان و داخل نمودن سرور و شادی در قلب وی است، از این جهت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «ومن یسر علی معسر یسر الله علیه فی الدنیا والآخره، والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون أخیه». «هر کس بر تنگدستی آسان بگیرد، خدای ﷻ بر او در دنیا و آخرت آسان می‌گیرد و خداوند در یاری بنده خویش است تا آن گاه که بنده در یاری برادر مسلمان خود باشد». البته رعایت این ادب خاص، در غرس محبت و حس احترام در دل‌ها نسبت به یک‌دیگر اثر بس شگرفی دارد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به همانجایی از مجلس می‌نشستند که جای نشستن به آن منتهی می‌شد ولی صدر مجلس از همانجایی آغاز می‌شد که ایشان

در آن می‌نشستند و اصحاب رضی الله عنهم بنا بر مراتبی که داشتند، در مجلس آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌نشستند پس صدیق رضی الله عنه از جانب راست ایشان می‌نشست، عمر رضی الله عنه از جانب چپ ایشان و پیش روی ایشان هم غالباً عثمان و علی رضی الله عنهما می‌نشستند؛ زیرا آن دو از کاتبان وحی بودند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن‌ها را بدان مأمور کرده بودند. همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لیلنی منکم أولوا الأحلام والنهی ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم». «باید که صاحبان اندیشه و خرد از شما به من نزدیک شوند، سپس کسانی که نزدیک به ایشانند (در خرد و مرتبت) سپس کسانی که نزدیک به ایشانند». این توصیه به خاطر آن بود که: اهل خرد و رأی آنچه را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله ارشاد می‌فرمودند درک می‌کردند و می‌فهمیدند به همین جهت تعدادی از افراد را به برخاستن امر کردند تا بدریان به جای آن‌ها بنشینند. یا آنان را بدان جهت به برخاستن امر کردند که آن‌ها در حق بدریان کوتاهی کرده بودند. یا برای آن که بدریان نیز بهره خویش را از علم برگیرند چنان که آن گروه برگرفته‌اند. یا برای تعلیم این ادب که اهل فضل را باید مقدم داشت، از این جهت خداوند متعال می‌فرماید: «و چون گفته شود برخیزید پس برخیزید» یعنی: اگر از برخی نشستگان در مجلس خواسته شد که از جاهای خود برخیزند تا اهل فضل در دین و اهل علم به خداوند عز و جل و دینش در آن بنشینند پس باید که برخیزند.

این دستور شامل این نیز می‌شود که اگر صاحب مجلس برای کسانی که در مجلس وی دعوت شده‌اند گفت: برخیزید، لازم است که اجابت کنند.

اگر کسی دیگری را مأمور کرد تا زود هنگام به مسجد رفته و برای او جایی بگیرد، یا سجاده‌ای را به این منظور فرستاد، این کار مکروه نیست.

کسی که به جایی نشست سپس به خاطر حاجتی از آنجا برخاست و مجدداً به آن برگشت، او به جای خویش سزاوارتر است.

اما فقها درباره این مسئله که آیا ایستادن در جلوی شخص تازه وارد جواز دارد یا خیر؟ اختلاف نظر دارند، بعضی آن را اجازه داده‌اند با استناد به حدیث شریف: «قوموا إلی سیدکم: برای سرورتان برخیزید» که در شأن سعد بن معاذ رضی الله عنه - به هنگام خواستن او از سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای داوری در مورد یهودیان بنی قریظه - وارد شده است و بعضی آن را با استناد به این حدیث شریف منع کرده‌اند: «من أحب أن یتمثل له

الرجال قیاما فلیتوبوا مقعده من النار». «هر کس دوست دارد که مردم برای او به احترام برپا ایستند، باید که به جای نشستن خود از آتش جای گیرد». برخی از فقها هم به تفضیل قایل شده و گفته‌اند: ایستادن در جلو روی کسی که از سفر می‌آید و در جلو روی حاکم در محل ولایتش جواز دارد. اما این که ایستادن در برابر اشخاص را رسم و سنت دائمی خویش بگردانیم؛ درست نیست و این کار از شعار عجم می‌باشد زیرا در نظر باید داشت که کسی از رسول خدا ﷺ نزد اصحاب‌شان ﷺ محبوب‌تر نبود اما چون آن حضرت ﷺ به مجلس وارد می‌شدند، اصحاب برایشان پیا نمی‌خاستند زیرا می‌دانستند که رسول اکرم ﷺ از این کار کراهت دارند چنان که ابن‌کثیر نقل کرده است.

«خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم داده شده‌اند به درجاتی رفعت می‌دهد» یعنی: خداوند ﷻ کسانی از شما را که ایمان و علم داده شده‌اند به درجات عالی‌ای از کرامت در دنیا و پاداش آخرت رفعت می‌دهد؛ با فراهم کردن بهره ایشان در این دو سرا و از جمله این درجات و مراتب، بالا نشاندن وی در مجالس است. امام احمد و مسلم روایت کرده‌اند که نافع بن عبدالحارث که والی عمر ﷺ در مکه بود، با عمر ﷺ در عسفان ملاقات کرد. عمر ﷺ به وی گفت: چه کسی را بر اهل وادی جانشین خویش کرده‌ای؟ او پاسخ داد: ابن ابزی را که مردی از بزرگان آزاده شده ما است. عمر ﷺ فرمود: آیا برده آزاد شده‌ای را بر ایشان جانشین کرده‌ای؟ نافع پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین! آخر او قاری کتاب خدا ﷻ است، عالم به فرایض است، قاضی است! عمر ﷺ فرمود: آری! راست گفתי! این پیامبر شما ﷺ بود که در این حدیث شریف فرمود: «إن الله لیرفع بهذا الكتاب قوما ویضع به آخرین». «بی‌گمان خداوند ﷻ قومی را به وسیله این کتاب رفعت می‌دهد و دیگرانی را پست می‌گرداند». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «یشفع یوم القیامة ثلاثة: الانبیاء، ثم العلماء، ثم الشهداء». «در روز قیامت سه گروه شفاعت می‌کنند: انبیاء، سپس علما، سپس شهداء». از ابن عباس ﷺ روایت شده است که فرمود: «سلیمان علیه السلام در میان علم و مال و ملک مخیر ساخته شد؛ پس علم را اختیار کرد و به سبب علم؛ مال و ملک هم به وی داده شد».

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤُنُكُمْ صَدَقَةً ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَظْهَرٌ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾﴾

«ای مؤمنان! هرگاه با پیامبر راز می‌گویید پس نخست پیش از نجوایتان صدقه‌ای تقدیم دارید» یعنی: چون خواستید با پیامبر ﷺ در امری از امورتان به طور محرمانه سخن بگویید، باید قبل از رازگویی‌تان با وی، صدقه‌ای بدهید. بیضاوی می‌گوید: «در این امر تعظیم و بزرگداشت رسول اکرم ﷺ، بهره و منفعتی برای فقرا، نهی از افراط در سؤال نمودن از رسول خدا ﷺ، ایجاد تمایز میان مخلص و منافق و دوست‌دار آخرت از دوست‌دار دنیاست». «این» تقدیم صدقه پیش از رازگویی با پیامبر ﷺ «برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است» یعنی: پاک‌کننده‌تر است برای نفس‌های شما زیرا طاعت خدای ﷻ در آن می‌باشد «پس اگر نیافتید، بی‌گمان خداوند آمرزگار مهربان است» یعنی: هرکس از شما چنین صدقه‌ای را نیافت پس در راز گفتنش با پیامبر ﷺ بدون تقدیم صدقه، گناهی بر وی مترتب نیست. خاطر نشان می‌شود که این معنی بر واجب بودن تقدیم صدقه قبل از رازگویی دلالت می‌کند زیرا بخشایش و آمرزش مطرح نمی‌شود مگر به سبب ترک واجب.

﴿ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤُنُكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَم تَقْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ؕ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾﴾

نقل است که چون خداوند ﷻ آیه قبل را نازل کرد، اهل باطل از نجوای خود با پیامبر ﷺ دست برداشتند زیرا آنان پیش از نجوای خود صدقه‌ای تقدیم نمی‌کردند و در عین حال این کار بر اهل ایمان نیز دشوار آمد زیرا بسیاری از ایشان به خاطر ضعف مالی‌ای که داشتند، از رازگویی با رسول خدا ﷺ دست کشیدند، همان بود که خداوند متعال با نزول این آیه حکم قبلی را از مؤمنان برداشت و برایشان تخفیف داد: «آیا ترسیدید که پیش از نجوایتان صدقاتی را تقدیم دارید؟» یعنی: آیا در صورت تقدیم صدقه از فقر و فاقه ترسیدید، یا از انفاق مال ترسیدید، چراکه از بخشیدن مال کراهت دارید؟ مقاتل می‌گوید: «حکم تقدیم نمودن صدقه قبل از نجوی با پیامبر ﷺ فقط به مدت ده شب جاری بود، سپس منسوخ شد». «حال که نکردید» یعنی: حال که امر به تقدیم صدقه پیش از نجوی با پیامبر ﷺ را اجرا نکردید، به سبب آن که این کار بر



شما سنگین بود؛ «و خداوند هم از شما در گذشت» زیرا به شما در ترک این کار رخصت داد؛ «پس نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید» یعنی: اکنون که از سوی شما در تقدیم صدقه پیش از نجوی با پیامبر ﷺ سنگینی و کندی روی داد پس بر اقامه نماز و دادن زکات و طاعت خدا و رسولش پایداری ورزید «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس باید مراقب احوالتان باشید. این هم وعده و هم تهدید است.

ابن جریر در بیان سبب نزول دو آیه (۱۲ - ۱۳) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: مسلمانان در سؤال کردن از رسول اکرم ﷺ زیاده‌روی کردند تا بدانجا که بر آن حضرت ﷺ فشار آمد پس خدای ﷻ خواست تا این بار را از رسول خویش قدری سبک گرداند لذا آیه پیش فرستادن صدقه را نازل کرد و چون این آیه نازل شد، بسیاری از مردم از سؤال کردن دست کشیدند، آن گاه آیه: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ﴾ نازل شد. مقاتل بن حیان می‌گوید: این آیه درباره توانگران نازل شد زیرا آنان در رازگویی با رسول خدا ﷺ زیاده‌روی می‌کردند و بر فقرا در مجالس غلبه نموده و عرصه را برایشان تنگ ساخته بودند تا بدانجا که این نجوهای طولانی ایشان بر رسول خدا ﷺ ناخوش آمد پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود و به دادن صدقه در هنگام رازگویی امر کرد پس چون تنگدستان چیزی را نیافتند و اهل گشایش و تمکن نیز بخل ورزیدند و این حکم بر اصحاب دشوار آمد، همان بود که آیه رخصت نازل شد. علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌گوید: «در کتاب خداوند متعال آیه‌ای است که قبل از من کسی بدان عمل نکرده و بعد از من هم کسی به آن عمل نمی‌کند؛ و آن آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ﴾ [المجادله: ۱۲] است زیرا من فقط یک دینار داشتم پس آن را فروختم و هرگاه که با رسول اکرم ﷺ راز می‌گفتم، درهمی از آن را صدقه می‌دادم تا آن دینار تمام شد، سپس این آیه با آیه بعدی ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ﴾ منسوخ گردید».

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِمَّا هُمْ مِّنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾﴾

«آیا ندیدی» و نگاه نکردی؟ یا معنی این است: به من خبر بده! و این اسلوبی بیانی است که مراد از آن به تعجب افگندن مخاطب می‌باشد. آری! آیا ندیدی «به‌سوی

کسانی که با قومی دوستی ورزیدند» آنان منافقان بودند و با قومی دوستی ورزیدند «که خداوند بر آنان خشم آورده است» که این غضب شدگان، قوم یهودند «نه از شما هستند و نه از آنان» یعنی: این منافقان نه از شما هستند و نه از یهودیان چنان که در آیه دیگری فرموده است: ﴿مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ﴾ النساء: ۱۴۳. «در میان این و آن مترددند، نه با اینانند و نه با آنان». این احتمال نیز وجود دارد که مراد از آنان یهود باشند؛ یعنی ای مؤمنان! نه یهودیان از شما هستند و نه از منافقان پس چرا منافقان با آنان دوستی می‌ورزند «و بر دروغ سوگند می‌خورند» یعنی: منافقان به دروغ سوگند می‌خورند که مسلمانند، یا به دروغ سوگند می‌خورند که اخبار و رازهای مسلمانان را به یهودیان انتقال نداده‌اند «و آنان می‌دانند» یعنی: حال آن که آنان خود بطلان امری را که بر آن سوگند خورده‌اند می‌دانند و می‌دانند که این سوگند دروغ است و حقیقت ندارد.

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول روایت کرده است: این آیه درباره عبدالله بن نبتل منافق نازل شد که با رسول خدا ﷺ همنشینی می‌کرد، آن گاه سخنان ایشان را به یهودیان می‌برد پس روزی رسول اکرم ﷺ در حجره‌ای از حجره‌های همسرانشان بودند که بناگاه فرمودند: «همینک مردی بر شما وارد می‌شود که قلب وی قلب جبار (طغیانگر متکبر ستمگر) است و با دو چشم شیطان می‌نگرد». در این اثنا عبدالله بن نبتل که چشمان کبودی داشت وارد شد پس رسول خدا ﷺ به او گفتند: «چرا تو و یارانت مرا دشنام می‌دهید؟». اما او سوگند یاد کرد که این کار را نکرده است. ولی رسول اکرم ﷺ گفتند: «تو چنین کرده‌ای». پس از حجره بیرون رفت و یاران خویش را آورد، آنان نیز به خدا سوگند یاد کردند که رسول خدا ﷺ را دشنام نداده‌اند. در این هنگام این آیه کریمه نازل شد.

﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

«خداوند برای آنان عذابی سهمگین آماده کرده است» به سبب موالات و دوستی‌شان با یهود و سوگند خوردن‌شان به دروغ «هرآینه بد است آنچه می‌کردند» از اعمال زشت و ننگینی که بر آن خو کرده‌اند.

﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُتَّةً فَمَضَوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ ﴿۱۷﴾

«سوگندهایشان را سپر گرفته‌اند» یعنی: این منافقان سوگندهای دروغینی را که بر مسلمان بودن خود می‌خورند، وقایه و سپری برای خونهایشان قرار داده‌اند تا به اتهام کفر کشته نشوند بنابراین، زبان‌هایشان از بیم کشته شدن ایمان آورده است درحالی که دل‌هایشان مؤمن نیست «پس مردم را از راه الله باز داشتند» یعنی: مردم را از اسلام بازداشتند؛ به سبب دلسرد ساختن و سست نمودن دیگران از روی آوردن به اسلام، حقیر نشان دادن کاروبار مسلمانان و تضعیف شأن و شوکت ایشان «پس برای آنان است عذابی مهین» یعنی: عذابی خفتبار که خوار و بی‌مقدارشان می‌گرداند.

﴿لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ﴾ ﴿۱۷﴾

«هرگز اموال و اولادشان چیزی» ولو اندک «از عذاب خدا را از آنان دفع نمی‌کند. این گروه» موصوف به آنچه که ذکر شد «اصحاب دوزخ‌اند» و از آن جدایی و مفارقت ندارند «آنان در آن جاویداند» نه از آن بیرون آورده می‌شوند و نه در آن می‌میرند.

﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ

شَيْءٍ إِلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾ ﴿۱۸﴾

«روزی که خداوند ایشان را همه یکجا برانگیزد» بی‌آن که احدی از آنان بتواند از حساب و کتاب بگریزد «آن گاه به حضور او سوگند می‌خورند چنان که برای شما سوگند می‌خورند» یعنی: این منافقان در روز قیامت نیز برای خداوند عَلَّامٌ سوگند دروغ می‌خورند چنان که برای شما در دنیا سوگند می‌خورند پس می‌گویند: سوگند به تو ای خداوند! ای پروردگار ما! که ما در دنیا چنین نکرده‌ایم. این از شدت شقاوت و بدبختی آنان است زیرا در حالی سوگند می‌خورند که حقایق در روز قیامت برملا گشته و همه امور از روی مشاهده، بدیهی و نمایان شده است و هیچ راهی به‌سوی دغل‌بازی نیست «و می‌پندارند که آنان بر چیزی هستند» یعنی: در آخرت می‌پندارند که با این سوگندهای دروغین نفعی را به‌سوی خود جلب نموده یا ضرری را از خویشان دفع می‌کنند چنان که در دنیا نیز چنین می‌پنداشتند «آگاه باشید که بی‌گمان آنان دروغ‌گویند» این تأکیدات متنوع که ادوات متعدد تأکید؛ چون: «الا»، «ان» و «هم» بر

آن دلالت می‌کند، بیانگر آن است که آنان در دروغ به حد و مرزی رسیده‌اند که از دیگران گوی سبقت را ربوده‌اند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه نظیر روایتی را نقل نموده است که در بیان سبب نزول آیه (۱۴) گذشت.

﴿أَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾

«شیطان بر آنان دست یافته است» یعنی: شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و احاطه نموده است «پس از خاطرشان یاد خدا را فراموش ساخته است» در نتیجه، اوامر خداوند ﷻ و عمل به طاعات وی را ترک کرده‌اند. و اوج تسلط شیطان بر انسان این است که او را از نماز جماعت برگرداند. در حدیث شریف آمده است: «سه تن در قریه یا صحرايي به سر نمی‌برند که نماز جماعت در میان آنان اقامه نمی‌شود مگر این که شیطان بر آنان مسلط شده است. پس بر توست پایبندی به جماعت زیرا گرگ گوسفند جدا افتاده از رمه را می‌خورد». «این گروه حزب شیطانند» یعنی: لشکریان، پیروان و گروه وی‌اند «آگاه باشید که بی‌گمان حزب شیطان زیانکارانند» زیرا آنان بهشت را به دوزخ و هدایت را به گمراهی فروخته‌اند، بر خدای سبحان و پیامبرش دروغ بسته‌اند و سوگندهای ناروا و دروغین خورده‌اند پس به زودی در دنیا و آخرت زیانکار و بازنده خواهند شد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ﴾

«بی‌گمان کسانی که با خدا و پیامبرش محاده می‌کنند» یعنی: مخالفت و ستیزه می‌کنند به طوری که آنان در حد و مرزی قرار دارند و شریعت و هدایت در حد و مرزی دیگر. معنای محاده با خدا و رسول وی در اول همین سوره نیز گذشت. «این گروه در زمره خوارترین مردم‌اند» یعنی: ستیزه‌گران با خدا و رسول، از جمله کسانی از امت‌های پیشین و پسین‌اند که خداوند ﷻ آنان را با ذلت دنیا و خفت و خواری آخرت، خوار و فرومایه گردانیده است.

﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾

«خداوند نوشته است» یعنی: در علم سابق و ازلی خود حکم کرده و مقرر داشته و در لوح محفوظ نوشته است «که البته من و پیامبرانم غالب می‌شویم» با حجت و

شمشیر و این حکم که عاقبت امر، پیروزی در دنیا و آخرت از آن مؤمنان است، قدری است محکم و امری است مبرم - چنان که ابن کثیر گفته است. آری! این بشارتی است به پیروز ساختن مؤمنان بر کافران که بارها و بارها محقق شده است چنان که خداوند متعال پیامبران گرامی‌ای مانند نوح، هود، صالح، لوط و غیر ایشان از انبیا علیهم‌السلام را بر اقوام‌شان پیروز گردانید و رسول گرامی ما حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مؤمنان همراهشان را بر مشرکان جزیره العرب و بر دو دولت بزرگ‌روم و فارس پیروز گردانید «بی‌گمان خداوند قوی عزیز است» قوی است بر پیروز ساختن دوستانش و غالب است بر دشمنانش پس کسی بر او غلبه نمی‌تواند کرد.

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: آن گاه که خداوند جل‌جله مکه، طایف، خیبر و ماحول آن را برای مؤمنان گشود، ایشان گفتند: امیدواریم که خداوند جل‌جله ما را بر فارس و روم نیز پیروز گرداند. پس عبدالله بن ابی گفت: آیا می‌پندارید که روم و فارس مانند این چند قریه‌ای است که بر آن‌ها غلبه کرده‌اید؟ به خدا که آنان بیشتر و نیرومندتر از آنند که شما در آنان چنین گمانی را بیروانید! پس این آیه نازل شد و خداوند متعال از غلبه مؤمنان بر همه کفار و مشرکان و همه معاندان دین خبر داد.

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾﴾

«قومی را که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند نمی‌یابی که با کسانی دوستی کنند» و از آنان پشتیبانی و با آنان همیاری کنند «که با خداوند و پیامبرش مخالفت می‌ورزند ولو آن‌که پدران‌شان یا فرزندان‌شان یا برادران‌شان یا خویشاوندانشان باشند» یعنی: هرچند آن مخالفان و معاندان خدا و رسولش؛ پدران و ... این مؤمنان هم باشند زیرا ایمان انسان، او را از برقرار کردن چنین دوستی و مراوده‌ای با دشمنان خدا جل‌جله بازداشته و به شدت نهی می‌کند پس رعایت شرایط و ارکان ایمان نیرومندتر از رعایت پیوند پدری، فرزندی، برادری و خاندانی است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: وعزتی لاینال رحمتی

من لم یوال أولیائی، و یعاد أعدائی: سوگند به عزت من که به رحمت من نمی‌رسد کسی که با دوستان من دوستی و ولایت نکند و با دشمنان من دشمنی و عداوت نوزد». همچنین در حدیث شریف به روایت معاذ رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بارخدا یا! برای فاجری - و در روایتی دیگر - و نه برای فاسقی - بر من احسان و نعمتی قرار نده که در آن صورت قلبم او را دوست بدارد زیرا در آنچه که به من وحی نموده‌ای، این آیه را یافته‌ام: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [المجادلة: ۲۲] «قومی را که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند نمی‌یابی که با کسانی دوستی کنند که با خداوند و پیامبرش مخالفت می‌ورزند ولو آن‌که پدران‌شان یا فرزندان‌شان یا برادران‌شان یا خویشاوندان‌شان باشند».

«این گروه» یعنی: کسانی که با مخالفان و معاندان خدا و رسولش دوستی نمی‌ورزند «الله در دل‌های ایشان ایمان را نوشته است» یعنی: ایمان را در دل‌هایشان پایدار و استوار گردانیده است. به قولی معنی این است: در دل‌های ایشان ایمان را قرار داده است. به قولی دیگر معنی این است: ایمان را در دل‌هایشان گرد آورده و یکجا ساخته است «و ایشان را به روحی از جانب خویش مؤید نموده است» یعنی: ایشان را به نصرتی از جانب خویش بر دشمنان‌شان در دنیا مؤید کرده است. دلیل این‌که حق تعالی نصرت و پیروزی خویش برای مؤمنان را «روح» نامید این است که به وسیله همین نصرت کار ایشان رونق می‌یابد، جان می‌گیرد و زنده می‌شود «و ایشان را به بوستان‌هایی در آورد که جویباران از فرودست آن‌ها جاری است، جاودانه» و ابدی «در آند خداوند از ایشان خشنود شد» یعنی: اعمال مبتنی بر توحید خالص و طاعت ایشان را پذیرفت و برایشان آثار رحمت شتابان و بلندمدت خود را سرازیر کرد «و ایشان هم از الله خشنود شدند» یعنی: به آنچه که خداوند صلی الله علیه و آله در حال و آینده به ایشان بخشید، شادمان شدند «این گروه حزب الله‌اند» یعنی: لشکریان اویند که اوامرش را به جا آورده، با دشمنانش می‌جنگند و دوستانش را یاری می‌دهند «آگاه باشید که همانا حزب خدا، ایشانند رستگاران» یعنی: دست‌یافتگان به سعادت دنیا و آخرت.

خلاصه این‌که: خداوند صلی الله علیه و آله چهار نعمت را بر ترک دوستی مؤمنان با دشمنان دین مترتب گردانیده است که عبارت است از:

۱- پایدار ساختن ایمان مؤمنان در دل‌هایشان.

- ۲- تأیید مؤمنان با نصرتی از جانب خویش.
- ۳- داخل کردن شان به بوستان‌های بهشتی.
- ۴- برخوردار کردن ایشان از نعمت عظمای خشنودی خود و شادمان کردن ایشان به موهبت‌های خویش.

ابن ابی حاتم، طبرانی و حاکم در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌اند: پدر ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه در روز بدر به دنبال آن بود که پدرش را به قتل رساند اما هر بار که به سویش قصد می‌کرد، ابو عبیده خود را از برابرش کنار می‌کشید و با او به کارزار رویارو نمی‌شد. اما پدرش از قصد خویش دست‌بردار نبود و پی هم به سویش هجوم می‌آورد. ابو عبیده رضی الله عنه که کار را چنین دید، ناگزیر قصد وی کرد و پدرش را به قتل رساند. آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد. به روایتی دیگر: این آیه درباره حاطب بن ابی بلتعنه نازل شد زیرا او (قبل از فتح مکه) قاصدی را فرستاد تا به مردم مکه خبر دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قصد حمله به آنان را دارند. به روایتی دیگر: این آیه در شأن ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد؛ زیرا هنگامی که شنید پدرش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دشنام می‌دهد، پدرش را محکم زد به طوری که او بر زمین افتاد و چون به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این کار وی خبر دادند، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از وی پرسیدند: آیا به راستی این کار را کردی؟ ابوبکر گفت: به خدای عز و جل سوگند که اگر شمشیر نزدیک من بود، او را به شمشیر می‌زدم.





## سوره حشر

مدنی است و دارای (۲۴) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره بدان جهت «حشر» نامیده شد که خداوند متعال در آن فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ﴾ [الحشر: ۲] مراد از حشر: گردآوری اولی‌ای است که یهود در آن از مدینه به سوی شام اخراج شدند. این سوره، «سوره بنی‌نضیر» نیز نامیده می‌شود زیرا دربرگیرنده داستان کوچ دادن یهود بنی‌نضیر از مدینه است.

سبب نزول این سوره نیز طایفه بنی‌نضیرند. ابن عباس رضی الله عنهما، مجاهد و غیر ایشان روایت کرده‌اند که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کردند، با طایفه بنی‌نضیر عقد صلح و متارکه بسته و عهد و پیمان دادند که با آنان نجنگند، آنان نیز تعهد سپردند که با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نجنگند ولی آنان عهد خود را شکستند پس خداوند جل جلاله عذاب بی‌برگشت خود را بر آنان فرود آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن‌ها را از دژهای استوارشان بیرون کشیده و از مدینه بیرون راندند پس گروهی از آنان به سوی منطقه «اذرعات» شام که سرزمین «محشر» است کوچیدند و گروهی به سوی خیبر رفتند... تا به آخر این داستان که تفصیل آن در این سوره مبارکه می‌آید.

فضیلت آن: تعالیمی درباره فضیلت این سوره از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث شریف فرمودند: «من قرأ سورة الحشر لم يبق شيء من الجنة والنار والعرش والكرسي والسموات والأرض والهوام والرياح والسحاب والطيور والدواب والشجر والجبال والشمس والقمر والملائكة إلا صلوا عليه واستغفروا فإن مات من يومه أو ليلته مات شهيداً». «هر کس سوره حشر را بخواند، چیزی از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمان‌ها و زمین و حشرات و باد و ابر و پرندگان و خزندگان و درختان و کوه‌ها و خورشید و ماه و فرشتگان، باقی نمی‌مانند مگر این که بر او درود می‌گویند و برایش آمرزش می‌خواهند پس اگر در همان روز یا شبش بمیرد، شهید مرده است». همچنین در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر کس آخر

سوره حشر: ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ﴾ [الحشر: ۲۱] را تا آخر آن بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس صبح هنگام سه بار بگوید: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، آن گاه سه آیه آخر سوره حشر را بخواند، خداوند جَلَّ جَلَلُهُ برای او هفتاد هزار فرشته را موکل می کند تا بر او تا آن گاه که شام می کند، درود بگویند و اگر در همان روز خویش بمیرد، شهید مرده است و هر کس آن را در شامگاه بخواند، نیز همچنین است».

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>(۱)</sup>

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح گفت» یعنی: حق تعالی را به پاکی یاد کرد و تقدیس نمود. ملاحظه می کنیم که حق تعالی با ذکر حرف «ما» در تعبیر از تسبیح گویندگان، به تغلیب غیر عقلاء که نسبت به عقلاء در اکثریت اند، توجه داده است «و اوست عزیز» یعنی: قوی و غالب در ملکش؛ «حکیم» است در صنعش که اشیاء را در موضع مناسب آنها قرار می دهد. این آیه و امثال آن نشان دهنده این حقیقت اند که تمام آنچه در آسمانها و زمین اند، خدای تبارک و تعالی را به زبان، یا به قلب، یا به زبان حال و قال از هر نقصی تنزیه کرده او را تمجید و تقدیس می کنند، برای او درود می فرستند و او را به یگانگی می خوانند تا به عظمت وی اذعان نموده و در برابر جلال و جبروتش انقیاد نموده باشند.

﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَتْهُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾<sup>(۲)</sup>

«اوست آن که کافران از اهل کتاب را از خانه هایشان در نخستین حشر اخراج کرد» آنان طایفه بنی نضیر - یعنی گروهی از یهودیان نسل هارون عليه السلام - بودند که در فتنه های بنی اسرائیل از سرزمین اصلی خود آواره شده، به مدینه فرود آمدند و در آنجا اقامت گزیدند و آنان در کنار بنی قریظه و بنی قینقاع، یکی از سه قبیله بزرگ یهودیان مدینه بودند و همینان بودند که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله غدر و خیانت کرده و پس از آن که با ایشان عهد بسته بودند، علیه ایشان با مشرکان همداستان شدند، در نتیجه رسول

خدا ﷻ آنان را محاصره نمود تا به کوچیدن از مدینه رضایت دادند. شایان ذکر است که حرکت رسول اکرم ﷺ به سوی یهود بنی‌نضیر، در ماه ربیع‌الاول سال چهارم هجری بود. کلبی می‌گوید: بنی‌نضیر نخستین طایفه از اهل کتاب بودند که از جزیره‌العرب کوچانده شدند و آخرین آن‌ها در زمان عمر بن خطاب ﷺ از آن اخراج شدند پس مراد از حشر اول: گردآوری، اخراج و کوچاندن‌شان از مدینه و تبعیدشان به شام است و مراد از حشر آخر: کوچاندن یهودیان خیبر به سوی شام از سوی عمر ﷺ در دوران خلافتش می‌باشد. به‌قولی دیگر: مراد از حشر آخر، گردآوردن تمام مردم به سوی سرزمین محشر در روز قیامت است.

«شما گمان نمی‌کردید که بیرون آیند» یعنی: شما مسلمانان گمان نمی‌کردید که بنی‌نضیر از دیار خود بیرون آیند، به سبب عزت، قدرت، عده و عده‌ای که داشتند زیرا آن‌ها دارای دژها و برج و باروهای مستحکمی بوده و زمین‌ها و نخلستان‌های وسیعی داشتند «و خودشان هم گمان می‌کردند که دژهایشان بازدارنده آنان از عقوبت الهی است» یعنی: بنی‌نضیر خود نیز می‌پنداشتند که دژهایشان آنان را از عذاب خداوند ﷻ باز می‌دارد «پس الله از جایی بر آنان آمد که گمانش را نمی‌بردند» یعنی: فرمان الهی از جهتی بر آنان آمد که هرگز به خاطرشان نمی‌گذشت و آن این فرمان وی به پیامبرش ﷺ بود که به جنگ‌شان رفته و آنان را بکوچاند در حالی که آنان گمان نمی‌بردند که کار به اینجاها می‌کشد بلکه خود را قوی‌تر و با شوکت‌تر از آن می‌پنداشتند که به چنین عاقبت ننگینی دچار گردند «و در دل‌هایشان رعب افگند» رعب: ترس و هراسی است که دل را آشفته می‌گرداند و آن را از هول و هراس پر می‌کند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «نصرت بالرعب مسيرة شهر». «به وسیله رعب به اندازه مسافت یک ماه راه نصرت داده شدم».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: چون مسلمانان در روز احد شکست خوردند، بنی‌نضیر پیمان خود با رسول خدا ﷺ را شکستند و کعب بن اشرف با چهل سوار به مکه رفت و با ابوسفیان هم پیمان شد. پس رسول اکرم ﷺ محمد بن مسلمه برادر رضاعی کعب را دستور دادند و او کعب را غفلتاً کشت (و به اصطلاح امروز او را ترور کرد) سپس صبحگاهان رسول خدا ﷺ بر سر

آنان لشکر کشیده و آنان را در حلقه محاصره خویش درآوردند پس آنان با قتل کعب که رئیس‌شان بود مرعوب شده و سرانجام تسلیم شدند.

«خانه‌های خود را به دست‌های خود و به دست‌های مؤمنان ویران می‌کردند» زیرا هنگامی که به کوچاندن خود یقین حاصل کردند، حسد ورزیدند از این که بعد از آنان مسلمانان ساکن منازل و خانه‌هایشان گردند پس آنان خود از داخل دژها به تخریب منازل خویش اقدام کردند و مسلمانان هم از خارج آن. عروه بن زبیر رضی الله عنه می‌گوید: «آن‌گاه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله با آنان صلح کردند بر این که هر چه را شتر نقل داده بتواند با خود ببرند؛ آن‌ها چوب‌ها و تخته‌هایی را که در اعمار خانه‌های خود به کار برده بودند نیز غنیمت شمردند لذا دست به تخریب خانه‌های خویش زدند تا آن‌ها را بار شتران نمایند و مسلمانان هم بقیه آن را ویران کردند». «پس ای صاحبان دیده‌ها! عبرت بگیرید» یعنی: به خود آییند و از حال و مال آنان درس عبرت بگیرید و بدانید که خداوند جل جلاله با کسانی که خیانت کنند و با او ستیزه نمایند، این گونه عمل می‌کند.

شایان ذکر است که علما با این آیه بر حجت بودن قیاس استدلال کرده‌اند زیرا میان مقیس و مقیس علیه علت مشترکی وجود دارد که مقتضی تساوی آن دو در حکم می‌باشد. علمای اصول فقه می‌گویند: «اعتبار» یعنی عبور و انتقال از یک چیز به سوی غیر آن، در قیاس متحقق است زیرا قیاس نقل حکم از اصل به سوی فرع آن می‌باشد. همچنین علما به آیه ﴿يُجْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ﴾ بر جواز ویران کردن دیار کفار دشمن، قطع درختان و سوختن کشت و حاصلات‌شان در اثنای جنگ به‌روی ضرورت جنگی استدلال کرده‌اند چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نخلستان بنی‌نضیر را قطع کرده و کشتزار آنان را سوزاندند.

﴿وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ

الْتَّارِ﴾

«و اگر نه آن بود که خداوند بر آنان جلای وطن را نوشته بود، بی‌گمان آنان را در دنیا عذاب می‌کرد» یعنی: اگر خداوند جل جلاله بیرون شدن آنان از دیارشان را بر این شیوه ننوخته بود و بر آنان به این کار حکم نکرده بود، بی‌گمان آنان را در دنیا با کشتن، اسارت و بردگی عذاب و مجازات می‌کرد چنان‌که بعد از غزوه خندق در سال پنجم هجری با بنی‌قریظه چنین کرد و چنان‌که قبل از آن در سال دوم

هجری بامشرکان در غزوه بدر چنین کرد «و برای آنان در آخرت عذاب آتش است» که سخت‌تر از آن عذابی نیست.

اما چنان که در تاریخ آمده است، سبب تبعید آنان این بود که: رسول خدا ﷺ با ده تن از یاران خود - از جمله ابوبکر، عمر و علی رضی الله عنهم - نزد بنی نضیر رفتند تا از آنان در کار پرداخت دیه دو تن کشتگانی که یکی از مسلمانان آن‌ها را به خطا کشته بود کمک بخواهند و آن دو کشته از قبیله بنی‌عمر بودند که میان آنان و بنی نضیر عهد و پیمانی بود. پس بنی نضیر در ظاهر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وعده نیک داده اما در نهان ترور ایشان را سازمان داده بودند. نقل است که آنان بر کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دست عمرو بن جحاش بن کعب یهودی همداستان شده و قرار بر این گذاشتند تا با افگندن صخره‌ای بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از بالای بام، به حیات ایشان پایان دهند. شایان ذکر است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در کنار دیواری از دیوارهای منازل آنان نشسته بودند پس خداوند جل جلاله آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را به وسیله وحی از توطئه آن‌ها آگاه ساخت، در نتیجه ایشان دردم برخاسته به مدینه باز گشتند و به اصحاب فرمان آماده باش دادند همان بود که در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری به سوی آنان بازگشتند. پس بنی نضیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواستند که آن‌ها را از مدینه کوچانده و در عوض از خونشان درگذرند بر این شرط که جز سلاح هر چه می‌توانند بر شتران خویش بار نموده و با خود ببرند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفتند و بنی نضیر از مدینه کوچیدند. جلاء: خروج دسته جمعی از وطن همراه با خانواده و فرزندان است اما اخراج: گاهی در مورد بیرون کردن یک تن و گاهی در مورد یک جمع به کار می‌رود و لزوماً همراه با خانواده و فرزندان نیست.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤﴾﴾

«این» مجازاتی که گریبانگیر یهودیان بنی نضیر شد «به سبب آن است که آنان با خداوند و پیامبرش مخالفت کردند» شاقوا: مخالفت و ستیزه کردند تا بدانجا که گویی آن‌ها در شقی هستند و خدا و رسولش در شقی دیگر؛ و این ستیزه با عدم اطاعت‌شان از خدا و رسول، پیمان شکنی و گرایش به سوی کفار بود «و هرکس با خداوند مخالفت کند، بی‌گمان خداوند سخت کیفر است» و ستیزه‌جویان را در دنیا و آخرت سخت کیفر می‌دهد.

﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ

الْفَاسِقِينَ﴾

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: بعضی از مسلمانان در نبرد با بنی‌نضیر شروع به قطع کردن درختان خرمايشان کردند تا آن‌ها را بر سر غیظ آورند. پس بنی‌نضیر از باب این که اهل کتاب‌اند گفتند: ای محمد! مگر نه این است که تو به پندار خود پیامبر هستی و قصد اصلاح را داری؟ آیا بریدن درختان خرما و سوختن آن‌ها از اصلاح است؟ آیا در آنچه که بر تو نازل شده است، روا بودن فسادافگنی در زمین را یافته‌ای؟ پس این سخن بر رسول خدا ﷺ دشوار آمد و مسلمانان نیز در این اندیشه فرو رفتند که مبادا این کارشان فسادافگنی باشد. همان بود که نازل شد: «آنچه از درختان خرما بریدید، یا آن را ایستاده بر ریشه‌هایش باقی گذاشتید» و قطع نکردید؛ «پس به اذن الله بود» یعنی: به فرمان وی بود و حق تعالی به این کار اذن داده است تا مؤمنان را عزتمند گرداند «و تا فاسقان را» یعنی: بیرون رفته‌گان از طاعت را که یهودیان هستند «خوار گرداند» و آنان را با قطع نمودن درختان بر سر غیظ آورد زیرا هنگامی که ببینند مؤمنان هر چه بخواهند با اموالشان می‌کنند، این بر خشم و غیظشان می‌افزاید. لینه: انواع درختان خرما جز درخت خرماى عجوه - است.

شایان ذکر است که علما با این آیه بر جواز ویرانسازی دیار کفار و قطع نمودن درختان‌شان برای افزودن بر خشم‌شان استدلال کرده‌اند.

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِن خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ

يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

«و آنچه از فیء که خداوند از آنان عاید گردانید» یعنی: آنچه حق تعالی از اموال کفار، یا از اموال بنی‌نضیر به صورت فیء بر پیامبرش برگردانید «پس شما نه در آن اسبان را به تاخت درآوردید و نه شتران را» ایجاف: به شتاب راندن سوار اسب خویش را است. یعنی: آنچه که خدای ﷻ از اموال بنی‌نضیر به پیامبرش برگردانید، شما مؤمنان برای بدست آوردن آن نه بر اسبی سوار شده‌اید و نه بر شتری زیرا مؤمنان همه در آن غزوه پیاده رفته بودند و فقط رسول اکرم ﷺ بر شتر سوار بودند. یعنی: نه برای آن رنج و مشقتی برده‌اید و نه در آن با جنگ و کارزاری روبرو شده‌اید بلکه بنی‌نضیر در فاصله دو مایلی مدینه قرار داشتند و شما خیلی راحت رفتید و این نتیجه

بدست آمد. از این جهت خدای سبحان اموال بنی‌نضیر را مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله خویش صلی الله علیه و آله گردانید زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله سرزمین آنان را به صلح فتح کردند و اموالشان را به صلح گرفتند، از این روی آن اموال را میان لشکر تقسیم نکردند بلکه از آن نفقه سالانه خانواده خود را تأمین و بقیه را به امر خریداری و تجهیز اسبان یا چهارپایان و خریداری سلاح برای جهاد اختصاص دادند چنان‌که در روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه آمده است. فیء: در اصطلاح شریعت اموالی است که از کفار بدون جنگ و خون‌ریزی، یا بدون تازاندن اسبان و سوار شدن بر شتران و یا به صلح گرفته می‌شود. مانند اموال بنی‌نضیر. اما غنیمت: اموالی است که به جنگ و نبرد گرفته می‌شود. بعضی برآنند که فیء: املاک غیر منقول است و غنیمت: اموال منقول. «ولیکن خداوند پیامبرانش را بر هرکس که خواهد» از دشمنان خود «مسلط می‌گرداند و خداوند بر هر چیز تواناست» با واسطه یا بدون واسطه، با جنگ یا بدون جنگ.

﴿مَّا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾﴾

«آنچه خداوند به صورت فیء بر پیامبر خود از اموال اهل آبادی‌ها عاید گردانید، پس» آن اموال «از آن خداوند است» و در آن‌ها هر گونه که خواهد، حکم می‌کند «و از آن پیامبر است» شایان ذکر است که سهم پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات‌شان ملک ایشان می‌باشد و بعد از رحلت‌شان صرف مصالح مسلمانان می‌شود «و متعلق به خویشاوندان است» یعنی: به نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله تعلق دارد؛ و آن‌ها بنی‌هاشم و بنی‌مطلب‌اند زیرا از گرفتن زکات منع شدند پس در عوض برایشان در اموال فیء حقی قرار داده شد «و متعلق به یتیمان است» آنان کودکانی‌اند که قبل از رسیدن به مرحله بلوغ، پدرانشان را از دست داده‌اند «و متعلق به مساکین» و فقراء است «و متعلق به ابن‌السبیل است» یعنی: به مسافرانی که در راه مانده‌اند و توشه راهشان تمام شده است.

این آیه بیانگر وجوه مصارف اموال فیء بعد از بیان این امر است که اموال فیء مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله است. خاطر نشان می‌شود که این حکمی است عام بر هر آبادی‌ای که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از ایشان مسلمانان تا روز قیامت آن را نه از راه جنگ بلکه به صلح فتح کرده و اسبان و چهارپایان را برای فتح آن به تاخت نمی‌آورند؛

همچون اموال بنی قریظه، بنی نصیر، فدک و خیبر در مدینه و ما حول آن. به قولی: غنایم از شش حصه تقسیم می‌شود و سهم خداوند ﷻ صرف آبادانی کعبه و سایر مساجد می‌گردد. به قولی دیگر: اساس تقسیم در غنایم خمس (یک پنجم) است و ذکر خداوند ﷻ فقط برای تعظیم و تبرک می‌باشد بنابراین، اموال فیء به پنج قسمت تقسیم می‌شود: سهم خداوند ﷻ و سهم پیامبرش ﷺ که در حیات‌شان به خودشان اختصاص دارد و بعد از وفات‌شان صرف مصالح مسلمانان می‌شود. بعد از سهم رسول خدا ﷺ سهم نزدیکان‌شان است و بعد از آن به ترتیب؛ سهم یتیمان، مساکین و در راه‌ماندگان (ابن‌السبیل) و چهار قسمت باقی مانده صرف مصالح عمومی مسلمانان می‌شود. اما نزد امام ابوحنیفه سهم رسول خدا ﷺ بعد از وفات‌شان ساقط شده است. پس نظر فقها درباره اموال فیء اجمالا به نحو ذیل است:

۱- احناف می‌گویند: غنایم (اموال منقول) چنان‌که در آیه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ﴾ [انفال: ۴۱] آمده است تقسیم می‌شود اما حکم فیء (املاک و اراضی غیرمنقول) این است که این اموال از آن عامه مسلمانان است و در آن تقسیم بر اساس خمس جاری نمی‌شود بلکه تمام آن صرف مصالح مسلمانان می‌شود.

۲- مالکی‌ها درباره فیء یعنی (املاک غیر منقول) یا (عقارات) برآنند که کار این اموال به زمامدار مسلمانان واگذاشته می‌شود پس او می‌تواند آن را مانند غنایم تقسیم نماید، یا همه آن را صرف مصالح عمومی مسلمانان نماید. چنان‌که عمر بن خطاب رضی الله عنه در سواد عراق و مصر و غیر آن چنین کرد.

۳- شافعی‌ها برآنند که حکم فیء و غنیمت یکی است و فیء هم در قیاس به غنیمت به پنج سهم تقسیم می‌شود، یعنی: در آن تقسیم بر اساس خمس جاری می‌شود.

سپس خداوند متعال علت این تقسیم را این‌گونه بیان می‌دارد: «تا در میان توانگران شما دستگردان نباشد» یعنی: به این تقسیم حکم نمودیم تا دست به دست شدن اموال، به توانگران و ثروتمندان شما محدود و محصور نباشد به طوری که در این امر بر فقرا غلبه کنند و اموال را فقط در میان خود معامله و مبادله نمایند. شایان ذکر است که این آیه بنیان‌گذار قاعده توزیع ثروت و آماده کردن فرصت برای



توانگر ساختن تمام مردم و فراهم کردن عرصه برای سیال ساختن و به جریان انداختن سرمایه در مجاری آن برای کافه ابنای جامعه است و بنابراین، اسلام از تجمع ثروت در دست گروهی اندک و محروم کردن اکثریت از دسترسی به اموال جلوگیری نموده است. پس این تعلیل قرآنی دلالت بر آن دارد که جلوگیری از تجمع و تمرکز مال در دست اغنیا از اهداف نظام اقتصادی اسلام است و از این جهت است که حق تعالی ربا و احتکار را حرام و نظام ارث را مشروع کرده است. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «از این جهت، در عین حال که نظام اسلامی ملکیت فردی را مباح می‌گرداند اما این نظام به هیچ وجه نظام سرمایه‌داری نیست زیرا نظام سرمایه‌داری مطلقاً بدون ربا و احتکار وجود پیدا نمی‌کند».

«و هر چه پیامبر به شما بدهد، آن را بگیرید و هر چه شما را از آن منع کند پس، از آن باز ایستید» یعنی: آنچه پیامبر ﷺ به شما از مال فیء داد، آن را بگیرید و آنچه که شما را از گرفتن آن بازداشت، از آن دست بردارید و آن را نگیرید. به قولی دیگر معنی آیه چنین است: آنچه که پیامبر ﷺ به شما از امور مربوط به طاعت من داد؛ آن را انجام دهید و از آنچه که شما را در مورد معصیت من بازداشت، از آن پرهیزید. چنان که اصحابی مانند ابن مسعود و غیر وی رضی الله عنهما در عمل به نهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از چیزهایی، بر تحریم آن‌ها استدلال کرده‌اند، همچون تحریم ستردن موی چهره و خالکوبی برای زنان که در سنت ثابت شده است. همچنین بر اساس این حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله: «به کسانی که بعد از من هستند؛ یعنی به ابوبکر و عمر اقتدا کنید» اصحاب بر جواز کشتن زنبور در حال احرام نظر داده‌اند چرا که عمر رضی الله عنهما چنین کرد. در آیه «نساء/۸۰» نیز آمده است: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰]. «هر کس از پیامبر اطاعت کند، بی‌گمان از خدا اطاعت کرده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا ألفین أحدکم متکئا علی أریکتہ، یأتیه أمری مما أمرت به أو نهیت عنه، فیقول: لا أدری، ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه». «هان! یکی از شما را نیامم که بر تخت خویش تکیه داده است و چون امر من - از آنچه که بدان فرمان داده یا از آن نهی کرده‌ام - به او می‌رسد، می‌گوید: من نمی‌دانم! (و سرم به این حرف‌ها حالی نمی‌شود) آنچه را که در کتاب خدا یافته‌ایم، از آن پیروی می‌کنیم!» «و از خداوند پروا کنید» با به جا

آوردن اوامر و ترک نواهی وی؛ «بی‌گمان خداوند سخت کیفر است» بر کسانی که او را نافرمانی کنند.

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَرِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾

بعد از بیان اجمالی مصارف فیء، خداوند متعال حال فقرایی را که مستحق این اموال هستند به تفصیل بیان داشته می‌فرماید: «برای فقیران مهاجرین است» یعنی: اموال فیء از آن چهار گروه یاد شده، یعنی - ذوی القربی، یتیمان، مساکین و ابن السبیل - است که ایشان فقرای مهاجرین‌اند «کسانی که از دیار و اموال خود بیرون رانده شده‌اند» یعنی: کسانی که به بیرون آمدن از مکه ناچار ساخته شده‌اند و اموالشان نیز به غارت مشرکان رفته است «فضل و خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبند» با روزی یافتن در دنیا و کسب رضای حق تعالی در آخرت «و خدا و پیامبرش را نصرت می‌دهند» با جهاد علیه کفار «این گروه، ایشانند صادقان» در ایمان و تقوی و جهاد خویش و این گروه‌اند که در راستی و راستگویی پایدارند زیرا اینان سخن خویش را با عمل راست گردانیده و ایمان و عمل را باهم جمع کرده‌اند.

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ فَإُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

سپس حق تعالی به مدح و ستایش انصار پرداخته و فضل و شرفشان را این‌گونه روشن می‌سازد: «و کسانی که پیش از مهاجران به دار جای گرفته و در ایمان جای پیدا کرده‌اند» یعنی: انصاری که ساکن مدینه بوده و پایبند ایمان شده‌اند؛ «کسانی را که به‌سوی ایشان هجرت کرده‌اند دوست می‌دارند» از این روی به مهاجران احسان کرده و ایشان را در اموال و مسکن‌های خویش شریک ساختند و حتی بسیاری از ایشان که بیش از یک زن داشتند، به مهاجران پیشنهاد دادند که حاضرند زنان خود را طلاق دهند تا ایشان بعد از سپری شدن عده‌شان با آن‌ها ازدواج نمایند. مراد از دار؛ دار هجرت است که انصار قبل از مهاجران در آن ساکن بودند و در آن به خدا و رسولش ایمان آوردند «و نسبت به آنچه که به ایشان داده شده است» یعنی: نسبت به آنچه که به مهاجران از اموال فیء داده شده است نه به ایشان؛ «در سینه‌های خود

حاجتی نمی‌یابند» یعنی: انصار مدینه از دادن اموال فیء به مهاجران در سینه‌های خود حسد، یا غیظ، یا اندوه و درد و کینه‌ای که موجب ناراحتی قلب شود، نمی‌یابند بلکه دل‌هایشان بدان گوارا و خاطر‌هایشان بدان خشنود است. شایان ذکر است که مهاجران در خانه‌های انصار به سر می‌بردند پس چون رسول اکرم ﷺ اموال بنی‌نضیر را به غنیمت گرفتند، انصار را فراخواند و از ایشان در قبال احسان و ایثاری که نسبت به مهاجران کرده‌اند - از فرود آوردن و پذیرفتن ایشان در منازل خویش و شریک کردن ایشان در اموال خویش - تشکر و سپاسگزاری کردند، سپس فرمودند: «اگر دوست دارید، آنچه را که خداوند ﷻ بر من از اموال بنی‌نضیر سرازیر کرده است در میان شما و مهاجران تقسیم می‌کنم و مهاجران همچنان در منازلتان ساکن و در امواتان با شما مشارکت داشته باشند و اگر هم دوست دارید این اموال فیء را به مهاجران بدهم و ایشان در قبال این از خانه‌هایتان بیرون آیند». پس انصار به تقسیم کردن آن اموال در میان مهاجران راضی شدند و دل‌هایشان بدان گوارا و خشنود شد. «و دیگران را بر خود بر می‌گزینند» یعنی: انصار مهاجران را در بهره‌های دنیا بر خود مقدم می‌گردانند. یثرون: از ایثار است؛ و آن عبارت از مقدم داشتن مصلحت دیگران بر مصلحت خویش در روی گردانی از دنیا است. آری! انصار مهاجران را در بهره‌های دنیا بر خود مقدم می‌گردانند؛ «ولو خود نیازمندی داشته باشند» خصاصه: نیازمندی و فقر است «و هرکس از آزمندی نفس خویش نگاهداشته شد پس آن گروه ایشانند رستگاران» یعنی: خداوند ﷻ هرکس را از حرص و بخل نفسش در امان داشت و در نتیجه، او آنچه را که شرع شریف بر او از زکات و حقوق دیگر واجب گردانیده است ادا کرد پس یقیناً که به ثنا و ستایش عاجل و ثواب و پاداش آینده نایل شده است اما کسانی که به اموال خویش بخل می‌ورزند و نفس‌هایشان بدان آزمند شده است، از رستگاران نیستند. شح: بخل همراه با حرص و آزمندی است. علما گفته‌اند: بخیل آن است که نه خود می‌خورد و نه به دیگران می‌خوراند و در مقابل، سخی: کسی است که هم خود می‌خورد و هم به دیگران می‌خوراند. اما جواد: کسی است که خود نمی‌خورد ولی به دیگران می‌خوراند، که انصار مدینه از ایشان بودند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای ﷻ در این دو آیه هر یک از مهاجرین و انصار را به شش وصف موصوف ساخت، که اوصاف مهاجرین عبارت است از:

۱- ایشان فقیرند.

- ۲- ایشان مهاجراند.
- ۳- ایشان از دیار و اموال خود بیرون رانده شده‌اند.
- ۴- ایشان طالب فضل و خشنودی الهی‌اند.
- ۵- ایشان خدا و رسولش را یاری می‌دهند.
- ۶- ایشان در دین خود صادق‌اند، از آن رو که در راه آن همه گونه سختی را تحمل می‌کنند.

اما اوصاف انصار عبارت است از:

- ۱- ایشان ایمان و اخلاصی جای افتاده و راسخ دارند.
- ۲- ایشان با مهاجران محبتی خالصانه می‌ورزند.
- ۳- ایشان به سبب اموال فیء که به مهاجران داده شده است، هیچ حسد و درد و کینه‌ای را در نهاد خود احساس نمی‌کنند.
- ۴- ایشان دیگران را بر خود بر می‌گزینند، هر چند خود نیازمند باشند.
- ۵- خداوند متعال ایشان را از بیماری آزمندی حفظ کرده است.
- ۶- ایشان به آنچه که خواسته‌اند نایل و رستگار می‌شوند.

امام مالک رحمته الله با همین آیه به تفضیل مدینه بر غیر آن از سرزمین‌ها استدلال کرده و گفته است: مدینه خود به استقبال ایمان و هجرت رفت در حالی که غیر آن از شهرها با شمشیر فتح شد.

بخاری در بیان سبب نزول این آیه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! به من گرسنگی و فقر رسیده است. آن حضرت صلی الله علیه و آله نزد همسران خویش فرستادند ولی نزد ایشان چیزی نیافتند، آن گاه فرمودند: آیا مردی نیست که امشب او را مهمان کند، خدا بر وی رحم نماید! در این اثنا مردی از انصار بپا ایستاد و گفت: یا رسول الله! من او را مهمان می‌کنم. پس او را به خان‌هاش برد و به زنش گفت: این شخص مهمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله است لذا چیزی از وی ذخیره نکن و هر چه داری پیش آور. زنش گفت: به خدا که نزد من جز قوت (غذای) کودکان چیز دیگری نیست. مرد گفت: بسیار خوب! چون کودکان غذای خود را خواستند، آنان را به خواب کن آن گاه غذا را نزد مهمان می‌بریم و بعدا بیا و چراغ را خاموش کن و خود ما نیز امشب بر شکم‌هایمان چیزی می‌بندیم تا گرسنگی آزارمان ندهد. پس آن زن چنین کرد. چون صبح شد آن مرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و

همین که رسول اکرم ﷺ او را دیدند، فرمودند: خداوند ﷻ را خوش آمد، یا خداوند ﷻ از کار فلان مرد و فلان زن خندید. پس نازل شد: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹]. البته در بیان سبب نزول این آیه روایات دیگری نیز به همین معنی آمده است.

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾

سپس خداوند متعال قسم سوم از کسانی را که فقرایشان از مال فیء مستحق‌اند، توصیف می‌نماید و ایشان تابعین به احسانند: «و کسانی که پس از ایشان آمده‌اند» یعنی: کسانی که پس از مهاجران و انصار آمده‌اند و ایشان تابعینی هستند که تا روز قیامت از مهاجران و انصار به نیکویی پیروی کرده و می‌کنند. ابن‌ابی‌لیلی می‌گوید: مردم بر سه پایه قراردارند: ۱- مهاجران. ۲- کسانی که به دار هجرت جای گرفته و در ایمان جای پیدا کردند، یعنی انصار. ۳- کسانی که بعد از ایشان آمده‌اند. پس بکوش که از این سه منزلت خارج نباشی. آری! این تابعان که نسل در نسل تا روز قیامت می‌آیند؛ «می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که بر ما به ایمان آوردن سبقت کرده‌اند، بیامرز» بدین ترتیب خداوند ﷻ به ایشان فرمان داد تا برای خود و مهاجران و انصاری که پیش از ایشان درگذشته‌اند، آموزش بخواهند. این آیه دلالت می‌کند بر این که مؤمنان متأخر در هر عصر و نسلی مأمور به این هستند که برای پیشینیان نخست از مهاجران و انصار آموزش بخواهند.

همچنین آن تابعان پاکروش می‌گویند: «و در دل‌های ما نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، هیچ غلی قرار نده» یعنی: هیچ کینه و غش و بغض و حسدی قرار نده. پس صحابه کرام رضوان‌الله‌علیهم اجمعین در قدم اول در این معنی داخل می‌شوند زیرا ایشان اشرف مؤمنان هستند و نیز از آن جهت که سیاق آیه درباره ایشان است. پس هرکس در قلب خویش نسبت به ایشان غل و غشی می‌یابد، بی‌گمان وسوسه و زخمه‌ای از شیطان به او رسیده و بدون شک - با دشمنی دوستان خدا ﷻ و بهترین‌های امت پیامبرش ﷺ - بهره‌ای وافر از عصیان خداوند متعال بر او پنجه افکنده است پس چنین کسی در اموال فیء حقی ندارد. همچنین است کسی که اصحاب رضوان‌الله‌علیهم اجمعین را سب و لعن کند، یا به ایشان آزاری برساند، یا

بخواهد که از قدر و منزلت ایشان بکاهد. پس هرکس صحابه رسول خدا ﷺ را لعن و دشنام می‌گوید، فاسق است و چنین کسی از ادب اسلام و اخلاق آن به دور، از روح دین و صفای آن مهجور و مبتدع و گمراه می‌باشد زیرا قرآن کریم به آمرزش خواهی برای اصحاب امر کرده و از کینه و حسدورزی بر مردان و زنان مؤمن نهی نموده است. ابن جریر از مالک بن اوس رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: «عمر بن خطاب رضی الله عنه آیه: ﴿إِنَّمَا الْأَصْدَاقُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ﴾ [التوبة: ۶۰] را خواند تا به ﴿عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۶۰] رسید، آن گاه فرمود: این صدقات برای این گروه است: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الأنفال: ۴۱]. سپس فرمود: این غنایم هم برای این گروه است: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ [الحشر: ۷] تا رسید به ﴿لِلْفُقَرَاءِ... وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَانَ... وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾. آن گاه فرمود: لذا این فیء شامل عموم مسلمین است و همه ایشان را در بر گرفته است و هیچ یک از مسلمانان نیست مگر این که برای او در آن حقی است». امام رازی می‌گوید: «بدان که این آیات در بر گیرنده تمام مسلمین است زیرا مسلمانان از این سه گروه خارج نیستند؛ یا مهاجرند، یا انصار، یا هم کسانی اند که بعد از ایشان آمده‌اند. سپس اضافه می‌کند: هرکس که سابقان، یعنی مهاجران و انصار را به دعا و رحمت یاد نکند بلکه از ایشان به بدی یاد نماید، او بر اساس نص آیه از اقسام مؤمنان خارج است».

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾

«آیا به سوی کسانی ندیدی که نفاق ورزیدند» یعنی: در ظاهر به اسلام تظاهر نموده ولی در باطن کفر ورزیدند. در بیان سبب نزول آمده است که مراد عبدالله بن ابی و یارانش بودند که به یهودیان بنی نضیر بدین مضمون پیغام فرستادند: پایداری ورزید و از خود دفاع کنید زیرا ما شما را رها و تسلیم نمی‌کنیم، اگر مسلمانان با شما جنگیدند، دوشادوستان می‌جنگیم و اگر شما را بیرون راندند، با شما بیرون رفته و تن به تبعید می‌دهیم! پس یهود چشم انتظار تحقق این وعده بودند؛ اما منافقان به وعده

خود وفا نکرده و آن‌ها را هیچ یاری ندادند، از سوی دیگر خداوند ﷻ در دل‌های یهودیان رعب و وحشت افکند و از رسول اکرم ﷺ خواستند که آنان را از مدینه بکوچاند و از ریختن خون‌هایشان دست بردارد. و رسول خدا ﷺ نیز چنین کردند. سرانجام امر این بود که آن‌ها خانه‌های خود را ویران کرده، آن را بر پشت شترانشان نهاده به راه افتادند و به سوی خیبر کوچیدند و جمعی هم به سوی شام رفتند. آری! این منافقان «به آن برادران خود از اهل کتاب که کفر ورزیدند می‌گویند: اگر شما بیرون رانده شوید، البته ما نیز همراه شما بیرون می‌آییم» مراد از این برادری، برادری در کفر، یا دوستی و رفاقت است. لام «لئن» در هر چهار جا از این آیه برای قسم است. یعنی: سوگند به خدا که اگر شما از مدینه بیرون رانده شوید، ما هم با شما بیرون می‌رویم «و در شما» یعنی: درباره شما و به زیانتان «هیچ کس را» از آنان که می‌خواهند تا ما را از بیرون آمدن با شما باز دارند «هرگز اطاعت نمی‌کنیم» هرچند زمان به درازا کشد. یعنی: از امر پیامبر و کسی از مؤمنان در جنگیدن با شما اطاعت نمی‌کنیم و فرمان هیچ کس را در خوارسازی و حقارتان نمی‌شنویم «و اگر با شما کارزار شود، حتما شما را یاری خواهیم کرد» علیه مسلمانان. سپس خدای سبحان آنان را تکذیب نموده و می‌فرماید: «و خداوند گواهی می‌دهد که البته آنان دروغگو هستند» در آنچه که به یهودیان از بیرون شدن با آنان و یاری دادنشان وعده داده‌اند.

﴿لَئِنْ أَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلِّنَنَّ

الْأَذْبَرُ ثُمَّ لَا يُنصُرُونَ ﴿۱۳﴾

«اگر آنان بیرون رانده شوند، آن‌ها همراهشان بیرون نمی‌روند و اگر با آنان کارزار شود، آنان را یاری نمی‌دهند» پس منافقان در وعده‌های آن چنانی خود، به یهودیان دروغ گفته‌اند. شایان ذکر است که این پیشگویی قرآن در قضیه بنی‌نضیر ثابت شد زیرا منافقان نه با بنی‌نضیر که از مدینه بیرون رانده شدند، بیرون رفتند، نه جلای وطن اختیار کردند و نه کسانی از یهودیان را که مورد کارزار قرار گرفتند (یعنی بنی‌قریظه و اهل خیبر را) یاری دادند؛ و این خود دلیل صحت نبوت و اعجاز قرآن است «و اگر به فرض اهل کتاب را یاری دهند، البته پشت کنند» منافقان به هزیمت «سپس» بعد از آن «یاری نیابند» بلکه خدای ﷻ خوار و ذلیل‌شان می‌گرداند و نفاقشان هیچ به

دردشان نمی خورد. یا معنی این است: البته پشت کنند یهودیان به هزیمت، سپس یاری دادن منافقان هیچ به کارشان نمی آید.

﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهَبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾

«بیشک شما در دل هایشان نسبت به خداوند هراس انگیزترید» یعنی: ای جماعت مسلمانان! بیشک شما در دل های منافقان یا در دل های یهودیان، نسبت به خداوند ﷻ هراس انگیزتر و خوفناکترید «این به سبب آن است که آنان قومی هستند که نمی فهمند» و خداوند ﷻ و عظمت وی را نمی شناسند تا از وی چنان که باید بترسند پس اگر آنان دارای فهم می بودند، باید می دانستند که این خدای سبحان است که شما را بر آنان مسلط نموده است پس در حقیقت او سزاوار آن است که از وی پروا شود، نه شما.

﴿لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾

یهودیان «همگی با شما به صورت دسته جمعی» در صف کارزار «جنگ نمی کنند جز در میان قریه هایی که دارای استحکامات است» یعنی: در دژها، خانه ها، شهرکها و کوچه های محصور به دروازه های بزرگ «یا از پشت دیوارها» که به سبب جبن و هراس، آن ها را سپر خود قرار می دهند. امروزه نیز ما این روش یهودیان را در جنگهای خیابانی داخل فلسطین و رخدادهای انتفاضه «الأقصى» لمس می کنیم و می بینیم که یهودیان یا در پناه سپر مستحکمی از زره، یا از پشت دیوارها و استحکامات شهرکهای یهودی نشین داخل اراضی اشغالی، بر مسلمانان فاقد سلاح که فقط با پرتاب سنگ مقاومت می کنند، آتش می گشایند. پس هرکس برنامه های جنگی یهود در عصر حاضر را که بر پایه ایجاد استحکامات نیرومند طراحی شده است بشناسد، در می یابد که این قرآن از بارگاه پروردگار بزرگی است که علم وی بر همه چیز احاطه کرده است.

«ستیز و صلابت شان در میان خودشان سخت است» یعنی: یهودیان برخی بر برخی دیگر سخت سنگدل و درشتخوی اند، دل هایشان علیه همدیگر درهم و برهم است و نیت هایشان متضاد و متعارض «آنان را همه یکجا مجتمع شده می پنداری در حالی که دل هایشان پراکنده است» یعنی: اجتماع و اتحاد آنان فقط در ظاهر امر است ولی باطنا دل هایشان باهم در ستیز و مخالفت قرار دارد، آرایشان مختلف، گواهی هایشان مختلف، خواسته ها و مرامهایشان مختلف و باهم متعارض است «این»



پراکندگی و تفرق «به سبب آن است که آن‌ها قومی هستند که در نمی‌یابند» و نابخردند زیرا اگر خرد می‌داشتند و حقیقت را در می‌یافتند، باید متحدانه بی‌هیچ اختلافی از حق پیروی می‌کردند.

﴿كَمْثِلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وِبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾<sup>(۱۵)</sup>

«درست مانند همان کسانی که پیش از آنان بودند» یعنی: داستان‌شان مانند داستان کفار مشرکی است که پیش از آنان به سر می‌بردند «آن‌ها در همین نزدیکی وبال امر خویش را چشیدند» یعنی: آن‌ها همین چند وقت قبل فرجام بد کفر خود را در دنیا با کشته شدن در روز بدر چشیدند. خاطر نشان می‌شود که غزوه بدر شش ماه قبل از غزوه بنی‌نضیر اتفاق افتاد. یا مراد از این واقعه نزدیک، کوچاندن بنی‌قینقاع از خود یهود است که رسول خدا ﷺ قبل از واقعه بنی‌نضیر آنان را از دیارشان بیرون راندند «و برایشان عذابی است دردناک» در آخرت بجز این عذاب دنیا.

﴿كَمْثِلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ

اللَّهِ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۱۶)</sup>

«مثل آنان مانند حکایت شیطان است، چون به انسان گفت: کافر شو» یعنی: داستان منافقان در عدم یاریگری و عدم پایمردی با شرکا و همپیمانانشان از اهل کتاب، مانند داستان شیطان با انسان است که کفر را در نگاه وی آراست و او را به کفر واداشت و به کفر برانگیخت همانند برانگیختن آمر مأمور را «پس چون کافر شد، گفت: همانا من از تو بیزارم» یعنی: چون انسان فریب شیطان را خورد و به پیروی و فرمانبرداری از وی کافر شد، شیطان به او گفت: من از تو بیزار و برکنارم. این برخورد از سوی شیطان در روز قیامت روی می‌دهد «همانا من از الله پروردگار عالمیان می‌ترسم» یعنی شیطان می‌افزاید: من از الله پروردگار عالمیان می‌ترسم و ای انسان گمراه! از تو تبری می‌جویم.

﴿فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾<sup>(۱۷)</sup>

«پس سرانجام، کار آن دو چنین شد که هر دو در آتش جهنم‌اند» یعنی: عاقبت کار شیطان و آن انسان کافر این می‌شود که هر دو به دوزخ می‌پیوندند. از سیاق چنین برمی‌آید که آیه کریمه، کفار و منافقان همه را در بر می‌گیرد «جاودان

درآند و این است جزای ستمکاران» یعنی: جزای ستمکاران مشرک جاودانه‌گی در آتش دوزخ است.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾﴾

«ای مؤمنان! از خداوند بترسید» یعنی: از عذاب وی بترسید؛ با انجام دادن اوامر و ترک نواهی وی «و باید هر شخص بنگرد که چه چیز برای فردا پیش فرستاده است» یعنی: باید هر شخص تأمل کند که چه اعمالی را برای روز قیامت پیش فرستاده است. روز قیامت را روز فردا نامید، به سبب نزدیکی و تحقق وقوع آن. تنکیر «غد» برای بزرگ نمودن کار قیامت است، گویی فرمود: برای فردایی عمل نیک پیش فرستید که از بس بزرگ و هولناک است، کنه و حقیقت آن شناخته نمی‌شود «و از الله بترسید» تکرار آن برای تأکید است «بی‌گمان خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» و هیچ چیز از اعمال و احوالتان بر او پنهان نمی‌ماند پس قطعاً او جزا دهنده شما در برابر اعمالتان می‌باشد.

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَٰسِقُونَ ﴿١٩﴾﴾

«و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند» یعنی: فرمان‌های او را ترک کردند، یا از او نترسیدند «پس خداوند تدبیر حال‌شان را از خاطرشان فراموش گردانید» یعنی: به سبب این که خدا ﷻ را در آسوده حالی و نعمت فراموش کردند، او نیز آنان را در سختی‌ها دچار خود فراموشی گردانید که نتوانند به تیمار خود پرداخته و به خود خیری برسانند زیرا جزا از جنس عمل است «این گروه، آنانند فاسقان» یعنی: بیرون رفته‌گان از دایره طاعت خداوند ﷻ.

﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَٰرِقُونَ ﴿٢٠﴾﴾

«اهل دوزخ و اهل بهشت برابر نیستند» در مرتبه خود؛ «اهل بهشت ایشانند رستگاران» یعنی: دست یافتگان به هر مطلوبی و نجات یافتگان از هر شر و هر امر ناخوش آیندی.

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا الْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَٰشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾﴾

«اگر این قرآن را بر کوهی فرود می‌آوردیم، یقیناً آن کوه را از بیم خدا فروتن و از هم پاشیده می‌دید» یعنی: شأن و اعجاز عظیم و بلاغت و احاطه قرآن بر پندها و

اندرزهایی که دلها برای آن نرم می‌شود تا بدانجاست که اگر قرآن بر کوهی از کوهها نازل می‌شد، یقیناً آن کوه را - به رغم محکمی، صلابت و ضخامت جرم آن - از ترس خدا ﷻ درهم شکافته، از هم پاشیده و از عذاب خدا ﷻ و بیم وی هراسان و ترسان می‌دید پس ای انسان غافل! تو را چه شده است که با وجود فهم قرآن و امکان تدبر در آن، به اندازه‌ای سنگدل هستی که از برابر پیامهای قرآن بی‌تفاوت می‌گذری و این مثلها را برای مردم می‌زنییم تا آنان بیندیشند» در آنچه که اندیشیدن بر آنان واجب است، باشد که از این موعظه‌ها و اندرزه‌ها اثر پذیرفته و از این هشدارها به خود آیند. همچنین خداوند ﷻ در آیه (۳۱) از سوره «رعد» فرموده است: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتُ﴾ [الرعد: ۳۱]. «و اگر قرآنی بود که کوهها از هیبت آن به حرکت در می‌آمد و زمین می‌شکافت یا مردگان با آن به سخن در می‌آمدند (بدون شک آن همین قرآن بود)».

در حدیث شریف متواتر آمده است: قبل از آن که برای رسول اکرم ﷺ منبر ساخته شود، ایشان در هنگام ایراد خطبه در کنار ستون چوبی‌ای از ستونهای مسجد می‌ایستادند پس چون اولین بار منبر نهاده شد و رسول خدا ﷺ آمدند که بر فراز آن خطبه ایراد کنند، از برابر آن ستون گذشتند در این اثنا از آن ستون ناله‌ای زار برخاست و چنان فغان و مویه می‌کرد که کودک فغان و ناله می‌کند آن گاه که بخواهند او را آرام کنند. فغان و ناله آن ستون بدین سبب بود که او قبلاً مهماندار رسول خدا ﷺ و شنیدار ذکر و وحی الهی بود و اکنون از این فیض محروم می‌شد.

مراد آیه کریمه، خبر دادن از قساوت دل‌های این گروه از کفار و درستی طبایعشان و توبیخ و سرزنش انسان بر عدم خشوع و نیایش در هنگام تلاوت قرآن است، گویی حق تعالی به آنان چنین خطاب می‌کند: ای انسان‌ها! به خود آییند زیرا اگر کوهها امکان شنیدن و فهم کلام الهی را پیدا کنند، از خشیت وی در هم می‌پاشند پس شما را چه شده است و چه قدر سنگدل و گرانجانید که از آیات قرآن به خود نمی‌آییند در حالی که هم می‌شنوید و هم می‌فهمید!؟

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾

«اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، دانای نهان و آشکار است» یعنی: دانای چیزهایی از عوالم غیر مرئی و نامحسوس می‌باشد که از احساس انسان غایب و

ناپیداست و نیز دانای چیزهای آشکار و پیدا از عوالم محسوس و مشاهده شده است. غیب را بر شهادت مقدم گردانید زیرا غیب در وجود خود متقدم و شهادت متأخر است «اوست بخشاینده مهربان» پس هرکس از چنین اوصافی برخوردار باشد، شایسته آن است که از وی پروا داشته شود.

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْحَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (۱۳)

«اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست» این جمله را برای تأکید و تثبیت معنی تکرار نمود «ملک قدوس» است. یعنی: مالک و متصرف تمام اشیاء بوده، از هر عیبی پاک و از هر نقصی منزّه است «سلام» است. یعنی: ذاتی است که از هرگونه نقص و عیبی سالم است. یا ذاتی است که خلق از ظلم و ستم وی به سلامت اند «مؤمن» است. یعنی: ذاتی است که بندگان را از ظلم ایمن ساخته و بخشاینده امن و آرامش است. یا معنی این است: او تصدیق کننده پیامبرانش هست با بخشیدن معجزات به ایشان و تصدیق کننده مؤمنان است با پاداشی که به ایشان وعده داده است «مهیمن» است. یعنی: بر بندگان خود و بر اعمالشان گواه و بر آنان ناظر است «عزیز» است. یعنی: قاهر غالب شکست ناپذیر است «جبار» است. جبروت خداوند عزوجل، عظمت وی است. به قولی جبار: کسی است که سطوت و غلبه او را کسی تاب آورده نمی‌تواند «متکبر است» یعنی: ذاتی است که از هرگونه نقصی تکبر ورزیده و از هر آنچه که سزاوار شأن وی نیست، بزرگی و برتری جسته است. خاطر نشان می‌شود که کبر در صفات خداوند عزوجل مدح و در صفات مخلوقات ذم است چنان که در حدیث شریف قدسی آمده است: «العظمة إزاری، والكبرياء ردائي، فمن نازعني واحدا منهما عذبتة». «عظمت ازار من است و کبریا ردای من پس هرکس با من در یکی از آنها کشمکش کند، او را عذاب می‌کنم». «پاک است خداوند از آنچه» مشرکان «برای او شریک می‌انگارند» از زن و فرزند و غیره پس احدی از خلقش در چیزی از صفات الوهیت و ربوبیت با وی مشارکت ندارد.

﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (۱۴)

«اوست الله خالق» یعنی: آفریننده اشیاء است به اندازه و مقدار متناسب آن‌ها به مقتضای اراده و مشیت خویش «باری» است. یعنی: نوپدید آورنده، مخترع و ایجادگر اشیاء است «مصور» است. یعنی: ایجادگر صورت‌ها به اشکال و هیأت‌های مختلفه است «او راست اسماء حسنی» بیان اسماء حسناى الهی در سوره «اعراف/۱۸۰» گذشت و در پایان این آیه نیز مجدداً به نقل روایاتی در باب آن‌ها می‌پردازیم «آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای او تسبیح می‌گوید» یعنی: هر چه در آسمان‌ها و زمین است، به زبان حال یا قال به پاکی و تنزیه خداوند ﷻ نطق می‌کند «و اوست عزیز» یعنی: ذاتی که هیچ غلبه‌کننده‌ای بر او غالب نمی‌شود «حکیم» است در همه اموری که به آن حکم می‌کند. در حدیث شریف به روایت ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «همانا برای خداوند متعال نودونه اسم است - صد اسم بجز یکی - پس هرکس آن‌ها را برشمارد، به بهشت داخل می‌شود و حق تعالی فرد است و عدد فرد را دوست دارد، اوست الله که معبودی جز او نیست، رحمن و رحیم و ملک و قدوس و سلام و مؤمن و مهیمن و عزیز و جبار و متکبر و خالق و بارء و مصور و غفار و قهار... است» و نود و نه اسم حق تعالی را تا به آخر برشمرند. همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که گفت: از محبوبم ابوالقاسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راجع به اسم اعظم خداوند صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردم، فرمودند: «ای ابوهریره، بر توست خواندن آخر سوره حشر. آن را بسیار بخوان». ابوهریره می‌گوید: بار دیگر این سؤال را تکرار کردم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عین این جواب را بر من تکرار فرمودند. باز هم آن را تکرار کردم و بار دیگر آن را بر من تکرار فرمودند. همچنین در حدیث شریف به روایت مالک بن انس رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر کس سوره حشر را بخواند، خداوند گناهان متقدم و متأخر وی رامی‌آمرزد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما أصاب عبدا هم ولا حزن فدعا بهذا الدعاء إلا أذهب الله همه وحزنه وأبدله مكانه فرجا». «هیچ نگرانی و اندوهی به بنده‌ای نمی‌رسد که آن‌گاه به این دعا (یعنی به اسمای حسنی الهی) دعا کند مگر این‌که خداوند غم و اندوه وی را از بین برده و به جای آن به وی گشایشی را عوض می‌دهد». همچنین براء رضی الله عنه از علی رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: «ای براء! چون

خواستی که خدای متعال را با اسم اعظمش بخوانی پس ده آیه اول سوره (حدید) و نیز آخر سوره (حشر) را بخوان، سپس بگو: ای آن که تو این چنین هستی و کسی غیر از تو بر این اسما و اوصاف نیست، از تو می‌خواهم که برای من چنین و چنان کنی (یعنی حاجت خود را مطرح کن). ای براء! به خدای متعال سوگند می‌خورم که در آن صورت اگر علیه من هم دعا کنی، به زمین فروبرده خواهم شد». دیلمی از علی و ابن مسعود رضی الله عنهما روایت می‌کند که فرموده حق تعالی ﴿لَوْ أَنزَلْنَا﴾ تا آخر سوره، دعای درد سر است.

## سوره ممتحنه

مدنی است و دارای (۱۳) آیه است.

**وجه تسمیه:** نامگذاری این سوره به «ممتحنه» به کسر حاء، به سبب اضافه مجازی فعل امتحان به سوی زن مهاجری است که بیان حال وی در آیه (۱۰) خواهد آمد. یا «ممتحنه» به کسرحاء وصف سوره است چنان که در وصف سوره برائت، «فاضحه» یعنی سوره «رسواگر» آمده است. و «ممتحنه» به فتح حاء نیز خوانده شده است که بنابراین قرائت، فعل امتحان به سوی آن زنی اضافه حقیقی یافته که آیه (۱۰) درباره وی نازل شده است و او ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط زن عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه بود. صاحب «فی ظلال القرآن» می گوید: «این سوره حلقه‌ای در سلسله تربیت ایمانی و تنظیم اجتماعی جامعه مدنی است».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ثُلُقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَدًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٣﴾﴾

«ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خود را دوست نگیرید» دشمن خدا عز وجل کسی است که به او کفر یا شرک ورزیده و به آنچه که در کتاب‌های او آمده است، ایمان نیاورده باشد و دشمن مؤمنان کسی است که به ایشان خیانت کرده، یا با ایشان جنگیده، یا دیگران را در جنگ علیه ایشان یاری داده است، مانند کفار مکه در گذشته و کفار ملحد مادی در عصر ما. عدو: بر مفرد و جمع هردو اطلاق می‌شود.

بخاری، مسلم و بقیه ائمه حدیث در بیان سبب نزول این آیات از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من، زبیر و مقداد بن اسود را مأموریت داده و فرمودند: «بروید تا به باغ خاخ<sup>۱</sup> برسید پس در آن باغ زنی را می‌یابید که سوار هودج است و با او نامه‌ای است، آن نامه را از وی گرفته و نزد من آورید». ما به راه افتادیم تا

۱ جایی است میان مکه و مدینه در فاصله دوازده مایلی مدینه.

به آن باغ رسیدیم، بناگاه دیدیم که همان زن در آنجاست پس به او گفتیم: نامه را بیرون آور. گفت: با من نامه‌ای نیست. گفتیم: یا نامه را بیرون می‌آوری، یا لباست را از تنت بیرون کرده و بازرسی‌ات می‌کنیم. پس نامه را از میان بافته موی خویش بیرون آورد. پس نامه را گرفتیم و نزد رسول اکرم ﷺ آوردیم. بناگاه دیدیم که آن نامه از حاطب بن ابی بلتعہ رضی اللہ عنہ است که به‌سوی گروهی از مشرکان مکه فرستاده تا آنان را از برخی اسرار رسول خدا ﷺ آگاه کند. رسول اکرم ﷺ حاطب را احضار کرده و به او فرمودند: «ای حاطب! این چیست؟». حاطب گفت: یا رسول‌الله! در داوری علیه من شتاب نکنید؛ حقیقت این است که من مردی بودم نه از خود قریش بلکه پیوسته شده به آن؛ ولی کسانی از مهاجران که با شما هستند، در مکه قرابت‌هایی دارند که خانواده‌ها و اموال خویش را به وسیله آن‌ها حمایت می‌کنند لذا من نیز در این اندیشه افتادم که اگر با قریش قرابت نسبی‌ای ندارم، حداقل برای آن‌ها خیری رسانده و خدمتی کرده باشم تا به وسیله آن از نزدیکانم حمایت کنند پس من این کار را به سبب کفر و ارتداد از دین خویش انجام نداده‌ام و نه از روی این امر که به کفر راضی باشم! رسول خدا ﷺ فرمودند: «حاطب راست گفت». آن گاه این آیه درباره وی نازل شد. خاطر نشان می‌شود که چون رسول اکرم ﷺ در سال هشتم هجری برای فتح مکه آمادگی گرفتند، حاطب خواست تا این خبر را به قریش برساند پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و رسول خدا ﷺ را از این ماجرا آگاه کرد.

«به‌سوی آنان پیغام دوستی را می‌افکنید» یعنی: به کفار خیرخواهی کرده و به سبب دوستی‌ای که میان شما و آنان هست، اخبار رسول اکرم ﷺ را به آنان می‌رسانید و به آنان نامه می‌نویسید؛ «و حال آن‌که آنان به حقی که برای شما آمده است، کفر ورزیده‌اند» یعنی: آن‌ها به خدا و رسولش و آنچه که به شما از قرآن و هدایت الهی آمده است، کفر ورزیده‌اند و از مظاهر کفرشان این است که: «پیامبر و شما را نیز بیرون می‌کنند» یعنی: پیامبر ﷺ و شما را از مکه آواره کرده‌اند، به سبب کفر و انکارشان از حقی که برایتان آمده است پس چگونه با آنان دوستی و مهربانی می‌کنید؟ «برای آن که ایمان آوردید به الله پروردگار خویش» یعنی: شما را به خاطر ایمانتان، یا به خاطر نفرت و کراهت از ایمان آوردنتان، بیرون رانده‌اند «اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من از وطن خود بیرون آمده‌اید» یعنی: اگر شما چنین هستید پس



چرا دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی می گیرید؟ «پنهانی به سوی آنان دوستی می ورزید» یعنی: اخبار مسلمانان را پنهانی به کفار می فرستید، به سبب دوستی با آنان «و من به آنچه پنهان می کنید و آنچه آشکار می کنید دانانترم» یعنی: من از هرکس دیگر به کارهای پنهان و آشکار شما دانانترم «و هرکس از شما که این کار را بکند پس به راستی که راه راست را گم کرده است» یعنی: او از راه حق و صواب به بی راهه رفته و راه میانه و هموار را گم کرده است.

آیه کریمه بر نهی قطعی و همه جانبه از موالات و دوستی با کفار دلالت می کند.

﴿إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴾

«اگر شما را بیابند، برایتان دشمن باشند» یعنی: اگر کفار با شما روبرو گردند، آنچه را که در دل های خود از دشمنی نسبت به شما نهان می دارند، آشکار می کنند «و دستها و زبان های خود را به بدی به سوی شما بگشایند» با لت و کوب، قتل و دست درازی و با دشنام و مانند آن «و دوست دارند که کافر شوید» در این آرزو به سر می برند که مرتد شوید و به سوی کفر باز گردید. پس مادام که کار چنین است، قطعاً دوستی با امثال آنان اشتباهی است بزرگ.

﴿لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

«هرگز خویشاوندان و فرزندان شما به شما سود نمی رسانند» یعنی: بی گمان فرزندان و نزدیکان شما در روز قیامت به شما سودی نمی رسانند تا شما به خاطر آنان با کفار دوستی و مهربانی ورزید - چنان که حاطب بن ابی بلتعنه چنین کرد بلکه آنچه که به شما سود می رساند، امثال او امر الهی است؛ که از آن جمله است دشمنی با کفار و فرو گذاشتن دوستی و موالات با آنان «روز قیامت خدا در میان شما فیصله می کند» یعنی: در میان شما جدایی می افکند پس اهل طاعت خود را به بهشت و اهل معصیت خود را به دوزخ داخل می کند «و خداوند به آنچه می کنید بیناست» بنابراین، شما را در برابر اعمالتان جزا می دهد. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «مردی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: یا رسول الله! پدرم در کجاست؟ فرمودند: در دوزخ. پس

چون پشت گردانید، آن حضرت ﷺ او را فراخواندند و فرمودند: «إِن أَبِي وَأَبَاكَ فِي النَّارِ». «پدر من و پدر تو هردو در دوزخ اند».

علما به مناسبت داستان حاطب، به بیان حکم جاسوسی برای کفار پرداخته‌اند: مالکی‌ها بر آنند که جاسوس مسلمان کشته می‌شود اما جمهور فقها بر آنند که او کشته نمی‌شود بلکه امام او را بر حسب آنچه که مصلحت بداند، تعزیر کند؛ از قبیل زدن، به زندان افکندن و مانند این. و هردو گروه به داستان حاطب استدلال کرده‌اند زیرا مالکی‌ها گفته‌اند: اگر حاطب از اهل بدر نبود، پیامبر ﷺ او را می‌کشت. گروه دوم می‌گویند: رسول خدا ﷺ حاطب را به این دلیل نکشتند که او مسلمان بود. همچنین در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که فرمود: شخصی به نام فرات بن حیان را که برای مشرکان جاسوسی کرده بود، نزد رسول اکرم ﷺ آوردند ایشان دستور دادند که او کشته شود. پس فریاد کشید: ای گروه انصار! آیا من کشته می‌شوم در حالی که گواهی می‌دهم به این که خدایی جز معبود یگانه نیست و این که محمد رسول خداست؟ آن گاه دستور دادند که آزادش کنند، سپس فرمودند: «إِن مِنْكُمْ مَنْ أُوْكَلَهُ إِلَىٰ إِيْمَانِهِ، مِنْهُمْ فِرَاتُ بْنُ حِيَانَ: هَمَانَا مِنْ شِمَا كَسَانِي هَسْتَنْدُ كَه مِنْ أَنَانَ رَا بَه إِيْمَانِ شَان وَامِي كَذَارَم، كَه مِنْ أَن جَمَلَه اسْت فِرَات بِن حِيَانَ».

ملاحظه می‌کنیم که در آیه کریمه برای تحریم موالات با کفار پنج سبب ذکر شده است:

- ۱- کفرشان به خدای سبحان و رسول وی.
- ۲- بیرون راندن رسول اکرم ﷺ و مؤمنان از دیار و اموالشان در مکه.
- ۳- دشمنی و ستیز آن‌ها با مؤمنان.
- ۴- کشتن مؤمنان و زدن و دشنام دادن آن‌ها.
- ۵- حرص آنان بر کفر به محمد ﷺ.

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَتْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿١٢٤﴾﴾

«هر آینه برای شما در ابراهیم و کسانی که همراه او بودند، اسوه حسنه‌ای است» یعنی: خصلتی ستوده و سرمشق نیکویی است پس به ایشان اقتدا کنید. گویی می‌فرماید: ای حاطب! آیا به ابراهیم اقتدا و تأسی نکردی تا از فامیل و خانواده‌ات بیزاری بجویی چنان‌که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیروانش از پدران و قومشان برائت جستند؛ «آن گاه که به قوم‌شان گفتند: هر آینه ما از شما بری و برکناریم» نه ما از شما مییم و نه شما از ما؛ به سبب کفرتان به خداوند متعال «و» نیز بیزاریم «از آنچه که بجز خداوند می‌پرستید» که بتانند «به شما کافر شدیم» یعنی: ما به بتانی که شما به آن‌ها ایمان آورده‌اید، یا به دین شما، یا به افعالتان کافر و منکر شدیم «و میان ما و میان شما به طور همیشه دشمنی و کینه پدید آمد» یعنی: این شیوه و روش ما با شما است؛ «تا وقتی که فقط به خداوند ایمان آورید» و شرک را ترک کنید پس وقتی چنین کردید، این دشمنی به دوستی و این کینه به محبت تبدیل می‌شود «مگر در این سخن ابراهیم به پدرش که حتماً برای تو آمرزش خواهم خواست» یعنی: برای شما در همه سخنان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ الگو و سرمشق نیکویی است مگر در این سخن وی به پدرش لذا به این سخن وی اقتدا و تأسی نکنید که برای مشرکان آمرزش بخواهید زیرا آمرزش خواهی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ برای پدرش، بنا بر وعده‌ای بود که او به پدرش داده بود؛ (اما چون برای ابراهیم روشن شد که پدرش دشمن خداوند است، از وی بیزاری جست) «توبه / ۱۱۴».

آن گاه خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ سخن ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ برای پدرش را به اتمام رسانده و می‌فرماید: «و برای تو در برابر خداوند صاحب اختیار چیزی نیستم» یعنی: ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ به پدرش گفت: برای تو آمرزش می‌خواهم ولی چیزی از عذاب خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ را از تو دفع نمی‌توانم کرد «پروردگارا! بر تو توکل کرده‌ایم و به تو روی آورده‌ایم و به سوی توست بازگشت» این از دعای ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و یارانش و از چیزهایی است که در آن سرمشقی نیکو است که باید در آن به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ اقتدا شود، همچنان این ادعای وی:

﴿رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۵۰﴾﴾

«پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای کافران نگردان» مجاهد در معنی آن می‌گوید: ما را به دست آنان یا به عذابی از نزد خویش عذاب نکن تا آن‌ها بگویند که: اگر اینان بر حق می‌بودند، این ذلت و خواری به آنان نمی‌رسید «و ای پروردگار ما! برای ما بیمارز هر

آینه تویی عزیز» یعنی: تو غالبی هستی که هرگز مغلوب نمی‌شوی و تویی «حکیم» یعنی: تو صاحب حکمت بالغه هستی .

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾

آن گاه خدای سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ مؤمنان را تکراراً بر اقتدا به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ برانگیخته و می‌فرماید: «هرآینه برای شما در ایشان» یعنی: در ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و کسانی که با او بودند؛ «سرمشقی نیکو است برای کسی که به خداوند و روز آخرت امید دارد» یعنی: این الگو گرفتن و اقتدا به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ فقط برای کسانی است که در دنیا و آخرت به خیر و رحمت خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ طمع می‌بندند «و هرکس روی برتابد» یعنی: هرکس از اقتدا و تأسی به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ روی برتافته و این نصیحت را نادیده بگیرد و با کفار رابطه دوستانه برقرار نماید «پس هر آینه الله بی‌نیاز است» از خلقش «ستوده» است بر افعال خود؛ در نزد دوستان و اهل طاعتش.

﴿عَسَى اللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَاطِنًا فَعَقِلْتُمْ فَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾

«چه بسا خداوند در میان شما و در میان کسانی که با آنها دشمنی داشتید، دوستی پدید آورد» این بدان جهت خواهد بود که آنان مسلمان می‌شوند و از اهل دینتان می‌گردند چنان‌که گروهی از آنان بعد از فتح مکه مسلمان شدند و اسلامشان نیز نیکو و استوار گشت و میان آنها و کسانی که از ایشان در اسلام تقدم داشتند مودت و محبت پدید آمد و آنها نیز جهاد کردند و کارهایی را که سبب قرب الهی می‌شود انجام دادند، که ابوسفیان رضی الله عنه از آن جمله بود و قبل از آن که او مسلمان شود، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با ام حبیبه دخترش ازدواج کردند. البته ام حبیبه و شوهرش عبدالله بن جحش رضی الله عنه از مسلمانان اولین و از کسانی بودند که به سرزمین حبشه هجرت کرده بودند اما شوهرش در حبشه نصرانی شد و بر نصرانیت مرد ولی او بر دین خویش باقی ماند و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نجاشی پیغام فرستاده و او را برای خود خواستگاری کردند و نجاشی از جای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وی چهارصد درهم از مال خود مهریه داد ولی با همه این‌ها دوستی با ابوسفیان جز با اسلام وی در روز فتح مکه

و ما بعد آن پدید نیامد و بعد از فتح مکه بود که ابوسفیان دشمنی با رسول خدا ﷺ را ترک کرد. در حدیث شریف آمده است: «أحب حبیبک هونا ما، عسی أن یکون بغیضک یوما ما، وأبغض بغیضک هونا ما، عسی أن یکون حبیبک یوما ما». «دوستت را در حدی متعادل دوست بدار و در دوستی وی افراط نکن، چه بسا که او روزی بدخواه و منفور تو گردد و با دشمنت نیز در دشمنی زیاده روی نکن زیرا چه بسا که او روزی دوست گردد». «و خداوند قدیر است» یعنی: دارای قدرت بالغه است پس او بر این امر که دل های معاندان را به سوی حق برگرداند تا ایشان را در مغفرت و رحمت خویش داخل گرداند، تواناست «و خداوند آمرزگار است» بر آنچه که از شما در موالات با کفار سر زده است؛ از نقل دادن اخبار و غیر آن «مهربان» است به شما چرا که شما را به شتاب مجازات نمی کند.

ابن مردویه در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: اولین کسی که با مرتدان در راه اقامه و بر پاداشت دین خدا ج جنگید، ابوسفیان بن حرب بود و این آیه درباره وی نازل شد.

﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتُلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾<sup>(۸)</sup>

«خداوند شما را از کسانی که با شما در دین نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند، باز نمی دارد که با آنان نیکی کنید» یعنی: خداوند ج شما را از این امر نهی نمی کند که با کفار هم پیمانی که بر ترک جنگ و یاری نکردن کفار دیگر علیه شما با شما پیمان بسته اند، به مقتضای احسان و نیکی رفتار کنید؛ مانند رعایت صلح رحم با خویشاوندان غیر مسلمان، نفع رساندن به همسایه مشرک و مهمان کردن آنان «و با آنان به انصاف رفتار کنید» یعنی: در تعاملاتی که میان شما و آنان صورت می گیرد، با آنان دادگرانه و به عدالت رفتار و معامله کنید؛ با پرداختن حق شان، مانند وفا به وعده، پرداخت امانت و پرداخت بی کم و کاست بهای آنچه که از آنان خریداری می کنید. چنان که قبیله خزاعه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین عهدی بستند و آن حضرت صلی الله علیه و آله در حق آنان به نیکی و وفا دستور دادند «بی گمان خداوند دادگران را دوست دارد» پس رهرو راه عدل و داد باشید.

قتاده بر آن است که این حکم در اول اسلام بود، سپس آیه: ﴿فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ﴾ [التوبة: ۵] آن را منسوخ کرد. اما اکثر اهل تأویل برآنند که این آیه منسوخ نیست، به دلیل روایت بخاری و مسلم در بیان سبب نزول آن از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنها که فرمود: «مادرم درحالی که مشرک بود، در دوران پیمان قریش (صلح حدیبیه) به دیدارم آمد پس به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم: یا رسول الله! مادرم درحالی که به من راغب است نزد من آمده است، آیا با وی صله رحم را به جای آورم؟ فرمودند: آری! با مادرت صله رحم را به جای آور.» سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

﴿إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۱﴾﴾

«جز این نیست که خداوند شما را از» نیک رفتاری با «کسانی نهی می کند که با شما در دین جنگیده اند و شما را از خانه و کاشانه تان آواره کرده اند» که آنان سردمداران و رهبران کفر از قبیله قریش و امثال شان از کسانی اند که علیه مسلمانان سرسخت و ستیزه جو بودند «و بر راندنتان با دیگران همدستی کردند» یعنی: حق تعالی شما را از نیک رفتاری با کسانی نیز نهی می کند که دشمن را علیه شما یاری و پشتیبانی کرده اند. یعنی: کسانی را یاری و پشتیبانی کرده اند که با شما جنگیده اند و شما را به خاطر دینتان از خانه و کاشانه تان بیرون رانده اند و آنان سایر اهل مکه و کسان دیگری هستند که با آنها همپیمان شده بودند. آری! نهی می کند شما را «از این که با آنان تولی کنید» یعنی: آنان را به دوستی و یاری بگیرید «و هر کس دوست شان بدارد پس آن گروه آنانند ستمگران» زیرا آنان دوستی را در غیر جایگاهش نهاده و کسانی را به دوستی گرفته اند که سزاوار دشمنی می باشند، چراکه دشمن خدا صلی الله علیه و آله و پیامبر و کتاب وی می باشند. دلیل این که خدای متعال از جایز بودن دادگری و نیکوکاری با گروه اول از کفار بی آزار سخن گفت، نه از جواز ولایت و دوستی با آنان، این است که: ولایت و دوستی با کفار به هیچ حال جایز نیست و ولایت جز با مؤمنان حرام قطعی می باشد پس اگر در یک کشور غیر مسلمانانی وجود داشته باشند که با مسلمانان وارد کشمکش نشوند، نیکوکاری و عدالت با آنان جایز است اما

ولایت با آنان هرگز جواز ندارد. خاطر نشان می‌شود که از بزرگ‌ترین مظاهر ولایت با کفار در عصر ما، داخل شدن در احزاب آنان است.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ ۗ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاثُوهُمْ مَّا أَنفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ وَسْئَلُوا مَا أَنفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُم مَّا أَنفَقْتُمْ مِنْكُمْ حُكْمٌ ۗ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: چون رسول اکرم ﷺ در حدیبه با قریش بر این شرط صلح نمودند که هرکس از مسلمانان مکه نزدشان آمد، او را واپس به مکه برگردانند، در این اثنا زنان مسلمانی از مکه به سوی ایشان هجرت کردند. پس خدای متعال نپذیرفت که آن‌ها به سوی مشرکان برگردانده شوند و نازل فرمود: «ای مؤمنان! چون زنان مؤمن مهاجر» از میان کفار «نزد شما بیایند پس آنان را امتحان کنید» یعنی: آنان را بیازمایید تا میزان رغبت و گرایش آنان به اسلام را دریابید. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «امتحان‌شان این بود که به خدا سوگند خورند که نه به سبب ناسازگاری و نفرت از شوهران‌شان از مکه بیرون شده‌اند، نه به انگیزه تمایل به رفتن از سرزمینی به سرزمینی دیگر، نه به طلب دنیا و نه به عشق مردی از مسلمانان بلکه فقط به انگیزه دوستی خداوند ﷻ و پیامبرش و رغبت در دینش هجرت کرده‌اند پس چون بر این مضمون قسم می‌خوردند، رسول خدا ﷺ مهری را که شوهران‌شان به آنان داده بودند و خرجی را که بر آنان کرده بودند، می‌پرداختند ولی خود آن زنان مؤمن مهاجر را بر نمی‌گرداندند». «خداوند به ایمان ایشان داناتر است» این قید برای بیان این امر است که جز خدای سبحان هیچ کس دیگر حقیقت حالشان را نمی‌داند پس او شما را به کشف حقیقت مأمور نکرده است بلکه مأموریت شما امتحان و آزمایش آنهاست تا صدق ادعایشان در رغبت و گرایش به اسلام بر شما روشن شود «پس اگر آنان را مؤمن دانستید» به حسب ظاهر، بعد از گرفتن امتحانی که به آن مأمور شده‌اید «آنان را به سوی کفار باز نگردانید» یعنی: به سوی شوهران کافرشان «نه آن زنان بر آنان حلال‌اند و نه آن مردان بر این زنان حلال» زیرا زن مؤمن بر هیچ مرد کافری حلال نیست و مسلمان شدنش موجب جدایی وی از شوهر کافرش می‌گردد نه صرف

هجرتش. خاطر نشان می‌شود که این آیه زنان مسلمان را بر مردان مشرک حرام گردانید و در آغاز اسلام جایز بود که مرد مشرک با زن مؤمن ازدواج کند، از این جهت چون ابوالعاص بن ربیع شوهر زینب دختر رسول اکرم ﷺ که مشرک بود، در روز بدر به دست مسلمانان اسیر شد، زنی زینب گردنبندی را که از مادرش خدیجه رضی الله عنها به وی رسیده بود، برای آزادی (فدیه) وی از مکه فرستاد پس چون رسول خدا ﷺ به این حال و وضع دخترشان فکر کردند، سخت بر او دل سوختانده و به مسلمانان گفتند: «اگر صلاح می‌دیدید که اسیر وی را برایش رها کنید پس چنین کنید». آن گاه ابوالعاص را بر این شرط آزاد کردند که دخترشان را نزدشان بفرستد و او به این شرط وفا کرده زینب رضی الله عنها را با زید بن حارثه رضی الله عنه به مدینه فرستاد و زینب بعد از غزوه بدر دو سال در مدینه اقامت گزید تا این که در سال هشتم هجری شوهرش ابوالعاص مسلمان شد و رسول اکرم ﷺ زینب را با همان نکاح اول به وی برگردانده و مهر جدیدی را بر او وضع نکردند چنان که ابن کثیر نقل کرده است.

اکثر علما برآنند که این حکم ناسخ بخشی از پیمان صلح حدیبیه است که مفاد آن به برگرداندن مسلمانان به مشرکان ارتباط می‌گیرد اما احناف برآنند که این حکم تماما - هم درباره زنان و هم درباره مردان - منسوخ است زیرا اقامت مسلمانان در سرزمین شرک جواز ندارد. احناف به این حدیث شریف نیز استدلال کرده‌اند: «أنا بريء من كل مسلم أقام مع مشرك في دار الحرب لاتراءي ناراهما». «من از هر مسلمانی که با مشرکی در دار حرب اقامت گزیند به طوری که آتش آن دو دیده شود، بیزارم». «و به آنان آنچه خرج کرده‌اند بدهید» یعنی: به شوهران این گروهی که هجرت کرده و اسلام آورده‌اند، قیمت آنچه را که بر آنان از مهر خرج کرده‌اند بدهید «و بر شما گناهی نیست که با ایشان ازدواج کنید» زیرا آن زنان مؤمن مهاجر، از اهل دین شما شده‌اند «چون به ایشان مهرهای ایشان را بدهید» بعد از سپری شدن عده ایشان. این شرط بدین معنی است که آنچه را از تعویض به شوهران سابق‌شان پرداخته‌اید، جای مهر ایشان را نمی‌گیرد پس پرداخت مهر برای زن در هنگام ازدواج وی با هر مردی، به منظور تکریم و گرامیداشت وی واجب است «و عصمت‌های زنان کافر را نگاه ندارید» یعنی: هرکس زن کافری داشت، بداند که او در واقع برایش زنی نیست زیرا با اختلاف دین، عصمت آن زن با وی قطع شده است. مراد از «عصمت» عقد نکاح است. نقل است که



چون این آیه نازل شد، عمر بن خطاب رضی الله عنه در آن روز دو زن را طلاق داد، که یکی از آنان را معاویه بن ابی سفیان و دیگری را صفوان بن امیه به نکاح گرفتند. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «اختلاف دارین سبب قطع عقد نکاح می‌شود». و مذهب ابوحنیفه رحمته الله نیز همین است بنابراین، اگر زن حربی‌ای مسلمان شد و از دارحرب بیرون آمد و در دار حرب شوهر کافری داشت، در میان آن دو جدایی واقع شده است و در رأی امام ابوحنیفه عده‌ای هم بر آن زن نیست اما امام محمد و امام ابویوسف می‌گویند: سپری کردن عده بر وی لازم است. شایان ذکر است که حکم انقطاع نکاح با اختلاف دین، مخصوص به زنان کافر مشرک است نه به زنان کافر کتابی. احناف می‌گویند: چون زن مسلمان شد، اسلام بر شوهرش عرضه می‌شود؛ پس اگر مسلمان شد خوب و الا در میان آن‌ها تفریق می‌شود. و چنان که گفتیم، در صدر اسلام مردان کافر زنان مسلمان و مردان مسلمان زنان کافر را به نکاح می‌گرفتند که این کار با این آیه منسوخ شد.

«و آنچه را خرج کرده‌اید طلب کنید» یعنی: مهرهای زانتان را که مرتد شده و به کفار پیوسته‌اند، از آنان طلب کنید «و مشرکان هم باید آنچه را که خرج کرده‌اند» از مهرهای زنان مهاجر خود که بعد از هجرت با مسلمانان ازدواج کرده‌اند «طلب کنند». مفسران می‌گویند: بعد از نزول این آیه، اگر زنی از مسلمانان به سبب ارتداد به کفار معاهد می‌پیوست، به کفار گفته می‌شد: مهر وی را بیاورید و اگر زنی از کفار مسلمان می‌شد و به مسلمانان می‌پیوست، نیز مهرش را به شوهر کافرش باز می‌گردانیدند «این حکم الهی است که در میان شما حکم می‌کند» یعنی: آنچه از بازگرداندن مهرها از هردو جهت ذکر شد، حکم الهی در مورد مشرکان بعد از صلح حدیبیه است، نه در مورد مشرکانی که عهد و پیمانی با مسلمانان ندارند. به قولی: این حکم منسوخ شده است. ابن عربی می‌گوید: «این حکم به اجماع امت مخصوص به همان زمان و در خصوص صلح حدیبیه بود». «و الله دانای با حکمت است» یعنی: حق تعالی از هر جهت به مصالح بندگان خود دانا است لذا هیچ امر نهانی‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و او در سخنان و کارهای خود دارای حکمت بالغه است. قرطبی می‌گوید: «حکم برگرداندن مهرها مخصوص به زمان صلح حدیبیه و در مورد همان واقعه بود». اما حکم تفریق میان زن و شوهر در صورتی که یکی از آن‌ها به اسلام مشرف شد و دیگری بر کفر باقی ماند، همچنان به حال خود باقی است.

﴿وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِءِ مُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۱۱)</sup>

«و در صورتی که کسی از زنان شما به سوی کفار رفت» یعنی: اگر زنی از مسلمانان مرتد شد و به دار کفر - هرچند به اهل کتاب - پیوست و آن‌ها مهر مورد مطالبه شما را ندادند؛ «پس کافران را عقوبت رسانید» یعنی: سپس با کفار پیکار کرده و از آنان بعد از پیروزی غنیمت گرفتید؛ «پس به کسانی که زنان‌شان رفته‌اند، معادل آنچه خرج کرده‌اند بدهید» یعنی: به مسلمانانی که زنان‌شان به کفار پیوسته‌اند، معادل آنچه را که به آنان از مهر داده‌اند، از اموال فیء و غنیمت بدهید چنانچه مشرکان مهر زنان‌شان را به ایشان باز نگردانیدند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی اگر زنی از مهاجران به کفار پیوست، مسلمانان مأمورند که معادل خرجی را که شوهرش بر وی کرده است به او از اموال غنیمت قبل از تقسیم آن‌ها بپردازند». لذا فرموده حق تعالی: ﴿فَعاقِبْتُمْ﴾ به این معنی است: سپس اگر غنیمت گرفتید، یا بر کفار پیروز شدید، به مسلمانانی که زنان‌شان به کفار پیوسته‌اند، معادل آنچه را که به آنان از مهر داده‌اند، بدهید. به قولی: این حکم نیز منسوخ است «و از خداوندی که به او ایمان دارید، پروا کنید» یعنی: از دست آلودن به چیزی که موجب مجازات شماسست، حذر کنید و از خداوند عز و جل پروا دارید؛ با به اجرا گذاشتن حکم و شریعت وی. بنابراین، کسی که پرداخت اموال خرج کرده شوهران مسلمان بر زنان مرتدشان از وی مطالبه می‌شود، امام (حاکم) مسلمانان است که باید آن را از بیت‌المال بپردازد.

علامه شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «این سخن که همه این احکام بعد از فتح مکه منسوخ شد، نزد این فقیر ثابت نشده است پس اگر مانند حالتی که در صلح حدیبیه اتفاق افتاد، باز هم روی دهد، به تحقیق که باید بر همین احکام عمل شود و الله اعلم». صاحب «تفسیر المنیر» نیز می‌گوید: «چنانچه میان مسلمانان و غیر ایشان در مانند چنین حالی که مسلمانان در گذشته بر آن بوده‌اند، معاهداتی امضا شود مانعی از عمل به این معاهدات وجود ندارد. پس اگر مثلاً با آنان پیمان بستیم که آنچه را خرج زنان‌شان کرده‌اند، در صورت مسلمان شدن و پیوستن آن زنان به ما، به آنان بپردازیم باید به این تعهد عمل کنیم، با در نظر داشت این امر که حکم یاد شده مخصوص به بازگردانیدن مهرهای زنان اهل عهد است - چنان که ذکر شد».

حسن و مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: این آیه درباره ام‌حکیم دختر ابوسفیان نازل شد که مرتد گشت و شوهرش عباس بن تمیم قریشی را ترک کرد. شایان ذکر است که بجز او هیچ زن دیگری از قریش مرتد نشد، سپس آن زن مرتده نیز مجدداً به اسلام بازگشت.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

«ای پیامبر! چون زنان مؤمن به نزد تو آیند که با تو بیعت کنند» بیعت: عقد و پیمان پایبندی به طاعت است. یعنی: چون به قصد بیعت کردن نزد تو آیند؛ «بر این که برای خداوند چیزی را» هر چه باشد «شریک مقرر نکنند» یعنی: چون به قصد بیعت کردن بر اسلام نزد تو آیند. این واقعه در روز فتح مکه بود که زنان نزد رسول خدا ﷺ آمدند تا با ایشان بیعت کنند پس خداوند ﷻ به پیامبرش دستور داد که از ایشان بر این شروط بیعت بگیرد که: شریک نیاورند «و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «دزدی نکنند» در حدیث شریف آمده است که وقتی رسول اکرم ﷺ از زنان مکه بیعت می‌گرفتند، به این بند از شروط بیعت که رسیدند، هند زن ابوسفیان گفت: ابوسفیان مرد بخیلی است و من از مال وی غذا و خرجمان را بر می‌دارم، آیا این کار درست است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری! برایت حلال است». «و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «زنا نکنند» و حرام بودن زنا محدود به زنای فرج نیست چنان که در حدیث شریف آمده است: «بر فرزند آدم بهره وی از زنا نوشته شده است که او این بهره خود را خواه ناخواه درمی‌یابد پس زنای چشمها نگرستن است و زنای گوشها شنیدن و زنای زبان سخن گفتن و دو دست زنا می‌کنند و زنای آن‌ها گرفتن است و دو پا زنا می‌کنند و زنای آن‌ها راه رفتن است (به‌سوی فحشاء) و قلب خواهش و تمنا می‌کند، سپس فرج یا این خواهش را تصدیق می‌کند یا تکذیب».

«و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «اولاد خود را نکشند» رسم زنده به‌گور کردن دختران از ترس فقر، یا ننگ جاهلی، رسم نامیمونی بود که در جاهلیت بدان عمل می‌شد ولی این معنی عام است در قتل فرزندان به هر انگیزه‌ای که باشد، چه به

انگیزه ترس از فقر، چه به انگیزه رفع اتهام زنا و نیز عام است در قتل جنین و غیر آن. اما احناف بر آنند که ساقط کردن جنین به سبب عذری که کارشناس خبره آن را تشخیص دهد، مباح است در صورتی که جنین هنوز به مرحله خلقت - که عادتاً از چهل تا چهل و پنج روزه گی وی بعد از حمل است - نرسیده باشد اما اسقاط جنینی که در مرحله قبل از دمیدن روح یعنی در پایان ماه چهارم قرار دارد، بدون عذر مکروه است و اسقاط آن بعد از این مرحله، حرام قطعی است. البته در همچو مسایل دشواری باید به اهل تقوی و علم رجوع کرد و خودسرانه تصمیم نگرفت.

«و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «سخن دروغی را پیش نیاورند که آن را در میان دست‌ها و پاهای خویش بر بسته باشند» یعنی: به شوهران‌شان فرزندان را که از آنان نیست منسوب نکنند. فراء می‌گوید: «در جاهلیت رسم چنین بود که زن نوزاد سر راهی‌ای را پیدا می‌کرد و آن گاه به شوهرش می‌گفت: این بچه من از نطفه توست». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «چنان بود که زن دختری می‌زاید اما به جای آن پسری را قرار می‌داد». «و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «تو را در معروفی نافرمانی نکنند» یعنی: در هر امری که مشمول طاعت و فرمانبرداری از خدا جل جلاله است، چون منع از نوحه کردن، جامه دیدن، موی پریشان کردن، گریبان چاک کردن، بر سر و روی زدن، چهره را فگار و خراش کردن و دعا کردن به نابودی خود یا کسانی دیگر در عزاداری‌ها. قید: «عدم نافرمانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در معروف» - با وجود آن که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جز به معروف امر نمی‌کردند - برای تنبیه بر این امر است که فرمان بردن از هیچ مخلوقی در نافرمانی خالق جواز ندارد. آری! اگر این شروط را پذیرفتند؛ «پس با ایشان بیعت کن و برایشان از خداوند آمرزش بخواه» یعنی: بعد از این بیعتی که با تو کردند، از خداوند جل جلاله برای گناهان گذشته‌شان آمرزش بخواه «همانا خداوند آمرزگار است» با پاک کردن بندگان خود از گناهان گذشته «مهربان» است؛ با توفیق طاعت بخشیدن به ایشان.

شایان ذکر است که بندهای بیعت با زنان فقط محدود به ایشان نبود بلکه با مردان نیز بر این شرطها بیعت صورت گرفت چنان که در حدیث شریف به روایت عباده بن صامت رضی الله عنه آمده است که فرمود: «من در جمله کسانی بودم که در بیعت عقبه نخست حاضر بودند و ما مجموعاً دوازده مرد بودیم پس با رسول خدا بر مفاد همان بیعت زنان بیعت کردیم و این قبل از آن بود که جهاد مسلحانه فرض شود. آری! با ایشان بیعت کردیم بر این که چیزی را به خدای عز و جلاله شریک نیاوریم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم،

فرزندانمان را نکشیم، بهتانی برنبندیم که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشیم و رسول اکرم ﷺ را در هیچ امر معروفی نافرمانی نکنیم. رسول خدا ﷺ بعد از پایان این بیعت فرمودند: اگر وفا کردید، برای شما بهشت است».

خاطر نشان می‌شود که در آیه کریمه به ارکان نهی در دین که شش رکن است تصریح شده است اما ارکان امر ذکر نشده است که آن‌ها نیز شش رکن ذیل است: ادای کلمه شهادت، نماز، زکات، روزه، حج و غسل نمودن از جنابت. دلیل عدم ذکر اوامر این است که نهی در همه زمان‌ها و همه احوال دائم و همیشگی است لذا تنبیه بر امری که دائمی است، مؤکدتر و مهمتر است.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه در روز فتح مکه بعد از آن نازل شد که رسول اکرم ﷺ از بیعت با مردان فارغ شدند. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «بیعت رسول خدا ﷺ با زنان فقط با سخن گفتن بود و به خدای ﷻ سوگند که دست رسول اکرم ﷺ هرگز دست هیچ زنی را لمس نکرد. و چون رسول خدا ﷺ با زنان بیعت می‌کردند، می‌فرمودند: با شما به سخن گفتن بیعت کردم». همچنین در حدیث شریف به روایت امیمه بنت رقیه تمیمی رضی الله عنها آمده است که فرمود: «... بعد از آن که رسول اکرم ﷺ از ما این شروط را گرفتند، گفتیم: یا رسول‌الله! آیا با ما مصافحه نمی‌کنید؟ فرمودند: من با زنان مصافحه نمی‌کنم بلکه سخن گفتنم با یک زن، سخن گفتنم با صد زن است».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَيسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَيسُ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ﴿١٣﴾﴾

«ای مؤمنان! قومی را که خداوند بر آنان خشم گرفته است، به دوستی نگیرید» مراد از آنان: تمام طوایف کفرند. به قولی: مراد از آنان مخصوصا یهودیان می‌باشند زیرا روایتی در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است که می‌گوید: این آیه درباره برخی از فقرای مسلمانان نازل شد که با یهودیان پیوند دوستی برقرار می‌کردند تا از میوه‌هایشان بهره گیرند. اما ابن کثیر می‌گوید: «آیه کریمه عام است درباره یهود، نصاری و سایر کفاری که خداوند ﷻ بر آنان خشم گرفته، لعنت‌شان نموده و از سوی او سزاوار طردند». «آن گروه از آخرت نا امید شده‌اند» یعنی: البته آنان به سبب کفر خود به آخرت یقین ندارند و از ثواب آخرت و نعمت‌های آن ناامید شده‌اند «چنان که کافران

---

از اهل گورها ناامید شده‌اند» یعنی: مأیوس بودن‌شان از آخرت، همانند مأیوس بودن‌شان از رستاخیز مردگان و بازگشت آن‌ها به سوی‌شان است چرا که به بعث بعد از مرگ نیز هیچ اعتقادی ندارند.

## سوره صف

مدنی است و دارای (۱۴) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره بدان سبب «صف» نامیده شد که خداوند متعال در مطلع آن فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنِينَ»

مَرَّضُونَ ﴿۱﴾ [الصف: ۴] از دیگر نام‌های این سوره «حواریین» و «عیسی» می‌باشد.

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱﴾﴾

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا را تسبیح گفت» این تعبیر، بر مشروعیت تسبیح گفتن در همه اوقات؛ اعم از گذشته، حال و آینده ارشاد می‌کند. حرف «ما» به کار برده شد نه حرف «من» زیرا اکثر تسبیح گویندگان غیرعقلایند «و اوست عزیز» یعنی: غالبی که مغلوب نمی‌شود «حکیم» است و در تمام افعال و سخنان خویش با حکمت و فرزانه می‌باشد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید» ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: گروهی از مؤمنان قبل از آن که جهاد فرض شود می‌گفتند: ای کاش خداوند جل جلاله ما را به دوست داشته‌ترین اعمال در نزد خود آگاه می‌کرد تا به آن عمل می‌کردیم. پس خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله خبر داد که دوست داشته‌ترین اعمال نزد وی، ایمان راستین و بی‌شک و شبهه و بعد از آن جهاد با اهل معصیتی است که ایمان نیاورده و با عقیده حق می‌ستیزند. و چون مؤمنان آگاه شدند که دوست داشته‌ترین اعمال نزد حق تعالی جهاد است، گروهی از آنان این فریضه را ناخوش داشتند و کار جهاد برایشان دشوار آمد پس خداوند جل جلاله فرمود: ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾﴾ [الصف: ۲]. «چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید» لذا آنان را بر این کار نکوهش نمود و افزود:

﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾﴾

«نزد خداوند بس منفور است که چیزی بگویند که انجام نمی‌دهید» به قولی: این آیه درباره گروهی نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدند و یکی از آنان می‌گفت: در صحنه پیکار با شمشیرم به جولان پرداخته و دشمن را چنین و چنان کوبیدم ... در حالی که این سخنی گزاف بود. شایان ذکر است که این آیه بر هرکس که طاعتی را به گردن می‌گیرد، وفا به آن را واجب می‌گرداند و آنچه انسان به گردن می‌گیرد بر دو قسم است:

- ۱- نذر: که خود بر دو نوع است: أ - نذر تقرب مانند این سخن انسان: برای رضای خداوند ﷻ روزه، نماز، صدقه و مانند آن از اعمال نیک را به گردن می‌گیرم و به انجام دادن آن متعهد می‌شوم. پس وفا به این نذر اجماعاً لازم است. ب - نذر مباحی که به شرط متعلق است، مثل این که بگوید: اگر مسافرم آمد، بر من صدقه‌ای است، یا اگر خداوند ﷻ شر فلان کس را از سرم دفع کرد پس بر من صدقه‌ای است. که از نظر اکثر علما، وفا به این نذر نیز لازم است.
- ۲- وعده: از چیزهایی که انسان به گردن می‌گیرد، یکی هم وعده است. وعده اگر به سببی متعلق بود، وفا به آن اجماعاً لازم است، مثل این که بگوید: اگر ازدواج کردم، یک دینار به تو کمک می‌کنم ... اما اگر وعده با تعلیق و شرط همراه نبود، لزوم عمل به آن مورد اختلاف است. ابن عربی و قرطبی می‌گویند: «صحیح در نزد ما این است که وفا به وعده در هر حال واجب است مگر به علت وجود عذری».

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقْتُلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنِينَ مَرْصُوضٍ﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل کرده‌اند که مؤمنان گفتند: ای کاش خداوند متعال محبوب‌ترین اعمال نزد خود را به ما خبر می‌داد تا بدان عمل می‌کردیم، هر چند جان‌ها و مال‌هایمان بر سر آن می‌رفت. پس خداوند ﷻ در اینجا به آنان بیان فرمود که محبوب‌ترین عمل‌بندگان در نزد وی جنگیدن در راه وی است.

«در حقیقت خدا کسانی را که در راه او صف زده» یعنی: صف در صف و به هم فشرده «جهاد می‌کنند دوست دارد» چنان که در حدیث شریف آمده است: «رأس الأمر الإسلام وعموده الصلاة، وذروة سنامه الجهاد في سبيل الله». «رأس کار اسلام است، ستون آن نماز است و قله کوهان آن جهاد در راه خدا ﷻ است». آری! خداوند ﷻ



مجاهدانی را دوست دارد که در راهش «چنان» صف می‌کشند «که گویی عمارتی محکم به هم چسبیده هستند» یعنی: برخی از آن‌ها در صف جهاد به‌برخی دیگر چنان درهم چسبیده‌اند که گویی پیکر واحدی هستند همچون ساختمانی که از سرب ریخته شده باشد. البته این درهم فشرده‌گی به سبب صلابت و نیرومندی‌شان در راه خدا ﷺ است به طوری که در کارشان هیچ‌گونه سستی و شکافی وجود نداشته و دشمن به هیچ وجه نمی‌تواند در صفوف و سنگرهایشان نفوذ کند. خاطر نشان می‌شود که خروج مجاهد از صف جهاد جایز نیست؛ مگر به سبب ضرورتی که به وی عارض می‌شود، یا برای انجام مأموریتی که از سوی فرمانده به وی محول می‌شود، یا برای هدف جنگی‌ای مانند بیرون شدن برای کمین و مبارزه با دشمن چنان که در جنگ‌های بدر و خیبر چنین بود.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦ يٰقَوْمِ لِمَ تُوذُّونِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاعَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِينَ ﴿٦٩﴾﴾

بعد از آن که خدای سبحان به ذکر این حقیقت پرداخت که او جنگجویان در راهش را دوست دارد، در اینجا بیان می‌دارد که موسی و عیسی علیهما السلام نیز از جمله کسانی بودند که به یکتاپرستی فرمان داده و در راه وی جهاد کردند و بر کسانی که به مخالفت با ایشان برخاستند عذاب نازل شد تا با بیان این حقایق امت محمد ﷺ را از این امر بر حذر دارد که مبادا با پیامبرشان ﷺ همان کاری را انجام دهند که قوم موسی و عیسی علیهما السلام با آن‌ها انجام دادند.

«و یاد کن هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا می‌آزارید» با سر پیچی از قوانین، احکام و فرمان‌هایی که خداوند متعال بر شما فرض نموده و من شما را به آن‌ها امر می‌کنم. یا مرا می‌آزارید؛ با دشنام دادن، طعنه زدن و عیب جویی من. شایان ذکر است که بیان این گونه آزارهایشان در سوره «احزاب/۶۹» گذشت» و حال آن‌که می‌دانید که من پیامبر خداوند به‌سوی شما هستم» یعنی: چگونه مرا می‌آزارید در حالی که به این حقیقت که من فرستاده خداوند ﷺ هستم دانایید و فرستاده او مورد تعظیم و احترام قرار می‌گیرد، نه مورد آزار و اذیت. از سوی دیگر برای شما در صحت رسالت من شکی هم باقی نمانده است به سبب معجزاتی که از من مشاهده کرده‌اید، معجزاتی که اعتراف به رسالتم را بر شما اجتناب

ناپذیر گردانیده و نسبت به آن برای شما علمی یقینی افاده کرده است؟ «پس چون کجروی کردند، خدا دل‌هایشان را برگردانید» یعنی: چون با آزار دادن پیامبرشان حق را فرو گذاشتند، خداوند ﷺ به عنوان جزای آنچه که مرتکب شده بودند، دل‌هایشان را از حق و هدایت کج و متمایل گردانید «و خداوند قوم فاسقان را» یعنی: کسانی را که علم وی بر فاسق بودنشان سبقت گرفته است «هدایت نمی‌کند» که این گروه نیز از جمله آنانند.

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٦١﴾﴾

«و یاد کن هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل» و نگفت: ای قوم من! زیرا عیسی علیه السلام با بنی اسرائیل نزدیکی نسبی‌ای نداشت «هرآینه من فرستاده خداوند به سوی شما هستم، تصدیق کننده آنچه پیش روی من است از تورات» یعنی: من فرستاده خداوند ﷺ هستم به سوی شما با انجیل و چیزی را به شما نیاورده‌ام که با تورات مخالف باشد بلکه تورات هم متضمن بشارت به بعثت من است پس چگونه از من می‌رمید و با من مخالفت می‌کنید؟ «و به پیامبری بشارت دهنده‌ام که بعد از من می‌آید و نامش احمد است» و هرگاه پیام و مرام من این است پس هیچ دلیل و موجبی برای تکذیب من وجود ندارد. احمد نام پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و بدین معنی است: کسی که به سبب وجود خصلت‌های خوب در وی، بیشتر از دیگران مورد ستایش قرار می‌گیرد. یا احمد؛ یعنی ستایشگرترین مردم برای پروردگارش. در حدیث شریف به روایت جبر بن مطعم رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من نام‌هایی دارم: من محمدم، من احمدم، من ماحی‌ای هستم که خداوند به وسیله او کفر را محو می‌کند، من حاشری هستم که مردم به قدم من - یعنی بعد از من - گردآورده می‌شوند و من عاقب هستم» یعنی: آخرین پیامبری هستم که بعد از انبیا علیهم السلام می‌آید. در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا آمده است: «یسوع مسیح گفت: فارقلیط روح حقی است که خدای من او را می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم می‌دهد». فارقلیط: لفظی است که بر حمد دلالت می‌کند و به احمد و محمد دو نام پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم اشاره دارد. شایان ذکر است که در تورات و انجیل تصریحات دیگری نیز در همین باب آمده است. «پس چون با

معجزه‌ها پیش آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است» یعنی: چون عیسی عليه السلام، یا محمد صلى الله عليه وآله با معجزه‌ها نزد آنان آمد، گفتند: آنچه او برای ما آورده، جادویی واضح و آشکار است.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٧﴾﴾

«و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بربست و حال آن که او به سوی اسلام فراخوانده می‌شود» اسلامی که بهترین ادیان و شریفترین آن‌هاست؟ یعنی: ستمکارترین مردم کسانی‌اند که پروردگارشان آن‌ها را بر زبان پیامبرش به سوی اسلامی که سعادت هردو سرا در آن است فرامی‌خواند اما آنان به جای اجابت دعوت بر خدای عز وجل دروغ برمی‌بندند و مثلاً می‌گویند: قرآن سحر است، یا خداوند عز وجل به چنین امری فرمان نداده است، یا محمد صلى الله عليه وآله رسول خدا نیست... و امثال این از افتراها. «و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند» زیرا سنت وی بر آن است که کسانی را که سزاوار هدایت نیستند هدایت نکند و اینان نیز از آن جمله‌اند.

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٨﴾﴾

«می‌خواهند که نور الله را با دهان‌های خویش خاموش کنند» یعنی: حال آنان در تلاش و تکاپوی باطل‌شان برای سرکوب اسلام و جلوگیری از نفوذ هدایت آن در دل‌ها به وسیله سخنان دروغین همچون حال کسی است که می‌خواهد نور عظیمی را با پف دهان خویش خاموش گرداند «و حال آن که خداوند تمام‌کننده نور خویش است» با پیروز ساختن دین اسلام، برتر ساختن آن بر غیر آن از راه و روش‌ها و گستراندن آن در قلمروها «هر چند کافران خوش نداشته باشند» این انتشار فراگیر دعوت اسلامی را. بدین‌سان خدای عز وجل حال آنان در تلاش برای براندازی اسلام را به حال کسی تشبیه کرد که در نور آفتاب پف می‌کند، به خیال آن که می‌تواند آن را خاموش گرداند! پس چنان‌که این کار مستحیل است، آن کار نیز مستحیل می‌باشد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مدت چهل روز بررسول خدا صلى الله عليه وآله وحی نیامد پس کعب بن اشرف گفت: «ای جماعت یهود! مژده‌تان باد که خداوند نور محمد را در آنچه که بر وی فرومی‌فرستاد، خاموش گردانید پس مطمئن

باشید که کارش به سرانجام نمی‌رسد». رسول اکرم ﷺ از سخن آن دشمن دین اندوهگین شدند، آن گاه خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود و پس از آن وحی بر ایشان بلاانقطاع فرود می‌آمد.

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

«اوست آن که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند» یعنی: آن را بر همه ادیان مخالف آن برتر و غالب گرداند «هر چند کافران خوش نداشته باشند» این پیروزی و برتری را، لیکن این پیروزی خواه ناخواه تحقق یافتنی است. از این جهت ناگزیر باید برای برتر ساختن دین خدا ﷻ جنگید و فتنه کفر و باطل را از میان برداشت و این نه به معنی اجبار مردم بر پذیرش اسلام بلکه برای برداشتن موانع از سر راه دعوت اسلامی است.

﴿تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

«ای مؤمنان! آیا شما را به تجارتي رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک می‌رهاند؟» اینک شما را به این تجارت رهنمون می‌شوم: «به خداوند و پیامبر او ایمان آورید» یعنی: بر ایمان پایداری ورزید «و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کنید» این جمله مستأنفه‌ای است که نوع تجارت را - که عبارت از جمع نمودن میان ایمان و جهاد است - بیان می‌کند گویی مؤمنان گفتند: این تجارت چیست و ما چه کار کنیم که به این سود کلان دست یابیم؟ پس فرمود: ایمان آورید و جهاد کنید. آری! خداوند متعال از آن رو ایمان و جهاد را به منزله تجارت قرار داد که مؤمنان در آن سود می‌برند چنان که در دادوستد و تجارت سود می‌برند و به‌دست آوردن این سود با ورود آن‌ها به بهشت و نجات آن‌ها از دوزخ است. همچنین خدای متعال سود این تجارت را در دو آیه بعدی بیان نموده است زیرا معنای دو آیه بعدی این است که: بهای ایمان و جهاد بهشت است. «این» ایمان و جهاد «بهتر است برای شما» از تجارت محض دنیا و قبول رنجها و زحمتهای بی‌حاصل برای آن؛ «اگر بدانید» یعنی: در صورتی که از اهل علم و درک و دریافت باشید چراکه جاهلان به بهتر بودن این نوع از تجارت پی نمی‌برند.

از سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه روایت شده است که فرمود: چون آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجَرُّونَ عَلَيْهَا بِهَا تَكْفُرُونَ﴾ [الصف: ۱۰] نازل شد، مسلمانان گفتند: اگر ما می‌دانستیم که این تجارت چیست، قطعاً در راه آن مالها و جان‌هایمان را نثار می‌کردیم! پس این آیه نازل شد.

﴿يُغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ ﴿۱۳﴾

بعد از آن که خدای متعال کالایی را که باید با آن تجارت کنند ذکر کرد اینک در اینجا بهایی را که در قبال آن برایشان وعده داده است، ذکر می‌کند: «تا گناهان شما را برای شما بیامزد» یعنی: اگر ایمان آورید و در راه ایمان جهاد کنید، گناهان شما را می‌آمزد «و شما را در باغ‌هایی که جویباران از فرودست آنها جاری است و در خانه‌هایی پاک و پسندیده در بهشت‌های عدن در آورد» بهشت‌های عدن: یعنی بهشت‌های اقامت همیشگی و ماندگار که نه مرگ آنها را از شخص بهشتی می‌گیرد و نه هم او از آنها بیرون آمدنی است «این است فوز عظیم» یعنی: آنچه از آموزش و وارد کردنتان به این بهشت‌های ماندگار ذکر شد، همانا رستگاری بس بزرگی است که ورای آن رستگاری بیشتری سراغ نمی‌شود و کامیابی‌ای است که هیچ کامیابی دیگری همانند آن نیست.

﴿وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿۱۴﴾

«و نعمتی دیگر که آن را دوست می‌دارید» یعنی: بجز آنچه ذکر شد، برای شما نعمتی دیگر عنایت می‌کند که شما را به اعجاب و خوشحالی وا دارد؛ «نصرتی از جانب الله و فتحی است نزدیک» یعنی: این نعمت، یاری و نصرتی از جانب خداوند متعال برای شما با پیروزی بر قریش و فتح مکه است که به زودی آن را به شما ارزانی می‌دارد. عطاء می‌گوید: «مراد از آن فتح فارس و روم است». «و مؤمنان را مژده بده» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! مؤمنان را به فتح و پیروزی در دنیا و بهشت در آخرت مژده بده.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِّلْحَوَارِيِّنَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِّن بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾ ﴿۱۵﴾

«ای مؤمنان! انصارالله باشید» یعنی: بر یاری دادن دین خدا ﷺ که هم اکنون بر آن کمر بسته‌اید، استمرار ورزید «چنان‌که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: چه کسانی در راه دین خدا نصرت دهندگان من‌اند» یعنی: دین خدا ﷺ را نصرت دهید مانند نصرت دادن حواریون؛ آن‌گاه که عیسی عليه السلام به ایشان گفت: ﴿مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ﴾ [الصف: ۱۴] چه کسانی عهده‌دار یاری دادن من در جهت امری هستند که انسان را به خدا ﷺ نزدیک می‌کند؟ یا چه کسانی یاری‌دهندگان من‌اند در جهت یاری دادن الله ﷻ؟ «حواریون گفتند: ماییم نصرت دهندگان الله» حواریون یاران خاص و خالص و نصرت‌دهندگان راستین عیسی عليه السلام و اولین کسانی بودند که به او ایمان آوردند و جمعا دوازده مرد بودند. همین‌طور رسول خدا ﷺ در ایام مناسک که مردم از دور و نزدیک برای ادای حج به مکه می‌آمدند، به میان گروه‌های مردم رفته آنان را چنین مورد خطاب قرار می‌دادند: «من رجل يؤيني حتي أبلغ رسالة ربي فإن قریشا قد منعوني أن أبلغ رسالة ربي». «کدام مرد هست که مرا جای دهد (واز من پشتیبانی کند) تا رسالت پروردگارم را به مردم برسانم زیرا قریش مرا از ابلاغ رسالت پروردگارم بازداشته‌اند؟». تا این‌که خداوند ﷻ اوس و خزرج از اهل مدینه را برای این مهم آماده کرد و ایشان با پیامبرش ﷺ بر نشر دینش در سرزمین خود بیعت کردند.

«پس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند» به عیسی عليه السلام «و گروهی» به او «کفر ورزیدند» و نبوتش را انکار کرده و مادرش را به فحشا متهم ساختند؛ «پس مؤمنان را بر دشمنان‌شان یاری دادیم» یعنی: اهل حق را بر اهل باطل یاری و نصرت دادیم «پس غالب شدند» بر اهل باطل؛ و این تأیید و نصرت به وسیله انواع کرامات و خوارق عادات بود. عبدالرزاق و عبد بن حمید از قتاده روایت کرده‌اند که در تفسیر آیه: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ﴾ [الصف: ۱۴] گفت: «به حمد الله که این نصرت تحقق یافت زیرا هفتاد مرد از انصار نزد رسول اکرم ﷺ آمدند و با ایشان در محل عقبه بیعت کردند و سپس رسول خدا ﷺ را جای داده و یاری کردند تا آن‌که خداوند ﷻ دین خویش را پیروز گردانید». در حدیث شریف به روایت ابن اسحاق و ابن سعد آمده است که رسول اکرم ﷺ به جمعی که با ایشان در عقبه ملاقات نمودند، فرمودند: «دوازده تن از میان خود را به‌سوی من بیرون آورید (و انتخاب کنید) تا کفیل و

نماینده قوم خویش باشند چنان که حواریون کفالت عیسی بن مریم را عهده‌دار گردیدند». آن‌ها دوازده تن را از میان خود انتخاب کردند، سپس رسول خدا ﷺ به آن نمایندگان برگزیده فرمودند: «شما بر قوم خویش کفیل هستید چون کفالت حواریون برای عیسی بن مریم و من نیز کفیل قوم خود هستم. انصار گفتند: بسیار خوب؛ پذیرفتیم».





## سوره جمعه

مدنی است و دارای (۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب که دربرگیرنده فرمان اجابت ندا برای نماز جمعه است، «جمعه» نامیده شد.

ابن عباس و ابوهریره رضی الله عنهما در بیان فضیلت این سوره روایت کرده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز جمعه دو سوره «جمعه» و «منافقین» را می‌خواندند.

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾  
«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح می‌گوید» اعم از ناطق یا جامد آن‌ها، به زبان حال یا به زبان قال. تفسیر تسبیح گفتن آن‌ها در اول سوره «حدید» گذشت «ملک قدوس عزیز حکیم است» ملک: یعنی فرمانروا. قدوس: یعنی ذاتی که از هر گونه نقصی پاک و منزّه و به صفات کمال موصوف است. عزیز: یعنی غالب و حکیم: یعنی فرزانه و با حکمت.

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْل لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

«اوست» یعنی: این خدای بزرگ موصوف به صفات مالکیت، قدوسیت، عزت و حکمت؛ یعنی این خدای پادشاه پاک ارجمند فرزانه است «که در میان امیین پیامبری از خودشان برانگیخت» مراد از امیین (ناخوانان): قوم عرب‌اند، اعم از کسانی که نوشتن بلد بودند یا کسانی که بلد نبودند زیرا آنان دارای کتاب آسمانی نبودند. امی: در اصل کسی است که به نوشتن و خواندن آشنایی ندارد؛ که غالب اعراب این‌چنین بودند. «منهم»: یعنی از خود آنان و از جنس‌شان. البته فرستادن پیامبر از میان خود یک قوم و از جنس آنان نزدیک‌تر و سزاوارتر به آن است که او را اجابت گویند و با او در دعوتش موافقت و همراهی نمایند زیرا جنس، به جنس خود نزدیک‌تر و متمایل‌تر است. ابن‌کثیر می‌گوید: «مخصوص ساختن امیین به یادآوری به معنی نفی ماعدای‌شان نیست ولی با بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله از امیین، منت و احسان الهی بر ایشان بیشتر و بلیغ‌تر است».

«آیات او را بر آنان می‌خواند» یعنی: با آن که پیامبر ﷺ خود نیز امی است و نه می‌خواند، نه می‌نویسد و نه خواندن و نوشتن را از کسی فرا گرفته است، با این وجود بر اثر وحی الهی، بر آنان به اعجاز قرآن می‌خواند «و آنان را پاک می‌گرداند» از پلیدی کفر و شرک و از گناهان و اخلاق ناپسند. به قولی معنی این است: آنان را به وسیله ایمان پاکدل می‌گرداند «و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد» مراد از کتاب: قرآن و مراد از حکمت: سنت است. مالک بن انس رضی الله عنه می‌گوید: «مراد از کتاب، نوشتن به قلم و مراد از حکمت، دانش و فهم در دین است». «و هرآینه آنان پیش از این در گمراهی آشکاری بودند» یعنی: پیش از بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله امیین در شرک و جهالت و گمراهی ای بس بزرگی قرار داشتند که بزرگ‌تر از آن گمراهی‌ای وجود ندارد.

﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

«و نیز بر جماعت‌های دیگری از ایشان که هنوز به آن‌ها نپیوسته‌اند» یعنی: همچنین این پیامبر صلی الله علیه و آله، گروه‌های دیگری از فرزندان آدم را که در وقت بعثتش به مسلمانان نپیوسته‌اند و به زودی در آینده به ایشان خواهند پیوست، ترکیه و پاکسازی می‌کند و ایشان کسانی از مسلمانان عرب‌اند که بعد از صحابه رضی الله عنهم تا روز قیامت به عرصه وجود می‌آیند. به قولی: مراد از ایشان کسانی از غیر اعراب‌اند که مسلمان می‌شوند زیرا ایشان هرچند در قوم خود از اعراب نیستند اما آن‌ها با اسلام به یک هویت و یک امت واحد تبدیل شده‌اند هرچند که اقوام و نژادهایشان مختلف باشد. به‌تأیید این معنی احادیثی نیز روایت شده است. از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت بخاری از ابوهریره رضی الله عنه است که فرمود: آن گاه که سوره جمعه بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، ما نزد ایشان نشستیم بودیم پس آن را تلاوت کردند و چون به آیه: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ [الجمعة: ۳] رسیدند، مردی از ایشان پرسید: یا رسول الله! این دیگرانی که هنوز به ما نپیوسته‌اند، کیستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را بر شانه سلمان فارسی رضی الله عنه نهادند و فرمودند: «والذي نفسي بيده لو كان الإيمان بالثرية لئاله رجال من هؤلاء». «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، قطعاً مردانی از این گروه آن را در می‌یابند». پس این حدیث شریف و غیر آن از احادیث و آیات، دلیل بر عام بودن بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله به سوی تمام مردم است چنان‌که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده حق تعالی ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ﴾ را به قوم فارس تفسیر نمودند و از این جهت به فارسیان، رومیان

و غیر آنان از ملت‌ها نامه نوشته و آن‌ها را به سوی دین حق دعوت کردند. همچنین در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بی‌گمان در صلب‌های صلب‌های مردان و زنانی از امت من کسانی هستند که بی حساب به بهشت وارد می‌شوند». سپس این آیه را تلاوت نمودند:

﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ [الجمعة: ۳]. «و اوست عزیز حکیم» یعنی: حق تعالی دارای عزت و حکمت بالغه است در این امر که مردی امی را به این کار عظیم برانگیخت و او را از میان همه افراد بشر به رسالت خویش برگزید.

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾  
 «این» اسلام و وحی و نبوت «فضل الهی است که آن را به هرکس بخواهد ارزانی می‌دارد» چنان‌که به محمد صلی الله علیه و آله ارزانی کرد «و خداوند دارای فضل عظیم است» چنان فضل و بخشایشی که هیچ فضل و بخشایشی نه با آن برابر است و نه حتی نزدیک و قابل مقایسه.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾  
 آن گاه خدای متعال برای یهودیانی که عمل به تورات را ترک کرده‌اند مثلی زده و می‌فرماید: «مثل کسانی که تورات بر آنان بار شد» حملوا: از حماله، به معنی عهده داری و کفالت است. یعنی: مثل کسانی که به بر پا داشتن تورات و عمل به آنچه که در آن است، مکلف شدند «سپس آن را بر نداشتند» یعنی: سپس به موجب آن عمل نکردند و از آنچه که در تورات به آن مأمور شده بودند اطاعت نکردند؛ آری! مثل آنان «همانند مثل الاغی است که اسفاری را بر پشت می‌کشد» اسفار: جمع سفر عبارت از کتاب بزرگی است که چون خوانده شود معنای خود را آشکار می‌کند از این جهت آن را «سفر» نامیدند. بلی! داستان‌شان مانند داستان خری است که کتابی چند را بر او بار کنند زیرا خر نمی‌داند که بر پشت وی کتاب است یا زباله «چه بد است داستان قومی که آیات الله را دروغ شمردند» یعنی: این مشبه به که خر است - و حقا هم که یهودیان به آن شباهت دارند - زشت‌ترین مثلی است که برای تکذیب‌کنندگان زده می‌شود پس ای مسلمانان! شما مانند آنان نباشید.

خاطر نشان می‌شود که خدای متعال این مثل را به منظور هشدار دادن به کسانی بیان کرد که رسول اکرم ﷺ را ایستاده بر منبر در حال سخنرانی باقی گذاشته و خود به‌سوی کاروان تجارتنی شتافتند. و هر کسی که در حال شنیدن خطبه و سخنرانی از آن روی برگرداند، این مثل بر او مصداق دارد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من تکلم يوم الجمعة والإمام يخطب فمثله كمثل الحمار يحمل أسفارا، والذي يقول له أنصت، ليس له جمعة». «هر کس در روز جمعه - در حالی که امام خطبه می‌خواند سخن بگوید، داستان او مانند داستان خری است که کتابی چند را برمی‌دارد و برای او کسی که به او می‌گوید: گوش فراده و ساکت باش! نیز جمعه‌ای نیست». «و خداوند قوم ستمگر را» به‌طور عام «هدایت نمی‌کند» از آن رو که ستم را اختیار کرده‌اند. و در قدم اول یهودیان در زمره آنان قرار دارند.

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۱</sup>

یهودیان بر سایر مردم ادعای فضیلت و برتری داشتند و می‌پنداشتند که فقط ایشانند که از میان همه مردم دوستان خدا ﷻ و فرزندان و عزیزان وی می‌باشند پس خدای سبحان به پیامبرش دستور داد که چون این ادعای باطل را مطرح کردند به آنان: «بگو: ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر می‌پندارید که شما دوستان خدا هستید نه مردم دیگر پس آرزوی مرگ کنید» تا به زعم خود به جایگاه گرامی و برتر خویش دست یابید «اگر راستگو هستید» در این پندار که دوستان خدا ﷻ می‌باشید زیرا کسی که به بهشتی بودن خود یقین داشته باشد، قطعاً دوست دارد تا از این سرای پرمحنت رهایی یابد. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمد است که فرمود: ابوجهل لعین گفت؛ اگر محمد ﷺ را در کعبه ببینم، او را زیر پایم لگدمال کرده و پایم را بر گردنش می‌فشارم (و خفه‌اش می‌کنم). پس خبر به رسول خدا ﷺ رسید و فرمودند: «اگر چنین کند، فرشتگان آشکارا او را می‌گیرند و اگر یهودیان آرزوی مرگ کنند، همگی می‌میرند و جایگاه‌های خود را در دوزخ می‌بینند و اگر کسانی که با رسول اکرم ﷺ قصد مباحله را دارند (یعنی نصاری) از مباحله «ملاعنه»<sup>۱</sup> باز گردند، نه برای خود خانواده‌ای می‌یابند و نه مالی».

این آیه دلالت می‌کند بر این که میزان و معیار شناخت دوستی انسان نسبت به خداوند ﷺ، آمادگی وی برای ملاقات با اوست.

﴿وَلَا يَمَنَّوْنَہٗۤ اَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْہِمَّ ۚ وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ بِالظّٰلِمِیْنَ ﴿۷﴾﴾

«و هرگز آن را آرزو نمی‌کنند به سبب آنچه که از پیش به دست‌های خویش کرده‌اند» یعنی: یهودیان هرگز به سبب آنچه که از کفر، معاصی و تحریف و تبدیل کتاب خداوند ﷺ کرده‌اند، مرگ را آرزو نمی‌کنند چرا که از فرجام شوم اعمال خود بیمناکند. خاطر نشان می‌شود که این آیه معجزه‌ای از معجزات قرآن است زیرا از امری خبر می‌دهد که به موضع یک ملت در امری که به آینده مربوط است، بستگی دارد سپس یکی از افراد آن ملت هم نمی‌آید تا خلاف این خبر را ثابت کند «و خداوند به ستمگران داناست» پس آنان را در برابر اعمال‌شان مجازات می‌کند.

﴿قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّوْنَ مِنْہٗ فَاِنَّہٗٓ مُلْقِیْکُمْ ۗ ثُمَّ تُرَدُّوْنَ اِلَیَّ عَلَیْمٍ الْغَیْبِ وَالشَّہَادَۃَ فَاَیْتِبِئْکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ﴿۸﴾﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سر وقت شما می‌آید» یعنی: آن مرگ از همان جهتی که به سوی آن گریزانید، به شما می‌رسد و به‌زودی با شما رو دررو خواهد شد «آن‌گاه به‌سوی دانای پنهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد» در روز قیامت «و به آنچه می‌کردید» از اعمال زشت «آگاهتان خواهد کرد» و شما را در برابر آن مجازات خواهد نمود.

﴿یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ ءَامَنُوْۤا اِذَا نُودِیَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْۤا اِلَیْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَذَرُوْۤا الْبَیْعَ ۗ ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ﴿۹﴾﴾

«ای مؤمنان! چون برای نماز روز جمعه ندا در داده شد» مراد از آن: اذان دوم است؛ آن‌گاه که امام بر منبر می‌نشیند زیرا در زمان رسول اکرم ﷺ جز این، اذان دیگری در روز جمعه نبود ولی آن‌گاه که مدینه فراخ شد و توسعه یافت، حضرت عثمان رضی اللہ عنہ در حضور و موافقت صحابه رضی اللہ عنہم اذان اول را در نماز جمعه افزود و امر کرد تا بر پشت بام بلندترین منزل مدینه در نزدیک مسجد که نام آن «زوراء» بود، اذان اول را در دهند تا همه مردم در دور دست‌های مدینه آن را بشنوند. آری! چون برای نماز روز جمعه بانگ اذان در داده شد «پس به‌سوی ذکر خداوند سعی کنید» یعنی: به‌سوی ذکر و یاد خداوند ﷺ - که نزد جمهور فقها مراد از آن استماع

خطبه در مساجد جامع است - بشتابید و به آماده کردن اسباب نماز جمعه؛ مانند غسل، وضوء و روی آوردن به سوی مسجد مشغول شوید. ﴿فَأَسْعَوْا﴾ یعنی بروید. از رفتن به سوی نماز جمعه به «سعی» یعنی «شتافتن» تعبیر شد زیرا مطلوب است که انسان مسلمان با همت و نشاط و جدیت و عزم برای ادای نماز جمعه برخیزد زیرا لفظ سعی مفید جدیت و عزم است. البته مراد از «سعی» این نیست که انسان تند و سریع به سوی نماز جمعه برود بلکه مراد توجه و عنایت به نماز جمعه است چرا که از تند رفتن به سوی نماز نهی به عمل آمده است چنان که در حدیث شریف آمده است: «چون اقامت را شنیدید، به سوی نماز به راه افتید و باید با وقار و آرامش راه بروید و شتاب نکنید پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به اتمام رسانید». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوقتاده آمده است که فرمود: در اثنایی که ما با رسول خدا ﷺ نماز می خواندیم، بناگاه صدای همهمه مردانی شنیده شد. پس چون رسول اکرم ﷺ نماز را تمام کردند، خطاب به آن مردان فرمودند: «شما را چه شده است؟ گفتند: هیچ! فقط با شتاب به سوی نماز حرکت می کردیم. فرمودند: دیگر چنین نکنید و هنگامی که به نماز می روید، باید به گونه ای راه بروید که وقار و آرامش بر شما حاکم باشد پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به اتمام رسانید».

شایان ذکر است که این روز را به سبب اجتماع مردم در آن برای نماز، «جمعه» نامیدند و قبل از آن اعراب این روز را «عروبه» یعنی رحمت می نامیدند. نقل است که اولین کسی که آن را جمعه نامید، کعب بن لؤی بود، از آن رو که مردم در آن روز نزد او اجتماع کرده بودند. شایان ذکر است که؛ اولین جمعه ای که رسول خدا ﷺ برگزار کردند در قباء بود آن گاه که به مدینه هجرت کرده و نماز جمعه را در سرای بنی سالم بن عوف اقامه نمودند و اولین کسی که قبل از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، نماز جمعه را در آن اقامه کرد اسعد بن زراره بود که آن را در قریه ای واقع در یک مایلی مدینه اقامه کرد. ابن حجر عسقلانی می گوید: «نماز جمعه در مکه فرض شد اما در آن اقامه نگردید، چرا که تعداد مسلمانان در مکه اندک بود. یا بدان علت که شعار نماز جمعه اعلان است و رسول اکرم ﷺ در مکه به طور پنهانی کار دعوت را پیش می بردند و این شعار در آنجا زمینه ظهور نداشت».

«و خرید و فروش را رها کنید» یعنی: در هنگام شنیدن اذان جمعه، معامله خرید و فروش را ترک کنید. البته سایر معاملات نیز به معامله خرید و فروش ملحق می‌شود پس ذکر اختصاصی «خرید و فروش» برای آن است که این معامله از مهمترین اعمال مربوط به اسباب کسب معیشت است که شخص در روز به آن مشغول می‌شود لذا این معنی مفید ترک تمام انواع تجارت و معاملات دیگر نیز می‌باشد. بنابراین، چون در روز جمعه مؤذن برای نماز اذان گفت، هیچ نوع خرید و فروش و معامله‌ای روا نیست. با این وجود، احناف و شافعی‌ها بر آنند که هرچند معامله در این وقت شرعا حرام است اما چنانچه معامله‌ای انجام گرفت، آن معامله صحیح است و منعقد می‌شود زیرا نهی و حرمت متوجه نفس معامله نیست بلکه نهی به خاطر غفلت از فرض الهی می‌باشد. اما در نزد حنبلی‌ها و مالکی‌ها آن معامله صحیح نیست و فسخ است. «این» شتافتن به‌سوی ذکر خدا ﷻ و فرو گذاشتن خرید و فروش «برایتان بهتر است» یعنی: بهتر از انجام دادن معامله و فرو گذاشتن سعی به‌سوی نماز است زیرا بر امتثال فرمان خدا ﷻ اجر و جزای بزرگی مترتب می‌باشد؛ «اگر می‌دانید» یعنی: اگر از اهل علم و دانایی هستید، مسلما این حقیقت بر شما پنهان نمی‌ماند که شتافتن به‌سوی نماز برای شما بهتر از معامله و داد و ستد است.

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

«و چون نماز گزارده شد» یعنی: چون نماز را تمام کردید و از ادای آن فارغ شدید «در زمین پراکنده شوید» برای تجارت و معامله و کاروباری که بدان در امر گذران زندگی‌تان نیاز دارید. خاطر نشان می‌شود که امر در اینجا مفید اباحت است نه وجوب و حجتی است برای کسانی که هر امری را بعد از نهی برای اباحت می‌دانند. «و از فضل الله طلب کنید» یعنی: از رزق وی که بدان بر بندگانش تفضل و انعام کرده است و از فواید و منافع معاملات و کسب و کار طلب کنید «و خداوند را بسیار یاد کنید» در اثنای خرید و فروش و معامله پس خدا ﷻ را فراموش نکرده و او را با شکرگزاری و سپاس در قبال خیر دنیوی و اخروی‌ای که به‌سوی آن هدایتان کرده است، بسیار یاد کنید و نیز او را یاد کنید، به وسیله اذکاری که شما را به وی نزدیک می‌کند؛ چون گفتن حمد، تسبیح، تکبیر، استغفار و مانند این‌ها «تا رستگار شوید» به خیر دنیا و

آخرت. در حدیث شریف آمده است: «من دخل سوقاً من الأسواق فقال: لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، كتب الله له ألف ألف حسنة ومحام عنه ألف ألف سيئة». «هر کس به بازاری از بازارها درآید و بگوید: لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد، وهو على كل شيء قدير، خداوند برای او هزارهزار حسنه می‌نویسد و از او هزار هزار گناه را محو می‌کند».

و به مناسبت اهمیت نماز جمعه بعضی از احکام و امور مربوط به جمعه را در اینجا نقل می‌کنیم:

۱- به دلیل این آیه ادای نماز جمعه بر هر مسلمانی فرض عین است و این رأی جمهور امت و جمهور ائمه می‌باشد و نیز به دلیل این حدیث شریف: «لینتهین أقوام عن ودعهم الجمعات أو ليختمن الله علي قلوبهم، ثم ليكونن من الغافلين». «باید گروه‌هایی از ترک نمازهای جمعه دست بردارند، در غیر آن خدای عزوجل بر دل‌هایشان مهر می‌نهد، سپس به طور قطع از غافلان می‌شوند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من ترك الجمعة ثلاث مرات تهاونا بها، طبع الله علي قلبه». «هر کس جمعه را از روی سبک گرفتن و سهل‌انگاری سه بار ترک کند، خداوند عزوجل بر دلش مهر می‌گذارد». شایان ذکر است که خطاب: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ اجماعاً مخصوص به مکلفین است بنابراین بیماران، اشخاص زمین‌گیر، مسافران، بردگان، زنان، نابینایان و پیرمردانی که جز با راهنما به راه رفته نمی‌توانند - در نزد ابوحنیفه - مکلف به انجام آن نیستند.

۲- رفتن به نماز جمعه در اول وقت به طور زودهنگام مستحب است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ و مسلمانان در اول وقت به نماز جمعه می‌رفتند و غذای چاشت (نهار) را تناول نمی‌کردند مگر بعد از ادای آن. همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در روز جمعه غسل جمعه کند سپس در ساعت اول به نماز برود، گویی شتری را قربانی کرده است و هرکس در ساعت دوم به نماز جمعه برود، گویی گاوی را قربانی کرده است و هرکس در ساعت سوم به نماز جمعه برود، گویی قوچ شاخ‌داری را قربانی کرده است و هرکس در ساعت چهارم به نماز جمعه برود، گویی مرغ ماکینانی را قربانی کرده است و هرکس در ساعت پنجم به نماز جمعه برود، گویی



تخم مرغی را صدقه نموده است پس چون امام برای خطبه بیرون آید فرشتگان حاضر می‌شوند و به ذکر گوش فرامی‌دهند».

۳- غسل جمعه سنت یا مستحب است نه فرض. در حدیث شریف آمده است: «حق لله علی کل مسلم أن یغتسل فی کل سبعة آیام، یغسل رأسه وجسده». «حق خداوند است بر ذمه هر مسلمانی که در هر هفت روز یکبار غسل کند و سر و بدن خویش را بشوید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در روز جمعه وضو کند و وضوی خویش را نیکو گرداند، سپس به سوی نماز جمعه رفته و گوش فرادهد و خاموش باشد، خداوند ﷺ برای او گناهان میان این جمعه تا جمعه دیگر را به اضافه سه روز دیگر می‌آمرزد و هرکس سنگریزه را لمس کند (یعنی خود را به سنگریزه‌ها مشغول کند) قطعا کار بیهوده‌ای انجام داده است». همچنین برای نمازگزار مستحب است که در مراسم جمعه بهترین جامه خویش را بپوشد، عطر و مواد خوشبوکننده استعمال کند، مسواک بزند و خود را پاکیزه بدارد.

۴- اگر جمعه در روز عید واقع شود، ساقط نمی‌شود. ولی امام احمد بن حنبل می‌گوید: «چون عید و جمعه یکجا شد، فرض جمعه ساقط می‌شود».

۵- صحیح آن است که شتافتن (سعی) به سوی (ذکر الله: ذکر خداوند ﷺ) واجب است و (ذکر الله) شامل نماز، خطبه و موعظه - هر سه - می‌شود.

۶- علما بر تحقق شرط وجود عدد در برگزاری نماز جمعه اجماع کرده‌اند زیرا جمعه به این نام نامیده نشده است مگر به سبب اجتماعی که در آن وجود دارد. از نظر امام ابوحنیفه و امام محمد، حد اقل تعدادی که باید بجز امام در نماز جمعه حاضر باشند، سه تن است هر چند مسافر یا مریض باشند. ولی مالکی‌ها به استناد روایتی که بعدا می‌آید، حداقل تعداد آن را دوازده تن شرط کرده‌اند. و شافعی‌ها و حنبلی‌ها اقل تعداد حاضران در آن را چهل تن ذکر کرده‌اند به شرط این که مسافر هم نبوده و از اهل آن منطقه باشند.

۷- برگزار نمودن نماز جمعه بدون اذن و حضور امام (رئیس دولت اسلامی) صحیح است اما ابوحنیفه وجود امام، یا جانشین، یا اذن وی را شرط کرده است.

و به احکام خطبه در آیه بعد اشاره خواهد شد.

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهِو  
وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۱۱﴾﴾

مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده اند: مردم مدینه در فقر و فاقه قرار گرفته بودند، روز جمعه‌ای بود و در حالی که رسول اکرم ﷺ مشغول ایراد خطبه جمعه بودند، کاروان تجارتی‌ای از شام سر رسید پس مردم سراسیمه به سوی آن شتافته و از محضر ایشان متفرق شدند تا بدانجا که - بنا به روایتی - در مسجد جز دوازده مرد و هفت زن باقی نماند پس نازل شد: «و چون تجارت یا لهوی ببینند، به سوی آن بشتابند» تجارت: تمام انواع کسب‌ها و دادوستدها را شامل می‌شود و لهو: عبارت از اسباب سرگرمی مانند طبل و ساز و آواز است. ﴿أَنْفَضُوا إِلَيْهَا﴾ یعنی: در حالی متفرق می‌شوند که به سوی کاروان تجارتی روی آورده‌اند «و تو را ایستاده رها کنند» بر منبر «بگو: آنچه نزد خداوند است» از پاداش بزرگ که همانا بهشت برین می‌باشد؛ «از سرگرمی و از تجارت بهتر است» یعنی: از آن دو کاری که به سوی آن شتافته و به خاطر آن باقی ماندن در مسجد و شنیدن خطبه رسول اکرم ﷺ را فرو گذاشتید، بهتر است «و خداوند بهترین روزی دهندگان است» پس از او طالب روزی شوید، بر او توکل کنید و با انجام طاعت به سوی او متوسل شوید زیرا این کار از اسباب تحصیل رزق و از بزرگترین عوامل جلب‌کننده آن به سوی شما می‌باشد.

علما به مناسبت ذکر خطبه در این آیه کریمه، احکامی را پیرامون خطبه جمعه بیان کرده‌اند که به موارد مهمی از آن می‌پردازیم:

۱- مشروع است که خطیب در اثنای ایراد خطبه بایستد و این حکمی است متفق

علیه زیرا به اثبات رسیده که رسول اکرم ﷺ و همچنین خلفای بعد از ایشان جز در حالت ایستادن خطبه ایراد نکرده‌اند. اما ایستادن در خطبه نزد ابوحنیفه سنت است پس اگر امام به حالت نشسته خطبه ایراد کرد، جایز می‌باشد زیرا مقصود حاصل می‌شود ولی همراه با کراهیت. در نزد مالکی‌ها ایستادن واجب است اما در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها ایستادن خطیب شرط است بنابراین، خطبه جز به آن صحت پیدا نمی‌کند.

۲- جمهور علما بر آنند که ایراد خطبه شرط انعقاد جمعه است و نماز جمعه جز با ایراد خطبه صحیح نمی‌شود.

- ۳- خطیب باید در حال ایراد خطبه بر کمان یا عصایی تکیه دهد زیرا در حدیث شریف به روایت ابن ماجه از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون در غزوات خطبه می خواندند، بر کمانی تکیه می دادند و چون در جمعه خطبه می خواندند، بر عصایی تکیه می دادند.
- ۴- جمهور علما برآنند که وقتی خطیب بر منبر بالا شد، باید بر مردم سلام بگوید زیرا در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر منبر بالا می رفتند، بر مردم سلام می گفتند. اما در نزد مالک سلام گفتن خطیب، سنت نیست.
- ۵- در نزد شافعی، پاکی از بی وضویی و جنابت (حدث اکبر و اصغر) در حین ایراد خطبه شرط است اما در نزد جمهور فقها این امر شرط نیست ولی لازم است پس اگر خطیب بدون آن خطبه ایراد کرد، صحت دارد.
- ۶- اکثر فقها برآنند که کمترین حد خطبه این است که خطیب حمد و ستایش خدای عز و جل را گفته و بر پیامبرش صلی الله علیه و آله درود بفرستد، به تقوای الهی سفارش کند و آیه ای از قرآن را بخواند. و در خطبه دوم نیز چنین کند مگر در خطبه دوم به جای خواندن آیه دعا کردن واجب است. و به کمتر از این، خطبه محقق می شود. ولی ابوحنیفه بر آن است که اگر امام در خطبه بر حمد، یا تسبیح، یا تکبیر بسنده کرد، خطبه وی درست است زیرا روایت شده است که عثمان رضی الله عنه بر منبر بالا شد و گفت: «الحمد لله»، سپس به لرزه درافتاد و گفت: «ابوبکر و عمر برای این مقام مقالی را آماده می کردند و شما به امامی فعال نیازمندتر از امامی قوال هستید و به زودی به شما خطبه ها خواهد آمد». سپس از منبر فرود آمد و نمازگزارد و این عمل وی در محضر صحابه رضی الله عنهم بود و کسی از ایشان هم بر وی انکار نکرد.
- ۷- سکوت حضاران در هنگام ایراد خطبه امام واجب است و سنت این است که همگی سکوت کنند، چه کسانی که خطبه را می شنوند و چه کسانی که نمی شنوند و هردو گروه - ان شاء الله - در اجر برابرند و هرکس در اثنای خطبه سخن بگوید، کار لغو و بیهوده ای را انجام داده است ولی نمازش با این سخن گفتن فاسد نمی شود.

۸- امام چون بر منبر رفت باید - به پیروی از فعل رسول اکرم ﷺ - رو به سوی مردم نماید.

۹- جمهور فقها برآنند که هرکس در حالی به مسجد وارد شد که امام خطبه می خواند، باید دو رکعت نماز بگذارد و بعدا بنشیند زیرا در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون در روز جمعه یکی از شما در حالی آمد که امام خطبه می خواند پس باید دو رکعت بگذارد و باید در آن‌ها به اختصار و سبکی عمل نماید». اما رأی مالک و ابن شهاب زهری این است که در حال مشغول بودن امام به ایراد خطبه نباید نماز گزارد زیرا بیرون شدن امام برای ایراد خطبه نماز را و کلام وی، کلام را قطع می کند.

۱۰- خواب شدن در حال ایراد خطبه امام مکروه است زیرا در حدیث شریف به روایت سمره بن جندب رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «چون یکی از شما را در اثنای خطبه خواب بینگی (چرت) در رسید، باید به جای نشستن رفیقش نشسته و رفیقش را به جای خود بنشانند». یعنی: از جای خود جابجا شود تا خواب از سرش برود.

۱۱- در فضیلت جمعه احادیثی آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت ابوهریره رضی الله عنه است که رسول خدا ﷺ از روز جمعه یاد آوری کرده آن گاه فرمودند: «و در آن ساعتی است که هیچ بنده مسلمانی در حال ادای نماز با آن ساعت همراهی نمی کند و در همان حال از خدای ﻋَﻠَیْﻩَ ﺳَﻠَﻮٰﺕُﻭَ ﻭَﺭَﺣَﻤَﺘُﻩُ چیزی نمی طلبد مگر این که حق تعالی آن را به وی می دهد». همچنین در حدیث شریف به روایت صحیح مسلم از ابو موسی رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «این ساعت (یعنی ساعت اجابت دعا) در روز جمعه از میان آن است که امام بر منبر می نشیند تا آن گاه که نماز تمام می شود».

۱۲- در روایت زهری آمده است که صدر خطبه رسول خدا ﷺ چنین بود: «الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ به من شرور أنفسنا. من يهد الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له. ونشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده

---

ورسوله، أرسله بالحق بشيراً ونذيراً بين يدي الساعة. من يطع الله ورسوله فقد  
رشد ومن يعصهما فقد غوي. نسأل الله ربنا أن يجعلنا ممن يطيعه ويطيع رسوله  
ويتبع رضوانه ويجتنب سخطه، فإنما نحن به وله».



## سوره منافقون

مدنی است و دارای (۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با بیان رسوایی‌ها و اوصاف منافقان و موافق دشمنانه آنان علیه رسول اکرم ﷺ و مؤمنان، «منافقون» نامیده شد. این سوره متضمن هجوم سختی علیه اخلاق منافقان و دسیسه‌های آنان است.

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا لَوْ نَشَاءُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾

«چون منافقان نزد تو آیند» منافق کسی است که اسلام را آشکار کرده و کفر را پنهان می‌دارد. یعنی ای پیامبر ﷺ! چون منافقان به تو رسند و به مجلس حاضر شوند؛ «می‌گویند» به زبان‌های خود خلاف آنچه را که در دل‌هایشان است: «گواهی می‌دهیم که بی‌گمان تو پیامبر خدا هستی» منافقان گواهی‌شان را با «لام تأکید» مؤکد می‌کنند، برای اشعار و اعلام این‌که این گواهی، از صمیم دل و همراه با خلوص نیت و عقیده صادر شده است. معنای (نشهد)، نعلم و نحلف است یعنی: می‌دانیم و سوگند می‌خوریم که تو رسول خدا هستی» و خداوند می‌داند که تو پیامبر اویی» این تصدیقی است از جانب خدای عزوجل بر گواهی حقانیت رسالت محمد ﷺ که سخن منافقان متضمن آن است تا چنین فهمیده نمی‌شود که تکذیب منافقان در جمله بعدی، متوجه این حقیقت می‌باشد «و خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغ‌گویند» در این ادعا که گواهی‌شان بر رسالت رسول اکرم ﷺ از صمیم قلب و خلوص عقیده است، هرچند لفظ و بیان محض که صرفاً گواهی دادن‌شان به زبان بر صحت رسالت است، دروغ نیست زیرا لفظ این سخن‌شان حق است.

﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُتَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

«سوگندهای خود را سپر گرفته‌اند» یعنی: سوگندهایی را که به شما درباره ایمان خود می‌خورند، سپر قرار داده‌اند تا آنان را از گزند شما نگه دارد و در پشت سر آن خود را پنهان دارند تا کشته و اسیر نشوند. این تعبیر دلیل بر آن است که لفظ: «أشهد: گواهی می‌دهم» سوگند است. «پس از راه خدا باز داشته‌اند» یعنی: مردم را از ایمان و

جهاد و طاعات باز داشته‌اند، به سبب شک پراکنی، عیب‌جویی و طعنه‌زدن در نبوت که از آنان سرزده است «چه بد است آنچه آنان می‌کنند» از نفاق و بازداشتن از راه خدا ﷻ .

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾

«این» دروغ گفتن، بازداشتن از راه خدا ﷻ و اعمال زشت «به سبب آن است که آنان ایمان آوردند» از روی نفاق «سپس کافر شدند» در باطن امر. به‌قولی: آیه کریمه درباره گروهی نازل شد که ایمان آوردند، سپس مرتد شده و از ایمان خود برگشتند «پس بر دل‌هایشان مهر نهاده شد» به سبب کفرشان لذا دیگر بعد از این ایمانی به دل‌هایشان راه نمی‌یابد «پس آنان در نمی‌یابند» و نمی‌فهمند آنچه را که صلاح و رشد و هدایت‌شان در آن است.

﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ﴾

«و چون آنان را ببینی، بدن‌هایشان تو را به شگفت آورد» یعنی: شکل و هیأت و منظر آنان برای بیننده شگفت آور است چرا که آنان شکل و شمایل تروتازه و بارونق دارند «و چون سخن گویند، به سخن‌شان گوش دهی» و پنداری که سخنشان حق و راست است، از بس که زبان و بیانی فصیح و بلیغ دارند. شایان ذکر است که عبدالله بن‌ابی رئیس منافقان شخصی فصیح، تنومند و خوش منظر بود و چون سخن می‌گفت، رسول خدا ﷺ به سخنش گوش فرامی‌دادند «گویی آنان الوارهایی‌اند تکیه داده بر دیوار» منافقان در نشستن خود در مجالس رسول اکرم ﷺ به حال تکیه داده، به چوب‌ها و الوارهای میان تهی‌ای تشبیه شده‌اند که به دیوار تکیه داده است، چوب‌هایی که نه چیزی می‌فهمند و نه می‌دانند زیرا از فهم نافع و علمی که صاحبش از آن بهره‌مند گردد خالی‌اند چنان‌که الوارها اشباحی فاقد درک و فهم می‌باشند «هر بانگی را بر ضد خود می‌پندارند» یعنی: آنان با وجود تنومندی اجسام خود، از باطن و معنویت چنان تهی‌اند که هر بانگی را که می‌شنوند، آن را بانگ هلاکی علیه خود می‌پندارند و تصور می‌کنند که آن بانگ آنان را هدف قرار داده و برآنان فرود آمده است، از بس که جبوند و دل‌هایشان مرعوب و بیمناک است پس آنان اشباحی بدون ارواح و صورت‌هایی بدون معنی هستند. در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ به صورت‌ها و اموالتان نمی‌نگرد بلکه فقط به دل‌ها و اعمالتان می‌نگرد». به‌قولی:



منافقان از آن بیم داشتند که درباره آنان آیاتی نازل شود که پرده‌هایشان را بدرد و خونها و مال‌هایشان را مباح گرداند «آنان خود دشمن‌اند پس از آنان برحذر باش» از این‌که به فرصتی علیه تو دست یابند، یا بر چیزی از اسرار آگاه گردند زیرا آنان جاسوسانی برای دشمنان کافرت هستند «خدا بکشده‌شان» یعنی: خدا ﷻ آنان را لعنت کند و از رحمت خود طرد نماید. یا این تعلیمی است به مؤمنان که این سخن را بگویند «چگونه بیراهه می‌روند؟» یعنی: چگونه از حق برگشته و از آن به‌سوی کفر می‌گرایند و تا کجا از حقیقت انحراف یافته‌اند؟ در حدیث شریف به روایت امام احمد از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِنَّ لِلْمُنَافِقِينَ عِلْمَاتٍ يَعْرِفُونَ بِهَا: تَحِيَّتُهُمْ لَعْنَةٌ، وَطَعَامُهُمْ نَهْبَةٌ، وَغَنِيمَتُهُمْ غُلُولٌ، وَلَا يَقْرِبُونَ الْمَسَاجِدَ إِلَّا هَجْرًا، وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا دُبْرًا، مُسْتَكْبِرِينَ لَا يَأْلَفُونَ وَلَا يُؤْلَفُونَ، خَشِبَ بِاللَّيْلِ، صَخَبَ بِالنَّهَارِ.» «منافقان دارای نشانه‌هایی هستند که با آن‌ها شناخته می‌شوند: درود و شادباش گفتن آن‌ها لعنت است و غذای‌شان غارت (بی خیر و برکت) و غنیمت‌شان غلول و خیانت، جز با سستی و گرانباری به مساجد نزدیک نمی‌شوند و جز در آخر وقت به نماز نمی‌آیند، مستکبر و گردنکش‌اند، نه الفت می‌گیرند و نه مورد الفت قرار می‌گیرند، سنگین خواب‌اند در شب (شب زنده‌داری نمی‌کنند) و جیغ و داد کشنده‌اند در روز».

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّأُ رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ

مُسْتَكْبِرُونَ﴾

«و چون به آنان گفته شود، بیایید تا پیامبر خدا برای شما طلب آمرزش کند، سرهای خود را برگردانند» یعنی: از روی تمسخر به این سخن و به نشانه بی‌میلی در آمرزش‌خواهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای خود، سرهای خویش را تکان می‌دهند و می‌پیچانند «و آنان را می‌بینی که تکبرکنان روی برمی‌تابند» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و درخواست آمرزش‌خواهی ایشان برای خود زیرا خود را بزرگ‌تر از آن می‌بینند و آمرزش‌خواهی را حقیر و بی‌ارزش تصور می‌کنند.

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: به عبدالله بن ابی گفته شد؛ کاش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفتی تا برای تو آمرزش می‌خواستند. اما او به نشانه تکبر و خود بزرگ بینی سرش را برگرداند. آن گاه این آیه نازل شد.

﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ ﴿٦﴾

«برای آنان یکسان است، چه برایشان آمرزش بخواهی، یا برایشان آمرزش نخواهی» هرگز این کار به آنان سودی نمی‌رساند، از آن رو که بر نفاق خود پای فشرده و بر کفر خود استمرار می‌ورزند «هرگز خداوند آنان را نخواهد آمرزید» یعنی: مادامی که بر نفاق خود قرار داشته باشند «بی‌گمان خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند» یعنی: کسانی را که در بیرون رفتن از دایره طاعت و فروروی در نافرمانی‌های خداوند جَلَّ جَلَلُهُ پای فشرده‌اند، که منافقان در صف اول این قطار قرار دارند.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می‌کند: چون آیه ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰] نازل شد، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «برایم در آمرزش خواهی رخصت داده شده پس بر هفتاد بار آمرزش خواهی برای آنان می‌افزایم، شاید خدای ﷻ بر آنان بیامرزد». پس خداوند متعال نازل فرمود: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ﴾ [المنافقون: ۶].

﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَيَلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾ ﴿٧﴾

سپس حق تعالی به بیان دو نمونه از دشمنی‌های منافقان می‌پردازد، نمونه اول این است: «آنان کسانی اند که می‌گویند، بر کسانی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند» از پیرامون وی. مراد آنان از این کسان: فقرای مهاجرانند «و حال آن‌که گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین از آن خداست» پس او قطعا روزی‌دهنده این مهاجران است «ولی منافقان در نمی‌یابند» که خزانه‌های ارزاق به دست خداوند جَلَّ جَلَلُهُ است و بنابراین، می‌پندارند که خدای متعال بر مؤمنان گشایش ارزانی نمی‌دارد.

زید بن ارقم رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: از عبدالله بن ابی شنیدم که به یاران خود می‌گفت: «بر کسانی که نزد محمد ﷺ هستند خرج نکنید تا از پیرامون وی پراکنده شوند». پس این سخن وی را به عمویم گفتم و او آن را به رسول اکرم ﷺ رساند، ایشان مرا خواستند و جریان را به ایشان نقل کردم. آن گاه به دنبال عبدالله بن ابی و یارانش فرستادند، آن‌ها آمدند و سوگند خوردند که این سخن را

نگفته‌اند. پس رسول اکرم ﷺ مرا تکذیب و آنان را تصدیق نمودند که بر اثر آن چنان حالت سختی به من دست داد که قبل از آن هرگز مانند آن حالت به من دست نداده بود و در خان‌هام نشستم... آن گاه آیه: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنْفِقُونَ﴾ نازل شد. بعد از نزول این آیات، ایشان به دنبال من فرستادند و این آیات را بر من خواندند، سپس فرمودند: «همانا خداوند ﷻ تو را تصدیق کرد».

﴿يَقُولُونَ لَيْن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنْفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۸)</sup>

نمونه دوم از دشمنی منافقان این است: «می‌گویند: اگر به مدینه باز گردیم» از غزوه بنی‌مطلق «قطعا آن کس که عزتمندتر است، آن زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد» گوینده این سخن، عبدالله بن‌ابی رئیس منافقان بود که مراد آن ملعون از عزیزتران و بلند پایه‌گان، خود وی و همراهانش و مرادش از ذلیل‌تران و فرومایه‌گان، رسول اکرم ﷺ و همراهان ایشان بودند.

امام احمد در بیان سبب نزول این آیه از زیدبن‌ارقم رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: من با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک<sup>۱</sup> حضور داشتم و دو تن که یکی از مهاجران و دیگری از انصار بودند، بر سر نوبت آب باهم کشمکش کردند پس عبدالله بن‌ابی گفت: اگر به مدینه بازگشتیم، آن کس که عزیزتر است، خوارتر را از آن بیرون خواهد کرد، من نزد رسول اکرم ﷺ آمدم و ایشان را از این سخن وی آگاه ساختم... و ادامه داستان، مانند سبب نزول ذکر شده در آیه قبل است.

«حال آن که عزت، خاص خداوند و پیامبرش و مؤمنان است» یعنی: قوت و غلبه مخصوص خداوند ﷻ و کسانی است که او عزتمند و پیروزشان گرداند؛ از پیامبران و بندگان مؤمن نیکوکارش نه غیر آنان «ولی منافقان» از فرط جهل، حیرت، سردرگمی و نیز از آن جهت که بر دل‌هایشان مهر زده شده است «نمی‌دانند» این حقیقت روشن را. روایت شده است که عبدالله فرزند عبدالله بن‌ابی بن سلول در همان غزوه به پدرش گفت: سوگند به آن کس که جز او خدایی نیست تا نگویی که: بی‌گمان رسول

۱- صحیح غزوه بنی‌مطلق است زیرا عبدالله بن‌ابی در غزوه تبوک حضور نداشت. نگاه؛

خدا ﷻ بلندپایه تر و عزیزترند و این من هستم که ذلیل تر و فرومایه تر می باشم؛ به مدینه داخل نخواهی شد. پس عبدالله بن ابی به گفتن این سخن ناگزیر شد و چون به مدینه آمدند، مدت اندکی بعد از آن مرد.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادِكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾<sup>۹</sup>

آن گاه خداوند ﷻ مؤمنان را از اخلاق منافقان بر حذر می دارد یعنی از اخلاق کسانی که اموال و اولادشان آنان را از یاد خدا ﷻ که همانا ادای فرایض اسلام است به خود مشغول گردانید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و اولادتان شما را از ذکر خداوند غافل نگرداند» به قولی: مراد از ذکر خدا ﷻ، قرائت قرآن است «وهر کس چنین کند» یعنی: هرکس با مشغولیت به دنیا از کار دین غافل شود «پس آن گروه، خود زیانکارانند» یعنی: در زیانکاری خود کامل اند زیرا آنان چیزی را که برتر و باقی است، به بهای حقیر و فانی ای فروخته اند.

﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِي أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾<sup>۱۰</sup>

«و از آنچه روزیتان کرده ایم، بخشش کنید» یعنی: برخی از آنچه را که روزیتان کرده ایم، در راه خیر خرج کنید. به قولی: مراد ادای زکات فرض است «پیش از آن که مرگ به سراغ یکی از شما بیاید» به این ترتیب که اسباب مرگ بر وی فرود آید و او حضور نشانه های آن را مشاهده کند «پس بگوید: ای پروردگار من! چرا مرا تا مهلتی نزدیک باز پس نداشتی» یعنی: چرا به من مهلت ندادی و مرگم را تا مدت کوتاه دیگری به تأخیر نیفگندی «تا صدقه بدهم» از مال خویش «و از صالحان باشم» با انجام دادن کارهای شایسته. ابن کثیر می گوید: «پس در هنگام احتضار هر تقصیرکاری نادم می شود و تمديد مدت عمر خود را می طلبد تا به تدارک مافات پیردازد ولی هیاهات!».

﴿وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱۱</sup>

«و هرکس اجلس فرارسد» و عمر مقررش که در لوح محفوظ نوشته شده است به پایان آید؛ «هرگز خداوند آن را به تأخیر نمی افکند و خداوند به آنچه می کنید آگاه است» پس چیزی از اعمالتان بر او مخفی نمی ماند و او جزا دهنده تان در برابر

اعمال تان می باشد. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس مالی دارد که او را به حج بیت الله می رساند، یا در آن بر وی زکات واجب است اما آن را نمی پردازد، در هنگام مرگ طالب بازگشت به دنیا می شود». در این اثنا مردی به ابن عباس رضی الله عنهما گفت: ای ابن عباس! از خدا پروا کن، آخر این فقط کافر است که طالب بازگشت به دنیا می شود نه مؤمن! ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: «اینک در این باره بر شما قرآن را می خوانم». آن گاه آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ﴾ [المنافقون: ۹] را تا آخر سوره تلاوت کرد.



## سوره تغابن

مدنی است و دارای (۱۸) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره به سبب ذکر روز قیامت در آن، «تغابن» نامیده شد. روز قیامت را از آن جهت «تغابن» نامیدند که زیان و خسارت کافران در آن نمایان می‌شود. این سوره، آخرین سوره از «مصححات» یعنی سوره‌هایی است که با تسبیح آغاز می‌شوند.

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهٗ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ ﴿١﴾

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، خداوند را تسبیح می‌گوید» یعنی: تمام مخلوقاتی که در آسمان‌ها و زمین خدای سبحان هستند او را از هر نقص و عیبی به پاکی یاد کرده و تنزیه می‌نمایند. قبلا به این حقیقت اشاره کردیم که این تسبیح، با نطق و بیانی است که ما آن را نمی‌فهمیم چنان‌که فرموده حق تعالی در این آیه دال بر این معنی است: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ [الإسراء: ۴۴]. «و هیچ چیز نیست مگر این‌که به ستایش پروردگار خود تسبیح می‌گوید ولی شما تسبیح آن‌ها را در نمی‌یابید». «او راست فرمانروایی و او راست سپاس» هم فرمانروایی و هم سپاس و ستایش به حق تعالی اختصاص دارد و هیچ چیز از این‌ها از آن غیر وی نیست و بهره‌ای هم که بندگان از آن‌ها دارند، همانا از فیض اوست لذا این منت هم به او باز می‌گردد «و او بر هر چیزی تواناست» پس هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند و قدرتش بر ایجاد تمام مخلوقات یکسان و برابر است.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾﴾

«اوست آن کس که شما را آفرید پس برخی از شما کافرند و برخی از شما مؤمن» کافر را آفرید و کفرش به فعل و کسب و اختیار خود وی و برخلاف مقتضای فطرت وی است و مؤمن را آفرید و ایمانش به فعل و کسب خود وی و مطابق فطرت سالم وی است که بر یکتاپرستی و ایمان به خدا ﷻ مبتنی است لذا کافر، کفر می‌ورزد و کفر را

انتخاب می‌کند و مؤمن ایمان می‌آورد و ایمان را انتخاب می‌کند و همه این‌ها به اذن الهی است: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [التکویر: ۲۹]. «و شما نمی‌خواهید (و خواسته شما نافذ نیست) مگر آن که خداوند پروردگار عالمیان بخواهد.» «و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست» پس هیچ امر نهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند و او جزادهنده‌تان در برابر اعمالتان است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: «همانا یکی از شما به عمل اهل بهشت عمل می‌کند تا بدانجا که میان او و میان بهشت جز یک گز یا یک باع<sup>۱</sup> فاصله وجود ندارد پس نوشته (لوح محفوظ) بر او سبقت می‌گیرد، آن گاه به عمل اهل دوزخ عمل می‌کند و به آن وارد می‌شود و همانا یکی از شما به عمل اهل دوزخ عمل می‌کند تا بدانجا که میان او و میان دوزخ جز یک گز یا یک باع فاصله وجود ندارد، آن گاه کتاب (نوشته لوح محفوظ) بر وی سبقت می‌گیرد پس به عمل اهل بهشت عمل می‌کند و به آن وارد می‌شود». علما می‌گویند: این حدیث به معنی تعلق علم ازلی حق تعالی به هر معلومی است پس همان چیزی روی می‌دهد که خداوند ﷻ دانسته، اراده نموده و حکم کرده است.

﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾

«آسمان‌ها و زمین را به حق» یعنی: به عدل، به تدبیر درست و حکمت بالغه «آفرید» به قولی معنی این است: آسمان‌ها و زمین را برای آشکار کردن حق آفرید به این ترتیب که نیکوکار در قبال نیکوکاری‌اش و بدکار در قبال بدکرداری‌اش جزا داده شود «و شما را صورت‌گری کرد و صورتهایتان را نیکو آراست» یعنی: حق تعالی انسان‌ها را در کامل‌ترین صورت، نیکوترین ساختار و زیباترین شکل آفرید. و مانند این آیه است فرموده حق تعالی در سوره «انفطار»: ﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَفَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾ [الانفطار: ۶-۸]. «هان ای خَلْقَكَ فَسَوَّنَكَ فَعَدَلَكَ» فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ» [الانفطار: ۶-۸]. «هان ای انسان! چه چیز تو را در حق پروردگار بخشنده‌ات غره کرد؟ همان که تو را آفرید و استوار کرد پس متعادل ساخت». البته امتیاز بنی‌آدم در نیکویی صورت و زیبایی اندام و قامت وی نیست بلکه این خلقت شگرف، دلالت روشن و آشکاری است برای مردمی که در قدرت آفریننده و حکمت و عظمت وی می‌اندیشند چنان که صورت روحانی انسان و

۱- باع: عبارت است از اندازه فاصله میان انگشتان هردو دست از هم گشاده که برابر با (۱۶۲) سانتی متر است.



توانایی‌های عقلی تکان‌دهنده و عظیم وی دلالتی بزرگتر و برتر بر این امر است چنان‌که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ﴿۲۰﴾ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۲۱﴾﴾ [الذاریات: ۲۰-۲۱]. «و در زمین نشانه‌هایی است برای اهل یقین و آیا در خویشتن خویش نمی‌نگرید؟». «و به‌سوی اوست بازگشت» در سرای آخرت پس نهاد و سیرتتان را نیکو و زیبا سازید چنان‌که حق تعالی صورت ظاهران را زیبا گردانید.

﴿يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۲۱﴾﴾

آن‌گاه حق تعالی از علم خویش به تمام کائنات آسمانی و زمینی و تمام پنهان‌ها و آشکارها خبر داد و فرمود: «آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند» و هیچ امری از آن‌ها بر او پنهان نمی‌ماند «و آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌دارید می‌داند و خداوند به راز سینه‌ها» یعنی: به آنچه که هر انسانی آن را در ضمیر خود پنهان می‌دارد «داناست» همچون حدیث نفس و خطرات قلب.

﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۲۲﴾﴾ «آیا» ای کفار «خبر کسانی که پیش از این کفر ورزیدند» از امت‌های گذشته؛ مانند اقوام نوح، عاد و ثمود «به شما نرسیده است؟» یعنی: خبر این امت‌ها به شما در قرآن رسیده است و شما از این امر آگاهید که چگونه پیامبرانشان آنان را به‌سوی یگانگی خدای متعال و پرستش وی و ترک آنچه که به جای وی به اربابی گرفته‌اند دعوت نمودند و چسان در فرجام دروغ‌انگاران نابود شدند و سرانجام کار پیامبران و مؤمنان به ایشان، نجات و رستگاری بود «پس وبال کار خود را چشیدند» وبال: سنگینی و سختی است و مراد از آن، عذابی است که آن امت‌ها در دنیا به آن دچار شدند «و ایشان را عذابی است دردناک» در آخرت، که عبارت از عذاب دوزخ می‌باشد.

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَعَالُوا أَبْشَرُ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا ﴿۲۳﴾﴾  
وَأَسْتَغْفِي اللَّهُ وَاللَّهُ غَفِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۲۴﴾﴾

«این» عذاب تلخ و دردناک در هر دو سرای دنیا و آخرت؛ «به سبب آن است که پیامبرانشان برای آنان معجزات آشکار می‌آوردند پس گفتند: آیا ما را آدمیان هدایت می‌کنند؟» یعنی: چون پیامبران با معجزات آشکار به‌سوی آنان می‌آمدند، هر قومی از آنان - در مقام انکار و تعجب از این امر که پیامبر از جنس بشر باشد این سخن را به

پیامبران‌شان می‌گفتند «پس کافر شدند و روی بر تافتند» یعنی: آن امت‌ها به پیامبران علیهم‌السلام و به آنچه که همراه آورده بودند، کافر شدند و از ایشان روی گردانیدند و در آنچه که پیامبران علیهم‌السلام آورده بودند، تدبر و اندیشه نکردند «پس خداوند بی‌نیازی جست» از ایمان و عبادت‌شان «و خداوند بی‌نیاز ستوده است» یعنی: او از جهانیان و از عبادت و نیایش آنان برای خود بی‌نیاز و از جانب تمام مخلوقات خویش به زبان قال و حال ستوده است.

﴿رَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾

«کافران پنداشته‌اند که هرگز برانگیخته نمی‌شوند، بگو: آری؛ قسم به پروردگار من که البته برانگیخته می‌شوید» خداوند جل جلاله پیامبرش را دستور داد تا بر این امر به آنان سوگند بخورد. یعنی: سوگند به خدای عز و جل که شما از قبرهایتان برانگیخته می‌شوید «سپس به آنچه کرده‌اید، آگاه ساخته می‌شوید» یعنی: به منظور برپا داشتن حجت علیه شما، قطعاً از اعمالتان خبر داده شده و سپس در برابر آن جزا داده می‌شوید «و این» رستاخیز و جزا «بر خداوند آسان است» نه دشوار، به سبب قدرت تامه وی. این سومین آیه در قرآن کریم است که خداوند متعال در آن به پیامبرش دستور داده است تا به نام پروردگار خویش بر وقوع و تحقق قطعی معاد سوگند بخورد. آیه اول این فرموده حق تعالی است: ﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ [یونس: ۵۳]. آیه دوم این فرموده وی است: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ﴾ [سبأ: ۳] که ترجمه و تفسیر آن‌ها گذشت و این هم سومین آیه در این مورد است.

﴿فَقَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾

«پس به خدا و پیامبرش و نوری که فرو فرستاده‌ایم، ایمان آورید» یعنی: هرگاه قضیه چنین است پس خداوند جل جلاله، پیامبرش محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و قرآن را تصدیق کنید زیرا قرآن نوری است که از تاریکی‌های گمراهی به‌سوی روشنایی هدایت رهنمون می‌شود «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس چیزی از سخنان و افعالتان بر او پنهان

نمی ماند و یقیناً شما را در برابر کارنامه تان جزا می دهد پس باید ایمانتان صحیح و سالم باشد.

﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

«روزی که شما را برای روز جمع» یعنی: برای روز قیامت «گرد می آورد» زیرا اهل محشر در آن برای جزا گردآورده می شوند و در آن میان هر عمل کننده ای با عملش، میان هر پیامبری با امتش، میان هر مظلومی با ظالمش و میان اولین و آخرین گرد آورده می شود «آن روز روز تغابن است» زیرا غبن و فریب خوردگی کافر با ترک ایمان؛ و غبن و زیان مؤمن با کاستی و کوتاهی وی در ایمان و عمل در آن روز آشکار می شود همچنین برخی از اهل محشر در آن بر برخی دیگر زیان می رسانند پس در آن اهل حق بر اهل باطل زیان می رسانند و غبن و زبانی بزرگتر از زیان وارد کردن اهل بهشت بر اهل دوزخ نیست پس گویی اهل دوزخ خیر را به شر، خوب و سره را با پست و ردی و نعمت را با عذاب بدل خواسته اند و اهل بهشت بر عکس این. گفته می شود: «غبن فلانا: بر فلان غبن وارد کردم» آن گاه که به او چیزی را بفروشی یا از او چیزی را بخری اما زیان به طرف او بوده و او در معامله فریب خورده باشد. پس مغبون و زیانمند حقیقی کسی است که خانواده و جایگاه خود در بهشت را از دست داده و باخته باشد. در حدیث شریف آمده است: «هیچ بنده ای به بهشت وارد نمی شود مگر این که جایگاه وی در دوزخ نیز - چنانچه از بدکاران می بود - به وی نشان داده می شود تا بر شکر و سپاس وی بیفزاید و هیچ بنده ای نیست که به دوزخ وارد شود مگر این که جایگاه وی از بهشت به وی بینانده می شود - چنانچه از نیکوکاران می بود - تا بر دریغ و حسرت وی بیفزاید».

«و هرکس به خداوند ایمان آورده و عمل صالحی انجام داده باشد، بدیهایش را از او بسترده» یعنی: هرکس اقرار و تصدیق را با عمل صالح جمع کرد، سزاوار آن است تا گناهانش از وی زدوده شود «و او را به باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است در آورد، که جاودانه برای همیشه در آن باشند، این» زدودن گناهان و وارد کردن به بهشت همراه با جاودانه گی ابدی در آن؛ «کامیابی بزرگ است» یعنی: کامیابی ای است که هیچ کامیابی دیگری با آن برابری نمی تواند کرد.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾<sup>(۱۰)</sup>

«و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده‌اند، آن گروه اهل دوزخاند و در آن جاودانه خواهند بود و چه بد سرانجامی است».

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان در این دو آیه برای توضیح و بیان «تغابن» یاد شده، حال نیکبختان و بدبختان را ذکر نمود پس هر دو آیه تفصیل و تفسیر آن تغابن‌اند.

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>(۱۱)</sup>

«هیچ مصیبتی» مانند سختی، بیماری، مرگ نزدیکان، زندان، نابودی مال و غیر آن از مصایب «نمی‌رسد مگر به اذن الله» یعنی: به قضا و قدر وی. به قولی: سبب نزول آن این بود که کفار گفتند: اگر راه و روش مسلمانان حق بود، می‌بایست خداوند ﷻ آنان را در دنیا از مصایب ننگه می‌داشت «و هرکس به خداوند ایمان آورد، دلش را به راه آورد» یعنی: هرکس باور داشته باشد و بداند که جز آنچه خداوند ﷻ بر وی مقدر نموده است به او نمی‌رسد، حق تعالی در هنگام مصیبت دلش را به راه صحیح می‌برد و بنابراین، او متوجه می‌شود که آن مصیبت از جانب خدا ﷻ است و آنچه که به وی رسیده، قرار نبوده و نیست که از وی دور شود و خواه ناخواه به وی رسیدنی است و آنچه که باید به وی نرسد، خواه ناخواه به وی رسیدنی نیست پس - چنان‌که ابن عباس رضی الله عنهما نیز در تفسیر آیه گفته است - او در این هنگام به قضای خداوند ﷻ تسلیم می‌شود و استرجاع: (إنا لله وإنا إليه راجعون) می‌گوید پس در مصیبت صبر و بر نعمت شکر می‌گزارد چنان‌که در حدیث شریف آمده است. «و خداوند به هر چیزی داناست» یعنی: او دارای علمی بلیغ و همه جانبه است و هیچ چیز از این امور بر او مخفی نمی‌ماند پس به او ایمان آورید و به قضا و قدر وی تسلیم شوید.

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾<sup>(۱۲)</sup>

«و خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید» یعنی: به فرمانبرداری خداوند ﷻ و فرمانبرداری از کتاب و پیامبرش مشغول شوید؛ با فرمان بردن از شخص وی

درحیاتش و فرمان بردن از سنت وی بعد از وفاتش «پس اگر روی برتابید» یعنی: اگر از فرمانبرداری اعراض کنید پس گناه شما بر دوش خود شماست و بر پیامبر هیچ باکی نیست «زیرا جز این نیست که بر پیامبر ما فقط پیام رسانی آشکار است» و جز این دیگر هیچ تکلیفی بر عهده او نیست و او این مهم را نیز به درستی به انجام رسانیده است.

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾

«خداست که هیچ معبودی جز او نیست» یعنی: فقط او سزاوار عبودیت است نه غیر او پس او را به یگانگی بخوانید و با او چیزی را شریک نیاورید «و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند» یعنی: مؤمنان باید امور خود را به او تفویض کرده و بر او تکیه نمایند، نه بر غیر او.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَوْا وَتَصَفَحُوا وَتَغَفَرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، در حقیقت برخی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند» زیرا آن‌ها شما را از انجام خیر و عمل صالح به خود مشغول می‌گردانند، یا شما را به قطع پیوند رحم، یا به معصیت پروردگار و می‌دارند و انسان بر اثر محبتی که به آنان دارد، نمی‌تواند در برابر خواسته آنان مقاومت کند.

سبب نزول آیه کریمه این بود که مردانی از اهالی مکه اسلام آوردند و خواستند که هجرت کنند پس همسران و فرزندان‌شان به آنان اجازه این کار را ندادند بنابراین، خدای سبحان فرمان داد که از آنان برحذر باشند و اطاعت‌شان نکنند. مجاهد می‌گوید: «سوگند به خدا ﷻ که همسران و فرزندان در دنیا با آنان دشمنی نکردند ولی دوستی و محبت آنان بر آن وادارشان کرد که از مال حرام بیندوزند و خرج آنان کنند». «پس از آنان حذر کنید» یعنی: از همسران و فرزندان‌تان حذر کنید؛ از این که دوستی و شفقت بر آنان را بر طاعت خدای ﷻ برگزینید پس مبادا رغبتتان در رساندن خیر و منفعت برای آنان، شما را بر آن وادارد که با ارتکاب نافرمانی خداوند ﷻ برایشان مال اندوزی کنید «و اگر عفو کنید و درگذرید و بیامزید» گناهی را که مرتکب می‌شوند و سرزنش‌شان را در برابر آن گناهان فروگذارید و گناهانشان را بپوشانید؛ «به راستی خدا آمرزگار مهربان است» هم برای شما و هم برای ایشان.

در بیان سبب نزول این بخش از آیه کریمه آمده است: همسران و فرزندان مردی او را از هجرت بازداشته و سست ساخته بودند پس چون دید که مردم از وی در هجرت سبقت گرفته‌اند و در دین خدا ﷻ دانسته و دانشمند شده‌اند، بر آن شد تا همسران و فرزندان او را مجازات کند، همان بود که این ارشاد الهی نازل شد.

﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾

«جز این نیست که اموال و اولادتان فتنه‌ای برای شما هستند» یعنی: وسیله ابتلا و آزمون و مایه رنج و محنت شما هستند زیرا دوستی اموال و اولاد است که شما را بر کسب حرام و بازداشتن حق الله ﷻ و می‌دارد پس مرد باید که از این آزمون پیروز بیرون آید «و مزد بزرگ فقط نزد خداوند است» برای کسانی که طاعت و ترک معصیت وی را بر محبت مال و فرزندان ترجیح می‌دهند. در حدیث شریف آمده است: «يَأْتِي زَمَانٌ عَلِيٌّ أُمَّتِي، يَكُونُ فِيهِ هَلَاكُ الرَّجُلِ عَلِيٍّ يَدُ زَوْجِهِ وَوَلَدِهِ، يَعِيرَانِهِ بِالْفَقْرِ، فَيُرَكَّبُ مِرَاكِبَ السُّوءِ، فَيَهْلِكُ». «بر امت من زمانی می‌آید که در آن نابودی مرد بر دست زن و فرزند وی است زیرا آنان او را به فقر طعنه می‌زنند، در نتیجه او (برای کسب مال) به راه‌های بد سوار می‌شود و سرانجام نابود می‌گردد». (و حقا که همین عصر و زمان نیز آمده است و امروزه ما شاهدیم که بسیاری از اشخاص برای ارضای خواسته‌ها و امیال زنان و فرزندان خود، به دزدی، ارتشا، غارت بیت‌المال، تجارت مواد مخدر و امثال آن روی می‌آورند). همچنین در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةً، وَإِنَّ فِتْنَةَ أُمَّتِي الْمَالُ». «همانا برای هر امتی فتنه‌ای است و همانا فتنه امت من مال است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «الْوَلَدُ ثَمَرَةُ الْقُلُوبِ وَإِنَّهُمْ مَجْبَنَةٌ مَبْخَلَةٌ مُحْزَنَةٌ». «فرزند ثمره دلهاست ولی بی‌گمان آنان ابزار ترسو سازنده، بخیل کننده و اندوه آفرین‌اند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لَيْسَ عَدُوُّكَ الَّذِي إِنْ قَتَلْتَهُ كَانَ فَوْزًا لَكَ، وَإِنْ قَتَلْتَكَ دَخَلْتَ الْجَنَّةَ وَلَكِنَّ الَّذِي لَعَلَهُ عَدُوٌّ لَكَ: وَلَدُكَ الَّذِي خَرَجَ مِنْ صَلْبِكَ، ثُمَّ أَعَدِيَ عَدُوًّا لَكَ مَالِكُ الَّذِي مَلَكَتْ يَمِينُكَ». «دشمن تو آن کسی نیست که اگر او را بکشی رستگاری‌ای است برای تو و اگر او تو را بکشد به بهشت داخل می‌شوی ولی کسی که شاید او دشمن توست: فرزند توست که از صلب تو بیرون آمده است، سپس دشمن‌ترین دشمن برای تو مال توست که تحت تملک تو در آمده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «يُؤْتِي بَرَجًا يَوْمَ

القیامة، فيقال: أكل عياله حسناته». «در روز قیامت مردی آورده می‌شود پس گفته می‌شود: عیال وی حسنات وی را خورده‌اند».

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَضَعْتُمْ وَأَسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقْ شَحْ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾﴾

«پس تا می‌توانید از خدا پروا بدارید» یعنی: تا آنجا که طاقت و توان دارید و سعی و کوشش شما به پایه آن می‌رسد، تقوا و خداترسی داشته باشید. چنان که در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إذا أمرتكم بأمر فأتوا منه ما استطعتم، وما نهيتكم عنه فاجتنبوه». «چون شما را به امری فرمان دادم پس تا آنجا که می‌توانید آن را انجام دهید و از آنچه که شما را از آن نهی می‌کنم، بپرهیزید». «و بشنوید و اطاعت کنید» یعنی: آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوید بشنوید، از اوامر اطاعت کنید و در همه حال تسلیم امر خدا صلی الله علیه و آله و رسول وی صلی الله علیه و آله باشید «و خیری را برای خودتان انفاق کنید» یعنی: انفاقی بکنید که به خیر خودتان است. یا معنی این است: از اموالی که خداوند متعال به شما روزی داده است، در راه‌های خیر انفاق کنید و به آن بخل نورزید و برای نفس‌هایتان خیری را تقدیم کنید. یا مراد از خیر؛ مال است، یعنی: مال را انفاق کنید و آن را بدهید «و هرکس از بخل نفس خود نگاه داشته شد پس آن گروه ایشانند رستگاران» یعنی: هرکس که خداوند صلی الله علیه و آله او را از آفت بخل نگه داشت و بنابراین، او در راه خدا صلی الله علیه و آله و در راه‌های خیر انفاق کرد پس آن گروه ایشانند نایل‌شدگان به هر خیری و دست یافتگان به هر مطلوبی.

از سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: چون آیه ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ [آل عمران: ۱۰۲]. «از خدا به حق تقوای آن پروا کنید» نازل شد، کار بر مسلمانان دشوار گشت پس چنان به عبادت و نیایش و نماز قیام کردند که پاشنه‌های پایشان ورم کرد و پیشانی‌هایشان زخم برداشت، همان بود که خدای صلی الله علیه و آله برای سبک کردن کار بر مسلمانان نازل فرمود: (پس تا آنجا که می‌توانید از خدا پروا دارید). بنابراین، گروهی از مفسران مانند قتاده برآوردند که این آیه ناسخ آیه «آل عمران» می‌باشد اما دیگران برآوردند که میان دو آیه تعارضی نیست زیرا مراد آیه آل عمران نیز تقوای ما فوق توان نیست بلکه انسان در محدوده توانایی خود به تقوای الهی مأمور است. بنابراین، این آیه تفسیرکننده آیه «آل عمران» است نه ناسخ آن.

﴿إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضْعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ﴾<sup>(۱۷)</sup>

«اگر الله را وامی نیکو دهید» و در نتیجه با اخلاص نیت، طیب خاطر و با کمال رغبت اموال خود را در راه‌های خیر مصرف کنید «آن را برای شما مضاعف می‌گرداند» و هر حسنه را از ده برابر تا هفتصد برابر می‌گرداند «و بر شما می‌بخشاید» یعنی: همراه با این دو چندان کردن، آمرزش گناهانتان را نیز بر شما می‌افزاید و به آن ضمیمه می‌کند «و خداوند قدردان بردبار است» پس هرکس را که از وی اطاعت کند، به چندین برابر پاداش می‌دهد و به مجازات نافرمانان شتاب نمی‌کند. قرض نیکو یا همان قرض الحسنه: عبارت از صدقه دادن از مال حلال همراه با اخلاص و طیب خاطر است.

﴿عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>(۱۸)</sup>

«دانای غیب و شهاده است» یعنی: حق تعالی دانای نهان و آشکار است «عزیز حکیم است» یعنی: او غالب و پیروزمند و دارای حکمت بالغه است.



## سوره طلاق

مدنی است و دارای (۱۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب بیان احکام طلاق وعده در آن و نیز افتتاح آن با این فرموده حق تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ﴾ [الطلاق: ۱] «طلاق» نامیده شد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ، لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهُ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾.

«ای پیامبر! چون خواستید زنان را طلاق گوئید پس طلاق گوئید آنان را در وقت عده آنان» یعنی: در وقتی که به‌سوی عده خویش روی آورده باشند، یا در وقتی که عده‌شان آغاز تواند شد؛ و آن در زمانی است که صلاحیت و ظرفیت گذراندن عده را داشته باشد. مراد این است که زنان را در مقطع پاک بودن‌شان از عادت ماهیان‌های طلاق گوئید که در آن جماع و مقاربت واقع نشده باشد، سپس آنان را واگذارید تا عده‌شان سپری شود پس هرگاه آنان را بدین صورت طلاق دادید، درحقیقت در وقتی مناسب با عده طلاقشان داده‌اید. ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال اولاً برای تشریف و گرامیداشت پیامبرش ﷺ، ایشان را به این حکم مخاطب ساخت و مورد ندا قرار داد، سپس همراه با پیامبرش ﷺ امت ایشان را نیز مخاطب گردانید و با توجه به این‌که آن حضرت ﷺ امام امت خویشانند پس ندا کردن‌شان در حقیقت ندا کردن امت است.

ابوداؤد از اسماء بنت یزید بن سکن انصاری رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: من در زمان رسول اکرم ﷺ طلاق داده شدم در حالی که قبل از آن برای مطلقه عده‌ای نبود پس من اولین زنی بودم که عده شمردن برای طلاق در باره وی نازل شد. در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که فرمود: «من زن خویش را در حال حیضش طلاق دادم پس پدرم عمر رضی الله عنه این موضوع را به رسول اکرم ﷺ یادآور شد،

رسول خدا ﷺ از این کارم به خشم آمدند و فرمودند: باید به او رجوع نماید، سپس او را ننگه دارد تا از حیض (عادت ماهیانه) خویش پاک شود، آن گاه حیض گردد و باز پاک شود پس در این هنگام اگر صلاح دید که طلاقش دهد، باید او را در حال طهر وی و قبل از آن که با وی نزدیکی کند، طلاق گوید. این است عده‌ای که خدای عزوجل به آن امر نموده است». پس آیه کریمه دلیل بر حرمت طلاق در حال حیض است.

فقها گفته‌اند که طلاق بر سه نوع است: طلاق سنی، طلاق بدعی و طلاقی که نه سنی است و نه بدعی.

طلاق سنی: طلاقی است که در طهری واقع شده باشد که در آن مرد با زن خویش مقاربت نکرده باشد، یا طلاق وی در اثنای بارداری‌ای است که به وضوح علایم آن آشکار شده باشد.

طلاق بدعی: طلاق گفتن زن در اثنای حیض یا در طهری است که در آن مقاربت صورت گرفته باشد. این نوع از طلاق از آن رو بدعت است که در اثنای آن احتمال بارداری زن متصور می‌باشد، یا این طلاق به طولانی کردن مدتی که او برای پایان عده خویش انتظار می‌کشد می‌انجامد و این خود سبب الحاق ضرر به وی می‌گردد.

اما طلاقی که نه سنی است و نه بدعی: طلاق گفتن دختر صغیره یا زن آیه (نا امید از حیض به سبب کبر سن) یا طلاق گفتن زنی است که شوهر هنوز با وی مقاربت جنسی انجام نداده است. شایان ذکر است که به اتفاق فقها افضل و احسن در طلاق این است که شوهر زنش را یک طلاق گوید و بعد از آن او را واگذارد که عده خویش را سپری نماید. در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان از منفورترین حلالها نزد خداوند عزوجل طلاق است» بنابراین، هرچند طلاق در اسلام جایز و مشروع می‌باشد ولی باید به آن در هنگام ضرورت و اضطرار متوسل شد و ضوابط شرعی را در آن رعایت کرد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا ﷺ حفصه را طلاق دادند و او نزد خانواده خویش آمد، در این اثنا خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود و به ایشان دستور داده شد که: به وی رجوع نمایند زیرا او روزه‌دار و شب زنده‌دار است و در بهشت نیز از همسران ایشان می‌باشد».

«و عده را بشمارید» یعنی: ای شوهران! حساب عده را ننگه داشته و وقتی را که طلاق در آن واقع شده است به خاطر بسپارید تا زن با طولانی شدن مدت عده متضرر

نشود. شایان ذکر است که عده بنا بر اختلاف فقها<sup>۱</sup> سه طهر (پاکی) یا سه حیض (عادت ماهیانه) است «و از خدا، پروردگارتان بترسید» پس او را در اوامرش نافرمانی نکرده و به زنان زیان وارد نسازید «آنان را از خانه‌هایشان بیرون نکنید» یعنی: تا آن‌گاه که در دوران عده‌شان هستند، آنان را از خانه‌هایی که در هنگام طلاق در آن بوده‌اند بیرون نکنید. حق تعالی برای بیان کمال استحقاق زنان مطلقه به سکونت در آن خانه‌ها در مدت عده، خانه‌ها را به زنان منسوب کرد. آن‌گاه زنان مطلقه را نیز از بیرون رفتن نهی کرد و فرمود: «و خودشان هم بیرون نروند» یعنی: خود زنان نیز تا آن‌گاه که در عده هستند، از آن خانه‌ها - جز برای کاری ضروری - بیرون نروند. رأی ابوحنیفه این است که برای زن مطلقه جواز ندارد که از خان‌های که در آن عده می‌شمارد، در شب یا روز بیرون شود چه طلاق وی رجعی باشد و چه بائن اما برای کسی که شوهرش وفات کرده و او در حال گذراندن عده وفات است، بیرون شدن در روز برای انجام امور ضروری جواز دارد اما از طرف شب نباید بیرون رود چرا که به آن نیازی وجود ندارد «مگر آن که مرتکب کار ناشایست آشکاری شوند» یعنی: ایشان را از خانه‌هایشان در وقت سپری کردن عده بیرون نکنید مگر این‌که مرتکب عمل فاحشه زنا گردند. به قولی: مراد از (فاحشه مبینه) بد زبانی و زبان درازی زن بر کسی است که در آن خانه با وی ساکن است.

«و این است حدود الهی» یعنی: این احکامی که خداوند متعال آن‌ها را به بندگان خود بیان کرده است، همانا حد و مرزهایی است که او برایشان ترسیم نموده پس جایز نیست که از این مرزها تجاوز کنند «و هرکس از حدود الهی تجاوز کند، به راستی که بر خود ستم کرده است» با افگندن خود به ورطه نابودی «شاید که خداوند بعد از این کاری را پدید آورد» یعنی: شاید وقتی زن مطلقه در خانه شوهر باقی بماند، خداوند عز و جل بین دل‌هایشان الفت اندازد و به یک‌دیگر بازگردند. به قولی: مراد برانگیختن شوهران بر گفتن یک طلاق و نهی‌شان از گفتن سه طلاق است زیرا در صورتی که شخص زنش را سه طلاق گفت و آن‌گاه از فراق زنش پشیمان و نادم شد و به برگشت به او رغبت پیدا کرد، در این صورت به خودش زیان وارد نموده است چرا که بعد از گفان سه طلاق، دیگر راهی به سوی بازگشت نمی‌یابد. خاطر نشان می‌شود که شاهد گرفتن بر طلاق و رجعت در مذاهب چهارگانه مستحب است تا راه انکار و اتهام را ببندد. و نزد احناف

۱- عده در نزد ابوحنیفه سه حیض و در نزد شافعی سه طهر است.

رجعت هم با قول و هم با فعل محقق می‌شود، مثلاً به این ترتیب که شوهر به زنش بگوید: به تو رجوع کردم، یا این که عملاً کاری انجام دهد که نشانه رجوعش به وی باشد، مانند بوسیدن وی به شهوت یا مقاربت با وی.

﴿فَإِذَا بَلَغَ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ ۚ مَنْ كَانَ يُوْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا ﴿۲﴾﴾

«پس چون به میعاد خویش نزدیک شوند» یعنی: چون زنان مطلقه به پایان عده خود نزدیک شوند و در آستانه پایان آن قرار گیرند؛ «آنان را به وجه پسندیده نگاه دارید» یعنی: با حسن معاشرت و از روی رغبت به آنان رجوع کنید بی آن که از این رجوع قصد زیان رسانیدن به آنان را داشته باشید «یا به وجه پسندیده از ایشان جدا شوید» یعنی: به خیر و خوشی رهایشان کنید تا آن که عده‌شان به پایان آید و آن گاه صاحب اختیار خویش گردند و در عین حال حقوقی را که بر ذمه شما دارند بپردازند و به آنان زیان نرسانید. حاصل مطلب این که: در هنگام پایان یافتن عده، شما دو راه بیشتر پیش رو ندارید؛ یا این که ایشان را بر وجه پسندیده نگاه دارید، یا هم بر وجه پسندیده رهایشان کنید اما بی گمان نگاه داشتن آن‌ها به منظور زیان رساندن، یا رها ساختنشان همراه با آزار و بازداشتن حق؛ برای شما روا نیست «ودو تن عادل را از میان خود گواه گیرید» بر رجعت؛ چنانچه رجوع می‌کردید، یا برجدايي و مفارقت؛ چنانچه جدا می‌شدید تا رشته‌های نزاع احتمالی قطع و ماده خصومت برکنده شود. و چنان که گفتیم؛ شاهد گرفتن در مذاهب چهارگانه مستحب است «و شهادت را برای خداوند بر پا دارید» این دستوری است برای شهود که گواهی‌ای را که برداشته‌اند، به قصد قربت بر وجه راستین ادا نمایند «هرکس که به خداوند و روز بازپسین ایمان دارد، به این» حکم «پند داده می‌شود» و دلیل این که حق تعالی مؤمنان را به این اندرز مخصوص گردانید این است که فقط ایشان از آن نفع می‌گیرند نه دیگران «و هرکس از خدا پروا کند» با توقف در برابر حد و مرزهایی که او برای بندگان تعیین کرده است «خداوند برای او بیرون شدی پدید آورد» از آنچه که به آن در افتاده است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «عوف بن مالک اشجعی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! دشمن پسر

را اسیر کرده است و مادرش بی‌قراری می‌کند پس مرا به چه چیز دستور می‌دهید؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: هم تو و هم او را به بسیار گفتن: (لا حول ولا قوة الا بالله) دستور می‌دهم. پس چون زنش را از این خبر آگاه کرد، زنش گفت: چه نیکوست آنچه رسول اکرم ﷺ دستور داده‌اند. سپس عنایت خداوند ﷻ در رسید و دشمن از پسرشان غافل شد پس او از نزد دشمن گریخته و گوسفندان‌شان را نیز ربود و با گوسفندان نزد پدرش آمد. آن گاه خدای ﷻ این آیه را نازل فرمود.

﴿وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغٌ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾

«و» هرکس از خداوند ﷻ پروا کند، حق تعالی «او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد» یعنی: از راهی که هرگز به خاطرش نمی‌گذرد و در حسابش نمی‌آید. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ این آیه را بر من تلاوت نمودند: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ﴿[الطلاق: ۲-۳] و چون از تلاوت آن فارغ شدند، فرمودند: «یا اباذر! لو أن الناس كلهم أخذوا بها كفتهم: ای اباذر! اگر همه مردم به آن تمسک ورزند، همه آنان را بسنده است». بنابراین، کسی که زنش را طلاق می‌دهد سپس در هنگام مفارقت و جدایی وی بر سپری شدن عده گواه می‌گیرد، یا در هنگام رجوع به وی گواه می‌گیرد، خداوند ﷻ برای او از آن تنگنا راه بیرون رفتی قرار می‌دهد؛ پس فقط کسی در این تنگنا باقی می‌ماند که از احکام خداوند ﷻ در امر طلاق و رجعت مخالفت کند «و هرکس بر خدا توکل کند پس خدا او را کافی است» یعنی: هر کس در سختی‌ها و حادثه‌ها بر خدای ﷻ تکیه و اعتماد کند، حق تعالی او را در نگرانی و پریشانی وی کافی است و او را از تنگناهای هردو سرا به سلامت می‌رساند «بی‌گمان خداوند به مراد خویش رسانده است» یعنی: چیزی از وی فوت نشده و هیچ مراد و مطلوبی او را عاجز نمی‌گرداند و او سر رشته‌دار کار خویش است و احکام خویش را آن گونه که خواهد، بر خلقش نافذ می‌گرداند «به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است» یعنی: خدای سبحان برای سختی‌ها و آسوده‌حالی‌ها میعاد و اندازه‌ای مقرر کرده است که آن سختی‌ها و آسودگی‌ها با آن میعاد و اندازه به پایان می‌رسند بنابراین، اگر انسان

تقدیر الهی را در نظر گرفته و یقین داشته باشد که همه چیز به تقدیر و توفیق اوست، در این صورت جز تسلیم به قضا و قدر حق تعالی و توکل بر او، راه دیگری برایش باقی نمی‌ماند. سدی می‌گوید: «مراد از این که خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است، مقرر کردن اندازه حیض و عده است».

﴿وَالَّتِي يَسْنَنُ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ أُرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَالَّتِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾

«و آن زنان شما که از حیض نومید شدند» مراد زنان بزرگسالی هستند که عادت ماهیانه آنان (حیض) قطع شده و از آن نومید شده‌اند؛ «اگر به شبهه افتادید» و ندانستید که عده آنان چگونه است «پس عده آنان سه ماه است و دخترانی که به سن حیض نرسیده‌اند» به سبب خردسالی و عدم رسیدن‌شان به حد بلوغ پس عده آنان نیز سه ماه است. اما زنانی که میعاد حیض آن‌ها به سبب بیماری «استحاضه» مجهول است، یا زنانی که پیوسته خون می‌بینند پس عده آنان در نزد مالکی‌ها یکسال کامل است چراکه باید نه ماه را برای از بین رفتن شک حاملگی انتظار بکشند زیرا غالباً مدت حمل نه ماه است و سه ماه هم مدت عده آنان است. اما قول مفتی‌به نزد احناف این است که عده آنان با هفت ماه به پایان می‌رسد زیرا مدت طهر آنان دو ماه در نظر گرفته می‌شود پس سه طهر آنان مجموعاً شش ماه است و احتیاطاً یک ماه هم به عنوان مدت سه حیض آن‌ها برآورد می‌شود. ولی شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که عده این گروه از زنان نیز سه ماه است «و زنان آبستن مدت عده‌شان این است که وضع حمل کنند» یعنی: عده آنان با وضع حمل به‌پایان می‌رسد، هرچند - از نظر جمهور فقها - وضع حملشان یک ساعت بعد از طلاق یا مرگ شوهر نیز اتفاق بیفتد «و هرکس از خدا پروا دارد، خدا برای او در کارش آسانی‌ای فراهم می‌سازد» یعنی: کار او را در دنیا و آخرت آسان می‌گرداند. ضحاک در تفسیر آن می‌گوید: «هر کس از خدا عز و جل پروا دارد و مطابق سنت طلاق گوید، خداوند برای او در امر رجعت آسانی‌ای پدید می‌آورد».

از ابی بن کعب رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون آیه سوره «بقره» درباره عده تعدادی از زنان نازل شد، اصحاب گفتند: بیان عده تعداد

دیگری از زنان - یعنی بیان عده دختران خردسال، زنان بزرگسالی که حیضشان قطع شده است و زنان باردار - باقی مانده است. پس این آیه نازل شد.

﴿ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا﴾

«این حکم خداست که آن را به سوی شما فرستاده است و هرکس از خدا پروا کند» در عمل به احکام وی و رعایت حقوقی که بر ذمه‌اش واجب است؛ «بدی‌هایش را از وی می‌زداید» پس او را در برابر آن‌ها محاسبه نمی‌کند «و پاداشش را بزرگ می‌گرداند» یعنی: برایش در آخرت پاداش عظیمی را عطا می‌کند که همانا بهشت است.

﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارَّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُم فَسَرِّضُوا لَهُنَّ الْآخِرَىٰ﴾

«زنان مطلقه را در همانجایی سکنی دهید که خود سکنی دارید» یعنی: آن‌ها را در بعضی از جای سکنای خودتان مسکن دهید و اسکان دادنشان حقی است واجب «به قدر طاقت خود» یعنی: ایشان را در حد وسع و توان خود سکنی دهید. قتاده در تفسیر آن می‌گوید: «اگر حتی در بغل اطاق خود برای او جایی یافتید، او را در همانجا سکنی دهید». این حکم مربوط به زن مطلقه رجعی است اما زنی که سه طلاق گفته شده، نه بر عهده شوهر نفقه‌ای دارد و نه مسکنی. ولی احناف این حکم را بنا بر تعمیم آن می‌شناسند و لذا می‌گویند: نفقه و مسکن برای هر زن مطلقه‌ای که عده دارد واجب است، هرچند طلاق باین داده شده باشد و هرچند باردار نباشد، به دلیل این بخش از آیه کریمه: «و به آنان زیان نرسانید تا عرصه را بر آنان تنگ کنید» در مسکن، یا در نفقه «و اگر باردار باشند پس بر آنان خرج کنید تا آن‌که وضع حمل کنند» و چنین نپندارید که استحقاق نفقه و مسکن آن‌ها به اندازه مدت عده زنان غیر باردار است. شایان ذکر است که میان علما در وجوب تأمین نفقه و مسکن برای زن باردار مطلقه خلافی نیست «پس اگر برای شما شیر دادند» یعنی: اگر آن زنان مطلقه بعد از وضع حمل و انقضای عده، فرزندان شما را شیر نیز دادند؛ «پس اجرتشان را بپردازید» یعنی: اجرت شیردهی‌شان را «و در میان خود بر وجه پسندیده مشورت کنید» این خطاب متوجه شوهران و زنانی است که با طلاق در میانشان فراق و جدایی واقع شده است.

یعنی: در میان خود به نحوی که پسندیده و معروف است، مشاوره کنید و باید برخی از شما سخنان معروف و پسندیده برخی دیگر را در مورد فرزند بپذیرند و نباید آثار سوء طلاق فضای مناسبات میان شما را چنان تیره و تاریک گرداند که مصلحت را زیر پا گذارید پس باید هم مصلحت مادر رعایت شود، هم مصلحت فرزند و هم حال پدر بنابراین، پدر نباید در انفاق مال بخل ورزد و مادر نباید عرصه را بر پدر تنگ کند. این آیه، نظیر آیه (۲۳۳) از سوره بقره است: ﴿فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا﴾ [البقرة: ۲۳۳] که تفسیر آن گذشت. «و اگر به توافق نرسیدید» یعنی: اگر در مزد شیردهی مادر به توافق نرسیدید و شوهر نپذیرفت که به مادر پاداشی را که او می‌خواهد بدهد و مادر هم ابا ورزید از این که به فرزندش جز در قبال آن مزد، شیر بدهد؛ «پس برای او» یعنی: برای پدر «زنی دیگر شیر خواهد داد» یعنی: پدر زنی را دیگر اجیر خواهد کرد تا فرزندش را شیر دهد لذا مادر به شیر دادن فرزند مجبور نیست.

﴿لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾

«باید که خرج کند» بر زنان مطلقه، زنان شیرده و فرزندان نوزاد؛ «توانگر از توانگری خود» یعنی: توانگر باید در حد توانگری خود در این امر توسعه و گشایش دهد «و آن کس که بر وی روزی‌اش تنگ شده است» یعنی: کسی که فقیر و تنگدست است؛ «پس باید از آنچه که خداوند به او بخشیده است» از روزی «خرج کند» و بر او بیش از این تکلیفی نیست «خداوند هیچ کس را جز به قدر آنچه که به او بخشیده است» از رزق و روزی «تکلیف نمی‌کند» لذا فقیر را بدان مکلف نمی‌کنند که آنچه را در وسع و توانش نیست نفقه کند و مانند توانگران بذل و بخشش نماید «به زودی خدا پس از تنگدستی آسایشی را پدید خواهد آورد» یعنی: پس از سختی و فقر، گشایش و توانگری‌ای را پدید خواهد آورد.

﴿وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكَرًا﴾

«و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند» یعنی: چه بسیار بودند اهالی شهرها و آبادی‌هایی که از فرمان خداوند ﷻ و پیامبرانش سرپیچیدند و عصیان پیشه کردند؛ «پس حساب کردیم با آنان حسابی سخت» یعنی:



آنان را در برابر اعمالی که در دنیا انجام داده بودند به سختی محاسبه کردیم» و آن‌ها را به عذابی سخت عذاب کردیم» یعنی: اهالی آن شهرها را در آخرت به عذابی بزرگ و بسیار سخت عذاب می‌کنیم و در دنیا نیز با گرسنگی و قحطی، شمشیر جهاد، فروبردن در زمین و مسخ عذابشان کردیم.

﴿فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا﴾

«تا کیفر زشت عمل خود را چشیدند» یعنی: فرجام سنگین عذابی را که جزای کفر آن‌هاست چشیدند و «سرانجام کارشان زیانکاری بود» یعنی: پایان کار اهالی آن شهرها، به هلاکت دنیا و عذاب آخرت انجامید پس اموال، خانواده‌ها و جان‌های خویش را در این راه باختند.

﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ ءَامَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا﴾ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ ءَايَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا﴾

«خداوند برای آنان عذابی سخت مهیا کرده است» در سرای آخرت، که همانا عذاب آتش است «پس ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید» یعنی: ای صاحبان عقل‌های برتر از این امت محمد ﷺ و ای کسانی که برای خداوند ﷻ تسلیم شده و از پیامبرش ﷺ پیروی کرده‌اید؛ «از خداوند پروا کنید» پس در ایمانتان راستگو و صادق باشید و مانند امت‌هایی نباشید که پیش از شما سر پیچیدند؛ که در آن صورت به سخت‌ترین حساب مورد محاسبه قرار می‌گیرید و از جنس همان عذاب، معذب می‌شوید. این خطاب دلالت بر آن دارد که فقط مؤمنان دارای عقل و فهم، برترند «هرآینه خدا به‌سوی شما ذکری فرود آورده است» که همانا قرآن عظیم است. به‌قولی: مراد از ذکر در اینجا خود پیامبر ﷺ اند، از این جهت حق تعالی به دنبال آن فرمود: «پیامبری را» اما بنا بر وجه اول معنی این است: به‌سوی شما قرآنی را فرود آورد و پیامبری را همراه با این قرآن فرستاد؛ «که آیات مبینات الهی را بر شما می‌خواند» یعنی: آیاتی را که احکام مورد نیاز مردم را برایشان روشن می‌سازد و بیان می‌کند «تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌ها به‌سوی نور بیرون آورد» یعنی: تا خداوند متعال با این آیات کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از

تاریکی‌های گمراهی به‌سوی نور هدایت و از ظلمات کفر به‌سوی نور ایمان بیرون آورد «و هرکس به خداوند ایمان آورد و عمل شایسته کند» یعنی: هرکس در میان باور و عمل به آنچه که خداوند ﷻ آن را بر وی فرض نموده است، جمع کند «او را به باغهایی که جویباران از فرودست آن جاری است در می‌آورد، جاودان و ابدی درآند به راستی که خداوند روزی او را نیکو ساخته است» یعنی: به راستی که روزی‌اش را برای وی در بهشت توسعه داده است.

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُو أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾

«خدا ذاتی است که هفت آسمان و همانند آن‌ها هفت زمین را آفرید» در حدیث شریف صحیح مرفوع آمده است: «من ظلم شبرا من الأرض طوقه من سبع أرضين». «هر کس به اندازه یک وجب از زمین ظلم کند، آن وجب زمین از هفت زمین طوق گردن او می‌شود». جمهور علما نیز بر آنند که هفت طبقه زمین وجود دارد که بعضی از آن‌ها بر بالای بعضی دیگر قرار دارند. و آیا مراد از زمین‌های هفت‌گانه این است که کره زمین دارای هفت طبقه است و هر طبقه آن یک زمین نامیده شده، یا مراد از آن‌ها سیارات هفت‌گان‌های است که به زمین شباهت و مشترکاتی دارند، یا هم مراد از آن‌ها هفت زمین مانند زمین ما است که تابع خورشیدهای دیگری مانند خورشید ما می‌باشند؟ در این رابطه اقوال متعددی وجود دارد. والله اعلم «در میان آن‌ها امر فرود می‌آید» یعنی: امر از آسمان‌های هفت‌گانه به‌سوی زمین‌های هفت‌گانه فرود می‌آید. قناده می‌گوید: «در هر زمینی از زمین‌ها و در هر آسمانی از آسمان‌های حق تعالی، خلقی از مخلوقات او و امری از فرمان‌های او و قضایی از قضاهای او حاکم است». به‌قولی: مراد از نزول امر الهی، همان اداره و تدبیری است که حق تعالی از تدبیرهای شگفت‌آسای خود در آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه انجام می‌دهد و می‌پردازد پس با این تدبیر باران را فرود آورده و سبزیجات و رستنی‌ها را بر می‌آورد، شب و روز و زمستان و تابستان را پدید می‌آورد و همین‌گونه تمام امور را «تا بدانید که خداوند بر همه چیز تواناست» یعنی: حق تعالی تدبیر کار آسمان‌ها و زمین را سامان داد و فرمان را فرود آورد تا به کمال قدرت وی پی برید «و» پی برید به «این که خدوند بر هر چیز احاطه علمی دارد» پس هیچ موجودی از حیطة علم وی خارج نیست.

## سوره تحریم

مدنی است و دارای (۱۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با عتاب و سرزنش لطف آمیز پیامبر ﷺ در مورد تحریم برخی از چیزها بر خود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: ۱] نامیده شد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرَضَاتِ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

«ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند برای تو حلال گردانیده حرام می‌کنی؟» مانند حرام کردن غسل، یا حرام کردن کنیزت ماریه - بنابر اختلافی که در روایات مربوط به سبب نزول وجود دارد. ابن کثیر در بیان سبب نزول نقل می‌کند که: رسول اکرم ﷺ چون از نماز عصر بر می‌گشتند، بر ازواج مطهرات سرکشی نموده و نزدیکی از ایشان - زینب بنت جحش رضی الله عنها - درنگ می‌کردند و از غسلی که داشت می‌نوشیدند. پس عائشه و حفصه رضی الله عنهما از روی رشک زنانه باهم چنین تباری کردند که وقتی رسول خدا ﷺ به حجره ایشان آمدند، به ایشان بگویند: از شما بوی مغفیر<sup>۱</sup> می‌آید؛ پس بدین سبب آن حضرت رضی الله عنه غسل را بر خود حرام کردند. و این صحیح‌ترین روایات در بیان سبب نزول آیه کریمه است. اما در روایتی دیگر آمده است: رسول اکرم ﷺ در حجره حفصه با ماریه کنیز و مادر فرزند (ام ولد) خود ابراهیم، خلوت کردند پس حفصه خشمگین شد و آن حضرت رضی الله عنه بر اثر آن ماریه را بر خود حرام کردند و فرمودند: این کنیز بر من حرام است. حفصه گفت: یا رسول‌الله! چگونه حلال بر شما حرام می‌شود؟ ایشان برای او سوگند خوردند که دیگر با ماریه نزدیکی نمی‌کنند و به او گفتند: کسی را از این ماجرا آگاه نکن. اما حفصه این راز را با عائشه رضی الله عنها در میان گذاشت.

۱- مغفیر: صمغی است گیاهی و بسیار بدبوی.

«خشنودی زنان خود را می‌طلبی» در حرام کردن آنچه که خداوند متعال برای تو حلال کرده است «و خداوند آمرزگار مهربان است» برای آنچه که از تو در مورد حرام کردن آنچه که بر تو حلال کرده است، سر زد. به قولی: این کار رسول خدا ﷺ گناهی از گناهان صغیره بود، از این جهت خداوند ﷻ ایشان را بر آن سرزنش کرد. قرطبی می‌گوید: «صحيح آن است که این خطاب الهی سرزنش پیامبر ﷺ بر ترک اولی و افضل است لذا این کار ایشان نه گناه صغیره بود و نه گناه کبیره بلکه ترک اولی و افضل بود».

﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحَلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾

«قطعا خداوند برای شما گشودن» و شکستن «سوگندهایتان را مشروع کرده است» با ادای کفاره چنان‌که خداوند متعال این حکم را در سوره «مائده/۸۹» نیز بیان کرده است. مقاتل می‌گوید: «رسول اکرم ﷺ به کفاره این کار برده‌ای را آزاد کردند». حسن می‌گوید: «آن حضرت ﷺ کفاره ندادند زیرا ایشان آمرزیده هستند».

علما در بیان احکام این آیه گفته‌اند: هیچ‌کس نمی‌تواند آنچه را که خداوند ﷻ حلال نموده حرام گرداند و اگر چنین کرد آن چیز حرام نمی‌شود و بر کسی که آن را بر خود حرام کرده پایبندی به حرمت لازم نیست زیرا حرام و حلال کردن حق ویژه خدای سبحان است. ولی اگر کسی چنین کرد، برخی از فقها - و از جمله ابوحنیفه رحمته - بر آنند که این به منزله سوگند خوردن (یمین) است؛ مثلا اگر کسی لباس، یا غذا، یا آشامیدنی مخصوص یا چیزی از آنچه را که خداوند ﷻ مباح کرده است، بر خود حرام کرد این به منزله سوگند (یمین) است بنابراین، اگر به آنچه که بر خود حرام کرده بود برگشت، بر وی کفاره یمین لازم می‌شود و چون کفاره داد، سوگندش از بین می‌رود و گشوده می‌شود. این حکم در همه چیز جاری است، حتی اگر زنش را بر خود حرام گردانید. بعضی از فقها گفته‌اند: اگر زنش را بر خود حرام کرد و از تحریم وی نیت طلاق را داشت، طلاق واقع می‌شود. والله اعلم. ولی نزد ابوحنیفه رحمته اگر زنش را بر خود حرام کرد و نیتی نداشت این در حکم سوگند «ایلاء» است، اگر نیت «ظهار» را داشت، ظهار واقع می‌شود، اگر نیت طلاق را داشت، طلاق بائن واقع می‌شود و اگر عدد معینی را در طلاق نیت کرد، نیتش معتبر است. اما شافعی رحمته این تحریم را سوگند (یمین) نمی‌شناسد بلکه تحریم را فقط در مورد زنان سببی در وجوب کفاره

می‌داند و اگر کسی از آن نیت طلاق را کرد، با آن طلاق رجعی واقع می‌شود. «و خداوند مولای شماست» یعنی: سرور، دوست، کارساز و نصرت دهنده شماست «و اوست دانا» به آنچه که صلاح و فلاح شما در آن است «حکیم» است در افعال و سخنان خویش.

﴿وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَتَبَّأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾

«و آن‌گاه که پیامبر با برخی از همسران خود سخنی نهانی گفت» و او - چنانچه گذشت - حفصه رضی الله عنها بود و سخن نهانی ایشان عبارت از حرام کردن ماریه یا حرام کردن غسل بر خود بود. کلبی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور نهانی به حفصه گفتند که: «پدرت و پدر عائشه بعد از من بر امتم خلیفه و جانشینم خواهند شد». «پس چون آن سخن را افشا کرد» یعنی: چون حفصه آن خبر را با عائشه در میان گذاشت به گمان این‌که در این کار حرجی نیست و اشکالی وجود ندارد «و خدا پیامبر را بر افشای آن مطلع گردانید، بخشی از آن را اظهار کرد» یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله بخشی از آن سخنی را که حفصه افشا کرده بود، در عتاب خویش به وی اظهار کرد «و از بخشی دیگر صرف نظر کرد» یعنی: آن حضرت صلی الله علیه و آله از روی کرم و از باب تغافل، از اظهار بخشی دیگر از آن سخن که حفصه افشایش کرده بود صرف نظر نمود. سفیان می‌گوید: «تغافل - یعنی خود را به بی‌خبری زدن - از اخلاق کریمان است». «پس چون» پیامبر صلی الله علیه و آله «او را از افشای راز خبر داد، آن زن گفت: چه کسی تو را از این خبر داده؟» یعنی: چه کسی تو را از افشای راز توسط من آگاه کرده است؟ «گفت» پیامبر صلی الله علیه و آله «مرا خداوند دانای آگاه» که هیچ امر نهانی‌ای بر او مخفی نمی‌ماند «با خبر کرد».

از این آیه دانسته می‌شود که نهان داشتن راز بر زنان بس دشوار است.

﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾

«اگر شما دو زن به درگاه خداوند توبه کنید» و بعد از این، رازهای پیامبر صلی الله علیه و آله را نگه دارید و آنچه را که او دوست می‌دارد، دوست بدارید و آنچه را که ناخوش می‌دارد،

ناخوش بدارید این کار برای شما بهتر است و در این صورت توبه شما پذیرفته می‌شود «به راستی که دل‌های شما بر گشته است» یعنی: اگر به‌سوی خداوند عَلَّامُ الْغُیُوبِ توبه کنید، قطعاً دل‌های شما به توبه‌کردن از همدستی علیه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مایل است و دستور خداوند عَلَّامُ الْغُیُوبِ را به سمع قبول دریافته است «و اگر باهم علیه رسول اکرم متفق شوید» یعنی: اگر باهم در رشک و رقابت زنانه بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و افشای راز وی، همدستی و تبانی کنید؛ «در حقیقت خدا خود مولای اوست و جبرئیل و شایستگان مؤمنان» یعنی: بدانید که در آن صورت خداوند متعال خود عهده‌دار یاری دادن پیامبر خویش است و همچنین جبرئیل و کسانی از بندگان مؤمنش که صالح‌اند، همچون ابوبکر و عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا پس قطعاً پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میدان نصرت و یاریابی کم نمی‌آورد و او از این جهت پشتوانه نیرومند و تسخیر ناپذیری دارد «و فرشتگان بعد از این» یعنی: بعد از نصرت خداوند عَلَّامُ الْغُیُوبِ، نصرت جبرئیل و نصرت مؤمنان صالح، فرشتگان نیز «پشتیبانند» یعنی: یاوران و پشتیبانانی برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند پس وقتی خدا عَلَّامُ الْغُیُوبِ، مؤمنان و فرشتگان همه پشتیبان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشند، تبانی دو زن علیه کسی که این همه پشتیبان داشته باشد به کجا خواهد رسید؟! به‌قولی: تبانی و همدستی میان عائشه و حفصه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، در تحکم بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در امر نفقه بود.

سبحان‌الله! ما جز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین یاری، کمک، عصمت و تأیید ربانی‌ای را برای هیچ یک از انبیا و رسل صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سراغ نداریم. روایت شده است که چون حفصه راز رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای عائشه افشا کرد، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از زنان خویش ایلاء کرده و از آن‌ها یکماه کناره گرفتند پس آیه: ﴿لَمْ تُحْرَمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: ۱] نازل شد.

﴿عَسَى رَبُّهُوَ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَنَاطَاتٍ تَزِينْنَ لِعَيْدَاتٍ سَخِيحَاتٍ تَتَّبِعْنَ وَأَبْكَارًا﴾

«چه بسا اگر شما را طلاق دهد پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما عوض دهد» پس باید شما زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به‌هوش باشید. قابل ذکر است که کلمه «عسی: چه بسا» در قرآن کریم موجب تحقق ما بعد آن است، جز در همین مورد. به‌قولی: «عسی» در اینجا نیز موجب تحقق ما بعد خود است ولی به شرط طلاق دادن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معلق می‌باشد. آری! اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شما را طلاق دهد پروردگارش برای او همسرانی

بهتر از شما عوض دهد که «زنانی باشند مسلمان، مؤمن» یعنی: برپا دارنده فرایض اسلام و مؤمن به خداوند ﷻ، فرشتگان، کتابها و پیامبرانش «قانت» یعنی: فرمانبردار خداوند ﷻ و پیامبرش ﷺ «توبه کار» از گناهان خویش «پرستشگر» برای خداوند ﷻ و خاشع و ذلیل برای وی «روزه‌دار، اعم از بیوه و دوشیزه» ثیب: زنی است که ازدواج کرده، سپس شوهرش او را طلاق داده یا مرده است. بکر: دوشیزه است.

بخاری در بیان سبب نزول آیه کریمه از انس رضی الله عنه روایت کرده است که عمر رضی الله عنه فرمود: زنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله در غیرت، رقابت و چشم‌وهم‌چشمی بر ایشان با هم همداستان شدند. پس من به آنان گفتم: چه بسا اگر او شما را یکجا طلاق دهد، پروردگارش برایش زنانی بهتر از شما جانشین گرداند. همان بود که این آیه نازل شد. شایان ذکر است که این آیه جامع اوصاف یک زن نمونه است پس کسی که می‌خواهد زنی را برگزیند، باید این اوصاف را در وی سراغ نماید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٦﴾﴾

«ای مؤمنان! خود را حفظ کنید» با انجام دادن آنچه که حق تعالی شما را بدان امر کرده است و ترک آنچه که شما را از آن نهی کرده است «و خانواده‌تان را» حفظ کنید با دستور دادنشان به طاعت خداوند ﷻ و نهی‌شان از نافرمانی‌های وی. آری! حفظ کنید خود و خانواده‌تان را «از آتشی که آتش‌انگیز آن مردم و سنگ‌ها هستند» یعنی: آن آتش، آتشی است بزرگ و از نوعی دیگر که با مردم و سنگ‌ها برافروخته می‌شود چنان‌که دیگر آتش‌ها با هیزم و نفت... بر افروخته می‌شوند. ابن جریر می‌گوید: «پس بر ماست که دین و خوبی‌ها و آدابی را که فرزندان ما بدان نیاز دارند به آنان آموزش بدهیم». در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «مروا أبناءکم بالصلاة لسبع واضربوهم علیها لعشر وفرقوا بينهم فی المضاجع». «فرزندانتان را در هفت سالگی ایشان به نماز امر کنید و آنان را به خاطر نماز در ده سالگی ایشان بزنید و میان‌شان در خوابگاه‌ها جدایی افکنید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ پدری به فرزندش هدیه‌ای بهتر از ادب نیکو نداده است». «بر آن آتش فرشتگانی درشتخو گمارده‌اند» یعنی: نگهبانانی از فرشتگان بر آتش دوزخ گمارده شده‌اند که متولی و عهده‌دار امر آن و تعذیب اهل آن می‌باشند، این فرشتگان که

تعدادشان بجز اعوان و همکارانشان نوزده تن است - چنان که در سوره «مدثر/۳۰» خواهد آمد فرشتگانی اند سخت درشتخو بر اهل دوزخ «سخت‌رو» و سخت روش بر آنان، چنان که هرگاه اهل دوزخ از آنان تقاضای رحم و عطف نمایند، بر آنان رحم نمی‌کنند زیرا آن‌ها فقط برای عذاب آفریده شده‌اند «از خداوند در آنچه فرمانشان داده است نافرمانی نمی‌کنند و هر چه به آنان فرمان داده می‌شود انجام می‌دهند» یعنی: فرمان را در وقت آن بی هیچ درنگ و تأخیری انجام می‌دهند و آن را نه از وقت آن پیش می‌افکنند و نه هم در آن تأخیر می‌کنند. شایان ذکر است که فایده آوردن دو جمله: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [التحریم: ۶]. «از خدا در آنچه فرمانشان دهد نافرمانی نمی‌کنند و هر چه به آنان فرمان داده می‌شود انجام می‌دهند» این است که جمله اول در بیان نفی استکبار از فرشتگان در گذشته و جمله دوم برای بیان حال آینده و فوریت امتثال امر و نفی تأخیر و تنبلی از ایشان در اجرای آن است.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾

و برای آن که کفار نا امید گردند و طمع‌هایشان بریده شود، در هنگام افکندنشان به دوزخ به آنان گفته می‌شود: «ای کافران! امروز عذر پیش نیاورید» زیرا هیچ عذری ندارید، یا از آن رو که پیش آوردن عذر هیچ سودی به حالتان نمی‌کند «جز این نیست که به حسب آنچه» در دنیا «می‌کردید جزا داده می‌شوید» پس هیچ ستمی در کار نیست.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

و از آنجا که انسان غیر معصوم خالی از گناه نیست، اینک حق تعالی در دومین ندا مؤمنان را به توبه فرامی‌خواند: «ای مؤمنان! به درگاه خداوند توبه‌ای نصوح کنید» توبه نصوح: توبه صادقانه است. به قولی؛ توبه نصوح: عبارت است از پشیمانی قلبی از گناهان گذشته، آرمزش‌خواهی به زبان، ترک ارتکاب گناه با اعضای بدن و عزم و تصمیم بر این امر که دیگر هرگز در آینده به گناه باز نگردد؛ که این بی‌شک توبه خالصان‌های است. نسفی در تعریف توبه نصوح می‌گوید: «توبه نصوح توبه‌ای است که



پارگی های دینت را رفو و خللت را مرمت کند». از علی رضی الله عنه سؤال شد که توبه چیست؟ فرمود؛ شش چیز جامع آن است:

- ۱- پشیمانی از گناهان گذشته.
- ۲- اعاده فرایض.
- ۳- رد مظالم و حقوق.
- ۴- حلالیت خواستن از خصم‌ها.
- ۵- عزم نمودن بر عدم بازگشت به گناه در آینده.
- ۶- این که نفست را در طاعت خدای سبحانه تمرین و پرورش دهی چنان که آن را در معصیت وی پرورش داده‌ای.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «پشیمانی توبه است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «اسلام آنچه را که ما قبل آن است، محو می کند و توبه آنچه را که ما قبل آن است، محو می کند». «چه بسا پروردگارتان گناهانتان را از شما بزداید» چنان که در چند آیه قبل گفتیم؛ وقتی کلمه «عی» از جانب خداوند جل جلاله به کار رود، بر حتمی بودن وقوع آن امر دلالت می کند پس طرح موضوع به صیغه‌ای که طمع و توقع ایجاد می کند نه قطعیت، اشعاری است بر این که زدودن گناهان بخشایشی از سوی حق تعالی است و این که لازم است تا بنده همیشه در میان خوف و رجاء قرار داشته باشد «و» چه بسا «شما را به بوستان‌هایی درآورد که جویباران از فرودست آن جاری است. روزی که خداوند پیامبر و ایمان آوردگان همراه او را خوار نسازد، نورشان در پیشاپیش و سمت راستشان می‌شتابد» تفسیر این معنی در سوره «حدید» گذشت و در آنجا بیان شد که همراهی این نور با مؤمنان در حال رفتن‌شان بر صراط است «می‌گویند: پرودگارا! برای ما نور ما را تمام ده و ما را بیامرز، همانا تو بر هر چیز توانایی» این دعای مؤمنان در هنگامی است که خداوند متعال نور منافقان را خاموش می‌گرداند چنان که بیان و تفصیل آن در سوره «حدید/۲۸» گذشت.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَبئْسَ

الْمَصِيرُ ﴿٩﴾

سومین ندای حق تعالی، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است: «ای پیامبر! با کافران جهاد کن» با شمشیر و انواع سلاح و جنگ افزار «و» جهاد کن «با منافقان» به حجت و

برهان و برپا داشتن حدود بر آنان زیرا آنان موجبات حدود را مرتکب می‌شوند» و بر آنان درستی کن» یعنی: بر منافقان در دعوت و فرمان دادنشان به شرایع و قوانین اسلام از شدت کار بگیر و با کفار با سلاح بجنگ. از این روی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طرد برخی از منافقان از مسجد امر نمودند در حالی که می‌گفتند: بیرون رو ای فلان! بیرون رو ای فلان! و این عذابشان در دنیا است «وجایگاهشان» در آخرت «دوزخ است و بد سرانجامی است» دوزخ.

﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا أُمَّرَاتَ نُوحٍ وَأُمَّرَاتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ﴿۱۰﴾﴾

سپس خداوند صلی الله علیه و آله در این مورد که هیچ کس نمی‌تواند عذابش را از کسی دیگر دفع نماید و در این باره که آمیزش و معاشرت کفار با مسلمانان هیچ سودی به حالشان ندارد - چنانچه ایمان در دل‌های خودشان جای نگرفته باشد - مثلی آورده و می‌فرماید: «خداوند درباره کافران زن نوح و زن لوط را مثلی آورده که در حباله نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما» یعنی: نوح و لوط علیهما السلام «بودند پس به آن دو خیانت کردند» یعنی: آن دو زن به آن دو بنده ما خیانت کردند. نقل است که زن نوح علیها السلام به مردم می‌گفت: نوح دیوانه است. زن لوط علیها السلام نیز با برافروختن آتش در شب و با بلند کردن دود در روز، قومش را از آمدن مهمان برای لوط علیها السلام خبر می‌داد. «پس آنان از آن دو زن چیزی را دفع نکردند» یعنی: نوح و لوط علیهما السلام به سبب این که آن دو زن، همسرانشان بودند نه هیچ نفعی به آن دو رسانیدند و نه چیزی از عذاب الهی را از آنان دفع کرده توانستند با وجود آن که نوح و لوط هر دو نزد خدای صلی الله علیه و آله بس گرامی بودند «و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید» یعنی: برای آن دو زن در آخرت گفته می‌شود، یا در هنگام مرگ به آن‌ها گفته شد: همراه اهل کفر و معاصی به آتش داخل شوید.

چنان که از سیاق آیات بر می‌آید، این آیات در باره تأدیب دو همسر رسول اکرم صلی الله علیه و آله که قبلاً نام بردیم ایراد شده است و برای همیشه درس بزرگی برای هر مرد و زن مؤمنی است، بدین جهت یحیی بن سلام گفته است: «این هشدار است که خداوند صلی الله علیه و آله عائشه و حفصه رضی الله عنهما را با آن از مخالفت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر حذر می‌دارد، آن گاه

که ایشان در رشک و چشم و هم چشمی با دیگر ازواج مطهرات علیه آن حضرت ﷺ تبنانی کردند». آری! ایشان را به این حقیقت ملتفت می‌سازد که هرچند در حباله نکاح بهترین خلق خدا ﷺ و خاتم پیامبران وی هستند اما باید بدانند که این امر در مقام حساب و کتاب هیچ چیز از خواست خدا ﷻ را در مورد آنان دفع نمی‌کند و هیچ سودی به حالشان ندارد. شایان ذکر است که خدای ﷻ عائشه و حفصه رضی الله عنهما را با توبه صحیح و خالصان‌های که کردند، از گناه این همدستی علیه رسول خویش ﷺ پاک کرد.

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا أُمَّرَأَتٍ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ائْتِنِي لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِى الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِّنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِۦ وَنَجِّنِي مِّنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۱۱﴾﴾

«و خداوند برای کسانی که ایمان آورده‌اند، زن فرعون را مثلی آورده است» این مثل گویای آن است که صولت کفر هیچ زیانی به مؤمنان نمی‌رساند چنان‌که به زن فرعون زیان نرسانید زیرا در همان حال که او در قید همسری کافرترین کافران بود اما با ایمان به خدای ﷻ بهشت‌های پرناز و نعمت برایش مسلم شد. گفتنی است که اسم وی آسیه بنت مزاحم است که عمه موسی ﷺ بود و به او ایمان آورد پس فرعون وی را سخت شکنجه کرد تا از ایمان بازش دارد «آن‌گاه که گفت» زن فرعون در حالتی که زیر تعذیب و شکنجه فرعون قرار داشت؛ «پروردگارا! پیش‌خود برایم خان‌های در بهشت بنا کن» یعنی: برایم خان‌های نزدیک به رحمت در برترین درجات مقربان بارگاهت بنا کن. ابن‌کثیر به نقل از علما می‌گوید: «آسیه قبل از دار، جار را انتخاب کرد زیرا پیش از آن‌که بگوید: برایم خان‌های در بهشت بنا کن، گفت: عندک: در جوار خود». «و مرا از فرعون و عملش نجات ده» یعنی: مرا از خود فرعون و از اعمال شری که از وی سر می‌زند، نجات ده و رهایی بخش «و مرا از قوم ستمگر نجات ده» یعنی: از قوم فرعون که کفار قبطی بودند.

﴿وَمَرْيَمَ اُتَتْ عِمْرَانَ اَلَّتِىْ اُحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيْهِ مِنْ رُّوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا وَاكْفَانُ مِّنَ الْقَنِيْنِ ﴿۱۲﴾﴾

«و نیز» خداوند ﷻ مثلی آورده است برای کسانی که ایمان آورده‌اند «مریم دختر عمران را» کسی که خداوند ﷻ کرامت دنیا و آخرت را برایش جمع کرد و او را بر زنان جهانیان برگزید با وجود آن‌که او در میان قومی نافرمان و عاصی به‌سر می‌برد؛ همان

«که فرج خود را نگاهداشت» از آلودگی به بی‌حیایی و فحشاء «پس در او از روح خود دمیدیم» به این ترتیب که به جبرئیل فرمان دادیم تا در چاک پیراهن وی از جای گریباننش بدمد و در نتیجه او به عیسی علیه السلام باردار شد «و کلمات پروردگار خود را تصدیق کرد» یعنی: مریم قوانین و احکامی را که پروردگار متعال برای بندگانش مشروع کرده است و آنچه را که فرشته بدان مخاطبش ساخت تصدیق کرد و آن این سخن جبرئیل علیه السلام به وی بود که: «من فرستاده پروردگارت هستم». و نیز تصدیق کرد اخباری را که جبرئیل علیه السلام به وی در مورد بشارت به تولد عیسی علیه السلام و این که او از پیامبران مقرب است، داد<sup>۱</sup> «و تصدیق کرد کتاب‌های او را» که عبارت از کتاب‌های نازل شده بر انبیای الهی بود «و از فرمانبرداران بود» یعنی: از گروهی بود که برای پروردگارشان مطیع‌اند زیرا خانواده مریم اهل بیت صلاح و طاعت و تقوی بودند.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در ایراد تمثیل، هم از زنان شوهردار نمونه‌ای را ذکر کرد و هم از زن بی‌شوهری یاد کرد تا از بیوگان دلجویی کرده باشد. در حدیث شریف آمده است: «بهترین زنان بهشت خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم زن فرعون اند».

۱ - نگاه؛ سوره «آل عمران» آیات (۴۲ - ۴۸).

## سوره ملک

مکی است و دارای (۳۰) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره به سبب افتتاح با تقدیس و بزرگداشت ذات با عظمت خداوند از سوی خودش، «ملک» نامیده شد و به نام‌های «واقیه» و «منجیه» نیز نامیده می‌شود زیرا خواننده خویش را از عذاب قبر حفظ نموده و نجات می‌دهد چنان‌که بیان خواهد شد. ابن عباس رضی الله عنه این سوره را «مجادله» می‌نامید به دلیل آن‌که این سوره از خواننده خود در قبر دفاع می‌کند.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره احادیث بسیاری نقل شده است که از آن جمله این حدیث شریف است: «إِنَّ سُورَةَ فِي الْقُرْآنِ ثَلَاثِينَ آيَةً شَفَعَتْ لِصَاحِبِهَا غُفْرًا لَهُ: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ [الملك: ۱]. «همانا سوره‌ای در قرآن هست که سی آیه دارد و برای صاحب خود شفاعت کرد پس برایش آمرزیده شد، این سوره ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ است». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هي المانعة، هي المنجية، تنجيه من عذاب القبر». «این سوره بازدارنده است، این سوره نجات دهنده است و خواننده خود را از عذاب قبر نجات می‌دهد». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دو سوره «الم تنزیل السجده» و «تبارک الذی...» را در هر شب می‌خواندند و خواندن آن‌ها را در سفر و حضر ترک نمی‌کردند از این جهت گفته شده که قرائت آن در هر شب مستحب است. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره جهانبینی جدیدی را از هستی و رابطه آن با آفریننده‌اش به تصویر می‌کشد، جهانبینی‌ای که مرزهای محدود زمانی و مکانی را در می‌نوردد...».

﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

«تبارک است آن که به دست اوست ملک» تبارک: از برکت است که عبارت از رشد و فزونی حسی یا معنوی می‌باشد. یعنی خیر خداوند عَلَّامٌ بسیار و انعام وی بزرگ است و او از صفات مخلوقان برتر و والا و خجسته می‌باشد. مراد از ملک: فرمانروایی آسمان‌ها

و زمین در دنیا و آخرت است. «و او بر همه چیز تواناست» و هیچ چیز او را عاجز نمی‌تواند کرد بلکه او هرگونه که بخواهد در ملک خویش تصرف می‌کند؛ از انعام نمودن یا انتقام گرفتن، از بلند بردن یا پست نمودن و از بخشیدن یا بازداشتن؛ و مؤمنان در دنیا به این امر دانا و باورمندند اما کفار منکر آن می‌باشند ولی در آخرت؛ احدی جز حق تعالی ادعای ملک و فرمانروایی را نمی‌کند و هیچ‌کس منکر فرمانروایی وی نمی‌گردد از این جهت است که خداوند متعال فرموده است: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ [الفاتحة: ۴] «خداوند فرمانروای روز جز است» و نیز فرموده است: ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ [غافر: ۱۶]. «روزی که آنان سراپا آشکار باشند و از آنان چیزی بر خداوند پوشیده نباشد، ندا آید: امروز فرمانروایی از آن کیست؟ (پاسخ آید که) از آن خداوند یگانه قهار است».

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُوْرُ﴾  
 «همان که مرگ و زندگی را آفرید» مرگ: انقطاع و جدایی روح از بدن؛ و حیات: تعلق و پیوند روح به بدن است. پس حیات در اینجا به این معنی است که: خدای عزوجل بشر را در ساختار انسانی‌اش آفرید و در وی روح را خلق کرد «تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکردارتر است» یعنی: مرگ و زندگی را آفرید و شما را عاقل گردانید تا شما را مکلف سازد، سپس شما را بیازماید و آن‌گاه شما را بر مبنای این تکلیف، جزا و پاداش دهد. پس هدف اصلی از ابتلا، نمایان کردن کمال نیکوکاری نیکان است «و اوست عزیز» یعنی: غالبی که مغلوب نمی‌شود «آمرزگار» است برای کسی که توبه و انابت پیشه کرده است. در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه: ﴿تَبٰرَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ [الملك: ۱] را تلاوت نمودند و چون به: ﴿اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا﴾ رسیدند، فرمودند: «از محرمات خداوند صلی الله علیه و آله بپرهیز و در طاعت وی بشتاب».

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ طِبَاقًا مَّا تَرٰى فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰوُتٍ فَاَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرٰى مِنْ فُطُوْرٍ﴾

«همان که هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید» بر فراز یک‌دیگر، هر آسمانی را جدا از آسمان دیگر چنان که در حدیث «اسراء» و غیر آن آمده است. آسمان: ماده‌ای است که

جز خدای سبحان کسی حقیقت آن را نمی‌داند، چنان که در احادیث شریف آمده است و فاصله آن از زمین با مقیاس‌های قدیم مسافت پنجصد سال راه است و امروزه در برنامه‌های فضایی این مسافت را به مایل می‌سنجند. به‌قولی: آسمان عبارت از مدارهای سیر سیارگان است چنان که دانشمندان نجوم نیز برآنند که آسمان عبارت از فضای خالی‌ای است که سیارگان در آن سیر می‌کنند. و اگر بدانیم که سیارگان و ستارگان دارای ابعاد بس متفاوت و مسافت‌های عظیمی هستند، در این صورت می‌توانیم عظمت کرات آسمان‌ها را درک کنیم. «در آفرینش خدای رحمن هیچ بی‌ضابطه‌گی‌ای نمی‌بینی» یعنی: ای بیننده! تو هیچ تناقض، تباین، کجی و نابسامانی‌ای در آفرینش خدای بخشایشگر نمی‌بینی بلکه آفرینش وی بسیار به سامان، منظم و استوار است به طوری که بر وجود آفریننده خود دلالت می‌کند «باز بنگر، آیا هیچ خلل و نقصانی می‌بینی؟» یعنی: باز نگاهت را به آسمان بدوز و تأمل کن که آیا - با وجود عظمت و گستردگی آسمان - هیچ شکاف یا رخنه یا خلل و شکستگی‌ای در آن می‌بینی؟

﴿ثُمَّ أَرْجِعَ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾

«باز دوباره چشم بگردان» یعنی: بارهای متوالی به طور پیاپی بنگر و نیک تأمل کن هرچند که نگرش بسیار شود زیرا تکرار نگرش و تأمل، در اقامه حجت بلیغ‌تر و عذر و بهانه را قطع کننده‌تر است «تا نگاهت زبون و درمانده به‌سویت بازگردد» یعنی: اگر هم پیوسته بنگری و پیاپی تأمل کنی، نگاهت با ذلت و حقارت و خسته و مانده از این که در آفرینش آسمان چیزی از عیب را ببیند، به‌سویت بازمی‌گردد.

﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ

عَذَابَ السَّعِيرِ﴾

«و هر آینه آسمان دنیا را به چراغ‌هایی زینت دادیم» پس آسمان دنیا در نیکوترین ساختار، کامل‌ترین صورت، دل‌انگیزترین شکل و بسان نگارینه‌ترین تابلویی قرار گرفته است. ستارگان چراغها نامیده شدند زیرا همچون روشنی بخشیدن چراغ پرتو بر می‌افشانند «و آنها را رماننده شیاطین گردانیدیم» یعنی: این چراغ‌ها را آلات رجمی گردانیدیم که شیاطین به وسیله آنها رانده می‌شوند. البته این جمله مفید فایده دیگری غیر از این فایده است که ستارگان زینت و آرایشی برای آسمان دنیا هستند. قتاده می‌گوید: «خداوند ﷻ ستارگان را برای سه حکمت آفرید:

۱- زینتی برای آسمان.

۲- رمانده‌ای برای شیاطین

۳- نشانه‌هایی که به وسیله آن‌ها در خشکی و دریا راهیابی می‌شود».

«و برای آنان عذاب آتش افروخته آماده کرده‌ایم» یعنی: برای شیاطین بعد از

سوختاندن آن‌ها در دنیا به وسیله شهابهای آسمانی، عذاب آتش را آماده کرده‌ایم.

﴿وَلَلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾

«و برای کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند» از بنی‌آدم، یا از هر دو گروه

بنی‌آدم و جن «عذاب جهنم است و چه بد سرانجامی است» جهنم که بدان می‌گرایند

و می‌پیوندند.

﴿إِذَا الْأَنْفُوسُ فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ﴾

«چون در آن افکنده شوند» چنان‌که هیزم در آتش افکنده می‌شود؛ «برای

آن آوازی مانند آواز خر می‌شنوند» شهیق: آوازی مانند آواز خر در اول نعره آن است.

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آواز جهنم در هنگام افکندن کفار در آن، همچون آواز خر

است آن گاه که از دیدن جو دم بر می‌آورد و نفس نفس می‌زند و سپس عرعر تندی

می‌کشد که همه کس از شنیدن آن بر خود می‌لرزد». «و آن برمی‌جوشد» یعنی: دوزخ

بر دوزخیان همچون جوشیدن دیگ برمی‌جوشد.

﴿تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كَمَا أَلْفَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾

«نزدیک است که از خشم پاره پاره شود» یعنی: نزدیک است که دوزخ از شدت

خشم بر کفار، از هم شکافته و پاره‌پاره شود «هرگاه که فوجی در آن افکنده شوند»

فوج: یک گروه از مردم‌اند «نگهبانانش از آنان می‌پرسند» یعنی: فرشتگان نگهبان

دوزخ که «مالک» و همکاران وی‌اند از سر تویخ و سرکوفت از دوزخیان می‌پرسند:

«آیا نزد شما» در دنیا «بیم‌دهنده‌ای نیامد» که شما را از چنین روز سختی بیم و

هشدار دهد؟.

﴿قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

كَبِيرٍ﴾

«گویند: چرا، نزد ما هشداردهنده‌ای آمد» یعنی: فرستاده‌ای از بارگاه پروردگار ما

نزد ما آمد و ما را بیم و هشدار داد و ما را از چنین روزی آگاهانید «پس



تکذیب کردیم» آن هشداردهنده را «و گفتیم: خداوند چیزی فرو نفرستاده است» بر زبان شما از امور غیب، اخبار آخرت و شرایع و احکامی که متضمن بیان چیزهایی باشد که خداوند ﷻ از ما می‌طلبد «شما جز در گمراهی بزرگ نیستید» یعنی ما به پیامبران گفتیم: بی‌گمان شما از حق و راه صواب دور هستید. یا این سخن نگهبانان دوزخ به دوزخیان است. به هر حال؛ خدای ﷻ در این آیه از عدالتش در معامله با خلقش یادآور می‌شود و این که او هیچ کس را جز بعد از برپا داشتن حجت علیه وی عذاب نمی‌کند.

﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿۱۰﴾﴾

«و گویند» کفار «اگر شنیده بودیم» به سمع قبول و فهم «یا تعقل کرده بودیم» مانند تعقل و درک و دریافت کسی که نیک می‌نگرد و می‌اندیشد؛ «از زمره دوزخیان نبودیم» بلکه می‌بایست به آنچه که خدای ﷻ برای ما نازل کرده بود ایمان می‌آوردیم و از پیامبران ﷺ متابعت و پیروی می‌کردیم.

﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿۱۱﴾﴾

«پس به گناه خود» یعنی: به کفر خود که به سبب آن سزاوار عذاب دوزخ شدند «اعتراف کردند پس دوری باد بر اهل دوزخ» یعنی: دور باشند از رضای خداوند ﷻ و رحمت وی. بدین گونه خداوند متعال عذاب را گریبانگیر آنان می‌سازد، بعد از آن که به گناه خود اعتراف می‌کنند زیرا با این عتراف است که علیه آنان حجت بر پا می‌شود و برایشان عذری باقی نمی‌ماند. در حدیث شریف آمده است: «لن يهلك الناس حتى يعذروا من انفسهم: مردم هرگز نابود ساخته نمی‌شوند تا این که از جانب خویش عذر نمایانده شوند». یعنی: حجت علیه آنان ثابت گردد و خود نیز به جرم خویش اعتراف کنند. همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا يدخل أحد النار إلا وهو يعلم أن النار أولي به من الجنة». «هیچ کس به دوزخ داخل نمی‌شود مگر این که می‌داند که دوزخ به او از بهشت سزاوارتر است».

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۱۲﴾﴾

«بی‌گمان کسانی که غایبانه از پروردگار خویش می‌ترسند» یعنی: درحالی از عذاب او می‌ترسند که او و عذابش را ندیده‌اند پس از بیم عذابش به او ایمان آورده و در نهان و آشکار از او اطاعت می‌کنند؛ «آنان را آمرزشی» است بزرگ که خداوند ﷻ به سبب آن از گناهانشان در می‌گذرد «و» برای ایشان «مزدی بزرگ است» که همانا بهشت

می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «سبعة يظلمهم الله تعالى في ظل عرشه يوم لا ظل إلا ظله ... منهم: ورجل دعته امرأة ذات منصب وجمال فقال: إني أخاف الله ورجل تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه». «هفت کسانند که خداوند متعال ایشان را در روزی که سایه‌ای جز سایه وی نیست، در سایه عرش خود جای می‌دهد ... و از جمله ایشان مردی است که زن صاحب جاه و جمالی او را به سوی خود می‌خواند ولی آن مرد می‌گوید: من (این کار بد را نمی‌کنم زیرا) از خداوند جَلَّ جَلَالُهُ می‌ترسم. و از جمله ایشان مردی است که صدقه‌ای می‌دهد و آن را مخفی می‌دارد تا بدانجا که دست چپ وی پی نمی‌برد به آنچه که دست راستش انفاق می‌کند».

﴿وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوْ أَجْهَرُوا بِهِ ۗ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۱۳﴾﴾

«و اگر سخن خود را پنهان دارید، یا آشکارش نمایید» یعنی: اگر سخن خود در مورد رسول اکرم ﷺ را پوشیده دارید، یا آشکار نمایید بدانید که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ همه این‌ها را می‌داند و هیچ چیز از آن بر وی مخفی نمی‌ماند «بی‌گمان او به آنچه در سینه‌هاست» یعنی: او به راز دلها و به خلجان اندرونها «داناست».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره مشرکان نازل شد که مشغول عیب جویی و طعن زدن به رسول خدا ﷺ بودند پس جبرئیل رضی الله عنه ایشان را از سخنان آن‌ها آگاه کرد و پس از آن آن‌ها به یک دیگر می‌گفتند: «سخننان را پوشیده دارید تا خدای محمد نشنود». اما خطاب آیه کریمه عام است برای تمام خلق در تمام اعمال‌شان.

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۱۴﴾﴾

«آیا کسی که آفریده است نمی‌داند؟» یعنی: آیا کسی که خود این سخنان پنهانی و راز دلها را خلق و ایجاد کرده است، بدان‌ها علم ندارد؟ آخر حق تعالی انسان را به دست بلا کیف خویش آفریده است و مسلماً داناترین کس به یک شیء آفریده شده، صانع و آفریننده آن است «با این که او خود لطیف خبیر است» یعنی: دانا است به همه دقایق و از جمله به آنچه که در دل‌هاست؛ خبیر و آگاه است به آنچه که دلها پنهان می‌دارند پس هیچ امر پوشیده‌ای بر او پنهان نمی‌ماند.

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ ۗ وَإِلَيْهِ

«اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید» یعنی: آن را هموار و نرم گردانید تا بر آن استقرار یابید و آن را خشن نگردانید به گونه‌ای که نشستن و راه رفتن بر آن دشوار باشد «پس در مناكب آن راه روید» یعنی: در فراخنا و اطراف وجوانب آن برای انواع کسب و کار و تجارت رهسپار شوید «و از رزق خدا بخورید» یعنی: از آنچه که خداوند متعال برای شما روزی داده و آن را برای شما در زمین آفریده است، بهره ببرید. بدین‌سان خدای سُبْحٰنَهُ با تمکین دادن فرزندان آدم در زمین و دادن توانمندی به دست آوردن خیرات و برکات آن برایشان، بر آنان منت می‌گذارد ولی بر آنان است که بدانند؛ سرانجام بازگشت‌شان به‌سوی اوست از این جهت فرمود: «و رستاخیز به‌سوی اوست» یعنی: برانگیختن‌تان از قبرهایتان به‌سوی اوست نه به‌سوی غیر او. مراد این دو آیه و ماقبل آن تهدید کافران است پس گویی حق تعالی فرمود: هان ای کفار! بدانید که من به امور آشکار و نهان شما دانایم پس از من بیمناک و از عذابم برحذر باشید زیرا این من هستم که شما را در این زمین ساکن گردانیده و آن را سبب منافع و ارزاق شما قرار داده‌ام و اگر بخواهم شما را به این زمین فرو می‌برم چنان که می‌فرماید:

﴿أَمْ أَمِنْتُمْ مِّنَ فِي السَّمَاءِ أَن يُخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورٌ ﴿١٦﴾﴾

«آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده‌اید؟» و او خداوند عَلِيمٌ است زیرا اعراب بر این باور بودند که حق تعالی در آسمان می‌باشد. آری! آیا ایمن شده‌اید از این «که شما را» مانند قارون «در زمین فرو برد» بعد از آن که زمین را برایتان رام گردانید که در فراخنای آن راه می‌روید «پس بناگاه زمین به تپیدن افتد» یعنی: زمین در هنگام فروبردنتان به لرزوه و جنبش در می‌آید، بر خلاف حالت طبیعی خود که رام و آرام بوده است.

﴿أَمْ أَمِنْتُمْ مِّنَ فِي السَّمَاءِ أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ﴿١٧﴾﴾

«آیا از کسی که در آسمان است ایمن شده‌اید که بر شما حاصبی بفرستد؟» یعنی: باران سنگی از آسمان بفرستد چنان که سنگها را بر قوم لوط و اصحاب فیل فرستاد؟ به‌قولی؛ حاصب: بادی است که از آن سنگریزه می‌بارد «پس به زودی خواهید دانست که بیم دادن من چگونه است؟» آن گاه که عذابم را معاینه و مشاهده کنید اما دانستن در آن هنگام هیچ به درد شما نمی‌خورد. مفسران در معنی: ﴿أَمْ أَمِنْتُمْ مِّنَ فِي السَّمَاءِ﴾ [الملک: ۱۶]. «آیا از کسی که در آسمان است، ایمن شده‌اید؟» گفته‌اند: یعنی آیا از خداوندی

ایمن شده‌اید که قدرت او در آسمان نافذ است نه قدرت بتانی که شما در زمین می‌پرستید؟ با علم به این که خداوند ﷻ هم در آسمان و هم در زمین خداوند است چنان که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف: ۸۴]. «اوست آن که در آسمان خداست و در زمین خداست، و اوست فرزانه دانا».

امام رازی در ردی بر فرقه مشبیه که با استناد به آیه ﴿ءَأَمِنْتُمْ مَّن فِي السَّمَاءِ﴾ [الملك: ۱۶] بر اثبات مکان برای خداوند متعال استدلال کرده‌اند، می‌گوید: «حمل این آیه بر ظاهر آن به اتفاق مسلمین امکان ندارد زیرا این امر که خدای ﷻ در آسمان باشد مقتضی آن است که آسمان از تمام جوانب به او محیط باشد پس در این صورت باید او کوچکتر از آسمان باشد و با در نظر داشت این که آسمان از عرش بسیار کوچکتر است زیرا عرش بزرگترین مخلوقات حق تعالی در آسمان و زمین می‌باشد پس لازم می‌آید که حق تعالی از عرش نیز کوچکتر باشد و این امر به اتفاق اهل اسلام محال است بدان جهت که حق تعالی خود فرموده است: ﴿قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ﴾ [الأنعام: ۱۲] «بگو: آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن کیست؟ بگو: از آن خداست» بنابراین، برگردانیدن آیه از ظاهر آن به سوی تأویل واجب است». شایان ذکر است که علما چند وجه را در تأویل این آیه ذکر کرده‌اند که بهترین آن‌ها این تأویل است: «آیا از کسی که سلطه و فرمانروایی و قدرت در آسمان است ایمن شده‌اید؟». هدف از ذکر آسمان، به تصویر کشیدن سلطه عظیم خداوند متعال و قدرت وی می‌باشد چنان که او خود فرموده است: ﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ﴾ [الأنعام: ۳]. «و او در آسمان‌ها و در زمین خداست» پس یک چیز واحد همزمان در دو مکان بوده نمی‌تواند<sup>۱</sup>.

۱- برای روشن شدن آنچه در بالا ذکر شد معلومات ذیل را بر آن اضافه میکنیم: ﴿ءَأَمِنْتُمْ مَّن فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورٌ﴾ [الملك: ۱۶]. «آیا در امان می‌دارید خود را از آن کسی که در آسمان است که زمین را بشکافد و شما را در آن فرو برد، و آنگاه بلرزد و بجنبند و بحرکت در آید».

معنی کلمات:

الخسف: فرو رفتن به پایین. ﴿أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ﴾: شما را به زمین فرو ببرد. همانطور که قارون را بلعید.

الصود: حرکت و جنبش پریشان و بسیار تند. و ﴿تَمُور﴾ حرکت می کند، به جنبش و لرزش می افتد. و برای همین است که خداوند زمین را با میخ‌ها - کوه‌ها - ثابت نگاه داشته. در سوره النازعات آیه ۳۲ و ۳۳ می خوانیم: ﴿وَالْجِبَالُ أَرْسَلَهَا ﴿۳۲﴾ مَتَنَعًا لَّكُمْ ﴿۳۳﴾ وَلَا تَعْمِيْكُمْ ﴿۳۴﴾﴾ [النازعات: ۳۲-۳۳]. «کوهها را محکم و استوار کرد برای استفاده شما و چهارپایانتان».

و در آیه ۶ و ۷ سوره النبأ می خوانیم: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا ﴿۶﴾ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿۷﴾﴾ [النبأ: ۶-۷]. «آیا ما زمین را جایگاه آماده ای نساخته ایم؟ و آیا کوهها را میخهایی ننموده ایم؟».

﴿مَنْ فِي السَّمَاءِ﴾ - کسی که در آسمان است - مراد خداوند متعال است. و بدون شك منظور محدود ساختن پروردگار به جا و مکان نیست. ماشا لله!

و این رأی ابن جریر است. و همچنین قرطبی آن را از دانشمند این امت یار و پسر عموی پیامبر اکرم ﷺ ابن عباس روایت کرده است.

و عبارات بعد از آن از «فرو بردن در زمین»، - ﴿أَنْ يَحْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضُ﴾ - و «فرستادن تند باد شدید» - ﴿يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا﴾ - این نقطه که منظور از آنکسی که در آسمان است خداوند متعال می باشد را بخوبی واضح و روشن ساخته است. چرا که کسی جزء آن قادر مطلق همانگونه که در آیات قرآنی به کرات بیان شده توان این کارها را ندارد.

و بدین صورت آنچه «کسانی» و کسانی چون «ابو حیان» که از او پیروی کردند گفته اند درست نیست. ایشان ادعا کرده اند که در اینجا عبارت مجازی است و حذفی در آن صورت گرفته است. و گفته اند که معنا چنین است: «(من ملکوته فی السماء) - کسی که ملکوتش در آسمان است! - یعنی؛ مضاف در اینجا حذف شده که البته ملکوت الهی در هر چیزی است و اینجا آسمان را تحدیدا آورده چونکه جایگاه فرشتگان اوست! و همچنین جایگاه عزت اوست. و کرسیش و لوح محفوظ در آنجاست. و از آنجا اوامر و فرامین الهی و کتابها و سایر امور دیگر فرود می آید... و غیره».

و گفته شده: منظور از آنکه در آسمان است جبریل می باشد که مسئول فرو بردن و خسف می باشد. و گفته شده: منظور پروردگار یکتا است، و در اینجا بدینصورت که او در آسمان است آورده شده تا با اعتقاد پیشینیان که خداوند را در آسمان تلقی می کردند همخوانی داشته باشد.

همه این گفته‌ها در حقیقت بر می گردد به فرار کردن گویندگانشان از تشبیه نمودن خداوند متعال، غافل از اینکه آنان با فرار از باران زیر ناودان قرار گرفتند! چرا که صفت «العلو» را از خداوند متعال ناخواسته نفی کرده اند.

اما آنچه علماء سلف و دیدگاه راجح امت است که بیان شد. و آنرا از ابن عباس و ابن جریر طبری نیز روایت نمودیم بدون شك ثابت تر و درستتر است. و آن با حدیث مشهور کنیزك نیز موافقت دارد که رسول اکرم ﷺ از او پرسید: خداوند کجاست؟ او گفت: در آسمان. پیامبر اکرم ﷺ به صاحب کنیزك امر کردند که: او را آزاد کن. چرا که او مؤمن است.

و این نشانه‌ی اینست که بدور از بحث‌های فلسفی و دشوار سازی و تعقید چیزهای واضح و روشن فطرت انسانی به صفت علویت و بالایی و برتری خداوند متعال اقرار دارد. مگر نه اینست که در هنگام دعا دست به آسمان بلند می‌کنیم! و در هنگام حاجت چشم و جان و دلمان متوجه بالا است! و همچنین دیدگاه سلف با سایر آیات وارده در این معنا موافقت و همخوانی کامل دارد.

پس نمی‌توان گفت که منظور از ﴿فِي﴾ - در - تحدید ظرف و مکان است. بدین معنا که آسمان جایی است که خداوند متعال در آن قرار دارد و بدینصورت خداوند را به چیزی که در جایی قرار می‌گیرد تشبیه داده باشیم!.. ماشا لله!

چرا که خداوند از تحدید در مکان مشخص آنچنان که تصور عقل‌های کوچک بشر است پاک و مبرا است.

و این حقیقتی است که عقل انسانی آنرا هرگز نمی‌پذیرد، و آثار وارده از پیامبر اکرم ﷺ شاهدی است گویا بر آن.

از آن جمله است حدیث پیامبر اکرم ﷺ که فرموده اند: «آسمان‌های هفتگانه در مقابل صندلی (کرسی) الهی چون حلقه‌ای است ناچیز، و یا چون درهمی است بر سپری. و آن کرسی (صندلی) در مقابل عرش پروردگار چون حلقه‌ای است ناچیز در صحرائی بیکران، و این عرش در کف پروردگار متعال چون دانه‌ای است ناچیز در کف یکی از شما».

پس با این وجود ظرف بودن آسمان برای پروردگار سبحان آنگونه که در تصور ماست بکلی بر طرف شد. چرا که خداوند متعال بر عرش خویش استقرار یافت بگونه‌ای که بر ما پوشیده است و شایان مقام الوهیت و جلال اوست.

و در آنچه گفته شد شفاست و کفایت از برای ما، و شکر و حمد و سپاس او راست سزاوار... و از جمله آراء دیگری که با این معنای گفته شده همگام می‌شود:

رأی قرطبی است که می‌گوید: ﴿مَنْ فِي السَّمَاءِ﴾ [الملك: ۱۶] همان بالای آسمان است.

انطور که خداوند متعال در آیه دوم سوره توبه می‌فرماید: ﴿فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [التوبة: ۲]. (بگردید در زمین). یعنی: بالا یا روی زمین.

و همچنین گفته اند: (فِي) بمعنی «علی» - روی - می‌باشد. مثل آیه ۷۱ سوره طه: ﴿وَأَلْصَقْنَاكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ﴾ [طه: ۷۱]. - و شما را بر روی شاخ‌های درختان خرما به دار می‌آویزم -

و آثار و احادیث صحیح وارده در این مورد که همه بر صفت «علو» و بلندی و بالایی پروردگار یگانه و پاک و منزه بودن او از پستی و پایینی، و بر احترام و مکانت او دلالت دارند بسیار زیادند و کسی نمی‌تواند آنها را انکار کند مگر ملحد و نادان بی‌دین!..

﴿وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيفَ كَانَ نَكِيرِ﴾

«و هرآینه کسانی که پیش از آنان بودند، نیز تکذیب کردند پس عقوبت من چگونه بود؟» یعنی: بنگر که عذاب من بر آنان در برابر آن تکذیب چگونه بود و به آنان از عذاب فاجعه بار چه‌ها رسید؟ لذا چگونه اینان از عذابیم ایمن خواهند بود؟

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الظَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفْصَفٌ وَيَقْبِضُنَّ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ

شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾

«آیا بر فراز سرشان به پرندگان ننگریسته‌اند که بال گشاده‌اند» در هوا و در هنگام پرواز بال‌هایشان را گشاده می‌دارند «و گاه فرو می‌بندند» بالهای خود را «جز خدای رحمان کسی آنان را» در هوا در هنگام پرواز و بازکردن و فروبستن بال‌هایشان «نگاه نمی‌دارد» خدای توانا و مقتدری که از رحمت و لطف خویش چنان صنعت دقیق و ترکیب عجیبی در پرندگان به کار برده است که به آن‌ها امکان می‌دهد تا آن‌گونه که بخواهند در هوا جولان کنند. و بخش‌هایی از این صنعت دقیق عبارت است از: سبکی اجسام‌شان، پوشاندن‌شان با کسوت پر و پراکندن آن پرها به روش معینی که چون آن‌ها را بر هوا زنند در جو ارتفاع می‌گیرند و به جلو می‌روند پس پاک و منزه است آفریننده بی‌مثال «بی‌گمان او به هر چیز بیناست» یعنی: به چیزهایی که برای هر یک از مخلوقاتش شایسته است لذا چیزی بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند و او می‌داند که چگونه عجایب و غرایب را بیافریند و آن‌ها را در فضای خلقت به جولان اندازد پس چرا کفار از نگرش در پریدن مرغان، به قدرت ما بر عذاب نمودن خود پی نمی‌برند و راه نمی‌یابند؟

﴿أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ يَنْصُرُكُم مِّن دُونِ الرَّحْمَنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي

غُرُورٍ﴾

«یا آن کسی که خود برای شما چون سپاهی است که شما را در برابر خدای رحمان یاری می‌کند کیست؟» یعنی: کیست آن موجود حقیری که به پندار شما لشکری برای شما است که متولی و عهده‌دار نصرت شما باشد چنانچه خداوند عَلَّمَهُ خود

---

و آنچه بیان آن رفت مذهب علماء و دانشمندان صدر اسلام است... آنانکه پروردگار خود را پاک و مبرا از هر عیب و نقصی می‌دانستند، و او را با زیباترین کلمات و عباراتی که تنها شایسته اوست یاد می‌کردند. و در پیروی آنان رشادت و سعادت دو دنیا نهفته است. (مصحح)

شما را به رحمت و یاری خود نصرت ندهد؟ بدانید که شما سپاه و لشکری ندارید که از عذاب خدای سبحان بازتان دارد. تعبیر: ﴿مِن دُونِ الرَّحْمَنِ﴾ به این حقیقت اشاره دارد که بقای مردم در زمین همراه با کفر و ظلمشان، به سبب رحمت خدای رحمانی است که رحمتش بر همه چیز فراگیر و گسترده است «کافران جز در فریب نیستند» فریب بزرگی از جهت شیطان که آن‌ها را بدان می‌فریبد. آیه کریمه رد پندار کفاری است که با تکیه بر یاری یاران کافرشان از ایمان آوردن امتناع می‌کردند.

آن گاه خداوند متعال بر این پندار کفار که غیر از او روزی‌دهنده دیگری نیز وجود دارد و بتان سرچشمه تمام خیرها هستند و آفات را از آنان دفع می‌کنند، مهر بطلان کوبیده و می‌فرماید:

﴿أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ، بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ﴾

«یا کیست آن کس که به شما روزی دهد اگر خدا رزق خود را از شما باز دارد؟» یعنی: چه کسی است که بر شما ارزاق - اعم از باران و غیر آن - را فرو ریزاند، اگر خدای سبحان این ارزاق را از شما باز دارد و باز گیرد؟ «بلکه حق این است که در سرکشی و رمیدگی پای فشردند» و در عناد و استکبار از حق دراز دستی می‌کنند لذا نه درس و اندرز می‌گیرند و نه اندیشه می‌کنند.

﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ، أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾

آن گاه خدای متعال برای مؤمن و کافر مثلی می‌آورد: «پس آیا آن کس که نگونسار راه می‌پیماید، راهیافته‌تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می‌رود؟» کسی که نگونسار راه می‌پیماید، انسان کافر است که در دنیا در معاصی خدای عز وجل فروافتاده است لذا او هم وی را در روز قیامت درافتاده بر رویش حشر می‌کند و آن کس که راست و ایستاده بر راهی می‌رود که راست است و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست، شخص مؤمنی است که در دنیا بر مبنای برنامه خدا عز وجل و در روشنایی هدایت و بینش به جلو می‌رود پس این انسان مؤمن در آخرت نیز راست و استوار بر راه راستی حشر می‌شود که انجام آن بهشت است و او را یگراست به بهشت می‌رساند.

﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا

تَشْكُرُونَ﴾



«بگو» ای پیامبر ﷺ «اوست آن کس که شما را آفرید» در آفرینش نخستین بعد از آن که چیزی نبودید و در پرده عدم قرار داشتید «و پدید آورد» برای شما «گوش‌ها» را تا به وسیله آن بشنوید «و چشم‌ها را» تا به وسیله آن ببینید «و دل‌ها را» تا به وسیله آن‌ها در مخلوقات خداوند متعال عارفانه بیندیشید «چه کم شکر می‌گزارید» یعنی: شما شکر پروردگار این نعمت‌ها را جز اندکی به جا نمی‌آورید تا با یکتاپرستی آن سر به راه طاعت و اخلاص بگذارید؛ آخر او در شما حاسه شنوایی را آفرید تا به وسیله آن اندر زها را بشنوید و حاسه بینایی را آفرید تا به وسیله آن در ابداعات آفرینش وی نظر کنید و دل‌ها و عقل‌ها را آفرید تا به وسیله آن در مخلوقات او و ادراک حقایق اشیاء تأمل و تفکر کنید ولی شما از این نیروها در جهت طاعت و انجام اوامر حق و ترک نواهی‌اش اندکی بهره می‌گیرید در حالی که شکر حقیقی این است که این نیروها و توانایی‌ها را در جهت آنچه که به خاطر آن آفریده شده‌اند به کار گیرید، نه این که صرفاً شکر را به زبان تکرار کنید اما همزمان با عصیان هم‌آوا و هم آغوش باشید! پس هرگاه این نیروها در طلب رضای الهی به کار گرفته نشد، یقین داشته باشید که مطلقاً شکر منعم را به جای نیاورده‌اید. دلیل این که این اندامها به یادآوری مخصوص گردیده‌اند این است که این‌ها ابزارهای فهم و دانش‌اند.

سپس حق تعالی سومین برهان بر کمال قدرت خویش را ذکر نموده و می‌فرماید:

﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۲۱﴾﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اوست آن کس که شما را در زمین پدید آورد» و بر روی آن پراکنده ساخت همراه با اختلاف زبان‌ها، رنگ‌ها و اشکالتان «و به سوی او محشور می‌شوید» بعد از این پراکندگی پس اوست که شما را جمع می‌کند، همان‌گونه که پراکنده‌تان کرد و شما را برای حساب باز می‌آورد چنان که نخستین بار شما را آفرید.

﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۲﴾﴾

«و می‌گویند» کفار «این وعده» که شما در مورد حشر و قیامت و دوزخ و عذاب به ما می‌دهید؛ «کی فرامی‌رسد؟ اگر» در این وعده «راست می‌گویید» پس به ما خبر دهید، یا این وقت را برای ما روشن سازید و بیان نمایید، یا این وعده را برای ما محقق گردانید؟ پس خداوند ﷻ در پاسخ‌شان می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۲۳﴾﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «جز این نیست که علم آن فقط نزد خداوند است» یعنی: آگاهی از وقت برپایی قیامت فقط نزد خداوند ﷻ است و دیگری آن را نمی‌داند «و جز این نیست که من بیم‌دهنده آشکاری هستم» که شما را از فرجام نامیمون کفرتان بیم می‌دهم و برای شما آنچه را که خدای ﷻ مرا به بیان آن امر نموده است بیان می‌کنم و بدانید که پروردگارم مرا به این امر نکرده که وقت وقوع قیامت را به اطلاع شما برسانم زیرا عقیده به روز آخرت اثر طبیعی ایمان به اوست و در مخفی داشتن وقت قیامت حکمت‌های فراوانی وجود دارد.

آن گاه خداوند متعال حال این گروه کفار را در هنگام دیدن عذاب وصف نموده و می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِء تَدَّعُونَ﴾ (۲۷)

«و چون آن را» یعنی عذاب را «نزدیک بینند، چهره‌های کافران ناخوش شود» یعنی: سیاه و اندوهگین و افسرده شود و غباری از ذلت و حقارت بر آن‌ها فرونشیند «و گفته شود: این است آنچه آن را می‌طلبیدید» به شتاب در دنیا؛ از روی استهزا و تمسخر.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَمَنْ مَعِیَ أَوْ رَحِمْنَا فَمَنْ یُحِیْرِ الْکَافِرِیْنَ مِنْ عَذَابٍ أَلِیْمٍ﴾ (۲۸)

«بگو» ای محمد ﷺ به این مشرکان منکر نعمت‌های حق تعالی «به من خبر دهید، اگر خداوند مرا هلاک کند» با مرگ یا کشته شدنم، همان گونه که شما در حق من چنین آرزو و تمنایی دارید و در کمین فرود آمدن مصایب و نابودی برای من هستید «و اگر ایشان را که همراه من‌اند» از مؤمنان نیز نابود کند؛ «یا بر ما رحمت آورد» با به تأخیر افگندن این هلاکت تا میعاد معینی؟ آری! اگر فرض کنیم که چنین شود: «پس کیست که کافران را از عذابی دردناک رهایی دهد؟» یعنی: قطعاً هیچ‌کس آنان را از این عذاب نجات نمی‌دهد، چه خداوند ﷻ پیامبر ﷺ و مؤمنان همراهش را - آن گونه که کفار در آرزوی آن بودند - هلاک گرداند و چه این امر را به تأخیر افگند؛ پس به هر حال آنان را از عذاب الهی گریزی نیست.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که: کفار مکه علیه رسول اکرم ﷺ و مؤمنان دعای هلاکت می‌کردند، همان بود که این آیه نازل شد.

﴿قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ ءَامَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اوست رحمان» ذکر رحمان در اینجا به این حقیقت اشاره دارد که اهل ایمان مورد مرحمت‌اند پس آرزوی کفار در مورد خواری و خسران‌شان، آرزوی خام و بی اساس است. آری! بگو: «به او ایمان آورده‌ایم» و چیزی را با او شریک نمی‌گردانیم «و بر او توکل کرده‌ایم» نه بر غیر وی. توکل: سپردن امور به خدای ﷻ است (پس به زودی خواهید دانست که چه کسی در گمراهی آشکار است) ما یا شما؟ و به زودی خواهید دانست که سرانجام کار در دنیا و آخرت به سود کیست؟ به سود ما که بر خدای ﷻ توکل کرده‌ایم، یا به سود شما که بر مردان و اموال خویش متکی هستید؟.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «به من خبر دهید؛ اگر آب شما در زمین فرو رود» یعنی: اگر این آبی که خداوند ﷻ بر شما در چشمه‌ها و چاه‌ها و جویباران ارزانی داشته است در زمین فرو رود، به گونه‌ای که اصلا از آن در زمین هیچ نشانی باقی نماند، یا در عمقی از زمین فرو رود که هرگز امکانات شما - مانند دلو و غیره - به آن دسترسی یافته نتواند؛ «پس چه کسی برای شما آب روان می‌آورد؟» معین: آب بسیاری است که پیوسته جاری باشد و هرگز قطع نشود. یعنی: احدی جز خداوند متعال آن را برای شما از طریق باران‌ها و جویباران پدید نمی‌آورد تا بدان بهره‌مند و متنعم شوید.

آیه کریمه دلیل بر وجوب اتکا بر خداوند متعال در هر حاجتی است افزون بر این که این آیه برهانی دیگر بر کمال قدرت و وحدانیت خداوند ﷻ می‌باشد و هدف از طرح آن این است که حق تعالی کفار را به برخی از نعمت‌های خود مقرر و معترف گرداند تا زشتی کفرشان را از دریچه آن به آنان بنمایاند لذا آن گاه که ناگزیر در پاسخ این سؤال بگویند: فقط خداوند ﷻ قادر به این کار است، در این هنگام به آنان گفته شود: پس چرا چیزهایی را در عبودیت شریک وی قرار می‌دهید که اصلا بر هیچ چیزی قدرت ندارند؟ روایت شده است که این آیه: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ﴾ [الملك: ۳۰] نزد یکی از ستمگران خوانده شد پس گفت: باکی نیست؛ اگر آب ما در زمین فرو رود، باز این نیروی تبر و کلنگ ما آن را از قعر زمین برای ما باز می‌آورد! پس چشمه‌های آن ستمگر در دم خشک شد.



## سوره قلم

مکی است و دارای (۵۲) آیه است.

وجه تسمیه: نامگذاری این سوره به نام «قلم» بدان سبب است که خداوند ﷻ در آغاز آن به منظور بزرگداشت و ارج گذاری از قلم به آن سوگند یاد کرده است. به قولی: نام این سوره «ن» است.

این سوره از نخستین سوره‌هایی است که در مکه نازل شد زیرا ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که: «آغازین سوره در نزول خود، سوره (اقراء) بود، سپس این سوره و بعد از آن سوره (مزل) و سپس سوره (مدثر) نازل شد».

﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾

خوانده می‌شود: «نون» این حرف همچون حروف مقطعه دیگری که در اوایل سوره‌ها آمده‌اند، حرفی از حروف هجاء است. به قولی: هدف از آوردن حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، اعلام تحدی و هم‌آورد طلبی برای کفار است که اگر منکر نزول قرآن از سوی رب العالمین هستند، باید همانند آن را بیاورند زیرا حروف قرآن از عین حروفی ترکیب شده است که آنان بدان تکلم نموده و در نوشتن و ایراد سخنرانی‌های بلیغ خود آن را به کار می‌گیرند پس هرگاه نمی‌توانند نظیر قرآن را بیاورند، دیگر باید به این حقیقت تسلیم شوند که این کتاب، کتاب الهی است.

«سوگند به قلم» خداوند متعال به قلم سوگند خورده است زیرا قلم ابزار بیان است. این سوگند بر هر قلمی واقع می‌شود که به وسیله آن در آسمان‌ها و زمین نوشته می‌شود «و سوگند به آنچه می‌نویسند» مردم به وسیله قلم از علوم و معارف حق، گفتنی است که سوگند خوردن به قلم و علمی که به وسیله قلم نوشته می‌شوند، به بزرگی این دو نعمت اشاره دارد و این که این دو نعمت بعد از نعمت نطق و بیان از اجل و اعظم نعمت‌ها بر انسان هستند زیرا قلم و معارف مکتوب به وسیله آن، بهترین راه روشنگری و انتشار علوم و معارف در میان جامعه‌ها، امت‌ها و افراد به شمار می‌روند و چراغی برفراز راه تقدم ملت‌ها و نبوغ آن‌ها می‌باشند. در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت اولین چیزی را که خداوند آفرید قلم بود پس از آن نون - یعنی دوات - را

آفرید، سپس فرمود: بنویس آنچه را که از عمل، یا اثر، یا رزق، یا اجلی روی می‌دهد. پس قلم آنچه را که از همان روز تا روز قیامت روی می‌دهد نوشت، سپس بر قلم مهر نهاده شد و دیگر تا روز قیامت سخنی نگفت».

﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾

جواب قسم این است: «تو» ای محمد ﷺ «به نعمت پروردگارت» یعنی: به نعمت و لطفی که خدای عزوجل بر تو نموده است؛ و عبارت از نعمت نبوت و ریاست عامه می‌باشد؛ «دیوانه نیستی» پس سخن دشمنان در این باره نوعی از هذیان است. این اولین بند از مقسم علیه یعنی جواب قسم می‌باشد و مقسم علیه مجموعاً سه موضوع است که به ترتیب تا آیه چهارم می‌آید.

ابن جریر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مشرکان به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: او دیوانه است، بعد از آن شیطان است! پس این آیه در رد آنان نازل شد.

﴿وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ﴾

«و هر آینه برای تو اجری است» یعنی: ثواب و پاداشی است قطع نشدنی بر آنچه که از سنگینی بار نبوت و انواع سختی‌ها به دوش کشیده و تحمل کرده‌ای. یا ﴿غَيْرَ مَمْنُونٍ﴾ به این معنی است: تو را پاداشی است که از سوی مردم در آن بر تو منت گذاشته نمی‌شود.

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾

«و هر آینه تو بر خلقی عظیم هستی» یعنی: بی‌گمان تو بر اخلاقی هستی که خداوند عزوجل در قرآن تو را به آن امر نموده است چنان‌که در روایت صحیح از عائشه رضی الله عنها آمده است که از وی درباره اخلاق رسول اکرم ﷺ سؤال شد، فرمود: «کان خلقه القرآن: اخلاق رسول خدا ﷺ قرآن بود». بلی! به راستی که رسول اکرم ﷺ دارای اخلاق بسیار بزرگی بودند چرا که در راه دعوت از قوم خود چیزهایی را تحمل کردند که امثال ایشان قادر به تحمل آن نیستند. به حق که رسول خدا ﷺ آینه تمام نمای ادب، حیا، جود، شجاعت، حلم، گذشت و غیر این از برازندگی‌های اخلاقی بودند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي لِأَتُمَمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». «همانا خداوند مرا برانگیخت تا مکارم اخلاق را به اتمام برسانم». مکارم اخلاق: عبارت از صلاح

دین و دنیا و آخرت است. همچنین در حدیث شریف آمده است: «أدبني ربي فأحسن تأديبي». «پروردگارم مرا ادب آموخت و نیکو ادبم داد». ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: آری! نیکو ادبش آموخت آن گاه که به وی فرمود: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۹] «عفو پیشه کن و به کارهای پسندیده فرمان بده و از نادانان روی بگردان». پس چون این فرمان از سوی آن حضرت صلی الله علیه و آله عملی شد، حق تعالی فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: ۴]. «بی گمان تو بر خلق عظیمی هستی». در بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «ده سال تمام به رسول اکرم صلی الله علیه و آله خدمت کردم و ایشان در طول این مدت هرگز به من اف نگفتند و نه برای چیزی که آن را انجام داده بودم فرمودند که: چرا آن را انجام داده‌ای؟ و نه برای آنچه که انجام نداده بودم فرمودند که: چرا آن را انجام نداده‌ای؟». همچنین عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز نه خدمتکاری را به دست خویش زده‌اند و نه زنی را و نه هرگز به دست خویش کسی را زده‌اند، جز در جهاد راه خدا. و آن حضرت صلی الله علیه و آله هرگز در میان دو چیز مخیر نشدند مگر این که دوست داشته‌ترین آن به سوی ایشان آسان‌ترین آن بوده است مگر این که آن چیز گناه می‌بود و چون گناه می‌بود، ایشان دورترین مردم از گناه بودند. و نه آن حضرت صلی الله علیه و آله برای خود از کسی انتقام گرفته‌اند مگر وقتی مقدسات الهی پایمال می‌شد آن گاه برای خدای سبحانه و تعالی انتقام می‌گرفتند». در حدیث شریف به روایت ابوالدرداء رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما شيء أثقل في ميزان المؤمن يوم القيامة من خلق حسن وإن الله ليغض الفاحش البذي». «هیچ چیز در روز قیامت در ترازوی اعمال مؤمن از خلقی نیک سنگین‌تر نیست و بی گمان خداوند از بد زبان فحش گوی نفرت دارد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: بیشترین چیزی که مردم را به بهشت داخل می‌کند چیست؟ فرمودند: «تقوي الله وحسن الخلق». «تقوای الهی و حسن خلق». و از ایشان درباره بیشترین چیزی که مردم را به دوزخ داخل می‌کند سؤال شد، فرمودند: «الفم والفرج». «دهان و شرمگاه».

﴿فَسْتَبْصِرُ وَبُيْضِرُونَ ﴿٦﴾ بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ ﴿٦﴾﴾

«پس زودا که بنگری و بنگرند» یعنی: ای محمد ﷺ! به زودی خواهی دید و خواهند دید کفار آن گاه که حق در روز قیامت نمایان و پرده‌ها کنار زده شود؛ «که به کدامیک از شما دیوانه‌گی است» یعنی: کدامیک از شما به دیوانه‌گی مبتلا شده‌اید؛ تو یا آنان؟ و این ردی است بر این پندار کفار که به رسول اکرم ﷺ نسبت دیوانگی و گمراهی می‌دادند، از این جهت خداوند ﷻ در ادامه فرمود:

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٧﴾﴾

«بی‌گمان پروردگارت به کسی که از راهش گم گشته داناتر است» یعنی: او می‌داند که چه کسی در حقیقت گمراه و دیوانه است، تو یا کسانی که به گمراهی و دیوانه‌گی متهمت کرده‌اند؟ حاصل معنی این است: بلکه آنان گمراهند، از آن رو که آنچه را منافع بلند مدت و کوتاه مدت‌شان در آن است فرو گذاشته و آنچه را که در بلند مدت و کوتاه مدت صد در صد به زیان‌شان است برگزیده‌اند «و نیز او داناتر است به راه یافتگان» به‌سوی حق، راهی که سرانجام آن به سعادت جاودان منتهی می‌شود و او داناتر است به کسانی که به کمال مدارج عقلی دست یافته‌اند؛ و ای محمد ﷺ! تو قطعاً از آنان هستی.

﴿فَلَا تَطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٨﴾﴾

«پس» ای پیامبر ﷺ «از دروغ انگاران اطاعت نکن» یعنی: چنان که بر تو منت نهادیم و شریعت مستقیم و خلق عظیم را به تو عنایت کردیم پس از نرمش و ملائمت با مشرکان و رؤساء کفر بپرهیز. شایان ذکر است که کفار مکه آن حضرت ﷺ را به‌سوی دین پدران‌شان دعوت می‌کردند پس خداوند متعال ایشان را از اطاعت کفار نهی کرد و مراد از نهی: تهییج و برانگیختن رسول خدا ﷺ در استمرار بر این امر و سخت‌گیر ساختن ایشان در مخالفت با مشرکان است. چنان‌که در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مشرکان از رسول اکرم ﷺ خواستند تا مدتی خدای یگانه را بپرستند و مدتی دیگر خدایانشان را و در مقابل آنان هم مدتی خدای یگانه را می‌پرستند و مدتی دیگر خدایانشان را! پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.



﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾<sup>(۹)</sup>

«دوست دارند که ملایمت کنی تا آنان نیز ملایمت کنند» یعنی: ای پیامبر ﷺ! مشرکان دوست دارند تا با آنان نرمش و سازگاری کنی تا آنان نیز با تو نرمش و سازگاری کنند. به قولی معنی این است: آنان دوست دارند که به سویشان گرایش یافته و حقی را که بر آن قرار داری ترک کنی تا آنان نیز با تو نرمش و سازگاری کنند و بدین وسیله راه گرایش بیشترت را به سوی خود هموار سازند.

﴿وَلَا تُطْعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ﴾<sup>(۱۰)</sup>

«و اطاعت نکن از هر بسیار سوگند خورنده‌ای» که به ناروا سوگند بسیار می‌خورد و از هر «فرومایه‌ای» که در رأی و اندیشه و تمییز حقیر است؛

﴿هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بَنَمِيمٍ﴾<sup>(۱۱)</sup>

«عیبجوست روانه در پی سخن چینی» هم‌ماز: کسی است که مردم را در پیش رویشان به بدی یاد می‌کند ولی لماز: کسی است که مردم را در پشت سرشان به بدی یاد می‌کند، یعنی به غیبت آنان مبتلاست. مشاء بنمیم: کسی است که در میان مردم در پی سخن چینی می‌رود تا میانه آنان را به هم زند؛

﴿مَنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ﴾<sup>(۱۲)</sup>

«باز دارنده از خیر» است. یعنی بر مال بخیل است و مردم را از ایمان و انفاق و عمل صالح باز می‌دارد «متجاوز گناه پیشه» است یعنی: ستمگری است که از حق به سوی باطل تجاوز کرده و بسیار مرتکب می‌شود؛

﴿عُتْلٌ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ﴾<sup>(۱۳)</sup>

«درشتخوی» است و گستاخ. عتل: کسی است که عبوس، ترشروی، بدهیکل، بد خلق و بد رفتار است. زجاج می‌گوید: «عتل درشتخوی جفاکار است». «بعد از این همه، زنا زاده است» یعنی: این کس بعد از همه این معایبی که برایش بر شمرده شد، زنا زاده و ناپاک‌زاد نیز هست. زنیم: کسی است که خود را به نسب قومی می‌چسباند، در حالی که او در حقیقت از آنان نیست و در اصل ونسب، حرامزاد است. آری ای پیامبر ﷺ! از این کسی که دارای همه این اوصاف زشت است اطاعت نکن.

روایت مشهور در بیان سبب نزول این است: این آیات درباره ولیدبن مغیره نازل شد که در نسب خود متهم بود و با آن که به قریش نسبت داده می‌شد ولی در اصل از آنان

نبود و پدرش بعد از گذشت هجده سال از عمرش ادعا کرد که او فرزند وی است پس خداوند متعال این ده خصلت زشت را برایش برشمرد. قرطبی گفته است: «ما سراغ نداریم که خداوند ﷻ عیوب کسی مانند او را به این تفصیل برشمرده باشد و عاری را به او ملحق گردانیده باشد که در دنیا و آخرت از او جدایی ندارد چرا که در دنیا و آخرت بر بینی او داغی گذاشته می‌شود چنان که بیان آن بعدا می‌آید».

﴿أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ﴾<sup>(۱۴)</sup>

«به خاطر آن که مالدار است و صاحب پسران» یعنی: ای پیامبر ﷺ! از او به خاطر مال و پسرانش اطاعت نکن. به قولی: مراد سرزنش و کوبیدن وی است از آنجا که شکر نعمت‌های مال و فرزندان را که خداوند متعال به او داده بود این قرار داد که به او و پیامبرش ﷺ کفر ورزید:

﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>(۱۵)</sup>

«چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: با مغرور شدن به داشتن مال و فرزندان بسیار، آیات قرآن را خرافات و بر ساخته گذشتگان می‌پندارد و به جای شکر نعمت، این گونه کفر و ناسپاسی پیشه می‌کند.

﴿سَنَسِمْهُ عَلَىٰ الْخُرْطُومِ﴾<sup>(۱۶)</sup>

«زودا که بر بینی او داغ نهیم» یعنی: به زودی بر بینی او داغ سیاهی خواهیم نهاد، بدین سان که قبل از وارد ساختنش به دوزخ، چهره‌اش را با آتش سیاه خواهیم کرد و بر بینی‌اش داغ و علامتی خواهیم گذاشت و به او در دنیا نیز عار و ننگی را ملحق خواهیم کرد که هرگز از او جدایی نداشته و به آن داغ ننگین شناخته شود و همین‌طور هم شد زیرا در بدر بینی‌اش را با شمشیر مجروح و نشاندار کردند که اثر آن مادام‌العمر بر رویش باقی ماند. وسم: نهادن علامتی است بر چیزی تا به وسیله آن از دیگران متمایز گردد. ابن‌العربی به این مناسبت می‌گوید: «نشانه گذاشتن بر چهره گنه‌کاران شیوه قدیمی مرسوم در میان مردم است تا بدانجا که روایت شده است: چون یهود سنگسار کردن زناکار را فرو گذاشتند، در عوض زدن و سیاه کردن رویش را جایگزین کردند، که این تحریف و وضع باطلی است».

علما برآنند که: باید روی گواه دروغین را سیاه کرد تا نشان‌های بر زشتی گناه وی و تشهیر و تشدید برای وی جهت عبرت گرفتن دیگران باشد چراکه بزرگترین اهانت،

اهانت در چهره است همان طوری که مقابلتا حقیر ساختن چهره در طاعت خدای عز وجل با نهادن آن بر زمین، سبب آبرو و عزت ابدی است چنان که در حدیث شریف آمده است: «خداوند عز وجل بر آتش حرام کرده است که جای اثر سجده بنی آدم را بخورد». یعنی آتش دوزخ بر محل سجده مؤمن کارگر نیست.

﴿إِنَّا بَلَوْنَهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ﴿٧﴾﴾

«هرآینه ما آنان را» یعنی: کفار مکه را «آزمودیم» زیرا خداوند عز وجل آنان را بر اثر دعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد «چنان که صاحبان بوستان را آزموده بودیم» و داستان شان در میان قریش معروف و مشهور بود. بدین شرح که در سرزمین یمن در دو فرسنگی صنعاء باغی بود از آن مردی که حق خداوند عز وجل را از آن می پرداخت پس او مرد و باغ به فرزندان رسید ولی فرزندان خیر آن را از مردم باز داشتند و به حق خداوند عز وجل در آن بخالت کرده و گفتند: مال اندک است و عیال و نانخوار بسیار پس ما را ننگجد که مانند پدر بذل و بخشش کنیم! لذا عزم کردند که مساکین را از آن محروم گردانند پس فرجام کارشان چنان شد که خدای عز وجل در کتابش حکایت نموده است. «آن گاه که سوگند خوردند که صبحگاهان» پنهان از چشم مساکین برخیزند و «میوه آن را حتما باز چینند».

﴿وَلَا يَسْتَنُونُ ﴿١٨﴾﴾

«و استثنا نکردند» یعنی: ان شاء الله نگفتند. به قولی معنی این است: از جمله آن میوه ها و حاصلات مقداری را که پدرشان به مساکین می داد، استثنا نکرده و سهم مساکین را جدا نکردند.

﴿فَطَافَ عَلَيْهَا طَآئِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿١٩﴾﴾

«پس درحالی که آنان غنوده بودند، بلایی شبانه از جانب پروردگارت بر آن باغ به گردش درآمد» یعنی: آتشی از جانب پروردگار سبحان بر آن باغ زد که آن را سوختاند تا بدانجا که سیاه و بی بر شد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إياكم والمعاصی، إن العبد لیذنب فیحرم به رزقا قد كان هیئ له، ثم تلا رسول الله صلی الله علیه و آله: ﴿فَطَافَ عَلَيْهَا طَآئِفٌ﴾ [القلم: ۱۹] قد حرما خیر جنتهم بذنبهم». «هان! از گناهان بیرهیزید زیرا بنده گناهی را مرتکب می شود و به سبب آن

گناه از رزقی که برایش مهیا شده بود، محروم می‌گردد. سپس رسول اکرم ﷺ این آیه را تلاوت کردند و آن‌گاه فرمودند: به سبب گناه خود از خیر باغ خویش محروم شدند».

﴿فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ﴾

«پس مانند کشت بریده شده گردید» یعنی: آن باغ مانند زمین بایری گردید که میوه‌های آن قطع شده است. یا آن باغ بعد از آن که سوخت، در سیاهی خود مانند شب گردید.

﴿فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ﴾

«پس صبحگاهان همدیگر را فراخواندند» یعنی باغداران چون صبح کردند، همدیگر را فراخوانده و بعضی به بعضی دیگر گفتند:

﴿أَنْ أَعْدُوا عَلَيَّ حَرْثَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَرِمِينَ﴾

«که اگر میوه چین هستید» یعنی: اگر قصد درو کردن محصول و چیدن میوه را دارید «بامدادان به سراغ کشتزارتان روید» یعنی: صبح زود در اول وقت برای چیدن میوه‌ها و کشتزارتان عازم باغ شوید.

﴿فَانظَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ﴾ أَنْ لَا يَدْخُلَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ﴾

«سپس رهسپار شدند در حالی که آهسته به همدیگر سخن می‌گفتند» تا کسی از مساکین سخنشان را نشنود: «که امروز نباید در باغ هیچ فقیری بر شما درآید» یعنی پنهانی با همدیگر می‌گفتند: امروز نباید هیچ مسکینی بر شما در باغ وارد شود تا آنچه را که پدر می‌داد، از شما طلب کند.

﴿وَعَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَدِيرِينَ﴾

«و صبحگاهان بر نیت بخل رسیدند» یعنی: صبحگاهان تنها و بی‌خبر از قومشان رهسپار باغ شدند و کسی دیگر را با خود همراه نساخته و شتابان راه پیمودند. حرد: بازداشتن فقراء است. به قولی: شتاب و سرعت است «توانا» یعنی: درحالی رفتند که خود را بر چیدن میوه و منع بینوایان توانا می‌دیدند.

﴿فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ﴾

«پس چون آن را دیدند، گفتند: قطعاً ما گم گشته‌ایم» یعنی به همدیگر گفتند: ما راه باغ خویش را گم کرده‌ایم و این باغ ما نیست، سپس چون خوب تأمل کردند و

دانستند که باغ آن‌ها همان است و خدای سبحان آن‌ها را با از بین بردن آنچه که در آن از میوه و محصول بوده، مجازات کرده است، گفتند:

﴿بَلْ نَحْنُ مُحْرَمُونَ﴾<sup>(۲۷)</sup>

«نه بلکه ما محروم شدگانیم» یعنی: خداوند جَلَّ به سبب بخلی که از ما سر زد، ما را از میوه و محصول باغ ما بی بهره و محروم گردانید.

﴿قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ﴾<sup>(۲۸)</sup>

«گفت بهترین آنان» اوسطهم: یعنی: خردمندترین، نیکوترین و بهترین آنان «مگر به شما نگفتم که چرا خدا را به پاکی نمی ستایید؟» یعنی: مگر به شما نگفته بودم که این کار شما، یعنی بازداشتن مساکین از حقشان ظلم و ستمی است؟ پس چرا هم اکنون تسبیح نمی گوئید، بعد از آن که به این امر یقین حاصل کردید که حق تعالی در کمین ستمگران است؟ چرا از خداوند جَلَّ بر این کار خود آمرزش نمی خواهید و به سوی او از نیتی که بر آن عزم کرده‌اید توبه نمی کنید؟ اما مجاهد و غیر آن می گویند: «استثنای آنان گفتن تسبیح بود». آری! تسبیح گفتن در موضع (ان شاء الله) قرار دارد زیرا معنای تنزیه خدای عَزَّ این است که هیچ چیز جز به مشیت وی روی نمی دهد». خلاصه این که معنای ﴿لَوْلَا تُسَبِّحُونَ﴾ در رأی اکثر مفسران این است که: چرا استثنا نکردید و ان شاء الله نگفتید.

﴿قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾<sup>(۲۹)</sup>

«گفتند: پروردگار خود را به پاکی یاد می کنیم، ما واقعا ستمگر بودیم» یعنی: حق تعالی پاک است از این که در آنچه با باغ ما کرده است ستمگر باشد زیرا این رخداد به سبب گناهی است که ما مرتکب آن شدیم؛ آن گاه که مساکین را از حق ایشان در این باغ باز داشتیم.

﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ﴾<sup>(۳۰)</sup> قَالُوا يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾<sup>(۳۱)</sup>

«سپس به سرزنش همدیگر روی آوردند» و همدیگر را بر این قصد نامیمون شان در پای فشاری بر بازداشتن مساکین سرزنش کردند و آن گاه همگی یکجا به گناه خویش اعتراف نموده و «گفتند: ای وای بر ما، ما سرکش بوده‌ایم» و از حدود الهی تجاوز کرده‌ایم.

﴿عَسَىٰ رَبِّنَا أَنْ يُّدِلَّنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ﴾

«امید است که پروردگار ما بهتر از آن را به ما عوض دهد زیرا ما به‌سوی پروردگاران راغب هستیم» یعنی: ما از او طالب خیر هستیم و به آستان عفوش باز می‌گردیم. لذا باهم عهد و پیمان بستند که اگر خداوند ﷻ به برکت توبه و اعترافشان به گناه، بهتر از آن را به آنان عوض داد، چنان کنند که پدرشان می‌کرد پس به بارگاه‌خداى ﷻ دعا و تضرع کردند و او در همان شب به آنان بهتر از آن را عوض داد. برخی از علما گفته‌اند: «بر کسی که کشته‌ای را درو می‌کند یا میوه‌ای را می‌چیند، لازم است تا با حاضران مواسات و کمک کرده و بهره‌ای از آن به آنان بدهد و این است معنای فرموده حق تعالی: ﴿وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾ [الأنعام: ۱۴۱] البته این حق غیر از زکات است و به همین جهت از درو کردن کشت در شب نهی شده است، نه به سبب ترس از مار و گزدم و حشرات زمین.

﴿كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَخِيرَ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾

«این چنین است عذاب» یعنی: به مانند عذابی که صاحبان آن باغ را به آن مبتلا کردیم، همین گونه اهالی مکه را به عذاب دنیا مبتلا می‌گردانیم «و هرآینه عذاب آخرت بزرگتر است» از عذاب دنیا «اگر می‌دانستند» مشرکان که چنین است ولی آنان نمی‌دانند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این داستان مثلی است برای اهل مکه آن گاه که به‌سوی بدر رفتند و سوگند خوردند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش را می‌کشند و سپس پیروزمندانه به مکه بر می‌گردند تا به کعبه طواف کنند، شراب بنوشند و زنان آوازخوان برایشان سرود و آواز بخوانند. پس خدای عز و جل گمان‌شان را پریشان ساخت و بر عکس این پندار خود به قتل و اسارت روبرو گردیده و با هزیمت وارد مکه شدند چنان‌که صاحبان آن باغ با خواری وارد باغ خود شدند».

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتِ اللَّعِيمِ﴾

آن‌گاه که خدای متعال حال عاصیان نافرمان را ذکر کرد، اینک به بیان حال مطیعان می‌پردازد: «برای پرهیزگاران در نزد پروردگارشان بهشت‌های پرناز و نعمت است» یعنی: برای‌شان باغ‌هایی است که در آن‌ها جز نعمت خالص وجود ندارد برخلاف حال باغ‌های دنیا.

﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾ (۳۵)

«آیا مسلمانان را همانند مجرمان قرار خواهیم داد» و هردو گروه را در جزا یکسان خواهیم کرد؟

﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ (۳۶)

«شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟» به چنین حکم و داوری بی‌سروته و بی‌بنیادی، گویی کار جزا و پاداش به شما واگذار شده است؟! در بیان سبب نزول روایت شده است که سردمداران کفار قریش گفتند: اگر محمد می‌پندارد که آخرت و بهشت و ناز و نعمتی در کار است پس بداند که حال ما و حال مسلمانان در آن همچنان خواهد بود که هم اکنون در دنیا هست و ما نیز در آخرت همانند ایشان از نعمت‌های بهشت برخوردار خواهیم بود. پس خداوند متعال خبر داد که برابری میان کسانی که پایبند طاعت‌اند و میان کسانی که بدکار و مجرم‌اند و از ارتکاب گناه پروایی ندارند، عادلانه نیست و این امر با عدل الهی بیگانه است.

﴿أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ﴾ (۳۷) ﴿إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ﴾ (۳۸)

«یا مگر کتابی از آسمان دارید که در آن فرامی‌گیرید» یعنی: آن را می‌خوانید و مطالعه می‌کنید «به این مضمون که هر چه را بر می‌گزینید، برای شما در آن خواهد بود؟» یعنی: آیا در آن کتاب این مطلب نوشته شده است که برای شما در آخرت هر چه برگزینید و هر آرزویی که بکنید فراهم است و در آن فرمانبر را مانند عصیانگر می‌یابید؟ هرگز چنین نیست. این آیه نافی داشتن دلیل نقلی از سوی آنان است.

﴿أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَلِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ﴾ (۳۹)

«یا این که شما را پیمان‌هایی است محکم بر ذمه ما که حکم آن تا قیامت باقی است به این مضمون که هر چه دلتان خواست حکم کنید؟» یعنی: یا مگر شما نزد خداوند ﷻ عهد و پیمانی دارید که در آن از وی سوگندهای رسایی گرفته‌اید که شما را به بهشت داخل کند و این پیمان محکم تا روز قیامت برای شما ثابت و برقرار است و از ذمه خداوند ﷻ ساقط نمی‌شود در نتیجه، او در آن روز حکم شما را نافذ می‌گرداند؟ این استفهام انکاری مفید نفی وعده الهی و بی‌اساس بودن توقعات و پندارهای پوچ آنان است.

﴿سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ﴾

«از آنان بپرس: کدامشان ضامن این ادعایند؟» یعنی: ای محمد ﷺ! توبیخ کنان و سرکوفت زنان از آنان بپرس: کدامیک از شما ضامن و متعهد این امر است که کفار در آخرت همان چیزی را دارند که مسلمین در آن دارند؟

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾

«یا مگر آنان شریکانی دارند» که به زعمشان بر این امر که آنان را در آخرت همانند مسلمین گردانند، توانایند؟ «پس اگر راست می‌گویند شریکانشان را بیاورند» و این مفید نفی و مذمت تقلید و ابطال جوهر عقیده مشرکان است.

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾

آری! بیاورند شریکان خود را در «روزی که جامه از ساق برداشته شود» یعنی: در آن روز که خدای ﷻ ساق خود را آشکار کند کار، زار و اوضاع به غایت دشوار می‌شود. در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر آن از ابی سعید رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پروردگار ما ساق خود را برهنه می‌کند پس هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای برای او سجده می‌کنند و کسانی که از روی ریا و سمعه در دنیا سجده می‌کردند، باقی می‌مانند پس تا می‌روند که سجده کنند، پشت آنان (مانند تخته الواری راست می‌ایستد) و قادر به سجده کردن نمی‌شوند». لذا مراد از فرموده حق تعالی: ﴿يُكْشَفُ عَن سَاقٍ﴾ [القلم: ۴۲] سخت شدن کار و بالا گرفتن هنگامه در روز قیامت است چنان که وقتی جنگ یا کار دیگری شدت گیرد، اعراب می‌گویند: «کشف الامر عن ساقه: کار ساق خود را برهنه کرد». این تأویل از آن رو مورد نظر است که خداوند ﷻ از جسمیت و از همه صفات حوادث منزّه می‌باشد پس مراد از ساق، اندام مخصوص نیست بلکه تأویل آن چنان است که ذکر شد.

«و به سجده فراخوانده شوند پس نتوانند» یعنی: همه خلق برای خدای ﷻ به سجده می‌افتند و یک سجده می‌کنند، اما کفار و منافقان باقی می‌مانند و تا می‌خواهند که سجده کنند، در خود توانایی نمی‌یابند زیرا کمرهایشان خشک می‌ایستد و برای سجده کردن نرم و انعطاف پذیر نمی‌شود از آن رو که نه در دنیا به خداوند ﷻ ایمان آورده بودند و نه برای او سجده کرده بودند. خلاصه این‌که: کفار و منافقان در آخرت برای تعبد و تکلیف به سجده فراخوانده نمی‌شوند بلکه برای توبیخ و سرزنش بر ترک



سجده کردن در دنیا به آن فراخوانده می‌شوند و از آنجا که در دنیا با وجود صحت و سلامت، از سجده کردن تکبر ورزیده‌اند در آخرت بر ضد حالتی که در دنیا بر آن قرار داشته‌اند مورد مجازات قرار می‌گیرند، بدین‌سان که وقتی پروردگار تَجَلَّى تجلی کند و مؤمنان برای او به سجده افتند، احدی از کفار و منافقان نمی‌توانند به سجده روند بلکه پشت آنان مانند تخته‌راست می‌ماند.

﴿خَشَعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهْقُهُمْ ذَلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ ﴿۱۴﴾﴾

«دیدگان‌شان خاشع باشد» خشوع: خضوع، ذلت و فروافتادگی است «خواری آنان را فروگیرد» یعنی: غبار خفت و خواری و حسرت و ندامت سختی بر رخسارشان بنشیند «در حالی که پیش از این به سجده خوانده می‌شدند» در دنیا «و تندرست بودند» یعنی: از علت‌ها و آفات جسمی سالم و بر انجام دادن سجده قادر بودند اما سجده نکردند. ابراهیم تیمی در معنی آن می‌گوید: «در دنیا به وسیله اذان و اقامه به سجده فراخوانده می‌شدند اما سرباز می‌زدند».

﴿فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهِذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۵﴾﴾

«پس مرا با کسی که این سخن را تکذیب می‌کند واگذار» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! من و این کفار را واگذار و کارشان را به من بسپار و خاطرت را به آنان مشغول نکن زیرا من کار آنان را بسنده‌ام و یقین داشته باش که: «به زودی آنان را پایه به پایه از آن راه که در نیابند فرو خواهیم گرفت» یعنی: به زودی آنان را به عذاب غافلگیر خواهیم کرد و آهسته آهسته و پله به پله به سوی عذاب خواهیمشان راند تا بدانجا که آنان را از جایی که نمی‌دانند در عذاب خواهیم افکند زیرا آنان این کار ما را انعام می‌پندارند و در عاقبت آنچه که در نهایت با آن روبرو خواهند شد، نمی‌اندیشند و این «استدراج» است.

﴿وَأْمُرِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿۱۵﴾﴾

«و مهلت‌شان می‌دهم» تا بر گناه خویش بیفزایند «هرآینه تدبیر من سخت استوار» و قوی و محکم «است» پس چیزی از نزد من فوت نمی‌شود و کسی از عذاب من گریخته نمی‌تواند.

﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّنْ مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ﴾<sup>(۴۶)</sup>

«آیا از آنان مزدی درخواست می‌کنی» یعنی: آیا از کفار در قبال دعوتشان به‌سوی حق و حقیقت پاداشی طلب می‌کنی؟ «پس آنان از تاوان گرانبارند؟» مغرم: کسی است که زیر بار تاوان است. یعنی: آیا از آنان مزدی درخواست کرده‌ای پس به سبب آن از اجابت گفتنت روی گردانند؟ نه ای محمد ﷺ! حقیقت این است که تو آنان را بدون پاداش و مزد به‌سوی ما فرامی‌خوانی و پاداش دعوت خویش را نزد ما امید می‌داری اما با وجود این آن‌ها از روی جهل و کفر و عناد، تو را تکذیب می‌کنند.

﴿أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ﴾<sup>(۴۷)</sup>

«یا مگر علم غیب نزد آنان است پس آنان می‌نویسند» یعنی: یا مگر نزد آنان علم غیب است پس آنچه را از حجت‌های پنداری‌شان که می‌خواهند از روی آن می‌نویسند و به وسیله آنچه که از این علم غیب می‌نویسند، با تو مجادله کرده و در حق خویش آنچه را که بخواهند حکم می‌کنند لذا با این تکیه‌گاهی که دارند از اجابت گفتن و اطاعت تو بی‌نیازند؟ که هرگز چنین نیست. مراد این است که آنان در اعراض از قبول دعوت اسلام هیچ حجت منقولی ندارند که بر آن تکیه کنند.

﴿فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾<sup>(۴۸)</sup>

«پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی ورز و همانند صاحب ماهی نباش» یعنی: همانند یونس علیه السلام نباش در غضب و دل‌تنگی اش «آن‌گاه که اندوه‌زده ندا درداد» خدای عز وجل پیامبرش ﷺ را دلجویی می‌کند و او را به صبر و شکیبایی دستور می‌دهد تا چنان‌که صاحب ماهی عجله کرد، در دعوت قومش صبر نکرد و از نحوه برخورد آنان دل‌تنگ شد و از میانشان بیرون رفت، عجله نکند. شایان ذکر است که بیان داستان صاحب ماهی (یونس علیه السلام) در سوره‌های انبیاء، یونس و صافات گذشت. شایان ذکر است که ندای یونس علیه السلام با این دعایش بود: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبیاء: ۸۷]. ﴿وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾ بدین معنی است که: یونس علیه السلام غمگین و محزون و خشم فروخورده بود. یا احتمال دارد که معنی این باشد: او در شکم ماهی محبوس و در تنگنا بود.

﴿لَوْلَا أَنْ تَدْرِكُهُ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿۴۹﴾﴾

«اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی‌کرد» و در نمی‌یافت که آن لطف و نعمت، توفیق دادن یونس علیه السلام برای توبه بود. آری! اگر آن لطف و نعمت الهی نمی‌بود؛ «البته به کرانه بی‌آب و علف افکنده شده بود» یعنی: اگر نعمت پروردگارش در توفیق دادن او به توبه نبود، بی‌گمان او از شکم ماهی بر زمین بی‌گیاهی افکنده می‌شد «و» در آن صورت «او ملامت شده بود» یعنی: به سبب گناهی که مرتکب شده بود، مورد مذمت و ملامت قرار می‌گرفت و از رحمت پروردگار خویش طرد می‌شد.

﴿فَأَجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۵۰﴾﴾

«پس پروردگارش او را برگزید» یعنی: او را خالص گردانید و به نبوت خویش انتخاب کرد «و او را از جمله صالحان» یعنی: کاملان در صلاح و شایستگی «گردانید» به قولی معنی این است: نبوت را به‌سوی او برگردانید و او را در حق خود و قومش شفیع گردانید و او را به‌سوی صد هزار کس یا بیشتر از آن فرستاد پس همگی آن‌ها ایمان آوردند چنان‌که داستانشان در سوره «یونس» گذشت.

﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ

لَمَجْنُونٌ ﴿۵۱﴾﴾

«و چیزی نمانده بود که کافران چون قرآن را شنیدند تو را چشم بزینند» یعنی: آن‌ها در وقت شنیدن قرآن به‌سوی تو تند و تیز نگاه می‌کنند به طوری که نزدیک است این نگاهشان تو را بیهوش نموده و از جا ساقط گرداند زیرا آنان از شنیدن قرآن سخت نفرت و کراهت دارند. مفسران در تفسیر: ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ﴾ [القلم: ۵۱]. چند وجه ذکر کرده‌اند؛ بعضی برآنند که معنی این است: «نزدیک است کافران تو را چشم زخم برسانند».

روایت شده است که طایفه بنی اسد چشم زنان زبردستی داشتند و چنان بود که وقتی مردی از آنان سه روز غذایی برای خوردن نمی‌یافت و حیوانی از برابرش می‌گذشت، می‌گفت: امروز همانند آن ندیده‌ام! به این ترتیب، حیوان را چشم می‌زد و آن حیوان از پا در می‌آمد و صاحبش ناگزیر آن را سر بریده و گوشتش را در میان مردم توزیع می‌کرد. از این روی، برخی از چشم زنان خواستند که رسول

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نیز چشم زده و ایشان را به این وسیله از پا در آورند لذا همان سخن را گفتند اما خدای عَزَّ وَجَلَّ پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در پناه خویش حفظ نمود. پس بنابراین روایت؛ این آیه دلیل بر آن است که چشم زدن و تأثیر آن حق است و این تأثیر به امر خدای عَزَّ وَجَلَّ می‌باشد چنان‌که در این باره احادیثی نیز روایت شده است و از آن جمله این حدیث شریف است: «... والعین حق: چشم زدن حق است» یعنی: به اراده خداوند عَزَّ وَجَلَّ می‌باشد و نیز این حدیث شریف: «قد تدخل الرجل العين في القبر، وتدخل الجمل القدر». «گاهی چشم زدن مرد را در قبر داخل می‌کند و شتر را در دیگ». حسن بصری می‌گوید: «دوای چشم زخم، خواندن این آیه است».

اما ابن قتیبیه در معنی مراد آیه می‌گوید: «مراد آیه این نیست که آنان تو را چشم می‌زنند آن گونه که چشم زن چیزی را که از روی شگفتی بدان بنگرد، به چشم می‌زند بلکه مراد این است که چون تو قرآن می‌خوانی، به‌سویت نگاهی تند و آلوده به دشمنی و نفرت می‌افکنند که نزدیک است نگاهشان تو را فروافکند». و از نظر ابن کثیر معنی این است: «کفار به سبب بغض و دشمنی‌ای که علیه تو دارند، بر تو حسد می‌وزند چنانچه خدای عَزَّ وَجَلَّ تو را نگه ندارد و از آنان حمایت نکند». «و می‌گویند» کفار از سر حسادت و دشمنی «هرآینه این پیامبر دیوانه است» به سبب این قرآنی که آورده است.

﴿وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٥١﴾﴾

«و حال آن‌که قرآن جز پندی برای جهانیان» اعم از جن و انس «نیست» لذا نه فقط به سبب آن جنون دست نمی‌دهد بلکه قرآن سبب تکامل عقل و فهم انسان مؤمن نیز می‌گردد. بیضاوی می‌گوید: «چون کافران به خاطر قرآن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیوانه خواندند. پس حق تعالی روشن کرد که قرآن موعظه و پندی است عام که آن را جز کسی که عقل تام و کامل و اندیشه محکم و متینی داشته باشد، درک و دریافت نمی‌کند لذا کسانی که این سخن را درباره قرآن می‌گویند، خود جاهل و نابخردند».

## سوره الحاقه

مکی است و دارای (۵۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با پرسش از قیامت که الحاقه اسمی از اسمای آن است، «الحاقه» نامیده شد.

سوره «الحاقه» سوره‌ای است سخت تکان دهنده و عظیم که این احساس را به قوت و صلابت تمام در انسان ایجاد می‌کند که کار دین جدی است و هیچ مجالی برای بی‌پروایی در برابر آن وجود ندارد.

﴿الْحَاقَّةُ﴾

«حاقه» یعنی: قیامتی که آمدن آن حق و ثابت است و هیچ شک و تردیدی در وقوع آن وجود ندارد، کار حساب و جزا در آن تحقق می‌پذیرد و حقایق در آن آشکار می‌شود.

﴿مَا الْحَاقَّةُ﴾

«آن حاقه چیست؟» یعنی: قیامت در حال یا اوصاف خود چه چیزی است؟ اسم ظاهر به جای ضمیر نهاده شد، برای تفخیم و بزرگ نمودن شأن قیامت و انعکاس هول و هراس آن.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ﴾

«و چه چیز تو را آگاه کرد که حاقه چیست؟» این تعبیر بیانگر آن است که قیامت از دایره علم و آگاهی مخلوقات خارج است. یعنی: ای پیامبر! تو کنه و حقیقت قیامت را نمی‌دانی زیرا قیامت بزرگتر از آن است که کسی از مخلوقات حقیقت آن را بداند. پس جمله ﴿وَمَا أَدْرَاكَ﴾ برای افزودن بر عظمت شأن قیامت است. یحیی بن سلام می‌گوید: «به من خبر رسیده که خداوند عَلَّمَ پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از مضمون همه عباراتی که در قرآن به لفظ: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ﴾ آمده است، آگاه کرده است اما عباراتی که به لفظ: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ﴾ آمده است، از جمله اموری است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به آن‌ها علمی ندارد.»

﴿كَذَّبَتْ ثُمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ ﴿٥﴾﴾

«ثمود و عاد قارعه را دروغ شمردند» قارعه: به معنی در هم کوبنده؛ همان قیامت است زیرا قیامت مردم را با هول و هراس‌هایش و مواد و موجودات را با انفجار خود درهم می‌کوبد.

﴿فَأَمَّا ثُمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ ﴿٥﴾﴾

«اما ثمود، پس با طاغیه هلاک ساخته شدند» ثمود قوم صالح عليه السلام بودند. طاغیه: فریادی است تند و مرگبار که سخت قوی و نابود کننده است.

﴿وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾﴾

«و اما عاد، پس با تندباد سخت سرد و بنیان کنی به نابودی کشیده شدند» عاد: قوم هود عليه السلام اند. باد صرصر: بادی است سخت سرد. عاتیه: بسیار سرکش و سخت نیرومند به سبب شدت وزش، طول زمان و شدت سردی خود.

﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ  
أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ﴿٧﴾﴾

«خداوند آن را هفت شب و هشت روز بر آنان برگماشت» یعنی: آن باد صرصر را در طول آن مدت به طور مستمر و پیوسته بر آنان فرستاد به گونه‌ای که نه قطع می‌شد و نه آرام می‌گرفت. محلی می‌گوید: «آغاز آن صبحگاه روز چهارشنبه بیست و دوم ماه شوال در پایان زمستان بود». «حسوم بود» یعنی: آن باد صرصر نابود کننده و از بیخ بر کننده، نحس و بنیان کن، یا پی در پی بود «پس می‌دید» ای بیننده! اگر در آنجا حاضر می‌بودی «آن قوم را در آن» یعنی: در آن روزها و شبها، یا در دیارشان؛ «از پا در افتاده» بر زمین، بی‌جان و مرده «گویی آنان خرمانانی هستند ریشه‌کن شده» یعنی: گویی آنان تنه‌های فروافتاده درختان خرما هستند، یا درختان خرمایی هستند که از کهنه‌گی و فرسودگی فروافتاده و بر هم شده‌اند.

﴿فَهَلْ تَرَى لَهُم مِّنْ بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾﴾

«پس آیا از آنان هیچ بازمانده‌ای می‌بینی؟» یعنی: گروهی یا شخصی را از آنان می‌بینی که باقی مانده باشد؟ هرگز! زیرا هیچ کس از آنان باقی نماند.

﴿وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكْتُ بِالْحَطِئَةِ ﴿٩﴾﴾

«و فرعون و کسانی که پیش از او بودند» از امت‌های کافر. به قرائتی دیگر: ﴿وَمَنْ قَبْلَهُ﴾ آمده است، یعنی فرعون و پیروان و لشکریانش «و مؤتفکات» یعنی: مردم شهرهای نگونسار که قریه‌ها و آبادی‌های قوم لوط بود «مرتکب خاطئه شدند» یعنی: اعمال گناه‌آلود طغیان باری را که عبارت از شرک و معاصی بود، مرتکب شدند.

﴿فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً﴾

«پس فرستاده پروردگار خود را نافرمانی کردند» یعنی: هر امتی فرستاده پروردگار خود را عصیان و نافرمانی کرد؛ «آن‌گاه خداوند آنان را به مؤاخذه‌ای سخت فروگرفت» یعنی: آنان را به گرفتن سخت‌تر و بیشتر از فروگرفتن امتهای گذشته فروگرفت.

﴿إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ﴾

«ما آن‌گاه که آب طغیان کرد» یعنی: در ارتفاع و بلندی خود از حد گذشت که این توفان در زمان نوح عليه السلام بود آن‌گاه که قومش بر کفر پافشاری کرده و او را تکذیب نمودند؛ «شما را بر کشتی روان سوار کردیم» یعنی: ای بشر! ما شما را در آن وقت بر صلب پدرانتان سوار کشتی نوح عليه السلام کردیم. کشتی نوح «جاریه» نامیده شد زیرا در آب روان بود.

﴿لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أذُنٌ وَعَيْتٌ﴾

«تا آن را» یعنی: تا آن نجات دادن مؤمنان و غرق کردن کافران را «برای شما» ای امت محمد عليه السلام «تذکره‌ای بگردانیم» یعنی: عبرت و پندی که به وسیله آن بر قدرت عظیم، صنع بدیع و شدت انتقام ما راه برید و استدلال کنید «و گوش‌های فراگیرنده آن را فرامی‌گیرد» یعنی: گوش‌های نیوشان این تذکر به نعمت را بعد از شنیدن آن فرا می‌گیرد و فهم می‌کند زیرا از شأن چنین انسان‌هایی این است که آنچه را فراگیری‌اش واجب است، برای یادگیری، اشاعه، تفکر و عمل به موجب آن‌ها فراگیرند. تنکیر «اذن: گوش‌ها» برای دلالت بر قلت است، یعنی: چنین گوش‌های نیوشانی کم‌اند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا عليه السلام فرمودند: «از پروردگارم خواستم که گوش علی را چنین گوش‌ی قرار دهد». مکحول می‌گوید: «علی عليه السلام می‌گفت: هرگز هیچ چیزی را از رسول خدا عليه السلام نشنیدم مگر این که آن را فراگرفتم و هرگز آن را فراموش نکردم».

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ﴾

«پس چون دمیده شود در صور یکبار دمیدن» یعنی: دمیدن اول که با آن مردم همه می‌میرند و عالم ویران می‌شود. ابن کثیر می‌گوید: «حق تعالی بر یکبار دمیدن تأکید کرد، برای تفهیم این حقیقت که فرمان وی به تکرار و پیگیری نیازی ندارد و بی‌هیچ مانع و مخالفتی اجرا می‌شود».

﴿وَمَحَلَّتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدَكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً﴾<sup>(۱۴)</sup>

«و زمین و کوه‌ها برداشته شود» از جای های خود و برکنده شود از مقرهای خود به قدرت الهی «و یکباره درهم کوبیده شود» یعنی: درهم شکسته شود به یکبار کوفتن نه بیشتر از آن. به قولی معنی این است: زمین و کوه‌ها به یکباره گسترده ساخته شود و به زمین همواری که هیچ کجی‌ای در آن نیست و به کتله واحدی تبدیل شود. «دک» و «دق» در معنی به هم نزدیک‌اند ولی «دک» در معنی بلیغ‌تر است.

﴿فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾<sup>(۱۵)</sup>

«پس آن روز واقعه روی دهد» یعنی: قیامت برپا شود.

﴿وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فِيهَا يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةً﴾<sup>(۱۶)</sup>

«و آسمان بشکافد پس آن در آن روز سست پیوند است» یعنی: آسمان می‌شکافد و فرشتگان از آن فرود می‌آیند پس در آن روز آسمان ضعیف و سست و شکننده است و مانند همیشه در میان اجزای آن تماسک و پیوند محکمی وجود ندارد.

﴿وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةً﴾<sup>(۱۷)</sup>

«و فرشتگان بر کناره‌های آسمان باشند» بعد از آن که آسمان خود جایگاه ایشان بود پس فرشتگان منتظر آنند که پروردگار ایشان را فرمان دهد و به سوی زمین فرود آیند و بر زمین و کسانی که در آن هستند، احاطه کنند. نسفی می‌گوید: «آسمان مسکن فرشتگان است و چون از هم بشکافد ناگزیر ایشان به کناره‌های آن پناه می‌برند». «و عرش پروردگارت را در آن روز هشت تن بر فرازشان حمل می‌کنند» یعنی: هشت فرشته آن را بر فراز سرشان حمل می‌کنند. به قولی: هشت صف از فرشتگان که شمار ایشان را جز خدای عَلَّمَهُ کسی دیگر نمی‌داند، آن را حمل می‌کنند. شایان ذکر است که عرش بزرگترین مخلوقات خدای عَلَّمَهُ می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «هم اکنون حاملان عرش چهار فرشته‌اند و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند متعال ایشان را به چهار تن دیگر مؤید می‌سازد پس هشت تن می‌شوند».



﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾ (۱۸)

«آن روز» یعنی: روز قیامت «عرضه می‌شوید» شما ای بندگان بر خدای سبحان برای حساب و بازپرسی «از شما هیچ سری پنهان نمی‌ماند» یعنی: از وجود شما یا از سخنان و افعال شما، هیچ راز پنهانی‌ای - هر چه باشد - بر خدای سبحان پنهان نمی‌ماند. یا هیچ رازی از خودتان پنهان نمی‌ماند، حال آن‌که بسیاری از رازها در دنیا از شما پنهان بود. در حدیث شریف به روایت ابو موسی اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مردم سه بار بر خدای سبحان عرضه می‌شوند؛ در دو بار از این عرضه شدن‌ها، جدال و پیشکش نمودن معاذیر است و در عرضه سوم؛ نامه‌های اعمال به دست‌ها پراکنده می‌شود پس گیرنده‌ای است به دست راست خود و گیرنده‌ای است به دست چپ خود».

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۖ فَيَقُولُ هَٰؤُلَاءِ مِمَّا آفَرَّوْا كِتَابِيَةَ﴾ (۱۹)

تفصیل صورت عرضه شدن بر پروردگار سبحان این است: «اما آن کس که نامه اعمال او» که فرشتگان نگهبان آن را نوشته‌اند «به دست راستش داده شود پس» شادمانه «می‌گوید: هاؤم» یعنی: بگیرید «نامه اعمال مرا بخوانید» او از سر شادمانی و ابتهاج این سخن را به جمع همراه خویش می‌گوید. ثعلبی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «اولین کسی از این امت که نامه اعمالش به دست راستش داده می‌شود، عمر بن الخطاب رضی الله عنه است و عمر رضی الله عنه در آن روز شعاعی چون شعاع خورشید دارد. به ابن عباس رضی الله عنه گفته شد: پس ابوبکر رضی الله عنه در آن هنگام کجاست؟ فرمود: هیهات، هیهات! فرشتگان او را سبک و شتابان به سوی بهشت برده‌اند».

﴿إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِيَةَ﴾ (۲۰)

آن‌گاه کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده می‌گوید: «هرآینه من به یقین می‌دانستم که با حساب و کتاب خود مواجه خواهم شد» یعنی: در دنیا می‌دانستم و به این امر یقین داشتم که در آخرت مورد محاسبه قرار خواهم گرفت. یا معنی این است: من می‌پنداشتم که خدای سبحان مرا به گناهانم مؤاخذه خواهد کرد ولی او به عفو خویش بر من فضل کرد و مرا مورد مؤاخذه قرار نداد. به تأیید این معنی در حدیث شریف آمده است: «خداوند صلی الله علیه و آله در روز قیامت بنده را به خود نزدیک می‌کند و او را به تمام گناهانش مقرر و معترف می‌گرداند تا بدانجا که چون بنده

دید که هلاک شده است، به او می‌گوید: من این گناهان را در دنیا بر تو پوشانیده‌ام و امروز هم آن‌ها را بر تو می‌آمزم. سپس نامه حسنات وی به دست راستش داده می‌شود. اما کافر و منافق؛ پس گواهان درباره آنان می‌گویند: این گروه کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند، آگاه باشید که لعنت خداوند بر ظالمان باد» («هود/۱۸»). ضحاک در تفسیر: ﴿إِنِّي ظَنَنْتُ﴾ می‌گوید: «هر ظن و گمانی در قرآن کریم از سوی مؤمن به معنی یقین است و از سوی کافر، به معنی شک». مجاهد می‌گوید: «ظن آخرت یقین است و ظن دنیا، شک».

﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾

«پس او» یعنی: کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده «در زندگانی پسندیده‌ای است» که بسیار دلخواه است، نه ناخوش‌آیند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «بهشتیان همیشه زنده‌اند و هرگز نمی‌میرند، همیشه سالم‌اند و هرگز بیمار نمی‌شوند، همیشه در ناز و نعمت‌اند و هرگز رنج و زحمتی نمی‌بینند و همیشه جوانند پس هرگز پیر نمی‌شوند».

﴿فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ﴾

و آن کس که نامه اعمالش به دست راستش داده شده «در بهشتی برین» است. یعنی: در بهشتی است که از نظر مکانی بلند و مرتفع است زیرا بهشت در آسمان می‌باشد، یا منازل آن مرتفع، بلندقدر و باشکوه است.

﴿قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ﴾

«که میوه‌هایش قریب الحصول است» یعنی: میوه‌های بهشت نزدیک و در دسترس تناول کننده است که آن را چه ایستاده باشد، چه نشسته و چه خوابیده، به آسانی دریافت می‌کند. در حدیث شریف به روایت سلمان فارسی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا يدخل أحد الجنة إلا بجواز: بسم الله الرحمن الرحيم، هذا كتاب من الله لفلان بن فلان، ادخلوه الجنة عالية، قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ». «هیچ کس به بهشت وارد نمی‌شود مگر با جوازی بدین مضمون: بسم الله الرحمن الرحيم؛ این نامه‌ای است از جانب خداوند برای فلان فرزند فلان، او را به بهشتی برین داخل کنید که میوه‌های آن در دسترس است». به روایتی دیگر: این جواز عبور، بر سر پل «صراط» به وی داده می‌شود.

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾

«بخورید و بیاشامید» یعنی: به بهشتیان گفته می‌شود: در بهشت بخورید و بیاشامید؛ «گوارا» زیرا نه در نعمت‌های بهشت دردی و تیرگی‌ای است و نه این نعمتها از شما باز داشته می‌شود و عیشتان منغص می‌گردد «به سبب آنچه در روزهای گذشته پیش فرستاده بودید» از اعمال شایسته در دنیا.

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَةَ﴾

«و اما آن کس که کارنامه‌اش به دست چپش داده شده است» که آنان کافران و اهل شقاوت‌اند «پس می‌گوید» از سر اندوه و رنج و بیچارگی، از آن‌رو که در آن کارنامه بدیها و گناهانش را دیده است؛ «ای کاش کارنامه‌ام به من داده نمی‌شد!» و این خود دلیل بر وجود عذاب روحی دوزخیان قبل از عذاب جسمی آنهاست.

﴿وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَةَ﴾

«و ای کاش نمی‌دانستم که حساب و کتابم چیست» زیرا این حساب و کتاب همه به زیان من است، نه به سود من.

﴿يَلَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ﴾

«ای کاش مرگ، آخرکننده کار بود» یعنی: ای کاش مرگی که در دنیا به سراغم آمد کارم را یکسره می‌کرد و بعد از آن دیگر هرگز زنده نمی‌شدم. بدین سان کافر و شقی آرزوی دوام مرگ و عدم زنده‌شدن مجدد را می‌کند، بدین سبب که کارنامه بد خویش و پیامد محتوم آن را که عذاب است، مشاهده می‌نماید. قتاده می‌گوید: «آرزوی مرگ را می‌کند درحالی‌که چیزی در دنیا نزد وی ناخوش‌آیندتر از آن نبود». و نظیر این آیه کریمه است: ﴿يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ [النبا: ۴۰]. «ای کاش خاک بودم».

﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةَ﴾

آن گاه می‌افزاید: «مال و منال من هیچ به کارم نیامد» یعنی: مال و منالی که در دنیا اندوخته بودم، هیچ چیز از عذاب خدا ﷻ را از من دفع نکرد.

﴿هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةَ﴾

«سلطه من از دستم برفت» یعنی: حجت‌م باطل گردید و از نزدم گم شد. به قولی مراد از سلطان: جاه، منصب، پادشاهی و فرمانروایی است. ولی ابوحنیفان می‌گوید: «قول ابن عباس رضی الله عنه و موافقان وی در این مورد که مراد از سلطان در اینجا حجتی است که کافر به آن در دنیا حجت‌نمایی می‌کرد، راجح است زیرا کسانی که نامه‌های

اعمالشان به دست چپشان داده می‌شود، فقط پادشاهان و فرمانروایان نیستند بلکه این امر عام است در تمام اهل شقاوت».

و هنگامی که کافر این مرثیه را بر خویشان می‌خواند، خدای عَلَّیْکَ به نگهبانان دوزخ می‌گوید:

﴿خُذُوهُ فَعْلُوهُ﴾

«بگیریدش پس طوق به گردن کنیدش» یعنی: دست‌های او را با زنجیرها بر گردنش ببندید.

﴿ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ﴾

«سپس به دوزخش درآورد» تا به گرمای سوزان آن غوطه‌ور شود.

﴿ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾

«سپس در زنجیری که طولش هفتاد ذرع است، بندش کنید» یعنی: بعد از افکندنش در دوزخ آن زنجیر را بر وی ببندید تا از جا جنبیده نتواند. سلسله: حلقه‌هایی است به هم پیوسته که ذرع آن، طول آن است. سفیان می‌گوید: «به ما خبر رسیده‌است که آن زنجیر در مقعدش فرو برده شده و از دهانش بیرون آورده می‌شود».

﴿إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ﴾

آن‌گاه در بیان سبب پیوستنش به این فرجام بد می‌فرماید: «هرآینه او به خداوند عظیم ایمان نداشت» ذکر صفت «عظیم» بر این امر اشعار دارد که فقط خدای عَلَّیْکَ مستحق عظمت و بزرگی است پس ایمان آوردن به وی واجب است.

﴿وَلَا يَخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ﴾

«و بر طعام دادن بینوایان ترغیب نمی‌کرد» یعنی: دیگران را بر اطعامشان ترغیب نمی‌کرد، چه رسد به این‌که خودش برای ایشان از مال خود بذل و بخشش کند. ابن‌کثیر در تفسیر این دو آیه می‌گوید: «یعنی او نه حق خدا عَلَّیْکَ را می‌پرداخت و نه به خلق وی سودی می‌رساند و حق آنان را می‌پرداخت». روایت شده است که ابودرداء رضی الله عنه زنش را تشویق می‌کرد تا برای مساکین بسیار آب‌گوشت بپزد و می‌گفت: با ایمان نصف زنجیر را از خود دور افکنیم پس آیا نصف باقی‌مانده آن را با انفاق از خود دور نیفکنیم؟» که این سخن ابودرداء رضی الله عنه به این دو آیه کریمه اشاره دارد.

﴿فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ﴾

«حال امروز در اینجا برای او دلسوزی نیست» یعنی: کافر را در روز آخرت هیچ نزدیک و خویشاوندی نیست که به او سودی برساند یا برایش شفاعت کند زیرا آن روز روزی است که خویشاوند از خویشاوندش و دوست و رفیق از دوست و رفیقش می‌گریزد.

﴿وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسِيلٍ﴾

«و او را هیچ خوراکی بجز از زردآب» که از بدن‌های دوزخیان سرازیر می‌شود «نیست» قتاده می‌گوید: «این بدترین غذای اهل دوزخ است». طعام: به معنی اطعام است، یعنی او را هیچ غذا دادنی جز از زرداب و چرکاب نیست.

﴿لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ﴾

«که آن را جز خطاکاران نخورند» مراد از خطاکاران، گنه‌کارانند؛ از خطیء الرجل: آن‌گاه که شخص به عمد مرتکب گناه شود پس مراد خطایی نیست که ضد صواب است.

﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ﴿٣٨﴾ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ﴿٣٩﴾﴾

«پس به آنچه می‌بینید و به آنچه نمی‌بینید سوگند می‌خورم» یعنی: سوگند می‌خورم به همه اشیاء، اعم از دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها. این سوگند خود آفریننده متعال و تمام مخلوقات وی را شامل می‌شود و در این صورت «لا» در (لا اقسام) زاید است. یا معنی این است: نیازی به سوگند خوردن نیست زیرا کار چنان آشکار است که از ثابت ساختن به سوگند، بی‌نیاز می‌باشد.

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾

و در صورتی که (لا اقسام) در آیه قبل به معنی سوگند باشد، مقسم علیه این است: «که هرآینه قرآن بر خوانده فرستاده گرامی است» یعنی: قرآن تلاوت فرستاده‌ای است که بر خداوند ﷺ گرامی است و او محمد ﷺ است. یا معنی این است: قرآن گفتاری است که آن را جبرئیل علیه السلام فرستاده گرامی ما ابلاغ می‌کند. ولی اکثر مفسران برآنند که مراد از رسول در اینجا حضرت محمد ﷺ اند زیرا در آیه بعد آمده است که: قرآن قول شاعر و کاهن نیست حال آن‌که مشرکان جبرئیل علیه السلام را به شاعر و کاهن وصف نمی‌کردند بلکه محمد ﷺ را به این اوصاف متهم می‌ساختند. اما به قول اکثر

مفسران، مراد از رسول در سوره «تکویر» جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام است زیرا اوصافی که بعد از آن می‌آید، به حال او تناسب دارد چنان که خواهد آمد.

﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ﴾

«و قرآن گفتار شاعری نیست» چنان که شما مشرکان می‌پندارید زیرا قرآن از گونه‌های شعر نیست و خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز شاعر نمی‌باشد «چه اندک ایمان می‌آورید» یعنی: به ایمانی اندک ایمان می‌آورید و به تصدیقی اندک باور می‌دارید! البته در اینجا مراد نفی ایمان از آنان است نه تأیید ایمان اندکشان. یا اندک بودن ایمانشان بنابر ظاهر قضیه است و آن عبارت از این اقرارشان است که چون از آنان پرسیده می‌شد: چه کسی شما را آفریده است؟ می‌گفتند: الله. همچنین احتمال دارد که وصف قلت مربوط به ایمان لغوی باشد زیرا مشرکان چیزهای اندکی را که هیچ سودی به حالشان نداشت تصدیق می‌کردند مثلا تصدیق می‌کردند به این که خیر، صله رحم، پاکدامنی و مانند آن از ارشادات نیک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حق و صواب است. دلیل این که خداوند متعال در هنگام نفی شعر از رسول خویش: ﴿قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ﴾ [الحاقة: ۴۱] و در هنگام نفی کهانت از ایشان: ﴿قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ گفت - چنان که در آیه بعد می‌آید - این است که: نفی شعریت از قرآن امری است آشکار و محسوس زیرا این نفی از حیث لفظ روشن است چرا که شعر سخنی است موزون و مقفی و الفاظ قرآن چنین نیست مگر نادری از آن که بدون قصد شعرگفتن، موزون است و اما نفی شعریت از قرآن از جهت تخیل هم به این دلیل است که قرآن مشتمل بر اصولی است که برآورنده معارف، حقایق، براهین و دلایل افاده‌کننده تصدیق و باور می‌باشد - چنانچه مخاطب از معاندان نباشد - پس تخیل شاعرانه را در آن راهی نیست. ولی نفی کهانت از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیاز به اندیشه و تأمل دارد زیرا کلام کاهنان سجع‌هایی است بدون معنی و افاداتی است که از طبایع ناشی می‌شود و قرآن چنین نیست. همچنین اگر آن‌ها تأمل کنند درمی‌یابند که قرآن شیاطین و راه و روش آنان را مورد هجوم و نکوهش قرار داده است و کاهنان نیز برادران شیطانند پس چگونه به افشای زشتی‌های خود راضی می‌شوند تا قرآن از کلام کاهنان باشد؟!.

﴿وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾<sup>۴۲</sup>

«و» قرآن «گفتار هیچ کاهنی نیست» چنان که شما معاندان می‌پندارید زیرا کههانت مقوله دیگری است که با قرآن هیچ وجه مشترکی ندارد «چه اندک پند می‌گیرید» و از این جهت کار بر شما پوشیده می‌ماند زیرا به الفاظ قرآن دقیقاً نمی‌اندیشید و به این امر توجه ندارید که قرآن مشتمل بر دشنام دادن شیاطین است در حالی که کاهنان دوستان و برادران شیاطین‌اند پس اگر قرآن گفتار کاهنان باشد، این بدان معنی است که آن‌ها دوستان و سرورانشان را دشنام داده‌اند!!

﴿تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۴۳</sup>

«فرودآورده شده از جانب پروردگار عالمیان است» یعنی: قرآن تلاوت‌شده از سوی رسول اکرم ﷺ و فرودآورده شده از جانب رب‌العالمین است و این است حقیقت قضیه که شما از آن طفره می‌روید.

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿۴۴﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿۴۵﴾﴾

«و اگر بر ما بعضی سخنان را می‌بست» یعنی: اگر فرض را جدلاً بر آن بگیریم که این پیام رسان - محمد ﷺ یا جبرئیل علیه السلام بنا بر دو وجه تفسیری که گذشت - بر ما چیزی از سخنان را می‌بست و به نام ما ولی از ساخته‌های خود چیزهایی را عنوان می‌کرد و آن را به ما نسبت می‌داد: «بی‌گمان دست راستش را می‌گرفتیم» یعنی: باقوت و قدرت او را می‌گرفتیم. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «عادت سیاف آن است که دست راست اسیر را به دست چپ خود بگیرد و شمشیر به گردن او حواله کند لذا بر این اسلوب بیان شد».

﴿ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿۴۶﴾﴾

«سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم» وتین: رگی است که از پشت سر امتداد یافته و به قلب انسان می‌پیوندد و چون قطع شود، شخص می‌میرد. البته این تصویری از نابود کردن به سخت‌ترین شیوه است چنان که پادشاهان بر کسانی که خشم می‌گیرند، همین شیوه را اعمال می‌کنند. پس همین‌که پیامبر اکرم ﷺ درکمال عافیت به‌سر می‌برد، این خود دلیل صداقت وی است.

﴿فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾<sup>۴۷</sup>

«پس هیچ‌کس از شما از او بازدارنده نیست» یعنی: هیچ‌کس از شما بازدارنده آن

پیام رسان از مجازات ما یا نجات‌دهنده او از ما نیست، در صورتی که بر ما دروغ بریند پس با آن که چنین مجازاتی برای او مسلم است چگونه به خاطر شما از روی تکلف بر ما دروغ می‌بندد؟.

﴿وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرٌ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾﴾

«و آن پندی برای متقیان است» یعنی: بی‌گمان قرآن پندی برای اهل تقوی است زیرا این متقیانند که از آن بهره می‌گیرند.

﴿وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾﴾

«و ما به یقین می‌دانیم که بعضی از شما» ای مردم «تکذیب‌کننده‌اید» قرآن را؛ با وجود این بیان روشن و مسلما ما شما تکذیب‌کنندگان را در برابر این تکذیب‌تان مجازات می‌کنیم.

﴿وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾﴾

«و هرآینه آن» یعنی: قرآن، یا تکذیب به قرآن «حسرتی است» و ندامتی «بر کافران» در روز قیامت؛ آن‌گاه که پاداش مؤمنان و عذاب تکذیب‌کنندگان را می‌بینند.

﴿وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ﴿٥١﴾﴾

«و هرآینه قرآن حق‌الیقین است» یعنی: قرآن محض یقین است زیرا از نزد خدای عَلَّمَهُ می‌باشد پس هیچ شکی در آن وجود ندارد و هیچ شبهه‌ای را به سوی آن راهی نیست.

﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٥٢﴾﴾

«پس به نام پروردگار بزرگ خود تسبیح بگوی» یعنی: او را از آنچه که سزاوار وی نیست، با گفتن تسبیح به پاکی یاد کن و او را به پاکی یاد کن از این که به دروغ بستن بر وی راضی باشی. همچنین او را به شکرانه آنچه که بر تو وحی نموده است، تسبیح بگوی. یادآور می‌شویم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت «سبحان الله العظيم» در رکوع را برای ما مشروع کردند پس این همان تسبیح رکوع است.



## سوره معارج

مکی است و دارای (۴۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «معارج» نامیده شد که این فرموده خداوند ﷻ:  
﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ﴾ [المعارج: ۴] در آغازین آیات آن آمده است.

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾

«طلب کننده‌ای عذاب رخ دادنی‌ای را» که خواه ناخواه واقع شدنی است  
«طلب کرد» سأل سائل: سؤال متضمن معنای دعا و درخواست نیز هست، از این جهت  
به «باء» (بعذاب) متعدی گردید. این طلب کننده عذاب - چنان که در بیان سبب نزول  
آمده است - نضرین حارث بود که از روی عناد و استهزا خطاب به پروردگار گفت: ﴿إِن  
كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً﴾ [الأنفال: ۳۲]. «اگر این پیام واقعا از  
جانب توست پس بر ما سنگ بباران».

﴿لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾

«برای کافران» یعنی: عذابی که برای کافران مقرر و آماده شده است «آن را هیچ  
بازدارنده‌ای نیست» هیچ کس این عذاب واقع شدنی را دفع نتواند کرد آن گاه که  
خداوند ﷻ وقوع آن را اراده کند.

﴿مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾

«از جانب خداوند» یعنی: آن عذاب از جانب خدای سبحانی است که  
«صاحب معارج» است یعنی: صاحب نردبان‌هایی است که فرشتگان در آن‌ها بالا  
می‌روند. یا صاحب درجاتی است که سخنان پاک و عمل شایسته در آن‌ها بالا می‌رود.  
به قولی مراد از معارج: عظمت است یعنی خداوندی که صاحب عظمت است.

﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾

«فرشتگان و روح به سوی او» یعنی: به سوی خداوند ﷻ «بالا می‌روند» در  
نردبان‌ها و درجاتی که برایشان قرار داده است. مراد از روح جبرئیل عليه السلام، یا

فرشته بزرگ دیگری غیر از اوست «در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است» یعنی: فرشتگان و جبرئیل: در بخش اندکی از روزی که به پنجاه هزار سال از سال‌های دنیا برآورد می‌شود، در آن نردبان به سوی خدای عَلَّامٌ بالا می‌روند. مرجع ضمیر «إلیه»: به سوی او» عرش یا حکم الهی است، یا جایی است که اوامر حق تعالی در آن فرود می‌آید، یا جایگاه‌های عزت و کرامت است. شایان ذکر است که مراد از «یوم» در آیه کریمه - به قولی که قوی‌تر به نظر می‌رسد - روز قیامت است و این پنجاه هزار سال مدتی است که بندگان در آن برای حساب و کتاب در پیشگاه پروردگار عَلَّامٌ می‌ایستند، سپس بعد از این مدت، اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ استقرار می‌یابند. به قولی دیگر: مقدار روز قیامت بر کافران پنجاه هزار سال است ولی بر مؤمنان زمانی اندک به اندازه زمان مابین ظهر و عصر بیش نیست. خاطر نشان می‌شود که در آیه (۵) سوره «سجده» آمده است: ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ [السجدة: ۵]. «در روزی که مقدار آن هزار سال است». پس طریق جمع نمودن میان این آیه و آیه (۵) سوره «سجده» این است که: قیامت دارای مواقف و مواطن پنجاه‌گان‌های است و زمان هر موقف از مواقف آن هزار سال می‌باشد. آری! مقدار قیامت در حق کافران چنین طولانی است اما در حق مؤمن چنین نیست زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا﴾ [الفرقان: ۲۴]. «آن روز جایگاه بهشتیان بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است» و علما اتفاق نظر دارند بر این که این استراحتگاه بهشت است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: یا رسول الله! چه قدر آن روز طولانی است؟! آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «والذي نفسي بيده إنه ليخفف عن المؤمن حتي يكون أخف عليه من صلاة مكتوبة يصلها في الدنيا». «سوگند به ذاتی که جانم در دست بلا کیف اوست، آن زمان بر مؤمن چنان سبک گردانیده می‌شود که از وقت یک نماز فرضی که آن را در دنیا ادا می‌کند، نیز بر وی سبک‌تر است».

﴿فَأَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾

«پس صبر کن صبری جمیل» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! بر تکذیب و کفرشان صبر کن به صبری نیکو که در آن بی‌قراری، شکایت و گلایه‌ای به آستان غیر ما نباشد و این

است معنی صبر جمیل. حاصل معنی این است که: وقت آمدن عذاب بر آنان نزدیک است پس صبر کن که موعد انتقام دیر نیست.

﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا﴾<sup>۶</sup>

«آنها آن را دور می‌بینند» یعنی: کافران روز قیامت را که مقدار آن پنجاه هزار سال است، دور و محال می‌بینند. (بعید) در اینجا به معنی محال است.

﴿وَتَرَاهُ قَرِيبًا﴾<sup>۷</sup>

«اما ما نزدیک می‌بینیمش» یعنی: ما روز قیامت را در زمان نزدیکی رخ دادنی می‌بینیم زیرا هر آنچه آمدنی است، نزدیک است.

﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ﴾<sup>۸</sup>

«روزی که آسمان چون فلز گداخته شود» مهل: آنچه که گداخته می‌شود از سرب، مس و نقره. به قولی مهل: دردی روغن است هنگامی که به آتش گداخته شود.

﴿وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ﴾<sup>۹</sup>

«و» روزی که «کوهها همچون پشم رنگین گردد» پس وقتی کوهها درهم کوبیده شوند و در هوا منفجر و پراکنده گردند، شبیه پشم زده می‌شوند زیرا کوهها در رنگ‌های مختلفی‌اند پس چون به هوا پراکنده شوند به پشم زده شباهت دارند.

﴿وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا﴾<sup>۱۰</sup>

«و» روزی که «هیچ خویشاوندی از خویشاوند دیگری نپرسد» یعنی: در روز قیامت هیچ نزدیکی از حال نزدیکانش نمی‌پرسد، به سبب هول و هراس سختی که بر آنان فرود می‌آید و به سبب گرفتار بودن هرکس به حال خودش.

﴿يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ﴾<sup>۱۱</sup>

«به همدیگر نشان داده شوند» یعنی: هر نزدیک و خویشاوندی به نزدیک و خویشاوند خویش نشان داده می‌شود و کسی از آنان بر دیگری پنهان نیست اما درعین حال هرگز از همدیگر حال‌پرسی نمی‌کنند و با همدیگر سخن نمی‌گویند «مجرم» یعنی: هر گنه‌کاری که مرتکب گناهی گردیده که به خاطر آن مستحق دوزخ است؛ «آرزو می‌کند که از عذاب آن روز» یعنی: از عذاب روز قیامت «فرزندان خود را عوض دهد» یعنی: فرزندان خود را فدا کرده و عذاب را بازخرد.

﴿وَصَلِحْتَهُ وَأَخِيهِ﴾

«و نیز» مجرم آرزو می کند که عوض دهد «زن خود را و برادر خود را» هرچند که اینان عزیزترین مردم و گرمای ترینشان نزد وی هستند اما با این وجود اگر از مجرم فدیة پذیرفته شود، یقیناً او آن‌ها را فدیة خویش گردانیده و خود را از آن عذاب رهایی می بخشد.

﴿وَفَصِّلْنَاهُ الَّتِي تُؤْوِيهِ﴾

﴿وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ﴾

«و نیز» مجرم آرزو می کند که در آن روز عوض دهد «هر که را در زمین است همه یکجا» یعنی: مجرم دوست دارد که کاش تمام کسانی را که در روی زمین از جن و انس و غیرشان از خلائق هستند، همگی را فدای خود کند «سپس این عوض دادن او را برهاند» از عذاب جهنم.

﴿كَلَّا إِنَّهَا لَلظَى﴾

«کلا» این کلمه مفید هشدار و بازداشتن است یعنی: حاشا که دستیابی به این آرزوی خام، ممتنع و امکان ناپذیر برای مجرم میسر باشد، هرگز میسر نیست «آن آتشی زبانه زن است» لظی: نامی از نام‌های جهنم است. «تَلْظَى فِي النَّارِ» یعنی در آتش شعله و زبانه کشید.

﴿نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى﴾

«پوست سر را برکننده» یعنی: آن آتش گوشت و پوست را از استخوان برمی کند تا بدانجا که در آن چیزی را بر جای نمی گذارد سپس به همان حال اول برمی گردد. «شواه» پوست سر، یا پوست اعضای انسان است. قتاده در جمع میان هردو قول می گوید: «آن آتش پوست سر، چهره و اعضای دوزخی را برمی کند».

﴿تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى﴾

«هرکه را اعراض کرد و رویگردان شد می خواند» یعنی: جهنم هرکس را که در دنیا به حق پشت کرده و از آن رویگردان شده، به سوی خود فرامی خواند.

﴿وَجَمَعَ فَأَوْعَى﴾

«و» می خواند هرکس را که «مال اندوخت و جابجا کرد» یعنی: هرکس که مال را جمع کرده و آن را در ظرفی جابجا نموده است و چیزی از آن را در راه خیر انفاق

نکرده و حق خدای عَلَّمَ را در آن ادا نکرده است.

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾<sup>۱۹</sup>

«بی‌گمان انسان ناشکیب آفریده شده‌است» هلع: سخت‌ترین حرص و آز و بدترین و زشت‌ترین اضطراب و بی‌قراری است. زمخشری می‌گوید: «هلع: سرعت بی‌قراری در هنگام رسیدن امری ناخوش‌آیند به انسان و سرعت بازداشتن خیر در هنگام رسیدن خیر به اوست». در حدیث شریف آمده است: «شر ما فی رجل». «شخ هالع و جبن خالع: بدترین خصلتی که در مردی هست: بخلی است سرکش و شدید و جنبی است تهی‌کننده» یعنی: تهی‌کننده درون شخص از روحیه، اراده، معنویت و مقاومت.

﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا﴾<sup>۲۰</sup> وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا<sup>۲۱</sup>

«چون شر به او برسد، بی‌تاب است و چون خیر به او برسد، بازدارنده است» یعنی: چون فقر و نیازمندی، یا بیماری، یا مانند این از مصیبت‌ها به چنین انسانی برسد، او بسیار بی‌قرار و مضطرب است و چون خیری مانند توانگری و رفاه و گشایش و امثال این‌ها به او برسد، او بسیار بازدارنده و بخیل و بی‌خیر است. جزع: اندوهی است که انسان را از کاروبارش باز می‌دارد. آری! اوصاف سه‌گانه «هلع، جزع و منع» از جمله طبایعی است که انسان بر آن سرشته شده‌است.

﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾<sup>۲۲</sup>

«مگر نمازگزاران» یعنی: مگر برپادارندگان ثابت قدم نماز که ایشان بر صفات بی‌تابی، ناشکیبی، بی‌قراری و بازدارندگی از خیر قرار ندارند بلکه ایشان به اوصاف پسندیده و خصلت‌های مرضیه استوار می‌باشند زیرا ایمان و دین حق ایشان را از موصوف شدن به صفات ناپسند بازداشته و **مقابلتا** به آراسته شدن به صفات خیر و می‌دارد.

﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾<sup>۲۳</sup>

«همان کسانی که بر نماز خویش همیشه پیگیرند» و هیچ شغل و گرفتاری‌ای ایشان را از نماز به خود مشغول نمی‌گرداند پس نماز فرض را در وقت آن ادا می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «أحب الأعمال إلى الله أدومها وإن قل». «دوست داشته‌ترین اعمال نزد خداوند دوام دارترین آن‌هاست، هرچند اندک باشد». عائشه رضی الله عنها که راوی این حدیث است می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چون عملی را انجام می‌دادند بر آن

استمرار و مداومت می‌ورزیدند». پس مراد آیه کسانی‌اند که بر نمازها مداومت می‌ورزند و در اوقات آن پیگیر آنند اما عنایت به شأن نماز کار دیگری است که با رعایت اموری قبل از نماز؛ مانند وضو، پوشاندن عورت، روی آوردن به قبله و غیره تحقق می‌یابد و نیز با رعایت اموری که به دنبال نماز باید بر آن عنایت ورزید، چون پرهیز از بیهوده‌کاری و بیهوده‌گویی و اعمالی که منافی با طاعت است زیرا نماز حقیقی و راستین انسان را از ارتکاب فحشا و منکر باز می‌دارد. بنابراین، ارتکاب گناه بعد از ادای نماز، دلیل عدم قبول آن نماز است.

﴿وَالَّذِينَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ ﴿۱۴﴾﴾

«و کسانی که در اموال‌شان حق معینی است» مراد زکات فرض و هر چیزی است که انسان بر ذمه خود لازم می‌گیرد؛ از نذر، یا صدقه‌ای همیشگی، یا کمکی مستمر.

این آیه دلیل بر وجوب عبادت مالی‌ای است که تحقق بخش اهداف اجتماعی است، بعد از وجوب عبادات بدنی‌ای که دارای اهداف اخلاقی - تربیتی و اهداف برتر دینی می‌باشند.

﴿لِّلْسَاۤئِلِ وَالْمَحْرُوْمِ ﴿۱۵﴾﴾

آن حق معین «برای سائل و محروم است» سائل: فقیری است که خواهنده است و طلب می‌کند. محروم: فقیری است که از روی مناعت و وارسته‌گی از طلب کردن ابا می‌ورزد لذا چنین گمان می‌رود که توانگر است، از این جهت محروم و بی‌بهره ساخته می‌شود. تفسیر سائل و محروم در سوره «ذاریات» نیز گذشت.

﴿وَالَّذِيْنَ يُصَدِّقُوْنَ بِیَوْمِ الدِّیْنِ ﴿۱۶﴾﴾

«و کسانی که روز جزا را باور می‌دارند» و آن روز قیامت است، یعنی نه در آن شک می‌کنند و نه آن را انکار می‌نمایند.

﴿وَالَّذِيْنَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُوْنَ ﴿۱۷﴾﴾

«و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناکند» یعنی: از آن در خوف و نگرانی به‌سر می‌برند، با وجود آن‌که طاعات ایشان نیز کم نیست بدان جهت که اعمال خود را حقیر و ناچیز می‌پندارند و به حقوق خدای سبحان بر ذمه خود اعتراف دارند.

﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ﴾<sup>(۳۸)</sup>

«بی‌گمان عذاب پروردگارشان چنان است که از آن ایمن نتوان شد» یعنی: شایسته نیست که کسی از عذاب پروردگار ایمن شود و قطعاً سزاوار هرکس است که هرچند در طاعت پیشتاز است ولی از آن بیمناک باشد.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْوَجِهِمْ حَافِظُونَ﴾<sup>(۳۹)</sup> إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿۴۰﴾ فَمَنْ أَبْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿۴۱﴾

«و کسانی که اندام نهانی خود را حفظ می‌کنند مگر بر زنان خود یا کنیزانی که دستهایشان مالک آنها شده است پس این گروه ملامت شده نیستند پس هرکس فراتر از این بجوید، آنانند که تجاوز کارند» تفسیر این آیات در آغاز سوره «مؤمنون» به تفصیل گذشت. نسفی می‌گوید: «این آیات بر حرام بودن نکاح متعه، هم جنس‌بازی، مقاربت با مردان و حیوانات و استمنا با دست (جلق) دلالت می‌کند».

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾<sup>(۴۲)</sup>

«و کسانی که امانت‌ها و عهدهای خود را رعایت می‌کنند» یعنی: به چیزی از امانت‌هایی که بر آنها امین قرار داده شده‌اند، خللی وارد نکرده و چیزی از عهدها و پیمان‌هایی را که در برابر آن تعهد داده‌اند و آن را بر خویشان الزام کرده‌اند، نمی‌شکنند.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ﴾<sup>(۴۳)</sup>

«و کسانی که به گواهی‌های خود ایستاده‌اند» یعنی: گواهی‌ها را بر وجه صحیح آن برای آن کسی که بر ذمه‌شان گواهی‌ای دارد، نزد حکام ادا می‌کنند، چه آن کس به آنها نزدیک باشد و چه دور، چه رفیع و عالی‌شان باشد و چه ضعیف و از نظر افتاده پس نه گواهی را کتمان می‌کنند و نه آن را تغییر می‌دهند.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾<sup>(۴۴)</sup>

«و کسانی که بر نماز خود محافظت می‌کنند» یعنی: بر رعایت اذکار، ارکان و شرایط نماز پایبندند، به چیزی از این‌ها خلل وارد نکرده و از آنها به مشغولیت‌های دیگر سرگرم نمی‌شوند و بر آن مواظب‌اند و نیز نگهبان نمازند از این‌که بعد از ادای آن کاری بکنند که آن را هدر ساخته و ثوابش را از بین ببرد. شایان ذکر

است که تکرار یادآوری از نماز و موصوف کردن این گروه به آن در اول و آخر، دلیل بر فضل و اهمیت نماز است.

﴿أُولَئِكَ فِي جَنَّةٍ مُّكْرَمُونَ ﴿۳۵﴾﴾

«این گروه در باغ‌هایی، گرامی داشته شده‌اند» یعنی: در آن باغ‌ها مستقرند و با انواع تکریم‌ها و تجلیل‌ها مورد گرامی‌داشت قرار می‌گیرند.

﴿فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ﴿۳۶﴾ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ﴿۳۷﴾﴾

«پس چه شده است کافران را که به‌سوی تو شتابانند» یعنی: آن‌ها را چه شده است که در گریز از نزد تو شتابانند. یا «مهطعین» به این معنی است: کافران را چه شده است که گردن‌هایشان را بلند نموده و پیوسته به‌سویت می‌نگرند؛ «از جانب راست و از جانب چپ، گروه در گروه» یعنی: کافران در گروه‌های متفرق و پراکنده از جانب راست و چپ رسول خدا ﷺ از ایشان فرار می‌کنند و از برابر دعوت می‌گریزند، یا به‌سوی ایشان می‌نگرند.

﴿أَيُّطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿۳۸﴾﴾

«آیا هر یک از آنان طمع می‌برد که به بهشت پرناز و نعمت درآورده شود» با آن که از برابر هدایت می‌گریزد؟

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: مشرکان پیرامون رسول خدا ﷺ گرد آمده و به سخن ایشان گوش فرا می‌دادند اما از آن بهره‌ای نمی‌بردند بلکه تکذیب و استهزا ورزیده و می‌گفتند: اگر همینان وارد بهشت شوند، بی‌گمان ما قبل از آنان به بهشت وارد می‌شویم و قطعاً بیش از آنان در بهشت از ناز و نعمت برخورداریم! پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

﴿كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّمَّا يَعْلَمُونَ ﴿۳۹﴾﴾

«کلا» کلامی است بازدارنده برای قطع طمع آنان در بهشت. یعنی: نه! هرگز نه؛ «ما آنان را از آنچه می‌دانند، آفریده‌ایم» یعنی: آنان را از آب منی پلیدی آفریده‌ایم که خودشان می‌دانند پس این تکبر برایشان سزاوار نیست. در حدیث شریف به روایت احمد، ابن‌ماجه و ابن‌سعد آمده است که رسول خدا ﷺ آیه: ﴿فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ... كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّمَّا يَعْلَمُونَ﴾ را خواندند آن‌گاه بر کف دست خویش



آب دهان انداخته و انگشت خود را بر آن نهادند و فرمودند: «خدای عَلَّمَ می گوید: ای فرزند آدم! چگونه می توانی مرا عاجز گردانی درحالی که تو را از مانند این آفریدم ولی چون آفرینش را استوار، به سامان و به اعتدال کردم، میان دو جامه گرانبه خرامان راه رفتی در حالی که زمین را از راه رفتنت بانگ و آوازی است پس جمع کردی و بازداشتی تا آن گاه که چون نفس به گلوگاهت رسید، آن وقت هنگام صدقه دادن (تو) فرا رسید». روایت شده است که مطرف بن عبدالله شخیر رضی الله عنه، مهلب بن ابی صفره را دید که خرامان خرامان در ردای نگارین ابریشمین چهارگوش و عبایی ابریشمین راه می رود پس به او گفت: ای بنده خدا! چیست این گونه راه رفتنی که خدای عَلَّمَ از آن نفرت دارد؟ مهلب گفت: مگر نمی شناسی که من چه کسی هستم؟ گفت: چرا؛ تو را نیک می شناسم. تو کسی هستی که آغازت نطفه پلیدی بود و آخرت نیز لاشه مردار گندیده ای است و در میان این آغاز و انجام نیز حامل نجاست هستی! پس مهلب سر خود گرفت و گذشت و دیگر آن گونه خرامان و متکبرانه راه نمی رفت.

﴿فَلَا أَقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِنَّا لَقَدِيرُونَ﴾ عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا

نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿۱۱﴾

«پس به پروردگار مشرقها و مغربها» یعنی: به پروردگار طلوع گاه هر روز از ایام سال و غروبگاه آن «قسم می خورم که هر آینه ما تواناییم بر آن که بهتر از آنان را جانشین آنان گردانیم» یعنی: تواناییم بر این که بهتر، شایسته تر و فرمان پذیرتر از کسانی را بیافرینیم که ما را نافرمانی کرده اند، سپس این گروه نافرمان را نابود کنیم «و ما درمانده نیستیم» اگر این کار را اراده کنیم بلکه آنچه را بخواهیم انجام می دهیم، نه چیزی از ما فوت می شود و نه کاری ما را عاجز می گرداند. «لا» در (لا اقسام) زاید و مفید تأکید است.

﴿فَدَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ﴾ ﴿۱۲﴾

«پس بگذارشان» ای محمد صلی الله علیه و آله «که به بیهودگی درآیند» در باطل خویش «و بازیگوشی کنند» در دنیای کوچک و حقیر خویش؛ پس تو به مأموریت خود مشغول شو و مبادا که باطل، ژاژ خبایی و گردنکشی آنان بر تو بزرگ و سنگین تمام شود زیرا وظیفه تو فقط بلاغ است و بس پس آنان را به حال شان واگذار «تا به دیدار آن روزشان

که وعده‌اش را به آنان داده‌اند، برسند» و آن روز، روز قیامت است پس مطمئن باش که آنان در آن روز سزایشان را خواهند چشید.  
آن‌گاه در تفسیر آن روز می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ يُوفِضُونَ﴾<sup>(۱۳)</sup>

«روزی که از گورها شتابان» و دوان‌دوان به سوی فراخواننده «بیرون آیند گویی آنان به سوی نشانه‌هایی می‌شتابند» یعنی: چنان به سرعت می‌دوند و از همدیگر سبقت می‌گیرند که گویی به سوی نشانه‌هایی می‌شتابند. نصب: پرچم‌ها یا بیرق‌هایی است که نصب می‌شود. یعنی: چنان‌که در دنیا به سوی پرچم یا نشانه باطل که بتان‌شان بود می‌دویدند و از یک دیگر در پرستش آن‌ها سبقت می‌گرفتند، در قیامت نیز به سوی دعوتگر می‌شتابند. مراد از نصب در اینجا: هر چیزی است که نصب کرده شده و بجز خدای سبحان مورد پرستش قرار می‌گیرد، مانند بتان.

﴿خَلْسَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهِفُهُمْ ذَلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِينَ كَانُوا يُوعَدُونَ﴾<sup>(۱۴)</sup>

«دیدگان‌شان فروافتاده باشد» به خواری؛ به طوری که به بالا نمی‌نگرند، به سبب عذابی که توقع آن را دارند «غبار خفت و خواری بر آنان نشسته است» یعنی: سخت در خواری و ذلت و دشواری فرورفته‌اند «این» روز قیامت «همان روزی است که به آنان وعده داده می‌شد» در دنیا که در این روز با عذاب آن روبرو می‌شوند اما آن‌ها تکذیب کننده آن بودند اما وعده خداوند ﷻ خواه ناخواه آمدنی است.

## سوره نوح

مکی است و دارای (۲۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام «نوح» پیامبر خدا ﷺ نامگذاری شده است زیرا تمام آن بیانگر داستان نوح ﷺ با قومش از ابتدای دعوت وی تا وقوع طوفان و در توصیف این تجربه از تجارب دعوت در روی زمین است؛ چنان که در مطلع سوره آمده است:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

«هرآینه ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قوم خود را بیم ده» یعنی: بعد از برانگیختن نوح ﷺ به وی فرمان دادیم که قومت را بیم و هشدار ده؛ «پیش از آن که عذابی دردناک بر سرشان بیاید» که عذاب دوزخ، یا عذاب طوفان است. ولی از تفسیر این کثیر چنین برمی آید که مراد از آن، عذاب دنیا است. یادآور می شویم؛ بیان این مطلب که نوح ﷺ اولین پیامبر الهی به سوی بشر است و بیان مدت درنگش در میان قومش، در سوره «عنکبوت» گذشت.

﴿قَالَ يَاقَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾

«گفت: ای قوم من! هرآینه من برای شما بیم دهنده ای هستم» از عذاب الهی؛ پس شما را از آن می ترسانم و هشدار می دهم «آشکارگر» هستم و آنچه را که مایه نجات شماست و رهایی تان از عذاب در آن نهفته است، برایتان آشکار می سازم.

﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا أَمْرًا﴾

مضمون دعوت من این است «که خداوند را بپرستید» پس حق وی - از فروتنی، نیایش، دوستی و محبت - را به وی ادا کنید و فرمان های وی را به جا آورید و با او دیگری را شریک نگردانید «و از او پروا دارید» یعنی: از آنچه که شما را در عذاب وی می افکند، بپرهیزید و حرامهایش را ترک کنید «و از من فرمان برید» در اوامر من فرستاده ای از نزد خداوند ﷻ به سوی شما هستم.

بنابراین، دعوت الی الله بر سه پایه استوار است: عبادت، تقوی و اطاعت. پس دعوتگران راه خدا ﷻ باید این معنی را به خاطر داشته باشند.

﴿يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ﴿١٠﴾

آری! چنین کنید «تا برای شما از گناهان شما بیامرزد» یعنی: تا بعضی از گناهان شما را بر شما بیامرزد؛ و آن عبارت از گناهی است که قبل از اطاعت پیامبر و اجابت دعوت وی از آنان سرزده است «و شما را تا وقتی مقرر واپس بدارد» یعنی: تا مرگ شما را تا آخرین مهلتی که خدای عز و جل برای شما مقرر کرده است به تأخیر افکند در غیر آن نزول فوری عذاب مجال زنده بودن برای شما تا آن مهلت را نمی‌دهد. مراد این است که: میعاد حیات شما و عملیه بهره‌گیری از زمین و برخورداری از مواهب آن را تا آن‌گاه بر شما طولانی گرداند که بر طاعت حق پایدار و استوار باشید.

علما با این آیه بر این حقیقت استدلال کرده‌اند که انجام دادن طاعت و نیکی و پیوستن صله رحم حقیقتاً بر عمر انسان می‌افزاید چنان‌که در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «صلة الرحم تزيد في العمر». «صله رحم در عمر می‌افزاید». زمخشری می‌گوید: «مثلاً خدای عز و جل حکم نمود که اگر قوم نوح ایمان آورند، آنان را هزار سال عمر دهد ولی اگر بر کفر خویش باقی بمانند، آنان را بر سر نه صد سال هلاک گرداند. از این روی به آنان گفته شد: ایمان آورید تا خداوند عز و جل به وسیله آن اجل مقرر شما را تا زمانی که به عنوان میعاد نهایی حیات شما تعیین و مقرر کرده‌است به تأخیر اندازد که این مدت، همان میعاد به سر رسیدن یک‌هزار سال است». «زیرا چون وقت مقرر الله بیاید، هرگز موقوف داشته نمی‌شود» یعنی: اگر مرگی که خدای عز و جل بر شما مقدر نموده است بیاید و در آن حال شما بر کفرتان باقی باشید، آن مرگ هرگز به تأخیر انداخته نمی‌شود بلکه خواه ناخواه واقع می‌شود پس بشتابید به سوی ایمان و اطاعت «اگر می‌دانستید» که برای شما در وقت به سر رسیدن اجل‌هایتان چه ندامتی روی می‌دهد، یقیناً به این حقیقت نیز پی می‌بردید که چون میعاد خداوند عز و جل فرا رسد، به تأخیر افکنده نمی‌شود و بنابراین، ایمان می‌آوردید.

این آیه دلالت بر آن دارد که قوم نوح علیهم السلام از بس در دوستی زندگانی دنیا فرورفته بودند، گویی در مرگ هم شک داشتند. همچنین این آیه درس دیگری برای دعوت‌گران به سوی الله عز و جل است که نباید مردم را در وعده‌های دنیوی مستغرق کنند.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا﴾

«گفت» نوح عليه السلام «ای پروردگار من! من قومم را شب و روز دعوت کردم» یعنی: آنان را پیوسته و به طور شبانه روزی به سوی ایمان که مرا بدان فرمان دادی، دعوت کردم بی آن که در دعوتشان هیچ کوتاهی ای کرده باشم. این پنجمین درس برای دعوتگران است که باید هیچ وقت و هیچ فرصتی را در راه دعوت از دست ندهند.

﴿فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا﴾

«ولی دعوت من جز بر گریزشان» و بر دوری‌شان از آنچه که آنان را به سوی آن فرامی‌خواندم «نیفزود».

﴿وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْصِعَهُمْ فِي آءَادَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا نِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا

وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾

«و همانا من هر وقت آنان را دعوت کردم تا برای‌شان بیامرزی» یعنی: هرگاه که آنان را به سوی سبب مغفرت که عبارت از ایمان آوردن به تو و اطاعت از توست، دعوت کردم؛ «انگشتان خود را در گوش‌های خویش درآوردند» تا صدای من را نشنوند «و جامه‌های خویش را در پوشانیدند» یعنی: چهره‌های خود را با جامه‌های خود پوشانیدند تا مرا نبینند و سختم را نشنوند «و بر کفر پای فشردند» یعنی: بر کفر و انکار استمرار ورزیدند «و گردنکشی کردند گردنکشی‌ای تمام» و کامل در برابر پذیرش حق.

﴿ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا﴾

«سپس باز آنان را به صدای بلند دعوت کردم» یعنی: درحالی آنان را دعوت کردم که به ندای بلند اعلان کننده دعوت خود بودم.

﴿ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا﴾

«باز آشکارا به آنان اعلان کردم» یعنی: مجددا دعوت خود را به طور علنی و روشن به آنان تکرار کردم «و پنهان گفتم آنان را» در این دعوت «به پنهان گفتم» پس این یکی را پنهانی و آن یکی را به طور خصوصی دعوت کردم و خلاصه این که به روشهای مختلف و شیوه‌های متفاوت آنان را دعوت کردم. به قولی: معنای «اسررت: پنهان گفتم» این است که: به منازلشان رفتم و آنان را در منازلشان دعوت کردم.

مراد آیات این است که دعوت نوح علیه السلام دارای سه مرتبه بود:

۱- در آغاز به طور پنهانی و مخصوص در شب و روز آنان را دعوت کرد اما از وی گریختند.

۲- سپس در مرتبه دوم آنان را به طور آشکار دعوت کرد زیرا دعوت و نصیحت در ملا مردم کوبنده و قاطع است. اما این شیوه دعوت نیز بر آنان تأثیری نکرد.

۳- سپس با سخت‌کوشی و اهتمام زیاد و دلسوزی و وظیفه‌شناسی کامل، هردو شیوه - یعنی شیوه پنهانی و شیوه علنی - را باهم جمع کرد؛ و این شبیه مراحل دعوتی است که رسول خاتم الانبياء و المرسلين در مکه و جزیره العرب بدان پرداختند.

و این آیه درس جدیدی برای دعوتگران است که باید با همه وسایل علنی و سری در جهت رساندن دعوت خویش همت گمارند.

﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾﴾

«پس گفتم: از پروردگار خود طلب آمرزش کنید» یعنی: با اخلاص نیت از او نسبت به گناهان گذشته خود آمرزش بخواهید «هر آینه او بسیار آمرزگار است» برای گنهکاران و مجرمان.

﴿يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾﴾

آری! از پروردگار خود آمرزش بخواهید؛ «تا بر شما باران را ریزان بفرستد» مدرار: بسیار ریزان، روان و پیگیر. این آیه دلیل بر آن است که استغفار از بزرگترین اسباب نزول باران و حصول انواع رزق و روزی است به همین جهت استغفار در دعای استسقا (طلب باران) مشروع گردیده‌است. شعبی می‌گوید: «عمر رضی الله عنه به طلب باران بیرون آمد ولی بر استغفار و آمرزش خواهی چیز دیگری نیفزود پس باران فرود آمد. اصحاب رضی الله عنهم به عمر رضی الله عنه گفتند: ما ندیدیم که شما طلب باران کنید؟! شما جز استغفار کار دیگری نکردید اما باران فرود آمد! عمر رضی الله عنه فرمود: من کلیدهای آن را که به وسیله آن‌ها فرود می‌آید، طلب کردم<sup>۱</sup>. سپس این آیه را خواند: ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ

۱- لفظ سخن عمر رضی الله عنه این است: (طلبت بمجاديع السماء) مجاديع جمع مجدح، ستاره‌ای از

ستاره‌هاست که در نزد اعراب نشانه‌ای بر نزول باران بود. به این ترتیب، عمر رضی الله عنه استغفار را به ستارگان باران تشبیه کرد تا خطابش برای اعراب مفهوم باشد، نه این‌که او به آن ستارگان عقیده‌ای داشته باشد.

غَفَّارًا ﴿۱۱﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿۱۲﴾ انوح: ۱۰-۱۱». روایت شده است که خداوند متعال به مدت چهل سال باران را از قوم نوح علیهم السلام بازداشت و رحم‌های زنان‌شان را عقیم گردانید پس نوح علیهم السلام به آنان وعده داد که استغفار تنها راه نجات از این مصیبت و تنها دریچه حصول گشایش در ارزاق و اولاد است.

﴿وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾ ﴿۱۳﴾

«و» استغفار کنید تا «به شما اموال و فرزندان را پی‌درپی دهد و برای شما باغ‌ها و جویبارها پدید آورد» یعنی: اگر استغفار کنید، حق تعالی اموال و فرزندان‌تان را بسیار می‌گرداند زیرا ایمان‌تان به خداوند عز وجل علاوه بر بهره‌ وافر آخرت، فراوانی و توانگری دنیا را نیز برایتان ارمغان می‌آورد. روایت شده است که مردی نزد حسن بصری رحمته الله از قحطی و تنگسالی شکایت کرد، حسن بصری به او گفت: از خدای عز وجل آمرزش بخواه! فرد دیگری نزد وی از فقر شکایت کرد، فرد دیگری از قلت نسل و فرد دیگری از قلت محصول زمین خویش پس او همه آنان را به استغفار امر کرد. در این میان یکی از حاضران به وی گفت: مردانی چند نزد تو آمدند که هر یک نوعی از نیاز را مطرح کرده و از آن شکوه کردند ولی تو همه آنان را به استغفار دستور دادی! حسن بصری رحمته الله این آیه را بر وی تلاوت کرد: ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ﴾ انوح: ۱۰. «پس گفتم: از پروردگار خود طلب آمرزش کنید... تا بر شما باران را ریزان بفرستد و به شما اموال و فرزندان را پی‌درپی دهد و برای شما بوستان‌ها و جویبارها پدید آورد».

﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾ ﴿۱۴﴾

نوح علیهم السلام خطاب به قومش افزود: «شما را چه شده است که از عظمت الله نمی‌ترسید؟» یعنی: شما را چه شده است که از عذاب خدای عز وجل نمی‌ترسید تا او را به یگانگی بخوانید و از او اطاعت کنید؟ وقار: عظمت و بزرگی و حرمت است. یا معنی این است: شما را چه شده است که به توقیر و تعظیم پروردگار نمی‌پردازید؟ و این معنی برگزیده زمخشری است که رازی نیز آن را ترجیح داده است.

﴿وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا﴾ ﴿۱۵﴾

«و حال آن‌که شما را بر طورهای مختلف آفریده‌است» ابتدا به هیأت نطفه، سپس به هیأت پاره گوشت، سپس به هیأت خون بسته تا تمام شدن و به

تکامل پیوستن خلقتتان - چنان که بیان این امر در سوره «مؤمنین» گذشت - سپس از مرحله جنینی به دوران کودکی قدم می‌گذارید، باز به دوره جوانی و آن‌گاه به دوره پیری. پس چرا در تعظیم و توقیر کسی که شما را بر این اطوار بدیع آفریده است، کوتاهی می‌کنید در حالی که تأمل در این امور موجب گرایش به ایمان است؟.

﴿أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا﴾<sup>(۱۵)</sup>

«آیا ندیده‌اید که خداوند چگونه هفت آسمان را تو بر تو» یعنی: بعضی را بر فراز بعضی دیگر، طبقه در طبقه «آفریده است؟».

﴿وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا﴾<sup>(۱۶)</sup>

«و در آن‌ها» یعنی: در آسمان‌ها «ماه را قرار داده است» یادآور می‌شویم که ماه در آسمان دنیاست «فروزنده» یعنی: در حالی که ماه روشنی‌بخش روی زمین با نوری است که در آن گرمایی نیست «و خورشید را چراغی قرار داده است» پرتوافشان برای اهل زمین تا به وسیله نور و گرمای آن به تصرف در امور معیشتی مورد نیاز خویش دسترسی یابند، خورشیدی که هم در آن روشنی، هم گرما و هم انرژی وجود دارد؟.

﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾<sup>(۱۷)</sup>

«و خداوند شما را از زمین رویانید به نوعی از رویانیدن» یعنی: خدای عَلَّامُ الْغُیُوبِ بشر را از قشر زمین آفرید، سپس زمینه را برای رشد و رویش او در آن مساعد کرد؛ با بزرگ شدن وی بعد از کوچکی و با دراز شدن قد و قامت وی بعد از کوتاهی. البته رشد و نمو آدمیان مانند رشد و نمو گیاهان به وسیله چیزهایی است که در فرایند تحول خود به رستنی‌ها یا حیوانات جاندار، از اجزای زمین تغذیه می‌کنند.

﴿ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا﴾<sup>(۱۸)</sup>

«سپس» خداوند عَلَّامُ الْغُیُوبِ «شما را در آن» یعنی: در زمین «باز می‌گرداند» آن‌گاه که می‌میرید پس اجزای وجودتان در آن به تحلیل می‌رود تا سرانجام بار دیگر به خاک تبدیل گردیده و با زمین آمیخته می‌شود «و دوباره شما را بیرون می‌آورد به طوری بیرون آوردن» یعنی: باز شما را از زمین بیرون می‌آورد؛ با رستاخیز روز قیامت به بیرون آوردن در یک دفعه واحد، نه با رویانیدن تدریجی تان همچون باراول.

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا﴾<sup>(۱۹)</sup>



«و خداوند زمین را برای شما فرشی ساخت» یعنی: آن را برای شما هموار گردانید که بر آن سکنی می‌گزینید، راه می‌روید و استراحت می‌کنید، همچون راه رفتن و استراحت بر روی فرش در خانه‌هایتان.

﴿لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا﴾

«تا در راههای فراخ آن بروید» یعنی: تا به شاهراه‌های فراخ و گشاده زمین بروید. فج: راه میان دو کوه است. خلاصه این‌که: خداوند متعال به زبان نوح علیه السلام چهار دلیل را بر توحید خویش بیان کرد؛ دلیل اول: آفرینش انسان بر اطوار مختلف، دلیل دوم: آفرینش آسمان‌ها و خورشید و ماه، دلیل سوم: رویاندن انسان از زمین و دلیل چهارم: گسترده کردن زمین با راه‌های گشاده و فراخ است.

﴿قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا﴾

«نوح گفت: پروردگارا! هرآینه اینان از من نافرمانی کردند» یعنی: بر نافرمانی من اصرار و استمرار ورزیدند و دعوت‌م به سوی عبادت و تقوی و اطاعت را اجابت نگفتند «و از کسی پیروی کردند که مال و فرزندش جز زیان در حق وی نیفزوده است» یعنی: اشخاص فقیر و نیز اراذل و اوباش از رؤسای گمراه و ثروتمند خود پیروی کردند، از همان کسانی که بسیاری مال و فرزند جز بر گمراهی‌شان در دنیا و عذاب‌شان در آخرت نیفزوده است. به این ترتیب، نوح علیه السلام از آنان به‌سوی خدای عز و جل درد دل کرد در حالی که می‌دانست او خود به حال‌شان داناتر است؛ و افزود:

﴿وَمَكْرُوا مَكْرًا كَبِيرًا﴾

«و نیرنگی بزرگ در کار آوردند» یعنی: رؤسا نیرنگ بس بزرگی سگالیدند؛ که عبارت از تهییج و برانگیختن سفله‌گان و اراذل‌شان بر آزار دادن و کشتن نوح علیه السلام بود.

﴿وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾

نوح علیه السلام افزود: «و گفتند» رؤسا به پیروان خود برای برانگیختن‌شان بر نافرمانی نوح علیه السلام: «هرگز خدایان خود را ترک نکنید» یعنی: هرگز پرستش خدایان خود را فرو نگذارید؛ و آن خدایان عبارت از بتان و تصاویر و تمثال‌هایی بود که آن‌ها برای خود ساخته بودند و سپس اعراب نیز آن‌ها را پرستش کردند «و» همچنین رؤسا به پیروان خود گفتند: «هرگز ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را ترک نکنید» یعنی: پرستش آن‌ها را فرو نگذارید. محمد بن کعب می‌گوید: «ود و سواع و یغوث و یعوق و

نسر»، نام اشخاص صالحی بود که در فاصله زمانی میان آدم و نوح علیهما السلام می‌زیستند و نحوه پرستش‌شان این‌گونه بود که بعد از درگذشت آنان، گروهی به میان آمدند که در عبادت حق تعالی به آنان اقتدا کردند پس ابلیس به آنان گفت: اگر تمثال آن‌ها را به تصویر بکشید، عبادت به شیوه ایشان برای شما نشاط آورتر و شوق‌انگیزتر است. پس آن‌ها چنین کردند. سپس بعد از آنان گروهی دیگر آمدند و ابلیس به آنان گفت: کسانی که قبل از شما بودند، این تصاویر را می‌پرستیدند لذا شما نیز چنین کنید. لذا پرستش بتان از همان وقت آغاز شد و اعراب نیز بعداً آن بتان را به پرستش گرفتند چنان‌که «ود» بت قبیله کلب بود، «سواع» بت قبیله هذیل، «یعوث» بت قبیله قطیف یا مدحج، «یعوق» بت قبیله همدان و «نسر» بت قبیله حمیر. البته اعراب بتان دیگری نیز داشتند که مهمترین آن‌ها عبارت بود از لات: بت قبیله ثقیف در طائف، عزی: بت قبیله‌های سلیم و عطفان و چشم، منات: بت قبیله خزاعه، اساف و نائله و هبل: بت مردم مکه. و چون هبل در نزد آنان بزرگ‌ترین بتان بود پس آن را بر فراز کعبه نهادند.

﴿وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا﴾

نوح علیه السلام افزود: «و هر آینه بسیاری را گمراه کردند» یعنی: رؤسا و بزرگان‌شان، یا این بتان بسیاری از مردم را گمراه کردند «و» پروردگارا! «بر ستمکاران جز گمراهی نیفزای» یعنی: جز زیان، یا جز گمراهی در نیرنگشان.

﴿مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا﴾

«به سبب گناهانشان بود که به غرق کشیده شدند» یعنی: قوم نوح علیه السلام بر اثر گناهانشان با طوفان غرق شدند «سپس» به‌دنبال این غرق «به آتشی درآورده شدند» که آتش دوزخ در آخرت است. به‌قولی: مراد از آتش، عذاب قبر است و معنی چنین می‌شود: پس مستحق ورود به آتش گردیدند. اما تعبیر به «ادخلوا: درآورده شدند»، تعبیر از مستقبل به لفظ ماضی است تا حتمی بودن ورودشان به آتش و صحت وجود آن را افاده نماید؛ و امام رازی و قشیری بر این معنی متفق القول‌اند و قشیری این آیه را دلیل اثبات عذاب قبر می‌داند. «پس برای خود در برابر خداوند هیچ یآوری نیافتند» یعنی: کسی را نیافتند که آنان را از عذاب خداوند جل جلاله بازدارد و آن را از آنان دفع کند.

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾

«و نوح گفت: ای پروردگار من! بر روی زمین از کافران هیچ دیاری باقی نگذار» دیار: یعنی کسی که ساکن دیار است. آری! چون نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ از ایمان‌شان مأیوس گردید، علیه آنان دعا کرد. البته این دعای وی بعد از آن بود که خدای عَزَّ وَجَلَّ به او وحی فرستاد که: «هرگز از قوم تو (بعد از این) جز کسانی که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، ایمان نمی‌آورند» (هود/۲۶). پس خداوند عَزَّ وَجَلَّ دعای نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ را اجابت کرد و آنان را غرق نمود. شایان ذکر است که این دعای نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ مانند دعای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علیه قوم مشرک‌شان است: «اللَّهُمَّ منزل الكتاب، سريع الحساب، وهازم الأحزاب، اهزمهم وزلزلهم». «بار خدا! ای فرود آورنده کتاب، ای سریع الحساب و ای شکننده احزاب! آنان را بشکن و متزلزل گردان». ابن‌العربی می‌گوید: «فرق دعای نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این بود که نوح علیه همه کفار دعا کرد اما رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علیه کسانی که بر ضد مسلمانان دست به گروه‌بندی و تحریک زده بودند؛ و اصل در دعا علیه کفار همین روش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است».

﴿إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجِرًا كَفَّارًا﴾ (۷)

آن‌گاه نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ در دعای خود افزود: «همانا اگر تو آنان را بگذاری» و نابودشان نکنی «بندگان را گمراه می‌سازند» از راه حق «و جز بدکار کفران‌پیشه‌ای را نزیاند» یعنی: به دنیا نیاورند جز بدکاری را؛ با ترک طاعتت و جز بسیار ناسپاسی را؛ برای نعمتت. ابن‌کثیر می‌گوید: «نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ این سخن را بدان جهت گفت که در میان‌شان نهصد و پنجاه سال زندگی کرده بود و از آنان شناخت درستی داشت». اما نسفی می‌گوید: «نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ این سخن را بدان جهت گفت که خداوند عَزَّ وَجَلَّ به وی خبر داده بود که دیگر کسی از قومش به وی ایمان نمی‌آورد. چنان‌که در آیه (۳۶) سوره هود آمده است».

﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا﴾ (۸)

«ای پروردگار من! مرا و پدر و مادرم را ببامرز» شایان ذکر است که پدر و مادر نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ هردو مؤمن بودند «و هرکس را که به خانه من درآید» در حالی که «ایمان آورده» باشد نیز ببامرز. یعنی: هرکس را که به منزلی در آید که من ساکن آن هستم، یا در کشتی، یا مسجدم درآید. پس کسانی که به این وصف متصف نبودند، مانند زن نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرزند

وی که گفت: «در کوهی که مرا از آب پناه دهد، جای می‌گیرم»، از تحت این دعا خارج‌اند. «و نیز پیامرز تمام مؤمنین و مؤمنات را» یعنی: بر همه مردان و زنانی که به وصف ایمان موصوفاند تا روز قیامت پیامرز. پس با اقتدا به نوح عليه السلام دعا کردن در حق تمام مؤمنین و مؤمنات مستحب است. در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «لا تصحب إلا مؤمنا ولا يأكل طعامك إلا تقي». «همراه ومصاحب نشو؛ جز با مؤمنی و غذای تو را نخورد؛ جز پرهیزگاری». «و ستمکاران را جز تباهی نیفزای» یعنی: بر کافران ستمگر، جز نابودی و زیان و خرابی نیفزای. این دعای نوح عليه السلام نیز هر ستمگری را تا روز قیامت شامل گردیده است.

## سوره جن

مکی است و دارای (۲۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که به احوال جنیان و بیم دهی آنان پرداخته است، «جن» نامیده شد.

﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ﴿١﴾﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به امت «به‌سوی من» از جانب خداوند ﷻ بر زبان جبرئیل علیه السلام «وحی فرستاده شد که گروهی از جن گوش نهادند» به قرائت من آن‌گاه که قرآن می‌خواندم. نفر: از سه تا ده کس است «پس گفتند: هر آینه ما قرآنی شگرف را شنیدیم» یعنی: چون آن گروه از جن به‌سوی قوم خود بازگشتند، به آنان گفتند: ما سخنی قرائت شده را شنیدیم که در فصاحت و بلاغت، یا در موعظه‌ها و اندرزها، یا در برکت خود عجیب بود. یادآور می‌شویم؛ سوره‌ای که رسول خدا ﷺ در هنگام گوش سپردن جن می‌خواندند، سوره: ﴿أَقْرَأُ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾﴾ [العلق: ۱] بود. شایان ذکر است که خداوند ﷻ فرستادگانی را از میان خود جن به‌سوی آنان نفرستاد بلکه رسولان تماما از فرزندان آدم علیه السلام اند.

علما گفته اند: جنیان اجسامی عاقل و پنهان از دیدگان هستند که از آتش آفریده شده‌اند و تنها عالم غیبی‌ای هستند که مختار و مکلف گردانیده شده‌اند زیرا خدای عزوجل انسان را از عالم مشاهده شده و جن را از عالم غیبی مکلف مختار گردانید. اصل جن - چنان که حسن بصری رحمه الله گفته است - نسل و تبار ابلیس‌اند چنان که انس فرزندان آدم هستند و از هردو گروه هم مؤمن وجود دارد، هم کافر و هردو گروه در ثواب و عقاب شریک‌اند پس هرکس از این یا آن گروه مؤمن بود، او ولی خدا ﷻ است و هرکس از این یا آن گروه کافر بود، او شیطان است. مراد از جن در اینجا: جنیان نصیبین‌اند و در سوره «احقاف» نیز از همین گروه سخن رفته‌است: ﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ ﴿٢٩﴾﴾ [الأحقاف: ۲۹]. در روایات آمده‌است که گوش سپردن جنیان به قرآن در نماز صبح و در محل «بطن نخله» که جایی در میان مکه و طائف است، بود.

بخاری، مسلم، ترمذی و غیر ایشان در بیان سبب نزول آیه کریمه از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه بر جن قرآن خواندند و نه آن‌ها را دیدند بلکه در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میان شیاطین و دریافت اخبار آسمان مانع ایجاد گردید و بر آنان شهاب‌ها فرستاده می‌شد پس جنیان گفتند: این پدیده جز به سبب اتفاقی که رخ داده، به وجود نیامده است لذا به مشارق و مغارب زمین رفتند تا عامل این تحول را بیابند و بنگرند که چه رخدادی اتفاق افتاده است. در این میان گروهی از جنیان که به همین منظور به‌سوی سرزمین تهامه رهسپار شده بودند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی گذر کردند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نخله با اصحاب خویش نماز بامداد را می‌گزاردند پس چون قرآن را شنیدند، به آن گوش فرادادند و بعد از آن با خود گفتند: سوگند به خدا که عامل ایجاد حایل میان ما و شنیدن اخبار آسمان همین است. سپس نزد قوم خویش بازگشته و گفتند: ای قوم ما! ما قرآن عجیبی را شنیدیم... همان بود که خدای عز و جل بر رسول خویش نازل فرمود: ﴿قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ﴾ [الجن: ۱].<sup>۱</sup>

البته ظاهر قرآن نیز می‌رساند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جن را ندیده‌اند. ولی ابن مسعود رضی الله عنه بر آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مأمور گردیده بودند تا به منظور قرائت قرآن بر جنیان و دعوت‌شان به‌سوی اسلام نزد جنیان بروند. پس ایشان جن را دیده‌اند. قرطبی می‌گوید: «این رأی محکمتر است؛ زیرا عامر شعبی می‌گوید: از علقمه پرسیدم که آیا ابن مسعود رضی الله عنه در شب جن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود؟ گفت: من در این باره از ابن مسعود رضی الله عنه سؤال کردم و گفتم: آیا یکی از شما اصحاب در شب جن همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بوده‌اید؟ او گفت: خیر! ولی ما شبی همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، بناگاه ایشان را گم کردیم پس در طلب ایشان وادی‌ها را جست وجو کردیم اما ایشان را نیافتیم در این اثنا با خود گفتیم: یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سردرگم شده و ما را گم کرده‌اند، یا - خدا نخواسته - ترور گردیده‌اند. پس آن شب بدترین شبی بود که بر ما گذشت. و چون صبح شد، بناگاه دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سمت کوه حرا می‌آیند. گفتیم: یا رسول الله! ما شما را گم کردیم و هر چه شما را جست‌وجو کردیم نیافتیم لذا بدترین شبی را سپری کردیم که گروهی شب را بر آن می‌گذرند! رسول مبارک صلی الله علیه و آله و سلم

فرمودند: «دعوتگر جن به نزد من آمده بود پس همراه وی رفتم و بر آنان قرآن خواندم». آن گاه ما را با خود بردند و آثار جن و آتش‌هایی را که برپا کرده بودند، برای ما نشان دادند. و آن گروه که از جنیان جزیره العرب بودند از رسول خدا ﷺ خواهان زاد و توشه گردیدند. رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: «هر استخوانی که نام خدا بر آن برده شده است، از آن شماس است و به گونه‌ای که گوشتی هر چه وافرتر دارد در دست شما می‌افتد و هر پشکلی علف چهارپایان شماس است». و آن حضرت ﷺ به ما فرمودند: «با این دو چیز استنجا نزنید زیرا این دو چیز غذای برادران جنی شماس است». ابن‌العربی می‌گوید: «ابن مسعود رضی الله عنه در این مورد از ابن عباس رضی الله عنه آگاه‌تر است زیرا او شاهد رویداد بوده است در حالی که ابن عباس رضی الله عنه آن را شنیده است و شنیدن کی بود مانند دیدن».

﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ ۗ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾

آن گروه از جن به قوم خود گفتند: ما قرآن شگرفی را شنیدیم «که به سوی رشد» یعنی: به سوی حق و راستی و شناخت خداوند جل جلاله «راه می‌نماید پس به آن ایمان آوردیم» یعنی: آن را تصدیق کردیم و باورمان شد که از جانب خداوند جل جلاله است «و هرگز برای پروردگاران کسی را» از خلقش «شریک نمی‌آوریم» و با او خدای دیگری را به پرستش نمی‌خوانیم. بدین‌سان بود که جنیان با یک بار گوش فرا دادن به قرآن به آن ایمان آوردند و به وسیله عقل‌هایشان دریافتند که قرآن کلام خدای تبارک‌وتعالی است اما کفار قریش - به‌خصوص رؤسایشان - بارها و بارها همین قرآن را شنیدند اما از آن هیچ بهره‌ای نبردند، با وجود آن‌که هم پیامبر از خودشان بود و هم قرآن را به زبان خودشان بر آنان می‌خواند پس دور از انتظار نبود که خداوند متعال آنان را مجازات کند و به قتل و ذلت‌شان بکشد.

آیه کریمه دال بر این است که بزرگترین پیام دعوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، توحید خداوند جل جلاله و بریدن از شرک و اهل آن می‌باشد.

﴿وَأَنَّهُ تَعَلَّى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾

آن جنیان افزودند: «و حقا که بلند است بزرگی» و شأن و جلال «پروردگار ما» از آنچه که به او از زن و فرزند نسبت می‌دهند. به‌قولی معنی این است: قدرت پروردگار ما بزرگ است زیرا «جد» قدرت وی است. قرائت دیگر: «جد» به کسر جیم است. یعنی ربوبیت پروردگار ما راست و حق است. گویی جنیان از قرآن حقایقی را دریافتند که

آن‌ها را بر خطای عقیده شرکی‌شان آگاه و بیدار ساخت. همچنین احتمال دارد که مراد از «جد» ملک و فرمانروایی یا توانگری باشد چنان‌که در حدیث شریف آمده‌است: «لا ینفع ذا الجدمنک الجدم» که ابو عبیده رضی الله عنه در معنای آن گفته است: «هیچ توانگری را توانگری و ثروتش در برابر تو سود نمی‌رساند». آن جنیان افزودند: «همسر و فرزندی برنگرفته است» یعنی: برتر است شأن و جلال و عظمت پروردگار ما از این‌که زن یا فرزندی بگیرد، آن‌گونه که گروهی از کفار این نسبت ناروا را به وی می‌دهند. چنین بود که جنیان به مجرد شنیدن قرآن بالبداهه دریافتند که خدای عز و جل از برگرفتن زن و فرزند پاک و منزّه است.

﴿وَأَنَّهُ كَانَ يَفْقُولَ سَفِيهًا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا﴾

آن جنیان افزودند: «و این که جاهل ما بر خداوند دروغ را افترا می‌بست» به این ترتیب، جنیان سخن مشرکان و جاهلان‌شان را در بریستن دروغ بر خدای سبحان در رابطه با گرفتن زن و فرزند و غیر این از مزخرفات، رد و انکار نموده و آنان را به سفاهت و کودنی محکوم نمودند. سفیه: سبک مغز و کودنی است که این سبک‌مغزی وی ناشی از حماقت و جهالتش می‌باشد. شطط: غلو و افراط در کفر، دوری از حق و راستی و گذشتن از حد است.

﴿وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾

آن جنیان افزودند: «و این‌که ما چنین پنداشتیم که انس و جن هرگز بر خداوند دروغ نمی‌بندند» آن‌گاه که گفتند: خداوند دارای شریک و زن و فرزند است پس از این روی آن‌ها را در سخنان‌شان تصدیق کردیم و هرگز این امر به فکر ما خطور نمی‌کرد که کسی جرأت کند تا بر خدای عز و جل دروغ بریندد لذا بر اساس این باور بود که سخن دعوتگران به‌سوی شرک و متولیان خدایان دروغین را باور کردیم و چون سرانجام قرآن را شنیدیم، سرانجام به بطلان سخن این مدعیان پریشان‌گوی پی بردیم. و چنان‌که رازی گفته‌است: این اقراری است از سوی جنیان بر این امر که آن‌ها فقط به‌سبب تقلید در این جهالت‌ها درافتاده بودند.

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾

آن جنیان افزودند: «و این‌که مردانی از انس به مردانی از جن پناه می‌بردند» زیرا در جاهلیت چنان بود که چون شخصی از اعراب در وادی‌ای فرود می‌آمد، می‌گفت:



«به سرور این وادی از شر نادانان قومش پناه می‌برم». پس به پندار خود در جوار و پناه آن سرور با احساس ایمنی می‌خواهید تا که صبح می‌کرد «پس بر سرکشی آنان افزودند» یعنی: مردانی از انس که به جنیان پناه می‌بردند، با این کار خود بر سرکشی و طغیان جنیان افزودند. یا جنیان بر بلا و ضعف و هراس انسان‌ها افزودند زیرا پناه بردن انسان‌ها به آنان بر جرأت و جسارت و ستم‌شان افزود تا بدانجا که سردمداران جنیان گفتند: اینک سروری و آقایی ما بر جن و انس مسلم گردید. رهق: نادانی و طغیان است.

﴿وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا﴾

آن جنیان به قوم خود افزودند: «و این که آنان نیز پنداشتند، همچنان که شما پنداشته بودید که هرگز خداوند کسی را بر نمی‌انگیزد» یعنی: انسان‌ها نیز همانند شما جنیان پنداشتند که بعد از مرگ، رستاخیز و جزایی در کار نیست. یا معنی این است: انسان‌ها نیز مانند شما جنیان پنداشتند که خداوند ﷻ فرستاده‌ای را به سوی خلق بر نمی‌انگیزد تا به وسیله وی حجت را برپا دارد. همچنین احتمال دارد که این از سخن خداوند متعال برای انسان‌ها باشد، که در آن صورت معنی این است: جنیان نیز همچون شما کفار قریش پنداشته بودند که خداوند ﷻ فرستاده‌ای را به سوی خلق بر نمی‌انگیزد. به هر تقدیر؛ آیه کریمه دال بر این امر است که همان طوری که در میان جنیان مشرک و یهودی و نصرانی وجود داشته است، منکر بعث و رسالت نیز در میان‌شان وجود داشته است.

﴿وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا﴾

آن جنیان افزودند: «و این که ما آسمان را لمس کردیم» یعنی: ما جویای اخبار آن شدیم چنان که عادت ما بوده است؛ «پس آن را یافتیم که از نگهبانان پر شده است» یعنی: از فرشتگانی که آن را از استراق سمع پاسبانی و نگهبانی می‌کنند، نگهبانانی که «نیرومند» و قوی بودند «و از شهاب‌هایی» پر شده است که بر ما حمله‌ور می‌شوند. البته این تحول بعد از بعثت رسول اکرم ﷺ در آسمان روی داد. شهاب: همان تیر آتش ستارگان است چنان که بیان آن در تفسیر آیه: ﴿وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيْطِينِ﴾ [الملک: ۵] در سوره «ملک» گذشت.

﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدًا لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعُ آلَانَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا﴾

آن جنیان افزودند: «و این که ما پیش از این برای شنیدن از آسمان در نشستگاه‌هایی می‌نشستیم» یعنی: برای آن که اخبار آسمان را از فرشتگان دزدانه بشنویم و سپس آن اخبار را به سوی کاهنان بیفکنیم؛ «اما اکنون هرکس گوش بسپارد، برای خود شهابی در کمین می‌یابد» یعنی: خدای سبحان با بعثت پیامبر خویش آسمان را از دستبرد اخبار توسط جنیان با شهاب‌های سوزانی نگهبانی کرد پس هرکس از ما به آن گوش بسپارد، شهابی را در کمین خود می‌یابد تا او را مورد هدف قرار داده و از گوش سپردن و شنیدن اخبار آسمان بازش دارد. احمد، ترمذی و نسائی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «قبل از بعثت، شیاطین نشستگاه‌هایی در آسمان داشتند که در آن‌ها به شنیدن وحی می‌پرداختند و چون یک کلمه را می‌شنیدند، نه کلمه دیگر هم بر آن افزوده (و آن را به کاهنان منتقل می‌کردند) اما فقط آن یک کلمه حق بود و آنچه بر آن افزوده شده بود، باطل و ناروا بود ولی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به رسالت برانگیخته شدند، شیاطین از این نشستگاه‌های خود بازداشته شدند، سپس آن‌ها این رویداد را با ابلیس در میان گذاشتند، ابلیس به آن‌ها گفت: عامل این امر چیزی جز وقوع یک پدیده جدید در روی زمین نیست. آن‌گاه او لشکریانش را به اطراف و اکناف زمین فرستاد پس گروهی از آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در میان دو کوه مکه مکرمه ایستاده یافتند و نزد ابلیس آمده این خبر را به وی دادند. ابلیس گفت: این همان رویداد و حادثه‌ای است که در زمین رخ داده است.

خلاصه این که: شیاطین بعد از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از استراق سمع بازداشته شدند تا نتوانند چیزی از قرآن را دزدیده و آن را به زبان کاهنان بیفکنند و بر اثر آن کار وحی آشفته و درهم شود زیرا در آن صورت دانسته نمی‌شود که راستگو کیست.

﴿وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرُّ أَرِيدَ يَمَنَ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا﴾

آن جنیان افزودند: «و ما نمی‌دانیم که در حق کسانی که در زمینند شری اراده شده است» به سبب این حراست و نگهبانی از آسمان؟ «یا پروردگارشان در حق آنان رشد را اراده کرده است؟» یعنی: ما نمی‌دانیم که خداوند جل جلاله با بازداشتن ما از استراق سمع، قصد آن داشته تا بر اهل زمین عذابی فرود آورد، یا این که به سوی زمینیان

پیامبری بفرستد. ابن کثیر می‌گوید: «این از ادب جنیان در بیان سخن‌شان بود که فاعل شر را ذکر نکرده ولی خیر را به خدای عَلَّمَهُ نسبت دادند».

﴿وَأَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا ﴿۱۱﴾﴾

آن جنیان افزودند: «و این‌که از میان ما جمعی صالحانند» یعنی: قبل از استماع قرآن، از میان ما بعضی موصوف به صفت صلاح بودند «و جمعی از مادون اینند» یعنی: گروهی از ما ناصالح یا در صلاح و شایستگی ناکامل‌اند. به قولی: مراد از صالحان: مؤمنان جن‌اند و مراد از کسانی که دون اینند؛ کافرانسانند «ما روندگان راههای گوناگونیم» یعنی: ما جنیان گروههایی هستیم متفرق و پراکنده و دسته‌هایی هستیم مختلف، دارای خواسته‌هایی متضاد و متباین و راه و روش‌هایی دور از هم. سعید بن مسیب رضی می‌گوید: «جنیان متشکل بودند از مسلمانان، یهود، نصاری و مجوس».

﴿وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا ﴿۱۲﴾﴾

آن جنیان افزودند: «و این‌که ما دانستیم که هرگز الله را عاجز نتوانیم کرد در زمین» یعنی: ما دانستیم که اگر حق تعالی در باره ما چیزی را اراده کند، هرگز از او گریزی نداریم و او را درمانده نمی‌توانیم کرد «و عاجز نتوانیم کرد او را از جهت گریختن» یعنی: نمی‌توانیم از نزد وی بگریزیم بلکه حتما او ما را فرو می‌گیرد.

﴿وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ ءَأَمْنَا بِهِ ءَفَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ ءَفَلَا يَخَافُ بَحْثًا وَلَا رَهَقًا ﴿۱۳﴾﴾

آن جنیان افزودند: «و این‌که ما چون هدایت» یعنی: قرآن «را شنیدیم، به آن ایمان آوردیم» یعنی: به این امر که قرآن از نزد خداوند عَلَّمَهُ است تصدیق و باور نموده و آن را تکذیب نکردیم چنان‌که کفار انس آن را تکذیب کردند. پس جنیان به این امر افتخار کردند و حقا هم که این افتخار و شرف بزرگی برای ایشان است «پس هرکس به پروردگارش ایمان آورد، او نه از نقصانی بیم دارد و نه از ستمی» بخش: نقصان است و رهق: تجاوز و طغیان و ستم.

﴿وَأَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ﴿۱۴﴾﴾

آن جنیان افزودند: «و این‌که جمعی از میان ما مسلمانند و جمعی قاسط» یعنی: جور پیشه‌گان ستمگر و منحرفی که از راه حق به بیراهه رفته‌اند «پس هرکس مسلمان شده، آنانند که رشد را قصد کرده‌اند» یعنی: آنانند که قصد راه حق و خیر و نجات را

کرده‌اند و در جست و جوی آن به کوشش و تلاش پی‌گیر و سختی برخاسته‌اند تا سرانجام به آن توفیق یافته‌اند.

﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾

«و اما قاسطان، همانا هیزم جهنم‌اند» یعنی: آنان آتش‌افروز جهنم‌اند که دوزخ به وسیله آنان برافروخته می‌شود چنان‌که آتش به وسیله هیزم، همین گونه کفار انس نیز هیزم جهنم‌اند. قاسط: از «قسط» است به معنی کجرو از راه حق. مقسط: از «اقسط» به معنی برپادارنده عدل است.

این آیه دلیل بر آن است که جنی کافر در دوزخ عذاب می‌شود.

﴿وَأَلْوِ اسْتَقَمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾

«و» بگو ای محمد ﷺ! به‌سوی من وحی فرستاده شده است «که اگر بر راه راست استقامت می‌کردند» یعنی: اگر جن، یا انس، یا هر دوی آنها بر راه و روش اسلام پایداری می‌کردند «البته به آنان آب فراوان می‌نوشانیدیم» یعنی: قطعا رزق و روزیشان را گشایش داده و به آنان خیر و رفاه و امکانات بسیار گسترده‌ای ارزانی می‌داشتیم.

مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره کفار قریش نازل گردید آن‌گاه که باران به مدت هفت سال از آنان بازداشته شد.

﴿لِنَقْتَبِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا﴾

«تا آنان را در آن بیازماییم» و به علم ظهور بدانیم که شکر گزاری‌شان در برابر این نعمت فراوان چگونه است «و هرکس از ذکر پروردگارش اعراض کند، درآردش به عذابی سخت» یعنی: هرکس از قرآن، یا توحید، یا عبادت، یا از موعظه و اندرزروی بگرداند خداوند متعال او را به عذابی سخت و سهمگین گرفتار می‌کند.

﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾

«و» بگو ای محمد ﷺ! به‌سوی من وحی فرستاده شده است «این‌که مسجدها خاص خداوند است» سعید بن جبیر در بیان سبب نزول روایت کرده است که: جنیان به رسول خدا ﷺ گفتند: آیا می‌توانیم به مسجد بیاییم و دورتر از شما اما همراه شما در نماز حاضر باشیم؟ پس این آیه نازل شد. به قولی: مساجد شامل همه اماکن پاکیزه است زیرا زمین همه‌اش سجده‌گاه می‌باشد و این قول حسن بصری رحمته

است چنان که در حدیث شریف آمده است: «جعلت لی الأرض مسجدا و طهورا». «زمین برایم سجده‌گاه، پاک و پاک‌کننده گردانیده شد». گویی خداوند ﷻ فرمود: همه زمین مخلوق ماست پس بر آن برای غیر آفریننده‌اش سجده نکنید «پس هیچ کس را با الله نخوانید» یعنی: در مساجد از غیرالله ﷻ یاری نخواهید زیرا مساجد مخصوص خداوند ﷻ و عبادت اوست. البته امر به توحید و یکتاپرستی در مساجد به معنی آن نیست که یگانه پرستی در غیر مساجد مطلوب نباشد بلکه این دستور برای روشن کردن این حقیقت است که پایبندی به توحید و یگانه پرستی در مساجد مؤکدتر است لذا این آیه درس بزرگی است برای کسانی که با حق تعالی دیگران را نیز در مساجد می‌خوانند، که مع‌الأسف امروزه مساجد مسلمانان دچار این آفت گردیده است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون به مسجد وارد می‌شدند، پای راست خود را پیش نهاده و می‌فرمودند: «وإن المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحدا، اللهم أنا عبدك و زائرک و علی کل مزور حق و أنت خیر مزور، فأسألک برحمتک أن تفک رقبتی من النار». «مسجدها مخصوص خداوند است پس هیچ کس را با الله در آنها به عبادت نخوانید. بار الها! من بنده تو و زائر تو هستم و بر هر زائری حقی است و تو بهترین زیارت شدگان هستی پس از تو به رحمت می‌خواهم که گردنم را از آتش دوزخ آزاد سازی». و چون از مسجد بیرون می‌شدند، پای چپ خود را پیش نهاده و می‌فرمودند: «اللهم صب علی الخیر صبا، ولا تنزع عنی صالح ما أعطیتنی أبدا، و لا تجعل معیشتی کدا، واجعل لی فی الأرض جدا». «بارخدا! خیر را بر من به ریختنی فراوان بریزان و هرگز چیزهای شایسته‌ای را که به من داده‌ای، از من بیرون نکش و معیشت و گذران زندگی‌ام (یعنی هزینه و ارزاقم) را با رنج و زحمت همراه نگردان و برایم در زمین توانگری قرار ده». حسن بصری رحمته الله علیه می‌گوید: «از سنت است که چون انسان وارد مسجد می‌شود (لا اله الا الله) بگوید زیرا فرموده حق تعالی: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] امری ضمنی به ذکر و خواندنش نیز هست».

﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾

«و این که چون ایستاد بنده الله» یعنی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم «که الله را عبادت کند» و او را به نیایش بخواند «نزدیک بودند که بر سر او بریزند» یعنی: نزدیک بود که جنیان

از دحام کنان خود را بر آن حضرت ﷺ بفشردند، از بس که مشتاقانه برای شنیدن قرآن پیرامون آن حضرت ﷺ تجمع کرده بودند. یادآور می‌شویم که این اجتماع و نیایش رسول خدا ﷺ - چنان که گذشت - در بطن نخله بود. به قولی: مراد تجمع منکران انس و جن بر سر این کار است که نور الهی را خاموش کنند اما خدای ﷻ نپذیرفت جز این که بنده‌اش را نصرت داده و نورش را به‌تمام برساند. این معنی انتخاب ابن جریر طبری است که از نظر ابن کثیر نیز به سیاق نزدیک‌تر است زیرا خداوند ﷻ بعد از آن می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «جز این نیست که من فقط پروردگارم را می‌خوانم» و او را پرستش می‌کنم «و برای او هیچ کس را» از خلق وی «شریک مقرر نمی‌کنم» پس هیچ عاملی برای انکار و شگفت‌زدگی شما از دعوت‌م و تجمع و تبنانی‌تان برای بی‌اثر ساختن آن، وجود ندارد.

سبب نزول آیه کریمه این بود که کفار قریش به رسول اکرم ﷺ گفتند: بی‌گمان تو کاری بزرگ (و بدعتی عجیب) به میان آورده‌ای، تو با همه مردم اعلام دشمنی کرده‌ای پس از این راه برگرد تا به تو پناه بدهیم «و تو را از گزند سایرین نگهداریم». همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «من نه صاحب‌اختیار زبانی برای شما هستم و نه صاحب‌اختیار خیری» یعنی: نه می‌توانم از شما زبانی را دفع کنم و نه به شما نفعی را در دنیا یا دینتان جلب نمایم زیرا زیان‌رسان و نفع‌رسان فقط خداوند ﷻ است.

﴿قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «هرآینه مرا هیچ کس از خداوند پناه نمی‌دهد» یعنی: هیچ کس عذابش را از من دفع نمی‌کند چنانچه او عذاب خود را بر من فرود آورد «و هرگز بجز او پناهی نیابم» یعنی: هرگز پناه‌گاه و جای امنی از قهر او نمی‌یابم.

﴿إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَن يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾

﴿فِيهَا أَبَدًا﴾

«مگر بلاغی از جانب خداوند و پیام‌های او» یعنی: چنانچه حق تعالی عذاب خود را بر من فرود آورد، مرا از عذاب وی هیچ پناهی نیست جز یک چیز و آن این است که پیام‌های او را ابلاغ کرده و به دستورات و فرمان‌های او عمل کنم و خود نیز به چیزهایی که دیگران را به آن دستور می‌دهم، پایبند باشم که اگر چنین کردم، نجات یافته‌ام و در غیر آن نابودی‌ام حتمی است. همچنین صحیح است که استثناء: ﴿إِلَّا بَلَاغًا﴾ از این فرموده حق تعالی باشد: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ صَرًّا﴾ [الجن: ۲۱] یعنی: من مالک و صاحب‌اختیار هیچ چیز دیگری برای شما نیستم، جز این که پیام‌های الهی را به شما ابلاغ نمایم «و هرکس خداوند و پیامبرش را نافرمانی کند» با نپذیرفتن و انکار آنچه که حق تعالی به پیامبرش ﷺ نازل کرده است؛ «پس بی‌گمان او راست آتش دوزخ، در آنجا همیشه جاویدان است» یعنی: من پیام‌های الهی را به شما ابلاغ می‌کنم پس هرکس بعد از آن عصیان کند، جزای او همین است که بیان شد.

﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَاصِرًا وَأَقْلُ عَدَدًا﴾

«تا آن‌گاه که چون آنچه را که به آنان وعده داده شده است» از عذاب دنیا - مانند شکست بدر، یا عذاب دوزخ در آخرت «ببینند پس خواهند دانست» در هنگام مشاهده آن عذاب که «چه کسی به اعتبار یاری دهنده» ای که به وسیله او یاری داده می‌شود «ناتوان‌تر است و چه کسی از روی شمار کمتر است» آنانند یا مؤمنان؟ یعنی: این مشرکانند که هیچ یآوری ندارند و شمارشان نیز از لشکریان بی‌شمار خدای ﷻ کمتر است.

﴿قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ به کفار. این چهارمین دستور برای آن حضرت ﷺ در سیاق این آیات است: «نمی‌دانم آیا آنچه وعده داده می‌شوید نزدیک است» یعنی: من نمی‌دانم که آیا عذاب خداوند متعال که شما را از آن هشدار داده است، نزدیک است «یا پروردگار من برای آن میعادی» دور «قرار می‌دهد» بنابراین، جز خدای سبحان هیچ‌کس نمی‌داند که عذاب شما در دم واقع می‌شود یا در آینده. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «به مردم بگو: من از وقت فرارسیدن قیامت آگاهی ندارم و نمی‌دانم که میعاد آن نزدیک است یا دور»، امد: زمانی است دور.

مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: چون مشرکان آیه ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ﴾ [الجن: ۲۴] را شنیدند، نضربن حارث به پیامبر ﷺ گفت: پس این روزی که وعده آن را به ما می‌دهی، کی خواهد بود؟ همان بود که خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾

«دانای غیب است پس هیچ کس» از خلقش «را بر علم غیبش آگاه نمی‌سازد» علم غیب: هر چیزی است که از بندگان پنهان ساخته شده است.

﴿إِلَّا مَن أَرَادَ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمَن خَلْفَهُ رَصَدًا﴾

«مگر کسی که بپسندد او را از پیامبری» که در آن صورت، او را از برخی امور غیبی خویش آگاه می‌کند تا خبر دادن وی از غیب معجزه‌ای برای وی باشد. پس خداوند متعال برای کسانی از پیامبران که پسندیده است این امر را مستثنی کرد لذا آنچه از غیب خویش را که می‌خواست از طریق وحی به ایشان نازل کرد و آن را معجزه و دلیل راستینی بر صدق نبوت ایشان قرار داد. پس قطعاً منجمان و امثال‌شان از کسانی که ریگ می‌اندازند، کف می‌بینند، پرنده می‌پراندند و... از کسانی نیستند که مورد پسند پروردگار باشند لذا آنان با غیب‌گویی‌هایشان به خداوند ﷻ کافرنند و با حدس و تخمین و دروغبافی‌هایشان بر او افترا می‌بندند، هرچند ممکن است خبر دادن منجمان و امثال‌شان از بعضی وقایع آینده، گاهی با واقعیت مصادف شود، که این با توسل‌شان به بعضی از نشانه‌ها و قرائن و حساب‌هاست اما این امر نمی‌تواند قاعده عام و کلی و خطاناپذیری تلقی شود زیرا علم غیب مخصوص به خداوند متعال، همانا علمی است که در همه احوال و همه اوقات فراگیر و راست است چنان‌که خداوند متعال گاهی با الهام بعضی از کرامات را به دست برخی از دوستان مخلصش آشکار می‌گرداند و آن‌ها با بهره‌گیری از الهام از بعضی وقایع مربوط به زمان آینده خبر می‌دهند «پس همانا الله پیشاپیش وی و از پشت سر وی نگهبانانی را روان می‌کند» یعنی: خدای سبحان از پیش رو و از پشت سر پیامبرش نگهبانانی از فرشتگان را برمی‌گمارد که او را از تعرض شیاطین بر غیبیاتی که برای وی آشکار ساخته است، نگاه‌دارند و او را از این‌که شیاطین از او استراق سمع کرده و سپس شنوده‌های دزدی‌شده را به‌سوی کاهنان القا نمایند، در حصار خویش بگیرند.



﴿لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾

«تا بداند که محققا پیام‌های پروردگار خود را رسانیده‌اند» یعنی: تا خداوند ﷻ این حقیقت را که پیامبرانش پیام‌های وی را ابلاغ کرده‌اند، به مشاهده بداند چنان‌که در غیب و نهان دانسته‌است. ابن‌کثیر می‌گوید: مراد از آنچه که خداوند ﷻ برای دانستن خود در قرآن به صیغه تعلیل (لیعلم: تا بداند) ذکر نموده، فقط علم ظهور است نه علم ابتدائی زیرا حق تعالی از ازل به اشیاء عالم بوده و می‌باشد پس او می‌خواهد تا علم خویش را به بندگانش آشکار گرداند به همین جهت با این فرموده خود بر این معنی تأکید می‌گذارد: «و خدا به آنچه نزد آنان است، از هر جهت احاطه دارد» یعنی: به آنچه که در هنگام نگرهبانی نزد فرشتگان است، یا به آنچه که نزد پیامبران مبلغ پیام‌هایش قرار دارد و نیز به همه احوال‌شان احاطه مطلق دارد «و هرچیز را از روی شمار احصا و شمارش کرده است» یعنی: حق تعالی هر چیز را به عدد و شمار آن ضبط و ثبت کرده است، بدون مشارکت احدی از فرشتگانش، یا دیگر ابزارهای علم و فراگیری. یا معنای: ﴿لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا﴾ [الجن: ۲۸] این است: تا محمد ﷺ که به‌سویش وحی می‌شود، بداند که جبرئیل و فرشتگان همراه وی وحی الهی را بی‌هیچ تحریف و تبدیلی به وی رسانده‌اند. پس مرجع (أبلغوا) به معنی اول پیامبران و به‌معنی دوم فرشتگانند. یا معنی این است: تا مکلف بداند که پیامبران ﷺ پیام‌های پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند.

در پایان این سوره باید گفت: خبر دادن حق تعالی از داستان «جن» دارای فواید بسیاری است که از مهمترین آن روشن شدن این امور است:

- جنیان نیز همچون انسیان به تکالیف شرعی مکلف می‌باشند.
- مؤمنان جن کافران خود را به‌سوی ایمان دعوت می‌کنند.
- رسول اکرم ﷺ به‌سوی هر دو عالم انس و جن فرستاده شده‌اند.
- جنیان سخنان ما را می‌شنوند و زبان ما را می‌فهمند.



## سوره مزمل

مکی است و دارای (۲۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «مزمل» نامیده شد که از رسول خدا ﷺ در آغازین مرحله نزول وحی الهی به سوی ایشان که خود را در جامه می‌پیچیدند، سخن می‌گوید. مزمل: یعنی جامه بر خود پیچیده.

این سوره مبارکه صفحه‌ای از تاریخ دعوت اسلامی و تابلویی از تابلوهای مرحله آماده سازی و آمادگی برای برداشت آن را ارائه می‌کند.

﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمِلُ ۝۱﴾

«ای مرد جامه بر خود پیچیده» خطاب متوجه رسول اکرم ﷺ است که در آغاز امر وحی که جبرئیل علیه السلام پیام الهی را به ایشان آورد، از هیبت وحی و جبرئیل علیه السلام خود را در جامه می‌پیچیدند زیرا نخستین بار که ایشان صدای فرشته را شنیدند و به سوی وی نگاه کردند، ایشان را لرزه گرفت و از هیبت وی نزد خانواده خود آمدند و گفتند: مرا به جامه درپیچید، مرا در زیر جامه بپوشانید. سپس به رسالت مخاطب ساخته شدند و با جبرئیل علیه السلام انس گرفتند. ولی ابن کثیر بر اساس روایت جابر رضی الله عنه در مقدمه تفسیر این سوره به نقل از حافظ ابوبکر بزار می‌گوید: «قریش در دارالندوه اجتماع کردند و گفتند: برای این مرد نامی بگذارید تا مردم از وی پراکنده شوند. پس در این باره با یکدیگر به رای زنی پرداختند و گفتند: او را کاهن بخوانیم. اما خودشان کهانت را از آن حضرت ﷺ نفی کردند. باز گفتند: او را دیوانه بخوانیم. سپس خود آن را از ایشان نفی کردند. باز گفتند: او را ساحر بخوانیم. سپس خود آن را از ایشان نفی کردند... سپس با توافق بر سر این اسم از همدیگر متفرق شدند. پس چون خبر به رسول خدا ﷺ رسید، ایشان از این توطئه چنان در فشار قرار گرفتند که خود را در جامه پیچیدند.

﴿قُمْ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا ۝۲﴾

«قیام لیل کن جز اندکی» یعنی: جامه را به دورافکن و در شب برای ادای نماز بپاخیز و تمام شب را نماز بگذار، جز اندکی از آن را. شایان ذکر است که قیام شب فقط

بر رسول خدا ﷺ فرض بود. جابر بن عبدالله رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مجاور حراء گردیدم (بنا بر عادت ایشان) و چون مدت مجاورتم را در آن به سر رساندم، از کوه فرود آمدم بناگاه ندایی را شنیدم که مرا می خواند پس به جانب راست خویش نگرستم ولی چیزی را ندیدم و به جانب چپ خویش نگرستم، باز هم چیزی را ندیدم و به پشت سرم نگرستم، باز هم چیزی را ندیدم پس سرم را به سوی آسمان بلند کردم بناگاه دیدم همان کسی که در حراء نزد آمد بود، در میان آسمان و زمین برتختی نشسته است پس از هیبتش ترسیدم و بی درنگ به خانه بازگشتم و گفتم: مرا در جامه دریچید، مرا در جامه دریچید». به دنبال آن خداوند عزوجل ﴿يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ﴾ [المزمل: ۱] را نازل کرد.

﴿تَصَفَّهُ أَوْ أَنْقَضَ مِنْهُ قَلِيلًا﴾ ﴿أَوْ زِدَ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾

آن گاه حق تعالی مقدار این قیام شب پیامبر ﷺ را بیان کرده و می فرماید: «نیمه اش را» بپاخیز «یا اندکی از نیمه کم نما» تا حد یک سوم آن «یا اندکی بر نیم شب بیفزای» تا حد دو سوم آن. گویی حق تعالی فرمود: دوسوم شب یا نصف یا ثلث آن را بپاخیز لذا در میان برخاستن یک ثلث شب یا نصف یا دو ثلث آن مخیری. شب: از غروب خورشید آغاز و با طلوع بامداد به پایان می رسد. امام احمد و مسلم از سعدبن هشام رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: «به عائشه رضی الله عنها گفتم: مرا از قیام شب رسول خدا ﷺ آگاه کن. فرمود: آیا سوره مزمل را نمی خوانی؟ گفتم: چرا می خوانم. فرمود: خداوند متعال در آغاز این سوره قیام شب را فرض گردانید و این حکم را دوازده ماه در آسمان نگه داشت پس رسول خدا ﷺ و اصحابشان شبها را به مدت یک سال به قیام گذرانیدند تا بدانجا که پاهای ایشان از بسیاری ایستادن ورم کرد سپس در آخر این سوره تخفیف را نازل فرمود و قیام شب بعد از فرضیت - در حق امت - به نافله تبدیل گردید». یادآور می شویم که این فرضیت در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حال خود باقی ماند.

«و قرآن را به ترتیل و شیوایی بخوان» یعنی: آن را با تأنی ای همراه با تدبر، شمرده شمرده و حرف به حرف بخوان. ترتیل آن است که تمام حروف به شیوایی بیان گردیده و حق اشباع به آن داده شود بی آن که در نطق آن تکلف و زحمتی روی دهد. شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ نمازها را بدین صورت می خواندند. عائشه رضی الله عنها می گوید:

«رسول خدا ﷺ چون سوره‌ای از قرآن را می‌خواندند، آن را چنان به ترتیل و شمرده شمرده تلاوت می‌کردند که از آنچه بود هم طولانی‌تر می‌نمود». در صحیح بخاری روایت شده است که از انس رضی الله عنه راجع به قرائت رسول خدا ﷺ پرسیدند، گفت: قرائت ایشان مد بود، سپس خواند: (بسم الله الرحمن الرحيم) به طوری که در الله، رحمن و رحیم هر سه مد کشید. یادآور می‌شویم؛ احادیث بسیاری روایت شده است که بر استحباب ترتیل و خوش ساختن صوت در قرائت دلالت می‌کند و از آن جمله این حدیث شریف است: «زینوا القرآن بأصواتکم». «قرآن را با صداهای خویش مزین گردانید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لیس منا من لم یتغن بالقرآن». «کسی که قرآن را به آواز نخواند، از ما نیست». بغوی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «قرآن را پراکنده - مانند سنگریزه - نخوانید و آن را به شتاب - مانند به شتاب خواندن شعر - نیز نخوانید بلکه در برابر شگفتی‌های آن بایستید و دل‌ها را به وسیله آن به‌طرب درآوردید پس تمام هم و غم شما رسیدن به آخر سوره نباشد».

قابل ذکر است که در وجوب ترتیل قرآن خلافی نیست بلکه خلافی که هست در تلحین و تغنی به آن است که گروهی - از آن جمله امام مالک و امام احمد - به کراهت آن نظر داده‌اند و گروهی دیگر - از آن جمله امام ابوحنیفه و امام شافعی - به جایز بودن آن نظر دارند و هر دو گروه هم احادیثی را بر تأیید نظرشان آورده‌اند. ولی حق این است که باید در این باره روش میان‌های را برگزید پس اگر چنان بود که لحن و خوش صدایی، الفاظ قرآن را تغییر می‌داد و به شیوه‌های ادای کلمات خلل وارد می‌کرد، یا تکلف و تصنعی پدید می‌آورد که به آهنگ‌های موسیقی شباهت داشت، چنین تلحین و خوش صدایی‌ای در خواندن قرآن حرام است و ممنوع اما چنانچه تلحین و خوش صدایی برای ایجاد رقت و تعمیق اندیشه در قرآن و بر سر حزن آوردن خواننده بود و به اندرز گرفتن و متأثر شدن وی از معانی قرآن می‌انجامید، در این صورت دلیلی بر منع آن وجود ندارد بلکه ادله مفید جایز بودن آن است.

مخصوص بودن خطاب در این آیه برای رسول خدا ﷺ در مورد دستور دادنشان به قیام شب، ظاهراً این معنی را می‌رساند که تهجد مخصوصاً برایشان فرض بوده است. که رأی اکثر علما نیز همین است. پس معنی نافله در آیه: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ﴾ [الإسراء: ۷۹] نیز، نفل بودن تهجد بر آن حضرت صلی الله علیه و آله نیست بلکه معنی

آیه این است که تهجد در حق ایشان امری است افزون بر فرایض دیگری که امتشان نیز در آن‌ها مشارکت دارند و قول راجح هم این است که فرضیت تهجد فقط در مورد امت منسوخ گردیده و این فرضیت برای رسول اکرم ﷺ به حال خود باقی بوده است.

﴿إِنَّا سَلَقْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿٥﴾﴾

«هر آینه ما سخنی سنگین را بر تو نازل خواهیم کرد» یعنی: ما به زودی قرآن را بر تو وحی خواهیم کرد و بدان که قرآن کلامی است که فرایض و حدود و حلال و حرام آن سنگین است و آن را جز قلب مؤید به توفیق و نفس مزین به توحید، کسی دیگر تحمل نتواند کرد. گاهی مراد از «قول ثقیل» این است که وحی قرآن سنگین است چنان که در احادیث شریف آمده است. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «من می‌دیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول خدا ﷺ نازل می‌شد و در حالی از ایشان قطع می‌گردید که از پیشانی مبارک عرق سرازیر بود».

﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً ﴿٦﴾﴾

«بی‌گمان ناشئه شب» برای قیام شب چنانچه بعد از خواب باشد، «ناشئه» گفته می‌شود زیرا خوابیدن در اول شب و آن‌گاه برخاستن برای نماز و نیاز، کاری است که تجدید و انشاء می‌شود و در واقع نوعی نشأه است. آری! این گونه شب خیزی «سخت‌تر است در فشار» و سنگین‌تر است بر نمازگزار نسبت به ادای نماز روز زیرا شب برای خواب است. یا معنی این است: شب خیزی موافقت دل و زبان را با همدیگر بیشتر در بر دارد و به فهم قرآن و حضور دل بیشتر کمک می‌کند «و از لحاظ تلفظ استوارتر است» یعنی: خواندن قرآن در شب استوارتر و تلفظ آن درست‌تر است از آن جهت که حضور قلب در آن فراهم، سروصداها در آن خاموش و دنیا در آن آرام و ساکت می‌باشد.

﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا ﴿٧﴾﴾

«هرآینه تو را در روز شغلی است بسیار» یعنی: ای پیامبر ﷺ! تو روز بسیار پرمشغله‌ای داری زیرا سخت به کار دعوت مشغول هستی و در کنار آن به حوایج و ضروریات شخصی خود نیز می‌پردازی پس در روز بسیار گشت و گذار و تحرک داری،

از این جهت تهجد را به شب موکول کن چرا که مناجات با ما ایجاب فراغت را می‌کند و در اثنای روز تماماً برای انجام عبادت و تلاوت فارغ نمی‌شوی.

﴿وَأذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ﴿٨﴾﴾

«و نام پروردگار خود را یاد کن» در شب و روز به بسیاری «و از همه چیز بگسل و به او پیوسته شو» یعنی: با گسستی محکم از همه چیز بگسل و به سوی خداوند عَلَّامُ الْغُيُوبِ متوجه شو؛ با مشغول شدن به عبادت وی و درخواست راحت و رحمت و فضل عظیمی که نزد وی است. البته مراد گسستن از مشاغل زندگی و دست برداشتن از کسب معاش از راههای شرافتمندانه نیست زیرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از انقطاع و گسستن از جامعه و مردم نهی کرده‌اند پس معنی آیه: گسستن به سوی خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ با اخلاص در عبادت است لذا پیمودن راه نصاری در فرو گذاشتن ازدواج و گوشه نشینی در صومعه‌ها و دیرها، انقطاعی است که در شریعت ما از آن نهی به عمل آمده است.

﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ﴿٩﴾﴾

«پروردگار مشرق و مغرب است، خدایی جز او نیست پس او را کارساز خود گیر» یعنی: چون شناختی که فقط او مختص پروردگاری است پس فقط او را کارساز خود گیر و در تمام امور خود فقط به او تکیه کن و بدان که او ضامن وعده خویش به پیروزی توست. وکیل: کارساز و پردازنده امور است.

﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْرُهُمْ هَجْرًا حَمِيلًا ﴿١٠﴾﴾

«و بر آنچه می‌گویند» کفار از سخنان آزاردهنده و دشنام‌ها و تمسخرها «صبر کن» و از این امور، ناشکیب و بی‌قرار نشو «و آنان را به ترک کردنی نیکو ترک کن» یعنی: متعرض کافران نشو و خود را به عمل متقابل علیه آنان مشغول نکن. به قولی دیگر: هجر جمیل؛ دوری گزیدن و ترک کردنی است که سرزندی در آن نباشد. شایان ذکر است که این حکم به قبل از صدور فرمان قتال مربوط بود و آیه قتال آن را منسوخ کرد. صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «اما به نظر من این روش همیشگی و سیاست ثابت دعوت اسلامی است که دعوتگران راه خدا عَلَّامُ الْغُيُوبِ همیشه و در هر عصری به آن نیاز دارند». چنان که ابوالدرداء رضی الله عنه می‌گوید: «ما بر روی گروههایی از مردم می‌خندیم در حالی که دل‌های ما آنان را لعنت می‌کند».

﴿وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا﴾<sup>(۱۱)</sup>

«و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار» یعنی: مرا با منکران متنعم و صاحبان ثروت و رفاه و لذت دنیوی واگذار همانان که بر انجام طاعت از دیگران تواناترند و وجایب و حقوقی بر ذمه آنان است که بر ذمه دیگران نیست پس هم و غم خویش را صرف آنان نکن زیرا من از جای تو کار آنان را بسنده‌ام و برای تو از آنان انتقام می‌گیرم «و به آنان اندکی مهلت ده» یعنی: تا به سر رسیدن اجل‌هایشان، یا تا فرود آمدن عذاب دنیا بر آنان. نعمت: به فتح نون عبارت از تنعم و رفاه و به کسر نون: انعام دادن یا نام چیزی است که انسان به وسیله آن از نعمت برخوردار می‌گردد. سبب نزول: این آیه درباره سران قریش و رؤسای مکه - یعنی کسانی که علیه دعوت کمر بسته بودند - نازل گردید.

﴿إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا﴾<sup>(۱۲)</sup>

«بی‌گمان نزد ما بندهای گرانی است» انکال: بندها و زنجیرهای گران و سنگین یا انواع عذاب سهمگین برای کافران در آخرت است «و» نزد ما «جحیمی است» یعنی: آتش شعله‌ور افروخته بسیار سوزانی است.

﴿وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا﴾<sup>(۱۳)</sup>

«و» نزد ما «طعام گلوگیری است» که در گلو گیر می‌کند پس نه فرو می‌رود و نه بیرون می‌آید؛ مانند خار تازه، خون، و چرک و زردآب و غیره «و» نزد ما «عذاب دردناکی است» یعنی: نوع دیگری از عذاب است؛ غیر از آنچه که ذکر شد.

﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا﴾<sup>(۱۴)</sup>

«روزی که زمین و کوه‌ها بلرزد» و همه کسانی را که در آن قرار دارد، به اضطراب آورد. رجفه: زلزله شدید است «و کوه‌ها چون تل ریگ از هم پاشیده‌ای گردند» کثیب: توده ریگ گردآورده است. مهیل: ریگ روانی است که زیر پا گیر نکند. یعنی: کوه‌ها بعد از آن که صخره سنگ‌هایی سخت بوده‌اند، به ریگ‌هایی تبدیل می‌شوند که از شدت تکان و زلزله، پاشان و روان گردیده‌اند به طوری که انسان و حیوان در آن می‌لغزد.



بعد از آن که خدای سُبْحٰنَهُ مردم مکه و امثال‌شان را از هول و هراس‌های روز قیامت بیم داد، اینک آنان را از هول و هراس‌های دنیا که امت‌های دروغ‌انگار گذشته با آن روبرو شده‌اند، بیم می‌دهد:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾﴾

«همانا ما به‌سوی شما پیامبری فرستاده‌ایم که بر شما گواه است» و در روز قیامت بر شما در مورد اعمالتان و این‌که او را نافرمانی کرده‌اید، گواهی می‌دهد «چنان‌که به‌سوی فرعون پیامبری را فرستاده بودیم» که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود.

﴿فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً ﴿١٦﴾﴾

«پس فرعون آن پیامبر را نافرمانی» و تکذیب «کرد» و به آنچه که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده بود، ایمان نیاورد «پس او را به سختی فروگرفتیم» و بیل: یعنی سخت و سنگین. و از آن جمله است طعام و بیل: یعنی غذایی که به خاطر سنگینی خود هضم نشود. و ابل: باران سنگین است. یعنی: فرعون را به مجازات سنگین و خشنی مجازات کردیم؛ با غرق کردن وی.

﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا ﴿١٧﴾﴾

«پس اگر کفر ورزید» یعنی: اگر بر کفرتان باقی بمانید؛ «چگونه از روزی» یعنی: از عذاب و وحشت روزی «می‌پرهیزید» یعنی: خویشتن را نگه می‌دارید و امان می‌یابید؛ «که کودکان را پیر می‌گرداند» و اطفال خردسال به سبب شدت هول و هراس‌ها و زلزله‌های آن در آن موی سفید می‌شوند. این کنایه از شدت ترس و هراس آن روز است زیرا غم و پریشانی نیروی انسان را ضعیف و او را به طور زود هنگام پیر و فرتوت می‌کند.

﴿السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ ۚ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا ﴿١٨﴾﴾

«آسمان در آن روز شکافته گردد» به سبب هول و هراس سخت و عظیم آن. و شکافته شدنش برای فرود آمدن فرشتگان است «البته وعده الله انجام گرفتنی است» یعنی: خواه ناخواه وعده او بر آوردن این روز، شدنی است.

﴿إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ ۖ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿١٩﴾﴾

«بی‌گمان این» آیات بیم‌دهنده در این سوره «تذکره‌ای است» یعنی: پند و موعظه‌ای است «تا هرکه خواهد به‌سوی پروردگار خود راهی در پیش گیرد» به‌وسیله

طاعت که مهمترین پایه آن عقیده توحید است. پس این راه، راهی است که او را به خشنودی خداوند ﷻ در بهشت نایل می‌گرداند.

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصِيَهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُم مَّرْضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَعُونَ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ وَءَاخَرُونَ يُقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَقَرِّضُوا لِلَّهِ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾

«بی‌گمان پروردگارت می‌داند که تو نزدیک به دوسوم شب و نصف آن و یک سوم آن را برمی‌خیزی» یعنی: گاهی این و گاهی آن مقدار را برای ادای نماز و نیایش برمی‌خیزی «و نیز گروهی از کسانی که همراه تو می‌خیزند» یعنی: فقط جمعی از اصحاب نیز این، یا آن مقدار را همراهت برمی‌خیزند ولی همه به مواظبت بر قیام‌شب توانایی ندارند «و خداست که شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند» یعنی: اندازه‌های شب و روز را بنا بر حقیقت آن‌ها می‌سنجد و برنامه‌ریزی می‌کند، گاهی اندازه آن‌ها را باهم برابر و گاهی متفاوت می‌گرداند و از این کاسته و بر آن می‌افزاید «خداوند دانست» به علم ظهور «که شما هرگز آن را احاطه نمی‌توانید کرد» یعنی: خداوند ﷻ دانست که شما هرگز قیام شب را بر آن مقادیر تاب نمی‌آورید مگر به سختی و مشقت و در این امر حرج است «پس به رحمت بازگشت بر شما» و برای شما در ترک قیام شب رخصت داد زیرا از پرداختن به آن عاجز شدید بنابراین، این تکلیف سنگین را از شما برداشت و فریضه قیام شب را از ذمه شما ساقط و آسان‌گیری و تخفیف را جانشین سختی گردانید. مقاتل می‌گوید: «چون آیه ﴿ثُمَّ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [المزمل: ۲] نازل گردید، این تکلیف بر مؤمنان دشوار آمد و چنان بود که گاهی شخص نمی‌توانست نصف شب را از ثلث آن تمییز دهد لذا وقتی به نماز شب برمی‌خواست تا بامداد به آن ادامه می‌داد از بیم آن که مبدا کمتر از حد معین را به قیام بگذراند پس از اثر این امر دشوار، چنان شد که پاهای مؤمنان ورم کرد و رنگ‌هایشان زرد شد، همان بود که خدای ﷻ بر ایشان رحمت آورد و فرضیت نماز شب را از ذمه ایشان

ساقط گردانید. اما چنان که گفتیم، این فرضیت در مورد رسول اکرم ﷺ به حال خود باقی ماند. بنابراین، آیه کریمه ناسخ فرضیت نماز شب (تهجد) در حق امت است و احادیث صحیح بر این امر صراحت دارند که نمازهای فرض در حق امت فقط نمازهای پنج‌گانه می‌باشد. در حدیث شریف آمده است که سؤال کننده‌ای از رسول اکرم ﷺ پرسید: آیا غیر از نمازهای پنج‌گانه دیگر نمازی هم بر عهده من هست؟ فرمودند: «نه مگر این که داوطلبانه انجام دهی».

«اینک هرچه میسر می‌شود از قرآن بخوانید» یعنی: هر چه بر شما از نماز شب میسر می‌شود بخوانید، بدون تعیین وقت مشخصی. پس مراد از قرائت، نماز است از باب اطلاق جزء و اراده کل. یا آنچه را که بر شما از قرآن آسان و مقدور باشد، در نماز شب و در غیر آن بخوانید، بی آن که رسیدن وقت خاصی را انتظار بکشید. سدی می‌گوید: «مراد از مقدار میسر؛ یکصد آیه است». حسن می‌گوید: «هر کس در شب صد آیه را بخواند، قرآن با او محاجه نمی‌کند». کعب می‌گوید: «هر کس در شب صد آیه را بخواند، در زمره قانتان نوشته می‌شود». چنان که در حدیث شریف آمده است: «من قام بعشر آیات لم یکتب من الغافلین، و من قام بمائة آیه کتب من القانتین، و من قام بألف آیه کتب من المقنطرن». «هر کس به تلاوت ده آیه از قرآن بپردازد، از غافلان نوشته نمی‌شود و هر کس صد آیه از قرآن را تلاوت کند، از قانتان نوشته می‌شود و هر کس هزار آیه از قرآن را تلاوت کند، از مقنطران است». یعنی به‌اندازه قنطاری پاداش داده می‌شود. قنطار: مقدار هنگفت و بسیاری است.

«خداوند معلوم داشت که بعضی از شما بیمار خواهند بود» لذا تاب‌وتوان قیام شب را نخواهند داشت «و دیگرانی که در زمین سفر می‌کنند و از فضل خداوند طلب روزی می‌نمایند» یعنی: در زمین برای تجارت و کسب منافع و به طلب روزی الهی که در امر معیشت و گذران زندگی‌شان به آن نیاز دارند، سفر می‌کنند از این روی تاب‌وتوان شب‌زنده‌داری را ندارند «و دیگرانی که در راه خدا کارزار می‌کنند» پس تاب‌وتوان این را ندارند که قیام شب و تکالیف دشوار جهاد را هردو باهم انجام دهند. ملاحظه می‌کنیم که خدای ﷻ در این آیه درجه مجاهدان و مال‌جویانی را که در طلب کسب نفقه حلال برای خود و خانواده خویش هستند، باهم برابر گردانیده است پس این خود دلیل بر آن است که کسب مال برای تأمین روزی حلال به منزله جهاد است چنان که در حدیث شریف آمده‌است: «هیچ فروشنده‌ای نیست که طعامی را از شهری به شهر

دیگری می‌برد و آن را به نرخ روز می‌فروشد مگر این که منزلت وی در نزد خدای عز و جل منزلت شهداء است» سپس آن حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت کردند.

«پس هر چه میسر شد از قرآن بخوانید» یعنی: هر چه میسر شد از نماز شب و از قرآن بخوانید. تکرار امر برای تأکید و تثبیت رخصت است و بر این حقیقت اشعار دارد که هر چند فرضیت نماز شب ساقط شده است ولی استحباب آن به حال خود باقی است «و نماز را برپا دارید» یعنی: نماز فرض را «و زکات را بدهید» یعنی: زکاتی را که در اموال شما فرض شده است. زکات بنا بر قول راجح در سال پنجم هجرت فرض گردید. اما ابن کثیر می‌گوید: «این آیه که مکی است دلیل بر قول کسانی می‌باشد که می‌گویند: زکات در مکه فرض شد ولی مقادیر و نصاب‌های آن در مدینه بیان گردید.» «و به خدا وام نیکو بدهید» یعنی: از اموال خود در راه خیر به انفاقی نیکو انفاق کنید؛ با خرج کردن بر خانواده خویش، در جهاد فی سبیل الله و پرداختن زکات فرض و صدقات نافله «و آنچه برای خود از عمل خیر پیش می‌فرستید» هر عمل خیری که باشد، اعم از آنچه که ذکر شد و آنچه که ذکر نشد «آن را نزد خداوند به اعتبار پاداش بهتر و بزرگتر خواهید یافت» نسبت به اعمال خیری که آن را تا آستانه مرگ به تأخیر می‌اندازید، یا به اجرای آن بعد از مرگ خویش وصیت می‌کنید تا بعد از مرگتان از مالتان بیرون آورده شود. در حدیث شریف آمده است: «... مال یکی از شما فقط آن چیزی است که (قبل از مرگ خود) پیش فرستاده است و آنچه که انفاقش را به تأخیر انداخته، مال وارث وی است.» «و از خداوند آمرزش بخواهید» برای گناهانتان زیرا از ارتکاب گناه و کوتاهی در انجام حسنات عاری نیستید «بی‌گمان خداوند غفور رحیم است» یعنی: بسیار آمرزگار است برای کسی که از وی آمرزش بخواهد، بسیار مهربان است برای کسی که از وی طلب رحم کند.

## سوره مدثر

مکی است و دارای (۵۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با صفت «تدثر: جامه بر خود پیچیدن» که رسول خدا ﷺ به آن موصوف شده‌اند، «مدثر» نامیده شد. اصل مدثر متدثر است؛ و او کسی است که خود را به جامه خویش در می‌پیچد تا بخوابد، یا خود را گرم کند. مفسران در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند که: چون ارسال وحی بر رسول خدا ﷺ آغاز شد، جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام نزد ایشان آمد و ایشان او را همچون نور درخشانی بر تختی در میان آسمان و زمین نشسته دیدند. پس، از مشاهده آن منظره عظیم تکان خورده و بیهوش بر زمین افتادند و چون به هوش آمدند، به منزل خود نزد خدیجه بازگشته و آبی خواستند و بر خود ریختند سپس فرمودند: مرا در جامه بپیچانید! مرا در جامه بپیچانید! پس قطیفه‌ای بر ایشان پوشانیدند. آن‌گاه این سوره نازل شد. بخاری از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «اولین چیزی که از قرآن نازل گردید، ﴿يَتَأْتِيهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ [المدثر: ۱] بود». اما جمهور مفسران قایل به آنند که اولین آیات نازل شده: ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ۱] بود. وجه جمع میان دو رأی یاد شده این است که: اولین آیات نازل شده بعد از دوران فترت وحی (یعنی انقطاع موقت آن در آغاز بعثت)، این سوره بود.

﴿يَتَأْتِيهَا الْمُدَّثِّرُ﴾

«ای مرد جامه بر خود پیچیده» که ردا بر سر کشیده و خود را در زیر آن پنهان کرده‌ای. مفسران اجماعاً بر آنند که مراد از مدثر رسول خداست. دثار: رواندازی است که بر بالای لباس داخلی‌ای که به تن چسبیده‌است، پوشیده می‌شود و لباس داخلی «شعار» نامیده می‌شود.

﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾

آری! ای مرد جامه بر خود پیچیده «برخیز و بیم ده» یعنی: بپاخیز و اهل مکه را بیم و هشدار ده و آنان را از عذاب برحذر دار؛ چنانچه ایمان نیاورند.

## ﴿وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾

«و پروردگارت را تکبیر گوی» یعنی: سرور، فرمانروا و سامان‌دهنده امور خود را به تکبیر گفتن اختصاص ده و او را به بزرگی و عظمت وصف کن و نباید غیر او در چشمت بزرگ جلوه کند. این می‌رساند که بدون بزرگداشت خداوند جَلَّ جَلَّالُهُ، مأموریت بیم‌دهی (انذار) نیز به سر نمی‌رسد.

## ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ﴾

«و جامه‌های خود را پاک دار» پس باید ظاهرت نیز پاک و آراسته باشد زیرا اگر مردم دعوتگر را با ظاهری ناموزون ببینند، این را به حساب دعوتش می‌گذارند و چه بسا که بدین سبب از پذیرش دعوتش سرباز زنند. پس مراد، پاک کردن لباس از پلیدی‌هاست. اما قتاده در معنی آن می‌گوید: «نفست را از گناه پاکیزه بدار». لذا با این تأویل، مراد از آن طهارت نفس است زیرا اعراب شخصی را که به عهد خداوند متعال وفا نمی‌کرد، پلید جامه می‌نامیدند و کسی را که به عهد وی وفا کرده و به لباس صلاح آراسته می‌بود، پاک‌جامه می‌نامیدند. و هردو معنی صحیح است زیرا طهارت حسی عاداتاً متلازم با طهارت معنوی یعنی دوری از گناهان می‌باشد چنان‌که عکس قضیه نیز صحیح است چرا که وجود پلیدی‌ها گاهی با بسیاری گناهان همراه می‌باشد.

## ﴿وَالرِّجْزَ فَاهْجُرْ﴾

«و از پلیدی دوری کن» یعنی: بتان و مظاهر شرک را فروگذار و آن‌ها را پرستش نکن زیرا پرستش آن‌ها سبب عذاب است. رجز: به ضم راء و کسر آن، عذابی است که به عنوان اثر معصیت به دنبال می‌آید. شایان ذکر است که نهی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این امور، به معنی آلوده بودن ایشان به چیزی از این‌ها نیست بلکه نهی به این دلیل از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آغاز می‌شود که ایشان قدوه و الگو هستند و نیز مراد آیات، توصیه ایشان به مداومت و مواظبت بر رعایت این امور است پس این خطاب‌ها مانند این فرموده حق تعالی است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ [الأحزاب: ۱]. «ای پیامبر! از خدا بترس و از کافران و منافقان اطاعت نکن»، که مراد از این خطاب و امثال آن در مورد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سفارش ایشان به مداومت و استمرار در پرهیز نمودن از چنین اموری است.

## ﴿وَلَا تَمُنَّ بِدِينِكُمْ﴾

«و منت مگذار فزونی طلب کنان» در توضیح معنی این آیه چهار قول آمده است که این کثیر آن‌ها را به این نحو نقل کرده است:

۱- در برابر دشواری‌ها و سنگینی‌های نبوت که آن را تحمل می‌کنی، بر پروردگارت منت نگذار.

۲- چون به کسی چیزی بخشیدی، آن را برای رضای خدا ﷻ ببخش و بر بخششی که می‌کنی، منت نگذار و به‌جهت آن نبخش که بیشتر از آن بگیری بلکه بخشش‌های تو باید فقط به خاطر خدای ﷻ باشد، نه به خاطر طلب دنیا؛ و این از اخلاق اهل جود و کرم است.

۳- در برابر امر نبوت و تبلیغی که می‌کنی، از مردم پاداشی افزون نخواه و عوضی از دنیا برنگیر.

۴- از این‌که اعمال خیر را بسیار انجام دهی، سست و ضعیف نشو. این کثیر معنی دوم را ترجیح داده است.

﴿وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾ (۷)

«و برای پروردگارت شکیبایی کن» یعنی: متحمل کار عظیمی گردیده‌ای که به زودی عرب و عجم بر سر آن با تو خواهند جنگید پس در دعوت شکیبایی کن و باید شکیبایی‌ات بر آزارهایی که می‌بینی، برای رضای خدای ﷻ باشد. خلاصه این‌که: خداوند ﷻ بعد از کمال عقل و کمال اخلاق آن حضرت ﷺ، دو پایه محکم دیگر برای موفقیت دعوت ایشان بنیان گذاشت، آن دو پایه عبارت از: جود و صبر است.

﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ﴾ (۸)

«پس چون در ناقور دمیده شود» مراد از ناقور در اینجا، دمیدن دوم در صور است، گویی حق تعالی فرمود: بر آزارشان شکیبا باش زیرا پیش روی آنان روزی است بسیار هولناک که سرانجام کار، در آن افکنده می‌شوند. در حدیث شریف آمده است: «کیف أنعم وصاحب القرن قد التقم القرن وحي جبهته ينتظر متي يؤمر فينفخ؟ فقال أصحاب رسول الله ﷺ: فما تأمرنا يا رسول الله؟ قال: قولوا حسبنا الله ونعم الوكيل، علي الله توكلنا». «چگونه شادمان باشم درحالی که صاحب بوق، بوقش را در دهانش گرفته و پیشانی خویش را نیز فرود آورده و منتظر است که چه وقت به وی دستور دمیدن داده می‌شود تا بدمد؟ اصحاب گفتند: پس به چه چیز ما را دستور می‌دهید یا رسول‌الله؟ رسول مبارک

فرمودند: بگوئید؛ «حسبنا الله ونعم الوكيل، علي الله توكلنا». خدا ما را بس است و او نيكو کارسازي است، بر خدای تَوَكَّلْ توکل کردیم».

﴿فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿٩﴾ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿١٠﴾﴾

«پس چنین روزی، روز دشواری است؛ بر کافران آسان نیست» برخلاف مؤمنان که دائماً از آسانی‌ای به آسانی بیشتر از آن راهنمایی می‌شوند تا سرانجام وارد بهشت گردند چنان‌که ابن عباس رضی الله عنه از عبارت: (بر کافران آسان نیست) این معنی را فهمیده است که آن روز بر مؤمنان آسان است. این مستمسکی است برای کسانی که «دلیل خطاب» را حجت می‌دانند.

﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ﴿١١﴾﴾

«مرا با کسی که او را تنها آفریدم واگذار» نسفی برای این آیه سه معنی ذکر کرده است:  
 ۱- مرا واگذار با کسی که او را درحالی آفریدم که در شکم مادرش تنها بوده است، نه مالی داشته است و نه فرزندی.

۲- مرا تنها با او واگذار زیرا من در انتقام گرفتن از او، تو را بسنده‌ام.

۳- مرا واگذار با کسی که خودم به تنهایی او را آفریده‌ام و در آفرینش وی کسی با من مشارکت نداشته است.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: ولیدبن مغیره نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و ایشان بر وی قرآن خواندند پس گویی بر وی از استماع قرآن رقت و انعطافی پدید آمد. چون این خبر به ابوجهل رسید، نزد ولید آمد و به وی گفت: عموجان، قومت می‌خواهند تا مالی را گرد آورده و تقدیم نمایند زیرا خبر شده‌اند که تو نزد محمد رفته‌ای تا از آنچه نزد وی است، برخوردار گردی. ولید گفت: چنین نیست زیرا تو می‌دانی که من از ثروتمندترین افراد قریش هستم. ابوجهل گفت: پس درباره محمد سخنی بگو تا این خبر به قومت برسد که تو منکر وی هستی و از او نفرت داری. ولید گفت: درباره وی چه بگویم؟ سوگند به خدا که در میان شما نه مردی داناتر به شعر مانند من وجود دارد و نه داناتر به رجز و قصیده آن، به خدا سوگند که سخن او به چیزی از این‌ها شباهتی ندارد و به خدا سوگند که سخن او را حلاوتی است و بر سخنش رنگ و رونق و صفایی است، فراز آن لذت‌بخش و مثمر مانند درخت میوه‌دار و فرود آن سیراب‌کننده و پربرکت مانند چشمه آب حیات است بی‌گمان سخن وی



برتر است و هیچ سخنی بر آن فراز نتوان شد و بی‌گمان سخنش هر سخنی را که فروتر از آن است، ورشکسته و ویران می‌سازد. ابوجهل گفت: اما قومت از تو راضی نمی‌شوند تا درباره وی سخنی نگویی. ولید گفت: پس به من اجازه بده تا درباره او بیندیشم آن‌گاه گفت: «هذا سحر یؤثر: این سخن جادویی نقل شده است» که محمد آن را از غیر خود نقل می‌کند! پس این آیه نازل شد.

﴿وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا﴾

«و مالی فراوان به او بخشیدم» زیرا ولید بن مغیره ثروتمند مشهوری بود.

﴿وَبَيْنَ شُهُودًا﴾

«و فرزندانی حاضر شده» یعنی: فرزندانی به او بخشیدم که همراهش در مکه حاضرند، نه مسافرت می‌کنند و نه نیازی به پراکنده شدن در سرزمینها برای جست وجوی رزق و روزی دارند، از آن جهت که مال پدرشان فراوان بود پس غلامان و خادمانشان عهده‌دار این مسافرتها بودند و ولید همیشه از نعمت و لذت وجود و حضور پسرانش برخوردار بود. نقل است که: او جمعا سیزده فرزند داشت که همه پسر بودند و سه تن از آنان به نامهای خالد، عمار و هاشم ایمان آوردند.

﴿وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمَهِيدًا﴾

«و برایش وسعت دادم وسعت‌دانی» یعنی: به او در زندگی مادی، طول عمر، ریاست در قریش و نفوذ و اعتبار، عیشی خوش و امکان و میدانی بسیار عطا کردم؛ تا بدانجا که او را ریحانه و دردانه (وحید) قریش لقب داده بودند. یعنی: او در استحقاق ریاست و رهبری و پیشوایی آنان، یک‌ویکدانه است.

﴿ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ﴾

«باز هم طمع دارد که بیفزایم» بر مال و جاه و امکانات او در حالی که شکر این نعمت‌ها را که همانا پذیرش اسلام و انجام دادن تکالیف آن است، به‌جا نیاورده است.

﴿كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا﴾

«حاشا و کلا» یعنی: هرگز این نعمت‌ها را بر او نمی‌افزایم «زیرا او به آیات ما ستیزنده است» یعنی: او دشمن آیات ما است و به این آیات که بر پیامبر صلی الله علیه و آله خویش فرود آورده‌ایم، کافر می‌باشد.

﴿سَأْرَهُقُّهُ وَصَعُودًا﴾ (۱۷)

«زودا که مشقتی سنگین بر او تکلیف دهم» یعنی: به زودی او را درگیر عذاب سخت و سنگینی می‌کنم که هیچ راحتی در آن نباشد. ارهاق: آن است که بر انسان چیز سنگینی تحمیل شود که برداشت آن در توان وی نباشد. به قولی: «صعود» کوهی در دوزخ است چنان که در حدیث شریف آمده است: «صعود کوهی از آتش در دوزخ است که او به بالا رفتن بر آن مکلف ساخته می‌شود پس چون دست خود را بر آن می‌گذارد، دستش ذوب می‌شود و چون دست خود را برمی‌دارد، دستش به حال خود برمی‌گردد و چون پایش را بر آن می‌گذارد، پایش ذوب می‌شود اما وقتی آن را برمی‌دارد، به حال خود بازمی‌گردد».

﴿إِنَّهُ وَفَكَرَّ وَقَدَّرَ﴾ (۱۸)

«هر آینه او تأمل کرد و بررسی نمود» یعنی: ولید بن مغیره درباره قرآن و محمد ﷺ اندیشید و نزد خود بررسی و سنجش کرد تا سرانجام سخنش درباره آن حضرت ﷺ را آماده کرد که چه بگوید. پس خدای سبحان او را نکوهید و مذمت کرد و فرمود:

﴿فَقْتِلْ كَيْفَ قَدَّرَ﴾ (۱۹)

«پس کشته باد» یعنی: لعنت و عذاب بر وی باد «چگونه سگالید» یعنی: چگونه و به کدامین حال سخنش را بررسی و سنجش کرد و چگونه به سوی باطلی که قریش از وی می‌خواستند، راه برد.

﴿ثُمَّ قَتِلْ كَيْفَ قَدَّرَ﴾ (۲۰)

«باز مرگ بر او باد، چگونه سگالید» تکرار برای مبالغه است. «ثم» بر این امر دلالت می‌کند که نفرین بر وی در بار دوم بیشتر و مؤکدتر است. این تعبیر همه برای بزرگ نمودن جرم وی و سزاوار بودنش برای عذاب مضاعف است.

﴿ثُمَّ نَظَرَ﴾ (۲۱)

«باز درنگریست» که به کدامین چیز قرآن را دفع کند و چگونه در حقانیت آن طعن بزند، یا در چهره‌های قومش درنگریست.

﴿ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ﴾ (۲۲)

«و آن گاه رو ترش کرد» چرا که چیزی نیافت تا قرآن را با آن طعن بزند «و چهره درهم کشید» یعنی: چهره‌اش درهم کشیده و دگرگون شد. «بسر»: سخت‌تر از ترشروی است.

﴿ثُمَّ أَدْبَرَ وَأَسْتَكْبَرَ﴾ (۳۲)

«باز پشت گردانید» از حق و ایمان «و تکبر کرد» از گردن نهادن به حقانیت قرآن.

﴿فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ﴾ (۳۱)

«پس گفت: این جز جادویی فراگرفته نیست» یعنی: این قرآن جز جادویی نیست که محمد آن را از دیگران نقل کرده است. البته عکس‌العمل وی بدین شیوه، خود دلیل آن است که او در ابراز نظر پیرامون قرآن درگیر تناقض درونی بود چرا که در دل خویش رسول خدا ﷺ را تصدیق می‌کرد و به حقانیت ایشان قناعت اندرونی داشت ولی از روی عناد، صداقت ایشان را انکار می‌کرد تا زعامت و ریاست وی در میان قریش محفوظ بماند، از این جهت گفت:

﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ (۳۰)

«این جز گفتار آدمی نیست» یعنی: قرآن سخن بشر است نه کلام خداوند ﷻ. بیان این امر گذشت که ولیدبن مغیره این سخن را فقط برای ارضای قومش گفت، بعد از آن که به این حقیقت که قرآن شیرینی و شکوه و رونق مخصوص و بی‌مانندی دارد، اعتراف کرد.

﴿سَأُصْلِيهِ سَقَرَ﴾ (۳۱)

«زودا که به سقرش درآوریم» سقر: از نام‌های دوزخ است.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ ۚ لَا تُبْقَىٰ وَلَا تَذَرُ ۚ لَوَاحٌ لِّلْبَشَرِ﴾ (۳۸)

«و تو چه دانی که سقر چیست» این آیه برای بزرگ نمودن شأن دوزخ است «نه باقی می‌گذارد، نه رها می‌کند» دوزخ نه کسی را که در آن افکنده شود، باقی می‌گذارد زیرا گوشت و پوست و عروقهش را می‌سوزاند و نه او را رها می‌کند تا هلاکش کند بلکه آن گوشت و پوست دوباره به تن وی برمی‌گردد تا مجدداً عذاب را از نو بچشد «آشکارشونده است برای بشر» یعنی: دوزخ از مسافت‌های دور درازی در معرض دیدگان آنهاست به طوری که از بس بزرگ و هولناک است، آن را آشکارا می‌بینند. شایان ذکر است که این معنی، برگزیده بیشتر مفسران است. به قولی دیگر:

﴿لَوَاحَةٌ لِّلْبَشَرِ﴾ [المدثر: ۲۹] بدین معنی است که دوزخ تغییر دهنده رنگ پوست‌ها به سیاهی است چرا که پوست‌های دوزخیان را می‌سوزاند و سیاه می‌گرداند.

﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾

«بر آن نوزده نگهبان است» یعنی: بر دوزخ نوزده کس از فرشتگان گمارده‌اند که نگهبانان آن می‌باشند. ثعلبی می‌گوید: «این امر محل انکار نیست زیرا وقتی یک فرشته ارواح تمام خلائق را قبض کند پس هیچ استبعادی ندارد که نوزده فرشته بر عذاب بعضی از خلائق موکل باشند». به قولی: مراد نوزده صنف از اصناف فرشتگان است. قرطبی می‌گوید: «ان شاء الله صحیح این است که این نوزده کس رؤسا و سرگروه‌های فرشتگان برگمارده بر امر عذاب‌اند اما شمار تمام آن‌ها را هیچ عبارت و لفظ بشری‌ای به تصویر کشیده نمی‌تواند چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ [المدثر: ۳۱] «لشکریان پروردگارت را جز خود او کسی دیگر نمی‌داند» در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «یؤتی جهنم یومئذ لها سبعون ألف زماما مع کل زمام سبعون ألف ملك یجرونها». «در آن روز جهنم آورده می‌شود در حالی که برای آن هفتاد هزار مهار است، به‌همراه هر مهاری هفتاد هزار فرشته‌اند که آن را می‌کشند».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: گروهی از یهود از مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نگهبانان جهنم سؤال کردند پس او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و این سؤال را با ایشان در میان گذاشت. هم در آن ساعت این آیه نازل شد.

﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْبَشَرِ﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: چون آیه ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾ [المدثر: ۳۰] نازل شد، ابوجهل گفت: آیا محمد بیش از نوزده تن یاور ندارد؟ پس آیا هرصد مرد از شما عاجز از آنند که یکی از آن‌ها را بگیرند سپس از دوزخ خارج شوند؟

پس این آیه نازل گردید. در روایت دیگری آمده است: مردی از قریش به نام ابوالأشد بن کلدہ جمحی که بسیار نیرومند و پهلوان بود<sup>۱</sup> گفت: ای گروه قریش! نوزده تن فرشته شما را به هراس نیفگنند زیرا من از جای شما با شانه راستم ده تن از آنان و با شانه چپم نه تن از آنان را دفع می‌کنم. پس نازل گردید:

«و ما نگهبانان دوزخ را جز از فرشتگان نگماشته‌ایم» پس چه کسی تاب و توان رویارویی با فرشتگان را دارد و چه کسی می‌تواند ایشان را مغلوب خویش گرداند در حالی که ایشان برپادارنده‌ترین خلق خدای عَزَّوَجَلَّ برای حق او، خشمگین‌ترین آن‌ها برای او و نیرومندترین و قوی‌ترین خلق در قوت و هجوم هستند؟ «و ما شمار ایشان را جز فتنه‌ای برای کافران نگردانیده‌ایم» یعنی: شمار نوزده را آزمایش و امتحانی برای کافران گردانیده‌ایم و آن‌ها گفتند آنچه را که گفتند تا عذابشان دوچندان شود و خشم خداوند عَزَّوَجَلَّ بر آنان افزون گردد و «تا اهل کتاب یقین کنند» یعنی: تا یهود و نصاری به حقانیت قرآن یقین حاصل کنند بدان جهت که بیان قرآن در مورد شمار نگهبانان دوزخ، با کتب منزله آنان موافقت کامل دارد «و» تا «اهل ایمان در ایمان خود بیفزایند» آن‌گاه که موافقت اهل کتاب با خود را می‌بینند «و تا اهل کتاب و مسلمانان شک نکنند» در حقانیت قرآن زیرا می‌بینند که هر چه در قرآن هست، حق است. یا شک نکنند در این امر که شمار نگهبانان دوزخ نوزده تن است «و تا کسانی که در دل‌هایشان بیماری» نفاق «است بگویند» مراد از بیماری، وجود شک و شبهه و نفاق در دل‌های آن‌هاست «و» تا بگویند «کافران» از مردم مکه و غیرآنان که: «خدا از این مثل آوردن چه چیزی را اراده کرده است؟» یعنی: خداوند از بیان این شمار تعجب‌انگیز که در دوری و غرابت خود همچون مثل است، چه چیزی را اراده داشته است؟ چرا آن فرشتگان را نوزده تن گردانید نه مثلاً بیست تن؟ حق تعالی در رد شبهاتشان فرمود:

۱- او به پندار آنان چنان نیرومند بود که بر روی پوست گاو می‌ایستاد و ده تن آن را می‌کشیدند تا از زیر پایش خارج سازند اما پوست پاره پاره می‌شد و از زیر پایش بیرون آورده نمی‌شد. سهیلی می‌گوید: «هم او بود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به کشتی گرفتن با خود فراخواند و گفت: اگر در کشتی مغلوب تو گشتم، به تو ایمان می‌آورم و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها او را در کشتی مغلوب ساختند ولی ایمان نیاورد. نقل است که رسول خدا ص با «رکانه» نیز کشتی گرفتند.

«بدین سان خداوند هرکه را خواهد گمراه می‌کند و هرکه را خواهد هدایت می‌کند» یعنی: به مانند آنچه که از گمراه‌سازی منکران این شمار و هدایت نمودن باورمندان آن ذکر شد؛ خدای عَلَّمَ کافران را گمراه و مؤمنان را هدایت می‌کند. البته معنی گمراه‌سازی و هدایت نمودن حق تعالی این نیست که او این دو گروه را بر گمراهی و هدایت مجبور می‌سازد زیرا این امر منافی با عدل حق تعالی است. همچنین حکمت در مشروعیت احکام که ایجاب آورنده تکلیف است، اجبار را اقتضا نمی‌کند بنابراین، اراده و اختیار مکلف در انجام تکلیف و در استحقاق عقاب و ثواب، نقش اساسی دارد و از سوی خداوند عَلَّمَ اجباری در کار نیست. پس این امر که همه چیز بر اساس اراده او واقع می‌شود لزوماً به معنی رضای او نیست لذا اگر بنده امر پروردگارش را مخالفت کرد، از آنچه مورد رضای اوست بیرون گردیده، نه از دایره مشیت وی.

فرموده خدای عَلَّمَ: ﴿وَيَزِدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا﴾ [المدرثر: ۳۱] دلیل بر آن است که ایمان کم و زیاد می‌شود، یعنی زیاد می‌شود با طاعت و کم می‌شود با معصیت و این رأی اکثر علماء است و کسانی از علما - مانند امام ابوحنیفه رحمته - که می‌گویند: حقیقت ایمان قبول زیادت و نقصان را نمی‌کند، آیه کریمه را بر ثمرات و آثار و لوازم ایمان حمل می‌کنند «و شماره لشکریان پروردگارت را جز خود او نمی‌داند» از بس که بسیارند پس افزودن بر تعداد نورده‌تن بر وی دشوار نیست ولی او در تعیین این تعداد حکمت ویژه‌ای دارد که شما آن را نمی‌دانید پس هرچند نگهبانان دوزخ نوزده تنند اما ایشان همکاران و لشکریان عظیمی در اختیار دارند که شمارشان را جز خدای سبحان کس دیگری نمی‌داند. در حدیث شریف آمده است: «أطت السماء وحق لها أن تئط، ما فيها موضع أربع أصابع إلا وملك واضع جبهته لله ساجدا». «آسمان به ناله درآمد و سزاوار آن است که ناله کند زیرا جای چهار انگشت در آن نیست مگر این که فرشته‌ای پیشانی خود را برای خدای عَلَّمَ در آن به سجده نهاده است». «و این جز پندی برای بشر نیست» یعنی: دوزخ و آنچه که از شمار نگهبانان آن ذکر شد، جز پند و موعظه‌ای برای بشر نیست تا کمال قدرت حق تعالی را بدانند لذا او هرگز به همکار و مددکار محتاج نیست.

﴿كَلَّا وَالْقَمَرَ﴾

آن‌گاه خداوند متعال بر وجود دوزخ (سقر) سوگند خورده و می‌فرماید: «چنین نیست» که منکران می‌گویند «سوگند به ماه» که دارای آن همه منافع عظیم است؛

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ ﴿۳۱﴾﴾

«و سوگند به شب، چون پشت برگرداند» و برود و روز به دنبال آن آید؛

﴿وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ﴿۳۲﴾﴾

«و سوگند به صبح چون روشن شود» و از افق پدیدار گردد؛

﴿إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرَى ﴿۳۰﴾﴾

«هر آینه آن یکی از سترگهاست» یعنی: سقر یکی از بلاهای بسیار بزرگ و سخت است. حسن بصری می گوید: «به خدا سوگند که حق تعالی خلاق را به بلایی بزرگتر از دوزخ بیم نداده است». به قولی «آنها» یعنی: تکذیب آنان محمد ﷺ را یکی از بلاهای بسیار بزرگ است. یا معنی این است: فرستادن بیم دهنده به سوی بشر، یکی از بزرگترین رویدادها در هستی است.

﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ﴿۳۱﴾﴾

«بیم دهنده است بشر را» مراد از بیم دهنده، دوزخ است. به قولی: قرآن بیم دهنده بشر و هشدار دهنده آن است؛ از آن رو که متضمن وعده و وعید می باشد.

﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿۳۷﴾﴾

آری! قرآن بیم دهنده و هشدار دهنده است؛ «هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید» به سوی حق و خیر یا به سوی بهشت «یا باز ایستد» به سبب کفر از راه حق و خیر و از جاده بهشت.

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ ﴿۳۸﴾﴾

«هر کس در گرو کردار خویش است» یعنی: هرکس از عمل و کردار خویش مورد مؤاخذه و باز پرس قرار گرفته و نزد خدای ﷻ در گرو کار و کردار خویش است، که یا خویشتن را نجات می دهد و یا در هلاکت می افکند.

﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿۳۹﴾﴾

«مگر اصحاب یمین» یعنی: مگر مؤمنان که ایشان در گروه گناهان خود نیستند بلکه به وسیله اعمال نیکی که انجام داده اند، از گرو و بازداشت رها می شوند و نجات می یابند.

﴿فِي جَنَّتٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾

«در بوستان‌هایی هستند» یعنی: مؤمنان در بوستان‌هایی هستند «همپرسی می‌کنند» یعنی: از همدیگر حال و احوال پرسشی می‌کنند، یا می‌پرسند:

﴿عَنِ الْمُجْرِمِينَ﴾

«از مجرمان» یعنی: مؤمنان از یک‌دیگر راجع به احوال گنهکاران می‌پرسند، یا از خود گنه‌کاران می‌پرسند در حالی که خطاب به آنان می‌گویند:

﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ۚ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ۚ وَلَمْ نَكُ نُطْعَمُ الْمُسْكِينِ ۚ

وَكُنَّا نَحْوُ مَعَ الْخَاطِئِينَ﴾

«چه چیز شما را در دوزخ در آورد؟ می‌گویند: از نمازگزاران نبودیم و بینوایان را هم اطعام نمی‌کردیم و با هرزه درایان هرزه‌درایی می‌کردیم» یعنی: با اهل باطل در باطلشان در می‌آمیختیم و هرگاه گمراهی به گمراهی کشیده می‌شد، ما هم با اوگمراه می‌شدیم. ابن‌زید در معنی آن می‌گوید: «در کار محمد ﷺ با فروروندگان و هرزه‌درایان فرومی‌رفتیم و می‌گفتیم: محمد دروغ‌گوست، دیوانه است، جادوگر است، شاعر است...».

﴿وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾

«و روز جزا را» یعنی: روز حساب و جزا را که روز قیامت است «دروغ می‌شمردیم» پس این چهار عامل بود که در زندگی دنیا گریبانگیر ما گردید و ما را به دوزخ کشانید.

﴿حَقَّىٰ أَتْنَا الْيَقِينَ﴾

«تا آن که یقین به سراغمان آمد» مراد از یقین: مرگ است.

﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّفَاعِينَ﴾

«پس» حالا «آنان را شفاعت شفاعت‌گران سود ندهد» یعنی: چنان‌که شفاعت فرشتگان و پیامبران و نیکان به صالحان و شایستگان سود می‌دهد، به آنان سود نمی‌دهد زیرا این شفاعت برای مؤمنان است نه کافران. این آیه دلیل ثبوت شفاعت برای مؤمنان می‌باشد.

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ﴾



«پس چه شده است آنان را که از اندرز رویگردانند» یعنی: کافران را چه شده است که از قرآن مشتمل بر پند بزرگ و موعظه عظیم روی گردانند؟

این آیه نشان دهنده آن است که در آیه: ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾ [المدثر: ۳۱] و آیه: ﴿إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرَى نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾ [المدثر: ۳۵-۳۶] نیز مراد از «ذکر» و «نذیر» ترجیحا قرآن است.

﴿كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ﴾

«گویی آنان خرانی رم کرده‌اند» یعنی: مانند خرانی هستند سخت رمان و گریزان؛

﴿فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾

«که از تیراندازان» که آن‌ها را به تیر بسته‌اند «گریخته باشند» به قولی: قسوره شیر است. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «چون خران وحشی شیر را ببینند، می‌گریزند همچنین‌اند این گروه مشرک که چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ببینند، از ایشان می‌گریزند». پس این تشبیه آنان را به سختی تقبیح و تحقیر نموده و اعلام می‌دارد که آنان قومی سخت ابله‌اند.

﴿بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنشَرَةً﴾

«بلکه هر کدام از آنان می‌خواهد که به او نامه‌ای سرگشاده داده شود» و بر او کتاب و صحیفه‌ای نازل شود چنان‌که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: کفار قریش به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: باید صبح که از خواب برمی‌خیزیم، بالای سر هر یک از ما نامه گشاده‌ای از جانب خدا جل جلاله قرار داشته باشد بر این مضمون که تو رسول وی هستی.

﴿كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ﴾

«کلا و حاشا» نه! سنت خداوند جل جلاله هرگز چنین نیست بلکه «حق این است که آنان از آخرت نمی‌ترسند» زیرا اگر آنان از دوزخ می‌ترسیدند، چنین معجزاتی را پیشنهاد نمی‌کردند.

﴿كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ﴾

«کلا و حاشا» چنان نیست که آنان می‌پندارند بلکه «حق این است که قرآن پندی است» کامل و روشن.

﴿فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ﴾

«پس هرکه خواهد، آن را بخواند» و از آن پند گیرد، این پند را از آن می‌گیرد و هرکه آن را نصب العین خویش گرداند، منافع این کار به خودش برمی‌گردد.

﴿وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾

«و پند نگیرند جز آن که خدا بخواهد» برایشان هدایت را؛ پس کار موکول به مشیت حق تعالی است «اوست اهل تقوی» یعنی: حق تعالی سزاوار آن است که متقیان از او بپرهیزند؛ با ترک معاصی و عمل به طاعاتش «و اوست اهل مغفرت» یعنی: اوست سزاوار آن که برای مؤمنان با تقوی گناهانشان را بیامرزد و نیز سزاوار آن است که توبه توبه‌کاران را بپذیرد و گناهانشان را بیامرزد. شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل که مالک بن انس رضی الله عنه آن را روایت کرده است، این آیه را چنین تفسیر نموده‌اند: «يقول لكم ربكم جلت قدرته وعظمته ؛ أنا أهل أن أتقي فلا يجعل معي إله غيري، ومن اتقي أن يجعل معي الها غيري فأنا أغفر له». «پروردگار شما که قدرت و عظمت وی بس سترگ و باشکوه است، می‌فرماید: من سزاوار آن هستم که از من پروا شود و لذا خدایی غیر از من با من معبود قرار داده نشود. پس هرکس از این امر که با من خدایی غیر از من قرار دهد، بپرهیز کرد من قطعاً بر او می‌آمرزم».

## سوره قیامت

مکی است و دارای (۴۰) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره بدین سبب «قیامت» نامیده شده که با سوگند الهی به قیامت آغاز گردیده است تا شأن آن را بزرگ نموده و بر وقوع حتمی و رد بر منکران آن تأکید گذاشته باشد.

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾

«سوگند می‌خورم به روز قیامت» «لا» در ﴿لَا أُقْسِمُ﴾ هم در این آیه و هم در آیه بعد زاید است و اعراب کلمه «لا» را برای تأکید قسم اضافه می‌کنند زیرا اگر مقسم علیه منتفی باشد، آوردن کلمه «لا» قبل از قسم برای تأکید نفی جایز است پس معنی این است: «به تأکید سوگند می‌خورم». جواب قسم محذوف است که مابعد آن بر آن دلالت می‌کند، یعنی: «یقیناً برانگیخته می‌شوید». البته قسم خوردن خداوند ﷻ به روز قیامت برای تعظیم و تفریح شأن آن می‌باشد و قطعاً او صاحب اختیار است که به هر چیز از مخلوقاتش که می‌خواهد، سوگند بخورد.

﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾

«و سوگند می‌خورم به نفس لوامه» یعنی: به نفسی که صاحب خود را بر کوتاهی و تقصیرش ملامت می‌کند و این نفس لوامه، نفس مؤمن است که وی را بر اعمال خیری که از وی فوت شده نادم می‌گرداند لذا مؤمن خود را بر ارتکاب شر ملامت می‌کند چنان که بر انجام خیر نیز خود را ملامت می‌کند که چرا از آن بیشتر انجام نداده است. حسن بصری می‌گوید: «سوگند به خدای ﷻ که من مؤمن را جز ملامتگر نفس خویش نمی‌یابم؛ او بر خود نهیب می‌زند و می‌گوید: من - مثلاً - چرا آن سخن را گفتم و نیتم از آن چه بود؟ قصدم از غذا خوردن با فلان کس چه بود؟ از این حدیث نفسی که با خویشتن خویش داشتیم، چه هدفی داشتیم؟... اما فاجر جلو می‌رود و جلو می‌رود... و هیچ‌گاه نفسش را سرزنش نمی‌کند». هم او گفته است: «هیچ کس از اهل آسمان‌ها و زمین نیست مگر این که در روز قیامت نفس خود را ملامت می‌کند».

خلاصه: از ظاهر آیه - چنان که ابن کثیر گفته است - چنین برمی آید که: نفس لوامه نفسی است که صاحب خود را بر خیر و شر هردو ملامت می کند، به معنایی که گذشت. اما مقاتل می گوید: «نفس لوامه نفس کافر است که در آخرت خود را بر کوتاهی در ایفای حق خدای عز و جل ملامت می کند و بر آن حسرت می خورد».

﴿أَيَسَّبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾

«آیا انسان می پندارد که هرگز استخوان های او را گرد نمی آوریم» بعد از آن که پوسید و پراکنده گردید؟ و آیا می پندارد که او را دیگر بار به آفرینشی جدید نمی آفرینیم؟ قطعاً این پنداری است باطل زیرا ما استخوان های پوسیده او را گرد می آوریم. بدین سان خداوند عز و جل به روز قیامت و نفس لوامه هردو سوگند می خورد که استخوان های درهم پاشیده انسان را گرد خواهد آورد آن گاه هر انسانی را زنده خواهد کرد تا او را مورد محاسبه قرار داده و سپس به او جزای مناسبی بدهد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: عدی بن ربیع به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد! به من از روز قیامت بگو که چه وقت روی می دهد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله حقیقت امر قیامت را به وی باز گفتند. سپس او گفت: حتی اگر این روز را به چشم سر هم ببینم، تو را تصدیق نمی کنم و به آن ایمان نمی آورم، عجب! آیا خداوند عز و جل این استخوان ها را پس از پوسیدن آنها گرد می آورد؟! پس آیه کریمه نازل گردید.

﴿بَلَىٰ قَدَرِينَ عَلَىٰ أَلَّنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾

«آری» یعنی: نه چنان است که بر این امر توانا نباشیم بلکه با توانایی تمام استخوان های پوسیده انسان را گرد می آوریم و حتی از این هم فراتر: «تواناییم بر این که سرانگشت های او را» مانند سم شتر «هموار کنیم» تا قادر به گرفتن و باز دادن چیزی نباشد اما ما با بخشیدن این انگشتان کوچک و نرم و لطیف که مشتمل بر مفاصل، ناخنها، عروق ظریف و نرم و استخوان های بار یک هستند، بر او منت نهادیم. یا معنی این است: تواناییم بر این که انگشتانش را بی هیچ نقصان و تفاوتی همان طور که در دنیا بوده است استوار کنیم و باز آفرینیم. پس این تنبیهی است از سوی حق تعالی بر این امر که خطوط سرانگشتان هر انسانی با خطوط سر انگشتان غیر او از انسان های دیگر اختلاف دارد.

این آیه از معجزات قرآن کریم است زیرا بر نقش شگفت آسای اثر انگشت انسان توجه می‌دهد. این آیه سبب ایمان آوردن بسیاری از منکران گردیده است زیرا امروزه در عصر علم این حقیقت روشن گشته است که هویت و شخصیت مشخص و مستقل انسان به وسیله خطوط سرانگشتان وی از دیگران بازشناخته می‌شود پس ممکن است گاهی قد انسان، لحن صدا و شکل و شمایل وی با دیگران کاملاً شبیه باشد ولی آنچه که اصلاً به هیچ انسان دیگری شباهت ندارد، خطوط سر انگشتان او یا مهر خاص و منحصر به فرد وی است از همین رو، امروزه اهمیت اثر انگشت در بررسی قضایای جنایی و حقوقی به عنوان دلیلی قاطع شناخته و به کار گرفته می‌شود.

﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾

«بلکه انسان می‌خواهد در زمانی که پیش روی وی است، فسق و فجور کند» یعنی: می‌خواهد تا فسق و فجور و بدکاری را در زمانی که پیش رو دارد جلو انداخته، گناه را مقدم نماید و توبه را به تأخیر اندازد و او می‌خواهد که هر چه عمر وی به درازا کشید، به فسق و فجور ادامه دهد لذا هرگز مرگ و آخرت را به‌یاد نمی‌آورد. پس انکار رستاخیز از دو شبهه پدید می‌آید:

۱- بعید پنداشتن اجتماع و به هم آمدن اعضا و اجزاء بعد از پراکنده شدن و متلاشی شدن آن‌ها.

۲- گرایش به بی‌ضابطه‌گی و بی‌قیدی و این‌که هیچ عامل و مانعی هوی‌ها و هوس‌های وی را مهار نکند از این جهت از روی افسارگسیختگی و تمایل به فسق و فجور، تسلیم هوی و هوس شده و منکر معاد می‌گردد زیرا ایمان به آخرت او را به ضوابط و قیودی پایبند می‌گرداند.

﴿يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾

«می‌پرسد» از روی استبعاد، استهزا و استکبار: «روز قیامت چه وقت است؟»

﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ﴾

«پس آن‌گاه که چشم خیره شود» از شدت بهت‌زده‌گی و تحیر در سکر مرگ، یا در وحشت رستاخیز؛

﴿وَحَسَفَ الْقَمَرُ﴾

«و ماه تیره گردد» یعنی: نور و روشنی آن تماماً از بین رفته و مجدداً به

آن برنگردد چنان که در ماه گرفتگی دنیا به آن برمی گشت؛

﴿وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾

«و خورشید و ماه فرایک دیگر آورده شوند» یعنی: خورشید و ماه هر دو یکجا باهم در پیچانده شده و به یک کتله واحدی تبدیل گردند، و آنکه دیگر شب و روزی در کار نباشد؛

﴿يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُغُ﴾

«آن روز انسان بگوید که کجاست گریزگاه؟» یعنی: چون فرزند آدم صحنه‌های هولناک روز قیامت را مشاهده کند، در آن هنگام می گوید: کجاست گریزگاه از نزد خدای سبحان و از حساب و عذاب وی.

﴿كَلَّا لَا وَزَرَ﴾

«حاشا و کلا» نه! هرگز نه! «هیچ پناهی نیست» یعنی: در آن روز هیچ کوه و قلعه و پناهگاهی نیست که شما را از حساب و عذاب خدای عَلَّامُ السَّمْعِ پناه دهد.

﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ﴾

«آن روز، مستقر» یعنی: بازگشت و سرانجام کار «به سوی پروردگار توست».

﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ﴾

«در آن روز انسان از آنچه پیش فرستاده یا بازپس داشته‌است خبر داده می‌شود» یعنی: فرزند آدم - اعم از نیکوکار و بدکار - در هنگام وزن اعمال از عمل نیک یا بدی که پیش فرستاده، یا از سنت بد یا نیکی که از خود به‌جای گذاشته و بعد از مرگش بدان عمل می‌شود، آگاه ساخته می‌شود. یا او از اول و آخر عمل خود خبر داده می‌شود، یا خبر داده می‌شود از آنچه که پیش فرستاده از معصیت و باز پس داشته است از طاعت. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ مِمَّا يَلْحَقُ الْمُؤْمِنَ مِنْ عَمَلِهِ وَحَسَنَاتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ: عِلْمًا عِلْمَهُ وَنُشْرَهُ وَوَلَدًا صَالِحًا تَرَكَهُ أَوْ مَصْحَفًا وَرَثَهُ أَوْ مَسْجِدًا بَنَاهُ أَوْ بَيْتًا لِإِنِّ السَّبِيلَ بَنَاهُ أَوْ نَهْرًا أَجْرَاهُ أَوْ صَدَقَةً أَخْرَجَهَا مِنْ مَالِهِ فِي صِحَّتِهِ وَحَيَاتِهِ تَلَحُّقَهُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ». «بی‌گمان از عمل و نیکی‌هایی که بعد از مرگ مؤمن به وی می‌پیوندد، عبارت است از: علمی که آن را تعلیم داده و نشر نموده است و فرزند صالحی که از خود به‌جا گذاشته است، یا مصحفی که به‌ارث نهاده است، یا مسجدی که بنا کرده است، یا خان‌های که برای رهگذران در راه مانده ساخته است، یا جویی که آن را حفر کرده و روان ساخته است، یا

صدقه‌ای که آن را از مال خود در سلامتی و حیاتش بیرون آورده است پس اینهاست که بعد از مرگش به وی می‌پیوندند». همچنین در حدیث شریف به روایت صحیح مسلم آمده است: «من سن فی الإسلام سنة حسنة کان له أجرها وأجر من عمل بها بعده، من غیر أن ینقص من أجورهم شیء ومن سن فی الإسلام سنة سیئة کان علیه وزرها ووزر من عمل بها بعده، من غیر أن ینقص من أوزارهم شیئا». «هر کس در اسلام سنت نیکی را بنیان گذارد، برای وی مزد آن عمل و مزد کسانی است که بعد از او بدان عمل کرده‌اند، بی آن که از مزدهای ایشان چیزی کم ساخته شود و هر کس در اسلام سنت بدی را بنیان گذارد، بر او گناه آن و گناه کسانی است که بعد از او بدان عمل کرده‌اند، بی آن که از گناهانشان چیزی کم ساخته شود».

﴿بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾﴾

«بلکه انسان بر نفس خود بصیر است» و حقیقت ایمان یا کفر، طاعت یا معصیت و استقامت یا انحرافی که او بر آن بوده است را می‌داند. به قولی معنی این است: بلکه اعضا و اندام‌های انسان علیه او گواهند.

﴿وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ﴿١٥﴾﴾

«هر چند عذرهای خود را در میان آورد» یعنی: هر چند عذرهای پیشکش کرده و از خود حجت بنماید و دفاع کند، آن عذرآوری‌ها به حالش هیچ سودی نمی‌کند زیرا علیه او شواهدی اقامه می‌شود که عذرهای دروغینش را برملا می‌سازد. یا معنی این است: هر چند انسان برای دفاع از خود عذرهایی بتراشد اما او بر خویشتن خویش بیناست و خودش را خوب می‌شناسد. مجاهد می‌گوید: «عذرهای انسان، عبارت از حجت‌های وی است». ابن کثیر می‌گوید: «صحیح قول مجاهد و اصحاب وی است».

﴿لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾﴾

«زبان را به بازخوانی وحی نجانبان که در کار آن شتاب کنی» مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: رسول خدا ﷺ در هنگام نزول وحی پیش از آن که جبرئیل علیه السلام از خواندن آن فارغ شود، به خاطر حرص و اشتیاقی که بر حفظ و نگهداری قرآن داشتند، لب‌ها و زبان خود را برای تکرار آن می‌جنبانیدند، همان بود که این آیه نازل

شد. یعنی: زبان خویش را در هنگام القای وحی به تکرار کردن قرآن نجبان تا آن را از بیم آن که مبدا از خاطرت برود، به شتاب فراگیری.

﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾<sup>(۱۷)</sup>

«زیرا گردآوری آن» در سینهات «بر عهده ماست» پس بدان که چیزی از آن از خاطرت نمی‌رود «و بازخوانی آن» یعنی: پایدار ساختن تکرار و خواندن آن بر زبانت به وجهی درست و استوار نیز بر عهده ماست.

﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾<sup>(۱۸)</sup>

«پس چون آن را بخوانیم» یعنی: چون خواندن قرآن را بر تو به زبان جبرئیل علیه السلام تمام گردانیم؛ «از خواندن آن پیروی کن» یعنی: به خواندن جبرئیل علیه السلام گوش فراده و سر تا پا به او توجه کن.

﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾<sup>(۱۹)</sup>

«سپس بیان آن بر عهده ماست» یعنی: تفسیر حلال و حرام و بیان مسائل مشکله آن بر عهده ما است و ما این معانی را - آنچنان که اراده کرده و مشروع گردانیده‌ایم - به تو الهام می‌کنیم. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیات در هنگام فرود آمدن جبرئیل علیه السلام برای رساندن وحی، به او گوش می‌سپردند و چون از نزد ایشان می‌رفت، بی‌دغدغه آیات وحی را - چنان که خداوند متعال به ایشان وعده داده بود - می‌خواندند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «معنی آیه نزد بنده این است که: هرآینه جمع کردن قرآن در مصاحف و حفظ و قرائت آن عصرا بعد عصر بر ما وعده لازم است و الله تعالی توضیح و تفسیر معانی آن را بر دست شیخین «بخاری و مسلم» رحمهما جمع کرده و در هر زمانی قاریان را توفیق داد که حافظ شوند و قرآن را به تجوید بخوانند و در هر زمانی مفسران را توفیق داد که در تفسیر آن سعی نمایند - و الله اعلم»<sup>۱</sup>. کلمه «ثم» دلیل بر جواز تأخیر بیان از وقت خطاب است.

آن‌گاه سیاق قرآنی بیان حال سابق انسان منکر رستاخیز را این‌چنین دنبال می‌کند:

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ﴾<sup>(۲۰)</sup>

۱- عباراتی را که از شاه ولی‌الله دهلوی: در این تفسیر شریف نقل کرده‌ام، همراه با ویراستاری است.



«حاشا و کلا» نه! هرگز نه! «حق این است که بهره زودیاب دنیوی را دوست می‌دارید» و همین عامل است که شما را به تکذیب روز قیامت و مخالفت با وحی و قرآن و پیامبر ﷺ وا می‌دارد. کلا: مفید ردع یعنی زجر و توبیخ و بازداشتن از انکار آخرت است. پس این آیه هشدار است به انسان که نباید به دنیای زودگذر فریفته شود و ترغیبی است بر شکیبایی، تأمل، تحمل و حوصله‌مندی.

﴿وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾ (۱۱)

«و» حق این است که «آخرت را» با نعمت‌های آن «فرو می‌گذارید» و برای آن کار نمی‌کنید. پس آنچه که شما را از کارکردن برای آخرت باز می‌دارد، همانا اهتمام و اشتیاق شما به نعمت‌های زودگذر دنیاست.

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ﴾ (۲۲)

«در آن روز چهره‌هایی تازه و خرم» زیبا، باصفا، شاداب و روشن «است» .

﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ (۲۳)

«نظر کننده‌اند به سوی پروردگار خود» یعنی: به سوی آفریننده و مالک امر خود می‌نگرند و او را آشکارا به چشم سر می‌بینند. احادیث صحیح نیز متواترا بر این امر تأکید گذاشته‌اند که بندگان در روز قیامت بی هیچ‌گونه حجابی به سوی پروردگارشان می‌نگرند آن گونه که به سوی ماه شب چهارده می‌نگرند و این احادیث از صحت و تواتر بدان پایه قرار دارند که دفع و منع آن‌ها ممکن نیست چنان‌که ابن‌کثیر به نقل آن احادیث پرداخته و به دنبال آن می‌افزاید: «این مسأله به‌حمدالله در میان صحابه و تابعین و سلف این امت ﷺ مسئله اجماعی است چنان‌که در میان ائمه اسلام نیز مورد اتفاق می‌باشد». در حدیث شریف آمده است: «...وأكرمهم علي الله من ينظر إلي وجهه غدوة وعشية». «گرامی‌ترین اهل بهشت در نزد خداوند ﷻ کسانی هستند که صبح و شام به سوی چهره پروردگار متعال می‌نگرند».

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ﴾ (۲۴)

«و در آن روز چهره‌هایی دژم باشند» یعنی: درهم کشیده، عبوس، افسرده و زشت باشند؛ که این چهره‌ها، چهره‌های کفار است.

﴿تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾

«توقع کنند که به آنان بلایی بزرگ در رسد» فاقره: بلایی است کمرشکن و بزرگ، گویی از بس بزرگ است، فقرات پشت را می شکند.

﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ الثَّرَاقِي﴾

«حاشا و کلا» نه! هرگز نه! ای فرزند آدم! تو نمی توانی در روز قیامت کارنامه ات را انکار کنی «چون جان به گلوگاهها رسد» یعنی: چون نفس، یا روح به گلوگاه رسد. ترقوه: استخوان میان سینه و گردن، یعنی چنبره گردن است و رسیدن نفس به گلوگاه، کنایه از قرار گرفتن در آستانه مرگ می باشد.

﴿وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ﴾

«و گفته شود: کیست افسونگر؟» یعنی: کسی که پیرامون فرد محتضر حاضر است، می گوید: چه کسی بر او دم و دعا می کند تا شاید شفا یابد؟ مراد این است که آیا کسی هست تا او را در چنین حالتی درمان کند، بگردید و اطبا و دعاخوانان را خبر کنید. اما آنان نمی توانند هیچ چیز از قضای خداوند متعال را از وی دفع کنند. یا «راق» از «رقی» است که در این صورت این سخن از فرشتگان است. یعنی فرشتگان به همدیگر می گویند: چه کسی از شما روح او را به جایگاهش می برد، فرشتگان رحمت یا فرشتگان عذاب؟.

﴿وَوَظَنَّ أَنْهُ الْفِرَاقُ﴾

«و یقین داند که این وقت جدایی است» یعنی: کسی که روح وی به گلوگاهش رسیده است، یقین می کند که آن ساعت، ساعت جدا شدن از دنیا و خانواده و مال و فرزندان است. حق تعالی با آوردن کلمه «ظن» از یقین به گمان تعبیر نمود، از آن رو که تا وقتی روح در بدن شخص باشد، او به زندگی طمع داشته و به مرگ خویش یقین کامل حاصل نمی کند بلکه در عین حال که گمان غالب وی مرگ است اما با این وجود، کورسویی از امید به زندگانی در نهاد او وجود دارد.

آیه کریمه دلیل بر آن است که روح جوهری است قائم بالذات که بعد از مرگ بدن باقی می ماند زیرا حق تعالی مرگ را فراق نامیده است و خود این، دلیل بر آن است که روح باقی است؛ چرا که فراق و وصال صفت است و صفت مستدعی وجود موصوف می باشد.

﴿وَأَلْتَفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿۲۹﴾﴾

«و یک ساق محتضر به ساق دیگر آن بیچد» در هنگام فرود آمدن مرگ بر وی پس هردو پایش می‌میرند و ساق‌های پایش خشک می‌شوند و او قادر به حرکت دادن آن‌ها نیست. آن‌گاه ساق‌های او را در کفن می‌پیچانند درحالی‌که روزی بر آن‌ها جولان می‌کرد و می‌تاخت. ضحاک در معنی آن می‌گوید: «دو کار بزرگ بر میت گرد می‌آید: مردم پیکرش را برای کفن و دفن آماده می‌کنند و فرشتگان روحش را به جایگاه و مقر آن می‌برند».

﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿۳۰﴾﴾

«آن روز روان کردن به سوی پروردگار توست» یعنی: در آن روز، ارواح پس از باز گرفته شدن از اجساد، به سوی آفریننده متعال رانده می‌شوند.

﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ ﴿۳۱﴾﴾

«پس نه باور داشت» حقایق را این انسان منکر به پیامبر و قرآن و روز آخرت «و نه نماز گزارد» برای پروردگار خویش پس نه به قلبش ایمان آورد و نه هم به بدنش عمل کرد.

﴿وَلَكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿۳۲﴾﴾

«ولی دروغ انگاشت و رویگردان شد» یعنی: دروغ انگاشت پیامبر ﷺ و فرشتگان و روز آخرت را و از طاعت و ایمان روی گردانید.

﴿ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ ﴿۳۳﴾﴾

«سپس تبخترکنان» یعنی: سرمست و خرامان در راه و رفتارش، افتخارکنان و عشوهِ‌کنان به سر و وضعش «به سوی خانواده‌اش رفت» یا «بتمطی» به این معنی است: او از روی خودبینی و گردنکشی از اجابت دعوتگر حق، سنگینی و کاهلی کرد.

﴿أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ﴿۳۴﴾ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ﴿۳۵﴾﴾

«اولی است بر تو پس اولی است، باز هم اولی است بر تو و اولی است» این خطاب در دنیا یا در آخرت متوجه کافر مغرور و متبختر است. پس اگر خطاب به وی در دنیا باشد، معنی این است: ای کافر! برایت سزاوارتر است که راهی غیر از این راهی را که در پیش گرفته‌ای، اختیار کنی. باز هم تکرار می‌کنم که سزاوارتر برای تو غیر این راه است؛ سزاوارتر برای تو این است که ایمان آوری و از کتاب خدا ﷻ پیروی

کنی. و اگر خطاب در آخرت باشد، معنی این است: ای کافر! برای تو سزاوارتر بود که با غیر این کارنامه سراسر کفرآلود خود ما را ملاقات می‌کردی. باز هم تکرار می‌کنم که این کار برای تو سزاوارتر بود. پس این آیه متضمن دعوت انسان به سوی این حقیقت است که باید او از مؤمنان راه‌یافته باشد. به قولی معنی این است: ای کافر! بدان که خدای سبحان آنچه را که ناخوش داری به تو می‌پیوندد و این امر بر تو باربار تکرار می‌شود.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «چون آیه ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشْرًا﴾ [المدثر: ۳۰]. «بر دوزخ نوزده فرشته برگمارده است» نازل شد، ابوجهل به قریش گفت: مادرانتان به عزایتان بنشینند، فرزند ابی‌کبشه به شما خبر می‌دهد که نگهبانان جهنم نوزده تن‌اند و درحالی‌که شما در شمار بسیار و در شجاعت سرآمد روزگار هستید، آیا هر ده تن از شما عاجز از آن هستند که بر یک تن از نگهبانان جهنم هجوم برده و او را فراچنگ گیرند؟ پس خداوند جل جلاله به پیامبرش وحی کرد که به ابو جهل بگوید: ﴿أَوَّلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ﴾ [القیامة: ۳۴] مقاتل می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ابوجهل رفتند و به او گفتند: «وای بر تو، باز هم وای بر تو» و او را به عذاب تهدید کردند. پس ابوجهل گفت: مرا به چه چیز تهدید می‌کنی؟ نه تو می‌توانی علیه من کاری بکنی و نه پروردگارت و من عزیزترین و نیرومندترین اهل این وادی هستم! سپس راه خود کشید و رفت پس این آیه نازل گردید.

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾

«آیا انسان می‌پندارد که به امان خود رها خواهد شد؟» یعنی: مهمل و عبث فروگذاشته خواهد شد؟ پس نه مورد امر و نهی قرار خواهد گرفت و نه مورد محاسبه و مجازات و مؤاخذه؟ هرگز چنین نیست. پس این آیه دلیل تحقق حتمی رستاخیز است زیرا جزا دادن بر اعمال، امری است اجتناب‌ناپذیر؛ تا فرمانبر و نافرمان باهم برابر نباشند.

﴿أَلَمْ يَكْ نُطْفَعًا مِّن مَّنِيَّيْمَنِ﴾

«آیا نطفه‌ای از منی نبود که در رحم ریخته می‌شد؟» یعنی: آیا این انسان، قطره‌ای از منی‌ای که در رحم ریخته می‌شود، نبود؟

﴿ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ﴾

«سپس خون بسته‌ای بود» یعنی: او بعد از نطفه، خون بسته‌ای بود زیرا منی در نخستین مرحله از مراحل تطور جنینی خود، به خون بسته تبدیل می‌شود «پس خداوند او را آفرید» یعنی: خداوند متعال بنا بر حساب و کتاب دقیقی او را به گوشت پاره‌ای آفریده شده متطور ساخت «پس او را موزون ساخت» یعنی: آن‌گاه اندام‌های او را درست و برابر کرد و آفرینش او را کامل گردانید و در او روح دمید.

﴿فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ﴾

«پس» بعد از قرار دادن منی در کوران تطور جنینی در رحم «از آن» یعنی: از منی «دو قسم را» یعنی: دو صنف از نوع انسان را «پدید آورد؛ نرینه و مادینه را» یعنی: مرد و زن را.

﴿أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَدِيرٍ عَلَٰیٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ﴾

«آیا چنین کسی» که این آفرینش بدیع را انشا کرد و بر آفرینش انسان توانا گردید «قادر نیست که مردگان را زنده کند» یعنی: اجسام را با رستاخیز به همان حالی که در دنیا بوده‌اند، برگرداند؟ قطعاً بر این کار تواناست زیرا اعاده و بازگردانیدن آفرینش از ایجاد نخستین آن آسانتر است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر کس از شما سوره ﴿لَا أُفْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ [القیامة: ۴۰] را می‌خواند و به فرموده حق تعالی: ﴿أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَدِيرٍ عَلَٰیٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ﴾ [القیامة: ۴۰] می‌رسد، باید بگوید: بلی! نه چنان است که پروردگار ما بر زنده کردن مردگان توانا نباشد بلکه او بر آن تواناست». همچنین در حدیث شریف آمده است که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را می‌خواندند، می‌فرمودند: «سبحانک و بلی: پاک و منزّه هستی پروردگارا! نه چنان است که توانا نباشی بلکه تو توانا هستی».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس از شما سوره ﴿وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ﴾ [النین: ۱] را می‌خواند و به آخر آن، یعنی: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ﴾ [النین: ۸] می‌رسد، باید بگوید: نه چنان است که پروردگار ما احکم الحاکمین نباشد بلکه من بر این امر از گواهانم: (بلی و أنا علی ذلکم من الشاهدین)... و هرکس سوره (مرسلات) را می‌خواند و به آیه: ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ [المرسلات: ۵۰] می‌رسد، باید بگوید: (آمنّا بالله) به خداوند جل جلاله ایمان آوردیم».



## سوره انسان

مدنی است و دارای (۳۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با بیان آفرینش انسان و ایجاد وی بعد از عدم، سپس خلیفه کردن وی در زمین و بیان آفرینش تمام خیرات و برکات و معادن و گنج‌هایی که در زمین برای بهره‌برداری وی قرار داده شده است، «انسان» نامیده شد. در صحیح مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز بامداد روز جمعه، سوره‌های «الم. تنزیل» سجده و ﴿هَلْ أُنِىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ﴾ [انسان: ۱] را می‌خواندند.

﴿هَلْ أُنِىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾

«به تحقیق که آمده‌است بر انسان» هل: حرف استفهام تقریر و تقریب و در اینجا به معنی «قد» است که مفید تحقیق می‌باشد. یعنی: محققا آمده است بر انسان «مدتی از روزگار که چیز قابل ذکری نبود» به قولی: مراد از انسان، آدم علیه السلام است و مدتی که او در آن چیز قابل ذکری نبود، مدت چهل سال بود قبل از آن که روح در وی دمیده شود زیرا در آغاز ساختارش از گل آفریده شد آن‌گاه از لجنی بوی‌ناک و سپس از گل خشک بازمانده از آن. به قولی دیگر: مراد از انسان همه فرزندان آدم‌اند و قول راجح نیز همین است، به دلیل آیه بعدی که مفسر آن می‌باشد و تطور انسان از نطفه به موجودی متکامل را بیان می‌کند. «حین» مدت حمل انسان در دوران جنینی و «دهر» زمان ممتدی است که محدودیتی ندارد. آری! انسان در این مدت به سبب ضعف و حقارت خود چیز قابل ذکری نبود. فراء و ثعلب می‌گویند: «معنی این است که آدم در طول آن مدت چهل سال، پیکر صورت‌نگاری شده‌ای از خاک و گل بود که نه از آن یادی می‌شد، نه شناخته شده بود و نه دانسته می‌شد که اسم او یا هدف از خلقتش چیست، سپس در او روح دمیده شد و پس از آن نامش مطرح گردید و بلندآوازه شد». به قولی دیگر معنی این است: روزگاری گذشت و آدم در آن روزگاران دراز نه چیز قابل ذکری بود، نه آفریده شده بود و نه اسم وی برای یکی از مخلوقات شناخته شده بود بلکه او در کتم عدم فراموش شده و غیر قابل ذکر بود و این حقیقتی است که احدی منکر آن

نیست و دانشمندان طبقات الارض نیز بر آن تأکید گذاشته و گفته‌اند: انسان روزگاران درازی بعد از آفرینش خود زمین بر روی آن پدید آمده است.

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٢١﴾﴾

آن‌گاه حق تعالی در تفسیر آیه قبل - بنا بر معنی راجح آن که ذکر شد - می‌فرماید: «هر آینه ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم» مراد از انسان در اینجا: جنس انسان یعنی همه فرزندان آدم است و مراد از نطفه در هم آمیخته و مختلط: آب منی و نطفه مرد و زن بعد از اختلاط و آمیزش آن دو است. به قولی: «امشاج» آمیخته‌هایی از چند چیز است زیرا نطفه مخلوطی به هم آمیخته از انواع چیزهای مختلف و انواع طبایع مختلفه‌ای است که انسان از آن‌ها و بر آن‌ها آفریده می‌شود. «تا به آزمونش بکشانیم» یعنی: انسان را در حالی آفریدیم که از آفرینش او قصد آزمونش را داشته‌ایم تا او را به خیر و شر و به امر و نهی بیازماییم «پس او را» بدین سبب «شنوا و بینا ساختیم» یعنی: در او حواس را ایجاد کردیم تا ادراکش کامل گشته و آزمونش ممکن گردد. احتمال دارد که مراد از آیه اول، آفرینش آدم قبل از دمیدن روح در وی و مراد از آیه دوم، آفرینش نسل وی باشد. به هر حال دو آیه فوق انسان را به یاد اصل پیدایش انسان که یادآور ناتوانی وی اند می‌اندازد و او را به اعتراف بر نعمت و شکر منعم و بر آوردن حکمت آفرینش خود که همانا پیروزی در این آزمایش است، برمی‌انگیزد.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿٢٢﴾﴾

«هر آینه ما راه را به او نشان دادیم، خواه شکرگزار باشد یا ناسپاس» یعنی: ما راه هدایت و گمراهی و خیر و شر را به انسان نمایانده، او را به آن آشنا ساخته و منافع و مضار آن‌ها را به او شناسانده‌ایم به طوری که او خود به فطرت و عقل خویش بدان راه می‌یابد و نیز ما پیامبران علیهم‌السلام را فرستاده، آیات خویش را نازل کرده و ادله را برپا کرده‌ایم، خواه او شکرگزار بوده و راه ایمان و عبادت و تقوی را بپوید، یا ناسپاس باشد و کفر بورزد.

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا ﴿٢٣﴾﴾

بعد از آن که حق تعالی دو گروه شکرگزار و ناسپاس را ذکر کرد، اکنون به بیان این حقیقت می‌پردازد که چه چیزی را برای آن‌ها آماده کرده است: «ما برای کافران زنجیرها و بندها و آتش فروزان آماده کرده‌ایم» تا آنان را به وسیله این چیزها عذاب



کنیم. غل: چیزی است که دست‌ها با آن بر گردن‌ها بسته می‌شود. سعیر: آتش بسیار افروخته است.

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾

«بی‌گمان ابرار از جامی می‌نوشند» ابرار: اهل طاعت و اخلاص، یعنی کسانی‌اند که حق خدای عز وجل را ادا می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «والبر ما اطمانت إليه النفس». «بر چیزی است که روان بدان آرام گیرد». کأس: پیاله شراب است «که آمیزه آن کافور است» یعنی: کافور با آن آمیخته می‌شود تا بوی و طعم شراب کامل و لذت بخش‌تر گردد.

﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾

«چشمه‌ای که بندگان» درستکار و مقرب «خداوند از آن می‌نوشند» یعنی: آن آب کافور عبارت است از چشمه شرابی است که بندگان درستکار و مقرب از آن می‌نوشند. یا درحالی شراب خویش را می‌نوشند که آن شراب به آب چشمه کافور آمیخته است «و هرگونه که بخواهند جاریش می‌کنند» یعنی: بهشتیان آن چشمه را به هرجایی از بهشت که بخواهند، روان می‌کنند و از آن هر گونه که بخواهند، بهره می‌گیرند پس از آنجا به اینجا و از اینجا به آنجا جدول می‌کشند و جوی‌ها روان می‌کنند چنان‌که نهر جدول‌کشی گردیده و به اینجا و آنجا برده می‌شود. مراد این است که آن چشمه، تحت امر و تصرف ایشان است. در حدیث شریف آمده است: «در بهشت چهار چشمه وجود دارد؛ دو چشمه از آن‌ها از زیر عرش روانند که خداوند عز وجل از یکی از آن‌ها چنین یاد کرده است: ﴿يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾ [الإنسان: ۶] و آن دیگر چشمه زنجبیل است. دو چشمه دیگر از فراز عرش فواره زندک‌ه یکی از آن‌ها را خداوند عز وجل چنین یاد کرده است: چشمه‌ای است در آن که سلسبیل نامیده می‌شود و دیگری چشمه تسنیم است». حسن بصری می‌گوید: «چشمه تسنیم مخصوص مقربان و به عنوان آب شرب ایشان است که از آن برای ابرار آمیزه‌ای است چنان‌که از چشمه‌های زنجبیل و سلسبیل نیز برای ابرار آمیزه‌ای است». امام رازی می‌گوید: «از این آیات که در ذکر عذاب شیوه اختصار و در شرح ثواب شیوه تفصیل به‌کار برده شده، این دلالت بر می‌آید که جانب رحمت غالب‌تر و قوی‌تر است».

﴿يُؤْفُونَ بِاللَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾

و آن بندگان درستکار و مقرب خداوند ﷺ که ذکر شد: «به نذر وفامی‌کنند» یعنی: آن‌ها چون برای خدای سبحان نذر کنند، به نذر خود وفا می‌کنند. نذر در اصطلاح شریعت: چیزی است که شخص مکلف برای نیل به رضای خداوند متعال بر خویشتن واجب می‌گرداند؛ از نماز، یا روزه، یا قربانی، یا غیر این از اموری که شرعا بر ذمه وی واجب نبوده است» و از روزی که شر آن دامن‌گستر است می‌ترسند» مراد این است که آن‌ها از روز قیامت می‌ترسند؛ روزی که شر آن فاش، دراز دامن و چنان گسترده است که همه آسمان‌ها و زمین را در بر می‌گیرد زیرا آسمان در آن روز شگافته شده و ستارگان پراکنده و پاشان می‌گردند و زمین به سختی تکانده شده و کوه‌ها درهم کوفته و ویران می‌گردند.

﴿وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾

«و» آن بندگان درستکار و مقرب خداوند ﷺ «طعام را با وجود دوست داشتنش به مسکین و یتیم و اسیر اطعام می‌کنند» یعنی: با آن که خوراکی کم دارند و خودشان آن را دوست داشته و به آن تمایل دارند اما با این حال آن خوراکی را به منظور کسب رضای خداوند ﷺ بر این سه گروه اطعام می‌کنند. یا معنی این است: طعام را به انگیزه حب الهی به آنان اطعام می‌کنند. مسکین: نیازمند فقیر و یتیم: کسی است که پدر ندارد. اسیر: کسی از کفار است که در جنگی اسلامی اسیر می‌گردد. البته کلمه اسیر شامل مؤمن و برده و زندانی نیز می‌شود. شایان ذکر است که رسول اکرم ﷺ در حق اسیر به نیکی سفارش کرده‌اند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «به اسیران خیراندیش باشید». بنابراین، اطعام اسیر مشرک عمل قربتی به سوی خداوند ﷺ است و اطعام اسیران اولاً بر امام (دولت) واجب است و اگر دولت به آن نپرداخت، بر مسلمانان واجب می‌گردد. خاطر نشان می‌شود که عامه علما نیکی به کفار موجود در بلاد اسلامی را اجازه داده‌اند و این از نوافل است نه از واجبات. امام رازی می‌گوید: «بدان که مجامع طاعات در دو امر محصور است: تعظیم امرا که ﴿يُؤْفُونَ بِاللَّذْرِ﴾ بدان اشاره دارد و شفقت بر خلق الله که ﴿وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ﴾ ناظر بر آن است». ابن جریر در تفسیر «اسیرا» می‌گوید: «رسول خدا ﷺ اهل اسلام را به اسارت

نمی‌گرفتند<sup>۱</sup> و این آیه درباره اسیران اهل شرک نازل گردید و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسلمانان را به رفتار نیک با آنها دستور می‌دادند.

اهل تفسیر در بیان سبب نزول می‌گویند: آیه کریمه درباره علی و فاطمه عَلَيْهِمَا السَّلَام و کنیزکی از آنها به نام فضه نازل گردید - هرچند این داستان از نظر سند به صحت نرسیده است. قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که این آیه درباره همه نیکان (ابرار) نازل شده است».

﴿إِنَّمَا نُنْعِمُكُمْ لُجُوهَ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾<sup>۶</sup>

و آن بندگان درستکار و مقرب خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَام در دل با خود می‌گویند: «جز این نیست که ما فقط برای خشنودی خداوند شما را اطعام می‌کنیم» پس، از شما انتظار پاداش و عمل متقابل را نداشته و با این عمل ثنا و ستایش مردم را نمی‌طلبیم. البته خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَام این امر را از دل‌های ایشان دانست و از این روی ایشان را بدان ستود «از شما نه پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی» بلکه این عمل ما خالصا لوجه الله بوده و طلب رضای خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَام نخستین هدف ما است و هدف دوم ما هم ترس از روز قیامت و هول و هراس‌های آن می‌باشد.

﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾<sup>۷</sup>

و آن بندگان درستکار و مقرب خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌گویند: «ما از پروردگاران روز عبوسی را هراسناکیم» که از هول و سختی آن چهره‌ها ترش و درهم کشیده می‌شود، روز «نهایت دشواری را» قمطیریر: یعنی سخت دشوار و تاریک و وحشتناک.

﴿فَوَقَّهْمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّهْمُ نَصْرَةً وَسُرُورًا﴾<sup>۸</sup>

«پس خداوند ایشان را از شر آن روز نگهداشت» یعنی: از ایشان شر آن روز را دفع کرد به سبب این که ایشان از خشم وی می‌ترسیدند و به بندگان نیازمند وی غذا می‌دادند «و به ایشان شادابی و خوشحالی ارزانی داشت» حق تعالی به جای ترشروی‌ای که در کفار است، به ایشان تازگی و صفای چهره و خرمی و شادمانی دل ارزانی داشت. نصره: سپیدی و صفا و پاکی و خرمی چهره از اثر نعمت است.

۱- اما امروزه اهل اسلام یک دیگر را به اسارت می‌گیرند. نمونه آن جنگ خانگی فعلی در افغانستان است. عجب این که گاهی به اسیر مسلمانان نمی‌دهند و او را درمان نمی‌کنند تا به خواری و زاری بمیرد.

﴿وَجَزَّئُهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا﴾

«و ایشان را در برابر صبرشان» بر ادای واجبات، پرهیزشان از محرمات و بخشیدن اموال به نیازمندان؛ «بوستانی پاداش داد» که از آن برخوردار می‌شوند «و جامه ابریشمین» پاداش داد که آن را می‌پوشند. در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از صبر مورد سؤال قرار گرفتند پس در پاسخ فرمودند: «الصبر أربعة: أولها الصبر عند الصدمة الأولى، والصبر على أداء الفرائض، والصبر على اجتناب محارم الله، والصبر على المصائب». «صبر بر چهار نوع است: اول آن صبر در هنگام برخورد اول با صدمه است، دوم صبر بر ادای فرایض است، سوم صبر بر اجتناب از محرمات الهی است و چهارم صبر بر مصائب است». امام رازی می‌گوید: «بدان که این آیه یکی از دلایل این امر است که سختی‌های آخرت جز به اهل عذاب نمی‌رسد».

﴿مُتَّكِعِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا﴾

«در آنجا» یعنی: در بهشت «بر تخت‌ها تکیه زنند» بهشتیان بر اورنگ‌ها و تخت‌های مکمل به حجله‌ها و سراپرده‌ها تکیه زنند «در آنجا نه گرمای خورشیدی را بینند و نه سرمای سختی» بلکه هوای بهشت معتدل و بس فرحبخش است. زمهریر: سردی شدید است. در حدیث شریف آمده است: «هواء الجنة سجسج لا حر ولا قر». «هواي بهشت معتدل است، نه گرم است و نه سرد». سجسج: سایه گسترده است، مانند سایه طلوع بامداد تا طلوع خورشید.

﴿وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا﴾

«و سایه‌های آن به ایشان نزدیک باشد» یعنی: سایه‌های درختان بهشت به بهشتیان نزدیک است و بر ایشان سایبانی می‌کند تا بر طرب و نعمت ایشان بیفزاید، هرچند که در بهشت نه خورشیدی است و نه مهتابی، همان طوری که شانه موی بهشتیان از طلا و نقره است، هرچند که در بهشت نه پلیدی‌ای است و نه گرد و غباری. «و میوه‌های آن در کمال دسترس‌پذیری است» یعنی: میوه‌های بهشت چنان برای تناول‌کنندگان رام ساخته شده است که شخص بهشتی در حالات ایستاده، نشسته و به پهلو آرمیده یکسان به آن دسترسی دارد پس نه آن درختان دور است که دست‌های بهشتیان از آن‌ها برگردد و نه درختان بهشت خار و خاشاکی دارد.

﴿وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا﴾<sup>(۱۵)</sup>

«و ظروف سیمین و کوزه‌های بلورین پیرامون آن‌ها گردانده می‌شود» یعنی: در هر وقت و هر زمانی که بهشتیان بخواهند، خدمتکاران بر ایشان شراب را با ظروف و کوزه‌هایی که از نقره است، می‌گردانند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «هیچ چیز در بهشت نیست مگر این که شما در دنیا مشابه آن را داده شده‌اید، بجز کوزه‌هایی که از نقره است». فرق در میان «آنیه» و «اکواب» این است که: اکواب؛ جام‌هایی است بدون دسته اما آنیه؛ ظروفی است دارای دسته، مانند قده و کوزه.

﴿قَوَارِيرًا مِّن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا﴾<sup>(۱۶)</sup>

«آبگینه‌هایی از سیم» یعنی: آبگینه‌ها و ظروف بلورین اهل بهشت از نقره است پس سپیدی نقره و صفا و درخشش شیشه هردو در آن‌ها جمع شده است در حالی که آبگینه‌ها و شیشه‌های دنیا از ریگ و ماسه است. بدین‌سان خدای عز و جل برتری آبگینه‌های بهشتی را که اصل آن‌ها از نقره است اما درخشش و شفافیت آن‌ها تا بدانجاست که آنچه در اندرون آن‌هاست، از بیرون آن‌ها دیده می‌شود، گوشزد می‌نماید «که آن‌ها را به اندازه پیموده باشند» یعنی: ساقیان بهشتی در جام‌های بلورین نقره‌ای همان مقدار شراب می‌ریزند که بهشتیان می‌خواهند؛ نه بیش و نه و کم. حتی آن ظروف در شکل و محتوای خود چنان برابر و به هنجار ساخته شده‌اند که صاحب خود را سیراب سازند، نه بیش و نه کم.

﴿وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَان مِرْآجُهَا زَنْجَبِيلًا﴾<sup>(۱۷)</sup>

«و در آنجا به آنان از جامی که آمیزه آن زنجبیل است می‌نوشانند» اعراب شراب را با آمیزه زنجبیل، لذیذ و دلپذیرتر می‌ساختند. زنجبیل گیاهی است معروف که در بلاد شام و هند و چین می‌روید. پس گاهی شراب بهشتیان به کافور آمیخته می‌شود - چنان‌که گذشت - و کافور در طبیعت خود سرد است و گاهی به زنجبیل آمیخته می‌شود که در طبیعت خود گرم است تا اعتدال لازم پدید آید. اما مقربان از هر کدام آن‌ها که بخواهند، شرابی خالص می‌نوشند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «هر چه که خدای عز و جل در قرآن از بهشت یاد کرده، در دنیا جز نام چیز دیگری از آن‌ها وجود ندارد».

﴿عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسِيلًا﴾ ﴿۱۸﴾

«از چشمه‌ای در آن» می‌نوشند «که سلسبیل نامیده می‌شود» یعنی: زنجبیل در بهشت چشمه‌ای دارد که سلسبیل نامیده می‌شود. سلسبیل در لغت نام آبی است که در نهایت روانی و گوارایی بوده و بسیار زود و راحت در حلقوم فرو رود.

﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثورًا﴾ ﴿۱۹﴾

«و بر گرد آنان پسرانی جاودانی می‌گردند» پسرانی که همیشه بر جوانی و طراوت و تازگی و خرمی خویش باقی‌اند، نه پیر می‌شوند، نه شادابی آن‌ها دگرگون می‌شود و نه می‌میرند «چون ایشان را ببینی، پنداری که ایشان مرواریدهایی از رشته افشاندۀ شده هستند» از بس که باصفا، زیبا، شاداب و دلربایند. خداوند متعال آن پسران را به مروارید افشاندۀ تشبیه کرد زیرا ایشان در خدمتگزاری سریع‌اند، برخلاف حورعین که ایشان را به مروارید نهفته تشبیه نمود زیرا ایشان زیر بار خدمت قرار داده نمی‌شوند و برای عشق ورزیدن فارغ‌بالند. ابن کثیر می‌گوید: «نه نیکوتر از این، تشبیهی وجود دارد و نه از مروارید افشاندۀ در مکانی زیبا و باصفا، منظره‌ای دلربا تر و زیباتر وجود دارد».

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾ ﴿۲۰﴾

«و چون آنجا را بنگری» یعنی: چون نگاهت را آنجا در بهشت بیفگنی «نعمتی فراوان» و وصف‌ناپذیر «و ملکی بی‌کران می‌بینی» که هرگز قدر و اندازه آن را درحد و حصر نتوان آورد.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: عمر بن خطاب رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالی که آن حضرت صلی الله علیه و آله بر حصیری از برگ درختان خرما که درشتی آن بر پهلوی مبارکش اثر کرده بود خوابیده بودند. پس عمر رضی الله عنه گریست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چه چیز تو را به گریه وا داشته‌است؟ عمر رضی الله عنه گفت: کسری، هرمز و پادشاه حبشه و فرمانروایی‌شان را به‌یاد آوردم و درحالی که شما فرستاده خداوند صلی الله علیه و آله هستید، بر حصیری از خرما قرار دارید! «پس، از این حال شما بر من رقت دست داد و بی‌اختیار گریستم». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن ما؟ پس این آیه نازل گردید: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾ ﴿الإنسان: ۲۰﴾.

﴿عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَلَهُمُ رَبُّهُمْ شَرَابًا

طَهُورًا ﴿۳۱﴾

«بهشتیان را جامه‌هایی از ابریشم نازک سبز و ابریشم ستبر در بر است» سندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستبر است «و به دستبندهای سیمین آراسته شوند» و در سوره «فاطر» آمده است: ﴿يُجَلِّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ﴾ «در آنجا به دستبندهای زرین آراسته شوند». این تنوع دلیل بر آن است که بهشتیان از هر دو نوع دستبند پوشانده می‌شوند و هرکس هر چه را که دلش بخواهد، می‌پوشد «و پروردگارشان به آنان شرابی پاکیزه می‌نوشاند» ابوقلابه و ابراهیم نخعی می‌گویند: «ابتدا به ایشان غذا آورده می‌شود و چون غذا به آخر رسید آن‌گاه شرابی پاکیزه به ایشان تقدیم می‌شود پس می‌نوشند و بر اثر آن شکم‌هایشان خرد و متناسب می‌شود و عرقی چون بوی مشک از بدن‌هایشان سرازیر می‌گردد». از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «چون اهل بهشت به دروازه بهشت برسند، خداوند متعال به ایشان شراب پاکیزه‌ای - غیر از آن شراب‌هایی که در آیات قبل ذکر شد - می‌نوشاند. پس در آنجا دو چشمه را می‌یابند... آن‌گاه از یکی از آن‌ها می‌نوشند که این شراب اندرونشان را از کینه و حسد و غل و غش و اخلاق پست پاک می‌گرداند و سپس از دیگری غسل می‌کنند که بر اثر آن، شادابی و خرمی نعمت‌های بهشت بر ایشان نمایان می‌شود».

﴿إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا ﴿۳۲﴾

«این جزایی برای شماست» یعنی به بهشتیان گفته می‌شود: این انواع نعمتها، جزایی برای شماست در برابر اعمالتان. یعنی: این‌ها پاداش اعمال شماست «و سعی شما مشکور است» یعنی: سعی شما در نزد ما ستوده، پذیرفته و مورد پسند است. شایان ذکر است که: شکر خدای سبحان در برابر عمل بنده، قبول اوست طاعت وی را.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿۳۳﴾

«هر آینه ما قرآن را بر تو چنان‌که باید و شاید فرود آوردیم» یعنی: آن را به تدریج و بخش‌بخش بر تو فرود آوردیم نه به یکباره و تو بر عکس آنچه که مشرکان ادعا می‌کنند، آن را از نزد خود نیاورده‌ای. بدین‌سان خدای عز و جل با تأکیدات گوناگون و از

جمله ذکر ضمیر «نحن» بعد از ذکر ضمیر «إنا» فرود آوردن قرآن بر بنده خود را مؤکد می‌گرداند تا بسیاری مؤکدات هرگونه شک و شبهه‌ای را از دل‌ها بزداید.

﴿فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آئِمًّا أَوْ كَفُورًا﴾

«پس بر حکم پروردگار خود شکیبایی کن» که از جمله حکم و قضای وی، به تأخیر انداختن پیروزی‌ات تا میعادى است که حکمت حق تعالی آن را اقتضا می‌کند «و از آنان از هیچ گناهکار یا ناسپاسی اطاعت نکن» یعنی: احدی از کسانی را که مرتکب گناهی گردیده یا در کفر فرو رفته‌اند، فرمان مبر. آثم: بدکاری است که آشکارا مرتکب گناه می‌شود. کفور: کسی است که بر کفر خود تعصب داشته و در آن افراط می‌نماید به طوری که آشکارا کفر خود را اعلان می‌کند. مفسران می‌گویند: مراد از این دو تن در هنگام نزول آیه، عتبه بن ربیع و ولید بن مغیره بودند زیرا عتبه به رسول خدا ﷺ گفت: از سر این کار برگرد تا دخترم را به توتزویج کنم چراکه دخترانم از زیباترین‌های قریش‌اند. و ولیدبن مغیره به ایشان گفت: از این راه برگرد تا آن قدر به تو مال بدهم که راضی شوی زیرا من از ثروتمندترین‌های قریش هستم. پس رسول خدا ﷺ از اول سوره «حم. السجده» تا آیه «۱۳»: ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ﴾ [فصلت: ۱۳] را بر آنان تلاوت کردند. در این هنگام آن دو تن از رسول خدا ﷺ دست برداشتند و یکی از آن‌ها گفت: وقتی محمد این آیات را خواند، پنداشتم که همینک کعبه فروخواهد افتاد.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن این است: چرا با آن که رسول خدا ﷺ از هیچ‌کس از کفار و فجار فرمان نمی‌بردند، از فرمان بردن از آنان نهی شدند؟ پاسخ این است که پیامبر ﷺ قدوه و الگوی امت می‌باشند و نهی ایشان، نهی امت است چنان که این نهی به این واقعیت اشاره دارد که مردم همیشه به توجیه و ارشاد نیاز دارند، از آن رو که گرایش به شر و فساد در اندرون بشر نهفته است و اگر کسی از توفیق و ارشاد الهی بی‌نیاز می‌بود، بی‌شک آن کس پیامبر معصوم ﷺ بود بنابراین، بر هر مسلمانی واجب است که به سوی خداوند ﷻ به زاری و نیاز متوجه گردد تا حق تعالی وی را از خواهش‌های پلید و شهوات گمراه‌کن مصون و محفوظ بدارد.

﴿وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا﴾



«و یاد کن پروردگار خود را در هر صبح و شام» یعنی: بر یاد پروردگار خود مداومت کن و برای او در اول و آخر روز نماز بگزار. پس مراد از اول روز: نماز بامداد و مراد از آخر آن: نماز ظهر و عصر است. بنابراین، این دستور نمازهای بامداد و ظهر و عصر را در بر می‌گیرد «و در بخشی از شب برای او سجده کن» یعنی: در برخی از ساعات شب برای حق تعالی نماز بگزار. مراد نمازهای مغرب و عشاء است «و او را در بخش بلندی از شب به پاکی یاد کن» یعنی: برای او در وقت درازی از شب - که دو سوم، یا نصف، یا ثلث آن است - نماز تهجد بگزار.

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾

«بی‌گمان اینان بهره زودیاب را دوست دارند» یعنی: کفار مکه و موافقان‌شان، بهره زودیاب را که همانا بهره دنیای زودگذر است، دوست دارند و آن را بر آخرت ترجیح می‌دهند «و روزی گرانبار را» که روز قیامت است «پشت سر خود می‌افکنند» روز قیامت از آن رو گرانبار نامیده شد که پر از سختی و هول و هراس است. پس آنان برای روز آخرت آمادگی نمی‌گیرند و به آن اهمیتی نمی‌دهند.

﴿نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا﴾

«ماییم که آنان را آفریده و پیوند مفاصل آن‌ها را استوار کرده‌ایم» یعنی: ما بندها و اعضای وجود آنان را به وسیله رگ و پی و رشته‌های عصبی به یک‌دیگر محکم پیوند داده‌ایم «و چون بخواهیم، آنان را به نظایرشان تبدیل می‌کنیم» یعنی: اگر بخواهیم، آنان را نابود کرده و کسان دیگری را جانشینشان می‌گردانیم که برای ما فرمان‌پذیر باشند.

﴿إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾

«بی‌گمان این» سوره «پندی است» و موعظه‌ای «تا هرکه خواهد، راهی به سوی پروردگار خود در پیش گیرد» با ایمان و فرمان بردن از او و پیامبرش.

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾

«و نمی‌خواهید مگر آن که خدا خواهد» یعنی: نمی‌توانید به سوی پروردگار خویش راهی در پیش گیرید مگر این‌که حق تعالی خود چنین چیزی را بخواهد پس کار به او سبحانه و تعالی مفوض است نه به شما و خیر و شر به دست بلاکیف اوست، نه به دست شما لذا صرف خواست و اراده بنده نه خیری را برای او به ارمغان می‌آورد و نه شری را از او دفع می‌کند مگر این‌که خداوند عَلِيمٌ حَكِيمٌ به این کار

اذن دهد «همانا خداوند علیم و حکیم است» پس او به کسی که شایستگی هدایت را دارد، داناست لذا راه هدایت را به رویش هموار گردانیده و اسباب آن را برایش آماده می‌گرداند و نیز او به آن کس که مستحق گمراهی است داناست پس او را از راه هدایت برمی‌گرداند. و در هر حال حکمت بالغه از آن اوست لذا هر چیز را در جای مناسب آن قرار می‌دهد.

﴿يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾

«هرکه را خواهد به رحمت خویش» یعنی: به بهشت خویش «در می‌آوردد» زیرا بهشت با رحمت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ قابل دسترسی است «و برای ظالمان» کافر «عذابی دردناک آماده کرده است» که همانا عذاب جهنم است. بدین‌سان خدای عَلِيمٌ بر این حقیقت تأکید می‌گذارد که هدایت و گمراهی هر دو به خواست و مشیت اوست ولی او به فضل خویش هدایت و به عدل خویش گمراه می‌کند. البته عام بودن مشیت حق تعالی در خیر و شر، منافی با اختیار انسان نیست زیرا اختیار انسان نیز در محدوده خود نافذ می‌باشد.

## سوره مرسلات

مکی است و دارای (۵۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام مطلع خود: ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ﴾ که خداوند عزوجل بدان سوگند خورده است، «مرسلات» نامیده شد.

فضیلت آن: ابن عباس رضی الله عنهما از مادرش روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز مغرب سوره «مرسلات» را می خواندند. نقل است که ابن عباس رضی الله عنهما سوره «مرسلات» را می خواند، در این اثنا ام الفضل به وی گفت: فرزندم! با خواندن این سوره به خاطرم آوردی؛ این سوره آخرین چیزی است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در نماز مغرب می خوانند.

﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾

«قسم به فرستادگان پیایی» ابن کثیر می گوید: «قول قوی تر این است که مراد از فرستادگان پیایی، بادهایی است که چون موی گردن اسب که پشت سر هم بر آن روئیده است، پیایی می آیند». قرطبی نیز می گوید: «جمهور مفسران برآنند که مراد از مرسلات، بادهاست». به قولی دیگر: مراد از «مرسلات» فرشتگان فرستاده ای هستند که وحی و امر و نهی پروردگار را بر وجهی نیکو، یا به طور پیایی می آورند.

﴿فَالْعَصْفَاتِ عَصْفًا﴾

«پس قسم به تندبادهای سخت» که به قصد انجام مأموریت خود - یعنی آوردن نعمت یا عذاب - فرستاده می شوند. به قولی: «عاصفات» فرشتگانی اند که بر بادهای گمارده می شوند و آن ها را تند می رانند. به قولی دیگر: آن ها فرشتگانی هستند که ارواح کافران را به تندی می رانند.

﴿وَالنَّاشِرَاتِ دُثْرًا﴾

«و قسم به افشانندگان افشانگر» که ابرهای بادآور باران را آن گونه که پروردگار عزوجل بخواهد، می پراکنند. یا مراد از «ناشرات» فرشتگانی اند که برابرها گماشته اند و آن ها را می پراکنند. یا مراد فرشتگانی اند که در هنگام فرودآوردن وحی، بالهای خود را در فضا می گشایند و می افشانند.

﴿فَالْفَرَقَاتِ فَرَقًا﴾

«پس قسم به جداکنندگان به جداکردنی» مراد فرشتگانی هستند که با پیامهای الهی ای که فرود می‌آورند، حق و باطل و حلال و حرام را از هم جدا می‌کنند.

﴿فَالْمَلَقِيَّتِ ذِكْرًا﴾

«پس قسم به فرشتگان فرودآورنده وحی» که وحی را بر انبیا عليهم السلام القا می‌کنند. صاحب تفسیر «الأساس» می‌گوید: «قول راجح این است که از پنج سوگند یاد شده در اینجا، فقط سوگند دوم یعنی (فالعاصفات) به بادها تعلق دارد و سوگندهای دیگر مربوط به فرشتگان است». به قولی دیگر: سه سوگند اول به بادها و سوگند چهارم و پنجم به فرشتگان تعلق دارد. شایان ذکر است که وجه مناسبت میان بادها و فرشتگان، لطافت و سرعت حرکت آنهاست.

﴿عُذْرًا أَوْ نُذْرًا﴾

«خواه عذری باشد یا هشدار» یعنی: فرشتگان وحی را به‌عنوان عذر نمایاندن و اتمام حجت خدای عز وجل بر خلقش، یا به‌عنوان هشدار عذابش، بر پیامبران عليهم السلام فرود می‌آورند. یا فرشتگان وحی را به‌عنوان عذر و حجتی برای حق‌پرستان و هشدار برای باطل‌پرستان، فرود می‌آورند.

﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ﴾

آری! سوگند به آنچه ذکر شد «که آنچه وعده یافته‌اید، قطعاً رخ خواهد داد» این آیه جواب قسم‌هاست؛ یعنی آنچه که به شما در مورد وقوع قیامت، دمیدن در صور و برانگیختن اجساد وعده داده شده، خواه‌ناخواه رخ می‌دهد. سپس خدای سبحان نشانه‌های این رخداد حتمی‌الوقوع را این گونه روشن می‌سازد:

﴿فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ﴾

«پس آن‌گاه که ستارگان تیره شوند» یعنی: نور و روشنی آنها محو گردد.

﴿وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ﴾

«و آن‌گاه که آسمان شکافته شود» و پاره‌پاره گردد.

﴿وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ﴾ ﴿۱۰﴾

«و آن گاه که کوهها از جا کنده شوند» و در فضا بر باد روند و هیچ اثری از آنها باقی نماند و جایگاههای آنها با سطح زمین برابر گردد.

﴿وَإِذَا الرُّسُلُ أُقْتَتَتْ﴾ ﴿۱۱﴾

«و آن گاه که برای پیامبران میقاتی تعیین کنند» به منظور داوری و فیصله نهایی میان ایشان و امت‌هایشان. یعنی: در آن هنگام آنچه که وقوع آن حتمی است، روی می‌دهد.

﴿لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ﴾ ﴿۱۲﴾

«برای چه روزی تعیین وقت شده است» تا پیامبران عليهم السلام گواهی‌شان در مورد امت‌هایشان را برپا دارند؟.

﴿لِيَوْمِ الْفَصْلِ﴾ ﴿۱۳﴾

«برای روز فصل» که در آن میان مردم بر مبنای اعمال‌شان داوری و فیصله نهایی صادر می‌شود سپس به سوی بهشت یا دوزخ پراکنده می‌شوند.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ ﴿۱۴﴾

آن گاه حق تعالی برای افگندن تعجب در مورد هولناک بودن روز قیامت این سؤال را مطرح می‌کند: «و تو چه دانی که روز فصل چیست؟» یعنی: آن روز، روز وقوع رخداد هولناک و عظیمی است که وصف و مقدار هول و هراس آن در تصور بشر نمی‌گنجد لذا پاسخ این سؤال در درون آن نهفته است.

﴿وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ ﴿۱۵﴾

«وای در آن روز» هولناک «بر تکذیب کنندگان» ویل: تهدید به نابودی و هلاکت است. ابن کثیر می‌گوید: این روایت که «ویل» وادی‌ای در جهنم است صحیح نیست.

شایان ذکر است که تهدید و تهویل با جمله: ﴿وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ ﴿۱۵﴾ [المرسلات: ۱۵] در نه جای دیگر از این سوره نیز برای تأکید و تبیین بیشتر تکرار شده است

چنان که در سوره «رحمان» نیز نظیر آن، یعنی: ﴿فَبِأَيِّ آءَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ ﴿۱۳﴾ [الرحمن: ۱۳] تکرار شده است.

﴿أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ﴾ ﴿۱۶﴾

«مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟» یعنی: آیا کفار امتهای گذشته چون اقوام نوح، عاد، ثمود و دیگران را از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا کفار ستیزه‌جوی زمان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با عذاب دنیا هلاک نکردیم؛ آن‌گاه که پیامبرانشان را تکذیب کردند؟.

﴿ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ﴾ ﴿۱۷﴾

«سپس پسینیان را» یعنی: کفار مکه، موافقان‌شان و نیز امثال‌شان از کفار قرنهای دیگر را که به تکذیب محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌پردازند «در پی آنان می‌آوریم» و این سنت ما در مورد آن‌هاست.

﴿كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ﴾ ﴿۱۸﴾

«با مجرمان چنین می‌کنیم» یعنی: هر مشرکی را این چنین نابود می‌کنیم؛ یا در دنیا یا در آخرت.

﴿وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ ﴿۱۹﴾

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» یعنی: وای در روز هلاک بر تکذیب‌کنندگان کتاب‌ها و پیامبران خداوند صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. تکرار این آیه - چنان‌که گفتیم - برای تأکید است.

﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ﴾ ﴿۲۰﴾

«مگر شما را از آبی بی‌مقدار» یعنی: از آبی ضعیف و حقیر که همانا آب نطفه (منی) است «نیافریدیم؟» .

﴿فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ﴾ ﴿۲۱﴾

«پس آن را در جایگاهی استوار قرار دادیم» یعنی: در جایگاهی محفوظ و محکم که همانا رحم است. و هرکس از چگونگی محیط امن و حمایت شده‌ای که برای جنین قرار داده شده است آگاه شود، دقت اعجاز این آیه را درمی‌یابد.

﴿إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾ ﴿۲۲﴾

«تا مدتی معین» که همانا مدت بارداری است.

﴿فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَدِرُونَ﴾ ﴿۲۳﴾

«پس به‌اندازه سامان دادیم و چه نیک تواناییم» یعنی: اعضا و اوصاف جنین و همه احوال و اطوار آن را بر همان وصفی قرار دادیم که خواسته‌ایم پس ما نیکو سامان

دهنده و آفریننده‌ای هستیم.

﴿وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾<sup>(۲۴)</sup>

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» قدرت ما بر این ساماندهی، یا بر تکذیب کنندگان تجدید آفرینش.

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا﴾<sup>(۲۵)</sup>

«مگر زمین را جمع کننده نگردانیده‌ایم؟» به طوری که همگان را فرا می‌گیرد و در خود جمع می‌کند؟ کفات: فرا گرفتن و جمع کردن است.

﴿أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا﴾<sup>(۲۶)</sup>

«چه برای زندگان و چه برای مردگان؟» یعنی: زمین در سطح خود فراگیر زندگان است و زندگان بر روی آن در منازل و جایگاه‌های خویش به‌سر می‌برند. همچنین زمین فراگیرنده و جمع کننده مردگان است در بطن خود. خلیل می‌گوید: «کفت، برگردانیدن یک چیز از پشت به رو یا از رو به پشت است پس معنی کفات این است که آدمیان از خاک زمین به وجود می‌آیند، سپس به‌عنوان زندگان بر روی آن حیات می‌گذرانند آن‌گاه مجدداً به‌صورت مردگان در آن برمی‌گردند».

﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوْسِيَ شَلِخْتٍ وَأَسْقَيْنَكُم مَّاءً فُرَاتًا﴾<sup>(۲۷)</sup>

«و در آن کوه‌های پایدار و بلند پدید آوردیم و به شما آبی شیرین» و گوارا «نوشانیدیم» پس این همه، شگرف‌تر و شگفت‌انگیزتر از رستاخیز و احیای مردگان است.

﴿وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾<sup>(۲۸)</sup>

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» نعمت‌های ما، که نعمت‌های یادشده نیز از جمله آن‌هاست.

﴿أَنْظِلْقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِء تَكْذِبُونَ﴾<sup>(۲۹)</sup>

«بروید» ای دروغ‌انگاران «به‌سوی همان چیزی که آن را دروغ می‌شمردید» این سخن را نگهبانان جهنم از سر تحکم و کوبیدن تکذیب کنندگان و منکران به آنان می‌گویند. یعنی: بروید به‌سوی عذاب دوزخ که آن را در دنیا دروغ می‌شمردید.

﴿أَنْظِلْقُوا إِلَىٰ ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ﴾<sup>(۳۰)</sup>

«بروید به‌سوی سایه‌ای دارای سه شاخه» یعنی: به‌سوی سایه‌ای از دود جهنم که با

شعله‌های کوه‌پیکر خود چنان بلند گردیده که به سه شاخه جداگانه تقسیم شده است؛ در زیر آن سایه‌ها بروید تا کار حساب به پایان آید.

﴿لَا ظِلِّيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ ۝۳۱﴾

«که نه سایه سرد است و نه از گرمی آتش بازمی‌دارد» یعنی: آن دود نه مانند سایه‌های دنیا سرد است و نه گرمای سوزان جهنم را از شما بازمی‌دارد.

﴿إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ۝۳۲﴾

«هرآینه دوزخ شراره‌هایی مانند قصر می‌افکند» یعنی: هر شراره‌ای از شراره‌های دوزخ که آن را می‌افکند، در بزرگی خود مانند کاخی از کاخ‌هاست. شرر: شعله‌ای است که از آتش پراکنده می‌شود. قصر: بنایی عظیم و برجی است آسمان خراش.

﴿كَأَنَّهُ جِمَلَتٌ صُفْرٌ ۝۳۳﴾

«گویی آن شررها شتران زردرنگ سیه تاباند» فراء می‌گوید: «صفر؛ شتران سیه‌تاباند و هیچ شتر سیه‌تابی نیست مگر این که دل به زردی می‌زند، از این جهت اعراب شتران سیه‌تاب را صفر نامیده‌اند». دانشمندان گفته‌اند: چون شرر به‌هوا پراکنده شده فروافتد و در آن باقی‌مانده‌ای از رنگ آتش باشد، شبیه‌ترین چیز به شتر سیه‌تاب است.

﴿وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝۳۴﴾

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» پیامبران خدا ﷺ و روز آخرت.

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ۝۳۵﴾

«این روزی است که سخن نگویند» کافران از هول و هراس آنچه که در محشر روی داده است.

﴿وَلَا يُؤَدُّنُ لَهُمْ فَيْعَتَهُمْ ۝۳۶﴾

«و نه به آنان اجازه داده می‌شود که عذر خواهی کنند» یعنی: خدای عزوجل به آنان این اجازه را نیز نمی‌دهد که عذری را پیشکش کنند بلکه حجت بر آنها تمام گردیده و دیگری عذری برایشان باقی نمانده است. شایان ذکر است که عرصات قیامت حالات گونه‌گونی دارد و این دو آیه ناظر بر یکی از این حالات می‌باشد زیرا کفار در حالت و موقف دیگری سخن می‌گویند.



﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٧﴾﴾

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» روز جزا.

﴿هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَىٰ ﴿٣٨﴾﴾

«این همان روز فصل» و داوری «است، شما را با پیشینیان گردآوردیم» یعنی: به کفار گفته می‌شود: این همان روز داوری و فیصله نهایی است که در آن میان خلائق فیصله می‌شود و در آن حق از باطل جدا می‌شود پس ای کفار قریش و ای تکذیب کنندگان این امت! ما شما را در این روز با کفار امتهای گذشته گردآوردیم.

﴿فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونَ ﴿٣٩﴾﴾

«پس اگر نیرنگی دارید» یعنی: اگر هم اکنون در دفع کردن عذاب از خود بر نیرنگی توانابید؛ «پس در حق من بسگالید» یعنی: آن نیرنگ را علیه من به اجرا درآورید. این آیه مفید نهایت تحقیر، تخجیل، تعجیز و توبیخ کفار است.

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٠﴾﴾

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» عذاب روز قیامت زیرا در آن روز هیچ حيله و تدبیری در نجات از عذاب ندارند.

﴿وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٤١﴾﴾

«هرآینه متقیان در سایه‌ساران و کنار چشمه‌ساراند» یعنی: مؤمنان پرهیزکار از شرک - بر خلاف تکذیب‌کنندگان مشرک - در سایه ساران درخت‌ها و قصرها قرار دارند، نه همچون سایه‌ای که برای کفار از دود گرم‌آز و خفقان آور جهنم پدیدآورده شده است - چنان که گذشت.

﴿وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٤٢﴾﴾

«و» همچنین متقیان «در میوه‌هایی» هستند «که دلخواه‌شان است» و بدان رغبت دارند. این آیه دلالت می‌کند بر این که نعمت‌های بهشت بر طبق رغبت و میل بهشتیان در دسترس است، برخلاف نعمت‌های دنیا که وجود آن‌ها به امکانات دست داشته بستگی دارد.

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾﴾

به ایشان گفته می‌شود: «به پاداش آنچه می‌کردید» در دنیا از اعمال شایسته «بخورید و بنوشید، خورد و نوشی خوش و گوارا» .

﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۴۴)</sup>

«ما نیکوکاران را بدین گونه جزا می دهیم» یعنی: ما نیکوکاران را در برابر اعمال شان به مانند این پاداش بزرگ جزا می دهیم پس ای انسان ها! عمل خود را نیکو سازید تا چنین پاداشی را دریافت دارید.

﴿وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾<sup>(۴۵)</sup>

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» بهشت چرا که آنان در آن روز در بدبختی بزرگی قرار دارند در حالی که مؤمنان در نعمتی پایدار و سعادت خوشگوار به سر می برند.

﴿كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ تُجْرَمُونَ﴾<sup>(۴۶)</sup>

«بخورید و بهره مند باشید» شما ای منکران در دنیا «اندکی» یعنی: به مدت اندک و کوتاهی زیرا بهره دنیا اندک است «چراکه شما مجرمید» زیرا مشرکان مجرم اند و بنابراین، شایستگی انعام و تکریم دائمی را ندارند.

﴿وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾<sup>(۴۷)</sup>

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» به خدا، پیامبرانش و روز آخرت که خود را در برابر بهره ای اندک در معرض عذاب همیشگی قرار داده اند. تکرار این آیه - چنان که گفتیم - برای افزودن بر سرزنش و کوبیدن آن هاست.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَرْكِعُوا لَا يِرْكَعُونَ﴾<sup>(۴۸)</sup>

«و چون به آنان» یعنی: به آن گروه نادان کافر «گفته شود: نماز بگذارید، نماز نمی گزارند» مفسران در بیان سبب نزول گفته اند: این آیه کریمه درباره قبیله ثقیف که از نمازگزاردن امتناع کردند، نازل گردید. مقاتل می گوید: «رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: مسلمان شوید و آنان را به ادای نماز دستور دادند اما آن ها گفتند: خم نمی شویم زیرا خم شدن بر ما ننگ و رسوایی است. پس رسول خدا ﷺ فرمودند: «لا خیر فی دین لیس فیه رکوع ولا سجود». «در دینی که رکوع و سجده نداشته باشد، خیری نیست».

﴿وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾<sup>(۴۹)</sup>

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» اوامر خدای سبحان و نواهی وی. پس این در مجموع ده نوع از انواع بیم دهی و تهدید در این سوره است که خداوند متعال کفار را بدان ها هشدار داده است.

## ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعَدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾

«پس به کدامین سخن بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟» یعنی: اگر کفار به قرآن باور ندارند، به کدامین سخن غیر از قرآن باور می‌دارند؟ زیرا قرآن خود معجزه و مشتمل بر حجت‌های روشن و معانی و مضامین بزرگ و برتر است پس اگر به این معجزه درخشان ایمان نیاورند، قطعاً بعد از آن دیگر کتب الهی را به هیچ حال تصدیق نمی‌کنند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر کس سوره ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾ [المرسلات: ۱] را می‌خواند و به آیه ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعَدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ [المرسلات: ۵۰] می‌رسد، باید بگوید: «آمنت بالله و بما أنزل». «به خدای عز و جل و به آنچه که نازل کرده است، ایمان آوردم».



## سوره نبأ

مکی است و دارای (۴۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره، «عم» و «نبأ» نامیده می‌شود زیرا با این فرموده خدای تبارک و تعالی: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱﴾ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ ﴿۲﴾﴾ [النبأ: ۱-۲] که مراد از آن خبر روز رستاخیز است، افتتاح شده است.

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱﴾﴾

«درباره چه از یک‌دیگر می‌پرسند» کافران؟ مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: چون رسول خدا ﷺ به رسالت مبعوث شدند و به مردم مکه از یگانگی خداوند ﷻ و از زنده شدن پس از مرگ خبر دادند و بر آنان قرآن تلاوت کردند، کفار شروع کردند به سؤال کردن از یک‌دیگر و می‌گفتند: برای محمد چه اتفاقی افتاده است؟ او چه چیزی به‌همراه آورده است؟ پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود. سپس سؤالشان را با این فرموده خویش پاسخ داد:

﴿عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ ﴿۲﴾﴾

«از آن خبر بزرگ سؤال می‌کنند» آن خبر بزرگ، همانا خبر نزول قرآن عظیم‌الشان می‌باشد زیرا قرآن از توحید و تصدیق پیامبر و وقوع رستاخیز خبر می‌دهد. به‌قولی دیگر: مراد از آن خبر بزرگ، خبر زنده شدن پس از مرگ است. ابن‌کثیر می‌گوید: «قول قوی‌تر نیز همین قول است».

﴿الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿۳﴾﴾

«که درباره آن باهم اختلاف دارند» یعنی: خبر بزرگی که در آن اختلاف دارند، در مورد قرآن است؛ زیرا بعضی از آنان آن را سحر می‌پندارند، بعضی شعر، بعضی تکهن و غیب‌گویی و بعضی هم می‌گویند که قرآن افسانه‌های پیشینیان است. یا در مورد قیامت اختلاف دارند زیرا کسانی به آن ایمان دارند و کسانی آن را انکار می‌کنند، کسانی در آن شک دارند و کسانی یقین.

﴿كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿۴﴾﴾

«نه چنان است» که مشرکان می‌پندارند «به زودی خواهند دانست» حقیقت امر را. این هشدار و زجر و توبیخ سختی برای کفار است که مجدداً برای مبالغه و تشدید در هشداردهی و وعید با این هشدار تکان‌دهنده دنبال می‌شود:

﴿ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿۵﴾﴾

«باز هم نه چنان است، به زودی خواهند دانست» یعنی: هرگز سزاوار نیست که درباره قرآن، یا قیامت اختلاف کنند زیرا قرآن و باورهای این دین حق است لذا کسانی که بدان کفر می‌ورزند، به زودی فرجام تکذیب‌شان را خواهند دانست. آن‌گاه خداوند متعال به ذکر برخی از مظاهر قدرت عظیم خود بر آفرینش اشیای عجیب و پدیده‌های شگرف که خود دلیل قدرت وی بر امر معاد و غیر آن است، پرداخته و نه پدیده از آن‌ها را این‌گونه برمی‌شمارد:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا ﴿۶﴾﴾

«آیا زمین را مهدی نگردانیدیم؟» مهد: زیرانداز و فرش است، همچون گهواره که برای کودک گسترده می‌شود تا بر آن خوابانده شود.

﴿وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿۷﴾﴾

«و» آیا «کوه‌ها را چون میخ‌هایی نگردانیدیم؟» یعنی: کوه‌ها را مانند میخ‌هایی برای زمین گردانیدیم تا آرام گیرد و نجنبند، همچنان‌که خیمه با میخ محکم ساخته می‌شود.

این آیه بازتابگر معجزه علمی‌ای از معجزات قرآن است زیرا دانشمندان علم جیولوجی در عصر ما به این نتیجه رسیده‌اند که هر کوهی ریشه میخ‌مانندی در عمق زمین دارد که حجم آن در زیر زمین برابر با ارتفاع آن بر روی زمین می‌باشد.

﴿وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ﴿۸﴾﴾

«و شما را جفت‌ها آفریدیم» یعنی: جفت‌های نرینه و مادینه که هر یک از دیگری بهره می‌گیرید و در اثر این بهره‌گیری جنسی شما، توالد و تناسل پدید می‌آید.

﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿۹﴾﴾

«و خواب شما را مایه آرامش» و آسایش ابدانتان «گردانیدیم» زیرا قوای انسان با خواب تجدید گردیده و عقل و جسم وی هر دو نشاط خود را بازمی‌یابند. سبات: این است که انسان در حالی که روح در بدنش ساری و جاری است، از حرکت بازماند و این

بازماندن از حرکت و تسلیم شدن اختیاری یا جبری به برهه‌ای از آرامش، ضرورتی از ضرورت‌های هر موجوده زنده، رازی از رازهای قدرت آفریننده و نعمتی از نعمت‌های عظیم اوست که هیچ نیرویی جز ذات ذوالجلال قادر به بخشیدن آن نمی‌باشد.

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا﴾

«و شب را لباسی قرار دادیم» که تاریکی آن شما را می‌پوشاند و این پوشش برای انجام منافع شما و پنهان کردن چیزهایی است که دوست ندارید دیگران در آن ناظر احوال شما باشند و تحقق بخش فوایدی است که برآوردن آن‌ها در روز میسر نیست چنان‌که لباس انسان را پوشانده و او را از گرما و سرما حفظ می‌کند و عورتش را از انظار پنهان می‌دارد.

﴿وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾

«و روز را وقت تلاش معاش قرار دادیم» تا در روشنی آن به طلب آنچه که سبب برپایی معیشتان می‌شود، تلاش کنید و ارزاقی را که خدای عَلَّمَ قسمتتان نموده است، به دست آورید.

«و بر فرازتان هفت آسمان استوار» که در خلقت و آفرینش خود محکم و نیرومند است «بنا کردیم».

﴿وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا﴾

«و چراغی درخشان آفریدیم» مراد از آن: خورشید جهانتاب است که خدای عَلَّمَ در آن هم نور، هم گرما و انرژی آفریده است و کلمه «وهج»، جامع هردو معنی، یعنی نور و گرما می‌باشد.

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا﴾

«و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم» معصرات: ابرهایی است که به آب در هم فشرده می‌شود اما هنوز نباریده است. ثجاج: فروریزنده به کثرت است. در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أفضل الحج العج والثج». «بهترین حج بالا نمودن صدا به لبیک گفتن و ریختن خون حیوان هدیه است».

﴿لُئْلُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا﴾<sup>(۱۵)</sup>

«تا به سبب آن دانه و گیاه را برویانیم» یعنی: تا به سبب آن آب ریزان از ابرها، دانه‌هایی را از زمین بیرون آوریم که قوت و غذای شماست؛ مانند گندم، جو و غیره. نبات: عبارت از علوفه چهارپایان و سایر گیاهان خوردنی است.

﴿وَجَنَّتٍ أَلْفَافًا﴾<sup>(۱۶)</sup>

«و» نیز تا برویانیم به سبب آن آب ریزان «باغ‌های درهم پیچیده و انبوه را» یعنی: باغهایی را که بعضی به بعضی دیگر درهم پیچیده‌اند، از آن رو که شاخه‌های آن‌ها به هر سو دویده است و بسیار پرشاخ و برگ گردیده‌اند. شایان ذکر است که دو آیه: ﴿لُئْلُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا﴾<sup>(۱۵)</sup> و ﴿وَجَنَّتٍ أَلْفَافًا﴾<sup>(۱۶)</sup> [النبا: ۱۵-۱۶] شامل هر سه نوع رستنی‌ای می‌شود که از زمین می‌روید که عبارت‌اند از:

- ۱- رستنی‌ای که دارای غلاف و پوشش است، مانند دانه‌های غذایی.
- ۲- رستنی‌ای که غلاف و پوشش ندارد، مانند گیاهان و علفها که این دو نوع دارای ساق نیستند.
- ۳- رستنی دارای ساق و تنه که عبارت از درختانند و چون بسیار انبوه شوند، بوستان (جنت) نامیده می‌شوند، از آن رو که یک محل را می‌پوشانند. پس این پدیده‌های نه‌گان‌های که برشمرده شد، نظر به حدوث و امکان و تجدد خود، بر وجود آفریننده مختار دلالت می‌کنند چنان‌که استواری و محکمی آن‌ها برکمال علم و حکمت ذاتی حق تعالی دلالت می‌نماید و چون کمال حق تعالی در این اوصاف ثابت گردید، به‌طور قطع امکان حشر نیز ثابت می‌شود. از این‌ها گذشته در بیرون آوردن گیاهان بعد از خشک شدن آن‌ها، بر امکان بیرون آوردن مردگان از گورها و برانگیختنشان بعد از مرگ دلیل ظاهری حسی‌ای وجود دارد که نزدیک به اذهان است و افزون بر همه اینها، هر یک از چیزهای نه‌گانه یاد شده نعمتی است عظیم که می‌باید با شکر و سپاس استقبال شود و شکر آن با انجام دادن طاعات است پس نباید با ارتکاب معصیت که ناسپاسی است، بدرقه گردند.

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾<sup>(۱۷)</sup>

«بی‌گمان روز فصل» یعنی: روز داوری میان اهل کفر و ایمان، میان نیکوکار و بدکار و میان اهل حق و اهل باطل؛ «هنگامی معین است» یعنی: آن روز، مجمع و



میعادگاهی معین برای پیشینیان و پسینیان است که در آن به ثواب و عقابی که وعده داده شده‌اند، می‌رسند. این روز «فصل» نامیده شد زیرا خداوند ﷻ در آن میان خلقش فیصله و داوری می‌کند.

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ (۱۸)

«روزی که در صور دمیده شود» صور: بوقی است که اسرافیل عليه السلام در آن می‌دمد و از آن صدای مهیبی بیرون می‌آید («پس فوج فوج بیایید» یعنی: شما گروه گروه و توده توده، هر امتی همراه با پیامبرش از قبرهایتان به سوی موقف محشر و عرصه‌گاه حساب می‌آیید.

﴿وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا﴾ (۱۹)

«و آسمان شگافته شود» برای فرود آمدن فرشتگان «پس شود دروازه، دروازه» یعنی: آسمان دارای درهای بسیاری می‌گردد تا فرشتگان از آن دروازه‌ها فرود آیند.

﴿وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾ (۲۰)

«و کوه‌ها روان ساخته شوند و چون سرابی گردند» یعنی: کوه‌ها از جاهای خود در هوا روان ساخته شده و از مقر خود برکنده شوند و چون گردی به هوا پراکنده شوند به طوری که بیننده می‌پندارد که آن کوهی است زیرا بر صورت کوه است درحالی که حقیقتا در آنجا کوهی نیست بلکه محضا غباری است و بس.

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾ (۲۱)

«بی‌گمان جهنم کمینگاهی است» یعنی: جهنم در حکم و قضای الهی کمینگاهی است که نگهبانان آن در کمین کفار نشسته‌اند تا آن‌ها را در آن عذاب کنند. یا دوزخ خود کمین‌کننده است و در انتظار کفاری است که به سوی آن می‌آیند چنان که کمین‌کننده در انتظار شکار خویش می‌باشد تا به سوی آن آید.

﴿لِلطَّغْيِينِ مَكَابًا﴾ (۲۲)

«که برای سرکشان بازگشتگاهی است» و کسانی که با مخالفت اوامر پروردگار، طغیان و سرکشی اختیار کرده‌اند، به سوی آن رجوع کرده و در آن فرود می‌آیند.

﴿لَلْبَيْتِ فِيهَا أَحْقَابًا﴾ (۲۳)

«که روزگاری دراز در آن درنگ می‌کنند» یعنی: سرکشان تا آن‌گاه که روزگاران باقی است در دوزخ درنگ می‌کنند. حقب: برهه‌ای دراز و دیرپا از زمان است که چون بگذرد، برهه‌ای دیگر به دنبال آن می‌آید، سپس برهه‌ای دیگر و

همین‌گونه قطعات به‌هم پیوسته زمان تا ابد به هم می‌پیوندند. شایان ذکر است که «حقب» و «حقبه» در سخن به کار گرفته نمی‌شود مگر این‌که گوینده پیاپی آمدن زمان‌ها را مد نظر داشته باشد.

﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا﴾<sup>(۲۴)</sup>

«در آنجا نه خنکی‌ای می‌چشند و نه شربتی» یعنی: سرک‌شان در جهنم، یا در آن روزگاران دراز هیچ خنکی‌ای را که با آن از گرمای سوزان جهنم لختی بیاسایند نمی‌چشند و نه نوشیدنی‌ای را که به آنان در رفع تشنگی‌شان نفعی برساند. برد: بر خواب نیز اطلاق می‌شود.

﴿إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا﴾<sup>(۲۵)</sup>

«جز آب جوشان» حمیم: آب جوش است «و چرکابه‌ای» که زردآب و چرک و خونابه دوزخیان می‌باشد.

﴿جَزَاءَ وِفَاقًا﴾<sup>(۲۶)</sup>

«جزایی است مناسب» یعنی: این عذاب‌شان موافق و مناسب با اعمال و گناهانشان می‌باشد؛ پس گناهی بزرگتر از شرک و عذابی بزرگتر از آتش دوزخ وجود ندارد و چنان‌که اعمال‌شان بد است، خداوند  $\text{جل جلاله}$  به آنان جزایی موافق با آن می‌چشاند.

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا﴾<sup>(۲۷)</sup>

«آنان بودند که حساب و کتابی را توقع نمی‌داشتند» یعنی: نه آنان به ثوابی طمع داشتند و نه از حسابی بیمناک بودند زیرا به رستاخیز ایمان نداشتند.

﴿وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا﴾<sup>(۲۸)</sup>

«و آیات ما را سخت تکذیب می‌کردند» یعنی: آن‌ها آیات قرآنی و حجت‌ها و دلایلی را که خداوند متعال به وسیله پیامبران  $\text{عليه السلام}$  بر خلقش فرود آورده بود، سخت تکذیب می‌کردند.

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا﴾<sup>(۲۹)</sup>

«و هر چیزی را به صورت کتابی ضبط کرده‌ایم» یعنی: هر چیز را در لوح محفوظ نوشته و به شمار آورده‌ایم تا فرشتگان آن را بشناسند. یا مراد اعمال بندگان است که فرشتگان نگهبان آن‌ها را نوشته‌اند.

﴿فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾ (۳۰)

«پس بچشید که جز عذاب هرگز بر شما نمی‌افزاییم» یعنی: این سخن به اهل دوزخ گفته می‌شود؛ به سبب کفر و تکذیب‌شان به آیات الهی و افعال زشت و ناصوابشان پس آنان به‌طور همیشه در روند روزافزونی از عذاب الهی قرار دارند. عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می‌گوید: «بر اهل دوزخ آیه‌ای سخت‌تر از این آیه نازل نشده است».

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾ (۳۱)

«مسلمان پرهیزگاران را رستگاری‌ای است» مفاز: رستگاری و دستیافتن به مطلوب و نجات از آتش دوزخ، یا تفرجگاهی است. ابن‌کثیر معنی دوم را ترجیح داده است زیرا خداوند جل جلاله بعد از آن می‌فرماید:

﴿حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا﴾ (۳۲)

«بوستان‌هایی است» مثمر و مشجر «و درختان انگوری است» عطف انگور بر بوستان‌ها از قبیل عطف خاص بر عام است، امری که خود بر بزرگی شأن آن درختان دلالت می‌کند.

﴿وَكَوَاعِبَ أُنْرَابًا﴾ (۳۳)

«و دوشیزگان نارپستان» یعنی: برای بهشتیان دوشیزگانی است که پستان‌هایشان برجسته و برآمده است و فروافتاده نیست، که این دوشیزگان «همسال» یعنی: در سن و سال خود برابرند.

﴿وَكَأْسًا دِهَاقًا﴾ (۳۴)

«و» برای پرهیزگاران «جام‌های سرشار» پر از شراب است.

﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا﴾ (۳۵)

«در آنجا نه لغوی می‌شنوند و نه دروغی» یعنی: پرهیزگاران نه در بهشت سخن لغوی را می‌شنوند و نه هم به یک‌دیگر دروغ می‌گویند، برخلاف آنچه که در مجالس شراب‌نوشی دنیا روی می‌دهد زیرا بهشت سرای سلامتی است پس هرآنچه که در آن وجود دارد، از نقص و عیب مبرا است. لغو: سخنان باطل و بیهوده است.

﴿جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا﴾ (۳۶)

«پاداشی است از سوی پروردگارت» یعنی: پروردگار متعال بهشتیان را بدانچه ذکر شد، در برابر ایمان و اعمال شایسته ایشان پاداش می‌دهد «بخششی» است به ایشان

«حساب کرده شده» یعنی: به اندازه‌ای است که در حکم و وعده پروردگار سبحان مستحق و سزاوار آن هستند زیرا حق تعالی برای هر نیکی از ده تا هفتصد ثواب وعده داده است و نیز برای گروهی پاداشی مقرر کرده است که نهایت و اندازه‌ای ندارد. یا «حساباً» به این معنی است که این پاداش ایشان را بسنده و کافی است چنان که اعراب می‌گویند: «اعطانی فأحسبني». «به من آن قدر زیاد بخشید که گفتم دیگر بس است». و از آن است: «حسبی الله: خداوند جَلَّ جَلَلُهُ مرا بس است».

﴿رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا﴾ (۳۷)

آری! آنچه ذکر شد، پاداشی است از سوی پروردگارت؛ همان که «پروردگار آسمان‌ها و زمین» است «و آنچه که ما بین آنهاست، الله رحمان که از جانب او اجازه سخن گفتن ندارند» یعنی: توان آن را ندارند که از وی سؤال کنند مگر در امری که برایشان اجازه داده است و اختیار شفاعت کردن را نیز ندارند، جز به اجازه و دستور وی.

﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ

صَوَابًا﴾ (۲۸)

«روزی که روح و فرشتگان به صف ایستند» مراد از روح در اینجا فرشته‌ای از فرشتگان است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «روح فرشته‌ای است عظیم که در آفرینش خود از بزرگ‌ترین فرشتگان می‌باشد». ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «روح فرشته‌ای است بزرگ‌تر از آسمان‌ها و زمین». نسفی می‌گوید: «قول جمهور این است که روح: جبرئیل عليه السلام است». به قولی: «روح لشکری از لشکریان خدای عز وجل است که فرشته نیستند». به قولی دیگر: «آنان ارواح بنی‌آدم‌اند که در صفی می‌ایستند و فرشتگان در صفی دیگر و این امر در میان دو دمیدن اسرافیل عليه السلام - قبل از آن که ارواح به اجسام برگردانده شوند - روی می‌دهد». «سخن نگویند» حاضران محشر «مگر کسی که رحمان به او اجازه داده باشد» در امر شفاعت. یا سخنی نگویند مگر در مورد کسی که خدای رحمان برای او اجازه سخن گفتن داده است «و» آن شخص از جمله کسانی باشد که «گفته باشد» در دنیا «سخن صواب» یعنی: به توحید گواهی داده باشد. یا اجازه سخن گفتن داده نمی‌شود مگر برای کسی که در امر شفاعت سخنی صواب و درست بگوید. بیضاوی می‌گوید: «هرگاه این گروه که از بهترین خلائق و نزدیکترین

آن‌ها به‌خداى سبحان هستند، اجازه سخن‌گفتن را نداشته باشند پس غير ايشان چگونه اجازه آن را خواهند داشت؟».

﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَكَابًا ﴿٣٦﴾﴾

«این» روز ایستادن‌شان بر وصفی که ذکر شد، همانا «روز حق است» یعنی: روزی رخدانی و متحقق است که حتما واقع می‌شود «پس هرکه خواهد راه بازگشتی به‌سوی پروردگار خود بگیرد» با انجام اعمال شایسته و در پیش گرفتن برنامه‌ای که او را به سر منزل قرب و رضای حق تعالی می‌رساند.

﴿إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي

كُنْتُ تُرَابًا ﴿٣٧﴾﴾

«هر آینه ما شما را از عذاب نزدیکی هشدار دادیم، روزی که آدمی آنچه را دو دست وی پیش فرستاده بود» از خیر یا شر «بنگرد و کافر گوید: ای کاش من خاک بودم» از آن رو که کافر انواع عذابی را که خداى سبحان برایش آماده کرده است، مشاهده می‌کند. ابن‌کثیر نقل می‌کند که: خداوند ﷻ چهارپایان را برای انتقام گرفتن از همدیگر گرد می‌آورد و بعد از آن که از یک دیگر انتقام کشی می‌کنند به خاک تبدیل می‌شوند، در آن وقت است که کافر حالی همانند حال آن‌ها را آرزو می‌کند.



## سوره نازعات

مکی است و دارای (۴۶) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره به سبب افتتاح با سوگند الهی به «نازعات» که عبارت از فرشتگان قبض کننده ارواح بنی آدم‌اند، «نازعات» نامیده شد. نام دیگر این سوره «ساهره» یعنی «زمین محشر» است که بیان آن در آیه (۱۴) آمده است.

﴿وَالنَّزِعَاتِ غَرْقَاۗتٍ﴾

«سوگند به کسانی که ارواح را به سختی بیرون می‌کشند» یعنی: سوگند به فرشتگانی که ارواح بندگان را از اجسادشان با کشیدنی سخت بیرون می‌کشند چنان که کشنده کمان دو سوی آن را به سختی می‌کشد چراکه آن فرشتگان ارواح را از انتهای بدن بیرون می‌کشند.

﴿وَالنَّٰدِیٰتِ نَشَٰطَاۗتٍ﴾

«و سوگند به فرشتگانی که بیرون می‌آورند بیرون آوردنی» یعنی: ارواح را از اجساد به سرعت و سهولت بیرون می‌آورند. نشط: گرفتن به سرعت است. به قولی: ناشطات؛ بیرون‌آوردگان ارواح مؤمنانند به نرمی و راحتی و نازعات: بیرون کشندگان ارواح کافرانند به سختی و درد.

﴿وَالسَّٰبِقَاتِ سَبَٰحَاۗتٍ﴾

«و سوگند به فرشتگانی که شناکان شناورند» یعنی: فرشتگانی که برای رساندن فرمان خداوند ﷻ شناکان و شتابان از آسمان فرود می‌آیند.

﴿فَالسَّٰبِقَاتِ سَبَٰقَاتٍ﴾

«پس سوگند به فرشتگانی که سبقت می‌گیرند به سبقت کردنی» ایشان فرشتگانی‌اند که ارواح مؤمنان را سبقت‌کنان به سوی بهشت می‌برند.

﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًاۗتٍ﴾

«پس سوگند به فرشتگانی که امر را تدبیر می‌کنند» تدبیر فرشتگان برای امر: عبارت از فرود آوردن حلال و حرام با تفصیل آن‌ها و کاربردازی برای اهل زمین در بادها و باران‌ها و غیر آن است. نقل است که: تدبیر و ساماندهی امر دنیا به چهار تن از

فرشتگان سپرده شده است؛ جبرئیل، میکائیل، عزرائیل و اسرافیل علیهم السلام. پس جبرئیل؛ برگمارده بادها و لشکرهاست، میکائیل: برگمارده بارانها و رستنیهاست، عزرائیل: برگمارده گرفتن ارواح است و اسرافیل: برگمارده فرود آوردن فرمان بر ایشان می باشد. جواب قسم محذوف است، یعنی سوگند به آنچه ذکر شد که شما بعد از مرگ برانگیخته می شوید.

﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ﴾

«آن روز که لرزنده بلرزد» این واقعه در هنگام دمیدن اسرافیل علیهم السلام در صور اول روی می دهد که به سبب آن همه خلائق می میرند و زمین و کوهها همه در آن به جنبش و اضطراب درمی آیند؛

﴿تَتَّبِعَهَا الرَّادِيفَةُ﴾

«و از پی آن از پی آینده درآید» رادفه: نفخه دوم است که با آن رستاخیز برپا می شود. پس نفخه اول خلق را می میراند و نفخه دوم آنان را زنده می گرداند.

﴿قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ﴾

«در آن روز دلهایی ترسان و لرزانند» واجفه: دل های مضطرب، نگران و لرزانی هستند که بر اثر مشاهده هول و هراس های روز قیامت سخت هراسان می شوند.

﴿أَبْصَرُهَا خَشِيعَةٌ﴾

«دیدگان آن ها فروافتاده» یعنی: چون کسانی که بر غیر اسلام مرده اند، هول و هراس های روز قیامت را مشاهده کنند بر چشمان شان خواری و خضوع و فروافتادگی چیره می شود.

﴿يَقُولُونَ أَيْنَا لِمَ رُدُّوْنَا فِي الْخَافِرَةِ﴾

«می گویند» کافران؛ همانان که در دنیا منکر رستاخیز بوده اند: «آیا ما به حالت نخستین بازگردانیده می شویم؟» این سخن را هنگامی از روی استبعاد می گویند که به آنان گفته شود: شما بعد از مرگ برانگیخته شده و از نو زنده می شوید. یعنی: آیا بعد از آن که در گودال قبرهایمان قرار بگیریم، مجدداً به حال اول برگردانده شده و بعد از مرگ زنده می شویم؟! حافره: زندگی نخستین است. اعراب می گویند: «فلان رجع فی حافرته: فلان به راهی که از آن آمده بود، برگشت».



﴿أَءِذَا كُنَّا عِظْمًا تَّخِرَةً﴾

آن گاه بر استبعاد خویش افزوده و می‌گویند: «آیا وقتی ما استخوان ریزه‌هایی پوسیده شدیم» بار دیگر برانگیخته شده و زندگی را از سر می‌گیریم؟ در حالی که این دورترین حالت از زندگی است؟.

﴿قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ﴾

«گفتند: در این صورت این برگشتی زیان آور است» یعنی: اگر مجدداً بعد از مرگ به زندگی برگردانده شویم، قطعاً زیانکار خواهیم بود زیرا در آن صورت تهدیدهای محمد ﷺ در مورد ما جامه عمل می‌پوشد و سخنان او در حق ما راست می‌شود. این سخن را نیز از روی استهزا گفتند.

محمد بن کعب در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: چون آیه ﴿يَقُولُونَ أَءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ﴾ [النازعات: ۱۰] نازل شد، کفار قریش گفتند: اگر بعد از مرگ خویش دوباره زنده شویم، در این صورت زیانکار خواهیم بود! پس این آیه نازل شد.

﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ﴾

سپس خداوند متعال در رد سخنان‌شان می‌فرماید: «جز این نیست که آن یک بانگ تند است» یعنی: ای منکران! قیامت را دور از تصور نپندارید و فکر نکنید که پدید آوردن آن بر خدای ﷻ دشوار می‌باشد زیرا قیامت به یک فریاد سخت وابسته است و این همان نفخه دوم است که با دمیدن آن قیامت برپا می‌شود.

﴿فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴾

«پس بناگاه آنان در هامون رستاخیز باشند» ساهره: زمین سپیدی است که خدای سبحان آن را پدید می‌آورد و خلاق را بر روی آن محاسبه می‌کند.

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى﴾

«آیا داستان موسی» یعنی: اخبار وی «به تو رسیده است؟» این خطابی است برای رسول اکرم ﷺ به قصد تسلیت و دلجویی ایشان در برابر تکذیب قومشان. یعنی: ای پیامبر! بدان که داستان موسی ﷺ با فرعون سرکش و قوم وی نیز همین‌گونه بود زیرا او نیز در دعوت فرعون با تکذیب روبه‌رو شد و متحمل سختی‌های فراوانی گردید. چنان‌که این آیه تهدیدی است برای کفار که اگر به تکذیب خود ادامه دهند، سرانجامی

مانند سرانجام فرعون و کسان وی - که از آنان بسیار نیرومندتر و با شوکت‌تر بوده‌اند - در انتظارشان خواهد بود و خدای سبحان چنان‌که فرعون و قومش را عبرتی برای جهانیان گردانید، آنان را نیز به سرنوشتی همانند روبرو خواهد کرد.

﴿إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾

«آن‌گاه که پروردگارش او را» یعنی: موسی علیه السلام را «ندا در داد در وادی مقدس» یعنی: مبارک و مطهر، که نام آن وادی مقدس «طوی» است و در کوه سینا واقع است.

﴿أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾

آری! ندا در داد که ای موسی: «به‌سوی فرعون برو که او سر به طغیان برداشته است» یعنی: در عصیان و تکبر و کفر از حد گذشته است.

﴿فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَن تَزْكَىٰ﴾

«پس بگو» به وی «آیا سر آن داری که به پاکیزگی گرایی؟» یعنی: بعد از آن‌که پیش فرعون رسیدی، به او بگو: آیا بر آن هستی که با طاعت و ایمان از شرک و عصیان پاکیزه شوی؟ بدین‌سان موسی علیه السلام مأمور گردید تا در گام نخست با فرعون از در نرمش و ملایمت درآید.

﴿وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ﴾

«و» آیا سر آن داری که «تو را به‌سوی پروردگارت راه نمایم تا پروا بداری؟» یعنی: تو را به‌سوی شناخت، یگانگی و پرستش خداوند عز وجل ارشاد کنم، در نتیجه از عذاب وی بترسی؟ شایان ذکر است که خشیت و ترس جز از کسی که راهیافته و رشید باشد، پدید نمی‌آید.

﴿فَأَرْسَلْنَا آيَةَ الْكُتُبِ﴾

«پس معجزه بزرگ را بدو نمود» یعنی: موسی علیه السلام نزد فرعون رفت و دعوت حق را به وی رساند آن‌گاه معجزه بزرگ و نشانه سترگی را که دلیل راستگویی وی در ادعای نبوت بود، به او نمایاند و آن معجزه، تبدیل شدن عصای وی به اژدها یا عصا و ید بیضا هردو بود زیرا هردو در حکم یک معجزه بودند.

﴿فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ﴾

«ولی تکذیب کرد» فرعون موسی علیه السلام را با آنچه که آورده بود «و عصیان کرد» خدای عز وجل را لذا از وی فرمان نبرد.

﴿ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى﴾

«سپس روی برتافت» فرعون و پشت کرد از ایمان، یا از موسی عليه السلام «تدبیرکنان» یعنی: در حالی که به فساد در روی زمین می‌کوشید و در معارضه و مقابله با آنچه که موسی عليه السلام آورده بود، به تکاپو افتاده بود.

﴿فَحَشَرَ فَنَادَى﴾

«پس گرد آورد» یعنی: فرعون لشکریان خود را برای جنگ و نبرد گرد آورد، یا جادوگران را برای مقابله با موسی عليه السلام گرد آورد، یا مردم را برای حضور در صحنه گرد آورد تا آنچه را که روی می‌دهد، مشاهده کنند «پس» خودش یا به‌وسیله منادی‌ای «ندا در داد» در آن جمع؛

﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾

«و گفت: پروردگار برتر شما منم» مراد فرعون ملعون این بود که پروردگاری برتر از وی وجود ندارد.

﴿فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْزَةِ وَالْأُولَى﴾

«و خدا هم او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد» یعنی: خداوند جل جلاله او را فروگرفت؛ پس او را مجازات کرد به مجازات آخرت که همانا عذاب دوزخ است و به مجازات نخستین که همانا عذاب دنیا با غرق کردن وی در دریای سرخ بود تا هرکس خبرش را می‌شنود، از او پند و عبرت بگیرد.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْتَى﴾

«بی‌گمان در این ماجرا برای هرکس که بترسد، عبرتی است» یعنی: در داستان فرعون و آنچه که با او انجام شد، برای کسی که شأن و حال وی چنین است که از خدا جل جلاله می‌ترسد و از او پروا می‌دارد، عبرتی است بزرگ.

بعد از بیان داستان موسی و فرعون، بار دیگر خطاب حق تعالی متوجه منکران رستاخیز می‌شود، با ارائه این حجت که بازآفرینی خلق از آفرینش ابتدایی آن بر وی آسانتر است پس می‌فرماید:

﴿ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾

«آیا شما در آفرینش استوارترید یا آسمان» یعنی: آیا آفرینش شما بعد از مرگ و

برانگیختن مجددتان سخت تر و دشوارتر است یا آفرینش آسمان؟ «الله آن را بناکرد» پس هرکس بر آفرینش آسمانی که دارای همچو جرم و جسامت بزرگی است قادر باشد، آسمانی با این عجایب صنعت و شگفتی‌های قدرت که فقط زوایای محدودی از آن برای بینندگان هویداست؛ همچو کسی چگونه از بازآفرینی اجسامی که بعد از آفرینش نخستین آن‌ها را میرانده است، ناتوان می‌باشد؟.

﴿رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا﴾<sup>(۱۸)</sup>

آری! خداوند ﷻ آسمان را بنا کرد و «سقفش را بلند برکشید» یعنی: آن را همچون بنای مرتفعی بر فراز زمین قرار داد و سقف آن را برافراشت «پس آن را استوار کرد» یعنی: آسمان را در خلقت استوار و به اندازه و در شکل و هیئت درست و با اعتدال گردانید که نه در آن خللی است، نه کجی و انحرافی و نه سستی و شکافی. آری! هرکس از ابعاد هول انگیز کهکشان‌ها اندک شناختی داشته باشد، یقیناً عظمت آسمان را درک می‌کند و در می‌یابد که بازآفرینی انسان - حتی در مقیاس تصورات عقلی بشر - از آفرینش آسمان بسیار ساده‌تر است.

﴿وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا﴾<sup>(۱۹)</sup>

«و شبش را تاریک و روزش را آشکار گردانید» یعنی: روزش را با روشنگری خورشید بارز و نمایان گردانید. یا معنی این است: خداوند ﷻ پدیده شب را از آسمان‌ها برداشت به این مفهوم که آسمان‌ها شب ندارند بلکه همه روشن می‌باشند زیرا شب پدیده‌ای محلی در بعضی از اجرام فلکی است نه در همه آن‌ها.

﴿وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا﴾<sup>(۲۰)</sup>

«و زمین را بعد از این» یعنی: بعد از آفرینش آسمان «هموار کرد» یعنی: گستراند و آن را برای زیست انسان آماده کرد و آن را در شکل، بیضوی گردانید که - برعکس آنچه معروف است - تماماً کروی نیست زیرا زمین از یک کرانه خود پهن می‌باشد. شایان ذکر است که هرچند گستراندن و هموار کردن زمین به شکل بیضوی بعد از آفرینش آسمان بود اما زمین به صورت اولیه خود قبل از آفرینش آسمان آفریده شده بود چنان‌که در آیات «۱۱ - ۹» سوره «سجده» گذشت. شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «از آیات قرآن و انکشافات علم هردو چنین بر می‌آید که خلقت آسمان به عنوان یک کل که شامل کهکشان‌های این

کائنات و توابع آن‌هاست بر خلقت زمین مقدم بوده است اما خلقت آسمان‌های هفت‌گانه که خود پدیده‌های غیبی‌ای هستند و علم و ادراک بشر هرگز به آن‌ها راه نیافته است، بعد از خلقت زمین بوده است.»

شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: هموارکردن زمین این است که می‌فرماید؛

﴿أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَهَا﴾ (۳۱)

«از زمین آب و چراگاه آن را بیرون آورد» یعنی: از زمین جویباران، دریاها و چشمه‌ها را منفجر گردانید و از آن چراگاهش - یعنی گیاهانی را که برای چرای حیوانات آماده باشد - بیرون آورد و این معنی شامل ارزاق و میوه‌هایی که انسان‌ها از آن بهره می‌گیرند، نیز می‌شود.

﴿وَأَلْبَالَ أَرْسَلَهَا﴾ (۳۲)

«و کوه‌ها را استوار کرد» و آن‌ها را مانند میخهایی برای زمین گردانید تا زمین ساکنان خود را مضطرب و ناآرام نگرداند.

﴿مَتَنَعًا لَّكُمْ وَ لِأَنْعَمِكُمْ﴾ (۳۳)

آری! حق تعالی همه این کارها را کرد؛ «برای بهره‌مندی شما و چهارپایانتان» تا در زمین به راحتی زندگی کنید و از نعمت‌های فراوان آن برخوردار شوید. پس بدانید که هرکس بر آفرینش این همه پدیده‌های عظیم توانا باشد، بدون شک بر بازآفرینی آن‌ها نیز تواناست بلکه بر بازآفرینی آن‌ها تواناتر است.

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى﴾ (۳۴)

«پس چون آن هنگامه بزرگ در رسد» یعنی: آن گاه که بلا و مصیبت سخت و بزرگی که از همه بلاها و مصایب دیگر بزرگ‌تر است، در رسد. و آن عبارت از نفخه دوم است که اهل بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را به دوزخ می‌سپارد؛

﴿يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْأَنْسَانُ مَا سَعَى﴾ (۳۵)

«آن روز است که انسان آنچه را که عمل کرده بود» از خیر یا شر «به یاد می‌آورد» زیرا او اعمال خود را به طور مدون در کارنامه خویش مشاهده می‌کند درحالی که از فرط غفلت یا طول مدت، آن‌ها را فراموش کرده بود.

﴿وَبُرِّزَتْ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ﴾ (۳۶)

«و جهنم برای هرکه درنگرد آشکار شود» یعنی: جهنم به گونه‌ای آشکار می‌شود که بر کسی پنهان نمی‌ماند. مقاتل می‌گوید: «پرده و حجاب از جهنم برداشته می‌شود و خلق به سوی آن می‌نگرند». در آن هنگام است که مؤمن با دیدن آن، قدر این نعمت خداوند ﷻ را بر خود که از آن به سلامت مانده است می‌داند و اما کافر؛ پس دیدن آن، غمی بر غم و حسرتی بر حسرتش می‌افزاید.

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ﴾ (۳۷)

«و اما کسی که از حد گذشته باشد» در کفر و گناهان.

﴿وَوَآثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (۳۸)

«و زندگانی این جهانی را برگزیده باشد» بر آخرت؛ با پیروی از شهوات پس نه برای آن آمادگی گرفته باشد و نه به عمل اهل بهشت عمل کرده باشد. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی دنیا را بر دین و آخرت خویش مقدم ساخته باشد»؛

﴿فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ (۳۹)

«پس بی‌شک دوزخ همان جایگاه اوست» به زودی در آن جای خواهد گرفت و جز دوزخ جایگاه دیگری برای او نیست.

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَىٰ النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ (۴۰)

«و اما کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده باشد» در موقف حساب و حشر در روز قیامت «و نفس خود را از هوی و هوس بازداشته باشد» یعنی: بر نفس خود نهیب زده و آن را از گرایش به گناهان و محرمانی که به آنها اشتها می‌ورزد، مهار کرده باشد؛

﴿فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ (۴۱)

«پس بی‌گمان بهشت جایگاه اوست» که در آن فرود می‌آید و جای می‌گیرد، نه در غیر آن. سهل می‌گوید: «ترک هوی کلید بهشت است، به دلیل این دو آیه کریمه». مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این دو آیه در شأن مصعب بن عمیر و برادرش عامر بن عمیر رضی الله عنهما نازل گردید اما مفاد آن عام است درباره هر مؤمنی که از خداوند ﷻ ترسیده و از هوای نفس خویش پیروی نکند.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَلُهَا﴾

«از تو درباره قیامت می‌پرسند که فرارسیدنش چه وقت است؟» مرساه: یعنی استقرار آن، چون استقرار و لنگر انداختن کشتی در یکجا.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «مشرکان مکه از سر استهزا و ریشخند می‌پرسیدند: قیامت چه وقت برپا می‌شود؟ پس این آیه تا آخر سوره نازل شد».

﴿فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرُهَا﴾

«تو از علم آن در چه مقامی هستی؟» یعنی: تو در مقامی نیستی که بدان علم داشته باشی بلکه علم آن فقط نزد خدای سبحان است پس تو را چه به گفت‌وگو درباره آن.

﴿إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَلُهَا﴾

«منت‌های علم آن با پروردگار توست» و علم آن در نزد غیر حق تعالی نیست پس چرا از تو درباره آن سؤال می‌کنند و بیان وقت برپایی آن را از تو می‌طلبند؟.

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَّحْشِلُهَا﴾

«جز این نیست که تو بیم دهنده کسی هستی که از آن می‌ترسد» یعنی: تو برای آن مبعوث نشده‌ای تا آن‌ها را از وقت برپایی قیامت آگاه کنی بلکه برای آن مبعوث شده‌ای تا کسی را که از برپایی قیامت می‌ترسد، از هول و هراس‌ها و سختی‌های آن بیم و هشدار دهی.

﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾

«روزی که آن را می‌بینند» و هول و هراس‌های آن را مشاهده می‌کنند، مدت درنگشان در دنیا در تصورشان چنان اندک می‌نماید که «گویی جز شبانگاهی یا بامداد آن به سر نبرده‌اند» یعنی: گویی جز مقدار آخر یا اول روز یا در حد یک چاشتگاه که نزدیک به این شبانگاه است، در دنیا درنگ نکرده‌اند. یا معنی این است: گویی در قبرهای خود جز شبانگاهی یا وقت بامدادی را که پیش از آن است، به سر نبرده‌اند زیرا بعد از مشاهده سختی‌های روز قیامت، مدت درنگ خود در قبرهای خویش را کم می‌شمارند.





## سوره عبس

مکی است و دارای (۴۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با ذکر «عبوست» که از اوصاف عادت‌ی و جبلی بشر است و بر انسان در هنگام اشتغال آن به کاری مهم چیره می‌شود، «عبس» نامیده شد. مفسران در بیان سبب نزول این سوره کریمه گفته‌اند: این سوره در شأن عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه پسر دایی (خالو) خدیجه رضی الله عنها نازل شد. جریان این‌گونه بود که عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه نایبنا درحالی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد که جمعی از سران قریش - عتبه و شیبه دو فرزند ربیعہ، ابوجهل بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، امیه بن خلف و ولیدبن مغیره - نزد ایشان بودند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به سوی اسلام دعوتشان می‌کردند، بدان امید که با مسلمان شدنشان دیگران نیز مسلمان شوند. در این اثنا عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! بر من بخوانید و مرا از آنچه که خدای عز و جل به شما تعلیم داده است، تعلیم دهید و این سخن خویش را در حالی تکرار می‌کرد که نمی‌دانست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دعوت سران قریش مشغول‌اند. پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این امر را که او سخن‌شان را قطع می‌کند، ناخوش داشته چهره در هم کشیدند و از وی رو برگردانیدند. همان بود که این سوره نازل شد. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابن‌ام‌مکتوم را گرامی می‌داشتند و چون او را می‌دیدند، می‌گفتند: «مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی: خوش آمد کسی که پروردگرم مرا به‌خاطر وی عتاب کرد». آن‌گاه به او می‌گفتند: «آیا هیچ کار و نیازی داری؟» یعنی من آماده هستم که به کار و نیاز تو پردازم. و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو بار او را به‌عنوان والی (استاندار) مدینه جانشین خویش ساختند، هنگامی که به غزوات می‌رفتند.

روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول این سوره، نه هرگز بر روی فقیری چهره در هم کشیدند و نه خود را به پرداختن به امور توانگری مشغول ساختند.

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۝۱﴾

«چهره درهم کشید و روی برتافت» یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خشمگینانه چهره درهم کشید و روی برگردانید؛

﴿أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾

«از این که آن مرد نابینا» که عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه بود «پیش او آمد» به این ترتیب، خدای عز و جل پیامبرش را بر ترشروی ایشان در برابر ابن ام مکتوم سرزنش کرد تا این حقیقت را روشن گرداند که مؤمن فقیر بهتر از توانگر کافر است و این که نگرستن به سوی مؤمن فقیر، از نگرستن به سوی توانگر کافر - به سبب طمع بستن در ایمانش - اولی و اصلح می باشد هر چند که در این امر نیز نوعی از مصلحت نهفته است.

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي﴾

«و تو چه دانی» ای محمد صلی الله علیه و آله «چه بسا او به پاکی گراید» یعنی: شاید آن مرد نابینا به سبب آنچه که از تو می آموزد و در نتیجه، با انجام دادن عمل صالح از گناهان پاک گردد. این آیه به این حقیقت اشاره دارد که روگردانیدن پیامبر صلی الله علیه و آله از آن مرد نابینا، به خاطر تزکیه و پاکسازی غیر وی بود.

﴿أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى﴾

«یا پند می شنید» و از اندرزهایی که آموخته بود، پند می گرفت» و آن پند او را سود می بخشید» شایان ذکر است که این گونه رفتار از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیا صلی الله علیهم و آله و سلم زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه ای سر زد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر ابن ام مکتوم نیز این بود که نمی دانست رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیگران مشغول اند و بدین امید با آنان سخن می گویند که به اسلام مشرف شوند.

﴿أَمَّا مَنْ أَسْتَعَى﴾

«اما کسی که بی نیازی نشان می دهد» از ایمان و از آنچه که نزد توست از علم، یا کسی که دارای ثروت و توانگری مادی است؛

﴿فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى﴾

«پس تو بدو می پردازی» یعنی: به او روی می آوری و با او سخن می گویی در حالی که او تحت تأثیر ثروت و توانگری خویش از تو اظهار بی نیازی می کند و از آنچه که آورده ای، روی برمی گرداند.

﴿وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ﴾

«با آن که اگر پاکدلی پیشه نکند، ایرادی بر تو نیست» یعنی: بر تو در این امر که آن توانگر، مسلمان نشود و به راه نیاید، هیچ ایراد و سرزنشی نیست زیرا مأموریت تو فقط ابلاغ پیام الهی است و بس پس دیگر به کار کسانی از کفار که در چنان حال و وضعی قرار دارند، چندان اهمیت نده.

﴿وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ﴾

«و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد» به طلب این که او را به راه خیر ارشاد و به اندرزهای الهی موعظه کنی؛

﴿وَهُوَ يَخْشَىٰ﴾

«در حالی که او می ترسد» از خداوند متعال و ایستادن به پیشگاه وی در روز حساب؛

﴿فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ﴾

«پس تو از او به دیگران می پردازی» و روی برمی گردانی. ابن کثیر می گوید: «از اینجاست که خداوند ﷻ به پیامبرش دستور داد تا کسی را به امر ابلاغ و هشدار مخصوص نگرداند بلکه میان شریف و وضع، فقیر و غنی، آقا و برده، مرد و زن و بزرگسال و خردسال در ابلاغ پیام حق برابری برقرار نماید».

﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ﴾

«زنهار» بعد از آن رویداد، دیگر مانند آن را تکرار نکن که از ارشاد فقیری که به قصد تزکیه و پاکی و پندپذیری نزد تو آمده است، روی برتابی و به توانگری مشغول شوی در حالی که آن توانگر از کسانی هم نیست که پاکدلی پیشه می کند «هرآینه اینها پندی است» یعنی: این آیات، یا این سوره پندی است که حق این است تا تو از آن پند گرفته و به موجب آن عمل کنی و امتت نیز باید به موجب آن عمل کنند.

﴿فَمَنْ شَاءَ ذَكُرْهُ﴾

«تا هرکه خواهد، از آن پند گیرد» یعنی: هرکس به آیات قرآن و اندرزهای این سوره رغبت داشته باشد، از آنها پند می گیرد، آنها را حفظ می کند و به موجب آنها عمل می نماید.

## ﴿فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ﴾ (۱۳)

«در میان صحیفه‌هایی ارجمند» یعنی: آیات قرآن پندی است که در میان صحیفه‌هایی قرار دارد که نزد خداوند متعال گرامی است به سبب علم و حکمتی که در آن‌هاست، یا به این دلیل که این آیات از لوح محفوظ فرود آورده شده است؛

## ﴿مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ﴾ (۱۴)

«والا است و بلند قدر» قرآن در نزد خدای عز و جل «پاک شده» و منزه است از پلیدی و تحریف، که آن را جز پاکان مساس نمی‌کنند و از دستبرد شیاطین و کفار محفوظ و نگاه داشته شده است به گونه‌ای که هرگز به آن دسترسی ندارند؛

## ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ﴾ (۱۵)

این قرآن «به دست‌های نویسندگانی» است. سفره: فرشتگانی‌اند که به کار انتقال وحی در میان خدای عز و جل و پیامبران می‌پردازند، از ماده سفارت که رفت و آمد برای آوردن اصلاح در میان قوم است؛

## ﴿كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾ (۱۶)

«که گرامی‌اند» آن سفیران وحی نزد پروردگارشان، پاکیزه‌اند از گناهان و «نیکوکار» اند، یعنی پرهیزگاران هستند که مطیع پروردگارشان می‌باشند و در ایمان خویش صادق و راست‌گویند. ابن جریر می‌گوید: «صحیح آن است که سَفَرَه فرشتگانی‌اند که سفیران میان خداوند عز و جل و خلقش می‌باشند و از این ماده است سفیر، یعنی کسی که در میان مردم به صلح و خیر می‌کوشد».

در حدیث شریف آمده است: «الذي يقرأ القرآن وهو ماهر به مع السفرة الكرام البررة والذي يقرؤه وهو عليه شاق له أجران». «کسی که قرآن می‌خواند و ماهر به قرآن است، با سفیران گرامی نیکوکردار همراه می‌باشد و کسی که آن را می‌خواند و خواندنش بر وی دشوار است، برایش دو پاداش است».

## ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾ (۱۷)

آن‌گاه حق تعالی از طبیعت کفار سخن گفته و به طور ضمنی پیامبرش را از عدم ایمان آوردن آن‌ها دلجویی می‌کند و انسان‌ها را به اندرز گرفتن و شکر نعمت برمی‌انگیزد: «کشته باد انسان، چه ناسپاس است!» یعنی: لعنت بر انسان کافر باد، چه قدر در کفر خویش سخت‌سر است! این نفرینی سخت علیه انسان کافر به

سبب افراطش در کفر و به تعجب واداشتن از ناسپاسی نعمت‌هاست. یا استفهام توییحی است، یعنی چه چیز او را بر کفر وا داشته است با آن که کفر هیچ مبنی و تکیه‌گاهی از حق ندارد؟

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیه درباره عتبه بن ابی‌ل‌هب نازل شد هنگامی که گفت: من به پروردگار ستارگان کافرم.

﴿مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ ﴿۱۸﴾

«او را از چه چیز آفریده است؟» یعنی: خداوند ﷻ این انسان کافر ناسپاس را از چه چیز آفریده است؟.

﴿مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ﴾ ﴿۱۹﴾

«از نطفه‌ای خلقت کرد» یعنی: او را از آب بی‌مقداری آفرید پس برای کسی که دوبار از مخرج بول بیرون آمده است، چگونه شایسته است که تکبر ورزد؟ «پس اندازه مقررش بخشید» یعنی: خدای ﷻ بعد از آفرینش انسان از نطفه، او را خلقی استوار و به‌اندازه گردانید و او را آماده کرد تا به مصالح و منافعش پردازد و برای او دو دست و دو پا و دو چشم و سایر آلات و حواس را آفرید؛

﴿ثُمَّ السَّيْلَ يَسَّرَهُ﴾ ﴿۲۰﴾

«سپس راه را بر او آسان گردانید» یعنی: سپس راه به‌دست آوردن خیر یا شر را برای او هموار و آسان گردانید.

﴿ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ﴾ ﴿۲۱﴾

«سپس او را میراند و در گورش نهاد» یعنی: سپس خداوند متعال انسان را دارای قبری گردانید که به عنوان گرامیداشتش در آن مستور و پوشانیده می‌شود لذا او را از کسانی نگردانید که اجسادشان بر روی زمین افکنده می‌شود تا درندگان و پرندگان لاشه‌شان را بخورند.

﴿ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ﴾ ﴿۲۲﴾

«سپس چون بخواهد، او را برانگیزد» یعنی: سپس هنگامی که خدای سبحان حشرونشش را اراده کند، او را بعد از مرگش زنده می‌گرداند. گفنی است که همه این انتقالات؛ یعنی انتقال اولی انسان از آبی بی‌مقدار به جنین، سپس انتقال دومی او به موجودی ممیز میان خیر و شر و سرانجام انتقال نهایی او با میراندن و در قبر کردن،

دلایلی روشن بر این امرند که حق تعالی هر وقت بخواهد، این انسان را از قبرش نیز برمی‌انگیزد و حشر و نشر می‌کند.

﴿كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ﴾ (۳۳)

«ولی نه!» قضیه چنان نیست که آن انسان کافر می‌گوید «او هرگز آنچه را به او دستور داده شده بود، به جای نیاورد» بلکه برخی انسان‌ها با کفر و برخی با عصیان، در اوامر خداوند ﷻ خلل انداختند و آنچه را که او بدان فرمان داده بود، جز اندکی از آنان به عمل نیاوردند. و این هشدار و تنبیهی است به انسان که باید از وضع و حال نادرستی که دارد بیرون آید.

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ (۳۴)

«پس انسان باید به خوراک خود بنگرد» یعنی: باید انسان به دیده تأمل بنگرد که چگونه خداوند متعال خوراک وی را که سبب حیاتش گردانیده است، آفرید؟.

﴿أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا﴾ (۳۵)

بیان کیفیت پدید آوردن خوراک انسان این است که: «ما آب را به فراوانی ریختیم» از ابر.

﴿ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا﴾ (۳۶)

«آن‌گاه زمین را با شکافتنی شکافتیم» یعنی: زمین را با رستنی‌هایی که از آن به سبب فرود آمدن باران برآمده است؛ به شکافتنی نیک و شگرف و به گونه‌ای شکافتیم که با حالات مختلفه آن رستنی سازگار و متناسب باشد؛ از کوچکی تا بزرگی آن و نیز در شکل و هیأت، رنگ و طعم و اغراض متنوع دیگری مانند کاربرد آن به عنوان غذا، دوا و چراگاه که از آن مورد لحاظ می‌باشد. به همین جهت خداوند ﷻ بعد از آن، هشت نوع از انواع رستنی‌ها را به شرح آتی ذکر نمود:

﴿فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا﴾ (۳۷)

«پس در آن دانه‌ها را» که به وسیله آن‌ها تغذی حاصل می‌شود «رویاندیم» یعنی: رستنی‌ها پیوسته رشد می‌کنند و بر نمو خود می‌افزایند تا سرانجام به دانه تبدیل می‌شوند.

﴿وَعَيْنًا وَقُضْبًا﴾

«و نیز» در آن «انگور و سبزیجات را» رویانیدیم. قضب: علفهای تازه‌ای است که چهارپایان با آن تغذیه می‌شوند مانند سبدر، اسپست و یونجه. آن را «قضب» نامیدند زیرا پشت سر هم رشد می‌کند و باربار درو می‌شود.

﴿وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا﴾

«و» نیز رویانیدیم «درخت زیتون و خرما را» که غذا و میوه آن‌ها معروف است.

﴿وَحَدَائِقِ غُلَبًا﴾

«و باغ‌های انبوه را» نخل غلب: درختان خرما اصیل، تنومند و ضخیمی است که به طور پرپشت و به تعداد زیاد در نخلستان قد برافراشته باشد.

﴿وَفَلَکِهَّةً وَأَبَّا﴾

«و میوه و علف را» فاکهه: هر چیزی است که مردم از میوه‌ها می‌خورند. آن را عام ذکر کرد تا شامل تمام انواع آن بشود. أب: تمام رستنی‌هایی است که نه مردم آن را می‌خورند و نه کشت می‌کنند، مانند علف‌های هرز و چراگاه‌های حیوانات.

﴿مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنعَمِکُمْ﴾

«تا متاعی برای شما و چهارپایانتان باشد» یعنی: آن‌ها را رویانیدیم تا شما و چهارپایانتان از آن‌ها بهره بگیرید زیرا بعضی از انواع ذکر شده خوراک خود شماست و بعضی هم خوراک چهارپایانتان.

خلاصه این که مراد از ذکر این اشیاء سه چیز است:

- ۱- بیان شواهدی که دال بر توحید حق تعالی می‌باشد.
- ۲- بیان دلایل بر قدرت حق تعالی در امر معاد و رستاخیز.
- ۳- ترغیب به ایمان و طاعت زیرا برای شخص عاقل سزاوار نیست که از طاعت خداوندی که با این انواع گونه‌گون از نعمت‌های بسیار بر بندگانش احسان کرده است، تمرد و سرکشی کند.

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ﴾

«پس چون بانگ سخت» یعنی: بانگ گوش خراش روز قیامت که گوشها را کر می‌سازد «در رسد». صخ: زدن آهن بر آهنی دیگر، یا زدن با عصا بر چیزی است که از آن آواز گوش خراشی پدید آید.

﴿يَوْمَ يَعْرِى الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٢٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٢٥﴾ وَصَاحِبَتِيهِ وَبَنِيهِ ﴿٢٦﴾﴾

«روزی که آدمی از برادرش و از مادرش و از پدرش و از زنش و فرزندانش می‌گریزد» در حالی که این گروه مخصوص‌ترین نزدیکان او و سزاوارترین آن‌ها به مهر و رأفت و عنایتش هستند و عامل فرارشان چیزی جز هول و هراس بزرگ و هنگامه وحشتناک قیامت نیست. چنان که حدیث شریف ذیل بازتابگر گوشه‌ای از این وحشت بزرگ می‌باشد: «تَحْشُرُونَ حَفَاةَ عِرَاةٍ مَشَاةَ غُرَلَا، قَالَ: فَقَالَتْ زَوْجَتُهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَنْظُرُ أَوْ يَرِي بَعْضُنَا عَوْرَةَ بَعْضٍ؟ قَالَ: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ». «پای برهنه، بدن عریان، پای پیاده و ختنه ناشده محشور می‌شوید. راوی می‌گوید: پس همسر آن حضرت ﷺ از ایشان پرسید: یا رسول الله! آیا بعضی از ما عورت بعضی دیگر را می‌نگریم، یا می‌بینیم؟ فرمودند: در آن روز هرکس از آنان را شغلی است که او را کفایت می‌کند» (آیه بعد). یعنی هرکس چنان به هول و هراس و پریشانی خود غرق است که به این امر پرداخته نمی‌تواند.

﴿لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٢٧﴾﴾

«در آن روز هرکس از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد» و از نزدیکانش بازداشته و برمی‌گرداند چنان که او از بیم آن که مبادا نزدیکانش چیزی از او مطالبه نمایند و برای این که سختی و حیرانی او را نبینند، از آنان می‌گریزد.

﴿وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ﴿٣٨﴾ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾﴾

«در آن روز چهره‌هایی روشنند» و تابناک و درخشانند «خندان و شادمانند» که این چهره‌ها، چهره‌های مؤمنان است زیرا ایشان در هنگامه محشر به این امر پی می‌برند که نعمت‌ها و اکرام‌های عظیمی در انتظارشان است.

﴿وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهِمْ غَبْرَةٌ ﴿٤٠﴾﴾

«و در آن روز چهره‌هایی است که بر آن‌ها غبار نشسته» زیرا می‌بینند که خدای عزوجل عذاب سختی را برایشان آماده نموده است.

﴿تَرَاهُمْ قَاَرَةً ﴿٤١﴾﴾

«بر آن‌ها تیرگی غالب آمده است» یعنی: آن چهره‌های غبارآلود را سیاهی، گرفتگی، ذلت، سختی و خاکساری فرو گرفته است. نسفی می‌گوید: «تو وحشتناک‌تر از آن نمی‌بینی که غبار و سیاهی هردو در یک چهره جمع شود».



﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ﴾

«آنان همان کافران بدکارند» یعنی: صاحبان چهره‌های درهم تکیده بی‌رمق غبار آلود سیاه زشت ذلیل، همان نافرمانان دروغگوی کافرکیش‌اند. شایان ذکر است که بیان حال این دو گروه در این آیه کریمه و مانند آن از آیات، نفی وجود گروه سوم را اقتضا نمی‌کند و گروه سوم - چنان‌که امام رازی گفته است - مؤمنان گنهکار یا فاسق‌اند.



## سوره تکویر

مکی است و دارای (۲۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با این فرموده حق تعالی: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ [التکویر: ۱] «تکویر» نامیده شد. تکویر: در هم پیچیدن خورشید و سپس افکندن و محو کردن روشنی آن است.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس دوست دارد که به سوی روز قیامت بنگرد چنان که گویی آن را به چشم سر می بیند پس باید سوره های: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ و ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ﴾ را بخواند».

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾

«آن گاه که خورشید» مانند شکل کره «درهم پیچیده شود» و مانند پیچیدن دستار و جمع کردن لباس فراهم آورده شود سپس به عنوان اعلامی بر ویرانی جهان، پرتاب گردد.

﴿وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾

«و آن گاه که ستارگان تیره شوند» و نور آن ها از میان برود. یا «انکدار» آن ها به معنی فروافتادن، پراکنده شدن و به پایان رسیدن عمر آن هاست.

﴿وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ﴾

«و آن گاه که کوه ها به رفتار آیند» یعنی: از زمین برکنده شده و در هوا بر باد داده شوند لذا به گردی پراکنده تبدیل شوند.

﴿وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾

«و آن گاه که ماده شتران باردار و نهاده شوند» عشار: شتران رام و مهار کرده ای هستند که فرزندان آن ها در شکم آن هاست. این گونه شتران به این دلیل به یادآوری مخصوص شدند زیرا نفیس ترین و گرامی ترین اموال در نزد اعراب می باشند. عطلت: یعنی همین گونه رها گردند و بدون شتربان و نهاده شوند؛ به سبب هول و هراس عظیمی که مردم در روز قیامت مشاهده می کنند.

این آیه دلیل بر آن است که شتران نیز مانند حیوانات دیگر برانگیخته می‌شوند.

﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ۝۵﴾

«و آن‌گاه که جانوران گرد آورده شوند» یعنی: جانوران وحشی و درندگان و جانوران بیابانی در روز قیامت حشر می‌شوند تا از برخی از آن‌ها برای برخی دیگر قصاص گرفته‌شود، سپس به خاک تبدیل می‌گردند. به‌قولی: حشر آن‌ها، مرگ آن‌هاست.

﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ۝۶﴾

«و آن‌گاه که دریاها افروخته گردند» و به آتشی شعله‌ور و زبانه‌کش تبدیل شوند. البته بعید نیست که مراد انفجار مواد مذاب آتشفشانی اندرون زمین بر اثر انفجار و زلزله‌های عظیم آن باشد چنان‌که بعضی از مفسران همچون الوسی بر این نظرند. ابی بن کعب رضی الله عنه می‌گوید: «در اثنایی که مردم در بازارهای خویش به سر می‌برند، بناگاه نور خورشید محو می‌شود و در اثنایی که آنان در این حالت‌اند، بناگاه کوهها از جا برکنده شده و بر روی زمین می‌افتند پس، از آن حرکت و اضطراب عظیمی پدید می‌آید در این هنگام جنیان وحشت‌زده به‌سوی انسیان روی می‌آورند و انسیان به‌سوی جنیان و چهارپایان و مرغان و درندگان همه درهم می‌آمیزند».

﴿وَإِذَا النَّفُوسُ زُوِّجَتْ ۝۷﴾

«و آن‌گاه که جان‌ها قرین همدیگر شوند» یعنی: جان‌های مؤمنان با حور عین جفت گردانیده می‌شوند و جان‌های کافران با شیاطین. یا ارواح با اجساد جمع می‌شوند. حسن در معنای آن می‌گوید: «هر کس به گروه خویش ملحق می‌شود؛ یهود با یهود، نصاری با نصاری، مجوس با مجوس، منافقان با منافقان و همین‌گونه مؤمنان با مؤمنان پس هرکس با هم‌کیش و هم‌آیین خود پیوند داده می‌شود».

﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ۝۸ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ۝۹﴾

«و آن‌گاه که از دختر زنده به گور پرسیده شود که به کدامین گناه کشته شده است؟» برخی از اعراب از بیم عار، یا از بیم فقر و نیازمندی دختران خود را بعد از تولدشان زنده به گور می‌کردند چرا که آنان را سربار و مایه ننگ و عار خود می‌دانستند. پس خداوند متعال هشدار داد که قاتلان دختران را که بی‌هیچ گناهی کشته شده‌اند، به محاکمه می‌کشاند و از آن دختران زنده به گور می‌پرسد که

به کدامین گناه کشته شده‌اند؟ پاسخ آن دختران این است: بی هیچ گناهی زنده به گور شده‌ایم! و در اینجاست که روی حساب با قاتلان است. در حدیث شریف آمده است: «... المؤمنة في الجنة». «دختر زنده به گور شده در بهشت است». این آیه دلیل بر آن است که اطفال مشرکان عذاب نمی‌شوند زیرا عذاب در برابر گناه است.

﴿وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴿١٢﴾﴾

«و آن گاه که کارنامه‌ها گشوده شود» یعنی: آن گاه که نامه‌های اعمال برای حساب گشوده و منتشر ساخته شوند زیرا این نامه‌ها در وقت مرگ در هم پیچیده شده و در هنگام حساب گشوده می‌شوند.

﴿وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ﴿١١﴾﴾

«و آن گاه که آسمان پوست برکنده شود» یعنی: پاره پاره گردیده و از جا برکنده شود چنان که سقف از خانه و پوست از تن گوسفند برکنده می‌شود.

﴿وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ ﴿١٢﴾﴾

«و آن گاه که دوزخ را برافروزند» برای دشمنان خدا ﷻ به فروزشی سخت. قتاده می‌گوید: «دوزخ را خشم خداوند ﷻ و گناهان بنی‌آدم برافروخته می‌گرداند».

﴿وَإِذَا الْجُنَّةُ أُرْلِفَتْ ﴿١٣﴾﴾

«و آن گاه که بهشت نزدیک آورده شود» به سوی متقیان. علما گفته‌اند: از فرموده حق تعالی: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١١﴾﴾ [التکویر: ۱] تا فرموده‌اش: ﴿وَإِذَا الْجُنَّةُ أُرْلِفَتْ ﴿١٣﴾﴾ [التکویر: ۱۳] دوازده پدیده ذکر شده است که شش عدد از آن‌ها در دنیا است؛ یعنی از اول سوره تا ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾﴾ [التکویر: ۶] و شش از آن در آخرت است؛ یعنی از ﴿وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿٧﴾﴾ [التکویر: ۷] تا این آیه. وجواب همه این‌ها این فرموده حق تعالی است:

﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ ﴿١٤﴾﴾

«هر نفس بداند که چه آماده کرده است» یعنی: چون آن امور یاد شده واقع شود، در آن هنگام هرکس با گشودن نامه‌های اعمال خود می‌داند که از خیر یا شرچه آماده کرده است. در حدیث شریف به روایت عدی بن حاتم رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما منکم من أحد إلا وسیکلمه الله، ما بینه و بینه ترجمان، فینظر أیمن منه

فلا یری إلا ما قدمه وینظر أشام منه، فلا یری إلا ما قدم بین یدیہ فتستقبله النار، فمن استطاع منکم أن یتقی النار ولو بشق تمرۃ فلیفعل». «هیچ کس از شما نیست مگر این که خداوند متعال به زودی با او سخن می گوید به طوری که میان او و میان خداوند ﷻ ترجمانی نیست پس به جانب راست خویش می نگرد و جز آنچه را که (از اعمال) پیش فرستاده است، نمی بیند و به جانب چپ خویش می نگرد پس جز آنچه را که پیش از خود (از اعمال) فرستاده است، نمی بیند آن گاه آتش به او روی می آورد. پس هرکس از شما که می تواند از آتش بپرهیزد - ولو با دادن پاره ای از خرمایی - باید چنین کند».

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ﴿۱۵﴾﴾

«پس سوگند می خورم» «لا» برای نفی نیست بلکه برای تأکید خبر است. آری! سوگند می خورم «به ستاره های گردان» که روزها در زیر نور خورشید پنهان شده و به چشم غیر مسلح دیده نمی شوند. مراد از این ستارگان در نزد جمهور: ستارگان سیارند مانند زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد و خنوس آن ها بازگشت آن ها به اول برج است. در کتب حدیث آمده است: همه ستارگان «خنس» اند زیرا در روز از دیده پنهان می شوند.

﴿الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ﴿۱۶﴾﴾

ستارگان «سیار» که در مدارهای خود سیر می کنند «کز دیده پنهان شوند» یعنی: در وقت غروب خود در پشت سر افق پنهان می شوند. کنس: برگرفته از کناس یعنی خوابگاهی است که آهوان و درندگان در بیشه از شاخکهای درختان برای خود می سازند و در آن پنهان می شوند. قول راجح این است که تمام ستارگان «خنس» و «کنس» اند زیرا همگی آن ها در روز از دیده پنهان و در شب آشکار می شوند، سپس به پنهانگاه خود در زیر افق که همان آشیانه یا برجهای آن هاست، غایب می شوند چنان که آهو در آشیانه خود پنهان می شود.

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ ﴿۱۷﴾﴾

«و سوگند به شب چون روی آورد» چون شب روی آورد، اعراب می گویند: «عسَس اللیل» و چون شب پشت کند و برود، نیز می گویند: «عسَس اللیل». پس این کلمه از الفاظ اضداد است. ابن کثیر می گوید: «معنای روی آوردن در اینجا مناسبتر می نماید».

﴿وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾ (۱۸)

«و سوگند به صبح چون دمیدن گیرد» تنفس صبح؛ روی آوردن و روشنگری آن است زیرا صبح با روح و نسیم جان نوازی روی می آورد.

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾ (۱۹)

و مقسم علیه این است: «که آن بر خواننده پیام آور گرمی ای است» یعنی: سوگند به همه آنچه ذکر شد که قرآن بر خواننده فرستاده گرمی، یعنی جبرئیل علیه السلام است زیرا او قرآن را از جانب خدای سبحان بر پیامبرش صلی الله علیه و آله فرود آورده است.

﴿ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ﴾ (۲۰)

«نیرومندی است» جبرئیل علیه السلام که آفرینش عظیم و استوار و قدرت بسیاری دارد «نزد صاحب عرش، صاحب مقام است» یعنی: جبرئیل علیه السلام نزد خدای سبحان دارای مقام بلند و جایگاه و پایگاه رفیع و والایی است. شایان ذکر است که این عندیت، نه عندیت مکانی است و نه عندیت سمت و جهت بلکه عندیت اکرام و تشریف و بزرگداشت است چنان که در حدیث شریف قدسی آمده است: «أنا عند المنكسرة قلوبهم». «من در نزد دلشکستگان».

﴿مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ﴾ (۲۱)

«در آنجا هم مطاع و هم امین است» یعنی: جبرئیل علیه السلام در میان فرشتگان آسمان هم مطاع است که فرشتگان به او رجوع می کنند و از او فرمان می برند و هم متصف به صفت امانت است در امر وحی و غیر آن.

﴿وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ﴾ (۲۲)

«و هم صحبت شما دیوانه نیست» یعنی: ای مردم مکه! محمد صلی الله علیه و آله همنشین شما دیوانه نیست. دلیل این که حق تعالی از آن حضرت صلی الله علیه و آله به وصف همسخنی با آنان یادآوری فرمود، اشعار بر این امر است که آن ها به حقیقت امر ایشان دانایند و می دانند که آن حضرت صلی الله علیه و آله خردمندترین و کامل ترین مردم هستند.

﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ﴾

«و به راستی او را در افق آشکار دیده‌است» یعنی: هم صحبت شما محمد ﷺ جبرئیل علیه السلام را در وقت طلوع خورشید بر کرانه آشکار سمت مشرق آسمان به همان شکل و صورت حقیقی وی که دارای ششصد بال بود، دیده است به نحوی که برای محمد ﷺ علم بدیهی حاصل شده است که جبرئیل علیه السلام فرشته‌ای است مقرب که به فرود آوردن وحی از سوی وی می‌توان کاملاً مطمئن بود و او شیطان مطرود نیست. شایان ذکر است که این دومین رؤیت جبرئیل علیه السلام توسط آن حضرت ﷺ بعد از دیدن اول ایشان در هنگام آغاز وحی در غار حرا بود. مجاهد می‌گوید: «آن حضرت ﷺ در رؤیت دوم جبرئیل را در ناحیه وادی اجیاد که در شرق مکه است، دیدند».

﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾

«و او» یعنی: یار و هم صحبت شما محمد ﷺ «در امر غیب» یعنی: در امر وحی و اخبار آسمان «بخیل نیست» پس در رساندن وحی غیبی بخل نمی‌ورزد و در تبلیغ آن کوتاهی نمی‌کند بلکه کلام و احکام خدای عزوجل را با همه سخاوت و بخشندگی به خلق تعلیم می‌دهد.

﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ﴾

«و قرآن سخن شیطانی مطرود نیست» یعنی: قرآن سخن و گفتار شیطانی از شیاطین استراق کننده شنود که با شهاب‌های آسمانی طرد می‌شوند، نیست زیرا برخلاف آنچه که قریش می‌گویند، قرآن نه شعر است و نه کهانت.

﴿فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ﴾

«پس به کجا می‌روید» یعنی: بعد از انکار قرآن و برنتابیدن آن به کدامین راه می‌روید در حالی که حجت بر شما تمام شده است؟ عقل‌هایتان در تکذیب این قرآن با وجود روشنی و حقانیت آن به کجا می‌رود؟ به کدام راه می‌روید که از این راهی که برای شما بیان کرده‌ام، روشن‌تر باشد؟

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾

«قرآن جز پندی برای عالمیان نیست» که آنان را پند و اندرز داده و به بیان حقیقت برایشان می‌پردازد؛



﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾

«برای هر یک از شما که بخواهد راست و مستقیم باشد» بر راه حق و ایمان و طاعت. آری! قرآن فقط برای آنان پندی است و آنانند که از آن بهره‌مند می‌گردند.

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾

«و تا الله پروردگار عالمیان نخواهد شما نیز نخواهید خواست»

یعنی: شما راستی و درستی و استقامت را نمی‌خواهید و بر این خواست قادر هم نمی‌باشید مگر به مشیت و توفیق خداوند متعال. استقامت: رفتن به راه راست، یعنی راه خداوند فرمانروای آسمان‌ها و زمین است.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: چون آیه ﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾ [التکویر: ۲۸] نازل شد، ابوجهل گفت: این امر مربوط به ماست؛ اگر بخواهیم، با استقامت می‌شویم و اگر نخواهیم، نمی‌شویم! پس خداوند ﷻ نازل کرد: «شما نمی‌خواهید مگر آن که خداوند پروردگار عالمیان بخواهد». پس، از تعمق در سبب نزول این آیه به یک نکته مهم می‌رسیم و آن موقوف بودن مشیت بشری به مشیت الهی است. البته این به معنای مجبور بودن انسان نیست زیرا حق تعالی به علم ازلی خود دانسته، سپس اراده کرده و قدرتش را بر آن امر نمایان ساخته است پس علم وی کشف‌کننده است نه اجبار آور. یعنی خداوند متعال به علم ازلی خود دانسته است که مثلاً زید در زندگی خود چه کارهایی می‌کند آن‌گاه تحقق کارهای او را اراده کرده و سپس به قدرت خویش آن کارها را در عرصه واقع نمایان ساخته است.



## سوره انفطار

مکی است و دارای (۱۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «انفطار» نامیده شد که با این فرموده حق تعالی:

﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾ [الانفطار: ۱] که تفسیر آن خواهد آمد افتتاح شده است.

سوره انفطار، اولاً از انقلاب کونی‌ای سخن می‌گوید که در روز قیامت پدید خواهد آمد سپس انسان ناسپاس در آن مورد هشدار و سرزنش قرار می‌گیرد و در نهایت هم علت انکار منکران بیان می‌شود.

فضیلت آن: نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: معاذ پیش‌نماز مردم بود و نماز را طولانی کرد. در این اثنا یکی از افرادی که به او اقتدا کرده بود، نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشه مسجد رفت، به تنهایی نماز گزارد و از مسجد بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان، شخصی است منافق. پس قضیه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. حضرت صلی الله علیه و آله از آن شخص سؤال کردند که چرا نمازش در پشت سر معاذ را رها کرده است؟ او گفت: یا رسول‌الله! من آمدم که پشت سر وی نماز بگزارم اما وی نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشته در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به معاذ فرمودند: «أفتان أنت يا معاذ؟ أين كنت عن ﴿سَبِّحْ أَسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ [الأعلى: ۱] و ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ [الشمس: ۱] و ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾ [الانفطار: ۱]: ای معاذ! آیا تو فتنه‌گری؟ کجا بودی از خواندن سوره‌های: ﴿سَبِّحْ أَسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و ﴿وَالضُّحَى﴾ [الضحى: ۱] و ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾ [الانفطار: ۱] و ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ [الليل: ۱] یعنی: چرا از این سوره‌های متوسط بر آنان نمی‌خوانی که در کار دین به ملال نیفتند و از نماز دلتنگ نشوند زیرا اگر چنین شود، از دین دلتنگ گشته و به فتنه درافتاده‌اند.

﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾

«آن‌گاه که» در هنگامه برپائی قیامت «آسمان منفطر شود» انفطار آسمان؛ شکافته

شدن و از هم گسستن آن برای فرود آمدن فرشتگان از آن است؛

﴿وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ﴿۱﴾﴾

«و آن گاه که ستارگان پراکنده شوند» یعنی: فروریزند و متفرق شوند؛

﴿وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿۲﴾﴾

«و آن گاه که دریاها از جا برکنده شوند» یعنی: بعضی در بعضی دیگر روان گردند و همه به هم راه یابند به طوری که به دریای واحدی تبدیل شوند و دریاهای شیرین با دریاهای شور در هم آمیزد؛

﴿وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿۳﴾﴾

«و آن گاه که گورها زیر و زبر شود» یعنی: خاک گورها زیر و زبر شود و مردگانی که در آن‌ها هستند، بیرون آیند؛

﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿۴﴾﴾

«هر نفسی، آنچه را پیش فرستاده بود و آنچه را بازپس گذاشته بود بداند» یعنی: در آن هنگام نامه‌های اعمال منتشر می‌شود و هرکس آنچه را از خیر یا شر پیش فرستاده بود و آنچه را که پس از خود از روش نیک یا بد در دنیا باقی گذاشته بود، می‌داند. و چنان که در سوره قبل گذشت، پدیده‌های یاد شده، در آستانه قیام قیامت روی می‌دهد.

﴿يَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ مَّا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿۵﴾﴾

«های ای انسان» کافر «چه چیز تو را در باره پروردگار بخشنده‌ات مغرور کرد؟» یعنی: چه چیز تو را فریفت و غره کرد که به پروردگار کریم و بخشنده‌ات کافر شدی، به پروردگاری که بر تو در دنیا با کامل کردن آفرینش و حواست فضل و بخشش نمود، تو را عاقل و فهمیده گردانید، به تو روزی داد و بر تو با نعمت‌هایی که بر انکار هیچ چیز از آن‌ها قادر نیستی، انعام گذاشت. برخی گفته‌اند: انسان را عفو خداوند ﷻ مغرور کرد زیرا او انسان را در اولین گام گناه و نافرمانی‌اش به شتاب مؤاخذه و مجازات نکرد. نقل است که به فضل بن عیاض گفتند: اگر خداوند ﷻ در روز قیامت تو را در پیشگاه خود ایستاده کند و به تو بگوید: «چه چیز تو را به پروردگار کریمت غره کرد؟» در پاسخش چه می‌گویی؟ گفت: «می‌گویم: مرا پرده‌های فروانداخته‌ات مغرور ساخت زیرا ذات کریمت ستار عیب پوش است». در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا ﷺ

آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾ [الانفطار: ۶] را می‌خواندند، می‌فرمودند: «انسان را جهلش مغرور و فریفته ساخت».

برخی از مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره ابی بن خلف یا درباره ابی‌اشدبن کلدی جمحی نازل شد. ولی ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از انسان در اینجا، ولیدبن مغیره است».

﴿الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّلَكَ فَعَدَلَكَ﴾ ﴿٧﴾

آری! ای انسان کافر و ناسپاس، چه چیز تو را در باره پروردگار بخشنده‌ات مغرور ساخت؟ «همان کس که تو را آفرید» از نطفه درحالی که چیزی نبودی «پس استوار کرد» تو را به اندام‌های درست، به صورت و هیأت کسی که می‌شنوی، می‌بینی و درک می‌کنی «و آن‌گاه تو را سامان بخشید» به بخشیدن قامت نیکو، حسن صورت و تعادل اعضا به طوری که هیچ تفاوتی در آن‌ها نیست و مثلاً چنین نیست که یک دست یا یک پایت از دست یا پای دیگری بلندتر باشد.

﴿فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ﴾ ﴿٨﴾

«و به هر صورتی که خواست» از صورت‌های مختلف در زیبایی یا زشتی «تو را ترکیب کرد» و این تو نبودی که صورت خویش را ترکیب و انتخاب کنی. یا تو را در صورت و ساختاری ترکیب کرد که از آراسته‌ترین و معتدل‌ترین ترکیب‌هاست.

﴿كَلَّا بَلْ تُكَدِّبُونَ بِاللِّدِينِ﴾ ﴿٩﴾

آن‌گاه خداوند عز وجل بعد از بیان نشانه‌های قیامت و بعد از برشمردن نعمت‌های خود بر انسان و انکار و ناسپاسی آن‌ها از سوی وی، علت این انکار را که تکذیب رستاخیز است ذکر می‌کند: «نه، چنین نیست بلکه دین را دروغ می‌شمردید» مراد از دین: دریافت جزای اعمال در روز قیامت، یا دین اسلام است. کلا: کلمه‌ای است برای تنبیه و هشدار دادن به آن انسان کافر در این مورد که پندارهایش نادرست است و او نباید به کرم خداوند عز وجل مغرور شده و نعمت و فضلش را وسیله‌ای به سوی کفر بگرداند.

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿١٠﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ﴾ ﴿١١﴾

«و قطعاً بر شما نگهبانانی گماشته شده‌اند» از فرشتگان که اعمال و سخنانتان را ثبت و ضبط می‌کنند «که» آن فرشتگان نگهبان «نویسندگانی گرامی‌قدرند» پس شما

نیز باید قدر و حرمت ایشان را نگاه دارید و با ارتکاب اعمال زشت و گفتن سخنان ناپسند، به آنها بی حرمتی نکنید.

﴿يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>(۱۴)</sup>

«آنچه را می کنید، می دانند» یعنی: شما روز جزا را دروغ می شمارید در حالی که فرشتگان خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بر شما گماشته شده اند و اعمال شما را می نویسند تا روز قیامت در برابر آنها مورد محاسبه قرار گیرید و آن فرشتگان هر چه را که می کنید می دانند و می نویسند پس چیزی از اعمال شما بر ایشان پنهان نمی ماند. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ عَنِ التَّعْرِيفِ، فَاسْتَحْيُوا مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَكُمْ، الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ، الَّذِينَ لَا يَفَارِقُونَكُمْ إِلَّا عِنْدَ ثَلَاثِ حَالَاتٍ: الْغَائِطِ، وَالْجَنَابَةِ، وَالْغَسَلِ، فَإِذَا اغْتَسَلَ أَحَدُكُمْ بِالْعَرَاءِ فَلْيَسْتَرِ بَثْوَبَهُ أَوْ بِجَرْمِ حَائِطٍ، أَوْ بِبَعِيرَةٍ». «خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شما را از برهنه شدن نهی می کند پس از فرشتگان خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ که همراه شما هستند حیا کنید؛ از آن نویسندگان گرامی قدری که از شما جدا نمی شوند مگر در سه حالت: رفتن شما به قضای حاجت، حالت جنابت و حالت غسل و چون یکی از شما در فضایی باز غسل می کند، باید خود را با جامه خویش، یا به پناه دیواری، یا به شتری استتار کند».

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾<sup>(۱۵)</sup> وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿۱۶﴾

«بی گمان ابرار» یعنی: مؤمنان راستینی که کار نیک انجام می دهند و در تمام کارهای خویش تقوی را مد نظر داشته و از خدای عَلَيْهِمُ السَّلَامُ پروا می کنند؛ «در نعمت اند» یعنی: در ناز و نعمت بهشتی قرار دارند «و بی گمان فجار» جمع فاجر است. یعنی کفاری که شریعت الهی را ترک کرده اند «در دوزخند» بنابراین، مراد از «فجار» کفارند و این خطاب، مرتکبان گناه کبیره را شامل نمی شود.

﴿يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ﴾<sup>(۱۶)</sup>

«در روز جزا وارد آن می شوند» یعنی: این کفار فجار در روز جزایی که منکر آن بودند، وارد دوزخ می شوند و در کام شعله های سرکش آن، سختی ها می چشند و عذابها می بینند. امام رازی نقل کرده است که: «سليمان بن عبد الملك خليفة اموي عازم مكة بود و در راه مکه از مدینه می گذشت پس در دیداری که با ابو حازم داشت، به وی گفت: فردای قیامت قرار گرفتن در پیشگاه خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ چگونه است؟ ابو حازم گفت: اما

نیکوکار؛ او همانند شخص سفرکرده‌ای است که از سفر نزد خانواده‌اش برمی‌گردد و اما بدکار پس او همچون برده گریزپایی است که نزد مولای خویش آورده می‌شود. راوی می‌گوید: سلیمان گریست و سپس گفت: ای کاش می‌دانستم که خدای سبحان با ما چه می‌کند؟! ابوحازم گفت: این کار ساده‌ای است؛ عملت را بر کتاب خداوند ﷻ عرضه بدار، آن وقت می‌دانی که او با تو چه خواهد کرد. سلیمان گفت: این توصیه تو در کجای کتاب خدا ﷻ آمده است؟ ابوحازم گفت: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿۱۳﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿۱۴﴾﴾ [الانفطار: ۱۳-۱۴]. سلیمان گفت: در این صورت، رحمت خداوند ﷻ در کجاست؟ ابوحازم پاسخ داد: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الأعراف: ۵۶] «بی‌گمان رحمت خداوند ﷻ به نیکوکاران نزدیک است».

﴿وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ﴿۱۶﴾﴾

«و از آن غایب نیستند» یعنی: دوزخیان فاجر کافر، هرگز برای ساعتی هم از دوزخ جدا نشده و از آن دور نمی‌شوند و عذاب آن بر آنان سبک نمی‌شود بلکه برای ابد در آن به سر می‌برند.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿۱۷﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿۱۸﴾﴾

«و تو چه دانی که روز جزا چیست؟ باز چه دانی که روز جزا چیست؟» تکرار سؤال برای بزرگ نمودن، تفخیم شأن و هولناک نمایاندن قیامت است.

﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿۱۹﴾﴾

«روزی است که کسی برای کسی هیچ اختیاری ندارد؛ و در آن روز، فرمان از آن خداوند است» یعنی: هیچ‌کس - هرکه باشد - اختیار رساندن چیزی از منفعت را در روز قیامت برای کس دیگری ندارد و در آنجا جز خداوند ﷻ پروردگار عالمیان، هیچ‌کس نیست که حکمی صادر کند یا کاری انجام دهد. و هرچند کار در دنیا نیز چنین است ولی مراد این است که در آخرت کسی در امر فرمانروایی با حق تعالی کشمکش نمی‌کند و او در این روز هیچ‌کس را مالک چیزی از امور نمی‌گرداند چنان که در دنیا مالک آن گردانید. در حدیث شریف آمده‌است: «ای بنی‌هاشم! خویشتن را از دوزخ برهانید زیرا من از جانب خدا ﷻ برای شما صاحب‌اختیار چیزی نیستم». یعنی نمی‌توانم به شما نفعی برسانم.





## سوره مطفین

مکی است و دارای (۳۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به جهت افتتاح آن با این فرموده حق تعالی: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾، مطفین نامیده شد. مطفین کسانی‌اند که در پیمان‌ها و وزن، به طرف زیان وارد می‌کنند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کردند، مردم مدینه از پلیدترین کسان در امر وزن و پیمان‌ها بودند پس خدای عز و جل سوره: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾ را نازل کرد و بعد از آن، آنان در وزن و پیمان‌ها به راستی و انصاف و استقامت گراییدند.

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾

«وای بر مطفین» یعنی: زیان و نابودی بر کسانی باد که از حقوق مردم در وزن و پیمان‌ها می‌کاهند. تطفیف: از طفیف یعنی «اندک» و از طف، یعنی «کناره یک چیز» برگرفته شده است. پس تطفیف، کاستن چیز اندکی از پیمان‌ها یا وزن است و مطفف کسی است که از حق طرف معامله خویش با کم کردن از اجناس پیمودنی (کیلی) یا کشیدنی (وزنی) می‌کاهد. بعید نیست که برخی از این کم‌فروشان دوترازو، یا دو پیمان‌ها داشته‌اند که با یکی از آن‌ها برای مردم وزن، یا پیمان‌ها می‌کرده‌اند و با دیگری برای خود. یعنی: چون می‌ستاندند، افزونتر می‌سنجیدند و چون می‌دادند، کم می‌سنجیدند چنان که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ﴾

«کسانی که چون از مردمان پیمان‌ها می‌ستانند، تمام می‌ستانند» یعنی: کسانی که چون برای خود بپیمایند، با سخت‌گیری در پیمان‌ها و وزن، تمام می‌گیرند؛

﴿وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾

«و چون برای آنان پیمان‌ها دهند یا وزن کنند، به آنان زیان می‌رسانند» یعنی: چون برای دیگران پیمان‌ها دهند یا وزن کنند، وزن و پیمان‌ها را کم می‌دهند. شیخ ابوالقاسم

قشیری رحمته می‌گوید: «لفظ مطفف شامل کم کردن در وزن و پیمان، آشکار کردن عیب کالا یا پنهان کردن آن و طلب انصاف برای خود و ترک انصاف دادن برای دیگران، همه می‌شود پس هرکس که آنچه را برای خود می‌پسندد، برای برادر مسلمان خویش نپسندد، او منصف و دادگر نیست و هر کس که عیب مردم را می‌بیند اما عیب خود را نمی‌بیند، او نیز مطفف است و هرکس که حق خود را از مردم می‌طلبد اما حقوق آنان را نمی‌دهد، او نیز از این جمله است. پس جوانمرد کسی است که حقوق مردم را می‌پردازد و برای خود از کسی حقی نمی‌طلبد». شایان ذکر است که خداوند عز و جل قوم شعب الکلبیة را به جهت آن نابود کرد که در وزن و پیمان زیان می‌رسانیدند بعد از آن که شعب الکلبیة مکررا آنان را نصیحت کرد: «وَيَقَوْمٌ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» [هود: ۸۵] که تفسیر و بیان آن گذشت.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این سوره را بر مردم مدینه تلاوت کردند و سپس فرمودند: «خمس بجمس، ما نقض قوم العهد إلا سلط عليهم عدوهم وما حکموا بغير ما أنزل الله إلا فشا فيهم الفقر ولا ظهرت فيهم الفاحشه إلا فشا فيهم الموت ولا طففوا المكيال إلا منعوا النبات وأخذوا بالسنين ولا منعوا الزكاة إلا حبس عنهم المطر». «پنج چیز در برابر پنج چیز قرار دارد:

- ۱- هیچ قومی عهد خویش را نشکستند مگر این که دشمنشان بر آنان مسلط گردانیده شد.
- ۲- هیچ قومی به غیر آنچه که خدای عز و جل نازل نموده حکم نکردند مگر این که فقر در میانشان شیوع و گسترش یافت.
- ۳- فحشا در میان هیچ قومی شیوع نیافت مگر این که مرگومیر در میانشان گسترش پیدا کرد.
- ۴- هیچ قومی در پیمان کم ندادند مگر این که از رویش نباتات و رستنی‌ها باز داشته شدند و قحطی بر آنان مسلط گردانیده شد.
- ۵- هیچ قومی زکات را باز نداشتند مگر این که باران از آنان باز داشته شد.»

﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿٤﴾﴾

«مگر آنان نمی‌دانند که برانگیخته خواهند شد؟» یعنی: آیا کسانی که مرتکب چنین کارهایی می‌شوند، این اندیشه در خاطرشان خطور نمی‌کند که برانگیختنی هستند و آن‌گاه از آنچه می‌کنند، مورد پرسش قرار خواهند گرفت؟ چرا در این امر تدبیر و اندیشه نکردند تا سرانجام با رسیدن به یقین در این امر، آنچه را که باید از عاقبت آن بیمناک بود، فروگذارند؟ پس ﴿أَلَا يَظُنُّ﴾ سؤالی است از سر تویخ و انکار و به تعجب افگندن از حال آنان. از یقین به «ظن» تعبیر شد تا اشاره‌ای باشد به این امر که اگر کسی حتی به گمان برپایی قیامت باشد، بر ارتکاب همچو کارهای زشتی جسارت نمی‌کند، چه رسد به کسی که به آن یقین دارد.

﴿لِیَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾﴾

آری! آیا یقین نداشته‌اند که برانگیخته خواهند شد؛ «در روزی بزرگ» که روز قیامت است. پس روز قیامت بدان جهت بزرگ است که امور و رخدادهای بزرگی در آن به وقوع می‌پیوندد؛ از رستاخیز گرفته تا حساب و عقاب و ورود بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ.

﴿یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾﴾

«روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان به پای ایستند» به انتظار فرمان او یا به انتظار جزا یا حسابش. این تعبیر خود بر بزرگی و فزونی گناه کم فروشان و درستی مجازات آنان دلالت می‌کند زیرا این کار، خیانت در امانت و خوردن حق دیگران است. پس ملاحظه کنیم که خدای سبحان انواعی از تهدید را در این آیات باهم جمع کرده است.

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ ﴿٧﴾﴾

«نه چنین است» کلا: برای ردع و تنبیه آنان از کم‌فروشی و نیز تنبیه و زجر بر تکذیب روز جزا نسبت به کافر، یا غفلت از رستاخیز و حساب نسبت به مؤمن است «بی‌گمان نامه فجار در سجین است» یعنی: فجار نافرمان بدکار و من‌جمله کاهندگان حقوق مردم در پیمان‌ها و وزن، در پرونده (سجل) اهل دوزخ ثبت شده‌اند. یا در زندان و تنگنای سختی قرار دارند.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ ﴿۸﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿۹﴾﴾

«و تو چه دانی که سجین چیست» این سؤال برای بزرگ‌نمایاندن و هولناک نشان دادن جهنم است و به ما بعد خود یعنی به این فرموده حق تعالی ارتباطی ندارد: «کتابی است نوشته شده» یعنی: کتابی که نامهای فجار دوزخی در آن ثبت شده است، کتابی است نگاشته شده. به قولی: سجین کتابی است که جمع‌کننده اعمال شر صادر شده از شیاطین و کافران و فاسقان می‌باشد. پس سجین دیوان شر است که خداوند ﷻ اعمال اشرار را در آن تدوین کرده است و از سجن به معنی زندان است زیرا آن کتاب، سبب زندانی شدن و تنگ شدن کار بر اشرار در جهنم می‌شود. به قولی دیگر: سجین در اصل سجیل و مشتق از سجل است که کتاب اعمال می‌باشد. به قولی دیگر: سجین مکانی است در اسفل‌السافلین و بنابراین تفسیر، (کتاب مرقوم) تفسیر سجین نیست بلکه تقدیر سخن چنین می‌شود: «نه چنین است بلکه کتاب نافرمانان در سجین است».

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿۱۰﴾﴾

«وای بر تکذیب‌کنندگان در آن روز» یعنی: وای در روز قیامت بر کسانی که زنده شدن پس از مرگ را دروغ شمرده و پیام‌آوران الهی را به‌انکار گرفته‌اند؛

﴿الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿۱۱﴾﴾

«همان کسانی که روز جزا را تکذیب می‌کنند» و منکر آند.

﴿وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿۱۲﴾﴾

«و جز هر تجاوز پیشه‌گناهکاری آن را به دروغ نمی‌گیرد» یعنی: جز هر بدکار ستمگری که در گناه از حد گذشته و در به‌کارگیری اسباب آن فرورفته است، روز جزا را تکذیب نمی‌کند.

﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۳﴾﴾

«همان که چون آیات ما» که بر محمد ﷺ نازل کرده‌ایم؛ «بر او خوانده شود، گوید: این‌ها افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: داستان‌های واهی و بی‌اساسشان است که آن‌ها را بر ساخته و آرایش و پیرایش داده‌اند.

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۱۴﴾﴾

«نه چنین است» کلا: تنبیه، هشدار و تکذیبی است بر این تجاوزگران گناه‌کار از گفتن چنین سخنان باطلی «بلکه آنچه مرتکب می‌شدند بر دل‌هایشان زنگار بسته است» یعنی: گناهان و نافرمانی‌هایشان بسیار گشته و دل‌هایشان را فراگرفته است پس این گناهان زنگاری است که دل‌هایشان را در خود پوشانده است، از این رو حق را انکار می‌کنند. حسن می‌گوید: «رین: زنگار» گناه بر بالای گناه است تا بدانجا که بسیاری گناهان دل را نابینا و آن را سیاه می‌گرداند اما «طبع» این است که بر دل‌هایشان مهر گذاشته شود که این سخت‌تر از زنگار است. در حدیث شریف به روایت احمد، ترمذی و نسائی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إن العبد إذا أذنب ذنبا نكتت في قلبه نكتة سوداء، فإن تاب ونزع واستغفر صقل قلبه وإن عاد زادت حتى تغلف قلبه، فذلك الران الذي ذكره الله سبحانه في القرآن». «چون بنده مرتکب گناهی شود، در قلب وی نقطه سیاهی کوبیده می‌شود پس اگر توبه کرد و دست کشید و آمرزش خواست، قلب وی صیقل زده می‌شود و اگر به گناه بازگشت، آن نقطه سیاه افزوده می‌شود تا آن که قلبش را در غلافی فرو می‌برد. پس این همان رین (زنگاری) است که خدای سبحان از آن در قرآن یاد کرده است».

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾﴾

«نه چنین است» زهی پندار باطل که آنان به هم می‌یافند؛ «در حقیقت آنان در آن روز از دیدار پروردگارشان سخت محجوبند» یعنی: کفار از دیدار پروردگارشان در روز قیامت محجوب و در پرده‌اند و از این دیدار باز داشته می‌شوند لذا مانند مؤمنان به سوی حق تعالی نمی‌نگرند پس چنان که در دنیا از توحید و یگانه‌پرستی در حجابند، همین‌گونه در آخرت از دیدار حق تعالی در حجاب می‌باشند. مجاهد در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «آن‌ها از کرامت و بخشایش حق تعالی بازداشته شده و محجوبند».

﴿ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿١٦﴾﴾

«سپس آنان یقیناً در دوزخ درآیند» و هم آغوش آن گردند و هرگز از آن بیرون شدنی نیستند. بنابراین، آن‌ها با وجود حرمان از دیدار خدای رحمان، اهل آتش جاویدان نیز هستند و قطعاً ورود به دوزخ، سخت‌تر از خوار کردن و محروم نمودنشان از آن کرامت است.

﴿ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾<sup>(۱۷)</sup>

«سپس به آنان گفته می‌شود: این همان است که آن را به دروغ می‌گرفتید» یعنی: نگهبانان جهنم از سر توییخ و سرکوفت زدن به آنان می‌گویند: این همان چیزی است که شما در دنیا آن را به دروغ می‌گرفتید پس اینک آن را بنگرید و بچشید.

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيْنَ﴾<sup>(۱۸)</sup>

آن‌گاه خداوند عزوجل از آنچه که برای نیکان آماده کرده‌است چنین سخن می‌گوید: «در حقیقت کتاب ابرار در علین است» یعنی: ایشان در زمره اهل علین نوشته شده‌اند. ابرار: فرمانبرداران نیکوکارند.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُونَ﴾<sup>(۱۹)</sup>

«و تو چه دانی که علین چیست» یعنی: ای محمد ﷺ! چه چیز تو را آگاه ساخت که علین چیست؟ این تعبیر برای تفخیم و بزرگ نمایاندن شأن علین است؛

﴿كِتَابٌ مَّرْقُومٌ﴾<sup>(۲۰)</sup>

«کتابی است نوشته شده» یعنی: علین کتابی است که نام‌های بهشتیان در آن نوشته شده است. یا کتابی است نشانه‌دار. همچنین علین نام خود بهشت یا بلندی‌های آن نیز هست.

﴿يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾<sup>(۲۱)</sup>

«که مقربان شاهد آند» یعنی: فرشتگان، نزدیک آن کتاب نوشته شده حاضر می‌شوند و آن را می‌بینند. یا معنی این است: فرشتگان در روز قیامت بر آنچه که در آن کتاب است، گواهی می‌دهند.

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾<sup>(۲۲)</sup>

«بی‌گمان نیکان در نعمت باشند» یعنی: اهل طاعت در سرای آخرت در ناز و نعمت بزرگی قرار خواهند داشت که نتوان قدر و اندازه آن را فراگرفت و سنجش کرد.

﴿عَلَى الْأَرْبَابِ يَنْظُرُونَ﴾<sup>(۲۳)</sup>

آری! نیکان غرق در نعمت «بر تخت‌ها نشسته‌اند» ارائک: تخت‌ها و اورنگ‌های سراپرده‌های بهشتی است. اریکه بر تخت اطلاق نمی‌شود مگر آن‌گاه که تخت در حجله یعنی در زیر قبه‌ای قرار داشته باشد که به پرده‌ها و آرایش‌ها آراسته

باشد «می نگرند» به سوی آنچه که خدای عَلَّمَ برایشان از ناز و نعمت‌ها و اکرام و اعزازها آماده کرده است. یا معنی این است: می نگرند به سوی ذات ذوالجلال.

﴿تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ﴾

«در چهره‌هایشان تازگی ناز و نعمت را می شناسی» یعنی: چون ایشان را ببینی، می دانی که از اهل ناز و نعمت‌اند، به سبب نور، زیبایی، سپیدی، بهجت و تروتازگی‌ای که در چهره‌هایشان می بینی زیرا خداوند عَلَّمَ در سیما و شکل و شمایل و زیبایی آنان چنان رونق و صفا و طراوتی بخشیده است که هیچ توصیف کننده‌ای آن را وصف نتواند کرد.

﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ﴾

«از رحیق مختوم نوشانیده شوند» رحیق: شرابی است که نه هیچ غش و ناخالصی‌ای در آن است و نه چیزی که آن را گندیده و فاسد کند. مختوم: آن است که بر آن مهری نهاده شده است لذا از این که دستی به آن برسد، محفوظ و بازداشته شده است تا آن که نیکان خود مهر آن را بر می دارند.

﴿خَتْمُهُمْ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ﴾

«مهر آن از مشک است» یعنی: آخرین طعم آن باده بهشتی، بوی مشک است و چون شخص نوشنده دهانش را از آخرین جرعه آن بردارد، بوی آن را همچون بوی مشک می یابد. یا معنی این است: ظرف‌های بهشت، اعم از جام‌ها و کوزه‌های آن با مشک مهر زده شده است «و مشتاقان باید در این امر بر یک‌دیگر پیشی گیرند» تنافس: مشاجره و کشمکش بر سر تصاحب یک چیزی است که هر کس آن را برای خودش می خواهد لذا بر سر آن با دیگران رقابت می کند، بر آن بخل می ورزد و آن را در حوزه اختصاص خودش درمی آورد. در حدیث شریف آمده است: «هر مؤمنی که به مؤمن تشنه‌ای جرعه آبی بنوشاند، خداوند عَلَّمَ در روز قیامت او را از رحیق مختوم می نوشاند و هر مؤمنی که مؤمن گرسنه‌ای را اطعام کند، خداوند عَلَّمَ او را از میوه‌های بهشت اطعام می کند و هر مؤمنی که مؤمن برهنه‌ای را بپوشاند، خداوند عَلَّمَ او را از لباس‌های سبز بهشتی می پوشاند».

﴿وَمِرْآجُهُمْ مِنْ تَسْنِيمٍ﴾

«و آمیزه آن از تسنیم است» یعنی: آمیزه آن شراب سر به مهر، از تسنیم است.

تسنیم شرابی است که از بالا بر بهشتیان فرو ریختانده می‌شود و بهترین شراب‌های بهشت است.

﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾

«چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند» یعنی: رحیق، یا تسنیم چشمه‌ای است که بهشتیان جامه‌های خویش را با آن می‌آمیزند در حالی که مقربان از آن به‌طور خالص می‌نوشند. پس رحیق دارای چهار صفت است:

۱- شرابی است سر به مهر.

۲- مهر آن از مشک است.

۳- در محل رقابت و در معرض رغبت قرار دارد.

۴- آمیزه آن از تسنیم است.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «تسنیم چشمه‌ای است در بهشت که صرفاً مقربان از آن می‌نوشند و اصحاب یمین نیز جامه‌هایشان را با آمیزه‌ای از آن خشبو و معطر می‌کنند».

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ﴾

«بی‌گمان کسانی که جرم می‌کردند، به مؤمنان می‌خندیدند» یعنی: مؤمنان را در دنیا مسخره می‌کردند و به ریشخند می‌گرفتند. مراد از آنان: کفار قریش و دیگر کفارند.

علما در بیان سبب نزول این آیه کریمه دو روایت ذکر کرده‌اند: بنا بر روایت اول، مراد از «مجرمان» بزرگان مشرکین مانند ابوجهل، ولیدبن مغیره و عاصی بن وائل سهمی هستند که عمار، صهیب، بلال و غیر ایشان از فقرای مسلمین را مورد استهزا قرار می‌دادند. در روایت دوم آمده است: علی بن ابی طالب رضی الله عنه با جمعی از مسلمانان از راه می‌گذشت پس منافقان به ایشان خندیده و با چشم و ابرو ایشان را مورد تمسخر قرار دادند آن‌گاه نزد یاران منافق رفتند و گفتند: امروز مرد کله طاس را دیدیم! و همه آنان از این سخن خندیدند. و قبل از آن که علی رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برسد، این آیه نازل شد.

﴿وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ﴾

«و چون از کنارشان می‌گذشتند، باهم اشاره چشم و ابرو رد و بدل می‌کردند» به منظور تحقیر، تمسخر و عیب‌جویی ایشان از این‌که مسلمان گردیده‌اند. غمز:



فروافگندن و حرکت دادن چشم و ابرو از سر تمسخر یا به منظور خیر یا شر دیگری است ولی اکثرا این کار به منظور شر و بدی انجام می‌گیرد.

﴿وَإِذَا أَنْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ أَنْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿۳۱﴾﴾

«و هنگامی که» کفار «نزد خانواده خود بازمی‌گشتند» از مجالس و محافل خود؛ «بازمی‌گشتند شادمان» از حال و وضعی که دارند و از این‌که مؤمنان را مورد ریشخند و تمسخر قرار داده‌اند. یا چون به خانه‌هایشان بازمی‌گشتند، هر ناز و نعمتی را که می‌خواستند در آن‌ها می‌یافتند. البته دادن این ناز و نعمت برایشان «استدراج» بود.

﴿وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿۳۲﴾﴾

«و چون» کافران «مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: همانا اینان گمراهند» در پیروی خود از محمد ﷺ و تمسک به آنچه که او آورده است و فرو گذاشتن نعمت‌ها و لذت‌های نقد و آماده دنیا.

﴿وَمَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ﴿۳۳﴾﴾

«و حال آن که بر آنان نگهبان فرستاده نشده بودند» یعنی: آنان از جانب خدای سبحان بر مسلمانان بازرس گمارده نشده بودند تا نگهبان احوال و اعمال‌شان باشند بلکه مکلف شده بودند تا در خویشستن خویش بنگرند و امور خود را به صلاح و سامان آورند پس پرداختن به خود از مشغول شدن به عیب جویی دیگران برایشان سزاوارتر بود.

﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿۳۴﴾﴾

«حال امروز» یعنی: در روز آخرت «مؤمنانند که بر کافران خنده می‌زنند» آن‌گاه که آنان را در عذاب الهی خوار و ورشکسته و بی‌مقدار می‌بینند.

﴿عَلَىٰ الْأَرْبَابِ يَنْظُرُونَ ﴿۳۵﴾﴾

«بر تختها نشسته نظاره می‌کنند» یعنی: درحالی‌که مؤمنان در ناز و نعمت و با فرو شکوهی چشم‌نواز بر تخت‌های مکمل و اورنگ‌های مجلل تکیه داده‌اند، به‌سوی دشمنان خدای ﷻ می‌نگرند که در دوزخ عذاب می‌شوند. کعب می‌گوید: «در میان بهشت و دوزخ روزنه‌هایی است پس چون مؤمن بخواهد که به‌سوی دشمنی که در دنیا داشته است بنگرد، از برخی از این روزنه‌ها سر می‌کشد». یا معنی این است: مؤمنان بر تخت‌ها نشسته به سوی پروردگار ﷻ خویش می‌نگرند.

﴿هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾

«آیا کافران در برابر آنچه کرده بودند جزا داده شدند؟» استفهام تقریری است. یعنی آری! به کفار در برابر تمسخر و استهزای‌شان در دنیا نسبت به مؤمنان، جزا نازل گردید. ثواب: آنچه که بر بنده در برابر عملش داده می‌شود و در خیر و شر هر دو به کار می‌رود. گویی خداوند ﷻ به مؤمنان می‌گوید: آیا کفار را در برابر اعمال‌شان و از آن جمله تمسخر و خندیدن به شما مؤمنان جزا دادیم یا خیر؟ پس این سخن بر شادمانی مؤمنان می‌افزاید زیرا نمایانگر حرمت نهادن بیشتر به آنان و سبک انگاشتن و بی‌مقدار نشان دادن دشمنان‌شان است.

## سوره انشقاق

مکی است و دارای (۲۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «انشقاق» نامیده شد که خداوند ﷻ آن را با این فرموده‌اش: ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ ۙ﴾ [الانشقاق: ۱] که اعلام شکافتن آسمان است، آغاز کرده است؛ پدیده‌ای که خود نشانه ویرانی جهان و برپایی هول و هراس عظیم قیامت می‌باشد.

فضیلت آن: از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: با رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام تلاوت: ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ ۙ﴾ و ﴿أَقْرَأُ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۙ﴾ [العلق: ۱] سجده کردیم.

﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ ۙ﴾

«آن‌گاه که آسمان از هم بشکافتد» و این شکافتن از نشانه‌های قیامت است.

﴿وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ۙ﴾

«و گوش بسپارد به فرمان پروردگار خود» یعنی: آسمان پروردگار خود را در شکافته شدن فرمان برد. «اذن» گوش سپردن به یک چیز و سخن‌پذیری از آن است «و خود چنین سزد» یعنی: سزاوار آسمان است که برای پروردگار خود مطیع و فروتن باشد و سخن بشنود.

﴿وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ۙ﴾

«و آن‌گاه که زمین کشیده شود» یعنی: زمین هموار و مسطح ساخته شده و کوه‌های آن درهم کوبیده شود تا بدانجا که همچون دشت همواری گردد.

﴿وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ۙ﴾

«و آنچه را که در آن است، بیرون افگند» یعنی: زمین آنچه را که در دل آن از مردگان، گنج‌ها و دفینه‌هاست، بیرون افگند «و تهی شود» از مردگان و از اعمالشان بیزاری جوید تا حق تعالی فرمان خویش را در آنان نافذ گرداند. البته زمین در این تخلیه کردن و تهی شدن جهد تمام می‌کند تا بدانجا که در درون آن هیچ چیزی باقی نمی‌ماند.

﴿وَأَذِنتَ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ ۝۵﴾

«و» زمین «به امر پروردگارش گوش بسپارد» و از او فرمان برد «و خود چنین سزد» یعنی: سزاوار زمین نیز این است که از آنچه در درون آن است، تهی شود و به امر پروردگار ﷻ گوش بسپارد و فرمان برد.

﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ۝۶﴾

«هان ای انسان» مراد جنس انسان است. پس این خطاب مؤمن و کافر هر دو را شامل می‌شود «حقا که تو در راه پروردگارت سخت کوشیده‌ای» یعنی: تو در عملت، به‌سوی پروردگارت یا به‌سوی ملاقات پروردگارت به کوششی تمام و رنجی فراوان کوشیده‌ای «پس او را ملاقات خواهی کرد» یعنی: به‌زودی با عملت به لقای پروردگارت خواهی رسید، که این ملاقات همانا مرگ انسان است. یا تو در روز قیامت با عملت ملاقات خواهی کرد، چه خیر باشد و چه شر. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «قال جبریل: یا محمد، عش ما شئت فإنك ميت وأحبب ما شئت فإنك مفارقة واعمل ما شئت فإنك ملاقيه». «جبرئیل گفت: ای محمد! هر چه می‌خواهی زندگی کن زیرا سرانجام می‌میری و هر چه را می‌خواهی دوست بدار زیرا سرانجام از آن جدا می‌شوی و هر چه می‌خواهی عمل کن زیرا تو با عمل خویش ملاقات خواهی کرد».

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۝۷﴾

«اما هرکس که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود» و آنان مؤمنانند که نامه‌های اعمال‌شان به دست راست‌شان داده می‌شود.

﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ۝۸﴾

«پس زودا که با او حساب کنند حسابی بس آسان» یعنی: مؤمن در برابر نیکی‌های خود پاداش داده می‌شود و گناهان و بدی‌هایش نیز بر او ارائه می‌شود اما خداوند ﷻ بی‌آن‌که در آن‌ها با او حسابرسی شود، آن‌ها را می‌آمرزد و این است همان حساب آسان. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من نوقش الحساب عذب». «هر کس که در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می‌شود». عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «به رسول خدا ﷺ گفتم؛

مگر خداوند ﷻ خود نمی فرماید: «فسوف يحاسب حسابا يسيرا». «زودا که با او حساب کنند به حسابی آسان؟» رسول خدا ﷺ در پاسخ فرمودند: «ليس ذلك بالحساب، ولكن ذلك العرض، من نوقش الحساب يوم القيامة عذب». «این که تو می گویی حساب نیست بلکه این ارائه کارنامه بد انسان به اوست پس بدان که هرکس در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می شود».

﴿وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾ (۹)

«و به سوی خانواده اش باز گردد» یعنی: مؤمن بعد از حساب آسان به سوی آن عده از اعضای خانواده خود - از زنان و فرزندان - که در بهشت به سر می برند، بازمی گردد. یا به سوی کسانی از حور عین باز می گردد که خدای ﷻ برای او در بهشت آماده کرده است در حالی که «شادمان» و خوشحال و خرم است از خیر و نعمت و کرامتی که به او داده شده است. پس بار خدایا! ما را از زمره ایشان بگردان.

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ﴾ (۱۰)

«و اما هرکس که کارنامه اش از پشت سرش به او داده شود» بدان جهت که دست راستش در غل و زنجیر به گردنش آویخته و دست چپش هم به پشت سرش آویخته است؛

﴿فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا﴾ (۱۱)

«زودا که هلاک خویش خواهد» یعنی: چون نامه اعمالش به دست چپش داده شود و آن را بخواند، می گوید: ای وای بر من! ای خاک بر سرم! ای مرگ به دادم برس! ثبور: نابودی و هلاکت است.

﴿وَيَصَلَّىٰ سَعِيرًا﴾ (۱۲)

«و در آتش افروخته درآید» و سختی ها و گرمای سوزان آن را بچشد.

﴿إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾ (۱۳)

«هر آینه او در میان خانواده خود شادمان بود» یعنی: او در دنیا با پیروی از هوس ها و سوار شدن بر مرکب شهوت های خویش؛ سرمست، مغرور، متکبر، حریص، آزمند و گردنکش بود بدان جهت که فکر آخرت هرگز به خاطرش خطور نمی کرد.

﴿إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يُّؤْرَكَ﴾

«او می‌پنداشت که هرگز برنخواهد گشت» یعنی: سبب این شادمانی وی در میان خانواده‌اش این گمان و پندار وی بود که هرگز به‌سوی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ باز نمی‌گردد و برای حساب و عقاب برانگیخته نمی‌شود.

﴿بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا﴾

«نه چنان است» که او پنداشته بود بلکه او به‌سوی پروردگارش بازگشت و بعد از مرگ برانگیخته شد «بی‌گمان پروردگارش به او» و اعمالش «بینا بود» و دانا زیرا هیچ چیز از احوال وی در دنیا بر او پنهان نماند و اینک وی را در برابر همه رفتارها، گفتارها و کردارهایش مجازات می‌کند.

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ﴾

«پس سوگند می‌خورم به شفق» شفق: سرخی‌ای است که بعد از غروب خورشید تا وقت نماز عشاء در افق نمایان می‌شود. امام ابوحنیفه رحمته می‌گوید: «شفق سپیدی‌ای است که سرخی با آن پیوسته است». آن را به سبب رقت و نازکی آن شفق نامیدند پس شفق از شفقت برگرفته شده است.

﴿وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ﴾

«و سوگند به شب و آنچه شب گرد آورده است» یعنی: آنچه که شب به خود چسبانده و در خود فرا آورده و درپیچانده است زیرا شب پراکنندگان روز را که در پی کار و کسب و تلاش و تحرک خویش به همه جا پراکنده می‌شوند، گرد می‌آورد و چون شب روی آورد، همه چیز به مأوی و مسکن خویش جای می‌گیرد.

﴿وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ﴾

«و سوگند به ماه چون تمام شود» اتساق ماه: پر شدن و تمام شدن آن است که این حالت را بدر می‌نامند و در نیمه ماه قمری رخ می‌دهد.

﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾

آری! سوگند به آنچه ذکر شد «که قطعا از حالی به حالی دیگر درآیید» چون حالات توانگری و فقر، مرگ و زندگی، حشر و حساب و ورود به بهشت یا دوزخ. یا مراد، گذر کفار بعد از مرگ از حالی به حالی سخت‌تر از آن است زیرا آنان از سؤال نکیر و منکر

گرفته تا افتادن در دوزخ، طبقه در طبقه و فرودی پس از فرود دیگر در سختی‌هایی سخت قرار دارند.

﴿فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾

«پس آنان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند» به محمد ﷺ و به آنچه که از وحی و قرآن بر وی نازل شده است؟ با آن که موجبات ایمان به وی نیز فراهم است؟.

﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ﴾

«و چون برآنان قرآن خوانده می‌شود، سجده نمی‌کنند؟» یعنی: کدام مانع بر سر راه سجده کردن و خضوع آنان در هنگام قرائت قرآن وجود دارد؟ یا مراد از این سجده، سجده معروف به سجده تلاوت است چنان که امام ابوحنیفه رحمته با این آیه کریمه بر وجوب سجده تلاوت در اینجا استدلال کرده است زیرا آیه کریمه کسانی را که آن را می‌شنوند و سجده نمی‌کنند، نکوهش کرده است و رأی جمهور علما نیز بر وجوب سجده تلاوت در اینجا است.

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ﴾

سپس حق تعالی سبب عدم ایمان‌شان را بیان کرده و می‌فرماید: «بلکه آنان که کفر ورزیده‌اند، تکذیب می‌کنند» کتاب الهی را که مشتمل بر اثبات توحید، معاد و ثواب و عقاب است.

﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ﴾

«و خداوند به آنچه در دل می‌دارند» از تکذیب و انکار و به آنچه که جمع می‌کنند از اعمال شایسته و بد «داناتر است» لذا کارشان بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند.

﴿فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾

«پس آنان را به عذابی دردناک مژده بده» تعبیر مژده دادن به عذاب، از باب تهکم و تحقیر و استهزای‌شان است.

﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند» به دل‌های خویش «و کارهای شایسته کرده‌اند» به اعضای خویش «که آنان را پاداشی است بی‌منت» که بدان بر آن‌ها منت گذاشته نمی‌شود. یا ﴿غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾ به معنی ناکاسته، بی نقص و قطع نشدنی است.





## سوره بروج

مکی است و دارای (۲۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند خداوند عز وجل به آسمان دارای برجها، «بروج» نامیده شد.

فضیلت آن: از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز عشاء سوره «بروج» و ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾ [الطارق: ۱] را می خواندند. شایان ذکر است که هدف از نزول این سوره، دلجویی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و یاران و پیروانشان در برابر ایذاء کفار است؛ با بیان این حقیقت که کافران امتهای پیشین نیز مانند مردم مکه در برابر دعوت های الهی ستیزه گر و در تکذیب حق باهم یکسان بوده اند، مانند اصحاب اخدود در یمن، فرعون، قوم ثمود و دیگران؛ اما خدای عز وجل از آنان انتقام گرفت زیرا آنان در قبضه قدرت وی قرار داشتند پس همین گونه از منکران عنود و ستیزه گر با دین اسلام نیز انتقام می گیرد چرا که آنان نیز در قبضه قدرت وی قرار دارند.

سبب نزول این سوره که بر محور اصحاب اخدود دور می زند، به طور موجز این بود: به یکی از شاهان کفار یهودی به نام زرعه بن تبان اسعد حمیری معروف به ذونواس خبر رسید که بعضی از رعایایش به دین نصرانیت ایمان آورده اند پس با لشکریانی از قبیله حمیر به سراغ ایشان رفت و چون ایشان را دستگیر کرد، میان این که یهودی شوند یا در آتش سوزانده شوند، مخیرشان نمود اما آن مؤمنان آتش راب رگزیدند. سپس گودالهایی برکند و در آنها آتش افروخت آن گاه به ایشان گفت: هرکس از شما که از دین خویش برگردد، او را رها می کنیم و هرکس که برنگردد، او را در این آتش می افکنیم. آن مؤمنان شکیبایی و پایداری ورزیدند و سرانجام ایشان را در آتش افگندند در حالی که آن پادشاه ستمگر با یاران خود نظاره گر این صحنه ها بود. نقل است که: دوازده، یا بیست، یا هفتاد هزار تن از آن مؤمنان به قتل رسیدند. گفتنی است که ذونواس آخرین پادشاه حمیری و به قول ابن کثیر مشرک بود.

## ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْمُرُوجِ﴾

«سوگند به آسمان دارای برجها» مراد از برجها، ستارگان عظیم است. به قولی: مراد منازل سیارگان دوازده گانه است که دارای دوازده برجاند و خورشید هر یک از آنها را در یک ماه می‌پیماید زیرا شش برج از برجهای خورشید در شمال خط استوا و شش برج در جنوب آن قرار دارد، برجهایی که در شمال آن قرار دارد، عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد و سنبله. و برجهایی که در جنوب آن قرار دارد، عبارت است از: میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. گفتنی است که خورشید سه برج اول شمالی را در سه ماه طی می‌کند که همانا فصل بهار است، سه برج دیگر را در سه ماه دیگر طی می‌کند که فصل تابستان است. همچنین سه برج اول جنوبی را در سه ماه که فصل خزان است طی می‌کند و سه برج دوم جنوبی را در سه ماه دیگر طی می‌کند که فصل زمستان است. ولی ماه هر یک از آنها را در دو یا سه روز می‌پیماید پس ماه دارای بیست و هشت منزل است و دو شب را هم پنهان می‌ماند.

اما اگر مراد از «بروج» ستارگان بزرگ باشد، باید گفت که این ستارگان از تحت حصر و شمار بشر بیرونند. این ستارگان نسبت به زمین در ابعاد و مسافتهای هولناکی قرار دارند به طوری که نور برخی از آنها بعد از یک و نیم میلیون سال نوری به زمین می‌رسد با علم به این که سرعت حرکت نور، سیصد هزار کیلومتر در ثانیه است.

## ﴿وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ﴾

«و سوگند به روز موعود» یعنی: روزی که تحقق آن وعده داده شده است؛ و آن روز قیامت می‌باشد.

## ﴿وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ﴾

«و سوگند به شاهد و مشهود» مراد از شاهد کسانی از خلائق اند که در راه خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ کشته شده‌اند و در روز قیامت گواهی می‌دهند و مراد از مشهود، جرایم و جنایات زشت و هولناکی است که مجرمان علیه گواهان مرتکب شده‌اند و گواهان علیه مجرمان بدانها گواهی می‌دهند؛ چنان که در داستان اصحاب اخدود آمده است. به قولی: شاهد روز جمعه است که بر هر عمل کننده‌ای به آنچه که در آن عمل کرده است، گواهی می‌دهد و مشهود روز عرفه است که مردم در آن شاهد مراسم حجاند و فرشتگان در آن حاضر می‌شوند. یا مراد از مشهود: عجایب و شگفتی‌هایی

است که مردم در روز قیامت می بینند. و جواب قسم محذوف است که آیه بعد بر آن دلالت می کند:

﴿قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ﴾

«هلاک شدند اصحاب اخدود» یعنی: آن‌ها مورد لعنت قرار گرفتند. گویی فرمود: سوگند به این چیزها که آنان ملعونند. اصحاب اخدود، صاحبان گودال پراآشی بودند که گروهی از مؤمنان نجران یمن را در آن افکندند چنان که گذشت. اخدود: گودال و خندق مستطیلی است که در زمین کنده شده است و جمع آن اخادید است.

﴿الْتَارِ ذَاتِ الْوُقُودِ﴾

«همان آتش دارای هیزم بسیار» وقود: هیزمی است که بدان آتش برافروخته می شود.

﴿إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ﴾

«آن‌گاه که آنان بالای آن گودال نشسته بودند» یعنی: مورد لعنت قرار گرفتند آن‌گاه که گرداگرد آن گودال بر صندلی‌ها نشسته و نظاره‌گر سوختن مؤمنان بودند.

﴿وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ﴾

«و آنان» یعنی: آن پادشاه کافر و یارانش که گودال را کنده و آن را از آتش پر کردند؛ «به آنچه با مؤمنان می کردند» از افکندن‌شان در آتش «گواهی می دهند» در روز قیامت. پس زبان‌ها، دست‌ها و پاهایشان علیه آنان گواهی می دهد. یا آن‌ها شاهد و ناظر این عمل خود با مؤمنان بودند و تماشای این صحنه فجیع، نشان دهنده تمایل‌شان به دیدن عذاب مؤمنان بود.

﴿وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾

«و بر آنان عیب نگرفتند، جز این که به خداوند غالب ستوده ایمان آورده بودند» پس در واقع، گناه یا عیب یا جرمی در میان نبود و عیب ایشان به پندار آن‌ها همین ایمان آوردن‌شان به حق بود.

﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾

«همان خدایی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست» پس هرکس دارای چنین شأن و شوکتی باشد، قطعاً او شایسته آن است که بندگان به وی ایمان آورده و او را به یگانگی مورد پرستش قرار دهند «و خداوند بر همه چیز گواه است» و از جمله

به عملکرد آنان با مؤمنان؛ پس چیزی از اعمالشان بر او پنهان نمی ماند. البته این وعیدی سخت برای گودال افروزان و وعده‌ای نیک برای مؤمنانی است که به خاطر دین خود مورد عذاب قرار گرفتند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ﴾<sup>(۱۰)</sup>

«همانا کسانی که مردان و زنان مؤمن را عذاب کردند» یعنی: ایشان را در آتش سوزانده و در دینشان مورد آزار قرار دادند تا از آن برگردند؛ و هیچ انتخاب دیگری جز این که به خدای سبحان کفر ورزند در برابر ایشان قرار ندادند «سپس توبه نکردند» از این عملکرد زشت و بازنگشتند از کفر و آزار و رفتار ناپسند خویش؛ «پس برای آنان است عذاب جهنم» در آخرت به سبب کفرشان «و برای آنان است عذاب سوزان» یعنی: برای آنان عذابی دیگر افزون بر عذاب کفرشان است که این عذاب، عذاب سوزان می باشد؛ به سبب حریق سوزانی که برای مؤمنان برپا کردند. حسن بصری رحمته می گوید: «بنگرید به سوی بحز بی کران جود و کرم پروردگار متعال؛ در حالی که آن‌ها دوستانش را کشتند اما او بازهم آنان را به سوی توبه و مغفرت فرامی خواند».

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ﴾<sup>(۱۱)</sup>

«بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند» که از جمله آنان کسانی اند که بر آتش افروخته آن گودال‌ها صبر و شکیبایی کرده و بر دین خود پایدار ماندند و به شرک و کفر بازنگشتند؛ «ایشان را بوستان‌هایی است که جویباران از فرودست آن جاری است» به سبب ایمان و کردار شایسته‌شان «این» چیزی که ذکر شد؛ «رستگاری بزرگ است» که هیچ فوز و فلاحی با آن برابر نیست و هیچ رستگاری و نعمتی با آن قابل مقایسه نمی باشد.

این آیه دلالت می کند بر این که: به کسی که بر کفر مجبور ساخته می شود، سزاوارتر این است که در برابر هرگونه تهدیدی پایداری نماید و شکیبایی ورزد، هر چند برای وی گفتن کلمه کفر نیز رخصت است. روایت شده است که مسیلمه کذاب دو تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دستگیر کرد و به یکی از آن‌ها گفت: آیا گواهی می دهی

که من رسول خدا هستم؟ آن صحابی گفت: آری! پس مسیلمه او را رها کرد. سپس به صحابی دیگر نیز چنین گفت ولی آن صحابی در پاسخش فرمود: نه، من چنین گواهی‌ای در مورد تو نمی‌دهم بلکه تو دروغگویی بیش نیستی! پس مسیلمه آن صحابی را کشت. چون خبر این واقعه به رسول خدا ﷺ رسید، فرمودند: «آن کس که مسیلمه ره‌ایش کرد، به رخصت عمل نمود و بنابراین، هیچ پیامدی بر وی نیست ولی آن کس که کشته شد، به فضیلت عمل کرد بنابراین، (این فضیلت) بر او گوارا و مبارک باد».

﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿۱۲﴾﴾

«بی‌گمان عذاب پروردگارت سخت سنگین است» یعنی: عذاب الهی بر کسانی که نافرمانی‌اش می‌کنند مضاعف و سهمگین است، مانند این ستمگران و مستبدانی که داستان‌شان گذشت. بطش: گرفتن همراه با خشونت و شدت است و چون خود آن‌که مفید معنای شدت است، باز به شدت وصف شود، بیانگر آن است که در نهایت سختی و سهمگینی است.

﴿إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ ﴿۱۳﴾﴾

«همانا او آفرینش را آغاز می‌کند و باز می‌گرداند» یعنی: از قوت و قدرت تامه حق تعالی این است که خلق را اولاً در دنیا می‌آفریند و باز آنان را بعد از مرگشان دوباره زنده می‌کند.

﴿وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ ﴿۱۴﴾﴾

«و اوست آن آمرزنده دوستدار» یعنی: حق تعالی از گناهان بندگان مؤمنش درگذشته و آن را می‌پوشاند و ایشان را بدان گناهان رسوا نمی‌سازد و او بسیار دوستدار فرمانبرداران و اولیائش می‌باشد. یا او خود دوست داشتنی است.

﴿ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ﴿۱۵﴾﴾

«اوست صاحب عرش، گرامی قدر است» یعنی: حق تعالی پروردگار عرش بزرگ و صاحب مجد و بزرگی است. مجد: نهایت کرم و فضل است و مجد حق تعالی، علو و عظمت اوست.

﴿فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿۱۶﴾﴾

«فعال مایرید است» یعنی: حق تعالی هر چه را بخواهد انجام می‌دهد و هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند، حکم او را هیچ پی‌جویی نیست و از آنچه انجام دهد، مورد پرسش

قرار نمی‌گیرد.

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ﴾

«آیا داستان لشکرها به تو رسیده‌است؟» یعنی: ای محمد ﷺ! آیا خبر و داستان گروه‌های کافری که تکذیب‌کننده پیامبران‌شان بوده‌اند، به تو رسیده است همان پیامبرانی که گروه‌های کافر برای مبارزه و نبرد علیه آنان لشکرها گرد می‌آوردند؟ هدف از طرح این موضوع، دلجویی از رسول خدا ﷺ است و این‌که می‌باید در برابر تکذیب قوم خود صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان‌که پیامبران پیشین ﷺ صبر کردند.

﴿فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ﴾

خبر «فرعون و ثمود» مراد از خبر آنان، کفر و عنادی است که از آنان روی داد و عذابی است که بر آنان فرود آمد. مراد از فرعون؛ خود او و لشکریانش هستند. یعنی: لشکریایی که در آیه قبل ذکر کردیم، همین‌ها بودند.

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ﴾

«بلکه کافران در انکارند» یعنی: بلکه این گروه مشرکان عرب در مورد رسالت و دعوت حقی که آورده‌ای، در انکار و تکذیب سختی قرار دارند پس اینان از کفار پیشین عبرت نگرفتند چرا که بی‌پروا راهشان را دنبال می‌کنند. مراد این است که: حال کفار قریش از حال امت‌های کافر پیشین تعجب برانگیزتر است زیرا کفار قریش هم داستان‌های امت‌های پیشین را شنیده‌اند و هم آثار و نشانه‌های بر بادی و هلاکت آنان را دیده‌اند اما با این وجود، تکذیبی سخت‌تر از تکذیب و انکار آنان را در پیش گرفتند.

﴿وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾

«و خداوند از گرداگرد آنان محیط است» یعنی: او تواناست بر این‌که به آنان همانند عذابی را که بر گروه‌های کافر پیشین فرود آورد، فرود آورد.

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ﴾

«بلکه این قرآنی» که کافران تکذیب‌ش کردند، قرآنی «مجید است» و در نهایت شرف، کرامت و برکت می‌باشد پس چنان‌که آنان می‌گویند؛ قرآن شعر و کهانت و سحر نیست.

## ﴿فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾

«در لوحی محفوظ است» یعنی: قرآن در لوح محفوظ که کتاب مادر (ام‌الکتاب) است نوشته شده، لوحی که از دسترس شیطان محفوظ و مصون می‌باشد. پس هرگاه قرآن دارای چنین شأن و جایگاهی است، دیگر چگونه کافران آن را انکار و شکاکان در آن شک می‌ورزند.





## سوره طارق

مکی است و دارای (۱۷) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با سوگند الهی به: ﴿وَالسَّمَاءِ  
وَالطَّارِقِ﴾ [الطارق: ۱] که تفسیر آن می‌آید، «طارق» نامیده شد.

﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾

«سوگند به آسمان و سوگند به طارق» طارق: ستاره است و به آن طارق می‌گویند؛ زیرا در شب پدیدار گشته و در روز پنهان می‌شود. پس هرآنچه که در شب پدیدار شود، طارق است. این معنی را حدیث شریف رسول خدا ﷺ تأیید می‌کند که در دعای خویش فرمودند: «أعوذ بك من شر طوارق الليل والنهار، إلا طارقا يطرق بخير يا رحمن». «پروردگارا! به تو از شر پیش‌آمدهای ناگوار شب و روز پناه می‌برم مگر پیش‌آمدی که به خیر می‌آید، ای رحمان». اعراب می‌گویند «طرق الباب». «در را کوبید». در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ نهی کردند از این که مرد مسافر شب هنگام به‌طور ناگهانی در منزلش را کوبیده و بر خانواده‌اش فرود آید.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ﴾

«و تو چه دانی که طارق چیست» یعنی: چه دانی که آن اختر شبگرد چیست؟ مراد تهویل و تفخیم شأن آن اختر است، گویی بشر حقیقت آن ستاره درخشان در دور دستهای آسمان‌ها را درک نمی‌کند. سفیان بن عیینه گفته است: «هر چیزی که در قرآن به صیغه (ما ادراک) آمده است، از جمله اموری است که خداوند ﷻ پیامبرش را از آن آگاه کرده است و هر چیزی که در قرآن به صیغه (ما یدریک) آمده، مربوط به اموری است که خداوند ﷻ پیامبرش را از آن آگاه نکرده است».

سپس خداوند ﷻ «طارق» را با این فرموده‌اش تفسیر می‌کند:

﴿النَّجْمُ الثَّاقِبُ﴾

«ستاره درخشان است» ثاقب: درخششی است بسیار شدید که تاریکی شب را به شدت درهم دریده و پرتو خویش را به افق می‌فرستد. احتمال دارد که مراد از طروق

آن، برخورد نور آن با جو زمین باشد زیرا واضح است که رسیدن نور برخی از ستاره‌ها به جو زمین، زمان طولانی‌ای را در بر می‌گیرد که گاهی به هزاران سال نوری می‌رسد.

﴿إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾

«هیچ کس نیست مگر این که نگاهبانی بر او گماشته شده است» این آیه جواب هردو سوگند قبلی است. فرشتگان نگهبان؛ فرشتگانی هستند که عمل، گفتار و کردار انسان و هر چه را که از خیر یا شر انجام می‌دهد، ثبت و ضبط کرده و از آفت‌ها نگاهبانی‌اش می‌کنند. یا آن‌ها عمل، روزی و اجل وی را حفظ و نگهداری می‌کنند هرچند نگهبان در حقیقت خدای عز و جل است اما حفظ فرشتگان اثر حفظ و نگاهبانی او می‌باشد زیرا نگاهبانی آنان از انسان، به فرمان اوست.

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾

«پس انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟» یعنی: بر انسان لازم است که در امر آغاز آفرینش خود تفکر و اندیشه کند تا قدرت خداوند عز و جل را بر آنچه که فروتر از آن است - مانند قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ - را بداند. و جواب سؤال این است:

﴿خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ﴾

«از آب جهنده‌ای» که در رحم ریخته می‌شود «آفریده شده است» و آن عبارت از آب منی مرد و آب نطفه زن است زیرا انسان از این دو آب آفریده شده است. هردو آب را در یک لفظ ذکر کرد، از آن رو که هردو آب به هم آمیخته می‌شوند.

عکرمه در بیان سبب نزول آیه کریمه: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾ [الطارق: ۵] می‌گوید: آیه کریمه درباره ابی‌الاشد بن کلدی جمحی نازل شد که از بس نیرومند و پهلوان بود، بر روی پوست گاوی می‌ایستاد و می‌گفت: ای گروه قریش! هرکس مرا از روی آن برکند، این مقدار جایزه دارد! و می‌گفت: محمد گمان می‌کند که نگاهبانان جهنم نوزده تن اند پس حساب ده تن از آنان با من؛ و شما همه نه تن دیگر را دفع کنید.

﴿يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾

«که» آن آب جهنده «از صلب مرد و میان استخوان‌های سینه زن بیرون می‌آید» به این ترتیب، فرزند از هردو آب به وجود می‌آید. ترائب: استخوان‌های سینه زن است. به قولی معنی آیه این است: آن آب جهنده از تمام اجزای بدن بیرون می‌آید. در این

صورت، مراد آیه از آب خارج شده از سینه زن، آبی است که از خون موجود در عروق و بافت‌هایی که به سینه‌ها فرود می‌آید، تشکیل شده است و از آنجا که پشت مرد و سینه زن نزدیکترین بافت‌های آب منی هستند، از این جهت به یادآوری مخصوص گردیده‌اند اما در حقیقت همه اجزای بدن در تکوین و ساختن آب منی سهم دارند. شایان ذکر است که خصیه مرد و تخمدان زن که محل استقرار نطفه هستند، هر دو در جوار کلیه‌ها قرار گرفته‌اند و موقعیت آن‌ها تقریباً در پشت و سینه و نیمه ستون فقرات می‌باشد.

﴿إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾<sup>(۸)</sup>

«بی‌گمان او بر بازگردانیدن وی به خوبی تواناست» یعنی: قطعاً خدای سبحان بردگربار آفریدن انسان با زنده کردن وی پس از مرگ تواناست. مقاتل در معنی آیه می‌گوید: «مراد این است که اگر بخواهیم او را از بزرگسالی به جوانی، از جوانی به کودکی و از کودکی به حال نطفه برمی‌گردانیم». اگر نیک تأمل کنیم به خوبی درمی‌یابیم که مبدأ خود دلیل معاد است زیرا پیدایش انسان به سبب اجتماع و بهم آمدن اجزایی است که در بدن والدین متفرق و پراکنده بوده‌اند پس هرگاه خدای آفریننده بر گردآوردن این اجزای پراکنده قادر است تا بدانجا که از این اجزا انسانی تمام را می‌آفریند، بی‌گمان او بعد از مرگ انسان و پراکنده شدن اجزای بدن وی نیز بر گرد آوردن این اجزا و تجدید ساماندهی آن‌ها توانا می‌باشد.

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾<sup>(۹)</sup>

«آن روز که رازها همه فاش شود» یعنی: خداوند جلّ جلاله انسان را در روزی از نو می‌آفریند که رازها از پرده برون افتد و در محک سنجش و در معرض داوری قرار داده شود. سرائر: آنچه که در دلها از عقاید، نیت و غیره پنهان داشته می‌شود. پس در این هنگام است که نیک و بد این رازها از هم متمایز گشته و همه چیز به صورت شفاف و روشن شناخته می‌شود.

﴿فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ﴾<sup>(۱۰)</sup>

«پس آن‌گاه او را نه نیرویی باشد و نه یآوری» یعنی: در آن روز، نه انسان قوت و نیرویی ذاتی دارد که خود را به وسیله آن از عذاب الهی برهاند و نه هم برایش یآوری است که نصرتش داده و او را از عذابی که بر وی فرود آمده است، نجات دهد.

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ﴾<sup>(۱۱)</sup>

«و سوگند به آسمان بارش انگیز» رجع: برگردانیدن یک چیز به حالت اولیه آن است که مراد از آن در اینجا: باران می‌باشد زیرا باران از آسمان به سوی زمین برمی‌گردد و مجدداً از طریق تبدیل شدن به بخار به آسمان می‌رود و باز دوباره به زمین بر می‌گردد و همین طور رفت و برگشت آن تکرار می‌شود. پس اعجاز این آیه که به حقیقت علمی بزرگی اشاره می‌کند، روشن است.

﴿وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ﴾<sup>(۱۲)</sup>

«و سوگند به زمین شکفدار» که برای بیرون آوردن گیاهان، اشجار، آشفشان‌ها و... شکافته می‌شود و این پدیده‌ها از آن بیرون می‌آیند.

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ﴾<sup>(۱۳)</sup>

جواب قسم این است: «در حقیقت قرآن سخنی قاطع است» که در میان حق و باطل فیصله می‌کند و جدایی می‌افکند.

﴿وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ﴾<sup>(۱۴)</sup>

«و آن هزل نیست» یعنی: قرآن به بازی و شوخی نازل نشده است و لذا همه آن جدی است نه شوخی. در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بی‌گمان فتنه‌ای در پیش است». علی می‌گوید: گفتم؛ یا رسول الله! پس راه بیرون رفت از آن فتنه چیست؟ فرمودند: «کتاب الله تبارک و تعالی: راه بیرون رفت از آن فتنه، کتاب خدای تبارک و تعالی است؛ «فیه نبأ من قبلکم، و خبر ما بعدکم، و حکم ما بینکم، هو الفصل لیس بالهزل، من ترکه من جبار قصمه الله و من ابغی الهدی فی غیره أضله الله و هو جبل الله المتین، و نوره المبین، و هو الذکر الحکیم، و هو الصراط المستقیم، و هو الذی لا تزغ به الأهواء و لا تلتبس به الألسنة و لا تشعب معه الآراء و لا يشعب منه العلماء و لا یمله الأتقیاء و لا یخلق علی کثیره الرد و لا تنقضی عجائبه، هو الذی لم تنته الجن لما سمعته أن قالوا: ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا﴾<sup>(۱)</sup> یهدی الی الرشد» [الجن: ۱-۲] من علم علمه سبق و من قال به صدق، و من حکم به عدل و من عمل به أجر، و من دعا الیه هدی الی صراط مستقیم». «در قرآن خبر پیشینیان شما، خبر پسینیان شما و داوری در میان شماست، قرآن سخنی است قاطع و فیصله‌کن که شوخی و

بازیچه نیست. هرکس آن را از سر گردنکشی و استکبار فرو گذارد، خداوند ﷻ او را کمرشکن می کند و هرکس هدایت را در غیر آن طلب کند، خداوند ﷻ او را گمراه می کند. قرآن ریسمان مستحکم خداوند ﷻ و نور مبین او و ذکر حکیم و صراط مستقیم است. قرآن است که هواها با آن به کجی و انحراف نمی گرایند، زبان ها بدان التباس و ابهام پیدا نمی کنند، آرا بدان شاخه شاخه نمی شود، علما از آن سیر نمی شوند، پرهیزکاران از آن ملول و دلتنگ نمی گردند و با وجود بسیاری تکرار کهنه نمی شود و عجایب و شگفتی های آن به پایان نمی آید و قرآن است که چون جنیان آن را شنیدند، بی درنگ گفتند: (ما قرآن عجیبی را شنیدیم که به سوی رشد راه می نماید). هرکس به علم قرآن مجهز گشت، پیش تاخت و هرکس به قرآن سخن گفت، راست گفت و هر کس به سوی قرآن دعوت کرد، به سوی راه راست هدایت شد».

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا﴾<sup>(۱۵)</sup>

«آنان نیرنگی می سگالند» یعنی: کافران با هدف بی اثر کردن دین حقی که رسول خدا ﷺ آورده است، مکر و نیرنگی سازمان می دهند؛

﴿وَأَكِيدُ كَيْدًا﴾<sup>(۱۶)</sup>

«و من نیز تدبیری می کنم» یعنی: من نیز آنان را از آنجا که نمی دانند، به استدراج می کشانم و آنان را در برابر نیرنگشان جزا می دهم.

﴿فَمَهْلٍ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا﴾<sup>(۱۷)</sup>

«پس کافران را مهلت ده» یعنی: نابودی عاجل آنان را از خدای سبحان نخواه و به آنچه که حق تعالی در کارشان تدبیر می کند، راضی باش «واگذار آنان را» امهال: وا گذاشتن و به تأخیر افگندن است «اندک زمانی» یعنی: مهلت شان ده به مهلتی نزدیک، یا مهلتی اندک و به زودی خواهی دید که چه عذاب خفت باری بر آنان فرود خواهد آمد. تکرار فعل و تغییر بنیه ساختاری آن از «مهمل» به «امهل»، برای مبالغه در تهدید کافران است و چون این مهلت به سر آمد، خداوند ﷻ آنان را در بدر گرفتار کرد و در فتح مکه جزیره العرب را از پلیدی شرک و بت پرستی پاک گردانید.



## سوره اعلى

مكى است و داراى (۱۹) آيه است.

وجه تسميه: اين سوره به سبب افتتاح با اين فرموده خداوند ﷻ: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ [الأعلى: ۱] سوره «اعلى» نام گرفت و «سبح» نیز نامیده می شود. فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت نعمان بن بشیر ؓ آمده است که: «رسول خدا ﷺ در نمازهای عید و روز جمعه، سوره های: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَشِيَةِ﴾ [الغاشية: ۱] را می خواندند و چه بسا که عید و جمعه در یک روز جمع می شد اما همین دو سوره را می خواندند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ﷺ در نماز وتر، سوره های: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾، ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ [الكافرون: ۱] و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۱] را می خواندند». علی ؓ روایت کرده است که: «رسول خدا ﷺ سوره اعلى را دوست داشتند».

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾

«نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای» یعنی: او را از هر چه که سزاوار وی نیست، با گفتن جمله: «سبحان ربی الاعلى» به پاکی یاد کن. به قولی معنی این است: نام پروردگار خود را با تعظیم و خشوع یاد کن و با احترام تمام از او نام ببر. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن را در سجده خویش قرار دهید». همچنین در حدیث شریف آمده است که چون آیه: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن را در رکوع خویش قرار دهید». مراد از «اعلى» این است که: خداوند ﷻ برتر، والاتر و بزرگتر از هر چیزی است که وصف کنندگان آن را وصف می کنند. علما گفته اند: برای خواننده این آیه مستحب است که چون آن را می خواند ؛ «سبحان ربی الاعلى» بگوید چنان که رسول خدا ﷺ و جمع دیگری از صحابه و تابعین ؓ این گونه می کردند.

## ﴿وَالَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ﴾

آری! به پاکی یاد کن «همان» ذاتی را «که آفرید» همه خلق و همه اشیا را «پس سامان بخشید» آن‌ها را در بهترین ساختار آن‌ها؛ چنان‌که انسان را به اعتدال و استواری تمام آفرید، قامتش را نیکو و معتدل و فهمش را سامان بخشید و او را برای بر عهده گرفتن تکلیف آماده کرد.

## ﴿وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ﴾

«و همان که اندازه‌گیری کرد و راه نمود» یعنی: خداوند ﷻ جنس تمام پدیده‌ها و انواع، اوصاف، افعال، اقوال و آجال آن‌ها را به اندازه آفرید پس هر یک از آن‌ها را به‌سوی آنچه که از وی صدور می‌یابد و برایش سزاوار است راه نمود، زندگی موجودات را بر مبنای هدفی که برای آن آفریده شده‌اند میسر گردانید، به انسان امور دین و دنیایش را الهام و او را به‌سوی راه و روش‌های زندگی راهنمایی کرد، ارزاق و مواد مورد نیاز خلق را برای‌شان مقدر نمود، حیوانات وحشی را به‌سوی چراگاه‌هایشان رهنمون گردید و در اشیا منافع را آفرید و انسان را به راه‌های استخراج آن منافع راهنمایی کرد. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خداوند ﷻ پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین، مقادیر خلق را مقدر کرد و عرش وی در آن هنگام بر روی آب بود».

خلاصه این‌که؛ تقدیر عبارت است از: تصرف در اجزا و عناصر اجسام و ترکیب آن‌ها بر وجهی مخصوص که استعداد پذیرش نیروها را داشته باشند. هدایت؛ عبارت است از: آفرینش آن نیروها در این اعضا، به‌گونه‌ای که هر نیرویی مصدر فعل معینی باشد و از مجموع آن‌ها یک مصلحت به‌انجام و اتمام رسد.

## ﴿وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ﴾

«و همان کسی که چراگاه‌ها را رویانید» یعنی: انواع چمنزارها و گیاهان سبز و خرم را که چهارپایان از آن می‌چرند، رویانید.

## ﴿فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ﴾

«و پس از چندی آن را خاشاکی تیره‌گون گردانید» یعنی: آن گیاهان را بعد از سبزی و خرمی آن‌ها، خاشاکی خشک گردانید که بعد از سبزی به سیاهی گراییده‌اند زیرا گیاه چون خشک شود، سیاه می‌شود.



﴿سَنْقُرِيكَ فَلَا تَنْسَىٰ ۝٦﴾

«زودا که تو را به خواندن آوریم» یعنی: به زودی تو را خوانای قرآن و آیات خویش می گردانیم، به این ترتیب که خواندن را بر تو الهام می کنیم «تا فراموش نکنی» آنچه را که می خوانی.

سبب نزول: چون جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی را فرود می آورد، هنوز او از القای آخر آیه فارغ نمی شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز آیه را تکرار می کردند تا مبادا آن را فراموش کنند. پس این آیه نازل شد و خداوند متعال خواندن قرآن را بر پیامبرش الهام نموده و ایشان را از فراموش کردن آن محفوظ داشت.

﴿إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ ۝٧﴾

«جز آنچه که خدا خواسته است» تا تو آن را فراموش کنی، یا جز آنچه که خواسته است تا تلاوت آن را منسوخ گرداند که در آن صورت، آیه منسوخ شده از یادت می رود «هر آینه خدا می داند آشکارا را» یعنی: هر چیزی را که انسان آشکارا آن را انجام می دهد، یا آشکارا می گوید «و پنهان را» یعنی: هر چیزی را که انسان در نزد خود پنهان نگاه می دارد که جز خداوند عز وجل کسی دیگر بر آن آگاه نیست.

﴿وَيُسِّرْكَ لِلْيُسْرَىٰ ۝٨﴾

«و در کار تو آسانی پدید می آوریم» یعنی: بر تو عمل بهشت را آسان می گردانیم و بر تو وحی را آسان می گردانیم به طوری که آن را به سادگی حفظ کنی و به آن عمل نمایی. یا تو را در دین و دنیایت به آسانترین روش توفیق می دهیم؛ در همه امور دینی و دنیوی ای که به تو رو می نماید.

﴿فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ ۝٩﴾

«پس اندرز ده اگر اندرز سود بخشد» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! به وسیله آنچه که بر تو وحی فرستاده ایم، مردم را پند و اندرز ده و آنان را به سوی راه خیر و احکام و قوانین دین ارشاد و راهنمایی کن و این پند و اندرزت باید در جایی باشد که پند و اندرز سود می بخشد اما کسانی که پند داده شده اند و راه حق برایشان به روشنی تبیین گردیده است ولی از هوی و هوس خویش پیروی کرده و بر عصیان و سرکشی پای فشرده اند پس به پند دادن شان نیازی نیست. شایان ذکر است که دست برداشتن از پند دهی، در امر تکرار دعوت است اما در دعوت اولیه همه مردم باید به طور عام و یکسان به سوی

دین خدای ﷻ فراخوانده شوند، چه کسانی که دعوت حق را می‌پذیرند و چه کسانی که آن را بر نمی‌تابند. ابن کثیر می‌گوید: «ادب نشر علم از همینجا برگرفته می‌شود لذا علم را نباید در نزد غیر اهل آن گذاشت». در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حدثوا الناس بما يعرفون، أتریدون أن یکذب الله ورسوله». «با مردم در حد معرفت‌شان سخن بگوئید، آیا می‌خواهید که خدا و رسولش مورد تکذیب قرار گیرند؟». در اینجا وجه دیگری نیز در تفسیر آیه ذکر شده است و آن این است که: پند دادن مطلوب است هر چند سودی نبخشد بنابراین وجه، در ﴿إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ﴾ [الأعلى: ۹]. «اگر اندرز سود دهد» تعلیق به شرط مراد نیست بلکه این قید برای بیان واقعیت قضیه است. لذا اندرز دادن همه گروه‌های مردم؛ اعم از پندپذیر و پند گریزشان تکلیفی است عام و استثنا ناپذیر.

﴿سَيَذَكَّرُ مَن يَخْشَىٰ﴾

«آن کس که می‌ترسد، به زودی پند خواهد گرفت» یعنی: هر کس از خدای ﷻ بترسد، زودا که از اندرزهای پند بگیرد و پنددهی‌ات بر ترس و صلاح وی بیفزاید.

﴿وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَىٰ﴾

«و شقاوت پیشه‌ترین از آن دوری کند» یعنی: کافران، یا شقاوت پیشه‌ترین آنان از پند و اندرزت دوری می‌کنند، از آن رو که بر کفر به خدای سبحان و فروروی در گناهان و نافرمانی‌های خویش پای می‌فشرند.

﴿الَّذِي يَصِلُ النَّارَ الْكُبْرَىٰ﴾

«همان کس که در آتش کبری در آید» یعنی: در آتش وحشتناک و بسیار دردناک که آتش جهنم است. و آتش دنیا آتش صغری است.

﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾

«آن‌گاه نه در آن می‌میرد» تا از عذابی که در آن به‌سر می‌برد، راحت گردد «ونه زندگانی می‌یابد» به زندگی‌ای که بهره‌مندی‌ای به همراه داشته باشد.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ﴾

«همانا رستگار شد هر که پاک شد» از شرک؛ پس به خداوند متعال ایمان آورد، او را به یگانگی خواند و به احکام و شرایع وی عمل کرد. به قولی: مراد آیه پرداخت زکات

اموال، یا پاک شدن برای ادای نماز، یا پاک شدن از اخلاق پست است.

﴿وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾ (۱۵)

«و» رستگار شد هرکه «نام پروردگارش را یاد کرد» به زبان خود. یعنی در نماز تکبیر افتتاح را گفت «و نماز گزارد» یعنی: نمازهای پنج‌گانه را برپا داشت. یا معنی این است: هرکس قرار گرفتن در پیشگاه پروردگار خود در روز معاد را به یاد آورد و لذا او را نیایش و پرستش کرد، رستگار شد. به قولی مراد از «تزکی» در آیه قبل، پرداخت زکات فطر و مراد از «صلی» در این آیه، ادای نماز عید است.

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ (۱۶)

«لیکن شما زندگی دنیا را برمی‌گزینید» یعنی: واقعیت این است که شما به یادآوری نام پروردگار خود نمی‌پردازید بلکه لذت‌های فانی دنیوی را بر امر آخرت مقدم داشته و آن را برمی‌گزینید.

﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ (۱۷)

«با آن که آخرت نیکوتر و پاینده‌تر است» نسبت به دنیا. در حدیث شریف به روایت ابوموسی‌اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من أحب دنیاها أضرَّ بأخرته ومن أحبَّ آخرته أضرَّ بدنياه فأثروا ما يبقي علي ما يفني». «هر کس دنیایش را دوست بدارد، به آخرتش زیان رسانده است و هرکس آخرتش را دوست بدارد، به دنیایش زیان رسانده است لذا آنچه را باقی است بر آنچه که فانی است برگزینید و ترجیح دهید». مالک بن دینار می‌گوید: «اگر دنیا از طلای فناپذیری بود و آخرت از خزف ماندگار و پاینده‌ای، قطعاً می‌بایست خزف پاینده و باقی بر طلای فناپذیر ترجیح داده می‌شد پس اگر ما به این حقیقت که آخرت از طلای ماندگار و باقی است و دنیا خزفی فانی و از بین رفتنی است، عنایت داشته باشیم در آن صورت، حال چگونه خواهد بود!».

﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى﴾ (۱۸)

«بی‌گمان این» حقایقی که در مورد رستگاری پاکدلان پاک دین پاک‌اندیش و حقایق ما بعد آن ذکر شد؛ «در صحیفه‌های نخستین نیز هست» یعنی: خداوند جل جلاله آن‌ها را برای پیامبران پیشین علیهم السلام نیز وحی نموده و در صحیفه‌های نخستین نیز

ثبت کرده است زیرا روان بشری در همه عصرها و نسل‌ها همان یک روان است و راه روشن نیز یک راه می‌باشد و این نسخه قید زمان و مکان نمی‌شناسد.

﴿صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾ ﴿۱۹﴾

«صحیفه‌های ابراهیم و موسی» یعنی: پیام‌های رستگاری و از جمله این پیام که آخرت بهتر و پاینده‌تر از دنیاست، در کتب خدای ﷻ پی‌درپی بیان شده است از جمله در صحیفه‌های دهگانه ابراهیم عليه السلام و در صحیفه‌های دهگانه موسی عليه السلام که بجز تورات بر وی نازل شده بود. در حدیث شریف آمده است که ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: خدای ﷻ چند کتاب نازل کرده است؟ فرمودند: «یکصد صحیفه و چهار کتاب که ده صحیفه از آن‌ها بر آدم نازل شد، پنجاه صحیفه بر شیت، سی صحیفه بر ادیس، ده صحیفه بر ابراهیم، ده صحیفه بر موسی قبل از نزول تورات و خداوند جل جلاله تورات، انجیل، زبور و فرقان را نیز نازل فرمود». روایت شده است که صحیفه‌های ابراهیم عليه السلام همه در برگیرنده امثال و حکم بود؛ از جمله در صحیفه‌های ابراهیم عليه السلام آمده است: «شایسته عاقل آن است که نگهدار زبان، شناسای زمان و روی‌آورنده بر کار و شأن خویش باشد... زندگی عاقل باید به سه قسمت تقسیم شود: ساعتی برای مناجات با پروردگارش، ساعتی برای محاسبه نفسش که در آن باید در صنع خدای ﷻ بیندیشد و ساعتی که در آن به برآوردن نیاز خویش از غذا و نوشیدنی می‌پردازد». همچنین در حدیث شریف آمده است که ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا چیزی از صحیفه‌های ابراهیم و موسی عليهما السلام هم اکنون در پیام‌های نازل شده بر شما وجود دارد؟ فرمودند: آری! ای ابوذر؛ بخوان: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾ ﴿۱۴﴾ [الأعلى: ۱۴] تا ﴿صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾ ﴿۱۹﴾ [الأعلى: ۱۹] را.

## سوره غاشیه

مکی است و دارای (۲۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «غاشیه» نامیده شد که با این فرموده خداوند متعال: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ﴾ [الغاشیه: ۱] افتتاح شده است. غاشیه از نامهای روز قیامت است. خاطرنشان می‌شود که حدیث وارده در باب فضیلت آن را در مقدمه سوره قبل نقل کردیم.

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ﴾

«آیا خبر غاشیه به تو رسیده است؟» یعنی: ای محمد ﷺ! بی‌گمان خبر قیامت به تو رسیده است. قیامت «غاشیه» نام گرفت زیرا مردم را با هول و هراسهای خود فرامی‌گیرد و درمی‌پوشاند.

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ﴾

«در آن روز چهره‌هایی خوارند» یعنی: مردم در روز قیامت به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول چهره‌های خوار و زبونی دارند، از آن رو که در عذاب قرار دارند و سر ضمائرشان در چهره‌هایشان هویداست. به قولی: مراد آیه مخصوصا چهره‌های یهود و نصاری است. و از گروه دوم در آیه (۸) یاد می‌شود.

﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ﴾

«سختی دیده و محنت کشیده‌اند» یعنی: آن چهره‌های زبون، در دنیا عبادت و نیایش کرده در این راه محنتها می‌کشیدند و خود را رنجور و خسته می‌کردند درحالی که هیچ پاداشی به آنان در قبال آن اعمال و عبادات تعلق نمی‌گرفت، از آن روی که بر کفر و گمراهی قرار داشتند. لذا شرط قبول اعمال، ایمان به خداوند ﷻ و پیامبر خاتمش می‌باشد.

آیه کریمه ناظر بر حال و وضع کشیشان، پرستشگران بتان و هر انسان دیگری است که در راه عقیده فاسد کفری و انحرافی خود سخت‌کوش است پس تلاش می‌کند و رنج ببوده می‌برد. روایت شده است که عمر بن خطاب ﷺ از برابر دیر راهبی

می‌گذشت در این اثنا ندا کرد: ای راهب! بیا اینجا! راهب از دیر خویش بیرون آمد. عمر رضی الله عنه همین‌گونه به‌سویش می‌نگریست و می‌گریست. در این اثنا به عمر رضی الله عنه گفتند: ای امیرالمؤمنین! چه چیز شما را از نگریستن به‌سوی این راهب به‌گریه واداشته است؟ عمر رضی الله عنه گفت: این فرموده خدای تعالی را در کتابش به‌یاد آوردم: ﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ تَصَلِّي نَارًا حَامِيَةً﴾ [الغاشية: ۳-۴]. پس عاملی که مرا به‌گریه واداشته، همین است و من بر حال زار وی می‌گیرم.

﴿تَصَلِّي نَارًا حَامِيَةً﴾

«که» آن سخت‌کوشان رنجور شده در پی اعمال و عقاید نادرست «در آتشی بس سوزان درآیند».

﴿تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آئِيَةٍ﴾

«از چشمه‌ای بی‌نهایت گرم نوشانیده شوند» آب «آنی»، آبی در نهایت داغی است.

﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ﴾

«خوراکی جز ضریع ندارند» ضریع: نوعی از خار زهردار است که قریش به تازه آن «شبرق» و به خشک آن «ضریع» می‌گفتند. مفسران می‌گویند: چون این آیه نازل شد، مشرکان بر سبیل عناد و تمسخر گفتند؛ هیچ اشکالی ندارد، شتران ما با خوردن ضریع چاق و چله می‌شوند! پس نازل گردید:

﴿لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنَ جُوعٍ﴾

«که نه فربه کند و نه گرسنگی را بازدارد» یعنی: خورنده آن خار خشک زهردار، نه فربه می‌شود و نه گرسنگی‌اش از بین می‌رود.

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ﴾

«در آن روز چهره‌هایی شادابند» این چهره‌ها، عبارت از چهره‌های گروه دوم است که نیکوکاران نیکبخت‌اند زیرا هنگامی که آن‌ها سرانجام کار خود را مشاهده می‌کنند؛ غرق سرور، انبساط و ابتهاج گردیده و تر و تازه و شاداب می‌شوند.

﴿لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ﴾

«از کوشش خود خشنودند» یعنی: آن‌ها از عملی که در دنیا کرده‌اند، راضی هستند زیرا در برابر آن پاداش رضایت‌بخشی دریافت کرده‌اند.

﴿فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۝۱۰﴾

«در بهشت برین‌اند» که بلند مکان و بلند مرتبه است زیرا بهشت دارای درجاتی است چنان‌که دوزخ دارای درکات و طبقاتی می‌باشد.

﴿لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَغِيَةً ۝۱۱﴾

«در آنجا هیچ لغوی نمی‌شنوی» یعنی: ای مخاطب! در سخنان اهل بهشت هیچ کلمه لغو و بیهوده‌ای را نمی‌شنوی زیرا ایشان جز به حکمت و ستایش خداوند ﷻ در برابر نعمت‌های همیشگی‌ای که به ایشان ارزانی کرده است، سخن نمی‌گویند.

﴿فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ۝۱۲﴾

«در آنجا چشمه‌ای روان باشد» که انواع نوشابه‌های لذت‌بخش از آن چشمه‌ها برمی‌جوشد و فوران می‌کند. مراد از «عین» یک چشمه نیست بلکه این کلمه جنس است و چشمه‌های بسیاری را شامل می‌شود.

﴿فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ ۝۱۳﴾

«در آنجا تخت‌هایی است بالا بلند» هم از نظر قدر و مرتبت و هم از نظر مکان و موقعیت.

﴿وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ ۝۱۴﴾

«و در آنجا کوزه‌هایی است پیش‌نهاده» اکواب: کوزه‌های پر از شرابی است که در پیش روی بهشتیان نهاده است و از آن‌ها می‌نوشند.

﴿وَنَمَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ ۝۱۵﴾

«و در آنجا بالش‌هایی است ردیف‌شده» و پهلوی هم چیده که بر آن‌ها تکیه می‌زنند.

﴿وَزَرَائِبٌ مَبْثُوثَةٌ ۝۱۶﴾

«و در آنجا فرش‌هایی است نفیس گسترده» زرابی: قالی‌های زربفت نفیسی است که مخمل نرم، نازک و ظریفی دارد و در مجالس بهشتیان به فراوانی گسترده است.

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ۝۱۷﴾

«آیا نمی‌نگرند» کافران، یا تمام مردم «به‌سوی شتر» که غالب چهارپایان اعراب و بزرگترین حیوانی است که آن را مشاهده می‌کنند؛ «که چگونه آفریده شده» به

آفرینشی بدیع؛ چون بزرگی جثه، نیروی وافر و اوصافی شگرف؟ آیا نمی‌نگرند به این حیوانی که گوشتش خوردنی و شیرش نوشیدنی است و در عین حال هم برای باربری آمادگی دارد و هم برای سواری، حیوانی که مسافت‌هایی دور را با تحمل گرسنگی و تشنگی می‌پیماید و صحراهای بی‌آب و علف را با باری سنگین صبورانه زیر پا می‌گذارد؟ این حیوان بزرگ و نیرومندی که خدای عز و جل آن را برای کودکی خردسال رام ساخته است به طوری که او را به هر جایی که بخواهد می‌راند، او را می‌خواهاند و آن‌گاه به او فرمان می‌دهد که با این بار گران برخیزد پس بی‌درنگ برمی‌خیزد؟.

از قتاده در بیان سبب نزول روایت شده است که: چون خدای عز و جل اوصاف بهشت را برشمرد، گمراهان از اوصاف آن در شگفت ماندند پس نازل فرمود: «آیا به‌سوی شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟».

﴿وَالِی السَّمَآءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿۱۸﴾﴾

«و نیز» آیا نمی‌نگرند «به‌سوی آسمان» بی‌ستون «که چگونه برافراشته شده است» بر فراز زمین؟ به‌گونه‌ای که نه فهم به آن دسترسی دارد و نه عقل آن را درک می‌کند؟.

﴿وَالِی الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿۱۹﴾﴾

«و» آیا نمی‌نگرند «به‌سوی کوه‌ها که چگونه برپا داشته شده» بر بالای زمین؛ به‌گونه پایدار، مستحکم و راسخ که نه می‌جنبند، نه کج می‌شود و نه از جای خود می‌رود.

﴿وَالِی الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿۲۰﴾﴾

«و» آیا نمی‌نگرند «به‌سوی زمین که چگونه گسترده شده است» به نحوی که مانند فرشی برای اقامت ساکنان خود همواره و گسترده گردیده است؟.

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿۲۱﴾﴾

«پس تذکر ده که همانا تو اندرزگویی» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! مردم را پند و اندرز و بیم و هشدار ده زیرا تو جز اندرزگویی و هشدار دادن، دیگر مأموریتی نداری.

﴿لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُضَيِّطٍ ﴿۲۲﴾﴾

«بر آنان مسلط نیستی» تا آنان را به اجبار و اکراه وادار به ایمان کنی.

﴿إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ ﴿۲۳﴾ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ﴿۲۴﴾﴾

«ولی هرکه روی برتابد» از پند و اندرز و هشدار «و کفر پیشه کند؛ خداوند او را به عقوبتی بزرگتر عذاب می‌کند» که همانا عذاب همیشگی جهنم است. این معنی بر



اساس آن است که استثنا در ﴿إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ﴾ [الغاشیه: ۲۳] استثنای منقطع باشد، یعنی تو آنان را پند و هشدار ده اما اگر روی برتافتند، تو دیگر بر آنان مسلط نیستی که به زور بر ایمان و اداریشان کنی ولی خداوند ﷻ آنان را در آخرت به عذابی بزرگتر معذب می‌کند زیرا عذاب پایین‌تر از آن را با گرسنگی و قحطی و قتل و اسارت در دنیا دیده‌اند. به قولی: استثنا در ﴿إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ﴾ استثنای متصل می‌باشد، که در این صورت معنی چنین است: تو مسلط نیستی جز بر کسانی که روی برتافته و کفر پیشه کرده‌اند زیرا به وسیله جهاد بر اینان مسلط هستی و بعد از آن خداوند ﷻ نیز آنان را در آخرت با عقوبتی بزرگتر عذاب می‌کند.

﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾

«بی‌گمان بازگشت آنان به سوی ما است» بعد از مرگ‌شان.

﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾

«آن‌گاه حساب آنان» یعنی: محاسبه اعمال‌شان و جزا دادن‌شان در برابر آن اعمال «بر عهده ما است» پس چون با رستاخیز به سوی ما بازگردند، اگر اعمال‌شان خیر بود، جزای خیر و اگر شر بود، جزای شر دریافت می‌کنند. علما گفته‌اند: حساب هر چند حق خداوند ﷻ است و استیفا و بازگرفتن حق بر مالک واجب نیست مگر خداوند ﷻ محاسبه خلق را - یا به حکم وعده خویش که آن را خلافی نیست و یا به مقتضای حکمت و عدل خویش - بر خود واجب گردانیده است زیرا اگر حق تعالی برای مظلوم از ظالم انتقام نگیرد، این شبهه پدید می‌آید که - العیاذ بالله او به این ظلم راضی است در حالی که او از این عیب و نقص و هر نقص و عیب دیگری منزّه و والا می‌باشد پس از این رو محاسبه آخرت حتمی است.



## سوره فجر

مکی است و دارای (۳۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «فجر» نامیده شد که با این فرموده خداوند ﷻ:

﴿وَالْفَجْرِ ۱ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ۲﴾ [الفجر: ۱-۲] افتتاح شده است. و این سوگندی بزرگ به سپیده صبح است که دل ظلمت را می شکافد.

فضیلت آن: نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: معاذ پیش نماز مردم بود. در این اثنا مردی آمد و به او اقتدا کرد اما معاذ نماز را طولانی کرد. پس آن مرد نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشه مسجد رفت و به تنهایی نماز گزارد و بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان کس که چنین کرد، منافق است. قضیه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن شخص سؤال کردند که چرا نماز را در پشت سر معاذ رها کرده است؟ او گفت: یارسول الله! آمدم که به دنبال وی نماز بگزارم اما او نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشتم و در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به معاذ فرمودند: «ای معاذ! آیا تو فتنه گر هستی؟ چرا سوره هایی مانند: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ۱﴾ [الأعلى: ۱]، ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ۱﴾ [الشمس: ۱]، ﴿وَالْفَجْرِ ۱﴾ و ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ۱﴾ [اللیل: ۱] را بر مردم نمی خوانی؟». یادآور می شویم که نظیر این حدیث شریف در آغاز سوره «انفطار» نیز نقل شد.

﴿وَالْفَجْرِ ۱﴾

«سوگند به صبح» خدای سبحان به سپیده دم (صبح) سوگند می خورد زیرا این وقت، وقت درهم دریدن ظلمت و شکفتن سپیده روز است. مجاهد می گوید: «مراد حق تعالی از این سوگند، سپیده دم روز عید قربان است».

﴿وَلَيَالٍ عَشْرٍ ۲﴾

«و سوگند به شبهای دهگانه» یعنی: شبهای دهگانه اول ماه ذی الحجه.

## ﴿وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ﴾

«و سوگند به جفت و تاق» از همه اشیا. به قولی: مراد از زوج، روز اول و دوم تشریق است که خروج از منی در آن‌ها برای حاجی‌ای که شتاب دارد، رواست و مراد از وتر، روز سوم تشریق است. در تفسیر آن اقوال دیگری نیز آمده است. گفتنی است که سوگند خوردن به شبهای دهگانه ذی‌الحجه، به‌خاطر فضیلت آن‌هاست. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است: «هیچ روزی نیست که عمل صالح به‌سوی خداوند جل جلاله در آن‌ها از این روزها - یعنی از ده روز ذی‌الحجه - دوست داشته‌تر باشد. اصحاب گفتند: حتی جهاد در راه خدا؟ رسول خدا فرمودند: حتی جهاد در راه خدا مگر شخصی که خود با مالش به‌میدان جهاد برود و سپس چیزی از آن‌ها را برنگرداند».

## ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرَ﴾

«و سوگند به شب، وقتی سپری شود» یعنی: روی آورد آن‌گاه باز رود.

## ﴿هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ﴾

«آیا در این برای خردمند سوگندی معتبر است؟» حجر: عقل است. یعنی کسی که از عقل و خرد برخوردار باشد، می‌داند که آنچه خداوند جل جلاله در این آیات بدان سوگند خورده است، سزاوار آن است که بدان سوگند یاد شود زیرا این‌ها دلایل روشن یگانگی و قدرت حق تعالی‌اند. مقسم علیه محذوف است و آیه بعدی بر آن دلالت می‌کند، یعنی منکران قطعاً عذاب می‌شوند.

## ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ﴾

«آیا ندیدی» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! مگر ندانسته‌ای «که پروردگارت با عاد چه کرد؟» مراد، قوم عاد اولند که از اعراب منقرض شده می‌باشند و به قوم عادی که بعد از آنان آمد، عاد اخری (عاد دوم) می‌گویند. یادآور می‌شویم که پیامبر عاد اول هود علیه السلام بود که او را تکذیب کردند پس بانگ مرگبار بر آنان فرود آمد و نابود شدند.

## ﴿إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ﴾

«ارم که صاحب ستون‌ها بود» ارم: نام دیگر عاد اول است. به قولی: ارم نام جد قوم عاد اول است. به‌قولی دیگر: ارم اسم جای آن‌هاست که عبارت از شهر دمشق یا شهر دیگری در احقاف میان عمان و حضرموت است که در جنوب جزیره‌العرب واقع شده است. مجاهد در توضیح معنی (ذات‌العماد) می‌گوید: «قوم عاد خیمه‌ها و ستونهایی

داشتند که آن خیمه‌ها محکم بر ستون‌ها بر پا می‌شد. آن‌ها در فصل بهار در صحرا خیمه برپا می‌کردند و چون سبزیها و گیاهان خشک و زرد می‌شد، به خانه‌های خود برمی‌گشتند». به قولی دیگر: شهر آنان بسیار محکم و استوار و دارای ستونهای بلندی بود که از سنگ تراشیده شده بود.

﴿الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبَلَدِ﴾<sup>(۸)</sup>

«همان که مانند آن در شهرها ساخته نشده بود» یعنی: مانند آن قبیله در تنومندی قدوقامت و نیرومندی و استواری آفریده نشده بود و همانانند که گفتند: چه کسی از ما در قوت و نیرو استوارتر است؟ و این قول ابن‌کثیر می‌باشد. یا معنی این است: شهری به محکمی و استواری آن شهر آفریده نشده بود.

﴿وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ﴾<sup>(۹)</sup>

«و» ای محمد ﷺ! مگر ندانسته‌ای که خداوند ﷻ «با قوم ثمود» چه کرد؟ قوم ثمود، قبیله‌ای از اعراب نابود شده از نسل کاتربن ارم بن سام اند که در سرزمین حجر - میان شام و حجاز - سکونت داشتند و صالح عليه السلام در میان‌شان به رسالت مبعوث شد «که در وادی تخته سنگ‌های بزرگ را بریده بودند» یعنی: آن‌ها پیکره کوه‌ها را تراشیده و در آن‌ها نقب می‌زدند و آن نقبها را خانه‌های مسکونی خویش می‌گردانیدند و وادی آنان «حجر» یا «وادی‌القری» بر سر راه شام از جانب مدینه منوره قرار داشت و هنوز هم آثارشان در منطقه (علا) در شمال مدینه منوره موجود و معروف است.

﴿وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ﴾<sup>(۱۰)</sup>

«و» ای محمد ﷺ! مگر ندانسته‌ای که خداوند ﷻ با «فرعون صاحب اوتاد» چه کرد؟ اوتاد: اهرام‌هایی است که فراعنه بنا کردند تا گورهایشان در درون آن‌ها قرار داده شود و آن‌ها برای اعمار آن بناهای عظیم، توده‌های مردم را به کار اجباری وا می‌داشتند. یا معنی این است: فرعون سپاهیان و لشکریانی داشت که دارای خیمه و خرگاههای بسیاری بودند و آن خیمه‌ها را با میخ‌ها استوار می‌کردند و این، قول ابن عباس رضی الله عنهما است.

﴿الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبَلَدِ﴾

«همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند» این وصفی برای عاد و ثمود و فرعون است. یعنی: هر طایفه از آنان در سرزمین خویش سر به طغیان برداشته و از حکم الهی تمرد و سرکشی پیشه کردند.

﴿فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ﴾

«و در آن شهرها فتنه و فساد بسیاری کردند» با کفر، نافرمانی خدای عَلَّمَ و جور و ستم بر بندگانش.

﴿فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ﴾

«پس پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فروریخت» این تعبیر اشاره به آن دارد که عذاب دنیا نسبت به عذاب آخرت - مثلا - همچون تازیانه نسبت به قتل است. گفته می‌شود: بارانی از شلاق را بر سر مجرم فروریختم، یعنی او را با تازیانه محکم زدم.

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾

«بی‌گمان پروردگارت در کمینگاه است» یعنی: او عمل هر انسانی را زیر نظر دارد تا به او در برابر عمل خیر، جزای خیر و در برابر عمل شر، جزای شر بدهد. حسن می‌گوید: «حق تعالی راه بندگان را زیر نظر دارد پس کسی را از وی گریزی نیست». گفتنی است که خداوند عَلَّمَ داستان این سه گروه را برای آن بیان کرد تا مردم از آنان عبرت گیرند و نیز تا از پیامبرش ﷺ دلجویی کرده باشد که او تنها پیامبری نیست که با تکذیب رو برو شده است.

هدف اصلی از تکرار داستان‌هایی از این دست در جاهای مختلف قرآن کریم نیز، پند و عبرت گرفتن از آن‌هاست تا مردم بدانند که آنچه بر سر شخص یا قومی آمد، بر همانندان‌شان نیز قابل اجرا می‌باشد.

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾

«اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را می‌آزماید» با دادن نعمت‌ها «پس گرامی داردش و نعمت دهدش» با دادن مال و گسترده کردن روزی و نعمت بر وی؛ «می‌گوید: پروردگام مرا گرامی داشته است» لذا با این پندار که بهره‌های دنیا گرامیداشت الهی از وی است، بدان‌ها شاد و مغرور می‌شود، بی‌آن‌که در برابر آن نعمت‌ها شکر گزارد و یا این اندیشه در خاطرش خطور کند که این امتحانی برای او از جانب پروردگارش

می‌باشد. بیضاوی می‌گوید: «گویی حق تعالی می‌فرماید: ای انسان! بدان که من در کمین تو هستم و از تو می‌خواهم که برای آخرت تلاش کنی اما انسان جز در هم و غم دنیا و لذت‌های آن نیست».

﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَدَأَهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ ﴿١٦﴾﴾

«و اما چون او را بیازماید» به بلا و محنت «و روزی او را بر او تنگ گرداند» و بر او در آن گشایش و فراوانی ارزانی ندارد؛ «می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است» یعنی: مرا به خواری و حقارت درافکنده است. البته این صفت منکرانی است که بهرستاخیز ایمان ندارند پس در نزد چنین کسانی، کرامت و عزتی جز دنیا و بهره‌مندی‌های گسترده آن و نیز خواری و حقارتی جز با از دست دادن دنیا و عدم دسترسی به آرایش‌های آن، وجود ندارد. اما کرامت و عزت در نزد مؤمن این است که خداوند ﷻ او را با بخشیدن توفیق طاعت و فرمانبرداری خویش، گرمی داشته و او را برای عمل آخرت توفیق دهد پس مؤمن نه گشایش در کار دنیا را کرامت محض تلقی می‌کند و نه تنگی آن را اهانت؛ بلکه گشایش و توانگری را آزمایشی برای خود می‌داند که آیا در قبال آن شکر و سپاس می‌گزارد یا خیر؟ و فقر را نیز آزمایشی برای خود می‌داند که آیا بر آن شکیبایی می‌ورزد و صبر می‌کند یا خیر؟ چنان که این معنی در مضمون حدیث قدسی نیز آمده است.

﴿كَلَّا بَلْ لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ﴿١٧﴾﴾

«نه، چنین نیست» این تشبیه و هشدار است به انسانی که در دو حالت مختلفه یاد شده در دو آیه قبل، چنان سخنانی می‌گوید. یعنی: ای انسان فروخته در لاک باورهای پست ناصواب خویش! بدان که نه توانگری و ثروت، عزت و گرامیداشت است و نه فقر و تنگدستی، تحقیر و اهانت بلکه گرامیداشت انسان و عدم آن وابسته به طاعت و معصیت است. البته کفار از این حقیقت به دورند، از آن رو که به وجایب خود عمل نمی‌کنند و مکلفیت‌های خود را نمی‌شناسند چنان که باوری‌ها و داوری‌هایشان نیز سراسر غلط و بی‌پایه است «بلکه گرمی نمی‌دارید یتیم را» به وسیله ثروت و توانگری‌ای که خداوند متعال به شما داده است و اگر شما یتیم را گرمی می‌داشتید، این در حقیقت گرامیداشتی برای خود شما در نزد حق تعالی بود. در حدیث شریف آمده است: «خیر بیت فی المسلمین بیت فیه یتیم یحسن إلیه وشر بیت فی المسلمین بیت

فیه یتیم یساء إلیه ثم قال بأصبعیه: أنا وكافل الیتیم فی الجنة هكذا». «بهترین خانه در میان مسلمین، خان‌های است که در آن با یتیمی خوشرفتاری می‌شود و بدترین خانه در میان مسلمین، خان‌های است که در آن با یتیمی بدرفتاری می‌شود آن‌گاه دو انگشت خویش را بالا نموده و فرمودند: من و متکفل یتیم در بهشت این گونه در جوار همدیگر قرار داریم».

﴿وَلَا تَحْضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ﴾

«و بر اطعام مسکین بر نمی‌انگیزید» یعنی: خودتان را یا همدیگر را بر آن رغبت نمی‌دهید و بر نمی‌انگیزید در نتیجه، فقیر و بینوا در میان شما مغلوب و مقهور گردیده و هیچ دست یاری‌ای به‌سوی وی دراز نمی‌شود.

﴿وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَّمَّا﴾

«و مال میراث را می‌خورید» یعنی: اموال ارث یتیمان و زنان و ناتوانان را «به خوردنی بسیار» بی‌آن‌که حلال و حرام را از هم فرق کنید. یادآور می‌شویم که مشرکان به زنان و کودکان میراث نمی‌دادند و سهم آنان را می‌خوردند.

﴿وَمُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾

«و مال را دوست دارید، به دوست‌داشتنی بسیار» همراه با حرص و آز و باز داشتن دیگران از حقوق مسلم‌شان. خلاصه این‌که: شما دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهید در حالی که خداوند ﷻ تلاش برای آخرت را بیشتر از تلاش برای دنیا دوست دارد و به این راضی نیست که دوستی دنیا و لذت‌های آن بر انسان غلبه کند و به حد افراط برسد.

﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا﴾

«نه چنان است» یعنی: سزاوار نیست که عمل شما آن‌گونه باشد «آن‌گاه که زمین، سخت درهم کوبیده شود» دک: درهم شکستن، فروکوبیدن و هم سطح کردن یک چیز مرتفع است. یعنی: زمین پشت سر هم چنان درهم کوبیده شود که هر بنا و ساختمانی بر روی آن ویران گردد تا بدانجا که کوه‌ها و پشته‌ها به دشت و هامون همواری تبدیل گردد. دکان نیز از ماده «دک» است زیرا محلی است هم سطح و هموار.

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾

«و بیاید پروردگارت» سبحانه و تعالی برای فیصله کردن و داوری قاطع در میان بندگان «و بیایند فرشتگان صف در صف» یعنی: فرشتگان همه آسمان‌ها فرود می‌آیند و همه صف می‌کشند.



﴿وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴾

«و جهنم را در آن روز حاضر آورند» درحالی که دارای مهارهایی است و فرشتگان مهارهای آن را می‌کشند. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: «جهنم در روز قیامت حاضر آورده می‌شود در حالی که دارای هفتاد هزار مهار است و با هر مهار هفتاد هزار فرشته است که آن را می‌کشند». «آن روز است که انسان پند گیرد» و از کفر و معاصی‌ای که در دنیا انجام داده بود، پشیمان شود «ولی کجا او را جای پندگرفتن باشد؟» یعنی: پند گرفتن فقط در صورتی برای او سودمند بود که قبل از در رسیدن مرگ حق را به یاد می‌آورد لذا توبه و ندامت در آخرت هیچ سودی برایش در بر ندارد.

﴿يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾

«می‌گوید: کاش برای این زندگی خویش چیزی پیش فرستاده بودم» در دنیا تا اکنون این قدر بیچاره نمی‌بودم. در حدیث شریف آمده است: «اگر بنده‌ای از هنگام تولد تا دم مرگ در طاعت خدای تعالی بر روی خود افتاده باشد، بی‌گمان روز قیامت عمل خویش را ناچیز و حقیر می‌شمارد و قطعاً دوست دارد که به سوی دنیا برگردانیده شود تا بر مزد و پاداش خویش بیفزاید».

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ﴾

«پس در آن روز هیچ‌کس چون عذاب کردن او عذاب نکند» یعنی: عذاب خداوند تعالی در روز قیامت بر نافرمانان به‌گونه‌ای سخت و سهمگین است که جز او هیچ‌کس بر چنان عذابی قادر نیست زیرا سلطه مطلق در حساب و جزا از آن خداوند تعالی است و هیچ‌کس از قبضه قدرت و سلطه وی بیرون آمده نمی‌تواند.

﴿وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ﴾

«و هیچ‌کس چون در بند کشیدن او، دربند نکشد» یعنی: هیچ‌کس چون او مجرمان را به بند و زنجیر نکشد. آری! این عذاب مجرمان است اما مؤمن برخوردار از روان پاکیزه و مطمئن، حال و وضع دیگری دارد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾

«ای نفس مطمئننه» یعنی: ای روح آرام به یقین رسیده که در ایمان به خداوند تعالی و باور به یگانگی او به چنان یقینی رسیده‌ای که هیچ‌شکی با آن آمیخته نیست و هیچ ریب و ریایی در آن سراغ نمی‌شود. ای روحی که به قضای الهی راضی گشته‌ای و

دانسته‌ای که همه چیز مطابق مقدرات اوست و آنچه به انسان باید برسد، رسیدنی است و از او دوری ندارد و آنچه که به وی رسیدنی نیست، از او کاملاً به دور است، ای روح خشنود و آرام! «بازگرد به سوی پروردگار خویش خشنود» از او؛ با پاداشی که به تو بخشیده است «و او نیز از تو خشنود است» یعنی: خدای عَلَّامٌ نیز از تو خشنود است و تو روز قیامت آرام و آسوده در عرصات می‌آیی زیرا در هنگام مرگ و در هنگام رستخیز به بهشت مزده داده می‌شوی.

در بیان سبب نزول این آیات دو روایت نقل شده است؛ بنا بر روایت اول: این آیات درباره حضرت حمزه رضی الله عنه نازل شد آن گاه که در احد به شهادت رسید. بنا بر روایت دوم: این آیات درباره حضرت عثمان رضی الله عنه نازل شد بعد از آن که چاه رومه را خرید و آن را برای آب آشامیدنی مردم وقف کرد.

﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾

«پس در زمره بندگان» خاص و صالح «من در آی» و از جمله آنان باش.

﴿وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾

«و در بهشت من داخل شو» همراه با صالحان و خاصان. یعنی این گرامیداشتی است که فوق آن هیچ گرامیداشتی وجود ندارد. چنان که مفسران بیان کرده‌اند، این خطاب و ندا هم در هنگام احتضار و هم در روز قیامت به این انسان وارسته گفته می‌شود.

## سوره بلد

مکی است و دارای (۲۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «بلد» نام گرفت که خداوند ﷻ در آغاز آن به بلد حرام (مکه مکرمه) سوگند یاد کرده است.

﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾

«سوگند به این شهر» یعنی: به شهر حرام که مکه مکرمه است. این سوگند برای آن است تا حق تعالی به بزرگی و شرف ام‌القری در نزد خود توجه دهد از آن روی که بیت‌الحرام وی در این شهر واقع شده است و همچنین این شهر، شهر اسماعیل و محمد علیهما الصلاه والسلام است چنان‌که مناسک حج نیز در آن انجام می‌شود.

﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾

«و تو در این شهر حلال خواهی شد» یعنی: ای محمد! مشرکان مکه آزار دادنت را در این شهر حرام، حلال می‌شمزند. یا معنی این است: سوگند به این شهری که تو در آن اقامت گزیده‌ای. یعنی ای محمد! قدر و شرف و منزلتت تا بدانجاست که این شهر با اقامتت در آن شرف عظیمی کسب کرده است چرا که یک مکان، شرف خود را از ساکنانش می‌گیرد.

﴿وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ﴾

«و سوگند به پدر و به هر چه زاده است» خداوند ﷻ به پدر و فرزندان - مانند آدم علیهما السلام و نسل وی - و نیز به هر پدر و فرزندی از تمام جانداران سوگند می‌خورد. سوگند الهی بر این امر، تنبیهی است بر بزرگی آیت کونی تناسل و توالد و دلالت این نشانه بزرگ بر قدرت حق تعالی و علم و حکمت وی.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾

«به‌راستی که انسان را در رنج و محنت آفریدیم» این آیه مقسم علیه است. یعنی: سوگند به چیزهای یاد شده، که انسان پیوسته در رنج و تعب دنیا و تحمل سختی‌های آن است، از آغازین نقطه پیدایش خود که تاریکستان و تنگنای رحم می‌باشد تا مرحله

پایانی حیاتش در دنیا که مرگ است و باز چون بمیرد، فصل جدید دیگری از رنج و مشقت او - مانند سختی‌ها و هول و هراس‌های قبر و برزخ - آغاز می‌شود و باز در مرحله دیگری، سختی‌های آخرت را پیش رو دارد.

این آیه تسلی بخش پیامبر اکرم ﷺ در قبال سختی‌هایی است که از سوی قریش می‌بینند و انگیزشی برای ایشان بر تحمل این سختی‌هاست.

﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ﴾

«آیا می‌پندارد که هیچ‌کس هرگز بر او دست نتواند یافت؟» یعنی: آیا فرزند آدم می‌پندارد که هرگز کسی - حتی خدای ﷻ - را بر وی دستی نیست و هر اندازه که از بدیها، جرایم و گناهان مرتکب شود، کسی از وی انتقام نمی‌گیرد؟ زهی پندار باطل! در بیان سبب نزول نقل شده‌است که: این آیه کریمه درباره ابی‌الاشد بن کلدۀ جمحی نازل شد که سخت به نیرومندی بدنی خویش مغرور بود.

﴿يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا﴾

«می‌گوید: مال فراوانی بر باد دادم» یعنی: مال بسیار و فراوانی را که از بسیاری و انباشته‌گی آن بیم شدنش نمی‌رود، در راه مبارزه با پیامبر ﷺ، یا به خاطر شهرت طلبی و فخرفروشی خرج کرده‌ام.

مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه درباره حارث بن عامر بن نوفل نازل شد که مرتکب گناهی گردید و از رسول خدا ﷺ استفتا کرد. رسول خدا ﷺ به وی دستور دادند که کفاره بپردازد. گفت: آخر از آن هنگام که در دین محمد درآمدم، مالم همه در کفاره‌ها و خیراتها رفت! و این سخنش نوعی طغیان، یا ابراز تأسفی بر از دست دادن مالش بود که در هر صورت، بازتاب پشیمانی او از انفاق مال است.

﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ﴾

«آیا می‌پندارد که هیچ‌کس او را ندیده است؟» یعنی: آیا این انسان مغرور و مستکبر می‌پندارد که خدای سبحان او را ندیده است و از او راجع به مالش نمی‌پرسد که آن را از کجا به دست آورده و در کجا انفاق کرده‌است؟

﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ﴾

«آیا برای او دو چشم نداده‌ایم» که به وسیله آن‌ها می‌بیند؟

﴿وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾

«و زبانی» که به وسیله آن نطق می‌کند و منویات ضمیرش را با آن ترجمانی می‌نماید  
«و دو لب» که به وسیله آن‌ها دهانش را می‌پوشاند و از آن‌ها بر سخن گفتن، خوردن،  
نوشیدن و غیر آن یاری می‌گیرد و نیز لب‌ها زیبایی‌ای برای وی است.

﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾

«و او را بر هر دو راه دلالت کردیم» یعنی: آیا راه خیر و راه شر را به طور روشن و  
آشکار بسان روشنی دو راهی که بر بلندایی قرار داشته باشند، به او نشاناسانده‌ایم؟

﴿فَلَا أُقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾

«پس درنیامد عقبه را» یعنی: پس چرا موانعی را که در میان او و میان  
طاعت خداوند ﷻ حایل می‌شوند، درهم نریخت و از میان برداشت؟ موانعی  
چون خواهش‌ها و وسوسه‌های نفس و پیروی شیطان را؟ قتاده می‌گوید: «قطعا این  
مانعی است سخت و دشوار پس آن را با طاعت خداوند ﷻ پشت سر گذاشته و از پیش  
روی خود بردارید». عقبه: راه کوهستانی سخت و دشواری است.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ﴾

«و تو چه دانی که عقبه چیست؟» یعنی: تو چه دانی که درهم ریختن آن  
مانع سخت و گردنه دشوار چه گونه‌است؟ این آیه برای بزرگ نمودن شأن عقبه است،  
یعنی تو دشواری این گردنه و پاداش از میان برداشتن آن را نمی‌دانی.  
سپس حق تعالی خود برداشتن این مانع و عبور از این گردنه سخت را با سه امر  
ذیل تفسیر می‌کند:

﴿فَكُ رَقَبَةٍ﴾

«برده‌ای را آزاد کردن» یعنی: پشت سرگذاشتن و از میان برداشتن آن مانع، همانا  
با آزاد کردن برده‌ای از اسارت است؛

﴿أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ﴾

«با در روز گرسنگی طعام دادن» یعنی: اطعام فقرا در ایام قحطی و گرسنگی است  
که غذا در آن کمیاب و بسیار با ارزش می‌باشد. صاوی شارح تفسیر «جلالین»  
می‌گوید: «از این جهت طعام دادن را به روز گرسنگی مقید ساخت که اتفاق مال در  
آن بر انسان سخت‌تر است».

## ﴿يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ﴾

آری! طعام دادن است: «به یتیمی صاحب قرابت» یعنی: به طفلی که نه پدر دارد و نه مادر، در عین حال از نزدیکان این کسی است که می‌خواهد از مانع بگذرد. در حدیث شریف آمده است: «الصدقة علی المسکین صدقة، وعلی ذی الرحم اثنتان: صدقة وصله». «صدقه بر مسکین یک صدقه است و بر خویشاوند و نزدیک دو چیز: هم صدقه و هم صله رحم».

## ﴿أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَرْبَةٍ﴾

«یا» طعام دادن است «به مسکین خاک نشینی» یعنی: به بینوایی که هیچ چیز ندارد، گویی از نهایت فقر و نداری به خاک چسبیده است. مجاهد می‌گوید: «او بینوایی است که لباس یا چیز دیگری ندارد که از خاک محافظتش کند پس خاک‌نشین و خاکسار است». بنابراین، کسی که در روزهای قحطی و گرسنگی یعنی در ایامی که انسان از همه چیز، جز خود و خانواده‌اش غافل می‌شود - بر یکی از این دو صنف اطعام کند، بی‌گمان این عملش ناشی از اشتیاقش به طاعت خداوند جَلَّ و نفع رساندن به بندگان وی است لذا چنین کسی بی‌گمان سزاوار آن است که از اصحاب یمین یعنی از کسانی باشد که در آیه (۱۸) از آن‌ها سخن می‌رود.

## ﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾

«به علاوه از زمره کسانی باشد که ایمان آورده‌اند» یعنی: انفاق مال و آزاد کردن برده فقط در صورتی سودمند است که همراه با ایمان و به قصد کسب رضای حق تعالی باشد. پس ایمان شرط قبول تمام کارهای خیر است «و» نیز از کسانی باشد که «همدیگر را به صبر» بر طاعت خداوند متعال، صبر از نافرمانی‌های وی و صبر بر بلایا و مصیبتی که به آنان رسیده است «سفارش کرده‌اند و همدیگر را به مرحمت» یعنی: به شفقت و مهربانی بر بندگان خداوند جَلَّ «سفارش کرده‌اند» زیرا اگر آنان متخلق به این گونه اخلاق و متصف به چنین اوصافی باشند، یقیناً به یتیم و مسکین رحم کرده، کارهای خیر را بسیار انجام می‌دهند و فراوان صدقه می‌دهند چرا که شفقت بر بندگان خدا جَلَّ دل را نرم می‌گرداند و هرکس نرم‌دل باشد، بی‌شک به یتیم و مسکین عنایت و توجه می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «الراحمون یرحمهم الرحمن، ارحموا من فی الأرض یرحمکم من فی السماء». «پروردگار رحمان بر رحم‌کنندگان رحم می‌کند پس بر کسانی که در زمینند رحم کنید تا کسانی که در آسمانند، بر شما رحم کنند».

﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾

«این گروه، ایشانند اصحاب میمنه» میمنه: بهشت است. شایان ذکر است که خداوند ﷻ در آیات (۲۶ - ۴۰) سوره «واقعه» به ذکر حال اصحاب یمین و ناز و نعمتهایی که برایشان آماده کرده است، پرداخته و این موضوع را به تمام و کمال در آن سوره شرح داده است پس به تفسیر آن در آنجا مراجعه کنید.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴾

«و کسانی که به آیات» تنزیلی و آیات تکوینی «ما کافر شده‌اند آنانند اصحاب مشأمه» یعنی: اصحاب شمال که عبارت از دوزخ شوم و نامیمون است. همچنین تفصیل آنچه که حق تعالی برای اصحاب شمال وعده داده، در آیات (۴۱ - ۵۶) سوره «واقعه» بیان شده است پس به آنجا مراجعه کنید.

﴿عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ﴾

«بر آنان آتشی چندلایه احاطه دارد» یعنی: آتشی که از هر جهت و از همه سو بر آنان گرد آمده و احاطه کرده است و آن‌ها در حصار آن آتش همه سویه و چند لایه قرار دارند.





## سوره شمس

مکی است و دارای (۱۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «شمس» نامیده شد که با سوگند الهی به خورشید جهان افروز (شمس) افتتاح شده است.

﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾<sup>۱</sup>

«سوگند به خورشید و ضحای آن» ضحی: وقت بالا آمدن خورشید بعد از طلوع آن است آن گاه که تابش و روشنی آن به کمال می‌رسد. یا معنی این است: خورشید همیشه در حال روشنی و درخشش قرار دارد. که این معنی، حامل معجزه‌ای از معجزات این قرآن عظیم است.

﴿وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا﴾<sup>۲</sup>

«و سوگند به ماه، چون از پی آفتاب آید» یعنی: آن گاه که ماه بی‌درنگ از آفتاب پیروی کند. پیروی ماه از خورشید، در شب‌های بیض؛ یعنی شب‌های چهارده، پانزده و شانزده ماه است که ماه در آن بلافاصله بعد از غروب خورشید با حجمی تمام طلوع می‌کند.

﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا﴾<sup>۳</sup>

«و سوگند به روز، چون خورشید را نمایان کند» زیرا در هنگام گسترده شدن روز، خورشید با تمام وسعت درخشش خود بر بینندگان نمایان می‌شود.

در این آیه معجزه کونی دیگری نهفته است زیرا ظاهراً چنین پنداشته می‌شود که خورشید روز را نمایان و آشکار می‌گرداند در حالی که این پنداشت زمانی درست است که زمین ثابت باشد اما اکنون که ثابت شده است زمین بر مدار خود می‌چرخد پس این روز است که خورشید را آشکار و نمایان می‌کند نه عکس آن، که آیه مبارکه این معنی را در کمال اعجاز درخشش بخشیده است.

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾<sup>۴</sup>

«و سوگند به شب، چون خورشید را بپوشاند» و نور آن را از نظرها غایب گرداند به طوری که تاریکی آن همه آفاق را فروپوشاند. این آیه نیز دربرگیرنده همان معنی و همان معجزه است.

﴿وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا﴾

«و سوگند به آسمان و بناکردن الله آن را» یا سوگند به آسمان و کسی که آن را بنا کرد و هر ستاره‌ای از آن را به منزله خشتی از بنای یک سقف قرار داد.

﴿وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّهَا﴾

«و سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترد» از هر جانبی. یا سوگند به زمین و گستردن خداوند عَلَّامٌ آن را.

﴿وَوَيْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾

«و سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد» یعنی: آن را پدید آورد، اعضا و اندام‌هایش را برابر ساخت، روح را سوار تنش کرد و در او نیروهای روانی و معنوی عظیم و ادراکات عجیبی قرار داد و او را بر مبنای فطرت استوار گردانید. چنان که در حدیث شریف آمده است: «کل مولود یولد علی الفطرة، فأبواه یهودانه أو ینصرانه». «هر نوزادی بر فطرت متولد می‌شود، سپس پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا نصرانی می‌گردانند». حرف «ما» در هر سه آیه فوق، یا مصدری می‌باشد و یا موصوله به معنی «الذی»، که معنی آن بنا بر هردو صورت بیان شد.

﴿فَالْفُجُورِهَا وَتَقْوَاهَا﴾

«سپس فجور و پرهیزکاری‌اش را به آن الهام کرد» یعنی: حق تعالی حال تقوی و بی‌تقوایی و طاعت و معصیت نفس آدمی را به او شناساند و به او فهماند که فجور زشت و تقوی زیباست. و این خود دلیل بر اصل مختار بودن انسان است. فجور: فسق، شر و هر چیزی است که به زیان و هلاکت می‌انجامد. تقوی: پایبندی به جاده استقامت و انجام دادن اموری است که انسان را از بدفرجامی حفظ می‌کند.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾

جواب سوگندهای یادشده این است: «هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد» یعنی: هر کس نفس خود را پاک گردانید و آن را به وسیله تقوی رشد و ارتقا و اعتلا داد، یقیناً به هر مطلوبی دست یافت و به هر امر محبوبی نایل گردید. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خوابگاه‌شان نیافتیم پس در تاریکی شروع به پاییدن ایشان با دست خود کردم، بناگاه

به ایشان درحالی برخوردارم که به سجده رفته بودند و می گفتند: «رب أعط نفسي تقواها وزكها أنت خير من زكاها أنت وليها ومولاها». «پروردگارا! به نفسم تقوای آن را بده و آن را پاک گردان زیرا تو بهترین پاک کننده آن هستی، تو کارساز و مولای آن هستی». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ﷺ در دعای خویش می گفتند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ دَعْوَةٍ لَا يَسْتَجَابُ لَهَا». «بارخدا! من به تو پناه می برم از قلبی بی خشوع و از نفسی سیری ناپذیر و از علمی بی سود و از دعایی که اجابت نشود».

﴿وَقَدْ حَابَ مَنْ دَسَّهَا﴾ ﴿۱۰﴾

«و هرکس آن را آلوده داشت، قطعاً زیانکار شد» یعنی: هرکس نفس خود را گمراه و پست و فرومایه داشت و آن را به طاعت و عمل صالح عادت نداد و به شهرت نرسانید، قطعاً زیانکار شد و درباخت.

﴿كَذَبَتْ ثُمُودُ بِطَغْوَيْهَا﴾ ﴿۱۱﴾

بعد از سوگندهای یاد شده الهی بر رستگاری کسی که نفسش را تزکیه و تهذیب می کند و بر خسران کسی که آن را به آلودگی می کشاند، اینک خداوند ﷻ اعراب را به داستان ثمود که به دیارشان نزدیک بودند، اندرز می دهد تا از این اندرز عبرت بگیرند و دست از ستیز با پیامبرش ﷺ بردارند. پس می فرماید: «قوم ثمود به سب طغیان خود به تکذیب پرداختند» و انکار پیشه کردند زیرا این طغیان بود که آنان را به تکذیب واداشت. طغیان: گذشتن از حد در ارتکاب گناهان است.

﴿إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا﴾ ﴿۱۲﴾

«آن گاه که شقی ترینشان برپا خاست» یا معنی این است: شقاوت بیشه ترین خلق که شخصی از قوم ثمود به نام قداربن سالف بود، برپا خاست و شتر صالح ﷻ را پی کرد. انبعث: یعنی او داوطلب این کار شد و برای اجرای آن به پا خاست.

﴿فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا﴾ ﴿۱۳﴾

«پس پیامبر خدا» یعنی: صالح ﷻ «به آنان گفت: زنهار؛ شتر خداوند» یعنی: زنهار؛ شتر خداوند ﷻ را فرو گذارید. به این ترتیب، آنان را از متعرض شدن به شتر

هشدار داد «و» فروگذارید «بهره آبش را» یعنی: متعرض بهره آب آن از چشمه در روز نوبت نیز نشوید.

﴿فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمَ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا﴾

«ولی دروغزش خواندند» در این هشدارش «و آن را پی کردند» یعنی: همان شقی‌ترین کس، شتر را پی کرد و تمام قوم به کار وی راضی و در این امر مشوقش بودند «پس پروردگارشان به سبب گناهشان بر سرشان عقوبت فرود آورد» یعنی: نابودشان ساخت و بر همه آنان عذاب را نازل کرد «پس عقوبت را بر سر آنان هموار کرد» یعنی: عذاب را بر سرشان یکسان فرود آورد و آن را فراگیر همه آنان گردانید به طوری که کوچک و بزرگشان از آن جان به سلامت نبردند. یا معنی این است: زمین را بر سر آنان هموار کرد و آنان را با خاک یکسان گردانید.

﴿وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا﴾

«و از عاقبت آن نمی‌ترسد» یعنی: خداوند ﷻ این عذاب را بر آنان نازل کرد، بی آن‌که از عاقبت کار خویش یا از پیامدی بترسد زیرا او در حکم خویش عادل است. ابن‌کثیر این قول را اولی می‌داند. ولی به‌قولی دیگر: ضمیر «ها» به پی‌کننده شتر بر می‌گردد. یعنی: پی‌کننده شتر از فرجام عمل خود نترسید. زمخشری به تأیید معنی اول می‌گوید: «خداوند ﷻ از فرجام کار خود نمی‌ترسد چنان‌که شاهان چون مجازات می‌کنند، از بیم پیامدهای آن تدابیری می‌اندیشند، یا به جهت ترس از پیامدهای آن، آن‌گونه که در نظر دارند، مجازات را اجرا نمی‌کنند».

## سوره لیل

مکی است و دارای (۲۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «لیل» نامیده شد که با سوگند الهی به شب - که با تاریکی خود پوشاننده جهان است - افتتاح شده است.

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ﴾ (۱)

«سوگند به شب چون فروپوشاند» با تاریکی خود آنچه را که با روز روشن بود.

﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ﴾ (۲)

«و سوگند به روز چون جلوه‌گری کند» و از پرده شب بیرون آید زیرا با از بین رفتن تاریکی شب، روز آشکار می‌شود.

﴿وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ﴾ (۳)

«و سوگند به آن که نر و ماده» یعنی: دو جنس مذکر و مؤنث از بنی‌آدم و غیر آنان «را آفرید».

﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ﴾ (۴)

ابن کثیر می‌گوید: چون قسم به اشیای متضاده بود پس مقسم علیه یعنی جواب قسم نیز متضاد است، از این جهت فرمود: «که همانا کوشش شما پراکنده است» یعنی: عمل شما نیز مختلف و متضاد است؛ برخی از آن خیر و برخی از آن شر است، برخی از آن برای بهشت و برخی از آن برای دوزخ است، کسی در نجات نفس خود سعی و تلاش دارد و کسی هم در نابودی آن.

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ﴾ (۵)

«اما هرکس عطا کرد» مالش را در راه‌های خیر «و پرهیزکاری نمود» از محرمانی که خداوند ﷻ از آن‌ها نهی نموده است؛

﴿وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ﴾ (۶)

«و باور داشت وعده نیک الهی را» در مورد این‌که برایش در عوض آنچه که انفاق کرده است، پاداش نیک می‌دهد. یا باور داشت آیین پسندیده اسلام را. یا

باور داشت پاداش نیکوتر را که بهشت است. یا باور داشت کلمه نیکوتر را که (لا اله الا الله) است؛

﴿فَسَنِّيِّرُهُو لِّلْيُسْرَىٰ ۗ﴾

«پس زودا که راهش را به سوی خیر و آسانی هموار کنیم» یعنی: به زودی او را به انفاق در راه خیر و عمل به طاعت خویش توفیق می‌دهیم و اسباب آن را برایش آماده و راهش را به رویش هموار می‌کنیم.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیات در باره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا او شش نفر از مؤمنانی را که در دست مشرکان مکه اسیر بودند و در راه خدا صلی الله علیه و آله عذاب و شکنجه می‌دیدند، خرید و آزادشان کرد.

﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ۗ﴾

«و اما هرکس بخل ورزید» به مال خویش و آن را در راه خیر بذل و بخشش نکرد «و خود را بی‌نیاز شمرد» از مزد و ثواب و با وابستگی به شهوات دنیا از نعمت‌های آخرت بی‌نیازی جست، یا خود را از پروردگارش بی‌نیاز شمرد و از او پروا نکرد؛

﴿وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ۗ﴾

«و وعده نیک را دروغ انگاشت» یعنی: این وعده را که خداوند صلی الله علیه و آله در عوض انفاقش به او در آخرت پاداش نیکوتری می‌بخشد، یا اسلام، یا بهشت را دروغ انگاشت.

﴿فَسَنِّيِّرُهُو لِّلْعُسْرَىٰ ۗ﴾

«به زودی راهش را به سوی شر و دشواری هموار کنیم» یعنی: او را برای خصلت دشواری آماده کرده و راه آن را بر رویش هموار می‌کنیم، به این ترتیب که اسباب خیر و صلاح بر او دشوار شده و از انجام دادن آن‌ها سست و ناتوان می‌گردد و خود این امر، او را به دوزخ که سرای دشواری است، می‌کشاند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده‌است که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه‌ای حضور داشتیم پس فرمودند: «هیچ کس از شما نیست مگر این که قطعا جایگاهش از بهشت و جایگاهش از دوزخ نوشته شده است. اصحاب گفتند: یا رسول الله! «حالا که همه چیز نوشته شده است» آیا ما بر آن تکیه نکنیم (و از عمل دست نکشیم)؟ فرمودند: خیر! عمل کنید زیرا هرکس برای همان چیزی آماده ساخته

شده که برای آن آفریده شده است پس هرکس از اهل سعادت باشد، برای عمل اهل سعادت آماده ساخته می‌شود و هر کس از اهل شقاوت باشد، برای عمل اهل شقاوت آماده ساخته می‌شود». سپس این آیات را تلاوت نمودند: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ۖ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ﴾ [اللیل: ۵-۶] تا ﴿فَسُنِّيَسِرُهُو لِّلْيُسْرَىٰ﴾ [اللیل: ۷].

ابن عباس در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیات درباره امیه بن خلف نازل شد.

﴿وَمَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ﴾

«و آن گاه که نگوینسار افتد» یعنی: هلاک گردد و در جهنم فروافتد «دیگر مال او» که بدان بخل ورزیده است «به کارش نمی‌آید» زیرا او در مالی که پشت سر خود به جا می‌گذارد، هیچ مزد و بهره‌ای ندارد مگر این که آن مال را برای فرزندان نیازمند خود باقی گذاشته باشد. پس آنچه که در روز قیامت به او نفع می‌رساند، همان مالی است که با انفاقش در راه خیر، آن را برای خود پیش فرستاده است.

﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾

«بی‌گمان هدایت» و نمایان ساختن راه آن «بر ماست» فراء می‌گوید: «هرکس به راه هدایت روان شد، راهنمایی او بر خداست پس هرکس خدا را بجوید، او بر راه است و هرکس او را بخواهد، به‌سویش راه می‌یابد». آری! مثلی است معروف که جوینده، یابنده بود.

﴿وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ﴾

«و بی‌گمان آخرت و دنیا از آن ما است» یعنی: هر چه در آخرت و هر چه در دنیاست از آن ما است پس هر گونه که بخواهیم، با آن تصرف می‌کنیم.

﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ﴾

«پس شما را از آتشی که زبانه می‌کشد» یعنی: از آتش دوزخ «هشدار دادم».

﴿لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَىٰ﴾

«جز شقاوت پیشه‌ترین مردم در آن» به طور جاودان «در نیاید» و او کافر است که جاودان در شعله‌های سرکش آن می‌سوزد، مانند ابوجهل و امیه بن خلف. ابن کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «در دوزخ جز کسی که شقاوت پیشه‌ترین است به‌درآمدنی که از تمام جوانب بر وی احاطه کند، در نیاید». در حدیث شریف به روایت احمد از ابوهریره رضی الله عنه

آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لا يدخل النار إلا شقي، قيل: و من الشقي؟ قال: الذي لا يعمل بطاعة ولا يترك لله معصية». «در دوزخ وارد نمی‌شود جز شقی. کسی پرسید: شقی کیست؟ فرمودند: کسی که به طاعتی عمل نمی‌کند و هیچ معصیتی را برای رضای خدا فرو نمی‌گذارد». گفتنی است که هر یک از «اتقی» و «اشقی» دو قسم را شامل می‌شود. پس اتقی هم شامل مؤمن نیکوکردار پاکرفتاری می‌شود که از همه زشتی‌ها دوری گزیده است و هم شامل مؤمنی که گاه و بی‌گاه مرتکب گناهی می‌شود و سپس توبه کرده و پشیمان می‌گردد لذا پاداش هر دوی آن‌ها بهشت است. اشقی نیز: هم شامل کافری می‌شود که منکر خدای عزوجل و پیامبران و کتاب‌های وی است و هم شامل مسلمانی که در دلش به خدا عزوجل و رسول وی ایمان دارد ولی بر برخی از گناهان و بدیها پای فشرده و از آن‌ها توبه نمی‌کند که این خود، دلیل کمی باور و تصدیق وی است، به دلیل حدیث شریف رسول خدا ﷺ: «زناکار در هنگام زنا، مرتکب زنا نمی‌شود در حالی که مؤمن باشد و سارق در هنگام دزدی، سرقت نمی‌کند در حالی که مؤمن باشد». باید دانست که گروه اول از قسم دوم جاودانه در دوزخ‌اند اما گروه دوم از قسم دوم مدتی را بر حسب مشیت الهی در دوزخ می‌مانند اما سرانجام به بهشت برده می‌شوند.

سپس حق تعالی شقاوت پیشه‌ترین مردم را چنین معرفی می‌کند:

﴿الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾

«همان که تکذیب کرد» حقی را که پیامبران علیهم‌السلام آوردند «و رخ برتافت» از ایمان و طاعت.

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتَقَى﴾

«و پرهیزکارترین از آن دور داشته خواهد شد» یعنی: کسی که از کفر به پرهیزگاری‌ای تمام پرهیز کرده است، از آتش دوزخ دور داشته خواهد شد.

واحدی در بیان سبب نزول می‌گوید: «اتقی به قول تمام مفسران، ابوبکر صدیق رضی الله عنه است». یعنی: این آیه تا آخر سوره در شأن ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شده است - والله اعلم. ولی حکم آیه عام است.



﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾ (۱۸)

«همان که مال خود را می‌دهد» برای فقرا و آن را در راه‌های خیر صرف می‌کند  
«برای آن که پاک شود» یعنی: او با انفاق مال خود در پی این مقصد است که نزد خدا ﷻ  
پاک گردد. پس هدفش از انفاق مال، ریا و شهرت طلبی نیست.

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى﴾ (۱۹)

«و هیچ‌کس را نزد او نعمتی نیست که باید پاداش داده شود» یعنی: این کسی  
که مالش را می‌بخشد، از کسانی نیست که اموال‌شان را می‌بخشند و صدقه می‌کنند تا  
منتی را که از نعمت کسی بر ذمه دارند، پاداش و عوض دهند بلکه اینان با صدقه خود  
فقط طالب رضای خدا ﷻ هستند.

﴿إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى﴾ (۲۰)

«ولی می‌دهد به طلب» یعنی: به طمع «خشنودی پروردگارش که بسی برتر است»  
نه به منظور پاداش دادن به کسی در برابر نعمتهایی که در زمانی به وی داده است و  
به خاطر منت داری وی از نعمتی که به وی بخشیده است.

﴿وَلَسَوْفَ يَرْضَى﴾ (۲۱)

«و قطعاً به‌زودی خشنود می‌شود» یعنی: سوگند به ذات ذوالجلال که این شخص  
با آنچه که به وی از کرامت و پاداش عظیم می‌دهم، به‌زودی خشنود خواهد شد.



## سوره ضحی

مکی است و دارای (۱۱) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره مبارکه بدان جهت «ضحی» نامیده شد که کلمه آغازین آن ﴿وَالضُّحَىٰ﴾ [الضحی: ۱] است و خداوند ﷻ در آن به «ضحی» که آغاز روز است، سوگند خورده است تا به اهمیت این وقت مهم نورانی توجه داده باشد و نیز بدان جهت که این سوره در شأن رسول اکرم ﷺ که نور محض بودند، نازل شده است. از امام شافعی رحمته نقل شده است که فرمود: گفتن (الله اکبر) یا (الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر) در آخر سوره «ضحی» و پایان تمام سوره‌های بعد از آن سنت است. مفسران در بیان وجه مناسبت این تکبیر گفتن نقل کرده‌اند: ارسال وحی مدتی بر رسول خدا ﷺ به تأخیر افتاد سپس فرشته آمد و سوره «ضحی» را تماما بر ایشان القا کرد و ایشان از سر شادی و فرحت تکبیر گفتند. اما ابن کثیر می‌گوید: «این روایت متکی بر اسنادی نیست که بتوان بر آن به صحت یا ضعف حکم کرد».

مفسران در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند: برای رسول خدا ﷺ ناراحتی‌ای عارض شد و ایشان بر اثر آن دو یا سه شب برای تهجد به پا خاسته نتوانستند، در این اثنا زنی نزدشان آمد و گفت: ای محمد! به نظرم شیطان تو ترک کرده و دو یا سه شب است که به تو نزدیک نشده است. پس خداوند ﷻ این سوره را نازل فرمود. به روایتی دیگر: جبرئیل علیه السلام چند روزی بر رسول خدا ﷺ وحی نیاورد در این اثنا مشرکان گفتند: محمد مورد بی‌مهری قرار گرفته و فروگذاشته شده است. همان بود که این سوره نازل شد.

﴿وَالضُّحَىٰ﴾

«سوگند به ضحی» ضحی نام وقت بالا آمدن خورشید در آغاز روز است. یعنی:

سوگند به روشنایی روز.

## ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ﴾

«و سوگند به شب چون بپوشد» اصمعی می‌گوید: «سجو شب، پوشیدن آن روز راست، مانندی که شخص جامه را بر خویشان می‌پوشاند». دلیل این که حق تعالی در سوره قبل شب را بر روز مقدم و در این سوره مؤخر ذکر کرد، توجه دادن به فضیلت هر یک از شب و روز می‌باشد زیرا شب فضیلت سبقت را دارد و روز فضیلت نور را، دلیل این که فقط به وقت چاشت و شب سوگند خورد، توجه دادن به اهمیت و ارزش وقت و زمان است که گذر روز و شب بر آن دلالت می‌کند و دلیل این که مخصوصاً از وقت چاشت یادآوری کرد این است که این وقت، وقت گردهم آمدن مردم و انس گرفتن آن‌ها با یک‌دیگر بعد از تنهایی شب است.

## ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ﴾

جواب قسم این است: «پروردگارت تو را وانگذاشته» بسان وا گذاشتن کسی که با کسی وداع می‌کند پس او وحی را از تو قطع نکرده است «و بی‌مهر نشده است» بر تو و با تو بغض و نفرت نورزیده است. قلی: نفرت ورزیدن به سختی است.

## ﴿وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ﴾

«و قطعاً آخرت برای تو بهتر از دنیاست» یعنی: آنچه که خداوند عز وجل از مقام محمود، حوض مورد و خیر موعود در بهشت محبوب برایت وعده داده است، بهتر و نیکوتر از دنیاست. این به علاوه شرفی مانند شرف نبوت است که به آن حضرت صلی الله علیه و آله داده شده است، شرفی که هرگونه فضل و شرفی در برابر آن کوچک و هر کرامتی در دنیا نسبت به آن ناچیز است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی حصیری خوابیده بودند و درستی حصیر بر پهلوی مبارک اثر گذاشته بود پس چون بیدار شدند، من شروع به دست کشیدن بر پهلوی‌شان کردم و گفتم: یا رسول‌الله! آیا به ما اجازه نمی‌دهید که چیزی را بر روی حصیر برای شما هموار کنیم؟ فرمودند: «ما لي وللدنيا، إنما مثلي ومثل الدنيا كراكب ظل تحت شجرة ثم راح وتركها». «مرا چه کار است با دنیا، جز این نیست که مثل من و مثل دنیا، همچون مثل شخص سواری است که لختی در زیر درختی درنگ کرده است، سپس رفته و آن را ترک نموده است».

در بیان سبب نزول روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: فتوحاتی که بعد از من بر امتم ارزانی می‌شود، بر من عرضه شد و این امر مرا خوشحال و شادمان گردانید. آن‌گاه خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود.

﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾

«و البته پروردگارت به‌زودی به تو می‌بخشد» گشایش در کار دین، پاداش عظیم، اعلیٰ علیین بهشت، حوض کوثر و نعمت شفاعت برای امت را در آخرت «پس خشنود می‌شوی» به این بخشش‌ها و پاداش‌ها. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِذْ لَا أَرْضَىٰ وَوَاحِدٌ مِنْ أُمَّتِي فِي النَّارِ». «پس حالا که چنین است؛ من راضی نمی‌شوم تا یکی از امت من در دوزخ باشد».

سبب نزول این آیه نیز مانند سبب نزول آیه قبل است. ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند: سرزمین‌هایی که بر امت آن حضرت ﷺ فتح می‌شود - شهر به شهر - بر رسول خدا ﷺ عرضه شد و ایشان بدان مسرور گردیدند آن‌گاه نازل گردید: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾ [الضحی: ۵].

﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ﴾

«مگر تو را یتیم نیافت پس جای داد؟» یعنی: پروردگارت تو را یتیم بدون پدر یافت آن‌گاه برایت مأوایی قرار داد که به آن جای گیری و سروسامان یابی، آن مأوی خانه جدت عبدالمطلب و عمویت ابوطالب بود زیرا رسول خدا ﷺ هنگامی که در شکم مادرشان بودند یا بعد از تولد، پدر خود را از دست دادند، سپس مادرشان آمنه دختر وهب نیز در شش‌سالگی ایشان وفات یافت و ایشان تا هشت‌سالگی تحت سرپرستی جد خود عبدالمطلب قرار داشتند و بعد از آن که او درگذشت، ابو طالب عموی‌شان سرپرستی ایشان را بر عهده گرفت و تا چند سال بعد از بعثت‌شان به پیامبری که ابوطالب درگذشت، او پیوسته حامی و پشتیبان‌شان بود.

حکمت در این که خداوند عزوجل آن حضرت ﷺ را یتیم برگزید این بود تا ایشان قدر یتیمان را بشناسند و به حق آنان و سروسامان دادن به اوضاع‌شان بپردازند چنان‌که وقتی رسول خدا ﷺ با وصف یتیمی به نبوت و رسالت برانگیخته شدند، این خود نشانه عظیمی از نشانه‌های صدق و صحت رسالت ایشان گردید. در حدیث شریف

آمده است که چون مردی نزد رسول خدا ﷺ از قسوت قلبش شکایت کرد، آن حضرت ﷺ به وی فرمودند: «اگر می خواهی دلت نرم شود، بر سر یتیم دست عطوفت بکش و مسکین را غذا ده». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من و سرپرست یتیم (در بهشت) مانند این دو انگشت به هم نزدیک هستیم» و به دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره کردند.

﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ (۷)

«و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد» یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را از چگونگی ایمان غافل یافت به طوری که نمی دانستی ایمان چیست و تو را از آنچه که برایت از کار نبوت اراده کرده بود، غافل یافت و تو نمی دانستی که قرآن چیست و نه از شرایع و احکام الهی آگاه بودی پس تو را بدین ها راه نمود. گفتنی است که در اینجا نمی توان «ضلال» را بر آنچه که در مقابل «هدی» است، حمل کرد زیرا انبیا علیهم السلام از گمراهی معصوم و مصونند بلکه «ضلال» در اینجا به معنی ندانستن احکام شرعی و عدم آگاهی از امر نبوت است - چنان که بیان شد.

﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾ (۸)

«و تو را تنگدست یافت پس توانگر گردانید» یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را فقیر و عایله مند و بی مال و منال یافت پس بی نیازت کرد؛ با رزق و روزی ای که به تو از طریق فتوحات سرزمینها و اماکن کفار بخشید. یا معنی این است: تو را قبل از رسالت نخست با تجارت در مال خدیجه دختر خویلد اولین همسرت، توانگر ساخت سپس با مال ابوبکر رضی الله عنه آن گاه با مال انصار و سپس با نیل به غنیمت بعد از رسالت و بعد از هجرت و نیز تو را توانگر ساخت؛ با قانع ساختنت به روزی اندک چنان که در حدیث شریف آمده است: «لیس الغنی عن كثرة العرض ولكن الغنی غنی النفس». «توانگری از بسیاری مال و ثروت نیست بلکه توانگری، توانگری و بی نیازی نفس است».

﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾ (۹)

«و اما یتیم را میازار» یعنی: ای پیامبر! تو نیز به پاس این همه نعمت، به سبب ضعف و ناتوانی یتیم بر مال و حقش مسلط نشو بلکه حقش را به او بده و یتیمی خودت را به یاد آور. شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ با یتیمان به نیکی

و شفقتی بسیار رفتار کرده و در حق آنان به نیکی سفارش می‌کردند چنان که در حدیث شریف گذشت. پس مراد از دستور به ایشان، دستور به امت‌شان است.

﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾ (۱۰)

«و اما بر سائل بانگ نزن» یعنی: چون کسی از تو چیزی به رسم کمک درخواست کرد، بر او بانگ نزن و او را از خود مران زیرا تو خود نیز فقیر بوده‌ای پس یا به او غذا و خوراکی بده و یا هم او را به نرمی و ملایمت برگردان. در حدیث شریف آمده است: «ردوا السائل ببذل یسیر، أو رد جمیل، فانه یأتیکم من لیس من الإنس ولا من الجن، ینظر کیف صنیعکم فیما خولکم الله». «سائل را با بخششی هر چند اندک، یا با برخوردی نرم و نیکو برگردانید زیرا نزد شما کسی (در هیأت سائل) می‌آید که نه از انس است و نه از جن پس می‌نگرد که عملتان در آنچه که خدای عزوجل به شما از نعمت‌ها بخشیده است، چگونه است».

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ (۱۱)

«و از نعمت پروردگار خویش» با مردم «سخن بگوی» و نعمت‌هایی را که به تو ارزانی کرده است، برای مردم اظهار کن و در میان‌شان مشهور گردان. بنابراین، سخن‌گفتن از نعمت خداوند عزوجل خود نوعی شکر است. به قولی: مراد از نعمت در اینجا، نبوت و قرآن است لذا خداوند عزوجل به پیامبرش دستور می‌دهد تا قرآن بخواند و به آن سخن بگوید. علمای محقق گفته‌اند: سخن‌گفتن با مردم از نعمت‌های خداوند عزوجل مطلقا جایز است و حتی اگر هدف انسان از برشمردن نعمت‌ها بر خود این بود که دیگران هم به وی اقتدا کنند، یا هدفش این بود که شکر پروردگارش را به زبان آشکار گرداند، این کار مستحب نیز هست اما چنانچه بر خود از فتنه، عجب و خودنگری ایمن نبود، در این صورت بازگو نکردن نعمت به دیگران بهتر است.





## سوره شرح یا انشراح

مکی است و دارای (۸) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره بدان جهت «شرح» یا «انشراح» نامیده شد که از شرح صدر نبی اکرم صلی الله علیه و آله یعنی روشن کردن و گشاده داشتن آن با نور هدایت و حکمت و ایمان، خبر می‌دهد.

این سوره بعد از سوره «ضحی» نازل گردید و گویی تکمله‌ای برای آن می‌باشد زیرا سایه‌سار روحبخشی از لطف و عنایت پروردگار را بر حبیبش حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌گستراند.

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾

«آیا برای تو سینه‌ها را نگشادیم؟» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! ما سینه‌ها را برایت گشادیم و آن را وسیع و نورانی گردانیدیم تا امر نبوت را پذیرا گردیده و دعوت‌الهی را برپا داری و بر برداشت دشواریهای نبوت و حفظ وحی قادر گردی. ابوحیان می‌گوید: «شرح صدر؛ تنویر آن است با حکمت و وسیع کردن آن است برای دریافت وحی الهی». این قول جمهور مفسران است اما رأی اولی این است که معنی شرح صدر عام است و شامل امور فوق و نیز وسیع کردن صدر برای تحمل غیر آن از دشواریها، مانند دشواریهای دعوت و تحمل آزار کفار و سختی‌ها و ناهمواریهای دیگر نیز می‌شود. اکثریت علما برآنند که شرح صدر امری معنوی است اما درباره «شق‌الصدر» یعنی شکافتن سینه آن حضرت صلی الله علیه و آله به وسیله فرشتگان، نیز احادیثی آمده است. خلاصه این احادیث این است که: جبرئیل علیه السلام در دوران کودکی آن حضرت صلی الله علیه و آله سینه ایشان را شکافت و قلب ایشان را بیرون آورد و آن را از ناخالصی‌ها شست و پاک ساخت سپس آن را از علم و ایمان پر گردانید و مجددا در سینه ایشان نهاد. امام فخرالدین رازی می‌گوید: «شق‌الصدر از ارهاصات نبوت، یعنی از مقدمات و بشارت‌های آن است».

﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾

«و آیا بار گرانت را از تو برداشتیم؟» یعنی: لغزش‌هایی را که در دوران جاهلیت از تو سر زده است دور ساختیم و لغزش‌های بعد از آن را نیز از تو دور ساختیم.

## ﴿الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾

«آن باری که پشت تو را گران کرده بود» یعنی: آن بار چنان سنگین بود که اگر به شکل محسوس حمل شدنی می بود، قطعاً صدای شکستن مهره پشتت از بر دوش کشیدن آن شنیده می شد. مراد از «وزرک» گناه و معصیت نیست زیرا پیامبران علیهم السلام از ارتکاب گناه معصوم اند بلکه مراد اعمالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله اجتهادا برخلاف اولی انجام داده اند، مانند اجازه دادن برای منافقان در تخلف از غزوه تبوک، گرفتن فدیة از اسیران بدر، ترشروی در برابر آن نابینا که داستان آن در سوره «عبس» گذشت و مانند اینها. به قولی: مراد از برداشتن بار گران، آسان کردن دشواری ها و تکالیف نبوت بر آن حضرت صلی الله علیه و آله است به طوری که این کارسنگین بر ایشان آسان گردید.

## ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾

«و نامت را برای تو بلند گردانیدیم» یعنی: نام و آوازه تو را در دنیا و آخرت بلند گردانیدیم، با اموری مانند مکلف کردن مؤمنان به بردن نامت در کلمه شهادت، در اذان، خطبه ها، تشهد و در چندین جا از قرآن و از آن جمله است دستور دادن مؤمنان به درود و سلام گفتن بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و فرمان بردن از ایشان. قتاده می گوید: «خداوند جل جلاله نام آن حضرت صلی الله علیه و آله را در دنیا و آخرت بلند گردانید پس هیچ خطیب و نمازخوان و تشهد خوانی نیست مگر این که می گوید: أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله». در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: پروردگرم و پروردگارت می پرسد: چگونه نامت را بلند ساخته ام؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند جل جلاله خود دانایتر است. جبرئیل گفت: حق تعالی می فرماید: من نامت را بدین سان بلند ساخته ام که چون نام من ذکر شود، نام تو نیز با نام من ذکر می شود».

## ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾

«پس بی گمان با دشواری آسانی است» یعنی: قطعاً با سختی، ضعف، فقر و مانند آن از تنگناها، آسانی و گشایش پیوسته است. تنکیر «یسرا» برای تعظیم و بزرگ نمایاندن این آسانی است، گویی فرمود: در جنب دشواری آسانی ای است بزرگ.

## ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾

«آری، با دشواری آسانی است» یعنی: بی‌گمان در جنب دشواری‌ای که ذکر شد، آسانی دیگری است. و از آنجا که «العسر» معرفه است پس مفرد است، یعنی «العسر» در هردو آیه به معنی یک دشواری است ولی چون «یسرا» در هردو آیه نکره است پس معنای تعدد را می‌رساند؛ یعنی به همراه هر سختی دو آسانی است لذا «عسر» اول عین «عسر» دوم است اما «یسر» در هر آیه، امری است جدید یعنی: آسانی در آیه اول غیر از آسانی در آیه دوم است پس این دو آسانی می‌تواند شامل آسانی دنیا و آخرت و آسانی عاجل و آجل باشد. در حدیث شریف مرفوع به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: «لو كان العسر في حجر لتبعه اليسر حتى يدخل فيه فيخرجه و لن يغلب عسر يسرين، إن الله يقول: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾ [الشرح: ۵-۶]». «اگر دشواری در سوراخی باشد، قطعاً آسانی او را دنبال می‌کند تا این که در آن سوراخ داخل شود و آن را از سوراخ بیرون آورد و هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نمی‌شود زیرا خداوند تعالی می‌فرماید: بی‌گمان به همراه دشواری آسانی است. آری، در جنب دشواری دو آسانی است.»

سبب نزول: روایت شده است که چون مشرکان مسلمانان را به فقر و نداری طعنه زدند، این آیه نازل شد. ابن جریر طبری از حسن بصری رضی الله عنه روایت کرده‌است که گفت: چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مژده‌تان باد که بر شما آسانی آمد، هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نمی‌شود».

## ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾

«پس چون فراغت یافتی، به طاعت در کوش» یعنی: چون از نماز خود فارغ شدی، یا چون از تبلیغ و دعوت فارغ شدی، یا چون از جهاد فارغ شدی پس در دعا بکوش و از خدای تعالی حاجت خویش را بخواه. یا در عبادت سخت بکوش.

## ﴿وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَأَرْعَبْ﴾

«و با اشتیاق به‌سوی پروردگارت روی آور» یعنی: مخصوصاً به‌سوی خداوند تعالی رغبت و گرایش داشته باش و در حالی که از دوزخ بیمناک و به بهشت راغب هستی، به‌سوی وی زرای و تضرع کن.



## سوره تین

مکی است و دارای (۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «تین» نامیده شد که خداوند ﷻ در مطلع آن به «تین: انجیر» و «زیتون» سوگند خورده است چرا که در انجیر و زیتون خیرات و برکات بسیاری است.

در حدیث شریف به روایت براء بن عازب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از دو رکعت سفر: ﴿وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ﴾ [التین: ۱] را می‌خواندند و من کسی را خوش صداتر یا نیکوتر در قرائت مانند ایشان ندیده‌ام.

﴿وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ﴾

«سوگند به تین» یعنی: همان انجیری که مردم آن را می‌خورند «و» سوگند به «زیتون» همان زیتونی که مردم از آن روغن می‌گیرند. سوگند حق تعالی به این دو، کنایه از سوگند وی به شهرهای مقدسی است که به رویاندن انجیر و زیتون مشهورند و این شهرها عبارت از شام و بیت المقدس می‌باشد. اما ابوحیان در تفسیر «بحرالمحیط» می‌گوید: «ظاهراً مراد حق تعالی سوگند به خود انجیر و زیتون است». آری! حق تعالی به انجیر سوگند خورد زیرا انجیر میوه‌ای است که از تیرگی‌ها و آرایش‌هایی که لذت را می‌کاهد، خالص شده است به سبب آن که تمام آن با پوست و گوشت و دانه خورده می‌شود همچنین انجیر هم غذاست، هم میوه و هم دوا؛ غذایی است نرم و زود هضم که در معده بسیار نمی‌ماند، دوائی است ملین طبع، کاهش دهنده بلغم، پاک‌کننده کلیه‌ها و مثانه، فربه کننده بدن، بازکننده مسامات کبد و طحال و میوه‌ای است از بهترین و ستوده‌ترین میوه‌ها. در حدیث شریف آمده است: «انجیر بواسیر را از بین می‌برد و در مرض نقرس نافع واقع می‌شود». بسیاری از پزشکان نیز برآنند که انجیر مفیدترین میوه‌ها و مغذی‌ترین آن‌ها برای بدن است. اما زیتون نیز هم میوه است، هم نان خورش و هم دوا و از آن روغنی گرفته می‌شود که نان خورش غالب و روغن مصرفی برخی از سرزمین‌هاست و زیتون در ترکیب بسیاری از داروها نیز به کار برده می‌شود.

## ﴿وَطُورِ سَيْنِينَ﴾

«و سوگند به طور سینا» طور سینا: کوهی است که خداوند ﷺ با موسی علیه السلام بر آن سخن گفت و «سینین» و «سینا» نام دو جای است که در آن کوه قرار دارد.

## ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾

«و سوگند به این شهر امین» که مراد از آن: مکه مکرمه است و حق تعالی آن را امین نامید زیرا شهری است امن. علما گفته اند: خداوند ﷺ از آن روی به این سه جا، یعنی: شام، بیت المقدس و مکه سوگند خورد که این سه جا، فرودگاه‌های وحی الهی بر پیامبران اولی العزم وی اند و از این سه جاست که مشعل‌های هدایت برای بشر روشن گردانیده شده است.

## ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾

جواب سوگندهای قبل این است: «به‌راستی که انسان را در نیکوترین تقویم آفریدیم» یعنی: به آنچه ذکر شد، سوگند که ما انسان را در بهترین و معتدل‌ترین شکل و صورت و در نیکوترین قوام و هیأت آفریده‌ایم و از جمله مزیت‌های انسان این است که: خداوند ﷺ هر ذی روحی را فروافتاده بر روی آن آفریده است، بجز انسان که آن را راست‌قامت آفریده به طوری که خوردنی خویش را با دست خویش می‌گیرد. و از جمله مزیت‌های انسان این است که خداوند ﷺ تمام خواص کائنات را در او جمع کرده، او را دانا، سخنگو، مدبر و حکیم آفریده و بدین‌سان به او این امکان را داده است که خلیفه وی در زمین به همان نحوی باشد که این خلافت را برایش اراده کرده است.

قرطبی داستانی را نقل کرده است که روشن‌گر بودن ساختار انسان می‌باشد، او می‌گوید: عیسی بن موسای هاشمی زنش را سخت دوست داشت، روزی از باب ملاحظه به زنش گفت: اگر تو زیباتر از ماه نباشی، سه طلاق هستی! زنش بی‌درنگ برخاست و از وی در حجاب قرار گرفت و از پشت پرده به وی گفت: تو طلاقم داده‌ای! آن شب بر عیسی بن موسی شب بسیار سختی گذشت. بامداد به سرای منصور خلیفه رفت و او را از ماجرا آگاه کرد و در پیش وی سخت بی‌قراری نمود. منصور فقها را جمع کرد و از آنان در این باره فتوا خواست. پس تمام کسانی که آمده بودند، گفتند

که: زن وی طلاق شده است؛ مگر مردی از یاران ابوحنیفه که ساکت بود. منصور رو به او کرد و گفت: چرا تو سخنی نمی‌گویی؟ آن مرد لب به سخن گشود و گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ ﴿۱﴾ وَطُورِ سِينِينَ ﴿۲﴾ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿۳﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿۴﴾﴾ [التین: ۱-۴].

ای امیرالمؤمنین! انسان زیباترین و نیکوترین اشیاء است و هیچ چیز از او زیباتر نیست. پس منصور به عیسی بن موسی گفت: قضیه چنان است که این مرد گفت لذا به زنت بپیوند. و فردی را نیز نزد زنش فرستاد و به او پیغام داد که: از همسرت اطاعت کن و نافرمانی‌اش نکن زیرا او تو را طلاق نگفته است. سپس قرطبی در تعلیقی بر این داستان می‌گوید: «آری! انسان نیکوترین و زیباترین خلق خدا ﷺ در ظاهر و در باطن است، زیبایی و شگرفی شکل و هیأت وی در این است که سرش و آنچه که در آن از عجایب آفرینش آفریده شده، در بالا قرار دارد و سپس سینه وی با اعجوبه‌های خلقتی که در اندرون آن است - مانند قلب، شش‌ها و کبد - بعد از سر در مرتبه دوم قرار گرفته، بعد از آن دستها و ترکیب ساختاری شگفت‌آسای آن‌ها، باز شکم و محتوای آن، سپس آلت تناسلی و دستگاه‌های مربوط به آن و سرانجام پاها و وظایف آن. از این جهت فلاسفه گفته‌اند: انسان عالم اصغر است زیرا هر چه در دیگر مخلوقات وجود دارد، به تنهایی در او جمع گردیده است».

﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿۵﴾﴾

«سپس او را به پست‌ترین مراتب پستی بازگردانیدیم» یعنی: ما انسان را در بهترین شکل و صورت و در نیکوترین قوام و هیأت آفریدیم و سپس او را به پست‌ترین عمر که ضعف و پیری و خرفتی و انحطاط قوای انسانی او بعد از جوانی و نیرومندی اوست، باز گردانیدیم تا بدانجا که چون کودک بی‌تمیزی می‌گردد و عقل وی کم می‌شود. «سافلین» ناتوانان و فروماندگان، بیماران زمین‌گیر، کودکان و ضعیف‌تر و فرومانده‌تر از همه آن‌ها پیرمردان کهنسال‌اند. در حدیث شریف آمده است: «چون بنده بیمار شود یا به سفر برود، خداوند ﷻ برای او همان مزدی را می‌نویسد که در حال صحت و اقامت خود عمل می‌کرد». همچنین در حدیث شریف قدسی آمده است که خداوند ﷻ فرمود: «چون بنده مؤمنی از

بندگانم را مبتلا کردم و او مرا در برابر آنچه که بدان مبتلاش کرده بودم سپاس گفت، قطعاً او از بستر بیماری‌اش همانند روزی برمی‌خیزد که مادرش او را زاییده است؛ پاک از گناهان. پروردگار عَلَيْكُمْ (به فرشتگان موکل) می‌گوید: من بودم که این بنده خویش را مقید گردانیده و او را به این بیماری مبتلا کردم پس برای او (از عمل) همان چیزی را جاری گردانید که قبل از این جاری می‌کردید».

به قولی معنی این است: انسانی که خداوند عَلَيْكُمْ او را در نیکوترین حال و بهترین شکل و صورت آفریده است، به بدتر و فروتر از حال هرگونه حیوانی بازگردانیده می‌شود زیرا او به فرودین فرود دوزخ می‌پیوندد. در این صورت مراد از انسان، بعضی از افراد آن است که کفارند. ابن‌کثیر این قول دوم را برگزیده و معنی اول را که اختیار ابن‌جریر است، رد کرده و می‌گوید: «اگر مراد معنای اول بود، در این صورت استثنای مؤمنان از آن (در آیه بعد) نیکو نبود زیرا بعضی از مؤمنان نیز پیر و خرفت می‌شوند».

در بیان سبب نزول آیه آمده است: چند تن در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسیار پیر و فرتوت و فروتر از همه فروماندگان گردیده بودند تا بدانجا که عقل‌هایشان کاهش یافته بود پس اصحاب از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کردند که از نظر شرع شریف حکم آنان چیست؟ همان بود که خداوند عَلَيْكُمْ عذر آنان را نازل فرمود. یعنی: حکم این است که برای ایشان مزد همان اعمالی که قبل از بین رفتن عقل‌هایشان بدان عمل می‌کرده‌اند، تعلق می‌گیرد.

﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾﴾

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند» پس اینان به «اسفل‌السافلین» یعنی دوزخ بازگردانیده نمی‌شوند بلکه به بهشت برین خداوند عَلَيْكُمْ در «اعلی‌علیین» بازگردانیده می‌شوند «پس برای آنان پاداشی است بی‌منت» و گسست‌ناپذیر به‌عنوان پاداش طاعت‌هایشان. ابن‌عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا می‌گوید: «هرکس قرآن بخواند، به حالتی از خرفتی که عقلش از بین برود، بازگردانیده نمی‌شود». بنابراین، مؤمن پرهیزکار در دنیا نیز به چنین حالی باز نمی‌گردد.

این آیه مؤید سخن ابن‌کثیر است که مراد از بازگردانیدن انسان به «اسفل‌السافلین»، بازگشت کفار به دوزخ در آخرت است.

﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ ﴿٧﴾﴾



«پس بعد از این چه چیز تو را به تکذیب روز جزا وامی دارد؟» یعنی: ای انسان منکر! اکنون که دانستی خداوند ﷻ تو را در نیکوترین ساختار آفریده است و هم‌اوست که تو را به فرودین فرود برمی‌گرداند پس چه چیز تو را وامی دارد که رستاخیز و جزا را منکر گردی؟ به قولی: خطاب برای رسول اکرم ﷺ است. یعنی ای محمد ﷺ! بعد از ظهور این دلایل قاطع و گویا، باز کدامین انسان تو را تکذیب می‌کند؟

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ﴾<sup>(۸)</sup>

«آیا خداوند حکم‌کننده‌ترین حاکمان نیست» هم در قضا و هم در عدل خویش؟ بی‌شک که هست؛ از آن رو که او انسان را به نیکویی و زیبایی و با بهترین ساختار آفرید، سپس کافران و منکران خویش را در فرودین فرود دوزخ افکند و مؤمنان را به درجاتی بلند برتری بخشید؛ پس از عدل اوست که قیامت را برپا می‌دارد تا مظلومان داد خویش را از ظالمان بستانند. در حدیث شریف آمده‌است: «چون یکی از شما ﴿وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ﴾<sup>(۱)</sup> را می‌خواند و به آخر آن: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ﴾<sup>(۸)</sup> [التین: ۸] می‌رسد، باید بگوید: «بلی وأنا علی ذلک من الشاهدين». «نه چنان است که حق تعالی احکم الحاکمین نباشد بلکه هست و من بر این امر از گواهانم».



## سوره علق

مکی است و دارای (۱۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «علق»، «اقرأ» یا «قلم» نامیده شد زیرا خدای سبحان آن را با فرموده‌اش: ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝۱ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝۲ أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝۳ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝۴﴾ [علق: ۱-۴] آغاز نموده است. شایان ذکر است که صدر این سوره، اولین آیات نازل شده قرآن کریم می‌باشد اما بقیه این سوره بعد از انتشار دعوت آن حضرت ﷺ در میان قریش و بروز تحریکاتشان علیه دعوت، نازل شد.

در خصوص چگونگی آغاز نزول وحی بر رسول خدا ﷺ، از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «نخستین چیز از مقدمات وحی و رسالت که بر رسول خدا ﷺ آشکار شد، رؤیای صادق بود و ایشان هیچ رؤیایی نمی‌دیدند مگر این که مانند سپیده صبح روشن بود و به تحقق می‌پیوست، سپس اشتیاق به خلوت‌گزینی در ایشان پدیدار شد پس به غار حرا می‌رفتند و شب‌های متعددی در آن عبادت می‌کردند و برای آن شبها توشه برمی‌گرفتند. و چون آن مدت سپری می‌شد، نزد خدیجه بازمی‌گشتند و مجدداً توشه برمی‌گرفتند. تا این که نزول وحی در غار حرا ایشان را غافلگیر کرد زیرا فرشته در غار نزد ایشان آمد و گفت: اقرأ: بخوان». رسول خدا ﷺ خود حکایت می‌کنند که: «در پاسخ فرشته گفتم: من خواننده نیستم. پس فرشته مرا در بر گرفت و به خودش چسباند و آنچنان فشارم داد که به زحمت افتادم آن‌گاه رهایم کرد و گفت: اقرأ: بخوان! گفتم: من خواننده نیستم. سپس بار دوم مرا فشرد تا بدانجا که در زحمت افتادم، باز رهایم کرد و گفت: اقرأ: بخوان! و گفتم: خواننده نیستم! سپس بار سوم مرا فشرد تا بدانجا که در زحمت افتادم، باز رهایم کرد و گفت: ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝۱ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝۲ أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝۳ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝۴﴾». عائشه رضی الله عنها می‌افزاید: «در حالی که رسول خدا ﷺ از این واقعه سخت مضطرب گردیده بودند و بر خود می‌لرزیدند نزد خدیجه آمدند و گفتند: مرا در جامه درپيچانید، مرا در جامه در پيچانید! پس بر ایشان لحافی پوشانیدند تا اضطرابشان فرو نشست آن‌گاه فرمودند: ای خدیجه! مرا چه شده است؟

و ماجرای غار را به وی حکایت کردند و افزودند: حقیقتا بر خویشتن بیمناک گردیدم. خدیجه به ایشان گفت: نه! هرگز بیمناک نباشید بلکه باید خوشحال باشید زیرا به خدا ﷻ سوگند که او هرگز شما را خوار نمی‌کند، شما کسی هستید که صله رحم را به‌جا می‌آورید، به راستی و درستی سخن می‌گویید، بار مشکل ناتوانان و ضعیفان را برمی‌دارید، میهمان را به نیکویی پذیرایی می‌کنید و بر حوایج و قضایای حق یار و مددکارید. سپس خدیجه رضی الله عنها ایشان را نزد ورقه بن نوفل پسر عمویش برد که در جاهلیت نصرانی شده بود و خط عربی و عبری را می‌نوشت و از انجیل چیزهایی را که خدا ﷻ خواسته بود، نوشته بود. و او در آن وقت پیرمرد کهن‌سالی بود که نابینا شده بود. خدیجه رضی الله عنها به وی گفت: ای پسر عمویم! از برادرزاده‌ات بشنو که چه می‌گوید؟ ورقه خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: پسر برادرم! چه دیده‌ای؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنچه را در غار دیده بودند، به وی بازگفتند. ورقه گفت: این همان ناموسی است که بر موسی علیه السلام نازل شد. ای کاش من در عهد رسالت جوانی چابک‌اندام می‌بودم (تا به یاری دعوتت بیا می‌خاستم) ای کاش هنگامی که قومت تو را اخراج می‌کنند، من زنده باشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا آنان اخراج کننده من هستند؟ ورقه گفت: آری! هیچ مردی مانند آنچه را که تو (از وحی و رسالت) آورده‌ای، نیاورد مگر این‌که مورد تعدی و دشمنی قرار گرفت و اگر من آن روز زنده باشم، تو را به قوت تمام یاری خواهم داد. پس دیری نپایید که ورقه درگذشت. از آن سوی دیگر وحی نیز سست شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از انقطاع وحی سخت اندوهگین شده و چنان در فشار قرار گرفتند که چندین بار به قلل کوه‌ها رفتند تا خود را از آن به پایین افکنند. اما هرگاه که به قله کوهی می‌رفتند تا خود را از آن به پایین پرتاب کنند، جبرئیل علیه السلام در معرض دید ایشان آشکار می‌شد و می‌گفت: ای محمد! به راستی که تو فرستاده خداوند هستی. ایشان با این سخن جبرئیل آرام می‌گرفتند و به خانه باز می‌گشتند. ولی باز وحی بر ایشان دیر می‌کرد و بار دیگر به کوه می‌رفتند تا خود را از کوه به پایین پرتاب کنند. اما چون به قله کوه می‌رسیدند، جبرئیل علیه السلام بر ایشان نمایان می‌شد و سخنی مانند آن را به ایشان می‌گفت:».

﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾

«بخوان به‌نام پروردگارت» یعنی: بخوان درحالی که به‌نام پروردگارت آغاز می‌کنی. یا معنی این است: بخوان درحالی که از نام پروردگارت یاری می‌جویی. دلیل این که حق

تعالی ﴿بِاسْمِ رَبِّكَ﴾ گفت و مانند (بسم الله الرحمن الرحيم)، (باسم الله) نگفت، این است که: «رب» مفید معنی پرورش و تربیت است و بنده را به حقیقت ربوبیت باری تعالی متوجه می‌کند. یعنی: بخوان به نام آن که تو را پرورش داد و به مصالح و منافعت عنایت ورزید. پس این تعبیر، هم بر انس و الفت بیشتر دلالت می‌کند و هم بر طاعت برانگیزاننده تر است. آری! بخوان به نام آن «که آفرید» پس خداوند ﷻ خود را با این صفت برای ما وصف می‌کند تا نعمت آفرینش را به یادمان بیاورد زیرا نعمت آفرینش اولین نعمتها و بزرگترین آنهاست. یعنی: ای پیامبر! بخوان به نام خداوندی که تو را آفریده است، هرچند که قبلاً نه خواننده بوده‌ای و نه نویسنده زیرا ذاتی که کائنات را آفریده است، بر این امر نیز تواناست که قدرت خواندن را در تو ایجاد نماید. اما سؤال این است که پیامبر ﷺ چه بخوانند؟ چه بسا مراد این باشد که: آیات کونی پروردگار را بخوان. زیرا این سوره از آیات کونی بحث می‌کند.

### ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾

«انسان را از علق آفرید» علق: خون بسته است و اگر خون روان باشد، آن خون «مسفوح» است. گفتنی است که خون بسته طوری از اطوار آفرینش جنین می‌باشد زیرا آفرینش جنین ابتدا از نطفه است، سپس خداوند ﷻ آن نطفه را به علقه (خون بسته) که گویی قطعه‌ای از خون جامد است، متحول می‌کند آن گاه علقه به مضغه (گوشت پاره) تطور می‌کند چنان که گویی قطعه‌ای از گوشت است و سپس بر آن خلعت آفرینش انسانی پوشانده شده و از نظر شکل و هیأت، ساختار انسانی به خود می‌گیرد.

### ﴿أَقْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾

«بخوان و پروردگار تو کریم‌ترین کریمان است» یعنی: آنچه را که به تو از خواندن دستور داده‌ایم، عملی کن و بدان که پروردگاری که تو را به خواندن دستور داده، گرامی‌ترین است زیرا او کریمی است که هیچ بزرگواری با کرم او همسری نمی‌تواند کرد و از کرم اوست که به تو امکان می‌دهد تا بخوانی در حالی که تو امی (ناخوان) هستی.

### ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾

«همان کس که به وسیله قلم علم آموخت» یعنی: به وسیله قلم به انسان نویسندگی و دانش آموخت. پس قلم نعمت بس بزرگی از جانب خدای ﷻ برای انسان است. اگر این قلم نبود، نه دینی پایدار می‌گردید و نه زندگی‌ای سروسامان

می‌یافت لذا خداوند ﷺ مردم را به وسیله قلم از تاریکی جهل به سوی نور علم رهنمون گردیده است و علوم تدوین نگردیده، احکام مرتب نشده و اخبار و سخنان پیشینیان و کتب نازل شده الهی به ضبط و ثبت نرسیده مگر به وسیله نوشتن و قلم و اگر بتوانیم جهانی را تخیل و تصور کنیم که در آن نه قلمی باشد، نه نوشتن و نه کتابی، بی‌شک آن جهان، جهانی خواهد بود که جهل در آن در همه جا و همه سو طناب افکنده و سایه سیاه شوم خود را گسترانده است به طوری که در آن جهان بسته، معرفت عقیم است و دانشهای پیشینیان و تجارب و آداب و افکارشان منجمد، که نه به دیگران منتقل می‌شود و نه از جایی به جایی می‌رود مگر به قلت و همراه با نقص و تحریف و آن اندک داشته‌های علمی نیز بر اثر انجماد فکری و انسداد معرفتی در گذار زمان به پایان رسیده و دیگر برای آن در عرصه هستی وجودی باقی نمی‌ماند.

اما با وجود نویسندگی و قلم، بدون شک علوم و آداب باقی مانده و ماندگار می‌شوند و کاخ علوم و آداب پیوسته بر زیربنای آن‌ها فرازهای نوینی را می‌پیماید و الی ما شاء الله بر آن افزوده می‌شود؛ در چنین بستر و زمینه‌ای است که تمدن‌ها سر برآورده و رشد می‌کنند، افکار اعتلا و ارتقا یافته و ادیان حفظ می‌شوند و هدایت انتشار پیدا می‌کند، از این رو تعجب برانگیز نیست که خداوند ﷺ دعوت اسلام را با دعوت به سوی خواندن و نوشتن و بیان این حقیقت که خواندن و نوشتن دو نشانه بزرگ از نشانه‌ها و آیات وی در خلقش می‌باشند و از خوان رحمت او فرود آورده شده‌اند، آغاز نموده‌است و محمد پیامبرش ﷺ در حالی که عربی امی است که نه خواندن را می‌داند و نه نوشتن را، در حالی که رسالت برانگیخته شده که معجزه او قرآن است؛ قرآنی که خوانده می‌شود و کتابی که نوشته می‌شود و او با این کتاب به زودی امت خویش را از امتی امی و ناخوان به امتی دانشمند و دانا متحول خواهد کرد، امتی که به تمام فضایل علم و دانش آراسته است. چنان که خداوند ﷺ در همان حال که با این نعمت خویش بر این امت منت می‌گذارد، چنین می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَنِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الجمعة: ۲]. «اوست آن کس که در میان قوم بی‌کتاب پیامبری از خودشان را برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و پاکیزه‌شان می‌دارد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد و حقا که در گذشته در گمراهی آشکاری

بودند». در حدیث شریف آمده است: «اولین چیزی که خداوند ﷻ آفرید قلم بود سپس به او گفت: بنویس! و قلم هر چه را که تا روز قیامت روی می‌دهد، نوشت پس قلم نزد الله ﷻ در ذکر، فوق عرش است».

﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾

«آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت» یعنی: خداوند ﷻ به وسیله قلم اموری را به انسان آموخت که انسان از آن‌ها هیچ چیز نمی‌دانست.

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ﴿٦﴾ أَنْ رَّأَاهُ اسْتَعْجَى ﴿٧﴾﴾

«حقا که آدمی همین که خود را بی‌نیاز ببیند طغیان می‌ورزد» یعنی: انسان اگر خود را به مال و نیروی خویش توانگر ببیند، از حد می‌گذرد و بر پروردگارش استکبار و طغیان می‌ورزد.

در بیان سبب نزول روایت شده است که ابوجهل به مشرکان گفت: آیا محمد در میان شما چهره‌اش را بر خاک می‌گذارد؟ گفتند: آری! گفت: سوگند به لات و عزی که اگر بینم او چنین می‌کند، گردنش را در زیر لگدهای خود کرده و چهره‌اش را در خاک می‌لولانم! پس خداوند ﷻ این آیات را نازل فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ﴿٦﴾﴾ [العلق: ۶]. یعنی: به جای این که آن انسان طغیان‌گر، این مال و نیرومندی را به خدای سبحان نسبت داده و او را در قبال آن‌ها شکر بگذارد، کفران نعمت کرده و سر به طغیان بر می‌دارد.

﴿إِنَّا إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجُعِي ﴿٨﴾﴾

«در حقیقت، بازگشت به سوی پروردگار توست» نه به سوی غیر وی. پس ای انسان طغیان‌گر! بدان که پروردگار متعال، تو را بر این امر که آن مال را از کجا گرد آورده و در چه راهی خرج کرده‌ای، محاسبه می‌کند؟ سپس حق تعالی بعد از بیان طبیعت انسان کافر، نمونه‌ای از طغیان او را ذکر می‌کند:

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ﴿٩﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ﴿١٠﴾﴾

«آیا دیدی» یعنی: ای محمد ﷺ! به من خبر بده. شایان ذکر است که «أَرَأَيْتَ» در این آیه و دو آیه دیگر هر سه برای به تعجب واداشتن است و مراد از آن، تقبیح و سرزنش مرتکب عملی است که کارش تعجب‌برانگیز و سرزنش‌بار می‌باشد. آری! به من خبر بده «از آن کس که باز می‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گزارد؟» این اولین

نمونه از مظاهر طغیان است. چنان که در بیان سبب نزول ذکر شد، مراد از کسی که باز می‌داشت، ابوجهل است و مراد از بنده، محمد ﷺ اند. روایت شده است که رسول خدا ﷺ به بارگاه الهی چنین دعا کردند: «خدایا! اسلام را به عمر، یا به ابوجهل بن هشام عزت بخش». پس گویی خداوند ﷻ به پیامبرش می‌فرماید: ای محمد! تو می‌پنداشتی که اسلام با ایمان آوردن ابوجهل عزیز می‌شود در حالی که او از نماز که اولین رکن از ارکان اسلام است، باز می‌دارد. نقل است که: لقب ابوجهل، ابوالحکم بود پس گفته شد: چگونه این لقب سزاوار اوست در حالی که بندگان را از خدمت پروردگارش باز داشته و آنان را به پرستش جمادی فرامی‌خواند؟ در روایات آمده است که علی رضی الله عنه در مصلی کسانی را دید که قبل از نماز عید، نماز نفل می‌خوانند. فرمود: من ندیدم که رسول خدا ﷺ قبل از نماز عید نماز نفل بخوانند. به او گفته شد: چرا آنان را از نمازگزاردن باز نمی‌داری؟ فرمود: می‌ترسم که در تحت این خطاب حق تعالی داخل شوم: ﴿أَرَعَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ ﴿٩﴾﴾ [العلق: ۹]. «آیا دیدی کسی را که باز می‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گزارد؟». علما می‌گویند: این آیه هر چند در مورد ابوجهل نازل شده است ولی هر کس که مردم را از طاعت خداوند ﷻ باز دارد، در این خطاب نازل شده در شأن ابوجهل، شریک است.

﴿أَرَعَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ ﴿١١﴾ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ ﴿١٢﴾﴾

«آیا دیدی» یعنی: ای محمد ﷺ! همچنین به من از حال این طاغوت منع کننده نماز خبر بده. به قولی: خطاب برای کافر است، که در این صورت معنی چنین می‌شود: ای کافر! به من خبر بده «که اگر» محمد ﷺ که او را از نماز خواندن باز می‌داری «بر طریق هدایت باشد، یا به پرهیزگاری امر کند» یعنی: به اخلاص، توحید و عمل شایسته‌ای امر کند که به وسیله آن می‌توان از آتش دوزخ پرهیز کرد، آیا باز هم او را از این کار باز می‌داری؟ و اگر خطاب برای رسول خدا ﷺ باشد - چنان که اکثر مفسران بر آنند - معنی چنین است: به من از حال این طاغوت بازدارنده از نماز خبر بده که اگر او در راه هدایت و صواب می‌بود، یا به تقوی امر می‌کرد، آیا این کار برایش بهتر از آن نبود که از راه خدا ﷻ باز دارد، یا به پرستش بتان فرمان دهد؟ قطعاً برایش بهتر بود.



﴿أَرَعَيْتَ إِنْ كَذَبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٣﴾ أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ ﴿١٤﴾﴾

«آیا دیدی» ای محمد ﷺ «که اگر» ابوجهل «انکار پیشه کند و روی برتابد» از ایمان و آنچه که تو به همراه آورده‌ای. و اگر خطاب متوجه ابوجهل باشد معنی این است: به من خبر بده که اگر محمد ﷺ دروغگو یا از حق رویگردان باشد؛ «مگر ندانسته که خدا می‌بیند؟» یعنی: خداوند ﷻ به احوال وی آگاه است پس او را به سبب آن مجازات می‌کند؟ لذا چه نیازی است که تو او را از نمازش بازداری؟! بنا بر وجه دیگر که خطاب متوجه محمد ﷺ است، معنی چنین می‌شود: آیا این کافر به وسیله عقل و اندیشه خود نمی‌بیند و نمی‌داند که خداوند ﷻ بر این اعمال زشتش ناظر است و به زودی او را در برابر جرایم و جنایاتش محاسبه و مجازات می‌کند؟ پس اگر می‌داند، چگونه جرأت کرده است که همچو اعمال ننگینی را مرتکب شود؟.

﴿كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لِنَسْفَعْنَا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٥﴾ نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿١٦﴾﴾

«نه، چنان نیست» که این طاغوت باز دارنده می‌پندارد، او باید بداند که «اگر باز نایستد» یعنی: سوگند به الوهیتم که اگر او از این اعمال و اندیشه‌های ناصواب خود دست بردارد و به هوش نیاید؛ «البته موی پیشانی او را سخت بگیریم» و او را به دوزخ درافکنیم؛ «موی پیشانی دروغزن گناه‌پیشه را» یعنی: صاحب این پیشانی را که دروغزن، خطاکار، بی‌پروا، بی‌اندیشه و نکوهیده است، این کسی که از ارتکاب گناه هیچ پروا و اندیشه نمی‌کند و هیچ ننگ و عاری ندارد. ناصیه: موی جلوی سر است.

﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿١٧﴾﴾

«پس باید اهل نادى خود را فراخواند» نادى: محلی است که قوم در آن می‌نشینند و خانواده و قبیله در آن گرد هم می‌آیند. یعنی: باید آن طاغوت، قوم و قبیله و کسانی را که کمک و پشتیبانی خویش فراخوانده و بر آنان بانگ دردهد که هلا! به یاری من بشتابید تا او را کمک و یاری کنند!!

در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل شده است که ابوجهل به رسول خدا ﷺ گفت: آیا مرا تهدید می‌کنی در حالی که من بیشترین کسان این وادی (مکه) از نظر اهل مجلس و یاران و پشتیبانان هستم؟! پس این آیه نازل شد.

## ﴿سَدَّغُ الزَّبَانِيَةِ﴾

آری، ای پیامبر! بگو که قوم و قبیله خود را فراخواند؛ «ما نیز به زودی زبانیه را فرامی‌خوانیم» زبانیه: فرشتگان سخت‌گیر درشت‌خوی خشن‌اند که آتشبان جهنم می‌باشند. یعنی: او قبیله و یارانش را به کمک فراخواند و ما این فرشتگان خشن درشت‌خوی قوی پنجه را تا او را بگیرند و در آتش سوزان بیفگند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اگر ابوجهل گروه هم مجلسش را فرامی‌خواند، قطعاً فرشتگان قوی پنجه موصوف، آشکارا او را می‌گرفتند».

## ﴿كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ﴾

«زنهار» هر گز این دروغزن بی‌پروای بی‌اندیشه تهدیدش را عملی نتواند کرد و حاشا که او یارای رسانیدن گزند را به تو داشته باشد؛ پس «از او پیروی نکن» در آنچه که تو را به آن فرامی‌خواند و بر نافرمانی او پایدار باش «و سجده کن» یعنی: به نمازت برای خدای عز وجل ادامه بده، بی‌آن‌که به او کم‌ترین اهمیتی بدهی، یا در بازداشتن او از نماز، به‌سویش گرایش یابی «و تقرب بجوی» به‌سوی خدای سبحان با طاعت و عبادت. دلیل این‌که حق تعالی از نماز به «سجده» تعبیر کرد، در حدیث شریف ذیل آمده است: «نزدیک‌ترین و دوست‌داشته‌ترین حالت بنده به پروردگارش، حالتی است که پیشانی‌اش در آن برای حق تعالی سجده‌کنان بر زمین نهاده است». آری! سجده کردن بر زمین، نمادی از عبودیت و ذلت در پیشگاه پروردگار سبحان است و از آنجا که خداوند عز وجل دارای چنان عزتی است که برای آن مقداری متصور نمی‌باشد پس هرچند که از این صفت وی دور گردی، به بهشتش نزدیک‌تر می‌شوی. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اما رکوع؛ پس پروردگارتان را در آن تعظیم کنید و اما سجده؛ پس در آن به دعا بکوشید زیرا سجده سزاوار آن است که دعایتان در آن مستجاب شود».

## سوره قدر

مکی است و دارای (۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام شب قدر که قرآن در آن نازل گردیده است، «قدر»

یعنی شرف و عظمت نامیده شد چنان که خدای سبحان در مطلع آن می‌فرماید: ﴿إِنَّا

أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ [الفدر: ۱].

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾

«همانا ما آن را در شب قدر نازل کردیم» یعنی: ما قرآن را در شبی بزرگ و دارای قدر و منزلتی عظیم نازل کرده‌ایم. پس آن را به سبب شرف و منزلت عظیم آن «قدر» نامیدند. دلیل دیگر نامگذاری آن به قدر این است که خدای سبحان همه چیزهایی را که مشیت وی تا سال آینده بر آن رفته‌است، در آن شب مقدر و برنامه‌ریزی می‌کند. نزول قرآن در شب قدر که از شب‌های مبارک رمضان می‌باشد، بدین معنی است که قرآن تماما در این شب از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شد ولی نزول آن از آسمان دنیا نزولی تدریجی بود که بر حسب نیاز در ظرف بیست و سه سال بر رسول خدا ﷺ نازل گردید. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «قد جاءكم شهر رمضان، شهر مبارك افترض الله عليكم صيامه، تفتح فيه أبواب الجنة وتغلق فيه أبواب الجحيم، وتغل فيه الشياطين، في ليلة خير من ألف شهر، من حرم خيرها فقد حرم». «اینک ماه رمضان بر شما آمد، ماهی مبارک که خداوند متعال در آن روزه‌اش را بر شما فرض گردانیده، در آن درهای بهشت باز و درهای دوزخ بسته می‌شود و در آن شیاطین در قید و زنجیر قرار داده می‌شوند، در شبی که بهتر از هزار شب است، هرکس از خیر آن محروم شد، بی‌گمان (از هر خیری) محروم گردانیده شده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من قام ليلة القدر إيماناً واحتساباً، غفر له ما تقدم من ذنبه». «هر کس از روی ایمان و به قصد قربت شب قدر را (برای نماز و نیاز) به پا خاست، آنچه که از گناهانش گذشته است بر وی آمرزیده می‌شود».

شایان ذکر است که احادیث وارده در تعیین شب قدر، مختلف می‌باشد اما آنچه که اکثر علما برآند، این است که شب قدر، شب بیست و هفتم رمضان هر سال می‌باشد؛ و از علامات آن این است که خورشید در بامداد آن سپید طلوع می‌کند و شعاعی ندارد. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره شب قدر فرمودند: «من شب قدر را دیدم اما آن را فراموشم ساختند. شب قدر در شبهای دهه اخیر رمضان است و شبی است معتدل، نه گرم و نه سرد، روشن و سپید، گویی که در آن ماهی تمام می‌تابد. آن شب شیطان بیرون نمی‌آید تا آن که صبحش روشن گردد». در روایت دیگری آمده است: «خورشید در صبحگاه شب قدر، ضعیف و سرخ رنگ ظاهر می‌شود». روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون شدند تا به مردم از شب قدر خبر دهند؛ در این اثنا دو مرد را که باهم در کشمکش بودند در برابر خود یافتند پس آن خبر را فراموش کردند. حکمت در پنهان داشتن شب قدر مانند حکمت در پنهان داشتن وقت وفات و روز قیامت است تا مکلف به طاعات رغبت کرده و بر سخت‌کوشی و جد و جهد خود در این راه بیفزاید، غفلت و سستی نکند و بر شب مخصوصی تکیه ننماید.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿۱﴾ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿۲﴾﴾

«و تو چه دانی که شب قدر چیست؟» استفهام برای تفخیم و بزرگداشت شأن شب قدر است، یعنی: تو مرتبه و پایه نهایی فضل و شرف شب قدر را درک نکرده‌ای زیرا «شب قدر بهتر از هزار ماه است» یعنی: عمل نیک در آن، بهتر از عمل نیک در هزار ماهی است که شب قدری در آن‌ها نباشد.

مجاهد در بیان سبب نزول می‌گوید: در میان بنی‌اسرائیل مردی بود که شب تا صبح را احیا می‌کرد و به پا می‌خاست سپس روز نیز تا شب با دشمن جهاد می‌کرد و او هزار ماه بر این نمط عمل کرد. پس خداوند صلی الله علیه و آله فرمود: شب قدر بهتر از هزار ماهی است که آن مرد در آن‌ها عمل صالح انجام داد.

﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴿۱﴾﴾

سبب برتری شب قدر بر هزار ماه این است که: «در آن فرشتگان با روح به اذن پروردگارش فرود می‌آیند» از آسمان‌ها به سوی زمین «برای هر امری» یعنی: فرود می‌آیند برای پرداختن و سامان دادن به هر امری که خداوند صلی الله علیه و آله آن را تا سال

آینده مقدر و به آن حکم کرده‌است. روح: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام است و هرچند کلمه «فرشتگان» شامل او نیز می‌شود ولی از او به سبب فزونی شرفش مخصوصا نیز یادآوری شد پس این از باب عطف خاص بر عام است. از فواید فرود آمدن فرشتگان این است که ایشان در زمین انواع طاعاتی را می‌بینند که در میان اهالی آسمان‌ها ندیده بودند همچنین آن‌ها در زمین فریاد ناله و زاری گنه‌کارانی را می‌شنوند که ناله و زاری آن‌ها نزد خداوند عَلَّامٌ دوست داشته‌تر از زمزمه تسبیح مسبحان است پس در این حال به یک‌دیگر می‌گویند: بیایید صدایی را بشنویم که نزد پروردگار ما دوست‌داشته‌تر از تسبیح ما می‌باشد.

### ﴿سَلِّمْ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾

«آن شب تا دم طلوع فجر محض سلامتی است» یعنی: تمام آن شب سلامتی و خیر است و هیچ شری در آن نیست و تا هنگام دمیدن سپیده‌دم، فرود آمدن فرشتگان در آن قطع نمی‌شود به طوری که آن‌ها گروه‌گروه و پیاپی تا طلوع سپیده‌دم از آسمان فرود می‌آیند. مجاهد در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «آن شب، شب سالمی است که شیطان نمی‌تواند در آن گزند و آزاری برساند». شعبی می‌گوید: «مراد از سلام، سلام گفتن فرشتگان بر اهل مساجد در شب قدر است از هنگامی که خورشید پنهان می‌شود تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌کند».



## سوره بینه

مدنی است و دارای (۸) آیه است

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «بینه» نامیده شد که با این فرموده حق تعالی: ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ [البینه: ۱] افتتاح شده است. در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابی بن کعب رضی الله عنه فرمودند: «خداوند جل جلاله به من دستور داده است که سوره ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ را بر تو بخوانم. ابی گفت: خداوند جل جلاله از من نام برده است؟ فرمودند: آری! پس (از شوق) گریست».

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾

«کافران از اهل کتاب» یعنی: از یهود و نصاری «و مشرکان» یعنی: مشرکان عرب پرستشگر بتان و غیر آنها از مشرکان «جدا شونده» و دست بردار از کفر خویش «نبودند تا وقتی که بر آنان بینه بیاید» بینه: هر چیزی است که حق را روشن و هویدا گرداند و مراد از آن در اینجا قرآن، یا محمد صلی الله علیه و آله است. یعنی: کفار از هر رنگ و قماش که باشند، هرگز از کفر و شرک و اختلاف خود در دین دست بردار نیستند تا آن که به سویشان حجتی بفرستیم که در امر عقاید و ادیان شان حق را از باطل متمایز گرداند و گمراهی شان را برایشان روشن و مبرهن سازد همان گمراهی ای که به سبب وجود فاصله زیاد زمانی آنان با عهد انبیا علیهم السلام و به سبب تحریف کتب آسمانی ای که در اختیارشان است، به آن در افتاده اند. این بینه و حجت آشکار همانا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و نیز کتابی است که او به عنوان معجزه روشن با خود آورده است، کتابی که گمراهی و نادانی شان را برآنان آشکار گردانیده و به سوی ایمان فرای شان خوانده است. خلاصه این که: حال اهل کتاب و مشرکان، مقتضی فرستادن پیامبر و فرود آوردن کتاب بود، از این جهت ما پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را فرستادیم و قرآن را فرود آوردیم.

﴿رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً﴾

آن‌گاه در تفسیر بینه می‌فرماید: «فرستاده‌ای است از جانب خداوند که صحیفه‌های پاک را تلاوت می‌کند» یعنی: محمد ﷺ به‌عنوان فرستاده خداوند ﷻ، آنچه را که در صحیفه‌های قرآن است، از حافظه ذهنی و قلبی خود و نه از روی کتاب بر آنان می‌خواند و این صحیفه‌ها از دروغ و شبهه و کفر پاک بوده و دربرگیرنده حق صریحی است که هر چه را از امور دین بر اهل کتاب و مشرکان مشتبه می‌شود، برایشان روشن می‌کند پس نه در این صحیفه‌ها تحریفی است و نه ابهام، غموض و التباسی بلکه این صحیفه‌ها حقا کلام خداوند ﷻ است.

﴿فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ ۝۳﴾

«در آن‌ها نوشته‌های استوار است» یعنی: در آن صحیفه‌ها آیات و احکامی است که به حق و عدل گویاست. قیمة: یعنی درست، راست، محکم و استوار که در آن‌ها هیچ کجی و انحرافی از حق وجود ندارد بلکه هر چه که در آن‌ها هست، صواب و رهنمونی و هدایت و حکمت است چنان که خداوند ﷻ فرموده است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۝۱ قِيمًا لِيُنذِرَ ۝۲﴾ [الکهف: ۱-۳]. «ستایش‌خدایی را که این کتاب را بر بنده خود فرورستاد و هیچ‌گونه کجی در آن قرار نداد، کتابی است راست و درست تا گناهکاران را از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد...». لذا هرکس از قرآن پیروی کند، قطعاً بر صراط مستقیم خداوند ﷻ قرار دارد.

﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ۝۱﴾

«و اهل کتاب متفرق نشدند مگر پس از آن‌که برهان آشکار برایشان آمد» یعنی: انگیزه تفرقه و اختلاف اهل کتاب، پوشیده ماندن و ابهام حقیقت بر آنان نبود بلکه آن‌ها پس از روشن شدن حق و آشکار شدن راه صواب - یعنی بعد از بعثت رسول اکرم ﷺ - در کار دین حق تفرقه و اختلاف پیشه کردند و برخی به آن حضرت ﷺ ایمان آورده و برخی هم به ایشان کفر ورزیدند در حالی که تکلیف آن‌ها این بود که در پیروی از دین خدا ﷻ و پیروی از پیامبرش - که تصدیق‌کننده کتاب‌هایشان نیز هست - بر راه و روش واحدی قرار داشته باشند.

این آیه در عین حال، تسلیت و دلجویی از رسول خدا ﷺ نیز هست، یعنی ای پیامبر ﷺ! تفرقه آنان تو را غمگین نکند زیرا منشاء این تفرقه کمبود و قصور حجت و برهان نیست بلکه منشأ آن عناد است که عادت‌ریشه‌دار در میان اهل



کتاب می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «یهودیان به هفتاد و یک فرقه و نصاری به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند و به زودی امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد که همه آنها در دوزخ اند مگر یک فرقه. اصحاب گفتند: این یک فرقه چه کسانی اند یا رسول الله؟ فرمودند: «همانان که بر (راه و روشی قرار دارند) که من و اصحابم بر آن قرار داریم».

سپس خداوند ﷻ اهل کتاب را به سبب انحرافشان از هدف اساسی دین که همانا خالص ساختن عبادت برای اوست، سرزنش نموده و می‌فرماید:

﴿وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾

«و فرمان نیافته بودند» با این دین و این قرآن «جز این که خدا را بپرستند در حالی که دین را برای او خالص گردانیده و حنفاء باشند» یعنی: قرآن را بدین منظور نازل کردیم تا آنان به عبادت و پرستش ما گردن نهند، عبادتشان برای ما از هر شرک و شائبه‌ای خالص باشد، با ما چیزی را شریک نیاورده و خویشتن را در دین و عبادت برای ما خالص گردانند و از همه ادیان بریده و فقط به دین اسلام مایل باشند. و این است معنی حنیف.

این آیه دلالت می‌کند بر مذهب اهل سنت که گفته‌اند: عبادت برای آن واجب نگردیده که به بهشت، یا دوری از عذاب دوزخ می‌انجامد بلکه عبادت برای این واجب گردیده که ما بنده هستیم و او پروردگار پس اگر حتی ثواب و عقابی نیز در کار نباشد و حق تعالی ما را بی هیچ پاداشی به عبادت خود فرمان دهد، عبادت وی به محض عبودیت بر ما واجب است. چنان که این آیه به این حقیقت نیز اشاره دارد که هرکس خدای ﷻ را برای ثواب و عقاب پرستش کند، معبود وی درحقیقت همان ثواب و عقاب است و حق در این میان واسطه‌ای بیش نیست. اخلاص: آن است که عمل خالصانه و فقط به انگیزه رضای حق تعالی انجام شود و هیچ انگیزه دیگری جز رضای پروردگار، در انجام دادن آن عمل وجود نداشته باشد. مخلص: کسی است که کار نیک را به خاطر نیک بودن آن خالصانه برای پروردگار متعال انجام می‌دهد و در کار وی نه ریایی است، نه شهرت‌طلبی و نه غرض دیگری.

این آیه دلیل بر این امر نیز هست که ایمان عبارت از مجموعه قول، اعتقاد و عمل می‌باشد، همان طوری که از تتمه آیه برمی‌آید: «و» فرمان نیافته بودند با این دین و

قرآن «جز این که نماز برپا دارند و زکات بپردازند» یعنی: فرمان یافته بودند که نمازها را بر وجهی اقامه کنند که خداوند ﷻ از آنها خواسته است؛ در اوقات آنها و با رعایت آداب و ارکان آنها و نیز فرمان یافته بودند که زکات را در موقع آن بپردازند. حاصل معنی این که: آراسته شدن به اخلاص در عبادت، مقتضی وحدت و اتفاق در دین است، نه شقاق و افتراق در آن زیرا محمد ﷺ نیز دین حقی را آورده است که پیامبران پیشین به آن مأمور بوده‌اند پس چرا اهل کتاب راه شقاق و اختلاف در پیش گرفته‌اند؟ «و این است دین قیم» یعنی: این دین که پیام‌آور اخلاص در عبادت برای خداوند ﷻ، ترک همه معبودات باطل غیر از وی، ادای نمازها در اوقات آن و پرداخت زکات برای بندگان نیازمند خدا ﷻ است، تنها دین استوار و پایدار الهی می‌باشد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ۖ﴾

«بی‌گمان کسانی که کافر شده‌اند از اهل کتاب» بعد از بعثت حضرت محمد ﷺ «و نیز مشرکان، در آتش جهنم‌اند» و سرانجام به آن می‌پیوندند «در آن جاودان می‌مانند» نه از آن بیرون آمده می‌توانند و نه در آن می‌میرند «اینانند که بدترین خلق‌اند» یعنی: اینان بدترین آفریدگان خداوند ﷻ هستند زیرا از روی حسد و سرکشی حق را فرو گذاشته‌اند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۗ﴾

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آن گروه ایشانند که بهترین آفریدگانند» در حال و آینده، در امروز دنیا و فردای آخرت.

﴿جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ ۗ﴾

«پاداش‌شان نزد پروردگارشان» در مقابل آن ایمان و عمل صالح؛ «بهشت‌های عدن است که جویباران از فرودست آنها» یعنی: از فرودست درختان و غرفه‌های آنها «جاری است در آن همیشه جاویدانند» نه از بهشت بیرون می‌آیند، نه از آن کوچانده می‌شوند و نه در آن می‌میرند بلکه همیشه در ناز و نعمت بی‌پایان آن قرار دارند و به‌طور مستمر تا بی‌انتهای غرق لذت‌های آن هستند «خدا از ایشان خشنود شد و ایشان نیز از او خشنودند» خشنودی حق تعالی از مؤمنان شایسته‌کار بدان جهت است که

ایشان فرمان او را اطاعت کرده و شرایع و احکامش را پذیرفته‌اند و خشنودی آنان از حق تعالی بدان جهت است که به جایگاهی از نعمت‌های دلخواه خود رسیده‌اند که نظیر آن‌ها را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است «این پاداش از آن کسی است که از پروردگارش بترسد» یعنی: این پاداش و خشنودی از آن کسانی است که در دنیا خداترس بوده و به سبب این ترس و خشیت، در برابر نافرمانی‌های او بازایستاده و از آن‌ها دست برداشته‌اند. گفتنی است؛ جمله اخیر بر این حقیقت دلالت دارد که ترس از خدا عَلَّامٌ قله دینداری است و در میان آن و در میان ایمان و عمل صالح، پیوند محکم و گسست ناپذیری وجود دارد و این دو امر باهم متلازم‌اند.



## سوره زلزله

مدنی است و دارای (۸) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن از رخداد زلزله سخت پیشاپیش روز قیامت، «زلزله» یا «زلزال» نامیده شد. و این سوره مدنی است. اما ابن کثیر گفته است که این سوره مکی است.

سبب نزول سوره «زلزال» این بود که کفار از روز قیامت و حساب بسیار سؤال می کردند و می گفتند: ﴿أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾ [القيامة: ۶]. «روز قیامت چه وقت است؟» و مانند این از سؤالات دیگر در این مورد... پس خداوند ﷻ در این سوره از نشانه های قیامت برایشان سخن گفت نه از وقت آن تا بدانند که علم قیامت فقط نزد اوست و هیچ راهی به سوی تعیین وقت آن برای آنان وجود ندارد.

فضیلت آن: در باره فضیلت این سوره احادیثی آمده است از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت انس بن مالک رضی الله عنه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی از یاران خود فرمودند: «ای فلان! آیا ازدواج کرده ای؟ گفت: یا رسول الله! به خدا سوگند که من چیزی ندارم تا با آن ازدواج کنم!! فرمودند: آیا ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۱] همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره ثلث (یک سوم) قرآن است. فرمودند: آیا ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ [النصر: ۱] همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره ربع (یک چهارم) قرآن است. فرمودند: آیا ﴿قُلْ يَتَأْتِيهَا الْكُفْرُونَ﴾ [الكافرون: ۱] همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره نیز ربع (یک چهارم) قرآن است. فرمودند: آیا ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ﴾ [الزلزلة: ۱]. همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره نیز ربع (یک چهارم) قرآن است؛ پس ازدواج کن».

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾

«آن گاه که زمین به لرزش شدید خود» که سخت تر از آن زلزله ای نیست «لرزانیده شود» پس چنان بلرزد و به تکان آید که همه چیز بر روی آن درهم شکسته و خرد

شود. اشاره این آیه کریمه به زلزله زمین در پایان کار جهان و به هم خوردن نظم کیهانی در هنگامه قیام قیامت است. چنان که حق تعالی در جای دیگری می‌فرماید:

﴿زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾ [الحج: ۱]. «زلزله قیامت بس سهمگین است».

﴿وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾

«و زمین بارهای سنگین خود را» یعنی: آنچه را که در شکم آن از مردگان، گنجها، دفینه‌ها و اعمالی است که بر روی آن انجام شده است «برون افگند» در حدیث شریف به روایت مسلم و ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «تلقي الأرض أفلاذ كبدها أمثال الاسطوان من الذهب والفضة فيجىء القاتل فيقول: في هذا قتلت، ويجىء القاطع فيقول: في هذا قطعت رحمي ويجىء السارق فيقول: في هذا قطعت يدي، ثم يدعونه فلا يأخذون منه شيئا». «زمین پاره‌های جگر خود را بسان ستونهایی از طلا و نقره برون می‌افگند پس قاتل می‌آید و می‌گوید: در راه این (طلا و نقره) آدم کشتم. از هم گسلنده رحم می‌آید و می‌گوید: به خاطر این، پیوند رحم خود را قطع کردم. دزد می‌آید و می‌گوید: دست من در راه این، قطع شده است سپس همه آن‌ها آن طلا و نقره را فرو می‌گذارند و چیزی از آن نمی‌گیرند». شایان ذکر است که زمین مردگان را در نفخه دوم برون می‌افگند.

﴿وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا﴾

«و انسان گوید: زمین را چه شده است؟» یعنی: چون این هنگامه بزرگ و این دهشت سهمگین انسان‌ها را در چنبره خویش فرومی‌گیرد و غافلگیرشان می‌کند، در آن هنگام هر فردی از افراد انسان می‌گوید: «برای چه زمین به جنبش درآمد و بارهای گران خود را به بیرون افگند؟». به قولی: مراد از انسان، انسان کافر به روز رستاخیز است زیرا مؤمن می‌داند که بر سر زمین چه می‌آید.

﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾

«آن روز است که زمین خبرهای خود را بازگوید» یعنی: زمین خبرهای اعمالی را که بر روی آن از خیر و شر انجام شده است باز می‌گوید زیرا خدای سبحان در آن روز زمین را به نطق می‌آورد تا بر بندگان گواهی دهد. و این نظر جمهور مفسران است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را خواندند و آن‌گاه فرمودند: آیا می‌دانید که اخبار زمین چیست؟ اصحاب گفتند: خدا جل جلاله و

رسولش داناترند. فرمودند: اخبار آن این است که بر هر بنده و بر هر کنیزی (یعنی بر هر مرد و زنی) گواهی می‌دهد از آنچه که بر پشت آن عمل کرده است، بدین نحو که می‌گوید: او فلان و فلان روز بر روی من چنین و چنان کرد. پس این است اخبار آن». اما طبری می‌گوید: «سخن گفتن زمین از باب تمثیل است و مراد این است که زمین به زبان حال سخن می‌گوید، نه به زبان قال».

﴿يَأْنُ رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾

«به سبب آن که پروردگارت به او وحی کرده است» یعنی: زمین اخبار خود را به وحی خداوند ﷻ باز می‌گوید زیرا خداوند ﷻ به او فرمان می‌دهد که سخن بگو و گواهی بده. وحی: الهام به شیوه پنهانی است چنان که گفته می‌شود: «أوحى له وإليه و وحى له وإليه». «یعنی با او پنهانی سخن گفت و به سوی الهام کرد».

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ﴾

«آن روز مردم بر احوال پراکنده برآیند» یعنی: مردم در روز قیامت بر احوال مختلف و پراکنده‌ای از گورهای خود به‌سوی موقف حساب بیرون می‌آیند؛ برخی از آنان ایمن و مطمئنند و برخی ترسناک، برخی به رنگ اهل بهشت‌اند که رنگ سپید است و برخی به‌رنگ اهل دوزخ که رنگ سیاه است، برخی به سمت راست باز می‌گردند و برخی به سمت چپ چنان که در ادیان و اعمال خویش نیز متفرق‌اند. اما ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «مردم از موقف حساب گروه‌گروه بازمی‌گردند». یعنی: در حالی که به انواع و اصناف مختلفی تقسیم شده‌اند، از شقی گرفته تا سعید و از بهشتی تا دوزخی. آری! بازمی‌گردند: «تا اعمالشان به‌آنان نشان داده شود» یعنی: تا خداوند ﷻ اعمال‌شان را به آنان ارائه نماید و بگوید: اینک این شما و این هم اعمالتان. یا معنی این است: تا خداوند ﷻ جزا و نتیجه اعمال‌شان را به آنان نشان دهد.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾

«پس هر کس» در دنیا «همسنگ ذره‌ای از عمل خیر عمل کرده باشد، آن را» در روز قیامت در نامه اعمال خویش «می‌بیند» و بدان شادمان و مسرور می‌شود. یا آن عمل را بعینه می‌بیند که بر وی عرضه شده‌است.

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾

«و» همچنین «هر کس» در دنیا «همسنگ ذره‌ای از عمل شر عمل کرده باشد، آن‌را می‌بیند» در روز قیامت. پس این دیدن، او را ناخوش، ناراحت و بی‌قرار می‌گرداند اما گاهی هم خداوند ﷻ بر او می‌آمرزد. ذره: عبارت از گرد و غباری است که در شعاع خورشید دیده می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «هیچ کس نیست مگر این که خود را در روز قیامت ملامت می‌کند زیرا اگر نیکوکار باشد، با خود می‌گوید: چرا بر نیکوکاری خود نیفزودم؟ و اگر غیر از این باشد هم می‌گوید: چرا از گناهان دست نکشیدم؟» و این امر در هنگام مشاهده ثواب و عقاب است. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید:

«آیه ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ﴾ محکم‌ترین آیه در قرآن کریم است.»

شایان ذکر است که علما بر عام بودن این آیه اتفاق نظر دارند. کعب احبار می‌گوید: «خداوند ﷻ بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم دو آیه نازل کرده است که تمام آنچه را در تورات، انجیل، زبور و صحیفه‌هاست، دربر گرفته‌اند، این دو آیه عبارت‌اند از: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ و ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ [الزلزلة: ۷-۸]. همچنین در حدیث شریف به روایت ابن جریر و ابن‌ابی حاتم آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا رسول‌الله! آیا من در روز قیامت همسنگ ذره‌ای از عمل شر را که عمل کرده باشم، می‌بینم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ای ابابکر! ناخوشی‌هایی که در دنیا می‌بینی، کفاره مثقال‌های ذره شر است اما خداوند ﷻ مثقال‌های ذره خیر را برایت ذخیره می‌کند تا این که در روز قیامت آن‌ها را باز می‌یابی.»

سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه ﴿وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلٰى حُبِّهِ﴾ [الإنسان: ۸] نازل شد، مسلمانان بر این پندار بودند که در برابر چیزهایی اندکی که به نیازمندان می‌دهند، پاداشی ندارند و عده دیگری نیز بر این باور بودند که در برابر گناه اندک مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند، مانند یک دروغ، یک نگاه حرام، یک غیبت و امثال این‌ها؛ و می‌گفتند: جز این نیست که خدای عز و جل فقط در برابر ارتکاب گناهان کبیره ما را به دوزخ هشدار داده است، نه در برابر گناهان صغیره! همان بود که خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود. در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره زکات الاغ مورد سؤال قرار گرفتند، فرمودند: «خدای عز و جل درباره آن جز



این آیه بی نظیر و جامع را بر من نازل نکرده است: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ و ﴿مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ [الزلزلة: ۷-۸].  
 بنابراین، این آیه را آیه: «فاذ جامع» یعنی یکتا، بی نظیر و فراگیر نامیدند.



## سوره عادیات

مکی است و دارای (۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به جهت افتتاح آن با سوگند حق تعالی به عادیات که عبارت از اسبان تیزتک مجاهدان است، «عادیات» نامیده شد.

﴿وَالْعَدِيَّتِ صَبْحًا﴾

«سوگند به اسبان تیزتک که نفس نفس می‌زنند» صبح: نوعی از رفتار و دویدن است و وقتی اسب به شدت بدود، گفته می‌شود: صبح الفرس. فراء می‌گوید: «صبح، صدای نفس‌نفس‌زدن اسب در هنگام دویدن آن است». مراد اسبانی‌اند که یورشگرانه و با خیز و تاخت مجاهدان در راه خدا ﷺ را به سوی دشمن کافر ستیزه‌گر می‌برند. به قولی: مراد شترانی‌اند که حجاج را از عرفه به سوی مزدلفه برده و در آنجا ایشان را گرد می‌آورند. اما قول اول راجح است.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: رسول خدا ﷺ مجاهدانی را سوار بر اسبان به جهاد فرستادند و یک ماه درنگ کردند اما از آنان خبری نرسید آن‌گاه این آیه نازل شد.

﴿فَالْمُورِيَّتِ قَدْحًا﴾

«و سوگند به اخگرانگیزان» مراد اسبانی‌اند که از برخورد سم و نعل خود به زمینهای سخت و سنگ و سنگریزه، جرقه‌هایی مانند بیرون آوردن آتش از آتش‌زنه برمی‌انگیزند.

﴿فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا﴾

«و سوگند به اسبان تکاور در صبحگاهان» یعنی: اسبانی که بامدادان بر دشمن حمله می‌برند.

﴿فَأَثَرُنَّ بِهٖ نَقْعًا﴾

«و با آن یورش غباری برانگیزند» نقع: گردوغباری است که اسبان در هنگام حمله بر دشمن برمی‌انگیزند.

﴿فَوْسَطْنَ بِهٖ جَمْعًا﴾

«پس در آن هجوم در میانه جمعی درآیند» یعنی: آن اسبان با حمله و یورش تکاورانه خود به میان دشمن درآیند و به این وسیله، قلب دشمن را بشکافند. دلیل این که خداوند ﷻ به اسب سوگند خورد این است که اسب در دویدن خصوصیات دارد که سایر چهارپایان فاقد آنند و نیز از آن روی که در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر نوشته شده است چنان که در حدیث شریف آمده است: «الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیامة». پس هدف بالا بردن شأن و اهمیت اسب در نزد مؤمنان است تا به پرورش آن همت و عنایت گمارند و به قصد جهاد در راه خدا ﷻ بر سواری آن تمرین و ممارست نمایند.

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ﴾

جواب سوگندهای یاد شده این است: «هر آینه انسان در برابر پروردگارش سخت ناسپاس است» کنود: کسی است که بسیار انکارگر و کفران کننده نعمت باشد. ظاهراً مراد از انسان در این آیه، جنس انسان است اما اکثر علما برآنند که مراد از آن، انسان کافر می باشد زیرا خداوند ﷻ بعد از آن می فرماید: ﴿أَفَلَا يَعْلَمُ﴾ «مگر نمی داند که وقتی آنچه در گورهاست زیر و زبر شود؟» در حالی که انسان مؤمن از این حقایق با خبر است. ولی این گروه از علما احتمال این امر را که مراد از آیه جنس انسان باشد، نیز رد نکرده اند با این توضیح که جنس و طبیعت انسان بر ناسپاسگزاری سرشته شده است مگر کسی که خداوند ﷻ او را به لطف و توفیق خود از این آفات حفظ کند.

﴿وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ﴾

«و هر آینه او بر این امر نیک گواه است» یعنی: انسان بر ناسپاسی خود گواه است و به زبان حال یا قال این گواهی را علیه خود می دهد، از آن رو که اثر این ناسپاسی بر وی آشکار و هویداست. اما قتاده و سفیان ثوری می گویند: «معنی این است که: خدای ﷻ بر این ناسپاسی گواه می باشد».

﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾

«و همانا انسان سخت شیفته مال است» مفسران در معنی این آیه دو رأی ذکر کرده اند: اول این که انسان بسیار مال دوست است، دوم این که او به سبب مال دوستی، حریص و بخیل می باشد. ابن کثیر می گوید: «هر دو معنی صحیح است». بنابراین، معنای جمع کننده هر دو وجه این است: انسان در مال دوستی زیاده رو و در طلب آن

به گونه‌ای سخت کوش و در تک و دو می‌باشد که در پی اندوختن آن دست از پا نمی‌شناسد.

﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ۚ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ۚ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ﴾

«مگر نمی‌داند که چون آنچه در گورهاست، زیروزبر شود» یعنی: آیا نمی‌داند که وقتی مردگانی که در گورهایند، برانگیخته شوند و خاک از رویشان برافکنده شود و آنان بیرون آورده شوند؛ «و آنچه در سینه‌هاست فاش شود» یعنی: وقتی که خیر و شر دلها از همدیگر متمایز و آشکار شود؛ «بی‌گمان آن روز پروردگارشان به احوالشان آگاه است؟» یعنی: قطعاً پروردگار برانگیخته شدگان در آن روز و در غیر آن از اوقات به احوالشان آگاه است و هیچ چیز از احوالشان در هیچ وقت بر او پنهان نمی‌ماند ولی جزای تام و کامل‌شان را در آن روز می‌دهد. پس دلیل این که حق تعالی فرمود: «آن روز پروردگارشان به احوالشان آگاه است»؛ همانا تأکید بر فراگیری و احاطه علم وی به گذشته، حال و آینده می‌باشد و نیز از آن روی که جزا منوط به اعمال سابق است لذا مخصوصاً یادآوری از روز قیامت، دال بر عدم فراموشی احوال آنان و به یاد داشتن آن از سوی حق تعالی است. بنابراین، علم الهی در وقت جزادهی اعمال و اقوال و احوال بندگان، با علم ازلی‌اش هیچ اختلافی ندارد. پس وقتی بندگان این حقیقت را دانستند، برای‌شان سزاوار نیست که حب مال آنان را از شکر و عبادت پروردگار و عمل برای روز حشر، به خود مشغول گردانند.



## سوره قارعه

مکی است و دارای (۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با کلمه «قارعه» که ایجادگر هول و هراس است، «قارعه» نام گرفت. شایان ذکر است که قارعه یکی از نامهای روز قیامت است، مانند «الحاقه»، «الصفاه»، «الغاشیه» و مانند اینها.

﴿الْقَارِعَةُ﴾

«قارعه» یعنی: درهم کوب دلها با هول و هراس و بی‌قراری خویش، یا کوبنده دشمنان خدا ﷻ با عذاب روز قیامت.

﴿مَا الْقَارِعَةُ﴾

«چیست قارعه؟» این سؤال برای بزرگداشت و تفخیم شأن آن است، یعنی: این درهم کوب واویلا برانگیز سخت و سهمگین چیست؟

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ﴾

«و تو چه دانی که درهم کوب چیست؟» این تکرار نیز تأکیدی بر شدت هول و هراس و فزونی وحشت و دهشت روز قیامت است. یعنی: تو چه دانی که آن درهم کوب چه قدر عظیم و سهمگین است؟ سپس خود در تفسیر آن می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾

«روزی که مردم چون پروانه‌های پراکنده گردند» فراش: همان حشره پرنده احمق معروفی است که خود را بر قلب آتش می‌زند. به‌قولی: تمام حشرات پرنده در معنی آن داخل‌اند، مانند پشه و ملخ. مَبْثُوث: یعنی متفرق و پراکنده. این تشبیهی برای حال مردم در هنگام بیرون آمدن‌شان از قبرهاست که از شدت هول و هراس و دهشت، دست و پای خود را گم کرده و حیران و پریشان به هر سویی می‌دوند تا آن‌که همه آن‌ها در موقف حساب گردآورده می‌شوند.

﴿وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾

«و روزی که کوهها مانند پشم زده شده رنگین شود» یعنی: مانند پشمی که به رنگهای مختلف رنگ آمیزی شده و به وسیله حلاجی، زده و مخلوج گردیده است بدان جهت که کوهها خرد و درهم تکیده و پاشان گشته و ذرات آنها به هوا پراکنده می شود چنان که در این فرموده حق تعالی آمده است: ﴿وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ﴾ [التکویر: ۳] و نیز در این فرموده وی: ﴿وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا﴾ [المزمل: ۱۴] که ترجمه و تفسیر آنها گذشت.

﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾

سپس حق تعالی احوال مردم و متفرق شدنشان به دو گروه را به اجمال بیان نموده و می فرماید: «اما هرکس پله های او سنگین شود» یعنی: پله نیکی های او آنچنان سنگین شود که بر گناهانش بچربد.

﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ﴾

«پس او در زندگی پسندیده ای خواهد بود» یعنی: او در زندگی ای قرار خواهد داشت که برایش سخت دل پسند و گواراست. عیشه: کلمه ای است که جامع تمام نعمت های بهشتی می باشد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گوید: «جز این نیست که سنگین شدن پله نیکی های ایشان به وسیله پیروی شان از حق در دنیا و سنگینی و عزت حق در نگاه و باورشان است و به راستی شایسته ترازویی که جز حق در آن نهاده نمی شود، این است که سنگین باشد و شایسته ترازویی که باطل در آن نهاده می شود، این است که سبک باشد». مقاتل نیز می گوید: «حق سنگین است و باطل سبک».

﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾

«و اما هرکس پله های او سبک برآید» یعنی: گناهان و بدیهایش بر حسناتش ترجیح پیدا کند، یا حسنات قابل توجهی نداشته باشد.

﴿فَأُمُّهُرْ هَاوِيَةٌ﴾

«پس مسکن او هاویه» یعنی: جهنم «باشد» جایگاهش در دوزخ «ام» نامیده شد زیرا او به سوی آن چنان جای می گیرد که طفل به سوی مادرش؛ و جهنم هاویه نامیده شد زیرا شخص دوزخی با در نظر داشت گودی و عمق بسیار آن در آن فروافکنده می شود.



﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ﴾<sup>(۱۳)</sup>

«و تو چه دانی که هاویه چیست؟» این استفهام برای برانگیختن هراس و افگندن هول و وحشت با ایجاد این تصور است که دوزخ از حد معهود و متعارف خارج می‌باشد به گونه‌ای که بشر کنه و حقیقت آن را در نمی‌یابد. سپس حق تعالی خود در تفسیر آن می‌فرماید:

﴿نَارٌ حَامِيَةٌ﴾<sup>(۱۴)</sup>

«آتشی است بس سوزان» در نهایت سوزندگی و داغی که گرما و سوزشی فراتر از آن حد قابل تصور نیست. در حدیث شریف آمده است: «نار بنی آدم التی توقدون جزء من سبعین جزءا من نار جهنم... آتش فرزندان آدم که آن را برمی‌افروزید، جزئی از هفتاد جزء از آتش جهنم است...». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن أهون أهل النار عذابا: من له نعلان، يغلي منها دماغه». «بی‌گمان آسانترین اهل دوزخ از نظر عذاب، کسی است که دارای دو کفش از آتش است، «و سوزش آن به حدی است» که دماغش بر اثر آن می‌جوشد».



## سوره تکاثر

مکی است و دارای (۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «تکاثر» نامیده شد که خداوند ﷻ در آغاز آن می‌فرماید: ﴿الْهَلِكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ [التکاثر: ۱] یعنی: فخر نمودن به کثرت اموال و اولاد و یاران و خدمتکاران، شما را غافل داشت.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این سوره درباره دو قبیله از قبایل انصار، یعنی قبایل بنی حارثه و بنی الحارث نازل گردید که به بسیاری کسان خود بر یک‌دیگر فخرفروشی کردند... پس در آغاز زندگان را برشمردند سپس گفتند: بیایید به سوی گورستان برویم تا ببینیم که چه کسی از ما دو گروه در شمار بیشتر است؟ لذا به گورستان رفته و به شمردن قبرهای یک‌دیگر پرداختند. همان بود که خداوند ﷻ این سوره را نازل فرمود.

در حدیث شریف به روایت مسلم، ترمذی و نسائی از عبدالله بن شخیر رضی الله عنه آمده است که فرمود: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم در حالی که ایشان سوره ﴿الْهَلِكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ را می‌خواندند - و به روایتی: سوره ﴿الْهَلِكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ بر ایشان نازل شده بود - پس فرمودند: فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر برایت از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و نابودش کرده‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش ساخته‌ای، یا صدقه داده‌ای و آن را مصرف کرده‌ای؟». در روایت دیگری اضافه شده است: «بدان که ماسوای این هر چه که داری، بر باد رفته است و آن را برای مردم باقی گذاشته‌ای». همچنین در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «یتبع المیت ثلاثة: فیرجع اثنان و یبقی معه واحد: یتبعه أهله و ماله و عمله، فیرجع أهله و ماله و یبقی عمله». «سه چیز مرده را دنبال می‌کند پس دو چیز برمی‌گردد و یک چیز همراه او باقی می‌ماند: دنبال می‌کنند او را خانواده، مال و عملش پس خانواده و مالش برمی‌گردند و عملش باقی می‌ماند».

﴿الْهَلِكُمْ التَّكَاثُرُ﴾

«تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت» یعنی: فزون طلبی در اموال و فرزندان، فخرورزی به بسیاری آن‌ها و چشم و هم چشمی با یک‌دیگر در آن‌ها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل برای آخرت غافل داشت و به خود گرفتار کرد.

﴿حَقِّي زُرْتُ الْمَقَابِرَ﴾

«تا کارتان به گورستان رسید» یعنی: به فزون طلبی و فخرورزی تا بدانجا ادامه دادید که به شما مرگ در رسید و بر این حال و منوال در گورها دفن شدید. یا تا بدانجا به فزون طلبی ادامه دادید که برای نشان دادن کثرت خود به گورستان رفتید و به شمردن قبرها پرداختید. در حدیث شریف آمده است: «یهرم ابن آدم، و یبقی معه اثنتان: الحرص والأمل». «فرزند آدم پیر می‌شود اما دو چیز همراه وی باقی می‌ماند: حرص و آرزوهای دورودراز». باید دانست که زیارت قبور از بهترین داروهای شفابخش برای سنگدلان می‌باشد زیرا این کار به یادآورنده مرگ و آخرت است از این رو علما بر جواز زیارت قبور برای مردان اتفاق نظر دارند اما در جواز آن برای زنان اختلاف است؛ رفتن زنان جوان به آن حرام و رفتن زنان مسن مباح می‌باشد و اگر زنان جدا از مردان به زیارت قبور بروند، این کار برای همه آن‌ها جایز است اما در صورتی که از آمیزش مردان و زنان فتنه‌ای روی می‌داد، زیارت آن برای زنان جواز ندارد.

البته باید در زیارت گورستان آداب شرعی رعایت شود؛ آداب زیارت این است که زایر بالای سر صاحب قبر رفته و بر وی سلام کند، سپس رو به سوی قبله نموده و برای او، برای خودش و برای تمام مسلمانان رحمت و مغفرت طلب نماید. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من قبلنا (نظر به مصلحتی) شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم اما اینک به شما اعلام می‌کنم که قبرها را زیارت کنید زیرا زیارت قبرها قلب را نرم و چشم را اشک‌بار گردانیده و آخرت را به یاد می‌آورد و در هنگام زیارت قبور سخنان پرت و پلا نگویند». این حدیث شریف دلیل بر آن است که چنانچه زیارت قبور با ارتکاب منکراتی - چون آمیزش زن و مرد، سر دادن نوحه و واویلا و امثال آن - همراه باشد، ممنوع است.

علما گفته‌اند؛ سه چیز درمانگر قلب است:

۱- طاعت خداوند جل جلاله.

۲- بسیار یاد کردن مرگ که برهم زنده لذت‌هاست.

۳- زیارت قبور مردگان مسلمانان.

﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۳)</sup>

«نه چنین است، به زودی خواهید دانست» این تنبیه و هشدار برای انسان‌ها در مورد فزون‌طلبی آن‌هاست. یعنی: نباید گرد آوردن مال دنیا و فزون‌طلبی در آن را تمام هم و غم خود گردانند و باید به‌هوش باشند که به‌زودی فرجام فزون‌طلبی خود را در روز قیامت خواهند دانست.

﴿ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۴)</sup>

«باز هم نه چنین است، زودا که بدانید» این تکرار بر وجه تأکید و تغلیظ و تهدیدی بعد از تهدید دیگر است.

﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾<sup>(۵)</sup>

«هرگز چنین نیست، اگر بدانید به علم یقین» یعنی: اگر به علم یقین مانند علمتان به قطعیات و یقینیات دنیا بدانید که چه سرنوشتی در انتظار شماست و به کدامین جایگاه می‌روید، بی‌گمان این امر شما را از فزون‌طلبی و فخرفروشی باز می‌دارد و هرگز دنیا شما را از چنین کار بزرگی غافل نمی‌گرداند.

علم یقینی علمی است که از اعتقاد و باور منطبق با واقع برخاسته و از مشاهده عینی، یا از دلیل قطعی ثابتی پدید آمده باشد که عقل صحیح، یا نقل ثابت از رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، بر آن دلالت کند.

﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾<sup>(۶)</sup>

«به یقین دوزخ را خواهید دید» در آخرت. این جواب سوگندی است که حذف شده است.

﴿ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾<sup>(۷)</sup>

«سپس آن را قطعاً به عین‌الیقین خواهید دید» یعنی: سپس دوزخ را به رؤیتی که عیناً خود یقین است با چشمانتان می‌بینید. به‌قولی دیگر: این خبری است در مورد دوام ماندگار بودنشان در دوزخ. یعنی: این رؤیت‌شان رؤیتی پیوسته، همیشگی و بی‌انقطاع است. ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه تفسیر تهدید یاد شده در آیه قبل، یعنی:

﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۳)</sup> [التکاثر: ۳] است».

﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾<sup>(۸)</sup>

«باز البته در آن روز از نعمت‌ها پرسیده خواهید شد» یعنی: در موقف حساب از نعمت‌های دنیایی‌ای که شما را از کار کردن برای آخرت غافل گردانید، مورد پرسش قرار خواهید گرفت که آیا آن نعمت‌ها را با شکر دنبال کرده‌اید یا خیر. به قولی دیگر: از آنان در مورد امنیت، سلامتی، فراغت، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های لذت بخش، آب و نوشابه سرد، سایه سارهای منازل و غیر آن از نعمت‌های دنیا سؤال خواهد شد. گفتنی است که احادیث وارده در این باب، مفید عام بودن این سؤال است. یعنی همه انسان‌ها اعم از مؤمن و کافر مورد سؤال قرار می‌گیرند ولی سؤال کردن از کفار بر سبیل توبیخ است زیرا آنان شکر نعمت‌ها را فرو گذاشته‌اند و سؤال کردن از مؤمن از باب تشریف است؛ زیرا او نعمت‌ها را شکر گزارده است. در حدیث شریف آمده است که عمر رضی الله عنه در مدینه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد و گفت: یا رسول الله! ما از چه نعمتی مورد پرسش قرار می‌گیریم درحالی که از خانه‌ها و اموالمان بیرون رانده شده‌ایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «از سایه سارهای منازل و درختان و دیگر سایه بان‌هایی که شما را از گرما و سرما حفظ می‌کنند و از آب خنک در روز گرم». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن ابی شیبه و احمد از محمود بن لبید رضی الله عنه آمده است که فرمود: «چون سوره ﴿الْهَٰكُمُ الْتَكَثُرُ﴾<sup>(۹)</sup> نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را بر اصحاب تلاوت کردند و چون به آیه: ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾<sup>(۸)</sup> [التکاتر: ۸] رسیدند، اصحاب گفتند: یا رسول الله! از کدام نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیریم درحالی که همینک ما جز آب و خرما چیز دیگری در اختیار نداریم و در عین حال شمشیرهایمان بر گردن‌هایمان آویخته است و دشمن هم حاضر می‌باشد؟ آخر چه نعمتی داریم که از آن مورد پرسش قرار بگیریم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اما این پرسش یک حقیقت است و به واقعیت خواهد پیوست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن زیانکارند؛ سلامتی و فراغت». یعنی: بسیاری از مردم در شکر این دو نعمت مقصرند زیرا به تکلیف خود در قبال آن‌ها عمل نمی‌کنند پس هرکس حقی را که بر ذمه وی واجب است ادا نکند، در حقیقت زیانکار می‌باشد. همچنین در حدیث شریف به روایت ابی‌برزه رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لا تزول قدما العبد يوم القيامة

حتی یسأل عن أربع: عن عمره فیم أفناه، وعن شبابه فیم أبلاه، وعن ماله من أين اکتسبه وفیم أنفقه، وعن علمه ماذا عمل به». «قدم‌های بنده در روز قیامت دور نمی شود تا از چهار چیز مورد پرسش قرار نگیرد: از عمر خویش که در چه راهی آن را فنا کرده است، از جوانی خویش که در چه چیزی آن را فرسوده است، از مال و ثروت خویش که از کجا آن را به دست آورده و در کجا آن را خرج کرده است و از علم خویش که با آن چه عمل کرده است». همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم و اصحاب سنن از ابوهیره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه خود بیرون شدند و در این حال با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روبرو گردیدند پس فرمودند: چه چیزی در این ساعت شما را از خانه‌هایتان بیرون آورد؟ آن دو گفتند: گرسنگی یا رسول الله! رسول مبارک صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، مرا نیز همان چیزی بیرون آورده که شما را بیرون آورده است. پس آن دو با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتاده و به در خانه مردی از انصار رفتند. از قضا که آن مرد در خان‌هاش نبود و چون زنش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید، گفت: خوش آمدید! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وی پرسیدند: فلان (شوهرت) کجاست؟ زن گفت: رفته است که برای ما آب شیرین بیاورد. در این اثنا مرد انصاری از راه رسید و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دو یارشان نگاهی افکند و گفت: سپاس و ثنا خدای عز و جل را، امروز هیچ کس میهمانانی گرمی‌تر از من ندارد. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یاران‌شان را به گرمی پذیرفت و خود رفت و خوشه‌ای خرما از نخلستان آورد که در آن خرمای غوره و رسیده هردو موجود بود و ایشان را به خوردن از آن دعوت کرد. سپس کارد را گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمودند: مبادا حیوان شیردهی را ذبح کنی! پس گوسفندی را برایشان ذبح کرد و از آن گوسفند و خرما خوردند و از آب شیرین هم نوشیدند و چون سیر و سیراب شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، یقیناً در روز قیامت از این نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیرید».

خواجه عبدالله انصاری رحمته الله در «کشف‌الاسرار» پیرامون تفسیر آیات: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾﴾ [التکاثر: ۵-۶] می‌گوید: «یقین را سه رکن است؛ علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین، علم‌الیقین به سینه فرود آید، عین‌الیقین به سر فرود آید و حق‌الیقین به جان فرود آید». جرجانی می‌نویسد: «علم هر عاقلی

---

به مرگ عبارت از علم یقین است و چون فرشتگان را ببیند، آن عین یقین است و چون طعم مرگ را بچشد، آن حق یقین است.»



## سوره عصر

مکی است و دارای (۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «عصر» نامیده شد که خداوند ﷻ در مطلع آن به عصر یعنی روزگار سوگند خورده است به سبب آن که روزگار دربرگیرنده اعجوبه‌هایی است؛ مانند شادی و غم، سلامتی و بیماری، غنا و فقر، عزت و ذلت... و نیز به سبب آن که عصر به اجزایی چون سال، ماه، روز، ساعت، دقیقه و ثانیه منقسم می‌شود.

فضیلت آن: راویان در بیان فضیلت این سوره مبارکه نقل کرده‌اند: عمرو بن عاص قبل از آن که مسلمان شود، به نمایندگی از مشرکان قریش نزد مسلمیه کذاب رفت. مسلمیه از وی پرسید: در این مدت دیگر بر رفیق شما چه چیزی نازل شده است؟! عمرو بن عاص رضی الله عنه گفت: بر او سوره‌ای کوتاه اما بسیار بلیغ نازل شده است. مسلمیه

گفت: آن سوره چیست؟ عمرو خواند: ﴿وَالْعَصْرِ ۱ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۲ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ۳﴾ [العصر: ۱-۳]. مسلمیه سخت در فکر فرورفت آن‌گاه سر برداشت و گفت: بر من نیز مانند آن نازل شده است.

عمرو به وی گفت: ممکن است آن را برایم بخوانی؟ مسلمیه شروع به خواندن کرد و گفت: «یا وبر، یا وبر، و انما انت اذنان و صدر و سائرک حفر نقر - ای وبر، ای وبر! تو جز دو گوش و یک سینه چیزی دیگری نیستی زیرا سایر اندام‌های تو گودی و فرورفتگی است». سپس رو به عمرو کرد و پرسید: ای عمرو! این سوره نازل شده بر من را چگونه

می‌بینی؟ عمرو گفت: سوگند به خدا تو خوب می‌دانی که من خوب می‌دانم که تو دروغگو هستی. ابن‌کثیر می‌گوید: «مسلمیه کذاب خواست تا به وسیله این هذیان با قرآن معارضه کند اما حتی پرستشگر بتی را نیز متقاعد و قانع ساخته نتوانست». از

عبداللہ بن حفص رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «هرگاه دو تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باهم دیدار می‌کردند، از یک‌دیگر جدا نمی‌شدند تا آن که یکی از آن‌ها بر

دیگری سوره عصر را تا آخر نمی‌خواند، سپس بر یک‌دیگر سلام می‌گفتند و از همدیگر جدا می‌شدند». امام شافعی رحمته الله می‌گوید: «اگر همه مردم در این سوره تدبر کنند، این سوره همه آنان را می‌گنجد». هم او می‌گوید: «اگر جز این سوره هیچ سوره دیگری

نازل نمی‌شد، یقیناً برای مردم کافی و بسنده بود؛ زیرا این سوره دربرگیر تمام علوم قرآنی است».

### ﴿وَالْعَصْرِ﴾

«سوگند به عصر» خدای سبحان از آن روی به روزگار سوگند می‌خورد که روزگار محمل گذر شب و روز و پیاپی آمدن تاریکی‌ها و نور و ظرف رخدادها و اموری در امر قوام یافتن زندگی و مصالح و منافع زندگان است که روزگار آن‌ها را در بستر خود می‌پروراند و شکی نیست که این امور بر وجود صانع عَلَمٌ و بریگانگی وی دلالت روشنی دارند. بنابراین، سوگند خوردن خدای عَلَمٌ به روزگار، دلیل شرف و اهمیت آن است، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «لَا تَسْبُو الدَّهْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ». «روزگار را دشنام ندهید زیرا خدای عَلَمٌ خود (آفریننده) روزگار است». اما به قول مقاتل: مراد از «عصر» نماز عصر است از این جهت بسیاری از علما «صلاه وسطی» را به نماز عصر تفسیر کرده‌اند. بنابراین وجه تفسیری، این سوگند اشاره به آن دارد که عمر باقی مانده دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته است، مانند وقت باقی مانده در میان نماز عصر و مغرب است پس بر انسان لازم است تا به تجارتی بی‌زیان مشغول شود زیرا وقت به آخر نزدیک شده و جبران مافات ممکن نیست. اما ابن کثیر معنی اول را ترجیح داده است.

### ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ﴾

جواب سوگند آیه قبل این است: «که بی‌گمان انسان در خسر است» خسر و خسران: زیانکاری، نقصان و از بین رفتن سرمایه است. یعنی: هر انسانی که به تجارت و کار و تلاش مادی و صرف عمر در کارهای دنیا مشغول است، در زیان و گمراهی از حق و در معرض نابودی قرار دارد و از این قاعده هیچ‌کس مستثنی نیست، بجز کسانی که در آیه ذیل مورد استثنا قرار گرفته‌اند:

### ﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ﴾

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: مردان و زنان مؤمنی که در میان ایمان به خدا عَلَمٌ و عمل صالح جمع کرده‌اند، در سودند نه در زیان زیرا کارهای دنیا آنان را به خود مشغول نساخته و برای آخرت خویش عمل کرده‌اند «و» مگر کسانی که «همدیگر را به حق سفارش کرده‌اند» همان حقی که بپاخاستن برای آن، شایسته و بایسته است و آن عبارت از: ایمان به خدای عَلَمٌ و

یگانگی وی و انجام دادن همه چیزهایی است که حق تعالی مشروع کرده است و اجتناب از همه چیزهایی که او از آنها نهی کرده است «و» مگر کسانی که «همدیگر را سفارش کرده‌اند به صبر» و شکیبایی در خود داری از ارتکاب نافرمانی‌های خدای عز و جل، شکیبایی بر انجام فرایض وی و شکیبایی بر مقدرات درد آور وی. پس صبر از خصلت‌های حقی است که مؤمنان صالح باید یک‌دیگر را به آن سفارش کنند و از آنجا که صبر نسبت به دیگر خصلت‌های نیک شرف بیشتری دارد و درجه آن از آن‌ها بالاتر است و نیز از آنجا که بسیاری از بی‌خاستگان برای حق، مورد دشمنی و تعدی قرار می‌گیرند پس نیاز به صبر و شکیبایی، نیاز ملموس و ارستگان مؤمن می‌باشد. بنابراین، آن‌ها باید یک‌دیگر را به صبر و شکیبایی نیز توصیه و سفارش نمایند. امام رازی رحمته می‌گوید: «آیه کریمه دلیل بر آن است که حق امری است سنگین که رنجها و محنت‌ها با آن ملازم و همراهند. از این جهت، خداوند عز و جل آن را به سفارش یک‌دیگر به صبر پیوسته گردانید».

این چنین است که سوره مبارکه «عصر»، راه رستگاری و نجات را در چهار چیز خلاصه می‌کند؛ ایمان، عمل صالح، توصیه به حق و توصیه به صبر. اما اسفا که در عصر ما بسیاری از مسلمین دو خصلت اخیر را ترک نموده و در دو خصلت اول نیز کوتاهی می‌ورزند.



## سوره هُمَزَه

مکی است و دارای (۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «همزه» نام گرفت که با فرموده حق تعالی: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾ [الهمزة: ۱] افتتاح گردیده است. همزه: کسی است که غیبت و عیبجویی مردم را نموده و با سخن، یا با فعل، یا با اشاره به آنان طعنه می‌زند. عطاء، کلبی و سدی در بیان سبب نزول گفته‌اند: این سوره درباره اخنس بن شریق نازل شد که به عیب‌جویی و غیبت مردم و بویژه رسول اکرم ﷺ می‌پرداخت. ابوحیان می‌گوید: «این سوره بنابر اقوالی درباره اخنس بن شریق، یا عاص بن وائل، یا جمیل بن معمر، یا ولید بن مغیره، یا امیه بن خلف نازل گردید. و ممکن است درباره همه آن‌ها نازل شده باشد ولی حکم آن درباره همه کسانی که به این اوصاف متصف می‌باشند، عام است زیرا در نزد اهل تحقیق و اصولیان این یک قاعده عام و کلی است که: مخصوص بودن سبب، با عام بودن لفظ منافی نیست.

﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾

«وای بر هر بدگوی عیبجویی» یعنی: خواری، عذاب و نابودی بر هر عیبجویی باد. همزه: کسی است که رو در روی کسی به وی طعنه می‌زند اما لمزه کسی است که در پشت سر غیبت وی را می‌کند. به قولی دیگر: همزه کسی است که همنشینان خود را با بدزبانی آزار می‌دهد و لمزه کسی است که مردم را به اشاره چشم و ابرو، یا به اشاره دست و سر طعنه می‌زند. در حدیث شریف آمده است: «شرار عباد الله تعالی المشاؤون بالنميمة، المفسدون بين الاحبة». «بدترین بندگان خدا ﷻ، سخن‌چینان برهم زننده رابطه دوستی در میان دوستان و عیب‌جویان اشخاص پاک و بی‌گناه‌اند».

﴿الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ﴾

«همان که مالی گرد آورد و شماره‌اش کرد» یعنی: سبب عیب‌جویی و طعنه زدن آن بدگوی طعنه زن این است که به مال گرد آورده خود دلخوش، سرمست و مغرور است و می‌پندارد که به وسیله این مال بر دیگران فضل و برتری دارد، از این جهت دیگران را کوچک و حقیر می‌پندارد.

﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾

«می‌پندارد که مالش او را جاوید کرده» به طوری که هرگز نمی‌میرد! پس از بس که به مال خویش دلخوش و به آن سرمست است، نه فکر مرگ به خاطرش خطور می‌کند و نه به بعد از مرگ می‌اندیشد. به قولی: این آیه تعریض و کنایه از عمل صالح است. یعنی فقط عمل صالح است که صاحب خود را در حیاتی ابدی جاودان می‌کند، نه مال و ثروت همچنین علم همراه با عمل است که صاحب خود را جاودان می‌کند چنان که علی علیه السلام می‌فرماید: «مات خزان المال وهم أحياء، والعلماء باقون ما بقي الدهر». «گنج سازان مال مردند در حالی که هنوز در قطار زندگان به سر می‌برند اما علما تا آن‌گاه که روزگار باقی است، باقی هستند».

﴿كَلَّا لِيُنَبِّدَنَّ فِي الْخُطْمَةِ﴾

«ولی نه» یعنی: کار چنان نیست که آن انسان غافل طعنه‌زن از خود راضی مغرور می‌پندارد بلکه «قطعا در حطمه افکنده می‌شود» یعنی: او و مالش بی‌شبهه در آتشی افکنده می‌شود که همه چیز را در هم می‌شکند و خرد و خوار می‌کند.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْخُطْمَةُ﴾

«و تو چه دانی که حطمه چیست؟» استفهام برای تفخیم، به تعجب‌افگندن و هولناک معرفی کردن آتش جهنم است، گویی آتش خردکننده جهنم از مقولاتی است که عقل آن را درک نمی‌کند.

سپس خود در تفسیر حطمه می‌فرماید:

﴿نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ﴾

«آتش افروخته الهی است» یعنی: حطمه آتش فروزان الهی است که به فرمان خدای سبحان برافروخته شده است.

﴿الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾

«آتشی که بر دلها غالب شود» یعنی: حطمه آتشی است که گرمای سوزان آن به دلها راه می‌یابد و بر دلها غالب شده و آن را می‌پوشاند. دلها را به یادآوری مخصوص کرد در حالی که آتش تمام وجود آنان را در می‌پوشاند، از آن‌رو که دل لطیف‌ترین عضو بدن است و با اندک آزاری درد سختی بر آن عارض می‌شود، یا از آن‌رو که دل محل

و جایگاه مقاصد انحرافی، نیت پلید، اخلاق و منش بد مانند کبر و کوچک شمردن اهل فضل است.

﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّوَةٌۭ﴾<sup>(۸)</sup>

«همانا آن آتش بر آنان تنگاتنگ محیط است» یعنی: آتش از همه سو بر دوزخیان فراگیر و درهای آن تماما بر رویشان بسته است پس آنان از همه جهت در تنگنای آن قرار دارند و از آن بیرون آمده نمی‌توانند.

﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍۭ﴾<sup>(۹)</sup>

«در ستون‌هایی بالا بلند» یعنی: آنان در احاطه ستون‌هایی بلند و محکم قرار گرفته‌اند و راه گریزی ندارند. مقاتل می‌گوید: «درها بر رویشان بسته شده، سپس به میخ‌های ستون آسایی از آهن محکم گردانیده شده. بنابراین، نه دری بر آنان باز می‌شود و نه نسیمی از آسایش بر آنان می‌وزد». یا مراد ستون‌های بالا بلندی از آتش است.





## سوره فیل

مکی است و دارای (۵) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره بدان جهت «فیل» نامیده شد که با یادآوری از داستان اصحاب فیل افتتاح شده است. داستان اصحاب فیل به اختصار این است که: در یمن حکمفرمایی بود به نام ابرهه بن صباح اشرم که از سوی نجاشی پادشاه حبشه منصوب شده بود. آن حکمران کلیسای زیبا و بزرگی به نام «قلیس» در یمن بنا کرد با این هدف که مردم را از حج کعبه به سوی آن کلیسا برگرداند. پس مرد اعرابی‌ای از قبیله کنانه شبانگاه در آن کلیسا مدفوع کرد و آن را ملوث ساخت. این کار، سبب خشم ابرهه گردید و سوگند خورد که کعبه را ویران می‌کند. اما در واقع او با این بهانه می‌خواست مکه را فتح نموده و یمن را با شام متصل گرداند و ساحه قلمرو نصرانیت را توسعه دهد.

پس لشکری گران با فیل‌های مهیبی آماده کرد و رو به مکه نهاد تا به موضعی به نام «مغمس» در نزدیکی مکه رسید. لشکر ابرهه که به مکه نزدیک شد، او به چپاول اموال اعراب فرمان داد و در میان آن اموال دویست شتر از عبدالمطلب بن هاشم جد رسول اکرم ﷺ وجود داشت. سپس پیکی را نزد بزرگترین و شریف‌ترین فرد قریش فرستاد. مردم، عبدالمطلب را به او معرفی کردند و او پیغام ابرهه به مردم مکه را به عبدالمطلب رسانید. ابرهه در آن پیغام اعلام کرده بود که برای جنگ با آنان نیامده است بلکه آمده است تا کعبه را ویران کند. عبدالمطلب در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند که نه ما با ابرهه سر جنگ داریم و نه ما را بدین کار نیرو و توانی است، این بیت الحرام الهی و خانه خلیل وی ابراهیم عليه السلام است پس اگر خداوند عز وجل آن را از هجوم شما باز دارد، این خانه و حرم اوست و اگر هم راه را بر شما باز کند تا آن را ویران کنید، او می‌داند و خان‌هاش زیرا سوگند به ذات او که ما توان دفاع از خان‌هاش را نداریم. نماینده ابرهه گفت: پس بیا با من نزد ابرهه برویم. از آن سوی دیگر مکیان کار را بزرگ پنداشته از این خبر سخت تکان خوردند و قصد نبرد با ابرهه را کردند اما دیدند که تاب رویارویی با لشکر عظیم وی را ندارند لذا ناگزیر به کوه‌ها پناه بردند و ناظر صحنه بودند که چه روی خواهد داد.

عبدالمطلب نزد ابرهه رفت و او تحت تأثیر هیبت و شخصیت وی که مردی تنومند و نیکومنظر بود، قرار گرفت و از وی خواست که نیاز خویش را بگوید. عبدالمطلب گفت: نیاز من این است که پادشاه دویست شتری را که از من گرفته است، باز پس دهد. ابرهه تعجب کرد و گفت: چگونه است که درباره شتران خود با من سخن می‌گویی اما درباره خان‌های که دین تو و دین پدران توست و من برای ویران کردن آن آمده‌ام، هیچ سخنی نمی‌گویی؟ عبدالمطلب در پاسخ وی گفت: من صاحب این شتران هستم اما خانه کعبه نیز از خود صاحبی دارد که یقیناً تو را از آن باز خواهد داشت. ابرهه گفت: چنین نیست، من کعبه را ویران می‌کنم. عبدالمطلب گفت: بسیار خوب؛ این تو و این هم کعبه. سپس از نزد وی بازگشت و آن‌گاه با شماری از افراد قریش به در خانه کعبه آمد و حلقه در را گرفت و به زاری به بارگاه خداوند ﷻ دعا کرد که این غائله را از کعبه دفع نماید.

لشکر ابرهه به سوی مکه پیشروی کرد و وارد مکه شد، همراه وی فیل بزرگی به نام «محمود» بود که هرگاه او را به سوی حرم می‌رانند زانو بر زمین می‌افکند و جلو نمی‌رفت اما چون روی او را به سوی یمن، یا سایر جهات می‌چرخانند، به تاخت می‌دوید. روز بعد در حالی که عبدالمطلب مشغول دعا بود، مشاهده کرد که پرندگانی از جانب دریا و از سمت یمن ظاهر شده‌اند و با هر پرنده‌ای سنگریزه‌هایی بود که آن‌ها را با منقارها و چنگالهای خویش حمل می‌کرد. عبدالمطلب گفت: به خدا سوگند که این‌ها پرندگانی‌اند عجیب که نه از سرزمین نجد اند و نه از سرزمین تهامه! پس آن پرندگان سنگریزه‌ها را بر سر لشکر ابرهه فروریختند به طوری که هیچ سنگی به احدی اصابت نمی‌کرد مگر این‌که او را نابود می‌ساخت. لشکر ابرهه فرارکنان به سوی یمن گریختند، آن‌ها در راه می‌افتادند و هلاک می‌شدند. ابرهه خود نیز مورد اصابت یکی از آن سنگ‌ها قرار گرفت پس سر انگشتانش یکی یکی افتاد و گوشت تنش فروریخت تا این‌که او را به صنعا بردند و در آنجا به بدترین مرگ هلاک شد.

این شکست در تاریخ و در میان اعراب اثر بس بزرگی داشت به طوری که پس از آن، مردم قریش را بزرگ پنداشتند و گفتند: ایشان اهل الله هستند زیرا خداوند ﷻ از جایشان جنگید و دشمن را از ایشان باز داشت. بدین‌سان بود که این جریان بر بزرگداشت خانه کعبه و ایمان مردم به جایگاه آن در نزد خداوند ﷻ افزود. آری!

خداوند ﷻ خواست تا با این رویداد، عظمت خان‌هاش را به جهانیان نشان داده و امت عرب را برای حمل رسالت اسلام به سوی همه عالم آماده گرداند.

شایان ذکر است که این رویداد مهم تاریخی در سال تولد رسول اکرم ﷺ (۵۷۰ م) واقع شد. یعنی فاصله میان بعثت رسول اکرم ﷺ و آن سال که به سال فیل معروف گردید، چهل سال بود به طوری که در هنگام بعثت ایشان نیز هنوز جمعی در مکه زنده بودند که واقعه فیل را به چشم سر مشاهده کرده بودند. پس این واقعه در حقیقت از مقدمات نبوت آن حضرت ﷺ بود.

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾

«آیا ندیدی؟» استفهام به معنای اثبات است زیرا همزه استفهام چون بر سر «لم» درآید، به ایجاب تبدیل می‌شود چرا که «لم» حرف نفی است و از آنجا که استفهام نیز استفهام انکاری می‌باشد پس نفی بر سر نفی آمده است و چون نفی بر سر نفی بیاید، آن را به ایجاب تبدیل می‌کند. لذا معنی این است: ای محمد ﷺ! تو دانسته‌ای. و هر چند آن حضرت ﷺ شاهد واقعه فیل نبودند ولی آثار آن را مشاهده کرده و اخبار آن را نیز به تواتر شنیده بودند پس گویی آن را دیده‌اند. آری! آیا ندیدی و ندانسته‌ای «که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟» یعنی: با پیلدارانی که قصد تخریب کعبه را داشتند. حاصل معنی این است: ای محمد ﷺ! تو و نیز مردم هم‌عصرت داستان اصحاب فیل را دیده یا دانسته‌اید و از این حقیقت که خداوند ﷻ با آنان چه کرد، باخبرید پس دیگر چرا قومت ایمان نمی‌آورند؟

آری! فرستادن پرندگان ابابیل، آیتی اعجازی از آیات الهی و دلیل آشکاری بر قدرت، علم و حکمت آفریدگار و بر شرف و برتری محمد ﷺ بود. شایان ذکر است که پیش فرستادن معجزات قبل از بعثت پیامبر به عنوان اعلام تأسیس نبوت وی، جایز است از این جهت نقل است که قبل از بعثت، ابری نیز همه جا رسول خدا ﷺ را سایه‌بانی می‌کرد.

به این ترتیب، خدای ﷻ به عنوان اعلامی بر نبوت آن حضرت ﷺ، دشمنان خود را با ضعیف‌ترین لشکریان خویش که پرندگان کوچک‌اند و عادتاً کشنده نمی‌باشند، نابود گردانید.

﴿أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ﴾

«آیا نیرنگ‌شان را بی‌اثر نساخت؟» یعنی: آیا حق تعالی مکر و نیرنگ اصحاب فیل در تخریب کعبه و روا شمردن تجاوز به حریم اهل آن را تباه و بی‌اثر نگردانید؟ به طوری که نه به خانه رسیدند و نه به هدفی که نیرنگ‌شان را برای آن سازمان داده بودند بلکه خداوند ﷻ هلاک‌شان گردانید؟ پس ای پیامبر! وقتی قومت این امر را دانستند، دیگر چرا از فرود آمدن مجازات الهی بر خود بیمناک نیستند درحالی که به رسالت و کتاب ما کفر می‌ورزند و مردم را از ایمان بازمی‌دارند؟.

﴿وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ﴾

«و بر سر آنان دسته دسته پرندگانی ابابیل فرستاد» که پی‌درپی، از اینجا و آنجا در گروه‌هایی بر سر آنان بمباران می‌کردند. نقل است که آن‌ها پرندگان سیاه رنگی بودند که از جانب دریا آمدند و با هر پرنده‌ای سه سنگ بود؛ دو سنگ در چنگال آن و سنگی در منقار آن پس آن سنگ‌ها بر هیچ چیزی نمی‌خورد مگر این که آن را در هم می‌شکست و خرد و نابود می‌گردانید.

﴿تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ﴾

«بر آنان سنگریزه‌هایی از سنگ‌گل فرو می‌انداختند» مفسران گفته‌اند: آن پرندگان حامل سنگریزه‌هایی از گل بودند که کوچک‌تر از نخود و بزرگ‌تر از عدس بود و با آتش جهنم پخته شده و در آن‌ها نام‌های لشکریان ابرهه نوشته شده بود پس چون سنگریزه‌ای از آن‌ها بر یکی از آنان اصابت می‌کرد، از تن وی آبله‌ای کشنده بیرون می‌شد.

﴿فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ﴾

«پس سر انجام آنان را مانند کاه نیمه جویده گردانید» یعنی: مانند برگ کاهی که چهارپایان آن را می‌خورند و بعد از خوردنشان نیمه پززه‌هایی از آن به زیر آخور می‌افتد. به‌قولی معنی این است: همچون برگی گردیدند که چهارپایان آن را خورده‌اند و فقط کاه آن باقی مانده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه فرمودند: «خداوند ﷻ فیل را از مکه باز داشت و پیامبر خود و مؤمنان را بر آن مسلط گردانید اما بدانید که امروز حرمت آن بدان بازگشته است همچون حرمت آن در دیروز، هان! آن کس که حاضر است به غایب ابلاغ کند».

## سوره قریش

مکی است و دارای (۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «قریش» نامیده شد که خداوند ﷻ در آن از نعمت‌های خود بر قریش یادآوری کرده است. و سوره «ایلاف» نیز نامیده می‌شود.

﴿لَا يَلْفُ قُرَيْشٍ﴾

«برای الفت دادن قریش» الفت دادن قریش قبیله پیامبر ﷺ این بود که چون در دوران جاهلیت به سفرهای تجارتي می‌رفتند، در راه مورد غارت و هجوم قبایل دیگر قرار نمی‌گرفتند زیرا اعراب می‌گفتند: قریش اهل خانه خدای ﷻ هستند و باید حرمت آن‌ها را نگاه داشت. لذا خدای ﷻ به قریش دستور داد تا به سبب الفت و ایمنی‌ای که در دو سفر تجارتي زمستانی و تابستانی خود از آن برخوردارند، خداوند ﷻ را شکر بگذارند زیرا او هر دو سفر را مورد الفت آنان قرار داد و برایشان آسان گردانید.

قریش، نام مجموعه قبایلی از نسل نضر بن کنانه است که از صیغه تصغیر «قرش» برگرفته شده زیرا قرش حیوان بزرگ جثه‌ای از آزیان است که به کشتی‌ها حمله‌ور می‌شود. قبیله قریش را از آن روی به حیوان قرش تشبیه کردند که آن حیوان، جانداران آبی دیگر را می‌خورد در حالی که خود از دریده شدن مصون و بردیگران چیره است و کسی بر آن غالب شده نمی‌تواند. ولی ابوحیان می‌گوید: «وجه نامگذاری قریش به این نام این است که تقریش به معنای تجمع است و قریش بعد از آن که پراکنده بودند، جمع شدند و قصی بن کلاب آنان را در حرم جمع کرد».

﴿إِلَيْهِمْ رِحْلَةَ الْشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ﴾

«الفت‌شان هنگام سفر زمستان و تابستان» سفر زمستانی قریش به سوی یمن بود زیرا سرزمین یمن گرمسیر است و سفر تابستانی آنان به سوی شام؛ زیرا شام سرزمینی است سردسیر. شایان ذکر است که قریش در مکه به وسیله تجارت زندگی می‌گذراندند پس اگر این دو کوچ تجارتي نمی‌بود، امکان اقامت در مکه برایشان وجود نداشت و اگر مجاورتشان در کنار خانه کعبه وسیله تأمین امنیت‌شان نمی‌شد، آنان قادر به انجام هیچ‌گونه کار و فعالیتی نبودند.

محمد بن اسحاق تصریح می‌کند که این سوره به ماقبل خود متعلق است زیرا معنی در نزد وی این است: ما برای الفت دادن قریش و حفظ اجتماع ایمن و مطمئن‌شان در شهر مکه و الفت‌شان در سفرهایشان، فیل را از مکه بازداشته و اصحاب فیل را نابود کردیم.

﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ﴾

«پس باید پروردگار این خانه را عبادت کنند» یعنی: اگر قریش حق تعالی را به خاطر سایر نعمت‌هایش به یگانگی پرستش نکردند، باید او را به خاطر این نعمت مخصوص که ذکر شد، پرستش کنند. اعلام این حقیقت به قریش از سوی خدای سبحان که او پروردگار خانه کعبه است، در واقع اعلام بیزاری وی از بتان است زیرا قریش بتان را پرستش می‌کردند لذا حق تعالی آنان را متوجه این حقیقت گردانید که به وسیله این خانه که پروردگار آن لاشریک است، بر سایر اعراب شرف و برتری پیدا کرده‌اند پس باید از کفران نعمت بپرهیزند و شرک نیاورند. امام رازی رحمته می‌گوید: «بدان که نعمت دادن بر دو قسم است؛ یکی: با دفع نمودن ضرر و دیگری با جلب نمودن منفعت؛ و از آنجا که دفع ضرر از جلب منفعت مهمتر و مقدم‌تر است، بدین جهت خداوند جل جلاله نعمت دفع ضرر را در سوره فیل و نعمت جلب منفعت به‌سویشان را در این سوره ذکر کرد و با توجه دادنشان به این دو نعمت عظیم، آنان را به عبادت خویش فرمان داد تا این عبودیت، شکری در برابر این نعمت‌ها باشد.

﴿الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَعَاءَمَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾

«همان که در گرسنگی غذای‌شان داد» یعنی: حق تعالی قریش را به سبب آن دو سفر غذا داد و آنان را از گرسنگی شدیدی که در آن به سر می‌بردند، رهانید «و از بیم و ترس ایمن‌شان گردانید» زیرا در آن زمان اعراب یک‌دیگر را غارت کرده و به‌اسارت می‌گرفتند اما قریش به سبب مجاورت خانه خدا جل جلاله از این حملات و غارتگریها ایمن بودند چنان که حق تعالی آنان را از ترس هجوم سپاه حبشه و لشکر فیل نیز ایمن گردانید پس باید به شکر این همه نعمت، فقط او را به عبادت یگانه گردانند و بجز او، بتان را شریک و همتا قرار نداده و به پرستش نگیرند. ابن کثیر می‌گوید: «بدین جهت است که هرکس به این فرمان الهی لبیک گفت، ایمنی دنیا و آخرت هردو برایش جمع شد و هرکس این فرمان حق تعالی را عصیان کرد، هردو امنیت از وی سلب گردید چنان که آیات (۱۱۲ - ۱۱۳) از سوره نحل بر این معنی ناظر است». در حدیث شریف

به روایت اسماء بنت یزید بن سکن انصاری رضی الله عنہا آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره: ﴿لَا يَلْفُ قُرَيْشٍ﴾ را تلاوت نموده سپس فرمودند: «ای گروه قریش! وای بر شما! پروردگار این خان‌های را عبادت کنید که شما را از گرسنگی اطعام و از ترس و هراس ایمن گردانید».





## سوره ماعون

مکی است و دارای (۷) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «ماعون» نامیده شد که خدای عَلَّمَهُ در آخر آن کسانی را که اسباب و آلات منزل را از دیگران بازداشته و آن را به عاریت نمی‌دهند، نکوهش نموده است. این سوره «دین» نیز نامیده می‌شود به سبب نکوهش کسانی که دین؛ یعنی جزای اخروی را منکرند.

به قول جمهور، این سوره مکی است اما به قول ابن عباس و قتاده مدنی می‌باشد. «هبه الله» مفسر نابینا در بیان سبب نزول آن گفته است: نصف این سوره در مکه درباره عاصی بن وائل و نصف آن در مدینه در باره عبدالله بن ابی منافق نازل شده است.

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ﴾

«آیا کسی را که جزا را دروغ می‌خواند، دیدی؟» یعنی: آیا کسی را که حساب و کتاب آخرت را انکار می‌کند، شناختی؟ این استفهام برای برانگیختن تعجب و درعین حال جهت تشویق شنونده به شناخت امری است که بعد از آن بیان می‌شود.

در بیان سبب نزول اقوال چندی آمده است؛ ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «این آیه درباره عاصی بن وائل سهمی نازل گردید». اما سدی می‌گوید: «این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد». به قولی: این آیه درباره ابوجهل نازل شد که وصی یتیمی بود پس آن یتیم با تنی برهنه نزدش آمد و از وی مال خود را طلب کرد اما او یتیم را از خود راند. ابن جریج می‌گوید: «این آیه درباره ابوسفیان نازل گردید که در هر هفته شتری می‌کشت در این حال یتیمی از وی چیزی خواست اما او آن یتیم را با چوبدست خود راند».

﴿فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ﴾

«این همان کس است که یتیم را به سختی می‌راند» یعنی: اگر جویای این شخص منکر روز جزا بشوی، یا در اوصاف و خصوصیاتش تأمل کنی، او همان کسی است که یتیم را به شدت می‌راند و حقش را به وی نمی‌دهد. گفتنی است که اعراب جاهلیت به طور کل، به زنان و کودکان میراث نمی‌دادند.

﴿وَلَا يَخُصُّ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ﴾

«و به طعام دادن مسکین ترغیب نمی‌کند» یعنی: این شخص منکر روز جزا، همان کس است که نه خود به سبب بخل و آزی که دارد، مساکین را اطعام می‌کند و نه خانواده خود یا دیگران را بر این کار برمی‌انگیزد.

﴿قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ۚ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾

«پس وای بر نمازگزارانی که از نماز خویش غافلند» و به آن اهمیتی نمی‌دهند به طوری که اگر نماز بگزارند، از نماز خود امید ثوابی را نمی‌برند و در برابر ترک آن نیز از مجازاتی بیم ندارند همچنین آنان از نماز غافلند تا وقت آن از دست برود پس اگر با مؤمنان باشند، به ریا نماز می‌خوانند اما اگر با مؤمنان نبودند، نماز نمی‌خوانند. حق تعالی فرمود: ﴿عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ [الماعون: ۵]. «از نماز خویش غافلند» و فرمود: «فی صلاتهم ساهون: در نماز خویش غافلند» زیرا سهو و غفلت در اثنای نماز، آرمزیده و بخشوده است چراکه این سهو غیر اختیاری می‌باشد. پس عبارت: ﴿عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ به این معنی است که آنان با به تأخیر انداختن وقت نماز، یا با خواندن آن به بی‌مبالاتی، از نماز خویش غافلند. یا مراد بی‌نمازانی‌اند که از نماز خویش غافلند. اما چنان که گفتیم؛ سهو در نماز در تحت تکلیف داخل نمی‌شود چرا که امری غیر اختیاری است و ثابت شده است که رسول خدا ﷺ خود در نماز سهو نمودند و برای کسی که در نماز سهو می‌کند، سجده سهو را مشروع کردند. همچنین صحابه در نماز سهو می‌کردند. ابن کثیر نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ در پاسخ سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که از ایشان پرسید: ﴿عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ چه کسانی‌اند؟ فرمودند: «کسانی که نماز را از وقت آن به تأخیر می‌اندازند».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: «این آیه درباره منافقانی نازل شد که وقتی مؤمنان حاضر می‌بودند، از روی ریا و خودنمایی نماز می‌خواندند اما وقتی مؤمنان غایب می‌بودند، نماز را ترک می‌کردند همچنین آنان از عاریت دادن اشیا و وسایل ضروری منزل به مؤمنان خودداری می‌کردند.

﴿الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ﴾

«آنان که ریا می‌کنند» یعنی: به علاوه آن که آنان از نماز خود غافلند، در

همان نمازهایی نیز که می‌خوانند، ریاکاری می‌کنند. یا آنان در هر عمل از اعمال نیکی که انجام می‌دهند، ریاکاری می‌کنند تا مردم آنان را بستایند. گفتنی است که حقیقت ریا، طلب منافع دنیا به وسیله عبادت و طلب منزلت در دل‌های مردم است. البته پرهیز از ریا دشوار است مگر برای کسی که به نفس خود ریاضت و سختی بچشاند و آن را به اخلاص وا دارد به همین جهت رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرموده‌اند: «الریاء أخفی من دیب النملة السوداء في الليلة المظلمة علي المسح الاسود». «ریا پوشیده‌تر از خزیدن موری سیاه در شبی تاریک بر پلاس سیاهی است».

**ریا انواعی دارد که از آن جمله است:**

- ۱- نیکو جلوه دادن شخصیت و هیأت خود به قصد حب جاه و ثنا و ستایش مردم.
- ۲- پوشیدن جامه کوتاه، یا خشن تا به این وسیله در دنیا و در نظر مردم به هیأت و هیبت زهد درآید.
- ۳- ریا کردن با گفتار به وسیله اظهار خشم بر اهل دنیا و اظهار تأسف بر آنچه که از خیر و طاعت از او فوت می‌شود.
- ۴- نشان دادن نماز و صدقه خود به دیگران، یا نیکو آراستن نماز در پیش چشم مردم.

فرق در میان منافق و ریاکار این است که: منافق آشکار کننده ایمان و پنهان کننده کفر است در حالی که ریاکار: آشکار کننده خشوعی است که در قلب وی وجود ندارد؛ تا کسی که این خشوع ظاهری او را می‌بیند، او را متدین و خداترس بیندارد و در حقش ارادتی به هم رساند. علما گفته‌اند: نشان دادن عمل نیک به دیگران اگر با هدف برانگیختنشان به پیروی از خود، یا به انگیزه نفی تهمت از خود باشد، باکی ندارد.

﴿وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾

«و آنان که ماعون را باز می‌دارند» ماعون: نام چیزهایی است که مردم به یکدیگر عاریت می‌دهند، از قبیل بیل، کلنگ، دلو، دیگ، آب، نمک و آتش که عاداتاً از کسی بازداشته نمی‌شود و غنی و فقیر هر دو - در غالب حالات آن‌ها را می‌طلبند و بر درخواست کننده آن‌ها نیز هیچ سرزنشی متوجه نمی‌شود بلکه بازدارنده آن مورد ملامت و سرزنش است چنان که در حدیث شریف آمده است: «سه چیز بازداشته نمی‌شوند: آب، آتش و نمک». از همین باب است این که همسایه‌ات از تنورت نانی طلب کند، یا روز و نصف روزی کالای خود را نزدت بگذارد.



## سوره کوثر

مکی است و دارای (۳) آیه است.

این سوره به قول مشهور و قول جمهور مفسران، مکی است. اما حسن، عکرمه و قتاده گفته‌اند که سوره کوثر مدنی است و رأی ابن کثیر نیز همین است.

**وجه تسمیه:** این سوره بدان جهت «کوثر» نام گرفت که با آیه: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثُرَ﴾ [الکوثر: ۱] افتتاح شده است. تفسیر «کوثر» در حدیث شریف ذیل به روایت انس بن مالک رضی الله عنه چنین بیان شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به خواب سبکی فرو رفته بودند سپس تبسم کنان سرشان را از خواب برداشتند و خطاب به اصحاب گفتند: آیا می‌دانید که دلیل تبسم چه بود؟ یا اصحاب از ایشان دلیل تبسمشان را پرسیدند. فرمودند: همینک بر من سوره‌ای نازل شد. سپس به تلاوت آن پرداختند تا سوره را ختم نمودند. سپس از اصحاب خود پرسیدند: آیا می‌دانید که کوثر چیست؟ اصحاب گفتند: خدا جل جلاله و رسولش دانانترند. فرمودند: کوثر نهی است که خدای عز و جل در بهشت به من عطا کرده است و بر آن خیری است بسیار، امتم در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند و ظروف آن به شماره ستارگان است پس بنده‌ای از آن ربوده می‌شود و من می‌گویم: پروردگار! آخر او از امت من است. اما به من می‌گویند: تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند؟».

ابن ابی حاتم از سدی در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده است که گفت: قریش به کسی که پسرانش می‌مرد، می‌گفتند: فلان بی سرانجام و بلاعقب است! پس چون قاسم، یا ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت، عاصی بن وائل گفت: «بتر محمد: محمد بلاعقب گردید». سپس این سوره در رد سخن‌شان نازل گردید. و در بیان سبب نزول آن روایات دیگری نیز نقل شده است اما مفاد همه آن‌ها این است که مشرکان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پیروان‌شان را ضعیف و حقیر می‌شمردند و به مرگ اولاد ذکورشان - قاسم در مکه و ابراهیم در مدینه - خوشحال بوده و از درگیر شدن مؤمنان با حوادث سخت یا محنت‌بار شادمانی می‌کردند پس این سوره نازل شد تا اعلام کند

که رسول خدا ﷺ نیرومند و پیروز و پیروان‌شان غالب اند و مرگ فرزندان به هیچ وجه از شأن ایشان کم نمی‌کند و این دشمنان پیامبر ﷺ اند که در نهایت بلا عقب می‌باشند زیرا از آنان هیچ نام و آوازه نیکی باقی نمی‌ماند.

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ﴾

«همانا ما به تو کوثر عطا کردیم» کوثر - چنان‌که بیان شد - نه‌ری در بهشت است که خدای ﷻ آن را به مثابه کرامت و گرامیداشتی برای پیامبر خویش ﷺ و امتشان قرار داده است. کوثر در لغت: خیری است که در منتهای بسیاری و فراوانی قرار داشته باشد بنابراین، این کلمه شامل هر خیری می‌شود که به رسول اکرم ﷺ عنایت گردیده است، اعم از حوض کوثر و دیگر خیرها و برکت‌ها. به‌قولی: کوثر قرآن است. به قولی دیگر: کوثر، کثرت اصحاب و امت آن حضرت ﷺ است. در حدیث شریف آمده‌است: «کوثر نه‌ری در بهشت است که هردو لبه آن از طلا و بستر آن در و یا قوت است، خاک آن پاکیزه‌تر و خشبوتر از مشک و آب آن شیرین‌تر از عسل و سپیدتر از برف است». یا کوثر حوض رسول اکرم ﷺ در موقف محشر است چنان‌که در حدیث متقدم به روایت انس رضی الله عنه گذشت. شایان ذکر است که این دو قول، صحیح‌ترین اقوال در این رابطه می‌باشد بنابراین، کوثر هم نه‌ری است در بهشت، هم حوضی است که امت آن حضرت ﷺ در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند و هم خیری است که به آن حضرت ﷺ عنایت شده است که این معنی، همه اقوال فوق را در بر می‌گیرد.

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْزِرْ﴾

«پس برای پروردگارت نماز بگزار» یعنی: ای پیامبر ﷺ! چنان‌که به تو در دنیا و آخرت خیر بسیار داده‌ایم پس به شکرانه این نعمت‌ها خالصانه برای ما بر نمازهای فرض خویش مداومت کن «و قربانی کن» برای رضای ما و به‌نام ما، نه مانند بت‌پرستان که برای غیر ما قربانی می‌کنند. و کسانی از مشرکان بودند که برای غیر خداوند جل جلاله نماز گزارده و برای غیر وی قربانی می‌کردند لذا خداوند جل جلاله به پیامبرش فرمان داد که نماز و قربانی‌اش باید خالصانه برای وی باشد. قتاده، عطاء و عکرمه می‌گویند: مراد از ﴿وَأَحْزِرْ﴾ ادای نماز عید اضحی و ذبح قربانی در آن است. اما

ابن کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مراد از نحر، ذبح حیوانات هدیه و قربانی در حج و مناسک می‌باشد». ابن کثیر در این باره حدیثی را نیز نقل کرده است.

﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾

«بی‌گمان دشمنت خود ابتر است» یعنی: بدون شک، این دشمن توست که از هر دو خیر دنیا و آخرت بریده، بلاعقب و بی‌سرانجام است. یا این دشمن توست که از وی بعد از مرگش نام و آوازه نیکی باقی نمی‌ماند. چنان‌که گفتیم؛ در جاهلیت به کسی از مردان که فرزند مذکری نداشت، ابتر می‌گفتند. حسن بصری رحمته الله علیه می‌گوید: «مراد مشرکان از ابتر بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بود که ایشان قبل از آن‌که به هدف نهایی خود برسند، در نیمه راه دعوت ناکام می‌مانند اما خداوند جل جلاله در اینجا روشن ساخت که این دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اند که ناکام و بی‌نام و نشان می‌مانند». امام رازی رحمته الله علیه می‌گوید: «این سوره مانند تتمه‌ای برای سوره‌های ماقبلش و همچون اصل و پایه‌ای برای سوره‌های ما بعدش می‌باشد».





## سوره کافرون

مکی است و دارای (۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «کافرون» نام گرفت که خداوند ﷻ در آن به پیامبرش حضرت محمد ﷺ دستور داده است تا کافران را به پیامی که متضمن توحید و اعلام برائت از شرک و استقلال عبادی مسلمین است، مخاطب گرداند. در احادیث شریف آمده است که آن حضرت ﷺ این سوره و سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۱] را در دو رکعت بعد از طواف، در دو رکعت بامداد، در دو رکعت بعد از مغرب و در نماز وتر خوانده‌اند و آن را «ربع» قرآن نامیده‌اند. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که در بستر خوابت جای گرفتی، سوره: ﴿قُلْ يٰۤاَيُّهَا الْكٰفِرُوْنَ﴾ [الكافرون: ۱] را تا آخر آن بخوان زیرا این سوره برائتی از شرک است».

واحدی نیشابوری در بیان سبب نزول روایت کرده‌است: این سوره درباره گروهی از قریش نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد! به تو پیشنهادی داریم؛ بیا تو از دین ما پیروی کن و ما از دین تو پیروی می‌کنیم، به این ترتیب که تو مدت یکسال خدایان ما را پرستش کن و ما مدت یکسال خدای تو را می‌پرستیم پس اگر چنان باشد که آنچه تو به همراه آورده‌ای، از آیین و رسم و راه ما بهتر باشد، به این ترتیب ما در آن با تو مشارکت یافته و بهره‌مان را از آن برگرفته‌ایم اما اگر چنان باشد که رسم و راه ما از آیین تو بهتر باشد، تو در کار ما شریک گردیده و بهره‌ات را از آن برگرفته‌ای! رسول خدا ﷺ فرمودند: پناه بر خدای سبحان که من دیگری را با وی شریک گردانم. همان بود که خداوند ﷻ این سوره را نازل کرد. پس رسول خدا ﷺ صبحگاه آن به مسجدالحرام رفتند و در حالی که اشراف قریش در آنجا بودند، این سوره را تا آخر بر آنان خواندند. بعد از آن، دیگر قریش از رسول خدا ﷺ مأیوس گردیدند.

﴿قُلْ يٰۤاَيُّهَا الْكٰفِرُوْنَ لَاۤ اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ﴾

«بگو» ای محمد ﷺ «ای کافران؛ آنچه شما می‌پرستید من نمی‌پرستم» یعنی: آنچه را که شما در مورد پرستش بتان از من می‌خواهید، انجام نمی‌دهم و من هم‌اکنون در حال حاضر پرستنده خدایان شما نیستم.

﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾

«و نه شما می‌پرستید آنچه من می‌پرستم» یعنی: شما نیز تا آن‌گاه که بر شرک و کفرتان قرار داشته باشید، پرستنده خدایی که من می‌پرستم نیستید.

﴿وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ﴾

«و نه آنچه را شما می‌پرستید من پرستش خواهم کرد» یعنی: من هرگز در آینده عمر خود نیز خدایانی را که شما می‌پرستید، نمی‌پرستم.

﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾

«و نه شما پرستش خواهید کرد آنچه را من می‌پرستم» یعنی: همچنین شما در بقیه عمر خود هرگز خدا ﷻ را پرستش نخواهید کرد تا آن‌گاه که بر کفر و انکار و پرستش بتان قرار داشته باشید زیرا پرستش خداوند ﷻ همراه با شریک آوردن به وی، مردود و غیر قابل اعتبار می‌باشد.

یک وجه دیگر در تفسیر آیه کریمه که از نظر بعضی دقیق‌تر می‌باشد، این است که گفته شود: آیات (۳ - ۲) بر اختلاف در معبودی که مورد پرستش قرار می‌گیرد، دلالت می‌کند زیرا معبود رسول خدا ﷺ خدای یگانه است و معبود مشرکان بتان و خدایان باطل اما دو آیه (۵ - ۴) بر اختلاف در خود عبادت و پرستش دلالت می‌کند زیرا عبادت رسول خدا ﷺ عبادتی است خالص برای خداوند ﷻ که هیچ شائبه شرکی در آن وجود ندارد و هیچ غفلتی از معبود در آن سراغ نمی‌شود در حالی که عبادت مشرکان همه به شرک آلوده است پس این دو نوع عبادت هرگز باهم جمع نمی‌شود. به‌قولی دیگر: در این آیات تکرار است، مراد از تکرار تأکید می‌باشد و فایده تأکید این است که طمع کفار از این امر که رسول خدا ﷺ خواسته‌شان را در عبادت خدایانشان بپذیرند، به کلی قطع گردد.

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾

«دین شما برای خودتان و دین من برای خودم» یعنی: اگر شما به دین خویش راضی هستید، بدانید که من نیز به دین خویش راضی هستم پس قطعاً بدانید

که دین شرک آلود شما از آن خود شماست و از شما به من تجاوز نمی‌کند و دین توحیدی من نیز محدود به خودم می‌باشد و شما را با این باورهای شرک‌آلودتان بدان راهی نیست. بیضاوی می‌گوید: «بنابراین، در آیه کریمه معنی اجازه دادن کفر، یا منع از جهاد وجود ندارد تا این آیه به آیه قتال منسوخ باشد». زمخشری می‌گوید: «حاصل معنی آیه این است: من پیامبری هستم که به سوی شما فرستاده شده‌ام تا شما را به سوی حق و راه نجات فرا خوانم پس اکنون که این دعوت را از من نپذیرفتید و مرا در آن پیروی نکردید، حد اقل مرا به حال خودم واگذاشته و مرا به سوی شرک فرانخوانید».

امام شافعی رحمته و برخی دیگر از علما با این آیه کریمه بر یکی بودن ملت کفر استدلال کرده و گفته‌اند: کفار همه یک ملت‌اند بنابراین، اگر در میان آن‌ها پیوند نسبی یا سببی‌ای وجود داشت، از همدیگر میراث می‌برند، مثلاً یهودی از نصرانی و نصرانی از یهودی میراث می‌برد. اما امام احدبن حنبل رحمته و موافقان وی بر آنند که یهودی از نصرانی و نصرانی از یهودی میراث نمی‌برد زیرا در حدیث شریف آمده است: «لایتوارث اهل ملتین شتی: اهل دو آیین مختلف از همدیگر میراث نمی‌برند». امام رازی رحمته می‌گوید: «عادت مردم بر این جریان یافته که در هنگام متارکه، به این آیه کریمه تمثیل می‌کنند و اگر بر یک اصل توافق نکنند، یکی به دیگری می‌گوید: لکم دینکم ولی دین. درحالی‌که این تمثیل جایز نیست؛ زیرا خداوند جل جلاله قرآن را برای آن نازل نکرده تا به آن مثل زده شود بلکه قرآن برای تدبر و سپس برای عمل به موجب این تدبر نازل شده است».



## سوره نصر

مدنی است و دارای (۳) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره بدین سبب «نصر» نام گرفت که با این فرموده خدای تبارک و تعالی: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ [النصر: ۱] افتتاح شده است و مراد از آن، فتح مکه مکرمه یعنی همان فتح اکبری است که فتح الفتوح نام گرفت. چنان که این سوره به نام «تودیع» نیز نامیده می‌شود از آن روی که رسول خدا ﷺ بعد از نزول آن فقط هفتاد روز زنده بودند و در ربیع الاول سال دهم هجری به رحمت حق پیوستند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آخرین سوره قرآن کریم از نظر نزول است». ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «این سوره در میانه ایام تشریق بر رسول خدا ﷺ نازل شد پس دانستند که این پیام وداع است آن گاه سوار بر ناقه قصوی خطبه مشهور خویش را که خطبه حجه الوداع است، ایراد نمودند». و راجع به فضیلت آن در حدیث شریف آمده است: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ﴾ معادل ربع قرآن است.

اما بنا به قولی دیگر: این سوره قبل از فتح مکه نازل شد و از فتح مکه قبل از وقوع آن خبر می‌دهد که این خود معجزه‌ای از معجزات نبوت می‌باشد. امام رازی رحمته الله علیه این قول را صحیح‌تر می‌داند. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: چون سوره «نصر» نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «با نزول آن خبر مرگ من به من داده شده است». اصحاب رضی الله عنهم نیز بر این معنی متفق القول اند و ایشان این معنی را از آن روی دانستند که امر مطلق به تسبیح، تحمید و استغفار دلیل بر آن است که کار ابلاغ دعوت به اتمام رسیده است و این خود اقتضا می‌کند که پیام آور حق رضی الله عنه از این دنیا رخت سفر بر بندد. روایت شده است که چون این سوره نازل شد، رسول خدا ﷺ خطابه‌ای ایراد کرده و در آن فرمودند: «إن عبدا خیره الله بین الدنيا وبين لقاءه والآخره، فاختر لقاء الله». «همانا خداوند بنده‌ای را در میان دنیا و میان آخرت و لقای خویش مخیر گردانید پس او لقای خدا را انتخاب کرد».

## ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾

«چون نصرت الهی و فتح فرارسد» یعنی: ای محمد ﷺ! آن گاه که پیروزی الهی برایت علیه دشمنان قریش به ظهور آید و مکه بر تو گشوده شود. نصر: عبارت از تأییدی است که دشمنان با آن مغلوب گردیده و مسلمانان بر آنان برتری پیدا کنند. فتح: گشودن دیار دشمنان و ورود به خانه‌هایشان و نیز گشایش دل‌هایشان برای پذیرش حق است. پس فرق در میان «نصر» و «فتح» این است که: نصر همچون سببی برای فتح می‌باشد، از این جهت ابتدا نصر ذکر شد و سپس فتح بر آن عطف گردید.

## ﴿وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾

«و ببینی که مردم فوج فوج در دین الله درآیند» یعنی: ای پیامبر ﷺ! در هنگام رسیدن نصرت و فتح، مردم - اعم از اعراب و غیر آنان - را می‌بینی که گروه گروه و دسته دسته به دینی در می‌آیند که خداوند ﷻ تو را بر آن مبعوث کرده است، بعد از آن که آن‌ها یکی یکی یا دوتا دوتا به دین حق داخل می‌شدند. نقل است که وقتی رسول خدا ﷺ مکه را فتح کردند، اعراب گفتند: اما اکنون که محمد ﷺ بر اهل حرم غالب و پیروز شد درحالی که خداوند ﷻ ایشان را از هجوم اصحاب فیل در پناه خود داشت، این خود برهان روشنی است بر این که محمد ﷺ بر حق است و شما علیه او قدرتی ندارید. لذا از ستیز و مقاومت دست برداشته و در مجموعه‌های بزرگی، گروه گروه و دسته دسته یکی بعد از دیگری به اسلام وارد می‌شدند و موج رویکرد به سوی اسلام چنان بود که یک قبیله تماما به یکبار در اسلام داخل می‌شد.

جمهور فقها و بسیاری از علمای کلام برآنند که: ایمان مقلد صحیح است زیرا حق تعالی بر صحت ایمان این افواج مردم که ایمانی تقلیدی بود، حکم کرد و آن را از بزرگترین احسان‌های خود بر پیامبرش حضرت محمد ﷺ برشمرد و اگر ایمانشان صحیح نمی‌بود، در این مناسبت از آن یادی نمی‌کرد.

## ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾

«پس به حمد پروردگار خود تسبیح بگویی» این آیه، امر به تسبیح گفتن برای پروردگار متعال و ستایش برای وی را باهم جمع کرده است. تسبیح گفتن برای پروردگار متعال از خوشحالی آن حضرت ﷺ نسبت به رخدادهای عظیم پیروزی‌ای خبر می‌دهد که حتی به فکر ایشان و به فکر احدی از مردم خطور

نمی‌کرد؛ و حمد و ستایش حق تعالی، در برابر صنع زیبا و رفتار روح افزایش با پیامبرش ﷺ و منت عظیم وی بر ایشان در نصر و فتح ام القری می‌باشد «و از او آمرزش بخواه» برای لغزشهایت؛ به عنوان نوعی تواضع و فروتنی برای حق تعالی و کوچک شمردن و اندک دانستن عمل خویش و نیز برای آموختن این امر به امت «هرآینه الله همواره توبه‌پذیر است» یعنی: از شأن وی این است که برآمرزش خواهان توبه بپذیرد و بر آنان به رحمت بازگردد. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «بعد از آن که سوره ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ بر رسول خدا ﷺ نازل شد، آن حضرت رضی الله عنه هیچ نمازی را نمی‌خواندند مگر این که در آن می‌گفتند: «سبحانک ربنا و بحمدک، اللهم اغفر لی». «پروردگارا! پاکی تو راست همراه با ستایشست. بارالها! بر من بیامرز». همچنین عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «رسول خدا ﷺ در رکوع و سجده خویش بسیار می‌گفتند: سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی». در حقیقت، این شیوه رسول اکرم رضی الله عنه تفسیر عملی این آیه از قرآن کریم است.

بخاری و دیگران از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند که فرمود: عمر رضی الله عنه مرا با بزرگان بدر به مجلس خویش فرا می‌خواند اما گویی که برخی از آنان از این امر در اندرون خویش دغدغه‌ای می‌یافتند (یعنی ناراحت بودند). روزی عمر رضی الله عنه بزرگان بدر را به مجلس خویش فراخواند و مرا نیز با آنان به آن مجلس وارد کرد. من از این فراخوانی وی دریافتم که عمر رضی الله عنه امروز دیگر مرا با ایشان فرانخوانده است مگر به این هدف که (فضل) مرا به آنان نشان دهد. پس رو به آنان نمود و گفت: در تفسیر این فرموده خدای عز و جل: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ چه می‌گویید؟ برخی از ایشان گفتند: خدای عز و جل در این سوره به ما دستور داده است تا بعد از آن که ما را پیروز کرد و فتح را نصیب‌مان گردانید، او را ستایش گفته و از او آمرزش بخواهیم. برخی هم سکوت نموده و چیزی نگفتند. آن‌گاه عمر رضی الله عنه رو به من کرد و فرمود: ای ابن عباس! آیا تو نیز چنین می‌گویی؟ گفتم: خیر! بلکه نظر من این است که این آیه به فرا رسیدن اجل رسول خدا رضی الله عنه اشاره دارد. یعنی خداوند عز و جل با نزول ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ ایشان را از نزدیک شدن وقت رحلت‌شان آگاه کرد و فرمود: آمدن نصرت و فتح، علامت فرارسیدن اجل توست؛ ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾ آن‌گاه تسبیح

---

بگوی همراه با ستایش پروردگار خویش و از او آمرزش بخواه زیرا او بسی توبه‌پذیر است). عمر رضی الله عنه فرمود: من نیز بجز آنچه که تو گفتی، وجه دیگری برای نزول آن نمی‌دانم.



## سوره مسد

مکی است و دارای (۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «مسد» نام گرفت که خداوند ﷻ در آخر آن می‌فرماید: ﴿فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾ [المسد: ۵] که تفسیر آن خواهد آمد. همچنین این سوره «تبت» نیز نامیده می‌شود زیرا خداوند ﷻ در مطلع آن می‌فرماید: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ [المسد: ۱] چنان که به همین مناسبت، این سوره (ابولهب) یا سوره (لهب) نیز نامیده شده است.

محدثان در بیان سبب نزول این سوره از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: چون این آیه نازل شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. «ای پیامبر! بستگان نزدیکت را هشدار ده»؛ رسول خدا ﷺ از خانه خود خارج شده و به کوه صفا بالا رفتند سپس به فریاد بلند چنین ندا در دادند: یا صباحاه! چون قریش این ندا را شنیدند، از یک‌دیگر پرسیدند که این فریادگر کیست؟ پاسخ داده شد که: محمد است. پس ندا را اجابت گفتند و پیرامون آن حضرت ﷺ گرد آمدند. آن‌گاه رسول اکرم ﷺ خطاب به آنان فرمودند: هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی‌عبدمناف! هان ای بنی‌عبدالمطلب! (و به این ترتیب، تیره‌های قبیله قریش را یکی‌یکی نام بردند) پس همه آنان سراپا گوش گردیدند تا بشنوند که محمد ﷺ چه سخنی به این پایه از اهمیت دارد که فریادکنان همه را برای آن فراخوانده است. سپس خطاب به آنان فرمودند: آیا اگر به شما خبر بدهم که سپاهی از سواران از کناره این کوه بیرون می‌آیند و بر شما می‌تازند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ همه یکصدا گفتند: ما تاکنون از تو دروغی را تجربه نکرده‌ایم (بلکه تو را به راستگویی می‌شناسیم). فرمودند: پس اینک من پیشاپیش عذابی سخت شما را از افتادن در آن هشدار می‌دهم. در این اثنا ابولهب گفت: هلاکت باد بر تو! آیا برای این کار ما را گردآورده‌ای؟! سپس راه خود کشید و رفت. همان بود که این سوره نازل شد.

طارق محاربی می‌گوید: «در بازار ذوالمجاز بودم که بناگاه با جوانی تازه سال روبرو شدم که می‌گفت: های ای مردم! لا اله الا الله بگوئید تا رستگار شوید. در این اثنا دیدم

که مردی از پشت سرش او را به سنگ می‌زند به طوری که هردو ساق و هردو پاشنه پایش را خون‌آلود کرده است و می‌گوید: های مردم! او دروغ‌گوست پس او را باور نکنید. پرسیدم: این شخص دعوتگر کیست؟ گفتند: محمد است؛ می‌پندارد که پیامبر می‌باشد و این دیگر هم عمویش ابولهب است که می‌پندارد او در این ادعا دروغ‌گوست».

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝۱﴾

«هلاک باد دو دست ابولهب» علمای بلاغت می‌گویند: در ﴿يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾ مجاز مرسل به کار گرفته شده؛ یعنی جزء اطلاق گردیده اما از آن کل مورد نظر می‌باشد لذا معنی این است: هلاک باد خود ابولهب با تمام وجود خویش. این جمله نفرینی است علیه وی. ابولهب یکی از عموهای پیامبر ﷺ، نامش عبدالعزی بن عبدالمطلب و کنیه‌اش ابوعتیبه بود و او را ابولهب می‌گفتند زیرا چهره سرخ فام و برافروخته‌ای داشت. چنان‌که بیان شد، او با رسول خدا ﷺ بسیار دشمنی می‌ورزید و ایشان را سخت می‌آزرد.

«و هلاک شد» این جمله، خبری است از بارگاه خدای سبحان بعد از نفرین علیه وی. گفتنی است که تعبیر از هلاکت ابولهب به صیغه ماضی، مفید حتمی بودن وقوع هلاکت و زیانکاری وی می‌باشد و چنان هم شد زیرا ابولهب دنیا و آخرت را باخت.

﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۝۲﴾

«هیچ دفع نکرد از او مال او و آنچه اندوخت» یعنی: مالی را که ابولهب گردآورده بود و منفعت و جاه و موقعیتی که به دست آورده بود، فرمان خداوند ﷻ بر نزول هلاکت و نابودی و عذاب بر وی را به هیچ وجه دفع نکرد و آن اندوخته‌ها هیچ به کارش نیامد. فرق در میان «مال» و «کسب» این است که اولی سرمایه است و دومی سود.

﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۝۳﴾

«به زودی در آتشی پر زبانه درآید» یعنی: به زودی ابولهب در آتشی سخت شعله‌ور و برافروخته که پوستش را می‌سوزاند، عذاب می‌شود که آن آتش، آتش جهنم است.

﴿وَأَمْرًا تُهْرَمَانًا ۝۴﴾

«و زنش» نیز به آن آتش در می‌آید، همان که «هیزم‌کش است» زن ابولهب، ام‌جمیل دختر حرب خواهر ابوسفیان بود که خاها و سرگین‌ها را برگرفته و آن‌ها را

شبانه بر راه رسول خدا ﷺ می‌افکند. یا مراد این است که زن ابولهب با برداشتن گناهان سنگینی که به سبب دشمنی با رسول خدا ﷺ و واداشتن شوهرش بر آزار ایشان بر دوش گرفته است، هیزم جهنم را بر می‌دارد. یا این تعبیر، کنایه از سخن چینی اوست که برافروزنده خصومت و دشمنی در میان مردم است.

### ﴿فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾

«بر گردنش طنابی از لیف خرماست» مسد: لیفی است که از آن ریسمان تافته می‌شود. نقل است که زن ابولهب گردنبنند فاخری از جواهر داشت و گفت: سوگند به لات و عزی که آن را در دشمنی محمد ﷺ صرف می‌کنم! لذا آن گردنبنندش در روز قیامت ریسمانی برتافته از زنجیرهای آتش می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان عذابش در آخرت را به همان هیأت و حالتی که در دنیا داشت، تصویر می‌کند زیرا عذاب آخرت از جنس عمل مجرم و هماهنگ با جرم وی است. نقل است که بعد از نزول این سوره ام‌جمیل زن ابولهب سنگی را در دست گرفته نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مسجد الحرام رفت و در آن حال ابوبکر رضی الله عنه در معیت رسول خدا ﷺ بود. پس به ابوبکر رضی الله عنه گفت: به من خبر رسیده است که رفیقت مرا هجو نموده است، اینک آمده‌ام که با او چنین و چنان کنم! اما خداوند متعال دیدگان وی را از دیدن رسول خدا ﷺ کور ساخت و هر چه به این سو و آن سو نگرست، ایشان را ندید. ابوبکر رضی الله عنه از وی پرسید: آیا کسی را همراه من می‌بینی؟ ام‌جمیل گفت: آیا مرا مسخره می‌کنی؟ من جز تو هیچ کس دیگر را همراهت نمی‌بینم!

علما گفته‌اند: این سوره معجزه‌ای آشکار و دلیلی روشن بر نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا خداوند جل جلاله با نزول: ﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾ [المسد: ۳] قاطعانه خبر داد که ابولهب و زنش ایمان نمی‌آورند و سرنوشت آن‌ها در دنیا و آخرت باشقاوت گره خورده است پس بر طبق این خبر، هیچ یک از آن دو نه در ظاهر و نه در باطن، نه آشکار و نه در خفا ایمان نیاوردند.



## سوره اخلاص

مکی است و دارای (۴) آیه است.

**وجه تسمیه:** این سوره به نام‌های بسیاری مانند تفرید، تجرید، توحید، نجات، ولایت، معرفت، اساس و اخلاص نامیده شده است که مشهورترین آن‌ها «اخلاص» می‌باشد زیرا این سوره از یکسو درباره توحید خالص خدای عَلَّی سخن می‌گوید و از سوی دیگر بنده را از شرک یا از آتش جهنم خلاص می‌سازد.

فضیلت آن: در بیان فضیلت این سوره کریمه، احادیث بسیاری وارد شده است از آن جمله مضمون این حدیث شریف است که سوره «اخلاص» در ثواب قرائت خود معادل ثلث (یک سوم) قرآن کریم می‌باشد زیرا تمام قرآن کریم، شرح و بیان اصولی است که در این سوره به اجمال ذکر شده است و نیز از آن‌روی که اصول عام و کلی شریعت اسلام سه چیز است: توحید، بیان حدود و احکام و بیان اعمال و این سوره به تنهایی عهده‌دار بیان توحید و تقدیس حق تعالی گردیده است. در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که فرمود: مردی از مرد دیگری شنید که شبانگاه سوره «اخلاص» را می‌خواند و آن را تکرار می‌کند پس بامداد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و این حکایت را به گونه‌ای به ایشان باز گفت که گویی خواندن ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را کم و ناچیز می‌شمرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «والذی نفسی بیده، آن‌ها لتعدل ثلث القرآن» سوگند به ذاتی که جانم در دست بلاکیف اوست، این سوره معادل ثلث قرآن است. در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاران خود فرمودند: آیا کسی از شما عاجز از آن است که ثلث قرآن را در یک شب بخواند؟ اصحاب رضی الله عنهم به گمان این که مراد ایشان سه قسمت کل قرآن است، از این امر احساس مشقت کرده و گفتند: یا رسول‌الله کدام یک از ما تاب و توان این کار را دارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بدانید که الله الواحد الصمد ثلث قرآن است. در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به یاران خود فرمودند: گردهم آید زیرا من می‌خواهم ثلث قرآن را بر شما بخوانم پس جمعی گرد آمدند آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله

نزد ایشان رفتند و خواندند: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ سپس به خانه خود بازگشتند. در این اثنا یکی از اصحاب به دیگری گفت: مگر رسول خدا ﷺ نگفتند که بر شما ثلث قرآن را می‌خوانم؟ قطعاً این برگشت‌شان به‌خانه به منظور خبری است که از آسمان به ایشان نازل شده است. سپس آن حضرت ﷺ از خانه خود بیرون آمده و خطاب به اصحاب فرمودند: من گفتم که ثلث قرآن را بر شما می‌خوانم، بدانید که ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ معادل ثلث قرآن است.

مفسران در بیان سبب نزول این سوره از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: ای محمد نسب پروردگارت را برای ما بیان کن. همان بود که خداوند متعال این سوره را نازل فرمود. همچنین قتاده، ضحاک و مقاتل گفته‌اند: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد پروردگارت را برای ما توصیف کن زیرا او وصف خود را در تورات نازل نموده است و ما می‌خواهیم بدانیم که پروردگارت از چه چیز و از کدامین جنس است؟ آیا از طلاست، یا از مس، یا از نقره؟ آیا می‌خورد و می‌آشامد؟ او دنیا را از چه کسی به ارث برده و آن را به چه کسی به ارث می‌گذارد؟ همان بود که خداوند عزوجل این سوره را نازل فرمود.

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «اوست خدای یگانه» یعنی: اگر از بیان نسب خداوند متعال سؤال می‌کنید، بدانید که او خدایی است یگانه؛ در ذات، صفات و افعال خود و او هیچ همتا، وزیر، شبیه و شریکی ندارد.

﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾

و اوست «الله صمد» صمد: کسی است که مردم در برآوردن نیازهای خود به او روی می‌آورند زیرا او بر برآوردن آن‌ها قادر و تواناست. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: صمد، سرور و مولایی است که در سیادت و آقایی خود به کمال رسیده است، شریفی است که در شرف خود به کمال رسیده است، عظیمی است که در عظمت خود به کمال رسیده است، حلیمی است که در حلم و بردباری خود به کمال رسیده است، غنیی است که در غنای خود به کمال رسیده است، جباری است که در جبروت خود به کمال رسیده است، عالمی است که در علم خود به کمال رسیده است، حکیمی

است که در حکمت خود به کمال رسیده است و او الله سبحانه و تعالی است. صمد صفتی است که بجز او برای احدی سزاوار نیست و هیچ کس همتای او نمی باشد. زجاج می گوید: صمد، سرور و آقایی است که سیادت و آقایی به او انجامیده و بالاتر از او هیچ سرور و سالاری وجود ندارد.

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾<sup>۳</sup>

«کسی را نزاده و زاده نشده است» یعنی: نه از او فرزندی پدید آمده و نه او خود از کسی زاده شده است زیرا چیزی با او مجانست ندارد تا او از جنس خود همسری برگرفته باشد و - العیاذ بالله - از آن دو، فرزندی متولد شده باشد. همچنین توالد نشانه فناء است زیرا توالد و تناسل برای آن انجام می گیرد که جنس یک چیز بعد از فنا ی پدر و مادر خود باقی بماند در حالی که نسبت دادن عدم به سوی حق تعالی در گذشته و آینده مستحیل است لذا حق تعالی پدری ندارد تا به وی نسبت داده شود و فرزندی نیز ندارد تا به او نسبت داده شوند. قتاده می گوید: مشرکان عرب گفتند: فرشتگان دختران خداوند یهودیان گفتند: عزیز پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست پس خداوند ﷺ همه آنان را تکذیب کرد و فرمود: ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾<sup>۳</sup> [الإخلاص: ۳] نه او کسی را زاده است و نه هم خودش از کسی زاده شده است.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾<sup>۴</sup>

«و هیچ کس او را همتا نیست» یعنی: هیچ کس با او هم طراز، مساوی، همانند و همتا نیست و هیچ کس با او در چیزی مشارکت ندارد. بنابراین، در این سوره کریمه: قید (احد) عقیده ثنویت و دوگانه پرستی را ابطال می کند.

﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾<sup>۵</sup> عقیده کسانی را ابطال می کند که بجز خداوند یکتا به وجود آفریدگار دیگری قایلند چه اگر آفریدگار دیگری وجود می داشت، در آن صورت حق تعالی در نیازها و حاجات، یگانه مرجع و مقصود خلق نبود.

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾<sup>۶</sup> پندارهای یهود، نصاری و مشرکان را در این مورد که برای حق تعالی فرزند قائلند، ابطال می کند.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾<sup>۷</sup> پندار مشرکان را در این مورد که بتان را همتایان و شرکای حق تعالی تصور می کردند، ابطال می کند.

امام رازی رحمته الله می‌گوید: این سوره در حق خداوند متعال، مانند سوره کوثر در حق پیامبر صلی الله علیه و آله است زیرا طعن مشرکان بر پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که گفتند: محمد ابتر است و بعد از خود فرزند مذکری ندارد و نداشتن فرزند به پندار آنان عیب بود اما از آنجا که داشتن فرزند، در حق خداوند متعال عیب و نقصی برای اوست لذا طعن به پیامبرش صلی الله علیه و آله را در سوره کوثر رد کرد و طعن در حق خود را در این سوره، از این رو در اینجا فرمود: (قل: بگو) تا این طعنه را از خودش دفع کند در حالی که در سوره کوثر نگفت: (قل: بگو) بلکه خودش مستقیماً این طعن و عیب را از پیامبرش دفع کرد. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا أحد أصبر علي أذي سمعه، من الله؛ إنهم يجعلون له ولداً، وهو يرزقهم ويعافهم». «هیچ کس بر آزاری که شنیده است، شکیباتر از خداوند جل جلاله نیست زیرا در همان حال که مشرکان برای او فرزندی قرار می‌دهند، او آنان را روزی می‌دهد و عافیت‌شان می‌بخشد».



## سوره فلق

مکی است و دارای (۵) آیه است.

به قول حسن، عطاء، عکرمه و جابر، این سوره و سوره «ناس» مکی است و رأی اکثر علما نیز همین است. اما در روایتی از ابن عباس، قتاده و جمعی دیگر نقل شده است که: این سوره مدنی است. ابن کثیر نیز بر همین نظر است و برخی گفته اند: صحیح نیز همین است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «فلق» نام گرفت که با این فرموده حق تعالی: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ آغاز شده است.

فضیلت معوذتین: در حدیث شریف به روایت ترمذی و بیهقی از ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از زخم چشم جن و انس به خداوند جل جلاله پناه می بردند اما بعد از آن که معوذتین نازل شد، فقط این دو سوره را می خواندند و دعاهای دیگر در این مورد را ترک کردند». مالک در مؤطا از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بیماری ای ناراحت می بودند، معوذتین را می خواندند و بر خود می دمیدند و این کار را سه بار تکرار می کردند و چون درد ایشان شدت می گرفت، من بر ایشان معوذتین را می خواندم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امید دریافت برکت این دو سوره، دست خود را بر تن خویش می کشیدند». یعنی: آن را بر خود می دمیدند. همچنین در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من دستور دادند تا معوذات را به دنبال هر نمازی بخوانم». همچنین در روایت دیگری از وی آمده است که گفت: «... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمودند: هرگاه که می خوابیدی و هرگاه که از خواب برمی خاستی، معوذتین را بخوان». ابن کثیر در این معنی احادیث بسیاری را نقل نموده و آن گاه می گوید: «در روایت این حدیث از عقبه، طرق بسیاری وجود دارد که در حد تواتر است بنابراین، این حدیث در نزد بسیاری از محققان مفید قطعیت می باشد». نیز در حدیث شریف وارده از طریق صدی بن عجلان آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا به تو سه سوره را تعلیم ندهم

که در تورات، انجیل، زبور و فرقان مانند آن‌ها نازل نشده است، این سه سوره: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ [الناس: ۱] است.

سبب نزول معوذتین: در بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: لیبید بن اعصم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را جادو کرد بدین نحو که غلاف شکوفه خرمایی را گرفته و موهایی را که در هنگام شانه زدن از سر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فروریخته بود و دندان‌های شانه ایشان و نخ‌های آن که در آن یازده گره زده شده بود و گره‌ها با سوزن محکم ساخته شده بود، در آن غلاف خرما قرار داد و در آن دمید. در این زمان بود که معوذتین بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد پس ایشان به خواندن آن‌ها آغاز نمودند و چنان بود که هر آیه‌ای را می‌خواندند، یک گره از آن گره‌ها باز می‌شد و در عین حال، ایشان در خود سبکی‌ای می‌یافتند تا این که گره آخر باز شد. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان از جا برخاستند که گویی از بند رها شده‌اند. جبرئیل علیه السلام نیز در این برهه بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دم و دعا می‌خواند و می‌گفت: «باسم الله أرقیک، من کل شیء یؤذیک، من شر حاسد و عین و الله یشفیک». «به نام خدا تو را دم و دعا می‌کنم از هر چیزی که آزارت می‌دهد، از شر هر حاسدی و از شر زخم چشم و الله تو را شفا می‌دهد». چنان‌که از روایات بر می‌آید، اثر سحر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقط سر درد خفیفی بود و این است همان معنی تخیل که در یکی از احادیث آمده است. گفتنی است که گاهی در بیداری نیز مانند خواب تخیل روی می‌دهد بنابراین، مسلم است که سحر بر ملکات و توانمندی‌های عقلی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مطلقاً هیچ تأثیری نگذاشت همان طوری که سحر لیبید بن اعصم در اموری که به وحی و رسالت مربوط می‌شد، نیز هیچ تأثیری نداشت زیرا حق تعالی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از هرگونه نقصی از این گونه، یا از هرگونه آشفته‌گی فکری، یا اضطراب عصبی‌ای معصوم و محفوظ داشته است چنان که می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷]. «خدا از آسیب مردم تو را در پناه خود محفوظ می‌دارد».

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾

«بگو پناه می‌برم به پروردگار فلق» فلق: صبح است زیرا شب از آن منقلب و شکافته می‌شود. به قولی: فلق، هر چیز از آفرینش خداوند جل جلاله است که شکافته می‌شود؛ اعم از حیوانات، صبح، دانه بذر، هسته، نباتات و غیر آن. علما گفته‌اند: خداوند جل جلاله در این

آیه به این حقیقت اشاره می‌کند که ذات متعال وی که بر دور کردن تاریکی‌های انبوه از تمام جهان تواناست، قطعا بر این امر نیز تواناست که از پناه برنده به خود، هر ترس و هراسی را دفع کند و او را از آسیب هر آسیب‌رسانی نگاه دارد.

﴿مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾

بگو: به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم «از شر آنچه آفریده است» یعنی: از شر تمام مخلوقات وی.

﴿وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾

«و» به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم «از شر تاریکی چون فراگیرد» یعنی: همچنین به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم از شر شب چون روی آورد و تاریکی آن به افق‌ها منتشر شود. علما گفته‌اند: پناه بردن به خداوند ﷻ از شر شب از آن روی است که در شب درندگان از بیسه‌های خود و حشرات از سوراخ‌های خود بیرون می‌آیند، اهل شر به فساد و تبه‌کاری بر می‌خیزند و نیز در شب مخاطر دیگری است که پنهان نمی‌باشد.

﴿وَمِنْ شَرِّ اللَّفَّاثِ فِي الْعُقَدِ﴾

«و» به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم «از شر زنان افسونگر» یعنی: جادوگر «دمنده در گره‌ها» و در آن زمان زنان جادوگر مردم را با دمیدن در گره‌های نخ جادو می‌کردند. نفث: دمیدن همراه با آب دهان، یا دمیدن به تنهایی است. ابوعبیده می‌گوید: مراد از آنان: زنان لیبیدن اعصم یهودی بودند که رسول خدا ﷺ را سحر کردند.

﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾

«و» به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم «از شر حسود آن‌گاه که حسد ورزد» یعنی: آن‌گاه که حسود، حسدش را آشکار کرده و به مقتضای آن عمل کند زیرا کسی که حسد خود را آشکار نمی‌کند، از او هیچ زبانی به فرد محسود نمی‌پيوندد بلکه او با این کار به خودش زیان می‌رساند چه او از خیری که به دیگران می‌رسد متأسف می‌شود و رنج می‌برد و از شادی دیگران همیشه غمگین است. حسد: تمنای زوال نعمتی است که خداوند متعال با آن بر کسی منت گذاشته است. علما گفته‌اند: خداوند ﷻ حاسد را از آن روی مخصوصا یاد کرد که حسد سبب زیان رساندن به انسان، حیوان و غیر آنان می‌شود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «المؤمن يغبط، و المنافق يحسد». «مؤمن غبطه می‌خورد ولی منافق حسد می‌ورزد».

شایان ذکر است که حسد نخستین گناهی است که خداوند جَلَّ با آن در آسمان و زمین مورد عصیان قرار گرفت؛ زیرا در آسمان ابلیس بر آدم عَلَيْهِ حسد ورزید و در زمین قابیل بر هابیل. پس حاسد منفور و مطرود است. همچنین علما گفته‌اند: سحر، زخم چشم، حسد و مانند این‌ها تأثیر ذاتی ندارند بلکه به سبب فعل خداوند جَلَّ و تأثیرگذاری او مؤثر واقع می‌شوند. لذا فقط در ظاهر امر، اثر به این چیزها نسبت داده می‌شود اما در حقیقت، این خداوند جَلَّ است که تأثیر را ایجاد می‌کند چنان که درباره سحر هاروت و ماروت می‌فرماید: ﴿وَمَا هُمْ بِضَّارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۱۰۲]. «هاروت و ماروت با سحر خود به کسی زیان‌رسان نبودند مگر به فرمان خداوند». اما باید دانست که به رغم عدم تأثیرگذاری ذاتی این اشیا و عدم تأثیرگذاری ذاتی امراض ساری‌ای مانند طاعون و سل، شرعا پرهیز و احتیاط از آن‌ها به‌قدر امکان مطلوب است چنان‌که رسول خدا صَلَّى به پرهیز نمودن از زخم چشم و فرار از شخص مجذوم دستور دادند و نیز عمر و صحابه رَضِيَ در طاعون عمواس چنین کردند.

گفتنی است که اکثر علما توسل به دم و دعا را جایز شمرده‌اند زیرا هنگامی که رسول خدا صَلَّى احساس ناراحتی کردند، جبرئیل عَلَيْهِ برایشان دعا خواند و دم نمود چنان‌که گذشت. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رَضِيَ آمده است که فرمود: رسول خدا صَلَّى برای شفایابی ما از همه دردها و از تب این دعا را به ما تعلیم دادند: «بِسْمِ اللَّهِ الْكَرِيمِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَرَقٍ نَعَارٍ وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ». «به نام خدای بخشنده و کریم؛ پناه می‌برم به خداوند بزرگ از شر هر رگی که ضربان شدیدی دارد و از شر گرمای آتش». همچنین در حدیث شریف آمده است: هرکس بر بیماری که اجزش فرانسیده است در آید و بر او هفت مرتبه بخواند: «أَسْأَلُ اللَّهَ الْعَظِيمِ، رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ أَنْ يَشْفِيكَ». «از خداوند بزرگ، پروردگار عرش عظیم می‌خواهم که تو را شفا دهد؛ آن بیمار شفا می‌یابد». همچنین در حدیث شریف به روایت علی رَضِيَ آمده است که فرمود: چون رسول خدا صَلَّى بر بیماری وارد می‌شدند، می‌گفتند: «أَذْهَبَ الْبَأْسُ رَبِّ النَّاسِ، أَشْفَى أَنْتَ الشَّافِي، لَا شَافِيَ إِلَّا أَنْتَ». «ای پروردگار مردم! درد و ناراحتی را از بین ببر، شفا بده که تو شفابخش هستی، جز تو شفا دهنده‌ای نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رَضِيَ آمده است که فرمود: «رسول خدا صَلَّى حسن و

حسین علیه السلام را تعویذ می کردند (یعنی برایشان از خدا پناه می خواستند) و می فرمودند: «أعینکمما بکلمات اللّٰه التّامة من کل شیطان وهامة، ومن کل عین لامة». «شما دو تن را در پناه کلمات تامه خداوند جل جلاله قرار می دهیم از شر هر شیطانی و از هر جانور زهرداری و از هر چشم سرزنش باری». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان بن ابی العاص ثقفی رضی الله عنه آمده است که فرمود: در حالی که از دردی برخوردار بودم می پیچیدم که نزدیک بود مرا از پای در آورد، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدم، ایشان فرمودند: دست راست را بر بالای درد بگذار و هفت بار بگو: «بسم الله، أعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما أجد». «به نام خدا! به عزت الله و قدرت وی پناه می برم از شر آنچه که در خود می یابم. پس من چنان کردم و خداوند متعال مرا شفا بخشید».

اما آنچه که در مورد نهی از دم و دعا وارد گردیده، مربوط به دم و دعاهاى مجهول و ناشناخته‌ای است که معنای آن‌ها دانسته نمی‌شود، یا مربوط به بدعت‌هایی است که حرافان و بدعتیان در این رابطه پدید آورده‌اند.



## سوره ناس

مکی است و دارای (۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «ناس» نام گرفت که هم با فرموده حق تعالی:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ [الناس: ۱] آغاز شده و هم کلمه «ناس» در آن پنج بار تکرار گردیده است. این سوره که با سوره ما قبل خود باهم نازل شده است، در نزد اکثر علما مکی و به قولی: مدنی است - چنان که گذشت. و این آخرین سوره قرآن کریم از نظر ترتیب در مصحف شریف است و ترتیب قرآن با سوره «فاتحه» که شامل سپاس و ثنای حق تعالی و یاری جستن از اوست آغاز و با معوذتین که موضوع آن‌ها نیز یاری جستن و پناه بردن به حق تعالی است، ختم می‌شود.

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾

«بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم» یعنی: به آفریدگار و سامان‌دهنده امور و به صلاح آورنده احوال آنان. بیضاوی می‌گوید: «از آن جا که در سوره قبل پناه بردن به خداوند ﷻ از مضار بدنی بود و این مضرات در انسان و غیر او عام است لذا در این سوره، پناه بردن به او از مضاری است که بر نفوس بشری عارض می‌شود و به بشر مخصوص می‌باشد.

﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾

و پناه می‌برم به «ملک مردم» یعنی: به ذاتی که دارای ملک کامل، فرمانروایی‌ای تام و سلطه‌ای بی‌رقیب و لایتنهای است.

﴿إِلَهِ النَّاسِ﴾

و پناه می‌برم به «اله مردم» یعنی: به معبود مردم و از آنجا که ملک (فرمانروا) گاهی معبود است و گاهی هم نیست بنابراین، حق تعالی در این آیه روشن کرد که الوهیت و عبودیت مخصوص وی است و احدی با وی در آن مشارکت ندارد.

﴿مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ﴾

پناه می‌برم به آنچه ذکر شد؛ «از شر وسوسه‌گر» که شیطان «خناس» است.

خناس: یعنی بسیار بازپس‌رونده زیرا هنگامی که خداوند ﷻ به یاد آورده شود، شیطان

باز پس می‌رود و خود را در هم کشیده و پنهان می‌شود اما چون ذکر خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در میان نبود، شیطان بر دل انسان هجوم آورده و وسوسه خود را می‌گستراند.

﴿الَّذِي يُوسُّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾

«آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌افکند» وسوسه شیطان، فراخواندن انسان به فرمانبردن از خود با القای سخنی است پنهانی که به قلب انسان می‌رسد بی‌آن که از آن صدایی شنیده شود.

سپس خدای سبحان به بیان این امر می‌پردازد که وسوسه‌افگنان بر دو نوع‌اند؛ جنی و انسی پس می‌فرماید:

﴿مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾

«چه از جن و چه از انس» شیطان جن - چنان که گذشت - در سینه‌ها و دل‌های مردم وسوسه می‌افکند اما وسوسه افگنی شیطان انسی در دل‌های مردم بدین‌گونه است که خود را برای انسان در چهره و لباس نصیحت‌گر مشفق نشان می‌دهد پس، از سخنان وی که در هیأت خیرخواهی و نصیحت بیان می‌شود، در دل انسان همان چیزی می‌افتد که شیطان جنی با وسوسه خود در دل وی می‌افکند. به‌قولی: ابلیس چنان که در دل‌های انسیان وسوسه می‌افکند، در دل‌های جنیان نیز وسوسه می‌افکند.

علما در بیان علت گم‌کردن شیطان بر مردم گفته‌اند: گم‌کردن شیطان بر مردم از سوی خداوند جَلَّ جَلَلُهُ برای آن است که مردم با وی مجاهده کنند و در این میدان آزمایش و امتحان شوند. اما کسانی که حق تعالی ایشان را در پناه عصمت خود قرار داده است، از گزند شیاطین در امانند. در حدیث شریف آمده‌است: «کسی از شما نیست مگر این که همنشین و همراه او (از شیاطین) بر او گمارده شده است. اصحاب گفتند: حتی شما نیز یا رسول الله؟ فرمودند: آری! حتی من؛ مگر حقیقت این است که خداوند متعال مرا بر شیطان همراهم چیره گردانیده است پس او به من تسلیم شده (یا مسلمان گردیده) و لذا مرا جز به خیر فرمان نمی‌دهد». همچنین در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد معتکف بودند پس شبانگاه صفیه به دیدار ایشان آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با وی از مسجد بیرون آمدند تا او را به منزلش برسانند. در این اثنا دو مرد از انصار با ایشان روبرو گردیدند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدند، گام‌های خود را



تند تند برداشتند که سریع‌تر بگذرند. رسول خدا ﷺ خطاب به آنان فرمودند: «درنگ کنید؛ این زن که با من است صفیه دختر حبی همسر من می‌باشد». آن دو گفتند: سبحان الله، یا رسول الله! (مگر ما در حق شما گمان بدی داشته‌ایم؟) رسول خدا ﷺ فرمودند: «إن الشيطان يجري من ابن آدم مجرى الدم و إني خشيت أن يقذف في قلوبكما شيئا - أو قال - شرا». «بی‌گمان شیطان در مجرای خون فرزند آدم جاری می‌شود و من ترسیدم که در دل‌های شما چیزی بیفکند - یا فرمودند - شری بیفکند».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا شیطان مهارش را بر قلب فرزند آدم قرار می‌دهد پس اگر او خدا را یاد کرد، واپس می‌رود و اگر یاد خدا را فراموش کرد، قلبش را فرو می‌بلعد پس این است همان وسواس خناس». همچنین در حدیث شریف به روایت ابی تمیمه رضی الله عنه آمده است که فرمود: «الاغ رسول خدا ﷺ لغزید و من گفتم: نگونسار باد شیطان! رسول خدا ﷺ فرمودند: نگو که شیطان نگونسار باد! زیرا وقتی تو چنین بگویی، او خود را بزرگ می‌بیند و می‌گوید: آن را به نیرویم فروافکنم! اما اگر بگویی: باسم الله: به نام خدا! در این صورت، شیطان احساس کوچکی می‌کند و چنان خرد و خوار می‌شود که مانند مگسی می‌گردد». ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هیچ نوزادی تولد نمی‌شود مگر این که در قلبش وسواس است پس چون خدا یاد شود، شیطان بازپس می‌رود و چون از ذکر خدا غفلت شد، او وسوسه می‌افکند». پناه می‌بریم به خداوند منان از نیرنگ و وسوسه شیطان.

## تتمه

الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات، سبحانك اللهم لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك، أدعو بدعاء عبادك الصالحين؛ اللهم يا لطيفاً فوق كل لطيف، الطف بي في أموري كلها كما أحب، واغفر لي ولوالدي وللمسلمين والمسلمات، واجعلني كما سميت نفسي مخلصاً؛ مخلصاً لدينك، جاداً في سبيلك، راغباً إليك دوماً ما دمت حياً، وارضني في دنياي و آخرتي، فاللهم لك الحمد والشكر. إلهي ومولاي! اجعل كل حرف من كتابك وترجمة تفسيره وجميع ما كتبت خالصاً لوجهك الكريم، وحقق به النفع والخير لي ولأولادي وللمسلمين، واعتق به من نارك في الآخرة كل جزء من جسمي وروحي، وشعري وبشري، وعظمي ولحمي، وسمعي وبصري، ونخي ودمي، وأدخلني الجنة بستر وسلام، وارزقني شفاعته خير الأنام، واغفر اللهم لكل من جهد في سبيل نشر كتابك وتفسيره العظيم ولكل مؤمن أو مؤمنة ينتفع به بإخلاص يا رب العالمين.